



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اخلاقك قلبك



قلوبكم

جلد ۱ الى ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق در قرآن

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی (دام ظلّه)

ناشر چاپی:

علی بن ابیطالب (ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

.....	فهرست	۵
.....	اخلاق در قرآن جلد ۱ الی ۳	۳۰
.....	مشخصات کتاب	۳۰
.....	جلد ۱	۳۰
.....	پیشگفتار	۳۰
.....	۱. اهمیت بحثهای اخلاقی	۳۱
.....	اشاره	۳۱
.....	ترجمه	۳۱
.....	نتیجه	۳۳
.....	اهمیت اخلاق در روایات اسلامی	۳۳
.....	نکته ها	۳۴
.....	۱ - تعریف علم اخلاق	۳۴
.....	۲ - رابطه اخلاق و فلسفه	۳۵
.....	۳ - رابطه اخلاق و عرفان	۳۵
.....	۴ - رابطه «علم» و «اخلاق»	۳۵
.....	۵ - آیا اخلاق قابل تغییر است؟	۳۷
.....	آیا اخلاق قابل تغییر است	۳۷
.....	آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است	۳۸
.....	دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق	۴۰
.....	پاسخ	۴۰
.....	۶ - تاریخچه علم اخلاق	۴۱
.....	۲. نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها	۴۲
.....	اشاره	۴۲

۴۳	ترجمه
۴۴	تفسیر و جمع بندی
۴۴	قسمت اول
۴۶	قسمت دوم
۴۸	نتیجه
۴۸	رابطه زندگی مادی با مسائل اخلاقی در روایات اسلامی
۴۹	۳. مکتبهای اخلاقی
۴۹	اشاره
۵۰	۱ - اخلاق در مکتب خداپرستان
۵۰	۲ - اخلاق مادیگری
۵۱	۳ - اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی
۵۱	۴ - اخلاق در مکتب غیرگرایان!
۵۱	۵ - اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان
۵۱	نتیجه
۵۲	نکته ها
۵۲	۱ - اخلاق و نسبیت
۵۴	۲ - تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»
۵۶	۳ - اخلاق فردی و اجتماعی
۵۷	۴. پشتوانه های اخلاق
۵۷	اشاره
۵۷	۱ - پشتوانه سودجویی
۵۸	۲ - پشتوانه عقلی
۵۸	۳ - پشتوانه شخصیت
۵۹	۴ - پشتوانه الهی

- قسمت اول ۵۹
- قسمت دوم ۶۱
۵. اخلاق و آزادی ۶۲
۶. اصول مسائل اخلاقی در قرآن ۶۶
- اصول مسائل اخلاقی در قرآن ۶۶
- نقد و بررسی ۶۶
- بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن ۶۸
- اصول اخلاق اسلامی در روایات ۶۹
- قسمت اول ۶۹
- قسمت دوم ۷۰
۷. پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر ۷۲
۸. از کجا شروع کنیم؟ ۷۳
- از کجا شروع کنیم ۷۳
- سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی ۷۴
- دیدگاه اول: تهذیب نفس نوعی جهاد است. ۷۴
- دیدگاه دوم، دیدگاه طبّ روحانی است. ۷۵
- دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است. ۷۷
۹. روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک ۷۸
- اشاره ۷۸
- ۱ - سیر و سلوک منسوب به «بحرالعلوم» ۷۸
- ۲ - روش مرحوم ملکی تبریزی ۸۰
- ۳ - روش دیگر ۸۱
۱۰. آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟ ۸۲
۱۱. آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی ۸۴

۸۴	اشاره
۸۴	۱ - پاک بودن محیط
۸۷	۲ - نقش معاشران و دوستان
۸۷	اشاره
۸۷	ترجمه
۸۸	تفسیر و جمع بندی
۸۹	نقش معاشران در روایات اسلامی
۹۰	تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی
۹۱	۳ - تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق
۹۱	اشاره
۹۲	ترجمه
۹۲	تفسیر و جمع بندی
۹۴	رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی
۹۶	۴ - تأثیر علم و آگاهی در تربیت
۹۶	تأثیر علم و آگاهی در تربیت
۹۸	نتیجه
۹۸	رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی
۱۰۱	تفسیر و جمع بندی
۱۰۳	رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی
۱۰۴	۶ - رابطه عمل و اخلاق
۱۰۴	اشاره
۱۰۵	ترجمه
۱۰۵	تفسیر و جمع بندی
۱۰۹	نتیجه

۱۰۹	چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی
۱۱۱	۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»
۱۱۱	رابطه «اخلاق» و «تغذیه»
۱۱۱	رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی
۱۱۴	نتیجه
۱۱۴	صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی
۱۱۵	۱۲. گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی
۱۱۵	اشاره
۱۱۵	گام اول: توبه
۱۱۵	اشاره
۱۱۶	۱- حقیقت توبه
۱۱۶	۲- وجوب توبه
۱۱۷	۳- عمومیت توبه
۱۱۹	۴- ارکان توبه
۱۱۹	قسمت اول
۱۲۱	قسمت دوم
۱۲۳	۵- قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟
۱۲۴	۶- تبعیض در توبه
۱۲۵	۷- دوام توبه
۱۲۶	۸- مراتب توبه
۱۲۶	۹- آثار و برکات توبه
۱۲۸	گام دوم: مشارطه
۱۲۹	گام سوم: مراقبه
۱۳۱	گام چهارم: محاسبه

۱۳۴	گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)
۱۳۴	اشاره
۱۳۷	«تیت» و «اخلاص تیت»
۱۳۹	اخلاص
۱۴۱	اخلاص در روایات اسلامی
۱۴۱	حقیقت اخلاص
۱۴۲	موانع اخلاص
۱۴۳	آثار اخلاص
۱۴۴	ریا کاری
۱۴۴	ترجمه
۱۴۵	شرح و تفسیر
۱۴۷	ریا در روایات اسلامی
۱۴۸	فلسفه تحریم ریا
۱۴۸	نشانه های ریاکاران
۱۴۹	طریق درمان ریا
۱۵۱	تفاوت ریا و سمعه؟
۱۵۱	اشاره
۱۵۲	سکوت و اصلاح زبان
۱۵۲	اشاره
۱۵۲	موانع خودشناسی
۱۵۴	سکوت در آیات قرآن مجید
۱۵۵	سکوت در روایات اسلامی
۱۵۶	رفع یک اشتباه
۱۵۷	اصلاح زبان

- ۱۶۰ رابطه زبان با فکر و اخلاق
- ۱۶۱ آفات اللسان (خطرات زبان)
- ۱۶۲ اصول کلی برای دفع خطرات زبان
- ۱۶۴ خودشناسی و خدانشناسی
- ۱۶۷ تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ
- ۱۶۸ عبادت و نیایش روح را پرورش می دهد
- ۱۶۹ ترجمه
- ۱۶۹ تفسیر و جمع بندی
- ۱۷۱ نتیجه
- ۱۷۲ تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی
- ۱۷۳ نتیجه
- ۱۷۳ یاد خدا و پرورش روح
- ۱۷۴ تفسیر و جمع بندی
- ۱۷۶ ذکر خدا چگونه است؟
- ۱۷۸ رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی
- ۱۸۱ ۱۳. اسوه ها و الگوه
- ۱۸۱ اشاره
- ۱۸۲ ترجمه
- ۱۸۲ تفسیر و جمع بندی
- ۱۸۶ نتیجه
- ۱۸۶ تولی و تبری در روایات اسلامی
- ۱۸۹ داستان موسی و خضر
- ۱۹۰ ۱۴. چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!
- ۱۹۰ اشاره

۱۹۳	سخنی از علامه شهید مطهری
۱۹۴	سوء استفاده ها
۱۹۶	جلد ۲
۱۹۶	پیشگفتار (روش بحث)
۱۹۷	۱. تکبر و استکبار
۱۹۷	اشاره
۱۹۷	ترجمه
۱۹۸	تفسیر و جمع بندی
۱۹۸	بلای بزرگ در طول تاریخ بشر
۱۹۸	قسمت اول
۲۰۱	قسمت دوم
۲۰۳	قسمت سوم
۲۰۵	نتیجه نهایی
۲۰۶	تکبر در روایات اسلامی
۲۰۷	تکبر در منطق عقل
۲۰۸	نکته ها
۲۰۸	اشاره
۲۰۸	۱- تعریف و حقیقت تکبر
۲۰۸	۲- شاخه های تکبر
۲۰۹	۳- تکبر در برابر چه کسی؟
۲۱۰	۴- انگیزه های تکبر
۲۱۰	قسمت اول
۲۱۱	قسمت دوم
۲۱۲	۵- ریشه یابی تکبر

- ۶- آثار و نشانه‌ها ۲۱۳
- ۷- مفاسد و پیامدهای تکبر و استکبار ۲۱۴
- ۸- درمان تکبر ۲۱۵
- ۹- آزمایشهای درمانی! ۲۱۷
۲. تواضع و فروتنی ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- ترجمه ۲۱۹
- تفسیر و جمع بندی ۲۱۹
- تواضع و فروتنی در روایات اسلامی ۲۲۱
- اشاره ۲۲۱
- ۱- تعریف تواضع ۲۲۲
- ۲- تواضع و کرامت انسان! ۲۲۳
- ۳و۴. حرص و قناعت ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
- ترجمه ۲۲۴
- تفسیر و جمع بندی ۲۲۵
- حرص، آفت بزرگ خوشبختی ۲۲۵
- نتیجه نهایی ۲۲۹
- حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی ۲۲۹
- اشاره ۲۲۹
- ۱- تعریف حرص ۲۳۰
- ۲- آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر ۲۳۱
- ۳- غنای درون! ۲۳۱
- ۴- حرص مذموم و ممدوح ۲۳۲

- ۲۳۲ ۵ - طرق درمان «حرص»
- ۲۳۴ ۶ - رفع یک اشتباه
- ۲۳۴ ۵. حبّ دنیا
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۶ دنیاپرستی در احادیث اسلامی
- ۲۳۷ دنیای مطلوب و دنیای مذموم
- ۲۳۹ ۶. حسد و خیرخواهی
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ ترجمه
- ۲۴۱ تفسیر و جمع بندی
- ۲۴۱ آتش سوزان حسد
- ۲۴۲ «تکبر» ابلیس
- ۲۴۴ تاریکی و ظلمت
- ۲۴۵ حسد در روایات اسلامی
- ۲۴۶ چند مسئله مهم
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۷ ۱- مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»
- ۲۴۷ ۲- انگیزه های حسد
- ۲۴۸ ۳- نشانه های حسد
- ۲۴۹ ۴- پیامدها و آثار سوء حسد
- ۲۵۱ ۵ - مراتب حسد
- ۲۵۲ ۶ - درمان حسد
- ۲۵۳ ۷- نصح و خیرخواهی
- ۲۵۴ ۷. غرور و خودبینی

۲۵۴	اشاره
۲۵۴	۱- مفهوم غرور
۲۵۵	توضیح
۲۵۵	غرور در قرآن مجید
۲۵۶	ترجمه
۲۵۶	تفسیر و جمع بندی
۲۵۶	قسمت اول
۲۵۸	قسمت دوم
۲۵۹	نتیجه نهایی
۲۶۰	۲- اسباب غرور
۲۶۱	۳- علایم و نشانه های غرور
۲۶۲	۴- آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی غرور
۲۶۲	۵- طرق درمان غرور
۲۶۳	۸. آرزوهای دراز! (طول امل)
۲۶۳	اشاره
۲۶۵	ترجمه
۲۶۵	تفسیر و جمع بندی
۲۶۵	سرچشمه طول امل
۲۶۸	طول امل در روایات اسلامی
۲۷۰	آثار و پیامدهای طول امل
۲۷۱	اسباب و انگیزه های طول امل
۲۷۲	درمان طول امل
۲۷۴	آرزوهای مثبت و سازنده
۲۷۵	۹. تعصب و لجاجت

- ۲۷۵ اشاره
- ۲۷۶ ترجمه
- ۲۷۶ تفسیر و جمع بندی
- ۲۷۶ برنامه عمومی اقوام منحرفا!
- ۲۸۰ نتیجه نهایی
- ۲۸۰ تعصب و لجاجت در احادیث اسلامی
- ۲۸۰ اشاره
- ۲۸۱ ۱- مفهوم تعصب و انگیزه های آن
- ۲۸۲ ۲- آثار و پیامدهای منفی تعصب و لجاجت
- ۲۸۳ ۳- تعصب مذموم و ممدوح
- ۲۸۴ ۴- تقلید سازنده و کورکورانه
- ۲۸۵ ۵- طرق درمان
- ۲۸۶ ۶- تسلیم در برابر حق
- ۲۸۶ ۱۰ و ۱۱. جُبِن و شجاعت
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۷ ترجمه
- ۲۸۸ تفسیر و جمع بندی
- ۲۸۸ پیامبران خدا ترسو نیستند
- ۲۸۸ قسمت اول
- ۲۹۰ قسمت دوم
- ۲۹۲ نتیجه نهایی
- ۲۹۲ جبن و ترس در روایات اسلامی
- ۲۹۲ اشاره
- ۲۹۳ ۱- ترس معقول و نامعقول

- ۲۹۴ ۲- آثار منفی جبن و ترس در زندگی فردی و اجتماعی
- ۲۹۴ ۳- ریشه های جبن
- ۲۹۵ ۴- طرق درمان و پیشگیری
- ۲۹۶ ۵- آثار شجاعت در زندگی انسانها
- ۲۹۷ ۱۲. خودباختگی و توکل بر خدا
- ۲۹۷ اشاره
- ۲۹۸ ترجمه
- ۲۹۹ تفسیر و جمع بندی
- ۲۹۹ بازتاب توکل در زندگی پیامبران
- ۲۹۹ قسمت اول
- ۳۰۱ قسمت دوم
- ۳۰۳ نتیجه نهایی
- ۳۰۳ «توکل» در احادیث اسلامی
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۵ ۱- حقیقت توکل
- ۳۰۷ ۲- آثار و پیامدهای توکل
- ۳۰۸ ۳- اسباب توکل
- ۳۰۹ ۴- درجات توکل
- ۳۱۰ ۵- راه های رسیدن به توکل
- ۳۱۰ ۱۳ و ۱۴. شهوت پرستی و عفاف
- ۳۱۰ اشاره
- ۳۱۱ ترجمه
- ۳۱۲ تفسیر و جمع بندی
- ۳۱۲ بلای شهوت پرستی در طول تاریخ

- ۳۱۵ شهوت پرستی در روایات اسلامی
- ۳۱۶ پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام)
- ۳۱۶ آثار زیانبار شهوت پرستی
- ۳۱۹ عوامل و اسباب شهوت پرستی
- ۳۲۰ راه های درمان شهوت پرستی
- ۳۲۲ شکم پرستی و شهوت جنسی
- ۳۲۳ ۱۵. عفت، فضیلت بزرگ اخلاقی
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۴ ترجمه
- ۳۲۴ تفسیر نیازمندان آبرومند
- ۳۲۷ عفت، صفت بارز یک مؤمن
- ۳۲۷ اشاره
- ۳۲۷ عفت، کلید نجات
- ۳۲۷ عفت در روایات اسلامی
- ۳۲۸ نتیجه
- ۳۲۹ راه های پیشگیری از بی عفتی
- ۳۳۰ ۱۶. غفلت و بی خبری
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۱ ترجمه
- ۳۳۱ تفسیر و جمع بندی
- ۳۳۱ «غفلت» سرچشمه اصلی بدبختی ها
- ۳۳۱ قسمت اول
- ۳۳۴ قسمت دوم
- ۳۳۶ «غفلت» در اخبار اسلامی

۳۳۸	نکات مهمی درباره غفلت
۳۳۸	اشاره
۳۳۸	۱ - عوامل غفلت
۳۳۹	۲ - عواقب شوم غفلت
۳۴۰	۳ - نشانه های غفلت
۳۴۱	۴ - راه های زدودن غفلت
۳۴۴	تغافل مثبت
۳۴۴	تغافل در بیان معصومین (علیه السلام)
۳۴۵	۱۷. بخل و امساک
۳۴۵	اشاره
۳۴۶	ترجمه
۳۴۷	تفسیر و جمع بندی
۳۴۷	سرنوشت بخیلان
۳۴۷	قسمت اول
۳۵۰	قسمت دوم
۳۵۲	قسمت سوم
۳۵۴	نتیجه
۳۵۴	بخل در آینه روایات اسلامی
۳۵۵	ریشه و نشانه های بخل
۳۵۶	آثار و پیامدهای بخل
۳۵۷	درجات بخل
۳۵۸	پیشگیری و درمان بخل
۳۵۹	۱۸. جود و سخاوت
۳۵۹	اشاره

- ۳۵۹ ترجمه
- ۳۶۰ تفسیر و جمع بندی
- ۳۶۰ چهره سخاوتمندان در قرآن
- ۳۶۲ سخاوت در منابع حدیث
- ۳۶۳ آثار و پیامدهای سخاوت
- ۳۶۴ محدوده سخاوت
- ۳۶۴ راه های کسب سخاوت
- ۳۶۵ ۱۹. عجله و شتاب صبر و بردباری
- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۶ ترجمه
- ۳۶۷ تفسیر و جمع بندی
- ۳۶۷ قسمت اول
- ۳۶۹ قسمت دوم
- ۳۷۱ قسمت سوم
- ۳۷۲ عجله و شتاب در روایات اسلامی
- ۳۷۳ چند نکته مهم
- ۳۷۴ پیامدهای شوم عجله و شتابزدگی
- ۳۷۶ ریشه های این خوی ناپسند
- ۳۷۶ راه های درمان
- ۳۷۷ ۲۰. صبر و شکیبایی
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۷ آیات صبر
- ۳۷۸ ترجمه
- ۳۷۸ تفسیر و جمع بندی

۳۷۸	الگوی صبر و اسطوره مقاومت
۳۷۸	قسمت اول
۳۸۱	قسمت دوم
۳۸۴	قسمت سوم
۳۸۶	صبر در احیای اسلامی
۳۸۷	آثار و پیامدهای صبر
۳۸۹	شاخه های صبر
۳۸۹	انگیزه های صبر و شکیبایی
۳۹۱	جزع و بی تابی
۳۹۳	درمان جزع و ناشکیبایی
۳۹۴	فرق جزع و احساسات معقول
۳۹۵	جلد ۳
۳۹۵	۱. جاه طلبی
۳۹۵	اشاره
۳۹۶	ترجمه
۳۹۶	تفسیر و جمع بندی
۳۹۶	جاه طلبان منفور!
۳۹۶	قسمت اول
۳۹۹	قسمت دوم
۴۰۰	حبّ جاه در روایات اسلامی
۴۰۱	ریاست حق و باطل
۴۰۱	نشانه های جاه طلبی
۴۰۲	اسباب و انگیزه های حبّ جاه
۴۰۳	طرق درمان جاه طلبی

- ۴۰۴ ۲. بهانه جویی و لجاجت
- ۴۰۵ اشاره
- ۴۰۵ ترجمه
- ۴۰۶ تفسیر و جمع بندی
- ۴۰۶ قسمت اول
- ۴۰۹ قسمت دوم
- ۴۱۱ لجاجت و بهانه جویی در روایات اسلامی
- ۴۱۲ انگیزه ها و پیامدهای بهانه جویی و لجاجت
- ۴۱۴ تفاوت استقامت و لجاجت!
- ۴۱۴ راه درمان لجاجت
- ۴۱۴ ۳. کفران نعمت و سپاسگزاری
- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۵ ترجمه
- ۴۱۶ تفسیر و جمع بندی
- ۴۱۶ قسمت اول
- ۴۱۸ قسمت دوم
- ۴۲۰ کفران نعمت در روایات اسلامی
- ۴۲۲ اسباب و انگیزه های ناسپاسی و راه درمان آن
- ۴۲۳ شکر راه وصول به نعمت های پروردگار
- ۴۲۵ فلسفه شکرگزاری
- ۴۲۵ شکرگزاری در منابع حدیث
- ۴۲۷ شکرگزاری در سیره پیشوایان
- ۴۲۷ چگونه باید شکر کرد؟
- ۴۲۹ انگیزه های شکرگزاری

- شکر خالق و شکر مخلوق ۴۲۹
۴. غیبت، تناوب بالألقاب و حفظ الغیب ۴۳۱
- اشاره ۴۳۱
- ترجمه ۴۳۲
- تفسیر و جمع بندی ۴۳۲
- غیبت در روایات اسلامی ۴۳۴
- اشاره ۴۳۴
- ۱- تعریف غیبت ۴۳۶
- اشاره ۴۳۶
- اقسام غیبت ۴۳۸
- انگیزه های غیبت ۴۳۸
- پیامدهای زیانبار غیبت ۴۳۹
- درمان غیبت ۴۴۰
- مستثنیات غیبت ۴۴۴
- حکم متجاهر به فسق ۴۴۴
- اشاره ۴۴۴
- ۱- مشمول دایره غیبت ۴۴۶
- ۲- غیبت عمومی و خصوصی ۴۴۷
- ۳- دفاع در برابر غیبت ۴۴۷
- ۴- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟ ۴۴۸
۵. حسن خلق و کج خلقی ۴۴۸
- اشاره ۴۴۸
- ترجمه ۴۴۹
- تفسیر و جمع بندی ۴۴۹

- ۴۴۹ قسمت اول
- ۴۵۱ قسمت دوم
- ۴۵۲ اهمّیت حسن خلق در احادیث اسلامی
- ۴۵۵ سرچشمه های حسن خلق
- ۴۵۵ سیره پیشوایان
- ۴۵۶ قسمت اول
- ۴۵۸ قسمت دوم
- ۴۶۱ سوء خلق و آثار آن
- ۴۶۲ درمان سوء خلق
- ۴۶۳ مزاح و شوخی
- ۴۶۴ ۶. امانت و خیانت
- ۴۶۴ اشاره
- ۴۶۵ ترجمه
- ۴۶۵ تفسیر و جمع بندی
- ۴۶۸ امانت و خیانت در روایات اسلامی
- ۴۷۰ شاخه های امانت
- ۴۷۰ آثار و پیامدهای امانت و خیانت
- ۴۷۲ انگیزه های امانت و خیانت
- ۴۷۳ راه پیش گیری و درمان
- ۴۷۴ امانت و خیانت در بیت المال
- ۴۷۶ ۷. صدق و راستی
- ۴۷۶ اشاره
- ۴۷۷ ترجمه
- ۴۷۷ تفسیر و جمع بندی

- ۴۸۰ صدق و راستی در روایات اسلامی
- ۴۸۳ انگیزه های صدق
- ۴۸۳ مفهوم صدق
- ۴۸۴ ۸. دروغ و آثار و عواقب آن
- ۴۸۴ اشاره
- ۴۸۴ ترجمه
- ۴۸۴ تفسیر و جمع بندی
- ۴۸۷ دروغ گویی در روایات اسلامی
- ۴۸۷ اشاره
- ۴۸۸ ۱- آثار زیان بار دروغ
- ۴۸۹ اشاره
- ۴۹۰ انگیزه های دروغ
- ۴۹۱ طرق درمان دروغ
- ۴۹۲ استثنائات دروغ
- ۴۹۳ راه فرار از دروغ (توریه)
- ۴۹۴ ۹. وفای به عهد و پیمان شکنی
- ۴۹۴ اشاره
- ۴۹۵ ترجمه
- ۴۹۵ تفسیر و جمع بندی
- ۴۹۹ وفای به عهد در روایات اسلامی
- ۴۹۹ توضیح
- ۵۰۰ ۱- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد
- ۵۰۱ ۲- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی
- ۵۰۲ طرق درمان پیمان شکنی

۵۰۲	اقسام عهد و پیمان
۵۰۳	پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها
۵۰۴	۱۰. بحث منطقی و جدال و مرء
۵۰۴	اشاره
۵۰۵	ترجمه
۵۰۵	تفسیر و جمع بندی
۵۰۹	تعریف جدال و مرء
۵۰۹	فرق میان جدال و مرء و مخاصمه
۵۰۹	جدال و مرء در روایات اسلامی
۵۱۲	آثار و پیامدهای جدال و مرء
۵۱۳	انگیزه های جدال و مرء
۵۱۴	اقسام مرء و جدال
۵۱۵	طرق درمان این رذیله اخلاقی
۵۱۶	انصاف در سخن
۵۱۶	۱۱. سخن چینی و اصلاح ذات البین
۵۱۶	اشاره
۵۱۷	ترجمه
۵۱۷	تفسیر و جمع بندی
۵۲۰	سخن چینی (نمیمه) در روایات اسلامی
۵۲۱	پیامدها و آثار سوء سخن چینی
۵۲۲	انگیزه های سخن چینی
۵۲۳	طرق درمان
۵۲۴	موارد استثناء
۵۲۴	اصلاح ذات البین

۵۲۶	طرق اصلاح ذات البین
۵۲۷	۱۲. سوء ظن و حسن ظن
۵۲۷	اشاره
۵۲۷	ترجمه
۵۲۸	تفسیر و جمع بندی
۵۳۱	سوءظن در روایات اسلامی
۵۳۲	حسن ظن در روایات اسلامی
۵۳۳	تعریف سوءظن و حسن ظن
۵۳۳	در اینجا نکات مهمی است که باید به تحلیل آنها پرداخت
۵۳۳	۱- پیامدها و آثار شوم سوءظن
۵۳۴	اشاره
۵۳۵	پیامدهای سوءظن به خدا
۵۳۵	عوامل و انگیزه های سوءظن
۵۳۶	مراتب سوءظن
۵۳۷	طرق درمان بدگمانی
۵۳۷	موارد استثناء
۵۳۸	۱۳. تجسس یا جستجوگری در کارهای خصوصی مردم
۵۳۹	اشاره
۵۳۹	تجسس در روایات اسلامی
۵۴۰	پیامدهای سوء تجسس
۵۴۱	استثنائات
۵۴۱	اشاره
۵۴۱	۱- سازمان های اطلاعاتی
۵۴۳	۲- سازمان های بازرسی

۵۴۳	اشاره
۵۴۴	طرق درمان
۵۴۴	رازداری و افشاء سرّ
۵۴۶	رازداری در روایات اسلامی
۵۴۹	پیامدهای رازداری و افشای اسرار
۵۵۰	ضرورت ها
۵۵۰	انگیزه های افشای سرّ و راه درمان آن
۵۵۱	و اما راه درمان
۵۵۱	۱۴.حلم و غضب
۵۵۱	اشاره
۵۵۲	ترجمه
۵۵۲	تفسیر و جمع بندی
۵۵۵	خشم و غضب در روایات اسلامی
۵۵۶	اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن
۵۵۷	اسباب و انگیزه های غضب
۵۵۸	درمان غضب
۵۶۰	اقسام غضب
۵۶۳	حلم و بردباری
۵۶۵	۱۵.عفو و انتقام
۵۶۵	اشاره
۵۶۶	ترجمه
۵۶۷	تفسیر و جمع بندی
۵۶۷	قسمت اول
۵۶۹	قسمت دوم

۵۷۱	عفو و انتقام در روایات اسلامی
۵۷۲	اقسام عفو
۵۷۴	۱۶. غیرت و بی غیرتی
۵۷۴	اشاره
۵۷۵	ترجمه
۵۷۵	تفسیر و جمع بندی
۵۷۶	غیرت در روایات اسلامی
۵۷۷	تعریف اقسام غیرت
۵۷۸	آثار غیرت در زندگی انسان ها
۵۷۸	۱۷. اجتماع گرایی و انزواطلبی
۵۷۹	اشاره
۵۷۹	ترجمه
۵۷۹	تفسیر و جمع بندی
۵۸۲	اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی
۵۸۵	احادیث مخالف و معارض!
۵۸۵	طریق جمع بین آیات و روایات
۵۸۶	انگیزه ها و پیامدهای اجتماع گرایی و انزواطلبی
۵۸۸	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اخلاق در قرآن جلد ۱ الی ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی ناصر، ۱۳۰۵ - عنوان و نام پدیدآور: پیام قرآن دوره دوم اخلاق در قرآن مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان مشخصات نشر: قم انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) ۱۳۸۱ - مشخصات ظاهری: ج. شابک: ۲۵۰۰۰ ریال ج. ۱-۰-۱۳-۶۶۳۲-۹۶۴؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ چهارم)؛ ۴۵۰۰۰ ریال ج. ۲، چاپ چهارم ۷-۲۵-۶۶۳۲-۹۶۴-۹۷۸ یادداشت: چاپ قبلی مدرسه امام علی بن ابی طالب ع، حوزه علمیه قم موسسه تفسیر قرآن کریم - ۱۳۷۷. یادداشت: ج. ۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۵). یادداشت: ج. ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷). یادداشت: ج. ۳ (چاپ دوم ۱۳۸۲). یادداشت: کتابنامه. مندرجات: ج. ۱. اصول مسائل اخلاقی - ج. ۲. فروع مسائل اخلاقی عنوان دیگر: اخلاق در قرآن موضوع: قرآن -- اخلاق موضوع: اخلاق اسلامی شناسه افزوده: مدرسه الامام علی ابن ابیطالب علیه السلام رده بندی کنگره: BP103/3 م ۷ پ ۹ ۱۳۸۱ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۴۶۵۰

جلد ۱

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمّیت فوق العاده ای برخوردار بوده، ولی در عصر و زمان ما اهمّیت ویژه ای دارد، زیرا: ۱- از یک سو عوامل و انگیزه های فساد و انحراف در عصر ما از هر زمانی بیشتر است و اگر در گذشته برای تهیه مقدمات بسیاری از مفسد اخلاقی هزینه ها و زحمتهای لازم بود در زمان ما از برکت پیشرفت صنایع بشری همه چیز در همه جا و در دسترس همه کس قرار گرفته است! ۲- از سوی دیگر، با توجه به این که عصر ما عصر بزرگ شدن مقیاسهاست و آنچه در گذشته بطور محدود انجام می گرفت در عصر ما به صورت نامحدود انجام می گیرد، قتل و کشتار انسانها به برکت وسائل کشتار جمعی، و مفسد اخلاقی دیگر به کمک فیلمهای مبتدلی که از ماهواره ها در سراسر دنیا منتشر می شود و اخیراً که به برکت «اینترنت» هر گونه اطلاعات مضر در اختیار تمام مردم دنیا قرار می گیرد، مفسد اخلاقی بسیار گسترش پیدا کرده و مرزها را در هم شکسته و تا اقصا نقاط جهان پیش می رود تا آنجا که صدای بنیانگذاران مفسد اخلاقی نیز درآمده است. اگر در گذشته تولید مواد مخدر در یک نقطه، یک روستا و حداکثر شهرهای مجاور را آلوده می کرد امروز به کمک سوداگران مرگ به سراسر دنیا کشیده می شود. ۳- از سوی سوم، همان گونه که علوم و دانشهای مفید و سازنده در زمینه های مختلف پزشکی و صنایع و شؤون دیگر حیات بشری گسترش فوق العاده ای پیدا کرده، علوم شیطنانی و راهکارهای وصول به مسائل غیرانسانی و غیراخلاقی نیز به مراتب گسترده تر از سابق شده است به گونه ای که به دارندگان فساد اخلاق اجازه می دهد از طرق مرموزتر و پیچیده تر و گاه ساده تر و آسانتر به مقصود خود برسند. در چنین شرایطی توجه به مسائل اخلاقی و علم اخلاق از هر زمانی ضروری تر به نظر می رسد و هرگاه نسبت به آن کوتاهی شود فاجعه یا فاجعه هایی در انتظار است. صفحه ۱۶ اندیشمندان دلسوز و عالمان آگاه باید همگی دست به دست هم دهند و برای گسترش اخلاق در دنیای امروز که اخلاق به خطر افتاده تا آن حد که بعضی آن را بکلی انکار کرده یا غیر ضروری دانسته اند و بعضی دیگر هر کار و خصلتی که انسان را به خواسته سیاسی اش برساند اخلاق شمرده اند، تمام تلاش و کوشش خود را به کار گیرند. خوشبختانه ما مسلمانان منبع عظیمی مثل قرآن مجید در دست داریم که مملوّ است از بحثهای عمیق اخلاقی که در هیچ منبع دینی دیگری در جهان یافت نمی شود. گرچه مباحث اخلاقی قرآن از سوی مفسران بزرگ و عالمان

اسلامی بطور پراکنده مورد تفسیر قرار گرفته ولی تا آنجا که ما می‌دانیم کتابی به عنوان «اخلاق در قرآن» به سبک تفسیر موضوعی که این مسائل را به صورت جمعی و با استفاده از روش تفسیر موضوعی مورد توجه قرار دهد، تألیف نیافته با آن که جای آن کاملاً خالی است. لذا بر این شدیم که بعد از پایان دوره اول پیام قرآن که پیرامون معارف و عقاید اسلامی به سبک تفسیر موضوعی بحث می‌کرد، به سراغ بحث اخلاق اسلامی در قرآن مجید به عنوان دوره دوم پیام قرآن برویم. بحمدالله این کار انجام شد و مجموعه این مباحث در دو مجلد تهیه شد که مجلد اول در کلیات مسائل اخلاقی بحث می‌کند و اکنون در دسترس شماست ولی می‌توان از آن به عنوان یک متن جامع درسی نیز استفاده کرد، و جلد دوم پیرامون جزئیات مباحث اخلاقی و مصادیق آن بطور گسترده بحث می‌کند که بحمدالله قسمت عمده آن آماده برای چاپ است. امیدواریم این گام دیگر در طریق استفاده از قرآن مجید در حل مشکلات زندگی انسانها، مورد قبول خداوند متعال و ذخیره یوم المعاد قرار گیرد و اگر کاستیهایی در آن است با تذکر صاحب نظران تکمیل گردد. والحمد لله رب العالمین ربیع الاول ۱۴۱۹ تیرماه ۱۳۷۷ صفحه ۱۷

۱. اهمیت بحثهای اخلاقی

اشاره

این بحث از مهمترین مباحث قرآنی است، و از یک نظر مهمترین هدف انبیای الهی را تشکیل می‌دهد، زیرا بدون اخلاق نه دین برای مردم مفهومی دارد، و نه دنیای آنها سامان می‌یابد همان گونه که گفته اند: اقوام روزگار به اخلاق زنده اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است! اصولاً زمانی انسان شایسته نام انسان است که دارای اخلاق انسانی باشد و در غیر این صورت حیوان خطرناکی است که با استفاده از هوش سرشار انسانی همه چیز را ویران می‌کند، و به آتش می‌کشد برای رسیدن به منافع نامشروع مادی جنگ به پا می‌کند، و برای فروش جنگ افزارهای ویرانگر تخم تفرقه و نفاق می‌پاشد، و بی گناهان را به خاک و خون می‌کشد! آری! او ممکن است به ظاهر متمدن باشد ولی در این حال حیوان خوش علفی است، که نه حلال را می‌شناسد و نه حرام را! نه فرقی میان ظلم و عدالت قائل است و نه تفاوتی در میان ظالم و مظلوم! با این اشاره به سراغ قرآن می‌رویم و این حقیقت را از زبان قرآن می‌شنویم: در آیات زیر دقت کنید: صفحه ۱۸-۱ - هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَانْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲) - ۲ - لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَانْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره آل عمران، ۱۶۴) - ۳ - كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۱۵۱) - ۴ - رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (سوره بقره، آیه ۱۲۹) - ۵ - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا (سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰) - ۶ - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (سوره اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵) - ۷ - وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ (سوره لقمان، آیه ۱۲)

ترجمه

۱- او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند! - ۲- خداوند بر مؤمنان منت نهاد (و نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد، هرچند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند. - ۳- همان گونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر

شما ارزانی داشتیم) رسولی از خودتان در میانان فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد. ۴- پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز! تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)! ۵- هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد - و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت! صفحه ۱۹

۶- به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد - و (آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!

۷- ما به لقمان حکمت (ایمان و اخلاق) آموختیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور! چهار آیه نخستین در واقع یک حقیقت را دنبال می کنند، و آن این که یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تزکیه نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت که در نخستین آیه آمده، مقدمه ای است برای مسأله تزکیه نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می دهد. شاید به همین دلیل «تزکیه» در سه آیه بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهائی «تزکیه» است هرچند در عمل «تعلیم» مقدم بر آن می باشد. و اگر در یک آیه دیگر «تعلیم» بر «تزکیه اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدمه ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، آیه اول و آیه اخیر هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله می نگرند. (دقت کنید) این احتمال در تفسیر آیات چهارگانه فوق نیز دور نیست که منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیه نفوس می شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصب کورکورانه» که سد راه پیشرفتهای علمی است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می افکنند که نتواند چهره حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وا می ماند. این نکات نیز در آیات چهارگانه فوق قابل دقت است: در اولین آیه، قیام پیغمبری که معلّم اخلاق است به عنوان یکی از نشانه های خداوند ذکر شده، و نقطه مقابل «تعلیم و تربیت» را «ضلال مبین» و گمراهی آشکار شمرده است (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) و این نهایت اهتمام قرآن را به اخلاق نشان می دهد. صفحه ۲۰ در دومین آیه، بعثت پیامبری که مربی اخلاقی و معلّم کتاب و حکمت است به عنوان منتهی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیه خداوند شمرده است؛ این نیز دلیل دیگری بر اهمّیت اخلاق است. در سومین آیه که بعد از آیات تغییر قبله (از بیت المقدّس به کعبه) آمده و این تحوّل را یک نعمت بزرگ الهی می شمرد، می فرماید: این نعمت همانند اصل نعمت قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است که با هدف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و آموزش اموری که وصول انسان به آن از طرق عادی امکان پذیر نبود انجام گرفته است (۱). نکته دیگری که در چهارمین آیه قابل دقت است، این است که در این جا با تقاضای ابراهیم و دعای او در پیشگاه خدا روبه رو می شویم؛ او بعد از بنای کعبه و فراغت از این امر مهمّ الهی، دعاهایی می کند که یکی از مهمترین آنها تقاضای به وجود آمدن امت مسلمانی از «ذریّه» اوست، و بعثت پیامبری که کار او تعلیم کتاب و حکمت و تربیت و تزکیه نفوس باشد. این نکته نیز در پنجمین آیه جلب توجه می کند که قرآن پس از ذکر طولانی ترین سوگندها که مجموعه ای از یازده سوگند مهم به خالق و مخلوق و زمین و آسمان و ماه و خورشید و نفوس انسانی است، می گوید: «آن کس که نفس خویش را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که آن را آلوده سازد مأیوس و ناامید گشته است! (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)». این تأکیدهای پی در پی و بی نظیر دلیل روشنی است بر اهمّیتی که قرآن مجید برای پرورش اخلاق و تزکیه نفوس قائل است، و گویی همه ارزشها را در این ارزش بزرگ ۱. در جمله «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» به شما اموری تعلیم می دهد که امکان نداشت خودتان آن را بدانید! دقت کنید که سخن از تعلیم علمی به میان می آورد که وصول به آن برای انسان از غیر طریق وحی غیر ممکن است! صفحه ۲۱ خلاصه می کند، و فلاح و رستگاری و نجات را در آن می شمرد.

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ششم آمده و جالب این که «تزکیه اخلاق» در آن مقدم بر نماز و یاد خدا ذکر شده که اگر تزکیه نفس و پاکی دل و صفای روح در پرتو فضائل اخلاقی نباشد، نه ذکر خدا به جایی می رسد و نه نماز روحانیتی به بار می آورد. و بالاخره در آخرین آیه، از معلم بزرگ اخلاق یعنی لقمان سخن می گوید و از علم اخلاق به «حکمت» تعبیر می کند و می گوید: «ما (موهبت بزرگ) حکمت را به لقمان دادیم، سپس به او دستور دادیم که شکر خدا را در برابر این نعمت بزرگ به جا آورد! (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ)». با توجه به این که ویژگی «لقمان حکیم» آن چنان که از آیات سوره لقمان استفاده می شود تربیت نفوس و پرورش اخلاق بوده است بخوبی روشن می شود که منظور از «حکمت» در این جا همان «حکمت عملی» و آموزشهایی است که منتهی به آن می شود یعنی «تعلیم» برای «تربیت»! باید توجه داشت که حکمت همان گونه که بارها گفته ایم در اصل به معنی «لجام» اسب و مانند آن است؛ سپس به هر «امر بازدارنده» اطلاق شده است، و از آنجا که علوم و دانشها و همچنین فضائل اخلاقی انسان را از بدیها و کژیها باز می دارد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

نتیجه

آنچه از آیات بالا استفاده می شود اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس به عنوان یک مسأله اساسی و زیربنایی است که برنامه های دیگر از آن نشأت می گیرد و به تعبیر دیگر، بر تمام احکام و قوانین اسلامی سایه افکنده است. آری! تکامل اخلاقی در فرد و جامعه، مهمترین هدفی است که ادیان آسمانی بر آن تکیه می کنند، و ریشه همه اصلاحات اجتماعی و وسیله مبارزه با مفاسد و پدیده های ناهنجار می شمردند. صفحه ۲۲ اکنون به روایات اسلامی باز می گردیم و اهمّیت این مسأله را در روایات جستجو می کنیم.

اهمّیت اخلاق در روایات اسلامی

این مسأله در احادیثی که از شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین از سایر پیشوایان معصوم (علیهم السلام) رسیده است با اهمّیت فوق العاده ای تعقیب شده، که به عنوان نمونه چند حدیث پرمعنای زیر را از نظر می گذرانیم: ۱- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «أَنْمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ تَنْهَا بِهَا لِتَكْمِيلِ فَضَائِلِ الْأَخْلَاقِ مَبْعُوثٌ شَدِيدٌ» (۱) و در تعبیر دیگری: «أَنْمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ» آمده است. (۲) و در تعبیر دیگری: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا» آمده است. (۳) تعبیر به «أَنْمَا» که به اصطلاح برای حصر است نشان می دهد که تمام اهداف بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در همین امر یعنی تکامل اخلاقی انسانها خلاصه می شود. ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةً وَلَا نَحْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَتَّبِعُنِي لَنَا أَنْ نُطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ؛ اِذَا مَا آمِدٌ وَ اِيْمَانِي بِهٖ بَهْشْتٌ وَ تَرَسٌ وَ وَحْشْتِي اِز دُوزَخِ، وَ اِنْتِظَارُ ثَوَابٍ وَ عِقَابِي نَمِي دَاشْتِيْم، شَايَسْتَهٗ بُوْد بِهٖ سِرَاحِ فَضَائِلِ اِخْلَاقِي بَرُوِيْم، چَرا كِه اَنها رَاهِنَمَايِ نَجَاتِ وَ پِيروزي وَ مَوْفَقِيَّتِ هَسْتَنْد.» (۴) اين حدیث بخوبی نشان می دهد که فضائل اخلاقی نه تنها سبب نجات در قیامت است بلکه زندگی دنیا نیز بدون آن سامان نمی یابد! (در این باره در آینده به خواست خدا بحثهای مشروحتری خواهیم داشت) پاورقی ۱. کنز العمال، حدیث ۵۲۱۷۵ (جلد ۳، صفحه ۱۶). ۲. همان مدرک، حدیث ۵۲۱۸. ۳. بحار، جلد ۶۶، صفحه ۴۰۵. ۴. مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۸۳. (چاپ قدیم). صفحه ۲۳ - در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ؛ خُداوند سبحان فضائل اخلاقی را وسیله ارتباط میان خودش و بندگانش قرار داده، همین بس که هر یک از شما دست به اخلاقی بزند که او را به خدا مربوط سازد.» (۱) به تعبیر دیگر، خداوند بزرگترین معلم اخلاق و مربی نفوس انسانی و منبع تمام فضائل است، و قرب و

نزدیکی به خدا جز از طریق تخلُّق به اخلاق الهی امکان پذیر نیست! بنابراین، هر فضیلت اخلاقی رابطه‌ای میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و او را گام به گام به ذات مقدّسش نزدیکتر می‌سازد. زندگی پیشوایان دینی نیز سرتاسر بیانگر همین مسأله است که آنها در همه جا به فضائل اخلاقی دعوت می‌کردند، و خود الگوی زنده و اسوه حسنه‌ای در این راه بودند و به خواست خدا در مباحث آینده در هر بحثی با نمونه‌های اخلاقی آنها آشنا خواهیم شد. و همین بس که قرآن مجید به هنگام بیان مقام والای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۚ تُوِاخِلَاقٍ عَظِيمٍ وَبَرَجَسْتَهُ اِی دَارِی!» (۲)

نکته‌ها

۱ - تعریف علم اخلاق

در این جا لازم است قبل از هر چیز به سراغ تعریف اخلاق برویم «(اخلاق) جمع «خُلُق» (بر وزن قُفْل) و «خُلُق» (بر وزن افق) می‌باشد، به گفته «راغب» در کتاب «مفردات»، این دو واژه در اصل به یک ریشه باز می‌گردد، خُلُق به معنی هیئت و شکل و صورتی است که انسان با چشم می‌بیند و خُلُق به معنی قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود. پاورقی ۱. تنبیه الخواطر، صفحه ۳۶۲. ۲. سوره قلم، آیه ۴. صفحه ۲۴ بنابراین می‌توان گفت: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» و به گفته بعضی از دانشمندان، گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلقیات درونی انسان ناشی می‌شود، نیز اخلاق گفته می‌شود (اولی اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری). «اخلاق» را از طریق آثارش نیز می‌توان تعریف کرد، و آن این که «گاه فعلی که از انسان سر می‌زند، شکل مستمری ندارد و ولی هنگامی که کاری بطور مستمر از کسی سر می‌زند (مانند امساک در بذل و بخشش و کمک به دیگران) دلیل به این است که یک ریشه درونی و باطنی در اعماق جان و روح او دارد، آن ریشه را خلق و اخلاق می‌نامند. اینجاست که «ابن مسکویه» در کتاب «تَهْذِیْبُ الْاِخْلَاقِ وَتَطْهَیْرُ الْاَعْرَاقِ»، می‌گوید: «خُلُق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند بی آن که نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد.» (۱) همین معنی را مرحوم فیض کاشانی در کتاب «حقایق» آورده است، آنجا که می‌گوید: «بدان که خوی عبارت است از هیئتی استوار با نفس که افعال به آسانی و بدون نیاز به فکر و اندیشه از آن صادر می‌شود.» (۲) و به همین دلیل اخلاق را به دو بخش تقسیم می‌کنند: «ملکاتی که سرچشمه پدید آمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می‌شود، و آنها که منشأ اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می‌گویند. و نیز از همین جا می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید» و به تعبیر دیگر، «سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می‌دهد.» البته همانطور که گفته شد، گاه به آثار عملی و افعال ناشی از این صفات نیز واژه «اخلاق» اطلاق می‌شود. مثلاً، اگر کسی پیوسته آثار خشم و عصبانیت نشان می‌دهد به او می‌گویند: این اخلاق بدی است، و بعکس هنگامی که بذل و بخشش می‌کند می‌گویند: پاورقی ۱. تهذیب الاخلاق، صفحه ۵۱. ۲. حقائق، صفحه ۵۴. صفحه ۲۵ این اخلاق خوبی است که فلاّن کس دارد. در واقع این دو، علّت و معلول یکدیگرند که نام یکی بر دیگری اطلاق می‌شود. بعضی از غربیها نیز علم اخلاق را چنان تعریف کرده‌اند که از نظر نتیجه با تعریفهایی که ما می‌کنیم یکسان است، از جمله در کتاب «فلسفه اخلاق» از یکی از فلاسفه غرب به نام «ژکس» می‌خوانیم که می‌گوید: «علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد.» (۱) در حالی که بعضی دیگر که بینشهای متفاوتی دارند (مانند فولکیه) در تعریف علم اخلاق می‌گویند: «مجموع قوانین رفتار که انسان به واسطه مراعات آن می‌تواند به هدفش برسد، علم اخلاق است.» (۲) این سخن کسانی است که برای ارزشهای والای انسانی اهمّیت خاصی قائل نیستند بلکه از نظر آنان رسیدن به هدف (هر چه باشد) مطرح

است و اخلاق از نظر آنها چیزی جز اسباب وصول به هدف نیست!

۲- رابطه اخلاق و فلسفه

فلسفه در یک مفهوم کلی به معنی آگاهی بر تمام جهان هستی است به مقدار توان انسانی و به همین دلیل، تمام علوم می‌تواند در این مفهوم کلی و جامع داخل باشد و روی همین جهت، در اعصار گذشته که علوم محدود و معدود بود، علم فلسفه از همه آنها بحث می‌کرد، و فیلسوف کسی بود که در رشته‌های مختلف علمی آگاهی داشت. در آن روزها فلسفه را به دو شاخه تقسیم می‌کردند: الف- اموری که از قدرت و اختیار انسان بیرون است که شامل تمام جهان هستی بجز افعال انسان، می‌شود. ب- اموری که در اختیار انسان و تحت قدرت او قرار دارد یعنی، افعال انسان. بخش اول را حکمت نظری می‌نامیدند، و آن را به سه شاخه تقسیم می‌کردند. پاورقی ۱. فلسفه اخلاق، صفحه ۹. ۲. الاخلاق النظریة، صفحه ۱۰. صفحه ۲۶. ۱- فلسفه اولی یا حکمت الهی که درباره احکام کلی وجود و موجود و مبدأ و معاد صحبت می‌کرد. ۲- طبیعیات که آن هم رشته‌های فراوانی داشت. ۳- ریاضیات که آن هم شاخه‌های متعددی را در بر می‌گرفت. اما قسمتی که مربوط به افعال انسان است، آن را حکمت عملی می‌دانستند و آن نیز به سه شاخه تقسیم می‌شد. ۱- اخلاق و افعالی که مایه سعادت یا بدبختی انسان می‌شود و همچنین ریشه‌های آن در درون نفس آدمی. ۲- تدبیر منزل است که مربوط است به اداره امور خانوادگی و آنچه تحت این عنوان می‌گنجد. ۳- سیاست و تدبیر مُدُن که درباره روشهای اداره جوامع بشری سخن می‌گوید. و به این ترتیب آنها به اخلاق شکل فردی داده، آن را در برابر «تدبیر منزل» و «سیاست مُدُن» قرار می‌دادند. بنابراین «علم اخلاق» شاخه‌ای از «فلسفه عملی» یا «حکمت عملی» است. ولی امروز که علوم شاخه‌های بسیار فراوانی پیدا کرده و به همین دلیل از هم جدا شده است، فلسفه و حکمت غالباً به همان معنی حکمت نظری و آن هم شاخه اول آن، یعنی امور کلی مربوط به جهان هستی، و همچنین مبدأ و معاد اطلاق می‌شود. (دقت کنید) در این که حکمت نظری با ارزشتر است یا حکمت عملی، در میان فلاسفه گفتگو است، گروهی اولی را با ارزشتر می‌دانستند و گروهی دومی را، و اگر ما از زاویه‌های مختلف نگاه کنیم حرف هر دو گروه صحیح است که فعلاً جای بحث آن نیست. درباره رابطه «فلسفه» و «اخلاق» باز هم به مناسبت‌های دیگر به خواست خدا سخن خواهیم گفت. صفحه ۲۷

۳- رابطه اخلاق و عرفان

اما در مورد رابطه «اخلاق» و «عرفان» و اخلاق و «سیر و سلوک الی الله» نیز می‌توان گفت: «عرفان» بیشتر به معارف الهی می‌نگرد، آن هم نه از طریق علم و استدلال، بلکه از طریق شهود باطنی و درونی، یعنی قلب انسان آنچنان نورانی و صاف گردد و دیده حقیقت بین او گشوده شود و حجابها بر طرف گردد که با چشم دل ذات پاک خدا و اسماء و صفات او را ببیند و به او عشق ورزد. بدیهی است علم اخلاق چون می‌تواند به برطرف شدن رذائل اخلاقی که حجابهایی است در برابر چشم دل، کمک کند و یکی از پایه‌های عرفان الهی و مقدمات آن خواهد بود. و اما «سیر و سلوک الی الله» که هدف نهایی آن، رسیدن به «معرفه الله» و قرب جوار او است، آن هم در حقیقت مجموعه‌ای از «عرفان» و «اخلاق» است. سیر و سلوک درونی، نوعی عرفان است که انسان را روز به روز به ذات پاک او نزدیکتر می‌کند، حجابها را کنار می‌زند، و راه را برای وصول به حق هموار می‌سازد و سیر و سلوک برونی همان اخلاق است، منتها اخلاقی که هدفش را تهذیب نفوس تشکیل می‌دهد نه فقط بهتر زیستن از نظر مادی.

۴- رابطه «علم» و «اخلاق»

در آیات مورد بحث دیدیم که قرآن مجید کراراً تعلیم کتاب و حکمت را در کنار تزکیه و پاکسازی اخلاقی قرار می دهد؛ گاه «تزکیه» را بر «تعلیم» مقدم می دارد، و گاه «تعلیم» را بر «تزکیه» و این نشان می دهد که میان این دو رابطه عمیقی است. یعنی هنگامی که انسان از خوبی و بدی اعمال و صفات اخلاقی آگاه گردد و آثار و پیامدهای هر یک از صفات «فضیلت» و «رذیلت» را بداند، بی شک در تربیت و پرورش او مؤثر است؛ بطوری که می توان گفت بسیاری از زشتیهای عمل و اخلاق، از ناآگاهیها سرچشمه می گیرد. به همین دلیل، اگر علم و آگاهی جای جهل و نادانی را بگیرد، و به تعبیر دیگر، سطح فرهنگ بالا- برود، بسیاری از زشتیها جای خود را به زیباییها، و بسیاری از مفاصد اخلاقی جای خود را به محاسن اخلاقی می دهد؛ ولی باید توجه داشت این مسأله کلیت ندارد. صفحه ۲۸ و متأسفانه گاه در این مسأله مبالغه شده، گروهی راه افراط را پیش گرفته، و گروهی راه تفریط را. گروهی به پیروی از گفتار معروف سقراط، فیلسوف یونانی، که معتقد بود علم و حکمت سرچشمه اخلاق حمیده است، و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است، عقیده دارند که تنها راه برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پیدایش فضائل اخلاقی گسترش علم و دانش و بالا بردن سطح افکار جامعه است، و به این ترتیب «فضیلت» مساوی با «معرفت» می شود. آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدی و شرّ نمی رود، و اگر خوبی را تشخیص دهد آن را رها نمی سازد، پس وظیفه ما آن است که هم برای خود و هم دیگران کسب آگاهی کنیم، و نتایج خیر و شرّ، و بد و نیکو را بدانیم، تا جوانه های فضائل اخلاقی بر شاخسار وجود ما ظاهر شود! در مقابل شاید کسانی هستند که مایلند رابطه این دو را بکلی نفی کنند، و بگویند که دانش و هوشیاری در افراد آلوده، سبب می شود که جنایات را هوشیارانه تر انجام دهند، و طبق مثل معروف: «دزدانی که با چراغ می آیند، کالاهای گزیده تر می برند!» ولی انصاف این است که رابطه علم و اخلاق را نه می توان بکلی انکار کرد و نه می توان بطور کامل، اخلاق را معلول علم دانست. شاهد این سخن تجارب زنده ای است که از جامعه کسب کرده ایم؛ افراد آلوده ای بودند که وقتی آنها را به حسن و قبح اعمالشان آگاه کرده ایم، و به نتایج سوء اعمال و افعال بد آشنا شده اند، دست از کار خود برداشته، و گرایش به خوبیها پیدا کرده اند، حتی در خودمان نیز این تجربه را داشته ایم. در مقابل افرادی را می شناسیم که آگاهی کافی به نیک و بد اعمال و نتایج و آثار آن دارند ولی همچنان به بدی ادامه می دهند، و اخلاق سوء بر وجود آنها حاکم است. صفحه ۲۹ اینها همه به خاطر آن است که انسان موجودی است دو بعدی، یک بُعد وجود او را علم و ادراک و آگاهی تشکیل می دهد، و یک بُعد وجود او را امیال و غرائز و شهوات؛ به همین دلیل، گاه با میل و اختیار خود بُعد اول را ترجیح می دهد و گاه دوم را. از اینجا روشن می شود، آنها که یکی از دو قول بالا- را پذیرفته اند انسان را یک بُعدی فرض کرده، و توجه به بُعد دیگر وجود انسان نداشته اند. از آیات دیگر قرآن نیز بخوبی می توان آنچه را که گفتیم استفاده کرد. قرآن مجید در چندین آیه به رابطه ای میان جهل و اعمال سوء اشاره کرده است؛ مثلاً، می فرماید: «أِنَّهُ مَن عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِيْجَاهَلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» هر کس از شما کار بدی از روی نادانی انجام دهد، سپس توبه و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره انعام، آیه ۵۴) شبیه همین معنی در سوره نساء، آیه ۱۷ و سوره نحل، آیه ۱۱۹ نیز آمده است. بدیهی است منظور در اینجا جهل مطلق نیست که با توبه سازگار نباشد بلکه مرتبه ای از مراتب جهل است که اگر بر طرف گردد انسان به راه حقّ روی می آورد. در جلد اول از دوره اول پیام قرآن در آنجا که بحث درباره معرفت و شناخت آمده، آیات بسیاری نقل کرده ایم که از آنها استفاده می شد، جهل سرچشمه کفر است، جهل سرچشمه اشاعه فساد، تعصب و لجاجت، بهانه جویی، تقلید کورکورانه، اختلاف و پراکندگی، سوءظن و بدبینی، جسارت و بی ادبی و در یک جمله جهل مایه دگرگون شدن بسیاری از ارزشها است! (۱) از سوی دیگر، در بعضی از آیات صریحاً می گوید: «کسانی هستند که با علم و آگاهی، راه غلط را می پیمایند؛ مثلاً، درباره آل فرعون می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا؛ آنها آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.» (سوره نمل، آیه ۱۴) و درباره گروهی از اهل کتاب می فرماید: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آنها بر خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.»

(سوره آل عمران، آیه ۷۵). پاورقی ۱. پیام قرآن، دوره اول، جلد ۱، ص ۸۶ تا ۹۸. صفحه ۳۰ شبیه همین معنی در چند آیه بعد از آن نیز آمده است (سوره آل عمران، آیه ۷۸). علم و آگاهی در این آیه ممکن است اشاره به آگاهی بر موضوع دروغ باشد، ولی باز هم شاهد مدّعی ما است، چرا که حکم عقل و شرع درباره دروغ و زشتی آن، چیزی نیست که بر کسی مکثوم باشد. تجربیات روزمره نیز این واقعیت را نشان می‌دهد که آگاهی بر زیانهای اخلاق رذیله در بسیاری از موارد می‌تواند باز دارنده باشد، و در عین حال موارد زیادی هم دیده می‌شود که افراد آگاه، دست به اعمال سوء زده، و اخلاق رذیله را برای خود ترجیح می‌دهند. و به این ترتیب، مکتب واسطه در اینجا با واقعیتها منطبق تر است. (دقت کنید)

۵- آیا اخلاق قابل تغییر است؟

آیا اخلاق قابل تغییر است

سرنوشت علم اخلاق و تمام بحثهای اخلاقی و تربیتی به این مسأله بستگی دارد، زیرا اگر اخلاق قابل تغییر نباشد نه تنها علم اخلاق بیهوده خواهد بود، بلکه تمام برنامه های تربیتی انبیا و کتابهای آسمانی لغو خواهد شد. تعزیرات و تمام مجازاتهای بازدارنده نیز بی معنی خواهد بود. بنابراین، وجود آنهمه برنامه های اخلاقی و تربیتی در تعالیم انبیا و کتب آسمانی و نیز وجود برنامه های تربیتی در تمام جهان بشریت، و همچنین مجازاتهای بازدارنده در همه مکاتب جزائی، بهترین دلیل بر این است که قابلیت تغییر اخلاق، و روشهای اخلاقی، نه تنها از سوی تمام پیامبران که از سوی همه عقلای جهان پذیرفته شده است. اما با این همه، عجیب است که فلاسفه و علمای اخلاق بحثهای فراوانی درباره این که «آیا اخلاق قابل تغییر است یا نه؟» مطرح کرده اند! بعضی می‌گویند: اخلاق قابل تغییر نیست! و آنها که بد گوهرند و طینتی ناپاک دارند عوض نمی‌شوند، و به فرض که تغییر یابند، سطحی و ناپایدار است و بزودی به حال اول باز می‌گردند! صفحه ۳۱ آنها برای خود دلائلی دارند از جمله این که ساختمان جسم و جان رابطه نزدیکی با اخلاق دارد، و در واقع اخلاق هر کس تابع چگونگی آفرینش روح و جسم اوست، و چون روح و جسم آدمی عوض نمی‌شود، اخلاق او نیز قابل تغییر نیست. جمعی از شعرا که پیرو این طرز تفکر بوده اند نیز در اشعار خود بطور گسترده به این مطلب اشاره کرده اند (هر چند ممکن است اشعار آنها را بر نوعی مبالغه در این امر حمل کرد). نمونه ای از اشعار شعرای معروف را در این زمینه در ذیل می‌خوانید: پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی؟ ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس! باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس! برسیه دل چه سود خواندن و عظم نرود میخ آهنین در سنگ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد از آن به صیقل زنگ! چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بد گهر باشد سگ به دریای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلیدتر باشد! خر عیسی گرش به مگه برند چون بیاید هنوز خر باشد! دلیل دیگری که برای این امر ذکر کرده اند این است که دگرگون شدن اخلاق به واسطه عوامل خارجی، از قبیل تأدیب و نصیحت و اندرز است، و هنگامی که این عوامل زایل گردد، انسان به اخلاق اصلی خود باز خواهد گشت، درست مانند سردی آب که به وسیله عوامل حرارت زا از بین می‌رود و هنگامی که آن عوامل از بین برود، حرارت را پس داده، به حال اول باز می‌گردد! این طرز فکر و این گونه استدلالات همه مایه تأسف و سبب انحطاط جوامع بشری است! صفحه ۳۲ طرفداران «قابلیت تغییر» در امور اخلاقی، از دو دلیل فوق چنین پاسخ می‌گویند: ۱- ارتباط اخلاق با ساختمان روح و جسم انسان قابل انکار نیست، ولی این ارتباط به اصطلاح در حد «مقتضی» است نه «علت تامّه»، یعنی می‌تواند زمینه ساز باشد نه این که الزاماً و اجباراً تأثیر قطعی بگذارد، همان گونه که بسیاری از افرادی که از

پدران و مادران مبتلا به پاره‌ای از بیماریها متولد می‌شوند زمینه آلودگی به آن بیماریها را دارند، ولی با این حال می‌توان با پیشگیریهای مخصوص جلو تأثیر عامل وراثت را گرفت. افراد ضعیف البنیه از نظر جسمانی با استفاده از بهداشت و ورزش، افراد نیرومندی می‌شوند و بعکس، افراد قوی البنیه بر اثر ترک این دو، ضعیف و ناتوان خواهند شد. افزون بر این، روح و جسم انسان نیز قابل تغییر است تا چه رسد به اخلاق زاینده از آن! می‌دانیم تمام «حیوانات اهلی امروز» یک روز در زمره حیوانات وحشی بودند، انسان آنها را گرفت و رام کرد، و به صورت حیوانات اهلی در آورد؛ بسیاری از گیاهان و درختان میوه نیز چنین بوده‌اند. جایی که با تربیت بتوان خلق و خوی یک حیوان و ویژگیهای یک گیاه یا درخت را تغییر داد چگونه نمی‌توان اخلاق انسان را به فرض که اخلاق ذاتی باشد تغییر داد؟ هم اکنون نیز بسیاری از حیوانات را برای کارهایی که برخلاف طبیعت آنهاست تربیت می‌کنند و آنها این کارها را بخوبی انجام می‌دهند. ۲- از آنچه در بالا گفته شد پاسخ استدلال دیگر آنان نیز روشن می‌شود زیرا گاه عوامل بیرونی آنقدر تأثیر قوی دارد که ویژگیهای ذاتی را بکلی دگرگون می‌سازد، و حتی ویژگیهای جدید به وراثت به نسلهای آینده نیز می‌رسد همان گونه که در حیوانات اهلی مثال زده شد. تاریخ، انسانهای بسیاری را نشان می‌دهد که بر اثر تربیت بکلی خلق و خوی خود را تغییر دادند، و به اصطلاح یکصد و هشتاد درجه چرخش کردند، افرادی که یک روز مثلاً در صف دزدان قهار جای داشتند به زاهدان و عابدان مشهوری مبدل گشتند. توجه به طرز به وجود آمدن یک ملکه اخلاقی به ما این قدرت را می‌دهد که راه از میان بردن آن را نیز پیدا کنیم؛ مسأله چنین است که هر عمل خوب یا بد اثر موافق خود را در روح انسان باقی می‌گذارد، و روح را تدریجاً به سوی خود جلب می‌کند، تکرار این عمل آن اثر را بیشتر و قویتر می‌سازد، و کم کم کیفیتی به نام «عادت» حاصل می‌شود، و هر گاه عادت استمرار یابد به صورت «ملکه» در می‌آید. صفحه ۳۳ بنابراین، همان گونه که عادات و ملکات اخلاقی زشت در سایه تکرار عمل تشکیل می‌گردد، از همین طریق قابل زوال است؛ البته، اثر تلقین، تفکر، تعلیمات صحیح و محیط سالم در فراهم کردن زمینه‌های روحی برای پذیرش و تشکیل ملکات خوب را نمی‌توان نادیده گرفت. در اینجا قول سومی نیز وجود دارد و آن این که بعضی از صفات اخلاقی قابل تغییر است، و بعضی غیر قابل تغییر، آن صفاتی که طبیعی و فطری است، قابل تغییر نمی‌باشد، ولی آن صفاتی که عوامل خارجی دارد قابل تغییر است. (۱) این قول نیز فاقد هرگونه دلیل است، زیرا این تفصیل و تفاوت گذاری، بین صفات فرع، بر قبول اخلاق طبیعی و فطری است، در حالی که چنین چیزی ثابت نیست؛ و به فرض که چنین باشد چه کسی می‌تواند ادعا کند که صفات فطری قابل تغییر نیست؟ مگر حیوانات وحشی را نمی‌توان اهلی کرد؟ مگر تعلیم و تربیت نمی‌تواند آنقدر ریشه دار شود که اعماق وجود انسان را دگرگون سازد؟

آیات و روایات دلیل بر قابلیت تغییر اخلاق است

آنچه را در بالا گفتیم از نظر دلائل عقلی و تاریخی بود، هنگامی که به دلائل نقلی یعنی آنچه از مبدأ وحی و سخنان معصومین (علیهم السلام) به دست آمده مراجعه کنیم مسأله از این هم روشنتر است؛ زیرا: ۱- نفس مسأله بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و بطور کلی مأموریتی که آنها برای هدایت و تربیت همه انسانها داشتند، محکمترین دلیل بر امکان تربیت و پرورش فضائل اخلاقی در تمام افراد بشر است. پاورقی ۱. محقق نراقی در جامع السعادات این نظریه را برگزیده است (جامع السعادات جلد ۱، ص ۲۴). صفحه ۳۴ آیاتی مانند: هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (سوره جمعه، آیه ۲) و آیات مشابه آن بخوبی نشان می‌دهد که هدف از مأموریت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هدایت و تربیت و تعلیم و تزکیه همه کسانی بود که در «ضلال مبین» و گمراهی آشکار بودند. ۲- تمام آیاتی که خطاب به همه انسانها به عنوان «یا بنی آدم» و «یا ایها الناس» و «یا ایها الأنسان» و «یا عبادی» می‌باشد و مشتمل بر

اوامر و نواهی و مسائل مربوط به تهذیب نفوس و کسب فضائل اخلاقی است، بهترین دلیل بر امکان تغییر «اخلاق رذیله» و اصلاح صفات ناپسند است، در غیر این صورت، عمومیت این خطابها لغو و بیهوده خواهد بود. ممکن است گفته شود: این آیات غالباً مشتمل بر احکام است، و احکام مربوط به جنبه های عملی است، در حالی که اخلاق ناظر به صفات درونی است. ولی نباید فراموش کرد که «اخلاق» و «عمل» لازم و ملزوم یکدیگر و به منزله علت و معلولند، و در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. هر اخلاق خوبی سرچشمه اعمال خوب است، همان گونه که اخلاق رذیله، اعمال زشت را به دنبال دارد. و در مقابل، اعمال نیک و بد نیز اگر تکرار شود تدریجاً تبدیل به خلق و خوی خوب و بد می شود. ۳- اعتقاد به عدم امکان تغییر اخلاق سر از اعتقاد به جبر در می آورد. زیرا مفهومش این است که صاحبان اخلاق بد و خوب قادر به تغییر آن نیستند و چون اعمال آنها بازتاب اخلاق آنها است، پس در انجام کار خوب یا بد مجبورند، و در عین حال مکلف به انجام خوبیها و ترک بدیها هستند. این عین جبر است، و تمام مفاسدی را که مذهب جبر دارد بر آن مترتب می شود (۲). ۴- آیاتی که با صراحت تشویق به تهذیب اخلاق می کند و از رذایل اخلاقی بر حذر می دارد نیز دلیل محکمی است بر امکان تغییر صفات اخلاقی، مانند «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» هر کس نفس خود را تزکیه کند رستگار شده، و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده سازد نومید و محروم گشته است. (سوره شمس - آیه ۹ و ۱۰). پاورقی ۱. آیه ۱۶۴ آل عمران نیز همین مضمون را در بردارد. ۲. به اصول کافی، جلد ۱، ص ۱۵۵ و کشف المراد، بحث قضا و قدر درباره مفاسد مذهب جبر مراجعه شود. صفحه ۳۵ تغییر به «دسیها» از ماده «دس» و «دسیسه» در اصل به معنی آمیختن شیء ناپسندی با چیز دیگر است. مثل این که گفته می شود: «دَسَّ الحِنطَةَ بالتراب» گندم را با خاک مخلوط کرده، این تعبیر نشان می دهد که طبیعت انسان بر پاکی و تقوا است و آلودگیها و رذائل اخلاقی از خارج بر انسان نفوذ می کند و هر دو قابل تغییر و تبدیل است. در آیه ۳۴ سوره فضیلت می خوانیم: «ادْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» بدی را با نیکی دفع کن ناگهان (خواهی دید) همان کسی که میان تو و او دشمن است گویی دوست گرم و صمیمی (و قدیمی تو) است! این آیه بخوبی نشان می دهد که عداوت و دشمنیهای عمیق که در خلق و خوی انسان ریشه دوانده باشد، با محبت و رفتار شایسته ممکن است تبدیل به دوستیهای داغ و ریشه دار شود. اگر اخلاق، قابل تغییر نبود، این امر امکان نداشت. در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی در این زمینه دیده می شود مانند احادیث زیر: ۱- حدیث معروف اِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (۱)، دلیل واضحی بر امکان تغییر صفات اخلاقی است. ۲- روایات فراوانی که تشویق به حسن خلق می کند، مانند: حدیث نبوی: «لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ لَعَلِمَ أَنَّهُ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ» اگر بندگان می دانستند که حسن خلق چه منافی دارد، یقین پیدا می کردند که محتاج به اخلاق نیکند! (۲)، نشانه دیگر است. ۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ نِصْفُ الدِّينِ» اخلاق خوب، نیمی از دین است. (۳) ۴- و در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْخُلُقُ الْمُحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ، الْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ» اخلاق خوب از میوه های عقل و آگاهی است و اخلاق بد از ثمرات جهل و نادانی است. (۱) پاورقی ۱. سفینه البحار، (ماده خلق). ۲. بحار، جلد ۱۰، ص ۳۶۹. ۳. بحار، ج ۷۱، ص ۳۸۵. صفحه ۳۶ و از آنجا که «علم» و «جهل» قابل تغییر است، اخلاق هم به تبع آن قابل تغییر می باشد. ۵- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتِ الْأَخْرَةِ وَشَرَفِ الْمَنَازِلِ وَأَنَّهُ لَضَعِيفُ الْعِبَادَةِ» بنده خدا به وسیله حسن اخلاق به درجات عالی آخرت و بهترین مقامات می رسد، در حالی که ممکن است از نظر عبادت ضعیف باشد! (۲) در این حدیث اولاً- مقایسه حسن اخلاق به عبادت، و ثانیاً ذکر درجات بالای اخروی که حتماً مربوط به اعمال اختیاری است، و ثالثاً تشویق به تحصیل حسن خلق، همگی نشان می دهد که اخلاق یک امر اکتسابی است، نه اجباری و الزامی و خارج از اختیار! (دقت کنید) این گونه روایات و تعبیرات گویا و پرمعنی در کلمات معصومین (علیهم السلام) زیاد دیده می شود (۳) و همه آنها نشان می دهد که صفات اخلاقی قابل تغییر است، و گرنه این تعبیرات و تشویقها لغو و بیهوده بود. ۶- در حدیث دیگری از

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که به یکی از یارانش به نام «جریر بن عبدالله» فرمود: «إِنَّكَ امْرُؤٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خُلُقَكَ فَأَحْسِنْ خُلُقَكَ» خداوند به تو چهره زیبا داده، اخلاق خود را نیز زیبا کن! (۴) کوتاه سخن این که: کتب روایی ما پر از روایاتی است که همگی دلالت بر امکان تغییر اخلاق آدمی دارد. (۵) این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که تشویق به فضائل اخلاقی می کند پایان می دهیم، فرمود: «الْكَرْمُ حُسْنُ السَّجِيَّةِ وَاجْتِنَابُ الدَّنِيَّةِ» ارزش و کیفیت انسان به اخلاق پسندیده و اجتناب و دوری از اخلاق پست است! (۱) پاورقی ۱. غررالحکم، ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱. ۲. محجّه البيضاء، ج ۵، ص ۹۳. ۳. مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی، در باب حسن الخلق (ص ۹۹) هیجده روایت در این زمینه نقل کرده است. ۴. سفینه البحار، ماده خلق. ۵. به جلد دوم اصول کافی و روضه کافی، و جلد سوم میزان الحکمه و جلد اول سفینه البحار، در ابواب مناسب مراجعه فرماید. صفحه ۳۷

دلایل طرفداران عدم تغییر اخلاق

در برابر دلایل بالا- بعضی به روایاتی تمسک جسته اند که در نظر بدوی از آنها چنین بر می آید که اخلاق قابل تغییر نیست، از جمله: ۱- در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ» مردم همچون معدنهای طلا و نقره اند، بهترین آنها در زمان جاهلیت بهترین آنها در اسلامند. ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) آمده است: «إِذَا سَجِعْتُمْ أَنْ جَبَلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدَّ قُوَّهُ، وَإِذَا سَجِعْتُمْ بِرَجُلٍ زَالَ عَنْ خُلُقِهِ فَلَا تُصَدِّ قُوَّهُ! فَإِنَّهُ سَيَعُودُ إِلَى مَا جَبَلَ عَلَيْهِ! هر گاه بشنوید کوهی از جایش حرکت کرده، تصدیق کنید، اما اگر بشنوید کسی اخلاقش را رها نموده تصدیق نکنید! چرا که بزودی به همان فطرت خویش باز می گردد!» (۲)

پاسخ

تفسیر این گونه روایات به قرینه دلایل روشن سابق و روایاتی که صراحت در امکان تغییر اخلاق دارد، چندان مشکل نیست. زیرا این نکته قابل قبول است که روایات مردم ذاتاً متفاوت است، بعضی همچون معدن طلا هستند و بعضی نقره، ولی اینها دلیل بر این نمی شود که این روایات قابل تغییر نباشند و به تعبیر دیگر، این گونه صفات روحی در حد مقتضی است نه علت تامه، لذا با تجربه دیده ایم که این افراد بر اثر تعلیم و تربیت بکلی عوض می شوند. اضافه بر این، اگر ما بخواهیم مطابق این حدیث حکم کنیم باید بگوییم که همه مردم دارای اخلاق نیکند، بعضی خوبند و بعضی خویتر، (همانند نقره و طلا)، بنابر این، جایی برای اخلاق رذیله طبیعی وجود نخواهد داشت. (دقت کنید) پاورقی ۱. غرر الحکم. ۲. جامع السعاده، جلد اول، صفحه ۲۴. صفحه ۳۸ در مورد حدیث دوم نیز مسأله جنبه مقتضی دارد نه علت تامه، و یا به تعبیر دیگر ناظر به غالب مردم است نه همه مردم و اگر نه مضمون حدیث، مخالف صریح تواریخی است که در دست است و نشان می دهد افرادی اخلاق خود را تغییر داده اند، و تا پایان عمر بر همان روش باقی ماندند. همچنین مخالف تجربیات روزمره ما است که بسیاری از افراد فاسد را می بینیم به وسیله تعلیم و تربیت راه زندگی خود را عوض می کنند و تا آخر نیز بر روش جدید می مانند. کوتاه سخن این که: در عین قبول تفاوت روایات و سجایای اخلاقی مردم با یکدیگر، هیچ کس مجبور نیست که بر اخلاق بد باقی بماند، یا بر اخلاق خوب صاحبان سنجیه نیک ممکن است بر اثر هواپرستی در منجلا ب اخلاق سوء سقوط کنند و صاحبان سجایای زشت، ممکن است زیر نظر استاد مرئی و در سایه خودسازی به بالا-ترین مراحل کمال عروج نمایند! این نکته نیز گفتنی است که بعضی از افراد فاسد و مفسد، برای این که اعمال

خود را توجیه کنند، به این گونه منطقها روی می آورند که خدا ما را چنین آفریده، اگر می خواست، می توانست ما را با اخلاق دیگری بیافریند! به هر حال، روی آوردن به مکتب طرفداران عدم قابلیت تغییر اخلاق نتیجه ای جز سقوط در دامان اعتقاد به جبر، و انکار مکتب انبیا و بیهوده شمردن تلاش علمای اخلاق و روانکاوان و سرانجام فساد جوامع بشری نخواهد داشت.

۶- تاریخچه علم اخلاق

بحث فوق را با فشرده ای از «تاریخچه علم اخلاق» پایان می دهیم: بی شک بحثهای اخلاقی از زمانی که انسان گام بر روی زمین گذارد آغاز شد، زیرا ما معتقدیم که حضرت آدم (علیه السلام) پیامبر خدا بود، نه تنها فرزندان او را با دستورهای اخلاقی آشنا ساخت بلکه خداوند از همان زمانی که او را آفرید و ساکن بهشت ساخت مسائل اخلاقی را با اوامر و نواهی اش به او آموخت. صفحه ۳۹ سایر پیامبران الهی یکی پس از دیگری به تهذیب نفوس و تکمیل اخلاق که خمیر مایه سعادت انسانهاست پرداختند، تا نوبت به حضرت مسیح (علیه السلام) رسید که بخش عظیمی از دستوراتش را مباحث اخلاقی تشکیل می دهد، و همه پیروان و علاقه مندان او، وی را به عنوان معلم بزرگ اخلاق می شناسند. اما بزرگترین معلم اخلاق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بود که با شعار «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» مبعوث شد و خداوند درباره خود او فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» اخلاق تو بسیار عظیم و شایسته است! (۱) در میان فلاسفه نیز بزرگانی بودند که به عنوان معلم اخلاق از قدیم الایام شمرده می شدند، مانند: افلاطون، ارسطو، سقراط و جمعی دیگر از فلاسفه یونان. به هر حال بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) امامان معصوم (علیه السلام) به گواهی روایات اخلاقی گسترده ای که از آنان نقل شده، بزرگترین معلمان اخلاق بودند و در مکتب آنها مردان برجسته ای که هر کدام از آنها را می توان یکی از معلمان عصر خود شمرد، پرورش یافتند. زندگانی پیشوایان معصوم (علیه السلام) و یاران با فضیلت آنان، گواه روشنی بر موقعیت اخلاقی و فضائل آنها می باشد. اما این که «علم اخلاق» از چه زمانی در اسلام پیدا شد و مشاهیر این علم چه کسانی بودند داستان مفصّلی دارد که در کتاب گرانهای «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» نوشته آیت الله صدر، به گوشه ای از آن اشاره شده است. نامبرده این موضوع را به سه بخش تقسیم می کند: الف - می گوید اولین کسی که علم اخلاق را تأسیس کرد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام)) بعد از بازگشت از صفین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالیترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است! (۱) پاورقی ۱. سوره قلم، آیه ۴. صفحه ۴۰ این نامه را (علاوه بر مرحوم سید رضی در نهج البلاغه) گروهی دیگر از علمای شیعه نقل کرده اند. بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری نیز در کتاب الزّواجر و المواعظ تمام آن را آورده و می افزاید: «لَوْ كَانَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَا يَجِبُ أَنْ يُكْتَبَ بِالذَّهَبِ لَكَانَتْ هَذِهِ» اگر از کلمات پندآموز، چیزی باشد که با آب طلا باید نوشته شود، همین نامه است! ب - نخستین کسی که کتابی به عنوان «علم اخلاق» نوشت اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی بود که در قرن دوم می زیست، کتابی به نام صفة المؤمن و الفاجر تألیف کرد (که نخستین کتاب شناخته شده اخلاقی در اسلام است). ج - نامبرده سپس گروهی از بزرگان این علم را اسم می برد (هر چند صاحب کتاب و تألیفی نبوده اند، از آن جمله: «سلمان فارسی» است که از علی (علیه السلام) درباره اش نقل شده که فرمود: «سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ مِثْلُ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ - عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ، بَحْرٌ لَا يَنْزِفُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» سلمان فارسی همانند لقمان حکیم است - دانش اولین و آخرین را داشت و او دریای بی پایانی بود و او از ما اهل بیت است. (۲) ۲ - «ابوذر غفاری» است (که عمری را در ترویج اخلاق اسلامی گذراند و خود نمونه اتم آن بود. درگیری های او با خلیفه سوم «عثمان» و همچنین «معاویه» در مسائل اخلاقی معروف است و سرانجام جان خویش را نیز بر سر این کار نهاد. ۳ - «عمّار یاسر» است که سخن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره او و یارانش مقام اخلاقی آنها را روشن می سازد، فرمود: «إِنَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ، أَيْنَ عَمَارٌ... ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَاطَالَ الْبُكَاءُ،

ثُمَّ قَالَ: أَوْهَ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرْصَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ؛ کجا هستند برادران من! همانها که براه حق آمدند و در راه حق گام بر می داشتند، کجاست عمار یاسر!... سپس دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست، پس از آن فرمود: آه بر برادرانم همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در فرائض دقت می کردند و آن را به پا می داشتند، سنتها را زنده کرده، و بدعتها را میراندند! (۱) پاورقی ۱. رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) و دعای مکارم الاخلاق و بسیاری از دعاها و مناجاتهای دیگر نیز در طلیعه آثار معروف اخلاقی در اسلام قرار دارند که هیچ اثری با آنها برابری نمی کند. ۲. بحار، ج ۲۲، ص ۳۹۱. صفحه ۴۱-۴۰ «نوف بکالی» که بعد از سنه ۹۰ هجری چشم از جهان پوشید، و دارای مقام والایی در زهد و عبادت و علم اخلاق است. ۵. «محمد بن ابی بکر» که راه و روش خود را از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می گرفت و در زهد و عبادت گام در جای گامهای او می نهاد، و در روایات به عنوان یکی از شیعیان خاص علی (علیه السلام) شمرده شده و در اخلاق، نمونه بود. ۶. «جارود بن مُنذر» که از یاران امام چهارم و پنجم و ششم بود و از بزرگان علما است و در علم و عمل و جامعیت مقام والائی دارد. ۷. «حذیفه بن منصور» که از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم (علیهم السلام) بود و درباره او گفته شده: «او علم را از این بزرگواران اخذ کرده و نبوغ خود را در مکارم اخلاق و تهذیب نفس نشان داد». ۸. «عثمان بن سعید عمری» که از وکلای چهارگانه معروف ولّی عصر حضرت مهدی ارواحفاده می باشد، و از نواده های عمار یاسر بود، بعضی درباره او گفته اند: «لَيْسَ لَهُ ثَانٌ فِي الْمَعَارِفِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْفِقْهِ وَالْأَحْكَامِ؛ او در معارف و اخلاق و فقه و احکام، دومی نداشت!» و بسیاری دیگر از بزرگانی که ذکر نام همه آنها به درازا می کشد. ضمناً در طول تاریخ اسلام کتابهای فراوانی در علم اخلاق نوشته شده است که از آن میان، کتب زیر را می توان نام برد: پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲. صفحه ۱۴۲-۱. در قرن سوم کتاب «الْمَانِعَاتُ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ» را نوشته جعفر بن احمد قمی که یکی از علمای بزرگ عصر خود بود می توان نام برد. ۲. در قرن چهارم کتاب «الآداب» و کتاب «مکارم الاخلاق» را داریم که نوشته «علی بن احمد کوفی» است. ۳. کتاب «طهاره النفس» یا تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق نوشته ابن مسکویه متوفای قرن پنجم از کتب معروف این فن است؛ او کتاب دیگری در علم اخلاق به نام «آداب العرب و الفرس» نیز دارد که شهرتش در حد کتاب بالا نیست. ۴. کتاب «تنبيه الخاطر و نزهة الناظر» که به عنوان مجموعه ورام مشهور است یکی دیگر از کتب معروف اخلاقی است که نوشته «ورام بن ابی فوارس» یکی از علمای قرن ششم است. ۵. در قرن هفتم به آثار معروف خواجه نصیر طوسی، کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و آداب المتعلمین برخورد می کنیم که هر کدام نمونه بارزی از کتب تصنیف شده در این علم در آن قرن است. ۶. در قرون دیگر نیز کتابهایی مانند ارشاد دیلمی، مصابیح القلوب سبزواری، مکارم الاخلاق حسن بن امین الدین، و الآداب الدیّنه امین الدین طبرسی، و محجّة البيضاء فیض کاشانی که اثر بسیار بزرگی در این علم است، و جامع السّعادات و معراج السّعاده و کتاب اخلاق شبر و کتابهای فراوان دیگر. (۱) مرحوم علامه تهرانی نام دهها کتاب را که در زمینه علم اخلاق نگاشته شده است در اثر معروف خود «الذریعه» بیان نموده است. (۲) این نکته نیز حائز اهمیت است که بسیاری از کتب اخلاقی به عنوان کتب سیر و سلوک، و بعضی تحت عنوان کتب عرفانی انتشار یافته است، و نیز بعضی از کتابها فصل یا فصول مهمی را به علم اخلاق تخصیص داده بی آن که منحصر به آن باشد که نمونه روشن آن کتاب بحار الانوار و اصول کافی است که بخشهای زیادی از آن در زمینه مسائل اخلاقی می باشد و از بهترین سرمایه ها برای این علم محسوب می شود. پاورقی ۱. تلخیص و اقتباس با تغییرات و اضافاتی از کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»، فصل آخر. ۲. الذریعه، جلد اول. صفحه ۴۳ صفحه ۴۴ صفحه ۴۵

۲. نقش اخلاق در زندگی و تمدن انسانها

بعضی از ناآگاهان، مسائل اخلاقی را، به عنوان یک امر خصوصی در زندگی شخصی می نگرند، و یا آنها را مسائل مقدّس روحانی و معنوی می دانند که تنها در زندگی سرای دیگر اثر دارد، در حالی که این یک اشتباه بزرگ است. اکثر مسائل اخلاقی بلکه همه آنها، آثاری در زندگی اجتماعی بشر دارد، اعم از مادی و معنوی، و جامعه انسانیت منهای اخلاق به باغ وحشی تبدیل خواهد شد که تنها قفسها می تواند جلو فعالیت‌های تخریبی این حیوانات انسان نما را بگیرد، نیروها به هدر خواهد رفت، استعدادها سرکوب خواهد شد، امتیّت و آزادی بازیچه دست هوسبازان می گردد و زندگی انسانی مفهوم واقعی خود را از دست می دهد. اگر درست در تاریخ گذشته بیندیشیم، اقوام زیادی را پیدا می کنیم که هر کدام بر اثر پاره ای از انحرافات اخلاقی، شکست خورده یا بکلی نابود شدند. چه بسیار زمامدارانی که بر اثر نقاط ضعف اخلاقی، قوم و ملت خود را در کام مصائب دردناکی فرو بردند، و چه بسیار فرماندهان فاسدی که جان سربازان خود را به خطر افکنده و بر اثر خودکامگی آنها را به خاک و خون کشیدند. درست است که زندگی فردی نیز بدون اخلاق، لطافت و شکوفایی و زیبایی ندارد. درست است که خانواده ها بدون اخلاق سامان نمی پذیرند. ولی از آنها مهمتر، زندگی اجتماعی بشر است که با حذف مسائل اخلاقی به سرنوشت دردناکی گرفتار می شود که بدتر از آن تصوّر نمی شود. صفحه ۴۶ ممکن است گفته شود، سعادت و خوشبختی و تکامل جوامع بشری را می توان در پرتو عمل به قوانین و احکام صحیح به دست آورد، بی آن که مبانی اخلاقی در افراد وجود داشته باشد. در پاسخ می گوئیم عمل به مقرّرات و قوانین نیز بدون پشتوانه اخلاق ممکن نیست. تا از درون انسانها انگیزه هایی برای اجرای مقرّرات و قوانین وجود نداشته باشد، تلاشهای برونی به جایی نمی رسد. زور و فشار، بدترین ضمانت اجرایی قوانین و مقرّرات است که جز در موارد ضروری نباید از آن استفاده کرد و در مقابل آن، ایمان و اخلاق، بهترین ضامن اجرایی قوانین و مقرّرات محسوب می شود. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و نمونه هایی از آیات قرآن را که ناظر به این مسأله مهم است مورد توجه قرار می دهیم: ۱- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره اعراف، آیه ۹۶). ۲- وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقُهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ (سوره فصلت، آیه ۳۴ و ۳۵) ۳- فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) ۴- وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (سوره سبأ، آیه ۳۴) ۵- وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيحَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ - قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا وَلَا يَتَّبِعُهُ إِلَّا الْغَيْبُ الْمُجْرِمُونَ (سوره قصص، آیه ۷۷ و ۷۸) صفحه ۴۷ ۶- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا - يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا - وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (سوره نوح، آیه ۱۰ تا ۱۲) ۷- وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْبَةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أَنْزَلِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (سوره مائده، آیه ۶۶) ۸- مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سوره نحل، آیه ۹۷) ۹- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى (سوره طه، آیه ۱۲۴) ۱۰- وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ (سوره انفال، آیه ۴۶)

ترجمه

۱- و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. ۲- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است! ۳- به (برکت) رحمت الهی،

در برابر آنان = مردم نرم (و مهربان) شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها با آنان مشورت کن! امّا هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد! ۴- و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر این که مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!» ۵- و در آنچه خدا به تو داده. سرای آخرت را بطلب، و بهره ات را از دنیا فراموش مکن! و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن! و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد! - (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!» آیا او نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرده که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی شوند! صفحه ۴۸ ۶- به آنها گفتیم: از پروردگار خویش آموزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است! - تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد! - و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد! ۷- و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده = قرآن برپا دارند، از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها معتدل و میانه رو هستند، ولی بیشترشان اعمال بدی انجام می دهند. ۸- هر کس کار شایسته ای انجام دهد. خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد. ۹- و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نایبنا محشور می کنیم! ۱۰- ... و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود!

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

در نخستین آیه، که سخن از رابطه برکات زمین و آسمان برپا تقوا است، با صراحت می فرماید: ایمان و تقوا سبب می شود که برکات آسمان و زمین به سوی انسانها سرازیر گردد و بعکس، تکذیب آیات الهی (و بی تقوایی) سبب نزول عذاب می گردد. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) برکات آسمان و زمین، معنی وسیعی دارد که نزول بارانها، رویش گیاهان، فزونی نعمتها، و افزایش نیروهای انسانی را شامل می شود. صفحه ۴۹ «برکت» در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است، و این واژه بر هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد بنابراین موجودات بی برکت آنها هستند که ثبات و قراری ندارند و زود فانی و نابود می شوند. بسیاری از امتهایی که دارای امکانات مادی فراوان هستند و منابع زیرزمینی و روزمینی و انواع صنایع را دارند، ولی به خاطر تباهی اخلاق و فساد اعمال که نتیجه مستقیم فساد اخلاق است، این مواهب برای آنها ناپایدار و فاقد برکت است و غالباً در مسیر نابودی شان به کار گرفته می شود. به همین دلیل، آیات قرآن، از کسانی سخن می گوید که نعمتهای آنها وبال و مایه بدبختی شان شد. مثلاً، در آیه ۸۵ سوره توبه می خوانیم: «وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، خدا می خواهد به وسیله آن، آنها را عذاب کند و جانشان بر آید در حالی که کافر باشند. آری! این نعمتها هنگامی که با فساد اخلاق توأم شود، هم مایه عذاب دنیا است، هم موجب خسران و زیان آخرت! به تعبیر دیگر، هرگاه مواهب الهی با ایمان و اخلاق و اصول انسانی همراه باشد مایه عمران و آبادی و رفاه و آسایش و سعادت و نیکیبختی است این همان چیزی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است. بعکس، هرگاه با سوء اخلاق و بخل و ظلم و خودکامگی و هوسبازی همراه باشد، مایه تباهی

و فساد است! در دومین آیه، طریقه بسیار مؤثر و مهمی را برای پایان دادن به کینه توزیها و عداوتها، ارائه می دهد و نقش اخلاق را در برچیدن نفرتها و کینه ها روشن می سازد، می فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند.» (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) سپس می افزاید: این کار همه کس نیست، و این بزرگواری وسعه صدر، از هر کس بر نمی آید، «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبر و استقامتند، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!» (وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ) صفحه ۵۰ همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام خود فرو می برد و خاکستر می کند. حال اگر با روش بالا (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه ها، همچون برف در تابستان، بزودی ذوب می شود و از میان می رود، و جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می سازد. ولی همان گونه که قرآن می گوید، این کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد. بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد، خشونتها به صورت تصاعدی بالا می گیرد، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیهای عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد! بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که در جای خود مشروحاً خواهد آمد. در سومین آیه، از تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم سخن می گوید و نشان می دهد یک مدیر متخلّق به اخلاق الهی تا چه حد در کار خود موفق است، و چگونه دلها را در اطراف خود جمع و متحد می سازد، اتحادی که مایه پیشرفت و تکامل جامعه ها است، می فرماید: «از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی! و اگر تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، آنها را عفو کن و برای آنها آمرزش الهی بخواه، و در کارها با آنها مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن چرا که خدا متوکلان را دوست دارد! (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ) صفحه ۵۱ این آیه تأثیر عمیق حسن اخلاق را در پیشرفت امر مدیریت و جلب و جذب دلها و وحدت صفوف و پیروزی و موفقیت جامعه نشان می دهد؛ بنابراین، تأثیر حسن اخلاق تنها در بعد الهی و معنوی آن خلاصه نمی شود، بلکه اثر وسیعی در زندگی مادی انسانها نیز دارد. دستورات سه گانه ای که در ذیل آیه آمده یعنی مسأله «عفو و گذشت از خطاها» و «طلب آمرزش از پیشگاه خدا» و «مشورت در کارها» نیز در همین راستا است، چرا که این خلق و خوی که از مهربانی و تواضع سرچشمه می گیرد سبب عفو و گذشت و استغفار و جبران خطاهای پیشین و احترام به شخصیت و ارزش وجودی انسانها می شود. چهارمین آیه، آثار منفی بعضی از اخلاق سوء را نشان می دهد که همیشه و همه جا در برابر پیامبران راستین، گروهی مترفین قیام کردند، همانها که مست ناز و نعمت بودند، و روح تکبر و خودخواهی تمام وجودشان را پر کرده بود، می فرماید: «ما در هیچ شهر و دیاری پیامبران انداز کننده نفرستادیم، مگر این که مترفین گفتند ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم!» (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) سپس می افزاید: آنها به قدری مغرور بودند که «گفتند اموال و اولاد ما (از شما) بیشتر است و ما هرگز مجازات نخواهیم شد» (وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ) این خلق و خوی زشت سبب می شود که در برابر هرگونه اصلاح اجتماعی بایستند مردان حق را بکشند، و صدای حق طلبان را خاموش کنند و بذر فساد و ظلم و طغیان در جامعه ها بپاشند، و از اینجا نمونه دیگری از تأثیر اخلاق سوء، در وضع جوامع بشری روشن می شود. عجب این که روحیه استکبار ناشی از ناز و نعمت، سبب می شد که از نظر تفکر نیز گرفتار خطاهای زشت و روشنی بشوند، و کثرت و وفور نعمت را دلیل بر قرب خود در درگاه الهی بپندارند که اگر ما مقرب در گاه او نبودیم، این همه نعمت به ما نمی داد! و به این ترتیب تمام ارزشهای معنوی و اخلاقی را انکار می کردند که قرآن در آیه بعد از آن، این منطق سست و واهی را درهم می ریزد، و معیار قرب در گاه الهی را

ایمان و عمل صالح می‌داند. صفحه ۵۲ نه تنها مشرکان ثروتمند قریش که همه ناز پروردگان و ثروت اندوزان مستکبر، همین موقف را در برابر پیامبران و مصلحان جوامع بشری داشتند. در پنجمین آیه، به چهره دیگری از این مسأله رو به رو می‌شویم که داستان «قارون» ثروتمند مغرور و خودخواه بنی اسرائیل را بیان می‌کند. هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل به او نصیحت کردند که «مال و ثروت عظیم خویش را ابزاری برای سعادت خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنی قرار ده و آن گونه که خدا به تو احسان کرده است به خلق خدا نیکی کن، و راه ظلم و فساد را نبوی که خدا مفسدان را دوست ندارد!» (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) او با غرور و تکبر مخصوص به خود گفت: «این ثروت عظیم را به وسیله علم و دانش (و لیاقت و کار دانی ام) به دست آورده‌ام!» (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي) یعنی، نگویید خدا به من داده است، بگویید علم و لیاقت و درایت، به من داده است و سرانجام همین کبر و غرور او را به وادی هولناک انکار آیات الهی و ادامه فساد و ظلم و همکاری با دشمنان حق و عدالت کشانید، و در یک حادثه عجیب، او و تمام اموالش در کام زمین فرو رفت. و باز در اینجا مشاهده می‌کنیم که چگونه رذائل اخلاقی می‌تواند چهره اشخاص حتی جامعه‌ها را دگرگون سازد و از رسیدن به خیر و سعادت و نیک بختی باز دارد. جالب این که در آیات قبل از آن می‌خوانیم که آگاهان بنی اسرائیل گفتند: «این همه شادی نکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی‌دارد!» (إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) صفحه ۵۳ بدیهی است شاد بودن و شاد زیستن در منطق اسلام و در هیچ منطقی کار بدی نیست، منظور در اینجا، شادی ناشی از غرور و غفلت و بی‌خبری از خدا و شادی آمیخته با ظلم و فساد و گناه است، همان شادی که به دنبال آن عربده‌های مستانه و سرکشی و فساد است و همه اینها بازتاب صفات زشتی است که در درون دل لانه گزیده است.

قسمت دوم

در ششمین آیه، شکایت حضرت نوح (علیه السلام) را در پیشگاه خدا می‌خوانیم که در لابه لای آن اشارات پر معنایی به تأثیر اعمال آدمی - و خلق و خواهایی که پشتوانه این اعمال است - در زندگی فردی و اجتماعی انسان شده است، می‌فرماید: «بارالها! من به آنها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید (و از مرکب غرور و نخوت فرود آید و از گناهان خویش و کفر و عناد و لجاج توبه کنید!) که او بسیار آمرزنده است - تا بارانهای پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان یاری دهد و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیارتان بگذارد.» (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا - يُوسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا - وَيُرِيدُ ذُرِّيَّتَكُمْ بِأَمْوَالِكُمْ وَبَنِينَ - وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا) و در ادامه این آیات، سرپیچی آنها را از فرمانهای الهی و صفات زشت آنان را بر می‌شمرد، که سرچشمه اصلی گناهان آنها بود. ممکن است آنچه در بالا آمده به عنوان یک رابطه معنوی و الهی در میان ترک گناه و استغفار، با فزونی نعمتها تفسیر شود، ولی هیچ مانعی ندارد که این پیوند و ارتباط هم جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه ظاهری، لذا در جای دیگر از قرآن مجید می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ فُساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است.» (سوره روم، آیه ۴۱) همین معنی در سوره هود به شکل دیگری آمده است که از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خطاب به مشرکان مکه می‌فرماید: «دعوت من این است که از پروردگار خویش آمرزش بطلبید و استغفار کنید، و به سوی او باز گردید، تا مواهب نیکو در مدت معینی در اختیار شما بگذارد!» (وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (سوره هود، آیه ۳) بی‌شک بخشش «متاع حسن» تا سرآمد معینی، اشاره به مواهب مادی زندگی دنیا است که در گرو استغفار و توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا و تخلُّق به اخلاق قرار داده شده است. صفحه ۵۴ شک نیست که صفات زشت سرچشمه انواع گناهان است و گناهان سبب گسترش فساد در جامعه و از هم گسیختگی رشته وحدت و اتحاد و دوستی و برادری و اعتماد در میان آنها است و همین امر سبب عقب ماندگی در مسائل

عمران و آبادی و توسعه اقتصادی و سلامت نفوس و رفاه مادی و تکامل معنوی می شود. در هفتمین آیه، اشاره به وضع اهل کتاب و طغیان و سرکشی آنها کرده، می فرماید: «اگر اهل کتاب تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده است را بر پادارند (و تقوا پیشه کنند و عمل صالح به جا آورند) از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، (ولی) گروه اندکی از آنها میانه رو هستند (و از افراط و تفریط برکنارند) اما اکثریت آنها اعمال بدی دارند! (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ) باز در اینجا رابطه و پیوند نزدیکی را در میان اعمال صالح و تقوا از یکسو، و نزول برکات زمین و آسمان را از سوی دیگر، مشاهده می کنیم. این رابطه می تواند هم جنبه روحانی داشته باشد و هم طبیعی، و در حقیقت هر دو آنها است. آری، فیض الهی محدود نیست! این ما هستیم که باید با تحصیل قابلیت و شایستگیها خود را به آن منبع پر فیض متصل سازیم. ولی افراط و تفریطها و انحراف از جاده اعتدال، آسمان و حیات و زندگی را برای انسانها تیره و تار ساخته و آرامش را بر چیده است! جنگهای ویرانگر، نفوس انسانی و سرمایه های معنوی و مادی را تحلیل می برد، و محصول سالها تلاش انسانها را بر باد می دهد. جمله وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ همه کتب آسمانی حتی قرآن مجید را شامل می شود، چرا که در واقع اصول همه آنها یکی است، هر چند با گذشت زمان، همراه تکامل و پیشرفت جامعه اسلامی، دستورات والائری نازل شده است. صفحه ۵۵ در هشتمین آیه، به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن پیوند و ارتباط حیات طیبه (زندگی پاک و پاکیزه) با اعمال صالح (و صفاتی که سرچشمه آن اعمال است) می باشد، می فرماید: «هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مؤمن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند خواهیم داد!» (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) در آیات گذشته، بیشتر تأثیر اخلاق در جنبه های زندگی اجتماعی مطرح بود، در حالی که ظاهر آیه مورد بحث، بیشتر جنبه زندگی فردی را مطرح می کند، لذا می گوید هر فرد از انسانها مرد باشد یا زن، دارای ایمان و عمل صالح باشد، صاحب حیات طیبه خواهد بود. در این آیه، هیچ اشاره ای به این که منظور منحصرأ «حیات طیبه» در قیامت است وجود ندارد، بلکه بیشتر اشاره به «حیات طیبه» دنیا یا مفهوم عامی که دنیا و آخرت را شامل بشود، دارد. حیات طیبه چیست؟ - در این که منظور از حیات طیبه (زندگی پاکیزه) در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، بعضی آن را به معنی روزی حلال، و بعضی به قناعت و رضا به داده الهی، بعضی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی، تفسیر کرده اند. و بعضی هر گونه پاکیزگی از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عداوتها، اسارتها و ذلتها و طهارت و پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته اند. ولی با توجه به جمله وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ که ناظر به پاداش آخرت است، بیشتر به نظر می رسد که «حیات طیبه» اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد. در نهمین آیه از آیات مورد بحث، اعراض از یاد خدا و حالت غفلت و بی خبری را سرچشمه «معیشت ضنک» (زندگی تنگ و سخت) می شمرد و می فرماید: «هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم.» (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى) صفحه ۵۶ می دانیم یاد خدا و توجه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کل فی الکُلّ است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است. او را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات الهی نزدیکتر می سازد، و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است، زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می کند. او بعکس، اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، او را از این منبع نور، دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند. او همان، سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد. او این یکی دیگر از آیات قرآنی است که با صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد. جمعی از مفسران یا ارباب لغت، «معیشت ضنک» را به زندگی و درآمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است. و به گفته بعضی دیگر

از مفسران، افراد بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید، و عطش مادی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها و غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان - علی رغم امکانات گسترده مادی - فرو می برد. نایبایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسّمی از نایبایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حقّ و سعادت را ندیدند، و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند. شرح بیشتر درباره این نکته در پایان این بخش خواهد آمد. در دهمین آیه، به یکی از اثرات سوء عداوت و دشمنی و نزاع - که موجب فرو ریختن و ویران شدن پایه های وحدت و بر باد رفتن قوّت و قدرت است - اشاره کرده، می فرماید: «نزاع و کشمکش نکنید که سست می شوید و قدرت و شوکت شما از میان می رود» (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) بدیهی است منازعات و اختلافات و کشمکشها همواره زاییده یک سلسله خلق و خواهی رذیله و پست است؛ انحصار طلبی، خودخواهی، منفعت پرستی، خودبرتربینی، حرص و کینه و حسد و مانند اینها هر یک از سرچشمه های نزاع محسوب می شود، و نتیجه آن فِشَل و سستی و بر باد رفتن عزّت و شوکت است. صفحه ۵۷ جالب این که، قرآن در اینجا تعبیر به تَذْهَبَ رِيحُكُمْ می کند. «ریح» در اصل به معنی «باد» است و بطور کنایه در «قدرت و قوّت و غلبه» به کار می رود، و شاید این معنی از آنجا به وجود آمده که وزیدن باد به پرچم قوم و ملّتی، کنایه از قوّت و قدرت و غلبه آنها است؛ بنابراین مفهوم جمله بالا چنین می شود که اگر اختلاف کنید قدرت و قوّت و عظمت شما از بین خواهد رفت. یا از این نظر که وزش بادهای موافق سبب سرعت گرفتن کشتیها و رفتن به سوی مقصد بوده. نویسنده «التّحقیق» می گوید: در میان روح و ریح، رابطه ای است، روح به معنی جریان روحانی ماوراء ماده است، و ریح به معنی جریان در ماده است. در پاره ای از موارد، «ریح» به معنی رائحه و بوی خوش است، مانند: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفَنَّدُونِ». (سوره یوسف، آیه ۹۴) بنابراین، ممکن است، معنی جمله این باشد که افراد و اقوام با نفوذ رائحه آنها در جهان پخش می شود، ولی اگر اختلاف کنید، نفوذ خود را در جهان از دست خواهید داد. و به هر حال، سرچشمه اختلاف هر چه باشد (خودخواهی، سودپرستی، حسد، بخل، کینه توزی و غیر آن) تأثیر آن در زندگی انسانها و عقب افتادگی اجتماعی، غیر قابل انکار است؛ و از اینجا پیوند مسائل اخلاقی، و مسائل زندگی اجتماعی انسانها روشن می شود.

نتیجه

از آیات بالا - بخوبی استفاده می شود که هر خلق و خوی برجسته انسانی علاوه بر جنبه های معنوی و اخروی، تأثیر عمیقی در زندگی مادی و دنیوی انسانها دارد؛ به همین دلیل، نباید تصوّر کرد که مسائل اخلاقی یک سلسله مسائل فردی و شخصی است، و چیزی جدا از زندگی اجتماعی انسانها است؛ بلکه بعکس، رابطه بسیار قوی و نزدیک با آن دارد، و هر گونه دگرگونی اجتماعی، بدون دگرگونی اخلاقی امکان پذیر نیست. صفحه ۵۸ به تعبیر دیگر، مردمی که می خواهند در یک جامعه بزرگ، زندگی سعادت‌مندانه توأم با مسالمت و همکاری نزدیک داشته باشند لاقلاً باید به آن حد از رشد اخلاقی برسند که حقایق مربوط به تفاوت انسانها را از نظر ساختمان فکری، روحی و عاطفی درک کنند. چرا که انسانها در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند؛ به همین دلیل هرگز نمی توان انتظار داشت که دیگران در همه چیز از ما پیروی کنند، بلکه باید در حفظ اصول مشترک کوشید، و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را با گذشت و اغماض و سعه صدر و بلند نظری و نرمی و بردباری پذیرا شد. حتّی دو نفر نمی توانند برای یک مدّت طولانی همکاری نزدیک با همدیگر داشته باشند مگر این که از اصول اخلاقی - که یک نمونه اش در بالا آمد - برخوردار باشند. بدیهی است آمادگیهای اخلاقی که برای هضم نقاط اختلاف و رسیدن به وحدت و قدرت و عظمت لازم است، چیزی نیست که با گفتگو به دست آید، بلکه نیازمند به تهذیب نفوس و تعلیم و تربیت کافی است که موجب رشد و تعالی در جهات اخلاقی گردد.

آنچه در بالا- از آیات قرآن مجید در این زمینه استفاده کردیم، در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده‌ای دارد که حاکی از تأثیر عمیق صفات اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی انسانهاست که در ذیل به قسمتی از این احادیث پرمعنی اشاره می‌شود: ۱- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ گنجهای روزیها، در اخلاق خوب و گسترده، نهفته شده است!» (۱) ۲- در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «حَسَنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ حسن خلق، روزی را زیاد می‌کند!» (۱) پاورقی ۱. بحار، ج ۷۵، ص ۵۳. صفحه ۵۹ ۳- در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) درباره تأثیر حسن اخلاق در جلب و جذب مردم به استحکام رابطه دوستی در میان آنها چنین آمده است: «مَنْ حَسَنَ خُلُقَهُ كَثُرَ مَحِبُّوهُ وَآنَسَتْهُ النَّفُوسُ بِهِ؛ کسی که اخلاقش نیکو باشد، دوستانش فراوان می‌شوند و مردم به او انس می‌گیرند.» (۲) ۴- باز در حدیث دیگری از امام ششم، امام صادق (علیه السلام) این معنی با صراحت بیشتری آمده، می‌فرماید: «إِنَّ الْبِرَّ وَحَسَنَ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن اخلاق، خانه‌ها (و شهرها) را آباد و عمرها را زیاد می‌کند!» (۳) شک نیست که عمران و آبادی در سایه اتحاد و صمیمیت و همکاری در میان قشرهای جامعه به وجود می‌آید، و آنچه باعث تحکیم این امور شود، از عوامل مهم عمران و آبادی خواهد بود. طول عمر نیز مولود آرامش فکر و آسودگی خیال و جلوگیری از فقر و همکاری و همبستگی اجتماعی است و این امور در سایه اخلاق به دست می‌آید. ۵- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: «حَسَنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب پیوند محبت و دوستی را محکم می‌کند.» (۴) و نیز در احادیث متعددی درباره تأثیر سوء خلق در ایجاد نفرت اجتماعی و پراکندگی مردم، و تنگی معیشت و سلب آرامش و آسایش مطالب فراوانی آمده است؛ از جمله: ۶- در حدیثی از علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ ضَاعَ رِزْقُهُ؛ کسی که اخلاقش بد باشد، روزی او تنگ می‌شود!» (۵) ۷- و نیز از همان حضرت آمده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ أَعْوَزَهُ الصَّدِيقُ وَالرَّفِيقُ؛ کسی که بد اخلاق باشد دوستان و رفیقان او پراکنده می‌شوند و او را رها می‌کنند!» (۱) پاورقی ۱. بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۶. ۲. غررالحکم. ۳. بحار، ج ۶۸، ص ۳۹۵. ۴. بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۸. ۵. غررالحکم. صفحه ۶۰ ۸- باز از همان حضرت آمده است: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكِدُ الْعَيْشَ وَعَذَابُ النَّفْسِ؛ اخلاق بد موجب سختی و تنگی زندگی و ناراحتی روح و وجدان می‌شود.» (۲) ۹- از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پرسیدند: «مَنْ أَدْوَمُ النَّاسِ غَمًّا؛ چه کسی غم و اندوهش از همه بیشتر است؟» قال (علیه السلام): «أَسْوَوُهُمْ خُلُقًا؛ فرمود: کسی که از همه اخلاقش بدتر است!» (۳) ۱۰- و بالا-خبره در حدیثی می‌خوانیم که لقمان حکیم به فرزندش چنین نصیحت می‌کرد: «إِيَّاكَ وَالصَّبْرَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ فَلَا يَسْتَقِيمُ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ صَاحِبٌ؛ از بی حوصلگی و سوء خلق و کم صبری بپرهیز که با داشتن این صفات بد، دوستی برای تو باقی نمی‌ماند!» (۴) پاورقی ۱ و ۲. غررالحکم. ۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۸ (چاپ قدیم). ۴. بحار، ج ۱۰، ص ۴۱۹. صفحه ۶۱

۳. مکتبهای اخلاقی

اشاره

در علم اخلاق مکاتب فراوانی است که بسیاری از آنها انحرافی است و به ضد اخلاق منتهی می‌شود، و شناخت آنها در پرتو هدایت‌های قرآنی کار مشکلی نیست؛ قرآن می‌گوید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَاقُوا وَصِيَائِكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (سوره انعام، آیه ۱۵۳) آیه فوق که بعد از ذکر بخش مهمی از عقائد و برنامه‌های عملی و اخلاقی اسلام در سوره انعام آمده، و مشتمل بر فرمانهای دهگانه اسلامی است، می‌گوید: «به آنها بگو این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی مکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن

سفارش فرموده تا پرهیزگار شوید!» مکتبهای اخلاقی همانند سایر روشهای فردی و اجتماعی از «جهان بینی» و دیدگاههای کلی درباره جهان آفرینش سرچشمه می‌گیرد و این دو، یک واحد کاملاً به هم پیوسته و منسجم است. آنها که «جهان بینی» را از «ایدئولوژی» (و «هستها» را از «بایدها») جدا می‌سازند و می‌گویند رابطه‌ای بین این دویست زیرا جهان بینی و هستها از دلائل منطقی و تجربی سرچشمه می‌گیرد در حالی که «بایدها» و «نبایدها» یک سلسله فرمانها و دستورها است، از یک نکته مهم غفلت کرده اند، و آن این که: فرمانها و «بایدها» هنگامی حکیمانه است که رابطه‌ای با «هستها» داشته باشد، و گرنه امور اعتباری بی محتوا و غیرقابل قبولی خواهد بود. صفحه ۶۲ در اینجا مثالهای روشنی داریم که این مطلب را کاملاً باز می‌کند: هنگامی که اسلام می‌گوید: «شراب نخورید!» و یا قوانین بین المللی می‌گوید: «مواد مخدر ممنوع است!» اینها فرمانهای الهی یا مردمی است که بی شک از یک سلسله هستها سرچشمه گرفته؛ زیرا، واقعیت عینی چنین است که شراب و مواد مخدر تأثیر بسیار مخربی در روح و جسم انسان دارد به گونه‌ای که هیچ بخشی از آن، از شر این مواد ویرانگر در امان نیست؛ این واقعیت، سبب آن باید یا نباید می‌شود. این که می‌گوئیم احکام الهی از مصالح و مفاسد سرچشمه می‌گیرد، درست اشاره به همین رابطه است، و این که می‌گوئیم «کَلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» هر کاری را عقل حکم به خوبی یا بدی آن کند، شرع نیز مطابق آن فرمان می‌دهد! نیز اشاره به وجود رابطه تنگاتنگ میان واقعیتها و احکام (بایدها و نبایدها) می‌باشد. و این که در مجالس قانون گذاری در جوامع بشری می‌نشینند و پیامدهای فردی و اجتماعی هر پدیده‌ای را بررسی و بر اساس آن قانون وضع می‌کنند نیز دقیقاً در همین راستا است. کوتاه سخن این که، محال است یک حکم حکیمانه بی ارتباط با واقعیتهای موجود در زندگی بشر باشد؛ در غیر این صورت، حکم و قانون نیست بلکه گزافه گوئی و خرافه و قلدری است؛ و چون واقعیت یکی بیش نیست طبیعتاً راه مستقیم و محکم و قانون صحیح هم بیش از یکی نمی‌تواند باشد و این مسأله سبب می‌شود که ما تمام تلاش و کوشش خود را برای پیدا کردن واقعیتها و احکام و قوانین نشأت گرفته از آن به کار گیریم. از آنچه در بالا گفته شد رابطه دیدگاههای کلی در مجموعه هستی و آفرینش انسان، با مسائل اخلاقی روشن می‌شود و منشأ پیدایش مکتبهای مختلف اخلاقی نیز همین است. اکنون با توجه به مطالب فوق به سراغ مکاتب اخلاقی می‌رویم: صفحه ۶۳

۱- اخلاق در مکتب خداپرستان

از این دیدگاه، آفریننده همه آثار خداست. ما از سوی او هستیم و به سوی او باز می‌گردیم و هدف آفرینش تکامل انسان در جنبه های معنوی است و پیشرفتهای مادی تا آنجا که راه را برای وصول به تکامل معنوی هموار می‌سازد نیز هدف معنوی محسوب می‌شود. تکامل معنوی را می‌شود بدینسان معنی کرد: «قرب به خداوند و پیمودن راهی که انسان را به صفات کمال او نزدیک می‌سازد». بنابراین معیار، اخلاق از این دیدگاه تمام صفات افعالی است که انسان را برای پیمودن این راه آماده می‌سازد و نظام ارزش گذاری در این مکتب نیز بر محور ارزشهای والای انسانی و کمال معنوی و قرب به خداست.

۲- اخلاق مادیگری

می‌دانیم مادیها شعبی دارند که یک شعبه معروف آن مادیگری کمونیستی است. از دیدگاه این مکتب که همه چیز را از دریچه ماده می‌نگرد و به خدا و مسائل معنوی، ایمان ندارد، و اصالت را برای اقتصاد قائل است و برای تاریخ نیز ماهیت مادی و اقتصادی قائل می‌باشد، هر چیز که جامعه را به سوی اقتصاد کمونیستی سوق دهد اخلاق است، و یا به تعبیر خودشان «آنچه انقلاب کمونیسم را تسریع کند، اخلاق محسوب می‌شود.» مثلاً این که راست گفتن یا دروغ گفتن کدام اخلاقی و یا غیر اخلاقی است با توجه به تأثیر آنها در انقلاب ارزیابی می‌شود، اگر دروغ به انقلاب سرعت ببخشد، یک امر اخلاقی است و اگر راست تأثیر منفی

بگذارد یک امر غیر اخلاقی محسوب می شود! شاخه های دیگر مادیگری نیز هر کدام طبق مسلک خود اخلاق را تفسیر می کنند؛ آنها که اصل را بر لذت و کام گرفتن از لذائذ مادی نهاده اند چیزی به نام اخلاق قبول ندارند و یا به تعبیر دیگر، اخلاق را در صفات و افعالی می دانند که راه را برای وصول به لذت هموار سازد. و آنها که اصل را بر منافع شخصی و فردی نهاده اند و حتی جامعه بشری را تا آن اندازه محترم می شمردند که در مسیر منافع شخصی آنها باشد (همان گونه که در مکتبهای سرمایه داری غرب دیده می شود) اخلاق را به اموری تفسیر می کنند که آنها را به منافع مادی و شخصی آنها برساند و همه چیز را در پای آن قربانی می کنند! صفحه ۶۴

۳- اخلاق از دیدگاه فلاسفه عقلی

آن گروه از فلاسفه که اصالت را برای عقل قائلند و می گویند غایت فلسفه این است که در وجود انسان یک عالم عقلی بسازد همانند عالم عینی خارجی (صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالَمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًّا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ)، در مباحث اخلاقی - اخلاق را به صفات و اعمالی تفسیر می کنند که به انسان کمک کند تا عقل بر وجود او حاکم باشد نه طبایع حیوانی و خواسته های نفسانی.

۴- اخلاق در مکتب غیر گرایان!

گروه دیگر از فلاسفه که بیشتر به جامعه می اندیشند و اصالت را برای جمع قائلند نه افراد، فعل اخلاقی را به افعالی تفسیر می کنند که هدف غیر باشد؛ بنابراین، هر کاری که نتیجه اش تنها به خود انسان برگردد غیر اخلاقی است و کارهایی که هدفش دیگران باشد اخلاقی است.

۵- اخلاق از دیدگاه وجدان گرایان

گروهی از فلاسفه که اصالت را برای وجدان قائلند نه عقل، که می توان از آنها به «وجدان گرا» تعبیر کرد و گاه به طرفداران «حسن و قبح عقلی» که در واقع منظور از آن عقل عملی است نه عقل نظری، آنها مسائل اخلاقی را یک سلسله امور وجدانی می دانند نه عقلانی که انسان بدون نیاز به منطق و استدلال آنها را درک می کند؛ مثلاً، انسان عدالت را خوب می شمرد و ظلم را بد، ایثار و فداکاری و شجاعت را خوب می داند و خودپرستی و تجاوزگری و بخل را بد می بیند بی آن که نیازی به استدلال عقلانی و تأثیر آنها در فرد و جامعه داشته باشد. صفحه ۶۵ بنابراین، باید وجدان اخلاقی را زنده کرد و آنچه را موجب تضعیف وجدان می شود از میان برداشت؛ سپس وجدان قاضی خوبی برای تشخیص اخلاق خوب از بد خواهد بود. طرفداران «حسن و قبح عقلی» گر چه دم از عقل می زنند ولی پیداست که منظور آنها عقل وجدانی است و نه عقل استدلالی، آنها می گویند حسن احسان و قبح ظلم که دو فعل اخلاقی می باشد بدون هیچ گونه نیاز به دلیل و برهان برای انسان سلیم النفس آشکار است، و به این ترتیب اصالت را برای وجدان قائلند. ولی بسیاری از آنها انکار نمی کنند که وجدان ممکن است درباره بعضی از امور ساکت باشد و ادراکی نداشته باشد، در اینجا باید دست به دامن شریعت و وحی شد تا امور اخلاقی را از غیر اخلاقی جدا سازد؛ بعلاوه اگر نسبت به آنچه عقل حاکم است تأییدی از سوی شرع باشد انسان با اطمینان بیشتری در راه آن گام می نهد.

نتیجه

با توجه به اشاراتی که به مهمترین مکاتب اخلاقی در این فصل آمد، امتیازات مکتب اخلاقی اسلام کاملاً روشن است: «اساس این مکتب اخلاقی، ایمان به خداوندی است که کمال مطلق و مطلق کمال است و فرمان او بر تمام جهان هستی جاری و ساری است و

کمال انسانها در این است که پرتوی از صفات جمال و جلال او را در خود منعکس کنند و به ذات پاکش نزدیک و نزدیکتر شوند.» ولی این به آن معنا نیست که صفات اخلاقی در بهبودی حال جامعه بشری و نجات انسانها از چنگال بدبختیها بی اثر است؛ بلکه در یک جهان بینی صحیح اسلامی عالم هستی یک واحد بهم پیوسته است، واجب الوجود قطب این دایره و ماسوای خدا همه به او وابسته و پیوسته و در عین حال با هم منسجم و در ارتباطند. بنابراین، هر چیزی که سبب صلاح حال فرد باشد سبب صلاح حال جامعه، و هر چیز که در صلاح جامعه مؤثر باشد در صلاح فرد نیز مؤثر است. به تعبیر دیگر، ارزشهای اخلاقی تأثیر دوگانه دارد، هم فرد را می‌سازد، هم جامعه را. صفحه ۶۶ و آنها که تصوّر می‌کنند همیشه مسائل اخلاقی چیزی است که هدف در آن غیر باشد نه خویشتن، در اشتباه بزرگی هستند زیرا مصلحت این دو در واقع از هم جدا نیست و جدائی این دو از یکدیگر تنها در مقاطع محدود و کوتاه مدّت است. شرح این سخن را قبلاً داشتیم و در مناسبتهای دیگر خواهد آمد.

نکته ها

۱ - اخلاق و نسبیت

آیا اخلاق خوب و بد و رذائل و فضائل جنبه مطلق دارد یعنی، مثلاً شجاعت و فداکاری و تسلّط بر نفس در هر زمان و هر مکان بدون استثنا خوب است، یا خوبی و بدی این صفات نسبی است، در پاره ای از جوامع و بعضی از زمانها و مکانها خوب در حالی که در جامعه یا زمان و مکان دیگر، بد است؟ آنها که اخلاق را نسبی می‌دانند دو گروهند: گروه اول کسانی هستند که نسبیت را در تمام هستی قائل هستند؛ هنگامی که وجود و عدم نسبی باشد، اخلاق مشمول نسبیت خواهد بود. گروه دوم کسانی هستند که کاری به رابطه مسائل مربوط به وجود و اخلاق ندارند، بلکه معتقدند معیار شناخت اخلاق خوب و بد، پذیرش و عدم پذیرش جامعه است. بنابراین، ممکن است صفتی مانند شجاعت در جامعه ای مقبول و در جامعه و زمان و مکان دیگری غیر مقبول باشد، در آن جامعه ای که مقبول است جزو فضائل اخلاقی محسوب می‌شود و در جامعه ای که غیر مقبول است جزو رذائل اخلاقی است. این گروه، حسن و قبح افعال اخلاقی را نیز تابعی از شاخص قبول و ردّ جامعه می‌شمرند و اعتقادی به حسن و قبح ذاتی افعال ندارند. همان گونه که در بحث گذشته گفتیم، مسائل اخلاقی بستگی به معیارهای سنجش زائیده از جهان بینی ها دارد؛ آنها که اصل و اساس را، جامعه - آن هم در شکل مادی اش - می‌بینند، چاره ای جز قبول نسبیت در اخلاق ندارند؛ زیرا جامعه بشری دائماً در تغییر و تحوّل است و شکل مادی آن پیوسته دگرگون می‌شود؛ بنابراین، چه جای تعجب که این گروه مرجع تشخیص اخلاق خوب و بد را افکار عمومی جامعه و قبول و ردّ آن بدانند. صفحه ۶۷ نتیجه چنین تفکری ناگفته پیداست؛ زیرا سبب می‌شود که اصول اخلاقی به جای این که پیشرو جوامع بشری و اصلاح کننده مفسد آنها باشد، دنباله رو و هماهنگ با هر وضع و شرائطی گردد. از نظر این گروه کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در جامعه جاهلیت عرب، یک امر اخلاقی بوده چرا که جامعه آن روز آن را پذیرفته بود، همچنین غارتگری که از افتخارات عرب جاهلی بود و پسران را به خاطر این گرامی می‌داشتند که وقتی بزرگ شدند سلاح به دست می‌گیرند و در صفوف غارتگران فعالیت می‌کنند نیز یک امر اخلاقی محسوب می‌شود و البته همجنس گرایی در جوامعی که غرق این بدبختیها هستند از نظر آنها اعمال اخلاقی محسوب می‌شود! عواقب مرگبار و خطراتی که این گونه مکتبها برای جوامع بشری به وجود می‌آورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست. ولی در اسلام که معیار اخلاقی و ارزش فضائل و رذائل از سوی خدا تعیین می‌شود و ذات پاک او ثابت و لایتغیر است، ارزشهای اخلاقی ثابت و لایتغیر خواهد بود و افراد و جوامع انسانی باید از آن الگو بگیرند و تابع آن باشند نه این که اخلاق تابع خواست آنها باشد! خداپرستان حتی فطرت انسانی و وجدان اخلاقی را اگر آلوده نگرند ثابت می‌دانند؛ و آن را پرتوی از فروغ ذات پروردگار می‌شمرند و به همین دلیل اخلاقیات متکی بر

وجدان، یا به تعبیر دیگر، حسن و قبح عقلی (منظور عقل عملی است نه عقل نظری) را نیز ثابت می‌شمرند. اسلام نسبی بودن اخلاق را نفی می‌کند در آیات متعددی از قرآن مجید، خوب و بد یا «خبیث و طیب» را بطور مطلق مطرح کرده و وضع جوامع بشری را در این امر بی‌اثر می‌شمرد؛ در آیه ۱۰۰ سوره مائده. صفحه ۶۸ می‌خوانیم: «قُلْ لَا يَشِئَتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بُرْگُو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاکها تو را به شگفتی اندازد!» و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف در توصیفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ رِبَامِبِر، طیبات را برای آنها حلال و خبائث را حرام می‌کند.» در آیه ۲۴۳ سوره بقره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ رُخداوند نسبت به بندگان خود احسان می‌کند ولی اکثر مردم شکر او را به جا نمی‌آورند!» در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می‌فرماید: «وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ رُو بیشتر مردم هر چند اصرار داشته باشی ایمان نمی‌آورند!» در این آیات ایمان و پاکیزگی و شکر به عنوان یک ارزش محسوب شده هر چند اکثریت مردم با آن مخالف باشند؛ و بی‌ایمانی و ناپاکی و کفران، یک ضد ارزش به حساب آمده هر چند از سوی اکثریت پذیرفته شود. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز کراراً در خطبه‌های «نهج البلاغه» بر این معنی تأکید کرده است که پذیرش و عدم پذیرش خود یا عملی از سوی اکثریت هرگز معیار فضیلت و رذیلت و حسن و قبح و ارزش و ضد ارزش نیست. در یک جا می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهَا فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَصِيرٌ وَجَوْعُهَا طَوِيلٌ رُای مردم! در طریق هدایت از کمی نفرات وحشت نکنید؛ زیرا مردم گرد سفره‌ای جمع شده‌اند که سیری آن کوتاه و گرسنگی اش طولانی است!» (۱) و در جای دیگر می‌فرماید: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ، وَلِكُلِّ أَهْلٍ رُقَلَيْنِ أَمِيرُ الْبَاطِلِ لَقَدِيمًا فَعَلَّ، وَلَيْتَنَ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَلَعَلَّ رُحق و باطلی داریم، و برای هر کدام طرفدارانی است؛ اگر باطل حکومت کند، جای تعجب نیست، از دیر زمانی چنین بوده؛ و اگر پیروان حق کم باشند، چه بسا افزوده گردند (و پیروز شوند)!» (۲) پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱. ۲. نهج البلاغه خطبه ۱۶. صفحه ۶۹ اینها همه نسبت در مسائل اخلاقی را نفی می‌کنند و پذیرش یا عدم پذیرش از سوی اکثریت جامعه را معیار ارزشهای اخلاقی و اعمال نیک نمی‌شمرد. در قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) شواهد فراوانی بر این مسأله است که اگر گردآوری شود، کتاب مستقلاً را تشکیل می‌دهد. سؤال در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که: در تعلیمات شریعتی‌های آسمانی - بویژه اسلام - نیز نسبت احیاناً پذیرفته شده است؛ در مثل، اسلام دروغ را یک ضد ارزش و عمل غیر اخلاقی می‌شمرد در حالی که دروغ برای اصلاح میان مردم یا در مقام مشورت، ارزش و عمل اخلاقی محسوب می‌شود؛ و مانند این مسأله در تعلیمات اسلامی کم نیست، و این نوعی پذیرش نسبت در اخلاق و حسن و قبح است. پاسخ این سؤال مهمی است، و لی پاسخ زنده‌ای دارد و آن این که نسبی بودن اخلاق یا حسن و قبح مطلبی است، و وجود استنناها در مباحث مختلف، مطلبی دیگر. به تعبیر دیگر، در بحث نسبت هیچ اصل ثابتی وجود ندارد، دروغ نه خوب است و نه بد، همچنین احسان و ظلم، نیکی و بدی آنها هنگامی روشن می‌شود که از سوی اکثریت جامعه به عنوان یک ارزش پذیرفته یا نفی شود. ولی در اسلام و تعلیمات آسمانی، دروغ یا ظلم و ستم و نیز بخل و کینه و حسد ضد ارزش است؛ خواه از سوی اکثریت مردم ارزش محسوب شود یا نه؛ و بعکس، احسان و عدالت و راستی و امانت ارزشهای والائی هستند خواه از سوی جامعه‌ای پذیرفته شوند یا نه. این یک اصل ثابت است ولی مانعی ندارد که در گوشه و کنار آن گاهی استثنائی وجود داشته باشد. اصل همان گونه که از نامش پیدا است اساس و ریشه چیزی را تشکیل می‌دهد و استثنائات به منزله بعضی از شاخ و برگهای اضافی است؛ بنابراین، هرگز نباید وجود پاره‌ای از استثنائات را که در هر قاعده کلی یافت می‌شود دلیل بر نسبت گرفت؛ و اگر به تفاوت این دو بخوبی توجه کنیم جلو بسیاری از اشتباهات گرفته خواهد شد. صفحه ۷۰ این نکته نیز در خور توجه است که گاه می‌شود موضوعات با گذشت زمان دگرگون می‌گردند و احکام که تابع موضوعات است نیز عوض می‌شود؛ این مطلب را هرگز نباید دلیل بر مسأله نسبت گرفت. توضیح این که: هر حکم، موضوعی مخصوص به خود دارد؛ مثلاً شکافتن بدن دیگری و ایراد جرح بر آن یک جنایت است، و قابل قصاص و تعقیب، ولی گاه این

موضوع عوض می شود، چاقو به دست جراحی می افتد که برای نجات جان بیمار، شکم او را پاره می کند، تا غده خطرناکی را در بیاورد، یا قلب او را می شکافد تا دریچه و رگهای قلب را اصلاح کند، در اینجا موضوع عوض می شود و دیگر جنایت نیست. و طیب جراح شکافنده قلب و شکم، در خور ستایش و جایزه است. هیچ کس نباید این گونه دگرگونی احکام را که به خاطر دگرگونی موضوعات پیدا می شود، دلیل بر نسبیّت بگیرد. نسبیّت آن است که موضوع بدون دگرگونی ماهوی و موضوعی، نسبت به اشخاص یا زمانهای متفاوت احکام متفاوتی پیدا کند. احکام شرع نیز همین گونه است، شراب حرام و نجس است، اما ممکن است با گذشت چند روزی و یا با اضافه ماده ای به آن، تبدیل به سرکه پاک و حلال گردد. هیچ کس نمی تواند اینها را به حساب نسبیّت بگذارد. نسبیّت آن است که شراب را مثلاً در جوامعی که علاقه به شراب دارند حلال بدانیم و در جوامعی که علاقه ندارند حرام بدانیم بی این که تغییر در ماهیّت شراب ایجاد شود. در مسائل اخلاقی نیز گاه به موضوعاتی برخورد می کنیم که در یک شکل فضیلت است و با دگرگونی تبدیل به رذیلت می شود؛ نترسیدن در حدّ اعتدال شجاعت است و فضیلت، ولی اگر از حد بگذرد، تهوّر و بی باکی و رذیلت است. و همچنین در موارد مشابه آن. یا این که دروغ در آنجا که معمولاً منشأ مفاسد و تضعیف اعتماد عمومی است، حرام و رذیله است؛ و آنجا که به منظور اصلاح ذات البین باشد، حلال و فضیلت است. ممکن است کسانی نام این دگرگونی موضوعات را نسبیّت بگذارند، نزاعی با آنها در مسأله نامگذاری نداریم، و چنین نزاعی را نزاع لفظی می شمیریم زیرا این گونه موارد از قبیل تغییر موضوع و ماهیّت چیزی است، و اگر منظور بعضی از طرفداران نسبیّت این باشد، مشکلی نیست؛ مشکل آن است که شاخص فضیلت و رذیلت و حسن و قبح اخلاقی را پسندیدن اکثریّت جامعه بدانیم. صفحه ۷۱ از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مسأله نسبیّت در اخلاق از دیدگاه اسلام و قرآن و منطق عقل مردود است و در واقع طرح مسأله نسبیّت در مباحث اخلاقی مساوی با نفی اخلاق است، چرا که طبق نظریه نسبیّت اخلاقی، هر رذیله ای در جامعه فراگیر شود فضیلت است؛ و هر بیماری اخلاقی فراگیر، صحت و سلامت محسوب می شود و اخلاق به جای این که وسیله ای برای سالم سازی اجتماع گردد، عاملی برای توسعه فساد خواهد شد.

۲ - تأثیر متقابل «اخلاق» و «رفتار»

رابطه اخلاق و عمل، و تأثیر اخلاق در عمل، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد چرا که اعمال ما معمولاً از صفات درونی ما سرچشمه می گیرد، شخصی که بخل یا حسد یا تکبر در درون قلب او لانه کرده و روح و فکر او را به رنگ خود در آورده است، طبیعی است که اعمالش به همان رنگ باشد؛ حسود همیشه اعمالش نشان می دهد که این خوی زشت، همچون جرقه آتشی در جان او شعلهور است و او را آرام نمی گذارد و همچنین افراد متکبر، راه رفتن، سخن گفتن، نشست و برخاست آنها همه رنگ تکبر دارند، و این حکم در تمام صفات اخلاقی خوب و بد جاری و ساری است. به همین دلیل، بعضی از محققان این گونه اعمال را اعمال اخلاقی می دانند؛ یعنی، اعمالی که صرفاً ناشی از اخلاق نیک و بد است، در مقابل اعمالی که گاه از انسان سر می زند، و مثلاً تحت تأثیر امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و اندرز صورت گرفته، بی آن که ریشه اخلاقی داشته باشد، البته این گونه اعمال نسبت به اعمال اخلاقی کمتر است. و از اینجا می توان نتیجه گرفت که برای اصلاح جامعه، و اصلاح اعمال مردم باید به اصلاح ریشه های اخلاقی عمل پرداخت، چرا که غالب اعمال متکی به ریشه های اخلاقی است. صفحه ۷۲ به همین دلیل، بیشترین کوششهای انبیای الهی و مصلحان جوامع اسلامی، مصروف این امر شده است که با تربیت صحیح، فضائل اخلاقی را در فرد جامعه پرورش دهند و رذائل را به حدّ اقل برسانند تا اعمال که تراوش صفات اخلاقی است اصلاح گردد. تعبیر به تزکیه در آیات متعدّد از قرآن مجید نیز اشاره به همین معنی است، این از یک سو. از سوی دیگر، تکرار یک عمل نیز می تواند تأثیری در شکل گیری اخلاق بگذارد، زیرا هر عملی انسان انجام می دهد، خواه ناخواه اثری در روح او می گذارد و تکرار آن، آن اثر را پررنگ تر

می کند و تدریجاً تبدیل به عادت می شود، و باز تکرار بیشتر سبب می گردد که از مرحله عادت بگذرد و به «حالت» و «ملکه» تبدیل شود، و یک ویژگی اخلاقی در انسان به وجود آورد. بنابراین، عمل و اخلاق در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و هر کدام می تواند به نوبه خود سبب پیدایش دیگری شود. این مسأله در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بازتاب گسترده ای دارد، از جمله:

۱- در آیه ۱۴ سوره «مطففین» بعد از اشاره به صفات زشت گروهی از دوزخیان می فرماید: «كَلَّا- يَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است. این تعبیر بخوبی نشان می دهد که اعمال سوء، همچون زنگار تیره بر قلب می نشیند، و نور و صفای فطری آن را می گیرد، و درون انسان را تاریک می سازد، و به شکل خود در می آورد. ۲- در آیه ۸۱ سوره بقره می خوانیم: «بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود! منظور از احاطه گناه (خطیئه) بر تمام وجود انسان، آن است که آثارش در درون روح او چنان متراکم گردد، که روح را تاریک و به رنگ گناه در آورد، و در این هنگام پند و موعظه و ارشاد معمولاً اثر نخواهد داشت؛ گویی ماهیت انسان عوض می شود، و صفات اخلاقی و حتی اعتقادات او بر اثر تکرار گناه دگرگون می گردد. صفحه ۷۳ همان گونه که در آیه ۷ سوره بقره درباره گروهی از کفار لجوج و متعصب می خوانیم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» خدا بر دلها و گوشهای آنها مهر نهاده، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده است، و برای آنها عذاب بزرگی است. روشن است که خداوند، نسبت به هیچ کس، عداوت و کینه ای ندارد. که بر دل و گوش او مهر نهد و بر چشم او پرده بیفکند، این در واقع آثار اعمال آنها است، که به صورت حجابها و پرده ها در می آید و حواس او را می پوشاند، و از درک حقیقت باز می دارد (و نسبت دادن این امور به خداوند به خاطر آن است که هر سبب و مسببی در عالم هر چه دارد از ناحیه ذات پاک اوست که مسبب الاسباب است). در آیه ۱۰ سوره «روم»، از این هم فراتر می رود و می فرماید: اعمال سوء، عقیده انسان را نیز دگرگون می سازد و تباه می کند، چنان که می خوانیم: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَتُهُ الَّذِينَ اسَاؤُا السُّوَاىِٕ اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند. این تعبیر نشان می دهد که انجام کارهای زشت و ارتکاب گناه هر گاه ادامه پیدا کند در اعماق جان انسان، نفوذ خواهد کرد؛ نه تنها اخلاق بلکه عقائد را نیز زیر و رو می کند. حتی در جای دیگر از قرآن می خوانیم که تکرار گناه و اعمال سوء، حس تشخیص انسان را نیز عوض می کند؛ خوب در نظرش بد و بد در نظرش خوب جلوه گر می شود؛ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف در این رابطه چنین می گوید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا الَّذِيْنَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنْهُمْ يُحْسِبُوْنَ صُنْعًا لِّرَبِّكَوَا يَا بَشَرِ اَلْاَرْضِ اِنَّمَا تُكْسِبُكَ اَعْمَالُكَ يَوْمَ تَوَدَّ اَنْ يُعْطَىٰ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا وَّ اَنْ يُّعْطَىٰ عَذَابًا وَّ اَنْ يُّعْطَىٰ عَذَابًا وَّ اَنْ يُّعْطَىٰ عَذَابًا وَّ اَنْ يُّعْطَىٰ عَذَابًا» (سوره توبه، آیه ۷۷) توجه داشته باشید که «یکذبون» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، و بیانگر تأثیر این عمل سوء، یعنی دروغ، در پیدایش روح نفاق است؛ زیرا می دانیم دروغ گفتن آن هم در چهره انسان راستگو چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست و نفاق درونی مبدل شدن این حالت به یک ملکه است. تأثیر متقابل اخلاق و عمل در احادیث اسلامی این حقیقت که اعمال نیک و بد در روح انسان اثر می گذارد، و به آن شکل می دهد، و خواهی نیک و بد را مستحکم می کند، بازتاب گسترده ای در احادیث اسلامی نیز دارد، که به عنوان نمونه سه حدیث زیر قابل دقت فراوان است: ۱- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «كَانَ اَبِي يَقُوْلُ مَا مِنْ شَيْءٍ اَفْسَدُ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ،

إِنَّ الْقَلْبَ لَيُؤَاقِعُ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَأَىٰ بِهِ حَتَّىٰ تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَهْلَهُ يُپَدْرِمُ (امام باقر (علیه السلام)) می فرمود: چیزی بدتر از گناه قلب را فاسد نمی کند، گناه قلب را تحت تأثیر خود قرار می دهد و تدریجاً در آن اثر می کند تا بر آن غالب گردد؛ در این هنگام قلب وارونه می شود، و بالای آن پایین قرار می گیرد. (۱) البته این حدیث بیشتر ناظر به دگرگون شدن افکار بر اثر گناه است، ولی در مجموع، تأثیر گناه را در تغییر روح انسان منعکس می کند. ۲- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «إِذَا أَذِنَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنَّ تَابَ انْمَحَتْ وَأَنْ زَادَ زَادَتْ، حَتَّىٰ تَغْلِبَ عَلَىٰ قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا» هنگامی که انسان گناه می کند، نقطه سیاهی در قلب او پیدا می شود؛ اگر توبه کند، آن نقطه سیاه محو می شود، و اگر بر گناه بیفزاید زیادتر می شود تا تمام قلب او را فراگیرد و بعد از آن هرگز روی رستگاری نخواهد دید! (۱) پاورقی ۱. اصول کافی، ج ۲، باب الذنوب، حدیث ۱ ص ۲۶۸. صفحه ۷۵ به همین دلیل، در احادیث اسلامی، نسبت به اصرار بر گناه، هشدار داده شده حتی اصرار بر گناهان کوچک، جزء گناهان کبیره ذکر شده است. (۲) در حدیث معروف امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که در جواب تقاضای مأمون برای بیان جامعی درباره حلال و حرام و فرائض و سنن، آمده از جمله مسائلی که بر آن تکیه شده است، اصرار بر گناهان صغیره است که آن را در ردیف گناهان کبیره ذکر فرموده است. (۳) ۳- در حدیثی که در کتاب «خصال» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده چنین می خوانیم: «أَزْبَعُ خِصَالُ يُمِئِنَّ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ...» چهار عمل است که قلب را می میراند: گناه بعد از گناه... (۴) شبیه همین معنی در تفسیر «الدر المنثور» نیز آمده است. (۵) این تعبیرات بخوبی نشان می دهد که تکرار یک عمل در قلب و جان انسان بطور قطع اثر می گذارد و سرچشمه تشکیل صفات رذیله و زشت خواهد شد؛ و به همین دلیل دستور داده شده است که هر گاه لغزش و گناهی از مؤمنی سرزند، هر چه زودتر آن را با آب توبه بشوید، و آثار منفی آن را از قلب بزداید تا به صورت یک «حالت» و «ملکه» و صفت زشت درونی در نیاید؛ مخصوصاً دستور داده شده است که با احادیث روشنی بخش پیشوایان معصوم (علیهم السلام) این گونه زنگارها را از دل بزدایند؛ چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِيئُ كَمَا يَرِيئُ السَّيْفُ وَجَلَانُهُ الْخَيْدِيْتُ؛ دلهای آدمیان زنگار می گیرد همان گونه که شمشیر زنگار می گیرد و صیقل آن حدیث است.» (۶) پاورقی ۱. همان مدرک، حدیث ۱۳، ص ۲۷۱. ۲. بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۳۵۹. ۳. همان مدرک، ص ۳۶۶. ۴. خصال، جلد ۱، ص ۲۵۲. ۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۲۶. ۶. تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، ص ۵۳۱، حدیث ۲۳. صفحه ۷۶

۳- اخلاق فردی و اجتماعی

مسئله مهم دیگری که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که: آیا مسائل اخلاقی در رابطه با انسانهای دیگر شکل می گیرد بطوری که اگر یک انسان تنهای تنها زندگی کند، اخلاق برای او مفهوم نخواهد داشت؟ یا این که پاره ای از مفاهیم اخلاقی درباره یک انسان تنهای تنها نیز صادق است، هر چند قسمت اعظم مسائل اخلاقی در رابطه انسانهای دیگر پیدا می شود، و از این نظر می توانیم اخلاق را به دو بخش تقسیم کنیم؟ در پاسخ این سؤال توجه شما را به بحثی که در کتاب «زندگی در پرتو اخلاق» آمده و عیناً آن را در زیر می آوریم، جلب می کنیم: «بعضی معتقدند تمام اصول اخلاقی بازگشت به مناسبات خاص اجتماعی انسان با دیگران می کند، بطوری که اگر اجتماعی اصلاً وجود نمی داشت و هر انسان کاملاً جدا از دیگران می زیست، و هر فردی بی خبر از وجود دیگری زندگی می کرد، اخلاق اصلاً مفهومی نداشت! «زیرا غبطه، حسد، و تواضع، و تکبر، و حسن ظن، و عدالت، و جور، و عفت، و سخاوت، و امثال اینها همه از مسائلی است که فقط و فقط در اجتماع و برخورد انسان با دیگران، مفهوم دارد؛ بنابراین، انسان منهای اجتماع، با انسان منهای اخلاق، همراه خواهد بود. «ولی به عقیده ما در عین این که باید اعتراف کرد که بسیاری از فضائل و رذائل اخلاقی با زندگی اجتماعی انسان بستگی دارد، چنان نیست که این مسئله عمومیت داشته باشد، زیرا

بسیاری از مسائل اخلاقی هستند که فقط جنبه فردی دارند، و در مورد یک انسان تنها نیز کاملاً صادق است؛ مثلاً، صبر و جزع بر مسائل، شجاعت و ترس در برابر پیشامدها، استقامت و تنبلی در راه رسیدن یک فرد به هدف خود، غفلت و توجه نسبت به آفریدگار جهان، شکر و کفران در برابر نعمتهای بی پایان او و امثال این امور که علمای اخلاق در کتب اخلاقی از آن بحث نموده اند و جزء فضائل یا رذائل اخلاقی شمرده اند می تواند جنبه فردی داشته باشد، و درباره یک فرد که زندگی کاملاً جدا از اجتماع دارد نیز صدق کند، از اینجا تقسیم اخلاق به اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی روشن می گردد، ولی ناگفته پیداست که اخلاق اجتماعی وزنه سنگینتری در علم اخلاق دارد و شخصیت انسان بیشتر بر محور آن دور می زند، اگر چه اخلاق فردی نیز سهم قابل توجهی در مورد خود دارد.» (۱) صفحه ۷۷ شک نیست که این تقسیم دوگانه چیزی از ارزش مسائل اخلاقی نمی کاهد هر چند می تواند تفاوت اهمیت مباحث اخلاقی را از نظر درجه بندی آشکار سازد؛ بنابراین، صرف وقت در این که کدامیک از خلق و خویهای اخلاقی فقط جنبه فردی دارد، و کدامیک جنبه اجتماعی، چندان مفید به نظر نمی رسد؛ و ما همین اشاره کلی را که در بالا آوردیم برای این بحث کافی می دانیم. البته نمی توان انکار کرد که اخلاق فردی نیز تأثیر غیر مستقیم بر مسائل اجتماعی دارد. (دقت کنید) پاورقی ۱. زندگی در پرتو اخلاق، ص ۲۹ تا ۳۱. صفحه ۷۸ صفحه ۷۹

۴. پشتوانه های اخلاق

اشاره

اگر اخلاق را به درختی پربار تشبیه کنیم که آفتها و خطراتی نیز در کمین آن است، پشتوانه های اخلاقی را می توان به باغبان یا به آبی که در پای درخت جاری می شود تشبیه کرد، که اگر آب یا باغبان نباشد درخت اخلاق می خشکد، و یا گرفتار انواع آفتهایی که سرانجامش مرگ یا کم شدن بار و بر است، می گردد. پشتوانه هایی که علمای اخلاق یا فلاسفه برای اخلاق ذکر کرده اند بسیار متفاوت است و در واقع با جهان بینی هر گروهی ارتباط دارد، و ما در اینجا به چند نمونه مهم آن اشاره می کنیم:

۱- پشتوانه سودجویی

گروهی مسائل اخلاقی را صرفاً از این نظر توصیه می کنند که با منافع مادی در ارتباط مستقیم است؛ مثلاً، یک مؤسسه اقتصادی اگر اصل امانت و صداقت را دقیقاً رعایت کند و تمام اطلاعاتی را که به مشتریان یا مراجعه کنندگان می دهد بی کم و کاست با واقعیت تطبیق کند، می تواند سرمایه های مردم را به سوی خود جذب کند و سود کلانی از این طریق عایدش شود. به همین دلیل، افرادی را می بینیم که موضعی عمل می کنند؛ یعنی مثلاً در ساعتی که کارمند بانک است و با ثروت و سرمایه مردم از نزدیک سرو کار دارد نهایت امانت را به خرج می دهد تا منافع زیادی برای مؤسسه خود جلب نماید، و هنگامی که پای خود را از آن محل بیرون گذاشت ممکن است به انسانی خائن مبدل گردد، چرا که سود خود را ممکن است در خیانت بیندازد. صفحه ۸۰ یا این که مثلاً یک کاسب یا تاجر با مراجعه کنندگان بسیار خوش برخورد، پر محبت، مؤدب و صمیمی به نظر می رسد، تا از این راه مشتریان و دوستان بیشتری جلب کند اما همین شخص ممکن است در خانه با زن و فرزند یا همسایگان، بسیار بد برخورد باشد. این گونه اخلاق که پشتوانه ای جز سودجویی ندارد، بزرگترین عیبش این است که برای اخلاق، هیچ اصلاتی قائل نیست؛ چرا که در همه جا خط سودجویی را ادامه می دهد که گاه در اخلاق است و گاه به پندار او در ضد اخلاق. جمعی از این فراتر رفته، اخلاق را نه به خاطر منافع شخصی بلکه به خاطر مصالح جامعه بشری طلب می کنند زیرا معتقدند اگر اصول اخلاقی در جامعه انسانی، متزلزل گردد، دنیا مبدل به جهنم سوزانی می شود که همه اهل آن در عذاب خواهند بود، و تمام مواهب مادی که می تواند آسایش و رفاه

برای مردم جهان بیافریند، مبدل به هیزمی برای روشن نگه داشتن این جهنم سوزان می گردد. این گونه افراد گرچه در سطح بالاتری فکر می کنند، ولی بالاخره اخلاقی را که آنها می طلبند براساس سودجویی و جلب منفعت و آسایش و رفاه، استوار است، نه بر پایه اصالت دادن به فضائل اخلاقی. این طرز تفکر برای افراد مادیگرا که اعتقادی به مکتب وحی و نبوت پیامبران ندارند، اجتناب ناپذیر است. اخلاق را از اوج آسمان به زمین می آورد، و آن را به ابزاری برای سودجویی بیشتر یا رفاه و آسایش بیشتر مبدل می کند. تردیدی نیست که اخلاق، این گونه آثار مثبت اجتماعی و مادی را در بردارد، و ما هم قبلاً اشاراتی به آن داشتیم، ولی بحث در این است که آیا پشتوانه اخلاق همین است و بس، یا این گونه آثار باید به عنوان مسائل جنبی در علم اخلاق مورد توجه قرار گیرد. به هر حال، اعتقاد به اخلاقی که بر اساس سودجویی و جلب منافع استوار است، از یک سو اصالت اخلاق را خدشه دار می کند و از سوی دیگر از ارزش و عمق آن می کاهد، و از سوی سوم در مواردی که احیاناً تضادی در میان سودجویی و اخلاق دیده می شود یا به تعبیر دیگر چنین پنداشته می شود، با اخلاق وداع می کند و به سراغ سودجویی می رود که پشتوانه اصلی آن بوده است. صفحه ۸۱

۲- پشتوانه عقلی

فلاسفه ای که معتقد به حاکمیت عقل بر همه چیز و لزوم پیروی از آن در همه چیز هستند، پشتوانه مسائل اخلاقی را درک عقل از خوب و بد اشیاء می دانند. مثلاً می گویند عقل بخوبی درک می کند که شجاعت فضیلت است، و بزدلی و جبن رذیلت، و همچنین امانت و صداقت، کمال است، و خیانت و دروغگویی نقصان، و همین ادراک عقلی است که ما را به دنبال فضائل اخلاقی می فرستد و از رذائل باز می دارد. بعضی دیگر پشتوانه را ادراک وجدان می دانند، می گویند وجدان که همان عقل عملی است مهمترین سرمایه انسان می باشد. عقل نظری را ممکن است فریب داد ولی وجدان چنین نیست و می تواند رهبر حقیقی بشر باشد. بنابراین، همین که وجدان ما می گوید امانت، صداقت، ایثار، فداکاری، سخاوت و شجاعت خوب است، همین کافی است که ما را برای رسیدن به این نیکیها بسیج کند، و همین که می گوید: بخل، خودخواهی، و خودپرستی بد است، کافی است ما را از آن باز دارد. به این ترتیب، پشتوانه عقلی و وجدانی به هم می رسند، و دو تعبیر مختلف از یک واقعیت است. بی شک وجود این پشتوانه، یک واقعیت است و می تواند در حد خود انگیزه مطلوبی برای نیل به تربیت نفوس و فضائل اخلاقی بوده باشد. ولی با توجه به این که - همان گونه که در بحث وجدان در جای خود گفته ایم (۱) - از یک سو وجدان را گاه می توان فریب داد، و از سوی دیگر، وجدان با تکرار بدیها و زشتیها تدریجاً به آن خو می گیرد، و تغییر رنگ می دهد، و گاه بکلی حساسیت خود را از دست داده یا تبدیل به ضد می شود، و از سوی سوم، وجدان یا عقل عملی با تمام قداست و اهمیت که دارد مانند عقل نظری خطا پذیر است. هرگز نمی توان تنها بر آن تکیه کرد و از همه چیز بی نیاز شد، بلکه پشتوانه های قویتری لازم است که نه قابل فریب باشد، نه خطا کند، و نه با تکرار اعمال ضد اخلاقی تأثیر خود را از دست داده و تغییر شکل دهد. پاورقی ۱. به کتاب رهبران بزرگ، ص ۶۳ تا ۱۰۶ مراجعه شود. صفحه ۸۲ کوتاه سخن این که، وجدان اخلاقی، یا عقل فطری و عقل عملی و هر تعبیر دیگری که به این معنی اشاره کند، پشتوانه خوبی برای نیل به فضائل اخلاقی محسوب می شود، ولی با کاستیهایی که دارد و در بالا به آن اشاره شد، قناعت به آن کافی نیست.

۳- پشتوانه شخصیت

بعضی مسائل اخلاقی را از این رو دنبال می کنند که نشانه شخصیت است، و هر انسانی طالب شخصیت می باشد. هنگامی که شخصیت را در صداقت و امانت می بیند به دنبال آنها می رود، و هنگامی که ملاحظه می کند جامعه برای افراد شجاع و سخاوتمند

و با وفا و مهربان شخصیت فوق العاده ای قائل است طالب این صفات اخلاقی می شود. بعکس، هنگامی که می بیند افراد بزدل و ترسو، بخیل و ضعیف الاراده، خائن و بیوفا، افراد بی ارزش و فاقد شخصیتند، سعی می کند از این رذائل خالی شود. و به این ترتیب، پشتوانه دیگری برای مسائل اخلاقی جستجو کرده است. ولی اگر درست بیندیشیم می بینیم این پشتوانه نیز به همان مسأله وجدان بازگشت می کند، منتها در اینجا «وجدان جامعه» مطرح است و نه وجدان فرد، یعنی آنچه با وجدان عمومی جامعه هماهنگ است و آن را فضیلت و نشانه شخصیت می شمرند، جزء اخلاق فضیله و آنچه عکس آن است جزء اخلاق رذیله است، و همین قضاوت عمومی جامعه سبب سوق دادن به نیکبها و بازداشتن از بدیها است. ما انکار نمی کنیم که وجدان عمومی جامعه می تواند الهام بخش مسائل اخلاقی و ارزشها و ضد ارزشهایی در این زمینه باشد. ولی همان کاستیها و اشکالاتی که در مورد وجدان فردی ذکر شده در مورد وجدان عمومی جامعه نیز صادق است. وجدان عمومی جامعه گاه خطا می کند، و اگر زیر بمباران تبلیغات نیرومند وسیع نادرستی از سوی حکومتها و مانند آنها قرار گیرد، ممکن است ارزشها را ضد ارزش، و ضد ارزشها را ارزش بداند، همان گونه که در طول تاریخ نمونه های فراوان آن دیده شده است. نه تنها در عصر جاهلیت عرب، کشتن دختران و زنده به گور کردن آنها در میان قشر وسیعی، یک فضیلت اخلاقی شمرده می شد (به خاطر تبلیغات گسترده ای که در این زمینه به عمل آمده بود و آن را راه نجات برای جلوگیری از گرفتار شدن نوامیس خود و اسارت آنها در جنگها می پنداشتند!) (۱) بلکه امروز هم در بعضی از جوامع پیشرفته می بینیم که با تبلیغات گسترده صاحبان زر و زور، و برای نیل به اهداف نامشروع مادی، وجدان عمومی جامعه را فریب داده اند و ضد ارزشهای اخلاقی را ارزش می شمرند. صفحه ۸۳ افزون بر این، وجدان آدمی گرچه بارقه رحمت الهی است، و نمونه ای از دادگاه عدل بزرگ او در درون جان انسان در این جهان می باشد ولی با این حال، وجدان آدمی معصوم نیست و گاه گرفتار خطا و اشتباه می شود، و اگر پایگاه مطمئن و خطا ناپذیری آن را اصلاح نکند ممکن است سالها به خطای خود ادامه دهد.

۴ - پشتوانه الهی

قسمت اول

درست است که هر یک از پشتوانه های گذشته برای سوق دادن به سوی مسائل اخلاقی نقشی دارد، ولی همان گونه که در تحلیلها اشاره شد بعضی از این پشتوانه ها خالی از جنبه های انحرافی نیست. مانند پشتوانه سودجویی و منفعت طلبی که در همه حال راه خود را طی می کند، گاه در مسیر مسائل اخلاقی سیر می کند و در پاره ای از اوقات «مرگ بهترین حجاب برای پوشانیدن دختران است - و دفن کردن آنها نشانه بزرگواری محسوب می شود - آیا نمی بینی که خداوند متعال نعش را در کنار بنات قرار داده است (اشاره به صورت فلکی بنات النعش است که از هفت ستاره تشکیل شده، چهار ستاره آن را نعشی پنداشته است و سه ستاره آن را که در دنبال آن است دخترانی که دنبال نعش هستند).» پاورقی ۱. در یکی از اشعار شگفت آوری که از آن عصر باقی مانده چنین آمده است الْمَوْتُ أَحْفَى سِتْرَهُ لِلْبَنَاتِ وَدَفْنُهَا يُرَدِي مِنَ الْمُكْرَمَاتِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ شَيْمُهُ قَدْ وَضَعَ النَّعْشَ بِجَنْبِ الْبَنَاتِ همان گونه که ملاحظه می کنید این شاعر جاهلی عرب، بزرگترین جنایت را که همان کشتن دختران بی گناه و فرزندان نوزاد است به عنوان یکی از مهمترین افتخارات ذکر می کند. از آن جدا می شود. صفحه ۸۴ بعضی دیگر از این پشتوانه ها گرچه چنین نبوده ولی قدرت نفوذ آن محدود و آمیخته با کاستیها و نارسائیها و احياناً خطا و اشتباه هست. تنها انگیزه نیرومند و مؤثر و خالی از خطا و اشتباه و هر گونه کاستی برای مسائل اخلاقی، انگیزه الهی است که از منبع وحی سرچشمه می گیرد. در اینجا فضائل اخلاقی به عنوان ابزاری برای نیل به سودجویی و منفعت طلبی محسوب نمی شود، و وسیله ای برای رفاه اجتماعی نیست (هر چند اخلاق بطور قطع هم مایه

آرامش و آبادانی و رفاه است و هم تأمین کننده منافع مادی). در اینجا اصالت با انگیزه های معنوی است و به تعبیر روشنتر، ذات پاک خداوند که کمال مطلق و مطلق کمال است، و جامع جمیع صفات جمال و جلال می باشد، محور اصلی شمرده می شود، و هر انسانی می کوشد خود را به آن کمال مطلق نزدیک کند، و پرتوی از اسماء و صفات او را در درون جان خود زنده نماید و روز به روز به او نزدیکتر و شبیه تر شود (هر چند ذات پاکش از هر گونه شبیه و مانند واقعی متره است) و در این مسیر که به سوی بی نهایت می رود، هیچ حد و مرزی از کمال را به رسمیت نمی شناسد و وجود او مملو از عشق به خدا یعنی کمال مطلق می شود، و انوار ذات و صفات او وجودش را روشن می سازد، بطوری که هر لحظه فضیلت و کمال برتر و بالاتری را طالب است و نه در قید منافع مادی است، نه اخلاق را برای شخصیت می خواهد و نه تنها وجدان انگیزه اوست، بلکه انگیزه ای برتر و بالاتر از همه اینها دارد. او معلومات خود را گذشته از عقل و وجدان، از وحی آسمانی می گیرد و ارزشهای راستین را از دروغین در پرتو آن جدا می سازد، و با ایمان و یقین کامل و خالی از هر گونه تردید و تزلزل در این راه گام برمی دارد. در این زمینه قرآن راهنمای خوبی است: قرآن مجید به روشنی اعمال اخلاقی را زائیده ایمان به خدا و روز قیامت می شمرد و در بسیاری از آیات «عمل صالح» پشت سر ایمان و به عنوان ثمره درخت ایمان آمده است. صفحه ۸۵ ایمان را به درخت پر بار و پاکیزه ای تشبیه می کند که ریشه های بسیار محکم آن در اعماق جان انسان فرورفته و شاخ و برگش به آسمان کشیده شده و همواره پر از میوه های شاداب است. در یک اشاره زیبا می فرماید: «الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ - تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِأَذْنِ رَبِّهَا؛ آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن ثابت و شاخه آن در آسمان است - و در هر زمان میوه های خود را به فرمان پروردگار می دهد.» (سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵) بدیهی است درختی که ریشه های آن در اعماق قلوب است و شاخه هایش از تمام اعضای انسان سر بر آورده و در آسمان زندگی او پر کشیده درختی است پر بار که هرگز خزانی ندارد، و طوفانها نمی تواند آن را از ریشه بر کند. (۱) در سوره «والعصر» همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، آنجا که همه انسانها را در زیان و خسران می بیند، و تنها کسانی را استثنا می کند که در درجه اول، ایمان دارند و سپس عمل صالح، و از حق دفاع می کنند و به صبر و استقامت توصیه می نمایند. (وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ). همین معنی با تعبیر جالب دیگری در آیه ۲۱ سوره «نور» آمده، می فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَاكَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ؛ اگر فضل نیز در این که چنین درختی که ریشه های آن در اعماق زمین، و شاخه های آن در آسمانها، و همیشه دارای میوه باشد، وجود خارجی دارد یا نه، سخن بسیار گفته اند. پاورقی ۱. مفسران در تفسیر این آیه، و این که منظور از این «شجره طیبه» چیست؟ و آیا چنین تشبیهی وجود خارجی دارد یا نه؟ گفتگوی بسیار کرده اند، گاه گفته اند شجره طیبه همان کلمه لا اله الا الله است، و گاه آن را به اوامر الهی، و گاه به ایمان تفسیر کرده اند، که همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می گردد. و ولی نباید فراموش کنیم که لازم نیست هر تشبیهی در تمام جهاتش وجود خارجی داشته باشد، مثلا می گوئیم قرآن همچون آفتابی است که هرگز غروب ندارد، به یقین در خارج آفتاب بی غروب وجود ندارد، بنابراین، منظور فقط تشبیه قرآن به وجود آفتاب است و ولی ویژگیهای این آفتاب ممکن است با آنچه در خارج دیده می شود متفاوت باشد. صفحه ۸۶ و رحمت الهی بر شما نبود هیچیک از شما هرگز تزکیه نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) تزکیه می کند.» بنابراین، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در سایه ایمان به خدا و رحمت او ممکن نیست. همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می شود، می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى - وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى؛ به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!» (سوره اعلی، آیه ۱۴ و ۱۵) مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه دار و پر دوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متکی شود سست و کم محتوا خواهد بود. در آیه ۹۳ سوره «مائده» رابطه قوی تقوا و اعمال اخلاقی با ایمان

به طرز جالبی منعکس شده است، می فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست؛ اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» در این آیه شریفه، گاه تقوا مقدم بر ایمان و عمل صالح ذکر شده، و گاه مؤخر از آن، و گاه مقدم بر احسان، این به خاطر آن است که تقوای اخلاقی و عملی در یک مرحله، قبل از ایمان است، و آن آمادگی برای پذیرش حق و احساس مسئولیت برای جستجوی آن است. سپس هنگامی که حق را شناخت و به آن ایمان آورد، مرحله عالیتری از تقوا بر وجود او سایه می افکند و سرچشمه انواع نیکوکاریها می شود. و به این ترتیب، رابطه تنگاتنگی که میان «ایمان» و «تقوا» است روشن می شود. کوتاه سخن این که، قویترین و عالیترین پشتوانه اخلاق، ایمان به خدا و احساس مسئولیت در پیشگاه اوست. ایمانی که فراتر از مسائل مادی است و با چیزی نمی توان آن را مبادله کرد، همه جا با انسان است و لحظه ای از او جدا نمی شود، و همه چیز در برابر آن کوچک و کم رنگ است. صفحه ۸۷ به همین دلیل، قویترین چهره های اخلاق که ایثار و فداکاری را در حد اعلی داشته است، در زندگانی اولیاء الله مشاهده می کنیم. و نیز به همین دلیل، در جوامع مادی که همه چیز با معیار منافع شخصی سنجیده می شود، مسائل اخلاقی بسیار کم رنگ است، و غالباً در مواردی رسمیت دارد که در طریق همان منافع شخصی است؛ حسن خلق، ادب، امانت، درستکاری، وفا و سخاوت، همه تا آنجا ارزش دارد که بتواند سود مادی بیشتری را جلب کند و آنجا که سود مادی به خطر افتاد، همه اینها رنگ خود را می بازند! پدر و مادر که در سنین بالا قدرت سوددهی ندارند بکلی فراموش می شوند، و آنها را به مراکز نگهداری سالمندان می فرستند تا در انتظار مرگ روز شماری کنند! فرزندان به محض این که توانایی بر کاری پیدا کنند، از خانه بیرون فرستاده می شوند، نه برای این که استقلال اقتصادی پیدا کنند، بلکه برای این که همیشه فراموش شوند. همسران نیز تا آنجا شریک زندگی و مورد علاقه اند که سود و لذت مادی بیافرینند؛ در غیر این صورت، فراموش می شوند؛ و به همین دلیل، طلاق در این کشورها پدید می آید! در مکتبهای مادی که برای اخلاق پشتوانه الهی وجود ندارد، استقبال از شهادت در مسیر آرمانهای والا، نوعی حرکت انتحاری و بی معنی است! و سخاوتهایی که سبب بخشش اکثر اموال انسان می گردد، نوعی جنون محسوب می شود! عفت و پارسایی، ضعف نفس، و زهد و بی اعتنایی به زرق و برق عالم ماده، دلیل بر ناآگاهی و ساده لوحی است. قدرتهای برخاسته از این جوامع و سران این کشورها، بهترین نمونه هایی هستند که معیار اخلاق را در این جوامع نشان می دهند.

قسمت دوم

برخورد دو گانه و چند گانه با مسائل مربوط به «حقوق بشر» از سوی این قدرتها، بسیار وحشت انگیز است، آنجا که حقوق انسانها گوشه ای از منافع آنها را به خطر می اندازد، بکلی فراموش می گردد و این ارزش والا در پای منافع آنان قربانی می شود. صفحه ۸۸ خطرناکترین جنایتکاران و متجاوزان بر حقوق انسانها در اینجا افرادی دوست داشتنی می شوند؛ و بعکس، انسانهای پاک و از هر نظر منزّه که به دفاع از حقوق بشر بپاخیزند، اما بخشی از منافع مادی آنها را به خطر بیندازند، در نظر آنها به صورت شیطانهایی در می آیند که به هر وسیله ممکن باید سرکوب شوند. به همین دلیل، در زمان واحد، در یک گوشه ای از دنیا، مدافع سرسخت دموکراسی و حاکمیت ملتها هستند، و درست در همان زمان، در گوشه ای دیگر مدافع سرسخت بدترین دیکتاتورها! همه اینها به خاطر آن است که اصل اساسی برای آنان چیزی جز منافع مادی و سود شخصی نیست، و اخلاق نزد آنها تکیه گاه روشنی ندارد. نکته دیگری که در اینجا شایان دقت است، این است که سودجویان مادی تنها به زمان و مکان خود می نگرند، گذشتگان چه کردند و آیندگان چه خواهند کرد، برای آنها مفهومی ندارد، مگر این که رابطه ای با زندگی فعلی آنها پیدا کند؛ منطبق آنها این

است: هنگامی که ما نباشیم دنیا را آب بگیرد یا بماند چه تفاوتی می‌کند؟ ولی خداپرستان با اعتقاد به زندگی پس از مرگ، و دادگاه عدل الهی در قیامت، بر این باورند که اگر آثار نیکی از خود به یادگار بگذارند و انسانهای نیازمند از آن بهره‌مند گردند، هر چند بعد از هزاران هزار سال باشد، برکات معنوی آن، به آنها در جهان دیگر می‌رسد؛ بنابراین، آنها نه تنها وجودی مفید برای امروزند، که برای فردا و هزاران سال دیگر نیز فکر می‌کنند. حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که می‌فرماید: «اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلاث: صدقه جاریه، او علم یتفع به او ولد صالح یدعوه» (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، ج ۲، قطع می‌شود مگر از سه چیز: صدقات جاریه (اموالی که به صورت موقوفه و مانند آن در آمده و مردم دائماً از آن استفاده می‌کنند) و علوم و دانشهایی که انسانها از آن سود می‌برند و فرزند صالحی که برای او دعا می‌کند. (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲. صفحه ۸۹ به این ترتیب، ایمان به جهان دیگر سبب کارهای اخلاقی مهمی مانند باقی گذاشتن صدقات جاریه و آثار علمی مفید، و فرزندان صالح می‌شود، در حالی که این امور در مکتب سودپرستان مادی هیچ کدام مفهوم درستی ندارد. مرحوم شهید «مطهری» در کتاب «فلسفه اخلاق» خود، بعد از آن که خودپرستی را به سه شاخه تقسیم می‌کند (خودی خود، خودی خانواده و خودی ملی) و همه اینها را نوعی خودپرستی که تضاد با اخلاق دارد می‌شمرد، سخنی از «گوستاولوبون» در کتاب معروفش «تمدن اسلام و عرب»، با تلخیص نقل می‌کند که برای تکمیل این بحث مفید است. او درباره این که چرا ملل مشرق زمین از تمدن غرب آن طور که باید استقبال نمی‌کنند، عللی ذکر می‌کند: نخست این که آنها آمادگی برای این کار ندارند؛ دوم این که زندگی ما با وضع زندگی آنها متفاوت است، زندگی آنها ساده است و ما نیازهای مصنوعی برای خود درست کرده ایم، سپس می‌افزاید که به نظر می‌رسد ما این را کتمان می‌کنیم که طرز رفتار ظالمانه‌ای که ملل غرب نسبت به آنها روا داشته‌اند (عامل مهم دیگری است). پس از آن، اشاره به مظالمی که غریبها در آمریکا، اقیانوسیه و چین و هند کرده‌اند می‌کند، مخصوصاً روی داستان جنگ معروف به «جنگ تریاک» تکیه می‌کند که انگلیسیها برای این که به مردم چین مسلط شوند تصمیم گرفتند تریاک را بر آنها مسلط کنند، تا قدرت مقاومت آنها درهم بشکند، چینی‌ها متوجه شدند که دشمن چه بلایی می‌خواهد بر سر آنها بیاورد، قیام کردند و خود را آماده دفاع نمودند، ولی سرانجام انگلیسی‌ها با شلیک گلوله‌های توپ بر آنها غالب شدند و تریاک را در میان آنها رواج دادند، و طبق آمار هر سال ششصد هزار نفر (در آن زمان) به خاطر تریاک رهسپار دیار عدم می‌شدند! (۱) آری! هنگامی که اخلاق از پشتوانه «ایمان و ارزشهای معنوی» برخوردار نباشد هر جا در برابر «منافع شخصی» قرار گرفت، عقب نشینی می‌کند! پاورقی ۱. فلسفه اخلاق، ص ۲۸۳ (با کمی تلخیص). صفحه ۹۰ نکته آنچه در بالا درباره پشتوانه اخلاق از نظر ایمان به مبدأ و معاد گفته شد به این معنی نیست که نقش «عقل فطری» را در عمق بخشیدن به مسائل اخلاقی انکار کنیم، چرا که بی شک وجدان انسان که در واقع نماینده خدا در درون جان بشر است، نیز تأثیر بسزایی در تحکیم مبانی اخلاق دارد مشروط بر این که با نیروی ایمان تلفیق گردد، و از حجاب سودپرستی و هوای نفس‌رهایی یابد. در قرآن مجید نیز بارها روی این مسأله تکیه شده است؛ در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» می‌خوانیم «وَيَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» خداوند پلیدی (گناه) را بر کسانی قرار می‌دهد که تعقل نمی‌کنند و نمی‌اندیشند! و در آیه ۲۲ «انفال» می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» بدترین جنبندها نزد خدا افراد کور و لالی هستند که تعقل نمی‌کنند (نه صدای حق را می‌شنوند، نه به حق سخن می‌گویند!) و درباره کسانی که نماز را به سخریه می‌گرفتند، در آیه ۵۸ سوره «مائده» می‌فرماید: «اتَّخَذُوا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بَأْتَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» آنها نماز را به سخریه گرفتند، به خاطر این که تعقل نمی‌کنند! با توضیحاتی که در بالا داده شد، دیدگاه قرآن مجید در مسائل اخلاقی بطور خلاصه روشن گردید.

در این که آیا اخلاق، آزادی انسان را محدود می‌کند و این محدودیت به سود یا زیان اوست؟ بحثهای زیادی شده است، که به اعتقاد ما بسیاری از این بحثها ناشی از تفسیرهای نادرستی است که برای معنی آزادی شده و می‌شود، از جمله: ۱- گاه گفته می‌شود: اخلاق از آن نظر که انسان را محدود می‌کند مانع پرورش استعدادها است! ۲- و گاه گفته می‌شود: اخلاق غرائز را سرکوب می‌نماید تا سعادت واقعی فرد محقق گردد، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود، خدا آن را خلق نمی‌کرد! ۳- و گاه می‌گویند: برنامه‌های اخلاقی با فلسفه اصالة اللذّة مخالف است و می‌دانیم هدف آفرینش همان «لذت» است که انسان باید به آن برسد! ۴- و گاه در نقطه عکس آن گفته می‌شود: اساساً بشر آزاد نیست و همیشه تحت عوامل جبری گوناگونی قرار دارد بنابراین، نوبتی به توصیه‌های اخلاقی نمی‌رسد! ۵- و بالاخره گاه می‌گویند: بنای اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارد! این سخنان ضدّ و نقیض، از یک سو نشان می‌دهد که ارزیابی صحیحی درباره اصل مفهوم آزادی نشده و از سوی دیگر، اخلاق دینی بویژه اخلاق اسلامی و پشتوانه‌های آن بخوبی مورد دقت قرار نگرفته است. صفحه ۹۲ به همین دلیل، باید نخست به سراغ مسأله آزادی برویم. چرا انسان آزادی را با تمام وجودش می‌طلبد؟ و چرا انسان باید آزاد باشد؟ اساساً آزادی چه نقشی در پرورش روح و جسم دارد؟ و در یک کلمه «فلسفه آزادی چیست»؟ پاسخ همه این سؤالات بطور خلاصه این است که: در درون وجود انسان، استعدادها و شایستگیها و نیروهای بالقوه‌ای نهفته شده که بدون آزادی هرگز شکوفا نمی‌شود، به همان دلیل که انسان خواهان شکوفایی استعدادها و تکامل است خواهان آزادی که وسیله نیل به آن است می‌باشد. ولی آیا این آزادی که باعث شکوفایی استعدادهای خلاق است آزادی بی‌قید و شرط است یا آزادی هدایت شده و توأم با برنامه ریزی؟ این مطلب را با ذکر یکی دو مثال می‌توان توضیح داد: باغبانی را فرض کنید که برای پرورش انواع گلها و میوه‌ها دامن همت به کمر زده است، بذر افشاندن، نهال غرس کرده و درختان را به موقع آبیاری می‌کند، بدیهی است اگر این درخت در فضای آزاد نباشد و از هوا و نور آفتاب و دانه‌های باران استفاده نکند و یا ریشه‌های آن در اعماق خاک آزادانه پیشرفت ننماید و با سنگ و موانع دیگر رو به رو شود هرگز نه گلی نصیب باغبان می‌شود و نه میوه‌ای بنابراین، آزادی ریشه‌ها و ساقه‌ها و شاخ و برگها برای شکوفا شدن استعدادهایشان ضروری است. اما گاه ممکن است این درخت شاخه‌های اضافی نامناسبی پیدا کند، و یا از مسیر رشد واقعی منحرف و کج و معوج شود، باغبان قیچی باغبانی را به دست می‌گیرد و بدون هیچ ملاحظه و ترخمی شاخه‌های اضافی را که تنها فایده‌اش گرفتن نیروی درخت و تضعیف آن است قطع می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند به این باغبان اعتراض کند که چرا درخت را آزاد نگذاردی که هرگونه می‌خواهد شاخ و برگ بیاورد. و نیز درخت کج و معوج را با چوب صاف و مستقیم محکم می‌بندد تا صاف شود و هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند به او ایراد بگیرد چرا درخت را در بند کردی و جلو او را گرفتی زیرا او در جواب می‌گوید: درخت را باید آزاد گذاشت تا میوه‌های شیرین گلهای زیبا دهد، نه آزادی در طریق انحراف و به هدر دادن نیروها! صفحه ۹۳ در مورد انسان نیز همینطور است، او دارای استعدادهای فوق‌العاده مهمی است که اگر درست رهبری شود، به بالاترین درجات تکامل مادی و معنوی می‌رسد، او آزاد است از استعدادهای خلاقش در این راه استفاده کند، ولی آزاد نیست که آنها را به هدر دهد، و در مسیرهای کج و معوج نابود کند. آنها که آزادی را به معنی عامی که شامل هرگونه بی‌بندوباری می‌شود تفسیر کرده‌اند، در حقیقت معنی آزادی را نفهمیده‌اند، آزادی یعنی آزاد بودن در به کارگیری نیروها در مسیرهایی که انسان را به هدفهای والاتری (خواه مادی یا معنوی) می‌رساند. در مثالی دیگر، آزاد بودن عبور از جاده‌های کوچک و بزرگ برای رسیدن به مقصدهای معلوم، هرگز مفهومش هرج و مرج در رانندگی و بی‌اعتنایی به تمام مقررات آن نیست. هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید مقید بودن رانندگان به رعایت این مقررات مانند توقف پشت چراغ قرمز، رعایت جاده‌های یک طرفه، عبور از دست راست و مانند اینها، مخالف آزادی رانندگی است، و موجب محدودیت رانندگان است، همه به چنین سخنی می‌خندند و می‌گویند آزادی باید در چارچوب مقرراتی باشد که انسان را به مقصد برساند نه این که باعث اتلاف اموال و قتل و جرح نفوس و مانند آن شود و انسان

هرگز به مقصد نرسد. اساساً بسیاری از این آزادیهای کاذب، نوعی اسارت قطعی است. جوانی که از آزادی خود سوء استفاده کرده و گرفتار مواد مخدر و اعتیادهای کشنده دیگر شده است، در واقع اسیر است و با اعمالش حکم اسارت خود را امضا می‌کند. آزادیهای توأم با رعایت موازین اخلاقی به انسان آزادی واقعی می‌دهد و از اسارت او در چنگال هوی و هوسهای کشنده رهایی می‌بخشد و چه جالب است در اینجا کلام مولی علی (علیه السلام) که می‌فرماید: «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سِدَادٍ، وَذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَعِزٌّ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَنَجَاءٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ» (تقوای الهی کلید گشایش هر دری است و ذخیره رستخیز و سبب آزادی از هر گونه بردگی (شیطان) و نجات از هر گونه هلاکت!) (۱) صفحه ۹۴ از تحلیل فوق و مثالهای بالا- آزادی واقعی از آزادیهای کاذب یا به تعبیر صحیحتر اسارتهایی تحت نام آزادی، شناخته می‌شود و جلوه سوء استفاده از این مفهوم مقدس را می‌توان گرفت و هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند به بهانه این که اخلاق، انسان را محدود می‌کند، ارزشهای اخلاقی را زیر سؤال ببرد. همچنین پاسخ کسانی که می‌گویند اخلاق غرائز را سرکوب می‌کند، در حالی که اگر این غرائز لازم نبود خدا آن را خلق نمی‌کرد، روشن می‌شود. غرائز آدمی همچون دانه‌های حیاتبخش باران است که از آسمان نازل می‌شود، بی‌شک اگر لازم و مفید نبود خدا آن را از آسمان نازل نمی‌کرد، ولی این به آن مفهوم نیست که ما اجازه دهیم قطره‌های باران دست به دست هم دهند و سیلابی ویرانگر به وجود آورند، بلکه عقل و درایت می‌گوید باید سدی در مقابل آن کشید و دریچه‌ها و کانالها و نه‌هایی به وجود آورد و این موهبت الهی را طبق برنامه و حساب به مزارع و باغها هدایت کرد غرائز آدمی نیز مانند این دانه‌های حیاتبخش باران است که اگر تحت برنامه و کنترل در مسیرهای سازنده درنیاید مبدل به سیلابی ویرانگر می‌شود که همه چیز انسان را بر باد خواهد داد. از آنچه در بالا آمد می‌توان این نتیجه را به روشنی گرفت که اخلاق نه انسان را محدود می‌کند و نه مانع پرورش انسانها است و نه غرائز خداداد را سرکوب می‌نماید، بلکه کار اخلاق بهره‌گیری از آزادی انسان در مسیر سعادت و رهبری غرائز برای رسیدن به کمال مطلوب است. با توجه به این تفسیر که به نظر ما تفسیر صحیح آزادی است پاسخ بسیاری از سخنان مخالفان اخلاق روشن می‌شود و نیازی به توضیح نیست. پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰. صفحه ۹۵ اعتقاد به جبر و مسائل ضد اخلاقی بی‌شک رابطه بسیار نزدیکی میان اعتقاد به آزادی اراده انسان و «مسائل اخلاقی» وجود دارد زیرا همان گونه که در گذشته نیز اشاره کرده ایم اگر اعتقاد به آزادی انسان نفی شود تمام مفاهیم اخلاقی فرو می‌ریزد و از کار می‌افتد. به همین دلیل، ادیان الهی که عهده دار تربیت نفوس و تهذیب اخلاقند سرسخت‌ترین مدافع آزادی بشرند! (دقت کنید) و نیز به همین دلیل، قرآن مجید مملو از آیاتی است که آزادی اراده انسان را تثبیت نموده و جبر را نفی می‌کند. این آیات بالغ بر صدها آیه می‌شود، که در مباحث جبر و اختیار به آن اشاره شده است. (۱) اصول- امر و نهی و هرگونه تکلیف دیگر و دعوت به اطاعت و نهی از معصیت و ثواب و عقاب و حساب و جزا، و دادگاه و اجرای حدود و مجازاتها و امور دیگری مانند آن، همه تأکیدهای مکرری بر مسأله آزادی اراده انسان است. و اگر آیاتی در قرآن می‌بینیم که دستاویز طرفداران مکتب جبر شده دقیقاً ناشی از عدم توجه به تفسیر صحیح این آیات است. چرا که این آیات ناظر به نفی تفویض است نه اثبات جبر، و شاهد آن در خود قرآن بوضوح دیده می‌شود که شرح آن در منابعی که قبلاً به آن اشاره شد آمده است و اینجا جای آن بحث نیست. اعتقاد به جبر و سلب آزادی انسان می‌تواند عامل مؤثری برای هرگونه بی‌بندوباری اخلاقی بوده باشد، چرا که هر گنهکاری به بهانه این که سرنوشت او از روز ازل بطور جبری رقم زده شده و او نمی‌تواند آن سرنوشت را دگرگون سازد، در منجلا بفساد و گناه غوطه‌ور می‌گردد، اتفاقاً شواهد تاریخی نیز بر این معنی داریم که گناهکارانی به استناد همین مکتب، خود را در ارتکاب گناه و اعمال ضد اخلاقی معذور می‌دانستند، و می‌گفتند: «ما اگر خوب یا بدیم از ناحیه خود ما نیست، باغبان ازل از روز نخست ما را چنین پرورش داده و در سرنوشت ما نوشته است! نه نیکوکاران باید افتخار به نیکی خود کنند، و نه بدکاران باید مورد سرزنش و ملامت قرار گیرند!» پاورقی ۱. به تفسیر نمونه (فهرست موضوعی، صفحه ۹۹) و انوار الاصول، جلد اول، بحث جبر و اختیار مراجعه شود. صفحه ۹۶ به همین دلیل، پیامبران الهی، و بیش از همه پیامبر

اسلام (صلی الله علیه وآله) برای تحکیم مبانی اخلاق و تهذیب نفوس، قبل از هر چیز آزادی اراده انسان را تثبیت می کردند. به هر حال، بحث جبر و اختیار و مسائل دیگری مانند قضا و قدر، هدایت و ضلالت، سعادت و شقاوت، از دیدگاه قرآن، بحث مستقل و مبسوطی است که به خواست خدا در مباحث آینده تفسیر موضوعی به سراغ آن خواهیم رفت. هدف در اینجا تنها اشاره ای به این مسأله و تأثیر آن در مسائل اخلاقی است نه ورود در اصل این مسأله. اما کسانی که اصل و اساس را لذت می شمردند و ارزش نهایی برای آن قائلند و اخلاق را از آن نظر که مخالف این معنی است نامناسب می دانند و همچون «آریس تیپ» که قبل از میلاد می زیسته می گویند: «خیر عبارت است از لذت، و شرّ چیزی جز الم نیست و هدف نهایی انسان در زندگی کام گرفتن از لذات جهان است، و نباید به نتایج نیک و بد آن فکر کرد!» (۱) آنها از این نکته غافلند که به فرض ما لذت را منحصر در لذات مادی بدانیم و از لذات معنوی که به مراتب از لذات مادی روح پرورتر است صرف نظر کنیم، رسیدن به لذت مادی نیز بدون رعایت اخلاق ممکن نیست، چرا که کام جویی و لذت بی قید و شرط، رنج و الم بسیار دردناکی در پی دارد که به خاطر آن هم که باشد، باید از آن لذت نقد که رنجی عظیم تر در پی دارد، صرف نظر کرد. این سخن گرچه از دهان کسی خارج شده که ظاهراً در ردیف فلاسفه پیشین است ولی به سخنان مبتلایان به موادّ مخدر می ماند که وقتی به آنها گفته شود، لذت امروز شما مایه بدبختی عظیم و درد و رنج طاقت فرسای فردا است، در جواب می گویند: دم غنیمت است، و امروز را دریاب و فکر فردا مباش! ولی فردا که غول وحشتناک بیماریهای جانکاه عصبی، قلبی و مغزی، که ناشی از اعتیاد است به او حمله‌ور می شود، بر منطق گذشته خویش می خندد و تأسف می خورد، ولی بدبختانه غالباً راهی برای بازگشت وجود ندارد. پاورقی ۱. علم اخلاق یا حکمت عملی، صفحه ۲۴۳.

صفحه ۹۷ توصیه های اخلاقی در مورد رعایت عفت، امانت، راستی، و صداقت و جوانمردی و فتوت، همه از این قبیل است. جامعه ای که نادرستی و خیانت در آن رایج می شود، چه لذتی از زندگی نصیب مردم آن جامعه خواهد شد! مردمی که بخل سراسر وجودشان را گرفته، و همه چیز را برای لذت شخصی خود می طلبند در برابر هجوم مشکلات، سخت آسیب پذیرند، چرا که هر فردی در آن جامعه تنها است و ایستادن افراد تنها در مقابل مشکلات، بسیار مشکل است در حالی که اگر روح همبستگی و سخاوت و فتوت در میان آنها حاکم باشد، هر فردی به زمین می افتد، دیگران به یاری او می شتابند و در چنین جامعه ای هیچ کس خود را تنها نمی بیند، و در برابر هجوم مشکلات زانو نمی زند. این همان چیزی است که سابقاً بطور مشروح و با اتکا به آیات قرآن مجید به آن اشاره کردیم که رعایت اصول اخلاقی همیشه دارای دو بعد است یک بعد معنوی و یک بعد مادی، و اگر از بعد معنوی آن فرضاً صرف نظر کنیم بعد مادی آن چنان گسترده است که سزاوار است به همه اصول اخلاقی پایبند باشیم تا در این دنیا نیز بهشتی بسازیم که همه در آن غرق لذت باشند و از جهنم سوزانی که زاییده مفاسد اخلاقی است برکنار بمانیم. سرانجام به سراغ سخن کسانی می رویم که می گویند اخلاق دینی روی اطاعت فرمان خدا، به خاطر ترس یا طمع است، و اینها جنبه ضدّ اخلاقی دارند! (۱) این سخن نیز از دو جهت، قابل نقد است: نخست این که: تعبیر به طمع و ترس، تعبیر نادرستی است، صحیح این است گفته شود که گروهی از پیروان ادیان به خاطر سعادت مند شدن در جهان دیگر و رهایی از مجازاتهایی که ناشی از عدل الهی است به سراغ ارزشهای والای اخلاقی می روند، این هرگز ضدّ اخلاق نیست، چرا که کامجویی های زندگی فانی را فدای زندگی باقی کرده و منابع کوچکتری را فدای مواهب بزرگتری نموده است. پاورقی ۱. به کتاب تجدید حیات معنوی جامعه، صفحه ۱۶۹ مراجعه شود. صفحه ۹۸ آیا اگر کسی به خاطر پرهیز از رسواییهای ناشی از خیانت و دروغ از این دو کار پرهیز کند، عملی ضدّ اخلاقی انجام داده، و یا اگر کسی به خاطر حفظ سلامت خویش، لب به مشروبات الکلی تر نکند و سراغ موادّ مخدر نرود، عملش ضدّ اخلاق است، همچنین اگر کسی در برخورد با مردم نهایت ادب و تواضع و محبت را داشته باشد، تا مردم از او فرار نکنند و در زندگی تنها نماند، آیا عملی ضدّ اخلاقی انجام داده؟ کوتاه سخن این که، هر کار اخلاقی ممکن است آثار و منافع مادی نیز داشته باشد، توجه به آن آثار نباید طمع نامیده شود، و پرهیز از اثرات زیانبار اعمال ضدّ اخلاقی نباید به عنوان ترس و جبن که یک امر

غیر اخلاقی است تلقی شود. صفحه ۹۹

۶. اصول مسائل اخلاقی در قرآن

اصول مسائل اخلاقی در قرآن

قبل از ورود در این بحث لازم است یک نگاه اجمالی به اصول مسائل اخلاقی در مکتبهای دیگر بیندازیم. ۱ - گروهی از فلاسفه قدیم که از بنیانگذاران علم اخلاق محسوب می شوند، برای اخلاق اصول چهارگانه قائل بودند و به تعبیر دیگر، فضائل اخلاقی را در چهار اصل خلاصه کرده اند: ۱ - حکمت ۲ - عفت ۳ - شجاعت ۴ - عدالت و گاه خداپرستی را هم به آن ضمیمه کرده و آن را به پنج اصل رسانده اند. بنیانگذار این مکتب را «سقراط» می توان شمرد و او معتقد بود: «نیکوکاری (و اخلاق) بسته به تشخیص نیک و بد (یعنی دانائی) است، و فضیلت بطور مطلق جز دانش و حکمت چیزی نیست و اما دانش چون در مورد ترس و بی باکی، یعنی آگاهی بر این که از چه چیز باید ترسید، و از چه چیز باید ترسید ملاحظه شود، «شجاعت» است، و هرگاه درباره تمناهای نفسانی به کار رود «عفت» خوانده می شود، و هرگاه علم به قواعدی که حاکم بر روابط مردم نسبت به یکدیگر است منظور گردد صفحه ۱۰۰ «عدالت» است، و اگر وظائف انسان نسبت به خالق در نظر گرفته شود «دینداری و خداپرستی» است. این فضائل پنجگانه، یعنی حکمت، شجاعت، عفت، عدالت و خداپرستی، اصول نخستین اخلاق سقراطی است.» (۱) بسیاری از دانشمندان اسلام که درباره علم اخلاق کتاب نوشته یا بحثهایی داشته اند، این اصول چهارگانه یا پنجگانه را پذیرفته و دقتهای بیشتری روی آن به عمل آورده، و پایه های محکمتری برای آن چیده اند، و آن را مبنای نگرشهای اخلاقی خود در همه زمینه ها قرار داده اند. آنها در نگرش تازه خود به این اصول می گویند: نفس و روح انسان دارای سه قوه است: ۱ - قوه «ادراک» و تشخیص حقایق ۲ - جاذبه یا نیروی جلب منافع و به تعبیر دیگر «شهوة» (البته نه شهوت جنسی فقط، بلکه هرگونه خواسته ای به معنی وسیع کلمه). ۳ - نیروی دافعه و به تعبیر دیگر «غضب». سپس اعتدال هر یک از سه قوه را یکی از فضائل اخلاقی دانسته اند که به ترتیب «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» نامیده اند. سپس افزوده اند: هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک و تمیز نیک و بد قرار گیرد، «عدالت» حاصل می شود که اصل چهارم است. به تعبیر دیگر، تعادل هر یک از قوای سه گانه مزبور به تنهایی فضیلتی است که حکمت و عفت و شجاعت نام دارد، و ترکیب آنها با یکدیگر، یعنی تبعیت شهوت و غضب از نیروی ادراک، فضیلت دیگری محسوب می شود که عدالت نام دارد و چرا که بسیار می شود، انسان، شجاعت که حد اعتدال نیروی غضب است دارد ولی آن را بجا مصرف نمی کند (مثل این که آن را در جنگهای بیهوده و بی هدف به کار می گیرد، در اینجا شجاعت وجود دارد ولی عدالت نیست، اما اگر این صفت فضیلت (شجاعت) در راه یک هدف عالی و عقلانی به کار گرفته شود، یعنی با حکمت آمیخته گردد، عدالت به وجود می آید. پاورقی ۱. سیر حکمت در اروپا، ج ۱، ص ۱۸ (با کمی تلخیص). صفحه ۱۰۱ به این ترتیب، این گروه از دانشمندان اسلام، تمام فضائل و صفات برجسته انسانی را زیر پوشش یکی از این چهار اصل قرار داده اند، و عقیده دارند فضیلتی نیست جز این که تحت یکی از این چهار عنوان جای می گیرد و بعکس، رذائل همواره در طرف افراط و تفریط یکی از این چهار فضیلت است. برای توضیح بیشتر درباره این مکتب اخلاقی به کتاب «احیاء العلوم» و «محرّجۃ البیضاء» و سایر کتب معروف اخلاقی مراجعه شود. (۱)

نقد و بررسی

تقسیم فضائل به چهار شاخه اصلی که در تحلیل بالا آمده بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می رسد، ریشه اسلامی مسلمی ندارد؛

بلکه نتیجه تحلیلهایی است که دانشمندان اسلام از کلمات حکمای یونان گرفته و آن را تکمیل کرده اند، هر چند در بعضی از روایات مرسله اشاره ای به آن دیده می شود. در روایتی که به علی (علیه السلام) نسبت داده شده است چنین می خوانیم: «الْفَضَائِلُ أَرْبَعَةٌ أَجْنَسٌ: أَحَدُهَا الْحِكْمِيَّةُ وَقَوْمُهَا فِي الْفِكْرَةِ، وَالثَّانِيَةُ أَلْعِفَّةُ وَقَوْمُهَا فِي الشَّهْوَةِ، وَالثَّلَاثُ الْقُوَّةُ وَقَوْمُهَا فِي الْعُضْبِ، وَالرَّابِعُ الْعَيْدُلُ وَقَوْمُهَا فِي عِتْدَالِ قُوَى النَّفْسِ فَضَائِلٌ ЧЕХَار نَوْعٍ اسْت: یکی از آنها حکمت است که ریشه آن در تفکر می باشد، دومی عفت است که اساس آن شهوت است، سومی قوت است و اساس آن در غضب است، و چهارمی عدالت است و ریشه آن در اعتدال قوای نفسانیه می باشد.» (۲) این حدیث گرچه هماهنگی کامل با تقسیمات چهارگانه علمای اخلاق ندارد، ولی نزدیک به آن می باشد و همان گونه که در بالا آمد حدیث، مرسل است و از نظر سند خالی از اشکال نیست. پاورقی ۱. المحجّة البيضاء، جلد ۵، ص ۹۶ و ۹۷. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، ص ۸۱، حدیث ۶۸. صفحه ۱۰۲ به هر حال، آنچه به علمای اخلاق یا حکمای یونان در این تقسیم چهارگانه ایراد می شود، جهات زیر است: ۱- پاره ای از ملکات اخلاقی را - که به یقین جزء فضائل است - به زحمت می توان در این چهار اصل جای داد مثلاً «حسن ظن یا خوشبینی» یکی از فضائل است و نقطه مقابل آن «بدبینی و بدگمانی و سوء ظن» است، اگر بنا باشد در شاخه های بالا- جا بگیرد، باید در شاخه حکمت واقع شود، در حالی که حسن ظن را نمی توان جزء حکمت شمرد زیرا خوشبینی و حسن ظن با تشخیص صحیح نسبت به واقعیات «دوتا است» بلکه گاه به روشنی از آن جدا می شود، به این معنی که قرائن ظنی بر صدور گناه و خطا از کسی آشکار باشد ولی به حسن ظن و خوشبینی آنها را نادیده می گیرد. همچنین صبر در برابر مصائب و شکر در مقابل نعمتها، بی شک از فضائل است و در حالی که نه می توان آنها را در قوه تشخیص و ادراک جای داد، و نه در مسأله جذب منافع یا دفع مضار، بخصوص اگر شخص صابر و شاکر برای ارزش ذاتی این صفات پایبند به آن باشد، نه برای منفعی که در آینده از آنها عاید می شود. و نیز شاید کم نباشد صفات دیگری که جزء فضائل است و به زحمت می توان آنها را در آن شاخه های چهارگانه قرار داد. ۲- «حکمت» را جزء اصول فضائل اخلاقی و افراط و تفریط در آن را جزء رذائل اخلاقی شمرده اند، در حالی که حکمت، بازگشت به تشخیص واقعیتهای می کند و اخلاق مربوط به عواطف و غرائز و ملکات نفس است نه ادراکات عقل، و لذا هرگز در مورد افراد خوش فکر تعبیر به حسن اخلاق نمی شود. اخلاق می تواند ابزاری برای عقل بوده باشد ولی عقل و درک خوب جزء اخلاق نیست زیرا به تعبیر دیگر، عقل و قوه ادراک راهنمای عواطف و غرائز انسان است، و به آنها شکل می دهد و اخلاق کیفیتهایی است که بر این غرائز و امیال عارض می گردد. ۳- اصرار بر این که همیشه فضائل اخلاقی، حدّ وسط در میان افراط و تفریط است نیز صحیح به نظر نمی رسد، هر چند غالباً چنین است، زیرا مواردی پیدا می کنیم که افراطی برای آن وجود ندارد مثلاً قوه عقلیه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و افراطی برای آن تصوّر نمی شود و این که «جرزیه» را افراط در قوه عقلیه گرفته اند صحیح نیست، زیرا «جرزیه» از کثرت فهم و هوش ناشی نمی شود، بلکه نوعی کجروی و انحراف و اشتباه در مسائل به خاطر عجله در قضاوت یا مانند آن است. صفحه ۱۰۳ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر قدرت عقل و فکر به قدری بالا بود که از ایشان تعبیر به عقل کل می شود، آیا این بر خلاف فضیلت است! درست است که عقل و هوش فراوان گاه سبب درد و رنجهایی می شود که افراد بی خبر و غافل و ناآگاه از آن آسوده اند ولی به هر حال جزء فضائل محسوب می شود. همچنین «عدالت» را جزء فضائل اخلاقی شمردند و افراط و تفریط آن را «ظلم» و انظلام (پذیرش ظلم) می دانند در حالی که قبول ظلم و تن در دادن به آن هرگز افراط در عدالت نیست، و از مقوله دیگری محسوب می شود. بنابراین، مسأله حدّ وسط بودن صفات فضیلت در برابر افراط و تفریطهای صفات رذیلت گرچه در غالب موارد قابل قبول است، اما هرگز نمی توان آن را یک حکم عام شمرد، و آن را به عنوان یک اصل اساسی در بحثهای اخلاقی پذیرفت. نتیجه: اصول چهارگانه ای که قدماء برای اخلاق شمرده اند و در واقع تکمیلی است بر آنچه فلاسفه یونان قدیم داشته اند، نمی تواند به عنوان یک الگوی جامع برای تقسیم صفات اخلاقی شمرده شود، هر چند نسبت به بسیاری از مسائل اخلاقی صادق است.

بازگشت به اصول اخلاقی در قرآن

اکنون به بررسی اصول اخلاقی در قرآن باز می‌گردیم. می‌دانیم قرآن مجید به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده که فصول و ابواب و مباحثی به شکل این گونه کتابها داشته باشد، بلکه مجموعه‌ای از وحی آسمانی است که به تدریج و بر حسب نیازها و ضرورتها نازل شده است، ولی می‌توان آن را با استفاده از روش تفسیر موضوعی در چنین قالبهایی ریخت. صفحه ۱۰۴ از تقسیم‌هایی که از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود این است که اصول اخلاق را می‌توان در چهار بخش خلاصه کرد: ۱ - مسائل اخلاقی در ارتباط با خالق ۲ - مسائل اخلاقی در ارتباط با خلق ۳ - مسائل اخلاقی در ارتباط با خویشان ۴ - مسائل اخلاقی در ارتباط با جهان آفرینش و طبیعت مسأله شکرگزاری (شکر منعم) و خضوع در مقابل خداوند و رضا و تسلیم در برابر فرمان او و مانند اینها، جزء گروه اول است. تواضع و فروتنی، ایثار و فداکاری، محبت و حسن خلق، همدردی و همدلی و مانند آن، از گروه دوم می‌باشد. پاکسازی قلب از هرگونه ناپاکی و آلودگی، و مدارا با خویشان در برابر تحمیل و فشار بر خود و امثال آن، از گروه سوم است. عدم اسراف و تبذیر و تخریب مواهب الهی و مانند آن، از گروه چهارم است. همه این اصول چهارگانه، شاخه‌هایی در قرآن مجید دارد که در بحثهای موضوعی آینده در تک تک مباحث اخلاقی به آن اشاره خواهد شد. البته این شعب چهارگانه با شعب چهارگانه‌ای که در کتاب «اسفار» فیلسوف معروف «ملاصدرا شیرازی» و پیروان مکتب او آمده است، متفاوت است. آنها مطابق روش معروف خود که انسان را در مسیر سعادت به مسافری تشبیه می‌کنند و مسائل خودسازی را به سیر و سلوک تعبیر می‌نمایند، برای انسان چهار سفر قائل شده‌اند: او می‌گوید سالکان از عرفا و اولیاء الله چهار سفر دارند: ۱ - سفر از خلق به سوی حق (السفر من الخلق الی الحق) ۲ - سفر به حق در حق (السفر بالحق فی الحق) ۳ - سفر از حق به سوی خلق به وسیله حق (السفر من الحق الی الخلق بالحق) ۴ - سفر به حق در خلق (السفر بالحق فی الخلق) ناگفته پیداست که این سفرهای اربعه یا مراحل چهارگانه خودسازی و سیر و سلوک الی الله، راه دیگری را می‌پیماید، هر چند شباهتهایی در پاره‌ای از قسمت‌ها میان آن و شاخه‌های چهارگانه اخلاق که در سابق به آن اشاره کردیم وجود دارد. صفحه ۱۰۵ در قرآن مجید مجموعه آیاتی وجود دارد که به نظر می‌رسد اصول کلی اخلاق در آن ترسیم شده است. از جمله، مجموعه آیات سوره لقمان است، که از این آیه شروع می‌شود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ مَا بِهِ لِقْمَانُ حِكْمَتٌ بَخَشِيدٍ (و به او الهام کردیم) شکر خدا را به جای آور!» (سوره لقمان، آیه ۱۲) در زمینه معارف و عقائد، نخست سخن از شکر منعم می‌گوید، و می‌دانیم مسأله شکر منعم، نخستین گام در طریق شناخت خداست و به تعبیر دیگر - همان گونه که علمای علم عقائد و کلام تصریح کرده‌اند - انگیزه حرکت به سوی شناخت خداوند همان مسأله شکر نعمت است چرا که انسان، هنگامی که چشم باز می‌کند خود را غرق نعمتهای فراوانی می‌بیند، و بلافاصله وجدان او وی را به شناخت بخشنده نعمت دعوت می‌کند، و این آغاز راه برای معرفه الله است. سپس به سراغ مسأله توحید می‌رود، و با صراحت می‌گوید: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ چیزی را همتای خدا قرار نده که شرک ظلم عظیمی است!» و در مرحله دیگر، سخن از معاد می‌گوید که دومین پایه مهم معارف دینی است می‌گوید: «يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ يُسْرِمُ! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه‌ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) حاضر می‌سازد!» (سوره لقمان، آیه ۱۶) سپس به اصول اساسی اخلاق و حکمت عملی پرداخته و به امور زیر اشاره می‌کند: ۱ - مسأله احترام نسبت به پدر و مادر، و شکرگزاری از آنها به دنبال شکر پروردگار (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ... أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ) (سوره لقمان، آیه ۱۴) ۲ - اهمیّت دادن به نماز و رابطه با پروردگار و نیایش و خضوع در برابر او (أَقِمْ صَفْحَةَ ۱۰۶ الصَّلَاةِ) (سوره لقمان، آیه ۱۷) ۳ - امر به معروف و نهی از منکر (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (سوره لقمان، آیه ۱۷) ۴ - صبر و شکیبایی در مقابل حوادث تلخ زندگی (وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ) (سوره

لقمان، آیه ۱۷) ۵- حسن خلق در برابر مردم (وَلَا تَصَيِّرْ عَزَّ خَدَّكَ لِلنَّاسِ) (سوره لقمان، آیه ۱۸) ۶- تواضع و فروتنی و ترک تکبر در برابر خدا و خلق (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) (سوره لقمان، آیه ۱۸) ۷- میانه روی و اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن (و همه چیز) (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ) (سوره لقمان، آیه ۱۹) به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که قسمت عمده ای از فضائل اخلاقی، به عنوان حکمت لقمان در آیات منعکس است که شامل شکر و صبر و حسن خلق و تواضع و میانه روی و دعوت به نیکبها و مبارزه با بدیها می‌شود، که ضمن هفت آیه توضیح داده شده است. (آیه ۱۳ تا ۱۹) در آیات سه گانه سوره انعام که از آیه ۱۵۱ شروع و به ۱۵۳ ختم می‌شود، ده فرمان مهم بیان شده است، که قسمت مهمی از اصول اخلاقی را در بر گرفته از جمله: ترک ظلم و ستم، نسبت به فرزندان، ایتام، عموم مردم و رعایت عدالت در برابر هر کس، و ترک جانبداری تعصب آلود از نزدیکان و بستگان و دوستان در برابر نقض اصول عدالت، و نیز پرهیز از زشتکاریهای ظاهر و باطن و همچنین حق شناسی در برابر پدر و مادر، و پرهیز از آنچه موجب تفرقه می‌شود، و نیز اجتناب از هرگونه شرک. (۱) پاورقی ۱. برای توضیح بیشتر این فرمانهای دهگانه که در آیات سه گانه فوق آمده است، در تفسیر نمونه، ذیل همین سه آیه، جلد ششم، صفحه ۲۸ به بعد مراجعه فرمایید. صفحه ۱۰۷

اصول اخلاق اسلامی در روایات

قسمت اول

در روایات اسلامی نیز احادیثی که بیانگر اصول اخلاقی حسنه و سیئه است دیده می‌شود که روش مخصوص به خود را تعقیب می‌کند، نه روشی را که حکمای یونان داشته‌اند، از جمله: ۱- در حدیث معروفی که در کتاب «اصول کافی» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است چنین می‌خوانیم که: یکی از یاران آن حضرت به نام «سماعه بن مهران» می‌گوید: با گروهی از اصحاب آن حضرت در خدمتش بودیم که سخن از عقل و جهل به میان آمد، فرمود: «لشکریان عقل و جهل را بشناسید تا هدایت شوید»، من گفتم فدایت شوم، تا شما شرح ندهید ما آگاه نخواهیم شد، امام فرمود: «خداوند در آغاز، عقل را آفرید... سپس جهل را (عقل از در اطاعت در آمد و جهل طریق معصیت را پویید) خداوند هفتاد و پنج لشکر به عقل داد و هفتاد و پنج لشکر که ضد آن بود به جهل». سپس امام، هفتاد و پنج لشکر (۱) عقل و جهل را به شرح زیر بیان فرمود: **الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ** نیکویی وزیر عقل است و **جَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ** و ضد آن بدی است که وزیر جهل است و **الْإِيمَانُ وَضِدُّهُ الْكُفْرُ** و ایمان و ضدش کفر و **التَّصَدِيقُ وَضِدُّهُ الْجُمُودُ** و تصدیق (ایمان به آیات الهی و انبیاء) و ضدش انکار و **الرَّجَاءُ وَضِدُّهُ الْقَنُوطُ** امید و ضدش نومیدی و **الْعَدْلُ وَضِدُّهُ الْجَوْرُ** و عدالت و ضدش ستم و **الرِّضَاءُ وَضِدُّهُ السَّخَطُ** رضا و خوشنودی و ضدش خشم و نارضایی و **الشُّكْرُ وَضِدُّهُ الْكُفْرَانُ** شکر گزاری و ضدش کفران و **الطَّمَعُ وَضِدُّهُ الْيَأْسُ** طمع (به آنچه در دست مردم است) و ضدش نومیدی (از آنها) پاورقی ۱. توجه داشته باشید که تعداد اموری که در این روایت آمده ۷۸ موضوع است ولی با توجه به این که خیر و شرّ موضوع مستقّلی در برابر امور دیگر نیست، بلکه جامع در میان آنها است؛ به علاوه ایمان و کفر و تصدیق و تکذیب مربوط به اصول عقائد است، این سه مورد از مجموعه جدا می‌شود و باقیمانده همان هفتاد و پنج موضوع خواهد بود. صفحه ۱۰۸ و **التَّوَكُّلُ وَضِدُّهُ الْجِرْصُ** توکل و ضدش حرص و **الرَّأْفَةُ وَضِدُّهُ الْقَسْوَةُ** رأفت و ضدش سنگدلی و **الرَّحْمَةُ وَضِدُّهَا الْغَضَبُ** رحمت و ضدش غضب و **الْعِلْمُ وَضِدُّهُ الْجَهْلُ** علم و ضدش جهل و **الفهم وَضِدُّهُ الْحُمُوقُ** فهم و ضدش حماقت و **العِفَّةُ وَضِدُّهُ التَّهْتُّكُ** عفت و ضدش پرده دری و **الرَّهْدُ وَضِدُّهُ الرِّعْيَةُ** زهد و ضدش دنیاپرستی و **الرِّفْقُ وَضِدُّهُ الْحُرْقُ** مدارا و ضدش خشونت و **الرَّهْبَةُ وَضِدُّهُ الْجُرْأَةُ** خدا ترسی و ضدش بی باکی و جسارت و **التَّوَأُّعُ وَضِدُّهُ الْكِبْرُ** تواضع و ضدش تکبر و **التَّوَدُّعُ وَضِدُّهَا التَّسَرُّعُ** متانت و آرامش و ضدش شتابزدگی

وَالْحِلْمُ وَضِدُّهُ السَّفَهُُ بِرِدْبَارِي وَضِدُّهُ سَفَاهَةٌ وَنَابِرْدِبَارِي وَالصَّمْتُ وَضِدُّهُ الْهَذَرُ خَامُوشِي وَضِدُّهُ بِيهَوْدَه كُوبِي وَالْإِسْتِشْيَالُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِكْبَارُ تَسْلِيم (در برابر حق) وَضِدُّهُ اسْتِكْبَارُ وَالْتَّسْلِيمُ وَضِدُّهُ الشُّكُّ تَسْلِيم (در برابر عقائد الهی) وَضِدُّهُ شَكُّ وَالصَّبْرُ وَضِدُّهُ الْجَزَعُ صَبْر وَضِدُّهُ بِي تَابِي وَالصَّفْحُ وَضِدُّهُ الْإِتْقَامُ كَذَشْت وَضِدُّهُ انْتِقَامُ وَالْغِنَى وَضِدُّهُ الْفَقْرُ رَبِي نِيَاذِي وَضِدُّهُ فَقْرُ وَالتَّذَكُّرُ وَضِدُّهُ السَّهُوُ تَوَجُّهُ وَضِدُّهُ غَفْلَةٌ وَالْحِفْظُ وَضِدُّهُ النِّشْيَانُ حَفْظُ وَضِدُّهُ فِرَاوَشِكَارِي وَالتَّعَطُّفُ وَضِدُّهُ الْقَطِيعَةُ مَحَبَّتُ وَضِدُّهُ الْوَدَاعَةُ دُوسْتِي وَضِدُّهُ عِدَاوَةٌ وَالْوَفَاءُ وَضِدُّهُ الْعُدْرُ زُوفَا وَضِدُّهُ پِيْمَانُ شَكْنِي صَفْحَه ۱۰۹ وَالطَّاعَةُ وَضِدُّهَا الْمَعْصِيَةُ طَاعَتُ وَضِدُّهُ مَعْصِيَتُ وَالْخُضُوعُ وَضِدُّهُ التَّطَاوُلُ خُضُوعُ وَضِدُّهُ بَرْتَرِي جُوبِي وَالسَّلَامَةُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ سَلَامَتُ وَضِدُّهُ بَلَا وَالْحُبُّ وَضِدُّهُ الْبُغْضُ مَحَبَّتُ وَضِدُّهُ كَيْنَه تُوْزِي وَالصِّدْقُ وَضِدُّهُ الْكِذْبُ رَاسْتِي وَضِدُّهُ دَرُوعْ كُوبِي وَالْحَقُّ وَضِدُّهُ الْبَاطِلُ حَقُّ وَضِدُّهُ بَاطِلُ وَالْأَمَانَةُ وَضِدُّهَا الْخِيَانَةُ أَمَانَتُ وَضِدُّهُ خِيَانَتُ وَالْإِحْلَاصُ وَضِدُّهُ الشُّوْبُ خُلُوصُ وَضِدُّهُ آوُدْ كِي نَيْتُ وَالسَّهَامَةُ وَضِدُّهَا الْبِلَادَةُ شَهَامَتُ وَضِدُّهُ خَمُودِي وَالْفَهْمُ وَضِدُّهُ الْعِبَاوَةُ فَهْمُ وَضِدُّهُ كُودْنِي وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدُّهَا الْإِنْكَارُ مَعْرِفَتُ وَضِدُّهُ عَدَمُ عَرَفَانُ وَالْمِيدَارَةُ وَضِدُّهَا الْمَكَاشَفَةُ مِدَارَا وَضِدُّهُ پَرْدَه دَرِي وَسَلَامَةُ الْعَيْبُ وَضِدُّهَا الْمَمَاكِرَةُ حَفْظُ الْغَيْبُ وَضِدُّهُ تُوْطْنَه كَرِي وَالْكِثْمَانُ وَضِدُّهُ الْإِفْشَاءُ كِتْمَانُ (اسرار مردم) وَضِدُّهُ افْشَا كَرِي وَالصَّلَاةُ وَضِدُّهَا الْإِضَاعَةُ نَمَازُ وَضِدُّهُ بِي نَمَازِي وَالصَّوْمُ وَضِدُّهُ الْإِفْطَارُ رُوزَه وَضِدُّهُ افْطَارُ وَالْجِهَادُ وَضِدُّهُ النُّكُولُ جِهَادُ وَضِدُّهُ خُودْدَارِي اَز جِهَادُ وَالْحَيْجُ وَضِدُّهُ نَبْذُ الْمِيثَاقِ حَجُّ وَضِدُّهُ پِيْمَانُ شَكْنِي خَدَا وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدُّهُ التَّمِيمَةُ نَهْكَهْدَارِي سَخْنَانُ وَضِدُّهُ سَخْنُ چيني وَبِرَّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدُّهُ الْعُقُوقُ نِيَكِي بَه پَدَرُ وَمَادَرُ وَضِدُّهُ مَخَالَفَتُ وَآزَارُ وَالْحَقِيقَةُ وَضِدُّهَا الرِّيَاءُ حَقُّ جُوبِي وَضِدُّهُ رِيَا كَارِي وَالْمَعْرُوفُ وَضِدُّهُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفُ وَضِدُّهُ مَنَكْرُ وَالسُّتْرُ وَضِدُّهُ التَّبْرُجُ بُوْشِيدْ كِي وَضِدُّهُ نَمَيشُ زِينَتُ وَالْتَّقِيَةُ وَضِدُّهَا الْإِذَاعَةُ تَقِيَةُ وَضِدُّهُ افْشَا اسْرَارُ وَالْإِنْصَافُ وَضِدُّهُ الْحَمِيَّةُ انْصَافُ وَضِدُّهُ تَعْصَبُ صَفْحَه ۱۱۰ وَالْتَّهْيِيَةُ وَضِدُّهَا الْبُغْيُ مَصَالِحَه وَضِدُّهُ كَارَشَكْنِي وَالنِّظَافَةُ وَضِدُّهَا الْقَدْرُ نِظَافَتُ وَضِدُّهُ كَثَافَتُ وَالْحَيَاءُ وَضِدُّهَا الْجَلْعُ حَيَا وَضِدُّهُ بِي حَيَايِي وَالْقَصْدُ وَضِدُّهُ الْعُدْوَانُ مِيَانَه رُوي وَاعْتِدَالُ وَضِدُّهُ تَجَاوُزُ وَالرَّاحَةُ وَضِدُّهَا التَّعَبُ رَاحَتُ وَضِدُّهُ رَنَجُ وَالسُّهُوْلَةُ وَضِدُّهَا الصُّعُوبَةُ سُهُولَتُ وَضِدُّهُ سَخْتَكِيرِي وَالْبَرَكَهُ وَضِدُّهَا الْمَخَقُ بَرَكَتُ وَضِدُّهُ نَقْصَانُ وَالْعَافِيَةُ وَضِدُّهَا الْبَلَاءُ تَنْدَرَسْتِي وَضِدُّهُ بِيْمَارِي وَالْقَوَامُ وَضِدُّهَا الْمَكَاتِرَةُ اعْتِدَالُ وَضِدُّهُ فَرْوَنُ طَلْبِي وَالْحِكْمَةُ وَضِدُّهَا الْهُوَاءُ حَكْمَتُ وَضِدُّهُ هُوَا پَرَسْتِي وَالْوَقَارُ وَضِدُّهُ الْخِيفَةُ وَقَارُ وَضِدُّهُ جَلْفِي وَسَبْكِ وَالسَّعَادَةُ وَضِدُّهَا الشَّقَاوَةُ سَعَادَتُ وَضِدُّهُ شَقَاوَتُ وَالْتَّوْبِيَةُ وَضِدُّهَا الْإِضْرَارُ تُوْبَه وَضِدُّهُ اَصْرَارُ بَر كِنَاهُ وَالْإِسْتِغْفَارُ وَضِدُّهُ الْاِغْتِرَارُ پُوْزَشُ طَلْبِيدَنُ وَضِدُّهُ مَغْرُورُ بُوْدَنُ وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدُّهَا التَّهَؤُنُ حُدَيْتُ وَضِدُّهُ سَسْتِي وَالِدُّعَاءُ وَضِدُّهُ الْإِسْتِنْكَافُ دُعَا وَضِدُّهُ خُودْدَارِي اَز دُعَا وَالنَّشَاطُ وَضِدُّهُ الْكَسَلُ نِشَاطُ وَضِدُّهُ كَسَالَتُ وَالْفَرْحُ وَضِدُّهُ الْحُزْنُ شَادِي وَضِدُّهُ غَمُ وَالْأَلْفَةُ وَضِدُّهَا الْفَرْقَةُ الْفَتُ وَجُوشَشُ بَا مَرْدَمُ ضِدُّهُ جَدَائِي طَلْبِي وَالسَّخَاءُ وَضِدُّهُ الْبُخْلُ سَخَاوَتُ وَضِدُّهُ بَخْلُ فَلَاتَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ الْإِنْفِي نَبِيَّ أَوْ وَصِيَّ نَبِيَّ أَوْ مُؤْمِنَ قَدْ اِئْتَمَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَأَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمَلَ وَيُنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَأَمَّا يُدْرِكُ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمَجَابَتِهِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لَطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ أَنْشَاءَ اللَّهُ.

قسمت دوم

صفحه ۱۱۱ سپس امام فرمود: این لشکریان عقل بطور کامل جمع نمی شود مگر در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و شایستگی پیدا کرده است، ولی سایر دوستان ما بعضی دارای بخشی از این لشکریانند و در راه تکمیل آن و طرد لشکر جهل از خود می باشند و در آن هنگام در درجه بالا با انبیاء و اوصیاء قرار می گیرند، و این در صورتی ممکن است که

آگاهی کافی نسبت به عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش حاصل شود، خداوند ما و شما را برای اطاعتش و کسب رضای او موقت دارد! (۱) حدیث بالا، حدیث جامعی درباره اصول و فروع اخلاق اسلامی است که بعضی از صاحب‌نظران آن را بطور مستقل موضوع بحث قرار داده، و کتاب جداگانه‌ای پیرامون آن نوشته‌اند. ۲- در حدیثی که در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است می‌خوانیم که از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره ایمان پرسیدند (ذیل حدیث نشان می‌دهد که منظور از ایمان، ایمان علمی و عملی است که اصول اخلاق را نیز شامل می‌شود) امام در جواب فرمود: «الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ، عَلَى الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهَادِ؛ إِيْمَانٌ بِرِجَالِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ النَّبِيِّ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ الْأَبِي». سپس افزود «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشُّوقِ وَالشَّفَقِ وَالزُّهْدِ وَالْتَرَقُّبِ؛ صَبْرٌ نِزْبِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ النَّبِيِّ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ الْأَبِي». (شوق به بهشت و پادشاهی الهی، و ترس از کیفرها و دوزخ، که مایه حرکت به سوی خوبیها و پرهیز از بدیها است) و زهد و بی‌اعتنایی نسبت به زرق و برق دنیا که سبب می‌شود انسان مصائب را ناچیز شمرد، و انتظار مرگ و پایان زندگی که انسان را به انجام اعمال نیک تشویق می‌کند. بعد افزود: «وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوُلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوْلِيَيْنِ؛ يَقِينٌ نِزْبِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ النَّبِيِّ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ الْأَبِي». پاورقی ۱.

اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰ تا ۲۳، حدیث ۱۴. صفحه ۱۱۲ سپس می‌افزاید: «وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى غَايَةِ الْفَهْمِ، وَغُورِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجَلْمِ؛ عَدْلٌ نِزْبِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ النَّبِيِّ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ الْأَبِي». صحیح و (سرانجام) حلم و بردباری پایدار. و در پایان می‌فرماید: «وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَسَنَانِ الْفَاسِقِينَ؛ جِهَادٌ نِزْبِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ النَّبِيِّ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ الْأَبِي». سپس به ستونهای چهارگانه کفر که نقطه مقابل آن است، می‌پردازد و یک به یک را شرح می‌دهد. (۱) همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، امام با دقت بی‌نظیری اصول اساسی ایمان و کفر و آثار آن را در درون و برون که شامل اخلاق عملی می‌شود ترسیم فرموده و برای هر شاخه، شاخه‌های دیگری ذکر کرده است، که بررسی جزئیات این حدیث مقال دیگری را می‌طلبد. ۳- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقُ حَدِيثٍ وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعِفَّةُ بَطْنٍ وَحُسْنُ خُلُقٍ؛ جِهَادٌ نِزْبِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ اللَّهِ وَبِرِجَالِ النَّبِيِّ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ وَبِرِجَالِ الْوَالِدِ الْأَبِي». راستی در سخن گفتن و اداء امانت، و عفت شکم (پرهیز از حرام) و حسن خلق. (۲) ۴- همین معنی بطور فشرده تر و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است، کسی خدمتش رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، و مشتمل بر سخن طولانی نباشد، امام (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «لَا تَكْذِبْ؛ دَرُوعٌ مَكْرُومَةٌ!» (۳) در واقع چنین است که ریشه تمام فضائل اخلاقی بر راستی و صدق قرار گرفته که انسان نه تنها به مردم دروغ نگوید، به خویشتن هم دروغ نگوید و حتی به خدای خود دروغ نگوید؛ هنگامی که در نماز «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌خواند و می‌گوید خداوند تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌جویم، کمترین دروغی در این سخن نباشد، از هرگونه معبود شیطانی و هوای نفس برکنار باشد و تنها خضوع و تسلیمش در برابر حق باشد؛ پس، از تکیه کردن بر مال و جاه و قدرت و مقام و ما سوی الله برکنار باشد، تنها تکیه بر لطف خدا کند و از او مدد جوید. اگر کسی چنین باشد تمام اصول و فروع اخلاق در او زنده می‌شود. پاورقی ۱. کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۳۱ (با تلخیص) شبیه این حدیث درباره شعب چهارگانه کفر، در اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۹۱ (باب دعائم الکفر و شعبه) آمده است. ۲. غرر الحکم. ۳. تحف العقول، ص ۲۶۴. صفحه ۱۱۳ ۵- در روایات اسلامی تعبیراتی تحت عنوان «افضل الاخلاق» (برترین صفات اخلاقی) یا «اکرم الاخلاق» و «احسن الاخلاق» و «اجمل الخصال» دیده می‌شود که در آنها نیز اشاره به بخشهای مهمی از اصول اخلاقی شده است؛ از جمله، در حدیثی می‌خوانیم: «سُئِلَ الْأَبَاؤُ (علیه السلام) عَنْ أَفْضَلِ الْأَخْلَاقِ فَقَالَ الصَّبْرُ وَالسَّمَاخَةُ؛ از امام باقر (علیه السلام) درباره بهترین اخلاق سؤال شد، فرمود: صبر (شکیبایی و استقامت) و جود و بخشش است.» (۱)

در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) آمده، فرمود: «أَكْرَمُ الْأَخْلَاقِ السَّخَاءُ وَأَعَمُّهَا نَفْعًا الْعَدْلُ» با ارزشترین اخلاق اسلامی سخاوت و پرسودترین آنها عدالت است. (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «أَشْرَفُ الْخَلَائِقِ التَّوَّاضِعُ وَالْحِلْمُ وَلَيْنُ الْجَانِبِ» برترین صفات اخلاقی، تواضع و حلم و نرمش و انعطاف‌پذیری و مدارا است. (۳) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ الْخِصَالِ بِالْمَرْءِ أَجْمَلُ فَقَالَ وَقَارٌ بِلَا مَهَابَةَ، وَسَمَاحٌ بِلَا طَلَبٍ مُكَافَأَةً، وَتَسَاغُلٌ بِغَيْرِ مَتَاعِ الدُّنْيَا» کدامیک از صفات انسانی زیباتر است؟ فرمود: وقاری که توأم با ایجاد ترس نباشد، و بخششی که انتظار مقابله با مثل در آن نباشد، و مشغول شدن به غیر متاع دنیا است. (۴) پاورقی ۱. بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۸. ۲ و ۳. غرر الحکم. ۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۰. صفحه ۱۱۴-۶. باز در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در آن اصول اخلاق زشت، تحت عنوان اصول الکفر بیان شده است، فرمود: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْجِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ» اصول کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد. سپس در توضیح این سه اصل چنین بیان فرمود: «فَأَمَّا الْجِرْصُ فَإِنَّ آدَمَ حِينَ نُهِيَ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْجِرْصُ أَنْ أَكَلَ مِنْهَا، وَأَمَّا الْإِسْتِكْبَارُ فَإِنَّ لَيْسَ حِينَ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ إِسْتِكْبَارًا، وَأَمَّا الْحَسَدُ فَإِنَّ آدَمَ حَيْثُ قَتَلَ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ» (در آنجا ظاهر شد که آدم هنگامی که نهی از آن درخت مخصوص شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد (و از بهشت بیرون برده شد) و اما تکبر (آنگاه ظاهر شد که ابلیس هنگامی که مأمور به سجود برای آدم شد تکبر ورزید (و از سجده خودداری کرد و برای همیشه ملعون و مطرود در گاه الهی شد) و اما حسد (آنگاه ظاهر شد که) دو پسر آدم یکی بر دیگری حسد برد و او را به قتل رسانید. (۱) به این ترتیب، سرچشمه بدبختیهای بزرگی که در جهان انسانیت یا در آغاز آن رخ داد، این سه صفت نکوهیده بود. حرص، آدم را از بهشت الهی بیرون کرد و استکبار، ابلیس را برای همیشه از درگاه خدا راند و حسد پایه قتل و خونریزی و جنایت در جهان شد.

۷- این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم، امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَحُبُّ الرِّاحَةِ وَحُبُّ النِّسَاءِ» نخستین چیزی که نافرمانی و عصیان الهی به وسیله آن انجام شد شش چیز بود: محبت (افراطی به مال) دنیا و ریاست و طعام و خواب و راحت طلبی و زنان! (۲) پاورقی ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۹. ۲. بحار، ج ۶۹، ص ۱۰۵، ح ۳. صفحه ۱۱۵ از مجموع آنچه در بالا ذکر شد اصول فضایل اخلاقی و رذایل اخلاقی اجمالاً روشن شد و ولی همان گونه که از مجموع روایات نیز استفاده می‌شود عدد خاص و معینی نمی‌توان برای این معنی در نظر گرفت چرا که اخلاق نیک و بد انگیزه‌های بسیار متنوع و عوامل و عوارض مختلف و گوناگون دارد و به تعبیر دیگر، همان گونه که صفات جسمانی انسان، تعداد و شماره خاصی ندارد، صفات روحانی خوب و بد نیز از شماره بیرون است. صفحه ۱۱۶ صفحه ۱۱۷

۷. پیوند مسائل اخلاقی با یکدیگر

فضایل اخلاقی غالباً با یکدیگر مربوطند همان گونه که رابطه نزدیکی در میان رذایل اخلاقی دیده می‌شود. به همین دلیل، جدائی کامل آنها از یکدیگر غالباً امکان‌پذیر نیست. این پیوند و ارتباط گاهی به خاطر ریشه‌های مشترک آنها است و گاه به خاطر پیوند ثمرات و نتایج آنها با یکدیگر. در قسمت اول یعنی پیوند ریشه‌ها، مثالهای روشنی داریم رغبت کردن در بسیاری از موارد زائیده صفت رذیله حسد است، شخص حسود می‌کوشد با غیبت کردن کسی که مورد حسد اوست، آبروی او را ببرد و شخصیتش را درهم بشکند و تهمت و افتراء، تکبر و خودبرتربینی، تحقیر و کوچک شمردن دیگران نیز بسیار می‌شود که از همان رذیله حسد سرچشمه می‌گیرد. بعکس، علو طبع همان گونه که جلو طمع را می‌گیرد، با حسد و کبر و غرور و تملق و چاپلوسی نیز مبارزه می‌کند. در مورد نتایج و ثمرات نیز این پیوند بخوبی دیده می‌شود، یک دروغ ممکن است سرچشمه دروغهای دیگر شود، و گاه برای توجیه آن دست به گناهان و خطاهای دیگری بیاید و یا با انجام یک جرم، جرائم دیگری انجام دهد تا آثار جرم اول را بپوشاند و

و بعکس، انجام یک عمل اخلاقی مانند رعایت امانت، منتهی به محبت و دوستی و پیوند در میان افراد یا تعاون اجتماعی و مانند آن می شود. صفحه ۱۱۸ در روایات اسلامی نیز اشارات لطیفی به این امر مهم آمده است؛ در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «إِذَا كَانَ فِي الرَّجُلِ خَلَّةٌ رَائِعَةٌ فَانْتَظِرْ أَخْوَاتَهَا هُنْكَامِي» که در کسی صفت جالب و زیبایی بینی، در انتظار بقیه صفات نیک او، باش! (۱) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «إِنَّ خِصَالَ الْمَكَارِمِ بَعْضُهَا مُقْتَدِّ بَعْضُهَا صِفَاتٌ شَائِسَةٌ بَايَكْدِيغَر مَرْبُوطٌ وَمُقْتَدِنْد.» و در ذیل همین حدیث اشاره شده است به «صِدْقُ الْحَدِيثِ وَصِدْقُ النَّاسِ وَأَعْطَاءُ السَّائِلِ وَالْمُكَافَأَتُ بِالصَّنَائِعِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ وَالتَّوَدُّدُ إِلَى الْجَارِ وَالصِّيَابِ أَحِبِّ وَقُرَى الضَّيْفِ وَرَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ رَاسَتْكُوبِي، مقاومت در میدان جنگ، بخشش به درخواست کننده، پاداش نیکی به نیکی، ادای امانت، صله رحم، محبت نسبت به همسایه و دوست، و پذیرایی شایسته از مهمان، و در رأس همه آنها حیاء قرار گرفته است.» (۲) در واقع حیا که روح آن تنفر از گناه و زشتیها است می تواند سرچشمه تمام افعال اخلاقی بالا بشود، همان گونه که صداقت پیوند نزدیکی با امانت و مقاومت در میدان مبارزه و محبت و دوستی با بستگان و دوستان و همسایگان دارد. در حدیث سومی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ، وَالْكَذِبُ شَرُّ مِنَ الشَّرَابِ خَدَاوَنَد بَرَاي بَدِيهَا قَفَلَاهِي قَرَار دَادَه وَ كَلِيد آن قَفَلَهَا رَا شَرَاب قَرَار دَادَه اسْت وَ دَرُوعُ از شَرَاب بَدْتَر اسْت.» (۳) اشاره به این که دروغ می تواند سرچشمه انواع گناهان شود. شبیه همین معنی به صورت فشرده تری در حدیث امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است آنجا که فرمود: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكُذْبُ تَمَامُ زَشْتِيهَا وَ بَدِيهَا دَر اِطَاقِي قَرَار دَادَه شُدَه (که در آن بسته است) و کَلِيد آن دَرُوعُ اسْت.» (۴) پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۶ صفحه ۴۱۱، حدیث ۱۲۹. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۷۵. ۳. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۶، حدیث ۳. ۴. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳. صفحه ۱۱۹ این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم: در روایتی آمده است، مردی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من در پنهانی مرتکب چهار گناه می شوم، زنا و شرب خمر و سرقت و دروغ، فَأَيُّهُنَّ شَرُّ تَرَكْتُهَا لَمَكٌ هَر يَكُ از آنها را که بفرمایی به خاطر تو آن را ترک می کنم! (گویا آماده ترک همه آنها نبود، می خواست یکی را به خاطر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ترک کند.) پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «دَعِ الْكُذْبَ دَرُوعُ رَا رَهَا كُن!» آن مرد از خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت؛ هنگامی که تصمیم گرفت به سراغ عمل منافی عفت برود، به خودش گفت اگر این کار را انجام دهم ممکن است پیامبر (صلی الله علیه و آله) از من سؤال کند، اگر راست گویم حد بر من جاری می کند، و اگر دروغ بگویم پیمان خود را با او شکسته ام (ناچار این عمل را ترک کرد). سپس تصمیم به سرقت و شرب خمر گرفت، باز همین فکر برای او پیش آمد، به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگشت و گفت: «قَدْ أَخَذْتُ عَلَى السَّبِيلِ كُلَّهُ فَقَدْ تَرَكْتُهُنَّ أَجْمَعُ شَمَا تَمَام رَاهَا رَا بَر مَن بَسْتِي، به همین جهت من تمام این گناهان را ترک خواهم نمود!» (۱) از مجموع آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که در بسیاری از موارد برای تربیت نفوس و تهذیب اخلاق و مخصوصاً اصلاح بعضی از خلق و خواها باید از اموری که پیوسته و وابسته به آن است شروع کرد، و از مقارنات و خلق و خواهی دیگر که با آن مرتبط است کمک گرفت. پاورقی ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، ص ۳۵۷. صفحه ۱۲۰ صفحه ۱۲۱

۸. از کجا شروع کنیم؟

از کجا شروع کنیم

تاکنون کلیاتی را درباره علم اخلاق و نتایج و آثار و انگیزه ها و شاخ و برگهای دیگر آن شناخته ایم؛ اکنون موقع آن است که با در دست داشتن این اطلاعات و آگاهیهای کلی، راه تهذیب نفس را شروع کنیم؛ و یا به تعبیر دیگر، از مسائل ذهنی به مسائل عینی

بپردازیم، و از کلیات وارد جزئیات شویم. ولی در اینجا نیز لازم است توقف کنیم و آمادگیهای لازم را برای این سفر روحانی فراهم سازیم، تا در مسیر راه، گرفتار سرگردانی و حیرانی و بی‌برنامگی و بی‌نقشه بودن نشویم، و نیز لازم است به امور زیر توجه شود: ۱ - سه دیدگاه در چگونگی برخورد با مسائل اخلاقی ۲ - آیا در هر مرحله استاد و راهنمایی لازم است؟ ۳ - نقش واعظ درون و واعظ برون ۴ - اموری که می‌تواند به انسان برای رسیدن به این هدف بسیار بزرگ کمک کند؛ مانند: یاد خدا، عبادات و دعاها، و زیارات، اندرزه‌های مداوم، و تلقین. ۵ - پاک بودن محیط صفحه ۱۲۲

سه دیدگاه در برخورد با مسائل اخلاقی

دیدگاه اول: تهذیب نفس نوعی جهاد است.

دیدگاه اول، دیدگاهی است که می‌گوید: تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه با دشمنان درونی است، که در کمین انسانها هستند. این دیدگاه از حدیث معروف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گرفته شده است آنجا که می‌خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَلِيلًا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ، قَالَ (صلی الله علیه و آله): جِهَادُ النَّفْسِ أَفْرَيْنَ بِرِجْمَتِي كَمَا جِهَادُ الصَّغِيرِ رَأَى الْجِهَادَ الْأَكْبَرَ دَانِدًا وَجِهَادُ الْكَبِيرِ بَرْدُوشَ أَنْهَا مَانِدَةً أَسْتَرْكُسِي عَرَضَ كَرْدًا: اِي رَسُولَ خَدَا! جِهَادُ الْكَبِيرِ چيست؟ فرمود: جهاد با نفس». (۱) در بحارالانوار در ذیل همین حدیث چنین آمده است: «ثُمَّ قَالَ (صلی الله علیه و آله): أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ؛ سپس فرمود برترین جهاد، جهاد با نفسی است که در میان دو پهلو قرار گرفته است». (۲) بعضی از آیات قرآنی که در زمینه جهاد وارد شده نیز به جهاد اکبر تفسیر شده است، یا از این نظر که ناظر به خصوص جهاد با نفس است، و یا از این نظر که مفهوم عامی دارد که هر دو بخش از جهاد را شامل می‌شود. در تفسیر قمی در ذیل آیه ۶ سوره عنکبوت: «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ؛ کسی که جهاد کند برای خود جهاد می‌کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است». می‌خوانیم: «وَمَنْ جَاهَدَ... قَالَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَالْمَعَاصِي؛ یعنی، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است». (۳) این تفسیر از آنجا سرچشمه می‌گیرد که در این آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می‌کند، و این بیشتر در جهاد با نفس است، بویژه این که در آیه قبل از آن سخن از لقاءالله است (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ... و می‌دانیم لقاءالله و شهود الهی و رسیدن به قرب او هدف اصلی جهاد با نفس می‌باشد. پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲ (باب اول، جهاد النفس). ۲. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵. ۳. تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۱۴۸، و بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۵. صفحه ۱۲۳ در آخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است». این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (آنها را به راههای خود هدایت می‌کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است؛ و یا مفهوم عامی دارد که هر دو جهاد را شامل می‌شود. در آیه ۷۸ سوره حج نیز آمده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید، او شما را برگزیده و در دین (و آیین خود) کار سنگین و شاقی بر شما نگذاشته است». غالب مفسران اسلامی جهاد را در این آیه به مفهوم عام که شامل جهاد اکبر و اصغر هر دو می‌شود، یا به معنی خصوص جهاد اکبر تفسیر کرده‌اند، چنان که مرحوم علامه طبرسی در مجمع البیان از اکثر مفسران نقل می‌کند که منظور از حق جهاد، اخلاص نیت و انجام اعمال طاعات برای خداست. (۱) مرحوم علامه مجلسی نیز این آیه را در زمره آیاتی که ناظر به جهاد اکبر است در بحارالانوار آورده است. (۲) در حدیث معروف ابوذر نیز آمده است که می‌گوید: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؛ عرض کردم کدام جهاد

برتر است؟» فرمود: «أَنْ يُجَاهِدَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ بُرْتَرِينَ جِهَادِ أَنْ اسْتِ كِه انْسان با نفس و هوای خویش جهاد کند.» (۳) در حدیثی که در بحث گذشته درباره جنود عقل و جهل آوردیم نیز این دیدگاه بخوبی نمایان است که صحنه وجود انسان را به میدان جنگی تشبیه می‌کند که در یک طرف عقل و لشکریانش قرار دارد، و در طرف دیگر جهل و هوای نفس با لشکریانش، این دو لشکر دائماً در حال پیکارند و پیشرفت انسان در کمالات نفسانی از این طریق حاصل می‌شود که جنود عقل بر جنود جهل پیروز شود، پیروزی موضعی آن نیز سبب پیشرفت نسبی در کمالات انسانی است. پاورقی ۱. مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۹۷. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۳. ۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۴۱. صفحه ۱۲۴

دیدگاه دوم، دیدگاه طب روحانی است.

در این دیدگاه، روح انسان همچون جسم انسان گرفتار انواع بیماریها می‌شود و برای بهبود و سلامت آن باید دست به دامن طیبیان روحانی و مسیحانفسان معنوی شود، و از داروهای ویژه‌ای که برای هر یک از بیماریهای اخلاقی وجود دارد بهره بگیرد تا روحی سالم، پرنشاط و پر تلاش و فعال پیدا کند. شایان توجه این که در دوازده آیه قرآن مجید (۱) از بیماریهای روحی و اخلاقی، تعبیر به مرض شده است از جمله در آیه ۱۰ سوره بقره، صفت زشت نفاق را به عنوان بیماری قلمداد کرده، درباره منافقان می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ۚ وَرَدَّ دِلَّهُمْ نَوْعِي بيماری است، و خداوند (به خاطر اصرارشان بر گناه و نفاق) بر بیماری آنها می‌افزاید.» در آیه ۳۲ سوره احزاب، شهوت پرستان را بیمار دلانی معرفی می‌کند که در کمین زنان باعفتند خطاب به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ۚ بِه گونه‌ای هوس انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند.» و در آیات دیگر نیز به همین معانی یا معنی وسیعتر که تمام انحرافات اخلاقی و عقیدتی را فرا می‌گیرد اشاره شده است. در یک تعبیر پرمعنا دیگر، دلهایی را که کانون نور معرفت و اخلاق و تقوا است به عنوان قلب سلیم معرفی کرده از زبان ابراهیم می‌فرماید: «وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ - يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ - إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۚ در آن روز که مردم برای حساب مبعوث می‌شوند، مرا شرمنده و رسوا نکن! - آن روز که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد! - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.» (سوره شعراء، آیات ۸۷ تا ۸۹ پاورقی ۱. بقره - ۱۰، مائده - ۵۲، انفال - ۴۹، توبه - ۱۲۵، حج - ۵۳، نور - ۵۰، احزاب - ۱۲ و ۳۲ و ۶۰، محمد - ۲۰ و ۲۹، مدثر - ۳۱. صفحه ۱۲۵ سلیم از ماده سلامت در برابر فساد و انحراف و بیماری است و قلب سلیم، بطوری که از روایات معصومین (علیهم السلام) که در تفسیر این آیه وارد شده بر می‌آید، قلبی است که خالی از غیر خدا باشد (از هر گونه بیماری اخلاقی و روحانی بر کنار باشد). قرآن مجید در جای دیگر می‌گوید: ابراهیم (که در آیات بالا تلویحاً از خداوند تقاضای قلب سلیم کرد) به مقصود خود رسید، و به لطف و عنایات حق صاحب قلب سلیم شد در آیه ۸۳ و ۸۴ صافات می‌خوانیم: «وَأَنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ - إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۚ از پیروان او (نوح) ابراهیم (علیه السلام) بود - آن هنگام که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.» آری! ابراهیم (علیه السلام) آرزو داشت که صاحب قلب سلیم گردد و با تلاش و کوششهایی که در مسیر بندگی خدا و ایثار و مبارزه با شرک و هوای نفس نمود، سرانجام به این مقام رسید. در احادیث اسلامی نیز اشارات زیادی به این دیدگاه شده است، که احادیث زیر نمونه‌ای از آن است: ۱ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در توصیف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در نهج البلاغه می‌فرماید: «طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمَى وَأَذَانِ صُمَّ وَالسِّنَّةُ بَكُمْ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعُقَلَةِ وَمَوَاطِنَ الْحَيِزَةِ ۚ او طیبی است سیار که با طب خویش همواره به گردش می‌پردازد، مرهمهایش را بخوبی آماده ساخته و (برای مواقع اضطرار و سوزاندن محل زخمها) ابزارش را داغ کرده تا هر جا نیاز باشد از آن برای دل‌های کور و نابینا، و گوش‌های کر و ناشنوا، و زبانهای گنگ بهره‌گیرد با داروهای خویش در جستجوی بیماران فراموش شده و سرگردان است!» (۱) صفحه ۱۲۶ - ۲ - در تفسیر قلب سلیم که در دو مورد از آیات قرآن مجید آمده (و در بالا

به آن اشاره شد) روایات زیادی وارد شده است: در یک مورد می‌خوانیم که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) سؤال کردند: «مَا الْقَلْبُ السَّلِيمُ قَلْبُ سَلِيمٍ چيست؟» فرمود: «دَيْنٌ بِلَا شَكٍّ وَهَوَى، وَعَمَلٌ بِلَا سِمْعَةٍ وَرِيَاءٍ، مَنْظُورٌ دِينِي است که شک و هواپرستی در آن نباشد، و عملی است که سمعه و ریا در آن راه نیابد.» (۲) در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَا عِلْمَ كَطَلْبِ السَّلَامَةِ وَلَا سِلَامَةَ كَسِلَامَةِ الْقَلْبِ، هِيَ عِلْمِي مَانِدٌ جَسْتَجُوِي سَلَامَتِ نِيَسْتِ، وَ هِيْجِ سَلَامَتِي هَمَانِدُ سَلَامَتِ قَلْبِ نَمِي بَاشِد.» (۳) در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَخُلُقًا قَوِيمًا؛ هِنْكَامِي كِه خِدَاوَنِد بِنْدِه اِي رَا دُوَسْت بَدَارِدِ، بِه اَوْ قَلْبِ سَلِيمِ وَ اِخْلَاقِ مَعْتَدَلِ وَ شَايَسْتِه مِي دِهْد.» (۴) ۳- در روایات متعددی از اخلاق رذیله تعبیر به بیماریهای قلب شده است. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ، وَيَنْبُتُ عَلَيْهِنَّ النِّفَاقُ؛ بِپَرِهِيْزِيْد اَز جَزِّ وَ بَحْثِهَا وَ خِصُومَتِهَا كِه اِيْن دُو دِلْهَای بَرَادِرَانِ دِيْنِي رَا بِيْمَار مِي سَارِدِ، نِفَاقِ وَ تَفْرِقِه بَر اَنْهَای مِي رُوِيْد.» (۵) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَطِيئَتِهِ؛ چِيْزِي بِيْش اَز گِنَاهِ، قَلْبِ رَا فَاسِدِ نَمِي كِنْد.» (۶) ۴- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْأَوْمَنُ الْبَلَاءُ الْفَاقَةُ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ؛ آگَاهِ بَاشِيْد فِقْرِ يَكِي اَز بَلَاهَایِ اسْتِ، وَ اَز اَن بَدْتَرِ، بِيْمَارِي تَن اسْتِ. وَ اَز اَن سَخْتِ تَر بِيْمَارِي قَلْبِ اسْت.» (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸. ۲. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (چاپ جدید). ۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴. ۴. غرر الحکم، جلد سوم، صفحه ۱۶۷ (چاپ دانشگاه تهران). ۵. بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۹۹. ۶. بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۱۲. صفحه ۱۲۷ ۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم که در آن حسد به عنوان یک بیماری مستمر در طول تاریخ بشریت، معرفی شده است: فرمود: «الْأِنَّهُ قَدْ دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ مِنْ قَبْلِكُمْ وَهُوَ الْحَسَدُ، لَيْسَ بِحَالِقِ الشَّعْرِ، لَكِنَّهُ حَالِقُ الدِّينِ، وَيُنْجِي فِيهِ أَنْ يَكْفُفَ الْإِنْسَانُ يَدَهُ وَيَحْزَنَ لِسَانَهُ وَلَا يَكُونَ ذَاغَمَزَ عَلَى آخِيهِ الْمُؤْمِنُ؛ مَرَضِي كِه اَمْتِهَایِ بِيْشِيْنِ بِه اَن گِرْفَتَارِ شُدِه اِنْدِ بِه سُوِي شِمَارِ رُوِي آوَرْدِه اسْتِ وَ اَن بِيْمَارِي حَسَدِ اسْتِ كِه مُوِي بَدَنِ رَا نَمِي رِيْزِدِ (اشاره به بیماریهایی است که باعث ریزش موهای بدن می‌شود) ولی دین را می‌ریزد و از بین می‌برد، و راه نجات از آن و درمان آن این است که انسان (هنگام پیدایش نشانه‌های حسد) دست و زبانش را نگاه دارد و حتی نسبت به برادر مؤمن خود با اشاره چشم و ابرو اهانت نکند!» (۲) ۶- در بسیاری از روایات اسلامی از رذایل اخلاقی تعبیر به «داء» که به مفهوم بیماری است شده؛ مثلاً، در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه، درباره قرآن می‌فرماید: «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ آذَوَاتِكُمْ ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْغِيُّ وَالضَّلَالُ؛ رَا زِ قُرْآنِ بَرَايِ شِفَايِ بِيْمَارِيهَایِ خُودِ كَمَكِ بَطْلِيْبِيْدِ، زِيْرَا دَرِ Qُرْآنِ، شِفَايِ بَزَر گَرْتَرِيْنِ بِيْمَارِيهَایِ، يَعْنِي كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ گَمْرَاهِي وَ ضَلَالَتِ اسْتِ.» اِيْن تَعْبِيْرِ دَرِ رُوَايَاتِ فَرَاوَانِ دِيْگَرِي نِيْزِ دِيْدِه مِي شُودِ. خَلَاصَه اِيْنِ كِه، مَطَابِقِ اِيْنِ دِيْدِگَاهِ كِه فُضَائِلِ وَ رِذَائِلِ اِخْلَاقِي رَا بِه عِنْوَانِ نِشَانِه هَایِ سَلَامَتِ رُوحِ اِنْسَانِ يَا بِيْمَارِي اَن مَعْرِفِي مِي كِنْدِ، پِيَامْبِرَانِ الهِي وَ پِيْشُوَايَانِ مَعْصُومِ وَ هَمْچِيْنِ مَعْلَمَانِ اِخْلَاقِ، طَبِيْبَانِ رُوحَانِي هَسْتَنْدِ وَ دَسْتُورَاتِ اَنْهَایِ دَارُوهَایِ شِفَابَخْشِ. وَ بَر اِيْنِ اَسَاسِ، هَمَانِ گُونِه كِه دَرِ طَبِّ جِسْمَانِي عِلَاوَه بَر دَارُو، پَرِهِيْزِهَایِي هَمِ بَرَايِ رَسِيْدِنِ بِه بَهْبُودِي كَامَلِ لَازِمِ اسْتِ، دَرِ طَبِّ رُوحَانِي وَ اِخْلَاقِي نِيْزِ پَرِهِيْزِ اَز دُوسْتَانِ فَاسِدِ، مَحِيْطِ آلُودِه وَ تَمَامِ اَمُورِي كِه بِه پِيْشِرْفَتِ مَفَاسِدِ اِخْلَاقِي دَرِ وَجُودِ اِنْسَانِ كَمَكِ مِي كِنْدِ، ضَرْوَرْتِ دَارِدِ. پَاوَرَقِي ۱. نِهْجِ الْبَلَاغَةِ، كَلِمَاتِ قِصَارِ، كَلِمَه ۳۸۸. ۲. مِيْزَانِ الْحَكْمِه، جِلْدِ اوَّلِ، صَفْحَه ۶۳۰. صَفْحَه ۱۲۸ دَرِ طَبِّ جِسْمَانِي گَاهِ نِيْازِ بِه جَرَّاحِي مِي اِفْتَدِ وَ طَبِيْبِ جَرَّاحِ بَا چَاقُوِي جَرَّاحِي بِه دَرْمَانِ بِيْمَارِ مِي پَرْدَازِدِ، دَرِ طَبِّ رُوحَانِي نِيْزِ چِنِيْنِ مِوَارِدِي پِيْشِ بِيْنِي شُدِه اسْتِ؛ حُدُودِ وَ تَعْزِيْرَاتِ وَ مِجَازَاتِهَایِ گُوناگُونِ دَرِ بَرَابَرِ پَارِه اِي اَز اَعْمَالِ مَنَافِي اِخْلَاقِ نِيْزِ بِه مَنزَلِه جَرَّاحِي اسْتِ. دَرِ طَبِّ جِسْمَانِي دُو مَرَحَلِه مَشْخَصِ تَر سِيْمِ شُدِه، طَبِّ پِيْشِگِيْرِي وَ طَبِّ دَرْمَانِي كِه مَعْمُولَا اَز اوَّلِي بِه عِنْوَانِ بَهْدَاشْتِ، وَ اَز دُومِي بِه عِنْوَانِ دَرْمَانِ تَعْبِيْرِ مِي كِنْدِ، دَرِ طَبِّ رُوحَانِي وَ اِخْلَاقِي نِيْزِ هَمِيْنِ دُو مَرَحَلِه وَجُودِ دَارِدِ، وَ مَعْلَمَانِ اِخْلَاقِ اَز يَكِ سُو بَرَايِ دَرْمَانِ آلُودِگَانِ بَرْنَامِه رِيْزِي مِي كِنْدِ؛ وَ اَز سُوِي دِيْگَرِ، بَرَايِ پِيْشِگِيْرِي اَز آلُودِگِي سَالْمَانِ. تَعْبِيْرِهَایِي كِه دَرِ خُطْبِه ۱۰۸ نِهْجِ الْبَلَاغَةِ دَر بَارِه شَخْصِ پِيَامْبِرِ اِسْلَامِ (صَلِي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مِي خُودِ اِسْتِ.

علیه وآله) وارد شده بود که هم سخن از مرهمها به میان آمده بود، و هم ابزار داغ کردن و سوزاندن زخمها، بیانگر تنوع درمانها در طب اخلاقی همانند طب جسمانی است. در طب جسمانی، یک رشته دستوره‌های کلی برای درمان بیماریها است و یک رشته دستورهایی که ویژه هر یک از بیماریها می باشد در طب روحانی نیز همین گونه است توبه، ذکر خدا، نماز و روزه و عبادات دیگر، و محاسبه و مراقبه، اصول کلی درمانند و در هر یک از بیماریهای اخلاقی نیز دستوره‌های ویژه‌ای در روایات اسلامی و کتب اخلاقی وارد شده است.

دیدگاه سوم، دیدگاه سیر و سلوک است.

در این دیدگاه، انسانها به مسافرانی تشبیه شده اند که از نقطه عدم به راه افتاده و به سوی لقاءالله و قرب ذات پاک حق که از هر نظر بی نهایت است پیش می روند. در این سفر روحانی مانند سفرهای جسمانی دلیل راه و مرکب و زاد و توشه و نفی موانع و طریق مقابله با رهنمان راه و دزدان و دشمنان جان و مال لازم است. صفحه ۱۲۹ این سفر روحانی و معنوی دارای منزلگاههایی است و گردنه های صعب العبور، و پرتگاههای خطرناک که باید با کمک راهنمایان آگاه بسلامت از آنها گذشت، و یکی را بعد از دیگری پشت سر گذاشت تا به سر منزل مقصود نائل شد. گر چه بعضی اصرار دارند که مسأله سیر و سلوک الی الله و آگاهی بر راه و رسم و منزلگاهها و مرکب و زاد و توشه و راهنما، علم جداگانه‌ای است غیر از علم اخلاق، ممکن است از یک نظر چنین باشد ولی با یک دید وسیع کلی سیر و سلوک روحانی در همان مسیری قرار دارد که تربیتهای اخلاقی و پرورش صفات فضیلت در آن قرار دارد زیرا حدّ اقل، اخلاق الهی، بخشی از سیر و سلوک روحانی است. به هر حال، در آیات و روایات اسلامی نیز اشاراتی به این دیدگاه دیده می شود. از جمله در آیه شریفه ۱۵۶ سوره بقره می خوانیم: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» صابران کسانی هستند که هنگامی که مصیبتی به آنها برسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازگشت می کنیم. در این آیه از یک سو انسان خود را ملک خدا می داند و از سوی دیگر خود مسافری می شود که به سوی او در حرکت است. در سوره علق می خوانیم: «إِنِّي إِلَى رَبِّكَ الرَّجْعِيُّ» به یقین بازگشت همه به سوی پروردگار توست. (سوره علق، آیه ۸) در سوره انشقاق آمده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمِلَاقِيهِ» ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت پیش می روی و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد. (سوره انشقاق، آیه ۶) در سوره رعد آمده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا... يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» خداوند همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید... او آیات (خود) را (برای شما) شرح می دهد تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید. (۱) پاورقی ۱. سوره رعد، آیه ۲. صفحه ۱۳۰ متجاوز از بیست آیه از آیات قرآن سخن از لقاءالله است که در واقع سر منزل مقصود سالکان الی الله و عارفان الهی می باشد، یعنی لقاء معنوی و دیدار روحانی با آن محبوب بی نظیر و مقصود بی مانند. درست است که این آیات و آیات رجوع الی الله از یک نظر جنبه عمومی دارد و همگان را شامل می شود ولی مانعی ندارد که سیر و سلوک مؤمن و کافر از نظر فطرت و خلقت، به سوی او جهت گیری شده باشد، گروهی به خاطر انحراف از مسیر فطرت در وسط راه بمانند یا در پرتگاه سقوط کنند ولی اولیاء الله با تفاوت مراتب به سر منزل مقصود واصل شوند. درست همانند نطفه هایی که همه از نظر آفرینش در عالم جنین به سوی تکامل انسانی پیش می روند و بعد از تولد نیز آن را همچنان ادامه می دهند اما بعضی از این نطفه ها در همان مراحل اولیه جنین بر اثر آفاتی از حرکت باز می ایستند و ساقط می شود یا بعد از تولد در نیمه راه زندگی به خاطر همین آفات از کار می افتند و سقوط می کنند. از این تعبیرها روشنتر، تعبیری است که در قرآن مجید از تقوا به عنوان بهترین زاد و توشه شده (و می دانیم زاد و توشه، معمولاً به غذا و طعام مسافر گفته می شود و هر چند از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که در اصل، مفهوم اعمی دارد و شامل هر گونه ذخیره سازی می شود). بنابراین، تعبیر بالا که می گوید: تقوا بهترین زاد و توشه است، اشاره به سیر انسان الی الله دارد که به هر حال در این سفر

روحانی نیاز به زاد و توشه ای خواهد داشت، و زاد این سفر روحانی نیز روحانی است. در روایات اسلامی نیز این تعبیرات به صورت گسترده تری دیده می شود. در نهج البلاغه، در خطبه های متعددی، سخن از برگرفتن زاد و توشه از این دنیا برای سفر الهی آخرت شده است: در خطبه ۱۵۷ می خوانیم: «فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ» در این ایام فانی برای ایام باقی زاد و توشه بگیرید! در خطبه ۱۳۲ در تعبیر روشنتری می فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازاً لِتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ» دنیا برای سکونت همیشگی شما خلق نگردیده، بلکه آن را در گذرگاه شما ساخته اند تا اعمال صالح را به عنوان زاد و توشه در مسیر سرای دیگر، از آن فراهم سازید. «صفحه ۱۳۱ در خطبه ۱۳۳ در یک تعبیر لطیف و دقیق چنین آمده است، می فرماید: «وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ» بینایان از آن زاد و توشه (برای سفر آخرت) می گیرند، و نابینایان برای خود آن (دنیا) زاد و توشه می اندوزند. تعبیراتی همچون «صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سوره ابراهیم، آیه ۱) و «الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» (سوره حمد) و «سَبِيلِ اللَّهِ» در آیات زیادی از قرآن و «لِيُضَيِّدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (سوره انفال، آیه ۳۶) و مانند اینها، می تواند اشاره ای به این دیدگاه باشد. صفحه ۱۳۲ صفحه ۱۳۳

۹. روشهای مختلف ارباب سیر و سلوک

اشاره

گفتنی است که ارباب سیر و سلوک و علما و دانشمندانی که در این راه گام برداشته و تعلیمات قرآن و سنت را راهنمای خویش قرار داده (نه صوفیانی که تحت تأثیر مکتبهای التقاطی و غیر اسلامی بوده اند) هر یک برای خود روشی را پیشنهاد کرده اند. با به تعبیر دقیقتر، مراحل و منزلگاههایی در نظر گرفته اند که در ذیل به بخشی از آنها به صورت فشرده اشاره می شود، تا این بحث کاملتر و پر بارتر گردد:

۱ - سیر و سلوک منسوب به «بحر العلوم»

در این کتاب که به فقیه باهر و علامه ماهر «بحر العلوم» نسبت داده شده است هر چند انتساب بعضی از بخشهای آن به این بزرگوار بعید به نظر می رسد ولی قسمتهایی از آن دارای اهمیت فوق العاده ای است. برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده است: ۱- اسلام ۲- ایمان ۳- هجرت ۴- جهاد. صفحه ۱۳۴ و برای هر یک از این عوالم چهارگانه سه مرحله ذکر شده است که مجموعاً دوازده مرحله می شود که پس از طی آنها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می گردد، و این مراحل دوازده گانه به شرح زیر است: منزل اول، اسلام اصغر است، و منظور از آن اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظائف دینی است. منزل دوم، ایمان اصغر و آن عبارت از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی است. منزل سوم، اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی. منزل چهارم، ایمان اکبر است و آن عبارت از روح و معنی اسلام اکبر می باشد که از مرتبه اطاعت به مرتبه شوق و رضا و رغبت منتقل شود. منزل پنجم، هجرت صغری است، و آن انتقال از «دارالکفر» به «دارالاسلام» است مانند هجرت مسلمانان از مکه که در آن زمان کانون کفر بود به مدینه. منزل ششم، هجرت کبری است، و آن هجرت و دوری از اهل عصیان و گناه و از همنشینی با بدان و ظالمان و آلودگان است. منزل هفتم، جهاد اکبر است، و آن عبارت از محاربه و ستیز با لشکر شیطان است با استمداد از لشکر رحمان که لشکر عقل است. منزل هشتم، منزل فتح و ظفر بر جنود و لشکریان شیطان، و رهایی از سلطه آنان و خروج از عالم جهل و طبیعت است. منزل نهم، اسلام اعظم، و آن عبارت از غلبه بر لشکر شهوت و آمال و آرزوهای دور و دراز است که بعد از

فتح و ظفر، عوامل بیدار کننده برون بر عوامل انحرافی درون پیروز می شود و اینجاست که قلب، مرکز انوار الهی و افاضات ربّانی می گردد. منزل دهم، ایمان اعظم است، و آن عبارت از مشاهده نیستی و فنای خود در برابر خداوند است، و مرحله دخول در عالم فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي است که در این هنگام حقیقت عبودیت و بندگی خدا ظاهر می شود. صفحه ۱۳۵ منزل یازدهم، هجرت عظمی است، و آن مهاجرت از وجود خود و به فراموشی سپردن آن، و سفر به عالم وجود مطلق، و توجه کامل به ذات پاک خداست که در جمله «وَادْخُلِي جَنَّتِي» خطاب به آن شده است. منزل دوازدهم، جهاد اعظم است که بعد از هجرت از خویشتن، متوسّل به ذات پاک خداوند می شود تا تمام آثار خودبینی در او محو و نابود گردد و قدم در بساط توحید مطلق نهد. بعد از پیمودن این عوالم دوازده گانه وارد عالم خلوص می شود، و مصداق «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» می گردد. (۱) چگونگی سیر و سلوک در این روش در رساله سیر و سلوک منسوب به علامه بحرالعلوم بعد از ذکر عوالم و منازل بالا به چگونگی طی نمودن این راه پرمشقت و پرافتخار پرداخته و بیست و پنج دستور برای وصول به این مقاصد بالا و والا می دهد که آنها را بطور فشرده در ذیل می آوریم: سالک الی اللّٰه و رهرو راه قرب به پروردگار برای وصول به این عوالم، بعد از آن که اصول دین را از طرق معتبر شناخت و به فروع احکام دینی و اسلامی کاملاً آشنا شد، بار سفر می بندد و به راه می افتد و با انجام دستورهای بیست و پنجگانه زیر به سوی مقصد همچنان پیش می رود: اول، ترک آداب و عادات و رسوم است که انسان را از پیمودن راه باز می دارد و غرق در آلودگیها می کند. دوم، عزم قاطع بر پیمودن راه، که از هیچ چیز نترسد و با استمداد از لطف خدا تردیدی به خود راه ندهد. پاورقی ۱. برای توضیح بیشتر به رساله سیر و سلوک منتسب به مرحوم علامه بحرالعلوم مراجعه شود - همانطور که گفتیم در شمردن این عوالم دوازده گانه تفاوت مختصری بین این رساله و گفتار علامه طباطبایی در رساله لبّ اللّٰب می باشد که ما در واقع آنها را با هم تلفیق کردیم. صفحه ۱۳۶ سوم، رفق و مدارا، و آن این که در آن واحد امور زیادی را بر خود تحمیل نکند مبادا دلسرد و متنفر شود، و از پیمودن راه بازماند. چهارم، وفا، و آن عبارت از این است که نسبت به آنچه توبه کرده وفادار بماند و به آن باز نگردد، و نسبت به آنچه استاد راه می گوید وفادار بماند. پنجم، ثبات و دوام است، به این معنی که برنامه هایی را که انتخاب می کند به صورت عادت مستمر در آید تا بازگشتی در آن صورت نگیرد. ششم، مراقبت است، و آن عبارت از توجه به خویش در تمام احوال است که تخلّفی صورت نگیرد. هفتم، محاسبه است، که در حدیث «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ» کسی که همه روز به حساب خویش نرسد از ما نیست! (۱) به آن اشاره شده است. هشتم، مؤاخذه است، منظور از مؤاخذه این است که هر گاه مرتکب خطایی شد به خویشتن تنگ بگیرد و از این راه خود را مجازات کند. نهم، مسارعت است، یعنی به مقتضای امر «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (۲) که در قرآن مجید آمده در مسیر حق شتاب کند، پیش از آن که شیطان مجال وسوسه یابد. دهم، ارادت است، و آن عبارت از این است که باطن خود را چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد، و نسبت به صاحب شریعت و اوصیای معصوم او کاملاً عشق ورزد. یازدهم، ادب است، یعنی نسبت به ساحت قدس خداوند و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و جانشینان معصوم او شرط ادب نگاه دارد، و کمترین سخنی که نشانه اعتراض باشد بر زبان نراند، و در تعظیم این بزرگان بکوشد و حتی در بیان حاجت از الفاظی که نشانه امر و نهی است بپرهیزد. دوازدهم، یت است، و آن عبارت است از خالص ساختن قصد در این سیر و حرکت و جمع اعمال از برای خداوند متعال. پاورقی ۱. ارشاد القلوب دیلمی، باب ۳۹. ۲. آل عمران - ۱۳۳. صفحه ۱۳۷ سیزدهم، صمت است، به معنی خاموشی و حفظ زبان از سخنان زائد و اکتفا به مقدار لازم. چهاردهم، جوع و کم خوردن، که از شروط مهمّه پیمودن این راه است ولی نه تا آن حد که باعث ضعف و ناتوانی گردد. پانزدهم، خلوت است، و آن عبارت است از کناره گیری از اهل عصیان و طالبین دنیا و صاحبان عقول ناقصه، و به هنگام عبادات و توجه به اذکار، دور از ازدحام و غوغا بودن. شانزدهم، سهر و شب بیداری (مخصوصاً بیداری در آخر شب)، که در آیات و روایات اسلامی کراراً به آن اشاره شده است. هفدهم، دوام طهارت، یعنی همیشه با وضو بودن است که نوراتی خاصّی به باطن انسان می دهد. هیجدهم، تصرّع به درگاه خداوند ربّ العزّة

است، که هر چه بیشتر بتواند اظهار خضوع در پیشگاه پروردگار کند. نوزدهم، پرهیز از خواسته های نفس (هر چند مباح باشد) تا آنجا که در توان دارد. بیستم، رازداری و کتمان سرّ، که از مهمترین شرایط است، که اساتید این رشته به آن اصرار میورزیدند، و آن این که اعمال و برنامه های خویش را در این راه مکتوم دارد (تا کوچکترین تظاهر و ریا در آن حاصل نشود) و اگر مکاشفاتی از عوالم غیب برای او دست داد آن را نیز پنهان دارد و به این و آن بازگو نکند (تا گرفتار عجب و خودبینی نگردد). بیست و یکم، داشتن مربّی و استاد است، اعم از استاد عام که در کارهای مربوط به سیر و سلوک با ارشاد او پیش می رود و استاد خاص که آن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) می باشد. البته باید سالک توجه داشته باشد که این، مرحله بسیار دقیق و باریکی است؛ تا کسی را نیازماید و از صلاحیت علمی و دینی او آگاه نشود، در ارشادات به او تکیه نکند که گاه شیاطین در لباس استاد درآیند و گرگان ملّیس به لباس چوپان شوند و سالک را از راه منحرف سازند. صفحه ۱۳۸ مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می گوید: که حتّی به ظاهر شدن خارق عادت و اطلاع بر علوم پنهانی و اسرار نهران انسان، و عبور بر آب و آتش، و اطلاع بر مسائل مربوط به آینده و مانند آن نمی توان اطمینان کرد که صاحب چنین اعمالی مقام پیشرفته ای در سلوک راه حق دارد؛ زیرا، اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود، و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه بسیار است. بیست و دوم، «ورد» است، و آن عبارت است از ذکرهای زبانی که راه را به روی سالک می گشاید و او را برای گذشتن از گردنه های صعب العبور مسیر الی الله یاری می دهد. بیست و سوم، نفی خواطر است، و آن عبارت است از تسخیر قلب خویشتن و حکومت بر آن، و تمرکز فکر به گونه ای که هیچ تصوّر و خاطره ای بر او وارد نشود مگر به اختیار و اذن آن؛ و به تعبیر دیگر، افکار پراکنده بی اختیار فکر او را به خود مشغول ندارد، و این یکی از کارهای مشکل است. بیست و چهارم، فکر است، و منظور از آن، آن است که سالک با اندیشه عمیق و فکر صحیح در آگاهی و معرفت بکوشد، و تمام تفکّر او مربوط به صفات و اسماء الهی و تجلیات و افعال او بوده باشد. بیست و پنجم، ذکر است، و منظور از آن، توجّه قلبی است به ذات پاک پروردگار؛ ذکر با زبان که به آن ورد گفته می شود؛ و به تعبیر دیگر، منظور این است که تمام نظر خویش را به جمال پروردگار متوجّه سازد و از غیر او چشم بپوشد. این بود خلاصه آنچه از سیر و سلوک منسوب به علامه بحرالعلوم استفاده می شود که علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لبّ اللّباب» - آمده دنبال کرده است.

۲- روش مرحوم ملکی تبریزی

ایشان (مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی) که یکی از اساتید معروف سیر و سلوک محسوب می شود، در رساله «لقاءالله» راهی را پیموده است که در جهاتی با آنچه در رساله منسوب به بحرالعلوم آوردم متفاوت است. صفحه ۱۳۹ نامبرده، نخست لقاءالله را عنوان مقصد اعلاّی سیر و سلوک معرفی می کند و از آیات مختلف قرآن بهره می گیرد و شواهد زیادی از روایات برای آن می آورد و صریحاً به این اشاره می کند که منظور از لقاءالله مشاهده با چشم نیست چرا که خداوند منزّه از کیفیتی است که موجب رؤیت است؛ همچنین منظور از لقاءالله ملاقات ثواب و نعمت او در قیامت نیست، بلکه منظرنوعی «شهود» و ملاقات قلبیو روحی و مشاهده با چشم دل است. سپس برای پیمودن این راه طولانی و پرفراز و نشیب، برنامه ای را پیشنهاد می کند که در جهات زیر خلاصه می شود: ۱- تصمیم و نیت برای پیمودن این راه است ۲- توبه صحیح از گذشته، توبه ای که در اعمال و اعماق انسان نفوذ کند و او را دگرگون سازد و آثار گناه را از جسم و جان و روح او بشوید. ۳- برگرفتن توشه راه است؛ و برای آن چند برنامه ذکر کرده است: الف- در صبح، مشارطه (با خود شرط کند که جز راه حق نبوید) در روز، مراقبه (توجّه به این که از راه منحرف نگردد) در شامگاهان، محاسبه (توجّه به این که در روز گذشته چه انجام داده است). ب- توجّه به اوراد و اذکار و توجّه به وظائف بیداری و هنگام خواب. ج- توجّه به نماز شب و خلوت با خداوند و شب زنده داری و ریاضت در مسأله خواب و خوراک که از

حد لازم تجاوز نکند. ۴- بهره گیری از تازیانه سلوک، و آن عبارت است از مؤاخذه کردن خویشتن به خاطر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در برابر حق، و پوزش خواستن از پروردگار و سرزنش خویشتن به خاطر بیوفائیها و اطاعت از شیطان در حضور پروردگار، و سعی و تلاش در طریق اخلاص. ۵- در آستانه تحوّل، و در این مرحله باید قبل از هر چیز، به پایان زندگی و مرگ بیندیشد که فکر مرگ برای سوزاندن حبّ دنیا و اصلاح بیشتر صفات زشت داروی مؤثری است. (سپس به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به یاد اولیاء حق باشد و بکوشد خود را به صفات آنان نزدیک سازد.) صفحه ۱۴۰-۶- در آستانه سر منزل مقصود، در این بخش اشاره به این معنی می کند که انسان دارای سه عالم است: ۱- عالم حسّ و طبیعت ۲- عالم خیال و مثال ۳- عالم عقل و حقیقت. عالم حسّ و طبیعت یکپارچه ظلمت است و تا از آن نگذرد به عالم مثال که عبارت از عالمی است که حقایق آن دارای صورتند و عاری از ماده نمی رسد. و تا از عالم مثال نگذرد به عالم عقل نمی رسد و منظور از عالم عقل، عالمی است که حقیقت و نفس انسان در آن عالم، نه ماده دارد و نه صورت و هنگامی که به عالم عقل رسید و نفس خویش را خالی از ماده و صورت شناخت، به معرفت پروردگار دست می یابد و مصداق «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (۱) می شود. (۲)

۳- روش دیگر

در رساله «لقاء الله» عالم و محقق بزرگوار، آقای مصطفوی، برنامه دیگری برای این سیر و سلوک الهی ذکر شده است. در این رساله که رساله جامع و پر بار و متکی به آیات و اخبار است، نخست اشاره به آیات مربوط به لقاء الله می کند و بعد از آن که این لقاء و ملاقات را به معنی ملاقات معنوی و روحانی تفسیر می نماید، در شرح آن می افزاید که برای رسیدن به سر منزل مقصود باید انسان حدود برانگیخته شده از جهان ماده و حدّ زمان و مکان و حتّی حدود ذاتی که در همه ممکنات موجود است درهم بشکند و غرق و فنای عالم لاهوت گردد و به لقای پروردگار نائل آید و مخاطب «یا ایتُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِ اِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» تو ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، سپس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!» (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۲. ۲. توضیح بیشتر را در رساله لقاء الله مرحوم ملکی تبریزی مطالعه فرمائید. صفحه ۱۴۱ سپس برای رسیدن به این سر منزل بزرگ و بی مانند طی پنج مرحله را پیشنهاد می کند: مرحله اول: تکمیل و تقویت اعتقادات و توجه خاص به اصول دین. مرحله دوم: توبه و بازگشت به اعمال صالح و پرهیز از گناهان و انجام واجبات است. مرحله سوم: مهتیا و آماده شدن برای پاکسازی نفس از رذائل و آراستن آن با فضائل اخلاق است. مرحله چهارم: محو انانیت و حصول فنا در برابر عظمت حق است. در این مرحله که تعلق زندگی مادی بر طرف شده و تعلقات به اموال و اولاد و لذات، مشتهیات مادی و خیالی تغییر کرده و به تعلق روحانی و معنوی مبدل شده، تنها چیزی که باقی مانده تعلق به نفس خویش است و این تعلق به اندازه ای ریشه دار و محکم است که گوئی از شدت ظهور خفا پیدا کرده است و ولی یک نکته باقی است و آن این که سالک در تمام این مراحل مقصودش رسیدن به لقای او، به پروردگار، بوده یعنی، در واقع و در باطن هر کاری کرده برای خود کرده است. به تعبیر دیگر، او می خواسته به مقامات والا نائل گردد و از مقربین درگاه خدا باشد و به کمالات روحانی و معنوی برسد پس در همه جا سخن از خود او بوده نه از هدف، به دلیل این که هر گاه به چنین مقامی واصل می شد نهایت سرور و خوشحالی پیدا می کرد ولی اگر دیگری برای او این مقامات پیدا می شد حداقل تا این حد خوشحال نبود. اینجا است که باید «من» و توجه به خود بر طرف گردد و محبوب و مورد علاقه سالک جلوه و ظهور خدا باشد نه مقتید به خود او و به تعبیر آشکارتر، «من» باید حذف شود و این حجاب که بزرگترین مانع و سدّ راه حق و آخرین حجاب سالک برای وصول به لقاء الله است، بر طرف گردد. برای از میان بردن این حجاب چندین راه است: ۱- راه توجه قلبی به خداوند و توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و از این طریق می فهمد که غیر او در برابر او هیچ و پوچ است. پاورقی ۱. سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰. صفحه ۱۴۲-۲- تفکر و

استدلال برای مبارزه با انانیت و حجاب نفس، به این معنی که خدا را وجودی نامحدود و ازلی و ابدی و حیّ مطلق می بیند و خود را وجودی از هر نظر محدود و در منتهای عجز و ضعف و فقر و سراپا نیاز که یک لحظه بی وجود او نمی تواند باقی بماند. ۳- معالجه با اضداد و آن این که در هر مورد بجای «مَنْ» توجه به خدا و بندگان صالح خداوند باشد و خود را در حضور دائم در پیشگاه حق ببیند. مرحله پنجم: در این مرحله سالک به صورت یک انسان ملکوتی در آمده و داخل در جبروت می شود! منظور از ورود در مرحله جبروت آن است که انسان به خاطر کمال صفا و خلوص و محو در نور الهی، نفوذ و سلطه پیدا می کند و برای فعالیت و انجام وظائف الهی و ارشاد خلق و امر به معروف و نهی از منکر از روی معرفت کامل قدم برمی دارد. به تعبیر دیگر، تا حدّ زیادی از فکر خود فارغ گشته و به تمام مسائل و وظائف و احکام و آداب شرع و سیر و سلوک اطلاع پیدا کرده و در مقام تشخیص درد و درمان، همچون طبیبی حاذق و ماهر گشته است. (۱) نکته قابل توجه این که ایشان در همه جا از آیات و روایات اسلامی به عنوان گواه و شاهد مطالب خویش استفاده کرده اند. خلاصه و جمع بندی مکتبهای سیر و سلوک از آنچه علمای سیر و سلوک و رهروان این راه (البته آنهایی که در طریق شریعت و مسیر اسلام و اهل بیت گام برمی داشتند نه التقاطیهای صوفی مآب) بر می آید و نمونه هائی از آنها در بالا آمد، اصول مشترک زیر استفاده می شود: ۱- هدف اصلی لقاءالله و شهود ذات پاک پروردگار با چشم دل و حضور روحانی و معنوی در محضر اوست. پاورقی ۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «لقاءالله» تالیف علامه بزرگوار آقای مصطفوی مراجعه فرمائید. صفحه ۱۴۳ ۲- برای رسیدن به این مقصد، نخستین گام توبه از همه گناهان و شستن رذائل اخلاقی و آراسته شدن به فضائل اخلاقی است. ۳- در این راه باید آداب چهارگانه مشارطه و مراقبه و محاسبه و معاقبه را فراموش نکند یعنی، صبحگاهان با خود شرط کند که گرد گناه و خلاف رضای حق نگردد و در تمام مدت روز مراقب نفس سرکش باشد و شامگاهان و هنگام خواب به محاسبه بنشیند و اگر خلافی از او سرزده بود خود را به وسیله ترک انواع لذائذ مجازات و عقوبت کند. ۴- مبارزه با هوای نفس که بزرگترین سدّ این راه است از واجب ترین واجبات می باشد. ۵- توجه به اذکار و اورادی که در شرع مقدّس وارد شده همچون ذکر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» و ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و ذکر «اللَّهُ» و «یا حیّ» و «یا قیوم» و امثال این اذکار، سبب قوّت بر پیمودن این راه است. ۶- توجه قلبی به حقیقت توحید ذات و صفات و افعال خداوند و غرق شدن در صفات کمال و جمال او، توشه دیگری برای این راه پرفراز و نشیب است. ۷- شکستن بزرگترین بُت و آن بُت انانیت و توجه به خویشتن، از مهمترین شرائط وصول به مقصد است. ۸- استفاده از وجود استاد و مُربی که زیر نظر او کار کند و همچون طبیب به درمان او پردازد، گروهی شرط دانسته اند و بعضی نیز روی آن تکیه خاصی ندارند هر چند متاسفانه توجه به استاد در مورد بسیاری از اشخاص سبب شده که در دام شیاطین خطرناکی که خود را به صورت فرشته نشان می داده اند! بیفتند و دین و دنیا و ایمان و اخلاق آنها بر باد رود! بعضی وظیفه ارشاد خلق و پیمودن راه انبیا و اولیا در هدایت مردم، و امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان آخرین مرحله آورده اند در حالی که بسیاری مطلقاً سخنی از این مرحله بر زبان نرانده و سالک را به خودش واگذارده اند. غرض از آوردن این بحث در ضمن مباحث اخلاقی این کتاب این بود که: صفحه ۱۴۴ اولاً- عصاره ای از این تفکرات که به هر حال با مباحث اخلاقی سرو کار دارد ارائه گردد و خوانندگان این کتاب با بصیرت بیشتری در وادی تهذیب اخلاق گام بردارند. و ثانیاً- به تمام پویندگان این راه هشدار دهیم که مرز میان حقّ و باطل بسیار باریک است و چه بسا جوانان پاکدل که به امید راه یافتن به سرچشمه آب بقا در این وادی به راه افتاده اند ولی از طریق عقل و شرع منحرف شده و در وادی کفر و ضلالت سرگردان گشته و در چنگال گرگانی که به لباس شبان در آمده اند گرفتار شده و همه چیز خود را از دست داده اند. صفحه ۱۴۵

۱۰. آیا در هر مرحله استاد و راهنما لازم است؟

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار

کنند؛ همان گونه که در بحث گذشته از رساله سیر و سلوک منسوب به محقق بحر العلوم و رساله لبّ اللباب تقریرات مرحوم علامه طباطبایی نقل کردیم که فصل بیست و یکم وظائف سالک الی الله را کار کردن زیر نظر مربی و استاد شمرده اند، اعم از استادان خاصّ الهی که پیشوایان معصومند و استادان عام که بزرگان پوینده این راهند. ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند، و حتی به ظاهر شدن کارهای خارق العاده و خبر از اسرار پنهانی یا مربوط به آینده و حتی عبور از روی آب و آتش قناعت نکنند، چرا که صدور این گونه اعمال از مرتاضان غیر مهذب نیز امکان پذیر است. بعضی از آنان لزوم رجوع به استاد را فقط در ابتدای کار لازم دانسته اند، اما پس از پیمودن مراحل قابل ملاحظه ای دیگر همراهی آنها را لازم نمی دانند؛ ولی بهره گیری از استاد خاص یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در تمام مراحل لازم است. صفحه ۱۴۶ به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» از آگاهان پرسید اگر نمی دانید! (سوره انبیاء، آیه ۷) استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد. و گاه در اینجا از داستان موسی و خضر که در قرآن بطور مشروح آمده کمک گرفته می شود، چرا که موسی با آن که پیامبر اولوالعزم بود، بی نیاز از خضر نبود، و بخشی از راه را به کمک او پیمود؛ آنها می گویند: طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی ولی با دقت در داستان خضر و موسی (علیهم السلام) می توان دریافت که شاگردی موسی (علیه السلام) نزد خضر، به فرمان الهی صورت گرفت و برای فراگیری علوم خاصی از اسرار حکمت خداوند در مورد حوادث مختلف این جهان بود، و در واقع علم موسی (علیه السلام) علم ظاهر بود (و مربوط به دایره تکالیف) و علم خضر، علم باطن بود (و مربوط به دایره فوق تکلیف) (۱) و این مسأله با انتخاب یک استاد خصوصی در تمام مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه تقوا، تفاوت دارد، هر چند اجمالا به اهمیت کسب فضیلت از محضر استاد اشاره دارد. و گاه در اینجا به مسأله لقمان و فرزندش اشاره می شود که این استاد الهی، اخلاق فرزندش را زیر نظر گرفت و در پیمودن راه کمال به او کمک کرد. (۲) علامه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «هَلَكْتُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود!» (۳) ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی شود که در مباحث اخلاقی همیشه استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسایرند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده اند، هر چند نمی توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفس قدسیه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل کمال و طی طریق در کوتاهترین مدت و حل مشکلات اخلاقی می باشد. پاورقی ۱. شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه، جلد ۱۲، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف مطالعه فرمایید. ۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر سوره لقمان جلد ۱۷ تفسیر نمونه مراجعه شود. ۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۵۹. صفحه ۱۴۷ در نهج البلاغه نیز آمده است: «أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْتِظُوا مِنْ مِصْبَاحِ عَمَلٍ، روشن سازید!» (۱) ولی متأسفانه در بسیاری از این موارد نتیجه معکوس حاصل شده است، و افرادی به عناوین مختلف، خود را به عنوان مربی اخلاق و استاد مقام ارشاد قلمداد کرده، در حالی که از رهنمایان این راه بوده اند و افراد پاکدل و حق طلب را به راه تصوف یا طرق انحرافی دیگر، و یا خدای نکرده به مفسدات اخلاقی ننگین کشانیده اند؛ به همین دلیل، ما به تمام پویندگان این راه هشدار می دهیم که اگر می خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص،

خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند. نقش واعظ درون درباره واعظ برون به اندازه کافی صحبت شد، اکنون سخن از واعظ درون است؛ از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که وجدان بیدار که از آن به واعظ درون تعبیر می شود، نقش مهمی در پیمودن راه تکامل اخلاقی و تقوا دارد، بلکه بدون آن پیمودن این راه مشکل است. در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِنَّ أَدَمَ إِنَّكَ لَا تَزَالُ پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵. صفحه ۱۴۸ بَخِيرَ مَا كَانَ لَكَ وَاعِظْ مِنْ نَفْسِكَ، وَمَا كَانَتْ الْمُحَاسِبَةُ مِنْ هَمِّكَ زِيَاً فَرَزَنْدَ آدَمَ! تو همواره در مسیر خیر و خوبی قرار داری مادام که واعظی از درون داشته باشی، و مادام که حسابرسی خویشتن از کارهای اصلی تو باشد.» (۱) شبیه همین معنی با کمی تفاوت نیز از آن حضرت نقل شده است. (۲) در یکی از خطب نهج البلاغه نیز چنین آمده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنَ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَزَاجِرٌ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لِأَزَاجِرٍ وَلَا وَاعِظٌ؛ آگاه باشید آن کس که به خویش کمک نکند تا واعظ و مانعی از درون جاننش برای او فراهم گردد، موعظه و اندرز دیگران در او اثر نخواهد داشت!» (۳) بدیهی است در این راه انسان بیش از هر چیز نیاز به واعظی دارد که در همه حال با او باشد و از اسرار درونش با خبر گردد، و همواره او را تحت مراقبت خود قرار دهد؛ و چه عاملی جز واعظ درون یعنی وجدان بیدار می تواند این نقش را عملی کند، و در لغزشها و خطاها در اولین فرصت به انسان هشدار دهد و او را از سقوط در پرتگاه انحرافات اخلاقی باز دارد. در حدیثی از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین می خوانیم: «اجْعَلْ مِنْ نَفْسِكَ عَلَى نَفْسِكَ رَقِيبًا؛ از خودت مراقبی بر خویشتن قرار ده!» (۴) در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده است: «يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ؛ شایسته است که انسان بر نفس خویش مسلط باشد، و قلب خود را مراقبت کند، و زبان خویش را حفظ نماید!» (۵) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۳۷. ۲. همان مدرک، صفحه ۱۴۷. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۰. ۴. غرر الحکم ۵. همان مدرک صفحه ۱۴۹

۱۱. آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی

اشاره

اضافه بر آنچه تاکنون برای پیشرفت برنامه تهذیب اخلاق گفته ایم، امور دیگری وجود دارد که تأثیر بسزائی در مبارزه با رذائل اخلاقی و تقویت اصول فضائل در وجود آدمی دارد که از جمله امور زیر را می توان برشمرد:

۱ - پاک بودن محیط

بی شک وضع محیط اجتماعی زندگی انسان اثر فوق العاده ای در روحيات و اعمال او دارد چرا که انسان بسیاری از صفات خود را از محیط کسب می کند. محیطهای پاک غالباً افراد پاک پرورش می دهد و محیطهای آلوده غالباً افراد آلوده. درست است که انسان می تواند در محیط ناپاک، پاک زندگی کند و بعکس در محیطهای پاک سیر ناپاکی را طی کند و به تعبیر دیگر، شرایط محیط علت تأمه در خوبی و بدی افراد نیست ولی تأثیر آن را به عنوان یک عامل مهم زمینه ساز نمی توان انکار کرد. ممکن است کسانی قائل به جبر محیط باشند - همان گونه که هستند - ولی ما هر چند جبر را در تمام اشکالش نفی می کنیم اما تأثیر قوی عوامل زمینه ساز را هرگز انکار نخواهیم کرد. با این اشاره کوتاه به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که درباره تأثیر محیط در شخصیت انسان به دلالت مطابقی یا به اصطلاح التزامی سخن می گوید، مورد بحث قرار می دهیم: صفحه ۱۵۰ ۱ - وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَإِيْخْرُجِ الْإِنكِدَا كَذَلِكَ نُصَيِّرَفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (سوره اعراف، آیه ۵۸) ۲ - وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْدَانِهِمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۸) ۳ -

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا - إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَجْرًا كَفَّارًا (سوره نوح، آیات ۲۶ و ۲۷) ۴- یا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ (سوره عنكبوت، آیه ۵۶) ۵- إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيم كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (سوره نساء، آیه ۹۷) ترجمه ۱- سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید / اما سرزمین های بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید / این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند، بیان می کنیم. ۲- و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!» ۳- نوح گفت: «پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار! چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند!» ۴- ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید!) ۵- کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند، به آنها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!)» گفتند: «ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم.» آنها = فرشتگان گفتند: «مگر سرزمین خدا، پهناور نبود که مهاجرت کنید؟!» آنها (عذری نداشتند، و) جایگاهشان دوزخ است و سرانجام بدی دارند. صفحه ۱۵۱ تفسیر و جمع بندی در نخستین آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است. توضیح این که: مفسران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند. بعضی گفته اند منظور این است که آب زلال و حی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می ریزد / دل‌های پاک آن را می پذیرد و گل‌های زیبای معرفت و میوه های لذتبخش تقوا و طاعت از آن می روید در حالی که دل‌های ناپاک و آلوده واکنش مناسبی نشان نمی دهند / پس اگر می بینیم عکس العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیت فاعل، نمی باشد بلکه اشکال در قابلیت قابل است (۱). دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکبها و خوبیها را از محل مناسب طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محلهای نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی شود. (۲) احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین / در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی رویاند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به اصلاح محیط اهمیّت فراوان داد. پاورقی ۱. این تفسیر را فخر رازی به عنوان اولین احتمال در معنی آیه، ذکر کرده است (تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۱۴۴) / جمعی دیگر نیز آن را از ابن عباس نقل کرده اند. ۲. این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است. صفحه ۱۵۲ البتّه تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد / ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد. آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است / در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد. در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم می خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «إِنَّا كُنْمُ وَخَضْرَاءَ الدَّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خَضْرَاءُ الدَّمَنِ قَالَ (صلى الله عليه وآله): الْمَرْءَةُ الْحَسِينَاءُ فِي مَبْتِ السُّوءِ / از گیاهان (زیبایی که) بر مزبله ها می روید بپرهیزید! عرض کردند ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله ها می روید اشاره به چه کسی است / فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته!» (۱) این تشبیه بسیار گویا می تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه ساز و یا هر دو. در آیه دوم سخن از قوم بنی اسرائیل است که سالها تحت تعلیمات روحانی و معنوی موسی (علیه السلام) در زمینه توحید و سایر اصول دین قرار داشتند و

معجزات مهم الهی را همچون شکافته شدن دریا و نجات از چنگال فرعونیان، بطور خارق العاده با چشم خود دیدند، اما همین که در مسیر خود به سوی شام و سرزمینهای مقدّس، با گروهی بت پرست برخورد کردند، چنان تحت تأثیر این محیط ناسالم قرار گرفتند که صدا زدند: «یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» ای موسی برای ما بتی قرار بده همان گونه که آنها دارای معبودان و بتها هستند! موسی از این سخن بسیار متعجب و خشمگین شد و گفت: «به یقین شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) سپس بخشی از مفسد بت پرستی را برای آنها شرح داد. و عجب آن که بنی اسرائیل بعد از توضیحات صریح موسی (علیه السلام) نیز اثر منفی آن محیط مسموم در آنها باقی بود، بطوری که سامری توانست از غیبت چند روزه موسی (علیه السلام) استفاده کند و بت طلایی خود را بسازد و اکثریت آن گروه نادان را به دنبال خود بکشاند و از توحید به شرک و بت پرستی ببرد. پاورقی ۱.

وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۹، حدیث ۷- بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۳۲، حدیث ۱۰. صفحه ۱۵۳ این موضوع بخوبی نشان می دهد که محیط های ناسالم تا چه حد می تواند در مسائل اخلاقی و حتی عقیدتی اثر بگذارد، شک نیست که بنی اسرائیل پیش از مشاهده این گروه بت پرست، زمینه فکری مساعدی در اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست، برای این موضوع داشتند ولی مشاهده آن صحنه تازه به منزله جرّقه ای بود که زمینه های قبلی را فعال کرد و به هر حال، همه اینها دلیل بر تأثیر محیط در افکار و عقائد انسان است. در سومین آیه که از زبان حضرت نوح به هنگام نفرین بر قوم بت پرست می باشد، شاهد و گواه دیگری بر تأثیر محیط در اخلاق و عقائد انسان است. نوح، نفرین خود را درباره نابودی آن قوم کافر با این جمله تکمیل کرد، و در واقع نفرین خود را مستدل کرد، عرض کرد: «خداوندا اگر آنها را زنده بگذاری، بندگانت را گمراه و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آید! (إِنَّكَ أَنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) هم نسل امروز آنها کافر و منحرف است و هم نسلهای آینده که در این محیط پرورش می یابد، آلوده می شوند. در چهارمین و پنجمین آیه، سخن از لزوم هجرت از محیطهای آلوده است، در چهارمین آیه خداوند بندگان با ایمان خود را مخاطب ساخته و می گوید: «زمین من گسترده است تنها مرا بپرستید (تسلیم فشار دشمن نشوید و در محیط آلوده نمانید) (یا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعِيْدُونَ) و در پنجمین آیه، به کسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند هشدار می دهد و می گوید عذر آنها در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست، مضمون آیه چنین است: «کسانی که فرشتگان قبض ارواح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند، به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با این که مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید) آنها در پاسخ گفتند ما در زمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند مگر سرزمین خداوند پهناور نبود چرا هجرت نکردید آنها (عذری نداشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند) جایگاهشان جهنّم و سرانجام بدی دارند (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا) صفحه ۱۵۴ اصولاً مسأله هجرت که از اساسی ترین مسائل در اسلام است تا آنجا که تاریخ اسلام بر پایه آن بنیاد شده، فلسفه هائی دارد که یکی از مهمترین آنها فرار از محیط آلوده و نجات از تأثیرات سوء آن است. هجرت، بر خلاف آنچه بعضی می پندارند، مخصوص آغاز اسلام نبوده بلکه در هر عصر و زمانی جاری است که اگر مسلمانان در محیطهای آلوده به شرک و کفر و فساد باشند و عقائد یا اخلاق آنها به خطر بیفتد، باید از آنجا مهاجرت کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ قَرَّبِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَأَنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ أَسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) وَإِبْرَاهِيمَ (علیه السلام) کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر - اگر چه به اندازه یک وجب فاصله داشته باشد - مهاجرت کند، مستحق بهشت می گردد و همنشین محمد (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم (علیه السلام) (دو پیامبر بزرگ مهاجر) خواهد بود! (۱) تکیه بر مقدار شبر (مقدار یک وجب) دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مسأله است که به هر مقدار و در هر عصر و زمان مهاجرت انجام گیرد، هماهنگی با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ابراهیم (علیه السلام) حاصل خواهد شد. کوتاه سخن این که، در هر عصر و زمان، محیط در ساختن شخصیت و اخلاق انسانها مؤثر بوده است و

پاکی و یا ناپاکی محیط، عامل تعیین کننده ای محسوب می شود. هر چند مسأله، جنبه جبری ندارد. بنابراین، برای پاکسازی اخلاق و پرورش ملکات فاضله، یکی از مهمترین اموری که باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله پاکسازی محیط است. و اگر محیط به قدری آلوده باشد که نتوان آن را پاک کرد، باید از چنین محیطی مهاجرت نمود. پاورقی ۱. نورالثقلین، جلد اول، صفحه ۵۴۱. صفحه ۱۵۵ آیا هنگامی که حیات مادی انسان در یک محیط به خاطر آلودگی به خطر بیفتد، از آن جا هجرت نمی کند؟ پس چرا هنگامی که حیات معنوی و اخلاقی او که از حیات مادی ارزشمندتر است به خطر افتد، به عذر این که این جا زادگاه من است، تن به انواع آلودگیهای خود و خانواده و فرزندان بدهد و مهاجرت نکند! بر تمام علمای اخلاق لازم است که برای پرورش فضائل اخلاقی برنامه های مؤثری برای پاکسازی محیط بیندیشند. چرا که بدون آن، کوششهای فردی و موضعی کم اثر خواهد بود.

۲- نقش معاشران و دوستان

اشاره

موضوع دیگری که تأثیر عمیق آن به تجربه ثابت شده و همه علمای اخلاق و تعلیم و تربیت اتفاق نظر دارند، مسأله معاشرت و دوستی است. غالباً دوستان و معاشران ناباب و آلوده سبب آلودگی افراد پاک شده اند. عکس آن نیز صادق است، زیرا بسیاری از افراد پاک و قوی الاراده توانسته اند بعضی از معاشران ناباب را به پاکی و تقوا دعوت کنند. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و اشاراتی را که قرآن به این مسأله دارد با هم می شنویم: ۱- وَمِنْ يَعْشُرْ عَيْنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهَيَّوْ لَهُ قَرِينَ - وَإِنَّهُمْ لَيَصِيدُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَخْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ - حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ. (۱) ۲ - قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ - أَءِذَامُنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَبِيدُونَ - قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ - فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ - قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَأُزِدَنَّكَ مِنَ الْمُحْضَرِينَ. (۲) ۳ - وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا. (۱) پاورقی ۱. سوره زخرف، آیات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸. ۲. سوره صافات، آیات ۵۱ تا ۵۷. صفحه ۱۵۶

ترجمه

۱- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او می فرستیم پس همواره قرین اوست - و آنها = شیاطین این گروه را از یاد خدا باز می دارند در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند! - تا زمانی که (در قیامت) نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود. چه بد همنشینی بودی! ۲ - کسی از آنها می گوید: «من همنشینی داشتم - که پیوسته می گفت آیا (به راستی) تو این سخن را باور کرده ای - که وقتی ما مردیم و به خاک و استخوان مبدل شدیم، (بار دیگر) زنده می شویم و جزا داده خواهیم شد؟! - (سپس) می گوید آیا شما می توانید از او خبری بگیرید؟ - اینجاست که نگاهی می کند، ناگهان او را در میان دوزخ می بیند - می گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی! - و اگر نعمت پروردگارم نبود، من نیز از احضار شدگان (در دوزخ) بودم! ۳ - و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گرد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! - ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! - او مرا از یاد آوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیات که در بالا آمد گرچه درباره همنشینی شیطان با غافلان از یاد خداست، ولی تأثیر همنشین بد در اخلاقیات و در سرنوشت هر انسانی روشن می‌سازد. نخست می‌فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را بر او مسلط می‌سازیم که همواره قرین و همنشین او باشد!» (وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) (۱) پاورقی ۱. سوره فرقان، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹. صفحه ۱۵۷ سپس نقش این قرین سوء (همنشین بد) را چنین بیان می‌کند که آنها، یعنی شیاطین، راه هدایت و حرکت به سوی خداوند را به روی آنها می‌بندد و آنها را از رسیدن به این هدف مقدس باز می‌دارد و غم‌انگیزتر، این که در عین گمراهی گمان می‌کنند که هدایت یافته‌اند! (وَأَنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ)! سپس به نتیجه آن پرداخته و می‌گوید: روز قیامت که همه در محضر الهی حاضر می‌شوند و پرده‌ها کنار می‌رود و حقایق فاش می‌شود، این انسان گمراه خطاب به دوست اغواگر شیطانش کرده، می‌گوید ای کاش فاصله میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه همنشین بدی هستی! (حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ) از این تعبیرات بخوبی استفاده می‌شود که همنشین بد می‌تواند انسان را بکلی از راه خدا منحرف سازد؛ پایه‌های اخلاق را بر روی او ویران کند و واقعیتها را چنان دگرگون نشان دهد که انسان در عین گمراهی خود را در زمره هدایت یافتگان ببیند؛ و به یقین در چنین حالی هدایت و بازگشت به صراط مستقیم غیر ممکن است؛ و زمانی بیدار می‌شود و به هوش می‌آید که راه برگشت بکلی بسته شده؛ حتی از تعبیر آیه استفاده می‌شود که این همنشینان بد در آن زندگی ابدی نیز با او هستند و چه دردآور است که انسان کسی را که مایه بدبختی او شده همیشه در برابر خود ببیند و به او گفته شود بیهوده آرزوی جدا شدن از او را مکن شما با هم سرنوشت مشترکی دارید! (وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ). (۲) شبیه آیات فوق، آیه ۲۵ سوره فضیلت می‌باشد که می‌گوید: «وَقَيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ پاورقی ۱. برای نقیض از ماده قیض معانی مختلفی نقل کرده‌اند؛ بعضی آن را به معنی تسبیب و بعضی به معنی تقدیر و برکندن و بعضی مانند راغب به معنی مسلط ساختن می‌دانند چرا که قیض به معنی پوست سفیدی است که روی تخم مرغ را گرفته (و آن را احاطه کرده است). ۲. سوره زخرف، آیه ۳۹. صفحه ۱۵۸ فَرَيْتُمْ لَكُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمِّ قَدْحَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ؛ ما برای آنها همنشینانی (زشت سیرت) قرار دادیم که زشتیها را از پیش رو و پشت سر آنها در نظرشان جلوه دادند؛ و فرمان الهی درباره آنان تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند؛ آنها مسلماً زیانکار بودند!» در بخش دوم از این آیات، از کسانی سخن می‌گوید که همنشین بدی داشتند که پیوسته در گمراهی آنها می‌کوشیدند ولی آنها به لطف و رحمت الهی و با تلاش و کوشش توانسته‌اند خود را از چنگال و سوسه آنها رهائی بخشند در حالی که تالاب پرتگاه پیش رفته بودند؛ در اینجا نیز سخن از تأثیر فوق‌العاده همنشین بد در شکل‌گیری عقائد و اخلاق انسان است ولی در عین حال چنان نیست که انسان مجبور باشد و نتواند با تلاش و کوشش، خویشتن را نجات دهد؛ می‌فرماید: «در روز قیامت بعضی از بهشتیان به بعضی دیگر می‌گویند من در دنیا همنشینی داشتم که پیوسته به من می‌گفت آیا به راستی تو این سخن را باور کرده‌ای که وقتی ما مردیم و خاک شدیم و استخوان پوسیده شدیم، بار دیگر زنده می‌شویم و به جزای اعمال خود می‌رسیم (ولی من به فضل الهی تسلیم و سوسه‌های او نشدم و در ایمان خود ثابت قدم ماندم!) (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ - قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ - يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصِدِّقِينَ - ءَأَذَانُنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنَالَامَ دِينُونَ (۱)) در این هنگام او به فکر همنشین نااهل قدیمی خود می‌افتد و به جستجو برمی‌خیزد و از همان اوج بهشت نگاهی به سوی دوزخ می‌افکند و ناگهان او را در وسط جهنم می‌بیند (فَطَاطَعَ فِرَآءَهُ فِي سِوَاءِ الْحَجِيمِ) به او می‌گوید به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و همچون خودت بدبخت کنی و اگر لطف الهی و نعمت پروردگرم شامل حال من نبود من نیز امروز در آتش دوزخ احضار می‌شدم (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ

كَذَّبَتْ لُتَّادٌ وَلُؤْلَاءُ نِعْمَتُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِّينَ). پاورقی ۱. سوره صافات، آیات ۵۰ تا ۵۳. صفحه ۱۵۹ مجموع این آیات بخوبی نشان می دهد که همنشین بد، انسان را تالاب پرتگاه دوزخ می برد و اگر ایمان قوی و تقوا و لطف پروردگار نباشد در آن پرتگاه سقوط می کند! در سومین بخش از آیات مورد بحث، سخن از تأسّف و تأثر عمیق ستمگران در قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسّف می خورند چرا که عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می بینند. می فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدّت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است! (وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا... يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا... لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعِيدٍ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا)». به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسّف می کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرفی می کنند! و حتّی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البته در بیمار دلان) می شمردند و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می شوند. قابل توجه این که، در این آیات تأسّف این گروه را با جمله «يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ ظَالِمٌ هَر دُو دَسْت خُود رَا بَه دَنَدَان دَر آن رُوز مِی گُزْد» بیان فرموده و این آخرین مرحله تأسّف است و این در موارد ضعیفتر، انسان انگشت خود را به دندان می گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می گزد و در حقیقت این یک نوع انتقام گیری از خویشان است که چرا کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم! صفحه ۱۶۰ آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق العاده ای دارند و نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می دهند، که در شکل گیری عقائد آنها مؤثرند و اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجه قرار دهد و مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می دهد.

نقش معاشران در روایات اسلامی

در این زمینه احادیث بسیار گویایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده است. در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا آنجا که این مسأله اهمّیت داده شده که می فرماید: «انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش از آن پیروی می کند» (الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ) (۱) همین معنی را امام صادق (علیه السلام) با استفاده از کلام پیامبر به گونه دیگری بیان کرده است و می فرماید: «لَا تَصْبِرُوا عَلَى أَهْلِ الْبِدْعِ وَلَا تَجَالِسُوهُمْ فَتَصْبِرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ» با آنها همنشین نشوید که نزد مردم همچون یکی از آنها خواهید بود! رسول خدا فرمود: انسان پیرو دین دوست و رفیقش می باشد! (۲) همین معنی در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) به صورت تأثیر متقابل بیان شده است و می فرماید: «مُجَالَسَةُ الْأَخْيَارِ تُلْحِقُ الْأَشْرَارَ بِالْأَخْيَارِ وَمُجَالَسَةُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ تُلْحِقُ الْأَبْرَارَ بِالْفُجَّارِ» همنشینی با خوبان، بدان را به خوبان ملحق می کند و همنشینی نیکان با بدان، نیکان را به بدان ملحق می سازد! و در ذیل این حدیث جمله پر معنی دیگری آمده، می فرماید: «فَمَنْ إِشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ» کسی که وضع او بر شما مبهم باشد، و از دین او آگاه نباشید، نگاه به دوستان و همنشینانش کنید (اگر همنشین با دوستان خداست او را از مؤمنان بدانید و اگر با دشمنان حق است، او را از بدان بدانید!) (۱) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۷۵ «باب مجالسة»

اهل المعاصی، حدیث ۳. ۲. همان مدرک صفحه ۱۶۱ در بعضی از روایات این معنی با تشبیه روشنی بیان شده می‌فرماید: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرِّيحِ إِذَا مَرَّتْ بِاللَّيْلِ حَمَلَتْ نِتْنًا» همنشینی با بدان موجب بدی می‌گردد؛ همچون بادی که از جایگاه متعفن و آلوده می‌گذرد؛ بوی بد را با خود می‌برد. (۲)» از تعبیرات بالابخوبی استفاده می‌شود همان گونه که معاشرت با بدان زمینه‌های بدی را فراهم می‌سازد، معاشرت با نیکان نور هدایت و فضائل اخلاقی را در دل انسان می‌افروزد. در حدیثی از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دلها در معاشرت با صاحبان عقل و خرد است!» (۳) و در تعبیر دیگری از همان حضرت آمده است: «مُعَاشَرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با ارباب فضیلت، مایه حیات دلها است!» (۴) تأثیر مجالست و همنشینی و روحيات دوستان در انسان به اندازه‌ای است که در حدیثی از حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ وَوَيْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا نگاه کنید با چه کسی همنشین است؛ چرا که انسان را به وسیله دوستان و همنشین هایش می‌توان شناخت؛ او نسبتی با اصحاب و یارانش دارد.» (۵) در حدیث جالبی از لقمان حکیم در باب نصیحتی که به فرزندش می‌کرد، می‌خوانیم: «يَا بَنِيَّ صَاحِبِ الْعُلَمَاءِ، وَأَقْرَبِ مِنْهُمْ، وَجَالِسِيهِمْ وَزُرُهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ، فَلَعَلَّكَ تَشَبَّهُهُمْ فَتَكُونَ مَعَهُمْ؛ فرزندم با دانشمندان دوستی کن! و به آنها نزدیک باش! و همنشینی کن! و به زیارت آنها در خانه هایشان برو! باشد که شبیه آنها شوی، و با آنها (در دنیا و آخرت) باشی!» (۱) پاورقی ۱. کتاب صفات الشیعه صدوق (طبق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۷). ۲ و ۳ و ۴. غررالحکم ۵. بحارالانوار، ج ۷۱، صفحه ۱۸۸. صفحه ۱۶۲ کوتاه سخن این که، در احادیث اسلامی، تعبیرات فراوانی در زمینه تأثیر و تأثر دوستان از یکدیگر و شباهت اخلاقی آنها با هم، می‌خوانیم که اگر تمام آنها گرد آوری شود، بحث مشروعی را تشکیل می‌دهد. برای حسن ختام، این سخن را با حدیث کوتاه و پرمعنایی از علی (علیه السلام) پایان می‌دهیم؛ امام در وصایایش به فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: «قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ، تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ؛ با نیکان قرین و همنشین باش تا از آنها شوی! و از بدان جدایی اختیار کن تا (از بدیها) جدا شوی!» (۲)

تأثیر معاشرت در تحلیلهای منطقی

می‌گویند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است؛ در موضوع مورد بحث، مشاهده نمونه‌های عینی که معاشرت با بدان سرچشمه انواع انحرافات اخلاقی می‌شود، و معاشرت با نیکان در پاکسازی روح و جان انسان اثر می‌گذارد، بهترین دلیل برای بحث مورد نظر است. این تشبیه قدیمی، که اخلاق زشت و بد همانند بیماریهای واگیردار است، که بسرعت به نزدیکان و همنشینان سرایت می‌کند، تشبیه صحیح گویایی است، مخصوصاً در مواردی که بر اثر کمی سن و سال یا کمی معلومات و یا سستی ایمان و اعتقاد مذهبی، زمینه‌های روحی برای پذیرش اخلاق دیگران آماده است، معاشرت این گونه افراد با افراد آلوده سم مهلک و کشنده‌ای است. بسیار دیده شده است که سرنوشت افراد خوب و بد، بر اثر معاشرتهای بکلی دگرگون شده، و مسیر زندگانی آنها تغییر یافته است؛ و این امر دلایل مختلفی از نظر روانی دارد: ۱- از جمله مسائلی که روانکاوان در مطالعات خود به آن رسیده‌اند وجود روح محاکات در انسانها است؛ یعنی، افراد، آگاهانه یا ناآگاه، آنچه را در دوستان و نزدیکان خود می‌بینند، حکایت می‌کنند؛ افراد شاد بطور ناآگاه شادی در اطرافیان خود می‌پاشند و «افسرده دل افسرده کند انجمنی را». پاورقی ۱. همان مدرک، ص ۱۸۹. ۲. نهج البلاغه، وصیت علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) (نامه ۳۱). صفحه ۱۶۳ افراد مأیوس، دوستان خود را مأیوس، و افراد بدبین، همنشینان خود را بدبین بار می‌آورند، و همین امر سبب می‌شود که دوستان با سرعت در یکدیگر تأثیر بگذارند. ۲- مشاهده بدی و زشتی و تکرار آن، از قبیل آن می‌کاهد و کم کم به صورت یک امر عادی در می‌آید؛ و می‌دانیم یکی از عوامل مؤثر در ترک گناه و زشتیها، احساس قبح آن است. ۳- تأثیر تلقین در انسانها غیر قابل انکار است؛ و دوستان بد

همنشینان خود را معمولاً زیر بمباران تلقینات می‌گیرند و همین امر سبب می‌شود که گاه بدترین اعمال در نظر آنان، تزیین یابد و حس تشخیص را بکلی دگرگون سازد. ۴- معاشرت با بدان، حس بدبینی را در انسان، تشدید می‌کند و سبب می‌شود که نسبت به همه کس بدبین باشد، و این بدبینی یکی از عوامل سقوط در پرتگاه گناه و فساد اخلاق است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ هَمَنْشِينِي بِأَبْدَانِ مَوْجِبِ بَدِينِي بِه نیکان می‌شود.» (۱) حتی در حدیثی، معاشرت با بدان سبب مرگ دلها شمرده شده، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در این حدیث می‌فرماید: «أَرْبَعٌ يُمِثَّنَ الْقَلْبَ... وَمُجَالَسَةُ الْمَوْتِي فَفَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتِي؟ قَالَ (صلی الله علیه وآله): كُلُّ غَنِيِّ مُسْرِفٍ چَهار چیز است که قلب انسان را می‌میراند... از جمله همنشینی مردگان است، عرض شد: منظور از مردگان کیست ای رسول خدا! فرمود: هر ثروتمند اسرافکاری است.» (۲) روشنی این موضوع، یعنی سرایت حسن و قبح اخلاقی از دوستان به یکدیگر سبب شده که شعرا و ادبا، نیز در اشعار خود هر کدام به نوعی درباره این مطلب داد سخن بدهند. پاورقی ۱. صفات الشیعه صدوق، طبق نقل بحار، ج ۷۱، صفحه ۱۹۷. ۲. خصال (مطابق نقل بحار، ج ۷۱، ص ۱۹۵). صفحه ۱۶۴ در یک جا می‌خوانیم: کم نشین با بدان که صحبت بد گر چه پاکی، تو را پلید کند آفتاب از چه روشن است آن را پاره ای ابر ناپدید کند در جای دیگر آمده است: با بدان کم نشین که بدمانی خو پذیر است نفس انسانی و نیز گفته اند: صحبت نیک را ز دست مده که و مه به شود ز صحبت به اشعار در این زمینه بسیار فراوان است و این بحث را با شعر معروفی از سعدی که با تکرار هرگز کهنه نشده است پایان می‌دهیم: گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشکمی یا عیبیری که از بوی دل آویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

۳- تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق

اشاره

همه می‌دانیم که اولین مدرسه برای تعلیم و تربیت کودک محیط خانواده است، و بسیاری از زمینه‌های اخلاقی در آنجا رشد و نمو می‌کند. محیط سالم یا ناسالم خانواده تأثیر بسیار عمیقی در پرورش فضائل اخلاقی، یا رشد رذائل دارد و در واقع باید سنگ زیربنای اخلاق انسان در آنجا نهاده شود. اهمیت این موضوع، زمانی آشکار می‌شود که توجه داشته باشیم اولاً کودک، بسیار اثر پذیر است، و ثانیاً آثاری که در آن سن و سال در روح او نفوذ می‌کند، ماندنی و پابرجا است! این حدیث را غالباً شنیده ایم که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «الْعِلْمُ (فی) الصِّغَرِ غَرٌّ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ» تعلیم در کودکی همانند نقشی است که روی سنگ کنده می‌شود! (که سالیان دراز باقی و برقرار می‌ماند.) (۱) صفحه ۱۶۵ کودک بسیاری از سجایای اخلاقی را از پدر و مادر و برادران بزرگ و خواهران خویش می‌گیرد. شجاعت، سخاوت، صداقت و امانت، و مانند آنها، اموری هستند که به راحتی کودکان از بزرگترهای خانواده کسب می‌کنند و رذائلی مانند دروغ و خیانت و بی‌عفتی و ناپاکی و مانند آن را نیز از آنها کسب می‌نمایند. افزون بر این، صفات اخلاقی پدر و مادر از طریق دیگری نیز کم و بیش به فرزندان منتقل می‌شود، و آن از طریق عامل وراثت و ژنها است. ژنها تنها حامل صفات جسمانی نیستند، بلکه صفات اخلاقی و روحانی نیز از این طریق به فرزندان، منتقل می‌شود، هرچند بعداً قابل تغییر و دگرگونی است، و جنبه جبری ندارد تا مسؤولیت را از فرزندان بطور کلی سلب کند. به تعبیر دیگر، پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می‌گذارند، از طریق تکوین و تشریح، منظور از تکوین در اینجا صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از طریق ناآگاه منتقل به فرزند می‌شود، و منظور از تشریح، تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می‌گیرد، و منشأ پرورش صفات خوب و بد می‌شود. درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست ولی بدون شک زمینه ساز صفات و

روحیات انسانها است، و بسیار با چشم خود دیده ایم که فرزندان افراد پاک و صالح و شجاع و مهربان، افرادی مانند خودشان بوده اند و بعکس، آلوده زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده ایم. بی شک این مسأله در هر دو طرف استثنائاتی دارد که نشان می دهد تأثیر این دو عامل (وراثت و تربیت) تأثیر جبری غیر قابل تغییر نیست. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و مواردی را که قرآن به آن اشاره کرده است، مورد بررسی قرار می دهیم. ۱- اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاٰجِرًا كَفٰرًا (سوره نوح، آیه ۲۷) ۲- فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ وَ اَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِيْنًا وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا (سوره آل عمران، آیه ۳۷) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۲۴. ۳- اِنَّ اللّٰهَ اَضْيَطَفِيْ اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَ آلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ آلَ عِمْرٰنَ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ (سوره آل عمران، آیه ۳۳ و ۳۴) ۴- يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَ اٰهْلِيْكُمْ نَارًا وَ قُوْدُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (سوره تحریم، آیه ۶) ۵- يَا اُخْتَ هٰرُوْنَ مَا كَانَ اَبُوْكَ اِمْرًا سَوْءًا وَ مَا كَانَتْ اُمُّكَ بَغِيًّا (سوره مریم، آیه ۲۸)

ترجمه

۱- چرا که اگر آنها را باقی بگذاریم، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند! ۲- خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و بطور شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد) و کفالت او را به «زکریا» سپرد. ۳- خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و دانا است (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد). ۴- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان و سنگها است نگه دارید! ۵- ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره ای!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث، باز سخن از قوم نوح است، که وقتی تقاضای نابودی آنها را به عذاب الهی می کند، تقاضای خود را با این دلیل مقرون می سازد، که اگر آنها باقی بمانند سایر بندگان تو را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر از آنها متولد نمی شود (اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاٰجِرًا كَفٰرًا). این سخن ضمن این که نشان می دهد افراد فاسد و مفسد که دارای نسل تبه‌کار هستند، از نظر سازمان خلقت، حق حیات ندارند و باید به عذاب الهی گرفتار شوند و از میان بروند، اشاره به این حقیقت است که محیط جامعه، تربیت خانوادگی، و حتی عامل وراثت می تواند در اخلاق و عقیده مؤثر باشد. صفحه ۱۶۷ قابل توجه این که نوح (علیه السلام) بطور قاطع می گوید: تمام فرزندان آنها فاسد و کافر خواهند بود، چرا که موج فساد در جامعه آنها به قدری قوی بود که نجات از آن، کار آسانی نبود. نه این که این عوامل صد در صد جنبه جبری داشته باشد و انسان را بی اختیار به سوی خود بکشاند. بعضی گفته اند آگاهی نوح بر این نکته به خاطر وحی الهی بوده، که به نوح فرمود: «اِنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ» جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! (سوره هود، آیه ۳۶) ولی روشن است این آیه، شامل نسل آینده آنها نمی شود، بنابراین بعید نیست که نسبت به نسل آینده بر اساس امور سه گانه ای که گفته شد (محیط، تربیت خانوادگی و عامل وراثت) قضاوت کرده باشد. در بعضی از روایات، آمده که فاسدان قوم نوح هنگامی که فرزند آنها به حد تمیز می رسید، او را نزد نوح (علیه السلام) می بردند، و به کودک می گفتند این پیرمرد را می بینی، این مرد دروغگویی است، از او بپرهیز، پدرم مرا این چنین سفارش کرده (و تو نیز باید فرزندت را به همین امر سفارش کنی)! و به این ترتیب نسلهای فاسد، یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند. (۱) در قرآن مجید در داستان حضرت مریم (علیها السلام) زنی که

از مهمترین و با شخصیت‌ترین زنان جهان است، تعبیراتی آمده که نشان می‌دهد مسأله وراثت و تربیت خانوادگی و محیط پرورشی انسان در روحيات او بسیار اثر دارد، و برای پرورش فرزندان برومند پاکدامن باید به تأثیر این امور توجه داشت. از جمله روحيات مادر اوست که از زمان بارداری، پیوسته او را از وسوسه‌های شیطان به خدا می‌سپرد، و آرزو می‌کرد از خدمتگزاران خانه خدا باشد و حتی برای این کار نذر کرده بود. پاورقی ۱. تفسیر فخر رازی و تفسیر مراغی، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۱۶۸ آیه فوق می‌گوید: خداوند او را به حسن قبول پذیرفت و به طرز شایسته‌ای گیاه وجودش را پرورش داد (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَ آتَبَهَا نَبَاتًا حَسِينًا). تشبیه وجود انسان پاک به گیاه برومند، اشاره به این حقیقت است که همان طور که برای برخورداری از یک بوته گل زیبا یا یک درخت پرثمر باید نخست از بذره‌های اصلاح شده استفاده کرد و سپس وسائل پرورش آن گیاه را از هر نظر فراهم ساخت، و باغبان نیز باید بطور مرتب در تربیت آن بکوشد، انسانها نیز چنین اند، هم عامل وراثت در روح و جان آنها مؤثر است، و هم تربیت خانوادگی و هم محیط. و قابل توجه این که در ذیل این جمله می‌افزاید وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا وَ خَدَّاهَا زَكَرِيَّا را برای سرپرستی و کفالت او (مریم) برگزید (۱) پیدا است حال کسی که در آغوش حمایت پیامبر عظیم الشانی است که خداوند او را برای کفالت او برگزیده است. و جای تعجب نیست که با چنین تربیت عالی، مریم به مقاماتی از نظر ایمان و اخلاق و تقوا برسد که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید، از او پرسید ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد. آری آن تربیت بهشتی نتیجه اش این اخلاق و غذای بهشتی است! در سومین آیه مورد بحث که در واقع مقدمه‌ای برای آیه مربوط به مریم و کفالت زکریا محسوب می‌شود، باز سخن از تأثیر عامل وراثت و تربیت در پاکی و تقوا و فضیلت است، می‌فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید و برتری داد، آنها دودمانی بودند که (از نظر پاکی و فضیلت، بعضی از آنها از بعضی دیگر بودند، و خداوند شنوا و دانا است (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ - ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). پاورقی ۱. باید توجه داشت «کفل» اگر بدون تشدید باشد به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است، و اگر به صورت ثلاثی مزید (کَفَّلَ با تشدید) استعمال شود، به معنی انتخاب کفیل برای دیگری است، و طبق تعبیر بالا، خداوند زکریا را برای کفالت مریم برگزید (بنابراین کَفَّلَ در اینجا دو مفعول گرفته، یکی ضمیر هاء که به مریم بر می‌گردد، و دوم زکریا). صفحه ۱۶۹ گرفته شدن بعضی از آنها از بعضی دیگر، یا اشاره به عامل وراثت است، و یا تربیت خانوادگی و یا هر دو، و در هر حال شاهد گویایی برای مسأله مورد بحث، یعنی تأثیر وراثت و تربیت در شخصیت و تقوا و فضیلت است. در روایاتی که ذیل این آیه نقل شده است، به این معنی اشاره شده (۱) و به هر حال دلالت آیات فوق، بر این که محیط تربیتی یک انسان و مسأله وراثت، تأثیر عمیقی در شایستگیها و لیاقتهای او برای پذیرش مقام رهبری معنوی خلق دارد، قابل انکار نیست، و هرگز نمی‌توان، این گونه افراد را که از چنین وراثتها و تربیتهائی برخوردارند، با افراد دیگری که از یک وراثت آلوده و تربیت نادرست برخوردار بوده‌اند، مقایسه کرد. در چهارمین آیه، خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته و می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که آتش افروزه و هیزمش انسانها و سنگهاست، برکنار دارید! (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ) این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشدار می‌دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند، سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است. بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و پرهیزگاری گردد، نخواهد بود، و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می‌سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

پاورقی ۱. به «نور الثقلین» جلد ۱، صفحه ۳۳۱ مراجعه شود. صفحه ۱۷۰ این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود. در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ أَنْ أَطَاعُواكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَ أَنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيَّكَ» آنها را امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای! (۱) این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابزار کار برای دور داشتن خانواده از آتش دوزخ است و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت و حتی بعید نیست آیه، شامل مسائل مربوط به وراثت نیز بشود؛ مثلاً، به هنگام انعقاد نطفه غذای حلال خورده باشد، و به یاد خدا باشد تا جنین در حال انعقاد نطفه از وراثت مثبتی برخوردار گردد، چرا که دور نگه داشتن از آتش، همه آنها را شامل می شود. پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به داستان مریم و تولد حضرت مسیح (علیه السلام) بدون پدر می کند و می گوید هنگامی که مریم نوزاد خود حضرت مسیح را با خود به نزد بستگان و اقوام خویش آورد، آنها از روی تعجب گفتند تو کار عجیب و بدی انجام دادی «ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی به اعمال خلاف نداشت (پس تو چرا بدون همسر صاحب فرزند شدی)!» (یا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأً سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا) پاورقی ۱. نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷۲. صفحه ۱۷۱ این تعبیر (مخصوصاً با توجه به این که قرآن آن را نقل کرده است و عملاً به آن صحه نهاده) نشان می دهد که تأثیر عامل وراثت از سوی پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی در اخلاق انسانها از مسائلی بوده که همه مردم آن را به تجربه دریافته بودند و اگر چیزی بر خلاف آن می دیدند تعجب می کردند. از مجموع آنچه در شرح آیات بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عامل وراثت و تربیت از عوامل مؤثر و مهم در مسائل اخلاقی چه در جنبه های مثبت و چه در جنبه های منفی می باشد.

رابطه اخلاق و تربیت خانوادگی در احادیث اسلامی

بی شک نخستین مدرسه هر انسانی دامن مادر و آغوش پدر اوست، و در همین جا است که نخستین درسهای فضیلت یا رذیلت را می آموزد. و اگر مفهوم تربیت را اعم از «تکوینی» و «تشریحی» در نظر بگیریم نخستین مدرسه رحم مادر و صلب پدر است که آثار خود را بطور غیر مستقیم در وجود فرزند می گذارد، و زمینه ها را برای فضیلت و رذیلت آماده می سازد. در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار لطیف و دقیقی در این قسمت وارد شده که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می شود: ۱ - علی (علیه السلام) فرمود: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ» اخلاق پاک و نیک، دلیل وراثتهای پسندیده انسان (از پدر و مادر) است. (۱) به همین دلیل در خانواده های پاک و با فضیلت غالباً فرزندان با فضیلت پرورش می یابند و بعکس افراد شرور غالباً در خانواده های شرور و آلوده اند. پاورقی ۱. غررالحکم صفحه ۱۷۲ - ۲. در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «عَلَيْكُمْ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ بِشَرَفِ النَّفْسِ وَ دَوَى الْأَصُولِ الطَّيِّبَةِ فَإِنَّهَا عِنْدَهُمْ أَفْضَى وَ هِيَ لَدَيْهِمْ أَزْكَى» در طلب حوائج به سراغ مردم شریف النفس که در خانواده های پاک و اصیل پرورش یافته اند بروید، چرا که نیازمندها نزد آنها بهتر انجام می شود و پاکیزه تر صورت می گیرد! (۱) ۳ - در عهد نامه مالک اشتر در توصیه ای که علی (علیه السلام) به مالک درباره انتخاب افسران لایق برای ارتش اسلام می کند، چنین می خوانیم: «تَمَّ الصَّقُّ بِذَوَى الْمُرُوءَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَ الشُّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكُرَمِ وَ شَعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ» سپس پیوند خود را با شخصیتهای اصیل و خانواده های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و بزرگوار، چرا که آنها کانون فضیلت و مرکز نیکی هستند. (۲) ۴ - تأثیر پدر و یا مادر آلوده

در شخصیت اخلاقی فرزندان تا آن اندازه است که در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «أَيُّمَا امْرَأَةً أَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَ هُوَ شَارِبُ الْخَمْرِ، كَانَ لَهَا مِنَ الْخَطَايَا بَعْدَ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ كُلُّ مَوْلُودٍ يَلِدُ مِنْهُ فَهُوَ نَجِسٌ زَهْرُ زَنَى اطَاعَتْ از همسرش کند در حالی که او شراب نوشیده (و با او همبستر شود) به عدد ستارگان آسمان مرتکب گناه شده است و فرزندى که از او متولد می شود آلوده خواهد بود!» (۳) در روایات متعدد دیگری نیز از قبول خواستگاری مرد شراب خوار و بد اخلاق و آلوده نهی شده است. (۴) ۵- تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ زَهْرُ نَوْزَادَى بِرِ فِطْرَتِ پاك توحيد (و اسلام) متولد می شود مگر این که پدر و مادر او را به آئین یهود و نصرانیت وارد کنند» (۵) جایی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون سازد چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟ پاورقی ۱. غررالحکم ۲. نهج البلاغه ۳. لثالی الاخبار ۴. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۵۳-۵۴. ۵. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۰، سوره روم. صفحه ۱۷۳ ۶- همین امر سبب شده است که مسأله تربیت فرزندان به عنوان یکی از اساسی ترین حقوق آنها بر پدر و مادر شمرده شود. در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ إِسْمَهُ وَ يُحْسِنَ آدَبَهُ حَقُّ فَرْزَنْدِ بِرِ پَدْرِ اَیْنِ اَسْتِ کِه نَامِ نِیْکِی بِرِ اَوْ بَکْزَارْدِ و اَوْ رَا بِخُوبِی تَرْبِیْتِ کَنْد» (۱) روشن است نامها آثار تلقینی بسیار مؤثری در روحیه فرزندان دارد. نام شخصیت‌های بزرگ و پیشگامان تقوا و فضیلت، انسان را به آنها نزدیک می کند، و نام سردمداران فجور و رذیلت، انسان را به سوی آنها می کشاند. در اسلام حتی از این مسأله ظریف روانی غفلت نشده و فصل مبسوطی درباره نامهای خوب و نامهای بد در کتب حدیث آمده است. (۲) ۷- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا نَحَلَ وَالِدٌ وَ اَلْمَدَّةُ أَفْضَلُ مِنْ آدَبِ حَسَنِ زَهْرُ بَهْتَرِیْنِ بَخْشِشِی یَا مِیْرَانِی کِه پَدْرِ بَرای فَرْزَنْدِشِ مِی کَزَارْدِ، هَمَانِ اَدَبِ و تَرْبِیْتِ نِیْکِ اَسْت.» (۳) ۸- امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) در همین زمینه تعبیر رسائی فرموده است می فرماید: «وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَ لَيْتَهُ بِه مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْمَعُونَةَ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ زَهْرُ دَرِ بَرَابَرِ اَنچِه و لایْتِشِ بَرِ عَهْدِه تُو کَزَارْدِه شده است (از خانواده و فرزندان) مسئول هستی نسبت به تربیت نیکوی آنها و هدایت به سوی پروردگار و اعانت او بر اطاعتش.» (۴) ۹- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات خود تعبیری دارد که نشان می دهد که خلق و خوی پدران میراثی است که به فرزندان می رسد. می فرماید: «خَيْرٌ مَا وَرَثَ الْأَبَاءُ الْأَبْنَاءُ الْأَدَبُ زَهْرُ بَهْتَرِیْنِ چِیْزِی کِه پَدْرِانِ بَرای فَرْزَنْدَانِ خُودِ بِه اَرِثِ مِی نَهَنْدِ اَدَبِ و تَرْبِیْتِ صَحِیْحِ و فِضَائِلِ اخْلَاقِی اَسْت.» (۱) پاورقی ۱. کنز العمال، حدیث ۴۵۱۹۲. ۲. به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۱۲۲ تا ۱۳۲ مراجعه شود. ۳. کنز العمال، حدیث ۴۵۴۱۱. ۴. بحار، جلد ۷۱، صفحه ۶ (جوامع الحقوق). صفحه ۱۷۴ ۱۰- این بحث را با سخن دیگری از علی (علیه السلام) در نهج البلاغه پایان می دهیم: امام (علیه السلام) به هنگام شرح شخصیت و بیان موقعیت خود برای ناآگاهانی که او را با دیگران مقایسه می کردند می فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقِرَائَةِ الْقَرِيبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَ ضَعْفِي فِي حِجْرِهِ وَ أَنَا وَ لَيْدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صِدْرِهِ ... يَوْضَعُ لِي كُلَّ يَوْمٍ عِلْمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ زَهْرُ شَمَا قَرَابَتِ و نَزْدِیْکِی مَرَا بَا پِیامبر (صلی الله علیه و آله) و منزلت خاصم را نزد آن حضرت بخوبی می دانید. کودک خردسالی بودم پیامبر مرا در دامان خود می نشاند و به سینه اش می چسباند... او هر روز برای من پرچمی از فضائل اخلاقی خود می افراشت و مرا امر می کرد که به او اقتدا کنم (و این خلق و خوی من زائیده آن تربیت است جالب این که امام در لا به لای همین سخن هنگامی که از خلق و خوی پیغمبر اکرم بحث می کند، چنین می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلی الله علیه و آله) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَكْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ اخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلُهُ وَ نَهَارُهُ زَهْرُ اَزِ هَمَانِ زَمَانِ کِه رَسُولِ خُدا (صلی الله علیه و آله) از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راههای مکارم اخلاق و صفات نیک جهان سوق دهد.» (۲) بنابراین پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود نیز از تربیت یافتگان فرشتگان بود. درست است که اخلاق و صفات روحی انسان اعم از خوب و بد، از درون او بر می خیزد و با اراده او شکل می گیرد ولی انکار نمی توان کرد که زمینه های متعددی برای

شکل گیری اخلاق خوب و بد وجود دارد که یکی از آنها وراثت از پدر و مادر و همچنین تربیت خانوادگی است و این مسأله قطع نظر از تحلیلهای علمی و منطقی، شواهد عینی و تجربی فراوان دارد که قابل انکار نیست. به همین دلیل برای ساختن فرد یا جامعه آراسته به زیورهای اخلاقی باید به مسأله پاورقی ۱. غرر الحکم. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه). صفحه ۱۷۵ وراثت خانوادگی و تربیت هائی که از نونهالان در دامن مادر و آغوش مادر می بینند توجه داشت و اهمیّت این دوران در ساختار شخصیت انسانها را هرگز فراموش نکرد.

۴- تأثیر علم و آگاهی در تربیت

تأثیر علم و آگاهی در تربیت

دیگر از زمینه های پرورش اخلاق بالا بردن سطح علم و معرفت افراد است، چرا که هم با دلیل منطقی و هم با تجربه های فراوان به ثبوت رسیده است که هر قدر سطح معرفت و دانش الهی انسان بالاتر برود فضائل اخلاقی در او شکوفاتر می شود و بعکس، جهل و فقدان معارف الهی ضربه شدید بر پایه ملکات فضیله وارد می سازد و سطح اخلاق را تنزل می دهد. در آغاز این کتاب در بحث رابطه «علم» و «اخلاق» بحث فشرده ای درباره پیوند این دو داشتیم، و گفتیم بعضی از دانشمندان و فلاسفه آنقدر در این باره مبالغه کرده اند که گفته اند «علم مساوی است با اخلاق». و به تعبیر دیگر، علم و حکمت سرچشمه اخلاق است (آن گونه که از سقراط نقل شده) و رذائل اخلاقی معلول جهل و نادانی است. مثلاً، انسانهای متکبر و حسود به این دلیل گرفتار دو رذیله شده اند که از آثار شوم و زیانهای حسد و تکبر بی خبرند؛ آنها می گویند هیچ کس آگاهانه به دنبال بدیها و زشتیها نمی رود. بنابراین اگر سطح معرفت جامعه بالا-رود کمک به ساختار سالم اخلاقی آنها می کند. هر چند این سخن مبالغه آمیز است، و تنها از یک زاویه به مسائل اخلاقی در آن نگاه شده است، ولی این واقعیت را نمی توان انکار کرد که علم، یکی از عوامل زمینه ساز اخلاق است و به همین دلیل افرادی که گرفتار جهل و جاهلیت هستند آلودگی بیشتر دارند و عالمان آگاه که دارای معارف الهی هستند آلودگی کمتری دارند هر چند هر یک از این دو نیز استثنائاتی دارند! به همین دلیل، در قرآن مجید در مورد دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که او مبعوث شد تا «آیات خداوند را بر مردم بخواند و از آلودگیهای اخلاقی و گناهان پاکسازی کند. (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (سوره جمعه، آیه ۲) و به این ترتیب، نجات از ضلال مبین و گمراهی آشکار و همچنین پاکسازی از رذائل اخلاقی و گناهان به دنبال تلاوت آیات قرآن مجید و تعلیم کتاب و حکمت فراهم است که بی شک نشانه روشنی بر وجود ارتباط در میان این دو است. صفحه ۱۷۶ در جلد اول از دوره اول پیام قرآن، به هنگام بحث پیرامون مسائل مربوط به معرفت و شناخت، شواهد زنده فراوانی از آیات قرآن مجید بر ارتباط علم و معرفت با فضائل اخلاقی و رابطه جهل و عدم شناخت با رذائل اخلاقی بیان گردیده که در اینجا به ده نمونه از آن به صورت فشرده اشاره می کنیم: ۱- جهل سرچشمه فساد و انحراف است! در آیه ۵۵ سوره نمل می خوانیم که لوط پیامبر بزرگ خدا به قوم منحرفش فرمود: «انَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آیا شما به جای زنان از روی شهوت به سراغ مردان می روید؟! شما قومی نادانید!» در اینجا، جهل و نادانی قرین با انحراف جنسی و فساد اخلاقی شمرده شده. ۲- جهل سبب بی بندوباری جنسی است! در آیه ۳۳ سوره «یوسف» می خوانیم که آن حضرت در کلام خودش بی بندوباری جنسی را همراه با جهل می شمارد: «قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَلَّا تَصِيرُفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ او (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به آنها متمایل می شوم و از جاهلان خواهم بود!» ۳- جهل یکی از عوامل حسادت است! در آیه

۸۹ سوره یوسف می خوانیم: (در آن زمان که او عزیز مصر شد و بر تخت قدرت نشست و بطور ناشناس در برابر برادرانش که برای تحویل گرفتن گندم از کنعان به مصر آمده بودند، ظاهر شد) چنین گفت: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؟» آیا دانستید با یوسف و برادرش (بنیامین) چه کردید، آن گاه که جاهل بودید!» صفحه ۱۷۷ یعنی جهل شما سبب آن حسادت شد و آن حسادت سبب شد که توطئه قتل یوسف را بچینید و او را شکنجه دهید و در چاه بیفکنید! ۴ - جهل سرچشمه تعصب و لجابت است! در آیه ۲۶ سوره فتح تعبیری به چشم می خورد که نشان می دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر از جهل و نادانی آنها سرچشمه می گرفت: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» (زبه خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصب جاهلیت را قرار دادند. ۵ - رابطه جهل و بهانه جوئی: تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئی‌هایی که امت‌های نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرر به آن اشاره می کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می گذارد؛ از جمله در آیه ۱۱۸ سوره بقره می خوانیم: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» افرادی جاهل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی گوید و چرا آیه و نشانه‌ای بر خود ما نازل نمی کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند؛ دل‌ها و افکارشان شبیه یکدیگر است. در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جوئی شده است، و نشان می دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونه که تجربیات فراوان نیز آن را نشان می دهد. ۶ - رابطه سوء ظن و بدبینی با جهل: در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران در مورد جنگجویان اُحُد می خوانیم: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» سپس به دنبال این غم و اندوه (که از شکست اُحُد حاصل شد) خداوند آرامش را به صورت خواب سبکی بر شما فرستاد که جمعی را فرا گرفت؛ اما جمع دیگری در فکر جان خود بودند (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمان‌های نادرستی درباره خداوند مانند گمان‌های دوران‌های جاهلیت داشتند! بی شک سوء ظن یکی از رذائل اخلاقی است که سرچشمه مفساد بسیاری برای فرد و جامعه است؛ در اینجا رابطه میان جهل و سوء ظن به روشنی بیان شده است. ۷ - بی ادبی از جهل سرچشمه می گیرد! قرآن مجید در آیه ۴ سوره حجرات، غالب کسانی را که نسبت به مقام والای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) احترام لازم را نمی کردند، افراد کم فکر و نادان می شمرد؛ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» کسانی که از پشت حجره‌ها (ی خانه‌ات) بلند صدا می زنند، اکثرشان نمی فهمند.» صفحه ۱۷۸ این آیه اشاره به کسانی است که وقت و بیوقت، پشت در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمدند و بلند صدا می زدند: «یا مُحَمَّد! یا مُحَمَّد! اُخْرِجْ إِلَيْنَا! ای محمد! ای محمد! بیرون بیا (با تو کار داریم)!» پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بی ادبی و مزاحمت‌های پی در پی آنان، سخت آزرده خاطر بود ولی بر اثر حجب و حیا سکوت می کرد، تا این که آیه ۴ سوره حجرات نازل شد و آداب سخن گفتن و خطاب با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را شرح داد. تعبیر به اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (غالب آنها نمی فهمند) اشاره لطیفی است به این که این خلق و خوی زشت (جسارت و بی ادبی) غالباً از پایین بودن سطح آگاهی سرچشمه می گیرد. ۸ - دوزخیان جاهلانند! بی شک کسانی راهی جهنم می شوند که دارای اعمال زشت و اخلاق رذیله اند؛ و به تعبیر دیگر، صفات اخلاقی و نیز اعمال اخلاقی آنها آلوده است؛ و با توجه به این که قرآن، دوزخیان را افرادی ناآگاه و جاهل و نادان معرفی می کند بخوبی روشن می شود که رابطه نزدیکی در میان اعمال زشت و جهل و نادانی است. در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می خوانیم: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» زبه یقین گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها (عقلها) بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراه‌ترند! اینان همان غافلانند!» در این آیه و بسیاری دیگر از آیات قرآن، رابطه‌ای میان جهل و اعمال و اخلاق سوء، تبیین شده است. ۹ - صبر و شکیبایی از آگاهی سرچشمه می گیرد! در آیه ۶۵ سوره انفال این نکته به مسلمانان گوشزد شده است که در عین

نابرابری سپاه خود با سپاه دشمن می توانند به وسیله سپاه ایمان و صبر که زائیده علم و آگاهی است جبران کنند. می فرماید: صفحه ۱۷۹ «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَعْلَمُوا مَا تَتَّبِعُونَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَعْلَمُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند. و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند. چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند! آری، ناآگاهی کافران سبب سستی و عدم شکیبایی آنها می شود. و آگاهی مؤمنان، سبب استقامت و پایداری می گردد. تا آنجا که یک نفر از آنها با ده نفر از سپاه دشمن، می تواند مقابله کند. ۱۰ - نفاق و پراکنندگی از جهل سرچشمه می گیرد! قرآن مجید در آیه ۱۴ سوره حشر، اشاره به گروهی از یهود می کند (یهود بنی نضیر) که به سبب اختلاف و پراکنندگی (علی رغم ظاهر فریبنده آنها) از مقابله با مسلمانان عاجز و ناتوان ماندند. می فرماید: «لَا يَتَقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» آنها هرگز به صورت گروهی با شما نمی جنگند جز در دره‌های محکم یا از پشت دیوارها! پیکارشان در میان خودشان شدید است، (اما در برابر شما ضعیف!) آنها را متحد می پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنها قومی نادان هستند! به این ترتیب، نفاق و پراکنندگی آنها را که از رذائل اخلاقی است ناشی از جهل و نادانی آنها می شمرد.

نتیجه

آنچه در بالا تحت عناوین دهگانه آمد، بخشی از آیاتی است که در قرآن مجید پیرامون رابطه علم و فضیلت از یک سو و جهل و رذیلت از سوی دیگر آمده است و به عنوان مشت نمونه خروار می تواند ما را به واقعیت این رابطه محکم آشنا سازد. صفحه ۱۸۰ به تجربه روزمره خود نیز این مسأله را بسیار دیده ایم که افراد جاهل و ناآگاه، مرتکب اعمال زشتی می شوند و دارای صفات رذیله ای هستند، و هنگامی که آگاهی کافی درباره قبح آن اعمال و مفسد و زیانهای آن صفات پیدا می کنند یا سطح و معارف آنها درباره مبدأ و معاد بالاتر می رود، بکلی آن اعمال و صفات را رها کرده، یا لاقبل به مقدار زیادی از آن می کاهند. دلیل منطقی این مسأله نیز روشن است. زیرا حرکت به سوی صفات والا و اعمال صالحه احتیاج به انگیزه ای دارد. بدون شک یکی از بهترین انگیزه ها، آگاهی از مصالح اعمال و صفات نیک و مفسد اعمال و صفات رذیله است، و نیز آگاهی بر مبدأ و معاد، و آشنائی با برنامه های مکتب انبیاء و اولیاء، انسان را به سوی آنها سوق می دهد و بازتاب وسیعی در اصلاح مفسد اخلاقی دارد. ناگفته پیدا است که منظور از علم و آگاهی در اینجا، آگاهی بر فنون صنایع و مسائل مادی نیست. چرا که بسیاری از کسانی که از این مسائل آگاهند و از همه آلودگان آلوده ترند، بلکه منظور علم و آگاهی به ارزشهای والای انسانی و تعلیمات الهی و مصالح و مفسد معنوی و معارف الهیه است. پاورقی

رابطه «علم» و «اخلاق» در احادیث اسلامی

احادیث اسلامی نیز مملو است از تعبیراتی است که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان علم و معرفت و آگاهی، با فضائل اخلاقی و جهل و بی خبری و ناآگاهی، با رذائل اخلاقی وجود دارد که نمونه هائی از آن را در ذیل می خوانید: ۱ - در رابطه معرفت با زهد که از مهمترین فضائل اخلاقی است از علی (علیه السلام) چنین روایت شده است: «ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعُرُوفُ عَنِ الدُّنْيَا» میوه درخت معرفت، زهد در دنیا است. (۱) پاورقی ۱. غرر الحکم . صفحه ۱۸۱ ۲ - در حدیث دیگری در همین زمینه از همان حضرت می خوانیم: «يَسِيرُ الْمَعْرِفَةُ يُوجِبُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا» مختصر معرفت و آگاهی، موجب زهد در دنیا است. (۱) در اینجا معرفت

می تواند اشاره به معرفه الله باشد که در برابر ذات پاک بی نهایتش همه چیز کوچک و بی ارزش است، و از قطره در برابر دریا نیز ناچیزتر می باشد، و این خود از اسباب زهد و بی اعتنایی به زرق و برق دنیا است. یا این که اشاره به آگاهی از ناپایداری دنیا و تاریخ اقوام پیشین باشد که آن نیز روح زهد را در انسان زنده می کند و یا آگاهی به سرای جاویدان و عظمت نعمتهای آنجا است و یا همه اینها. ۳- در حدیث دیگری در ارتباط غنای ذاتی و ترک حرص و آز، با علم و معرفت، از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ سَاكَنَ قَلْبُهُ الْعِلْمَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ، سَاكَنَتِ الْغِنَى عَنِ الْخَلْقِ؛ هر کس معرفت خداوند در دل او، جایگزین شود، غنی و بی نیازی از خلق در قلبش جایگزین خواهد شد.» (۲) روشن است کسی که آگاه به صفات جلال و جمال خداست و جهان هستی را پرتو کوچکی از آن ذات بی نیاز می داند، تنها بر او توکل می کند و از غیر او خود را مستغنی و بی نیاز می بیند. ۴- در ارتباط معرفه الله با حفظ زبان از سخنان ناشایست و شکم از حرام؛ در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ، وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ؛ کسی که خدا را بشناسد و بزرگ بشمارد، دهانش را از سخن (ناشایست) باز می دارد، و شکمش را از غذا (ی حرام)» (۳) ۵- در رابطه معرفت و خوف از خدا که سرچشمه انواع فضایل اخلاقی است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَ مَنْ خَافَ اللَّهَ سَاكَنَتِ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا؛ کسی که خدا را بشناسد، از (مجازات) او می ترسد، و کسی که از خدا بترسد نسبت به زرق و برق دنیا، بی اعتنا می شود!» (۴) ۶- در ارتباط روح گذشت و ترک انتقامجویی با معرفه الله، در حدیثی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «أَعْرِفُ النَّاسَ بِاللَّهِ أَغْدِرُهُمْ لِلنَّاسِ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ لَهُمْ عُذْرًا؛ آگاهترین مردم به خدا کسی است که بیش از همه مردم را در برابر خطاهایی که مرتکب شده اند، معذور دارد، هر چند عذر (موجهی) برای آنها نیابد.» (۱) (بدیهی است این حدیث ناظر به مسائل شخصی است نه مسائل اجتماعی). پاورقی ۱ و ۲. غررالحکم ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۷. همان مدرک، صفحه ۶۸، حدیث ۴. صفحه ۱۸۲ ۷- در ارتباط معرفه الله با ترک تکبر، در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم «وَأِنَّهُ لَا يَتَّبِعُنِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَّعَظَمَ؛ شایسته نیست برای کسی که از عظمت خدا آگاه است، بزرگی بفرودد!» (۲) ۸- در ارتباط پاکی عمل بطور کلی با علم و دانش، علی (علیه السلام) در حدیث دیگری می فرماید: «لَنْ يَزُكِيَ الْعَمَلُ حَتَّى يُقَارِنَهُ الْعِلْمُ؛ هرگز اعمال آدمی پاک نمی شود، مگر این که قرین با علم و معرفت گردد!» (۳) پیدا است که پاکی عمل و پاکی اخلاق معمولاً از یکدیگر جدا نیست. ۹- در همین رابطه، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «بِالْعِلْمِ يُطَاعُ اللَّهُ وَيُعْبَدُ وَ بِالْعِلْمِ يُعْرَفُ اللَّهُ وَ يُؤَخَذُ وَ بِهِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ وَ يُعْرَفُ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ، وَ الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ؛ به وسیله علم و معرفت خداوند اطاعت و عبادت می شود و به وسیله علم خدا شناخته و یکتا شمرده می شود و نیز به وسیله آن صلح رحم، برقرار می گردد و حلال و حرام شناخته می شود و علم پیشوای عمل است!» (۴) در این حدیث نیز بسیاری از اعمال اخلاقی ثمره شجره علم و معرفت شمرده شده است. ۱۰- همین معنی با صراحت بیشتری در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «تَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَةُ النَّاسِ؛ میوه درخت عقل، مدارا و نرمخویی با مردم است!» (۵) در برابر احادیثی که عمدتاً رابطه علم و معرفت را با فضائل اخلاقی یا اعمال اخلاقی، نشان می دهد، روایاتی نیز در منابع اسلامی آمده است که رابطه میان جهل و ذنابل را تبیین می کند که آن هم تأکیدی است بر موضوع مورد نظر، از جمله: پاورقی ۱. غرر الحکم ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷. ۳. غرر الحکم ۴. تحف العقول، صفحه ۲۱. ۵. غرر الحکم. صفحه ۱۸۳ ۱- در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْجَهْلُ أَضِلُّ كُلُّ شَرٍّ جَهْلٌ وَ نَادَانِي رِيْشَةٌ هَرَّ شَرٌّ وَ بَدِيْ أَسْت!» (۱) ۲- در حدیثی دیگر از همان حضرت می فرماید: «الْحِرْصُ وَالشَّرُّ وَ الْبُخْلُ نَتِيْجَةُ الْجَهْلِ؛ حرص و طمع و بخل، نتیجه جهل و نادانی است!» (۲) چرا که شخص حریص و طماع، غالباً به سراغ چیزهایی می رود که بیش از نیاز زندگی اوست و در واقع، علاقه او به مال و ثروت و مواهب مادی یک علاقه غیر منطقی و غیر عقلانی است و همچنین بخیل با بخلش، چیزهایی را برای خود نگهداری می کند که هرگز در زندگی شخصی او قابل جذب نیست، بلکه آن را برای دیگران و می گذارد و می رود! ۳- در تعبیر زیبای دیگر از همان حضرت، رابطه

جهل با رذایل اخلاقی به گونه جامعتری بیان شده است: می فرماید: «الْجَاهِلُ صَخْرَةٌ لَا يَنْفَجِرُ مَائِهَا! وَ شَجَرَةٌ لَا يَخْضِرُ عُودُهَا! وَ أَرْضٌ لَا يَطْهَرُ عُشْبُهَا!»؛ جاهل سنگی است که هرگز آب از آن جاری نمی شود و درختی است که شاخه هایش سبز نمی گردد و زمینی است که گیاهی از آن نمی روید! (۳) ۴- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به این نکته اشاره شده است که جاهل همیشه یا در طرف افراط است، یا در طرف تفریط فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» (۴) با توجه به این که طبق نظر معروف علمای اخلاق فضائل اخلاقی همواره حدّ وسط در میان افراط و تفریطی است که به رذائل منتهی می شود، از حدیث فوق بخوبی می توان این حقیقت را دریافت که در میان جهل و رذائل اخلاقی رابطه بسیار نزدیکی است. ۵- بسیاری از علمای اخلاق گام نخستین را برای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و خودسازی، اصلاح زبان می دانند و در احادیث اسلامی به رابطه میان جهل و نادانی با آلودگی زبان، اشاره شده است و در حدیثی از امام دهم حضرت هادی (علیه السلام) می خوانیم: پاورقی ۱ و ۲ و ۳. غررالحکم ۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۷۰. صفحه ۱۸۴ «الْجَاهِلُ أَسِيرٌ لِسَانِهِ»؛ جاهل اسیر زبان خویش است! (۱) کوتاه سخن این که در مورد رابطه میان علم و اخلاق حسنه، و جهل و اخلاق سیئه، آیات و روایات فراوانی وجود دارد، و نشان می دهد که یکی از طرق مؤثر تهذیب نفوس، بالا بردن سطح دانش و معرفت آنها و افزایش آگاهی، و شناخت مبدأ و معاد، و اطلاع بر آثار و پیامدهای فضایل و رذایل اخلاقی است. این افزایش معرفت، در واقع دو شاخه دارد: یک شاخه آن افزایش معرفت نسبت به زیانهای رذائل اخلاقی در مورد فرد و جامعه است و درست مثل این که اگر انسان بداند استعمال موادّ مخدّر یا مشروبات الکلی چه زیانهای غیر قابل جبرانی دارد، زمینه ترک آن در وجودش فراهم می گردد و بنابراین، همان گونه که برای مبارزه با موادّ مخدّر و مشروبات الکلی، باید مردم را به زیانهای این امور آگاه ساخت و همچنین برای مبارزه با رذائل اخلاقی و پرورش صفات فضائل، باید عیب و حسن آنها را برشمرد و افراد را از آن آگاه نمود و هرچند هیچ کدام از این دو، علت تامّه نیست ولی بی شک زمینه ها را برای فضائل اخلاقی آماده و راه را همواره می سازد. شاخه دوم، بالا بردن سطح معرفت بطور کلی است یعنی، هنگامی که معارف الهیّه نسبت به مبدأ و معاد و احوال اولیاء و انبیاء، و امور دیگری از این قبیل، بالا برود انسان نسبت به فضائل اخلاقی، علاقه مند و از رذائل، متنفر می گردد. و به تعبیر دیگر، پایین بودن سطح معارف و جهل در امور اعتقادی، محیط مناسبی را در فکر و جان انسان برای رویش خارهای رذائل فراهم می سازد، در حالی که افزایش آگاهی، سرزمین روح و جان را برای دمیدن گلهای فضیلت، مهیا می کند. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۶۸. صفحه ۱۸۵ ۵- تأثیر فرهنگ جامعه در پرورش فضائل و رذائل فرهنگ، مجموعه اموری است که به روح و فکر انسان، شکل می دهد و انگیزه اصلی او را به سوی مسائل مختلف، فراهم می سازد. مجموعه عقائد، تاریخ، آداب و رسوم جامعه، ادبیات و هنر، همان فرهنگ جامعه است. درباره تأثیر بعضی از این امور، مانند: تأثیر محیط و آگاهی و معرفت در زمینه سازی فضائل و رذائل، در گذشته صحبت شد و در اینجا به سراغ تأثیر سایر بخشهای فرهنگ جامعه در تحکیم پایه های فضائل یا تعمیق صفات رذیله در جامعه، سخن می گوئیم. یکی از آنها همان آداب و عادات و رسوم و سنن و تاریخ یک جامعه است که اگر بر محور فضائل دور زند، زمینه بسیار مناسبی برای پرورش صفات عالی انسانی و تهذیب نفوس فراهم می سازد، و اگر از رذائل اخلاقی مایه بگیرد، محیط را کاملاً آماده پذیرش رذائل می سازد. در آیات قرآن، اشارات بسیار روشنی در این زمینه دیده می شود و نشان می دهد چگونه بسیاری از اقوام منحرف پیشین، به خاطر آداب و رسوم غلط و سنن جاهلی و فرهنگ منحط، به درّه هولناک رذائل اخلاقی سقوط کردند و به عنوان نمونه: ۱- «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَ جَدْنَا عَلَيْهَا آبَاتِنَا وَ اللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند: پدران خود را بر این عمل یافتیم و خداوند ما را به آن دستور داده است! - بگو خدا (هرگز) به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید! (سوره اعراف، آیه ۲۸) ۲- «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائِنَا أُولَئِكَ كَانُوا آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید! می گویند: نه!

ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد؟)» (سوره بقره، آیه ۱۷۰) ۳- «أَذِ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ - قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ؛ آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟ - گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند.» (سوره انبیاء، آیه ۵۲ و ۵۳) صفحه ۱۸۶ ۴- «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ؛ و این گونه در هیچ شهر و دیاری، پیش از تو، پیامبر انداز کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم!» (سوره زخرف، آیه ۲۳) ۵- «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْطَهَرُونَ؛ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می‌طلبند (و با ما، همصدا نیستند)!» (سوره اعراف، آیه ۸۲) ۶- «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؛ در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و بشدت خشمگین می‌گردد - به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می‌گردد (و نمی‌داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می‌کنند!» (سوره نحل، آیه ۵۸ و ۵۹) ۷- «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ؛ محمد (صلی الله علیه وآله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است.» (سوره فتح، آیه ۲۹)

تفسیر و جمع بندی

صفحه ۱۸۷ سخن در این است که فرهنگ هر قوم و ملتی هر چه باشد در پرورش صفات اخلاقی اثر تعیین کننده ای دارد؛ فرهنگهای عالی و شایسته، افرادی با صفات عالی پرورش می‌دهد، و فرهنگهای منحط و آلوده، عامل پرورش رذایل اخلاقی است؛ و آیات فوق اشارات پرمعنایی به هر دو قسمت دارد. در نخستین آیه سخن از عذر گروهی از منحرفان شیطان صفت به میان می‌آورد که وقتی عمل زشت و قبیحی را انجام می‌دهند، اگر از دلیل آن سؤال شود می‌گویند: این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتیم (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا)! بلکه پا را از این هم فراتر می‌نهند و می‌گویند که خداوند نیز به ما دستور داده است که آن را انجام دهیم (وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا) به این ترتیب، سنت پیشینیان را دلیلی بر حسن عمل، و حتی دلیلی بر حکم الهی می‌گرفتند؛ و نه تنها از قباح و زشتی عمل، یا صفات اخلاقی مربوط به آن شرم نداشتند، بلکه به آن نیز افتخار می‌کردند. در دومین آیه، همین معنی به صورت دیگری مطرح شده، هنگامی که به آنها پیشنهاد می‌شد بیایید و از آنچه خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نازل کرده پیروی کنید، آنها با غرور و تکبر می‌گفتند: نه! ما این کار را انجام نمی‌دهیم، بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم - و به این ترتیب، سنتهای جاهلی و رذائل اخلاقی، به خاطر این که جزء فرهنگ آنها شده بود، در نظر آنان ارزشمندتر از آیات الهی و بینات قرآنی بود - (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا يَبْتَغِ مَا الْفَيْئَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا)! قرآن اضافه می‌کند: آیا پدران آنها نادان و گمراه نبودند (چرا با این حال، سنت آن گمراهان نادان را بر آیات حیاتبخش و روشنی آفرین قرآن مقدم می‌دارید - (أَوَلَوْ كَانَ آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) در سومین آیه باز به تأثیر سنت و فرهنگ غلط در اعمال ضد اخلاقی برخورد می‌کنیم؛ در بیانی شبیه آیات گذشته، در داستان ابراهیم (علیه السلام) و بت پرستان بابل می‌خوانیم: صفحه ۱۸۸ هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) آنها را ملامت کرد که چرا پیوسته این مجسمه‌های بی روح را پرستش می‌کنید (و از

این کار ابلهانه دست بر نمی دارید! آنها گفتند: این به دلیل آن است که ما همواره پدران خود را می دیدیم که آنها را عبادت می کنند (اذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ - قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ)! در اینجا ابراهیم شدیدترین حمله خود را بر این تقلید کورکورانه کرد و گفت: بطور مسلم شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید (قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)! ولی متأسفانه این ضلال مبین از نسلی به نسلی منتقل می شد و به صورت فرهنگی در می آمد، و نه تنها قبح آن از بین نمی رفت، بلکه تبدیل به یک افتخار می شد. در چهارمین آیه باز با همین معنی در شکل دیگری رو به رو می شویم: در پاسخ این سؤال که چرا شما انسانهای با شعور، بتهای بی شعور را پرستش می کنید، می گویند: «ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و مادر پرتو آثار آنها هدایت یافته ایم!» (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ) آنها این کار ابلهانه را نه تنها ضلالت و گمراهی نمی شمردند بلکه هدایتی می دانستند که از نیاکانشان به آنها رسیده، و در آیه متعاقب آن، این منطقی را، منطقی همه مترفین (ثروتمندان مست و مغرور)، در تمام طول تاریخ می شمرد (وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ). بدیهی است این تقلید کورکورانه که در سایه آن زشتیها، زیبا، خودنمایی می کرد، عوامل زیادی داشت زولی بی شک، یکی از عوامل آن تبدیل زشتیها به یک سنت و فرهنگ دیر پا بوده است. و نیز همین معنی در آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده آمده که عربهای جاهلی یک سلسله بدعتهای ابلهانه در زمینه حلال و حرام برای خود گذارده بودند؛ غذاهای مباح و حلالی را بر خود تحریم می کردند، و حرامهایی را بر خود حلال می شمردند، و چنان به این سنت غلط چسبیده بودند که آیات الهی را درباره آن بی رنگ می پنداشتند و در مقابل آن می گفتند: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا؛ آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است!» صفحه ۱۸۹ و از مجموع این بخش از آیات به روشنی ثابت می شود که تا چه حد سنتهای غلط می تواند زمینه ساز اعمال ضد اخلاقی گردد، و رذائل را فضائل نشان دهد، و عقاید انحرافی را درست و صواب معرفی کند. در پنجمین آیه به مطلب تازه ای در زمینه تأثیر سنتها بر دگرگونی ارزشهای اخلاقی، برخورد می کنیم، و آن این که قوم لوط که انحرافات اخلاقی آنها صفحات تاریخ را سیاه کرده، (و با نهایت تأسف در جاهلیت عصر ما در مراکز تمدن غربی، به صورتی بدتر از گذشته و در شکل قانونی بروز و ظهور نموده است) هنگامی که دعوت حضرت لوط و یاران اندکش را به پاکی و تقوا بطور مکرر شنیدند ناراحت شدند، و فریاد زدند: اینها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، اینها آدمهایی هستند که می خواهند به پاکی و تقوا روی آورند (یا تظاهر به پاکی و تقوا کنند) (وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْتَهَرُونَ). محیط آلوده، سنتهای غلط و فرهنگ منحط، آنچنان اثر سوء، در میان آنها گذارده بود که پاکی و تقوا، جرم محسوب می شد، و ناپاکی و آلودگی افتخار! بدیهی است در چنین محیطی رذائل اخلاقی بسرعت پرورش می یابد و فضائل کمرنگ و بی رنگ می شود. در ششمین آیه، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت، به خاطر خو گرفتن به یک سنت غلط می باشد. عرب جاهلی تولد دختر را ننگی برای خود می پنداشت، و هرگاه به او خبر می دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می شد که صورتش از شدت ناراحتی کبود و سیاه می شد! (۱) پاورقی ۱. بعضی از مفسران گفته اند: بر اثر رابطه نزدیکی که میان قلب و صورت انسان است، هنگامی که روح و قلب انسان مملو از شادمانی می شود (خون شفاف به طرف صورت حرکت می کند) و صورت نورانی و روشن و پر فروغ می گردد زو هنگامی که غم و اندوه بر روح انسان مسلط می گردد (جریان گردش خون شفاف در صورت کم می شود) صورت زرد و تیره می گردد زو به همین دلیل این دو پدیده به عنوان نشانه های سرور و شادمانی، و اندوه و غم شناخته می شود. (تفسیر روح المعانی، ذیل آیه مورد بحث) و گاه روزها یا هفته ها خود را پنهان می کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد زو خود را از این غم و اندوه ننگ رهایی بخشد (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). صفحه ۱۹۰ بی شک آدم کشی آن هم در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیحترین

اعمال و زشت‌ترین کارها است ولی سنتهای غلط چنان قبح و زشتی آن را از بین می‌برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می‌آید. از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته‌اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می‌انداختند و غرق می‌کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می‌نمودند و گاهی آنها را سر می‌بریدند! (۱) در این که از چه زمانی این سنت ننگ آلود در میان عرب جاهلی رایج شد و انگیزه اصلی آن چه بود، بحثهای مفصلی است که این جا، جای آن نیست. (۲) سخن در این است که چگونه این گونه سنتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکال هموار می‌سازد و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می‌دهد و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملت، یکی از انگیزه‌های مهم گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می‌خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگهای فاسد بکوشند. شبیه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می‌کنیم که فرهنگهای شبیه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس پاورقی ۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۴، ذیل آیه مورد بحث ۲. علاقه مندان می‌توانند به تفسیر نمونه، جلد ۱۱، ذیل آیه ۵۸، سوره نحل مراجعه کنند. صفحه ۱۹۱ بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفرانس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان، مشروع بودن همجنس‌گرایی آنان و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد. بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می‌گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می‌شود. در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که بیانگر رابطه فضائل با فرهنگ محیط است، سخن از یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به میان آمده و نشان می‌دهد که آنها در سایه فرهنگی که آن حضرت در آن جامعه تاریک و ظلمانی به وجود آورد، با چه سرعتی مراحل فضائل اخلاقی را پیمودند و از نردبان علم و فضیلت بالا رفتند؛ می‌فرماید: محمد فرستاده خداست و آنها که با او هستند (دارای این صفات برجسته‌اند) در برابر کفار سر سخت و در میان خود مهربانند؛ همواره آنها را در حال رکوع و سجود (و نیایش و عبادت) می‌بینی، که فضل و رضای پروردگار را می‌طلبند، نشانه آنان در صورتشان از آثار سجده نمایان است (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَمَاهُمْ فَيُؤْجُوهُهُمْ مِنَ آثِرِ السَّجُودِ). بدیهی است منظور از و الَّذِينَ مَعَهُ (کسانی که با او هستند) همراهی در زمان و مکان نیست؛ بلکه همراهی در آموزشها و عقائد و پذیرش سنتها و فرهنگ خاص الهی اوست.

رابطه آداب و سنن با اخلاق در روایات اسلامی

در اسلام اهمیت فوق العاده‌ای به مسأله ایجاد سنتهای صالحه و مبارزه با سنتهای سیئه داده شده است و این مسأله بازتاب گسترده‌ای در احادیث اسلامی دارد و از مجموع این احادیث بخوبی روشن می‌شود که هدف این بوده که با فراهم آمدن سنتهای نیک، زمینه‌های اعمال اخلاقی فراهم گردد و بعکس، زمینه‌های رذائل برجیده شود؛ از جمله روایات زیر است که هر کدام نکته‌ای خاص خود دارد. صفحه ۱۹۲ - ۱. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که می‌فرمود: «خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَيْثِي الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ... وَ حَلْبُ الْعَنْزِ بَيْدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ، لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي؛ پنج چیز است که تا آخر عمر آن را رها نمی‌کنم؛ غذا خوردن با بردگان در حال نشسته روی زمین و ... و دوشیدن شیر بز ماده با دست خودم، و پوشیدن لباسهای پشمینه (ی‌خشن که لباس قشرهای کم درآمد و محروم بود) و سلام کردن به کودکان، تا به صورت

سنتی برای بعد از من در آید.» (۱) هدف از این گونه کارها این بوده است که روح تواضع و فروتنی را در مردم ایجاد کند، و تواضع از گردن فرازان به صورت سنتی در آید و مردم به آن اقتدا کنند. در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَأَن لَّهُ أَجْرَهُ وَمِثْلَ أُجُورِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقِصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَأَن عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَمِثْلَ أُوزَارِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقِصَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا» کسی که سنت نیکی را در میان مردم بگذارد که بعد از وی به آن عمل کنند، هم اجر کار خود را دارد و هم مساوی پاداش تمام کسانی که به آن عمل می کنند زبی آن که چیزی از پاداش آنها را بکاهد و کسی که سنت بدی بگذارد، و بعد از وی به آن عمل کنند، کیفر آن، همانند کیفر کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود بی آن که چیزی از کیفر آنها کاسته شود.» (۲) شبیه همین مضمون را مرحوم علامه مجلسی در بحار آورده است. این حدیث که به تعبیرهای مختلف از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده نشان می دهد که فراهم آوردن زمینه ها برای اعمال اخلاقی، تا آن حد اهمیت دارد که پدید آورنده اش در تمام آثار آن شریک است و همچنین فراهم آوردن زمینه های رذائل با ایجاد سنتهای ضلالت و گمراهی و فساد. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۶۶. ۲. کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹، جلد ۱۵، صفحه ۷۸۰. صفحه ۱۹۳ - ۳. روی همین جهت، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از سفارشهای مؤکدی که به مالک اشتر می کند، همان حفظ سنتهای صالحه و جلوگیری از شکسته شدن احترام آنهاست و می فرماید: «لَا تَنْقُصْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صِدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ، وَلَا تَحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي تِلْكَ السَّنَنِ فَيَكُونُ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا» هرگز سنت پسندیده ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده اند و امت اسلامی به آن انس و الفت گرفته، و امور رعیت، به وسیله آن اصلاح شده، نقض مکن! و سنت و روشی را که به آن سنتهای صالحه پیشین زیان وارد سازد، ایجاد منما! که اجر آن برای کسی خواهد بود که آن سنتها را برقرار کرده و گنااهش بر توست که آن سنتها را شکسته ای!» (۱) در واقع سنتهای نیک از آنجا که کمک به انجام کارهای خیر و پرورش فضائل اخلاقی می کند، داخل در تحت عنوان اعانت برخیر است و ایجاد یا احیای سنتهای شر، مصداق معاونت بر اثم محسوب می شود و می دانیم معاونان، در اعمال خوب و بد فاعلان خیر و شر، سهیم و شریکند بی آن که چیزی از پاداش و کیفر آنها کاسته شود. اهمیت سنت حسنه تا آن حد است که در روایت معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: عبدالمطلب جد گرامی پیامبر اسلامی (صلی الله علیه و آله) پنج سنت قبل از اسلام در میان عرب قرار داد، و خداوند همه آنها را امضا فرمود و جزء احکام اسلام قرار داد: همسر پدر را بر فرزند تحریم کرد و در دیه قتل، صد شتر قرار داد و در دور خانه خدا هفت شوط طواف می کرد و گنجی پیدا کرد خمس آن را ادا می نمود و زمزم را در آن روز که از نو حفر کرد، «سقایة الحاج» نامید (کانت لعبد المطلب خمسا من السنن اجرها الله عزوجل في الإسلام حرم نساء الأباء على الأبناء، و سن الدية في القتل مائة من الإبل و كان يطوف بالبيت سبعة أشواط، و وجد كنزاً فأخرج منه الخمس، و سمي زمزم حين حفرها سقایة الحاج). پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۱۹۴ از مجموع آنچه در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که در این زمینه وارد شده است بخوبی استفاده می شود که آداب و سنن و فرهنگ یک قوم و ملت اثر تعیین کننده ای در اخلاق و اعمال آنها دارد و به همین دلیل، اسلام اهمیت فوق العاده ای به این مسأله می دهد و حفظ سنتهای حسنه را لازم می شمرد و ایجاد یا حفظ سنتهای سیئه را یک گناه بسیار بزرگ معرفی می کند.

۶- رابطه عمل و اخلاق

اشاره

درست است که اعمال انسان از اخلاق او سرچشمه می گیرد و خلق و خواهی درونی در لا به لای اخلاق نمایان می شود، بطوری

که می توان گفت، اعمال و رفتارهای انسان ثمره خلق و خوی درونی اوست و ولی از سوی دیگر، اعمال انسان نیز به نوبه خود به اخلاق او شکل می دهد؛ یعنی، تکرار یک عمل خوب یا بد، تدریجاً تبدیل به یک حالت درونی می شود و ادامه آن سبب پیدایش یک ملکه اخلاقی می گردد، خواه فضیلت باشد یا رذیلت؛ به همین دلیل، یکی از راههای مؤثر برای تهذیب نفوس، تهذیب اعمال است، و مبدا تکرار یک عمل بد در درون روح و جان انسان ریشه بدواند، و روح را به رنگ خود در آورد و سبب پیدایش رذائل اخلاقی گردد! به همین دلیل، در روایات اسلامی دستور داده شده است که مردم بعد از لغزشها و گناهان فوراً توبه کنند؛ یعنی، با آب توبه آثار آن را از دل و جان بشویند مبدا گناه تکرار شود و تبدیل به یک اخلاق رذیله گردد! بعکس، دستور داده شده است که کارهای نیک، آنقدر تکرار گردد که تبدیل به یک عادت شود. با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و بخشی از آیاتی را که اشاره به این معنی دارد، مورد بررسی قرار می دهیم: ۱- کَلَّا- يَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ (سوره مطففین، آیه ۱۴) ۲- كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِيْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ (سوره یونس، آیه ۱۲) صفحه ۱۹۵ ۳- اَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوْءَ عَمَلِهٖ فَرَّاهُ حَسَنًا (سوره فاطر، آیه ۸) ۴- وَجَدْتُمْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُوْنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ اَعْمَالَهُمْ ... (سوره نمل، آیه ۲۴) ۵- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا الَّذِيْنَ ضَلَّ سَبِيْلُهُمْ فِي الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنْهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا (سوره كهف، آیه ۱۰۳) ۶- اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا (سوره نساء، آیه ۱۷) ۷- خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيْهِمْ بِهَا (سوره توبه، آیه ۱۰۳)

ترجمه

۱- چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بردلهايشان نشسته است. ۲- این گونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است (که زشتی این عمل را درک نمی کنند). ۳- آیا کسی که عمل بدش برای او آراسته شده و آن را خوب و زیبا می بیند همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست می یابد. ۴- او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده ... ۵- بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم در کارها چه کسانی هستند؛ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند. ۶- توبه تنها برای کسانی است که کار بدی از روی جهالت انجام می دهند، سپس بزودی توبه می کنند؛ خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است. ۷- از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر، تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، اشاره به آثاری شده است که اعمال گناه آلوده بر قلب و روح انسان می گذارد؛ صفا و نورانیت را از آن می گیرد، و تاریکی و ظلمت به جای آن می نشاند؛ می فرماید: «چنین نیست که آنها (کم فروشان) می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهايشان نشسته؛ کَلَّا- بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ». صفحه ۱۹۶ جمله «ما كانوا يكسبون» که از فعل مضارع در آن استفاده شده و دلالت بر استمرار دارد، دلیل روشنی بر این معنی است که اعمال بد تغییرات مهمی در دل و جان ایجاد می کند، و همچون زنگاری که آئینه را از نورانیت و صفا می اندازد، روح را کدر و تاریک می کند؛ و به این ترتیب، صفت رذیله قساوت و بی حیایی و بی تفاوتی در برابر گناه، و به تعبیر دیگر، ظلمت شقاوت و بی تفاوتی را بر قلب انسان چیره می کند. رین (بر وزن عین) زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند؛ و به تعبیر دیگر، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا، روی آهن و مانند آن ظاهر می شود، و معمولاً نشانه پوسیدن و ضایع شدن فلزات است. انتخاب این تعبیر برای آثار ویرانگر گناهان در قلب و روح انسان

تعبیر بسیار مناسبی است، که در روایات اسلامی نیز کراراً روی آن تکیه شده و در بحث آینده که پیرامون روایات اسلامی است خواهد آمد. در دومین آیه به مرحله ای فراتر از مرحله رین (زنگار) اشاره شده و آن مرحله تزین است؛ به این ترتیب که تکرار عمل سوء باعث تزین آن در نظر انسان می شود؛ یعنی، روح انسان چنان با آن هماهنگ می گردد که آن را برای خود موهبت و افتخار می پندارد؛ می فرماید: «این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است؛ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». جمله «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» و همچنین تعبیر به «مصرفین» دلیل روشنی بر تکرار گناه از سوی آنهاست؛ یعنی با تکرار زشتیها و بدیها نه تنها قبح و زشتی آنها از بین می رود بلکه تدریجاً به صورت یک فضیلت در نظر گنهکاران خود نمایی می کند؛ و این در واقع یکی از ردائل اخلاقی است که نتیجه شوم تکرار اعمال گناه آلود است. در این که چه کسی اعمال زشت این گونه افراد را در نظرشان جلوه می دهد سخن بسیار است. صفحه ۱۹۷ در بعضی از آیات، این کار به خداوند نسبت داده شده است؛ و در واقع مجازاتی است که خداوند برای این گونه افراد که بر گناه اصرار میورزند قرار داده است؛ چرا که وقتی اعمال زشتشان در نظرشان تزین شود، بیشتر به سراغ آن می روند، و خود را در دنیا و آخرت رسواتر و بدبخت تر می کنند؛ می فرماید: «انَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَّهُمْ اَعْمَالُهُمْ؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند، اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم.» (۱) در جای دیگر، این کار به شیطان نسبت داده شده، چنان که در آیه ۴۳ سوره انعام درباره گروهی از کفار لجوج و اندرز ناپذیر، می فرماید: «وَلَكِنَّ قَسِيَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ ولی دلهای آنها سخت و با قساوت شد و شیطان، کارهایی را که انجام می دادند در نظرشان زینت داد.» و گاه این معنی به تنها نسبت داده شده، می فرماید: «وَ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيْرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَّ كَاؤُهُمْ؛ ... این گونه شرکای آنها (بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه دادند ... (زیرا کودکان خود را برای بتها قربانی می کردند و افتخار می نمودند).» (۲) و گاه - چنان که در آیه مورد بحث آمده - این مطلب به صورت فعل مجهول ذکر شده، می فرماید: «این چنین برای اسرافکاران اعمالی را که انجام می دادند زینت داده شده.» با کمی دقت روشن می شود که این تعبیرات هیچ گونه منافاتی با هم ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ گاه عامل زینت، تکرار عمل است، زیرا تکرار یک عمل زشت، کم کم از قبح آن می کاهد و به مرحله ای می رسد که نسبت به آن بی تفاوت می گردد، و اگر باز ادامه یابد به صورت یک کار خوب در نظر صاحبش جلوه می کند، و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد؛ و این مطلبی است که هر کس می تواند با مطالعه حال تبهکاران در زندگی خود، آن را تجربه کند. در موارد دیگری، وسوسه های نفس از درون، و وسوسه های شیطان از برون عمل زشتی را در نظر انسان تزین می کند، بی آن که آن را تکرار کرده باشد. و کار به جای می رسد که یک گناه بزرگ را به گمان این که وظیفه دینی یا انسانی اوست مرتکب می شود، و می گوید شخص فلان مثلاً واجب الغیبه است - در حالی که شخص مزبور گناهی نداشته، بلکه عامل حسد، چنین کاری را در نظر غیبت کننده جلوه داده است؛ و تاریخ پر است از کار کسانی که مرتکب جنایات هولناکی می شدند و چون مطابق هوای نفس و وسوسه های شیطانی بود نه تنها آن را قبیح نمی شمردند بلکه به آن افتخار می کردند. پاورقی ۱. سوره نمل، آیه ۴. ۲. سوره انعام، آیه ۱۳۷. صفحه ۱۹۸ گاه خداوند می خواهد افرادی را به خاطر لجاجت و اندرز ناپذیری مجازات کند، یکی از طرق مجازات آنان این است که زشتیها را خوبی در نظرشان جلوه می دهد تا رسوایی بیشتر به بار آورند و مجازات سنگینتر. این نکته نیز قابل توجه است که مطابق توحید افعالی، هر کار و هر اثری را در این عالم می توان به خدا نسبت داد؛ چرا که عَلَّتِ الْعِلْلُ، ذات پاک اوست، هر چند این امر مانع مصونیت افراد در برابر اعمالشان نخواهد بود؛ حمد و ثنا برای خداست که قوت و قدرت بخشیده، و لعن و نفرین برای کسانی است که این قدرت و قوت را در راه گناه مصرف می کنند. گاه طبیعت آفرینش چیزی نیز اقتضا می کند که فریبنده و دارای زرق و برق باشد؛ چنان که در آیه ۱۴ سوره آل عمران می خوانیم: «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِيْنَ وَ الْقَنَاطِيْرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ؛ ... محبت به امور مادی: زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا- و نقره در نظر مردم جلوه داده شده است (تا بدین

وسيله آزمایش شوند). یکی از عوامل تزیین کارهای زشت و ناپسند، تکرار آن است که در روح و جان انسان اثر می گذارد و اخلاق و خوی او را دگرگون می سازد همان گونه که تکرار اعمال نیک تدریجاً به صورت ملکه ای در درون جان انسان در می آید و مبدل به اخلاق فاضله می شود. بنابراین، برای تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، باید پویندگان این راه، از تکرار اعمال نیک کمک بگیرند، و از تکرار اعمال سوء بر حذر باشند که اولی معین و مدد کار است و دومی دشمن غدار. صفحه ۱۹۹ در سومین آیه باز سخن از تزیین اعمال بد در نظر انسانها است. می فرماید: آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده و آن را خوب و زیبا می بیند (همانند کسی است که واقعتها را همان گونه که هست می بیند) ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا﴾. همان گونه که در تفسیر آیه قبل گفته شد: یکی از عوامل تزیین اعمال سوء، تکرار و خو گرفتن با آنها است، که تدریجاً در برابر این گونه اعمال بی تفاوت و سپس به آن علاقه مند می شود، و کار خوبی می پندارد و به آن افتخار می کند. جالب این که هنگامی که قرآن این سؤال را مطرح می کند: «آیا کسی که زشتی عملش، در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند...» نقطه مقابل آن را آشکارا ذکر نمی کند، گویا می خواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که می تواند نقطه مقابل آن باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر بفهمد. می خواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است که حق را حق و باطل را باطل می بینند؟ آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند و از خو گرفتن به زشتیها دور می مانند و...؟ این نکته نیز قابل ملاحظه است که در ذیل این آیه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: بر حال اینها تأسف مخور و جان خود را به خطر نیفکن! خدا هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تُدْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسِيرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾! در واقع این یک مجازات الهی است که دامن کسانی را که در انجام اعمال زشت، جسور هستند، می گیرد و باید به چنین سرنوشتی گرفتار شوند. در تفسیر «فی ظلال» آمده است: کسی که خداوند هدایت و خیر او را (به خاطر نیت و اعمالش) می خواهد، در قلبش حساسیت و توجه و حساب خاصی در برابر اعمال سوء قرار می دهد. چنین کسی از آزمایش و مجازات الهی، هرگز خود را در امان نمی بیند و همچنین از دگرگونی قلب و از خطا و لغزش و نقصان و عجز به همین دلیل، دائماً حسابگری می کند. دائماً از شیطان برحذر است و همیشه در انتظار امدادهای الهی است و اینجا محلّ جدایی راههای هدایت و ضلالت و رستگاری و هلاکت است. (۱) صفحه ۲۰۰ یکی از یاران امام کاظم (علیه السلام) (یا امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)) می گوید: از آن حضرت پرسیدم آن عجب و خودپسندی که عمل انسان را باطل می کند، چیست؟ فرمود: «الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسِينًا فَيَعْجَبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا فَيُعْجَبُ وَخُودِپْسَنَدِي دَرَجَاتِي دَارِدٌ زِيكِي اَزْ اَنْهَآ اَيْنِ اِسْتِ كِهْ اَعْمَالِ سُوءِ اِنْسَانِ دَرِ نَظَرِشِ تَزْيِينِ شُودِ اَنْ رَا خُوبِ بِيِنِدِ وَازِ اَنْ خُوشْحَالِ شُودِ وَازِ شَكْفَتِي فُرُورُودِ وَاكَمَانِ كَنْدِ اَعْمَالِ نِيكِي اِنْجَامِ دَادِهْ اِسْتِ.» (۲) در چهارمین آیه، سخن از سرگذشت ملکه سبا و اخباری است که هُدَید از سرزمین آنها برای سلیمان آورد. گفت: من ملکه و ملت او را دیدم که در برابر آفتاب سجده می کنند، و غیر خدا را پرستش می نمایند، و شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین کرده بود ﴿وَجَدْتُهُمْ وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ﴾. درست است که خورشید و نور آفتاب بسیار با عظمت و پربرکت و حیاتبخش است، ولی طلوع و غروب و دگرگونی و تحوّل و پوشیده شدن با قطعات ابر، نشان می دهد که این موجود با عظمت نیز اسیر قوانین آفرینش است و از خود کمترین اراده ای ندارد و به همین دلیل، هرگز شایسته پرستش نیست. ولی تعلیم و تربیتهاى غلط و سنت نیاکان و نیز تکرار عمل سبب می شود که قبح و زشتی آن، از نظرها برود و به صورت یک عمل زیبا جلوه کند. در بعضی از کشورهای دنیا گاوهای به اصطلاح مقدّسی هستند که گروهی آنها را پرستش می کنند، اعمالی در برابر گاو ماده انجام می دهند و امتیازاتی برای آن قائلند که هر بیننده خالی الذهن را به خنده وای دارد در حالی که پرستش کنندگان گاو با قیافه های جدی آن اعمال را مرتکب می شوند و به آن افتخار می کنند. چرا دیگران می خندند و آنها افتخار می کنند؟ یکی از دلایل آن، این است که تکرار عمل، قبح و

زشتی آن را از میان برده و عادت کردن به آن، حجابی در برابر زشتیها می‌شود. پاورقی ۱. تفسیر «فی ظلال»، جلد ۶، صفحه ۶۷۵.

۲. «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۳۵۱، حدیث ۳۰. صفحه ۲۰۱ درست است که در این آیه تزیین عمل به شیطان نسبت داده شده ولی واضح است که شیطان ابزار و اسبابی دارد که یکی از آنها همان تکرار زشتیها و خو گرفتن به آنها است. در پنجمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیات گذشته با تعبیرات تازه ای به چشم می‌خورد ز روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می‌فرماید: بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟ - آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا). در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه های مهم زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می‌دهند، در حالی که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند و خوشحالند و افتخار می‌کنند. چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می‌افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می‌افتد و از دیدن حقایق باز می‌مانند، و واقعیتها را غیر از آنچه هست تصور می‌کنند. نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته است!» (أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ وَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ). در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می‌شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذات دنیا پوشیده اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می‌دارند. صفحه ۲۰۲ و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حق و صواب می‌پنداشتند. قابل توجه این که جمله «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبِطَ» (بروزن سبد) می‌باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضر و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدمه مرگ اوست، هر چند ممکن است ناآگاهان آن را فربهی و قدرت و قوت پندارند. گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می‌شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می‌گیرند در حالی که گمان می‌کنند در مسیر خوشبختی گام بر می‌دارند در ششمین آیه مورد بحث سخن از مسأله توبه کامل به میان آمده و آن را برای کسانی معرفی می‌کند که اولاً از روی جهل و نادانی، عدم آگاهی به اثرات شوم و عواقب دردناک گناه کار بدی را انجام داده اند؛ و ثانیاً بزودی از کار خود پشیمان شده و به سوی خدا باز می‌گردند؛ اینها هستند که مشمول رحمت الهی می‌گردند و خدا توبه آنان را می‌پذیرد و خدا دانا و حکیم است (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا). روشن است که منظور از «جهالت» در این آیه، جهالت مطلق که موجب عذر است نیست؛ زیرا در زمینه جهل مطلق گناهی وجود ندارد؛ بلکه منظور جهل نسبی است یعنی آگاهی کامل به گناه و عواقب و آثار آن نداشته باشد. صفحه ۲۰۳ و اما جمله يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ به عقیده جمعی از مفسران به معنی قبل از مرگ است، در حالی که اطلاق کلمه «قریب» به این معنی که گاه پنجاه سال یا بیشتر طول می‌کشد مناسب به نظر نمی‌رسد، روایاتی را هم که طرفداران این نظریه به آن استدلال کرده اند اشاره ای به تفسیر این آیه ندارد، بلکه بیان مستقل و جداگانه ای است. (دقت کنید) ولی بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند - یعنی بزودی از کار خود پشیمان شود و به سوی خدا باز گردد؛ زیرا توبه کامل آن است که آثار و رسوبات گناه را بطور کلی از روح و جان انسان بشوید و کمترین اثری از آن در دل باقی نماند و این در صورتی

ممکن است که در فاصله نزدیکی (قبل از آن که گناه در وجود انسان ریشه بدواند و به شکل طبیعت ثانوی در آید) از آن پشیمان شود. در غیر این صورت، غالباً اثرات گناه در قلب و جان انسان باقی خواهد ماند. پس توبه کامل توبه ای است که بزودی انجام پذیرد و کلمه «قریب» از نظر لغت و فهم عرف نیز با این معنی تناسب بیشتری دارد. در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، در مورد مسأله زکات و آثار آن دستور می دهد «از مؤمنان زکات بگیر!» (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً) سپس در ادامه این بیان به آثار اخلاقی و معنوی زکات اشاره کرده می فرماید: «تو با این عمل، آنها را پاک می کنی، و نمو و رشد می دهی!» (تَطَهَّرُهُمْ وَ تَزَكِّيَهُمْ بِهَا) آری! پرداختن زکات آنها را از دنیا پرستی و بخل و امساک، پاک می کند و نهال نועدوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در نهاد آنان پرورش می دهد. اضافه بر این، مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و محرومیت به وجود می آید، با انجام این فریضه الهی بر چیده می شود و صحنه اجتماع از آن پاک می گردد. بنابراین زکات، هم رذائل اخلاقی را از میان می برد و هم زکات دهنده را به فضائل اخلاقی آراسته می کند، و این همان چیزی است که ما در این بحث به دنبال آن هستیم. یعنی، تأثیر عمل نیک و بد در پرورش فضائل و رذائل اخلاقی. همین تعبیر به صورت دیگری در آیه حجاب به چشم می خورد. می فرماید: «وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» هنگامی صفحه ۲۰۴ که از آنها (همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) چیزی از وسائل زندگی را (به عنوان عاریت) می خواهید، از پشت پرده بخواهید! این کار برای پاکی دل‌های شما و آنها بهتر است! (۱) این تعبیر نیز نشان می دهد که رعایت عفت در عمل، باعث پاکی قلب است و بعکس، ترک عفت، قلب و روح انسان را آلوده می کند و مایه پرورش رذائل اخلاقی است.

نتیجه

هدف از شرح آیات بالا این بود که تأثیر اعمال را در اخلاق، و شکل گیری روح و جان انسان را در پرتو آن روشن سازیم. و از مجموع آنها چنین می توان نتیجه گرفت که برای خود سازی و تهذیب نفس باید مراقب اعمال خود بود. زیرا تکرار گناه و زشتیها از یک سو قبح اعمال را از بین می برد و از سوی دیگر روح انسان به آن عادت می کند، و تدریجاً به صورت ملکات رذیله رسوخ پیدا می کند به گونه ای که انسان نه تنها از آن ناراحت نخواهد بود، بلکه گاه به آن افتخار می کند!

چگونگی تأثیر «عمل» در «اخلاق» در روایات اسلامی

آنچه در بالا- در آیات فوق در مورد رابطه عمل و اخلاق منعکس بود، در روایات اسلامی نیز بوضوح دیده می شود، از جمله: ۱- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ يَبْيَضُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَ أَنْ تَمَادَى فِي الدُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُعْطَى الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: كَلَّا- بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» هیچ بنده ای نیست مگر این که در قلب او نقطه روشنی است (که حقایق را با آن درک می کند و او را به سوی سعادت و فضیلت فرا می خواند) هنگامی که گناهی مرتکب می شود، در آن نقطه روشن، نقطه سیاهی پیدا می شود. اگر توبه کند، آن نقطه سیاه برطرف می گردد. و اگر به گناهان خویش ادامه دهد، پیوسته آن سیاهی رو به فزونی می رود تا تمام نقطه روشن را بپوشاند. هنگامی که نقطه روشن پوشیده شد، آن شخص هرگز به سوی خیر و نیکی بر نمی گردد. و این همان است که خداوند عزوجل فرموده: چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه اعمالشان همچون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! (۱) پاورقی ۱. سوره احزاب، آیه ۵۳. صفحه ۲۰۵ این روایت بخوبی نشان می دهد که تراکم گناهان، سبب پیدایش رذائل و دور ماندن از فضائل است، تا آنجا که روح بکلی تاریک می شود و پلهای پشت سر ویران

می گردد، و راه بازگشت وجود نخواهد داشت! ۲- در وصیتنامه معروف امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به فرزند رشیدش امام حسن (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ نِيكِي عَادَتِ اسْت!» (۲) همین مضمون در کنز العمّال از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَائِزَةٌ نِيكِي عَادَتِ اسْت» (۳) باز همین معنی به شکل دیگری در سخنان امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) دیده می شود، فرمود: «أَحَبُّ لِمَنْ عَوَّدَ مِنْكُمْ نَفْسَهُ عَادَةٌ مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهَا» دوست دارم کسی که از شما عادت نیکی را پذیرفته است آن را پیوسته ادامه دهد! (۴) از این روایات می توان استفاده کرد که تکرار عمل اعم از نیک و بد سبب می شود که حالتی در نفس به عنوان عادت به نیکی یا بدی پیدا شود زیرا به تعبیر دیگر، خلق و خوی خاصی از آن شکل گیرد و همان خلق و خوی در آینده مبدأ اعمال مشابه می شود. در نتیجه، هم اعمال نیک و بد، در ایجاد اخلاق نیک و بد اثر می گذارد و هم اخلاق نیک و بد در ایجاد اعمال نیک و بد مؤثر است (تأثیر متقابل). ۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در همان وصیتنامه معروف امام حسن (علیه السلام) می خوانیم: «وَعَوَّدَ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ بِپاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، حدیث ۲۰. ۲۰. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۲. ۳. کنز العمال، حدیث ۲۸۷۲۲. ۴. بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۹۹. صفحه ۲۰۶ فِي الْحَقِّ» خود را به شکیبایی در برابر ناملازمات عادت ده! و چه نیک است شکیبایی در طریق حق! (۱) در اینجا نیز به روشنی رابطه «عادت» که زاینده تکرار عمل است با خلق و خوی شکیبایی و صبر دیده می شود. ۴- در بسیاری از روایات توبه آمده است که باید در توبه از گناه، تعجیل کرد و از «تسویف» یعنی به عقب انداختن آن پرهیز نمود (مبادا آثار گناه در دل بماند و با گذشت زمان تبدیل به یک خلق و خو شود. در حدیثی از امام جواد (علیه السلام) می خوانیم: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ إِغْتِرَارٌ، وَطُولُ التَّشْوِيفِ حَيْرَةٌ... وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ أَهْمٌ لِمَكْرِ اللَّهِ» تأخیر توبه موجب غرور و غفلت، و امروز و فردا کردن سبب حیرت، و اصرار بر گناه موجب بی اعتنایی به مجازات الهی است. (۲) تعبیر جالب دیگری در حدیث نبوی که در زمینه توبه وارد شده است، دیده می شود، می فرماید: «مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَامْرَأَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ، وَبِقَاعِ الْأَرْضِ أَنْ تَكْتُمَ عَلَيْهِ وَأَنْسَبِيَّتِ الْحَفْظَةَ مَا كَانَتْ تَكْتُمُ عَلَيْهِ» کسی که توبه کند و به سوی خدا باز گردد، خداوند به سوی او باز می گردد و به اعضا و جوارح او دستور داده می شود که گناه را مکتوم دارند و به نقاط مختلف زمین (که بر آن گناه کرده) نیز همین دستور داده می شود، و فرشتگان نویسندگان اعمال، آنچه را نوشته بودند به فراموشی می سپرند. (۳) این تعبیر نشان می دهد که توبه، آثار گناه را می شوید و صفا و قداست اخلاقی نخستین را با می گرداند. همین معنی بطور آشکارتر در حدیث علوی آمده است، می فرماید: «التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ» توبه قلبها را پاک می کند و گناهان را می شوید! (۴) این تعبیر نیز بخوبی نشان می دهد که گناه آثاری بر قلب می گذارد که تدریجاً به صورت خلق و خوی باطنی در می آید و توبه این آثار را می شوید و اجازه نمی دهد تشکیل خلق و خوی دهد. پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۲. بحار، جلد ۶، صفحه ۳۰. ۳. کنز العمال، حدیث ۱۰، صفحه ۷۹. ۴. غرر الحکم، شماره ۳۸۳۷. صفحه ۲۰۷ تعبیر به «طهور» بودن «توبه» در روایات متعدد دیگر نیز آمده است که همه حاکی از رابطه گناه و تشکیل حالات زشت درونی است. (۱) در مناجاتهای پانزده گانه معروف و بسیار پر معنای امام علی بن الحسین (علیه السلام)، در مناجات اول که مناجات توبه کنندگان است، چنین آمده است: «وَأَمَّا قَلْبِي عَظِيمُ جِنَايَتِي فَسَاحِيهِ بِتَوْبِيهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَبُعَيْتِي» خداوند! جنایت بزرگ من موجب مرگ قلبم شده و از تو می خواهم که با توبه آن را زنده کنی ای امید و آرزوی من! (۲) آری! گناه روح و جان انسان را آلوده تر می کند و بر اثر تکرار چنان می شود که گویی مرده است و توبه موجب حیات دل و نشاط جان می شود! بنابراین، پویندگان راه فضیلت و سیر و سلوک الی الله، برای تحکیم پایه های فضائل اخلاقی باید دقیقاً مراقب آثار مثبت و منفی اعمال نیک و بد در روح و جان خود باشند و بدانند هیچ عملی نیست مگر این که در دل و جان اثر می گذارد. اگر اعمال پاک و نیک است، روح را به رنگ خود در می آورد و اگر زشت و آلوده و ناپاک است، آلودگی را به درون روح و جان و اخلاق می کشاند.

۷- رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

رابطه «اخلاق» و «تغذیه»

شاید در ابتدای امر، عنوان بالا برای بعضی مایه شگفتی شود، که چگونه می‌تواند تغذیه در اخلاق و روحیات و ملکات نفسی اثر بگذارد؟ چرا که آن مربوط به جسم است و این مربوط به روح، ولی با توجه به رابطه بسیار نزدیک و تنگاتنگی که در میان جسم و روح آدمی است، جایی برای این تعجب باقی نمی‌ماند. بسیار می‌شود که یک حالت بحرانی روحی و غم و اندوه شدید جسم را در مدت کوتاهی، ضعیف و پژمرده و ناتوان می‌سازد، موهای انسان را سفید، چشم را کم نور، قوت و توان را از دست و پا می‌گیرد؛ عکس این مسأله نیز صادق است که حالات خوب جسمانی در روح انسان اثر می‌گذارد، روح را شاداب و فکر را قوت می‌بخشد. پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۱۲۱ و جلد ۹۱، صفحه ۱۳۳. ۲. بحار، جلد ۹۱، صفحه ۱۴۲. صفحه ۲۰۸ از قدیم الایام تأثیر غذاها بر روحیات اخلاق انسانی مورد توجه دانشمندان بوده است و حتی این مطلب جزء فرهنگ توده‌های مردم شده است؛ مثلاً، خون خواری را مایه قساوت و سنگدلی می‌شمردند، و معتقد بودند که عقل سالم در بدن سالم است. در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی نیز نشانه‌های روشنی برای این معنی دیده می‌شود. از جمله در آیه ۴۱ سوره مائده درباره گروهی از یهود که مرتکب کارهای خلافی از قبیل جاسوسی بر ضد اسلام و تحریف حقایق کتب آسمانی شده بودند، می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که خدا نخواست است دل‌هایشان را پاک کند (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ...)!» و بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: «سَيَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لَللُّسُخِ؛ آنها بسیار به سخنان تو گوش فرا می‌دهند تا آن را تکذیب کنند و بسیار مال حرام می‌خورند!» این تعبیر نشان می‌دهد که آلودگی دل‌های آنها بر اثر اعمالی همچون تکذیب آیات الهی، و خوردن مال حرام بطور مداوم بوده است؛ زیرا بسیار از فصاحت و بلاغت دور است که اوصافی را برای آنها بشمرد که هیچ ارتباطی با جمله «لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ» نداشته باشد. و از این جا روشن می‌شود که خوردن مال حرام سبب تیرگی آئینه دل و نفوذ اخلاق رذیله و فاصله گرفتن با فضائل اخلاقی است. در آیه ۹۱ سوره مائده درباره شراب و قمار می‌فرماید: «شیطان می‌خواهد در میان شما به وسیله شراب و قمار، عداوت ایجاد کند؛ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ». بی شک عداوت و بغضاء دو حالت درونی و اخلاقی است که در آیه بالا رابطه میان آن و نوشیدن شراب ذکر شده، و این نشان می‌دهد که غذا و نوشیدنی حرامی همچون شراب می‌تواند در شکل‌گیری رذائل اخلاقی همانند پرخاشگری و ستیزه‌جویی و عداوت و دشمنی اثر بگذارد. صفحه ۲۰۹ در آیه ۵۱ سوره مؤمنون می‌خوانیم: «ای پیامبر! از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید؛ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا». بعضی از مفسران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است غذاهای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد، غذای حلال و پاک، روح را پاک می‌کند و سرچشمه عمل صالح می‌شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می‌گردد. (۱) در تفسیر «روح البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره‌گیری از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده: علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال! لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها و در شعر دیگری نقل می‌کند: قطره باران تو چون صاف نیست گوهر دریای تو شفاف نیست! (۲) در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره به رابطه صفا و نورانیت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است. (۳)

رابطه تغذیه و اخلاق در روایات اسلامی

گرچه رابطه بالا در آیات قرآنی کمرنگ است، و تنها اشارتی به چشم می خورد؛ ولی این معنی (رابطه اخلاق و تغذیه) در روایات اسلامی دامنه گسترده ای دارد که نمونه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم: در یک سلسله از روایات، به رابطه تغذیه با سوء اخلاق اشاره شده است از جمله: ۱ حرام؛ از جمله، در حدیثی آمده است که شخصی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: «أَحِبُّ أَنْ يُشْتَجَبَ دُعَائِي وَدُوسْت دَارِمِ دَعَايَ مِنْ مُسْتَجَابٍ شَوْءٍ!» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ؛ غذای خود را پاک کن از غذای حرام پرهیز نما!» (۱) - در روایات متعددی می خوانیم: یکی از شرایط استجاب دعا پرهیز از غذای پاورقی ۱. به تفسیر نمونه، جلد ۱۴، ذیل آیه ۵۱ مؤمنون مراجعه شود. ۲. «روح البیان»، جلد ۶، صفحه ۸۸. ۳. تفسیر «اثنی عشری»، جلد ۹، صفحه ۱۴۵. صفحه ۲۱۰ همین معنی از همان بزرگوار با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيَطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، طعام و کسب خود را از حرام پاک کند!» (۲) با توجه به این که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَشْتَجِبُ دُعَاءَ بَطْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ؛ خداوند دعایی را که از قلب قساوتمند برخیزد مستجاب نمی کند!» (۳) می توان نتیجه گرفت که غذای ناپاک و حرام، قلب را تاریک و قساوتمند می کند؛ و به همین دلیل، دعای حرامخواران مستجاب نمی شود. و از اینجا به رابطه نزدیکی که در میان ناپاکی درون و تغذیه حرام وجود دارد، می توان پی برد. در حدیث معروف امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا آمده است که بعد از ایراد آن سخنان داغ و پر محتوا و گیرا در برابر لشکر لجوج و قساوتمند کوفه، هنگامی که ملاحظه کرد آنها حاضر به سکوت و گوش دادن به سخنانش نیستند، فرمود: (آری! شما حاضر به شنیدن سخن حق نیستید زیرا) «مِلْتُ بَطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ؛ شکمهای شما از غذاهای حرام پر شده است، در نتیجه خداوند بر دلهای شما مهر زده است (و هرگز حقایق را درک نمی کنید!)» (۴) ۲ - در روایات دیگری آمده است؛ که رابطه ای در میان خوردن غذای حرام و عدم قبول نماز و روزه و عبادات، وجود دارد؛ از جمله، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَنْ تُقْبَلَ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ يُنْتَهَى الْحَرَامُ فَالْتَارُ أَوْلَى بِهِ وَ إِنَّ اللَّقْمَةَ الْوَاحِدَةَ تُنْبِتُ اللَّحْمَ؛ هر کسی لقمه ای از غذای حرام بخورد تا چهل شب نماز او قبول نمی شود، و تا چهل روز دعای پاورقی ۱. بحار، جلد ۹۰، صفحه ۳۷۳. ۲. همان مدرک، صفحه ۳۷۲. ۳. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۳۰۵. ۴. نقل از کتاب «سخنان علی (علیه السلام) از مدینه تا کربلا، صفحه ۲۳۲». صفحه ۲۱۱ او مستجاب نمی گردد؛ و هر گوستی که از حرام بروید، آتش دوزخ برای آن سزاوارتر است؛ و حتی یک لقمه نیز باعث روییدن گوشت می شود!» (۱) بدیهی است برای قبولی نماز، شرایط زیادی لازم است، از جمله حضور قلب و پاکی دل، اما غذای حرام پاکی قلب و صفای دل را از انسان می گیرد. ۳ - در روایات متعددی دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) آمده است که: «مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ؛ کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، اخلاق او بد می شود!» (۲) از این احادیث بخوبی استفاده می شود که در گوشت ماده ای است که اگر برای مدت طولانی از بدن انسان قطع شود، در روحيات و اخلاق او اثر می گذارد، و کج خلقی و بد اخلاقی به بار می آورد. البته استفاده زیاد از گوشت حیوانات نیز در بعضی از روایات مذموم شمرده شده، ولی از ترک آن برای مدت طولانی نیز در بسیاری از روایات نهی شده است. ۴ - در روایات زیادی که در کتاب «اطعمه و اشربه» آمده است، رابطه ای میان بسیاری از غذاها و اخلاق خوب و بد، بیان گردیده به عنوان نمونه: در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ.... وَ يُحَسِّنُ الْخُلُقَ؛ زبر شما لازم است که از زیت (زیت به معنی روغن زیتون یا هر گونه روغن مایع است) استفاده کنید، زیرا صفرا را از بین می برد... و اخلاق انسان را نیکو می کند!» (۳) ۵ - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: که از کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می کند «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدَّرَاجِ؛ کسی که دوست دارد خشم او کم شود گوشت دراج را بخورد!» (۴) از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که رابطه ای میان تغذیه و خشم و بردباری وجود دارد. پاورقی ۱. سفینه البحار، جلد ۱، ماده اکل. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۲۵، باب ۱۲. ۳. همان مدرک،

صفحه ۱۲. ۴. فروغ کافی، جلد ۶، صفحه ۳۱۲. (درآج پرنده ای است شبیه به کبک که گوشت لذیدی دارد) صفحه ۲۱۲ ۶ - در روایت مشروحی از تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده درباره این که چرا خداوند خون را حرام کرده می فرماید: «وَأَمَّا الدَّمُ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْكَلْبَ وَ قَشْوَةَ الْقَلْبِ وَ قَلَّةَ الرَّافَةِ وَ الرَّحْمَةَ لَا يُؤْمَنُ أَنْ يُقْتَلَ وَ لَمَدَهُ وَ وَالِدَيْهِ ...» این که خداوند خوردن خون را حرام کرده به خاطر آن است که سبب جنون و سنگدلی و کمبود رأفت و مهربانی می شود ... تا آنجا که ممکن است فرزند و یا پدر و مادرش را به قتل برساند! در بخش دیگری از این روایت می فرماید: «وَأَمَّا الْخَمْرُ فَإِنَّهُ حَرَّمَهَا لِغَلْهَا وَ فَسَادِهَا وَقَالَ إِنَّ مَدْمَنَ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَتَنِ وَ يُورِثُ إِزْتِعَاشًا وَ يَذْهَبُ بِنُورِهِ وَ يَهْدِمُ مَرْوَتَهُ وَ أَمَّا شَرَابُ، خداوند آن را به خاطر تأثیر و فسادش حرام کرده است و فرمود شخص دائم الخمر مانند بت پرست است بدنش لرزان می شود، و نور (معنویت) او را از بین می برد، و شخصیت او را ویران می سازد!» (۱) ۷ - در روایات متعددی که در کافی درباره انگور آمده است رابطه میان خوردن انگور و برطرف شدن غم و اندوه دیده می شود از جمله، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «شَكَى نَبِيُّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْعَمَّ فَأَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَكْلِ الْعِنَبِ» یکی از پیامبران الهی از غم و اندوه (و افسردگی) به پیشگاه خداوند متعال شکایت کرد خداوند متعال به او دستور داد که انگور بخورد!» (۲) این حدیث تأکید بیشتری است بر مسأله ارتباط تغذیه با مسائل اخلاقی. ۸ - در احادیث متعددی نیز رابطه خوردن انار و از میان رفتن وسوسه های شیطانی و به وجود آمدن نورانیت قلب دیده می شود از جمله، در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که می فرمود: «مَنْ أَكَلَ رُمَانَةً عَلَى الرَّيْقِ أَنْارَتْ قَلْبَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» کسی که یک انار را ناشتا بخورد، چهل روز قلبش را نورانی می کند.» (۳) ۹ - در روایت متعددی در باب «خوردن» تعبیراتی دیده می شود که همه نشانه ارتباط تغذیه با روحیات و مسائل اخلاقی است از جمله، در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که به جعفر (ابن ابی طالب) فرمود: «يَا جَعْفَرُ كُلِّ السَّفَرَجَلِ فَإِنَّهُ يُقْوِي الْقَلْبَ وَ يُشْجِعُ الْجَبَانَ» ای جعفر! «به» بخور قلب را تقویت می کند و ترسو را شجاع می سازد!» (۱) پاورقی ۱. تفسیر برهان، جلد ۱، ذیل آیه ۳، سوره مائده، ص ۴۳۴. و مستدرک، جلد ۱۶، صفحه ۱۶۳. ۲. کافی، جلد ۶، صفحه ۳۵۱، حدیث ۴. ۳. همان مدرک، صفحه ۳۵۴، حدیث ۱۱. صفحه ۲۱۳ ۱۰ - در بعضی از احادیث رابطه میان غذای اضافی و سنگدلی و قساوت و عدم پذیرش موعظه دیده می شود از جمله، در کتاب «اعلام الدین» از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ فَضُولَ الْمَطْعَمِ فَإِنَّهُ يَسِمُ الْقَلْبَ بِالقَشْوَةِ وَ يَبْطِئُ بِالْجَوَارِحِ عَنِ الطَّاعَةِ وَ يَصُمُّ الْهَمَمَ عَنِ سِمَاعِ الْمَوْعِظَةِ» از غذای اضافی پرهیزید که قلب را پر قساوت می کند و از اطاعت حق تنبل می سازد و گوش را از شنیدن موعظه کر می نماید!» فضول الطعام (غذای اضافی) ممکن است اشاره به پر خوری باشد یا غذاهای باقی مانده و فاسد شده، و در هر حال از رابطه تغذیه و مسائل اخلاقی خبر می دهد. همین معنی در بحار الانوار از بعضی از روایات اهل سنت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (۲) از این حدیث بخوبی استفاده می شود که غذای اضافی سه پیامد سوء دارد: قساوت می آورد انسان را در انجام عبادات و طاعات تنبل می کند و گوش شنوا را در برابر مواعظ از انسان می گیرد! این مطلب کاملاً محسوس است که وقتی انسان غذای زیاد و سنگین می خورد عبادات را به زحمت به جا می آورد و نشاطی برای عبادت ندارد بعکس هنگامی که غذای ساده و کم می خورد قبل از اذان صبح بیدار است نشاط دارد و حال مطالعه و عبادت دارد. همچنین به تجربه رسیده است هنگامی که انسان روزه می گیرد رقت قلب پیدا می کند و آمادگی بیشتر برای شنیدن مواعظ در او حاصل می شود بعکس هنگامی که شکم پر است فکر انسان درست کار نمی کند و خودش را از خدا دور می بیند. ۱۱ - در احادیث اسلامی در ارتباط نوشیدن عسل با صفای قلب، از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ لَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبُلْغَمُ وَ يُجَلِّي الْقَلْبَ» غسل شفای تمام بیماریها است و در آن بیماری نیست، بلغم را کم می کند و قلب را صفا می بخشد.» (۱) پاورقی ۱. همان مدرک، صفحه ۳۵۷، حدیث ۴. ۲.

نتیجه

از مجموع آنچه در بالا- آوردیم و روایات فراوان دیگر که ذکر آنها به طول می انجامد بخوبی استفاده می شود که رابطه نزدیکی میان تغذیه و روحیات و اخلاقیات وجود دارد، هرگز نمی گوئیم غذاها علت تامه برای اخلاق خوب یا بد است، بلکه همین اندازه می دانیم که طبق روایات بالا یکی از عوامل زمینه ساز پاکی و اخلاق، تغذیه است هم از نظر نوع غذاها و هم از نظر حلال و حرام بودن آنها. دانشمندان امروز نیز معتقدند بسیاری از پدیده های اخلاقی به خاطر هورمونهای است که غده های بدن تراوش می کند و تراوش غده ها رابطه نزدیکی با تغذیه انسان دارد زیرا همین اساس، بعضی معتقدند که گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است، و از طریق غده ها و تراوش آنها در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد. گوشت درندگان انسان را درنده خو می کند، و گوشت خوک صفت بی بندوباری جنسی را که از ویژگیهای این حیوان است به خورنده آن منتقل می سازد. این از نظر رابطه طبیعی و مادی، از نظر رابطه معنوی نیز آثار خوردن غذای حرام غیر قابل انکار است، غذای حرام قلب را تاریک و روح را ظلمانی می کند و فضائل اخلاقی را ضعیف می سازد. این سخن را با ذکر یک داستان تاریخی که مؤرخ معروف مسعودی در «مروج الذهب» آورده پایان می دهیم: او از «فضل بن ربیع» نقل می کند که «شریک ابن عبدالله» روزی وارد بر «مهدی» خلیفه عباسی شد، مهدی به او گفت باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی، شریک سؤال کرد کدام سه کار؟ گفت یا قضاوت را از سوی من بپذیری و یا تعلیم فرزندم را برعهده بگیری، و یا غذایی (با ما) بخوری! شریک فکری کرد و گفت سومی از همه آسانتر است، مهدی او را نگهداشت و به آشپز گفت انواعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۲۹۴. صفحه ۲۱۵ هنگامی که «شریک» از آن غذای بسیار لذیذ و (طبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید! فضل ابن ربیع می گوید مطلب همین گونه شد، و شریک ابن عبدالله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت. (۱)

صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی

می دانیم اعمال انسان همیشه در درون و جان او ریشه دارد زیرا به تعبیر دیگر، اعمال ظهور و بروز صفات درونی است، یکی به منزله ریشه و دیگری به منزله ساقه و شاخ و برگ و میوه است. به همین دلیل، اعمال اخلاقی از صفات اخلاقی جدا نیست مثلاً، نفاق که از صفات رذیله است، ریشه ای در عمق جان انسان دارد و از شخصیت دو گانه و ضد توحیدی او، حکایت می کند. همین صفت درونی سبب انجام اعمال منافقانه یا ریاکارانه می شود. حسد نیز حالتی در درون جان است که نسبت به نعمتهای خداوند که به دیگران داده شده است رشک می برد، همین صفت خود را در لا- به لای اعمال خرابکارانه، در برابر شخص محسود و سنگ انداختن در مسیر سعادت او نشان می دهد. «کبر» و «غرور» خود برتر بینی، همگی از صفات درون است که ناشی از جهل انسان به قدر و مقام خویش می باشد، و یا کمی ظرفیت در برابر مواهب الهی، امّا همین صفت درونی در لایه لای اعمال بخوبی خود را آشکار می سازد، و از طریق بی اعتنایی، پرخاشگری، هتاک و تحقیر دیگران، ظاهر می شود. و شاید به همین دلیل، علمای اخلاق در کتب اخلاقی، معمولاً این دو را از هم جدا نکرده اند، گاه به سراغ ریشه و صفات درون می روند، و گاه به سراغ شاخ و برگ و اعمال برون، از اولی به «صفات اخلاقی» تعبیر می شود و از دومی به «اعمال اخلاقی». پاورقی ۱. سفینه البحار، ماده «شرک»، و مروج الذهب، جلد ۳، صفحه ۳۱۰. صفحه ۲۱۶ البته اعمال اخلاقی، موضوع مباحث فقهی است، و فقهاء پیرامون آن از دیدگاه خود بحث می کنند، ولی با این حال علمای اخلاق نیز از آن سخن می گویند، البته دیدگاه عالم اخلاق با فقیه متفاوت است، فقیه از نظر احکام پنجگانه (وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه) و احیاناً ثواب و عقاب، به این افعال می نگرد، ولی عالم اخلاق، از

این نظر که نشانه کمال روح یا انحطاط و نقص آن است به آن نگاه می‌کند. و با این بیان فرق صفات اخلاقی و اعمال اخلاقی و همچنین دیدگاه فقیه و عالم اخلاق روشن می‌گردد. صفحه ۲۱۷

۱۲. گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی

اشاره

در این فصل به سراغ اموری می‌رویم که زمینه را برای پرورش «فضائل اخلاقی» فراهم می‌سازد و گام به گام انسان را به خدا نزدیکتر می‌سازد، و این بحث اهمیتی فوق العاده ای در علم اخلاق دارد و از امور زیادی بحث می‌کند:

گام اول: توبه

اشاره

بسیاری از علمای اخلاق نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله را «توبه» شمرده اند، توبه ای که صفحه قلب را از آلودگیها پاک کند و تیرگیها را مبدل به روشنائی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند، تا براحتمی بتواند طریق به سوی خدا را بییماید. مرحوم «فیض کاشانی» در آغاز جلد هفتم «المحججه البیضاء» که در واقع آغاز گر بحثهای اخلاقی است چنین می‌گوید: «توبه از گناه و بازگشت به سوی ستار العیوب و علام الغیوب آغاز راه سالکین و سرمایه پیروزمندان و نخستین گام مریدان و کلید علاقه مندان و مطلع برگزیدگان و برگزیده مقرب سپس اشاره به این حقیقت می‌کند که غالباً انسانها گرفتار لغزشهایی می‌شوند و با اشاره به لغزش آدم (که در واقع ترک اولی بود نه گناه) می‌گوید: چه اشکالی دارد که همه فرزندان آدم به هنگام ارتکاب خطاها به او اقتدا کنند، چرا که خیر محض، کار فرشتگان است، و آمادگی برای شر بدون جبران، خوی شیاطین است، و بازگشت به خیر بعد از شر، طبیعت آدمیان است؛ آن کس که به هنگام ارتکاب گناه و انجام شر به خیر باز گردد، حقیقتاً انسان است! صفحه ۲۱۸ در واقع توبه اساس دین را تشکیل می‌دهد، چرا که دین و مذهب انسان را به جدا شدن از بدیها و بازگشت به خیرات دعوت می‌کند و با توجه به این حقیقت، لازم است توبه در صدر مباحث مربوط به اعمال و صفات نجات بخش قرار گیرد.» (۱) به تعبیر دیگر، بسیار می‌شود که از انسان - مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله لغزشهایی سر می‌زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود بکلی مأیوس می‌گردد و برای همیشه از پیمودن این راه باز می‌ماند؛ به همین دلیل، در مکتب تربیتی اسلام، «توبه» به عنوان یک اصل مهم مطرح است و از تمام آلودگان به گناه دعوت می‌کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این باب رحمت الهی وارد شوند. این حقیقت در سخنان امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مناجات تائبین با زیباترین صورتی بیان شده، «الهی أنت الذی فتحت لی عبدک باباً الی عفوک سَمَّیْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تُوْبُوا الِی اللّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً، فَمَا عُذْرٌ مَنْ أَعْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ مَعْبُودٍ مِنْ! تو کسی هستی که به روی بندگانت دری به سوی عفو گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای، و فرموده ای باز گردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالص! حال که این در رحمت باز است، عذر کسانی که از آن غافل شوند چیست؟» (۲) جالب این که خداوند علاقه فوق العاده ای به توبه بندگان دارد، چرا که آغاز تمام خوشبختیهای انسان است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی اَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ اَصْلًا رَاحِلَتُهُ وَ زَادَهُ فِی لَيْلِهِ ظُلْمَاءٌ فَوَجَدَهَا؛ خداوند از توبه بنده اش بسیار شاد می‌شود، بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان (خطرناکی) در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد.» (۱) پاورقی ۱. المحججه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۶ و ۷ (باتلخیص). ۲. مناجاتهای پانزده گانه امام سجّاد (علیه السلام)، مناجات اول، بحار، جلد ۹۴ صفحه ۱۴۲. صفحه ۲۱۹ این تعبیر که با کنایات و لطف خاصی آمیخته است، نشان

می دهد که در واقع توبه، هم مرکب است و هم توشه راه، تا انسان وادی ظلمانی عصیان را پشت سر بگذارد و به سر منزل نور و رحمت و صفات والای انسانیت برسد. به هر حال، در بحث «توبه» مسائل زیادی مطرح است که اهم آنها، امور زیر است: ۱ - حقیقت توبه ۲ - وجوب توبه ۳ - عمومیت توبه ۴ - ارکان توبه ۵ - قبولی توبه عقلی است یا نقلی ۶ - تبعیض در توبه ۷ - دوام توبه ۸ - مراتب توبه ۹ - آثار و برکات توبه

۱ - حقیقت توبه

«توبه» در اصل به معنی بازگشت از گناه است (این در صورتی است که به شخص گنهکاری نسبت داده شود) ولی در قرآن و روایات اسلامی بارها به خدا نسبت داده شده است در این صورت به معنی بازگشت به رحمت است، همان رحمتی که به خاطر ارتکاب گناه از گنهکار سلب شده بود، پس از بازگشت او به خط عبادت و بندگی خدا، رحمت الهی به او باز می گردد و به همین دلیل یکی از نامهای خدا، «تَوَاب» (یعنی بسیار بازگشت کننده به رحمت یا بسیار توبه پذیر) است. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، باب التوبه صفحه ۴۳۵، حدیث ۸. صفحه ۲۲۰ در واقع واژه «توبه» مشترک لفظی یا معنوی است میان «خدا» و «بندگان» (ولی هنگامی که به بنده نسبت داده شود با کلمه «الی» متعدی می شود و هنگامی که خدا نسبت داده شود با کلمه «علی») (۱) در «المحجّۃ البیضاء» درباره حقیقت توبه چنین آمده است که توبه سه رکن دارد، نخست «علم» و دوم «حال» و سوم «فعل» که هر کدام علت دیگری محسوب می شود. منظور از «علم» شناخت اهمّیت ضرر و زیانهای گناهان است، و این که حجاب میان بندگان و ذات پاک محبوب واقعی می شود. هنگامی که انسان این معنی را بخوبی درک کند، قلب او به خاطر از دست دادن محبوب ناراحت می شود و چون می داند عمل او سبب این امر شده، نادم و پشیمان می گردد و این ندامت سبب ایجاد اراده و تصمیم نسبت به گذشته و حال و آینده می شود. در زمان حال آن عمل را ترک می گوید، و نسبت به آینده تصمیم بر ترک گناهی که سبب از دست دادن محبوب می گردد می گیرد، و نسبت به گذشته درصدد جبران بر می آید. در واقع نور علم و یقین سبب آن حالت قلبی می شود که سرچشمه ندامت است، و آن ندامت سبب موضعگیریهای سه گانه نسبت به گذشته و حال و آینده می گردد. (۲) این همان چیزی است که بعضی از آن به عنوان انقلاب روحی تعبیر کرده اند، و می گویند توبه نوعی انقلاب در روح و جان آدمی است که او را وادار به تجدید نظر در برنامه های خود می کند.

۲ - وجوب توبه

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آتُوا اللَّهَ بِقُلُوبٍ سَاهِغَاتٍ لِّئَلَّا تُكْفِرُوا بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مِن قَبْلُ وَتَكُونُوا مِن يَدِينَهُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره بقره، آیه ۳۷، سوره بقره، ۲. المحجّۃ البیضاء، جلد ۷، صفحه ۵. صفحه ۲۲۱ همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت اُمَّتِهای منحرف مأموریت می یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست. پیغمبر بزرگ خداوند هود (علیه السلام) از نخستین سخنانش این بود: «وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ فَإِنَّ سَوِيَّاتِ أَسْفَلَ مِنْكُمْ مَبْرُورَاتٌ لِّأَعْيُنِنَا وَشُرَكَائِكُمْ لَآتُونَكَ بِمُقْتَدِرِكُمْ وَأَنتَ تَخْلَعُ» (سوره هود، آیه ۵۲) پیامبر بزرگ دیگر صالح (علیه السلام) نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می دهد و می گوید:

«فَاسِيءٌ تَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ» از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید! (سوره هود، آیه ۶۱) حضرت شعیب (علیه السلام) نیز با همین منطق به دعوت قومش پرداخت، و گفت: «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید و توبه کنید که پروردگارم مهربان و دوستدار (توبه کاران) است! (سوره هود، آیه ۹۰) در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب فوری توبه تأکید شده است، از جمله: ۱ - در وصیت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم: «وَإِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ» اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن! (۱) البته با توجه به این که امام مرتکب گناهی نمی شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است. ۲ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا بَنَ مَسْعُودَ لَا تُقَدِّمِ الذَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ، وَلَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَآخِرِ الذَّنْبَ» ای ابن مسعود! گناه را مقدم شمار، و توبه را تأخیر مینداز، بلکه توبه را مقدم کن و گناه را به عقب بینداز (و ترک کن)! (۱) پاورقی ۱. بحار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸. صفحه ۲۲۲ - ۳. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَى الْأَعْظَمِ الْخَطْرِ» کسی که توبه را در برابر هجوم اجل به تأخیر بیندازد، در برابر بزرگترین خطر قرار می گیرد، (که عمرش پایان گیرد در حالی که توبه نکرده باشد)! (۲) ۴ - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که از جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می کند: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ» چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست! (۳) این تعبیر می تواند دلیلی به وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است. علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی - خواه یقین باشد یا احتمالی - باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می شمرد. چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند. آری! توبه واجب است، هم به دلیل صراحت آیات قرآن مجید و هم روایات اسلامی و هم دلیل عقل، و از این گذشته وجوب توبه در میان تمام علمای اسلام مسلم و قطعی است. بنابراین، ادله اربعه بر وجوب توبه دلالت می کند، و این وجوب فوری است زیرا مقتضای ادله چهارگانه ای که به آن اشاره شد، وجوب فوری می باشد، و در علم اصول این مسأله بیان شده که تمام اوامر ظاهر در فوریت است، مگر این که دلیل بر خلاف آن قائم شود. پاورقی ۱. بحار، جلد ۷۴، صفحه ۱۰۴. ۲. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۳۰. ۳. همان مدرک، صفحه ۱۲۵. صفحه ۲۲۳

۳ - عمومیت توبه

«توبه» مخصوص به گناه یا گناهان خاصی نیست، و شخص و اشخاص معینی را شامل نمی شود، و زمان محدودی ندارد، و سن و سال و عصر و زمان خاصی در آن مطرح نیست. بنابراین، توبه از تمام گناهان است و نسبت به همه اشخاص و در هر زمان و هر مکان می باشد، همان گونه که اگر شرایط در آن جمع باشد بقبول در گناه الهی خواهد بود. تنها استثنایی که در قبول توبه وجود دارد و در قرآن مجید به آن اشاره شده این است که اگر انسان زمانی به سراغ توبه رود که در آستانه برزخ قرار گرفته و مقدمات انتقال او از دنیا فراهم شده است و یا عذاب الهی فرا رسد (مانند توبه فرعون هنگامی که عذاب الهی فرا رسید و در میان امواج نیل در حال غرق شدن بود) پذیرفته نمی شود، و در آن زمان درهای توبه بسته خواهد شد، زیرا اگر کسی در آن حال توبه کند، توبه او اضطراری است نه اختیاری و توأم با میل و رغبت قرآن می گوید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» توبه کسانی که کارهای بدی انجام می دهند و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید: الآن توبه کردم، پذیرفته نیست و نه توبه کسانی که در حال کفر از دنیا می روند (و در عالم برزخ توبه می کنند) اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم شده است! (۱) در داستان فرعون می

خوانیم: هنگامی که فرعون و لشکریانش وارد مسیر خشکی داخل دریا شدند و ناگهان آبها فرو ریختند و فرعون در حال غرق شدن بود گفت: «أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ إِيْمَانِ آوَرِدْمُ كَه هِيْج مَعْبُودِي جَزَ أَنْ كَسِي كَه بَنِي إِسْرَائِيلَ بِه اَو اِيْمَانِ آوَرْدَه اِنْد نِيَسْت، وَ مِنْ اَز مَسْلِمِيْنَ هَسْتَم!» (۲) ولی بلافاصله جواب شنید: «الَّذِينَ وَكَفَرُوا وَعَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (الآن ایمان می آوری؟! در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی (توبه ات در این حال پذیرفته نیست)!!) (۱) پاورقی ۱. سوره نساء، آیه ۱۸. ۲. سوره یونس، آیه ۹۰. صفحه ۲۲۴ درباره بعضی از قوام گذشته نیز می خوانیم: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهٖ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ هُنْكَامِي كَه عَذَاب (شديد) مَا رَا دِيدَنْدِ كَفْتَنْدِ هَمْ اَكْتُونِ بِه خِدَاوَنْدِ يَكَاغَه اِيْمَانِ آوَرْدِيمِ وَ بِه مَعْبُودَهَائِي كَه هَمْتَايِ اَو مِي شَمَرْدِيمِ كَاْفِرِ شَدِيم!» قرآن در پاسخ آنها می گوید: «فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سِنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ هُنْكَامِي كَه عَذَابِ مَا رَا مَشَاهِدَه كَرْدَنْدِ، اِيْمَانِشَانِ بَرَايِ اَنْهَا سُودِي نِدَاشْت، اِيْنِ سُنَّتِ خِدَاوَنْدِ اَسْت كَه هَمُوَارَه دَر مِيَانِ بَنْدِ كَانِشِ اَجْرَا شُدَه وَ اَنْجَا كَاْفِرَانِ زِيَانْكَارِ شُدَنْد.» (۲) و به همین دلیل، در مورد حدود اسلامی هنگامی که شخص مجرم بعد از دستگیر شدن و گرفتاری در چنگال عدالت و کیفر و مجازات، توبه کند، توبه اش پذیرفته نیست چرا که این گونه توبه ها معمولاً جنبه اضطراری دارد، و هیچ گونه دلالتی بر تغییر موضع مجرم ندارد. بنابراین توبه تنها در يك مورد پذیرفته نیست و آن جایی است که مسأله از شکل اختیاری بودن بیرون رود و شکل اضطراری و اجباری بخود بگیرد. بعضی چنین پنداشته اند که توبه در سه مورد دیگر نیز پذیرفته نیست: اول در مورد شرک و بت پرستی زیرا قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ هُنْكَامِي كَه اَشْرَاكِ رَا نَمِي بَخْشِدِ وَ پَايِيْنِ تَرَازِ اَنْ رَا بَرَايِ هَر كَسِ بَخُوَاذِ وَ شَايَسْتَه بَدَاَنْدِ مِي بَخْشِد!» (۳) ولی این سخن صحیح نیست زیرا در این آیه گفتگو از توبه نیست، بلکه سخن از «عفو بدون توبه» است، به یقین تمام کسانی که در آغاز اسلام از شرک توبه کردند و مسلمان شدند توبه آنها پذیرفته شد، و همچنین تمام مشرکانی که امروز نیز توبه کنند و رو به اسلام آورند به اتفاق همه علمای اسلام توبه آنها پذیرفته می شود، ولی اگر مشرک توبه نکند و با حال شرک از دنیا برود مشمول غفران و عفو الهی نخواهد شد، در حالی که اگر با ایمان و توحید از دنیا بروند، ولی مرتکب گناهی شده باشند، ممکن است مشمول عفو الهی بشوند، و مفهوم آیه فوق همین است. پاورقی ۱. سوره یونس، آیه ۹۱. ۲. سوره غافر، آیات ۸۴ و ۸۵. ۳. سوره نساء، آیه ۴۸. صفحه ۲۲۵ کوتاه سخن این که، عفو الهی شامل مشرکان نخواهد نشد ولی شامل مؤمنان می شود، اما توبه سبب آمرزش همه گناهان حتی شرک خواهد شد. دوم و سوم این که، توبه باید در فاصله کمی بعد از گناه باشد نه فاصله های دور، و نیز باید از گناهی باشد که از روی جهالت انجام گرفته است نه از روی عناد و لجاجت، به دلیل این که هر دو مطلب در آیه ۱۷ سوره نساء آمده است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ بِيْجَاهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيْبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا هُنْكَامِي كَه اَشْرَاكِ بَرَايِ كَسَانِي اَسْت كَه كَارِ بَدِي رَا اَز رُويِ جِهَالَتِ اِنْجَامِ مِي دَهَنْدِ سِپَسِ بَرُودِي تُوْبَه مِي كَنْدَنْدِ، خِدَاوَنْدِ تُوْبَه چِيْنِ اَشْخَاصِ رَا مِي پَزِيْرِدِ وَ خِدَا دَاْنَا وَ حَكِيْمِ اَسْت.» ولی این نکته قابل توجه است که بسیاری از مفسران این آیه را بر توبه کامل حمل کرده اند زیرا مسلم است که اگر افرادی از روی عناد و لجاج مرتکب گناهی شوند سپس از مرتکب لجاجت و غرور پایین آیند و رو به درگاه خدا آورند، توبه آنان پذیرفته می شود، و در تاریخ اسلام نمونه های فراوانی برای این گونه افراد است که نخست در صف دشمنان لجوج و عنود بودند و سپس باز گشتند و از دوستان مخلص شدند. همچنین مسلم است که اگر انسان سالیان دراز گناه کند و بعد پشیمان شود و حقیقتاً توبه و جبران کند، توبه او پذیرفته خواهد شد. در حدیث معروفی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: هر کس یکسال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد، سپس فرمود یک سال زیاد است، کسی که یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می پذیرد سپس افزود یک ماه نیز زیاد است، کسی که یک جمعه (یک هفته) قبل از مرگش توبه کند توبه او مورد قبول خداوند واقع می شود، باز افزود یک جمعه زیاد است کسی که یک روز قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه اش را پذیرا می شود، باز فرمود یک روز نیز زیاد است! کسی

که یک ساعت قبل از مرگش توبه کند خداوند توبه او را می پذیرد، سپس افزود یک ساعت هم زیاد است! کسی که قبل از آن که جان‌ش به گلو رسد (در آخرین لحظه حیات و در حال اختیار) توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد!» (۱) صفحه ۲۲۶ البتّه منظور این است که توبه با تمام شرایطش انجام گردد؛ مثلاً، اگر حقوق افرادی ضایع شده در همان لحظه به افراد مطمئن توصیه کند که حقوق آنها را بپردازند و سپس توبه کند. آیات فراوانی از قرآن نیز دلیل بر عمومیت توبه و شمول آن نسبت به جمیع گناهان است؛ از جمله: ۱- در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.» ۲- در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِن بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ اما آن کسی که پس از ستم کردن توبه کند و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزنده و مهربان است.» درست است که این آیه بعد از بیان حدّ سارق آمده است ولی دارای مفهوم عام و گسترده ای که شامل همه گناهان می شود. ۳- در آیه ۵۴ سوره انعام آمده: «إِنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید، مشمول رحمت خدا می شود، چرا که خداوند غفور و رحیم است.» در این آیه هرگونه عمل سوء که تمام گناهان را فرا می گیرد، قابل توبه و بازگشت ذکر شده است. ۴- در آیه ۱۳۵ سوره آل عمران چنین آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند، و بر گناه اصرار نمی ورزند با این که می دانند.» پاورقی ۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۴۵ (باب صحّة التّوبه فی آخر العمر، حدیث ۵). صفحه ۲۲۷ در این جا نیز با توجه به این که ظلم و ستم، هرگونه گناهی را شامل می شود، چرا که بعضی از گناهان ستم بر دیگران است و بعضی ظلم به خویشان، و در این آیه نسبت به همه آنها وعده پذیرش توبه داده شده است، عمومیت توبه نسبت به تمام گناهان اثبات می شود. ۵- در آیه دیگری (آیه ۳۱ سوره نور) همه مؤمنان را مخاطب قرار داده می فرماید: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید.» واژه جمیعاً دلیل بر این است که هر گناهکاری دعوت به توبه شده است، و اگر توبه دارای شمول و عموم نباشد، چنین دعوتی صحیح نیست. این نکته قابل دقت است که در آیات بالا در بعضی از موارد روی مسأله اسراف تکیه شده و در مورد دیگر ظلم، و در مورد دیگر عمل سوء، و وعده آمرزش همه این عناوین بطور گسترده، در صورت توبه داده شده است؛ بنابراین، هر عمل سوء و هر ظلم و ستم و هر اسراف بر خویشان از انسان سر بزند و توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد. در این باره روایات زیادی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده که درهای توبه تا آخرین لحظات عمر، مادام که انسان مرگ را با چشم خود نبیند باز است. این روایات را می توانید در کتابهای: بحار الانوار (۱) و اصول کافی (۲) و درّ المنثور (۳) و کنز العمال (۴) و تفسیر فخر رازی (۵) و تفسیر قرطبی (۶) و تفسیر روح البیان (۷) و تفسیر روح المعانی (۸) و کتب دیگر مطالعه فرمایید، و شاید بتوان گفت این حدیث از احادیث متواتر است. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۹، و جلد ۲، صفحه ۴۴۰. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۴۰. ۳. الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۳۱. ۴. کنز العمال، حدیث ۱۰۱۸۷ و ۱۰۲۶۴. ۵. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۷ ذیل آیه فوق. ۶. تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶۲ ذیل آیه فوق. ۷. تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۷۸، ذیل آیه فوق. ۸. روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۲۳۳. صفحه ۲۲۸

۴- ارکان توبه

همان گونه که در بالا آمد حقیقت توبه، بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است، که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد، تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است یعنی، تا آنجا که در توان دارد، آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند، و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید. به همین دلیل، در قرآن مجید در آیات بسیاری این معنی تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته. ۱- در آیه ۱۶۰ سوره بقره بعد از اشاره به گناه بزرگ کتمان آیات الهی و مجازات سخت آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَاُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» مگر کسانی که توبه کنند و اصلاح نمایند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار سازند که من توبه آنها را می پذیریم، و من تواب رحیم هستم.»

۲- و در آیه ۸۹ سوره آل عمران بعد از اشاره به مسأله ارتداد (کافر شدن بعد از ایمان) و مجازات سخت آنها می افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مگر کسانی که پس از آن توبه کنند و اصلاح نمایند (و در مقام جبران بر آیند) زیرا خداوند آمرزنده و بخشنده است.» ۳- و در آیه ۱۴۶ سوره نساء، بعد از ذکر منافقان و سرنوشت شوم آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ» مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به ذیل عنایت الهی چنگ زنند و دین خود را برای خدا خالص نمایند.» و در آیه ۵ سوره نور بعد از ذکر مجازات شدید قذف (وارد کردن اتهام زنا و مانند آن به دیگری) و مجازات شدید آنها در دنیا و آخرت، می افزاید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند (آنها را) می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.» ۵- و سرانجام به صورت یک قانون کلی در همه گناهان، در آیه ۱۱۹ سوره نحل می خوانیم: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهالت بدی کرده اند و سپس توبه نموده و در مقام جبران بر آمده اند خداوند بعد از آن آمرزنده و مهربان است.» صفحه ۲۲۹-۶- شبیه همین معنی در آیه ۸۲ سوره طه نیز آمده است آن جا که می فرماید: «وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم.» در این جا علاوه بر مسأله بازگشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است. در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد. ۷- باز شبیه همین معنی در آیه ۵۴ سوره انعام نیز آمده که می فرماید: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید (مشمول رحمت خدا می شود چرا که) او آمرزنده مهربان است.» از مجموع آیات فوق، منطبق قرآن در مسأله توبه کاملاً آشکار می شود، که توبه حقیقی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفاسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آن جا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود، این است توبه حقیقی از گناه نه تنها گفتن استغفرالله! نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است این است که کلمه اصلاح بعد از ذکر توبه در آیات بالا- مانند بسیاری از تعبیرات قرآن مفهوم جامع و گسترده ای دارد که هرگونه جبران مافات را شامل می شود، از جمله: ۱- شخص توبه کار باید حقوقی را که از مردم پایمال کرده است به آنها بازگرداند؛ اگر در حیات هستند به خودشان، و اگر از دنیا رفته اند به وارثان آنها برساند. ۲- اگر حیثیت کسی را به خاطر غیبت کردن یا اهانت لکه دار کرده باشد باید از او حلیت بطلبد، و اگر از دنیا رفته است به تلافی حیثیت بر باد رفته، کار خیر برای او انجام دهد تا روح او راضی گردد. صفحه ۲۳۰-۳- اگر عباداتی از او فوت شد، قضا نماید. و اگر کفاره دارد (مانند ترک روزه عمدتاً و شکستن عهد و نذر) کفاره آن را بدهد. ۴- با توجه به این که گناه قلب را تاریک می سازد، باید آنقدر اطاعت و بندگی کند تا ظلمت دل را با نور اطاعت برطرف

سازد. جامعترین سخن درباره تفسیر معنی اصلاح همان چیزی است که در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در شرح استغفار به معنی جامع و کامل آمده است. کسی در محضر آن حضرت گفت: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ گویی امام از طرز سخن او و یا سوابق و لواحق اعمالش می دانست که این استغفار جنبه صوری دارد و نه واقعی، به همین جهت از این استغفار بر آشفت و فرمود: «تَكَلِّتَكَ أُمَّكَ أَتَدْرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ الْأَسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ؛ مادرت بر عزای تو بگرید، آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلند مرتبگان است!» سپس افزود: «وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ؛ استغفار یک کلمه است اما شش معنی (و مرحله) دارد.» «أَوَّلُهَا الْتَّوْبَةُ عَلَى مَا مَضَى؛ نخست، پشیمانی از گذشته است.» «وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ دوم، تصمیم بر ترک آن برای همیشه است.» «وَالثَّلَاثُ أَنْ تَوَدَّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ؛ سوم این که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آنها باز گردانی، به گونه ای که هنگام ملاقات پروردگار حق کسی بر تو نباشد.» «وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَدَّيْعَتِهَا فَتَوَدَّيَ حَقَّهَا؛ چهارم این که هر واجبی که از توفوت شده حق آن را به جا آوری (و قضایا کفاره آن را انجام دهی).» «وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشَّحْتِ فَتَذِيبُهُ بِالْأَخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَسْأَلُ بَيْنَهُمَا لَحْمًا جَدِيدًا؛ پنجم این که گوشتهایی که به واسطه حرام براندامت روئیده، با اندوه بر گناه آب کنی، تا چیزی از آن باقی نماند، و گوشت تازه به جای آن برآید.» صفحه ۲۳۱ «وَالسَّادِسُ أَنْ تَذِيقَ الْجِسْمِ الْمَطَاعَةَ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فِعْنَدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را چشیده ای درد و رنج طاعت را نیز بچشی، و پس از طی این مراحل بگو استغفر الله!» (۱) همین معنی در روایت دیگری از کمیل بن زیاد از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که عرضه می دارد: «یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْعَبْدُ يُصِيبُ الذَّنْبَ فَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فَمَا حَدُّ الْأَسْتِغْفَارِ؟» ای امیرمؤمنان! انسان گناهی می کند و از آن استغفار می نماید، حد استغفار چیست؟» امام فرمود: «يَا بَنَ زَيْدٍ، التَّوْبَةُ؛ ای کمیل بن زیاد! حد آن توبه است.» کمیل می گوید: «قُلْتُ بَسْ (۲)؛ گفتم: همین کافی است!» «قَالَ: لَا؛ فرمود: نه.» «قُلْتُ فَكَيْفَ؟ عرض کردم پس چگونه است؟» «قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَصَابَ ذَنْبًا يَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ بِالتَّحْرِيكِ؛ فرمود: هنگامی که انسان گناهی مرتکب می شود، استغفار را به عنوان سرآغاز حرکتی بر زبان جاری کند.» «قُلْتُ وَ مَا التَّحْرِيكُ؟ عرض کردم منظور از حرکت چیست؟» «قَالَ: الشَّفَاتَانُ وَاللِّسَانُ يُرِيدُ أَنْ يَتَّبِعَ ذَلِكَ بِالْحَقِيقَةِ؛ فرمود: لبها و زبان به گردش در می آید و مقصودش این است که آن را با حقیقت هماهنگ سازد.» «قُلْتُ وَمَا الْحَقِيقَةُ؟ عرض کردم حقیقت چیست؟» «قَالَ تَصْدِيقٌ فِي الْقَلْبِ، وَإِضْمَارٌ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرَ مِنْهُ؛ فرمود: منظور تصدیقی است که در دل (نسبت به قبح و زشتی گناه) حاصل شود و تصمیم بگیرد که هرگز به گناهی که از آن استغفار کرده است باز گشت نکند.»

قسمت دوم

کمیل می گوید عرض کردم: «فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ؛ هنگامی این کار را انجام دهد در زمره توبه کنندگان است؟» «قَالَ: لَا؛ امام فرمود: نه.» کمیل می گوید گفتم: «فَكَيْفَ ذَاكَ؟ پس توبه حقیقی چگونه است؟» پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷. ۲. این کلمه همان کلمه فارسی بس می باشد. صفحه ۲۳۲ امام فرمود: «لَا يَنْبَغُ لَمْ تَبْلُغَ إِلَى الْأَصْلِ بَعْدَهُ؛ این به خاطر آن است که تو هنوز به اساس و ریشه توبه نرسیده ای!» کمیل عرض می کند: «فَأَصْلُ الْأَسْتِغْفَارِ مَا هُوَ؟ پس اصل استغفار، چیست؟» امام فرمود: «الرُّجُوعُ إِلَى التَّوْبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي اسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ وَ هِيَ أَوَّلُ دَرَجَةِ الْعَابِدِينَ؛ بازگشت به توبه از گناهی که استغفار از آن کردی، و این نخستین درجه عابدان است.» سپس امام افزود: «وَتَرَكَ الذَّنْبَ وَالْأَسْتِغْفَارُ اسْمٌ وَقَعَ لِمَعَانٍ سِتُّ؛ ترک گناه و استغفار اسمی است که شش معنی و مرحله دارد: سپس همان مراحل ششگانه ای را که در کلمات قصار نهج البلاغه آمده بود، با کمی تفاوت بیان فرمود. (۱) ممکن است گفته شود: اگر توبه این است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این حدیث بیان

فرموده، کمتر توبه کاری می توان پیدا کرد. ولی باید توجه داشت که بعضی از شرایط شش گانه بالا شرط توبه کامل است، مانند شرط پنجم و ششم، اما چهار شرط دیگر، جزء شرایط واجب و لازم است. و به تعبیر بعضی از محققان، قسمت اول و دوم از ارکان توبه است، و قسمت سوم و چهارم از شرایط لازم، و قسمت پنجم و ششم از شرایط کمال است. (۲) در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ التَّائِبِ فَارْبَعَةٌ: النَّصِيحَةُ لِلَّهِ فِي عَمَلِهِ، وَ تَرْكُ الْبَاطِلِ، وَ لُزُومُ الْحَقِّ، وَ الْحِرْصُ عَلَى الْخَيْرِ؛ علامت انسان توبه کار چهار چیز است: نخست خیر خواهی برای (آیین و بندگان) خدا، و ترک باطل و ملازمت حق و تلاش فراوان برای انجام کار خیر.» (۳) این نکته نیز قابل توجه است که اگر گناه او عملی بوده که سبب گمراهی دیگران شده مانند تبلیغات سوء، بدعتگذاری در دین خدا، خواه از طریق بیان و سخن باشد یا از طریق کتابت و نوشته ها اصلاح و جبران آن در صورتی حاصل می شود که تمام افرادی را که به خاطر عمل او به انحراف کشیده شده اند تا آنجا که در توان و قدرت دارد باز گرداند، در غیر این صورت توبه او پذیرفته نیست. پاورقی ۱. بحار، جلد ۶، صفحه ۲۷. ۲. گفتار معنوی از مرحوم شهید آیت الله مطهری، صفحه ۱۳۹. ۳. تحف العقول، صفحه ۳۲. صفحه ۲۳۳ و از این جا روشن می شود که تحریف کنندگان آیات الهی و بدعتگذاران و تمام کسانی که مایه گمراهی مردم می شوند، تا چه حد توبه آنها سخت و سنگین است. این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی و نوشتن کتابها و مقالات مردم را به گمراهی بکشاند، و بعد در خانه خلوت بنشیند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، به یقین چنین توبه ای هرگز مقبول نیست! همچنین کسانی که در حضور جمعیت و ملاء عام، افرادی را به دروغگویی و بی عفتی و امثال این امور متهم می سازند، و بعد خصوصی نزد طرف می آیند و حلیت می طلبند، یا در غیاب آنها در خانه خلوت توبه می کنند، بی شک توبه آنها نیز قبول نیست، مگر این که طرف آنها را ببخشد، یا در ملاء عام سخنان خود را باز پس بگیرند. به همین دلیل، در روایات متعددی می خوانیم افرادی که تهمت به مردم می زنند، و نسبتهای ناروا به اشخاص می دهند، بعد از اجرای حد شرعی، در صورتی توبه آنها قبول می شود که سخنان خود را باز پس گرفته، و خود را تکذیب کند. در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از حضرتش سؤال کردند: آیا کسی که حد الهی بر او جاری شد اگر توبه کند شهادتش مقبول است؟ فرمود: «إِذَا تَابَ وَ تَوْبَتُهُ أَنْ يَزْجَعَ مِمَّا قَالَ وَ يُكْذِبَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْإِمَامِ وَ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِذَا فَعَلَ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْبَلَ شَهَادَتَهُ بَعْدَ ذَلِكَ» (آری) هنگامی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته باز گردد، و نزد امام و نزد مسلمین حاضر شود و سخنان خود را تکذیب کند، هنگامی که چنین کند بر امام لازم است که شهادت او را بپذیرد (و توبه اش قبول است)» (۱) در حدیث دیگری می خوانیم: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَعِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ، مَا اسْتَجِيبُ لَكَ، حَتَّى تَرُدَّ مَنْ مَاتَ إِلَى مَادَعَوْتَهُ إِلَيْهِ فَيَزْجَعَ عَنْهُ؛ خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد که به فلان شخص بگو به عزتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهای تو از هم جدا شود، دعوت دعای تو را اجابت نمی کنم (و توبه ات را نمی پذیرم)، تا کسانی را که به خاطر دعوت تو منحرف شده اند و از دنیا رفته اند زنده کنی و از راه خطا باز گردند!» (۱) پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۲۸۳ (حدیث یک، باب ۳۷، از ابواب شهادت). صفحه ۲۳۴ این حدیث بخوبی نشان می دهد که مسأله اصلاح و جبران تا چه حد گسترده است و بدون آن توبه بیشتر جنبه صوری یا مقطعی خواهد داشت. آخرین سخنی که در این جا لازم به ذکر است این است که کسانی که در برابر انبوه گناهان تنها به ذکر استغفار قناعت می کنند، بی آن که ارکان و شرایط آن را تحصیل نمایند گویی خود را به سخریه می کشند و یا توبه و استغفار را استهزا می نمایند. به همین دلیل، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَعْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسِيءِ تَهْرُءٌ؛ کسی که از گناه خویش توبه (کامل و جامع شرایط) کند، مانند کسی است که گناهی از او سر نزده، اما کسی که گناه را ادامه می دهد در حالی که از آن استغفار می کند، مانند کسی است که استهزاء می نماید.» (۲)

۵ - قبولی توبه عقلی است یا نقلی؟

همه علمای اسلام اتفاق نظر دارند که توبه اگر جامع شرایط باشد در پیشگاه خداوند مقبول است. و آیات و روایات نیز بوضوح بر این مطلب دلالت می‌کند، ولی در این که آیا قبول توبه عقلی یا عقلایی یا نقلی است، بحثهایی وجود دارد. جمعی معتقدند: سقوط عقاب و مجازات الهی بعد از توبه، جنبه تفضّل دارد؛ اگر خداوند اراده کند بعد از توبه گناه بنده اش را نبخشد کاملاً ممکن است همان گونه که در میان مردم نیز معمول است که اگر کسی در حقّ دیگری ظلم کند، سپس عذر خواهی نماید، می‌تواند او را ببخشد یا نبخشد. در حالی که جمعی دیگر سقوط عقاب را به وسیله توبه واجب و لازم دانسته‌اند، حتّی عدم پذیرش او را بعد از عذر خواهی مجرم، زشت و ناپسند می‌دانند، و این کار مسلماً بر خداوند روا نیست. پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۲۱۹. ۲. اصول کافی، جلد ۲ (باب التّوبه، حدیث ۱۰) صفحه ۴۳۵. صفحه ۲۳۵ ممکن است در این جا نظر سومی را پذیرفت، و آن این که لزوم قبول توبه، امر عقلایی است، یعنی اگر چه عقل، پذیرش توبه و عذر خواهی را واجب و لازم نمی‌شمرد ولی بنای عقلای جهان بر این است که اگر کسی کار خلافی انجام داد، و بعد در مقام عذر خواهی برآمد، و تمام آثار سوء عمل خود را جبران نمود، به گونه ای که گویی هیچ چیز از میان نرفته است، اگر حیثیت کسی از دست رفته بود، اعاده حیثیت نمود، و اگر حقوقی پایمال شده بود، حق را بطور کامل جبران کرد، و اگر طرف قلباً ناراحت شده بود، ناراحتی او را از طرق مختلفی از میان برد؛ در چنین شرایطی، بنای تمام عقلای جهان بر این است که عذر و توبه را می‌پذیرند، و اگر کسی نپذیرد، او را کینه توز و خارج از موازین انسانیّت و اخلاق می‌شمردند. بی شک خداوند قادر متعال و بی نیاز از هر کس و هر چیز، سزاوارتر است که در این گونه موارد، توبه و عذر خواهی توبه کاران را بپذیرد و از مجازات آنها صرف نظر کند. بلکه ممکن است پا را از این فراتر گذاشت، و وجوب قبول توبه را عقلی شمرد و آن را متکی بر «قاعده قبح نقض غرض» دانست. توضیح این که: می‌دانیم خداوند از عبادات و اطاعت بندگان بی نیاز است و تکالیف الهی الطاف او برای تکامل و تربیت بندگان است؛ نماز و روزه و سایر عبادات، روح و جان ما را پرورش می‌دهد و روز به روز به خدا نزدیکتر می‌سازد؛ سایر واجبات و محرمات هر کدام به نحوی در تکامل ما تأثیر دارد. در باره حج می‌خوانیم: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» مردم مأمور به زیارت خانه خدا هستند تا از منافع مادی و معنوی آن بهره مند شوند» (۱) در آیات دیگر قرآن، نماز، سبب نهی از فحشاء و منکر (۲) و روزه سبب تقوا (۳) و زکات مایه پاکی فرد و جامعه از رذائل اخلاقی و انحرافات شمرده شده است. (۴) در روایات اسلامی نیز ایمان مایه پاکی از شرک، و نماز سبب پیراستن انسان از کبر ... و حج مایه وحدت مسلمین، و جهاد سبب عزّت اسلام، و ... شمرده شده است. (۱) پاورقی ۱. سوره حج، آیه ۲۸. ۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵. ۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳. ۴. سوره توبه، آیه ۱۰۳. صفحه ۲۳۶ به این ترتیب، همه تکالیف الهی اسباب سعادت انسان و حلقه های تکامل او محسوب می‌شوند، همان سعادت و تکاملی که هدف اصلی آفرینش انسان و رسیدن به مقام عبودیت و قرب به خداست (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيُعْبُدُونِ) (۲) بی شک وجوب توبه و قبول آن یکی از این حلقه های تکامل است چرا که انسان به هر حال معصوم نیست و خطاهایی از او سر می‌زند، اگر راه بازگشت را به روی او نگشایند، به یقین از تکامل بازمی‌ماند ولی اگر به او اعلام شود که اگر خطایی از تو سرزد به سوی خدا باز گرد، و تمام آنچه را در گذشته ضایع کردی جبران نما، خداوند توبه تو را می‌پذیرد؛ چنین کسی به سعادت و تکامل نزدیکتر، و از انحراف و خطا دورتر خواهد بود. نتیجه این که: عدم پذیرش توبه، سبب نقض غرض می‌شود، چون هدف از تکالیف و طاعات، تربیت و تکامل انسان بوده، و عدم پذیرش توبه به این کار ضربه می‌زند، و خداوند حکیم هرگز نقض غرض نمی‌نماید. کوتاه سخن این که: توبه دارای فلسفه ای است که با تکامل انسان ارتباط نزدیک دارد؛ اگر درهای توبه بسته شود، انگیزه تکامل از بین می‌رود؛ بلکه انسان به عقب بر می‌گردد، چرا که تصوّر می‌کند راه نجاتی برای او نیست و در این صورت چه دلیلی دارد که گناهان دیگر را ترک کند؛ و درست به همین دلیل،

تمام مریبان بشری خواه آنها که پایبند به ادیان الهی هستند و آنها که پایبند نیستند، راه توبه و بازگشت را به روی افراد مورد تربیت باز می گذارند تا شعله انگیزه اصلاح و جبران و حرکت به سوی کمال در آنها خاموش نگردد. و به این ترتیب، قبول توبه توأم با شرایط نه تنها به حکم آیات و روایات، ثابت و مسلم است بلکه به حکم عقلا و عقل، نیز امری ثابت و غیر قابل انکار می باشد.

۶- تبعیض در توبه

پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، اقتباس از جمله ۲۵۲. ۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶. صفحه ۲۳۷ آیا ممکن است انسان از بعضی از گناهان توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری می شود؛ مثلاً، شخصی است که هم مرتکب نوشیدن شراب و هم غیبت مردم می شود، تصمیم گرفته است، نوشیدن شراب را برای همیشه ترک کند در حالی که در مورد غیبت چنین تصمیمی را نگرفته است. گاه گفته می شود که توبه باید جنبه عمومی و همگانی داشته باشد و از تمام گناهان توبه کند، زیرا همه آنها بازگشت به مخالفت با پروردگار می کند، و شکستن حریم مولای حقیقی؛ کسی که از این کار پشیمان باشد، باید هر گناهی را ترک کند نه این که از گناهی توبه کند و گناهی دیگر را مرتکب شود و بر آن اصرار ورزد. ولی حق آن است که تبعیض در توبه مانعی ندارد (بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» نیز به این معنی تصریح کرده است و از قول پدرش نیز آن را نقل نموده). زیرا ممکن است انسان از گناهی بیشتر بترسد و از عواقب شوم آن آگاهتر باشد، یا در پیشگاه خداوند قبیح تر و مجازاتش شدیدتر باشد؛ و به همین جهت، از آن گناه توبه کند در حالی که مرتکب گناهان دیگری که قبحش کمتر یا مجازاتش خفیفتر یا آگاهی او نسبت به مفاسد و زیانهایش کمتر است می شود. توبه اکثر توبه کنندگان نیز همین گونه است، غالباً از گناهان خاصی توبه می کنند، در حالی که ممکن است گناه دیگری را انجام دهند و هرگز شنیده نشده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امامی از امامان (علیهم السلام) یا عالمی از علمای اسلام این گونه توبه ها را بی اعتبار بشمرد، و تأکید کند که باید توبه از همه گناهان باشد. در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشارات روشنی به این معنی یعنی تبعیض در توبه دیده می شود. مثلاً، در مورد ربا خواران می خوانیم که می فرماید: «وَإِنْ تَبْتُمْ فَلَكُمْ رُتُوسٌ أَمْوَالِكُمْ؛ اگر توبه کنید (توبه شما پذیرفته می شود و) سرمایه های شما از آن شماست. (سوره بقره، آیه ۲۷۹) و در مورد افرادی که بعد از ایمان مرتد شوند، می فرماید: «أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم، همگی بر آنها است... مگر کسانی که پس از آن توبه کنند، و اصلاح نمایند، خداوند آمرزنده و بخشنده است.» (سوره آل عمران، آیات ۸۷ و ۸۹). و در مورد محاربین و کسانی که باعث تباهی جامعه می شوند بعد از ذکر مجازات شدید آنها می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ مگر کسانی که پیش از دست یافتن شما به آنان توبه کنند، پس بدانید (خدا توبه آنها را می پذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است.» (سوره مائده، آیه ۳۴). و در مورد کسانی که مرتکب عمل شنیع منافی عفت می شوند، بعد از ذکر مجازات آنها، می فرماید: «فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً؛ و اگر توبه کنند و اصلاح نمایند، از آنها در گذرید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.» (سوره نساء، آیه ۱۶). و در جای دیگر بعد از اشاره به گناهی همچون شرک، قتل نفس و زنا، و بیان مجازات سنگین آنها، می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را مبدل به حسنات می کند.» (سوره فرقان، آیه ۷۰) گرچه قسمتی از این آیات درباره مجازاتهای دنیوی و بخشودگی آنها به وسیله توبه است، ولی پیداست که از این نظر تفاوتی وجود ندارد؛ اگر توبه در مجازاتهای دنیوی قبول شود، به یقین در مورد مجازاتهای اخروی نیز پذیرفته خواهد شد. کوتاه سخن این که: جدا سازی گناهان در توبه به خاطر جهات مختلف (تفاوت میزان آگاهیها، تفاوت انگیزه ها و تفاوت قبح و زشتی گناهان) مانعی ندارد، ولی بی شک توبه کامل توبه ای است که از

همه گناهان صورت گیرد و تبعیضی در آن وجود نداشته باشد.

۷- دوام توبه

توبه باید پابرجا و دائم بوده باشد؛ از یک سو، هر زمان خطایی از انسان بر اثر وسوسه های «نفس اماره» سربرزند، باید بلافاصله به سراغ توبه رود، و در مرحله «نفس لوامه» در آید تا زمانی که به مرحله «نفس مطمئنه» رسد و ریشه های وسوسه ها از بیخ کنده شود. صفحه ۲۳۹ واز سوی دیگر، از هر گناهی توبه می کند باید کمال مراقبت را به خرج دهد که آن توبه را نشکند و بر تعهد خود در پیشگاه خدا نسبت به ترک آینده باقی بماند. و به تعبیر دیگر، اگر بعد از توبه از گناه هنوز انگیزه های آن در اعماق دل و جان او باقی مانده باید با آن به مبارزه برخیزد و جهاد با نفس را جزء برنامه خویش قرار دهد و به این ترتیب هم در صف تائبان باشد و هم در صف مجاهدان. بعضی از علمای اخلاق بحث بی نتیجه یا کم نتیجه ای را در اینجا دنبال کرده اند که آیا مقام توبه کار جهاد کننده در برابر ریشه های گناه افضل است یا توبه کاری که ریشه های گناه را از سرزمین قلب خویش بر انداخته است. (۱) این مهم نیست که کدامیک از آن دو افضلند، مهم آن است که توبه کننده چه دستوراتی را باید به کار بندد که به گناه گذشته بازگشت نکند؛ برای این امر رعایت اموری لازم است: ۱- جدا شدن از محیط گناه و عدم شرکت در مجالس معصیت، چرا که توبه کار در آغاز امر آسیب پذیر است و مانند بیماری است که تازه از بستر برخاسته، و اگر با پای خود به مناطق آلوده به میکروبهای بیماری زا رود، احتمال آلودگی مجدد او به بیماری فراوان است؛ همچون معتادی است که ترک اعتیاد به مواد مخدر نموده ولی هرگاه به مناطق آلوده برگردد، بسرعت آلوده می شود. ۲- باید در دوستان و معاشران خود تجدید نظر کند؛ هرگاه در گذشته کسانی بوده اند که او را تشویق به گناه می کردند، از آنها شدیداً فاصله گیرد. ۳- هر زمان وسوسه ها و انگیزه های آن گناه در او پیدا می شود، به ذکر خدا روی آورد، چرا که: «ذکر خدا مایه آرامش دلها است؛ اَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره رعد، آیه ۲۸). ۴- همواره درباره آثار زیانبار گناهی که آن را ترک گفته بیندیشد و آن آثار را نصب العین خود قرار دهد، مبادا بر اثر غفلت از آن و فراموش کردن اثرات مرگبار آن گناه، بار دیگر انگیزه ها در او رشد کند، و وسوسه ها از هر سو به قلب او هجوم آورد. پاورقی ۱. محبّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۷۵. صفحه ۲۴۰-۵. در داستانهای پیشینیان و کسانی که بر اثر گناهان مختلف گرفتار مصائب دردناکی شدند، بیندیشد، و سرگذشت آنها را از نظر بگذرانند، حتی در حالات انیاء و پیامبران معصومی که گناه گرفتار لغزش ترک اولی شدند، مطالعه کند؛ مثلاً، ببیند که چه امری سبب شد آدم با آن مقام والایش از بهشت رانده شود، یا حضرت یونس مورد خشم قرار گیرد، و به زندان شکم ماهی فرستاده شود یا بر اثر چه عواملی یعقوب، پیامبر بزرگ خدا، به درد جا نفرسای فراق فرزند سالها گرفتار آید. مطالعه این امور بی شک وسوسه های گناه را کم می کند، و به توبه دوام ثبات می بخشد. ۶- به عقوبتها و مجازاتهایی که بر یکایک از گناهان وعده داده شده بیندیشد، و این احتمال را از نظر دور ندارد که تکرار گناه بعد از توبه ممکن است مجازات شدیدتری داشته باشد. و نیز به الطاف و عنایات الهیه که در انتظار توبه کاران است و شامل حال او شده است توجه کند و دائماً به خود تلقین نماید بکوش، این عنایات و الطاف را حفظ کن، و این مقام والایی که خداوند نصیب تو کرده است به آسانی از دست مده! ۷- باید وقت شبانه روزی خود را با برنامه های صحیح پر کند، برنامه تلاش برای زندگی آبرومند، برنامه عبادت و بندگی خدا و برنامه سرگرمی های سالم؛ زیرا بی کاری و خالی ماندن اوقات از برنامه، بلاعی عظیمی است که زمینه را برای وسوسه های بازگشت به گناه فراهم می سازد. از دانشمندی پرسیدند که تفسیر حدیث اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ (۱) گفت: منظور کسی است که مصداق این آیه شریفه باشد: «اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (مؤمنان) توبه کنندگان، عبادتکاران، حمد خدا گویان، سیاحت کنندگان (که پیوسته در میان کانونهای اطاعت خدا رفت و آمد دارند) رکوع کنندگان، ساجدان، آمران به معروف، نهی

کنندگان از منکر و حافظان حدود الهی (هستند) و بشارت ده (این چنین) مؤمنان را! (۱) پاورقی ۱. محجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۸۷. صفحه ۲۴۱

۸ - مراتب توبه

علمای اخلاق برای توبه و توبه کاران درجات و مراتب مختلفی ذکر کرده اند. از یک نظر توبه کاران را می توان به چهار گروه تقسیم کرد: گروه اول کسانی هستند که از گناهان خویش توبه می کنند ولی بعد از مدّتی توبه را می شکنند و به گناه باز می گردند بی آن که تأسّف و ندامتی از کار خویش داشته باشند، اینها در واقع در مرحله نفس اماره قرار دارند و عاقبت و سرانجام آنها کاملاً مبهم و پر مخاطره است، چرا که ممکن است یکی از مراحل توبه و بازگشت به سوی خدا مقارن با پایان عمر آنها باشد و به اصطلاح عاقبت آنها به خیر شود، ولی ای بسا پایان عمر آنها با یکی از زمانهای توبه شکنی همراه گردد، و پایانی اسف انگیز و عاقبتی دردناک داشته باشند، و به اصطلاح «عاقبت به شرّ» از دنیا بروند. گروه دوم کسانی هستند که از گناهان خود توبه می کنند، راه طاعت و بندگی حق را ادامه می دهند، ولی گاه شهوات در مورد بعضی از گناهان بر آنها غالب می شود و توبه را می شکنند چون هنوز توان کافی در برابر شهوات پیدا نکرده اند ولی با این حال، از توبه شکنی نادم و پشیمانند و پیوسته به خود می گویند ای کاش چنین گناهی را نکرده بودیم، و انشاء الله بزودی توبه خواهیم کرد. این گونه افراد هم در واقع در مرحله نفس اماره اند ولی امید نجاتشان زیادتر است. گروه سوم توبه کارانی هستند که بعد از توبه از گناهان بزرگ پرهیز می کنند، و نسبت به اصول طاعات پایبندند، ولی گاه گرفتار بعضی از گناهان می شوند، بی آن که بطور عمد قصد توبه شکنی داشته باشند، اما بلافاصله پشیمان شده و به سرزنش نفس خویشتن می پردازند و عزم خویش را بر توبه جزم می کنند، وسعی دارند از اسباب گناه فاصله بگیرند. پاورقی ۱. سوره توبه، آیه ۱۱۲. صفحه ۲۴۲ این گروه در مرحله عالی از نفس لّوامه قرار دارند و به سوی نفس مطمئنّه نزدیک می شوند و امید نجات برای آنها بسیار زیاد است. گروه چهارم توبه کارانی هستند که بعد از توبه با اراده ای محکم و آهنین راه اطاعت و بندگی خدا را پیش می گیرند و پا برجا می مانند. درست است که معصوم نیستند و گاه فکر گناه و لغزشها ممکن است در آنها پیدا شود ولی از آلودگی به گناه در عمل پرهیز دارند، چرا که نیروی عقل و ایمان در آنها به قدری زیاد است که بر هوای نفس چیره شده و آن را مهار زده است. این گروه صاحبان نفس مطمئنّه اند که در سوره فجر، آیه ۲۷ تا ۳۰، مخاطب به خطاب والا و پر افتخاری هستند که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۗ تُوَىٰ رُوحَ آرَامٍ يَافِتْهُ! بِه سَوَىٰ پُرُورِدْ كَارْتِ بَازْ گَرْدِ دَر حَالِي كِه هَم تُوَازِ او خَشْنُودِي وَ هَم او از تو خَشْنُودِ اسْت.» سپس لباس افتخار: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ اَدْخُلِي جَنَّتِي ۗ سَپَسِ دَر سَلَكِ بِنْدْ گَانِمِ دَر آيِ وَ دَر بَهْشْتَمِ دَاخِلِ شَو.» در بر می کنند. از سوی دیگر، توبه نیز مراتب و مراحل دارد. مرحله اول: توبه از کفر به ایمان. مرحله دوم: توبه از ایمان تقلیدی یا ایمان سست به ایمان تحقیقی و محکم. مرحله سوم: توبه از گناهان کبیره و خطرناک. مرحله چهارم: توبه از گناهان صغیره. مرحله پنجم: توبه از فکر گناه هر چند آلوده به گناه نشود. هر گروهی از بندگان خدا توبه ای دارند، توبه انبیاء از اضطرابات درونی (و لحظه ای عدم توجه در درون به خدا) است. و توبه برگزیدگان از نفسی است که به غیر یاد او می کشند. (۱) و توبه اولیاء الله از امور نامناسبی است که به فکر آنها می گذرد. پاورقی ۱. مرحوم علامه مجلسی تنفس را در اینجا به همین معنی که ذکر شد تفسیر کرده ولی در بعضی از منابع لغت آمده است که تنفس گاه به معنی سخنها طولانی گفتن می آید. صفحه ۲۴۳ و توبه خواص از اشتغال به غیر خداست. و توبه عوام از گناهان است و هر کدام از آنها دارای نوعی معرفت و آگاهی در آغاز و انجام توبه است. (۱)

۹ - آثار و برکات توبه

توبه هر گاه حقیقی و واقعی باشد، و از اعماق جان برخیزد و جامع شرایط باشد، به یقین مقبول در گاه خدا می شود، و آثار و برکاتش نمایان می گردد. شخص توبه کار پیوسته در فکر جبران گذشته است، و از آنچه از نافرمانی ها و عصیان از او سر زده نادم و پشیمان است. توبه کاران واقعی، خود را از مجالس گناه دور می دارند و از عواملی که گناه را وسوسه و تداعی می کند، بر حذر می باشند. توبه کاران خود را در پیشگاه خدا شرمنده می بینند، و همواره در صدد کسب رضای او هستند. با این علائمی که گفته شد توبه کنندگان حقیقی را از تظاهر کنندگان به توبه بخوبی می توان شناخت. بعضی از مفسران در تفسیر آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصحاً» ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا توبه کنید، توبه خالص (سوره تحریم، آیه ۸) در توضیح معنی «نصح» چنین گفته اند: مراد از توبه نصح، توبه ای است که مردم را نصیحت می کند که مانند آن را به جا بیاورند، چرا که آثار آن در توبه کار ظاهر شده، یا شخص توبه کار را نصیحت می کند که گناهان را ریشه کن کند، و هرگز به سوی آن باز نگردد. و بعضی آن را به توبه خالص تفسیر کرده، در حالی که بعضی دیگر نصح را از ماده نصح است به معنی دو زندگی گرفته اند، چرا که رشته های دین و ایمان را که گناه پاره کرده بود، بار دیگر به هم می دوزد یا توبه کار را که از اولیاء الله جدا ساخته بود، به جمع آنها باز می گرداند. (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۱. صفحه ۲۴۴ برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات بطور گسترده به آنها اشاره شده است. از جمله امور زیر است: ۱- گناهان را محو و نابود می کند همان گونه که در ذیل آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصحاً آمده است: «عسی ربکم ان ینصحنکم عنکم سبباً» امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببوشاند. (سوره تحریم، آیه ۸) ۲- برکات زمین و آسمان را بر توبه کاران نازل می کند، چنان که در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سوره نوح آمده است: «فقلت استغفروا ربکم انه کان عفواً - یزسل السماء علیکم مدراراً - و یمیدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً» آنها (قوم نوح) گفتیم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد، و اموال و فرزندان را فرونی بخشد، و باغهای سرسبز و نه‌های جاری در اختیاران قرار دهد. ۳- نه تنها گناه را می پوشاند و از بین می برد، بلکه آن را مبدل به حسنه می کند، همان گونه که در آیه ۷۰ سوره فرقان آمده است که می فرماید: «الا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فأولئک یدل الله سبباً» حسنیات مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می کند. ۴- هر گاه توبه کاملاً خالص باشد، خداوند آنچنان آثار گناه را می پوشاند که در حدیث آمده حتی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی او می دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامت دستور می دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می دهد که آن را کتمان کند به گونه ای که روز قیامت هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می یابد، هیچ کس و هیچ چیز بر ضد او گواهی نخواهد داد. متن حدیث چنین است: پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۷. صفحه ۲۴۵ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اذا تاب العبد توبه نصحاً احبه الله و ستر علیه فی الدنيا و الآخرة فقلت و کیف یستر علیه؟ قال ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب و یوحی الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه، و یوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیه من الذنوب فیلقى الله حین یلقاه و لیس شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب». (۱) ۵- توبه کار حقیقی چنان مورد عنایت و محبت پروردگار قرار می گیرد که حاملان عرش الهی نیز برای او استغفار می کنند، و تقاضای ورود او و خانواده اش را در بهشت برین و جنات عدن می نمایند. در حدیثی می خوانیم که: «ان الله عزوجل اعطی التائبین ثلاث خصال، لو اعطی خصله منها جمیع اهل السماوات و الارض لنجوا بها» خداوند به توبه کنندگان (واقعی) سه فضیلت داده است که هر گاه یکی از آنها را به جمیع اهل آسمانها و زمین بدهد، مایه نجات آنها است. «سپس به آیه شریفه «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد!» (۲) اشاره کرده می فرماید: «فمن احبه الله لم یعدبه» هر کس خداوند او را دوست دارد، او را عذاب نخواهد کرد. بعد به آیه شریفه «الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد

رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ - رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ - وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ فرشتگان که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند، و به او ایمان دارند، و برای مؤمنان استغفار می کنند (و می گویند) پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می کنند بیامرزد، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار - پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن، همچنین از پدران و همسران و فرزندانشان، هر کدام صالح بودند، که تو توانا و حکیمی! - و آنان را از بدیها نگاه دار، و هر کس را در آن روز از بدیها نگاه داری، مشمول رحمت ساخته ای و این است همان رستگاری عظیم! (۱)» (۲) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۰ (باب التوبه، حدیث ۱). ۲. سوره بقره، آیه ۲۲۲. صفحه ۲۴۶ به این ترتیب می رسمیم به پایان بحث درباره نخستین گام به سوی تهذیب اخلاق؛ یعنی گام توبه، هر چند مطالب فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که در خور بحث جداگانه و مستقلی درباره توبه است. آری! تا آئینه قلب از زنگار گناه پاک نشود و روح و جان انسان با آب توبه شستشو نگردد و نور توبه ظلمت و تاریکی گناه را از درون قلب بیرون نکند، پیمودن راه تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله و رسیدن به جوار قرب پروردگار و غرق شدن در نور هدایت و جذبه های وصف ناپذیر عرفانی، غیر ممکن است. این نخستین منزلگاه است، منزلگاهی که از همه سرنوشت سازتر و مهمتر است و جز با نیروی اراده و عزم راسخ و استمداد از الطاف الهی، گذشت از آن ممکن نیست.

کام دوم: مشارطه

در مورد گامهای سیر و سلوک، که بخشی از آن در میان علمای بزرگ و رهروان این راه مشترک است در گذشته فهرست وار سخن گفته ایم، اکنون نوبت آن رسیده که این مراحل را با تکیه بر آیات و روایات به گونه ای مبسوط گسترده تر بیان کنیم. نخستین گامی که علمای بزرگ اخلاق بعد از توبه ذکر کرده اند، همان «مشارطه» است، و منظور از آن شرط کردن با نفس خویش است با تذکرات و یاد آوری هایی که همه روز تکرار شود، و بهترین وقت آن را بعد از فراغت از نماز صبح و نوراتیت به انوار این عبادت بزرگ الهی دانسته اند. پاورقی ۱. سوره مؤمن (غافر)، آیات ۷ تا ۹. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۳۲. صفحه ۲۴۷ به این طریق، که نفس خویش را مخاطب قرار دهد و به او یاد آور شود که من جز سرمایه گرانبهای عمر کالایی ندارم، و اگر از دست بروم تمام هستیم از دست رفته، و با یاد آوری سوره شریفه «وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» به نفس خویش بگوید: با از دست رفتن این سرمایه، من گرفتار خسران عظیم می شوم، مگر این که کالایی از آن گرانبهاتر به دست آورم، کالایی که در همان سوره در ادامه آیات آمده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را به حق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نموده اند! باید به خود بگوید: «فکر کن عمر تو پایان یافته، و از مشاهده حوادث بعد از مرگ و دیدن حقایق تلخ و ناگواری که با کنار رفتن حجابها آشکار می شود سخت پشیمان شده ای و فریاد بر آورده ای «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (فرشتگان) پروردگار، شما را به خدا مرا باز گردانید تا عمل صالح انجام دهم در برابر کوتاهیایی که کردم!» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰) باز فرض کن پاسخ منفی «کَلَّا» را از آنها نشنیدی و به در خواست تو عمل کردند و امروز به جهان باز گشته ای، بگو چه کاری برای جبران کوتاهیها و تقصیرات گذشته می خواهی انجام دهی؟! سپس به نفس خویش در مورد اعضاء هفتگانه، یعنی چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و فرج (۱) نیز سفارش کن و بگو اینها خدمتگزاران تو، و سر بر فرمان تو دارند، آیا می دانی جهنم هفت در دارد، و از هر دری گروه خاصی از مردم وارد می شوند؟ و آیا می دانی که این درهای هفتگانه احتمالاً - برای کسانی است که با این

اعضای هفتگانه عصیان کنند، بیا و با کنترل دقیق این اعضاء درهای دوزخ را به روی خود ببند، و درهای بهشت را به روی خود بگشا! و نیز سفارش مراقبت از اعضای خود را به نفس بنما، که این نعمتهای بزرگ الهی را در طریق معصیت او به کار نگیرد و این مواهب عظیم را تنها وسیله طاعت او قرار دهد. پاورقی ۱. «فرج» اشاره به شهوت جنسی است. صفحه ۲۴۸ از بعضی از دعاهای امام سجاد (علیه السلام) در صحیفه سجّادیه بر می آید که آن بزرگوار نیز عنایت خاصی به مسأله «مشارطه» داشته اند. در دعای سی و یکم، دعای معروف توبه، در پیشگاه خداوند عرض می کند: «وَلَكَ يَا رَبِّ شَرْطِي أَلَّا أَعُوذَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مَيْدَانِيكَ وَعَهْدِي أَنْ أَهْجُرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ بِرُفْقَانِيكَ» شرطی در پیشگاه تو کرده ام که به آنچه دوست نداری، باز نگردم، و تضمین می کنم به سراغ آنچه را تو مذمت کرده ای نروم و عهد می کنم که از جمیع گناهانت دوری گزینم. از آیات قرآن نیز استفاده می شود که یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره مسائل مهم با خدا عهد و پیمان داشتند که آن نیز نوعی مشارطه است، در آیه ۲۳ سوره احزاب می خوانیم: «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدهای که با خدا بسته اند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تبدیل و تغییری در عهد و پیمان خود ندادند! (۱) این در حالی بود که بعضی دیگر با خدا عهد می بستند و شرط می کردند و آن را می شکستند. در همان سوره احزاب، در آیه ۱۵، چنین می خوانیم: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤُولُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْمُوعًا» (گروهی که در جنگ احزاب مردم را به بازگشت از میدان تشویق می کردند) پیش از آن با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و همگی در برابر آن مسؤولند!) در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدْ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَىٰ، وَمَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ» کسی که بررسی نقصان نفس خویش نکند، هوای نفس بر او چیره می شود و کسی که پیوسته در حال سقوط و نقصان است، مرگ برای او بهتر است! (۲) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۴. صفحه ۲۴۹ کوتاه سخن این که: «مشارطه» از گامهای مهمی است که برای تهذیب اخلاق برداشته می شود و بدون آن، ابرهای تیره و تار غفلت و غرور، سایه تاریک و شوم خود را بر دل و جان آدمی می افکند، و نجات او بسیار مشکل است.

کام سوم: مراقبه

«مراقبه» از ماده «رَقَبَه» به معنی «گردن»، گرفته شده و از آنجا که انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد، و اوضاع را زیر نظر می گیرد، این واژه بر معنی نظارت و مواظبت و تحقیق و زیر نظر گرفتن چیزی، اطلاق شده است. این واژه در تعبیرات علمای اخلاق در مورد «مراقبت از خویشتن» به کار می رود، و مرحله ای است بعد از «مشارطه» یعنی انسان بعد از عهد و پیمان با خویش برای طاعت فرمان الهی و پرهیز از گناه باید مراقب پاکی خویش باشد، چرا که اگر غفلت کند، ممکن است تمام شرط و پیمانها به هم بریزد. البته پیش از آن که انسان مراقب خویش باشد، فرشتگان الهی مراقب اعمال او هستند و قرآن مجید می فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ» بی شک حافظان و مراقبانی بر شما گمارده شده است (که اعمال شما را به دقت زیر نظر دارند!) (سوره انفطار، آیه ۱۰) در اینجا منظور از «حافظین» همان حافظان و مراقبان اعمال است به قرینه آیات بعد که می فرماید: «يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» آنها می دانند شما چه می کنید. (۱) و در آیه ۱۸ سوره ق می فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است. و از آن بالاتر، خداوند عالم و قادر، همیشه و در همه جا مراقب اعمال ما است. در آیه ۱ سوره نساء می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» به یقین خداوند مراقب شماست! همین معنی در آیه ۵۲ سوره احزاب نیز آمده است و می فرماید: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا» و خداوند ناظر و مراقب

هر چیزی است! پاورقی ۱. سوره انفطار، آیه ۱۲. صفحه ۲۵۰ و در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: «الْمَ يَعْلَمُ بِإِنَّ اللَّهَ يَرِيُّ أَيَّ انسان نمی داند که خداوند (همه اعمالش را) می بیند؟!» و در آیه ۲۱ سوره سبأ آمده است: «وَرُبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» پروردگار تو نگهبان و مراقب هر چیز است. ولی سالکان راه خدا، و رهروان راه دوست که پیوسته در طریق تقوا و تهذیب نفوس گام بر می دارند، پیش از آن که فرشتگان خداوند مراقب اعمال آنها باشند خودشان مراقب اعمالشان هستند. و به تعبیر دیگر، این مراقبت از درون می جوشد، نه از برون و نه به همین دلیل، تأثیر آن، بسیار زیاد، و نقش آن فوق العاده مهم است. البته توجه به «مراقبت از برون» سبب می شود که پایه های «مراقبت از درون» محکم گردد. در حقیقت انسان در این دنیا به کسی می ماند که دارای گوهرهای گرانبهایی است و از یک بازار آشفته می گذرد، و می خواهد با آن بهترین متاعها را بری خود تهیه کند در حالی که اطرافش را دزدان و شیادان گرفته اند، چنین کسی اگر لحظه ای از سرمایه نفیس خویش غافل گردد، آن را به غارت می برند، و او می ماند و یک عالم اندوه و افسوس. دقیقاً همین گونه است، شیاطین جن و انس در این جهان انسان را احاطه کرده اند و هوا و هوسهای درون او را به سوی خود می خوانند، اگر خویش را به خدا نسپارد و مراقب اعمال خویش نباشد سرمایه ایمان و تقوای او به غارت می رود و دست خالی از این جهان به سرای دیگر منتقل خواهد شد. در آیات قرآن و روایات اسلامی اشارات فراوانی نسبت به این مرحله آمده است از جمله: ۱- در آیه ۱۴ سوره علق می خوانیم: «الْمَ يَعْلَمُ بِإِنَّ اللَّهَ يَرِيُّ أَيَّ انسان نمی داند که خدا او و اعمالش را می بیند» که هم اشاره به مراقبت پروردگار نسبت به اعمال انسان است، و هم این که او باید مراقب خویش باشد. و در جای دیگر خطاب به مؤمنان می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت) خدا بپرهیزید و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. (سوره حشر، آیه ۱۸) صفحه ۲۵۱ جمله و لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ در واقع همان مفهوم مراقبه را می رساند. همین معنی در جای دیگر قرآن، در شکل محدودتری بیان گردیده، می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» انسان باید به طعام خویش بنگرد (و مراقب باشد که آیا از طریق حلال آنها را فراهم ساخته یا از طریق حرام!) (سوره عبس، آیه ۲۴) (۱) ۲- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که در تفسیر احسان (در آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ) فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» نیکوکاری به این است که آن چنان خدا را پرستش کنی که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. (۲) بدیهی است که توجه به این حقیقت که خداوند در همه جا و در هر حال و در هر زمان، ناظر و شاهد و مراقب اعمال ما است، روح مراقبت را در ما زنده می کند، تا پیوسته مراقب اعمال خویش باشیم. ۳- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «يَتَّبِعُنِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ» سزاوار است انسان بر خویشتن مسلط و همیشه مراقب قلب خود و نگاهدار زبان خویش باشد! (۳) ۴- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: «مَنْ رَعَى قَلْبَهُ عَنِ الْغَفْلَةِ وَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهْوَةِ وَ عَقْلَهُ عَنِ الْجَهْلِ، فَقَدْ دَخَلَ فِي دِيْوَانِ الْمُتَّبَهِّينَ، ثُمَّ مَنْ رَعَى عَمَلَهُ عَنِ الْهُوَى، وَ دِينَهُ عَنِ الْبِدْعَةِ، وَ مَالَهُ عَنِ الْحَرَامِ فَهُوَ مِنْ جُمَّلَةِ الصَّيِّحِينَ» کسی که مراقب قلبش در برابر غفلت، و نفسش در برابر شهوت، و عقلش در مقابل جهل باشد، نام او در دفتر بیداران و آگاهان ثبت می شود، و آن کسی که مراقب عملش از نفوذ هوا پرستی و دینش از نفوذ بدعت، و مالش از آلودگی به حرام بوده باشد در زمره صالحان است. (۱) پاورقی ۱. آنچه در بالا آمد یکی از تفاسیر آیه است، تفسیر دیگری که در آیات سوره عبس نیز شواهدی بر آن وجود دارد این است که معنی آیه نظر کردن به طعام برای کشف نکات توحیدی و آیات عظمت خلقت است، در عین حال دو تفسیر با هم منافاتی ندارد. ۲. کنز العمال، حدیث ۵۲۵۴، جلد ۳، صفحه ۲۲، بحارالانوار، جلد ۲۵، صفحه ۲۰۴. ۳. غرر الحکم. صفحه ۲۵۲ ۵- در حدیث قدسی می خوانیم خداوند می فرماید: «يَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي، وَ يَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي» بدا به حال کسانی که از رحمت من مأیوس شوند، و بدا به حال کسی که نافرمانی من کند، و مراقب (حضور)

من نباشد.» (۲) ۶- در یکی از خطب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «فَرِحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً رَاقِبَةً رَبَّهُ وَ تَنَكَّبَ ذَنْبَهُ، وَ كَابَرَ هَوَاهُ، وَ كَذَّبَ مُنَاهُ؛ خُدا رحمت کند کسی را که (در اعمال خویش) مراقب پروردگارش باشد، و از گناه پرهیزد و با هوای نفس خویش مبارزه کند و آرزوهای واهی را تکذیب نماید.» (۳) ۷- در نهج البلاغه نیز آمده است: « فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَّةً ذِي لُبٍّ شَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ ... وَ رَاقِبَ فِي يَوْمِهِ عَدَاهُ؛ پس تقوای الهی پیشه کنید ای بندگان خدا، تقوای اندیشمندی که تفکر قلب او را به خود مشغول داشته ... و امروز مراقب فردا (ی قیامت) خویش است.» (۴) آری! «مراقبت» از خویشتن یا پروردگار یا قیامت که در این روایات آمده همه به یک معنی است؛ یعنی، مراقب اعمال و اخلاق خویش بودن، و نظارت دقیق بر آن داشتن، و همه روز و در همه حال و در هر جا به کارهایی که از وی سر می زند، توجه کند. کوتاه سخن این که: رهروان راه حق و سالکان طریق الی الله باید بعد از «مشارطه»، یعنی عهد و پیمان بستن با خود و خدای خویش جهت اطاعت و بندگی حق و تهذیب نفس، بطور مداوم مراقب خود باشند که این پیمان الهی شکسته نشود، و درست همانند طلبکاری که از همپیمانانش مطالبه پرداخت دیون می کند، از نفس خویش مطالبه وفای به این عهد الهی را بنماید؛ بدیهی است هر گونه غفلت سبب عقب ماندگی و ضرر و زیان فاحش است، همان گونه که اگر انسان در مطالبات مادی اش کوتاهی کند، به آسانی سرمایه های خود را از دست می دهد، بخصوص این که در برابر افرادی فریبکار و فرصت طلب قرار گیرد. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۶۸. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۷. ۳. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۳۴۹. ۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۳ (خطبه غزاء) صفحه ۲۵۳

کام چهارم: محاسبه

چهارمین گامی که علمای اخلاق برای رهروان این راه ذکر کرده اند، محاسبه است؛ و منظور این است که هر کس در پایان هر سال یا ماه و هفته و یا در پایان هر روز به محاسبه کارهای خویشتن پردازد، و عملکرد خود را در زمینه خوبیها و بدیها، اطاعت و عصیان، خدا پرستی و هوا پرستی دقیقاً مورد محاسبه قرار دهد، و درست مانند تاجر موشکاف و دقیقی که همه روز یا هر هفته و هر ماه و هر سال به حسابرسی تجارت خانه خود می پردازد و سود و زیان خویش را از دفاتر تجاری بیرون می کشد و ترازنامه و بیلان تنظیم می کند، به یک محاسبه الهی و معنوی دست زند و همین کار را در مورد اعمال و اخلاق خویش انجام دهد. روشن است محاسبه چه در امر دین باشد یا دنیا یکی از دو فایده مهم را دارد: اگر صورتحساب، سود کلانی را نشان دهد، دلیل بر صحت عمل و درستی راه و لزوم تعقیب آن است؛ و هر گاه زیان مهمی را نشان دهد دلیل بر وجود بحران و خطر و احتمالاً افراد مغرض و دزد و خائن و یا خطا کار و ناآگاه در تجارتخانه اوست که باید هر چه زودتر برای اصلاح آن وضع کوشید. در این زمینه نیز در منابع اسلامی اعم از آیات و روایات اشارات پر معنایی دیده می شود. آیات زیادی از قرآن خبر از وجود نظم و حساب در مجموعه جهان آفرینش می دهد، و انسانها را به دقت و اندیشه در این نظم و حساب دعوت می کند؛ از جمله، می فرماید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ - أَنْ لَا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛ آسمان را برافراشت و میزان و قانون در آن گذاشت، تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت و حساب منحرف نشوید)!» (الرحمن، آیات ۷ و ۸). در جای دیگر می خوانیم: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ؛ و هر چیز نزد او (خدا) مقدار معینی (حساب روشنی) دارد.» (سوره رعد، آیه ۸). و نیز می فرماید: «وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا - عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِمِقْدَارٍ مَعْلُومٍ؛ و خزائن همه چیز فقط نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱) صفحه ۲۵۴ از سوی دیگر قرآن مجید در آیات متعددی از حساب دقیق روز قیامت خبر داده است؛ از جمله، از زبان لقمان حکیم خطاب به فرزندش چنین نقل می کند: « يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صِيحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در (گوشه ای) از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است!» (سوره لقمان، آیه ۱۶). و نیز می فرماید:

«وَأَنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ؛ اگر آنچه را در دل دارید آشکار کنید یا پنهان نمایید، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می‌کند.» (سوره بقره، آیه ۲۸۴). این مسأله بقدری مهم است که یکی از نامهای روز قیامت، «یوم الحساب» است: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، به خاطر فراموش کردن روز حساب عذاب شدیدی دارند!» (سوره ص، آیه ۲۶) مسأله حساب در قیامت بقدری روشن و آشکار است که انسان را در آنجا حسابرس خودش می‌سازند، و به او گفته می‌شود: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (در آن روز به انسان گفته می‌شود) نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی!» (سوره اسراء، آیه ۱۴). با این حال و با توجه به این شرایط که همه چیز در دنیا و آخرت دارای حساب است، چگونه انسان می‌تواند از حساب خویش در این جهان غافل بماند؟ او که باید فردا به حساب خود برسد چه بهتر که در این دنیا ناظر بر حساب خویش باشد؛ و او که می‌داند همه چیز در این جهان حساب و کتابی دارد چرا خود را از حساب و کتاب دور دارد؟! بنابراین، مجموعه آیات فوق و مانند آن این پیام مهم را برای همه انسانها دارد که هرگز محاسبه را فراموش نکنید، و اگر می‌خواهید بار شما فردا سبک باشد، در این جهان به حساب خویش برسید، پیش از آن که در آن جهان به حساب شما برسند. صفحه ۲۵۵ در روایات اسلامی، مسأله از این هم گسترده تر است؛ از جمله: ۱- در حدیث معروف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَ زِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ؛ خویشتان را محاسبه کنید پیش از آن که به حساب شما برسند و خویش را وزن کنید قبل از آن که شما را وزن کنند! (و ارزش خود را تعیین کنید پیش از آن که ارزش شما را تعیین نمایند) و آماده شوید برای عرضه بزرگ (روز قیامت)!» (۱) ۲- در حدیث دیگر از همان حضرت خطاب به ابوذر می‌خوانیم: «يَا أَبَا ذَرٍّ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ عَمَدًا وَ زَنْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ؛ ای ابوذر! به حساب خویش برس، پیش از آن که به حساب تو برسند، چرا که این کار برای حساب فردای قیامت تو آسانتر است، و خود را وزن کن پیش از آن که تو را وزن کنند!» (۲) ۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «مَا أَحَقَّ لِلْإِنْسَانِ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، فَيَنْظُرَ فِيهَا مَا أَكْتَسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا؛ چقدر شایسته است که انسان ساعتی برای خود داشته باشد، که هیچ چیز او را به خود مشغول نسازد و در این ساعت، محاسبه خویش کند و بنگرد چه کاری به سود خود انجام داده و چه کاری به زیان خود، در آن شب و در آن روز.» (۳) در این حدیث بوضوح مسأله محاسبه در هر روز، آن هم در ساعتی که فراغت بطور کامل حاصل باشد، آمده است؛ و این امر از شایسته ترین امور برای انسان شمرده شده است. ۴- همین معنی در حدیث امام صادق (علیه السلام) به شکل دیگری آمده است، می‌فرماید: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا، أَنْ يُعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ، فَيَكُونُ مُحَاسِبًا نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَ أَنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لِئَلَّا يُخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ هر هر مسلمانی که معرفت ما را دارد لازم است که اعمال خود را در هر روز و شب، بر خویشتن عرضه بدارد، و حسابگر نفس خود باشد؛ اگر حسنه ای مشاهده کرد برای افزودن آن کوشش کند، و اگر سیئه ای ملاحظه نمود از آن استغفار نماید، مبادا روز قیامت رسوا گردد!» (۴) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۳. ۲. امالی طوسی، (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۶۱۹). ۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴. ۴. تحف العقول، صفحه ۲۲۱. صفحه ۲۵۶ ۵- همین معنی از امام کاظم (علیه السلام) به گونه دیگری روایت شده است؛ فرمود: «يَاهِشَامُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَهُ حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهُ وَ أَنْ عَمَلٌ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ؛ کسی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست، اگر کار خوبی انجام داده از خدا توفیق فزونی طلبد (و خدا را بر آن سپاس گوید) و اگر عمل بدی انجام داده استغفار کند و به سوی خدا برگردد و توبه کند!» (۱) روایات در این زمینه فراوان است، علاقه مندان می‌توانند برای توضیح بیشتر به مستدرک الوسائل، کتاب الجهاد، ابواب الجهاد النفس، مراجعه نمایند (۲). این روایات بخوبی نشان می‌دهد که مسأله محاسبه نفس در اسلام از اهمیّت والائی برخوردار است، و کسانی که اهل محاسبه نفس نیستند، از پیروان راستین ائمه اهل بیت (علیهم السلام) محسوب

نمی شوند! در این روایات به فلسفه و حکمت این کار نیز بروشنی اشاره شده است که این کار می تواند مایه فرونی حسنات، و جلوگیری از سیئات و جبران آنها گردد، و از سقوط انسان در گرداب هلاکت و غرق شدن در دریای غفلت و بی خبری جلوگیری کند. راستی چرا ما با امور مادی و معنوی حد اقل یکسان برخورد نکنیم؟! امور مادی ما حساب و کتاب و دفتر روزنامه و دفتر انبار و دفتر کل و دفاتر دیگر دارد، ولی برای امور معنوی حتی حاضر به یک حساب به اصطلاح سرانگشتی نیز نباشیم، در حالی که امور معنوی به درجات بالاتر و والا تر است و اصولاً قابل مقایسه با امور مادی نیست! به همین دلیل، در حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكُهُ، وَالسَّيِّدُ عَبْدُهُ» انسان هرگز اهل ایمان نخواهد شد مگر این که در حسابرسی خویش سختگیر باشد، حتی سختگیرتر از حساب شریک نسبت به شریکش و مولی نسبت به غلامش! (۳) پاورقی ۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۳. ۲. مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۲ تا ۱۵۶ - همین معنی در اصول کافی، جلد ۲، باب محاسبه العمل، صفحه ۴۵۳، حدیث ۲، آمده است. ۳. محاسبه النفس سید بن طاووس، صفحه ۱۴ - بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۷۲، حدیث ۲۲. صفحه ۲۵۷ این موضوع به اندازه ای مهم است که حتی جمعی از بزرگان کتابهایی در موضوع «محاسبه النفس» نوشته اند، از جمله محاسبه النفس مرحوم سید بن طاووس حلی (متوفای سنه ۶۶۴ هـ. ق) و محاسبه النفس مرحوم کفعی (از علمای قرن نهم هجری) و محاسبه النفس فی اصلاح عمل الیوم و الاعتدال من الامس مرحوم حاج میرزا علی حائری مرعشی (متوفای ۱۳۴۴ هـ. ق) و محاسبه النفس سید علی مرعشی (متوفای ۱۰۸۰ هـ. ق) است. (۱) در اینجا اشاره به چند نکته لازم به نظر می رسد: ۱- در این که چگونه باید نفس را «محاسبه» کرد و خویشتن را پای حساب حاضر نمود و مورد بازخواست قرار داد، بهترین طریق همان است که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که بعد از نقل حدیث پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ عَاقِلٌ تَرِينٌ مَرْدٌ كَسَى أَسْتُ» که به محاسبه خویش پردازد، مردی از آن حضرت پرسید «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ» ای امیرمؤمنان! انسان چگونه نفس خویش را محاسبه کند؟ امام ضمن بیان مشروحی چنین فرمود: «هنگامی که صبح را به شام می رساند، نفس خویش را مخاطب ساخته چنین گوید: ای نفس! امروز بر تو گذشت و تا ابد باز نمی گردد، و خداوند از تو درباره آن سؤال می کند که در چه راه آن را سپری کردی؟ چه عملی در آن انجام دادی؟ آیا به یاد خدا بودی، و حمد او را به جا آوردی؟ آیا حق برادر مؤمن را ادا کردی؟ آیا غم و اندوهی از دل او زدودی؟ و در غیاب او زن و فرزندش را حفظ کردی؟ آیا حق بازماندگانش را بعد از مرگ او ادا کردی؟ آیا با استفاده از آبروی خویش، جلو غیبت برادر مؤمن را گرفتی؟ آیا مسلمانی را یاری نمودی؟ راستی چه کار (مثبتی) امروز انجام دادی؟! سپس آنچه را که انجام داده به یاد می آورد، اگر به خاطرش آمد که عمل خیری از او سر زده، حمد خداوند متعال و تکبیر او را به خاطر توفیقی که به او عنایت کرده به جا می آورد، و اگر معصیت و تقصیری به خاطرش آمد، از خداوند متعال آمرزش می طلبد و تصمیم بر ترک آن در آینده می گیرد، و آثار آن را از نفس خویش با تجدید صلوات بر محمد و آل پاکش، و عرضه بیعت با امیرمؤمنان (علیه السلام) بر خویشتن و قبول آن و اعاده لعن بر دشمنان و مانعان از حقوقش، محو می کند، هنگامی که این محاسبه (جامع و کامل) را انجام داد، خداوند می فرماید: «من به خاطر دوستی تو با دوستانم و دشمنیت با دشمنانم (و محاسبه جامعی که با نفس خویش داشتی) در مورد گناهانت به تو سختگیری نمی کنم و تو را مشمول عفو خود خواهم ساخت!» (۱) پاورقی ۱. الذریعه، جلد ۲۰. صفحه ۲۵۸ آری این است بهترین طرز محاسبه نفس! ۲- آثار محاسبه نفس چیست؟ از آنچه در بحثهای گذشته آمد، پاسخ این سؤال روشن می شود، ولی بسیار بجاست، از تعبیراتی که در احادیث اسلامی آمده است در اینجا بهره گیری کنیم: در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَى عُيُوبِهِ وَأَحَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَإِسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَصْلَحَ الْعُيُوبَ، كَسَى كَسَى كَسَى كَسَى كَسَى كَسَى كَسَى كَسَى كَسَى» کسی که محاسبه نفس خویشتن کند، بر عیوب خویش واقف می شود، و از گناهانش با خبر می گردد (و به دنبال آن) از گناه توبه می کند، و عیوب را اصلاح می نماید» (۲) و نیز از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ

حَاسِبَ نَفْسَهُ سَعَدَ ۱ کسی که به محاسبه خویشتن پردازد، سعادتمند می شود.» (۳) و باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «تَمَرَةُ الْمُحَاسِبِ صَلَاحُ النَّفْسِ ۲ میوه درخت محاسبه اصلاح نفس است.» (۴) بعضی از بزرگان علم اخلاق در توضیح حقیقت محاسبه، چنین گفته اند که مانند محاسبه با شریک است که درباره سرمایه و سود و زیان بیندیشد، اگر سودی حاصل شده، سهم خود را از شریک بگیرد و تشکر کند و اگر خسروانی حاصل گشته او را ضامن بشمرد و وادار به جبران در آینده کند. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۸۹، صفحه ۲۵۰. ۲. غرر الحکم. ۳. مستدرک، جلد ۱۲، صفحه ۱۵۴. ۴. غرر الحکم. صفحه ۲۵۹ سرمایه مهم انسان یعنی عمر که در اختیار نفس اوست نیز همین گونه است ۳ سود آن کارهای خیر، و خسران آن گناهان است ۴ و موسم تجارت تمام طول روز، و شریک او در معامله، نفس اماره است. نخست درباره فرائض مطالبه کند، اگر انجام یافته خدا را شکر گوید، و خویشتن را به ادامه این راه ترغیب کند، و اگر فریضه ای از دست رفته، قضای آن را مطالبه کند، و اگر انجام یافته ولی بطوری ناقص بوده، وادار به جبران از طریق نوافل کند، و اگر معصیتی مرتکب شده، او را باز خواست کند و جبران آن را بطلبد ۵ درست همان گونه که تاجر با شریکش محاسبه می کند، که حتی جزئی ترین امور، و کمترین مبلغ را در حساب فرو گذاری نمی کند، تا در معامله مغبون نگردد ۶ بخصوص که انسان در برابر نفس اماره قرار گرفته که خدعه گر است و نیرنگباز، و مکار و افسونگر...! در واقع کاری را که فرشتگان الهی در قیامت با او انجام می دهند او در دنیا با خویشتن انجام دهد ۷ و حتی به هنگام محاسبه، افکاری که در مغز او خطور کرده، و قیام و قعود و خوردن آشامیدن و خواب و سکوت را مورد محاسبه قرار دهد، و مثلاً سؤال کند چرا فلانجا ساکت شدی؟ و چرا در فلان مورد تکلم نمودی... (و سزاوار است انسان محاسبه نفس خویشتن را روز به روز، و ساعت به ساعت انجام دهد و گرنه رشته کار از دست او بیرون می رود ۸ هرگاه انسان برای هر معصیتی که در طول عمر انجام می دهد، سنگی در حیاط خانه خود بیندازد، بزودی حیاط خانه او پر می شود ۹ غیب کار اینجاست که انسان در حفظ و حساب معاصی سهل انگاری می کند ولی دو فرشته ای که مأمور حفظ اعمال او هستند همه را ثبت و ضبط می کنند ۱۰ و بالاتر از همه، خداوند همه را احصاء می فرماید ۱۱ همان گونه که قرآن می گوید: «أَحْصَاءُ اللَّهِ وَ نَسُوءُ ۱۲ خداوند حساب آنها را نگه داشته و آنان فراموشش کرده اند!» (سوره مجادله، آیه ۶) (۱) به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی درباره چگونگی حساب روز قیامت که از آن می توان روش محاسبه دنیا را فرا گرفت پایان می دهیم: پاورقی ۱. محیة البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۶۷ (باتلخیص) صفحه ۲۶۰ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُشِئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِي مَا أَفْنَاهُ وَ عَنْ شَبَابِهِ فِي مَا أَبْلَاهُ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِي مَا أَنْفَقَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ۱۳ در روز قیامت هیچ انسانی قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را سپری نموده، و از جوانی اش که در چه راهی آن را کهنه کرده، و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی مصرف نموده، و از محبت ما اهل بیت (علیهم السلام) (که آیا حق آن را ادا کرده یا نه.)» (۱)

گام پنجم: معاتبه و معاقبه (سرزنش کردن و کیفر دادن)

اشاره

پنجمین گام که بعد از «محاسبه» انجام می گیرد، مسأله معاتبه و معاقبه یعنی سرزنش و مجازات نفس است در برابر خطاها و خلفایی که از او سرزده است ۱۴ زیرا اگر انسان حساب کند، و در مقابل کارهای خلاف، هیچ واکنشی نشان ندهد، نتیجه معکوس خواهد شد ۱۵ و به تعبیر دیگر، باعث جرأت و جسارت نفس است. همان گونه که وقتی انسان کارمندان و کارگران و شرکای خود را پای حساب حاضر می کند و از آنها تخلفها و نادرستیهایی در حساب می بیند، در برابر آن واکنش نشان می دهد و به نوعی آنها را کیفر می دهد - از مرحله خفیف و ملایم مانند سرزنش گرفته تا مرحله کیفرهای مختلف - کسانی که در مسیر قرب خدا گام

برمی دارند و به سیر و سلوک مشغولند، نیز در برابر نفس سرکش باید چنین باشند، در غیر این صورت، محاسبه نتیجه معکوس می دهد؛ یعنی، موجب جرأت و جسارت بیشتر می شود. قرآن مجید تا آن حد به این مسأله اهمیت داده که به نفس «لؤامه» سوگند یاد می کند و می فرماید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (۲) «(۳) و می دانیم نفس لؤامه همان وجدان بیداری است که صاحبش را به هنگام ارتکاب کار خلاف ملامت و سرزنش می کند، که این خود نوعی معاقبه و مجازات خویشتن است. پاورقی ۱. خصال صدوق، صفحه ۲۵۳. ۲. سوره قیامت، آیه ۲. ۳. معروف در میان مفسران اسلام این است که «لا» در جمله بالا زائده و برای تأکید است. این نکته نیز قابل توجه است که برای «نفس لؤامه» تفسیرهای مختلفی ذکر شده بعضی آن را اشاره به افراد کافر و عاصی دانسته اند که در روز قیامت خود را ملامت می کنند، و بعضی اشاره به آنها در دنیا می دانند که شایسته ملامتند هر چند خود را ملامت نکنند؛ ولی معنی بالا (وجدان بیدار ملامت کننده) از همه مناسبتر است، چرا که قرآن به آن قسم یاد کرده، قسمی که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. (دقت کنید) صفحه ۲۶۱ روشن است که معاقبه و مجازات خویشتن در برابر کارهای خلافی که از انسان سرزده سلسله مراتبی دارد که از ملامت شروع می شود، سپس به مراحل شدیدتر مانند محروم کردن خویشتن از بعضی لذات زندگی در یک مدت معین منتهی می شود. در قرآن مجید به نمونه جالبی از این موضوع در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک اشاره شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پس از بازگشت از جنگ، به مسلمانان دستور داد که با آنها ترک رابطه کنند تا آنجا که زمین با آن همه وسعتش بر آنها تنگ شده آنها در مقام توبه بر آمدند، و به مجازات خویش پرداختند، به این صورت که خودشان نیز یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای کامل به ادامه توبه مشغول شدند؛ پس از مدتی خداوند توبه آنها را پذیرفت، و این آیه را نازل فرمود: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْمَجْأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) باز ماندند (و از شرکت در تبوک خود داری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد، و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند، و دانستند که پناهگاهی از خدا، جز به سوی او نیست، در این هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند (و خداوند توبه آنها را پذیرفت) که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (سوره توبه، آیه ۱۱۸) جمله «وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ» نفس آنها بر آنها (نیز) تنگ شد» ممکن است اشاره به همان مسأله «معاقبه نفس» باشد که آنان برای مجازات خویشتن یکدیگر را ترک گفتند و در انزوای مطلق فرو رفتند، و اینجا بود که خداوند توبه آنان را پذیرفت. در شأن نزول آیه ۱۰۲ سوره توبه: «وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و گروه دیگری به گناهان خود اعتراف کردند، و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است. داستانی درباره «ابولبابه انصاری» نقل شده، که از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، ولی بر اثر سستی، از شرکت در جنگ تبوک خود داری کرد، بعداً سخت پشیمان و ناراحت گشت؛ به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و خود را به یکی از ستونها که امروز به «ستون ابولبابه»، یا «ستون توبه» معروف است بست، و سوگند یاد کرد که خود را باز نکند، مگر این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاید و گره را بگشاید؛ یا به تعبیر دیگر، خداوند اعلام قبولی توبه او را بنماید. مدتی بر این حال ماند، سپس آیه فوق نازل شد و قبولی توبه او را اعلام کرد. صفحه ۲۶۲ روشن است که اقدام ابولبابه، نوعی «معاقبه» و مجازات خویشتن در برابر کار خلاف بود، و نشان می دهد که این مرحله از سیر و سلوک در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در میان یاران او نیز وجود داشته است. جمله خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا (اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند) نیز می تواند اشاره به این معنی باشد. در احادیث اسلامی نیز اشاراتی به مسأله معاقبه دیده می شود؛ از جمله: ۱ - امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اوصاف برجسته متقین و پرهیزکاران که در نهج البلاغه آمده است، در شرح یکی از اوصاف آنها می فرماید: انِ اسْتَضِيْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِي مَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِي مَا تُحِبُّ؛ هرگاه نفس او در انجام وظایفی که خوش ندارد،

سرکشی کند (و به راه گناه برود) او هم از آنچه دوست دارد محروم می سازد (و از این طریق نفس سرکش را مجازات می کند)» (۱) منظور این است که در برابر سرکشی نفس، گناه آنچه مورد علاقه او از خواب و خوراک و استراحت است، از او دریغ می دارد، تا از این طریق مجازات شود و دیگر به راه عصیان و نافرمانی حق نرود. پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. صفحه ۲۶۳ - ۲۶۴.

در حدیث دیگری که در «غرر الحکم» از آن حضرت آمده است، چنین می خوانیم: «إِذَا صَبَّحْتَ عَلَيَّ بِكَ نَفْسِكَ فَاصْبِرْ لَهَا تَذَلُّ لَكَ هُنْكَامِي كَمَا نَفْسٌ بِرَأْسِهَا تَذَلُّ لَكَ بِرَأْسِهَا» (و در برابر طاعت فرمان حق به آسانی تسلیم نگردد) تو هم بر او سخت بگیر (و خواسته هایش را از او دریغ دار) تا در برابر تو تسلیم گردد! (۳) - و نیز از آن حضرت آمده است: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَضَلَّ لِحْجَاهَا، مَنْ مَدَّحَ نَفْسَهُ دَبَّحَهَا» آن کس که نفس خویش را مذمت (و سرزنش) کند سبب اصلاح آن را فراهم کرده، و آن کس که خویش را مدح و ثنا گوید، گویی خود را ذبح کرده است» (۱) (۴) - باز در حدیثی از همان امام همام، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «دَوَاءُ النَّفْسِ الصَّوْمُ عَنِ الْهَوَى، وَالْحِمْيَةُ عَنِ لَمَذَاتِ الدُّنْيَا» (سرکش) روزه گرفتن از هوی و هوسها و پرهیز از لذات دنیا است» (۲) در حالات صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علمای بزرگ و مؤمنان پاکدل، نمونه های فراوانی از این مطلب دیده می شود که آنها به هنگام ارتکاب گناهی، خویش را در معرض معاقبه و مجازات قرار می دادند، و هر کدام به نوعی برای عدم تکرار گناه در آینده اقدام می نمودند (از جمله: ۱ - در حالات یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که یکی از اصحاب به نام «ثعلبه» (۳) که از طایفه انصار بود (با «سعید بن عبدالرحمن» (که از مهاجران بود) پیمان برادری داشت (در یکی از غزوات «سعید» به همراهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به میدان جهاد شتافت، و «ثعلبه» در مدینه ماند و به دوست خود اطمینان داد که مشکلات خانواده او را حل می کند، و از همین رو هر روز برای آنها آب و هیزم می آورد و در حل مشکلاتشان می کوشید. روزی زن «سعید» درباره مطلبی از پشت پرده با ثعلبه سخن می گفت، هوای نفس بر او چیره شد، پرده را کنار زد، همین که چشمش به همسر زیبای سعید افتاد دل از دست بداد و گام پیش نهاد و دست دراز کرد که زن را در آغوش گیرد، ولی همسر سعید فریاد زد، ثعلبه چه می کنی؟ آیا روا است برادر مجاهدت در راه خدا مشغول جهاد باشد و تو در خانه او نسبت به همسرش قصد خلاف داشته باشی؟! پاورقی ۱. غرر الحکم ۲. همان مدرک، حدیث شماره ۵۱۵۳. ۳. در میان یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) افراد زیادی بودند که نام ثعلبه داشتند، و این ثعلبه غیر از ثعلبه بن حاطب انصاری است که از پرداخت زکات خودداری کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان او را از جامعه اسلامی طرد کردند. صفحه ۲۶۴ این سخن، ثعلبه را تکان داد، گوئی از خوابی عمیق برخاسته بود، فریادی کشید و از خانه بیرون رفت و سر به کوه و صحرا گذاشت، و به گریه زاری مشغول شد و می گفت: «إِلَهِي أَنْتَ الْمَعْرُوفُ بِالْغُفْرَانِ وَأَنَا الْمَوْصُوفُ بِالْعِصْيَانِ خُذْ يَا تَوْعَدًا مَعْرُوفًا بِمَعْرُوفٍ إِلَى مَعْرُوفٍ» به این ترتیب او خود را در محرومیت و تنگنا برای مجازات خویش نسبت به خطایی که از او سرزده بود قرار داد (سرانجام طی داستان مفصلی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و به پیشگاه آن حضرت توبه خویش را عرضه نمود، و آیه ۱۳۵ سوره آل عمران در حق او نازل شد، و توبه اش مقبول در گاه الهی افتاد وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَمْ يُضِرُّوهُ عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد و بر گناه اصرار نمیورزند، با این که می دانند! (۱) (۲) - در حالات فقیه بزرگ عالم شیعه، مرحوم آیت الله بروجردی (قدس سره الشریف) نقل شده که هرگاه عصبانی می شد، و احياناً به بعضی طلاب درس خود پرخاش می کرد، با این که این پرخاش همانند پرخاش پدر نسبت به فرزندش بود، بلافاصله از همین پرخاش مختصر، پشیمان شده و در مقام عذرخواهی و جبران بر می آمد، و طبق نذری که داشت، فردای آن روز را برای جبران این کار روزه می گرفت (و به این ترتیب، خود را در برابر این کار کوچک معاقبه می فرمود. پاورقی ۱. این داستان را بطور مشروح در کتب مختلفی از کتاب خزینة الجواهر صفحه ۳۲۰ نقل کرده اند و فخر رازی در تفسیر در ذیل آیه آن را به صورت بسیار فشرده آورده است

(تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۹). صفحه ۲۶۵-۳. یکی از علمای بزرگ اخلاق نقل می کرد که یکی از آقایان اهل منبر می گفت: من در آغاز منبرم سلام بر امام حسین (علیه السلام) می کنم و جواب می شنوم، اگر جواب نشنوم منبر نمی روم! این حالت روحانی از آنجا برای من پیدا شد که روزی وارد مجلس مهمی شدم و واعظ معروفی را بر منبر دیدم، این خیال در دل من پیدا شد که بعد از او سخنرانی جالبی کنم و او را بشکنم! به خاطر این خیال غلط تصمیم گرفتم چهل روز به منبر نروم به دنبال این کار (معاقبه خویشتن در مقابل یک فکر خطا و خیال باطل) این نورانیت در قلب من پیدا شد که پاسخ سلام را به حضرت، می شنوم. (۱) کوتاه سخن این که: مراقبه و سپس محاسبه در صورتی اثر قاطع دارد، که مسأله «معاقبه» و کیفرهای مناسب، نسبت به نفس اماره و هوی و هوسهای سرکش را در پی داشته باشد و گرنه تأثیر آن بسیار ضعیف خواهد بود. ولی این به آن معنی نیست که اعمال مرتاضان و بعضی از صوفیان منحرف را امضا کنیم، و بر داستانهایی که نمونه آن در پاره ای از کلمات «غزالی» در «احیاء العلوم» آمده است صحه بگذاریم که مثلاً انسان برای ریاضت نفس یا جبران خطاهایی که از او سرزده، دست به اعمال خشونتبار نسبت به خویشتن بزند و مجازاتهای خطرناک و ابلهانه ای نسبت به خود انجام دهد، بلکه منظور از «معاقبه» کارهایی شبیه آنچه در بالا آمد می باشد، مانند روزه گرفتن، تعطیل کردن برنامه هایی که در معرض هوی و هوس است، و محروم ساختن خویشتن از پاره ای لذات مادی و امثال آنها. به گفته مرحوم نراقی در معراج السعاده: «اگر کار خلافی از او سرزد در مقام تنبیه خود بر آید، مثلاً تن به عبادات سنگین و انفاق اموالی که مورد علاقه اوست بدهد، اگر لقمه حرام یا مشتبهی خورده خویشتن را مقداری گرسنگی دهد، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده، مدح او کند یا با سکوت، خود را تنبیه، یا با ذکر خدا آن را جبران نماید؛ اگر شخص فقیر و تنگدستی را کوچک شمرد و نسبت به او توهین کرده، مال فراوانی را به او ببخشد، و همچنین نسبت به سایر معاصی و تقصیرات در مقام جبران بر آید.» (۲) پاورقی ۱. داستان معروف علی بن یقظین و ابراهیم جمال نیز نمونه دیگری است. ۲. معراج السعاده، چاپ جدید، صفحه ۷۰۳ (با کمی تلخیص) صفحه ۲۶۶

«نیت» و «اخلاص نیت»

بسیاری از علمای اخلاق در آغاز بحثهای اخلاقی سخن از «نیت» و «اخلاص نیت» به میان آورده اند و این دوا را از یکدیگر جدا ساخته اند. نیت را چیزی و اخلاص نیت را چیزی دیگر شمرده اند. ولی هنگام بحث از این دو، تفاوت روشنی بیان نکرده اند و مباحث خلوص نیت را در بحث نیت آورده اند، به گونه ای که تمیز میان مفهوم این دو مشکل است. برای تفکیک این دو، می توان چنین گفت: منظور از «نیت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کار است، قطع نظر از این که انگیزه الهی در آن باشد یا انگیزه های مادی. بدیهی است کار هنگامی به ثمر می رسد که انسان با اراده قوی و خلل ناپذیر و عزمی راسخ وارد آن شود؛ تحصیل دانش، تجارت، زارعت، کارهای تولیدی، کارهای اجتماعی و سیاسی و خلاصه هر عمل مثبتی هنگامی به نتیجه می رسد که با تردید و دو دلی آغاز نشود. و این در صورتی ممکن است که انسان قبلاً روی برنامه ای که می خواهد انجام دهد مطالعه کافی داشته باشد؛ از منافع کار و نتایج و شرایط و موانع احتمالی آن کاملاً مطلع باشد، و با اراده قوی وارد عمل شود، و با گامهای استوار و محکم به سوی مقصد حرکت کند. در طریق تهذیب اخلاق و سیر سلوک الی الله نیز اراده و نیت قاطع لازم است. افراد سست اراده هرگز به جایی نمی رسند، و با برخورد به اندک مانعی از راه می مانند؛ اصولاً اراده ضعیف نیروی انسان را نیز تضعیف می کند و بعکس اراده قوی تمام نیروها و استعدادهای درون را بسیج می نماید و انسان را به سوی مقصد به حرکت در می آورد. این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن تعبیر به «عزم» شده است و پیامبران بزرگ الهی به خاطر اراده نیرومندشان «اولوا العزم» نامیده شده اند. (۱) پاورقی ۱. در مقایسه اللغه آمده است که «عزم» در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است (از آنجا که به هنگام تصمیم گیری قاطع گویی انسان چیزی را می برد و جدا می کند به آن عزم گفته شده است). صفحه ۲۶۷ قرآن خطاب به

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) می گوید: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (نخست با یارانت مشورت کن) و هنگامی که تصمیم گرفتی (محکم بایست و) توکل بر خدا کن!» (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) در مورد حضرت آدم (علیه السلام) می فرماید: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَيْسِ بْنِ وَكَيْلٍ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وَمَا مِنْ آدَمَ يَمَانٍ غَرَفْتَهُ بُوَدِيمٍ (که نزدیک درخت ممنوع نشود و فریب شیطان را نخورد) ولی او فراموش کرد، و عزم و اراده محکمی (برای وفای به عهد) در او نیافتیم.» (سوره طه، آیه ۱۱۵) در روایات اسلامی نیز اشارات قابل ملاحظه ای به این معنی شده است: از جمله، در یکی از دعاهای ماه رجب از امام کاظم (علیه السلام) می خوانیم: «وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادَةٍ يَخْتَارُكَ بِهَا وَقَدْ نَاجَاكَ بِعَزْمِ الْإِرَادَةِ قَلْبِي مِنْ بَخْوَبِي مِثْلِي دَانِمُ كَمَا بَرْتَرِينَ زَادَ وَتَوْشَهُ رَهْرَوَانَ رَاهُ تَوُ، ارَادَةُ مُحْكَمِي اسْتِ كَمَا تَوُ رَا بِه وَسِيلَهُ أَنْ بَرَكَزِينَ، وَ دَلْمِنْ بَا ارَادَةُ مُحْكَمِ بِه مَنَاجَاتُ تَوُ پَرْدَاخْتَه اسْت.» (۱) و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّمَا قَدَّرَ اللَّهُ عَوْنَ الْعِبَادِ عَلَى قَدَرِ نِيَّاتِهِمْ فَمَنْ صَيَّحَتْ نِيَّتُهُ تَمَّ عَوْنُ اللَّهِ لَهُ، وَمَنْ قَصُرَتْ نِيَّتُهُ قَصُرَ عَنْهُ الْعَوْنُ بِقَدْرِ الَّذِي قَصَّرَهُ؛ خُذُوا مِنْ قَدَرِ نِيَّتِهِمْ بِنَدَانِهِمْ كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، كَمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۲) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَا ضَعُفَ يَدَانِ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ هُنْكَامِي كَمَا نِيَّتِ مُحْكَمِ وَ قَوِي بَاشَد، بَدَن (از پذیرش کارهای سخت و سنگین در راه وصول به مقصود) ضعیف و ناتوان نخواهد شد.» (۳) این حدیث بخوبی نشان می دهد که تصمیم و عزم راسخ در کارها چگونه قدرت و توان جسمی را بالا می برد و به انسان نیرو و توان می بخشد. یکی از دیگر از معانی «نیت» تفاوت انگیزه ها در انجام اعمالی است که ظاهراً یکسان است؛ مثلاً، انسانی که به جهاد می رود، ممکن است انگیزه او کسب غنائم یا برتری جویی باشد، همان گونه که ممکن است نیت او یاری آئین حق و دفع ظلم و ظالم و خاموش کردن آتش فتنه باشد. پاورقی ۱. محدث قمی در مفاتیح در اعمال ماه رجب این دعا را از اقبال ابن طاووس نقل کرده است. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱. ۳. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۰۵، حدیث ۱۴ صفحه ۲۶۸ در هر دو صورت در ظاهر حرکت واحدی انجام می گیرد، حرکت به سوی میدان جنگ و نبرد با دشمن، ولی این دو نیت از زمین تا آسمان با یکدیگر فرق دارد. روی همین جهت، دستور داده شده است که در ابتدای راه، انسان باید نیت خود را روشن سازد و اصلاح کند. سالکان راه خدا نیز باید دقیقاً به نیت خود توجه داشته باشند؛ آیا هدف اصلاح خویشتن و تکامل جنبه های اخلاق و رسیدن به مقام قرب الی الله است یا هدف رسیدن به کرامات و خارق عادات و برتری جویی بر مردم از این طریق می باشد. حدیث معروف انَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ اشاره به همین معنی است، چرا که دقت در ذیل حدیث، مفهوم و معنی آن را روشن می سازد؛ در بحار الانوار از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است که فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَأْوَىٰ مَا نَوَىٰ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَىٰ دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَتَرَوَّجُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ؛ ارزش اعمال بستگی به نیتها دارد و بهره هر کس از عملش مطابق نیت اوست، کسی که به خاطر خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) هجرت کند، هجرت به سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده است. و کسی که به خاطر رسیدن به مال دنیا یا به دست آوردن همسری، هجرت کند بهره اش همان چیزی است که به سوی آن هجرت کرده است.» (۱) حدیث «عَلَى قَدَرِ النَّيَّةِ تُكُونُ مِنَ اللَّهِ عَطِيَّةً؛ عطایای الهی به اندازه نیت انسان است.» (۲) که از علی (علیه السلام) نقل شده می تواند اشاره ای به این معنی یا معنی سابق باشد. از مجموع آنچه در این بحث آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که برای پیروزی در هر کار و رسیدن به مقصود - مخصوصاً در کارهای مهم - تصمیم و عزم راسخ و استحکام نیت و قوت اراده لازم است، و تا این معنی حاصل نشود، سعی و تلاش انسان بی حاصل یا کم حاصل است. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۱۱ - در پاورقی های بحار الانوار آمده که این حدیث، مورد اتفاق همه علمای اسلام است. سپس به کلام بخاری در صحیحش در کتاب الایمان، صفحه ۲۳ اشاره می کند. ۲. غرر الحکم، حدیث ۱۵۹۴. صفحه ۲۶۹ آنها که می خواهند در طریق اصلاح نفس و تهذیب اخلاق گام بردارند نیز از این قاعده مستثنا نیستند. باید با اراده آهنین کار را شروع کنند و

با توکل بر خداوند بزرگ پیش بروند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که قوت و قدرت اراده که در بالا به آن اشاره شد چگونه به دست می‌آید؟ پاسخ این سؤال روشن است، راه اصلی آن اندیشه و تفکر در نتایج کار و عظمت هدف و بزرگی مقصد است؛ هرگاه انسان تحلیل روشنی در این زمینه داشته باشد و مقصود را بخوبی بشناسد و از اهمیت آن آگاه و با خبر باشد، با اراده ای قوی و عزمی استوار در این راه گام می‌نهد. هرگاه انسان درست فکر کند که ارزش وجود او جز به فضائل اخلاقی نیست و هدف آفرینش انسان چیزی جز تکامل اخلاق و قرب الی الله نمی باشد، و هر لحظه از این هدف مهم غافل شود، عقب گرد و سقوط او آغاز خواهد شد، هر اندازه این حقیقت را بهتر بشکافد و باور کند گامهای او، در این راه استوارتر خواهد بود. در یک جمله باید گفت: اراده های قوی، از معرفت کامل و توجه به اهمیت هدف سرچشمه می‌گیرد.

اخلاص

منظور از «اخلاص» همان خلوص نیت است، و منظور از خلوص نیت این است که انگیزه تصمیم‌گیری تنها خدا باشد و بس. ممکن است کسانی دارای اراده های محکم برای انجام مقاصد باشند، ولی انگیزه آنها رسیدن به اهداف مادی باشد؛ اما سالکان راه خدا کسانی هستند که اراده نیرومند آنان آمیخته با خلوص نیت، و برخاسته از انگیزه های الهی است. صفحه ۲۷۰ در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به کمتر چیزی به اندازه اخلاص نیت اهمیت داده شده است. در جای جای قرآن مجید و کلمات معصومین (علیهم السلام) سخن از اخلاص نیت به میان آمده، و عامل اصلی پیروزی در دنیا و آخرت شمرده شده است؛ و اصولاً از نظر اسلام هر عملی بدون اخلاص نیت بی ارزش است. این از یک سو. از سوی دیگر، مسأله اخلاص از مشکل ترین کارها شمرده شده به گونه ای که تنها اولیاء الله و بندگان خاص خدا به اخلاص کامل می‌رسند، هر چند اخلاص در هر مرحله ای محبوب و مطلوب است. بهتر است در اینجا نخست به سراغ قرآن مجید برویم و گوشه ای از آیات مربوط به اخلاص را که ویژگیهای خاصی دارد از نظر بگذرانیم: در آیات متعددی از قرآن، سخن از مخلصین (خالصان) یا مخلصین (خالص شدگان!) به میان آمده، و آنها را با عبارات گوناگون و پرمعنی توصیف و تمجید می‌کند، از جمله: ۱ - در آیه ۵ سوره بینه می‌خوانیم: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» به آنها دستوری داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند در حالی که دین خود را خالص کنند و از شرک به توحید باز گردند نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار! با توجه به این که دین مفهوم گسترده ای دارد که عقاید و اعمال و درون و برون را همگی شامل می‌شود، و با توجه به این که ضمیر در «ما أمرُوا» به همه پیروان مذاهب آسمانی برمی‌گردد، و با توجه به این که: اخلاص و نماز و زکات در آیه به عنوان تنها دستورهای الهی به همه آنها است، اهمیت این موضوع کاملاً روشن می‌شود، این تعبیر نشان می‌دهد که همه دستورهای الهی از حقیقت توحید و اخلاص سرچشمه می‌گیرد. ۲ - در جای دیگر همه مسلمانها را مخاطب ساخته و می‌فرماید: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَكَرِهَ الْكَافِرُونَ» خداوند (یگانه) را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند. (سوره غافر، آیه ۱۴) ۳ - در جای دیگر، شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را مخاطب ساخته و بطور قاطع به او دستور می‌دهد: «قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» بگو من مأمورم خدا را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده باشم! (سوره زمر، آیه ۱۱) صفحه ۲۷۱ از این آیات و آیات متعدد دیگر که همین معنی را می‌رساند بخوبی استفاده می‌شود که اخلاص اساس دین و شالوده محکم و رکن رکن آن است. درباره مخلصان (خالص شدگان) که تفاوت آن را با مخلصین (خالصان) شرح خواهیم داد، تعبیراتی از این مهمتر دیده می‌شود: ۱ - در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره حجر می‌خوانیم که شیطان بعد از رانده شدن از درگاه خدا، از سر لجاجت و خیره سری عرض می‌کند: «وَلَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ» من همه آنها را گمراه خواهم ساخت مگر بندگان مخلصت را! این تعبیر نشان می‌دهد که موقعیت بندگان مخلص آن چنان تثبیت شده

است که حتی شیطان افسونگر و لجوج طمع خود را از آنها بریده است. ۲- در آیه ۳۹ و ۴۰ سوره صافات، وعده پاداش فوق العاده ای که جز خدا از آن آگاه نیست به آنان داده شده، می فرماید: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» شما جز به آنچه انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا (که رابطه ای میان اعمال و جزای آنها نیست، و بر سرخوان نعت الهی بی حساب پاداش می گیرند). ۳- در آیه ۱۲۷ و ۱۲۸ همین سوره (صافات) مقام مخلصین را چنان والا شمرده که از حضور در دادگاه الهی در قیامت معافند (و یکسره به بهشت جاویدان پروردگار روانه می شوند!) ۴- در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ همین سوره تنها بیان و توصیف مخلصین را شایسته ذات پروردگار شمرده است، که نشان عمق واقعی معرفت آنان است می فرماید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» منزّه است خداوند از آنچه آنها توصیف می کنند، مگر (توصیف) بندگان مخلص خدا! ۵- در آیه ۲۴ سوره یوسف، هنگامی که سخن از حمایت الهی در برابر وسوسه های خطرناک همسر عزیز مصر به میان می آورد، می فرماید: «كَذَلِكَ لِنُضِرَّكَ لِتُضَيِّرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ» این چنین کردیم، تا بدی و زشتی را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود. صفحه ۲۷۲ در این که میان «مخلص» و «مخلص» («خالصان» و «خالص شدگان») چه تفاوتی وجود دارد؟ سخنهایی گفته شده است زولی شاید بهترین تفسیر در این زمینه این باشد که «مخلصان» کسانی هستند که خود در راه خالص سازی خویشتن از هر گونه آلودگی به شرک و انگیزه های غیر الهی، و رذائل اخلاقی گام می نهند، و تا آنجا که در توان دارند پیش می روند اما «مخلصان» کسانی هستند که امدادهای الهی و عنایات ربّانی، آخرین ناخالصیهای وجودشان از میان می برد، و به لطف پروردگار از هر نظر خالص می شوند. توضیح این که: ناخالصیها در وجود انسان در واقع دو گونه است: گونه ای از آن طوری است که انسان از آن آگاه می شود، و توان بر طرف ساختن آن را دارد، و در این راه می کوشد و تلاش می کند و موفق به اخلاص نیت و عقیده عمل می شود. اما گونه ای دیگر از آن بقدری مخفی و مرموز است که انسان توانایی بر تشخیص، و در صورت تشخیص، توانایی بر پاکسازی آن ندارد همان گونه که در روایت معروف نبوی وارده شده: «إِنَّ الشُّرُكَ أَخْفَى مِنْ ذَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى صِفَاءِ سُودَاءِ فِي لَيْلَةِ ظُلْمَاءٍ» شرک (و نفوذ آن در اعمال) مخفی تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک! (۱) در این گونه موارد هرگاه لطف الهی شامل حال سالکان راه نشود، از این گذرگاه صیِّبُ الْعُبُورِ گذر نخواهند کرد، و در ناخالصیها می مانند اما گویی خداوند جایزه کسانی را که در اخلاص خویش تا آخرین مرحله توان و قدرت می کوشند، این قرار داده که باقی مانده راه را تنها با عنایت او ببینند، و این مخلصان را مخلص کند. هنگامی که انسان به این مرحله برسد دیگر در برابر وسوس شیاطین و هوای نفس بیمه خواهد شد، و طمع شیطان از او بریده می شود، و شیطان در برابر این افراد رسماً اظهار عجز می کند. اینجاست که از خوان نعمت الهی بی حساب بهره می گیرند، و توصیف آنها درباره صفات جلال و جمال پروردگار، رنگ توحید خالص به خود می گیرد، و طبیعی است که در قیامت نیز بدون حساب وارد بهشت می شوند چرا که حساب خود را در این جهان صاف کرده اند. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۹۳. صفحه ۲۷۳ این همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) طبق بعضی از خطب نهج البلاغه بدان اشاره کرده، و در توصیف بندگان شایسته پروردگار می فرماید: «قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَ» یکی از صفات برجسته آنان این است که خویش را برای خدا خالص کرده، و خداوند خلوص او را پذیرفته (و به مرحله نهایی رسانیده است). (۱) به همین دلیل درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی چنین آمده است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ اسْتِخْلَصَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنُبُوَّتِهِ وَرِسَالَتِهِ مِنَ الشَّجَرَةِ الْمُسَرَّفَةِ الطَّيِّبَةِ ... مُحَمَّدًا (صلی الله علیه و آله) أَخْتَصَّهَ لِلنُّبُوَّةِ وَاصْطَفَاهُ بِالرِّسَالَةِ» در این هنگام خداوند بزرگ محمد (صلی الله علیه و آله) را برای نبوت و رسالتش از شجره پر ارزش پاک برگزید و خالص گردانید. (۲) و در حدیث دیگری که از بعضی معصومان (علیهم السلام) روایت شده می خوانیم: «وَجَدْتُ إِبْنَ آدَمَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الشَّيْطَانِ فَإِنَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاءُهُ، خَلَصَهُ وَاسْتِخْلَصَهُ وَإِلَّا خَلَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَدُوِّهِ فَرَزَنْدَم آدَم را در میان خدا و شیطان می بینم، اگر خداوند متعال او را (به سبب تلاش و کوشش در راه اخلاص) دوست دارد، خالص و مخلصش می سازد، و گرنه او را در برابر شیطان، رها می

سازد. (۳) کوتاه سخن این که: مسأله خلوص و اخلاص در نیت و اعتقاد و اخلاق و عمل، از مهمترین گامها و اساسی ترین پایه های تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است.

اخلاص در روایات اسلامی

این معنی در روایات اسلامی نیز فوق العاده مورد بحث قرار گرفته است که گوشه هایی از آن را در ذیل از نظر می گذرانیم: ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْنَهُنَّ قَلْبُ رَجُلٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الزُّؤْمُ لِجَمَاعَتِهِمْ» سه چیز است که قلب هیچ مسلمانی نباید درباره آن خیانت کند (و همه مسلمین باید آن را رعایت کنند): خالص کردن عمل برای خدا، و خیرخواهی برای پیشوایان اسلام و ملازمت جماعت مسلمین و جدا نشدن از آن. (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۷. ۲. بحار، جلد ۱۴، صفحه ۵۲۰. ۳. بحار، جلد ۵، صفحه ۵۵. صفحه ۲۷۴-۲. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که اخلاص از اسرار الهی است: «الْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُهُ مِنْ عِبَادِي» اخلاص یکی از اسرار من است و آن را در قلب هر کس از بندگانم را که دوست بدارم به ودیعه می گذارم. (۲) ۳- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَشْرَفُ نَهَائِيَةِ» اخلاص با ارزشترین مقامی است که انسان به آن می رسد. (۳) ۴- و در تعبیر بلند دیگری می فرماید: «الْإِخْلَاصُ أَعْلَى الْإِيمَانِ» اخلاص برترین مقام ایمان است. (۴) ۵- و در تعبیر پرمعنای دیگری از همان امام می خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ تَنَافَسَ أَوْلَاؤُا النَّهْيِ وَ الْأَلْبَابِ» رقابت عاقلان و اندیشمندان با یکدیگر در اخلاص عمل است. (۵) ۶- این مسأله تا آنجا اهمیت دارد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تفاوت مقامات مؤمنان را در تفاوت درجات اخلاص می شمرد و می فرماید: «بِالْإِخْلَاصِ تَتَفَاوَضُ مَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ» (۶) ۷- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز آخرین مرحله یقین را اخلاص معرفی می کند و می فرماید: «غَايَةُ الْيَقِينِ الْإِخْلَاصُ» (۷) ۸- اخلاص بقدری اهمیت دارد که مقدار مختصری از عمل که با آن باشد سبب نجات انسان می گردد، چنان که در حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «أَخْلَصَ قَلْبَكَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ» (۸) ۹- اخلاص تا آن حد اهمیت دارد که علی (علیه السلام) آن را عبادت مقربان درگاه خدا می شمرد، و می گوید: «الْإِخْلَاصُ عِبَادَةٌ الْمُقَرَّبِينَ» (۱) پاورقی ۱. محجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵- حدیث بطور کامل در خصال شیخ صدوق، باب الثلاثة، صفحه ۱۶۷، نیز آمده است. ۲. محجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۵. ۳. تصنیف الغرر، صفحه ۱۹۷، رقم ۳۸۹۴. ۴. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۰. ۵. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۱۳. ۶. میزان الحکمه، ماده خلص جلد ۱، صفحه ۷۵۴. ۷. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۰۳. ۸. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۷۵ ذیل حدیث ۱۵. صفحه ۲۷۵- ۱۰- این بحث دامنه دار را با حدیث جالب دیگری از علی (علیه السلام) به پایان می بریم که فرمود: «طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ الْعِبَادَةَ وَ الدُّعَاءَ وَ لَمْ يَشْغَلْ قَلْبُهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ، وَ لَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَسْمَعُ أُذُنَاهُ وَ لَمْ يَحْزَنْ صِدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرَهُ» خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش را برای خدا خالص کند، و قلب خود را به آنچه می بیند مشغول ندارد، و یاد خدا را با آنچه می شنود، به فراموشی نسپرد، درونش به خاطر نعمتهایی که به دیگران داده شده است، غمگین نشود. (۲)

حقیقت اخلاص

مرحوم فیض کاشانی در محجّة البيضاء در این زمینه چنین می نویسد: «حقیقت اخلاص آن است که نیت انسان از هرگونه شرک خفی و جلی پاک باشد»، قرآن مجید می فرماید: «وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُنَسِّقُكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» در وجود چهارپایان برای شما درسهایی عبرتی است، چرا که از درون شکم آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر

خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم. (۳) «شیر خالص آن است که نه رگه‌های خون در آن باشد، و نه اثری از آلودگی درون شکم و نه غیر آن، صاف و پاک و بدون غلّ و غش باشد؛ نیت و عمل خالص نیز همان گونه است، باید هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه الهی بر آن حاکم نگردد.» (۴) در روایات اسلامی نیز تعبیرات بسیار لطیفی درباره حقیقت اخلاص و نشانه‌های مخلصین بیان شده که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيقَةً وَ مَابَلَّغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحَمِدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ هُرْ حَقِيقَتِي نَشَانَهُ أَيْ دَارِدُ، هَيْجَ بِنْدَهُ أَيْ بِه حَقِيقَتِ إِخْلَاصِ نَمِي رَسَدِ مَكْرَ زَمَانِي كَه دُوسْتِ نَدَاشْتَه بَاشَد كَه أَوْ رَا بِه خَاطِرِ أَعْمَالِ الْهَيْيِ اش بَسْتَانِيد.» (۱) پاورقی ۱. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۲۵ (رقم ۷۱۸). ۲. اصول کافی، جلد، صفحه ۱۶. ۳. سوره نحل، آیه ۶۶. ۴. المحجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ (باتلخیص). صفحه ۲۷۶

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَارْبَعَةٌ رَيْسِلِمُ قَلْبُهُ، وَ تَسْلِيمُ جَوَارِحِهِ، وَ بَدَلُ خَيْرِهِ وَ كَفُّ شَرِّهِ رَامِيًا عَلَانِمُ مَخْلُصٍ چَهَار چيز است: قلبش تسليم خداست، همچنين اعضايش تسليم فرمان اوست، خير خود را در اختيار مردم می‌گذارد و شرّ خود را باز می‌دارد.» (۲) ۳- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي فَيَتَقَبَّلُهُ بِكْرَمِهِ هَيْجَ عِبَادَتِ كُنْدَهُ أَيْ حَقَّ عِبَادَتِ خُدا رَا بِه جَا نَمِي آوَرْدُ، مَكْرَ اَيْنِ كَه اَز تَمَامِ مَخْلُوقَاتِ چِشْمِ بَر دَارْدُ وَ مَتَوَجِّهْ أَوْ شُودُ رُدر اَيْنِ هَنْگَامِ، خُداوَنْدِ مِي فَرْمَايْدُ: اَيْنِ بَرَايِ مَن خَالِصِ شُدِه اِسْتِ رُپَسِ بِه كَرْمِشِ أَوْ رَا مِي پَذِيرْد.» (۳) ۴- و بالاخره امام صادق (علیه السلام) جان سخن را در یک جمله کوتاه خلاصه کرده، و درباره اخلاص می‌فرماید: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَّ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ؛ خُداوَنْدِ مَتَعَالِ نَعْمَتِي بَزْرگْتَرِ اَز اَيْنِ بِه بِنْدَه اِي نَدَاده اِسْتِ كَه دَر قَلْبِشِ بَا خُدا، دِيگَرِي نَبَاشَد.» (۴) اکنون با توجه به اهميت فوق العاده اخلاص، و تأثير عميق آن در پيمودن راه حق، و وصول به مقامات عاليه قرب الی الله، اين سؤال پيش مي آيد كه اخلاص را چگونه مي توان به دست آورد؟ بي شك اخلاص نيت هميشه برخاسته از ايمان و يقين و عمق معارف الهيته است هر قدر يقين انسان به توحيد افعالي خدا بيشتر باشد و هيچ مؤثري را در عالم هستي، جز ذات پاک او نشناسد، و همه چيز را از او و از ناحيه او و به فرمان او بدانند، و اگر اسباب و عواملی در عالم امکان وجود دارد، آن را نیز سر بر فرمان او ببیند چنین کسی اعمالش توأم با خلوص است زیرا جز خدا مبدأ تأثیری نمی بیند که برای او کار کند. اين حقيقت در روايات اسلامي در عبارات کوتاه و پر معنایی منعکس است: امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید: «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ اخلاص میوه درخت يقين است.» (۱) پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۹، صفحه ۳۰۴. ۲. تحف العقول، صفحه ۱۶. ۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱، صفحه ۱۰۱. ۴. همان مدرک. صفحه ۲۷۷ و از آنجا که عبادت به مقتضای وَاَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ یکی از اسباب يقين می‌باشد، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که «الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ اخلاص میوه درخت عبادت است.» (۲) و نیز از آنجا که علم و معرفت یکی از سرچشمه‌های يقين است، و يقين چنان که گفتیم سرچشمه اخلاص است، در حدیثی از همان حضرت آمده است که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ؛ میوه علم، اخلاص عمل است.» (۳) و بالاخره در گفتار جامعی از مولی علی (علیه السلام) به سرچشمه‌های اخلاص چنین اشاره شده است: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ؛ سرآغاز دین معرفت خداست، و کمال معرفتش تصدیق ذات اوست، و کمال تصدیق ذاتش، توحید و شهادت بر یگانگی او می‌باشد و کمال توحید او اخلاص است.» (۴)

موانع اخلاص

بزرگان علم اخلاق در این زمینه اشارات روشن و دقیقی دارند، بعضی معتقدند اخلاص موانع و آفات آشکار و نهان دارد؛ بعضی بسیار قوی و خطرناک و بعضی ضعیفتر است، و شیطان و هوای نفس برای مشوب ساختن ذهن انسان و گرفتن صفا و اخلاص و

آلوده کردن اعمال به ریا نهایت تلاش و کوشش را می‌کنند. بعضی از مراحل ریا کاری و آلودگی نیت به قدری روشن است که هر کسی آن را در می‌یابد؛ مثل این که شیطان در نماز گزار نفوذ می‌کند و می‌گوید نماز را آرام و آهسته و با آداب و خشوع انجام ده، تا حاضران تو را انسانی مؤمن و صالح بدانند و هرگز به غیبت تو آلوده نشوند، این یک فریب آشکار از ناحیه شیطان است! پاورقی ۱. غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۳۰ (شماره ۹۰۳). ۲. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۷ (شماره ۴۴۴). ۳. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۶۱ (شماره ۵۵). ۴. نهج البلاغه، خطبه ۱. صفحه ۲۷۸ گاه این وسوسه های شیطانی به شکل مخفی تری صورت می‌گیرد، و در لباس اطاعت ظاهر می‌شود؛ مثلاً، می‌گوید: تو انسان برجسته ای و مردم به تو نگاه می‌کنند، اگر نماز و اعمال را زیبا سازی دیگران به تو اقتدا کرده و در ثواب آنها شریک خواهی شد، و انسان بی‌خبر گاه تسلیم چنین وسوسه ای می‌شود، و در درّه هولناک ریا سقوط می‌کند. گاه وسوسه های شیطان از این هم پیچیده تر و پنهان تر است؛ مثل این که به نماز گزار می‌گوید انسان مخلص کسی است که در خلوت و جلوت یکسان باشد، کسی که عبادتش در خلوات کمتر از جلوات باشد، ریا کار است، و به این ترتیب او را وادار می‌کند که در خلوت نماز خود را جالب و جاذب کند تا بتواند در بیرون و در مقابل مردم نیز چنین کند و به اهداف خود برسد این نیز یک نوع ریا کاری خفی است که ممکن است بسیاری از آن غافل شوند و از درک آن عاجز گردند. و همچنین مراحل مخفی تر و پنهان تر. (۱) براسی موانع و آفات اخلاص به قدری زیاد و متنوع و پنهان است که هیچ انسانی جز از طریق پناه بردن به لطف الهی از آن رهایی نمی‌یابد. در روایات اسلامی نیز هشدارهای مهمی درباره آفات اخلاص آمده است: از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْإِخْلَاصَ مَنْ يُعَلِّبُهُ الْهُوَى؛ چگونه توانایی بر اخلاص دارد کسی که هوای نفس بر او غالب است؟» (۲) در حقیقت، عمده ترین آفت اخلاص و مهمترین مانع آن در این حدیث شریف بیان شده است. آری! هوای نفس است که سرچشمه اخلاص را تیره و تاریک می‌سازد. در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: «قَلِيلُ الْأَمَالِ تَخْلُصَ لِمَكَ الْأَعْمَالُ؛ آرزوها را کم کن (و دامنه آرزوهای دور و دراز را جمع نما) تا اعمال تو خالص شود!» (۳) این نکته حائز اهمیت است که گاه انسان در این مورد، گرفتار وسواس می‌شود که آن خود یکی دیگر از نیرنگهای شیطان است، به او می‌گوید به نماز جماعت مرو، چرا که در آنجا ممکن است نیت آلوده شود، فقط در خانه نماز بخوان، یا هنگامی که در میان جمعیت به نماز بر می‌خیزی مستحبات را ترک کن و نماز را بسیار سریع و دست و پا شکسته بخوان مبادا آلوده ریا گردی. و بسیار دیده ایم افرادی را که به خاطر همین گرفتاری از مستحبات مؤکدی که شرع، به آن دعوت کرده است باز مانده اند. پاورقی ۱. محجّۃ البیضاء، جلد ۸، صفحه ۱۳۳. ۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۵۵۳، شماره ۴. ۳. غرر الحکم، حدیث ۲۹۰۶. صفحه ۲۷۹ و شاید به همین دلیل است که قرآن مجید مردم را دعوت به انفاق پنهان و آشکار هر دو کرده است. می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند.» (۱) این بحث را با ذکر نکته دیگری پایان می‌دهیم و آن این که داشتن اخلاص در خلوت و تنهایی. چندان افتخار نیست، مهم آن است که انسان در جلوت و در میان مردم و در مرئی و منظر همگان بتواند اعمال خالصانه انجام دهد.

آثار اخلاص

از آنجا که اخلاص گرانبها ترین گوهری است که در خزانه قلب و روح انسان پیدا می‌شود، آثار فوق العاده مهمی نیز دارد که در روایات اسلامی با تعبیرات کوتاه و بسیار پر معنی به آن اشاره شده است. در حدیث معروفی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا چهل روز اخلاص را پیشه خود نمی‌سازد مگر این که چشمه های حکمت و دانش از قلبش بر زبانش جاری می‌شود.» (۲) در حدیث دیگری

از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) می خوانیم: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَنْبِرُ الْبَصَائِرُ رَبَّهٗ هِنَاكُم تَحَقُّقِ إِخْلَاصِ، چشم بصیرت انسان نورانی می شود.» (۳) پاورقی ۱. سوره بقره، آیه ۲۷۴. ۲. عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۶۹؛ بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۲۴۲. ۳. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۹۰، شماره ۱۲. صفحه ۲۸۰ در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «فِي إِخْلَاصِ النَّيِّاتِ نَجَاحُ الْأُمُورِ فِي إِخْلَاصِ نَيْتِ پِروزی در کارها است.» (۱) این نکته روشن است که هر قدر نیت خالصتر باشد به باطن کارها اهمیّت بیشتری داده می شود تا به ظاهر کار، و به تعبیر دیگر، محکم کاری در حدّ اعلی خواهد بود. به همین دلیل پیروزی در کار تضمین خواهد شد. و بعکس اگر نیت آلوده به ریا باشد به ظاهر بیش از باطن اهمیّت داده می شود و کارها و برنامه ها توخالی می گردد و همین امر سبب شکست است. و نیز به همین دلیل، در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: «لَوْ خَلَصَتِ النَّيَّاتُ لَزَكَّتِ الْأَعْمَالُ؛ اگر نیت خالص شود اعمال پاکیزه خواهد شد.» (۲)

ریا کاری

نقطه مقابل اخلاص «ریا» است، که در آیات و روایات اسلامی از آن مذمت شده است و آن را عاملی برای بطلان اعمال و نشانه ای از نشانه های منافقان و نوعی شرک به خدا معرفی کرده اند. ریاکاری تخریب کننده فضائل اخلاقی و عاملی برای پاشیدن بذر ذرائل در روح و جان انسانهاست. ریاکاری اعمال را تو خالی و انسان را از پرداختن به محتوا و حقیقت عمل باز می دارد. ریاکاری یکی از ابزارهای مهم شیطان برای گمراه ساختن انسانهاست. با ان اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و چهره ریاکاران و نتیجه اعمال آنها را بررسی می کنیم. ۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صِفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيْلِدًا لَا يَقْمِدُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۶۴) پاورقی ۱. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۴، شماره ۶۸. ۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۰۳، شماره ۱۱. صفحه ۲۸۱ - ۲ - فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (سوره كهف، آیه ۱۱۰) - ۳ - إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (سوره نساء، آیه ۱۴۲) - ۴ - وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (سوره نساء، آیه ۳۸) - ۵ - وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصِيَّدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (سوره انفال، آیه ۴۷) - ۶ - فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤْنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (سوره ماعون، آیات ۴ تا ۷)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی آورد (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهائی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند، آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند! ۲- پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند. ۳- منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز بر می خیزند با کسالت بر می خیزند و در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند. ۴- و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او

باشد بد همنشین و قرینی دارد. صفحه ۲۸۲ ۵- و مانند کسانی نباشید که از روی هوا پرستی و غرور و خود نمائی در برابر مردم از سرزمین خود (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام شکست خوردند) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد. ۶- پس وای بر نماز گزارانی که، در نماز خود سهل انگاری می کنند، همان کسانی که ریا می کنند، و دیگران را از وسائل ضروری زندگی منع می نمایند!

شرح و تفسیر

در نخستین آیه، منت گذاردن و آزار دادن و ریا کردن در یک ردیف شمرده شده و همه آنها را موجب بطلان و نابودی صدقات (و اعمال نیک) معرفی می کند بلکه تعبیراتی از این آیه نشان می دهد که شخص ریا کار ایمان به خدا و روز آخرت ندارد. می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید!» (یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی) سپس این گونه افراد را به کسی تشبیه می کند که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می نماید و به خدا روز رستاخیز ایمان ندارد! (کالذی ینفق ماله رياء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر) در ذیل آیه، مثال بسیار گویا و پر معنائی برای این گونه اشخاص زده و می فرماید: «مثل (کار) او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد (و بذرهائی در آن افشاندن شود) و رگبار باران بر آن فرود آید (و همه خاکها و بذرها را با خود بشوید و با خود ببرد) و آن را صاف (و خالی از همه چیز رها سازد)!» (فمئلہ کمثل صیفوان علیہ ثراب فاصابہ و ابل فترکہ صیلداً) این گونه اشخاص (به یقین) «از کاری که انجام داده اند بهره ای نمی گیرند و خداوند کافران را هدایت نمی کند!» (لا یقدرون علی شیء مما کسبوا و الله لایهدی القوم الکافرین) در این آیه تلویحاً یک بار ریاکاران را فاقد ایمان به خدا و روز قیامت معرفی کرده و یک بار به عنوان قوم کافر، و اعمال آنها را هیچ و پوچ و فاقد هرگونه ارزش می شمرد چرا که بذر اعمالشان در سرزمین ریا کاری پاشیده شده که هیچ گونه آمادگی برای صفحه ۲۸۳ رشد و نمو ندارد. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ریاکاران خودشان همانند قطعه سنگی هستند که قشر نازکی از خاک بر آن است و هیچ گونه بذر مفیدی را پرورش نمی دهد. آری! قلب آنها همچون سنگ و روحشان نفوذ ناپذیر و اعمالشان بی ریشه و ثباتشان آلوده است. جالب این که در آیه ای که پشت سر این آیه در همان سوره بقره آمده است اعمال خالصان و مخلصان را به باغی پر برکت تشبیه می کند که بذر و نهال صالح در آن کاشته شده و باران کافی بر آن می بارد و نور آفتاب از هر سو به آن می تابد و نسیم باد از هر طرف به آن میوزد و میوه و ثمره آن را مضاعف می سازد. در دومین آیه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مخاطب قرار داده و دستور می دهد مسأله توحید خالص را به عنوان اصل اساسی اسلام به مردم برساند. می فرماید: «بگو من بشری همچون شما هستم (تنها امتیاز من این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است» (قل إنما أنا بشر مثکم یوحی الی انما الهکم الله واحد) سپس نتیجه گیری می کند که بر این اساس، اعمال باید از هر نظر خالص و خالی از شرک باشد و می فرماید: «پس هر کس امید به لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد!» (فمن کان یزجوا لقاء ربہ فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادہ ربہ أحداً) به این ترتیب، شرک در عبادت، هم اساس توحید را ویران می سازد و هم اعتقاد به معاد را. و به تعبیر دیگر، گذرنامه ورود در بهشت جاویدان عمل خالص است. قابل توجه این که در شأن نزول این آیه آمده است که مردی به نام «جندب بن زهیر خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کرد من کارهایم را برای خدا به جا می آورم و هدفم رضای اوست اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند مسرور و شاد می شوم. پیامبر فرمود: «ان الله طیب و لا یقبل الا الطیب و لا یقبل ما شورک فیه» خداوند پاک است و جز عمل پاک را نمی پذیرد و عملی که غیر او در آن شرکت داده شود مقبول او نخواهد بود! سپس آیه فوق نازل شد. (۱) صفحه ۲۸۴ در شأن نزول دیگری آمده است که مردی خدمتش عرض کرد: «من جهاد فی سبیل الله را دوست دارم و در عین حال دوست دارم مردم موقعیت

مرا در جهاد بدانند.» در این هنگام آیه فوق نازل شد. (۲) شبیه همین معنی در مورد انفاق در راه خدا و صله رحم نیز نقل شده است (۳) و نشان می‌دهد که آیه بالا بعد از سؤالات گوناگون در مورد اعمال آلوده به اهداف غیر خدائی نازل شده است و ریا کار به عنوان مشرک و کسی که ایمان محکمی به آخرت ندارد، معرفی گردیده است. در حدیث دیگری نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ صَلَّى يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ صَامَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ تَصَدَّقَ يُرَائِي فَقَدْ أَشْرَكَ ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...» کسی که نماز را به خاطر ریا بخواند مشرک شده و کسی که روزه را برای ریا به جا آورد مشرک شده و کسی که صدقه و انفاق را برای ریا انجام دهد مشرک شده سپس آیه: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...» را تلاوت فرمود. (۴) در سومین آیه، ریا را یکی از اعمال منافقان شمرده می‌فرماید: «منافقین می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می‌دهد و هنگامی که به نماز می‌ایستند از روی کسالت است و در برابر مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند!» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَأَوْنَ لِلنَّاسِ لِأَيْدِيكُمُ اللَّيْلُ) این نکته قابل توجه است که نفاق نوعی دوگانگی ظاهر و باطن است و ریاکاری نیز شکل دیگری از دوگانگی ظاهر و باطن می‌باشد چرا که ظاهر عمل الهی و باطن آن شیطانی و ریائی است و به خاطر جلب توجه مردم! بنابراین، طبیعی است که ریا جزء برنامه منافقان باشد. پاورقی ۱ و ۲ و ۳ . تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۰۸، و ۴۴۱۰۹. الدر المنثور (طبق تفسیر المیزان، جلد ۱۳، صفحه ۴۰۷) صفحه ۲۸۵ در چهارمین آیه، اعمال ریائی را همدریف عدم ایمان به خدا و روز قیامت و همنشینی با شیطان شمرده می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند و ایمان به خداوند و روز باز پسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین اوست بد قرینی انتخاب کرده است» (وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا). به این ترتیب، ریاکاران دوست شیطان و فاقد ایمان قاطع به مبدأ و معاد هستند. در پنجمین آیه، خداوند مسلمانان را از همسوئی با کفار که اعمالشان ریاکارانه و از روی هوا پرستی و خود نمائی بوده است نهی می‌کند، می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود به خاطر هواپرستی و غرور و خودنمائی در برابر مردم بیرون آمدند! و مردم را از راه خدا باز می‌داشتند و خداوند به آنچه عمل می‌کنند احاطه (کامل) دارد.» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) طبق قرائنی که در آیه موجود است بتصدیق مفسران، آیه اشاره به حرکت سپاهیان قریش به سوی میدان بدر است که به هنگام خارج شدن از مکه آلات لهو و لعب و بعضی از خوانندگان و شراب همراه خود آوردند حتی اگر دم از بت پرستی می‌زدند آنها ریاکارانه و عملاً برای جلب نظر بت پرستان بود. بعضی از مفسران نیز گفته‌اند از آنجا که بدر یکی از مراکز تجمع و از بازارهای عرب بود و در عرض سال گاهی در آنجا اجتماع می‌کردند، ابوجهل مخصوصاً وسائل عیش و نوش را با خود برد و هدفش این بود که از همه کسانی که با آنها آشنا بودند زهر چشم بگیرد. به هر حال قرآن مؤمنان را از این گونه کارها نهی می‌کند و به آنها دستور می‌دهد که با رعایت تقوا و اخلاص بر همه مشکلات غلبه کنند و سرنوشت ریاکاران هوسباز و بی تقوا را در میدان بدر فراموش ننمایند. صفحه ۲۸۶ در آخرین آیه مورد بحث، باز هم از ریاکاری به بیان دیگری نکوهش می‌کند و می‌فرماید: «وای بر نماز گزارانی که نماز را به دست فراموشی می‌سپارند و از آن غفلت می‌کنند، آنها که ریا می‌کنند و مردم را از ضروریات زندگی باز می‌دارند» (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَأَوْنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ). تعبیر به «ویل» در قرآن مجید در ۲۷ مورد آمده است و غالباً در مورد گناهان بسیار سنگین و خطرناک است. به کار بردن، این تعبیر در مورد ریاکاران نیز حکایت از شدت زشتی عمل آنها می‌کند. از آنچه در آیات بالا آمد زشتی این گناه و خطرات آن برای سعادت انسان آشکار می‌شود و بخوبی روشن می‌گردد که یکی از موانع مهم تهذیب نفس و پاکی قلب و روح همین ریا کاری است که نقطه مقابل آن خلوص نیت و پاکی دل است.

ریا در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی فوق العاده به این مسأله اهمیت داده شده و ریاکاری به عنوان یکی از خطرناکترین گناهان معرفی شده است که به گوشه ای از آن در ذیل اشاره می شود: ۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم: «أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الرَّيَا وَالشَّهْوَةَ الْخَفِيَّةَ؛ خطرناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ریاکاری و شهوت پنهانی است!» (۱) ظاهراً منظور از شهوت پنهانی همان انگیزه های مخفی ریاکاری است. ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «أَدْنَى الرَّيَاءِ شُرُكٌ؛ کمترین ریا شرک به خداست.» (۲) ۳- باز از همان حضرت آمده است که فرمود: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ پاورقی ۱. محجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱. ۱ و ۲ و ۳ و ۴. محجّه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۴۱. صفحه ۲۸۷ رِیاء؛ خداوند عملی را که ذره ای از ریا در آن باشد قبول نمی کند!» (۱) ۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است «إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِيَّ ضَلَّ عَمَلُكَ وَحَبَطَ أَجْرُكَ إِذْ هَبَّ فَخَذُ أَجْرِكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ روز قیامت شخص ریا کار را صدا می کنند و می گویند ای فاجر! ای حيله گر پیمان شکن! و ای ریاکار! اعمال تو گم شد و اجر تو نابود گشت برو و پاداش خود را از کسی که برای او عمل کردی بگیر!» (۲) ۵- یکی از اصحاب می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گریان دیدم، عرض کردم: چرا گریه می کنید؟ فرمود: «إِنِّي تَخَوَّفْتُ عَلَى أُمَّتِي الشُّرُكَ، أَمَا إِنَّهُمْ لَا يَعْبُدُونَ صَيْمًا وَلَا شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا حَجْرًا، وَلَكِنَّهُمْ يُرَاتُونَ بِأَعْمَالِهِمْ؛ من بر امتم از شرک و چند گانه پرستی بیمناکم! بدانید آنها بت نخواهند پرستید و نه خورشید و ماه و قطعات سنگ را، ولی در اعمالشان ریا می کنند (و از این طریق وارد وادی شرک می شوند).» (۳) ۶- در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ الْمَلَكَ لَيَصِفُ عَدُوَّ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَبَّحَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِتَائِي أَرَادَ بِهَا؛ فرشته عمل بنده ای را با شادی به آسمان می برد هنگامی که حسنات او را به بالا می برد خداوند عزوجل می فرماید آن را در جهنم قرار دهید، او عمل خود را به تبت من انجام نداده است!» (۴) ۷- باز در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنِّي أَعْتَى الشُّرَكَاءِ فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ وَهُوَ لِلَّذِي أَشْرَكَ بِهِ دُونِي؛ خداوند سبحان می فرماید: من بی نیازترین شریکانم، هر کس عملی بجا آورد و غیر مرا در آن شریک کند من از او بیزارم، و این عمل از آن کسی است که شریک قرار داده نه از آن من!» (۵) این هفت حدیث پر معنی و تکان دهنده که همه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است بخوبی نشان می دهد گناه ریا به قدری عظیم است که چیزی با آن برابری نمی کند و این به خاطر آثار بسیار بدی است که ریا در فرد و جامعه و در جسم و روح انسان ایجاد می کند. پاورقی ۴. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵. ۵. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۷، چاپ جدید. صفحه ۲۸۸ از امامان معصوم (علیهم السلام) احادیث تکاندهنده ای دیده می شود، از جمله: ۸- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از جدش نقل می کند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحَبَّتْ فِيهِ سِرَائِرُهُمْ وَتَحَسَّنَ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ مَا بِهِ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفُ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن آنها آلوده و ظاهرشان زیبا است، و این به خاطر طمع در دنیا می باشد، هرگز آنچه را نزد پروردگارشان است اراده نمی کنند، دین آنها ریا است، و خوف خدا در قلبشان نیست، خداوند مجازاتی فراگیر بر آنها می فرستد و آنها همچون فرد غریق او را می خوانند ولی دعای آنان را اجابت نمی کند!» (۱) ۹- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «كُلُّ رِيَاءٍ شُرُكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ لِلنَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریائی شرک است، هر کس برای مردم عمل کند پاداش او بر مردم است، و هر کس برای خدا عمل کند ثوابش بر خداست!» (۲) ۱۰- در حدیثی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «الْمُرَائِيَّ ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَبَاطِنُهُ عَلِيلٌ؛ ریا کار ظاهر عملش زیبا و باطنش زشت و بیمار است!» (۳) و نیز فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيلًا وَظَاهِرًا جَمِيلًا؛ چه زشت است که باطن انسان خراب و بیمار و

ظاهرش زیبا باشد» (۴) و در این زمینه روایات از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی بسیار فراوان است.

فلسفه تحریم ریا

پاورقی ۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۶. ۲. همان مدرک، صفحه ۲۹۳. ۳. امالی صدوق، صفحه ۳۹۸ - غرر الحکم جلد ۱، صفحه ۶۰، شماره ۱۶۱۴. ۴. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۴۹، شماره ۲۰۹. صفحه ۲۸۹ شاید افراد ظاهر بین هنگامی که به این روایات تکاندنده نگاه می کنند از عظمت گناه ریا و آثار وحشتناک آن در شگفتی فرو روند و تصوّرشان این باشد که اگر عمل انسان خوب باشد چه فرق می کند نیت او هر چه می خواهد باشد، فرض کنید انسانی بیمارستان، مسجد، جاده و پل یا مانند اینها برای رفاه مردم بسازد، نیتش هر چه باشد بالاخره عمل او نیکو است، به فرض که قصدش ریاکاری باشد خدمت او به مردم در جای خود ثابت است. بگذاریم مردم کار خیر و خدمت کنند نیتشان هر چه می خواهد باشد. ولی این اشتباه بسیار بزرگی است زیرا اولاً، هر عملی دارای دو نوع تأثیر است: تأثیری در خود انسان می گذارد، و تأثیری در بیرون. ریاکار با عمل خود درون خود را ویران می سازد و از مقام والای توحید دور می شود و در قعر درّه شرک پرتاب می گردد مردم را وسیله عزّت و احترام خود می بیند و قدرت خدا را به دست فراموشی می سپارد و این ریاکاری که نوعی بت پرستی است سر از مفاصد بی شمار اخلاقی در می آورد. ثانیاً، از نظر عمل بیرونی و خدماتی که به ظاهر انجام داده و قصد او تظاهر و ریاکاری بوده نیز جامعه دچار خسارت می شود چرا که سعی او این است که ظاهر عملش را درست کند و اهمیتی به باطن عمل نمی دهد و چه بسا این امر سبب می شود که آن اسباب رفاه تبدیل به اسباب عذاب برای مردم گردد و لطمه های جبران ناپذیری از آن ببینند. به عبارت دیگر، هنگامی که جامعه ای عادت به ریاکاری و تظاهر کند همه چیز او از محتوا تهی می شود، فرهنگ و اقتصاد و سیاست و بهداشت و نظم و نیروهای دفاعی همه تو خالی و تهی می گردد و همه جا به ظاهر سازی قناعت می کنند، دنبال خیر و سعادت جامعه نیستند بلکه به سراغ چیزی می روند که ظاهر جالبی داشته باشد، و این طرز کار، ضربات هولناکی بر جامعه وارد می کند که بر هوشمندان مخفی و پنهان نیست.

نشانه های ریاکاران

بسیاری از افراد بعد از مطالعه و بررسی احادیث بالا و مانند آن که شدیدترین تعبیرات را درباره ریاکاران دارد در تشخیص موضوع ریا گرفتار و سوسه می شوند، البته جا دارد که انسان در مورد ریا سختگیر باشد، چرا که نفوذ ریا در عمل بسیار مرموز و مخفی است، چه بسا انسان سالها عملی را انجام می دهد بعداً می فهمد که عمل او ریائی بوده است، مثل داستان معروفی که درباره یکی از مؤمنین پیشین نقل می کنند که نماز جماعت سالیان دراز را قضا کرد، و دلیلش این بود که همه روز در صف اول می ایستاد، یک روز دیر به جماعت آمد و در صفوف آخر ایستاد احساس کرد از این جریان ناراحت است، چرا که مردم او را در صفوف آخر می بینند، باید همیشه در صف اول باشد! صفحه ۲۹۰ ولی افراط و تفریط در این مسأله مانند همه مسائل، اشتباه و خطاست، باید از علامات ریا پی به وجود آن برد و از آن پرهیز کرد، ولی وسواس غلط است. علمای اخلاق در این زمینه بحثهای جالبی دارند از جمله، مرحوم فیض کاشانی در «محجّه البیضاء» سؤالی به این صورت طرح می کند: «اگر عالم و واعظ بخواهد بداند در وعظ خود صادق و مخلص است و ریاکار نیست از کجا بداند؟» سپس به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید: «این امر نشانه هائی دارد، از جمله این که اگر واعظی بهتر از او و آگاه تر و مقبول تر در میان مردم پیدا شود خوشحال گردد و حسد او را به دل نگیرد، آری! مانعی ندارد که در مقام غبطه بر آید و آرزو کند که او مانند آن عالم و واعظ گردد (یا از او بهتر)». «نشانه دیگر این که اگر بزرگان و شخصیتها در مجلس او حضور یابند سخنانش تغییر نکند، و همه مردم را به یک چشم نگاه کند (و به خاطر جلب توجه آن عالم و

اظهار فضل و کمال در پیشگاه او در سخنانش تغییری حاصل نشود). «نشانه دیگر این که اگر گروهی از مستمعین پشت سر او در کوچه و بازار به راه بیفتند خوشحال نباشد.» (۱) بهترین محک برای شناخت اعمال ریائی از غیر ریائی همان معیارهائی است که در روایات اسلامی آمده است. از جمله: ۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «أَمَّا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَارْبَعَةٌ: يَخْرُصُ فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَيَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيَخْرُصُ فِي كُلِّ أَمْرٍ عَلَى الْمُحَمَّدِ وَيُحْسِنُ سِمَتَهُ بِجَهْدِهِ» انجام علامت ریاکار چهار چیز است: هنگامی که کسی نزد اوست تلاش می کند اعمال الهی انجام دهد و هنگامی که تنها شد در انجام عمل کسل است! و در تمام کارهایش اصرار دارد مردم از او مدح و ستایش کنند، سعی می کند ظاهرش را در نظر مردم خوب جلوه دهد.» (۱) پاورقی ۱. محجّة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۰۰. صفحه ۲۹۱-۲. در حدیث دیگری همین معنی با تعبیرات جالب دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است فرمود: «لِلْمُرَائِي أَرْبَعُ عَلَامَاتٍ: يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيَنْشُطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ وَيَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أُتِيَ عَلَيْهِ وَيَنْقُصُ مِنْهُ إِذَا لَمْ يَثْنَى عَلَيْهِ» ریا کار چهار علامت دارد: اگر تنها باشد اعمال خود را با کسالت انجام می دهد، و اگر در میان مردم باشد بانشاط انجام می دهد، هرگاه او را مدح و ثنا گویند بر عملش می افزاید، و هرگاه ثنا نگویند از آن می کاهد!» (۲) شبیه همین معنی از لقمان حکیم نیز نقل شده است. (۳) خلاصه، هرکاری که با انگیزه بهتر نشان دادن عمل در انظار مردم صورت گیرد، سبب نفوذ ریا در عمل است و این انگیزه را هر چند مرموز باشد از دوگانگی برخورد انسان به اعمالی که در خلوت و جلوت انجام می دهد می توان دریافت. این مطلب به اندازه ای ظریف و مرموز است که گاه انسان برای فریب وجدان خود اعمال خود را در خلوت بسیار جالب انجام می دهد تا خود را قانع کند که در اجتماع نیز همان گونه انجام دهد و دوگانگی در آن نباشد در حالی که هم عملی را که در اجتماع انجام می دهد ریا است و هم آن را که در خلوت انجام داده آلوده به نوعی ریا است. پاورقی ۱. تحف العقول، صفحه ۱۷. ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۱۸۰. ۳. خصال (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۲۰ چاپ جدید). صفحه ۲۹۲. ریا همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، افراط در این مسأله جایز نیست چرا که دیده شده افرادی از نماز جماعت و وعظ و ارشاد بر سر منبر و تدریس و تصنیف کتاب محروم می شوند به این عنوان که می ترسیم عمل ما ریائی باشد. در روایات اسلامی نیز به این مطلب اشاره شده است که اگر انسان عملی انجام دهد و مردم از آن با خبر شوند و از آن مسرور گردد در حالی که انگیزه او از آغاز ارائه به مردم نبوده ضرری به قصد قربت و عمل الهی او نمی زند. (۱) از اینجا روشن می شود که تشویق نیکوکاران نسبت به اعمال صالحی که انجام داده اند در یک مجلس عمومی یا در وسائل ارتباط جمعی به این قصد که دیگران نیز به این کار تشویق شوند منع شرعی ندارد، بلکه از کارهائی است که بزرگان همیشه انجام می داده اند و اجر و پاداش انجام دهنده کار نیز ضایع نمی شود، مشروط به این که انگیزه اش از آغاز چنین مطلبی نبوده باشد. در آیات قرآنی و روایات اسلامی نیز بارها تشویق به صدقات و خیرات پنهانی و آشکار شده است، و این نشان می دهد که انسان می تواند با انجام اعمال صالحه بطور آشکار انگیزه های الهی خود را نیز حفظ کند، و از ریا برکنار بماند. در پنج آیه از قرآن مجید تشویق به انفاق «سِرّاً وَعَلَانِيَةً» یعنی بخشش در پنهان و آشکار یا «سِرّاً وَجَهراً» که همان معنا را می دهد شده است. (۲) اصولاً قسمتی از عبادات اسلامی بطور آشکار انجام می شود همانند نماز جمعه و جماعت و مراسم با شکوه حج خانه خدا و تشییع جنازه مؤمن و جهاد و امثال آن درست است که باید انگیزه در تمام اینها الهی باشد ولی اگر گرفتار وسوسه شود همه این اعمال را ترک می کند و این نیز ضایعه بزرگی است. پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱، ابواب مقدمه العبادات، باب ۱۵، صفحه ۵۵. ۲. بقره - ۲۷۴، زعد - ۲۲، ابراهیم - ۳۱، نحل - ۷۵، فاطر - ۲۹. صفحه ۲۹۳

طریق درمان ریا

راه مبارزه با ریا کاری، مانند همه اخلاق و اعمال مذموم و ناپسند، دو چیز است: نخست توجه به علل و ریشه های آن برای

خشکانیدن و نابود کردن آنها، و سپس مطالعه در پیامدهای آن برای آگاه شدن از عواقب دردناکی که در انتظار آلودگان به این اخلاق مذموم است. گفتیم ریشه ریا همان «شرک افعالی» و عدم توجه به حقیقت توحید است. اگر پایه های توحید افعالی در درون جان ما محکم شود و بدانیم عزت و ذلت و روزی و نعمت به دست خداست و دل‌های مردم نیز در اراده و اختیار اوست هرگز به خاطر جلب رضای این و آن اعمال خود را آلوده به ریا نمی‌کنیم! اگر به یقین بدانیم کسی که با خداست همه چیز دارد، و کسی که از او جداست فاقد همه چیز است، و به مصداق «ان یُضِیْرُکُمْ اللهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَ ان یُخْذِلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصِرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ؟» اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بر دارد هیچ کس نمی‌تواند شما را یاری کند! (۱) و اگر به این حقیقت قرآنی توجه کنیم که تمام عزت نزد خدا و به دست خداست: «اَبِیْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیْعًا؟» آیا کسانی که با دشمنان خدا طرح دوستی می‌ریزند می‌خواهند عزت و آبرو نزد آنها کسب کنند، با این که همه عزت‌ها از آن خداست! (۲) آری! اگر ایمان به این امور در اعماق جان مستقر شود دلیلی ندارد که انسان برای جلب توجه مردم و کسب وجهت و آبرو یا جلب اعتماد آنها خود را آلوده به اعمال نفاق آلود کند! بعضی از علمای اخلاق گفته‌اند ریشه اصلی ریاکاری حب جاه و مقام است که اگر آن را تشریح کنیم به سه اصل باز می‌گردد: علاقه به ستایش مردم، فرار از مذمت و نکوهش آنها، و طمع ورزیدن به آنچه در دست مردم است. پاورقی ۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۰. ۲. سوره نساء، آیه ۱۳۹. صفحه ۲۹۴ سپس مثالی برای آن در مورد جهاد فی سبیل الله می‌زنند که انسان گاه به جهاد می‌رود برای این که مردم از شجاعت و قهرمانی او سخن بگویند، و گاه به جهاد می‌رود تا او را به ترس و جبن متهم نسازند، و گاه به خاطر به چنگ آوردن غنائم جنگی قدم در میدان می‌گذارد! تنها کسی می‌تواند از جهادش بهره بگیرد که برای عظیمت آئین حق و دفاع از دین خدا پیکار کند. این از یک سو، و از سوی دیگر، هنگامی که انسان به آثار مرگبار ریاکاری بیندیشد که: ریا همچون آتش سوزانی است که در خرمن اعمال انسان می‌افتد و همه را خاکستر می‌کند؛ نه تنها عبادات و طاعات انسان را بر باد می‌دهد بلکه گناه عظیمی است که مایه روسیاهی صاحب آن در دنیا و آخرت است. ریا همچون موریانه ای است که ستونهای کاخ سعادت انسان را از درون تهی می‌کند و بر سر صاحبش ویران می‌سازد. ریاکاری نوعی کفر و نفاق و شرک است. ریاکاری شخصیت انسان را در هم می‌کوبد و آزادگی و حریت و کرامت انسانی را از او می‌گیرد و بدبختترین مردم در قیامت ریاکارانند! توجه به این حقایق، اثر باز دارنده مهمی بر ریاکاران دارد. این نکته نیز قابل توجه است که پنهان کردن نیت‌های آلوده به ریا، برای مدت طولانی ممکن نیست، و ریاکاران غالباً در همین دنیا شناخته و رسوا می‌شوند و از لا- به لای سخنان و رفتار آنها آلودگی نیت آنها فاش می‌شود، و ارزش خود را نزد خاص و عام از دست می‌دهند؛ توجه به این معنی نیز اثر باز دارنده مهمی دارد. لذتی که از عمل خالص و نیت پاک به انسان دست می‌دهد با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، و همین امر برای خلوص نیت کافی است. بعضی از علمای اخلاق گفته‌اند: یکی از طرق درمان عمل ریا این است که انسان تلاش برای پنهان نگاه داشتن عبادات و حسنات خود کند و به هنگام عبادت در را بر روی خود ببندد، و هنگام انفاق و کارهای خیر دیگر سعی بر کتمان آن نماید تا تدریجاً به این کار عادت کند. صفحه ۲۹۵ ولی این به آن معنا نیست که از شرکت در جمعه و جماعت و مراسم حج و اعمال دسته جمعی دیگر خودداری نماید که آن نیز ضایعه ای است بزرگ! آیا نشاط در عبادت منافات با اخلاص دارد؟ این سؤالی است که بسیاری از خود می‌کنند که بعد از انجام یک عبادت خوب احساس نشاط می‌کنیم آیا این نشانه ریا نیست؟ و پاسخ آن این است که اگر سرچشمه نشاط توفیقی باشد که خدا به او داده و نورانیت و روحانیتی باشد که از ناحیه عبادات در وجود انسان حاصل می‌شود هیچ منافاتی با خلوص نیت ندارد؛ آری! اگر این نشاط از مشاهده مردم از اعمال او حاصل گردد منافات با خلوص دارد هر چند موجب بطلان عمل نمی‌شود مشروط به این که مقدار یا کیفیت اعمال خود را بر اثر مشاهده مردم به هیچ وجه تغییر ندهد. این معنی در روایات اسلامی نیز آمده است: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: که در پاسخ سؤالی که یکی از یارانش در این زمینه عنوان کرد و عرضه داشت کسی عمل خیری

انجام داده و دیگری آن را می بیند و صاحب عمل خوشحال می شود، آیا این معنی با خلوص نیت منافات دارد؟ فرمود: لا بَأْسَ، ما مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ؛ اشکالی ندارد، هر کسی دوست دارد که در میان مردم کار خیر او آشکار گردد (و مردم او را به نیکوکاری بشناسند) مشروط بر این که عمل خیر را برای این هدف انجام نداده باشد. (۱) در حدیث دیگر می خوانیم که «ابوذر» شبیه این سؤال را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمود و عرض کرد انسان عملی برای خویش (به قصد قربت) انجام می دهد و مردم او را دوست می دارند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ؛ این بشارت سریعی است که نصیب مؤمن (در دنیا) می شود.» (۱) پاورقی ۱ و ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۵۵. صفحه ۲۹۶

تفاوت ریا و سمعه؟

اشاره

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن این که در میان ریا و سمعه چه تفاوتی وجود دارد؟ و آیا هر دو با خلوص نیت منافات دارد، و موجب بطلان عمل است؟! در جواب عرض می کنیم: «ریا» آن است که عمل را طوری انجام دهد که دیگران ببینند و از این طریق کسب و جاهت و موقعیت برای عمل کننده حاصل شود، ولی «سمعه» آن است که عمل نیکی دور از چشم مردم انجام دهد به این هدف که بعداً به گوش مردم برسد و موقعیتی در جامعه برای او فراهم شود، بنابراین هر دو عمل، انگیزه غیر الهی دارد منتها یکی از طریق مشاهده به اطلاع مردم می رسد، و دیگری از طریق شنیدن و اشتهار و در واقع هیچ تفاوتی از نظر فساد و بطلان عمل و فقدان قصد قربت و آلودگی نیت در میان این دو نیست. ولی اگر سمعه را این چنین تفسیر کنیم که فاعل در حین انجام عمل قصد قربت داشته بعداً که مردم از آن آگاه می شوند و او را می ستایند شاد و خوشحال می شود، این حالت به یقین موجب بطلان عمل نخواهد شد. و هرگاه عملی را با قصد قربت انجام دهد و بعد به این فکر بیفتد که انجام آن را اینجا و آنجا بازگو کند تا کسب موقعیت کند (و این کار را ریای بعد از عمل می نامند) موجب بطلان عمل نمی گردد هرچند ارزش کار او را بسیار پائین می آورد و از نظر اخلاقی موجب انحطاط است. بعضی از بزرگان فقهاء چگونگی ورود ریا را در عمل انسان به ده صورت ترسیم کرده اند: نخست این که، انگیزه او بر عمل فقط ارائه به مردم باشد که قطعاً عمل او باطل است. دوم این که، هدفش هم خدا باشد و هم ریا و آن نیز موجب بطلان عمل می شود. سوم این که، تنها در بعضی از اجزاء واجب عمل خود قصد ریا کند مثل این که رکوع یا سجود نماز واجب را به قصد ریا انجام دهد این نیز موجب بطلان عمل است هرچند محل تدارک آن جزء باقی باشد، به همین جهت ریا را تشبیه به باطل شدن وضو هنگام نماز کرده اند، هرچند احتیاط آن است که جزء ریائی را دوباره به جا آورد و بعد از پایان، نماز را اعاده نماید. صفحه ۲۹۷ چهارم این که، در بعضی از اجزاء مستحب مانند قنوت قصد ریا کند و آن را نیز موجب بطلان عمل دانسته اند. پنجم این که، اصل عمل برای خداست ولی آن را در مکانی (مانند مسجد) به جا می آورد که انگیزه الهی ندارد، آن هم موجب بطلان عمل است. ششم این که، در مورد زمان عمل، ریا می کند؛ مثلاً، اصل نماز بقصد خداست اما انجام آن در اول وقت به نیت ریا می باشد آن هم مانند ریای در مکان موجب فساد عمل است. هفتم این که، در مورد بعضی از ویژگیها و اوصاف عمل قصد ریا دارد؛ مثل این که انجام نماز را با جماعت یا با حالت خضوع و خشوع به قصد ریا باشد هرچند نسبت به اصل نماز به راستی قصد خدا دارد، آن هم موجب بطلان عمل است؛ زیرا این ویژگیها از اصل عمل جدا نیست و به تعبیر دیگر این اوصاف با موصوف خود متحد می باشد. هشتم این که، اصل عمل به نیت خداست اما مقدمات آن جنبه ریائی دارد؛ مثل این که

نماز را در مسجد به قصد خدا به جا می آورد ولی حرکت به سوی مسجد به قصد ریا است، بسیاری از فقهاء این نوع ریا را موجب بطلان عمل نمی دانند زیرا مقدمات ریائی خارج از عمل بوده است، و قاعده فقهی نیز همین را اقتضا می کند. نهم این که، بعضی از اوصاف بیرونی را به نیت ریا انجام می دهد، مثل این که اصل نماز را به قصد خدا انجام می دهد ولی انداختن تحت الحنک را به قصد ریا، این نوع ریا هر چند کار زشت و مذمومی است ولی موجب بطلان اصل عمل نمی شود. (۱) دهم این که انجام عمل فقط برای خداست ولی اگر مردم او را ببینند خوشحال می شود بی آن که هیچ تأثیری در کیفیت انجام عمل داشته باشد این قسم نیز موجب بطلان عمل نیست بلکه در حقیقت ریا محسوب نمی شود، زیرا ریا آن است که انگیزه ای برای عمل شود. پاورقی ۱. توجه داشته باشید استحباب تحت الحنک در نماز ثابت نیست، آنچه در روایات معتبر آمده است مربوط به تمام حالات است و آن نیز در شرایط فعلی شبهه لباس شهرت دارد. صفحه ۲۹۸ در اینجا به پایان بحث ریا می رسم هر چند در اینجا مباحث دیگری نیز وجود دارد ولی برای پرهیز از اطاله سخن از آن صرف نظر می کنیم.

سکوت و اصلاح زبان

اشاره

در بسیاری از روایات درباره این دو مسأله بحث شده و اهمّیت فوق العاده ای برای هر دو بیان گردیده است، و از نظر علمای اخلاق نیز این دو دارای اهمّیت ویژه ای هستند، تا آنجا که آنها معتقدند سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و بدون حفظ زبان از انواع گناهانی که به آن آلوده می شوند به جایی نمی رسند، هر چند در ریاضتهای بدنی و روحانی و انجام انواع عبادات کوشا باشند. به تعبیر دیگر: کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله توجه به این دو موضوع است و آنها که در این دو مرحله وامانند از وصول به مقاصد عالیّه محروم خواهند شد. با این اشاره به اصل بحث باز می گردیم و به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

موانع خودشناسی

نخستین گام برای درمان بیماریهای جسمی شناخت بیماریهاست، به همین دلیل، امروز که از طریق آزمایشهای مختلف می توان به وجود بیماریهای گوناگون و کم و کیف آنها آگاه شد راه درمان آسانتر است، با پرتونگاری و عکس برداری از شکستگی استخوانها، طبیب جراح قدرت می یابد که دقیقاً به سراغ محل آسیب دیده برود و به درمان آن پردازد، و با تجزیه دقیق خون و ترشحات بدن از وجود هرگونه عامل بیماری آگاه می شود. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۵۸، صفحه ۹۹ و ۱۰۰ صفحه ۳۳۲ در بیماریهای روحی و آلودگیهای اخلاقی نیز مطلب دقیقاً همین گونه است. تا به کمک طبییان مسیحا دم اخلاق و راهنماییهای سودمند رهروان این راه، ریشه های رذائل اخلاقی را در خود شناسیم چگونه می توان بر درمان آن دست یافت! ولی بسیاری از مردم را می بینیم که علائم بیماریهای جسمانی خطرناک را نادیده می گیرند چرا که حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد به بیماری مهمی در خود اعتراف کنند، این گریز از واقعیت غالباً بسیار گران تمام می شود و انسان زمانی مجبور به اعتراف می شود که گاه کار از کار گذشته و کار درمان مشکل یا غیر ممکن شده است! در بیماریهای اخلاقی نیز مطلب همین گونه است، غالباً خود خواهی و حبّ ذات مانع از شناخت صفات رذیله و پذیرفتن عیوب اخلاقی خویش و اعتراف به آن است. بسیار دیده شده که گروهی از مردم در برابر صفات نکوهیده خود در مقام توجیه برمی آیند و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص معرفی می کنند و با این توجیها نادرست راه درک واقعیتها را بر خود می بندند. خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم

راسخ و اراده آهنین لازم دارد، و گرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتی خودش توجیه نماید! آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند. همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود اعتراف کنند ولی این گریز از واقعیت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن پردازد! به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خود شناسی ممکن نیست و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود. صفحه ۳۳۳ هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدّعاست. در خبری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «اِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَكَّهَهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ عَيْبَهُ»؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد! (۱) حضرت علی (علیه السلام) در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعَيْبِهِ مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ»؛ نا آگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست. (۲) اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدرَد و به عیوب خویش آشنا شود؟ مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد و می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است: نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است! دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد. هر گاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او اطلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین می فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي»؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند. (۳) (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مطلب است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مداهنه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی (۱) گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند! پاورقی ۱. نهج الفصاحه، صفحه ۲۶ - شبیه همین معنی از امام صادق (علیه السلام) در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰ آمده است. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۱۹. ۳. این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق (علیه السلام) به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مِنْ أَهْدَى إِلَيَّ عَيْبِي (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند). صفحه ۳۳۴ آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند و ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند و نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوئیم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم! طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند و به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملق و چاپلوسش بهره می گیرد. طریق چهارم این است که: انسان با مردم معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم (علیه السلام) گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟ گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من جهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است). (۲)

سکوت در آیات قرآن مجید

در دو مورد از آیات قرآن مجید مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح شده است. نخست در داستان حضرت مریم (علیها السلام) می‌خوانیم که در آن لحظات طوفانی که درد سخت زائیدن به او دست داد آن گونه که او را از آبادی به بیابان خشک و خالی کشاند، به قدری غم و اندوه سراسر وجود او را فرا گرفته بود که حساب نداشت، مخصوصاً از این که نوزادش متولد شود و رگبار تهمت‌های مردم بی ایمان متوجه او گردد تا آنجا که تقاضای مرگ از خدا کرد. در این هنگام ندائی شنید که به او دستور می‌دهد غمگین مباش صفحه ۲۹۹ پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته‌ام و امروز با احدی سخن نمی‌گویم (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا - فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا - وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَبِيًّا - فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا - فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا) (۱) در این که این ندا کننده جبرئیل بوده است یا نوزاد مریم (یعنی حضرت مسیح) در میان مفسران گفتگو است؛ بعضی این پیام را مناسب مقام جبرئیل دانسته‌اند ولی به گفته علامه طباطبائی در «المیزان» تعبیر به «مِنْ تَحْتِهَا» (از پائین پای او) تناسب با حضرت مسیح (علیه السلام) دارد، افزون بر این ضمیرهایی که در آیه وجود دارد غالباً به حضرت مسیح (علیه السلام) بر می‌گردد، و مناسب است که ضمیر در «نادی» نیز به او بر گردد، ولی به هر حال آنچه در اینجا مورد توجه ما است این است که دستور به نذر سکوت، یک دستور الهی بود، خواه به وسیله فرشته الهی (جبرئیل) ابلاغ شده باشد یا به وسیله حضرت مسیح (علیه السلام) و می‌دانیم نذر همواره به کاری تعلق می‌گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» - حداقل - در آن امت یک عمل الهی بود، و از تعبیر آیه چنین بر می‌آید که نذر سکوت برای مردم آن زمان یک کار شناخته شده بود؛ به همین دلیل، هنگامی که مریم با اشاره اظهار داشت که روزه سکوت گرفته‌ام ظاهراً کسی بر این کار او ایراد نگرفت. این احتمال نیز داده شده است که روزه او از آب و غذا و کلام بوده نه تنها سکوت. البته روزه سکوت در شریعت اسلام به خاطر تفاوت شرایط زمان و مکان تحریم شده و در حدیثی از امام سجّاد، علی بن الحسین (علیه السلام) می‌خوانیم «وَصَوْمُ الصُّمِّ حَرَامٌ رُوزَهُ سَكُوتٍ حَرَامٌ اسْت!» (۱) پاورقی ۱. سوره مریم، آیات ۲۳ تا ۲۶. صفحه ۳۰۰ همین معنی در حدیث دیگری در وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) نیز آمده است (۲) در حدیث دیگری نیز از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «وَلَا صِيَمْتَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ رُوزَهُ سَكُوتٍ از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» (۳) البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام این است که انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و سخنان باطل حفظ کند همان گونه که چشم و گوش را باید از آلودگی به گناه محافظت کرد. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَيْدُهُ إِنْ مَرَّ بِكَ إِذْ نَذَرْتَ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا أَيْ صُمْتًا فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ ... رُوزَهُ تَنَاهَا زِغْلًا وَنُوشِدِنِيهَا نَيْسْت (مگر نمی‌بیند که) مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده‌ام؛ یعنی، سکوت را، بنابراین هنگامی که روزه هستی زبانهای خود را حفظ کنید و چشمان خود را (از گناه) ببندید!» (۴) به هر حال، از مجموع آیه و روایاتی که در تفسیر آن آمده اهمیت سکوت و ارزش آن ظاهر می‌شود. در آیه ۱۰ همین سوره (مریم) اشاره دیگری به اهمیت سکوت دیده می‌شود آنجا که در داستان «زکریا» (علیه السلام) می‌خوانیم: «هنگامی که مژده تولد حضرت «یحیی» (علیه السلام) در آینده نزدیک به او داده شد در حالی که هم خودش پیر و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه‌ای کرد، (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً) و به او وحی شد که: نشانه تو آن است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و

مناجات با او گردش می‌کند) (قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا). درست است که در این آیه تحسین یا مذمتی از سکوت نیست، ولی همین اندازه که آن را به عنوان یک آیت الهی برای «زکریا» قرار داد دلیل بر این است که ارزش الهی دارد. همین معنی در سوره آل عمران، آیه ۴۱ نیز آمده است که «زکریا» پس از شنیدن این مژده بزرگ (مژده صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسیار برجسته ای همچون یحیی (علیه السلام)) تقاضای آیت و نشانه ای از پروردگارش کرد، در پاسخ به او فرمود: آیت و نشانه تو آن است که سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهی گفت (قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا). پاورقی ۱ و ۲ و ۳. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۳۹۰، باب تحریم صوم الصمت. ۴. نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۳۳۲. صفحه ۳۰۱ بعضی از مفسران احتمال داده اند که خود داری زکریا از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته نه این که زبان او بی اختیار جز با ذکر خدا باز نمی‌شده و به تعبیر دیگر، او مأمور به روزه سکوت در آن سه روز بود. «فخر رازی» این قول را از «ابومسلم» نقل می‌کند و آن را تفسیر زیبا و معقولی می‌شمرد، ولی این تفسیر با محتوای آیه چندان سازگار نیست زیرا زکریا در خواست آیه و نشانه ای برای آن بشارت الهی کرده بود و سکوت اختیاری نمی‌تواند دلیل بر این معنی باشد جز با تکلف. به هر حال، این گفتگوها درباره تفسیر آیه در آنچه ما به دنبال آن هستیم یعنی ارزش سکوت از نظر قرآن تأثیر چندانی ندارد زیرا از آیات بالا بخوبی استفاده می‌شود که سکوت یک ارزش والا داشته که به عنوان یک آیت الهی ارائه شده است.

سکوت در روایات اسلامی

اهمیت «صمت» (سکوت) در روایات اسلامی بازتاب بسیار گسترده ای دارد، و نکته های دقیق و ظریفی درباره آن بیان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبیرات جالبی تشریح شده است، که به بخشی از آن ذیلاً اشاره می‌شود. ۱- در زمینه تأثیر سکوت در تعمیق تفکر و استواری عقل، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَيُّمًا فَادْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَ الْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَ الْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ هُنْكَامِي كَمَا مَوْنٌ رَا خَامُوشٌ بِيْنِيْدُ بِيْهُ أَوْ نَزْدِيْكَ شُوِيْدُ كَمَا دَانِشٌ وَ حَكْمَتٌ بِه شَمَا لِقَا مِي كَنْد، وَ مَوْنٌ كَمْتَرُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ بَسِيَارُ عَمَلٌ مِي كَنْد، وَ مَنَافِقٌ بَسِيَارُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ كَمْتَرُ عَمَلٌ مِي كَنْد.» (۱) صفحه ۲۳۰۲ - در حدیث دیگری در همین زمینه از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «ذَلِيْلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ ذَلِيْلُ التَّفَكُّرِ الصِّمْتُ هُنْكَامِي كَمَا مَوْنٌ رَا خَامُوشٌ بِيْنِيْدُ بِيْهُ أَوْ نَزْدِيْكَ شُوِيْدُ كَمَا دَانِشٌ وَ حَكْمَتٌ بِه شَمَا لِقَا مِي كَنْد، وَ مَوْنٌ كَمْتَرُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ بَسِيَارُ عَمَلٌ مِي كَنْد، وَ مَنَافِقٌ بَسِيَارُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ كَمْتَرُ عَمَلٌ مِي كَنْد.» (۲) ۳- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «أَكْثَرُ صَمْتِكَ يَتَوَفَّرُ فِكْرُكَ وَ يَشْتَتِرُ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمُ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ هُنْكَامِي كَمَا مَوْنٌ رَا خَامُوشٌ بِيْنِيْدُ بِيْهُ أَوْ نَزْدِيْكَ شُوِيْدُ كَمَا دَانِشٌ وَ حَكْمَتٌ بِه شَمَا لِقَا مِي كَنْد، وَ مَوْنٌ كَمْتَرُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ بَسِيَارُ عَمَلٌ مِي كَنْد، وَ مَنَافِقٌ بَسِيَارُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ كَمْتَرُ عَمَلٌ مِي كَنْد.» (۳) از این روایات بخوبی استفاده می‌شود که رابطه دقیق میان بارور شدن فکر و اندیشه، با سکوت وجود دارد؛ دلیل آن هم روشن است، زیرا قسمت مهمی از نیروهای فکری انسان در فضول کلام و سخنان بیهوده از میان می‌رود؛ هنگامی که انسان سکوت را پیشه می‌کند، این نیروها متمرکز می‌گردد، و فکر و اندیشه را به کار می‌اندازد، و ابواب حکمت را به روی انسان می‌گشاید؛ به همین دلیل، مردم سخن گفتن بسیار را دلیل کم عقلی می‌شمردند و افراد کم عقل سخنان بیهوده بسیار می‌گویند. ۴- از بعضی از روایات استفاده می‌شود که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله، در مواظب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابوذر می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ لَا يُصِيْبُهُنَّ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، الصَّمْتُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ هُنْكَامِي كَمَا مَوْنٌ رَا خَامُوشٌ بِيْنِيْدُ بِيْهُ أَوْ نَزْدِيْكَ شُوِيْدُ كَمَا دَانِشٌ وَ حَكْمَتٌ بِه شَمَا لِقَا مِي كَنْد، وَ مَوْنٌ كَمْتَرُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ بَسِيَارُ عَمَلٌ مِي كَنْد، وَ مَنَافِقٌ بَسِيَارُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ كَمْتَرُ عَمَلٌ مِي كَنْد.» (۴) ۵- از بعضی از احادیث استفاده می‌شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «كَانَ الْمَسِيْحُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الدِّينَ يَكْتُرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَاسِيَةً قُلُوبَهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ هُنْكَامِي كَمَا مَوْنٌ رَا خَامُوشٌ بِيْنِيْدُ بِيْهُ أَوْ نَزْدِيْكَ شُوِيْدُ كَمَا دَانِشٌ وَ حَكْمَتٌ بِه شَمَا لِقَا مِي كَنْد، وَ مَوْنٌ كَمْتَرُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ بَسِيَارُ عَمَلٌ مِي كَنْد، وَ مَنَافِقٌ بَسِيَارُ سَخْنٌ مِي گُوِيْدُ وَ كَمْتَرُ عَمَلٌ مِي كَنْد.» (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۱۲. ۲. همان مدرک، صفحه ۳۰۰.

۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۶۶۷، شماره ۱۰۸۲۵. ۴. میزان الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۰۵. صفحه ۳۰۳ - ۶. در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: سکوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلکه راهنما به سوی هر خیر و نیکی است فرمود: «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ، سَكُوتُ دَرِيٍّ مِنْ دَرَاهِيٍّ دَانِسٌ، سَكُوتُ مَحَبَّتٍ مِيٌّ آوَرْدٌ، وَ دَلِيلٌ وَ رَاهِنَمَائِيٍّ هَمَمَةُ خَيْرَاتٍ اسْت.» (۲) این که می فرماید: سکوت محبت می آورد به خاطر این است که بسیاری از رنجشها و عداوتها از نیش زبان زدن و تعبیرات نامناسب درباره اشخاص حاصل می شود، و سکوت انسان را از آن نجات می دهد.» ۷ - سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: که مردی نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت می سازد، عرض کرد آری ای رسول خدا! سپس دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داد و فرمود: «فَاصْبِرْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، سَكُوتُ اخْتِيَارٍ كُنْ جَزْأً مِنْ نِيكِيَّهَا» و در پایان افزود: «هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می برد.» (۳) ۸ - بی شک یکی از آثار مثبت سکوت، آراسته شدن به زیور و قار است. همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الصَّمْتُ يَكْسِبُ الْوَقَارَ، وَ يَكْفِيكَ مَثْوَى الْأَعْيَادِ، سَكُوتُ لِبَاسٍ وَ قَارٌ بَرْتُو مِيٍّ پُوشَانْدٌ وَ مَشْكَالٌ عَذْرٌ خَوَاهِيٍّ رَا از تو بر می دارد!» (۴) شخصی که زیاد سخن می گوید، اشتباهات فراوانی دارد که هم از ابهت او می کاهد، و هم او را وادار به عذر خواهی مکرر می کند. ۹ - همین معنی به شکل گویاتری در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است، فرمود: «إِنَّ كَانَ فِي الْكَلَامِ بِلَاغَةٌ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِتَارِ، إِنْ كُنَّ فِي سَخْنٍ كَفْتَنٌ، بِلَاغَةٌ بُوْدَةُ بَاشْدٌ، دَرِ سَكُوتِ سَلَامَتٌ از لغزشهاست!» (۱) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۴، (باب الصمت و حفظ اللسان، حدیث ۱۱). ۲ و ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۳. ۴. غرر الحکم، شماره ۱۸۲۷. صفحه ۳۰۴ از این حدیث استفاده می شود که سکوت حتی بر سخنان بلیغ گاهی برتری دارد! ۱۰ - این بحث را با حدیث دیگری از امام حسن (علیه السلام) پایان می دهیم هر چند در این زمینه احادیث فراوان دیگری باقی مانده که ذکر همه آنها را از روشی که در این مباحث داریم دور می سازد فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ الصَّمْتُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ أَنْ كُنْتُ فَصِيحًا، سَكُوتٌ يَأْوُرُ خَيْرًا اسْت.» در بسیاری از موارد، هر چند سخن گویی فصیح باشی!» (۲)

رفع یک اشتباه

آنچه در بالا - درباره اهمیّت سکوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعمیق تفکر آدمی و جلوگیری از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصیت و ابهت و وقار، و عدم نیاز به عذر خواهی های مکرر و مانند آن آمد، به این معنی نیست که سخن گفتن همه جا نکوهیده و مذموم باشد، و انسان از همه چیز لب فرو بندد، چرا که این خود آفت بزرگ دیگری است. هدف از ستایش سکوت در آیات و روایات اسلامی، باز داشتن از پراگویی و سخنان لغو و بیهوده و گفتارهای اضافی و غیر لازم است و گرنه در بسیاری از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سکوت، حرام مسلم است. مگر نه این است که نعمت بیان به صورت بزرگترین نعمت در سوره الرّحمن بعد از نعمت آفرینش انسان شمرده شده است، و یکی از بزرگترین افتخارات نوع بشر داشتن زبان گویا و قدرت بر تکلم است. بسیاری از عبادات بزرگ مانند نماز، مراسمی از حج، تلاوت قرآن و اذکار، به وسیله زبان انجام می شود: امر به معروف و نهی از منکر، تعلیم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبیه غافل، و راهنمایی به سوی حق و عدالت، و بسیاری از شؤون تعلیم و تربیت به وسیله زبان انجام می گیرد، هیچ دانشمند و صاحب فکری نمی گوید در این گونه موارد باید سکوت کرد. آنچه مایه بدبختی انسان و بازداشتن او از تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است سخنان اضافی و به اصطلاح «فضول الکلام» است بنابراین، باید از هر گونه افراط و تفریط در این مسأله شدیداً پرهیز کرد. پاورقی ۱. غرر الحکم، شماره ۳۷۱۴. ۲. میزان

الحکمه، ماده صمت، حدیث ۱۰۸۲۶. صفحه ۳۰۵ امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) در این باره سخنی دارد، که سخن آخر و قول فصل است و حقّ مطلب را بخوبی ادا فرموده است. کسی از آن حضرت پرسید: آیا سخن گفتن افضل است یا سکوت؟ امام (علیه السلام) در جواب فرمود: «لِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آفَاتٌ فَإِذَا سَیَلِمَا مِنَ الْآفَاتِ فَالْکَلَامُ أَفْضَلُ مِنَ السُّکُوتِ. قِيلَ کَيْفَ ذَلِکَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ (علیه السلام)؟ قَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّکُوتِ، إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْکَلَامِ، وَلَا اسْتَحَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالسُّکُوتِ وَلَا اسْتَوْجِبَتْ وَلَايَهُ بِالسُّکُوتِ وَلَا تَوَقَّيْتُ النَّارَ بِالسُّکُوتِ إِنَّمَا ذَلِکَ کُلُّهُ بِالْکَلَامِ، مَا كُنْتُ لِأَعْدِلَ الْقَمَرَ بِالشَّمْسِ إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّکُوتِ بِالْکَلَامِ وَلَسْتُ تَصِفُ فَضْلَ الْکَلَامِ بِالسُّکُوتِ» هر کدام از این دو آفاتی دارد، هر گاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سکوت افضل است، عرض شد ای پسر رسول خدا چگونه است این مطلب؟ فرمود: این به خاطر آن است که خداوند متعال، پیامبران و اوصیای آنها را به سکوت مبعوث و مأمور نکرد، بلکه آنها را به سخن گفتن مبعوث کرد، هرگز بهشت با سکوت به دست نمی آید، و ولایت الهی با سکوت حاصل نمی شود، و از آتش دوزخ با سکوت رهایی حاصل نمی شود، همه اینها به وسیله کلام و سخن به دست می آید، من هرگز ماه را با خورشید یکسان نمی کنم، حتی هنگامی که می خواهی فضیلت سکوت را بگویی با کلام آن را بیان می کنی و هرگز فضیلت کلام را با سکوت شرح نمی دهی! (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۷۴. صفحه ۳۰۶ بی شک «سکوت» و «سخن گفتن» هر کدام جانی و مقامی دارد و هر یک از آنها دارای جنبه های مثبت و جنبه های منفی است، و بی شک جنبه های مثبت سخن گفتن فزونتر از جنبه های منفی آن است؛ ولی از آنجا که جنبه های مثبت سخن گفتن هنگامی آشکار می شود که انسان در مراحل تهذیب نفس توفیق کافی یافته باشد؛ به همین دلیل کسانی را که در آغاز راهند بیشتر توصیه به سکوت می کنند، و بعد از کسب سلطه بر هوای نفس و به اصطلاح مالک زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدایت مردم می شوند. در اینجا معیار روشنی داریم، هر گاه ما سخنانی را که در شبانه روز می گوئیم روی یک نوار ضبط کنیم و بعد با دقت و سختگیری و خالی از تعصب به بررسی آن پردازیم مشاهده می کنیم که از میان صدها یا هزاران کلمه که در طول یک شبانه روز از ما صادر شده، مقدار کمی از آن مربوط به اهداف الهی یا حوائج زندگی و ضروریات حیات می باشد و بقیه فضول کلام و سخنان اضافی است که در لا به لای آن احياناً مطالب ناروا و گناه آلود یا سخنان مشکوک و مشتبه می باشد. هدف از سکوت مبارزه با انبوه فضول کلام و سخنان اضافی و بی هدف، و احياناً بی معنی یا گناه آلود است. این نکته نیز شایان توجه است که «صمت» و «سکوت» هر چند در منابع اصلی لغت تقریباً به یک معنی تفسیر شده است، ولی در کلمات بعضی از علمای اخلاق تفاوتی در میان آن دو دیده می شود؛ به این معنی که، سکوت ترک کلام بطور مطلق است، ولی «صمت» به معنی ترک سخن گفتن در اموری است که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند (ترک ما لا یغنیه) و آنچه برای سالکان الی الله و راهیان راه خدا و علاقه مندان به تهذیب نفس ضرورت دارد، بیشتر «صمت» است نه «سکوت». (دقت کنید)

اصلاح زبان

آنچه در بحث پیشین، یعنی اهمّیت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع یکی از طرق اساسی برای پیشگیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهمترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین، بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد. صفحه ۳۰۷ اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهمّیت فوق العاده در بحثهای اخلاقی به خود گرفته، که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است. به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لا به لای گفته های او ظاهر می شود. جالب این که اطّبات پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده

زبان او کشف می کردند، و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکسبرداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاههای درون شمرده می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند. در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است. زبان می تواند تابلویی برای کشف انواع مفاسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد. همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد. روی این جهات، همواره علمای اخلاق اهمیّت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمرند. در حدیث معروفی که در لا به لای کلمات قصار مولا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده این حقیقت منعکس شده است: «آنجا که می فرماید: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است.» (۱) و در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانَهُ» ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر این که قلب او راستی و استقامت یابد قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند.» (۲) پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۹۲. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۷. محجّزه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳. صفحه ۳۰۸ با این اشاره به اصل سخن باز می گردیم، و بحث را در چهار محور آغاز می کنیم: ۱- اهمیّت زبان به عنوان یک نعمت بزرگ الهی ۲- رابطه نزدیک اصلاح زبان با اصلاح روح و فکر و اخلاق ۳- آفات زبان ۴- اصول کلی جهت مبارزه با آفات زبان در محور اول، قرآن مجید در دو آیه از سوره «بلد» و «الرحمن» حقّ سخن را ادا کرده است. در سوره بلد، آیه ۸ تا ۱۰، می خوانیم: «الْمَنْ نَجَعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ - وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ - وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم - و یک زبان دو لب؟ - و او را به خیر و شرف هدایت نمودیم! آیات فوق در مقام بیان بزرگترین نعمتهای الهی است، نعمت چشم و زبان و لبها، نعمت هدایت و معرفت خیر و شرف. برآستی زبان از شگفت انگیزترین اعضای بدن انسان است و وظائف سنگین برعهده دارد که برعهده هیچ یک از اعضاء بدن نیست. علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می کند و در جویدن نقش مهمی دارد و مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد ولی به قدری این کار ماهرانه انجام می گیرد که خود را از ضربات دندانها دور نگه می دارد، در حالی که دائماً در کنار آن و چسبیده به آن است! گاهی بندرت هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم و این عضو بسیار ظریف و آسیب پذیر آزرده شده، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت فوق العاده در زبان نبود که خود را از ضربات دندانها حفظ کند همه روز چه بر سر ما می آمد! اضافه بر این، بعد از خوردن غذا فضای دهان و دندانها را کاملاً جاروب و تمیز می کند. ولی از همه مهتر مسأله سخن گفتن است که با حرکات بسیار سریع و منظم و پی در پی و جست و خیز زبان در جهات ششگانه، انجام می گیرد. جالبتر این که خداوند برای سخن گفتن وسیله ای برای انسان قرار داده که بسیار سهل التناول و در دسترس همگان است. نه خسته می شود، نه ملالی به آن دست می دهد، و نه هزینه ای دارد. صفحه ۳۰۹ و از آن عجیب تر، مسأله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به عنوان یک عنایت بزرگ الهی به ودیعه گذارده شده و انسان می تواند جمله بندی های نامحدودی در اشکال بی شمار برای بیان مقاصد بسیار متنوع خود ترتیب دهد. اضافه بر این، آنچنان استعدادی برای وضع لغات مختلف به او داده که محصول آن هزاران نوع زبان است. و با گذشت زمان، برآن نیز افزوده می شود. با این حال، آیا عجیب است که خداوند از این نعمت در آیات بالا به عنوان یکی از بزرگترین نعمتهایش یاد کند؟ شایان توجه این که: در آیات بالا نعمت «لبها» را در کنار زبان قرار داده چرا که از یک سو بسیاری از حروف الفبا به کمک لبها ادا می شود، و وسیله مؤثری است برای بریدن اصوات و کلمات و تنظیم حروف در کنار یکدیگر. و از سوی دیگر، وسیله بسیار مؤثری است برای کنترل زبان و مهار کردن آن، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «خداوند متعال به انسانها می گوید: يَا ابْنَ آدَمَ اِنَّ نَارَ عَكَ لِسَانِكَ فِي مَا حَرَمْتَ عَلَيْكَ فَقَدْ اَعْنَتِكَ بِطَبَقَتَيْنِ فَاطْبِقْ» ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند، من دو لب را برای

جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام در چنان حالتی لب فرو بند!» (۱) در آغاز سوره الرحمن (آیات ۱ تا ۴) نیز تعبیر بسیار مهمی درباره نعمت بیان که مولود زبان است آمده، و بعد از ذکر نام خداوند «رحمان» که رحمتش دوست و دشمن را احاطه کرده، اشاره به مهمترین مواهب الهی یعنی قرآن و سپس اشاره به آفرینش انسان و بعد نعمت بیان را به عنوان یک موهبت عظیم بیان می‌دارد و می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ - عَلَّمَ الْقُرْآنَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» خداوند رحمان - قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید - (و) به او بیان آموخت. پاورقی ۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ ذیل آیه مورد بحث. و نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۸۱. صفحه ۳۱۰ به این ترتیب، نعمت بیان را به عنوان مهمترین نعمتها بعد از آفرینش انسان ذکر می‌کند. اگر نقش بیان را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها و پیدایش و گسترش تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ الهی نبود، هرگز انسان نمی‌توانست دانشها و تجربیات خود را به آسانی از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و سبب پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد. بی شک اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود، همان روز جامعه انسانی به قهقرا باز می‌گردد. بیان، ابزاری دارد و نتیجه‌ای، که ما به خاطر عادت کردن به سخن گفتن هر دو را ساده می‌پنداریم، در حالی که کاری است بسیار ظریف و پیچیده و هنری است بسیار مهم و بی نظیر. زیرا از یک سو، دستگاههای صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می‌کنند، هوای فشرده در ریه‌ها، تارهای صوتی را به صدا در می‌آورند و این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان و حلق، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می‌آورند، و آن صدای ممتدی که از حنجره بیرون می‌آید به وسیله ابزار فوق در اشکال و اندازه‌های مختلف بریده و چینش پیدا می‌کند و حروف الفبا و کلمات را تشکیل می‌دهد. وضع لغات که پایه اصلی سخن گفتن است و برحسب انواع نیازهای مادی و معنوی صورت می‌گیرد، خود داستان عجیبی دارد که اگر تعدد زبانها را (که به گفته بعضی از دانشمندان هم اکنون بالغ بر سه هزار زبان در دنیا داریم در نظر بگیریم) پیچیدگی و اهمیت این موضوع روشنتر می‌شود، بویژه این که می‌دانیم که این عدد نیز نقطه پایانی زبانهای بشری نیست و با گذشت زمان لغات تازه و زبانهای دیگری تدریجاً به وجود می‌آید. به هر حال، نعمت بیان از مهمترین و شگفت‌انگیزترین نعمتها و مواهب الهی است که آسایش و آرامش و پیشرفت و تکامل انسانها رابطه بسیار نزدیکی با آن دارد. این مسأله در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده‌ای دارد، از جمله در سخنان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَا الْإِنْسَانُ لَوْ لَا اللِّسَانَ إِلَّا صُورَةٌ مُمَثَّلَةٌ، أَوْ بَهِيمَةٌ مُهْمَلَةٌ؛! اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چیزی جز یک مجسمه یا حیوان رها شده در بیابان!» (۱) صفحه ۳۱۱ امام در این گفتار پر معنی حق مطلب را درباره اهمیت زبان بیان کرده و می‌فرماید آنچه انسان را از حیوانات ممتاز ساخته است همین نعمت زبان اوست. در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ» تمام زیبایی انسان در زبان است! (۲) همین معنی به تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ وَالْكَمَالُ فِي الْعَقْلِ» زیبایی انسان در زبان اوست، و کمال او در عقل اوست! (۳) این احادیث را با حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می‌دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از اینهاست، فرمود: «إِنَّ فِي الْإِنْسَانِ عَشْرَ خِصَالٍ يُظْهِرُهَا لِسَانُهُ: شَاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّمِيرِ، وَحَاكِمٌ يَفْصِلُ بَيْنَ الْخِطَابِ، وَنَاطِقٌ يُرَدُّ بِهِ الْجَوَابَ، وَشَافِعٌ يُدْرِكُ بِهِ الْحَاجَةَ، وَوَاصِفٌ يَعْرِفُ بِهِ الْأَشْيَاءَ، وَآمِيرٌ يَأْمُرُ بِالْحَسَنِ، وَوَاعِظٌ يَنْهَى عَنِ الْقَبِيحِ، وَمُعَزِّزٌ تَسْكُنُ بِهِ الْأَحْزَانَ، وَحَاضِرٌ (حَامِدٌ) تُجَلَّى بِهِ الضَّغَائِنُ وَمَوْتِقٌ تَلَدُّ بِهِ الْأَشْمَاعُ» در انسان ده خصلت است که آنها را با زبان ظاهر می‌کند: شاهده‌ای است که از درون خبر می‌دهد. و داوری است که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد. و سخنگویی است که به سؤالات پاسخ می‌گوید. و شفاعت کننده‌ای است که سبب وصول به نیازها است. و توصیف کننده‌ای است که اشیاء را معرفی می‌کند. و امیری است که به نیکیها دعوت می‌نماید. و واعظی است که از قبیح باز می‌دارد. و تسلی دهنده‌ای است که غمها را فرو می‌نشیند. و ستایشگری است که زنگار کینه‌ها را از دلها پاک می‌کند. و هنرمندی است که گوشها به سبب او لذت می‌برند.» (۱) پاورقی ۱. غرر الحکم، شماره ۹۶۴۴. ۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۲۴. ۳. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۰، حدیث

۶۴. صفحه ۳۱۲ و جهت حسن ختام در این بحث به سراغ سخنی از «مَحَبَّةُ الْبِيضَاءِ فِي تَهْذِيبِ الْأَحْيَاءِ» می‌رویم: او در آغاز سخن تحت عنوان «کتاب آفات اللسان» چنین می‌گوید: «زبان از نعمتهای بزرگ الهی، و از لطائف و شگفتیهای صنعت اوست، جرمش کوچک و طاعت و جرمش بزرگ است، چرا که کفر و ایمان با شهادت زبان شناخته می‌شوند و این دو نهایت طاعت و طغیان است؛ هیچ موجود و معدوم، و خالق و مخلوق، و امور پنداری و واقعی، و مضمون و موهوم نیست، مگر این که زبان درباره آن سخن می‌گوید، و به اثبات و نفی درباره آن می‌پردازد. «این خاصیتی است که در هیچ یک از اعضاء وجود ندارد، چرا که چشم غیر از رنگها و صورتها را نمی‌بیند، و گوش جز صداها را نمی‌شنود، و دست تنها با اجسام سرو کار دارد و به همین ترتیب سایر اعضاء بدن، در حالی که میدان زبان گسترده است و هیچ حد و مرزی ندارد، جولانگاه آن در نیکبها وسیع و در شر و بدبها گسترده تر است، هر کس زبانش را رها کند و هیچ نظارتی بر آن نداشته باشد، شیطان او را در هر میدانی وارد می‌سازد و به لبه پرتگاه آتش می‌راند.» (۲)

رابطه زبان با فکر و اخلاق

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لایه لای کلمات هر کس بخوبی می‌توان به اعماق درون او پی برد و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می‌گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می‌آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. از میان آیات قرآن مجید، آیه ۳۰ سوره محمّد (صلی الله علیه و آله) گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصی است به گونه ای که با توجه به کلماتی که بر زبان جاری می‌شود می‌توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، و با استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می‌کنند. پاورقی ۱. کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰، حدیث ۴. ۲. المحبّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۰. صفحه ۳۱۳ در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می‌خوانیم: «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می‌توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می‌داند. به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاص آن است؛ یا اعراب غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنی اخیر است، یعنی از کنایه ها و تعبیرات دو پهلو یا مودیانه منافقان می‌توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری! در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می‌گوید: «لَحْنُ الْقَوْلِ بُغْضُهُمْ عَلَيَّ بِنِ ابِيطَالِبِ، وَ كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بِنِ ابِيطَالِبِ» منظور از لحن قول کینه و عداوت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز و دشمنی با آن حضرت می‌باشد). و ما منافقان را در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از کینه توزی آنها با علی (علیه السلام) می‌شناختیم.» (۱) در روایات اسلامی بطور گسترده به رابطه این دو اشاره شده است از جمله: ۱- در حدیث معروفی از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ» هیچ انسانی چیزی را در درون خود پنهان نمی‌کند مگر این که در سخنانی که از دهان او می‌پرد، یا آثاری که در چهره و قیافه او منعکس می‌گردد، آشکار می‌شود! (۲) پاورقی ۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۰۶، ذیل آیه مورد بحث - مضمون این حدیث را بسیاری از معاریف اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله «احمد حنبل» در کتاب «فضائل» و «ابن عبدالبر» در «استیعاب»، و «ذهبی» در «تاریخ اول الاسلام» و «ابن اثیر» در «جامع الاصول» و غیر آنها. ۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۶. صفحه ۳۱۴ این سخن که می‌تواند یکی از پایه های روانکاوی و روانشناسی را تشکیل دهد گویای این حقیقت است که زبان آینه تمام نمای روح آدمی است. ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْأَنسَانُ لُثْبُهُ»

لِسَانُهُ بِخُلَاصَةٍ وَجُودِ انْسَانٍ فِي زَبَانٍ اَوْسَطٍ! (۱) ۳- در حدیث جالب دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «قُلْتُ اَرْبَعًا، اَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقِي بِهَا فِي كِتَابِهِ، قُلْتُ الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَاِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ، فَاَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، قُلْتُ فَمَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ، فَاَنْزَلَ اللَّهُ، بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ، وَ قُلْتُ فَيَمُتُهُ كُلُّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُ، فَاَنْزَلَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ طَالُوتَ اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ، وَ قُلْتُ الْقَتْلُ يُقَبَّلُ الْقَتْلَ، فَاَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ مِنْ چَهار سخن (در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله)) گفتم و خداوند (این افتخار را به من داد که) تصدیق آن را در کتابش نازل فرمود (من گفتم (شخصیت) انسان زیر زبانش نهفته شده است و هنگامی که سخن بگوید ظاهر می شود، خداوند متعال در این زمینه چنین نازل فرمود: آنها (منافقان) را از طرز سخنانشان می شناسی (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (۲)) من گفتم هر کسی نسبت به چیزی جاهل است، دشمن آن است (و خداوند نازل فرمود: بلکه آنها تکذیب کردند چیزی را که بر آن آگاهی نداشتند. (بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ (۳)) من گفتم قیمت هر کسی به اندازه کار خوبی است که می تواند انجام دهد، و خداوند در قصه طالوت چنین نازل فرمود: خداوند او را از میان شما برگزیده، و او را در علم و توانایی جسمی وسعت بخشیده است. (اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ (۴)) من گفتم کشتن سبب می شود که کشتن کم شود (قصاص سبب کاهش آدم کشی است.)، خداوند چنین نازل فرمود: برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان عقل! (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ (۵)) (۶) ۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِءٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ (آنچه بر زبان هر کس جاری می شود، دلیل بر میزان عقل اوست!) پاورقی ۱. بحار، جلد ۷۸، صفحه ۵۶. ۲. سوره محمد، آیه ۳۰. ۳. سوره یونس، آیه ۳۹. ۴. سوره بقره، آیه ۲۴۷. ۵. سوره بقره، آیه ۱۷۹. ۶. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۸۳. صفحه ۳۱۵ باز از همان امام بزرگوار (علیه السلام) جمله گویا و پر معنی دیگری در این زمینه وارد شده است آنجا که می فرماید: «اِيَّاكَ وَ الْكَلَامَ فِي مَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَ لَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ فَاِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِكَ وَ عِبَادَتُكَ تُثَبِّتُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ (هر حذر باش از این که درباره چیزی سخن بگویی که راه و رسم آن را نمی دانی و از حقیقت آن آگاه نیستی، زیرا گفتار تو دلیل بر میزان عقل توست، و چگونگی عبادت تو از میزان معرفت تو خبر می دهد!) (۱) کوتاه سخن این که، اهمیت زبان و نقش بسیار حساس و مؤثر آن در ساخت شخصیت بشر و جامعه انسانی بقدری زیاد است که بر هیچ کس پوشیده نیست (به همین دلیل، در آیات و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد و آنچه در بالا آمد تنها بخشی از آن بود. بدیهی است نعمتهای بزرگ الهی سرمایه عظیمی هستند که خطرات و آفات آن نیز به همان اندازه عظیم است (کوهها هر چه عظیمتر و بلندتر باشند برکات و آثار آنها بیشتر است (ولی به همان نسبت، سقوط از آنها نیز خطرناکتر می باشد. معروف است: «در کنار کوههای بلند دره های عمیق وجود دارد» و به همین ترتیب در کنار نعمتهای بزرگ خطرات بزرگی نهفته شده است. نیروی اتم اگر در مسیر سازندگی قرار گیرد دنیایی را می تواند آباد کند، و اگر مبدل به بمبهای ویرانگر شود قادر است در مدت کوتاهی جهان را به ویرانی کشاند و از همین جا دریچه ای به سوی آفات زبان می گشاییم.

آفات اللسان (خطرات زبان)

همان گونه که در بالا اشاره شده به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می گیرد و آثار مخربی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می باشد. پاورقی ۱ و ۵. غرر الحکم. صفحه ۳۱۶ محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّة البيضاء»، و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده (به این ترتیب: ۱- گفتگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد). ۲- بیهوده گویی و پرحرفی ۳- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده ۴- جدال و مراء (منظور از «جدال» جزو بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود،

و «مراء» به معنی بحثهایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است. ۵- خصومت و نزاع و لجاج در کلام ۶- تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن ۷- بد زبانی و دشنام ۸- لعن کسی که مستحق لعن نیست ۹- غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهوی خوانده می شود). ۱۰- مزاح و شوخی های رکیک و زشت ۱۱- سخریه و استهزای دیگران ۱۲- فاش کردن اسرار مردم ۱۳- وعده های دروغین ۱۴- دروغ و خبرهای خلاف گفتن ۱۵- غیبت کردن ۱۶- سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب پیا کردن). ۱۷- نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذوللسانین گفته می شود مثلاً، در پیش رو چیزی بگوید و در پشت سر چیز دیگر). صفحه ۱۷۳-۱۸- مدح نا به جا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند ۱۹- نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلفها است ۲۰- سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است و همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زیر ۱- تهمت زدن ۲- شهادت به باطل ۳- خودستایی ۴- نشر شایعات بی اساس و اکاذیب، و اشاعه فحشاء، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد. ۵- خشونت در سخن و بی ادبی در کلام ۶- اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند). ۷- ایذاء دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن ۸- مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست ۹- کفران و ناسپاسی با زبان ۱۰- تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف شاید نیاز به توضیح نباشد که آنچه در بالا آمد نیز تمام گناهان زبان را تشکیل نمی دهد بلکه موارد سی گانه فوق، قسمت عمده آن است. ولی ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بعضی در این زمینه افراط کرده اند، و گاه برای بالا بردن عدد گناهان زبان، گناهی که مربوط به زبان نیست، جزء گناهان زبان شمرده اند و مانند: اظهار فقر و ناداری، و بدعت و بدعتگذاری در دین، و تفسیر به رأی، و جاسوسی و امثال این امور که هر یک گناه مستقلی است و گاه ممکن است با زبان یا قلم و گاه با اعمال دیگر انجام شود و قرار دادن اینها در زمره گناهان ویژه زبان، زیاد مناسب به نظر نمی رسد زیرا اگر بخواهیم این گونه محاسبه کنیم تمام گناهان و همه ردائل اخلاقی مانند، ربا، حسد، تکبر، قتل نفس و زنا، همه اینها را به نوعی می توان با زبان مرتبط کرد. صفحه ۳۱۸ گاه نیز آمده اند یکی از آفات زبان را شاخه شاخه کرده اند و هر کدام را عنوان مستقلی شمرده اند، مانند تندی سخن با استاد، تندی سخن با پدر و مادر، صدا زدن به نامهای زشت و مانند اینها. به هر حال، بهتر است در اینجا مانند همه جای دیگر از افراط و تفریط پرهیزیم هر چند تقسیمات، تغییر مهمی در اصل بحث ایجاد نمی کند.

اصول کلی برای دفع خطرات زبان

حال که روشن شد زبان در عین این که یکی از بزرگترین نعمتهای پروردگار است تا چه اندازه خطرناک می تواند باشد تا آنجا که سرچشمه گناهان بی شمار می گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش می کشد، باید به فکر بود که با رعایت کدام اصول می توان این خطر بزرگ را بر طرف کرد یا به حد اقل رسانید؟ از روایات اسلامی و کلمات بزرگان اخلاق و رهروان سیر و سلوک الی الله اموری استفاده می شود که ما آنها را به عنوان اصول کلی برای مبارزه با آفات زبان می آوریم: ۱- توجه جدی به خطرات زبان! برای پرهیز از خطرات هر موجود خطرناک قبل از هر چیز توجه کامل به خطرات آن لازم است، هر روز که انسان از خواب بیدار می شود باید به خودش توصیه کند که باید مراقب خطرات زبانش باشد زیرا این عضو می تواند تو را به اوج سعادت برساند و یا بر خاک ذلت و شقاوت بنشاند و اگر غافل شوی همچون حیوان درنده غافلگیری، تو را می درد. صفحه ۳۱۹ این معنی بطرز زیبایی در روایات اسلامی وارد شده است. در حدیثی از «سعید بن جبیر» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «اذا

أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ أَصْبَحَتِ الْأَعْضَاءُ كُلُّهَا تَشْتَكِي اللِّسَانَ أَنِّي تَقُولُ اتَّقِ اللَّهَ فِينَا فَانْكَرْ أَنْ إِسْتَيْقَمَتْ إِسْمِي تَقَمْنَا وَإِنْ إِعْوَجَجْتَ إِعْوَجَجْنَا هُنْكَامِي

که فرزندان آدم صبح می کنند تمام اعضای بدن به زبان هشدار می دهند و می گویند تقوای الهی را در مورد ما مراعات کن، چرا که اگر تو به راه راست بروی ما نیز به راه راست می رویم و اگر تو به راه کج بروی ما نیز به راه کج می رویم! (۱) در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يُشْرِفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟! فَيَقُولُونَ بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا وَ يَقُولُونَ اللَّهُ اللَّهُ فِينَا، وَ يُنَادِئُونَهُ وَ يَقُولُونَ إِنَّمَا نُثَابُ وَ نُعَاقَبُ بِكَ زَبَانَ إِنْسَانٍ هَرُورُ صَبْحٍ بِه تمام اعضاء بدن نظر می افکنند و می گویند: صبح شما چگونه است؟ می گویند خوب است اگر تو ما را به حال خود واگذاری! (سپس اضافه می کنند) خدا را، خدا را، رعایت حال ما را بکن، و به او قسم می دهند و می گویند ما به واسطه تو مشمول ثواب یا عقاب واقع می شویم!» (۲) ۲ - سکوت در بحثهای گذشته گفتار مشروحي درباره اهميت سکوت داشتیم و روایات زیادی در مورد اهميت سکوت نقل شده و در آیات قرآن اشارات پر معنایی درباره سکوت دیدیم این به خاطر آن است که هر قدر انسان کمتر سخن بگوید لغزشهای او کمتر است، و هر قدر بیشتر سکوت کند سلامت او بیشتر خواهد بود. اضافه بر این، ممارست بر سکوت سبب می شود که انسان زبانش را در اختیار خود بگیرد، و از طغیان و سرکشی آن بکاهد و به این ترتیب به جایی می رسد که جز حق نگوید و جز به رضای خداوند سخن نراند. پاورقی ۱. محجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳. ۲. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۳. صفحه ۳۲۰ باید توجه داشت که مراد از سکوت، سکوت مطلق نیست - زیرا بسیاری از مسائل مهم زندگی اعم از معنوی و مادی و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در میان مردم، از طریق سخن گفتن است - بلکه منظور از قلمه الکلام (کم سخن گفتن) یا به تعبیر دیگر، خاموشی، در برابر سخنان فساد انگیز یا مشکوک و بی محتوا و مانند آن است. به همین دلیل، در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ، وَ مَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ» کسی که سخن بسیار بگوید خطا و لغزش او فراوان می شود و کسی که خطا و لغزش فراوان گردد، حیاء او کم می شود و کسی که حیاء کم شود، پرهیزگاری اش کم می شود و کسی که ورعش کم شود، قلبش می میرد و کسی که قلبش بمیرد، داخل آتش دوزخ می شود! (۱) همین مضمون با تعبیر فشرده تری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده است (۲). در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ وَ كَثِيرُهُ قَاتِلٌ» سخن مانند دارو است، اندکش مفید و کثیرش قاتل است! (۳) ۳ - حفظ زبان (نخست اندیشه کردن سپس گفتار) اگر انسان پیش از آن که شروع به سخن گفتن کند در محتوا و انگیزه و نتیجه سخنان خود کمی بیندیشد، بسیاری از لغزشهای زبان و گناهان، از او دور می شود. آری! بی مطالعه سخن گفتن است که انسان را در انواع گناهان که از این عضو مخصوص سرچشمه می گیرد، غوطهور می سازد! در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ، ثُمَّ أَفْضَاهُ بِلِسَانِهِ، وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ، فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَفْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ» زبان انسان با ایمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامی که اراده سخن گفتن کند، نخست در آن می اندیشد، سپس با زبانش آن را امضا می کند و ولی زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامی که تصمیم به گفتن چیزی بگیرد نخست آن را با زبانش امضا می کند و در آن نمی اندیشد! (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۴۹. ۲. محجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۶. ۳. غرر الحکم، شماره ۲۱۸۲. صفحه ۳۲۱ همین مضمون با کمی تفاوت در خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است. و در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین می خوانیم: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ» قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او! (۲) بدیهی است مراد از قلب در این جا همان عقل و فکر است، و بودن زبان در جلو قلب، یا در عقب آن، کنایه از تفکر و اندیشه درباره محتوای سخن یا عدم آن است. راستی چه می شد اگر همیشه ما پیش از آن که سخن را آغاز کنیم فکر خود را به کار می گرفتیم و درباره انگیزه ها و نتیجه ها و محتوای سخنان خود می اندیشیدیم که

آیا این سخن بیهوده است یا زیانبار یا هتک حرمت مؤمن یا حمایت از ظالم و مانند آن، یا این که سخنی است برای خدا، و در طریق امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضای حق و سبب خوشنودی بندگان خدا! این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که جامع همه مباحث بالا- است و بر دل انسان نور و صفا می پاشد پایان می دهیم، فرمود: «انْ أَحَبَّبْتَ سَيِّئَاتِ سَيِّئَاتِ نَفْسِكَ وَسَتَرَ مَعَايِبَكَ فَأَقْبَلُ كَلَامَكَ وَ أَكْثَرُ صِيَمَتِكَ، يَتَوَفَّوْهُ فَكُرُوكَ وَ يَسْتَتِرُ قَلْبَكَ؛ اگر دوست داری از سلامت نفس برخوردار شوی و عیوب و کاستیهای پوشیده بماند، کمتر سخن بگویی و بیشتر خاموش باش تا فکرت قوی، و قلبت نورانی گردد!» (۳) این بود خلاصه نقش زبان در تهذیب نفس و پاکی اخلاق و اصول کلی مربوط به حفظ زبان، البته، درباره جزئیات هر یک از انحرافات و گناهان زبان مانند غیبت و تهمت و دروغ و سخن چینی و نشر اکاذیب و اشاعه فحشاء و غیر آن بحثهای مشروحی داریم که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب که پس از پایان بحثهای کلی درباره اصول اخلاقی وارد آن می شویم، خواهد آمد. پاورقی ۱. المحجَّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۵. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۴. ۳. تصنیف غرر الحکم، صفحه ۲۱۶، شماره ۴۲۵۲. صفحه ۳۲۲

خودشناسی و خداشناسی

یکی دیگر از گامهای نخستین در راه اصلاح نفس و تهذیب اخلاق و پرورش ملکات والای انسانی، خودشناسی است. چگونه ممکن است انسان به کمال نفسانی برسد و عیوب خود را اصلاح کند و رذائل اخلاقی را از خود دور سازد در حالی که خویشتن را آن گونه که هست نشناخته باشد! آیا بیمار تا از بیماری خود آگاه نگردد به سراغ طبیب می رود؟ آیا کسی که راه خود را در سفر گم کرده، تا از گمراهی خویش با خبر نشود به جستجوی دلیل راه بر می خیزد؟ آیا انسان تا از وجود دشمن در اطراف خانه اش با خبر نشود، اسباب دفاع را آماده می سازد؟ به یقین پاسخ تمام این سؤالات منفی است، همین گونه آن کس که خود را نشناسد و از کاستیها و عیوب خویش با خبر نشود، به دنبال اصلاح خویش و بهره گیری از طبیبان مسیحا نفس روحانی، نخواهد رفت. با این اشاره به اصل مطلب باز می گردیم، و رابطه خودشناسی و تهذیب نفس و همچنین رابطه خداشناسی و تهذیب نفس را مورد بررسی قرار می دهیم. ۱- رابطه خودشناسی و تهذیب نفس چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ دلیل آن روشن است زیرا: اولاً- انسان از طریق خودشناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و اهمّیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفعه ای از نفعات ربّانی است پی می برد؛ آری! درک می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد! تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند صفحه ۳۲۳ ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضاد آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود. بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، اما او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد. ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنج های درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد. کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند. رابعاً: هر یک از مفاصل اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خودشناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند. خامساً: از همه

مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قویترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضيض رذائل و رسیدن به اوج قلّه فضائل است. و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می سازد، و شاهد زندگی را در کام انسانها مبدل به شرنگک می کند، به اهمیت خود شناسی و خود آگاهی برای زندگی انسانها بیشتر پی خواهیم برد. صفحه ۳۲۴ در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارل مینینگر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند، ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند.» (۱) در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: «بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتفاقی بود ... اگر «گالیله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه های زیادی با آنچه امروز است می داشت.» (۲) و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند.» (۳) ۲ - خود شناسی در روایات اسلامی در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) نقل شده اثرات بسیار پر ارزشی برای خودشناسی آمده است، که ما را از هر گونه توضیح بی نیاز می سازد؛ از جمله: پاورقی ۱. اعجاز روانکاوی، صفحه ۶. ۲. انسان موجود ناشناخته، صفحه ۲۲. ۳. سوره حشر، آیه ۱۹. صفحه ۳۲۵. ۱ - در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ؛ کسی که خود را بشناسد، به سعادت و رستگاری بزرگ نایل شده است!» (۱) ۲ - و در نقطه مقابل آن چنین می فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعِدَ عَنِ سَبِيلِ النِّجَاةِ وَخَبِطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ؛ کسی که خود را نشناسد، از طریق نجات دور می شود و در گمراهی و جهل گرفتار می آید!» (۲) ۳ - در تعبیر دیگری از همان امام همام آمده است: «الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَنَزَّهَا عَنِ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا؛ عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد، و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد، و آن را از هر چیز که او را از سعادت دور می سازد پاک و پاکیزه کند!» (۳) از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خودشناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذائل اخلاقی است. ۴ - باز حدیث دیگری از همان پیشوای بزرگ (علیه السلام) می خوانیم: «أَكْثَرُ النَّاسِ مَعْرِفَةً لِنَفْسِهِ أَخْوَفُهُمْ لِرَبِّهِ؛ کسی که بیش از همه خود را بشناسد، بیش از همه، خوف پروردگار خواهد داشت!» (۴) از این حدیث نیز رابطه نزدیکی میان احساس مسؤولیت و خوف پروردگار که سرچشمه تهذیب نفس است با خودشناسی استفاده می شود. ۵ - در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهِدَهَا وَوَمَنْ جَهِلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا؛ کسی که خود را بشناسد، به جهاد با نفس بر می خیزد و کسی که خود را نشناسد آن را رها می سازد!» (۵) مطابق این حدیث پایه اصلی جهاد با نفس که طبق صریح روایات جهاد اکبر نامیده شده، خود شناسی است. ۶ - در نهج البلاغه در کلمات قصار، از همان بزرگوار آمده است: «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ پاورقی ۱. غرر الحکم، حدیث ۹۹۶۵. ۲. غرر الحکم، حدیث ۹۰۳۴. ۳. غرر الحکم، طبق المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۷۳. ۴. غرر الحکم، حدیث ۳۱۲۶. ۵. تفسیر المیزان (طبق نقل میزان الحکمه، جلد ۳، ماده معرفت، صفحه ۱۸۸۱). صفحه ۳۲۶. نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ؛ کسی که (در سایه خود شناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی شود)!!» (۱) ۷ - همان گونه که خودشناسی پایه مهم تهذیب نفس و تکامل در

جنبه های اخلاقی و مسائل دیگر است، جاهل بودن به قدر خویش، سبب بیگانگی از همه چیز و دوری از خدا می گردد؛ لذا در حدیث دیگری از امام دهم، امام هادی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ؛ کسی که نزد خود قدر و قیمتی ندارد، از شر او ایمن نباش!» (۲) از مضمون آنچه در این بحث آمد، به روشنی می توان استفاده کرد، که یکی از پایه های اصلی پرورش فضائل اخلاقی و تکامل معنوی، خودشناسی و معرفه النفس است، و تا انسان این مرحله دشوار و این گردنه صعب العبور را پشت سر نگذارد، به هیچ یک از مقامات معنوی نایل نخواهد شد؛ به همین دلیل، علمای بزرگ اخلاق تأکید و اصرار زیادی بر این دارند که رهروان این راه باید به خود شناسی پردازند، و از این امر حیاتی غافل نشوند. ۳- خود شناسی وسیله خداشناسی است قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است.» (سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ) (۳) در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟ (وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (۴) بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفه النفس» پایه «معرفه الله» است، آنجا که می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا؛ به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشان نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۰۹. ۲. تحف العقول، کلمات قصار امام هادی (علیه السلام). ۳. سوره فصلت، آیه ۵۳. ۴. سوره ذاریات، آیه ۲۱. صفحه ۳۲۷ در تفسیر المیزان می خوانیم: «انسان هر قدر متکبر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وادارد، نمی تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشان ندارد، چه این که اگر مالک خویشان بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانس نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!» بنابراین، انسان در هر مرحله ای از انسانیت باشد، به روشنی می بیند که مالک و مدبر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می بیند. «لذا بعضی گفته اند که آیه اشاره به حقیقتی می کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است - نیازمند به بیرون وجود خود - پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیت ما اعتراف کردند.» (۲) به این ترتیب ثابت می شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش، سبب معرفه الله و شناخت خداست. حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هر کس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت.» نیز ناظر به همین است. این حدیث گاهی به صورت بالا، و گاه به صورت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، گاه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و گاه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و گاه از صحف ادریس، نقل شده است. پاورقی ۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲. ۲. تفسیر المیزان جلد ۸، صفحه ۳۰۷. ذیل آیه مورد بحث (باتلخیص). صفحه ۳۲۸ در بحارالانوار از کتاب ادریس پیامبر (علیه السلام) در صحیفه چهارم که صحیفه معرفت است چنین نقل شده: «مَنْ عَرَفَ الْخَلْقَ عَرَفَ الْخَالِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ الرَّزْقَ عَرَفَ الرَّازِقَ، وَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که مخلوق را بشناسد خالق را می شناسد، و کسی که رزق را بشناسد رازق را می شناسد، و کسی که خود را بشناسد پروردگارش را می شناسد.» (۱) به هر حال مضمون این حدیث در چند جای از بحارالانوار از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا سایر معصومین (علیهم السلام) یا ادریس پیامبر (علیه السلام) نقل شده است و همچنین از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در غرر الحکم. (۲) علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بعد از ذکر این حدیث شریف می فرماید: «شیعه و سنی این حدیث را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند و این یک حدیث

مشهور است. (۳)

تفسیرهای هفتگانه برای حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

برای این حدیث شریف، تفسیرهای گوناگونی گفته شده یا می‌توان گفت، از جمله: ۱- این حدیث در حقیقت اشاره به «برهان نظم» است، یعنی هر کس شگفتیهای ساختمان روح و جسم خود را بداند و به اسرار و نظامات پیچیده و حیرت انگیز این اعجوبه خلقت پی برد، راهی به خدا به روی او گشوده می‌شود زیرا این نظم عجیب و آفرینش شگفت انگیز نمی‌تواند از غیر مبدأ عالم و قادری، سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، شناختن خویشتن سبب معرفه الله است. ۲- ممکن است این حدیث اشاره به «برهان وجوب و امکان» باشد، چرا که اگر انسان دقت در وجود خویش کند می‌بیند وجودی است از هر نظر وابسته و غیر مستقل، علم و قدرت و توانایی و هوشیاری و سلامت و بالاخره تمام هستی او با شاخ و برگهایش، وجودی است غیر مستقل و نیازمند که بدون اتکا به یک وجود مستقل و بی‌نیاز، یک لحظه امکان ادامه بقاء او نیست. او به اصطلاح شبیه به معانی حرفیه است که در ضمن جمله به کار می‌روند، و در واقع بدون وابستگی معانی اسمیه، مفهوم و معنی خود را بکلی از دست می‌دهند (مثلاً، هنگامی که گفته می‌شود: «من از خانه به سوی مسجد رفتم» واژه «از» و «تا» بدون تکیه بر «خانه» و «مسجد»، هیچ مفهومی ندارد. بنابراین، معانی اسمیه است که به معانی حرفیه مفهوم می‌بخشد.) و به این ترتیب هر کس خود را با این ویژگی بشناسد خدای خود را خواهد شناخت، چرا که وجود وابسته بدون وجود مستقل غیر ممکن است. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۹۲، صفحه ۴۵۶. در جلد ۵۸ بحار، صفحه ۹۹، و جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳، این حدیث به عنوان کلام معصوم (علیه السلام) و در جلد ۲، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. ۲. غرر الحکم، حدیث ۷۹۴۶. ۳. تفسیر المیزان، جلد ۶، صفحه ۱۶۹ (بحث روانی ذیل آیه ۱۰۵، سوره مائده). صفحه ۳۳۲۹. حدیث می‌تواند اشاره به «برهان علت و معلول» باشد زیرا این که انسان هرگاه در وجود خویش کمی دقت کند می‌فهمد که روح و جسم او معلول علت دیگری است که او را در آن زمان و مکان خاص به وجود آورده، هنگامی که به سراغ علت وجود خویش (فی المثل پدر و مادر) می‌رود باز آنها را معلول علت دیگری می‌بیند، و هنگامی که سلسله این علت و معلول را پی‌گیری می‌کند، به اینجا می‌رسد که آنها نمی‌توانند تا بی‌نهایت پیش بروند چرا که تسلسل لازم می‌آید و بطلان تسلسل بر همه دانشمندان مسلم است. (۱) بنابراین، باید این سلسله به جایی ختم شود که علت نخستین و به تعبیر دیگر علمه العلیل و واجب الوجود است، هستی اش از درون ذاتش می‌جوشد و در هستی خود محتاج دیگری نیست. هنگامی که انسان خودش را با این وصف بشناسد به خدای خویش پی می‌برد. ۴- این حدیث می‌تواند اشاره به «برهان فطرت» باشد، یعنی هرگاه انسان به زوایای قلب خود و اعماق روح خود پی ببرد، نور الهی و توحید که در درون فطرت اوست، بر او آشکار می‌شود، و از «معرفه النفس» به «معرفه الله» می‌رسد، بی‌آن که نیازی به دلیل و استدلال داشته باشد. ۵- این حدیث می‌تواند ناظر به «مسأله صفات خدا» باشد، به این معنی که هر کس پاورقی ۱. راجع به تسلسل، برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن جلد دوم، صفحه ۶ مراجعه کنید. صفحه ۳۳۰ خویشتن را با صفات ویژه ممکنات و مخلوقات که در اوست بشناسد، به صفات پروردگار پی خواهد برد از محدودیت خویش پی به نامحدود بودن حق تعالی می‌برد چرا که اگر او هم محدود باشد مخلوق است! و از فنای خویش پی به بقای او می‌برد، چه اگر او هم فانی می‌شد مخلوق بود نه خالق، و همچنین از نیاز خویش پی به بی‌نیازی او، و از ضعف خویش پی به قدرت او می‌برد. این همان است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نخستین خطبه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: وَ كَمَالُ الْأَخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ نِهَائِيَّةً إِيْمَانِ خَالِصَانَهُ بِخَدَاوْنِهِ أَنَّ أَسْتِ كِهْ وَی رَا از صفات ممکنات پیراسته بدانند، چرا که هر صفتی (از صفات مخلوقات) گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد غیر از صفت است. (۱) ۶- مرحوم علامه مجلسی تفسیر دیگری از بعضی از علما درباره این حدیث نقل می‌کند و

حاصل آن این است که: «روح انسان یک موجود لطیف لاهوتی است در صفت ناسوتی (یعنی از جهان ماوراء طبیعت است که با صفات عالم طبیعت ظاهر گشته) و از ده طریق دلالت بر یگانگی و ربوبیت خداوند می‌کند: ۱- از آنجا که روح مدبر بدن است می‌دانیم که جهان هستی مدبری دارد! ۲- از آنجا که یگانه است دلالت بر یگانگی خالق دارد! ۳- از آنجا که قدرت بر حرکت دادن تن دارد دلیل بر قدرت خداست! ۴- از آنجا که از بدن آگاه است دلیل بر آگاهی خداوند است! ۵- از آنجا که سلطه بر اعضاء دارد دلیل بر سلطه او بر مخلوقات است! ۶- از آنجا که قبل از بدن بوده و بعد از آن نیز خواهد بود دلیل بر ازلیت و ابدیت خداست! ۷- از آنجا که انسان از حقیقت نفس آگاه نیست دلیل بر این است که احاطه به کُنه ذات خدا امکان ندارد! پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱. صفحه ۳۳۱ ۸- از آنجا که انسان محلی برای روح در بدن نمی‌شناسد دلیل بر این است که خدا محلی ندارد! ۹- از آنجا که روح را نمی‌توان لمس کرد دلیل بر این است که خداوند لمس کردنی نیست! ۱۰- و از آنجا که روح و نفس آدمی دیده نمی‌شود دلیل بر این است که خالق روح قابل رؤیت نیست!» (۱) ۷- تفسیر دیگری که برای این حدیث به نظر می‌رسد این که جمله «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» از قبیل تعلیق به محال است، یعنی همان گونه که انسان نمی‌تواند نفس و روح خود را بشناسد خدا را نیز نمی‌تواند حقیقتاً بشناسد. ولی تفسیر اخیر بعید به نظر می‌رسد و تفسیرهای قبل مناسبتر است و هیچ مانعی ندارد که تمام تفسیرهای بالا در مفهوم این حدیث شریف و پر محتوا جمع باشد. آری! هر کس خود را بشناسد خدا را خواهد شناخت، و خود شناسی راهی است به خدا شناسی و به یقین خداشناسی، مهمترین وسیله تهذیب اخلاق و پاکسازی روح و دل از آلودگیهای اخلاقی است چرا که ذات پاکش منبع تمام کمالات و فضائل است و از اینجا روشن می‌شود که یکی از مهمترین گامهای سیر و سلوک و تهذیب نفوس خود شناسی است، ولی خودشناسی موانع زیادی دارد که در بحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

عبادت و نیایش روح را پرورش می‌دهد

پاورقی ۱. داود بن نصیر طائی را از بزرگان فقها و زهاد و عباده قرن دوم هجری شمرده اند و همطراز با ابراهیم ادهم و فضیل دانسته اند (لغتنامه دهخدا). ۲. محبّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۱۲ تا ۱۱۴ (باتلخیص). صفحه ۳۳۵ گام دیگر برای تهذیب اخلاق، توجه به عبادت و نیایشهاست. برای پی بردن به تأثیر عبادت و نیایش در تهذیب نفوس و پرورش فضائل اخلاقی، قبل از هر چیز باید با مفهوم و حقیقت عبادت آشنا شد. گرچه بحث درباره حقیقت عبادت سخنی مبسوط و گسترده را می‌طلبد و بزرگان در تفسیر و اخلاق و فقه و حدیث درباره آن سخن بسیار گفته اند، اما در یک اشاره کوتاه چنین می‌توان گفت: برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است توجه نمود. «عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعت او سستی بخود راه نمی‌دهد. بنابراین، عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست، و بخوبی می‌توان نتیجه گرفت که تنها کسی می‌تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست! به تعبیر دیگر، و از بُعد دیگر - «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی مثالی است که از هر عیب و نقص مبرا است. بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هرگونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتوی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» عبودیت گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده است. (۱) اشاره به این که عبد تلاش و کوشش می‌کند که خود را در صفات شبیه معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز

انسان در سایه عبودیت به جای می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند، و صاحب ولایت تکوینیه شود، همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و سرخ و فروزان می شود. این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ در آمده است. پاورقی ۱. مصباح الشریعه، صفحه ۵۳۶ (طبق نقل میزان الحکمه، واژه عبد). صفحه ۳۳۶ با این اشاره به قرآن باز می گردیم و چگونگی تأثیر عبادت را در پرورش فضائل اخلاقی در آیات قرآن بررسی می کنیم. ۱- یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون (سوره بقره، آیه ۲۱) ۲- یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون (سوره بقره، آیه ۱۸۳) ۳- و اقم الصلوة ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر (سوره عنکبوت، آیه ۴۵) ۴- ان الانسان خلق هلوفاً - اذا مسه الشر جزوعاً - و اذا مسه الخیر منوعاً - الا المصلین - الذین هم علی صیلاتهم دائمون (سوره معارج، آیات ۱۹ تا ۲۴) ۵- خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها (سوره توبه، آیه ۱۰۳) ۶- الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب (سوره رعد، آیه ۲۸) ۷- یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

ترجمه

۱- ای مردم! پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید صفحه ۳۳۷ ۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد، تا پرهیزگار شوید. ۳- ... و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد. ۴- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل میورزد) - مگر نماز گزاران - آنها که نماز را پیوسته به جا می آورند. ۵- از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی. ۶- آنان کسانی هستند که ایمان آورده اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد! ۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!

تفسیر و جمع بندی

در تمام آیاتی که در بالا آمده، رابطه نزدیکی میان «عبادت» و تقوا و پرهیز از گناه و پرورش فضائل اخلاقی دیده می شود و نشان می دهد کسانی که می خواهند به تهذیب نفس راه یابند باید از در عبودیت و پرستش خداوند وارد شوند. سالکان راه خدا، و پویندگان طریق خودسازی و تقوا، باید از نیایش و عبادت یاری طلبند و ناخالصیهای وجود خود را در کوره داغ عشق به خدا بسوزانند و از بین ببرند، و مس وجود خود را با کیمیای عبادت زر کنند. در همین راستا، در نخستین آیه، همه انسانها را بدون استثنا مخاطب ساخته و راه تقوا را این گونه به آنها نشان می دهد: «ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!» (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون) تکیه بر آفرینش پیشینیان ممکن است اشاره به این باشد که اعراب جاهلی برای توجیه پرستش بتها، تکیه بر فعل پیشینیان داشتند، آیه فوق می گوید خداوند هم آفریدگار شماست و هم آفریننده پیشینیان است. آری! او خالق همه کس و همه چیز و مالک همه کس و همه چیز است. و تنها او شایسته عبادت است، نه بتها. اگر رو به سوی عبودیت خالص او آرید، شکوفه های تقوا بر شاخسار جان شما آشکار می شود. و این آلودگیهای اخلاقی شما ناشی از عبادت خرافی شماست. صفحه ۳۳۸ این آیه رابطه نزدیک تقوا و عبادت را بطور

مطلق بیان می‌کند. در حالی که در آیه بعد به رابطه «روزه» - که یکی از عبادات مهم است - و «تقوا» اشاره شده است می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده - همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد - تا پرهیزگار شوید!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) هر کس به روشنی در می‌یابد که به هنگام روزه داشتن، نور و صفای تازه‌ای در دل احساس می‌کند، خود را به نیکیها نزدیکتر، و از زشتیها و بدیها دورتر می‌بیند، حتی آمارهای مستند نشان می‌دهد که در ایام ماه مبارک سطح جرائم در جامعه روزه دار، بسیار پایین می‌آید، تا آنجا که مأموران انتظامی به اعتراف خودشان در این ماه به کارهای عقب مانده ماههای دیگر می‌پردازند! این امور بخوبی نشان می‌دهد که هر قدر انسان به عبودیت خداوند نزدیکتر شود از زشتیها دورتر خواهد شد. در سومین آیه، به رابطه نزدیک «نماز» و پرهیز از گناه و فحشاء و منکر اشاره شده است. در این آیه شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان یک الگو و اسوه، مخاطب به این خطاب شده است: نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد (وَاقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) «فحشاء و منکرات» مجموعه افعال غیر اخلاقی است، و می‌دانیم تمام افعال غیر اخلاقی سرچشمه‌ای از صفات ضد ارزشی در درون جان انسان دارد. و به تعبیر دیگر، همیشه اخلاق درونی است که در اخلاق برونی اثر می‌گذارد. صفحه ۳۳۹ تأثیر نماز در باز داشتن از فحشاء و منکر نیز درست به همین دلیل است زیرا نماز با افعال و اذکار بسیار پر محتوایش، انسان را در جهانی برتر و والاتر - جهان قرب به خدا - وارد می‌کند. و این نزدیکی او را از سرچشمه‌های اصلی فحشاء و منکر که همان هوای نفس و حب افراطی به دنیا است دور می‌سازد. به همین دلیل، نماز گزاران واقعی کمتر گناه می‌گردند. و هر قدر نماز روح و جان و محتوای بیشتری داشته باشد، به همان نسبت انسان از منکرات و زشتیها دورتر می‌شود و شکوفه‌های فضائل و اخلاق در درون جانش آشکارتر می‌گردد. در چهارمین آیه، بعد از اشاره به بعضی از رذائل اخلاقی مانند جزع و بی‌تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نماز گزاران را استثنا می‌کند، و می‌فرماید: انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی‌تابی می‌کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می‌ورزد و مانع دیگران می‌شود - مگر نماز گزاران - آنها که نماز را بطور مرتب به جا می‌آورند. (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا - وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا - إِلَّا الْمُصَلِّينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صِيَائِهِمْ دَائِمُونَ) این آیات به روشنی ثابت می‌کند که توجه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی‌تابی اثر مستقیم دارد. در پنجمین آیه، اشاره به تأثیر مسأله زکات در پاکسازی روح و تزکیه نفس می‌کند و می‌دانیم زکات در اسلام یکی از عبادات مهم محسوب می‌شود. می‌فرماید: از اموال آنها صدقه‌ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا) تعبیر «تزکیه‌ها» دلیل روشنی بر این حقیقت است که تطهیر و تزکیه نفس به وسیله زکات حاصل می‌شود، چرا که زکات، رذائل همچون بخل و دنیاپرستی و حرص و آز را از روح، زائل می‌کند، و نهال ناعدوستی و سخاوت و حمایت از مستضعفان را در سرزمین دل پرورش می‌دهد. صفحه ۳۴۰ روایاتی که در ذیل این آیه نقل شده است نیز این حقیقت را روشنتر می‌کند: در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَةٍ مِنْ طَيِّبٍ - وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ - إِلَّا أَخَذَهَا الرَّحْمَانُ يَمِينِهِ وَ أَنْ كَانَتْ تَمَرَةً فَتَرَبُّو مِنْ كَفِّ الرَّحْمَانِ فِي الرَّحْمَانِ حَتَّى تَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ» هیچ کس از شما صدقه‌ای از مال حلال نمی‌پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی‌کند - مگر این که خداوند آن را با دست خود می‌گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می‌کند تا بزرگتر از کوه شود! (۱) این حدیث که تشبیه و کنایه پرمعنایی در بردارد اهمیت فوق العاده این عبادت بزرگ، و ارتباط مستقیم آن را با خدا و مسائل معنوی روشن می‌سازد. در ششمین آیه، به یکی دیگر از عبادات مهم معروف، یعنی ذکر خدا اشاره شده و از تأثیر عمیق آن در آرامش دلها، سخن می‌گوید. می‌فرماید: آنان کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می‌پذیرد! (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ

قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) آرامش دل همیشه توأم با توکل بر خدا، و عدم وابستگی به مادیات و عشق به زرق و برق دنیا و آز و طمع و بخل و حسد است. چرا که اگر این صفات رذیله در دل باشد، آرامشی در آن نخواهد بود. بنابراین، یاد خدا می تواند اثر عمیقی در دور ساختن انسان از این رذائل داشته باشد، تا شکوفه آرامش بر شاخسار دل آشکار گردد. به تعبیر دیگر، اگر یک نظر اجمالی به ریشه های ناآرامی روح و پریشانی خاطر و اضطرابها و نگرانیها بیندازیم، می بینیم همه آنها از رذائل اخلاقی سرچشمه می گیرد، ولی یاد خدا آنها را می خشکاند و ناآرامی را به اطمینان و آرامش مبدل می سازد. (۲) پاورقی ۱. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۷۰۲ (طبع بیروت). ۲. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۰، ذیل همین آیه مراجعه فرمایید، که تحلیل روشن و مبسوطی در این زمینه در آنجا آمده است. صفحه ۳۴۱ در هفتمین و آخرین آیه، به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره کرده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ) در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است (۱) که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گر نه صبر مفهوم وسیعی دارد که هرگونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می شود. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که هرگاه کار مهمی برای او پیش می آمد نماز می خواند، سپس آیه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ را تلاوت می فرمود (كَانَ عَلِيٌّ إِذَا أَحَالَهُ أَمْرٌ فَرَعَّ، قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ) (۲) اشاره به این که نماز به من نیرو می بخشد. آری! این عبادتهای مهم فضائلی همچون توکل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دو دلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می سازد و به این ترتیب، بخش مهمی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می کند، همان گونه که بخش قابل توجهی از رذائل را می میراند.

نتیجه

پاورقی ۱. مجمع البیان، جلد ۱، ذیل آیه ۴۵ سوره بقره که مشابه آیه مورد بحث است و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۶۶، ذیل آیه ۱۵۳، سوره بقره - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در ذیل آیه «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» فرمود: «الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ» (بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۹۴) ۲. اصول کافی، طبق نقل المیزان، جلد ۱، صفحه ۱۵۴. صفحه ۳۴۲ از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که عبادات اثر بسیار عمیقی از جهات مختلف در تهذیب اخلاق دارند و این تأثیر را می توان در چند جهت خلاصه کرد: ۱- توجه به مبدأ آفرینش و حضور پروردگار در تمام زندگی انسانها سبب می شود که انسان مراقب اعمال و رفتار خویش باشد، و هوای نفس را تا آنجا که می تواند کنترل کند، چرا که عالم محضر خداست، و در محضر خداوند کریم، گناه کردن و راه خلاف پیمودن عین ناسپاسی است. ۲- توجه به صفات جلال و جمال او که در عبادات و مخصوصاً دعاها آمده است، نیایش کننده را دعوت می کند که پرتوی از آن اوصاف کریمه را در درون روح و جان خود منعکس کند و در مسیر تکامل اخلاقی قرار گیرد. ۳- توجه به معاد، همان دادگاه بزرگی که همه چیز در آنجا حسابرسی می شود، نیز اثر باز دارنده قوی و نیرومندی برای پاکسازی روح و جسم انسان دارد. ۴- عبادت و نیایش اگر با حضور قلب و آداب آن باشد، صفا و نورانیت غیر قابل توصیفی می آورد که در برابر آن ظلمات اخلاق رذیله تاب مقاومت ندارد و به همین دلیل، انسان پس از یک عبادت آمیخته با حضور قلب، خود را به نیکبها نزدیکتر می بیند. ۵- محتوای عبادات و دعاها مملو است از آموزشهای اخلاقی و بیان راه و رسم سیر و سلوک الی الله، که دقت در آنها نیز درسهای بزرگی به انسان در این زمینه می دهد. عاشقان خود سازی و سالکان الی الله از طریق عبادت می توانند به هدف والای خود برسند و بدون عبادت و نیایش و مناجات و راز و نیاز با پروردگار مخصوصاً در خلوت

و بویژه در سحر گاهان راه به جایی نمی برند.

تأثیر عبادات در پالایش روح، در روایات اسلامی

این مسأله در روایات اسلامی بازتاب بسیار وسیع و گسترده ای دارد که به گوشه ای از آن، در ذیل اشاره می شود، و شرح تمام آن در خور کتاب مستقلاً است: ۱- در تمام روایاتی که سخن از فلسفه احکام به میان آمده، اشاره به تأثیر عبادت در تهذیب نفوس و پالایش روح و صفای دل شده است. از جمله، در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَالزُّكَاةَ تَنْزِيهاً لِلرِّزْقِ، وَالصَّيَامَ إِبْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ؛ خَدَاوَنَدَ إِيمَانَ رَا بَرَاى تَطْهِيراً لِدَلِّ اَز شُرْكَ وَاجِبَ فَرْمُودَه، وَ نَمَاز رَا بَرَاى پَاك شَدَن اَز تَكْبَرِ، وَ زَكَات رَا سَبَب رُوزى قَرَار دَاده، وَ رُوزَه رَا وَسِيلَه اى بَرَاى پُرُورَش اِخْلَاصَ بَنَد گَان ...» (۱) صفحه ۳۴۳ شیه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) دیده می شود آنجا که می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالزُّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِى الرِّزْقِ، وَالصَّيَامَ تَنْزِيهاً لِلْإِخْلَاصِ؛ ... خَدَاوَنَدَ إِيمَانَ رَا سَبَبَ پَاكسَازى شَمَا اَز شُرْكَ قَرَار دَاده اِسْت وَ نَمَاز رَا وَسِيلَه اى بَرَاى تَطْهِيرِ قُلُوبِ اَز كِبَرِ، وَ زَكَات رَا مَوْجِبَ تَرْكِيَه نَفْسِ (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و نمو روزی، و روزه را عامل تثبیت خلوص نیت.» (۲) ۲- در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند. بیدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی ماند. این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدعاست. (۳) و به همین ترتیب، درباره هر یک از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تأثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است. ۳- در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) درباره آثار عبادت بطور کلی چنین می خوانیم: «فَإِنْ قَالَ فَلِمَ تَعْبُدُهُمْ؟ قِيلَ لِئَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِدِكْرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَيْدِيهِ، وَ لَا- لَاهِيْنَ عَنِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صِيْلَاحُهُمْ وَ قِوَامُهُمْ، فَلَوْ تُرْكَوْا بَعِيْرَ تَعْبُدُ، لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْآمِيْدُ فَفَسَدَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اِگَر كَسِى بَگُويِد: چَرَا خَدَاوَنَدَ بَه بَنَد گَانَش دَسْتُور عِبَادَات دَاده (مَگَر نِيَاز بَه عِبَادَات أَنَهَا دَارَد؟) دَر پَاسَخ گَفْتَه مِى شُود، اِيْن بَه خَاطِر أَن اِسْت كِه يَاد خَدَا رَا بَه فَرَا مَوْشِى نَسپَارَنَد، وَ اَدَب رَا دَر پِيش گَاه اَو تَرَك نَكُنَد، وَ اَز اَمْر وَ نَهْيِ اَو غَافِل نَشُوند، چَرَا كِه دَر أَن صِلَاح وَ قِوَام أَنَهَا اِسْت، وَ اِگَر مَرَدَم بَدُون پَرَسْتَش وَ عِبَادَات رَهَا شُوند، مَدَّت زِيَادِى بَر أَنَهَا مِى گَزَرَد (وَ اَز يَاد خَدَا غَافِل مِى شُوند) لِذَا دَلَهَاى أَنَهَا قَسَاوَت پِيْدَا مِى كُنَد.» (۱) پاوَرُقِى ۱. نَهجِ الْبَلَاغَه، كَلِمَاتِ قِصَار، جَمَلَه ۲۵۲. ۲. بَه كِتَابِ زَنْدَگِى حَضْرَتِ فَاطِمَه زَهْرَا (س) مَرَاجَعَه شُود. ۳. مَحْجَزه الْبِيضَاء، جَلَد ۱، صَفْحَه ۳۳۹ (كِتَابِ اسْرَارِ الصَّلَاة). صَفْحَه ۳۴۴. بَه اِيْن تَرْتِيْب، رُوشَن مِى شُود كِه عِبَادَات پُرُور د گَار قَلْب رَا بِيْدَار، وَ رُوح رَا هَشِيَار مِى كُنَد، وَ مَايَه يَاد خَدَا اِسْت كِه أَن نِيْز خَمِيْر مَايَه اِصْلَاحِ دَرُون وَ بَرُون اِسْت. ۴- دَر حَدِيْثِ دِيْگَرِى اَز اِمَامِ عَلِيِّ بَنِ مَوْسَى الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَام) مِى خَوَانِيْم كِه دَر ضَمْنِ بَر شَمْرَدَن اَثَارِ سَازَنَدَه نَمَاز مِى فَرْمَايِد: «مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْاِيْجَابِ وَ الْمُدَاوِمَةِ عَلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لِئَلَّا يَنْسِيَ الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَ مُدَبِّرَهُ وَ خَالِقَهُ، فَيَبْطُرَ وَ يَطْغَى وَ يَكُوْنُ فِى ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَّهُ عَنِ الْمَعْاصِي وَ مَا نَعَا لُهُ عَنِ اَنْوَاعِ الْفَسَادِ؛ عِلَاوَه بَر اِيْن كِه عِبَادَات، سَبَبِ تَدَاوَمِ ذِكْرِ خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ دَر شَبِّ وَ رُوزِ مِى شُود، تَا بَنَدَه مَوْلَى وَ مَدَبِّرِ وَ خَالِقِش رَا فَرَا مَوْشِ نَكُنَد، وَ نَعْمَتَهَاىِ اِلَهَى مَايَه مَسْتَى وَ غُرُورِ اَو نَشُود، وَ بَه طَغِيَانِ بَر نَخِيْزَد، وَ يَادِ پُرُور د گَارِ وَ قِيَامِ دَر بَرَابَرِ اَو، وِى رَا اَز مَعْاصِى بَاز مِى دَارَد وَ مَانَعِ اَنْوَاعِ فِسادِ مِى شُود.» (۲) ۵- دَر حَدِيْثِ دِيْگَرِى، اَز اِمَامِ صَادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَام) دَر مَوْرَدِ اَثَارِ نَمَازِ وَ مِيزَانِ قَبُولِ أَنِ چِنِيْنِ اَمَدَه اِسْت: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَنْ قَبِلَتْ صِيْلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صِيْلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ، فَيَقْدِرُ مَا مَنَعَتْهُ قَبِلَتْ؛ هَر كَسِ مِى خَوَاهد بَدَانَد اِيَا نَمَازِ اَو قَبُولِ شَدَه يَا نَه بِيْنَد اِيَا نَمَازِشِ اَو رَا اَز زَشْتِيَهَا وَ بَدِيَهَا بَاز دَاشْتَه اِسْت يَا نَه؟ بَه هِمَانِ اَنْدَازَه كِه اَو رَا بَاز دَاشْتَه نَمَازِشِ قَبُولِ شَدَه اِسْت!» (۳) اِيْن عِبَارَتِ بَا صِرَاحَتِ وَ وَضُوحِ، رُوشَن مِى كُنَد كِه نَمَازِ صَحِيْحِ وَ كَامِلِ رَابَطَه مَسْتَقِيْمِ وَ تَنگَانَتَنگِى بَا مَسَايِلِ اِخْلَاقِى وَ دَعْوَتِ بَه خَوِيْبِيَهَا وَ نَهْيِ اَز

بدیها دارد و آنها که نمازشان این اثر را ندارد، تنها به جسم نماز پرداخته اند و به تعبیر، دیگر نمازی است اسقاط کننده تکلیف نه مورد قبول پروردگار. ۶- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: «أَنَّ الصَّوْمَ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ الْحَيَوَانِيِّ، وَ فِيهِ صِفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ، وَ عِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ، وَ الشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ، وَ الْإِحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ، وَ زِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ الْبُكَاءِ وَ جَعْلِلِ الْإِلْتِجَاءِ إِلَى اللَّهِ، وَ سَبَبُ انْكِسَارِ الْهَمَمَةِ، وَ تَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ، وَ تَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ، وَ فِيهِ مِنَ الْفَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى رُوزَةَ هَوَايِ نَفْسٍ وَ شَهْوَتِ طَبِيعَتِ حَيَوَانِي رَا مِي مِيرَانْد (وَ طَغْيَانِ آن رَا فَرُو مِي نَشَانْد)، وَ دَرِ آن صَفَايِ قَلْبِ وَ پَاكِي اَعْضَاءِ، وَ آبَادِي بِيْرُونِ وَ دَرُونِ اِنْسَانِ، وَ شُكْرِ بَرِ نِعْمَتِهَا، وَ اِحْسَانِ بِهِ فُقَرَا، وَ فَرُوْنِي تَضَرُّعِ وَ خُشُوعِ وَ كَرِيهَةِ اسْتِ وَ وِ سِيْلِهِ اِي اسْتِ بَرَايِ التَّجَا بِهِ پُرُوْرْدْ كَاْر، وَ سَبَبِ شُكْسْتَنِ دَلْبَسْتَكِيْهَا وَ كَمِ شَدَنِ سَيِّئَاتِ، وَ فَرُوْنِي حَسَنَاتِ اسْتِ وَ دَرِ آن فَوَائِدِ بِيْشْمَاْرِي اسْتِ.» (۱) پاورقی ۱. عيون اخبار الرضا، مطابق نقل نور الثقلين، جلد ۱، صفحه ۳۹، حدیث ۳۹. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۴. ۳. مجمع البیان، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، ذیل آیه ۴۵ سوره عنكبوت. صفحه ۳۴۵ در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است. ۷- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم (و کسانی که مایل باشند مطالب بیشتری را در این زمینه بخوانند به «وسائل الشیعه»، ابواب نخستین هر یک از عبادات، و همچنین به «بحار الانوار» مراجعه کنند)، فرمود: «دَوَامُ الْعِبَادَةِ بُرْهَانُ الظَّفَرِ بِالسَّعَادَةِ» استمرار و پی گیری عبادت، دلیلی بر وصول به سعادت است. (۲) آری! آنها که می خواهند سعادت مند شوند باید به سراغ نیایش پروردگار بروند!

نتیجه

از روایات بالا و روایات دیگری که در این زمینه در لایه کتب معروف روایی وارد شده و به خاطر عدم اطاله سخن از نقل همه آنها چشم پوشیدیم، رابطه بسیار نزدیک عبادت و پاکسازی روح و صفای دل و تهذیب نفوس را روشن می سازد. مخصوصاً هر قدر عبادت خالصتر و بی ریاتر و آمیخته با حضور قلب و آداب باشد، این تأثیر قوی تر خواهد بود. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۴. ۲. غرر الحکم، شماره ۵۱۴۷ صفحه ۳۴۶ این مسأله کاملاً محسوس است که انسان وقتی عبادتی را خالصانه و مخلصانه و با حضور قلب انجام می دهد، بعد از آن نورانیت و صفای دیگری در قلب و جان خود احساس می کند، میل او به خوبیها بیشتر می شود و تنفر او از بدیها افزون می گردد و خود را به خدا نزدیکتر می بیند و روح خضوع و تواضع و عبودیت و تسلیم در برابر حق را در خود زنده می بیند. این نکته قابل توجه است که همه عبادات یک اثر مشترک دارند و هر کدام یک تأثیر ویژه، اثر مشترک همه آنها پرورش روح خضوع و اخلاص و تسلیم در مقابل حق، و بیداری و هوشیاری و ترک غفلت است. و اثر ویژه هر کدام متناسب آن عبادت است و نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، و روزه اراده را قوی و هوای نفس را تحت کنترل نیروی عقل در می آورد و ریح، انسان را از تمام رزق و برق های زندگی و تعلقات حیات دور می سازد، و زکات، بخل و حرص و دنیا پرستی را کم می کند. ذکر خدا مایه آرامش دل است و هر یک از اذکار، انسان را متوجه یکی از صفات جلال و جمال خدا می کند، و او را به هماهنگی با حق تشویق می نماید. به این ترتیب، کسی که همه این عبادات را به جا می آورد، هم از اثرات عام آن بهره می گیرد و هم از تأثیرات ویژه آنها استفاده می کند و می تواند فضایل اخلاقی را در پرتو آنها در وجود خود پرورش دهد و بنابراین، عبادت و نیایش ما در برابر پروردگار، یکی از گامهای مؤثر خود سازی ماست، مشروط بر این که با روح و فلسفه عبادت آشنا باشیم و تنها به جسم آن قناعت نکنیم! البته، درباره ذکر خدا به خاطر اهمیّت فوق العاده آن بحث جداگانه ای خواهیم داشت.

علمای اخلاق به پیروی از قرآن مجید و روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای برای ذکر به عنوان یکی از شاخه های مهم عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس قائل هستند و برای هر مرحله از مراحل سیر و سلوک، اذکاری ذکر کرده اند؛ مثلاً، در مرحله توبه، توجه به ذکر «یا عَفَّارُ» و در مرحله محاسبه نفس «یا حَسِيبُ» و در مرحله جلب رحمت‌های الهی «یا رَحْمَانُ» و «یا رَحِیْمُ» امثال آن. صفحه ۳۴۷ این اذکار به تناسب حالتهای است که انسان دارد و مسیرهایی که می‌پیماید و ولی به عنوان ذکر مطلق که در هر حالی خوب است، نه به عنوان قصد ورود. آری! ذکر خدا از بزرگترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم و سوسه های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می‌بخشد. پرده های خودخواهی و غرور را که بزرگترین دشمن سعادت انسان است می‌برد، او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می‌کند آگاه می‌سازد. ذکر خدا مانند دانه های حیاتبخش باران است که بر سرزمین روح و قلب انسان می‌بارد و انواع بذره‌های فضیلت و تقوا را شکوفا و بارور می‌سازد، و هر اندازه درباره اهمیت این عبادت سخن گفته شود باز کم است. با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و اهمیت ذکر الله را در آن جستجو می‌کنیم: ۱- الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (سوره رعد، آیه ۲۸) ۲- أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ (سوره عنکبوت، آیه ۴۵) ۳- إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (سوره طه، آیه ۱۴) ۴- إِذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَبِيا فِي ذِكْرِي (سوره طه، آیه ۴۲) ۵- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا (سوره طه، آیه ۱۲۴) ۶- وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (سوره كهف، آیه ۲۸) ۷- فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (سوره نجم، آیه ۲۹) ۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا - هُوَ الَّذِي صَفَحَهُ ۳۴۸ يَصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (سوره احزاب، آیات ۴۱ تا ۴۳) ۹- إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ (سوره مائده، آیه ۹۱) ۱۰- رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (سوره نور، آیه ۳۷) ترجمه: ۱- (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد! ۲- نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد و یاد خدا مهمتر است! ۳- (ای موسی!) من «الله» هستم، معبودی جز من نیست! مرا بپرست و نماز را برای یاد من بپا دار ۴- (اکنون) تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد من کوتاهی نکنید! ۵- و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت! ۶- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند و هرگز به خاطر زیورهای دنیا چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است! ۷- از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد اعراض کن! ۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید - و صبح و شام او را تسبیح گوید! - او کسی است که بر شما درود و رحمت می‌فرستد، و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می‌کنند)، تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم تقوا) رهنمون گردد، او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است. ۹ - شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد! ۱۰ - مردانی (آنها کسانی هستند) که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند!

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می‌تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاورد؛ می‌فرماید: آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است. (الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ) سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلی بیان کرده، می‌افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد!» (الَّا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلاً، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی و مانند آن ناشی می‌شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می‌دارد، و نیز دنیاپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوء ظن‌ها و توهمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می‌تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود. بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است. یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است - خداوندی که حلّ هر مشکلی در برابر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده‌ای در برابر اراده اش ساده است. آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجه است که نفس مطمئنه همان نفسی است که مخاطب به خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی و در بهشتم وارد شو!» (۱) صفحه ۳۵۰ در دومین آیه، بعد از بیان این نکته که نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می‌دارد (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) می‌فرماید: «ذکر خدا از نماز هم بالاتر است!» (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) آری! یاد خدا روح نماز است، و روح شریفترین بخش وجود می‌باشد؛ اگر نماز سبب ترک فحشاء و منکر می‌شود نیز به خاطر همین ذکر الله است؛ زیرا یاد خدا انسان را به یاد نعمتهای او می‌اندازد که تمام وجود انسان در آن غرق است، و یاد آوری این نعمتها انسان را از نافرمانی بخشنده نعمت، باز می‌دارد و از گناه شرمنده می‌کند. از سوی دیگر، او را به یاد روز قیامت و دادگاه عدل الهی می‌اندازد؛ خود را در برابر دادگاه بزرگ حق می‌بیند و پرونده اعمال خویش را در آنجا حاضر، و مأموران مجازات را آماده مجازات بدکاران، و فرشتگان رحمت را آماده پذیرائی از بندگان خوب خدا در بهشت برین مشاهده می‌کند؛ و این عامل دیگری برای ترک عصیان و ترک کارهای ضد اخلاق است. بعضی از مفسران گفته‌اند: جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» اشاره به این است که ذکر خدا برترین اعمال و عبادات بندگان است. این احتمال نیز داده شده است که منظور از «ذکر الله» در اینجا یادای است که خدا از بنده اش می‌کند (در برابر یادای که بنده از خدا دارد). (۲) و این یاد خدا او را به درجات عالیه عبودیت و بندگی سوق می‌دهد و از هر چیز برتر و والا-تر است؛ ولی احتمال اول با معنی آیه تناسب بیشتری دارد. در سومین آیه، سخن از نخستین وحی الهی به موسی بن عمران است که در سرزمین طور و وادی ایمن، از کنار درختی این پیام الهی را شنید: من خدا هستم! معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را برپا دار تا به یاد من باشی!» (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) در اینجا، در حقیقت، فلسفه اصلی نماز ذکر خدا شمرده شده است، و در نخستین وحی الهی به موسی (علیه السلام) توجه به ذکر الله گوشزد شده و این به خاطر اهمیت فوق العاده ذکر است، بخصوص این که مسأله نماز و ذکر الله بلافاصله بعد از بحث توحید ذکر شده است. پاورقی ۱. سوره فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰. ۲. المحجّة البيضاء، جلد ۲، صفحه ۲۶۶. صفحه ۳۵۱ در چهارمین آیه، مخاطب موسی و برادرش هارون هستند، در آن زمان که فرمان نبوت موسی (علیه السلام) صادر شده، و مأمور می‌شوند برای مبارزه با فرعون آماده گردند، می‌فرماید: تو و برادرت با آیات من (کتاب آسمانی و معجزات) به سوی فرعون بروید، و در ذکر من کوتاهی و سستی نکنید! (اذهب أنت وأخوك بآياتي ولا تينيا في ذكري) دستور به ذکر خدا آن هم بدون سستی به هنگام مبارزه باطغیانگری همچون فرعون، بسیار پرمعنی است؛ این امر نشان می‌دهد که ذکر خداوند تا چه اندازه در قدرت و قوت و شجاعت و شهامت انسان اثر دارد، و به او نیرو و توان برای مبارزه می‌بخشد که در این هنگام به آن دستور داده شده است. در تفسیر «فی ظلال» می‌خوانیم که در توضیح این آیه می‌گوید:

«خداوند به موسی و هارون گفت که ذکر و یاد من، وسیله کار شما، و اسلحه برنده، و تکیه گاهی است که می توانید به آن متکی شوید!» (۱) بعضی از مفسران «ذکر» را در این آیه به معنی ابلاغ دعوت نبوت و بعضی به معنی مطلق امر و فرمان، و بعضی به معنی یاد خدا گرفته اند، در حالی که هیچ منافاتی بین این امور نیست، و ممکن است همه در مفهوم جامع آیه جمع باشد. بدیهی است هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به یاد خدا باشد و از یاد او نیرو و توان بگیرد، در ابلاغ رسالت و اطاعت فرمان او نیز قوی تر و کوشاتر خواهد بود. پاورقی ۱. «فی ظلال القرآن»، جلد ۵، صفحه ۴۷۴. صفحه ۳۵۲ در پنجمین آیه، بعضی از آثار ترک ذکر خدا بیان شده است می فرماید: «و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم!» (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) عذاب دنیوی آنها، تنگی معیشت، و عذاب اخروی آنها، نابینا بودن در محشر است! گاه تنگی معیشت به خاطر این است که انسان در آمد کمی دارد، و گاه به خاطر آن است که با داشتن درآمد هنگفت، به خاطر بخل و حرص و آز و طمع، صحنه زندگی بر او تنگ می شود. میایل نیست در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگانی او استفاده کنند، و حاضر نیست محرومان را در زندگی خود شریک سازد. و به فرموده علی (علیه السلام): «ثروتمندان بخیل همچون فقیران زندگی می کنند و همانند اغنیا و ثروتمندان حساب پس می دهند» (يَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْأَغْنِيَاءِ) (۱) غالب ثروتمندان از خدا بی خبر حریصند و این حرص و آز همیشه آنها را در التهاب و نگرانی و ناراحتی نگه می دارد، به گونه ای که از اموال سرشار خود، بهره کافی توأم با آرامش نمی برند. اما چرا در قیامت نابینا محسور می شود؟ ممکن است به این دلیل باشد که حوادث آن جهان هماهنگی کاملی با حوادث این جهان دارد. غافلان از ذکر خدا چشمهای خود را بر حقایق این جهان بسته، و آیات حق را که از در و دیوار این جهان نمایان است نادیده گرفته اند. به همین، دلیل در قیامت نابینا وارد عرصه محشر می شوند.

ذکر خدا چگونه است؟

در بسیاری از روایات اسلامی ذکر خدا، به معنی «حج» و در بعضی به معنی ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تفسیر شده است. بدیهی است هر کدام از اینها مصداق مهمی از مصادیق مفهوم وسیع ذکر خداست. حج، مجموعه ای است از یاد خدا، و ولایت امیر مؤمنان، بنده خاص خدا نیز انسان را به یاد خدا می اندازد. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹. صفحه ۳۵۳ ششمین آیه، خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کرده و او را از پیروی کسانی که قلبشان از ذکر خدا غافل است، بر حذر می دارد، و به همراهی کسانی که صبح و شام به یاد خدا هستند، دعوت می کند می فرماید: «با کسانی باش که پروردگار خود را هر صبح و شام می خوانند و تنها ذات او را می طلبند. هرگز چشمان خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد ما غافل ساخته ایم، اطاعت مکن! همانها که پیروی از هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است! (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا) بدیهی است خداوند بی دلیل کسی را به مجازات غفلت از یاد حق، گرفتار نمی کند. این مجازات از آن کسانی است که به دشمنی با حق برخاسته اند. و از سر لجاج و کبر و غرور، یا تعصب کورکورانه، با حق دشمنی دارند. بنابراین، منظور از اغفال قلب، مسلط ساختن غفلت از یاد خدا بر آن به خاطر کیفر اعمالشان است. و به همین دلیل، به هیچ وجه مستلزم جبر نیست. این گروه از غافلان، پیرو هوای نفسند. و اعمالشان آلوده به افراط و تفریط است. به همین دلیل، در پایان آیه می فرماید: (وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا) از این آیه بخوبی می توان نتیجه گرفت که غافل شدن از یاد خدا در اخلاق انسان اثر می گذارد، و او را به وادی هواپرستی و افراط می کشاند. آری! روح انسان را یا «خدا» پر می کند و یا «هوی» که جمع میان این دو ممکن نیست. هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خداست. هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است. و سرانجام، هواپرستی انسان را در

خویشتن فرو می برد، و از همه چیز غافل می کند. یک انسان هوا پرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد، رحم و مروّت و ایثار و فداکاری برای او مفهوم ندارد. صفحه ۳۵۴ در هفتمین آیه، باز روی سخن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است: «و او را از آنها که از یاد خدا بیگانه اند، برحذر می دارد» می فرماید: «از کسانی که از یاد ما روی برگردانده اند و جز زندگی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان! (فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) در تفسیر «ذکر خدا» در این آیه، بعضی گفته اند منظور قرآن است، و بعضی آن را اشاره به دلایل عقلی و منطقی می دانند، و بعضی اشاره به ایمان، ولی ظاهر این است که ذکر خدا مفهوم گسترده ای دارد که همه این امور، و مانند آن را شامل می شود. بعضی چنین پنداشته اند که این آیه دعوت به ترک جهاد می کند، و لذا گفته اند به وسیله آیات جهاد، نسخ شده است، در حالی که نسخی در کار نیست، بلکه منظور بی اعتنایی و ترک همنشینی نسبت به غافلان از ذکر خداست و این کار هیچ گونه منافاتی با مسأله جهاد در شرایط خاصش ندارد. در این آیه، رابطه «دنیا پرستی» و «ترک ذکر خداوند» بخوبی روشن است و به این ترتیب آثار ذکر خدا را در پرورش فضائل اخلاقی، و آثار ترک آن را در پیدایش رذائل روشن می سازد. در هشتمین آیه، روی سخن به تمام مؤمنان است، و همه آنان را به سوی ذکر خدا دعوت می کند، و آن را با خروج از ظلمات و پیوستن به نور مرتبط می سازد می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوید! - او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما) تقاضای رحمت می کنند، تا شما را از ظلمات جهل و شرک و گناه به سوی نور (ایمان و توحید و تقوا) رهنمون گردد و او نسبت به مؤمنان مهربان است!» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا - هُوَ الَّذِي يُصَيِّرُ لَكُمْ عَلَيْنِكُمْ وَمَلَائِكَتَهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) قابل توجه این که، بعد از امر به مؤمنان در مورد ذکر الله آن هم به صورت وسیع و گسترده، و همچنین دستور به تسبیح ذات پاک او، هر صبح و شام، خبر از درود و رحمت خداوند و دعای فرشتگان می دهد، و نتیجه آن را خروج از ظلمتها به سوی روشنائی ذکر می کند و آیا این همان چیزی نیست که ما به دنبال آن هستیم که ذکر خدا اثر عمیقی در زدودن تاریکیهای رذائل اخلاق از درون جان انسان دارد و او را تدریجاً به فضائل اخلاقی آراسته می کند؟ صفحه ۳۵۵ در تفسیر المیزان آمده است که آیه اخیر در واقع به منزله بیان علت دستور «ذکر کثیر» است که در آیات قبل آمده است و این سخن گواه بر مطلبی است که در بالا ذکر کردیم. (۱) در این که منظور از ذکر کثیر چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است: بعضی گفته اند: منظور این است که خدا را هرگز فراموش نکند. بعضی گفته اند: منظور ذکر اسماء و صفات حسنی است. و بعضی طبق روایتی آن را به معنی تسبیحات اربعه را سی بار تکرار کردن، و یا تسبیح حضرت فاطمه (علیها السلام) گفته اند. ابن عباس می گوید: هر دستوری که خدا مقرر فرموده، حدّ و حدودی دارد، و به هنگام عذر، ساقط می شود، جز ذکر خدا که نه محدود است، نه عذری برای ترک آن وجود دارد! به هر حال، ذکر کثیر مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه در بالا آمد در آن جمع است. و در این که منظور از «ظلمات» و «نور»، در ذیل این آیات چیست؟ نیز تفسیرهای متعددی کرده اند: گاه به خروج از تاریکی کفر به سوی ایمان، و گاه به خروج از ظلمات جهان ماده به نور روحانیت و معنویت، و گاه به خروج از ظلمات معصیت به نور اطاعت، تفسیر شده است. ولی معلوم است که اینها منافاتی با هم ندارند. اضافه بر این، خروج از ظلمات رذائل اخلاق به سوی فضائل اخلاق را نیز شامل می شود که از مهمترین آثار ذکر خداست. پاورقی ۱. تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ۳۲۹ ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۳۵۶ در نهمین آیه، سخن از عواقب آلودگی به شراب و قمار به میان آمده است می فرماید: «شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد (با این همه زیان و فساد) آیا خودداری خواهید کرد!» (إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ) در این آیه سه مفسده مهم برای شراب و قمار ذکر شده: پیدایش عداوت و دشمنی و باز داشتن از ذکر خدا و نماز و از این تعبیر بخوبی روشن می شود که ذکر خدا همچون نماز و همانند دوستی و محبت در میان مردم

سرمایه مهمی است که از دست دادن آن ضایعه بزرگی محسوب می شود. اضافه بر این، می توان از لحن آیه چنین استفاده کرد که میان «ترک ذکر خدا و نماز» و «پیدایش عداوت و بغض و مفساد اخلاقی دیگر» رابطه ای وجود دارد و این همان است که ما در جستجوی آن هستیم. در دهمین و آخرین آیه که بعد از آیه معروف نور (آیه ۳۵ سوره نور) آمده است، سخن از مردان بزرگی است که در بیوت رفیعی که مرکز انوار الهی است جای دارند و درباره ویژگیهای آنها چنین می فرماید: «این (نور الهی) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد). خانه هایی که نام خدا در آن برده می شود و صبح و شام در آن تسیح می گویند و کسانی که هیچ تجارت و معامله ای آنان را از یاد خدا، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند» (فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذكر فیها اسمهُ یسبح له فیها بالغدو و الاصل - رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة) به این ترتیب، نخستین ویژگی مردانی که پاسداران نور الهی هستند این است که سرگرمیهای زندگی دنیا و امور مادی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند و آری! یاد خداست که آنها را به این افتخار بزرگ مفتخر کرده است و سپس به ویژگیهای دیگر آنها، مانند بر پا داشتن نماز و اداء زکات اشاره می کند. صفحه ۳۵۷ نتیجه از آنچه در آیات بالا- آمد، و آیات دیگر قرآن که از ذکر همه آنها به خاطر اختصار صرف نظر کردیم، بخوبی استفاده می شود که ذکر خدا مایه آرامش دل و نهی از فحشاء و منکر و قدرت و قوت در مقابل دشمن و ترک بخل و حرص و دنیا پرستی و رذائل دیگر اخلاقی می شود. رهروان راه حق، سالکان الی الله، و تمام کسانی که به خود سازی و تهذیب نفس مشغولند، باید از این کیمیای سعادت و اکسیر خوشبختی غافل نشوند و بدانند آنچه به آنها در این مسیر پرفراز و نشیب و مملو از خطرات و پرتگاهها، هوشیاری و قدرت و قوت می دهد، همان یاد خداست که به صورت مستمر در آید، و جزء برنامه حیات انسان شود.

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس در احادیث اسلامی

اهمیت ذکر الله در احادیث اسلامی بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و آنچه ما به دنبال آن هستیم این است که یاد خدا را به عنوان یکی از عوامل تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی، و سازندگی روح انسان، مورد بررسی قرار دهیم و در این زمینه نیز روایات زیادی در منابع معروف اسلامی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، که گلچینی از آن را در ذیل ملاحظه می کنید:

- ۱- در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسِنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ» هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال او در پنهان و آشکار نیکو می شود. (۱) این حدیث شریف با صراحت تمام این رابطه را روشن می سازد. ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الْأَرْوَاحِ وَ مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ» مداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است. (۱) پاورقی ۱. تصنیف درر الحکم، صفحه ۱۸۹، شماره ۳۶۵۸.
- ۳- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده است: «أَصْلُ صِلَاحِ الْقَلْبِ اشْتِغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ» ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست! (۲) ۴- باز در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ دَوَاءُ أَعْلَالِ النَّفْسِ» یاد خدا داروی بیماریهای جانها است! (۳) ۵- و نیز از همان بزرگوار (علیه السلام) می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالٍ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ رِبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» یاد خدا سرمایه کل فرد با ایمان است و سود آن حفظ از وسوسه های شیطان (و خلق و خواهی شیطانی) است! (۴) ۶- باز از همان امام بزرگ (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «الذِّكْرُ جَلَاءُ الْبُصَائِرِ وَ نُورُ السَّرَائِرِ» ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است! (۵) ۷- و نیز از همان پیشوای متقیان (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لَبَّهَ» هر کس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل او را نورانی می سازد! (۶) ۸- و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «إِسْتِدْيَمُوا الذِّكْرَ فَإِنَّهُ يُنِيرُ الْقَلْبَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است! (۷) ۹- در «میزان الحکمه» از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است

که فرمود: «اذكروا الله ذكراً خالصاً تحيوا به أفضل الحياه وتسلكوا به طرق النجاه» خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بیمایید! (۸) ۱۰ - در نهج البلاغه از همان حضرت (علیه السلام) نقل شده است که در وصیت معروفش به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود: «أوصيك بتقوى الله يا بنی! ولزوم أمره وعماره قلبك بذكره فرزندم! تو را به تقوی الهی و التزام به او امر او، و آباد ساختن قلبت با ذکر خدا، توصیه و سفارش می کنم!» (۱) پاورقی ۱. همان مدرک، شماره ۳۶۶۱. ۲. همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۰۸. ۳. همان مدرک، صفحه ۱۸۸، شماره ۳۶۱۹. ۴. همان مدرک، شماره ۳۶۲۱. ۵. همان مدرک، صفحه ۱۸۹، حدیث ۳۶۳۱. ۶. همان مدرک، شماره ۳۶۴۵. ۷. همان مدرک، حدیث ۳۶۵۴. ۸. میزان الحکمه، جلد ۲، چاپ جدید، صفحه ۹۶۹. صفحه ۳۵۹. ۱۱ - در «غرر الحکم» از مولی الموحّدین امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که فرمود: «ذکر الله مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ» یاد خدا شیطان را از شما طرد می کند. ۱۲ - به عنوان حسن ختام، این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم، هر چند روایات در این زمینه بیش از آن است که در این مختصر بگنجد فرمود: «ذکر الله شفاء القلوب» ذکر خدا موجب شفای دلها است! (۲) از مجموع آنچه در احادیث دوازده گانه بالا آمد، بخوبی می توان استفاده کرد که رابطه بسیار نزدیکی میان «یاد خدا» (ذکر الله) و «تهذیب نفوس» است قلب را نورانی می کند بیماریهایی همچون کبر و غرور و غفلت و بخل و حسد را از دل دور می سازد شیطان را طرد می کند و دل را صیقل می دهد. به گفته بعضی از علمای بزرگ اخلاق، دل و جان انسان جایگاهی است که هرگز نمی تواند خالی بماند اگر ذکر خدا آن را پر کند، وسوسه های شیطانی از آن دور می شود، و اگر خالی از یاد خدا باشد جولانگاه لشکر شیطان و وسوسه های او خواهد شد. از سوی دیگر، می دانیم که ذات پاک خداوند منبع کلّ کمالات است، یاد او سبب می شود، که انسان هر روز به منبع کمال مطلق نزدیک و نزدیکتر گردد، و از رذائل اخلاقی که پایه همه آنها را کاستیها و فقدان کمال تشکیل می دهد، دور می سازد. بنابراین، راهیان این راه باید ذکر خدا را به عنوان برنده ترین سلاح، راهوارترین مرکب، و پرفروغ ترین چراغ، با خود داشته باشند، تا این راه صعب العبور را بسرعت پشت سر بگذارند و جاده خود را به سوی کمالات انسانی و ملکات فاضله اخلاقی، نورانی و هموار سازند. در پایان این بحث ذکر سه نکته لازم به نظر می رسد: پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱. ۲. کنز العمال، حدیث ۱۷۵۱. صفحه ۳۶۰. ۱ - حقیقت ذکر چیست؟ به گفته «راغب» در «مفردات» ذکر دو معنی دارد: نگاه به معنی حضور چیزی در ذهن (یادآوری) و نگاه به معنی حفظ و نگاهداری معارف و اعتقادات حق در درون جان است. بزرگان اخلاق گفته اند: «ذکر خدا» تنها این نیست که نام خدا را بر زبان بیاوریم و مکرر تسیح و تهلیل و تکبیر گوئیم بلکه منظور آن است که با تمام قلب، متوجه او و عظمتش باشیم، و او را همه جا حاضر و ناظر بدانیم. بی شک چنین ذکری سرچشمه حرکت به سوی نیکیها و خوبیها است، و می تواند میان انسان و گناه و رذائل اخلاقی سدّ محکمی ایجاد کند. به همین دلیل، در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: سه چیز است که این امت طاقت آن را ندارند (و از هر کسی ساخته نیست): مواسات با برادران دینی، در مال و دادن حق مردم و ذکر خدا در هر حال پس افزود: «وَلَيْسَ هُوَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ خَافَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَتَرَكَهُ ذَكَرَ تَنَاهَا كَفْتَنَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، بلکه هنگامی که زمینه های حرام فراهم گردد، از خدا بترسد و آن را ترک گوید.» (۱) شبیه همین معنی با مختصر تفاوتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است. (۲) در حدیث دیگری از حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم: «الذکر ذکران: ذکر عند المصیبه حسن جمیل و أفضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله علیک فیکون ذلک حاجراً ذکر بر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی نمودن) زیبا و جالب است، و از آن برتر، آن است که خدا را در برابر گناهان یاد کنی، و میان تو و حرام سدی ایجاد نماید!» (۳) از آنچه در بالا آمد بخوبی می توان نتیجه گرفت که ذکر الله واقعی ذکری است که در اعماق وجود انسان اثر بگذارد، و در جهت گیریهای فکری و عملی او تأثیر کند، و روح و جان انسان را پرورش دهد و به راه خدا

دعوت کند. آن کس که ذکر خدا می گوید و راه شیطان را می پوید، در واقع ذاکر صادق و خالص نیست ^۱ به همین دلیل، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَ لَمْ يَسْتَقِ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ» کسی که ذکر خدا بگوید و به سوی لقای او سبقت نجوید (و اعمال نیکی برای رستخیز فراهم نسازد) خود را به سخریه گرفته است! (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۱۵۱، حدیث ۲۰۴. همان مدرک، حدیث ۵ و ۶. ۳. بحار، جلد ۷۵، صفحه ۵۵. صفحه ۲۳۶۱ - مراتب ذکر بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب و مراحل ذکر کرده اند: نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حسناش را بر زبان جاری کند، بی آن که توجهی به مفاهیم و محتوای آن داشته باشد ^۲ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی توجه به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می سازند. درست است که این گونه ذکر، بی اثر نیست، چرا که اولاً - مقدمه ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهوم و توجه اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالاً می داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می خواند، هرچند مفاهیم آن را به تفصیل نداند ^۳ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد. مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجه کند ^۴ بدیهی است که توجه به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجه تفاوت این مفاهیم و خصوصیت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد ^۵ و انسان با تداوم چنین ذکری آثار آن را در خود احساس می کند. مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته اند: ذکر قلبی آن است که توجه به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد ^۶ مثلاً، هنگام دقت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا افتد و بگوید: «الْعُظْمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ عِظَمَتْ» از آن خداوند یکتا و قاهر است! این ذکری است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است. پاورقی ۱. بحار، جلد ۷۵، صفحه ۳۵۶، حدیث ۱۱. صفحه ۳۶۲ گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می کند، و بی آن که واسطه ای در میان باشد، به ذکر یاسیئوئوخ و یا قلدوس و یا اذکاری همچون سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مترنم می شود. این اذکار قلبیه، تأثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد، و همانند ذکر فرشتگان است که وقتی اعجوبه عالم آفرینش یعنی «آدم» را با علم وسیع و گسترده اش درباره اسماء الهی مشاهده کردند، عرضه داشتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» بار الها! منزهی تو، چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای نمی دانیم و تو دانا و حکیمی! (۱) در قرآن مجید اشاره به مراحل ذکر شده است ^۷ آنجا که می فرماید: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل ببند! (۲) و در جای دیگر می فرماید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش! (۳) در آیه اول، توجه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتل و انقطاع الی الله ^۸ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است. در آیه دوم، توجه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرع و خوف خدا باشد و منتهی به ذکر خفی زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد. ۳ - موانع ذکر ذکر لفظی موانع مهمی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدسی را مشتمل بر اسمای حسناى خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند. پاورقی ۱. سوره بقره، آیه ۳۲. ۲. سوره مزمل، آیه ۸. ۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۵. صفحه ۳۶۳ ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است ^۹ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما نزدیکتر می باشد (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (۱) و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ» چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن ^{۱۰} و بعد از آن ^{۱۱} و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به

دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است (۱) «ولی با این حال، بسیار می شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند همان گونه که در دعای معروف امام سجّاد (علیه السلام) (دعای ابو حمزه ثمالی) می خوانیم: «وَإِنَّكَ لَا تَخْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا - أَنْ تَخْبُجَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ» تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و ذکر الله باز می دارد. انسان خود بین، خدا بین نمی شود، و خود خواهی و خود بینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست! در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «كُلُّ مَا أَلْهَى مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنْ إِبْلِيسَ» هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است! (۲) و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُلُّ مَا أَلْهَى عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ مِنَ الْمَيْسِرِ» هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است! (۳) (و می دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است. (۴)) این سخن را با حدیث ناب و جالبی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم: پاورقی ۱. سوره ق، آیه ۱۶. ۲. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید، بحث ذکر. ۳. همان مدرک ۴. سوره مائده، آیه ۹۰. صفحه ۳۶۴ در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از ذکر خدا غافل نسازد! (۱) فرمود: «هُمْ عِبَادٌ مِنْ أُمَّتِي الصَّيِّحُونَ مِنْهُمْ، لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ الْخَمْسِ» این مؤمنان، بندگان صالحی از امت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند! (۲) آری! آنها هر جا باشند و هر چه بگویند و هر چه بشنوند باز نظری به سوی خدا دارند. سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مگذار! دائم همه جا، با همه کس، در همه کار می دار نهفته چشم دل جانب یار! پاورقی ۱. سوره منافقون، آیه ۹. ۲. میزان الحکمه، ج ۲، صفحه ۹۷۵، چاپ جدید. صفحه ۳۶۵

۱۳. اسوه ها و الگو

اشاره

هر کس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند. به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه ها و قهرمانها است و به همین دلیل، تمام ملت‌های جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسل می شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود را بر اساس وجود آنها بنا می کنند و در مجالس خود از آنها سخن می گویند و آنها را می ستایند و سعی می کنند خود را از نظر صفات و روحيات به آنها نزدیک سازند. اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرننگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیت) یکی از اصول مسلم روانی است. مطابق این اصل، انسان کوششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می کند و به همین علت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می شود. این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذابتر است. به همین دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» داریم و با تعبیر دیگر: صفحه ۳۶۶ «حُبِّ فِي اللَّهِ» و «بُغْضِ فِي اللَّهِ» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) را در همه چیز اسوه و الگوی خود قرار دهیم. این دستور بقدری مهم است، که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان، و در روایات اسلامی به عنوان «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ» (محکمترین دستگیره ایمان) معرفی شده، و تا «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» نباشد، بقیه اعمال

عبادات و اطاعات، بی حاصل شمرده شده است، که مدارک آن از آیات و روایات را به خواست خدا در بحثهای آینده خواهیم دید. این تویی و تبری یا «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» یکی از گامهای بسیار مهم و مؤثر در تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله است. روی همین اصل، بسیاری از علمای اخلاق وجود استاد و مربی را برای رهروان این راه، لازم شمرده اند، که بحث مشروح آن در آینده خواهد آمد. با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و مسأله تویی و تبری را در قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ (سوره ممتحنه، آیه ۴)

۲ - لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (سوره ممتحنه، آیه ۶) - ۳ - لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (سوره احزاب، آیه ۲۱) - ۴ - لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره مجادله، آیه ۲۲) - ۵ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (سوره ممتحنه، آیه ۱۳) صفحه ۳۶۷ - ۶ - وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (سوره توبه، آیه ۷۱) - ۷ - اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ إِلَى النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره بقره، آیه ۲۵۷) - ۸ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (سوره توبه، آیه ۱۱۹)

ترجمه

۱ - سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم (مشرک) خود گفتند ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم! ۲ - (آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند و هر کس سر پیچی کند (به خویشان ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است. ۳ - مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. ۴ - هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خوشنود است و آنان (نیز) از خدا خوشنودند، آنها «حزب الله» اند، بدانید «حزب الله» پیروز و رستگارند. ۵ - ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید! ۶ - مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ نماز را بر پا می دارند؛ زکات را می پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است! صفحه ۳۶۸ - ۷ - خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد؛ (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند؛ آنها اهل آتشدن و همیشه در آن خواهند ماند. ۸ - ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید!

تفسیر و جمع بندی

از آیات سوره ممتحنه بخوبی بر می آید که بعضی از مؤمنان تازه کار و بی خبر از دستورات اسلام، با دشمنان سر و سری داشتند.

از شأن نزول آیات آغاز این سوره استفاده می شود که پیش از فتح مکه فردی به نام «حاطبِ بْنِ ابی بَلْتَعَه» توسط زنی به نام «ساره» نامه ای مخفیانه به اهل مکه نوشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قصد دارد به سوی شما بیاید و مکه را فتح کند، آماده دفاع از خود باشید. این در حالی بود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آماده فتح مکه می شد، و تربیتی داده بود که این خبر به هیچ وجه منتقل به مردم مکه نشود تا مقاومت چندانی نشود، و خونها کمتر ریخته شود. زن آن نامه را گرفت و در لای گیسوان خود پنهان نمود و بسرعت به سوی مکه حرکت نمود. جبرئیل این ماجرا را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر داد، و آن حضرت، علی (علیه السلام) را برای گرفتن نامه به تعقیب او فرستاد و او در آغاز منکر شد، و هنگامی که مورد تهدید قرار گرفت، نامه را بیرون آورد و خدمت حضرت علی (علیه السلام) داد و آن حضرت نامه را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد. حاطب احضار شد، و سخت مورد سرزنش قرار گرفت و عذری آورد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) عذر او را ظاهراً پذیرفت و آیات آغاز سوره ممتحنه به عنوان یک هشدار برای پیشگیری از تکرار این گونه اعمال نازل گردید و یکی از اصول اساسی اسلام، یعنی مسأله اقتداء به نیکان و پاکان و اولیاء الله و قطع علاقه و پیوند با دشمنان حق و در یک جمله «حُبِّ فِي اللّٰهِ وَ بُغْضِ فِي اللّٰهِ» را بیان کرد. صفحه ۳۶۹ در آغاز این سوره، همه مؤمنان را مخاطب ساخته می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خود را دوست خویش قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه بر شما نازل شده است کفر میورزند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شما را به خاطر ایمان آوردن به پروردگارتان، از شهر و دیارتان بیرون می کنند!» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ) این نکته روشن است که اگر هنگام تضاد «پیوندهای محبت و دوستی» با «پیوندهای اعتقادی و ارزشی» پیوند محبت و دوستی مقدم شمرده شود، پایه های اعتقاد و ارزشها متزلزل می گردد و انسان تدریجاً به سوی باطل و فساد گرایش پیدا می کند و نکته اساسی «حُبِّ فِي اللّٰهِ وَ بُغْضِ فِي اللّٰهِ» یا به تعبیر دیگر، تولای اولیاء الله و تبرای از اعداء الله نیز همین است. (دقت کنید) سپس در ادامه این سخن (در آیه چهارم همین سوره) مسلمانان را به پیروی از ابراهیم (علیه السلام) و یارانش، به عنوان یک «اسوه حسنه» و «الگوی زیبا و پر ارزش» دعوت کرده، می فرماید: «در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی برای شما وجود داشت، در آن هنگام که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم!» (فَدَكَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُسْوَةٌ لَكُمْ مَصْدَرِي دَارِدٌ زَبَهْ) معنی تأسی نمودن و در اصل به معنی حالتی است که از پیروی کردن دیگری حاصل می شود و به تعبیری دیگر، به معنی اقتدا کردن و پیروی نمودن است. و ما در فارسی معمولی امروز از آن به عنوان سرمشق گرفتن تعبیر می کنیم. بدیهی است این امر ممکن است در کارهای خوب باشد یا کارهای بد و به همین دلیل، در آیه مورد بحث تعبیر به اسوه حسنه شده یعنی، کار ابراهیم و یارانش سرمشق خوبی برای شما بود، چرا که آنها پیوندهای ظاهری و مادی را با قومشان به خاطر گسستن پیوندهای توحیدی و اعتقادی قطع کردند. صفحه ۳۷۰ «راغب» در «مفردات» معتقد است که واژه «آسی» (بر وزن عصا) به معنی غم و اندوه، نیز از همین ماده گرفته شده (و این به خاطر آن است که به افراد ماتم زده و غمگین گفته می شود: «لَكَ بِفُلَانٍ أُسْوَةٌ» تو باید از فلان کس سرمشق بگیری (که فلان مصیبت بزرگ بر او وارد شد و صبر و شکیبایی کرد!)) ولی بعضی از ارباب لغت مانند: این فارس در «مقایس»، این دو ماده را از یکدیگر جدا می داند (اولی را به اصطلاح ناقص واوی و دومی را ناقص یایی با دو معنی متفاوت می شمرد). به هر حال، قرآن مجید برای تشویق مسلمانان، به مسأله مهم «حُبِّ فِي اللّٰهِ وَ بُغْضِ فِي اللّٰهِ» ابراهیم و یارانش را سرمشق قرار می دهد، چرا که انتخاب سرمشقها و الگوهای پاک و با ایمان و شجاع و مقاوم، تأثیر عمیقی در پاکسازی روح و فکر و اخلاق و اعمال انسان دارد. این همان چیزی است که علمای اخلاق روی آن تکیه کرده و در سیر و سلوک الی الله انتخاب «قُدوه» و «اسوه» را وسیله پیشرفت و تعالی می دانند. در آیه دوم مورد بحث، که ادامه همان بحث آیه بالا است، بار دیگر به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می

فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد.)، او از همگان بی نیاز و شایسته ستایش است.» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يُؤَلَّ فَانَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ) تفاوتی که این آیه با آیه قبل دارد در دو قسمت است: نخست این که، در این آیه بر این موضوع تکیه می کند که «حَبَّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضَ فِي اللَّهِ» از آثار ایمان به خدا و معاد است و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماسست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می باشد. صفحه ۳۷۱ چهارمین آیه، که ناظر به جنگ احزاب است، به نکته مهمی اشاره می کند و آن این که علی رغم ضعفها و بی تابیها و بدگمانیهای بعضی از تازه مسلمانان در این میدان نبرد عظیم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مانند کوهی استوار، مقاومت و ایستادگی کرد، از آرایش جنگهای صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظه ای غافل نمی ماند و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در جبهه دشمن از پای نمی نشست، همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند، و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می کرد، برای دلگرم ساختن مؤمنان، آنان را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نمود، آئی از یاد خدا غافل نبود، و یارانش را به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می داد. همین امور سبب حفظ جمعیت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب که از نظر ظاهری کاملاً برتری داشتند، شد، این ایستادگی و مقاومت عجیب سرمشقی برای همه بود. قرآن می فرماید: «رسول خدا (در میدان جنگ احزاب) اسوه نیکویی بود برای آنها که امید به خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.» (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اسوه و الگو بود، بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوی و هوسهای نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سرمشق بسیار مهمی بود و آن کسی که بتواند گام در جای گامهای آن بزرگوار بنهد، این راه پر فراز و نشیب را با سرعت خواهد پیمود. قابل توجه این که در این آیه، علاوه بر مسأله ایمان به خدا و روز جزا (لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ)، روی یاد خدا نیز تکیه شده است، و با ذکر جمله (وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا) نشان می دهد آنها که بسیار به یاد خدا هستند، از هدایت‌های چنین پیشوایی الهام می گیرند، زیرا ایمان و ذکر خدا، آنها را متوجه مسؤولیتهای بزرگشان می کند، در نتیجه به دنبال رهبر و پیشوایی می گردند، و کسی را بهتر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای این کار نمی یابند. در پنجمین آیه، روی نقطه مقابل این مسأله یعنی بغض فی الله تکیه کرده، می فرماید: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش صفحه ۳۷۲ دوستی کند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است.» (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَائَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولِيكُمْ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) این آیه نشان می دهد که هنگام قرار گرفتن بر سر دو راهی «حفظ پیوندهای الهی» و «حفظ پیوندهای خویشاوندی» کدام را باید مقدم شمرد، با صراحت می گوید: اگر نزدیکترین خویشاوندان از راه خدا منحرف شوند، و آلوده به کفر و فساد گردند، باید از آنها برید و به خدا و ارزشهای والای الهی انسانی پیوست. قابل توجه این که با دو جمله بسیار پر معنی (أُولِيكُمْ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ آيَدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روح الهی آنان را تقویت فرموده است.) بر این مسأله تأکید می نهد. یعنی «حَبَّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضَ فِي اللَّهِ» از ایمان سرچشمه می گیرد، و تداوم تکامل ایمان هم از «حَبَّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضَ فِي اللَّهِ» است. و به تعبیر دیگر، هر دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، با این تفاوت که آغاز کار باید از ایمان به مبدأ و معاد شروع شود، و تکامل آن از «حَبَّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضَ فِي اللَّهِ» حاصل گردد. در ششمین آیه، سخن از پیوند معنوی و روحانی مؤمنان با یکدیگر است، می فرماید: «مردان و زنان با ایمان ولی (ویار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف

و نهی از منکر می کنند، نماز را بر پا می دارند، زکات را می پردازند، خدا و رسولش را اطاعت می کنند، بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد، خداوند توانا و حکیم است!» (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَلَيْسَ بِكَبِيرًا سَيَرَّحْمَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) این پیوند معنوی و روحانی که بر اساس امر به معروف و نهی از منکر و اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبرش، استوار است، سبب می شود که آنها نه تنها در اعمال و رفتار، بلکه در خلق و خوی خویش از یکدیگر الهام بگیرند، و هر کدام سرمشق برای دیگری باشند، و اگر می خواهند همرنگ جماعت شوند، باید همرنگ این جماعت شوند، نه جماعت‌های گمراه و منحرفی که باید رابطه خود را از آنها برید! صفحه ۳۷۳ در واقع امر به معروف و نهی از منکر که در سرلوحه برنامه های آنها - طبق آیه فوق - قرار گرفته، آنها را ملزم می دارد که مراقب اخلاق و اعمال یکدیگر باشند، و این خود کمک مؤثری به تهذیب اخلاق و نفوس می کند. در هفتمین آیه، تفاوت خط مؤمنان و کافران تبیین شده است، مؤمنان، به خدا وابسته اند و از صفات جمال و جلال او سرمشق می گیرند، و کافران به طاغوت وابسته بوده و اعمال و اخلاق آنها بازتابی از صفات طاغوت است، می فرماید: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتها، به سوی نور خارج می سازد (مُؤْمِنًا) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند، آنها اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند.» (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) در این آیه، خارج شدن از ظلمات به نور، به صورت نتیجه ولایت خداوند بر مؤمنان ذکر شده است، و خروج از نور به سوی ظلمتها از آثار ولایت طاغوت. نور و ظلمت در این آیه، معنی وسیعی دارد که تمام نیکیها و بدیها، خوبیها و زشتیها و فضائل و رذائل را شامل می شود. آری! آن کس که در سایه ولایت «اللَّهُ» قرار گیرد، هجرتش از رذائل به فضائل و از بدیها به خوبیها آغاز می گردد، زیرا سرمشق او در همه جا صفات جلال و جمال خداست. او به سوی پاکی می رود، چرا که ذات مقدس خدا از هر آلودگی و نقص، پاک و منزّه است. او به سوی رحمت و رأفت، و جود و سخاوت پیش می رود، چرا که ذات خداوند، رحمان و رحیم، و جواد و کریم است، و به همین ترتیب، حرکت به سوی فضائل دیگر شروع می شود، چرا که نقطه امید و مقصد و مقصود و معبود و محبوب، اوست. صفحه ۳۷۴ درست عکس این حرکت، یعنی از فضائل به سوی رذائل از آن کسانی است که طاغوت (بت‌های بی شعور و بی خاصیت و فاقد چشم و گوش و هوش، و همچنین انسانهای طغیانگر و خود کامه) را ولی خود قرار داده اند. در هشتمین آیه، قرآن مجید همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید و (همیشه) با صادقان باشید! (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) در حقیقت جمله دوم در آیه شریفه (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) تکمیل جمله اول (اتَّقُوا اللَّهَ) است. آری! برای پیمودن راه تقوا و پرهیزکاری، و پاکی ظاهر و باطن باید همراه و همگام صادقان بود و در سایه آنها قدم برداشت. در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت در منابع معروف اسلامی آمده است، این آیه تطبیق بر علی (علیه السلام) یا همه اهل بیت (علیهم السلام) شده است. این روایات را می توانید در «الدّر المنثور سیوطی» و «مناقب خوارزمی» و «درر السیمین زرنندی» و «شواهد التنزیل» حاکم حسینی و کتب دیگر، مطالعه کنید. (۱) «حافظ سلیمان قندوزی» در «ینابیع المودّه»، و «علامه حموی» در «فرائد السیمین»، و «شیخ ابو الحسن کازرونی» در «شرف النبی» نیز بخشی از این احادیث را آورده اند (۲). در یکی از این احادیث می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، سلمان فارسی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پرسید: آیا این آیه عام است یا خاص؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةُ أَخِي عَلِيٍّ وَأَوْصِيَاءِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» مأموران به این آیه، همه مؤمنانند، و اما صادقان، خصوص برادر علی (علیه السلام) و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند! (۳) پاورقی ۱ و ۲. برای توضیح بیشتر به کتاب پیام قرآن، جلد ۹، مراجعه کنید. ۳. ینابیع المودّه، صفحه ۱۱۵. صفحه ۳۷۵ بدیهی است این همراهی و همگامی با علی (علیه السلام) و اوصیای او که تا روز قیامت تداوم دارد

برای تمسک به رهبری آنها و اقتدا در عمل و اخلاق و هدایت است.

نتیجه

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد که بخشی از آیات تولی و تبری است بخوبی استفاده می شود که مسأله پیوند با ذات پاک خداوند و اولیاء الله، و بریدن از ظالمان و فاسدان و طاغوتها، و در یک کلمه «حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ» از اساسی ترین و اصولی ترین تعلیمات قرآن است، که اثر عمیقی در مسائل اخلاقی دارد. این اصل قرآنی و اسلامی، در تمام مسایل زندگی انسان تأثیر مستقیم دارد اعم از مسائل فردی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی. و از جمله در مسائل اخلاقی که مورد بحث ما است، نیز اثر فوق العاده ای دارد. مؤمنان را می سازد آنها را تهذیب می کند و به آنها تعلیم می دهد که در هر قدم، نیکان و پاکان مخصوصاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) را اسوه و قدوه و سرمشق خود قرار دهند و این از گامهای مؤثر برای وصول به هدف آفرینش انسان یعنی تهذیب نفس و پرورش فضائل اخلاقی است.

تولی و تبری در روایات اسلامی

احادیث بسیار فراوانی در کتب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت در زمینه حَبِّ فِي اللَّهِ وَ بَغْضِ فِي اللَّهِ و تولی و تبری آمده است، و به قدری در این باره اهمیت داده شده که در کمتر چیزی نظیر آن دیده می شود. بی شک این اهمیت به خاطر آثار مثبتی است که پیوند دوستی با اولیاء الله و دوستان خدا، و بیزاری از دشمنان حق، دارد و این آثار مثبت هم در قدرت ایمان ظاهر می شود و هم در تهذیب اخلاق، و هم در پاکی اعمال و تقوا. این احادیث نشان می دهد که باید در طریق تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله، هر کس پیشوا و مقتدایی را برگزیند. صفحه ۳۷۶ در اینجا به بخشی از این احادیث که از کتب مختلف گلچین شده است اشاره می شود: ۱- در خطبه قاصعه تعبیر جالبی درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) دیده می شود و می فرماید: «وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ (صلی الله علیه و آله) مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مُلْكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِبْتِغَاءَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْماً وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ فَازِ هِمَانِ زَمَانٍ كَمَا رَسُولُ خَدَا (صلی الله علیه و آله) از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز او را به راههای مکارم اخلاق و صفات خوب انسانی سوق دهد و من (هنگامی که به حد رشد رسیدم نیز) همچون سایه به دنبال آن حضرت حرکت می کردم، و او هر روز نکته تازه ای از اخلاق نیک خود را برای من آشکار می ساخت و به من فرمان می داد تا به او اقتدا کنم.» (۱) این حدیث شریف که بخشی از خطبه قاصعه را تشکیل می دهد، این حقیقت را روشن می سازد که حتی پیغمبر گرامی اسلام در آغاز کارش مقتدا و پیشوایی داشته که بزرگترین فرشتگان الهی بوده است. علی (علیه السلام) نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مقتدا و پیشوای خود قرار داده بود و سایه به سایه او حرکت می کرد و این مقتدای بزرگوار هر روز درس تازه ای به علی (علیه السلام) می آموخت و چهره نوینی از اخلاق انسانی را به او نشان می داد. آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) در آغاز کارشان در برنامه سیر الی الله نیاز به پیشوا و مقتدا داشته باشند، تکلیف دیگران پیدا است. ۲- در روایت معروف «بُنِيَ الْإِسْلَامُ...» که با طرق متعدّد با تفاوت مختصری از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است این موضوع بخوبی منعکس شده است و از جمله در حدیثی که یار وفادار امام باقر (علیه السلام) «زُرَّارَهُ» از آن حضرت نقل کرده، می خوانیم: پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. صفحه ۳۷۷ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ، عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ، قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَ أَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيَّهِنَّ فَاسْلَمَ بِرِ بِنَا شَدَّةٍ: بِرِ نَمَازٍ وَ زَكَاتٍ وَ حَجِّ وَ رُوزَةٍ وَ وِلَايَةِ (رهبری معصومین)، زراره می گوید: عرض کردم: کدامیک از اینها افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا

کلید همه آنها است، و والی و رهبر الهی راهنما به سوی چهار اصل دیگر است.» (۱) از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که ولایت و اقتدا به اولیاء الله سبب احیاء سایر برنامه های دینی و مسایل عبادی و فردی و اجتماعی است و این اشاره روشنی به تأثیر مسأله ولایت در امر تهذیب نفوس و تحصیل مکارم اخلاق می باشد. ۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یارانش فرمود: «أَيُّ عَزَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّيَّامُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَزَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَابْتِغَاءُ اللَّهِ وَتَوَلَّى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنَ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ كَدَامِيكَ مِنْ أَدْوَانِ دَسْتِغِيرَةِ هَيِّ إِيْمَانٍ مُحْكَمْتَرٍ وَمَطْمَئِنِّ تَرِ اسْتِ؟ يَارَانِ عَرَضُ كَرْدَنْدِ خَدَا وَرَسُولِشَ آكَاهْتَرِ اسْتِ، وَبَعْضِي كَفْتَنْدِ نَمَازِ، وَبَعْضِي كَفْتَنْدِ زَكَاتِ وَبَعْضِي رُوزَه، وَبَعْضِي حَجِّ وَعَمْرَه، وَبَعْضِي جِهَادِ! رَسُولُ خَدَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فَرَمُود: هَمَّه أَنْجَه رَا كَفْتِيدِ دَارَايِ فَضِيلَتِ اسْتِ وَلِي پَاسَخِ سَوَّالِ مَنْ نِيَسْتِ مُحْكَمْتَرِينَ وَمَطْمَئِنِّ تَرِينَ دَسْتِغِيرَةِ هَيِّ إِيْمَانِ، دُوسْتِي بَرَايِ خَدَا وَدَشْمَنِي بَرَايِ خَدَا اسْتِ، وَدُوسْتِ دَاشْتَنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَتَبَرُّيَ مِنْ دَشْمَنَانِ خَدَا.» (۲) پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نخست باین سؤال مهم، افکار مخاطبان را در این مسأله سرنوشت ساز به جنب و جوش در آورد - و این کاری بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاه قبل از القاء مسایل مهم انجام می داد - گروهی اظهار بی اطلاعی کردند، و گروهی با شمردن یکی از ارکان مهم اسلام پاسخ گفتند و ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) درعین تأکید براهمیت آن برنامه های مهم اسلامی، سخنان آنها را نفی کرد، سپس افزود: مطمئن ترین دستگیره ایمان، حُبُّ فِي اللَّهِ و بعضی فی الله است! پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۸. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۶. صفحه ۳۷۸ تعبیر به «دستگیره» در اینجا گویا اشاره به این است که مردم برای وصول به مقام قرب الی الله، باید به وسیله ای چنگ بزنند و بالا بروند، که از همه مهمتر و مطمئن تر، دستگیره حُبُّ فِي اللَّهِ و بغض فی الله است. این به خاطر آن است که پیوند محبت با دوستان خدا و اقتدا و تأسی به اولیاء عاملی است برای حرکت در تمام زمینه های اعمال خیر و صفات نیک. بنابراین، با احیاء این اصل، اصول دیگر نیز زنده می شود و با ترک این اصل، بقیه تضعیف یا نابود می گردد. ۴- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که خطاب به یکی از یارانش به نام جابر کرد و فرمود: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فَيْكَ خَيْرًا فَانظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعِيَةِ اللَّهِ وَبُغِضُ أَهْلِ مَعْصِيَتِهِ، فَفَيْكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُحِبُّكَ؛ وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعِيَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ، فَلَيْسَ فَيْكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ هَرْگَاهِ بَخَوَاهِي بَدَانِي دَرِ تُو خَيْرِ وَنِيَكِي وَجُودِ دَارِدِ يَا نَه؟ نِگَاهِي بَه قَلْبَتِ كُنْ! اِگَرِ اَهْلِ اطَاعَتِ الهِي رَا دُوسْتِ مِي دَارِدِ وَ اَهْلِ مَعْصِيَتِ رَا دَشْمَنِ مِي شَمْرِدِ، تُو اِنْسَانِ خُوبِي هَسْتِي، وَ خَدَا تُو رَا دُوسْتِ دَارِدِ و اِگَرِ اَهْلِ اطَاعَتِ الهِي رَا دَشْمَنِ مِي دَارِدِ وَ اَهْلِ مَعْصِيَتِشَ رَا دُوسْتِ مِي دَارِدِ، نِيَكِي دَرِ تُو نِيَسْتِ، وَ خَدَا تُو رَا دَشْمَنِ مِي دَارِدِ و اِنْسَانِ بَا كُسي اسْتِ كِه او رَا دُوسْتِ مِي دَارِدِ!» (۱) جمله «وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» اشاره لطیفی به این واقعیت است که هر انسانی از نظر خط و ربط اجتماعی و خلق و خو و صفات انسانی و همچنین سرنوشت نهایی در روز رستاخیز، با کسانی خواهد بود که به آنها عشق می ورزد و پیوند محبت دارد و این نشان می دهد که مسأله «ولایت» در مباحث اخلاقی سرنوشت ساز است. ۵- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لِلْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَابْتِغَضَ فِي اللَّهِ وَاعْطَى فِي اللَّهِ وَامْتَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ مُحِبِّتِ مُؤْمِنٍ نَسَبَتْ بَه مُؤْمِنٍ بَه خَاطِرِ خَدَا اَزِ بَزْرَكْتَرِينَ شَاخِه هَيِّ إِيْمَانِ اسْتِ (۲) آگاه باشید کسی که به خاطر خدا دوست بدارد پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶. ۲. در مصباح اللغه آمده است که شعبه به معنی شاخه درخت است و جمع آن شعب می باشد. صفحه ۳۷۹ و به خاطر خدا دشمن بدارد، به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا خود داری از بخشش کند، او از برگزیدگان خداست!» (۱) ۶- در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُشْرِعُ النَّاسَ يَقُولُ: أَيُّنَ الْمُتَحَابِّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: يَقُولُونَ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ: فَتَلَقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَى أَيُّنَ؟ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ

بَغَيْرِ حِسَابٍ! قَالَ فَيَقُولُونَ فَأَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ؟ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ؟ قَالُوا كُنَّا نَحِبُّ فِي اللَّهِ وَنُبْغِضُ فِي اللَّهِ، قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ!؛ هنگامی که خداوند متعال اقوام اولین و آخرین را (در قیامت) جمع کند، ندا دهنده ای ندا می دهد، به گونه ای که به گوش همه مردم برسد، می گوید کجا هستید آنهایی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشتند، فرمود در این هنگام گروهی از مردم بر می خیزند و به آنها گفته می شود، بدون حساب به سوی بهشت بروید! فرمود: در این موقع فرشتگان الهی از آنها استقبال می کنند، می گویند به کجا می روید؟ می گویند: به بهشت بدون حساب! می گویند شما از کدام گروه مردم هستید؟ می گویند ما کسانی هستیم که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می داشتیم، می گویند، اعمال شما چه بود؟ می گویند ما به خاطر خدا گروهی را دوست می داشتیم و به خاطر خدا گروهی را دشمن می داشتیم، فرشتگان می گویند: چه خوب است پاداش عمل کنندگان! (۲) تعبیر «نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» نشان می دهد که محبت با اولیاء الله و دشمنی با اعداء الله سرچشمه اعمال نیک و پرهیز از اعمال بد است. ۷- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین آمده است: «إِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ مَنَابِرٌ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا قَوْمٌ لِبَاسُهُمْ وَوُجُوهُهُمْ نُورٌ لِيَسُوا بِأَنْبِيَاءِ يَعْبُطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ حَلِّ لَنَا قَالَ: هَيْمُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَجَالِسُونَ فِي اللَّهِ وَالْمُتَزَاوِرُونَ فِي اللَّهِ؛ در اطراف عرش الهی منبرهایی از نور است که بر آنها گروهی هستند که لباسها و صورت‌هایشان از نور است؛ آنها پیامبر نیستند ولی پیامبران و شهداء به حال آنها غبطه می خورند! عرض کردند: ای رسول خدا! این مسأله را برای ما حل کن (آنها چه کسانی هستند؟) فرمود: آنها کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست دارند و برای خدا با یکدیگر مجالست می کنند، و برای خدا به دیدار هم می روند!» (۱) پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴. ۲. همان مدرک، صفحه ۲۴۵، حدیث ۱۹- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۶. صفحه ۳۸۰-۸- در حدیث دیگری (یا در ادامه حدیث بالا) می خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَوْ أَنَّ عَبْدَيْنِ تَحَابَّيَا فِي اللَّهِ أَخَذَهُمَا بِالْمَشْرِقِ وَالْآخِرُ بِالْمَغْرِبِ لَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ اگر دو بنده (از بندگان خدا) یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، یکی در مشرق باشد و دیگری در مغرب، خداوند آن دو را در قیامت در بهشت کنار هم قرار می دهد، و فرمود: برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله است.» (۲) این حدیث نشان می دهد که محکمترین پیوند در میان انسانها، پیوند مکتبی است، که سبب همگونی در اخلاق و رفتارهای انسانی می شود؛ بیدهی است آنها که یکدیگر را به خاطر خدا دوست دارند، صفات و افعال خداپسندانه را در یکدیگر می بینند، و همین حبّ فی الله و بغض فی الله گام مؤثری برای تربیت نفوس آنها است. ۹- در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: «هَلْ عَمِلْتَ لِي عَمَلًا؟ قَالَ صَلَّيْتُ لَكَ وَصُمْتُ وَتَصَدَّقْتُ وَذَكَرْتُ لَكَ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَأَمَّا الصَّلَاةُ فَلَكَ بُرْهَانٌ، وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ وَالصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَالدُّكْرُ نُورٌ، فَأَيُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِي؟ قَالَ مُوسَى: ذُنِّي عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لَكَ، قَالَ يَا مُوسَى هَلْ وَالَيْتَ لِي وَوَلِيًّا وَهَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا قَطُّ فَعَلِمَ مُوسَى إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛ آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای؟ موسی عرض کرد: آری! برای تو نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، انفاق کرده ام و به یاد تو بوده ام؛ فرمود: اما نماز برای تو نشانه (ایمان) است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر خدا نور است؛ کدام عمل را برای من به جا آورده ای ای موسی! عرض کرد خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما! فرمود: آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای، و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای؟ (در اینجا بود که) موسی (علیه السلام) دانست برترین اعمال حبّ فی الله و بغض فی الله (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) است.» (۱) پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۶، صفحه ۳۵۲، حدیث ۳۲. ۲. همان مدرک. صفحه ۳۸۱-۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه، بسیار فراوان است). فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَابْغَضَ لِلَّهِ وَاعْتَصَمَ لِلَّهِ وَانْتَفَقَ لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ؛ کسی که به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد، و به خاطر خدا ببخشد، و به خاطر خدا ترک بخشش کند، او از کسانی است که ایمانش کامل شده است!» (۲) از احادیث دهگانه بالا استفاده می شود که

در اسلام حساب مهمی برای حبّ فی الله و بغض فی الله باز شده است؛ تا آنجا که به عنوان افضل اعمال، و نشانه کمال ایمان، و برتر از نماز و روزه و حجّ و جهاد، و انفاق فی سبیل الله معرفی شده و صاحبان این صفت، پیشگامان در بهشتند، و مقاماتی دارند که انبیاء و شهداء به حال آنها غبطه می‌خورند. این تعبیرات، پرده از نقش مهمّ مسأله ولایت و تولّی و تبرّی، در تمام برنامه‌های دینی و الهی بر می‌دارد؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انسان پیشوایان بزرگ را به خاطر ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی و اعمال صالحه دیگر، دوست می‌دارد؛ زیرا این حال، چگونه ممکن است به آنان تأسی نبیند، و همگام و همدل و هم‌رنگ نشود! این همان است که علمای اخلاق از آن به عنوان یک اصل اساسی در تهذیب نفوس یاد کرده‌اند؛ و پیروی و اقتدا کردن به انسان کاملی را شرط موفّقیت در سیر و سلوک الی الله می‌دانند. یکی از دلایل مهمی که قرآن مجید در هر مورد و در هر مناسبت از انبیای الهی سخن می‌گوید و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را دستور می‌دهد که به یاد آنها و تاریخ و زندگانی شان باشند، همین است که از آنان الگو بگیرند و راه موفّقیت و نجات را در تاریخ زندگی آنها بجویند. پاورقی ۱. بحار، جلد ۶۶، صفحه ۲۵۲، حدیث ۳۳. ۲. همان مدرک صفحه ۲۳۸، حدیث ۱۰. صفحه ۳۸۲ این نکته شایان توجه است که انسانها معمولاً دارای روح قهرمان پروری هستند؛ یعنی، هر کس می‌خواهد به شخص بزرگی عشق بورزد، و او را در زندگی خود الگو قرار دهد؛ و در ابعاد مختلف زندگی به او اقتدا کند. انتخاب چنین قهرمانی در سرنوشت انسان و شکل دادن به زندگی او تأثیر فراوانی دارد؛ و با تغییر شناخت این قهرمانها، زندگی ممکن است دگرگون شود. بسیاری از افراد یا ملت‌ها که دستشان به دامان قهرمانان واقعی نرسیده، قهرمانان خیالی و افسانه‌ای برای خود ساخته‌اند، و در ادبیات و فرهنگ خود جایگاه مهمی برای آنها قائل شده‌اند. محیط زندگی اجتماعی و تبلیغات مطلوب و نامطلوب در گزینش قهرمانها مؤثر است. این قهرمانها ممکن است مردان الهی، رجال سیاسی، چهره‌های ورزشی و یا حتی بازیگران فیلمها بوده باشند. هدایت این تمایل فطری بشر به سوی قهرمانان واقعی و الگوهای والای انسانی می‌تواند کمک مؤثری به پرورش فضائل اخلاقی در فرد و جامعه بنماید. مسأله ولایت اولیاء الله در حقیقت در همین راستا است؛ و به همین دلیل، آیات و روایات اسلامی - چنان که دیدیم - اهمّیت فوق العاده‌ای برای آن قائل شده‌اند، و بدون آن، بقیه برنامه‌ها را ناقص و حتی در خطر می‌شمرد.

داستان موسی و خضر

مسأله انتخاب معلّم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله به حدّی اهمّیت دارد که گاه انبیای الهی، در مقطع خاصی نیز مأمور به این انتخاب می‌شدند. داستان خضر و موسی (علیه السلام) در سوره کهف در قرآن مجید که داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چهره‌ای از این انتخاب است. موسی (علیه السلام) مأمور می‌شود که برای فرا گرفتن علوم - که جنبه نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه عملی و اخلاقی داشت - نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش که قرآن از او به عنوان عبّد من عبّادنا آتیناه رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ بنده‌ای از بندگان ما که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم. یاد کرده است. صفحه ۳۸۳ او بار سفر را بست و به سوی جایگاه خضر با یکی از یارانش به راه افتاد؛ حوادث اثناء راه بماند، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلّم بزرگ، مطرح کرد؛ و او نگاهی به موسی (علیه السلام) افکند و گفت: «باور نمی‌کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی (علیه السلام) قول شکیبایی داد. سپس سه حادثه مهم یکی بعد از دیگری اتفاق افتاد؛ نخست سوار بر کشتی شدند و «خضر» اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد که بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اهلش را به خضر گوشزد نمود؛ ولی هنگامی که خضر به او گفت: «من می‌دانستم تو، توان شکیبایی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا که قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشاید تا خضر خودش توضیح دهد. چیزی نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی مقدمه اقدام به

قتل او کرد! منظره وحشتناک کشتن این جوانِ ظاهراً بی گناه، موسی (علیه السلام) را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از اعتراض نخستین، که چرا انسان بی گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است! برای دومین بار، خضر پیمان خود را با موسی (علیه السلام) یاد آور شد و به او گفت اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد. موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمّی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد. چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد. آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتّی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر (علیه السلام) به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود. باز موسی (علیه السلام) پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلّم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر اعلام جدایی از موسی (علیه السلام) نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود. زولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه گانه خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت. صفحه ۳۸۴ در مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبار، کشتیهای سالم را غصب می کرد و من کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجّه او قرار نگیرد. زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله ارتزاق آنها را تشکیل می داد. جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحقّ اعدام، و بیم آن می رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد. و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود. و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می خواست این گنج را برای آنها حفظ کند. سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم. همه به فرمان پروردگار بود! (۱) در اینجا موسی (علیه السلام) از خضر جدا شد، در حالی که کوله باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می برد. او بخوبی درسهای زیر را از مکتب آن معلّم بزرگ و مربّی اخلاق فرا گرفت: ۱- پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمّیت دارد که پیامبر اولو العزمی همچون موسی - بطور نمادین - مأمور می شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، پیماید. ۲- در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد. گفته اند: «الأمورُ مرهُونَةٌ بأوقاتها!» ۳- حوادثی که در اطراف ما رخ می دهد ممکن است چهره ای در ظاهر و چهره ای در باطن داشته باشند. هرگز نباید به چهره ظاهری رویدادهای ناخوش آیند قناعت کرد و عجولانه قضاوت نمود. بلکه باید ماورای چهره های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت. پاورقی ۱. مضمون آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف و روایات اسلامی (با تلخیص). صفحه ۳۸۵ ۴- شکستن پیمانهای معنوی بطور مکرّر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد! ۵- حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه ای است که هر بهائی را می توان در برابر آن پرداخت. ۶- انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصوّر کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست. چرا که این تصوّر او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می دارد. ۷- خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه ای دارد که آنها را بی سروصدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیه الهیه است که هر انسان با ایمانی می تواند در انتظار آن باشد. و فوائد و برکات دیگر. این داستان خواه جنبه آموزش واقعی برای موسی (علیه السلام) داشته باشد و یا جنبه سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی کند. کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار! صفحه ۳۸۶ صفحه ۳۸۷

۱۴. چهره دیگر ولایت و تأثیر آن در تهذیب نفوس!

تأثیر گذاری اعتقاد به ولایت بر اخلاق و نفوذ آن در مسایل مربوط به تهذیب نفس، و سیر و سلوک الی الله، تنها از جهت اسوه بودن اولیاء الله و هدایت‌های آنها از طریق گفتار و رفتار نیست بلکه به عقیده جمعی از بزرگان و دانشمندان، نوعی دیگر از ولایت وجود دارد که از شاخه های ولایت تکوینی محسوب می شود، و از نفوذ معنوی مستقیم رهبران الهی، در تربیت نفوس آماده از طریق ارتباط پیوندهای روحانی خبر می دهد. توضیح این که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) به منزله قلب پندیده جامعه انسانی هستند زهر عضوی از اعضاء این پیکر با آن قلب ارتباط بیشتری و هماهنگی افزونتری داشته باشد، بهره بیشتری می گیرد زیرا به منزله خورشید درخشانی هستند که اگر ابرهای تیره و تاریک و غرور و خود بینی و هوای نفس کنار برود، تابش آفتاب وجود آنان به شاخسار ارواح آدمیان، سبب رشد و نمو آنها می گردد، و برگ و گل و میوه می آورد. در اینجا، ولایت شکل دیگری به خود می گیرد، و از دایره تصرفات ظاهری فراتر می رود و سخن از تأثیر مرموز و ناپیدایی به میان می آید که با آنچه تاکنون گفته ایم متفاوت است. قرآن مجید می گوید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (۱) صفحه ۳۸۸ این چراغ پرفروغ و خورشید تابان هم مسیر راه را روشن می سازد تا انسان راه را از چاه باز یابد، و شاهراه را از پرتگاه بشناسد و در آن سقوط نکند و هم این نور الهی بطور ناخود آگاه در وجود انسانها اثر می گذارد، و نفوس را پرورش داده و به سوی تکامل می برد. حدیث معروف «هشام به حکم» که برای مناظره با «عمرو بن عبید» (عالم علم کلام و عقائد اهل سنت) به بصره رفت، و او را با بیان منطقی زیبایی به اعتراف به لزوم وجود امام در هر عصر و زمان وادار نمود، گواه دیگری بر این معنی است. او وارد مسجد بصره شد و صفوف مردم که اطراف عمرو بن عبید را گرفته بودند شکاف و پیش رفت و رو به سوی او کرده و گفت: من مرد غریبی هستم سؤالی دارم اجازه می فرمایید؟ عمرو گفت: آری! هشام گفت: آیا چشم داری؟ عمرو گفت: فرزندانم! این چه سؤالی است می کنی؟ و چیزی را که با چشم خود می بینی چگونه از آن پرسش می کنی؟! هشام گفت: سؤالات من از همین قبیل است اگر اجازه می دهی ادامه دهم؟ عمرو از روی غرور گفت: بپرس، هر چند سؤالی احمقانه باشد! سپس هشام سؤال خود را تکرار کرد. هنگامی که جواب مثبت از عمرو شنید، پرسید: با چشمت چه می کنی؟ گفت: رنگها و انسانها را می بینم. سپس سؤال از دهان، و گوش و بینی کرد و جوابهای ساده ای از عمرو شنید! در پایان گفت: آیا قلب (عقل) هم داری و با آن چه می کنی؟! گفت: تمام پیامهایی را که از این جوارح و اعضای من می رسد با آن تشخیص می دهم. (و هر کدام را در جای خود به کار می گیرم.) پاورقی ۱. سوره احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶. صفحه ۳۸۹ هشام در آخرین و مهمترین سؤال مقدماتی خود پرسید: آیا وجود اعضاء و حواس، ما را از قلب و عقل بی نیاز نمی کند؟ گفت: نه. زیرا اعضاء و حواس ممکن است گرفتار خطا و اشتباهی شود و این قلب است که آنها را از خطا باز می دارد. اینجا بود که هشام رشته اصلی سخن را به دست گرفت و گفت: «ای ابا مروان! (ابا مروان کنیه عمرو بن عبید بود.) هنگامی که خداوند متعال اعضا و حواس انسان را بدون امام و رهبر و راهنمایی قرار نداده، چگونه ممکن است جهان انسانیت را در شک و تردید و اختلاف بگذارد، و امامی برای این پیکر بزرگ قرار ندهد؟» عمرو بن عبید در اینجا متوجه نکته اصلی بحث شد و سکوت اختیار کرد، و بعد فهمید که این جوان پرسش کننده، همان هشام بن حکم معروف است، او را در کنار خود نشاند، و احترام شایانی نمود. امام صادق (علیه السلام) بعد از شنیدن این ماجرا در حالی که خنده بر لب داشت به هشام فرمود: «چه کسی این منطقی را به تو یاد داده است؟» هشام عرض کرد: بهره ای است که از مکتب شما آموخته ام. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند این سخنی است که در صحف ابراهیم و موسی (علیه السلام) آمده است.» (۱) آری! امام به منزله قلب عالم انسانیت است و این حدیث می تواند اشاره به ولایت و هدایت‌های تشریحی او باشد یا تکوینی یا هر دو. حدیث معروف ابو بصیر و همسایه توبه کارش گواه دیگری بر این مطلب است او می گوید: همسایه ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و اموال فراوانی از این طریق فراهم ساخته و به عیش و

نوش لِه و شرابخواری و دعوت گروه‌های فساد به این مجالس مشغول بود؛ بارها شکایت او را به خودش کردم ولی دست برنداشت هنگامی که زیاد اصرار کردم گفت: ای مرد! من مردی مبتلا و آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی، اگر شرح حال مرا برای دوست بزرگوارت، امام صادق (علیه السلام) بازگویی امیدوارم که خدا مرا بدین وسیله نجات دهد. پاورقی ۱. نقل با تلخیص و اقتباس از اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۶۹، حدیث ۳. صفحه ۳۹۰ سخن او در دل من اثر کرد؛ هنگامی که خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و حال او را باز گفتم فرمود: هنگامی که به کوفه باز می‌گردی او به دیدار تو می‌آید؛ به او بگو: جعفر بن محمد برای تو پیام فرستاده و گفته است کارهای گناه آلوده ات را رها کن و من بهشت را برای تو ضامن می‌شوم! ابوبصیر می‌گوید: هنگامی که به کوفه باز گشتم در میان کسانی که از من دیدن کردند، او بود؛ هنگامی که می‌خواست برخیزد، گفتم: بنشین تا منزل خلوت شود، کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم ای مرد! شرح حال تو را برای امام صادق (علیه السلام) گفتم، فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو اعمال زشت خود را ترک کند و من برای او ضامن بهشتم! همسایه ام سخت متقلب شد و گریه کرد؛ سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین سخنی را به تو گفته است؟! ابوبصیر می‌گوید سوگند یاد کردم که او چنین پیامی را برای تو فرستاده است! آن مرد گفت: همین کافی است و رفت! پس از چند روز به سراغ من فرستاد؛ دیدم پشت در خانه اش در حالی که بدنش (تقریباً) برهنه است ایستاده و می‌گوید: ای ابوبصیر! چیزی در منزل من (از اموال حرام) باقی نمانده مگر این که از آن خارج شدم. (آنچه را که صاحبانش را می‌شناختم به آنها دادم و بقیه را به نیازمندان بخشیدم.) و تو می‌بینی اکنون من در چه حالت! ابوبصیر می‌گوید من از برادران شیعه لباس (و سایر نیازمندیهای زندگی) را برای او جمع آوری کردم؛ مدتی گذشت که باز به سراغ من فرستاد که بیمارم نزد من بیا! من مرتب به او سر می‌زدم و برای درمان او می‌کوشیدم. (ولی درمانها سودی نبخشید) و سرانجام او در آستانه مرگ قرار گرفت. من در کنار او نشسته بودم و او در حال رحلت از دنیا، بی‌هوش شد؛ هنگامی که به هوش آمد، صدا زد ای ابوبصیر! یار بزرگوارت به عهد خود وفا کرد! این سخن را گفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. صفحه ۳۹۱ مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق (علیه السلام) به در خانه آن حضرت آمدم و اجازه ورود خواستم؛ هنگامی که وارد شدم در حالی که یک پای من در دالان خانه و پای دیگرم در حیاط خانه بود، امام (علیه السلام) بدون مقدمه از داخل اطاق صدا زد ای ابوبصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم! (او نیز به عهد خود وفا کرد.) (۱) درست است که ممکن است این حدیث جنبه یک توبه عادی و معمولی داشته باشد، ولی با توجه به آلودگی فوق العاده آن مرد گنهکار و اعتراف خودش به این که بدون نظر و عنایت امام قدرت بر تصمیم‌گیری و نجات از چنگال شیطان را نداشت، این احتمال بسیار قوی به نظر می‌رسد که این انقلاب و دگرگونی در آن مرد آلوده ولی آماده، با تصرف معنوی امام صورت گرفت؛ زیرا در اعماق قلبش نقطه روشنی از ولایت داشت و همان نقطه نورانی سبب شد که امام (علیه السلام) به او توجه و در او تصرفی کند و او نجات یابد! نمونه دیگری از این تأثیر معنوی و ولایت تکوینی در تهذیب نفوس آماده همان موردی است که مرحوم علامه مجلسی در «بحار الانوار» نقل می‌کند، می‌گوید: «در آن هنگام که موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان هارون بود؛ هارون کنیزی زیبا و صاحب جمال به خدمتش فرستاد (البته در ظاهر برای خدمت بود و در باطن به پندار خودش فریب دادن امام (علیه السلام) از طریق آن کنیز بود) هنگامی که امام متوجه او شد، همان جمله ای را که سلیمان (علیه السلام) در مورد هدایای «ملکه سبا» گفته بود بیان فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ» شما هستید که بر هدایایتان خوشحال می‌شوید! (۲) «سپس افزود: من نیازی به این کنیز و مانند آن ندارم. «هارون از این مسأله خشمناک شد، فرستاده خود را نزد آن حضرت فرستاد و گفت به او بگو ما با میل و رضای تو، تو را حبس نکردیم؛ و با میل تو، تو را دستگیر نساختم؛ کنیزک را نزد او بگذار و برگرد! پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۵، حدیث ۱۹۹. ۲. سوره نمل، آیه ۳۶. صفحه ۳۹۲ «مدتی گذشت، هارون خادمش را فرستاد تا از وضع حال کنیز با خبر شود. (آیا توانسته است در امام نفوذ کند یا نه؟) خادم برگشت و گفت کنیز را در حال سجده برای پروردگار

دیدم! سر از سجده بر نمی داشت و پیوسته می گفت: قَدْ وَسَّسْتُ شَيْبَانَكَ شَيْبَانَكَ! «هارون گفت: به خدا سوگند موسی بن جعفر (علیه السلام) او را سحر کرده! کنیز را نزد من بیاورید! هنگامی که او را نزد هارون آوردند بدنش (از خوف خدا) می لرزید و چشمش به سوی آسمان بود. «هارون گفت: جریان تو چیست؟» کنیز گفت: من حال تازه ای پیدا کرده ام؛ نزد آن حضرت بودم و او پیوسته شب و روز نماز می خواند؛ هنگامی که سلام نماز را گفت در حالی که تسبیح و تقدیس خدا می کرد، عرض کردم مولای من! آیا حاجتی داری انجام دهم؟ فرمود: من چه حاجتی به تو دارم؟ گفتم: مرا برای انجام حوائج شما فرستاده اند! «اشاره به نقطه ای کرد و فرمود اینها چه می کنند؟ کنیز می گوید: من نگاه کردم، چشمم به باغی افتاد پر از گلها که اول و آخر آن پیدا نبود؛ جایگاههایی در آن دیدم که همه با فرشهای ابریشمین مفروش بود؛ خادمی بسیار زیبا که مانند آنها را ندیده بودم آماده خدمت بودند؛ لباسهای بی نظیری از حریر سبز در تن داشتند، و تاجهایی از درّ و یاقوت بر سر، و در دستهایشان ظرفها و حوله هایی برای شستن و خشک کردن بود؛ و نیز انواع غذاها را در آنجا آماده دیدم؛ من به سجده افتادم و همچنان در سجده بودم تا این خادم مرا بلند کرد، هنگامی که سر برداشتم خود را در جای اول دیدم! «هارون گفت: ای خبیثه! شاید سجده کرده ای و به خواب رفته ای و آنچه دیدی در خواب دیدی! کنیز گفت: نه به خدا قسم ای مولای من! من قبلاً این صحنه ها را دیدم، سپس به خاطر آن سجده کردم! هارون الرّشید به خادم گفت: این زن خبیث را بگیر و نزد خود نگاه دار، تا احدی این داستان را از او نشنود! «کنیز بلافاصله مشغول نماز شد؛ هنگامی که از او سؤال کردند چرا چنین می کنی؟ صفحه ۳۹۳ گفت: این گونه عبد صالح (موسی بن جعفر (علیه السلام)) را یافتم. هنگامی که توضیح بیشتری خواستند، گفت: در آن زمان که آن صحنه ها را دیدم حوریان بهشتی به من گفتند: از بنده صالح خدا دور شو تا ما وارد شویم، ما خدمتکار او هستیم نه تو! «کنیز پیوسته در این حال بود تا از دنیا رفت.» (۱) در این داستان به نمونه دیگری از نفوذ معنوی امام (علیه السلام) در کنیزی که آمادگی برای پرورش و تربیت روحی داشت برخورد می کنیم که تأثیر معنوی و هدایت روحانی پیشوای بزرگی مانند موسی بن جعفر (علیه السلام) را در دست پروردگان خود به روشنی بیان می کند. کوتاه سخن این که، در تاریخ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) مواردی دیده می شود که افرادی با یک برخورد با آنان، بکلی دگرگون شدند و تغییر مسیر دادند؛ تغییراتی که بر حسب ظاهر و با اسباب عادی امکان پذیر نبوده است. این نشان می دهد که آن انسانهای کامل عنایتی در حقّ این اشخاص کرده و آنان را دگرگون ساخته اند؛ و ما از این تصرّف، به نوعی ولایت تکوینی تعبیر می کنیم. بدیهی است این عنایات، بی حساب نیست و حتماً نقطه قوتی در شخص مورد عنایت وجود داشته که مشمول عنایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا امام معصوم (علیه السلام) واقع شده اند.

سخنی از علامه شهید مطهری

در اینجا رشته سخن را به دست علامه شهید، مرحوم مطهری، می سپاریم. او در کتاب «ولاءها و ولایتها» می گوید: «این دو واژه معمولاً در چهار مورد استعمال می شود: ولای محبت (عشق و علاقه به اهل بیت)، و ولای امامت به معنی الگو قرار دادن امامان برای اعمال و رفتار خویش، و ولای زعامت به معنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی امامان، و ولای تصرّف یا ولای معنوی که بالاترین مراحل، ولای تصرّف است.» پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۲۳۹ - مناقب، جلد ۳، صفحه ۴۱۴ (با کمی تلخیص). صفحه ۳۹۴ سپس بعد از توضیحاتی درباره معنی اول و دوم و سوم، به توضیح معنی چهارم می پردازد که مربوط به بحث ما است؛ می گوید: «ولایت یا تصرّف معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است؛ به این معنی که، انسان بر اثر پیمودن طریق عبودیت و بندگی خدا، به مقام قرب معنوی الهی نائل می گردد؛ و نتیجه وصول به این مقام این است که به صورت انسان کاملی در می آید که قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر، و شاهد بر اعمال، و حجت زمان می شود! «از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد و ناظر بر ارواح و قلوب است وجود دارد که نام او حجت خداست.» مقصود از ولایت تصرّف یا

ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهال پنداشته اند که انسانی از انسانها سمت سرپرستی و قیمومیت نسبت به جهان پیدا کند، بطوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق از جانب الله بوده باشد! «درست است که این اعتقاد شرک نیست و شبیه چیزی است که قرآن درباره ملائکه مُدَبِّرَاتِ اَمْرًا و مُفَسِّمَاتِ اَمْرًا به اذن الله بیان فرموده، ولی قرآن به ما می گوید: مسأله خلقت و رزق را و زنده کردن و میراندن و غیر آن، به غیر خدا نسبت ندهیم. «بلکه منظور این است که انسان کامل به خاطر قرب به پروردگار به جایی می رسد که دارای ولایت بر تصرف در (بعضی امور) جهان می شود. سپس می افزاید: «در اینجا کافی است که اشاره اجمالی به این مطلب بنمائیم و پایه های این طرز فکر را با توجه به معانی و مفاهیم قرآنی روشن سازیم تا گروهی خیال نکنند که این یک سخن قلندری است. «شک نیست که مسأله ولایت به معنی چهارم از مسائل عرفانی است، ولی این دلیل نمی شود که چون یک مسأله عرفانی است مردود قلمداد شود.» سپس با توضیحات فراوانی درباره قرب خداوند و آثار آن چنین نتیجه گیری می کند: «بنابراین محال است که انسان بر اثر طاعت و بندگی و پیمودن طریق بندگی خدا به مقام فرشتگان نرسد، یا بالاتر از فرشته نرود، و یا لااقل در حد فرشتگان از کمالات هستی بهره مند نباشد (فرشتگانی که قدرت تدبیر و تصرف در جهان هستی به اذن الله دارند).» (۱) صفحه ۳۹۵ از این سخن می توان چنین نتیجه گرفت که رابطه معنوی با این انسانهای کامل می تواند سبب نفوذ و تصرف آنان در انسانها آماده گردد و تدریجاً آنها را از رذائل اخلاقی دور کرده و به فضائل و کمالات نزدیک سازد.

سوء استفاده ها

همیشه و در هر عصر و زمان و در میان هر قوم و ملتی، از مفاهیم صحیح و سازنده سوء استفاده هائی شده است و ولی هرگز این بهره گیریهای نادرست لطمه ای به صحت و قداست اصل مطلب نمی زند. مسأله رهبری اخلاقی و لزوم استفاده از اساتید عمومی و خصوصی برای بهتر پیمودن راه تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله نیز از این قاعده کلی مستثنا نبوده است. گروهی از صوفیه خود را به عنوان «مرشد»، «شیخ»، «پیر طریقت» و «قطب» عنوان کرده و افراد را به پیروی بی قید و شرط از خود دعوت می کنند، و تا آنجا پیش رفته اند که گفته اند اگر از پیر طریقت کارهایی که بر خلاف شرع بینی زنهار، که خرده نگیری، چرا که با روح تسلیم در برابر او مخالفت دارد! «غزالی» که تمایل او به صوفیه از کلماتش در فصول مختلف کتاب «احیاء العلوم» نمایان است، و فرق صوفیه او را از بزرگان خویش می شمارند، در فصل ۵۱ از جلد پنجم احیاء العلوم، در باب پنجم، چنین می گوید: «ادب مریدان، در برابر شیوخ خود در نزد صوفیه از مهمترین آداب است و مرید در برابر شیخ باید مسلوب الاختیار! باشد و در جان و مال خویش جز به فرمان او تصرف نکند.... بهترین ادب مرید در برابر شیخ، سکوت و خمود و جمود است و تا این که شیخ خودش آنچه را از کردار و رفتار صلاح می داند به او پیشنهاد کند ... هرگاه کار خلافی از شیخ ببیند و مطلب بر او مشکل شود، به یاد داستان موسی و خضر بیفتد که خضر اعمالی انجام داد که موسی آنها را مُنکر می شمرد ولی هنگامی که خضر سر آن را فاش کرد، موسی از انکارش بازگشت و بنابراین، شیخ هر کاری انجام دهد، عذری به زبان علم و حکمت دارد!» (۱) پاورقی ۱. کتاب ولاءها و ولایتها، صفحه ۵۶ به بعد. صفحه ۳۹۶ شیخ عطار در شرح حال یوسف ابن حسین رازی می نویسد: هنگامی که ذی النون مصری (مرشد او) به او دستور داد که از مصر خارج شده و به شهر خود بازگردد، یوسف دستوری از او خواست و ذی النون گفت: هر چه خوانده ای فراموش کن! و هر چه نوشته ای بشوی تا حجاب برخیزد! از ابو سعید نقل شده که (به مریدان) می گفت: رَأْسُ هَذَا الْأَمْرِ كَبْسُ الْمَحَابِرِ وَ حَرْقُ الدَّفَاتِرِ وَ نِسْيَانُ الْعِلْمِ رَأْسُ اسَاسِ اِنِ كَارِ (تصوّف) جمع کردن دوات و مرگب و پاره کردن دفترها (و کتابها) و فراموش نمودن علم است! (۲) در حالات «ابو سعید کندی» آمده است که در خانقاهی منزل داشت و در جمع درویش به سر می برد و گاهی در پنهانی به حوزه درس وارد می شد و روزی در خانقاه دواتش از جیبش بیرون افتد و رازش کشف شد (و معلوم شد دنبال تحصیل علم است و یکی از صوفیان به او گفت: عورت خویش را پنهان دار! (۳) بی شک جوئی که بر آن خانقاه حاکم بود نتیجه

تعلیمات مرشد و راهنمای آن جمع است. این در حالی است که در حدیث معروف و مشهوری که در اسلام آمده است می‌خوانیم که امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که فرمود: «وُزْنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِمِدَامِ الشُّهَدَاءِ فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ زُرُورَ قِيَامَتِ مُرَكَّبَيْهِ (نوک قلمهای) علما و دانشمندان با خونهای شهیدان در ترازوی سنجش اعمال مقایسه می‌شود و مرکبهای دانشمندان بر خونهای شهیدان برتری می‌گیرد!» (۴) بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا! پاورقی ۱.

احیاء العلوم، جلد ۵، صلفحه ۱۹۸ تا ۲۱۰ (باتلخیص). ۲. اسرار التوحید، صلفحه ۳۲ - ۳۳، چاپ تهران. ۳. نقد العلم والعلماء، صلفحه ۳۱۷. ۴. بحار الانوار، جلد ۲، صلفحه ۱۶، حدیث ۳۵. صلفحه ۳۹۷ برای این که روشن شود هنگامی که کار به دست نااهل بیفتد چگونه از یک مسأله منطقی و شرعی با ایجاد تحریفها و دگرگونیها سوء استفاده می‌شود، کافی است که به سخنی که «کیوان قزوینی» (ملقب به «منصور علیشاه» که خود از اقطاب صوفیه بود) در حدود اختیار قطب، آورده است، توجه کنید! او می‌گوید: حدود ادعای قطب ده ماده است: ۱ - من دارای همان باطن ولایت هستم که خاتم الانبیاء داشت! ... جز این که او مؤسس بود و من مروج و مدیر و نگهبانم! ۲ - من می‌توانم عده‌ای را تکمیل کنم به گونه‌ای که روح قبائح را در تن آنها بمیرانم یا از تن آنها بیرون کرده به تن دیگران (کفار) بیندازم! ۳ - من از قیود طبع و نفس آزادم! ۴ - همه عبادات و معاملات مریدان باید به اجازه من باشد! ۵ - هر نامی را که به مریدان تلقین کنم و اجازه دهم به دل یا به زبان بگویند، آن اسم خدا می‌شود و بقیه از درجه اعتبار ساقط است! ۶ - معارف دینی و عقائد قلبی اگر با امضاء من باشد مطابق واقع است، والا عین خطا است! ۷ - من «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ لَا زِمُ الْخِدْمَةِ وَ لَا زِمُ الْحِفْظِ» هستم! ۸ - من در عقائد خود آزادم! ۹ - من همیشه حاضر و ناظر احوال قلبی مریدم! ۱۰ - من تقسیم کننده بهشت و دوزخم! (۱) این سخنان که به هذیان شبیه تر است تا به بحث منطقی، گرچه شاید مورد قبول همه صوفیان نباشد ولی همین اندازه که می‌بینیم کسی که خود را قطب می‌دانسته به خود اجازه می‌دهد چنین ترهاتی بگوید و چنان اختیاراتی برای اقطاب قائل شود که حتی پیامبران بزرگ الهی مدعی آن نبودند! کافی است که بدانیم سوء استفاده کردن از مسأله نیاز به معلّم و مربّی در امر سیر و سلوک و تهذیب اخلاق ممکن است چه عواقب شومی به بار آورد. پاورقی ۱. استوار نامه، صفحات ۹۵ تا ۱۰۶ (باتلخیص).

صلفحه ۳۹۸ این ادعاها که قسمتی از آن مخصوص انبیاء است و قسمتی از آن را هیچ پیامبر و امامی هم ادعا نکرده، هر کس مختصر آگاهی نسبت به مسائل مذهبی داشته باشد متوجه عمق خطر فاجعه می‌کند. اگر کتابهای اهل تصوّف را مانند: «تذکره الاولیاء شیخ عطار» و «تاریخ تصوّف» و «نفحات الانس» و بعضی از بحثهای احیاء العلوم را به دقت بررسی کنیم به ادعاهائی در مورد اقطاب برخورد می‌کنیم که راستی و حشمتناک است و همین امور است که محققان علم کلام و فقهای شیعه را وا داشته است که در مقابل این گروه موضع گیری‌های سختی داشته باشند. همان موضع گیری‌هایی که گاه برای افراد ناآگاه ناراحت کننده است، ولی آگاهان می‌دانند که اگر جلو این ادعاها رها شود، کاری بر سر اصول و فروع اسلام و اخلاق می‌آورند که چیزی از آن باقی نمی‌ماند! در اینجا به پایان بحث درباره کلیات مسائل اخلاقی در سایه آیات قرآن مجید می‌رسیم. بحثهایی که اساس و پایه‌های اصلی در علم اخلاق و تهذیب نفس را تشکیل می‌دهد و در پرتو آن راههای روشنی به سوی بحثهای آینده که از تک تک فضائل و رذائل اخلاقی سخن می‌گوید، گشوده می‌شود بارها! رسیدن به اوج فضائل اخلاقی و راه یافتن بر بساط قرب ذات پاک تو، جز به یاری تو ممکن نیست. ما را در این راه یاری فرما! و به مقام قرب عباد صالحین خود برسان! و صاحب نفس مطمئنّه‌ای بگردان که شایستگی خطاب «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» را پیدا کنیم! خداوندا! دام شیطان بسیار سخت و سهمگین است، و هوای نفس دشمن خطرناکی است. رذائل اخلاقی همچون خارهای جانگداز مغیلان روح ما را آزار می‌دهد، تنها عنایات خاصّ تو است که می‌تواند ما را از چنگال آن دام و آن هوی و هوسها و آن خارهای جانگداز رهایی بخشد. صلفحه ۳۹۹ پروردگارا! در پایان این سخن، خود را به تو می‌سپاریم و دعای معروف و بسیار پر محتوای پیامبر گرامی ات را زمزمه می‌کنیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَوْفَةً عَيْنِ أَيْدَاءِ» (۱) پایان جلد اول اخلاق در قرآن ۲۴/۳/۱۳۷۶ برابر با هشتم صفر ۱۴۱۸ پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۱۸،

جلد ۲

پیشگفتار (روش بحث)

در جلد اول این کتاب (اخلاق در قرآن) اصول کلی مسائل اخلاقی و طرق مختلف تهذیب نفس، مکتبها، انگیزه‌ها و نتیجه‌ها، به طور مشروح مورد بررسی قرار گرفت و رهنمودهای مهم قرآن مجید در زمینه این مسائل در شکل تفسیر موضوعی بیان شد. اکنون نوبت آن رسیده است که با استفاده از آن اصول کلی به سراغ تک تک «فضایل» و «رذایل» اخلاقی برویم و هر یک را در پرتو رهنمودهای وحی و آیات مورد بررسی قرار دهیم. عوامل شکل‌گیری آن فضایل و رذایل، آثار و نشانه‌ها، نتایج و عواقب خوب و بد هر یک، و بالاخره طرق مبارزه با رذایل اخلاقی و کسب فضایل را مورد بررسی قرار دهیم. هنگام ورود در این بحث، در فکر فرو رفتیم که با استفاده از کدام نظم و ترتیب در این بحث پرتلاطم وارد شویم! آیا باید روش فلاسفه یونان در تقسیم اخلاق به چهار بخش (حکمت، عدالت، شهوت و غضب) قناعت کنیم؟ در حالی که نه هماهنگ با آیات قرآن است که ما در این بحثها در سایه آن حرکت می‌کنیم و نه فی حد ذاته خالی از نقیصه یا نقیصه‌هاست که در جلد اول به آن اشاره شد. آیا فضایل و رذایل را طبق حروف الفبا ترتیب دهیم و بحثها را به این صورت پیش ببریم، در حالی که روش الفبایی در این گونه مسایل غالباً از روش منطقی جدا می‌شود و بحثها ناهماهنگ می‌گردد. صفحه ۱۶ آیا به سراغ سایر مکتبهای شرق و غرب در مسایل اخلاقی برویم و نظم بحث را از آنها بگیریم؟! در حالی که هر کدام برای خود مشکل یا مشکلاتی دارند و اضافه بر این، ممکن نیست هماهنگ با تفسیر موضوعی قرآن در زمینه اخلاق گردد. ناگهان به لطف پروردگار و با یک الهام درونی روش تازه‌ای به نظر رسید که برخاسته از خود قرآن و با الهام گرفتن از آن می‌باشد و آن اینکه: می‌دانیم قرآن مجید قسمت مهم مباحث اخلاقی و عملی را در لابه لای شرح تاریخ گذشتگان و اقوام پیشین آورده و به خوبی مجسم ساخته است که هر کدام از این رذایل و فضایل چه بازتاب‌های وسیع و گسترده‌ای در جوامع انسانی دارد و عاقبت کار آنها به کجا می‌رسد و انصافاً قرآن از این نظر داد سخن داده که مسایل اخلاقی را در بوته آزمایش‌های عینی و خارجی قرار داده است تا نتیجه‌گیری از آن برای هر خواننده و شنونده‌ای بسیار سریع و عمیق باشد! به همین دلیل فکر کردیم بهتر است معیار نظم مباحث را با توجه به شرایط ویژه‌ای که بر بحث‌های ما حاکم است، همان تواریخ قرآن مجید و معیارهای حاکم بر آن بدانیم. به تعبیر دیگر: نخست به سراغ داستان آفرینش آدم و حوا و وسوسه‌های شیطان و دور شدن آنها از بهشت می‌رویم و رذایلی که سبب پیدایش ماجرای عبرت‌انگیز طرد شیطان از بساط قرب خداوند و محروم شدن آدم و حوا از بهشت شد را در طلیعه بحث قرار می‌دهیم. می‌دانیم شیطان به خاطر «استکبار» و «خودخواهی» و «خود برتر بینی» و سپس «لجاجت» و «تعصب» از سجده بر آدم خودداری کرد و از درگاه خدا رانده شد و آدم (علیه السلام) و حوا به خاطر «حرص» و «آز» تسلیم وسوسه‌های بی‌منطق دشمن خود - شیطان - شدند و در دام او افتادند. بعد نوبت به داستان «هابیل» و «قابیل» و صفات زشتی که انگیزه قتل هابیل شد می‌رسد و به همین ترتیب به سراغ داستان نوح و ماجراهای دیگر تاریخی، مخصوصاً ماجرای قوم بنی اسرائیل و موسی (علیه السلام) می‌رویم و در آینه زندگی انبیای الهی فضایل و آثار آن را می‌بینیم و در زندگی اقوام منحرف که گرفتار انواع مجازات‌های الهی شدند آثار رذایل را مشاهده می‌کنیم. صفحه ۱۷ این روش هم جالب و شیرین است و هم با بحث‌های قرآنی سازگارتر می‌باشد. اضافه بر این به بحثهای فضایل و رذایل جنبه عینیت می‌بخشد و آنها را در صحنه حس و تجربه قرار می‌دهد. خداوند به همه ما و همه افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذایل را که جامعه بشری را به جهنمی سوزان تبدیل می‌کند از اعماق جان خود ریشه کن کنیم، و به فضائلی که به ما و جامعه ما روح و صفا و آرامش و پیشرفت می‌بخشد و

بزرگ ترین سعادت یعنی قرب الی الله را برای ما فراهم می سازد، آراسته شویم. «آمین یا رب العالمین» تیرماه ۱۳۷۸ ربیع الاول ۱۴۲۰ قم - ناصر مکارم شیرازی صفحه ۱۸ صفحه ۱۹

۱. تکبر و استکبار

اشاره

نخستین صفت از صفات رذیله که در داستان انبیا و آغاز خلقت انسان به چشم می خورد و اتفاقاً به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، امّ المفساد و مادر همه رذایل اخلاقی و ریشه تمام بدبختی ها و صفات زشت انسانی است، تکبر و استکبار می باشد که در داستان شیطان به هنگام آفرینش آدم (علیه السلام) و امر به سجود فرشتگان و همچنین ابلیس برای او آمده است. داستانی است بسیار تکان دهنده و عبرت انگیز، داستانی است بسیار روشنگر و هشدار دهنده، برای همه افراد و همه جوامع انسانی. قابل توجه اینکه پیامدهای سوء تکبر و استکبار نه تنها در داستان آفرینش آدم دیده می شود که در تمام طول تاریخ انبیا - طبق آیاتی که خواهد آمد - نیز نقش بسیار مخرب آن آشکار است. امروز نیز در جوامع انسانی مسئله استکبار، سخن اول را در مفساد جهانی و نابسامانی های اجتماعی بشر می زند و بلای بزرگ بشریت در عصر ما نیز همین استکبار است که بدبختانه همه در آتش آن می سوزند و فریاد می کشند، ولی کمتر کسی در فکر چاره است! صفحه ۲۰ با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و آیات قرآن را در این زمینه مرور می کنیم، از آیات مربوط به آدم گرفته تا خاتم را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم. ۱- وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْۤا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَاَسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِيْنَ (سوره بقره، آیه ۳۴) ۲- قَالَ فَاَهْبِطْ مِنْهَا فَمَا یُکُوْنُ لَکَ اَنْ تَتَّکَبَّرَ فِیْهَا فَاَخْرَجْنَا مِنْهَا الصّٰغِرِيْنَ (سوره اعراف، آیه ۱۳) ۳- وَاِنِّیْ کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوْۤا اَصْاۡبِعَهُمْ فِیْ اٰذَانِهِمْ وَاَسْتَعْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَاَصْرُوْۤا وَاَسْتَكْبَرُوْۤا اَسْتَكْبَارًا (سوره نوح، آیه ۷) ۴- فَاَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوْۤا فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوْۤا مَنْ اَشَدُّ مَنَا قُوَّةً اَوْلَمْ یَّرُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ کَانُوْۤا بِآیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ (سوره فصلت، آیه ۱۵) ۵- قَالَ الْمَلٰٓئِکَةُ الَّذِیْنَ اَسْتَكْبَرُوْۤا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یٰ شَعِیْبُ وَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا مَعَکَ مِنْ قَوْمِنَا اَوْ لَنَعُوْدَنَّ فِیْ مِلَّتِنَا قَالَ اَوْلٰٓئُوْکُمْ کٰرِهِيْنَ (سوره اعراف، آیه ۸۸) ۶- وَ قَارُوْنَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوْسٰی بِالْبَیِّنٰتِ فَاسْتَكْبَرُوْۤا فِی الْاَرْضِ وَ مٰی کَانُوْۤا سَابِقِيْنَ (سوره عنکبوت، آیه ۳۹) ۷- لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا الْیَهُودَ وَ الَّذِیْنَ اَشْرٰکُوْۤا وَ لَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا الَّذِیْنَ قَالُوْۤا اِنَّا نَضَارِیْ ذٰلِکَ بَانَ مِنْهُمْ فِیْسِیّٰیۡنَ وَ رُهْبٰنًا وَ اَنَّهُمْ لَا یَسْتَكْبِرُوْنَ (سوره مائده، آیه ۸۲) ۸- ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَاَسْتَكْبَرَ فَقَالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ یُّؤْتِرُ (سوره مدثر، آیه ۲۲ تا ۲۴) ۹- الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ فِیْ آیٰتِ اللّٰهِ بِغَیْرِ سُلْطٰنٍ اٰتٰهُمُ کِبْرًا مَّقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ قَلْبٍ مُّتَّکَبِّرٍ جَبَّارٍ (سوره مؤمن، آیه ۳۵) ۱۰- قَبِلْ اِذْخُلُوْۤا الْاَبْوَابَ جَهَنَّمَ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا فَبِئْسَ مَثْوٰی الْمُتَّکَبِّرِیْنَ (سوره زمر، آیه ۷۲) ۱۱- سَاَصْرَفُ عَنْ آیٰتِیْ الَّذِیْنَ یَتَّکَبِرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ اِنْ یَّرُوْۤا کُلَّ آیَةٍ لَا یُؤْمِنُوْۤا بِهَا وَ اِنْ یَّرُوْۤا سَبِیْلَ الرُّشْدِ لَا یَتَّبِعُوْۤا سَبِیْلًا- وَ اِنْ یَّرُوْۤا سَبِیْلَ الْغٰیِّ یَتَّبِعُوْۤا سَبِیْلًا- ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ کَذَّبُوْۤا بِآیٰتِنَا وَ کَانُوْۤا عَنْهَا غٰفِلِیْنَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۶) ۱۲- لَا جَزْمَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّوْنَ وَ مَا یُعْلِنُوْنَ اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِیْنَ (سوره نحل، آیه ۲۳) صفحه ۲۱ ۱۳- لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیْحُ اَنْ یُّکُوْنَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَ لَا الْمَلٰٓئِکَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یَسْتَكْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا وَ عَمِلُوْۤا الصّٰلِحٰتِ فِیْوَفِیْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَ یَزِیْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَمَّا الَّذِیْنَ اَسْتَنْکَفُوْۤا وَ اسْتَكْبَرُوْۤا فَعِذْبُهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا وَ لَا یَجِدُوْنَ لَهُمْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وِلٰیًا وَ لَا نَصِیْرًا (سوره نساء، آیه ۱۷۲-۱۷۳) ۱۴- اِنَّ الَّذِیْنَ کَذَّبُوْۤا بِآیٰتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوْۤا عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَآءِ وَ لَا یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ حَتّٰی یَلْجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِیْنَ (سوره اعراف، آیه ۴۰)

۱- و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد! ۲- گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آی! تو حق نداری در آن (مقام و مرتبه) تکبر کنی! بیرون رو که تو از افراد پست و کوچکی!» ۳- (در داستان نوح آمده است): «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!» ۴- (در مورد قوم عاد می خوانیم): «اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟! آیا نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟ و (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند!» ۵- (در داستان شعیب آمده است): اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: «ای شعیب به یقین تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید!» گفت: «آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه ما مایل نباشیم؟!» ۶- (در داستان موسی (علیه السلام) آمده است): «و «قارون و فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند!» صفحه ۲۲-۷ (و درباره مسلمانان و عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم): «بطور مسلم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند «ما نصاری هستیم» این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند». ۸- بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد - سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید - و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست! ۹- همانها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند بار می آورد، این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می نهد! ۱۰- به آنان گفته می شود: «از درهای جهنم وارد شوید جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!» ۱۱- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر میورزند از (ایمان به) آیات خود منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند آن راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند! ۱۲- قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است، او مستکبران را دوست نمی دارد! ۱۳- هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از این ابا دارند) و آنها که از عبودیت و بندگی او روی برتابند و تکبر کنند به زودی همه آنها را (در قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد، اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و آنها را که ابا کردند و تکبر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت! ۱۴- کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه گنهکاران را جزا می دهیم! صفحه ۲۳

تفسیر و جمع بندی

بلای بزرگ در طول تاریخ بشر

قسمت اول

آیات قرآن مجید مملو است از بیان مفاسد استکبار و بدبختی های ناشی از تکبر و مشکلاتی که در طول تاریخ بشر از این صفت مذموم در جوامع انسانی به وجود آمده، تأثیر این صفت رذیله در پیشرفت و تکامل انسان در جهات معنوی و مادی بر هیچ کس پوشیده نیست و آنچه در آیات بالا- آمده در واقع گلچینی از آیات ناظر به این موضوع است. در آیه اول و دوم سخن از ابلیس و داستان معروف او به میان آمده، در آن هنگام که خداوند به همه فرشتگان دستور داد که به خاطر عظمت آفرینش آدم (علیه السلام) سجده کنند - و ابلیس در آن زمان به خاطر مقام والایش در صف فرشتگان جای گرفته بود - همگی سجده کردند جز ابلیس که در برابر این فرمان خدا سرپیچی کرد و استکبار ورزید و از کافران شد، و به دنبال این سرپیچی صریح و آشکار و حتی آمیخته به اعتراض نسبت به اصل فرمان خدا، فرمود از آن مقام و مرتبت فرود آی! تو حق نداری در آن جایگاه تکبر کنی! بیرون رو که از افراد پست و حقیر خواهی بود. (وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلٰسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ... (۱) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُوْنُ لَكَ اَنْ تَتَّكِبَ فِيْهَا فَاُخْرِجْ اِنَّكَ مِنَ الصّٰغِرِيْنَ) (۲) در حقیقت این نخستین گناهی است که در جهان به وقوع پیوست، گناهی که سبب شد فردی همچون ابلیس که سالیان دراز - و به تعبیر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود - به خاطر تکبر یک ساعت تمام اعمال و عبادات او بر باد رفت (و از آن مقام والا که همنشین با فرشتگان و مقام قرب خدا بود یکباره سقوط نمود). پاورقی ۱- بقره، ۳۴، ۲- اعراف، ۱۳. صفحه ۲۴ (اِذْ اَخْبَطَ عَمَلُهُ الطَّوِيْلَ وَ جَهْدُهُ الْجَهِيْدَ، وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللّٰهَ سِتِّيَةَ اَلْفِ سَنَةٍ... عَنْ كَثِيْرٍ سَاعَةً وَ اِحْدَةَ) (۱) در این داستان عبرت انگیز نکات بسیار مهمی درباره خطرات تکبر نهفته شده و از آن به خوبی استفاده می شود که این صفت رذیله ممکن است سرانجام به کفر و بی ایمانی منتهی گردد، چنانکه در آیات بالا آمده بود اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ (۲). همچنین این داستان نشان می دهد که ابلیس به خاطر حجاب خطرناک کبر و غرور از واضح ترین مسائل بی خبر ماند، چرا که هنگامی که زبان به اعتراض در برابر خداوند سبحان گشود عرض کرد: قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسِيْجِدٍ لِّبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَّسْنُوْنٍ (۳) در حالی که پر واضح است که شرف آدم به خاطر آفرینش از گل بدبو نبود، گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد! (۳) در حالی که پر واضح است که شرف آدم به خاطر آفرینش از گل بدبو نبود، بلکه به خاطر همان روح الهی بود که قرآن در سه آیه قبل از آیه فوق به آن اشاره کرده است: فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ (۴) هنگامی که (آفرینش آدم را نظام بخشیدم) و کار او را به پایان بردم و در وی از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید. (۴) حتی ابلیس نتوانست برتری خاک را از آتش درک کند، خاکی که منبع تمام برکات و پیدایش حیات و محل زندگی انسانها و انواع معادن و منابع و حتی منبع ذخیره آب و ذخیره مواد آتش زاست، لذا با خیره سری گفت: «خَلَقْتَنِيْ مِنْ نّٰرٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ (۵) من چگونه او را سجده کنم در حالی که مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک!»! اضافه بر این، بسیاری از افراد هستند که گرفتار لغزش و خطا می شوند، ولی هنگامی که به اشتباه خود پی بردند باز می گردند و توبه و اصلاح می کنند، ولی تکبر و استکبار، از اموری است که حتی اجازه بازگشت بعد از بیداری را نیز به انسان نمی دهد، به همین دلیل شیطان هنگامی که متوجه خطای خود شد توبه نکرد، زیرا کبر و غرور به او اجازه نداد سر تسلیم و تعظیم در برابر پدیده بزرگ آفرینش (انسان) فرود آورد، بلکه بر لجاجت خود افزود و سوگند یاد کرد که همه انسانها را - جز عباد مخلصین خداوند - گمراه سازد و به این نیز بسنده نکرد، از خدا عمر جاویدان خواست تا این برنامه زشت و انحرافی را تا پایان جهان ادامه دهد! پاورقی ۱- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲، ۲- بقره، ۳۴، ۳- حجر، ۳۳، ۴- حجر، ۲۹. صفحه ۲۵ به این ترتیب کبر و خودخواهی و خود برتر بینی مایه لجاجت، حسد، کفر، ناسپاسی در برابر حق و ویرانگری و فساد خلق خدا شد. و به این ترتیب، شیطان - همان گونه که مولای متقیان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه می فرماید - پایه استکبار و تعصب را در زمین گذاشت و با عظمت خداوند به مبارزه برخاست! «فَعَدُوْ اللّٰهِ اِمَامُ الْمُتَعَصِّبِيْنَ وَ سَيَلْفُ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ الَّذِيْ وَضَعَ اَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَ نَارَعَ اللّٰهَ رِداءَ الْجَبْرِيَّةِ وَ اَدْرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ (۶) این دشمن خدا پیشوای متعصبان و سرسلسله مستکبران جهان است که اساس تعصب را پی ریزی

کرد و با خداوند در مقام جبر و تیتش به ستیز و نزاع پرداخت و لباس استکبار را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را فروگذاشت. (۱) و درست به همین دلیل خدا او را ذلیل و خوار و پست کرد، همان گونه که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در ادامه همان خطبه می فرماید: «أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَدَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَوَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا، وَأَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟! آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش، تحقیر کرد و بر اثر بلند پروازی بی دلیلش، وی را پست و خوار نمود، از همین رو او را در دنیا مطرود ساخت و آتش برافروخته دوزخ را در آخرت برای او مهیا نمود». (۲) کوتاه سخن اینکه: هر قدر بیشتر در داستان ابلیس و پیامدهای تکبر او اندیشه می کنیم به نکات مهمتری در باره خطرات تکبر و استکبار دست می یابیم. در سومین آیه به داستان نوح (علیه السلام) که نخستین پیامبر اولوالعزم و صاحب شریعت بود می رسیم، این داستان نیز نشان می دهد که سرچشمه کفر و لجابت بت پرستان زمان او مسئله استکبار بود. هنگامی که شکایت آنها را به درگاه خدا می برد عرض می کند: (بارالها!) من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا آنها را بیمارزی انگشتان خود را در گوشهای خود قرار داده و لباسهایشان را به خود پیچیدند و در مخالفت لجابت ورزیدند و به شدت استکبار نمودند. (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا) (۱) پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. ۲- همان مدرک. صفحه ۲۶ باز در اینجا می بینیم که استکبار و خود برتر بینی سرچشمه کفر و لجابت و دشمنی با حق گردید. بلاى استکبار در میان آنها به حدی بود که از شنیدن سخنان حق که احتمالاً مایه بیداری آنها می شد وحشت داشتند، انگشت در گوشها می گذاردند و لباس به سر می کشیدند، مبادا امواج صوتی نوح (علیه السلام) وارد گوش آنها شود و مغزشان را بیدار کند! این دشمنی و عداوت با سخن حق دلیلی جز تکبر شدید نداشت. همانها بودند که به نوح (علیه السلام) خرده گرفتند و گفتند: چرا گروهی از جوانان با ایمان و تهیدست اطراف تو را گرفته اند؟ و از آنها به عنوان اراذل و انسان های بی سر و پا یاد کردند و گفتند: تا اینها در اطراف تو هستند، ما به تو نزدیک نمی شویم! آری تکبر و خودخواهی بلاى عجیبی است، همه فضایل را می سوزاند و خاکستر می کند. در واقع صفت رذیله استکبار عامل اصلی اصرار و لجابت آنها بر کفر بود تا آنجا که از ترس تأثیر سخنان نوح (علیه السلام) انگشت در گوششان می کردند و جامه بر سر می افکندند مبادا حرف حق را بشنوند. جالب اینکه این عمل دلیل بر آن بود که آنها به حَقَّانیت دعوت نوح (علیه السلام) و تأثیر سخنان وی ایمان داشتند، وگرنه دلیلی نداشت که انگشت در گوش بگذارند و جامه بر خود بپيچند. این احتمال نیز وجود دارد که پیچیدن لباس بر خود برای این بود که نه آنها نوح (علیه السلام) را ببینند و نه نوح آنها را، مبادا دیدن آن پیامبر موجب تمایل به او گردد و مشاهده آنها به وسیله نوح موجب شناسایی آنها برای تکرار دعوت گردد. پاورقی ۱- نوح، ۷. صفحه ۲۷ بالاخره حالت «عجب» و «خود بزرگ بینی» موجب شد که هشدارهای نوح (علیه السلام) را تا آخرین لحظات که فرصتی برای نجات داشتند نادیده بینگارند و حتی کمترین احتمال صدق را برای گوینده این هشدارها قائل نشدند، لذا هنگامی که نوح (علیه السلام) کشتی می ساخت گروه گروه که از کنار او می گذشتند او را به باد تمسخر می گرفتند، ولی نوح (علیه السلام) باز به آنها هشدار داد و گفت: «...إِنْ تَشِخْرُوْا مِنَّا فَإِنَّا نَشِخْرُ مِنْكُمْ كَمَا تَشِخْرُونَ» (اگر (شما امروز) ما را مسخره می کنید، ما همین گونه در آینده شما را مسخره خواهیم کرد) ولی در آن روز که در میان امواج طوفان سراسیمه به هر سو می روید و فریاد می کشید و التماس می کنید و هیچ پناهگاهی ندارید!». (۱) اصولاً- یکی از نشانه های مستکبران این است که همیشه مسائل جدی را که در مسیر خواسته ها و منافع آنان نیست به بازی و شوخی می گیرند و همیشه مسخره کردن مستضعفان جزئی از زندگی آنان را تشکیل می دهد و بسیار دیده ایم که در مجالس پر گناه خود به دنبال فرد با ایمان تهیدستی می گردند که او را به اصطلاح ملعبه و مَضْحَکْه خود سازند و بدین وسیله تفریح کنند! آنها به خاطر همین روح استکبار، خود را عقل کل می پندارند و به گمان اینکه ثروت انبوه آنان که از طرق حرام به دست آمده، نشانه هوشیاری و کاردانی و لیاقت آنان است به خود اجازه می دهند دیگران را تحقیر کنند. در چهارمین آیه زمان نوح (علیه السلام) را پشت سر می گذاریم، به عصر قوم عاد و پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) می رسیم،

در اینجا باز می بینیم عامل اصلی بدبختی، همان استکبار است، می فرماید: «أما قوم عاد به ناحق در زمین استکبار جستند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنان قوی تر است؟! آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند»، (فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ). (۲) پاورقی ۱- هود، ۳۸. ۲- فصّلت، ۱۵. صفحه ۲۸ باز می بینیم در اینجا صفت رذیله استکبار سبب شد که به راستی خود را قوی ترین موجود جهان بدانند و حتی قدرت خدا را فراموش کنند و در نتیجه آیات الهی را انکار نمایند و میان خود و حق مانع بزرگی ایجاد کنند. جالب اینکه آیه بعد از آن (آیه ۱۶ سوره فصّلت) نشان می دهد که خدا برای تحقیر این متکبران لجوج آنها را به وسیله تندبادی شدید و هول انگیز در روزهای شوم پرغباری (که اجساد آنها را مانند پر کاه به این سو و آن سو پرتاب می کرد) مجازات نمود! آری تکبر، حجابی است که به انسان اجازه نمی دهد حتی برتری قدرت خدا را بر نیروی ناچیز خودش ببیند و باور کند! تعبیر «بِغَيْرِ الْحَقِّ» در واقع قید توضیحی است، چرا که تکبر و استکبار برای انسانها در هر حال حق نیست و سزاوار نمی باشد، این قبایی است که بر قامت انسانها نارساست، بزرگی تنها به خدا می برازد و بس!

قسمت دوم

در پنجمین آیه به زمان «شعیب» (علیه السلام) می رسیم، در آنجا نیز می بینیم عامل اصلی بدبختی و گمراهی قوم شعیب استکبار بود، می فرماید: «زورمندان قوم شعیب که تکبر می ورزیدند گفتند: ای شعیب! سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما باز گردید آیا (می خواهید ما را باز گردانید) اگر چه مایل نباشیم؟!»، (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ). (۱) چرا شعیب به افرادی که به او ایمان آورده بودند و راه خداپرستی و تقوا را پیش گرفتند باید از شهر و دیار خود تبعید شوند؟ آیا دلیلی جز این داشت که زورمندان و ثروتمندان متکبر که ایمان آوردن به شعیب و ملحق شدن به مؤمنان را برای خود کوچک می شمردند، به مقابله با او برخاستند؟! اینکه می گفتند: أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا (یا اینکه به آیین ما باز گردید) نه به خاطر این بود که به آیین خود ایمان داشتند، بلکه به خاطر این بود که منسوب به آنها و متعلق به آنها بود و تکبر و حب ذات ایجاب می کرد که آنچه متعلق به آنهاست، مورد علاقه آنها باشد! پاورقی ۱- اعراف، ۸۸. صفحه ۲۹ آیه ششم ناظر به عصر موسی و فرعون و قارون است، در داستان آنها نیز عامل اصلی انحراف و گمراهی و بدبختی - یا یکی از عوامل اصلی - تکبر ذکر شده، می فرماید: ما «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد ولی آنها در زمین استکبار و برتری جویی کردند (به همین دلیل تسلیم حق نشدند و ما آنها را هلاک کردیم) و آنها نتوانستند بر خدا پیشی گیرند (و از چنگال عذاب الهی فرار کنند)، (وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنُ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ). (۱) قارون مرد ثروتمندی بود که ثروت باد آورده اش را دلیل بر عظمت خود در پیشگاه خدا می پنداشت و معتقد بود بر اثر لیاقتش دارای این ثروت عظیم شده، پیوسته به خود می بالید و با کبر و غرور خوشحالی می کرد و اصرار داشت با نمایش ثروت، فقیران و تهیدستان را هر چه بیشتر تحقیر کند، هر چه به او نصیحت کردند که این ثروت را وسیله ای برای وصول به سعادت اخروی قرار دهد در او اثر نکرد، چرا که غرور و کبر اجازه نمی داد واقعیت‌های زندگی را ببیند و این امانت های الهی را که چند روزی در دست اوست به صاحبانش بسپارد! فرعون که بر تخت سلطنت نشسته بود، گرفتار غرور و تکبر بیشتری بود او حتی قانع به این نبود که مردم او را پرستش کنند، مایل بود که او را «رَبِّ اَعْلَى» (خدای بزرگ) بدانند! «هامان» وزیر مقرب فرعون که در تمام مظالم و ستمها یار و یاور او بود بلکه این امور به دست او انجام می شد نیز به تصریح قرآن گرفتار کبر و غرور شدیدی بود. و هر سه دست به دست هم

دادند و با پیامبر بزرگ خدا موسی (علیه السلام) به مبارزه برخاستند پاورقی ۱- عنکبوت، ۳۹. صفحه ۳۰ و در زمین فساد کردند و سرانجام گرفتار شدیدترین عذاب الهی شدند، فرعون و هامان در میان امواج نیل که سرمایه اصلی قدرت آنها بود، نابود شدند و قارون با گنجهایش در زمین فرو رفت. در هفتمین آیه سخن از قوم عیسی بن مریم (علیه السلام) است و تفاوت میان آنها و قوم یهود را بیان می کند، می فرماید: «به یقین یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و نزدیکترین آنها را از نظر دوستی و محبت به مؤمنان کسانی می یابی که می گویند ما نصرانی هستیم»، (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَشْكُرُونَ). (۱) سپس به دلیل و علت این تفاوت اشاره کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که در میان آنها (مسیحیان) افرادی دانشمند و تارک دنیا، هستند و آنان تکبر نمی ورزند»، (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَشْكُرُونَ) از این تعبیر به خوبی روشن می شود که یکی از عوامل اصلی عداوت یهود نسبت به اهل ایمان تکبر و استکبار آنان بود، در حالی که یکی از دلایل محبت گروهی از نصاری نسبت به اهل ایمان عدم استکبار آنها بود. افراد مستکبر خواهان این هستند که دیگران در مقابل آنها ذلیل و حقیر و فقیر و ناتوان باشند، به همین دلیل اگر آنان از نعمتی برخوردار شوند به عداوت و ستیز با آنان برمی خیزند، آری «استکبار» سبب «حسد» و «کینه» و «عداوت» می شود. درست است که این سخن در باره همه نصاری نیست بلکه بیشتر ناظر به نجاشی و قوم او در حبشه است که از مسلمانان مهاجر استقبال کردند و به توطئه ها و وسوسه های نمایندگان قریش بر ضد آنان وقعی ننهاندند و همین امر سبب شد که مسلمانان پناهگاهی مطمئن در سرزمین حبشه برای خود یافتند و خود را از شر مشرکان قریش که سخت کینه توز بودند حفظ کردند، ولی به هر حال این آیه نشان می دهد که استکبار خمیر مایه عداوت و دشمنی با حق و پیروان حق است در حالی که تواضع مایه محبت و دوستی و خضوع در برابر حق و پیروان حق است. پاورقی ۱- مائده، ۸۲. صفحه ۳۱ هشتمین آیه بر این معنی تأکید می کند که «استکبار» سبب «کفر و بی ایمانی و لجاجت و انعطاف ناپذیری در برابر حق» است، در اینجا سخن از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و زمان ظهور اسلام است. سخن از «ولید بن مغیره مخزومی» است، که می فرماید: سپس چهره در هم کشید و با عجله دست به کار شد، آنگاه پشت به حق کرد و تکبر ورزید و گفت: «این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست!» (ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَ أَشْتَكَبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَى). (۱) تعبیر به «سحر» به خوبی نشان می دهد که «ولید» این واقعیت را پذیرفته بود که قرآن تأثیر فوق العاده ای در افکار و دلها می گذارد و جاذبه عجیبی دارد که دلها را به سوی خود می کشاند، اگر «ولید» به دیده حق طلبانه در آن می نگریست، این تأثیر فوق العاده را دلیل بر اعجاز قرآن می شمرد و ایمان می آورد، ولی چون با دیده غرور و استکبار به آن نگاه کرد قرآن را به صورت سحری همچون سحرهای پیشینیان مشاهده کرد. آری هرگاه حجاب استکبار بر چشم دل انسان بیفتد، حق در نظر او باطل و باطل حق جلوه می کند. مشهور است که «ولید» به قدری مغرور و خودخواه بود که می گفت: «أَنَا الْوَحِيدُ بِنُ الْوَحِيدِ، لَيْسَ لِي فِي الْعَرَبِ نَظِيرٌ، وَلَا لِي فِي نَظِيرٍ! من منحصر به فردم! پدر من نیز منحصر به فرد بود! در میان عرب همانندی ندارم، پدر من نیز همانند نداشت!» این در حالی است که «ولید» نسبت به مردم آن محیط فرد دانشمندی محسوب می شد و عظمت قرآن را به خوبی دریافته بود و جمله عجیب او در باره قرآن که محرمانه به طایفه بنی مخزوم گفت شاهد این مدعاست: «إِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً، وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً، وَإِنَّ أَعْلَاهُ لُمُتَمَّرٌ وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعَدَّقٌ، وَإِنَّهُ لَيَعْلُو وَ لَا يَعْلى عَلَيْهِ» گفتار او (قرآن) شیرینی خاص و زیبایی و طراوت ویژه ای دارد، شاخه هایش پر میوه و ریشه هایش قوی و نیرومند است، سخنی است که از هر سخنی بالاتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری ندارد! (۱) پاورقی ۱- مدثر، آیه ۲۲ تا ۲۴. صفحه ۳۲ این تعبیر نشان می دهد که او بیش از هر کس در آن زمان به عظمت قرآن آشنا بود، ولی کبر و غرورش اجازه نمی داد که آفتاب عالمتاب حق را ببیند و در برابر آن تسلیم گردد! در نهمین آیه که به دنبال سخنان مؤمن آل فرعون آمده و احتمال دارد بخشی از سخنان او و یا جمله مستقل معترضه ای از آیات قرآن مجید باشد می خوانیم: «اسرافکاران و وسوسه گر» کسانی هستند که در آیات الهی به مجادله برمی

خیزند بی آنکه حجّتی برای آنها آمده باشد! (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ). (۲) سپس می‌افزاید: «این کار (یعنی جدال بی اساس در مقابل حق) خشم عظیمی (برای آنها نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند بر می‌انگیزد»، (كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا) و در پایان آیه در واقع به دلیل این اعمال یعنی عدم تسلیم آنها در برابر حق اشاره کرده، می‌فرماید: «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد»، (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا). «يَطْبَعُ» از ماده «طَبَعَ» در این گونه موارد به معنی مهر نهادن است و اشاره به کاری است که در گذشته و حال انجام می‌شود که هرگاه بخواهند چیزی دست نخورده باقی بماند و دخل و تصرفی در آن نشود، آن را محکم می‌بندند و گره می‌زنند و روی آن گره را ماده چسبنده‌ای گذاشته و بر آن مهر می‌نهند که اگر کسی بخواهد در آن تصرفی کند مجبور است مهر را بشکند، در نتیجه عملش فاش خواهد شد و تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و در فارسی امروز از آن تعبیر به «لاک و مهر» یا «سیم و سرب» می‌کنند. بنابراین، مهر نهادن بر دلهای متکبران جبار اشاره به این است که لجاجتها و دشمنی‌ها در برابر حق چنان پرده‌ظلمانی بر فکر آنها می‌اندازد که به هیچ وجه قادر به درک حقیقتی نیستند، تنها خودشان را می‌بینند و منافعشان و هوا و هوسهایشان را، فکر آنها به صورت ظرف در بسته‌ای در می‌آید که نه محتوای فاسد را می‌توان از آن بیرون کرد و نه محتوای صحیح را وارد آن ساخت، این نتیجه «تکبر» و «جباریت» است که در واقع صفت دوم نیز از صفت اول متولد می‌شود زیرا «جبار» در این گونه موارد به معنی کسی است که از روی خشم و غضب، مخالفان خود را می‌زند و می‌کشد و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست، و به تعبیر دیگر کسی است که به خاطر خودمحوری و خود بزرگ بینی، دیگران را مجبور به پیروی از خود می‌کند (بنابراین جباریت ثمره شوم تکبر است). پاورقی ۱- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۶۶؛ شبیه همین معنی در بسیاری از تفاسیر و کتب دیگر نیز نقل شده است. ۲- مؤمن، ۳۵. صفحه ۳۳ البته این واژه (جبار) گاهی بر خداوند اطلاق می‌شود که مفهوم دیگری دارد و به معنی شخص جبران‌کننده نقایص و اصلاح‌کننده شکستگی‌ها و کاستی‌هاست. در دهمین آیه به یک اصل کلی اشاره شده است که مخصوص به گروه معینی نیست و آن اینکه هنگامی که کافران را به کنار دوزخ می‌برند: «به آنها گفته می‌شود از درهای جهنم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید» سپس می‌افزاید: «چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!»، (قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ). (۱) شبیه همین معنی در آیات متعدّد دیگری نیز آمده است، از جمله در آیه ۶۰ سوره زمر می‌خوانیم: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ؟ آیا در جهنم جایگاه خاصی برای متکبران نیست؟!» این نکته قابل توجه است که از میان تمام صفات رذیله دوزخیان، تکیه بر تکبر آنها شده است و این نشان می‌دهد تا چه حدّ این صفت رذیله در سقوط و بدبختی انسان مؤثر است، تا آنجا که انسان را به دوزخ می‌کشاند و در دوزخ نیز جایگاه ویژه‌ای که عذابی سخت تر و دردناکتر دارد برای او مهیا می‌سازد. این نکته نیز شایان دقت است که «مَثْوًى» از ماده «ثَوًى» به معنی قرارگاه و محلّ استقرار و یا اقامت توأم با استمرار است، اشاره به اینکه آنها خلاصی از دوزخ ندارند. پاورقی ۱- زمر، ۷۲. صفحه ۳۴

قسمت سوم

در یازدهمین آیه باز به صورت یک اصل کلی سخن از متکبران به میان آمده می‌فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر ورزیدند از ایمان به آیات خود روی گردان می‌سازیم، به گونه‌ای که هر آیه و نشانه‌ای را (از حق) ببینند به آن ایمان نمی‌آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را انتخاب نمی‌کنند و اگر راه ضلالت را مشاهده کنند، آن را راه خود برمی‌گزینند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل ماندند»، (سَاصِرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ). (۱) تعبیرات تکان دهنده این آیه از عمق مصایبی که متکبران به آن گرفتار می شوند خبر می دهد، خداوند این گونه افراد را چنان مجازات می کند که در برابر حق نفوذ ناپذیر شوند، به گونه ای که اگر تمام آیات الهی و معجزات گوناگون را ببینند باز ایمان نمی آورند، اگر راه راست را مقابل پای آنها بنهند از آن راه نمی روند و اگر طریق گمراهی را مشاهده کنند فوراً آن را به عنوان طریق و مسلک خود می پذیرند. تعبیر به «بغیر الحق» در واقع قید توضیحی است، چرا که عظمت و کبریایی تنها خدا را می سزد که وجودش بی نهایت در بی نهایت است، اما برای انسان که ذره ناچیز و بی مقداری در پهنه عالم هستی است هر گونه خود بزرگ بینی غلط و ناحق است. بعضی آن را به اصطلاح قید احترازی شمرده اند و گفته اند تکبر دو گونه است، تکبر در مقابل اولیاء الله «ناحق» است، ولی در مقابل دشمنان خدا «حق» است. اما با توجه به جمله «يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ» آنها در روی زمین تکبر می ورزند» روشن می شود که این تفسیر مطابق محتوای آیه نیست (۲۶) زیرا تکبر در زمین (استکبار در روی زمین و در برابر بندگان خدا) به هر صورت مذموم و نکوهیده است. به هر حال در ادامه این آیه به یکی از مهمترین آثار زیان بار تکبر اشاره کرده می فرماید: «آنها هر آیه و نشانه ای را از حق ببینند به آن ایمان نمی آورند و به عکس اگر راه ضلالت و گمراهی را مشاهده کنند فوراً به آن متمایل می شوند». پاورقی ۱- اعراف، ۱۴۶. ۲- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۸، صفحه ۲۴۶، (ذیل آیه). صفحه ۳۵ آری کبر و غرور حجابی است که سبب می شود انسان حق را باطل و باطل را حق ببیند، حجابی که شاهراه های سعادت را از نظر پنهان می کند و کوره راه های خطرناک ضلالت را شاهراه سعادت نشان می دهد، چه بدبختی از این بالاتر که انسان تمام نشانه های حق را نادیده بگیرد و قدم در راه ضلالت بگذارد و گمان کند در مسیر سعادت گام برمی دارد. در دوازدهمین آیه می فرماید: «به یقین خداوند از آنچه آنها پنهان می کنند یا آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد»، (لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ). (۱) شبیه این تعبیر در قرآن مجید کراراً دیده می شود مانند: «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» خدا ظالمان را دوست ندارد» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۰) «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» خداوند مفسدان را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه ۶۴) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» خداوند تجاوزگران را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه ۸۷) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» خداوند اسرافکاران را دوست ندارد» (سوره انعام، آیه ۱۴۱) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» خداوند خائنان را دوست ندارد» (سوره انفال، آیه ۵۸) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» خداوند شادی کنندگان مغرور و سرکش را دوست نمی دارد» (سوره قصص، آیه ۷۶) در آیه مورد بحث می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ». دقت در این گونه تعبیرات نشان می دهد که رابطه خاصی در میان آنها وجود دارد. می توان گفت قدر مشترک میان صفات رذیله ای که در آیات هفتگانه بالا آمده، همان حب ذات و خود بزرگ بینی است که سرچشمه «ظلم» و «فساد» و «اسراف» و «فخر فروشی» بر دیگران می شود. پاورقی ۱- نحل، ۲۳. صفحه ۳۶ اینکه می فرماید: خدا این گروه های هفتگانه را دوست ندارد، مفهومش این است که آنها را از ساحت قدسش طرد می کند، چرا که بدترین و خطرناکترین رذایل اخلاقی که مانع قرب الی الله است بر وجود آنها حاکم است. در سیزدهمین آیه مورد بحث که طبق شأن نزولی که مفسران ذکر کرده اند ناظر به گفتگوی گروهی از مسیحیان نجران است، می فرماید: «مسیح هرگز از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از بندگی خدا استنکاف دارند) و آنها که از عبودیت و بندگی او خودداری کنند و تکبر ورزند به زودی همه آنها را در قیامت محشور خواهد کرد (و مجازاتشان می کند)»، (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا). (۱) در آیه بعد به عنوان تأکید بیشتر بر این اصل مهم سرنوشت ساز، می فرماید: «اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد و از فضلش بر آنها خواهد افزود و آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد نمود (و در برابر این مجازات سخت الهی) برای خود غیر از خدا یار و یآوری نخواهند یافت!»، (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا). (۲) این آیات ناظر به ادعاهای بی

اساس گروهی از مسیحیان است که به الوهیت مسیح (علیه السلام) قائل بودند و تصوّر می کردند اگر کسی مسیح (علیه السلام) را از مقام خدایی پایین آورد و او را بنده خدا بداند اهانتی به مقام والای او نموده است. قرآن می گوید: نه مسیح و نه هیچ یک از فرشتگان مقرب خدا چنین مقامی برای خود قائل نبوده و نیستند، همه خود را بنده خدا می دانند و در برابر ساحت مقدّسش خاضعند و رسم عبودیت بجا می آورند. سپس به عنوان یک اصل کلی می گوید: هر کس - حتّی پیامبران بزرگ الهی یا فرشتگان - از عبودیت او روی برگردانند و به استکبار روی آورند، مجازات دردناکی خواهند دید و هیچ کس نمی تواند در برابر این مجازات آنها را یاری دهد. پاورقی ۱- نساء، ۱۷۲. ۲- نساء، ۱۷۳. صفحه ۳۷ قابل توجه اینکه: در آیه اخیر، ایمان و عمل صالح در نقطه مقابل استکبار و خود برتر بینی قرار گرفته است و از آن به خوبی می توان نتیجه گرفت آنها که راه استکبار را در پیش می گیرند نه ایمان درستی دارند و نه عمل صالحی! استنکاف در اصل از مادّه «نکف» (بر وزن نصر) در اصل به معنی پاک کردن قطرات اشک از صورت به وسیله انگشتان است، بنابراین استنکاف از عبودیت خداوند به معنی دور شدن و فاصله گرفتن از اوست که ممکن است منشأهای گوناگونی از قبیل جهل و نادانی، سستی و تنبلی و غیر آن داشته باشد، ولی هنگامی که جمله «اسْتَكْبَرُوا» بعد از آن قرار می گیرد، اشاره به استنکافی است که سرچشمه آن کبر و غرور است و ذکر این جمله پشت سر یکدیگر اشاره به همین نکته لطیف است (دقت کنید). به هر حال تعبیرات کوبنده این آیات دلیل بر اهمّیت خطراتی است که صفت زشت استکبار برای هر انسانی به بار می آورد و این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم. در چهاردهمین و آخرین آیه مورد بحث به یکی دیگر از پیامدهای دردناک استکبار اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود و هرگز داخل بهشت نمی شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزنی بگذرد! این چنین ظالمان را کیفر می دهیم!»، (انّ الذّین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لا تفتّح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنّه حتّی یلج الجمل فی سمّ الخیاط و کذلک نجزی المجرمین). (۱) در این آیه اولاً «تکذیب آیات الهی» در کنار «استکبار» قرار گرفته، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد یکی از علل مهمّ انکار آیات خدا و قیام در برابر پیامبران، مسئله «استکبار» بوده است، گاه می گفتند: این پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه برتری بر ما دارد؟ چرا آیات الهی بر ما نازل نشده است؟ و گاه می گفتند: گرداگرد او را گروهی از جوانان فقیر و تهیدست گرفته اند! ما اجازه نمی دهیم آنها با ما در یک صف قرار گیرند، اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) این مؤمنان فقیر را کنار نزنند شرکت ما در مجلس او امکان پذیر نخواهد بود! و به این بهانه ها و امثال آن از پذیرش آیات خداوند سر باز می زدند. پاورقی ۱- اعراف، ۴۰. صفحه ۳۸ تعبیر به لا یدخلون الجنّه حتّی یلج الجمل فی سمّ الخیاط که تنها در همین مورد در قرآن مجید آمده است، تأکید واضحی است بر عظمت گناه استکبار و برتری جویی، یعنی همان گونه که عبور شتر (یا مطابق تفسیر دیگری طناب ضخیم (۱)) از سوراخ سوزن خیاطی غیر ممکن است، ورود افراد متکبر در بهشت پر نعمت الهی نیز محال می باشد؛ گویی راه بهشت به قدری باریک است که تشبیه به سوراخ سوزن شده و جز متواضعان و آنها که خود را کوچک می شمردند قادر بر عبور از آن نیستند. جمله «لا تفتّح لهم ابواب السماء»، (درهای آسمان برای آنان گشوده نمی شود) اشاره به مطلبی است که در احادیث اسلامی نیز وارد شده و آن اینکه هنگامی که مؤمنان از دنیا می روند، روح و اعمال آنها را به سوی آسمانها می برند و درهای آسمانها به روی آنان گشوده می شود (و فرشتگان از آنان استقبال می کنند) اما هنگامی که روح و اعمال کافران (و متکبران) را به سوی آسمانها می برند درها به روی آنان گشوده نمی شود و منادی صدا می زند آن را برگردانید و به سوی جهنّم برید! (۲)

نتیجه نهایی

از آنچه در آیات بالا آمد نتیجه می گیریم که قرآن مجید «تکبر و استکبار» را از زشت ترین صفات و بدترین اعمال و نکوهیده ترین خصلت های انسانی می شمرد، صفتی که می تواند سرچشمه انواع گناهان و حتّی سرچشمه کفر گردد، و آنها که در این

خصلت زشت غوطهور گردند، هرگز روی سعادت را نخواهند دید و راه به سوی قرب خدا پیدا نمی کنند. بنابراین سالکان الی الله و راهیان راه حق، قبل از هر کار باید ریشه استکبار و خودخواهی و خود برتر بینی را در وجود خود بخشکانند که بزرگترین مانع راه آنهاست. پاورقی ۱- «جمل» در لغت به معنی شتری است که تازه دندان در آورده و یکی از معانی جمل، طنابهای محکمی است که کشتی ها را با آن مهار می کنند (تاج العروس و قاموس). ۲- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۳۹

تکبر در روایات اسلامی

در منابع حدیث، روایات زیادی درباره مذمت کبر و تفسیر حقیقت آن و علاج و آثار آن آمده است، که نقل همه آنها در این مختصر نمی گنجد، ولی از آنها گلچینی در هر قسمت کرده، در ذیل از نظر خوانندگان عزیز این بحث می گذرانیم: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْكِبْرَ فَإِنَّ إِيْلَيْسَ حَمَلَهُ الْكِبْرُ عَلَى أَنْ لَا يَسْتَجِدَّ لِأَدَمَ زَاكَرُ تَكْبَرٍ بِرَهْزِيدِ كِهْ اِبْلِيسَ بِهْ خَاطِرِ تَكْبَرٍ اَزْ سَجْدَهْ كَرْدَنِ بَرِ اَدَمِ خُودْدَارِي كَرْدِ (و برای همیشه مطرود در گناه الهی شد)». (۱) ۲- همین معنی به تعبیر دیگری در خطبه های نهج البلاغه آمده است، در خطبه قاصعه که بخش عظیمی از آن درباره «تکبر ابلیس» و پیامدهای آن می باشد می خوانیم: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَتْ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ... عَنْ كِبْرٍ سَاعِيَهُ وَاحِدَهُ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْتَلِمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ عُبْرَتٌ بَگِيرِيدِ اَزْ كَارِي كِهْ خُودَا بَا اِبْلِيسَ كَرْدِ زِيْرَا اَعْمَالِ طَوْلَانِي وَ كُوشَشَهَائِ فِرَاوَانِ اَوْ رَا (در مسیر عبادت و بندگی خدا) به خاطر ساعتی تکبر نابود ساخت، چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان گناه را مرتکب شود، ولی سالم بماند؟! (۲)» (۲) عبارات کوبنده فوق به خوبی نشان می دهد که تکبر و خودخواهی حتی در لحظات کوتاه چه پیامدهای خطرناکی را دارد و چگونه همچون آتش سوزان می تواند حاصل یک عمر طولانی اعمال صالحه را بسوزاند و خاکستر کند و شقاوت ابدی و عذاب جاویدان را نصیب صاحبش سازد. پاورقی ۱- کنز العمال، حدیث ۷۷۳۴. ۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه). صفحه ۳۴۰. در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «اِحْدَرِ الْكِبْرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّحْمَنِ زَاكَرُ تَكْبَرٍ بِرَهْزِيدِ كِهْ سَرَاغَاZ طُغْيَانَهَا وَ مَعْصِيَتِ وَ نَافِرْمَانِي خُودَاوَنَدِ رَحْمَانِ اَسْتِ»! (۱) حدیث بالا این واقعیت را روشن می سازد که سرچشمه بسیاری از گناهان مسئله کبر و خود برتر بینی است. ۴- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَيْءٌ مِنْ الْكِبْرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ! قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ زَاكَرُ قَلْبِ هِيْجِ اِنْسَانِي چيزِي اَزْ كِبَرِ وَاْرِدِ نَمِي شُودِ مَگَرِ اَيْنَكِهْ بِهْ هِمَانِ اَنْدَاZَهْ اَزْ عَقْلَشِ كَاسْتَهْ خُودَا هِشْدِ، كَمِ بَاشِدِ يَا زِيَادِ»! (۲) ۵- در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «أُصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ، الْحِرْصُ وَ الْاِسْتِكْبَارُ وَ الْحَسَدُ، فَأَمَّا الْحِرْصُ فَإِنَّ اَدَمَ جِيْنِ نُهْيِ عَنِ الشَّجَرَةِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَى أَنْ اَكْلَ مِنْهَا، وَأَمَّا الْاِسْتِكْبَارُ فَإِبْلِيسُ حَيْثُ أَمَرَ بِالسُّجُودِ لِأَدَمَ فَأَبَى، وَأَمَّا الْحَسَدُ فَإِنِّيَا اَدَمَ، حَيْثُ قَتَلَ اِحْدَهُمَا صِيْ اِحْبَهُ زِيْشَهْ هَائِ كُفْرِ (منظور از کفر در اینجا عصیان و نافرمانی خدا به معنی اعم است) سه چیز می باشد: حرص، و تکبر و حسد. امّا «حرص» به خاطر آن است که هنگامی که آدم از خوردن شجره ممنوعه نهی شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد و امّا استکبار، نمونه آن ابلیس بود که مأمور به سجده برای آدم شد، ولی او سرپیچی کرد، امّا حسد، در مورد فرزند آدم ظاهر گشت و سبب شد که یکی دیگری را به قتل برساند». (۳) بنابراین نخستین گناهان در روی زمین از این سه نشأت گرفت. ۶- در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) چنین آمده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ كَسِي كِهْ دَرِ قَلْبِشِ بِهْ اَنْدَاZَهْ سَنَگِيْنِي دَاْنَهْ خُرْدَلِي اَزْ كِبَرِ بَاشِدِ هَرْگَزِ دَاخِلِ بَهْشْتِ نَخُودَا هِشْدِ»! (۴) پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۲۶۰۹. ۲- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۸۶. ۳- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، حدیث ۴۰۱. ۴- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۰. صفحه ۴۱۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «أَقْبَحُ الْخُلُقِ التَّكْبَرُ زِيْشْتِ تَرِيْنِ اِخْلَاقِ (بد) تکبر است»! (۱) با اینکه احادیث در کتب اسلامی در این زمینه بسیار فراوان است، ولی همین چند حدیث که ذکر شد به قدر کافی گویاست و زشتی فوق العاده این

صفت رذیله را روشن می‌سازد. در این احادیث کبر سرچشمه گناهان دیگر و نقصان عقل و بر باد رفتن سرمایه های سعادت و زشت ترین رذایل اخلاقی و سبب محروم شدن از ورود در بهشت شمرده شده است. که هر یک از این امور به تنهایی می‌تواند عامل مؤثر بازدارنده ای بوده باشد و نشان دهد که تا چه حد این صفت مذموم در انحطاط مقام انسانی و مقام مؤمن مؤثر است.

تکبر در منطق عقل

اضافه بر آیات و روایات، «تکبر و استکبار» از نظر منطق عقل نیز بسیار نکوهیده است، چرا که همه انسانها بندگان خدا هستند و هر کس در وجود خود استعدادها و نقطه های روشن و مثبتی دارد، همه از یک پدر و مادر آفریده شده اند و همه از نظر آفرینش یکسانند، دلیلی ندارد که انسانی خود را از دیگری برتر بشمرد و به او فخرفروشی کند و او را تحقیر نماید! گیرم خداوند موهبتی به او داده باشد این موهبت باید سبب شکر و تواضع گردد نه سبب کبر و غرور. زشتی این صفت از بدیهیات است که هر کس وجدان بیداری داشته باشد به آن اعتراف می‌کند به همین دلیل افرادی که به هیچ مذهبی پایبند نیستند تکبر و خود برتر بینی را ناخوش می‌دارند و آن را از زشت ترین صفات می‌شمردند. در واقع بخش مهمی از مسئله حقوق بشر که بوسیله جمعی از متفکران غیر مذهبی تنظیم شده نیز ناظر به مسئله مبارزه با استکبار است، هر چند در عمل گاه نتیجه معکوس داده است و به صورت ابزاری در دست مستکبران برای کوبیدن دیگران در آمده است. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۲۸۹۸. صفحه ۴۲ اصولاً چگونه انسان می‌تواند ردای تکبر را بر دوش بیفکند، در حالی که به گفته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آغاز نطفه (بی ارزشی) بود و سرانجام مردار (متعفن) می‌شود و درون وجود او مملو از آلودگی هاست! (۱) انسانی که آن قدر ضعیف و ناتوان است که یک پشه ناچیز او را آزار می‌دهد و حتی کوچکتر از پشه یعنی میکروبی که با چشم هرگز دیده نمی‌شود، او را بیمار می‌سازد و در بستر بیماری می‌افکند، انسانی که از مختصر گرمی هوا بی‌طاقت می‌شود و از مختصر سرما رنج می‌برد، اگر باران نیاید بیچاره است، اگر کمی بیش از حد بیارد باز هم بیچاره است، کمی فشار خون او بالا می‌رود حیات او به خطر می‌افتد و کمی پایین می‌آید باز جانش در خطر است! از سرنوشت خویش در یک ساعت آینده با خبر نیست و لحظه پایان عمر خود را هرگز نمی‌داند، نزدیک ترین دوستانش گاه قاتل او می‌شوند و عزیزترین عزیزانش، دشمن جان او می‌گردند، آبی که مایه حیات اوست گاه موجب مرگ او می‌شود و نسیمی که به او حیات و نشاط می‌بخشد اگر کمی سریعتر بوزد مبدل به تندبادی می‌شود که خانه و کاشانه اش را بر سرش ویران می‌کند. از اموری که نشانه ناتوانی فوق العاده انسان است بیماریهایی است که دامن او را می‌گیرد و غالباً از میکروبها و ویروسها که موجودات بسیار کوچکی هستند که از خردی به چشم دیده نمی‌شوند ناشی می‌گردد و انسانهای نیرومند و قوی پیکر و قهرمان را به زانو در می‌آورد! بیماری وحشتناک سرطان که در عصر و زمان ما بیشترین کشتار را می‌کند و تلاش و کوشش شبانه روزی هزاران دانشمند و صرف میلیاردها پول برای درمان آن به جایی نرسیده است از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ از اینکه یک سلول کوچک بدن که تنها با ذره بین قابل رؤیت است به طغیان و استکبار برمی‌خیزد و بدون هیچگونه نظم و برنامه ای شروع به تکثیر مثل می‌کند، به گونه تصاعدی افزایش می‌یابد و در زمان کوتاهی تشکیل غده سرطانی می‌دهد. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۴. صفحه ۴۳ بسیاری از فرماندهان بزرگ و سران زورمند جهان را که دارای ارتشهای عظیمی بوده اند همین بیماری از پای در آورده است، یعنی ارتش عظیم میلیونی آنها نتوانسته است جلو سرکشی یک سلول کوچک را بگیرد! آری چنین است ضعف و ناتوانی ذاتی انسان، با این حال چگونه می‌تواند دعوی بزرگی کند و لباس استکبار بر تن بپوشد، عظمت و بزرگی تنها از آن خداست و غیر او ضعیف و ناتوانند! این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که این بحث منطقی را به صورت فشرده و زیبا بیان فرموده است به پایان می‌بریم: «مَسِيكِيْنُ بُنْ آدَمَ مَكْتُوْمُ الْاَجْلِ، مَكْنُوْنُ الْعَلْلِ، مَحْفُوْطُ الْعَمَلِ، تُوْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تَنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ» بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگیش نامعلوم، عوامل بیماریش ناپیدا و کردارش (نزد خدا و در نامه اعمالش)

محفوظ است، پشه ای او را آزار می دهد، مختصر آبی یا غذایی گلوگیرش می شود و او را می کشد و مختصر عرقی او را متعفن و بدبو می سازد!» (۱) آیا با این حال سزاوار است خود را بزرگ ببیند و به دیگری فخر فروشی کند؟

نکته ها

اشاره

در اینجا مسائل مهمی باقی مانده است که تحت نه عنوان تشریح می شود.

۱- تعریف و حقیقت تکبر

بزرگان اخلاق گفته اند: اساس تکبر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببیند احساس آرامش کند، بنابراین تکبر از سه عنصر تشکیل می شود: نخست اینکه برای خود مقامی قائل شود، دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم مقام خود را برتر از آنها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند. پاورقی ۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۱۹. صفحه ۴۴ از همین رو گفته اند تکبر (خود برتر بینی) با عجب (خود بزرگ بینی) تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه ای با دیگری نمی شود، بلکه انسان به خاطر علم یا ثروت یا قدرت و یا حتی عبادت، خود را بزرگ می بیند، هر چند فرضاً کسی جز او در جهان نباشد، ولی در تکبر حتماً خود را با دیگری مقایسه می کند و برتر از او می بیند. واژه «کبر و تکبر» گاه به آن حالت نفسانی که در بالا اشاره شد گفته می شود و گاه به عمل یا حرکتی که ناشی از آن است، مثلاً چنان می نشیند یا راه می رود و سخن می گوید که نشان می دهد خود را برتر از همه اطرافیانش می بیند، این اعمال و حرکات را نیز تکبر می نامند که ریشه اصلیش همان حالت باطنی و درونی است. نشانه های تکبر، بسیار زیاد است، از جمله اینکه افراد متکبر انتظارات زیادی از مردم دارند، انتظار دارند دیگران به آنها سلام کنند، کسی پیش از آنها وارد مجلس نشود، همیشه در صدر مجلس جای گیرند، مردم در برابر آنها کوچکی کنند، کسی از آنان انتقاد نکند و حتی پند و اندرز نگوید، همه برای آنها امتیازی قائل شوند و حریمی نگه دارند، مردم در برابر آنها دست به سینه باشند و همیشه از عظمت آنان سخن بگویند. بدیهی است ظهور و بروز این حالات تابع درجه شدت و ضعف تکبر است، در بعضی همه این نشانه ها ظاهر می شود و در بعضی قسمتی از اینها! این حالات و حرکات ریشه های درونی دارد، گاه بسیار ضعیف و پنهان است به طوری که ممکن است افراد در برخوردهای نخستین هرگز متوجه آن نشوند و حتی این صفت مذموم را با نقطه های مثبت و قوت (مانند اعتماد به نفس و بزرگی شخصیت) اشتباه کنند و گاه به قدری آشکار است که هر کس از دور متوجه آن می شود.

۲- شاخه های تکبر

در اینجا مفاهیم متعددی وجود دارد که گاه تصور می شود همه با هم مترادف و یکسانند در حالی که تفاوت های ظریفی با هم دارند هر چند ریشه همه آنها به «تکبر» باز می گردد، ولی از زاویه های مختلف به آن نگاه می شود. صفحه ۴۵ «خود برتر بینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشی»، همه از مفاهیمی هستند که ریشه آنها «تکبر» است، هر چند از زوایای

مختلف دیده می‌شود. کسی که صرفاً خود را بالاتر از دیگران می‌بیند، «خود برترین» است. کسی که به خاطر این خود برترینی سعی دارد در همه جا و در همه کارهای اجتماعی همه چیز را قبضه کند، «خود محور» است. کسی که سعی دارد در مسائل اجتماعی مخصوصاً به هنگام بروز مشکلات تنها به منافع خود بیندیشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد، «خودخواه» است. کسی که سعی می‌کند سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند و آنها را زیر سیطره خود قرار بدهد، گرفتار «برتری جویی» است. بالأخره کسی که سعی دارد مال و ثروت یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخرفروش» است. بنابراین همه این صفات ریشه مشترکی دارد و آن تکبر است هر چند در چهره‌های مختلف ظاهر می‌گردد.

۳- تکبر در برابر چه کسی؟

علمای اخلاق تکبر را به سه بخش تقسیم کرده‌اند: تکبر در برابر خدا! تکبر در برابر پیامبران. تکبر در مقابل خلق خدا. منظور از تکبر در برابر خداوند که بدترین نوع تکبر است و از نهایت جهل و نادانی سرچشمه می‌گیرد، این است که انسان ضعیف ادعای الوهیت کند، نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید، یا همچون فرعون «...أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ مِنْ پروردگار برتر شما هستم!» بگوید (۱) و یا از «...مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...» من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم (۲) دم بزند. صفحه ۴۶ بسیار بعید به نظر می‌رسد که افرادی همچون «فرعون» که سالها بر کشور پهناور مصر حکومت می‌کرد آنقدر کم عقل و بی‌هوش باشد که خود را واقعاً «ربّ اعلیٰ» و تنها معبود بزرگ در جهان هستی بداند. بلکه بیشتر به نظر می‌رسد که او و افرادی امثال او برای تحمیق توده‌های ساده لوح این گونه ادعاها را می‌کردند تا پایه‌های حکومت خود را از طریق ادعای الوهیت محکم سازند. شکل دیگری از تکبر در برابر خدا، تکبر ابلیس و پیروان اوست که از اطاعت خداوند سر باز زدند و تشخیص خود را برتر شمردند و به حکمت پروردگار خرده گرفتند و گفتند: چرا ابلیس که از آتش آفریده شده است در برابر یک موجود خاکی سجده کند؟ و گفت: «...لَمْ أَكُنْ لَاسِيءًا لِّبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ...» من هرگز برای بشری که از گل خشکیده‌ای، که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد (۳)، «... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ...» من از او بهترم! مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل! (۴) آری گاه حجاب ضخیم کبر و غرور چنان جلو چشم عقل و هوش انسان را می‌گیرد که موجود ضعیفی، خود را آگاه‌تر از حکیم علی‌الاطلاق می‌پندارد. قسم دوم تکبر، تکبر در برابر انبیا و پیامبران است که در میان ائمه‌های پیشین بسیار دیده شده است، گروهی از مستکبران در این ائمه‌ها، از اطاعت پیامبران الهی سر باز می‌زدند و از روی کبر و غرور همچون فرعونیان می‌گفتند: «...أَنْتُمْ مِنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا...» آیا ما به دو انسان که همانند خودمان هستیم (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم؟ (۵) و گاه همانند قوم نوح به یکدیگر می‌گفتند: «وَلَيْسَ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَّاسِرُونَ...» و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید به یقین زیانکارید. (۶) پاورقی ۱- نازعات، ۲۴. ۲- قصص، ۳۸. ۳- حجر، ۳۳. ۴- اعراف، ۱۲. ۵- مؤمنون، ۴۷. ۶- همان سوره، ۳۴. صفحه ۴۷ و گاه به بهانه جویی‌های کودکان می‌پرداختند و از سر لجاجت می‌گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟ چرا ما خدا را نمی‌بینیم؟» وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاتَنَا لَوْ لَآتُرَزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا. قرآن در ادامه این آیه می‌گوید: «لَقَدْ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا...» آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان کردند. (۱) قسم سوم، تکبر در برابر بندگان خداست به گونه‌ای که خود را بزرگ بشمرد و دیگران را کوچک و خوار و بی‌مقدار، زیر بار هیچ کس نرود، خود را از همه برتر ببیند و حق هیچ صاحب‌حقی را محترم نشمرد و دائماً منتظر باشد که دیگران برای او عظمت قائل شوند. این نوع از کبر نمونه‌های فراوانی دارد که نیاز به شرح آن نیست، و گاه به حدّ اعلا می‌رسد و به تکبر در برابر پیامبران و خداوند منتهی می‌گردد. آری آتش کبر و غرور، نخست از تکبر در برابر بندگان خدا سر می‌زند، سپس به

استکبار در برابر انبیا و رسولان پروردگار می رسد و سرانجام به تکبر در برابر ذات پاک خداوندگار می انجامد!

۴- انگیزه های تکبر

قسمت اول

تکبر اسباب زیادی دارد و همه آنها به این باز می گردد که انسان در خود کمالی تصوّر کند و بر اثر حبّ ذات، بیش از حدّ آن را بزرگ نماید و دیگران را در برابر خود کوچک بشمرد. بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» اسباب کبر را در هفت چیز خلاصه کرده اند، نخست اسباب دینی که «علم» و «عمل» است، و اسباب دنیوی که «نسب»، «زیبایی»، «قوّت»، «مال» و «فزونی یاران و یاوران» می باشد و درباره هر کدام از اینها شرحی دارد که به طور خلاصه در ذیل از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، می گوید: پاورقی ۱- فرقان، ۲۱. صفحه ۴۸ نخستین اسباب تکبر «علم» است و چه زود علم سبب غرور گروهی از علما و دانشمندان می گردد، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «آفت بزرگ علم، تکبر است؛ آفَةُ الْعِلْمِ الْخِيَالَةُ». بعضی از افراد آنچنان کم ظرفیتند که وقتی چند بابی از علم را می خوانند خود را بزرگ و دیگران را کوچک می شمردند، بلکه با نظر تحقیر به دیگران می نگرند و از همه انتظار احترام و خدمت و تواضع و کرنش دارند. در حالی که عالمان واقعی هر قدر بر علمشان افزوده می شود، خود را نادان تر می بینند، چرا که خود را در برابر اقیانوس عظیمی مشاهده می کنند که تنها قطراتی از آن را در اختیار دارند. آنها به خاطر همان مقدار علمی که به دست آورده اند مسؤولیت خود را سنگین تر می بینند و خوف آنها بیشتر می شود که گفته اند: «مَنْ اَزْدَادَ عِلْمًا اَزْدَادَ خَوْفًا» هر کس بر علمش افزوده شود، بر خوف او افزوده می شود». سبب دوم، اعمال نیک و عبادت است که موجب کبر و غرور بسیاری از نیکوکاران و عبادت کنندگان می شود، چرا که از این رهگذر، خود را برتر از دیگران می پندارند و انتظار دارند مردم به دیدار آنها بشتابند و مشکلات آنها را حل کنند، در مجالس احترام خاصی برای آنها قائل شوند و از نیکوکاری و زهد و ورع و تقوای آنها سخن بگویند، گویی عبادت خود را ممتی بر دیگران می پندارند، این در جهات دنیوی. و در جهات دینی خود را اهل نجات و سایر مردم را اهل هلاک می شمردند و این امور سبب می شود که امتیاز فوق العاده ای برای خود قائل گردند و به فخرفروشی بر دیگران به طور آشکار و پنهان و یا نیمه آشکار پردازند و در حالی که خود بر لب پرتگاه خطرناکی قرار گرفته اند مردم را چنین فکر می کنند و خود را از عذاب خدا در امان پندارند! صفحه ۴۹ در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «اِذَا سَجِعْتُمْ الرَّجُلُ يَقُولُ هَلَكَ النَّاسُ فَهُوَ اَهْلَكُهُمْ» هنگامی که شنیدید کسی می گوید: مردم (به خاطر اعمالشان) هلاک شدند بدانید خود او هلاکتش از آنان شدیدتر است! در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «كَفَى بِالْمَرْءِ شَرًّا اَنْ يُحَقِّرَ اَخَاهُ الْمُسْلِمَ» برای انسان این بدی و بدبختی کافی است که برادر مسلمانش را خوار و خفیف بشمرد! مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» بعد از ذکر این سخن می افزاید: چه قدر فرق است بین کسی که عالم یا عابدی را به خاطر علم و عبادتش بزرگ می شمرد، به او احترام می گذارد و خود را در برابر او ناچیز می بیند و آن عالم و عابدی که شخص مزبور را کوچک می داند و دوست دارد از او دور شود! (۱) او در بخش دیگری از سخنانش می افزاید: این آفتی است که کمتر عابدی از آن در امان می ماند، هرگاه کسی به او بی احترامی کند یقین دارد که بی احترامی کننده مبعوض درگاه الهی است و بعید می داند که خدا او را ببخشد، در حالی که اگر خودش به دیگری چنین آزاری را برساند این قدر اهمّیت به آن نمی دهد و این نوعی جهل و نادانی است و جمع میان «عجب» و «تکبر» و «غرور» است و اگر در چنین حالی شخص مزبور گرفتار ناراحتی شود آن را از کرامات خویش می پندارد و انتقام الهی می شمرد! چه قدر فرق است بین چنین افراد نادان و مغرور و بعضی از عابدان هوشیار متواضع که یک نمونه آن این است: یکی از بزرگان عباد، از عرفات در ایام حجّ

باز می گشت گفت: «اگر من (کنه‌کار) در میان آنان نبودم امید می رفت که خدا همه را بیخشد و رحمت کند!» این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به پایان می بریم: در روایتی آمده است که در محضر آن حضرت (صلی الله علیه و آله) از خوبی و پرهیزکاری کسی سخن گفتند، هنگامی که از دور نمایان شد عرض کردند: ای رسول خدا! این همان کسی است که توصیف او را به شما عرض کردیم! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نگاهی به چهره او افکند و فرمود: «من در صورت او تاریکی شیطان را می بینم! آن مرد نزدیک آمد و سلام کرد و در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یارانش ایستاد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَسْئَلُكَ بِاللهِ حَدَّثَكَ نَفْسُكَ أَنْ لَيْسَ فِي الْقَوْمِ أَفْضَلُ مِنْكَ؟ فَقَالَ اللهُ نَعَمْ»؛ فرمود تو را به خدا سوگند آیا در دل نمی گفتمی که در میان این جمعیت کسی برتر از تو نیست؟ عرض کرد: آری» (۱) اصحاب فهمیدند تاریکی شیطان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با نور نبوت آن را مشاهده کرده است همین عجب و کبر و غرور بوده است. پاورقی ۱- اقتباس از المحجّة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۲۶۹. صفحه ۵۰ عامل سوم، نسب و حسب عالی است. به این گونه که کسانی در یک خانواده شریف و معروف به علم و عمل و تقوا و بزرگواری و سخاوت متولد شده اند، این را برای خود امتیاز بزرگی می شمردند و دیگران را که از خانواده های پایین تری هستند کوچک و بی ارزش می پندارند، در حالی که می دانیم حسب و نسب در اسلام مطرح نیست، همه مردم بندگان خدا هستند و از یک پدر و مادر آفریده شده اند و امتیازی جز از طریق تقوا بر یکدیگر ندارند. این مسئله به قدری مهم است که پیشوایان بزرگ اسلام کمترین تعبیراتی را که در آن نشان از برتری جویی از نظر حسب و نسب بود تحمل نمی کردند، از جمله در حدیثی می خوانیم که «ابوذر» در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) به کسی گفت «یا بن السّوداء...! ای فرزند زن سیاه!» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ابوذر! آرام باش، آرام باش، کسی که مادرش سفید پوست است بر کسی که مادرش سیاه پوست است هیچ برتری ندارد! ابوذر می گوید: من (که متوجه اشتباه خود شدم برای جبران این خطا) روی زمین دراز کشیدم و به آن مرد گفتم: برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار! (۲) به هر حال همانطور که بارها شنیده ایم قرآن و روایات اسلامی به ما می گوید هیچ انسانی بر انسان دیگر به خاطر حسب و نسبش برتری ندارد، اینها یک سلسله امور اعتباری است که در بیرون وجود انسان است، ارزش و شخصیت انسان به امتیازات معنوی و درونی اوست و به فرض که حسب و نسب به خاطر ارتباطش به بعضی از بزرگان سبب فضیلتی شود نباید این فضیلت موجب کبر و غرور گردد و صاحب نسب شریف بر دیگران فخر فروشی کند. پاورقی ۱- المحجّة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۰. ۲- المحجّة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۳. صفحه ۵۱ اگر می بینیم امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه نهج البلاغه، یا امام سجّاد (علیه السلام) در خطبه معروف شام، به حسب و نسبشان افتخار می فرمودند، نه برای برتری جویی بود، بلکه هدف دیگری داشتند، آنها می خواستند رسالت امامت و رهبری خود را برای ناآگاهان از این طریق تبیین کنند. درست مثل اینکه فرمانده لشکر برای معرفی خود و دعوت لشکریان به پیرویش، مقام و موقعیت خویش را شرح می دهد. چهارمین اسباب تکبر و تفاخر، جمال و زیبایی و حسن ظاهر است، به این ترتیب که شخص خوش قد و قامت و زیبا، دیگران به ویژه کسانی را که در اندام خود دارای عیب و نقصی هستند، مورد تحقیر قرار دهد و نسبت به آنها فخر فروشی کند. این عامل در تمام کسانی که بهره ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود، ولی بیشتر در زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران مخصوصاً کسانی که دارای عیب و نقصی هستند می کشند. در حدیثی می خوانیم که زن (کوتاه قامتی) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید (و مسائل خود را پرسید) عایشه می گوید: هنگامی که آن زن بیرون رفت من با دست اشاره ای به قد و قامت او کردم (یعنی چقدر کوتاه است) پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «غیبتش کردی!» مرحوم فیض بعد از ذکر این حدیث می گوید: «منشأ این کار تکبر بود زیرا اگر خود او هم کوتاه قد بود، چنین چیزی را درباره آن زن نمی گفت و این غیبت از غرور و تکبر سرچشمه می گرفت».

پنجمین اسباب تکبر، داشتن مال و ثروت فراوان است که غالباً در پادشاهان و سرمایه داران بزرگ و صاحبان اراضی وسیع کشاورزی و کارخانه ها دیده می شود. آنها که غالباً از لباسهای گرانقیمت و پر زرق و برق و مرکب های سواری گرانبها و خانه های وسیع و قصرهای مجلل استفاده می کنند، افرادی را که فاقد این امورند مورد تحقیر قرار می دهند و نسبت به آنها فخرفروشی می کنند و این از زشت ترین و کثیف ترین انواع تکبر است. صفحه ۵۲ گاه این گونه متکبران آن قدر گزافه گویی می کنند که به مؤمنان فقیر صالح خطاب کرده می گویند: بیچاره! اگر من بخوام صدها مثل تو را می خرم و آزاد می کنم! تو چی هستی و چه ارزشی داری؟ مخارج یک روز منزل من به اندازه مخارج یک سال یا تمام عمر توست! و امثال این ترهات. قرآن مجید نمونه هایی از این نوع تکبر و عاقبت آن را بیان کرده است، از جمله در داستان قارون می خوانیم: او برای برتری جوئی بر بنی اسرائیل به نمایش ثروت خود پرداخت و در یکی از روزها او با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد تا آنجا که صبر و طاقت را از بینندگان ربود و بسیاری از دنیا پرستان آرزو کردند که ای کاش همانند ثروت قارون را داشتند، (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ... (۱). در تواریخ آمده است که او با یک جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت در حالی که همه آنها بر اسبهای گرانقیمت با پوشش های سرخ سوار بودند، کنیزان زیبای سفید رو را با خود بیرون آورد که روی زینهای طلا- که بر استرهای سفید رنگ قرار داشت سوار بودند و همه غرق زینت آلات بودند! ولی این تکبر و برتری جوئی چندان نپایید، چیزی نگذشت که زمین به فرمان خدا او و تمام قصرها و ثروتهايش را در کام خویش فرو برد و زندگی این ثروتمند خودخواه مستکبر و مغرور، درس عبرتی برای تمام انسانها در طول تاریخ شد. (۲) عامل ششم، قدرت و نیروی جسمانی یا موقعیت سیاسی و اجتماعی است که غالباً در زورمندان و امراء دیده می شود، خود را موجودی برتر و گاه **ظَلَّ اللهُ فِي الْأَرْضِينَ** سایه خدا در سراسر زمین! می پندارند، و انتظار دارند دیگران همچون غلامان و بردگان، در برابر آنان تعظیم کنند، هر گاه کمترین سخن و حرکتی که لایق شأن و مقام کبریایی آنها نباشد از کسی صادر شود قابل بخشش نخواهد بود. پاورقی ۱- قصص، ۲۰۷۹- برای توضیح بیشتر و برای اطلاع از وضع قارون، به جلد ۱۸ تفسیر نمونه ذیل آیات بالا مراجعه نمایید. صفحه ۵۳ در حالات بعضی از سلاطین پیشین نقل کرده اند که هر وقت مردم وارد مجلس آنها می شدند باید دهان خود را با چیزی بپوشانند مبادا فز و شکوه سلطانی آنان با بخار و بوی دهان رعایا آلوده شود و همین کبر و غرور فوق العاده غالباً منشأ اشتباهات بزرگ آنها و محاسبه های نادرست و در نتیجه سبب سرعت سقوطشان می شد. هفتمین سبب، فزونی یاران و مددکاران و شاگردان و پیروان و فرزندان و قوم و قبیله است، پادشاهان به لشکرهايشان افتخار می کردند، بعضی از علما ممکن است به خاطر فزونی شاگردان یا مریدان و پیروان و تابعان گرفتار تکبر شوند، شیوخ قبایل به کثرت و قوت قبیله خود بر دیگران فخر می فروشند، حتی گاه بعضی از فاسقان وقیح و بی شرم افتخار به کثرت گناهان و شرب خمر و فجور با زنان و کودکان می کنند! این امور هفتگانه، اموری است که افراد به سبب همه یا بعضی از آنها ممکن است به دیگران فخرفروشی کنند و البته منحصر به اینها نیست، هر نقطه کمال و قوت معنوی یا مادی، صوری و یا حتی خیالی و پنداری ممکن است سبب غرور و استکبار صاحبش شود. مفهوم این سخن آن نیست که انسان برای پرهیز از تکبر و غرور از اسباب کمال فاصله بگیرد و این امور را در خود بمیراند تا منشأ غرور او نشود، بلکه هدف این است که هر قدر بر علم و عبادت و قوت و قدرت و ثروت او افزوده می شود، سعی کند متواضع تر و خاضع تر گردد و بیندیشد که هیچ یک از اینها پایدار نیست و همه آنها در برابر قدرت پروردگار بسیار ناچیز و بی ارزش است.

۵- ریشه یابی تکبر

صفت رذیله تکبر مانند سایر رذایل اخلاقی، ریشه هایی دارد که باید آنها را جستجو کرد و دقیقاً شناخت، در غیر این صورت ریشه

کن کردن این صفت رذیله غیر ممکن است. صفحه ۵۴ بعضی از بزرگان مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» چهار ریشه برای «تکبر» ذکر کرده است: عجب، کینه، حسد و ریا. او معتقد است تکبر درونی ریشه اش «عجب» - خود بزرگ بینی - است، این خود بزرگ بینی سبب می شود که خود را برتر از آنها بدانند و بر آنها فخرفروشی کند و ریشه های دیگری دارد که یکی از آنها «کینه» است که نسبت به شخص خاصی پیدا می کند و همین امر سبب می شود که امتیازات واقعی یا پنداری خود را به رخ او بکشد، و دیگر «حسد» است که سبب بروز این رذیله اخلاقی می گردد و دیگری «ریاکاری» است که سبب می شود شخص ریاکار امتیازات خود را به دیگران ارائه دهد. این ریشه های چهارگانه، ریشه های اصلی تکبر را تشکیل می دهد. ولی ظاهر این است که ریشه ها منحصر به این چهار صفت نیست، بلکه امور دیگری نیز می تواند ریشه تکبر گردد.

۶- آثار و نشانه ها

بیماریهای اخلاقی مانند بیماریهای درونی و جسمانی همیشه همراه با آثاری در برون است همان گونه که یک بیماری کبدی علایم مختلفی بر پوست بدن، چهره، رنگ چشم، زبان و مانند آن دارد، کسی که به یک بیماری سخت اخلاقی گرفتار است آثار و نشانه هایش در اعمال و سخنان او ظاهر می شود. بزرگان اخلاق آثار کبر را به طور مشروح و گسترده شمرده اند، این آثار گاه در چهره ظاهر می شود، مثل اینکه شخص متکبر در برابر اشخاص مختلف چهره در هم می کشد و نگاه های تحقیر آمیزی می کند حتی حاضر نیست با تمام صورت با افراد روبرو شود. گاه آثار این خوی نکوهیده در سخنانش آشکار می گردد، تعبیرهایی که از خود می کند مبالغه آمیز است و پیوسته ضمیرهای جمع در باره خود به کار می برد، حتی تَن صدای او نشان می دهد که آدم مغرور و متکبری است. صفحه ۵۵ در میان حرف این و آن می دود و به کسی اجازه سخن گفتن نمی دهد، به سخنان مردم گوش نمی دهد ولی انتظار دارد همه به سخنانش گوش فرا دهند، سخنان کوتاه دیگران را طولانی می شمرد و سخنان طولانی و بی محتوای خودش را کوتاه و لازم و واجب می داند! گاه آثار آن در حرکات و اعمال، ظاهر می شود، دوست دارد دیگران در برابر او بایستند و او نشسته باشد، هنگامی که وارد مجلس می شود همه برای او قیام کنند، ولی او برای کسی قیام نکند! در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى رَجُلٍ قَاعِدٍ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَوْمٌ قِيَامٌ؛ کسی که می خواهد به یکی از دوزخیان نگاه کند، نگاه به کسی کند که نشسته است و مردم در برابر او ایستاده اند!» (۱) و نیز دوست دارد در کوچه و بازار تنها نباشد و فرد یا گروهی پشت سر او حرکت کنند. در حدیثی آمده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ يَمْشِي مَعَ الْأَصْحَابِ فَيَأْمُرُهُمْ بِالْقَدَمِ وَيَمْشِي فِي غَمَارِهِمْ؛ پیامبر اکرم گاه با یارانش حرکت می کرد به آنها دستور می داد بر او تقدّم جویند و او در لا- به لای آنها راه می رفت» (۲) دوست دارد که دیگران به دیدن او آیند بی آنکه او به دیدن دیگران برود، از همنشینی با فقیران و مستمندان و کسانی که ظاهر نامرتبی دارند پرهیز می کند و اگر گرفتار چنین افرادی شود سعی دارد در نخستین فرصت از کنار آنان برخیزد یا آنها را از خود دور سازد! دوست دارد هرگز چیزی برای اهل خانه با دست خود خریداری نکند و در خانه کمترین کاری انجام ندهد، زن و فرزند و خدمتکار دست به سینه در برابر او برای انجام حوائج حاضر باشند و او به آنها فرمان دهد! پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۰۶، چاپ آخوندی. ۲- مسند الفردوس دیلمی، مطابق نقل المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۷. صفحه ۵۶ گاه آثار تکبر در طرز پوشیدن لباس، مخصوصاً لباسهای گرانیقیمتی که جلب توجه می کند، یا مرکب سواری، خانه و وسایل زندگی، مرکز کسب و کار و تجارت و یا حتی طرز لباس و زندگی فرزندان و بستگان و منتسبین به او آشکار می گردد و در همه این موارد هدفش این است که قارونوار ثروت خود را به رخ دیگران بکشد و به گمان خود برتری خویش را نسبت به سایرین ثابت نماید. البته این سخن بدان معنی نیست که انسان از پوشیدن لباس خوب خودداری کند و لباسهای

مدرس و پاره در تن نماید، بلکه همانطور که در حدیث نبوی وارد شده، عمل نماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَالْبِسُوا وَتَصَدَّقُوا فِي غَيْرِ سَرَفٍ وَلَا مَخِيلَةٍ بِخَوْرِيْدٍ وَبِإِشَامِيْدٍ وَبِوَشِيْدٍ وَدِرْهَانِ خَدَا صَدَقَه دَهِيْدِ بِي أَنْكِه اِسْرَافِ كِنِيْدِ يَآ تَكْبِرُ وَبِرْتَرِي جَوِيِي نَمَآيِدِ». (۱) کوتاه سخن اینکه ظهور و بروز خوی نکوهیده «تکبر و برتری جویی» در تمام شؤون زندگی انسان امکان پذیر است و ممکن نیست کسی این صفت رذیله را به صورت شدید یا خفیف داشته باشد و در چهره و سخن و اعمال او ظاهر نگردد.

۷- مفاسد و پیامدهای تکبر و استکبار

این خوی زشت - همانگونه که در سابق اشاره شد - آثار بسیار مخربی در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد، به گونه ای که می توان گفت هیچ بخش از زندگی فردی و اجتماعی از مصایب آن در امان نیست که به چند قسمت از آن در ذیل اشاره می شود: ۱- نخستین مفاسد آن که از همه خطرناک تر است آلودگی به شرک و کفر است! آیا کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید و حتی اعتراض او بر حکمت پروردگار سرچشمه ای جز کبر داشت؟ آیا فراعنه و نمرودها و همچنین بسیاری از اقوام سرکش که از پذیرش دعوت انبیای الهی سر باز زدند دلیلی جز تکبر داشت؟ پاورقی ۱- سنن ابن ماجه، شماره حدیث ۳۶۰۵. صفحه ۵۷ تکبر به انسان اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر و غرور حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره زیبای حق محروم می کند، بلکه گاهی فرشته حق را به صورت هیولای وحشتناک می بیند! و این بالاترین ضرر و زیان تکبر است. شاید به همین دلیل است که در حدیثی می خوانیم که راوی از امام صادق (علیه السلام) درباره کمترین درجه «الحاد» سؤال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ الْكِبْرَ أَذْنَاءُ! كَمْتَرِيْنِ دَرَجَه كَفْرٍ وَ الْحَادِ، تَكْبَرِ اسْتِ! (۱)» ۲- محروم شدن از علم و دانش، یکی دیگر از پیامدهای شوم کبر است، زیرا انسان وقتی به حقیقت علم و دانش می رسد که آن را در هر جا و نزد هر کس ببیند همچون گوهر گمشده ای برآید، حال آنکه اشخاص متکبر به آسانی حاضر نمی شوند بهترین علوم و دانشها و برترین و والاترین حکمت ها را از افراد هم ردیف و یا زیر دست خود بپذیرند. آنها علوم و دانشهایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد در حالی که صفت کبر و غرور اجازه نمی دهد مطلب مهمی از کبر آنان بجوشد، به همین دلیل در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام کاظم (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الزَّرْعَ يَبْتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَبْتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آئِنَهُ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكْبِرَ مِنْ آئِنِهِ الْجَهْلِ! زِرَاعَتِ دَرِ زَمِيْنَهَآي نَرْمِ وَ هَمْوَارِ مِي رُوِيْدِ وَ رُوِي سَنَگَهَآي سَخْتِ هَر گَز رُوِيْشِ نَدَارْدِ، هَمِيْنِ گُوْنَه دَانِشِ وَ حَكْمَتِ دَرِ قَلْبِ اِنْسَانِ مُتَوَاضِعِ رُوِيْشِ دَارْدِ، وَ قَلْبِ مُتَكَبِّرِ جَبَّارِ هَر گَز اَبَادِ نَمِي گَرْدَدِ زِرَا اِخْدَاوَنْدِ تَوَاضِعِ رَا وَسِيْلَه عَقْلِ وَ تَكْبِرِ رَا اَز اِبْزَارِ جَهْلِ قَرَارِ دَادَه اسْتِ!» (۲) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹، باب الکبر، حدیث ۱. ۲- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۳. صفحه ۵۸ ۳- تکبر سرچشمه اصلی بسیاری از گناهان است گاه در حالات افراد حسود، حریص، بدزبان و آلوده به انواع گناهان دقت می کنیم می بینیم سرچشمه همه این رذایل را در وجود آنها تکبر تشکیل می دهد. آنها هیچگاه مایل نیستند کسی را برتر از خود ببینند به همین دلیل هر گاه نعمت و موهبت و موفقیتی نصیب دیگران شود، به آنها حسد میورزند. آنها برای تحکیم پایه های برتری جویی خود حریص در جمع آوری مالند. آنها برای اظهار برتری بر دیگران به خود اجازه می دهند که سایرین را تحقیر کنند و با هتک و توهین و سب و دشنام، زبان خود را آلوده سازند و به این وسیله آتش درونی خود را فرو نشانده و خویش را اشباع کنند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعِ إِلَى تَقَعُّمِ فِي الذُّنُوبِ حِرْصٌ وَ تَكْبَرٌ وَ حَسَدٌ سَبَبٌ مِي شُوْدِ كِه اِنْسَانِ دَر اَنْوَاعِ گِنَاهَانِ فَرُو رُوْدِ». (۱) در حدیث دیگری از آن حضرت (علیه السلام) می خوانیم: «التَّكْبَرُ يُظْهِرُ الرَّذِيْلَةَ! تَكْبِرِ رَذَائِلِ اِخْلَاقِي رَا ظَاهِرِ مِي سَاَزَدِ». (۲) ۴- تکبر مایه تنفر و پراکندگی مردم است از بلاهای مهمی که بر سر متکبران

وارد می شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جویهای افراد متکبر و مغرور شود، به همین دلیل به زودی حتی نزدیک ترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند و اگر به حکم الزامهای اجتماعی مجبور باشند با آنان زندگی کنند، در دل از آنان متنفرند! در حدیثی از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «مِنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ كَسَىٰ كَهَ فخر فروشی کند، ذلیل می شود». (۳) پاورقی ۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۰۳۷۱-۲- غررالحکم، حدیث ۵۲۳-۳- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۵. صفحه ۵۹ در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَمَقَّتْ النَّاسِ الْمَتَكَبِّرُ مُنْفُورَتَيْنِ مَرْدَمٍ، مَتَكَبِّرُ اسْتِ». (۱) در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) آمده است: «تَمَرَةُ الْكِبْرِ الْمَسِيَّةُ مُيُوهُ دَرَجَتِ تَكَبَّرِ بَدْغُوبِيٍّ مِنْ مَرْدَمٍ اسْتِ». (۲) این تعبیر که در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) رسیده است نیز بسیار عبرت انگیز است: «لَيْسَ لِلْمَتَكَبِّرِ صِدِيقٌ وَبِرَّاءٌ مَتَكَبِّرٍ دُوسْتِي بَاقِي نَمِي مَانَد!». (۳) در حدیث دیگری فرمود: «مَيَّا اجْتَلَبَ الْمَمْتَّ بِمِثْلِ الْكِبْرِ وَجِيْزِي مَانَد تَكَبِّرِ خَشْمِ مَرْدَمٍ رَا بَرْنَمِي اَنْكِيْزِد!». (۴) ۵- تکبر سبب از دست دادن امکانات زندگی است انسان در صورتی در زندگی موفق خواهد بود که بتواند همکاری دیگران را جلب کند، افراد منزوی که تلاشهای آنها تنها جنبه فردی دارد یا شکست می خورند و یا موفقیت ناچیزی نصیبشان می شود و از آنجا که تکبر انسان را به انزوا می کشاند طبعاً موفقیت او را در صحنه زندگی ناچیز می کند. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «بِكَثْرَةِ التَّكَبَّرِ يَكُونُ التَّلَفُ وَفِرُونِي تَكَبِّرِ مَيَّة اِتْلَافِ (اسباب موفقیت) اسْتِ». (۵) این سخن را به گونه دیگری نیز می توان تفسیر کرد و آن اینکه بسیاری از جنگها و خونریزیها و ویرانیها از تکبر و استکبار سرچشمه می گیرد، گروهی خودخواه زمام امور کشورهای جهان را به دست می گیرند و هر یک می خواهد بر دیگران برتری جویی کند و همین امر سبب درگیری میان آنان می گردد، خونهای بی گناهان در این راه ریخته می شود و خانه ها ویران می گردد. گاه تکبر به صورت گروهی ظاهر می شود و نژاد خود را برتر از نژادهای دیگر می پندارد و همین برتری جویی نژادی یکی از اسباب مهم جنگها در طول تاریخ بوده است. پاورقی ۱- همان، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۱-۲- غررالحکم، حدیث ۴۶۱۴-۳- همان مدرک، حدیث ۷۱۶۲-۴- همان مدرک، حدیث ۷۱۶۷-۵- غررالحکم، حدیث ۷۱۶۹. صفحه ۶۰ برتری جویی نژاد ژرمن یکی از علل عمده بروز جنگهای جهانی بود که میلیونها کشته و مجروح و میلیاردها میلیارد، زیان و ضرر به جای گذاشت. کوتاه سخن اینکه: اگر ضایعات تکبر را در روح و جسم انسان و در زندگی فردی و اجتماعی او مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که هیچ صفتی از صفات ذمیه، تا این حد ویرانگر نبوده و پیامدهای شوم نداشته است.

۸ - درمان تکبر

بزرگان اخلاق در باره راه درمان تکبر، بحثهای بسیار مشروح دارند که غالب آنها بر این محور دور می زند که راه درمان تکبر، دو راه است: راه «علمی» و راه «عملی». اما راه علمی، به این صورت است که افراد متکبر درباره خود بیندیشند که کیستند و چیستند؟ و کجا بودند؟ و به کجا می روند؟ و سرانجام کار آنها چه خواهد شد؟ و نیز در باره عظمت خداوند بیندیشند و خود را در برابر ذات بی مثال او ببینند. تاریخ سراسر عبرت جهان را بررسی کنند، در باره سرنوشت فرعونها و نمرودها و کسرها و خاقانها و قیصرها و سرانجام کار هریک کمی مطالعه کنند تا بدانند پیروزیهای زودگذر جهان چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد و آن را نشانه بزرگی شمرد. انسانی که در آغاز، نطفه بی ارزشی بوده و در پایان مردار گندیده ای می شود و چند روزی که در میان این دو زندگی می کند، چیزی نیست که به خاطر آن مغرور شود و فخر فروشی نماید. در ابتدای تولد نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان است که قدرت بر کمترین کاری ندارد و حتی نمی تواند آب دهانش را به کمک لبها حفظ کند و در دوران پیری چنان ضعیف و ناتوان

می شود که اگر دست و پای سالمی داشته باشد برای پیمودن راه کوتاهی چندین بار باید بنشیند و نفس تازه کند و برخیزد و با قامت خمیده عصا زنان بقیه راه را طی کند صفحه ۶۱ و اگر دست و پای سالم نداشته باشد یا گرفتار عوارض پیری که برای غالب اشخاص پیش می آید بشود باید او را به وسیله چرخ به این طرف و آن طرف ببرند! در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «عَجَبًا لِلْمُحْتَالِ الْفُخُورِ وَ اِنَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَعُودُ حَيْفَةً وَ هُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يُصَيِّعُ بِهِ اَزْ مَتَكَبِّرِ فخر فروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه بی ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند». (۱) اگر سری به بیمارستانها بزنیم و افراد نیرومند و قوی پیکری را که بر اثر یک حادثه یا یک بیماری به روی تخت بیمارستان افتاده اند و قدرت بر حرکت ندارند مشاهده کنیم می دانیم قوت و قدرت جسمانی چیزی نیست که انسان به آن فخر کند. اگر به ثروتمندان معروفی که با دگرگونی مختصر در وضع اقتصادی دنیا گرفتار ورشکستگی عظیم شده و بر خاک سیاه نشسته اند بنگریم خواهیم دید ثروت نیز چیزی نیست که انسان بر آن تکیه کند و به آن فخر نماید. و اگر به قدرتمندان بزرگی بنگریم که با دگرگونیهای وضع سیاسی در چند روز به کلی از قدرت سقوط کردند یا پشت میله های زندان قرار گرفتند، یا اعدام شدند، خواهیم دانست که قدرت ظاهری نیز قابل اعتماد نیست. پس انسان به چه چیزی می نازد؟ و به چه چیز افتخار می کند؟ و بر دیگران فخرفروشی می کند؟! در حدیثی از امام زین العابدین (علیه السلام) آمده است که «میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبری خصومت و سخنی واقع شد آن مرد به سلمان گفت تو کیستی؟ (و چه کاره ای؟! سلمان گفت: اما آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار گندیده ای است، هنگامی که روز قیامت شود و ترازوهای سنجش برقرار گردد هر کس ترازوی عملش سنگین باشد کریم و با شخصیت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک باشد پست و بی مقدار است!» (۲) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲۹. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۱، حدیث ۲۴. صفحه ۶۲ کوتاه سخن اینکه انسان هرگاه در این گونه امور بیشتر بیندیشد از مرکب کبر و غرور پیاده می شود. و اما درمان تکبر از طریق عملی به این طریق حاصل می شود که سعی کند اعمال متواضعان را انجام دهد تا این فضیلت اخلاقی در اعماق وجود او ریشه بدواند، در برابر خداوند و خلق او تواضع کند، سر به سجده و بر روی خاک نهد و لآلَهُ اِلَّا اللهُ حَقًّا حَقًّا سَجَدْتُ لَكَ تَعْبُدًا وَ رِقًا لَا مُسْتَنْكَفًا وَ لَا مُسْتَكْبِرًا و مانند این جمله ها را تکرار کند. لباس ساده بپوشد، غذای ساده بخورد، با خادمان یا کارگزارانش بر سر یک سفره بنشیند، در سلام کردن بر دیگران تقدّم جوید، صدر مجلس نشیند و در راه رفتن بر دیگران پیشی نگیرد. با کوچک و بزرگ گرم بگیرد و از همنشینی با افراد متکبر و مغرور پرهیزد و در عمل امتیازی برای خود بر دیگران قائل نشود، خلاصه آنچه را نشانه تواضع یا از مظاهر آن است در عمل و سخن به کار بندد و سعی کند حالت، عادت و سپس ملکه او گردد. در حالات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است که روی زمین می نشست و غذا می خورد و می فرمود: «اِنَّمَا اَنَا عَبْدٌ اَكَلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ مَنْ بَدَهُ اَي هَسْتَم مانند غلامان غذا می خورم». (۱) غالباً این حدیث معروف را درباره علی (علیه السلام) شنیده ایم که روزی دو پیراهن خرید یکی به چهار درهم و دیگری به سه درهم، سپس به غلامش قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کن، قنبر پیراهن چهار درهمی را انتخاب کرد و امام پیراهن سه درهمی را پوشید. (۲) در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه آمده است که امام (علیه السلام) درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین می فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ يَأْكُلُ عَلَى الْاَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرْقَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَرَارِي وَ يُزِدُّ خَلْفَهُ بِبِئَامِرِ اَكْرَمِ (صلی الله علیه و آله) روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد و با دست خود کفش خویش را وصله می کرد و بر مرکب برهنه سوار می شد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار می کرد». پاورقی ۱- محجّۃ البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۵۶. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۳۱۰. صفحه ۶۳ البتّه با تغییر شرایط زمان بسیاری از این امور، امروز معمول نیست و انجام آن توصیه نمی شود، هدف این است با مطالعه حالات پیشوایان بزرگ و توجه به مقام والای تواضع آنها درس بگیریم و کبر و غرور را از خود دور سازیم. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر: از آنجا

که تکبر اسباب و عللی دارد که در سابق به هفت قسمت از اسباب آن اشاره شد بزرگان اخلاق برای از میان بردن هریک از این اسباب هفتگانه تمهیداتی ارائه کرده اند که بسیار قابل توجه است، از جمله: آنها که به خاطر نسب خود بر دیگران فخر می فروشند باید در این حقیقت بیندیشند که اولاً افتخار به کمالات دیگران عین جهالت است و اگر پدر کسی فاضل بوده، ولی خودش بی بهره است، از علم پدر حاصلی ندارد و ارزشی برای او ایجاد نخواهد شد و ثانیاً اگر نیک بیندیشد، پدر او نطفه است و جدّ اعلایش خاک و اینها اموری نیستند که انسان به سبب آنها افتخار کند و برای خود امتیازی قائل باشد. در حدیثی آمده است که لقمان حکیم به فرزندش گفت: «يَا بُنَيَّ وَاِذَا لِمَنْ تَجَبَّرَ وَتَكَبَّرَ، كَيْفَ يَنْتَعِظُ مِنْ خُلُقِ مَنْ طِينٍ، وَ اِلَى طِينٍ يَعُوذُ؟ لَا يَذْرَى اِلَى مَاذَا يَصِيْرُ؟ اِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ فَازَ اَوْ اِلَى النَّارِ فَقَدْ خَسِرَ خُسِرَانًا مُّبِينًا!»؛ اوای بر کسی که تکبر و برتری جویی می کند، چگونه خود را بزرگ می پندارد کسی که از خاک آفرید شده و به خاک برمی گردد؟ نمی داند به کجا می رود؟ به سوی بهشت تا رستگار باشد یا به سوی دوزخ تا گرفتار خسران آشکاری گردد! اما کسانی که به خاطر جمال و زیبایی گرفتار کبر و غرور می شوند باید در این معنی بیندیشند که با یک بیماری، مخصوصاً بیماریهای پوستی، تمام این جمال و زیبایی بر باد می رود و اگر بیماریها آن را بر باد ندهد چند روزی که گذشت گرد و غبار پیری بر سر و صورتش می نشیند و آن جوان زیبای راست قامت دیروز به پیرمرد خمیده ناتوانی که صورتش پر از چین و چروک پیری است مبدل می شود! چیزی که به این سرعت قابل زوال است چگونه می تواند سبب غرور و برتری جویی بر دیگران شود؟ صفحه ۶۴ و اگر سبب تکبر او قوت و قدرت جسمانی است باید فراموش نکند که گاه با یک عارضه کوچک قلبی یا مغزی تمام یا قسمتی از بدن فلج می شود و به کلی از کار می افتد، به گونه ای که نتواند حتی مگسی را از خود دور کند؟ اگر خار و یا سوزنی به پای او رود و نتواند آن را بیرون بیاورد پیوسته معذب است. اما آنها که به سبب ثروت و فزونی اموال و کثرت یاران و انصار گرفتار غرور و تکبر می شوند اولاً باید به این نکته توجه کنند که اینها اموری است از بیرون وجود انسان و چیزی که بیرون وجود انسان است نمی تواند مایه مباهات او گردد، چگونه انسان دارای شخصیت، به اسب و استر، اتومبیل و خانه اش افتخار می کند؟ و چگونه شرف و شخصیت خود را در این امور می پندارد؟ اموری که می تواند در دست پست ترین خلق خدا نیز باشد، اموری که بسیاری از آنها را دزدان به آسانی می ربایند. چه بی ارزش است شرفی که دزد آن را می رباید و صاحبش را فاقد آن می کند! از این گذشته همه می دانیم اموال و ثروت های دنیوی دائماً دست به دست می گردد، ثروتمندان بزرگ روزی فقیر می شوند و کاخ نشینان، خاک نشین می گردند. چیزی که این قدر ناپایدار و قرار است چگونه ممکن است این همه مایه غرور و غفلت گردد. اگر سبب کبر و غرور او علم و دانش فراوان است که متأسفانه از بدترین آفات نفسانی است و به همین نسبت در مانش سخت تر و پیچیده تر است به خصوص اینکه در فضیلت علم آن قدر آیات و روایات وارد شده که مطالعه آنها ممکن است انسان را گرفتار کبر و غرور کند، باید عالمان بیندیشند که قرآن مجید در آیه ۵ سوره جمعه عالمان بی عمل را به خرائی تشبیه کرده که باری از کتاب بر پشت دارند و نیز بیندیشند که شخص عالم به همان نسبت که بر دیگران برتری علمی دارد مسؤولیتش سنگین تر است، ممکن است خداوند از هفتاد گناه جاهل بگذرد پیش از آنکه از یک گناه عالم بگذرد. صفحه ۶۵ نباید فراموش کنند که حساب آنها در قیامت از دیگران بسیار مشکل تر است، با این حال چگونه می توانند به دیگران فخر فروشی کنند؟! و سر انجام اگر سرچشمه تکبر انواع عبادت و طاعات الهی است که انسان متکبر انجام داده باید به این واقعیت بیندیشد که خداوند تنها عبادتی را می پذیرد که از هر گونه عجب و کبر پاک باشد و به یقین گناهکاران نادم و پشیمان به نجات نزدیکترند تا عابدان مغرور! بخصوص اینکه از نشانه های قبولی عبادت این است که انسان خود را کوچک و حقیر و بی مقدار بداند و اگر تمام عبادت جن و انس را انجام دهد باز از خوف خدا غافل نشود.

پیش از این گفته ایم بیماریهای اخلاقی شباهت زیادی به بیماریهای جسمانی دارد و با مقایسه آن دو با یکدیگر بسیاری از مشکلات حل می شود از جمله اینکه طیب پس از درمان بیماری جسمانی بار دیگر بیمار را به آزمایشگاه می فرستد تا از بهبودی کامل او مطمئن شود و اگر آثاری از بیماری را در او ببیند به درمان خود ادامه می دهد تا بیماری به کلی ریشه کن شود. بزرگان علم اخلاق در برخورد با بیماری خطرناک «تکبر» نیز همین روش را پیشنهاد کرده اند، به این گونه که وقتی انسان به درمان تکبر می پردازد برای اطمینان به ریشه کن شدن آن باید خود را در معرض آزمایش جدید قرار دهد تا از ریشه کن شدن این بیماری مطمئن شود. مرحوم فیض کاشانی با استفاده از «احیاء العلوم» آزمایشهایی را در این زمینه پیشنهاد می کند که جالب توجه است از جمله: صفحه ۶۶ ۱- با بعضی از اقران و هم ردیفان به مناظره مشغول شود و ببیند اگر حق از زبان دوستش ظاهر شد آیا حاضر است به راحتی آن را بپذیرد و حتی از او تشکر کند؟ یا هنوز برای او پذیرش حق از دوست هم ردیف یا از شاگردش سنگین است؟ در صورت اول کبر ریشه کن شده و در صورت دوم هنوز ریشه های آن باقی است! ۲- با دوستان و هم ردیفانش در مجالس شرکت کند و آنها را بر خود مقدم دارد و پشت سر آنها وارد مجلس شود و پایین تر از آنان بنشیند، اگر برای او سخت و ناگوار نبود تکبر از وجود او رخت بر بسته و اگر احساس ناراحتی و سنگینی می کند بداند هنوز ریشه های آن باقی است! ولی گاه در اینجا شیطان دامی بر سر راه انسان می افکند و برای این که خود را در انظار مردم، انسان خوب و متواضع جلوه دهد به او می گوید در پایین ترین نقطه مجلس بنشین و در میان افراد عادی قرار بگیر و تصور می کند این نوعی تواضع است در حالی که هدفش این است از این طریق بزرگی شخصیت خود را نشان دهد و نظرها را به سوی خود جلب کند که در واقع نوعی تکبر آمیخته با ریاکاری است. ۳- اگر شخص فقیر و مستمندی از او دعوتی به عمل بیاورد دعوتش را با میل بپذیرد، یا اگر دوستی نیازی داشت برای انجام حوائج او مثلاً به بازار رود، اگر این گونه کارها بر او سنگین نبود کبر ریشه کن شده، والا باید به درمان ادامه دهد! ۴- برای خرید نیازهای زندگی شخصاً به بازار برود، اگر برای او سخت بود هنوز ریشه های تکبر باقی است و اگر مایل بود مردم او را در این حال ببینند و به تواضعش آفرین بگویند باز متکبر ریاکاری است! به یقین نمی توان انکار کرد که این امور در همه محیط ها و همه زمان ها یکسان نیست، گاه می شود که برای بعضی اشخاص بعضی از این کارها عیب است و اگر چنین کاری را کنند ضربه اخلاقی برای مردم حاصل می شود، لذا در حدیثی می خوانیم امام صادق (علیه السلام) مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و به سوی خانه می برد، هنگامی که چشم امام (علیه السلام) به او افتاد شرمنده شد، امام (علیه السلام) فرمود (نگران نباش) چیزی است که برای خانواده ات خریده ای و به سوی آنها می بری، به خدا سوگند اگر مردم مدینه بر من عیب نمی گرفتند من هم دوست داشتم اشیایی از بازار برای خانواده ام بخرم و خودم برای آنان ببرم، این در حالی است که جدش امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این کار را می کرد و کسی در آن زمان بر آن حضرت (علیه السلام) خرده نمی گرفت، هدف این است کارهای متواضعانه بر او گران نباشد. صفحه ۶۷ ۵- لباس های ساده و کم ارزش بپوشد، اگر احساس ناراحتی نکرد تکبر از وجودش رخت بر بسته و در غیر این صورت هنوز گرفتار است، در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: «مَنْ اغْتَقَلَ الْبُعْبُعَ وَ لَبَسَ الصُّوفَ فَقَدْ بَرِيَ مِنْ الْكِبْرِ!» کسی که پای شتر را شخصاً ببندد و لباس پشمینه بپوشد (و احساس ناراحتی نکند) از کبر پاک شده است! ولی مبادا انجام این کارها برای خودنمایی و ابراز تواضع باشد که خود نوعی تکبر توأم با ریاکاری محسوب می شود. باز تکرار می کنیم که زمان ها و مکان ها و اشخاص همه یکسان نیستند، باید بدون تعصب شرایط را در نظر گرفت و بدون فریب دادن خویشتن، مقتضای زمان و مکان و موقعیت هر شخص را مشخص نمود و برای این که در این گونه موارد گرفتار خودفریبی نشویم باید از قضاوت دیگران نیز استفاده کنیم. راستی چرا بسیاری از مردم به طب جسمانی فوق العاده اهمّیت می دهند و بارها و بارها به انواع آزمایشها می پردازند تا از سلامت خود مطمئن شوند، ولی برای طب روحانی و اخلاقی که ضامن سعادت جاویدان و نجات جان انسان است و به

مضمون آیه «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» تنها راه خوشبختی داشتن «قلب سلیم» است» اهمیتی قائل نیستند؟! صفحه ۶۸ صفحه ۶۹

۲. تواضع و فروتنی

اشاره

ناگفته پیداست که تواضع و فروتنی نقطه مقابل تکبر و فخر فروشی است و جدا سازی بحثهای کامل این دو از یکدیگر مشکل یا غیر ممکن است و لذا هم در آیات و روایات اسلامی و هم در کلمات بزرگان اخلاق این دو به یکدیگر آمیخته شده است، نکوهش از یکی ملازم تمجید و ستایش از دیگری است و ستایش از یکی همراه با نکوهش از دیگری می باشد، درست مثل اینکه بحثهای مربوط به ستایش و تمجید از علم جدای از نکوهش از جهل نیست و نکوهش از جهل همراه ستایش علم است. با این حال مفهوم این سخن آن نیست که ما بحثهای مربوط به تواضع را نادیده گرفته و به آنچه در بحث زشتی تکبر و استکبار گفتیم بسنده کنیم. بخصوص اینکه نسبت بین تکبر و تواضع به اصطلاح نسبت میان ضدین است نه وجود و عدم. هم تکبر یک صفت وجودی است و هم تواضع و هر دو در مقابل یکدیگر قرار دارند، نه از قبیل وجود و عدم که سخن از یکی الزاماً همراه با نفی دیگری باشد. در روایات اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است از جمله از علی (علیه السلام) می خوانیم: صفحه ۷۰ «ضَادُّوا الْكِبْرَ بِالْتَوَاضُعِ رَبِّهِ وَسِيلَهُ تَوَاضُعٌ بِاتِّكَبَرِ كَمَا أَنَّ مَقَابِلَهُ كُنُودٌ» (۱) با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به مسئله تواضع را گلچین کرده، مورد بررسی قرار می دهیم (هر چند آیتانی که به کنایه یا به ملازمه به آن اشاره می کند بیش از اینها است). ۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ... (سوره مائده، آیه ۵۴) ۲- وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (سوره فرقان، آیه ۶۳) ۳- وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (سوره شعراء، آیه ۲۱۵)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود باز گردد (به خدا زبانی نمی رساند) خداوند به زودی جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند در برابر مؤمنان متواضع، در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. ۲- بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند). ۳- ای پیامبر! بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر (و نسبت به آنها تواضع و مهربانی کن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث سخن از گروهی از مؤمنان به میان آمده که مشمول فضل و عنایات الهی هستند هم خدا را دوست می دارند و هم محبوب پروردگارند. پاورقی ۱- تصنیف غررالحکم، حدیث ۵۱۴۸، صفحه ۲۴۹، و شرح غررالحکم، صفحه ۲۳۲، شماره ۵۹۲۰. صفحه ۷۱ یکی از اوصاف بارز آنها این است که در برابر مؤمنان متواضعند: (أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) و در برابر کافران نیرومند و قوی هستند (أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ). «أَذِلَّةٌ» جمع «ذلول» و «ذلیل» از ماده «ذَلَّ» (بر وزن حُرَّ) در اصل به معنی نرمی و ملایمت و تسلیم است در حالی که «أَعِزَّةٌ» جمع «عزیز» از ماده «عَزَّ» به معنی شدت است، حیوانات رام را «ذلول» می گویند چون ملایم و تسلیمند و «تذلیل» در آیه ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا اشاره به سهولت چیدن میوه های بهشتی است. گاه ذَلَّتْ در مواردی به کار می رود

که معنی منفی دارد و آن در جایی است که از سوی غیر به انسان تحمیل می‌شود و گرنه در ماده این لغت مفهوم منفی ذاتاً وجود ندارد (دقت کنید). به هر حال آیه فوق دلیل روشنی بر اهمّیت تواضع و عظمت مقام متواضعین است، تواضعی که از درون جان انسان برخیزد و برای احترام به مؤمنی از مؤمنان و بنده ای از بندگان خدا باشد. در دومین آیه باز اشاره به اوصاف برجسته و فضائل اخلاقی گروهی از بندگان خاصّ خداست که در طّی آیات سوره فرقان از آیه ۶۳ تا آیه ۷۴ دوازده فضیلت بزرگ برای آنها ذکر شده است و جالب اینکه نخستین آنها همان صفت تواضع است، این نشان می‌دهد همان گونه که «تکبر» خطرناک‌ترین رذایل است، تواضع مهم‌ترین یا از مهم‌ترین فضائل می‌باشد، می‌فرماید: «بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند» (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا). «هون» مصدر است و به معنی نرمی و آرامش و تواضع است و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا به خاطر تأکید است، یعنی آنها چنان آرام و متواضعند که گویی عین تواضع شده‌اند و به همین دلیل در ادامه آیه می‌فرماید: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)». صفحه ۷۲ و در آیه بعد از آن سخن از تواضع آنها در برابر ذات پاک خداست می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا»؛ آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند (و به بندگی و عبادت می‌پردازند)». «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «هون» دو معنی دارد یکی از آنها خضوع و نرمشی است که از درون جان انسان بجوشد که این شایسته ستایش است (سپس به آیه مورد بحث اشاره می‌کند) و در حدیث نبوی آمده است الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ. (۱) دوم خضوع و تذللی است که از سوی دیگری بر انسان تحمیل شود و او را خوار کند. ناگفته پیداست که منظور از الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا این نیست که فقط راه رفتن آنها متواضعانه است، بلکه منظور نفی هرگونه کبر و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتّی در کیفیت راه رفتن که ساده‌ترین کار است آشکار می‌شود، زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابه لای گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند تا آنجا که در بسیاری از مواقع از چگونگی راه رفتن انسان می‌توان به بسیاری از صفات اخلاقی او راه برد. آری عِبَادُ الرَّحْمَنِ (بندگان خاص خدا) نخستین نشانشان همان تواضع است، تواضعی که در تمام ذرات وجودشان نفوذ کرده و حتّی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می‌بینیم خداوند در آیه ۳۷ سوره اسراء به پیامبرش دستور می‌دهد «وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»؛ روی زمین با تکبر راه مرو» منظور فقط راه رفتن نیست بلکه هدف، تواضع در همه کار است که نشانه بندگی و عبودیت خداست. در سوّمین آیه روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده، می‌فرماید: «بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند پایین بیاور و تواضع و محبت کن» (وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) «خفّض» بر وزن «خشم» در اصل به معنی پایین آوردن است و «جناح» به معنی بال می‌باشد. بنابراین «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ» کنایه از تواضع آمیخته با محبت است، همان گونه که پرندگان هرگاه می‌خواهند به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند بال و پر خود می‌گسترانند و آنها را زیر بال و پر می‌گیرند تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون بمانند و هم از تشبّت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز مأمور بود بدین گونه مؤمنان را زیر بال و پر خود بگیرد! پاورقی ۱- کنز العمال، حدیث ۶۹۰. صفحه ۷۳ این تعبیر بسیار ظریف و پر معنی نکات مختلفی را در عبارت کوتاهی جمع کرده است. جایی که پیامبر مأمور به تواضع آمیخته با محبت در برابر مؤمنان باشد تکلیف افراد امت روشن است چرا که پیغمبر سرمشق و الگو و «اسوه» برای همه امت است. شبیه همین تعبیر در آیه ۸۸ سوره حجر نیز آمده است آنجا که می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» که باز مخاطب در آن شخص پیامبر است و مأمور می‌شود برای مؤمنان «خفّض جناح» و تواضع آمیخته با محبت داشته باشد. شبیه این تعبیر با اندک تفاوتی در مورد فرزندان در مقابل پدران و مادران در سوره «اسراء» آمده، آنجا که می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الدُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ بالهای خود را در برابر آن دو (پدر و مادر) از محبت و لطف فرود آر (و تواضعی آمیخته با احترام و محبت در برابر آنان داشته باش)». از مجموع آنچه در آیات فوق آمده به خوبی استفاده می‌شود که قرآن مجید نه تنها

تکبر و استکبار را مورد مذمت قرار داده، بلکه نقطه مقابل آن یعنی تواضع و فروتنی را با تعبیرات گوناگون مورد تمجید قرار داده است. صفحه ۷۴

تواضع و فروتنی در روایات اسلامی

اشاره

در منابع شیعه و اهل سنت احادیث فراوانی در مورد تواضع به چشم می خورد که بعضی درباره اهمیت تواضع است و بعضی درباره علامت و آثار متواضعان و یا ثمره تواضع و حد و آداب آن می باشد. در اهمیت تواضع تعبیرات بسیار جالبی در روایات آمده: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: روزی فرمود: «مِا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ؟! قَالُوا وَمَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَةِ؟ قَالَ التَّوَّاضُّعُ؛ اچه می شود که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع است!» (۱) ناگفته پیداست حقیقت عبادت نهایت خضوع در برابر پروردگار است. کسی که شیرینی خضوع و تواضع در برابر خدا را دریابد در برابر خلق خدا نیز متواضع است. ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضُّعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ؛ هر تو باد تواضع که از برترین عبادات است». (۲) ۳- از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «التَّوَّاضُّعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا؛ تواضع نعمتی است که سبب حسادت دیگران نمی شود». (۳) معمولاً هر نعمتی نصیب انسان می شود مزاحمت های حسودان افزوده می گردد و گاه این حسادت چنان فضای زندگی را تنگ می کند که زندگی بر صاحب نعمت مشکل می شود، ولی تواضع از این قاعده کلی مستثنی است، نعمتی است که حسادت حسودان را بر نمی انگیزد. این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم: ۴- «يُباهي الله تعالى الملائكة بخمسة: بالمجاهدين، والفقراء، والذين يتواضعون لله تعالى، والعبي الذي يعطي الفقراء ولا يئمن عليهم، ورجل يئكي في الخلوة من خشية الله عز وجل؛ خداوند به پنج دسته از انسانها به فرشتگان مباحثات می کند: مجاهدان (راه خدا)، فقرا (و نیازمندان) که دین خود را به دنیا نمی فروشند) و آنها که به خاطر خدا تواضع می کنند و ثروتمندانی که بی منت به مستمندان کمک می نمایند و کسی که در خلوت از خوف خدا گریه می کند!». (۱) پاورقی ۱- تنبیه الخواطر (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۱۸۲۵؛ محجّة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۲۲. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۹، حدیث ۵. ۳- تحف العقول، صفحه ۳۶۳. صفحه ۷۵ در باره ثمرات و آثار مثبت تواضع نیز روایات فراوانی از معصومین به ما رسیده است که چند حدیث پر معنی را در ذیل می آوریم: در حدیثی از امام امیرالمؤمنین می خوانیم: «ثَمَرَةُ التَّوَّاضُّعِ الْمَحَبَّةُ وَ ثَمَرَةُ الْكِبَرِ الْمَسَبَّةُ؛ میوه درخت تواضع محبت است و میوه (شوم) تکبر دشنام و ناسزاگویی مردم است!». (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورَ؛ ابا تواضع و محبت کارها نظم و سامان می یابد!». (۳) روشن است که نظم جامعه جز در سایه همکاری و همدلی حاصل نمی شود و همکاری و همدلی مردم در صورتی ممکن است که شخص مدیر نخواهد خود را بر آنها تحمیل کند و یا فخر فروشی کند و خود را برتر از دیگران قلمداد نماید، همیشه مدیرانی موفق هستند که در عین قاطعیت متواضع و پر محبت باشند. در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «التَّوَّاضُّعُ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رَفَعَهُ فَتَوَّاضَعُوا يَرْفَعُكُمْ اللهُ؛ تواضع جز بزرگی بر انسان نمی افزاید پس تواضع کنید تا خداوند شما را بلند مقام سازد!». (۴) گاه چنین تصوّر می شود که تواضع انسان را کوچک می کند در حالی که این یک برداشت سطحی و نادرست است، همواره می بینیم افراد متواضع در جامعه مورد احترام و دارای عظمت و شخصیت هستند و تواضع بر منزلت آنها می افزاید. از احادیث اسلامی استفاده می شود که تواضع شرط قبولی عبادات و طاعات است، از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «التَّوَّاضُّعُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ وَ مَرْبِيَةٌ رَفِيعَةٌ... وَ مَنْ تَوَّاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ... وَ لَيْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ عِبَادَةٌ يُقْبَلُهَا وَيَرْضَاهَا إِلَّا وَبَابُهَا التَّوَاضُّعُ، وَلَا يَعْرِفُ مَا فِي مَعْنَى حَقِيقَةِ التَّوَاضُّعِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ الْمُسْتَقِيلِينَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... تواضع ریشه هر کار نیک و با ارزش است و مقام والایی است... و هر کس برای خدا تواضع کند خداوند او را بر بسیاری از بندگانش شرافت می بخشد... و هیچ عبادتی برای خدا مورد رضا و قبول نخواهد بود مگر اینکه باب آن واضح است و حقیقت تواضع را جز مقرَّبانی که مستقل در وحدانیت خداوندند درک نمی کنند، خداوند عزَّ و جلَّ می فرماید: بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که در ت زمین با تواضع راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را (با سخنان نامناسب) خطاب کنند، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی می گذرند)». (۱) پاورقی ۱- مکارم الاخلاق، صفحه ۵۱. ۲- غررالحکم، حدیث ۴۶۱۴- ۴۶۱۳. ۳- غررالحکم، حدیث ۴۳۰۲. ۴- کنز العمال، ۵۷۱۹. صفحه ۷۶ این سخن را با حدیثی که از حضرت مسیح (علیه السلام) نقل شده است پایان می دهیم. فرمود: «بِالتَّوَاضُّعِ تَعُمَّرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبُرِ، كَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَثْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ!»؛ به وسیله تواضع، مزرعه علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر روی کوه! (۲) کوتاه سخن اینکه: تواضع هم در زندگی علمی و فرهنگی انسان اثر می گذارد (چرا که افراد متکبر به خاطر تکبرشان از رسیدن به حق محجوبند) و هم در زندگی اجتماعی (چرا که افراد متواضع از محبوبیت فوق العاده ای در اجتماع بهره می گیرند و همه مردم برای آنها احترام خاصی قائلند) و هم در رابطه انسان با خدا مؤثر است چرا که روح عبادت، تواضع و کلید قبولی آن فروتنی است. در مورد نشانه های تواضع نیز روایات جالبی در منابع اسلامی وارد شده است، در حدیثی از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می خوانیم: «ثَلَاثٌ هُنَّ رَأْسُ التَّوَاضُّعِ: أَنْ يَبْدَأَ بِالسَّلَامِ مَنْ لَقِيَهُ، وَ يَرْضَى بِالذُّونِ مِنْ شَرَفِ الْمَجْلِسِ، وَ يَكْرَهُ الرِّيَا وَ السَّمْعِيَّةَ»؛ سه است که سرآغاز تواضع است: نخست اینکه انسان هر کس را ببیند ابتدا به او سلام کند و در پایین مجلس بنشیند و تظاهر و ریا و سمعه را ناخوش دارد». (۱) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۲۱. ۲- همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۶۲. صفحه ۷۷ در بعضی از روایات نشانه های دیگری نیز بر آن افزوده شده است، از جمله: ترک «مراء» و «جدال» یعنی انسان به خاطر برتری جویی با دیگری بحث نکند و دیگر عدم علاقه به اینکه مردم او را بستايند. (۲)

۱- تعریف تواضع

«تواضع» از ماده «وضع» در اصل به معنی فرو نهادن است، این تعبیر در مورد زنان باردار که مولود خود را به دنیا می آورند به عنوان وضع حمل گفته می شود و در مورد خسارت و زیان کردن و کمبود تعبیر «وضیعه» به کار می رود و هنگامی که به عنوان یک صفت اخلاقی گفته می شود مفهومش این است که انسان خود را پایین تر از آنچه موقعیت اجتماعی اوست قرار دهد، به عکس تکبر که مفهومش برتری جویی و قرار دادن خویشتن برتر از موقعیت فردی و اجتماعی اوست. بعضی از ارباب لغت «تواضع» را به معنی «تذلل» تفسیر کرده اند و منظور از تذلل در اینجا خضوع و فروتنی و تسلیم است. مرحوم نراقی در «معراج السعاده» در تعریف تواضع می گوید: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند». (۳) تعبیر به «فروتنی» در فارسی دقیقاً همین معنا را می رساند و این مسئله از خلال گفتار و رفتار انسانها نمایان می شود. پاورقی ۱- کنز العمال، حدیث ۸۵۰۶. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۰۶. ۳- معراج السعاده، صفحه ۳۰۰. صفحه ۷۸ در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم، سؤال کردند: «مَا حَيْدُ التَّوَاضُّعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعًا؟ فَقَالَ: التَّوَاضُّعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيَنْزِلُهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبِ سَلِيمٍ لَا يَحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ، إِنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَةِ، كَاطْمِ الْغَيْظِ، عَافٍ عَنِ النَّاسِ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ تواضع که اگر انسان آن را انجام دهد متواضع محسوب می شود چیست؟ فرمود: تواضع درجات و مراحل دارد: یکی از مراحل آن این است که انسان قدر و موقعیت نفس خویش را بداند و در همان جایگاه با قلب سلیم (و پذیرش درونی) جای دهد، دوست

نداشته باشد کاری درباره کسی انجام دهد مگر همانند کارهایی که درباره او انجام می دهند (همان گونه که انتظار احترام از دیگران دارد باید دیگران را محترم بشمارد و هر کاری را از سوی دیگران دون شأن خود می شمرد درباره دیگران دون شأن بشمرد). هرگاه بدی از کسی ببیند آن را با نیکی پاسخ دهد، خشم خود را فروبرد، از گناهان مردم درگذرد و آنها را مورد عفو قرار دهد، خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» (۱) آنچه در این روایت پرمحتوا آمده، در واقع نشانه های تواضع است که از طریق آن می توان به تعریف تواضع نیز آشنا شد. در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «التَّوَّاضُعُ الرَّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَأَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا تَوَاضِعْ أَنْ اسْتَبَدَّ بِكَ» که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هرگاه کسی را ملاقات کردی در سلام پیشی بگیری و جزّ و بحث را رها کنی هر چند حق با تو باشد.» (۲) حقیقت این است که تعریف تواضع از نشانه های آن جدا نیست چرا که یکی از بهترین راه های تعریف یک موضوع، ذکر نشانه های گوناگون آن است (دقت کنید). پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۴. ۲- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۷۶. صفحه ۷۹

۲- تواضع و کرامت انسان!

معمولا در این گونه مباحث بعضی راه افراط را در پیش می گیرند و بعضی راه تفریط، مثلا بعضی تصور می کنند حقیقت تواضع آن است که انسان خود را در برابر مردم خوار و بی مقدار کند و اعمالی انجام دهد که از نظر مردم بیفتد و نسبت به او سوء ظن پیدا کنند، آن گونه که در حالت بعضی از صوفیه نقل شده است که هنگامی که در یک منطقه به خوش نامی معروف می شدند مرتکب اعمال زشت و قبیحی می شدند تا از نظر بیفتند، مثلا به بی بند و باری در عبادات و خیانت در امانت مردم معروف شوند و مردم آنها را رها کنند و شاید این کار را نوعی تواضع و ریاضت نفس می پنداشتند. اسلام اجازه نمی دهد کسی به نام تواضع، خود را تحقیر کند و در نظرها سبک و موهون سازد و کرامت انسانی خویش را پایمال کند، مهم این است که در عین تواضع، شخصیت اجتماعی انسان ضایع نشود و خوار و ذلیل و بی مقدار نگردد. اگر تواضع به صورت صحیح انجام شود نه تنها چنین اثری نخواهد داشت بلکه به عکس ارزش او در جامعه بالا-تر می رود. به همین دلیل در روایات اسلامی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده: «بِالتَّوَّاضُعِ تَكُونُ الرَّفْعَةُ» تواضع انسان را بالا می برد! (۱) مرحوم «فیض کاشانی» - رضوان الله علیه - تحت عنوان غَايَةُ الرَّيَاضَةِ فِي خُلُقِ التَّوَّاضُعِ می گوید: این فضیلت اخلاقی مانند سایر صفات اخلاقی دارای طرف افراط و تفریط و حدّ وسط است، حدّ افراط «تکبر» و حدّ تفریط «پذیرش ذلت و پستی» و حدّ وسط «تواضع» است. آنچه صفت فضیلت محسوب می شود و قابل ستایش است همان کوچکی کردن بدون پذیرش پستی و ذلت است، سپس به ذکر مثالی در اینجا می پردازد. می گوید: کسی که سعی دارد بر اقران و امثال خود برتری جوید و آنها را پشت سر اندازد متکبر است و کسی که خود را بعد از آنها قرار می دهد متواضع است، ولی اگر پاره دوزی بر دانشمند بزرگی وارد شود او از جای خود برخیزد و او را به جای خود بنشانند و کفش او را بردارد و پیش پای او جفت کند و تواضعی در (حدّ یک عالم بزرگ) نسبت به او روا دارد، این تواضع نیست، نوعی تذلل محسوب می شود، این امر قابل ستایش نیست، چیزی شایسته ستایش است که در حدّ اعتدال باشد و حقّ هر کس را نسبت به او ادا کند، در برابر عالم به گونه ای و در برابر افراد دیگر به گونه دیگر. (۱) پاورقی ۱- فهرست موضوعی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۴۰۵ (چاپ دانشگاه تهران). صفحه ۸۰ پاورقی ۱- المحجّة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۲۷۱ (با کمی تلخیص). صفحه ۸۱

۴۰۳. حرص و قناعت

فراموش نکرده ایم که در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام)، نخستین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار تکبر ذکر شده بود که گناه بزرگ ابلیس بود و به خاطر آن به فرمان خدا پشت کرد و از کافران شد؛ سپس حرص به عنوان دومین سرچشمه گناه و ترک اولی از ناحیه آدم و حوا معرفی شده بود و بعد از این دو، حسد بود که سرچشمه گناه بزرگ فرزند آدم (قابیل) گردید و برادرش هابیل را به قتل رسانید. (۱) نه تنها در داستان آدم که در طول تاریخ انبیا و مبارزات آنان با اقوام منحرف، آثار منفی رذیله حرص به خوبی نمایان است، در تاریخ گذشته و امروز اقوام مختلف دنیا نیز مشاهده می‌کنیم که حرص و فزون طلبی، سرچشمه انواع جنایات و جنگها و خونریزی‌ها، قتل و غارت‌ها و پشت کردن به اصول انسانی و فضایل اخلاقی است. نقطه مقابل آن قناعت است که سبب آرامش، عدالت، صلح و صفا و برادری و اخوت است. با توجه به ترتیبی که برای ذکر فضایل اخلاقی و صفات نکوهیده برگزیده ایم (ترتیبی که از حالات انبیا و پیامبران پیشین از آدم تا خاتم در قرآن مجید آمده است) دومین صفت از صفات رذیله را حرص و فزون طلبی اختیار کردیم که در داستان آدم (علیه السلام) و سرگذشت شعیب و داوود (علیه السلام) و به طور کلی یهود و همچنین در سرگذشت مشرکان عرب و مسلمانان ضعیف الایمان در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز دیده می‌شود. پاورقی ۱- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۴۵۸ (ماده کبر). صفحه ۸۲ با این اشاره به قرآن برمی‌گردیم و آیات مختلف آن را از این دیدگاه مورد توجه قرار می‌دهیم: ۱- فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّيْلِي * فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا عَلَىٰ هُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (سوره طه، آیه ۱۲۰ و ۱۲۱) ۲- وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُنْفِسُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِضْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (سوره اعراف، آیه ۸۵) ۳- إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً لِئِي نَعَجَةٍ وَاحِدَةٍ فَعَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (سوره هود، آیه ۳۴ و ۳۳) ۴- وَلَتَجِدَنَّاهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَّزِحٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (سوره بقره، آیه ۹۶) ۵- إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (سوره معارج، آیه ۲۱ تا ۱۹) ۶- وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (سوره جمعه، آیه ۱۱) ۷- وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يُحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (سوره همزه، آیه ۱ تا ۳) صفحه ۸۳

ترجمه

۱- ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و ملکی بی‌زوال راهنمایی کنم؟!» - سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد! ۲- و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین، حق پیمانانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید!». ۳- این برادر من است او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم، امّا او اصرار می‌کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است - (داوود) گفت مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند امّا عده آنان کم است داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم از این رو از پروردگارش طلب آموزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. ۴- و آنها را حریص‌ترین

مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست. ۵- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل میوزد). ۶- هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است. صفحه ۸۴ ۷- وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای! - همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن کند)! - او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد!

تفسیر و جمع بندی

حرص، آفت بزرگ خوشبختی

نخستین آیه از آیات فوق مربوط به داستان آدم و همسرش حوا و مبارزه با شیطان است، مطابق آیات قرآن، خدا آدم را در بهشت جای داد و از نزدیک شدن به شجره ممنوعه نهی فرمود و از تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان بر حذر داشت، ولی سرانجام وسوسه های شیطان کار خود را کرد و آدم مرتکب ترک اولی شد و از درخت ممنوعه خورد و زندگی بهشتی را از دست داد و در میان انبوه مشکلات این دنیا گرفتار شد. آیات بالا اشاره به این نکته کرده می فرماید: «شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناپذیر راهنمایی کنم؟ (در واقع شیطان شجره ممنوعه را درختی معرفی کرد که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و به صورت فناپذیر می تواند در ناز و نعمت زندگی کند) سرانجام هر دو (یعنی آدم و حوا) از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فروریخت) و عورتشان آشکار شد و ناچار از برگهای بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند و آدم نافرمانی پروردگارش کرد و از پادش او محروم شد!». (فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّيْلَى * فَآكَلَا مِنْهَا فَيَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِمَا عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) چه انگیزه ای سبب شد که آدم (علیه السلام) به وسوسه های شیطان تن در دهد و به وعده های او اعتماد کند و فرمان صریح الهی را در باره شجره ممنوعه به فراموشی بسپارد؟! آیا جز این است که حرص و فزون طلبی، حاجبی در برابر چشمان او شد؟! صفحه ۸۵ به این ترتیب می بینیم بعد از مسئله تکبر و استکبار که در آغاز خلقت سبب عصیان شیطان گردید و بدترین پایه فساد در جهان نهاده شد، مسئله حرص و طمع و عشق به مواهب مادی، عامل دیگری برای افزایش ناراحتی های نسل انسان گشت و به همین دلیل اصول کفر سه چیز شمرده شده، «تکبر» که سبب انحراف شیطان گشت و «حرص» که سبب اغوای آدم شد و «حسد» که سبب قتل هابیل به وسیله برادرش گشت. درست است که نهی آدم (علیه السلام) یک نهی تحریمی نبود و مخالفت با آن گناه مطلق محسوب نمی شد، بلکه «ترک اولی» بود و یا به تعبیر دیگر نوعی نهی ارشادی بود، همانند نهی طیب نسبت به بیمار به هنگام دستور جهت پرهیز از غذاهای نامناسب، ولی به هر حال از آدم (علیه السلام) انتظار ترک اولی نیز نمی رفت، ولی صفت حرص و طمع هر چند به صورت کم رنگ در وجود آدم (علیه السلام) لانه کرده بود و سبب این خطای بزرگ شد، خطایی که او و نسلش را در این جهان به زحمت افکند و این خود روشن ترین هشدار قرآن درباره حرص و فزون طلبی است. در دومین آیه اشاره به داستان قوم شعب (علیه السلام) می کند که حرص و فزون طلبی آنها را به مخالفت با این پیامبر بزرگ و انکار تعلیمات آسمانی او واداشت، می فرماید: «و به سوی مدین برادرشان شعب (علیه السلام) را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است بنابراین حق پیمانانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و در روی زمین بعد از

آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است فساد نکند. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید»، (وَأَلَىٰ مَدِينٍ آخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). مطابق این آیه انحراف قوم شعیب (علیه السلام) نخست شرک و بت پرستی و سپس کم فروشی و ضایع کردن حقوق مردم و در مجموع فساد در زمین بود، آنها به قدری حریص بر دنیا بودند که با صراحت به پیامبرشان شعیب گفتند ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ (قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصِلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ...)(۱) صفحه ۸۶ این در حالی بود که کم فروشی و غضب حقوق مردم نه تنها سبب فزونی اموال آنها نمی شد، بلکه همان طور که قرآن اشاره کرده است، به فساد جامعه آنها منجر می گشت، اعتماد عمومی از میان می رفت و اموال را به کاستی می گذاشت، بنابراین حرص و فزون طلبی آنها نتیجه معکوس می داد. در سؤمین بخش از آیات، اشاره به داستانی مربوط به زمان داوود (علیه السلام) شده است که یکی از چهره های زشت و نفرت انگیز حرص را منعکس می کند، خلاصه داستان چنین است که: دو برادر به عنوان شکایت نزد داوود (علیه السلام) آمدند یکی از آنها گفت: «این برادر من نود و نه میش دارد و من تنها یکی دارم، اما او اصرار می کند که این یکی را نیز به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است (آیا این انصاف است که صاحب نود و نه گوسفند مخصوصاً اگر برادر باشد به تنها گوسفند برادرش چشم دوخته باشد)»، (إِنَّ هَذَا أَحَىٰ لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً وَ لِي نَعِجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ). (۲) «هنگامی که داوود (علیه السلام) این سخن را شنید ناراحت شد و گفت: مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش بر تو ستم کرده است»، (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ...)(۳) «تنها تو نیستی که گرفتار این ستم شده ای) بسیاری از دوستان (حریص و خودخواه و خودم حور) به یکدیگر ستم می کنند، مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، اما عدّه آنان کم است». پاورقی ۱- هود، ۸۷. ۲- ص، ۳۳. ۳- ص، ۳۴. صفحه ۸۷ و در ذیل آیه می خوانیم: «داوود (علیه السلام) گمان کرد: ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از پروردگارش طلب آموزش کرد و به سجده افتاد و توبه نمود (وَوَظَّنَّ دَاوُدُ أَنْمَّا فَتَنَاهُ فَاسْتَتَفَرَّ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ)(۱) در اینکه آزمون داوود (علیه السلام) در این ماجرا چه بوده است گفتگو است، در تورات محرف آن را مربوط به مسئله چشم داشت داوود (علیه السلام) به همسر یکی از فرماندهان لشکرش به نام «اورئیای حتی» که زن بسیار زیبایی بود و داوود (علیه السلام) مایل بود اوریا او را رها کند تا آزاد باشد و بتواند به همسری داوود (علیه السلام) در آید با اینکه خود داوود (علیه السلام) همسران متعددی داشت می داند در حالی که می دانیم این داستان یک داستان خرافی است که هرگز با قداست انبیای الهی تناسب ندارد بلکه انسانهایی که در یک سطح اخلاقی معمولی قرار داشته باشند مرتکب چنین کارهای زشتی نمی شوند. مشهور در میان مفسران اسلامی این است که آزمایش داوود (علیه السلام) مربوط به قضاوت او بود چرا که او در قضاوت عجله کرد و پیش از آنکه طرف مقابل دعوا سخنان خود را بگوید به داوری برخاست، هر چند داوری او به حق بود، خداوند این ترک اولی را شایسته ندانست و او را مؤاخذه فرمود، او هم از خطای خود هر چند یک ترک اولی بیش نبود توبه کرد. به هر حال آنچه مقصود ما در اینجاست این است که هنگامی که حرص بر انسان غلبه کند حتی نسبت به برادر ضعیف و ناتوان خود مرتکب ظلم فاحش می شود که هر انسان با وجدانی آن را نکوهش می کند. آری حرص بر مال دنیا حدّ و مرزی نمی شناسد و انسان را به بدترین ظلم و ستمها وادار می کند. در چهارمین بخش از این آیات، اشاره به حرص یهود شده و مورد نکوهش شدید قرار گرفته اند می فرماید: پاورقی ۱- ص، ۳۴. صفحه ۸۸ «آنها را حریص ترین مردم بر زندگی دنیا می یابی حتی حریص تر از مشرکان»، (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا). حریص در اندوختن اموال و ثروتها، حریص در قبضه کردن دنیا و حریص در انحصار طلبی و عجب اینکه آنها از مشرکان که پایبند به هیچ دین و آیین آسمانی نبودند نیز حریص تر بودند، در حالی که تعلیمات آیین آسمانی می بایست آنها را از این کار بازمی داشت، ولی آنها

آنقدر حریص بودند که بر افراد بی دین نیز پیشی می گرفتند. «آنها چنان علاقه به دنیا داشتند که هر کدام آرزو می کردند هزار سال عمر کنند»، (يُوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ). برای گردآوری ثروت بیشتر، یا به خاطر ترس از مجازات الهی که به جهت ستم هایی که در جمع آوری ثروت های حرام یا خونریزی بی گناهان مرتکب شده بودند، آرزوی چنین عمر طولانی می کردند. قابل توجه اینکه امروز نیز همان خوی زشت حرص شدید در آنان دیده می شود، بلکه شدیدتر و گسترده تر از گذشته! تاریخ معاصر گواهی می دهد که آنها برای افزودن به حجم ثروت های کلان خویش از هیچ جنایتی ابا ندارند، جنگ های خونین به راه می اندازند، خون های بی گناهان را می ریزند، آتش فتنه و فساد بر پا می کنند، همسایگان را به جان هم می اندازند و برای فروش اسلحه بیشتر و مواد مخدر و ثروت اندوزی بیشتر هر کاری از دستشان ساخته باشد انجام می دهند و برای تحکیم پایه های قدرت خود پنجه بر وسایل ارتباط جمعی دنیا افکنده و از هیچ دروغ و تهمتی نسبت به دیگران ابا ندارند. اگر کسی بخواهد آثار شوم و مرگبار حرص و دنیا پرستی را ببیند، باید اعمال این قوم و ملت را بنگرد! تعبیر به حیا به صورت نکره، در آیه مورد بحث، گویا اشاره به این حقیقت است که آنها فقط می خواهند زنده بمانند، لذت ببرند، اما کدام حیات و زندگی، حیات انسانی؟ یا حیات حیوانات؟ یا درندگان بیابان؟ هر چه باشد برای آنها تفاوتی ندارد. به گفته بعضی از مفسران این آیه تنها سخن از یهود نمی گوید، بلکه هشداری است به همه افراد که در عاقبت حرص و دنیا پرستی بیندیشند مبادا در همان گرداب هایی که قوم یهود افتادند گرفتار شوند. صفحه ۸۹ در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است که یهود، بسیاری از پیامبران را کشتند، تنها به دلیل اینکه آنها را مخالف منافع نامشروعشان می دیدند و نیز بسیاری از آیات الهی را به همین جهت تحریف کردند و اینها همه از پیامدهای حرص آنها بود. در پنجمین آیه اشاره به حرص و کم طاقتی انسان به طور کلی کرده، می فرماید: «انسان حریص و کم طاقت آفریده شده، هنگامی که شری به او رسد بی تاب می کند و هنگامی که خیری به او رسد بخل میورزد و از دیگران دریغ می دارد»، (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلُقٌ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا). مفسران و ارباب لغت برای «هلوع» معانی زیادی گفته اند که بسیاری از آنها نزدیک به هم یا لازم و ملزوم یکدیگر است، از جمله در لسان العرب چهار معنی برای آن ذکر کرده: حرص، جزع و کم صبری، یا بدترین نوع جزع و در مجمع البیان نیز آن را به معنی شخص «ضجور» یعنی بی قرار و بی حوصله، «شحیح» یعنی بخیل و «جزوع» یعنی بی تاب می کننده و «شدید الحرص» ذکر کرده است. نویسنده محترم التحقیق معتقد است که ریشه اصلی این ماده تمایل به بهره گیری از نعمت ها و لذت هاست اما جزع و حرص و کم صبری، همه از آثار همین ریشه نخستین است. (۱) از مجموع سخنانی که گفته شد چنین به نظر می رسد که این واژه به سه نکته منفی اخلاقی اشاره می کند، حرص، بی تابی و بخل. در واقع تفسیری که بعد از «هلوع» در دو آیه بالا آمده است مفهوم واقعی این واژه را روشن می سازد و هر سه مفهوم را در بر می گیرد زیرا «جزوع» از ماده «جزع» به معنی بی تابی کردن، و «منوع» از ماده «منع» به معنی بخل و حرص است. پاورقی ۱- التحقیق، ماده هلوع. صفحه ۹۰ به هر حال آیات فوق در مقام مذمت است و افراد حریص و بخیل و جزوع را نکوهش می کند. می توان گفت «حرص» است که سرچشمه «بخل» می شود، چرا که حریص می خواهد همه چیز را برای خود حفظ کند، همچنین حرص است که گاه سبب جزع و بی تابی می شود، چرا که حریص هر گاه بعضی امکانات خود را از دست دهد پریشان حال و مشوش می شود و بی تابی می کند. آیه می گوید انسان با این صفات آفریده شده است، اما اینکه چطور انسان با این نقایص آفریده شده در حالی که می دانیم خداوند حکیم، انسان را برای سعادت آفریده و ممکن نیست چنین نقایصی را که بزرگترین مانع راه سعادت بشر است بر سر راه او قرار دهد. بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: این صفات مربوط به انسانهایی است که فاقد ایمان باشند اگر طبیعت آدمی با ایمان همراه گردد، کانونی از صبر و حوصله و سخاوت خواهد شد، ولی هنگامی که با ایمان وداع گوید طبیعی است که در برابر کمترین ناملایمات بی تاب می کند، زیرا تکیه گاه محکمی ندارد که بر آن اعتماد کند و با توکل بر او به جنگ با مشکلات برخیزد و نیز حریص و بخیل می شود، چرا که به لطف خداوندی که کلید خزانه های غیب به دست اوست و سرچشمه همه نعمتها و برکات

است امیدوار نیست. شاهد این تفسیر آیات بعد از آن است که نمازگزاران با ایمان را از آن استثنا می‌کند. این احتمال نیز وجود دارد که آیات فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآنی که انسان را «ظلوم» و «جهول» (احزاب، ۷۲) و «بؤوس» و «کفور» (هود، ۹) و «طغیانگر به هنگام وفور نعمتها» (علق، ۶) شمرده، اشاره به دو بُعد وجود انسان داشته باشد که در قوس صعودی آن قدر بالا می‌رود که به اعلیٰ علین می‌رسد و در قوس نزولی آن قدر پایین می‌آید که به اسفل السافلین کشیده می‌شود. مرحوم «علامه طباطبایی» در «المیزان» نظر دیگری در این زمینه دارد و می‌گوید: حرص (و هلع بودن) که ذاتی انسان است و از شاخه های حبّ ذات می‌باشد، در اصل از رذایل نکوهیده نیست، چرا که حبّ ذات که این صفات از آن برمی‌خیزد وسیله منحصر به فردی است که انسان را به سوی سعادت و تکامل دعوت می‌کند، این صفات هنگامی مذموم و نکوهیده است که انسان با تدبیر صحیح آنها را در آنچه شایسته است به کار نگیرد و در واقع مانند سایر صفات نفسانی است که اگر در حدّ اعتدال باشد فضیلت است و اگر به جانب افراط و تفریط منحرف شود نکوهیده و رذیلت است. صفحه ۹۱ به هر حال آیات فوق نشان می‌دهد که قرآن انسانها را به سوی ایمان و نماز و نیایش و انفاق در راه او دعوت می‌کند تا آتش حرص و بخل و جزع را در درون او فرو بنشانند. در ششمین آیه سخن از ماجرای در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است و آن اینکه در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش قیمت اجناس بودند، کاروانی از شام وارد مدینه شد که با خود موادّ غذایی حمل می‌کرد و ورود این کاروان درست همزمان با روز جمعه و خطبه های پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در نماز جمعه بود. در آن زمان معمول بود که برای اعلام ورود کاروان طبل می‌زدند و آلات موسیقی دیگر را می‌نواختند، این امر سبب شد که مردم به سرعت خود را به بازار برسانند، گروهی از تازه مسلمانان که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را رها کرده و برای تأمین نیاز خود به سوی بازار شتافتند، در حالی که این کار ضرورتی نداشت، بعد از نماز نیز می‌توانستند به بازار روند و از اجناس کاروان بهره بگیرند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند، آیات فوق نازل شد و حریصانی را که نماز جمعه را برای به دست آوردن مال دنیا رها کرده بودند سخت مذمت کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر این گروه اندک نیز می‌رفتند از آسمان سنگ بر مردم می‌بارید. (۱) از لحن آیه فوق استفاده می‌شود که انگیزه هجوم به بازار، مسئله تأمین نیازهای اصلی زندگی نبود بلکه بعضی از سر هوس بازی به سراغ ساز و آوازه رفتند و بعضی هم برای ثروت اندوزی به سراغ تجارت. پاورقی ۱- در تفسیر مجمع البیان و بسیاری از تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره جمعه این داستان با تفاوت مختصری آمده است. صفحه ۹۲ به هر حال قرآن در بیان این ماجرا می‌گوید: «هنگامی که تجارت یا سرگرمی لهوی را دیدند (از گرد تو) پراکنده شدند و به سوی آن رفتند و تو را در حالی که (برای خواندن خطبه ها) ایستاده بودی رها کردند»، (وَ اِذَا رَاوُا تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا اَنْفَضُوا اِلَيْهَا وَ تَرَكُوْكَ قَائِمًا). سپس در ذیل آیه می‌فرماید: «بگو آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است»، (قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللّٰهُوَ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ). ممکن است در میان آن گروهی که نماز و ذکر خدا و پیامبرش را رها کرده، به سوی بازار دویدند، افرادی بوده اند که واقعاً برای نیازهای ضروری خود دست به چنین کاری زدند (هر چند آنها هم وقت کافی برای تهیه نیاز خود داشتند، ولی تعبیر بالا به خوبی نشان می‌دهد که گروهی از حریصان به قصد اینکه اجناس را بخرند و گران تر بفروشند و ثروتی ببندوزند و گروهی برای مشاهده صحنه های هوس آلود، به سوی کاروان کشیده شدند و خود را از سعادت نماز در محضر بزرگترین پیامبر الهی (صلی الله علیه و آله) محروم ساختند. در هفتمین و آخرین آیات مورد بحث سخن از عیبجویان استهزا کننده ای است که به خاطر مال و ثروت، مغرور شده اند و به خود اجازه می‌دهند مؤمنان راستین تهیدست را به سخریه کشند، می‌فرماید: «وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای، همان کس که اموال ناچیزی گردآوری کرده و شماره می‌کند (و به دقت مراقب حفظ آن است، بی آنکه حساب حلال و حرام آن را داشته باشد) و گمان می‌کند که اموالش سبب جاودانگی اوست (نه مرگی به سراغ او می‌آید، نه حادثه ای که سبب زوال مال و ثروت او شود!)»، (وَيٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا اُولٰٓئِكَ سَبُوْا اللّٰهَ وَ اللّٰهُ سَبُّهُ اَعْثَرَ لِنَافْسِكَ اَسْوًا مِّنْ سَبِّ اللّٰهِ وَ هُوَ سَبُّ اللّٰهِ اَعْتَدَ لِّلْكَافِرِيْنَ اَسْوَاۤ اَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ هُمَا لَمْ يَلْمِزُوْا اُمَّةً مِّنْ اُمَّةٍ اَنۡ يَّحْسَبُوْۤا اَنَّ مِرَالَهُ

أَخْلَمَدَهُ). جمله «عَيَّدَهُ» که ناظر به شمارش کردن اموال از سوی این دنیاپرستان است، اشاره به حرص و ولع شدید آنهاست که هر قدر بر اموالشان افزوده می شود باز طالب بیشترند، به همین دلیل پیوسته آنها را شمارش می کنند. صفحه ۹۳ جمله أَلَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَيَّدَهُ در واقع به منزله علت برای «همز» و «لمز» و عیبجویی کردن آنهاست، یعنی ثروت سرشار دنیا آنها را چنان مست و مغرور ساخته که افراد تهیدست با ایمان را به باد سخریه و استهزاء می گیرند و گمان می کنند نه تنها این ثروتها جاودانی است، بلکه به آنها نیز آب و رنگ جاودانگی می دهد در حالی که «از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد!» بررسی حال دنیاپرستان عجایب و شگفتی هایی به ما نشان می دهد که عقل آدمی را مات و مبهوت می کند، بعضی از آنان را سراغ داریم با اینکه در علوم ظاهری و مادی پیش رفته بودند، هدفی جز جمع آوری ثروت نداشتند و هنگامی که از آنها سؤال می شد شما با این ثروت چه می خواهید بکنید، نه تشکیل خانواده داده اید نه مسافرتهای تفریحی می روید و نه... در پاسخ می گفتند: ما از این دلخوش هستیم که یک «صفر» بر ارقام اموال ما افزوده شود!

نتیجه نهایی

از مجموع آیات فوق و تفسیری که بر آن ذکر شد چنین نتیجه می گیریم که مسئله حرص و آز و دنیاپرستی و دلباختگی و دلدادگی نسبت به مواهب مادی از دیدگاه قرآن بسیار خطرناک و نکوهیده و مایه انواع شرّ و فساد است و به یقین در مسیر خودسازی و تکامل اخلاق از بزرگترین موانع محسوب می شود.

حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی

اشاره

واژه حرص و الفاظ مترادف و هم معنی آن در احادیث اسلامی، به طور وسیع مورد بحث واقع شده و آثار و پی آمدهای بسیار منفی برای آن ذکر گردیده است که بخشی را گلچین کرده در ذیل از نظر می گذرانیم: صفحه ۹۴-۱ در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «اعْلَمْ يَا عَلِيُّ! إِنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ!؛ بدان ای علی! که ترس و بخل و حرص، یک غریزه هستند و همه در سوء ظن (به خدا) خلاصه می شوند!» (۱) ۲- همین معنی به صورت دیگری در فرمان مالک اشتر در نهج البلاغه آمده است آنجا که امام (علیه السلام) که امام مالک اشتر را از مشورت با بخیلان و افراد ترسو و حریصان برحذر می دارد، سپس می افزاید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزٌ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرایز مختلفی هستند که یک ریشه دارند و آن سوء ظنّ به خداست!» (۲) کسی که حسن ظنّ به پروردگار و قدرت او نسبت به انجام وعده هایی که درباره تأمین رزق و روزی بندگان تلاشگر داده، داشته باشد هرگز برای جمع آوری اموال حرص نمی زند. و آن کسی که توکل بر خدا و الطاف و عنایات او دارد بی جهت از هر چیزی نمی ترسد. و آن کس که به رحمت و لطف او امیدوار است بخل نمی ورزد. آری کسی که توحید او کامل باشد و به اسماء و صفات حُسنای الهی معتقد باشد گرفتار این خویهای سه گانه کثیف نمی شود که در ظاهر سه صفت از صفات رذیله است ولی در باطن یک ریشه دارند (و به همین دلیل گاه غریزه واحده به آنها اطلاق شده و گاه غرایز شتی؛ چرا که در ظاهر متعدّدند و در باطن یکی).

۳- «حرص» در دنیا انسان را گرفتار رنج و تعب دایمی می کند، چنان که علی (علیه السلام) فرمود: «الْحِرْصُ مَطِيئَةُ التَّعَبِ؛ حرص مرکب رنج و زحمت است!» (۳) ۴- در تعبیر دیگری از آن حضرت آمده است «الْحِرْصُ عَيَاءُ الْمُؤَبَّدِ؛ حرص مایه رنج و زحمت

ابدی است» (۱). پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۸، شماره ۳۱۳۹. ۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۳- غرر الحکم، حدیث ۸۲۰؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۶. صفحه ۹۵ هر گاه کمی در احوال حریصان دقیق شویم و زندگی پر درد و رنج و مشقت آنها را بررسی کنیم که شب و روز می‌دوند و اموالی را گردآوری می‌کنند و بی آنکه از آن بهره‌ای بگیرند رها می‌کنند و می‌روند، به صدق کلام بالا آشنا تر می‌شویم و به گفته سعدی: گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور! که در واقع مقتبس از همین احادیث است. ۵- انسان حریص هرگز سیر نمی‌شود، به همین دلیل دائماً برای جمع و اندوختن ثروت تلاش می‌کند و حتی خودش از آن بهره نمی‌گیرد، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخن پر معنای دیگری می‌فرماید: «الْحَرِيصُ فَقِيرٌ وَلَوْ مَلَكَ الدُّنْيَا بِحَيْذَافِيرِهَا؛ آدم حریص فقیر است هر چند تمام دنیا را مالک شود!» (۲) ۶- تنها کسانی از غنای درون بهره‌مند می‌شوند که اسیر حرص نباشند، همان گونه که مولا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخن دیگری می‌فرماید: «أَعْنَى الْغِنَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أَسِيرًا؛ از همه بی‌نیازی‌ها بالاتر بی‌نیازی کسی است که اسیر چنگال حرص نباشد!» (۳) ۷- حرص برای جمع‌آوری اموال دنیا سرانجام انسان را به هلاکت می‌افکند، نه فقط هلاکت معنوی که در بسیاری از اوقات هلاکت مادی نیز به همراه دارد، در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «إِنَّ الدُّنْيَا وَالْذَّرْهَمَ أَهْلَكَمَا مَنْ كَانَ قَبْلُكُمْ وَهَمَّا مُهْلِكَاكُمْ؛ دینار و درهم (سکه‌های طلا و نقره) پیشینیان شما را هلاک کردند شما را نیز هلاک می‌کنند!» (۴) ۸- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می‌کند تا آنجا که راه نجات را به روی خود می‌بندد، چنانکه در مثال بسیار جالبی در کلمات امام باقر (علیه السلام) آمده است: «مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُوْدَةِ الْقُرْ، كُلَّمَا أَزْدَادَتْ مِنَ الْقُرِّ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا كَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ؛ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا؛ آدم حریص نسبت به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر اطراف خود می‌تند (وپله را ضخیم تر می‌کند) سخت تر می‌تواند از آن خارج شود و سرانجام در درون پيله خود می‌میرد!» (۱) پاورقی ۱- غرر الحکم، حدیث ۹۸۲؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۲. ۲- غرر الحکم، حدیث ۱۷۵۳؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۷، شماره ۳۶۱۵. ۳- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۷۶، باب «حَبِّ الدُّنْيَا وَالْحَرِصِ عَلَيْهَا». ۴- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۶، باب «حَبِّ الدُّنْيَا وَالْحَرِصِ عَلَيْهَا». صفحه ۹۶-۹۹ حرص و آز شخصیت انسان را در هم می‌شکند و ارزش او را در انظار مردم پایین می‌آورد، علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْحِرْصُ يَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ، فَلَا يَزِيدُ فِي رِزْقِهِ؛ حرص قدر آدمی را پایین می‌آورد، بی آنکه چیزی بر رزق او بیفزاید!» (۲) ۱۰- حرص از اموری است که سرچشمه گناهان زشت دیگری می‌شود و از آن جمله عدم مراعات حلال و حرام و ترک احترام به حقوق مردم و آلوده شدن به انواع ظلم و ستمهاست، به همین دلیل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از جمله دستورهای مهمی که در فرمان معروف خود به مالک اشتر داد این بود: «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ؛ هرگز آدم حریص را به عنوان مشاور خود انتخاب مکن چرا که او تمایل به ستمگری را در نظر تو زینت می‌دهد!» (۳) بدین ترتیب، حرص پیامدهای بسیار خطرناک و زیانباری دارد، انسان را از خدا دور می‌کند، شخصیت او را در نظرها در هم می‌شکند، آرامش را از او می‌گیرد، او به خاطر حرص، به گناهان بزرگ دیگری آلوده می‌شود، روز به روز از سعادت دورتر می‌گردد و همچون بنده‌ای اسیر و ذلیل و گرفتار می‌شود و در یک کلمه دین و دنیای او تباه می‌گردد. پاورقی ۱- غرر الحکم، حدیث ۱۵۵۰؛ تصنیف الغرر، صفحه ۲۹۴. ۲- غرر الحکم، حدیث ۶۶۲۸. ۳- نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۹۷

۱- تعریف حرص

گرچه معنی و مفهوم «حرص» اجمالاً بر همه روشن است، ولی توجه به مفهوم دقیق آن نکته‌های تازه‌ای را به ما می‌آموزد. «راغب» در «مفردات» حرص را به معنی شدت تمایل به چیزی می‌داند و می‌گوید: این واژه در اصل به معنی فشردن لباس به هنگام

شستشو به وسیله کوبیدن چوب مخصوصی بر آن است! امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تعبیر بسیار جالبی در تعریف حرص دارد، هنگامی که از حضرتش پرسیدند: حرص چیست؟ فرمود: «هُوَ طَلَبُ الْقَلِيلِ بِإِضَاعَةِ الْكَثِيرِ!»؛ حرص آن است که انسان چیز کمی را جستجو کند در برابر چیز بسیاری را که از دست می‌دهد! (۱) علمای اخلاق، حرص را از رذایل اخلاقی و متعلق به قوه شهویه می‌دانند و در تعریف آن چنین می‌گویند: «حرص صفتی است نفسانی که انسان را به اندوختن بیش از احتیاج خود وامی‌دارد و از شعب حب دنیا و از صفات مهلکه و از اخلاق گمراه کننده است، حرص به بیابانی می‌ماند که کرانه‌های آن ناپیداست و همچون سرزمین وحشتناک بی انتهاست که هر قدر حریص در آن پیش می‌رود به آخر آن نمی‌رسد. «حریص» به کسی می‌ماند که مبتلا به بیماری استسقاء شده است هرچه آب می‌آشامد تشنگی او فرو نمی‌نشیند. «حریص» هیچ دلیل منطقی را نمی‌پذیرد، مثلاً اگر به او گفته شود که هشتاد سال عمر کرده‌ای و چیزی از عمر تو باقی نمانده، این همه تلاش و ولع برای جمع آوری مال به خاطر چیست؟! در عین اینکه پاسخی برای این سؤال ندارد باز هم دست از کار خود نمی‌کشد، بلکه به عکس، گاهی انسان با افزایش سن و سال و نزدیک شدن به آخر خط، حریص تر می‌شود، چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (علیه السلام) آمده است: «يُثِيبُ بَيْنَ آدَمَ وَيَثُوبُ فِيهِ خَصِيْمَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْأَمَلِ!»؛ انسان پیر می‌شود اما دو صفت در او جوان می‌گردد: حرص و آرزوهای طولانی! (۲) پاورقی ۱- سفینه البحار، ماده حرص. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲. صفحه ۹۸

۲- آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر

در آیات و روایاتی که قبلاً به طور مشروح آمد، آثار سوء حرص به خوبی تبیین شده بود و مطالعه آنها ما را از هرگونه شرح و تفسیر دیگر بی‌نیاز می‌سازد، از جمله اینکه: ۱- حرص انسان را به رنج و زحمت ابدی گرفتار می‌سازد. ۲- حریص هرگز سیر نمی‌شود و به همین دلیل اگر مالک تمام دنیا گردد باز فقیر است. ۳- حریص همچون فقیران زندگی می‌کند و همچون فقیران می‌میرد، ولی همچون اغنیا در قیامت محاسبه می‌شود. ۴- حرص انسان را به هلاکت می‌افکند، زیرا شخص حریص به خاطر دلباختگی به دنیا خطراتی را که در اطراف او وجود دارد نمی‌بیند و با عجله و شتاب به پیش می‌تازد. ۵- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می‌کند و سرانجام راه نجات را بر خود می‌بندد. ۶- حرص آبروی انسان را می‌ریزد و ارزش او را در نظرها پایین می‌آورد، چرا که شخص حریص برای رسیدن به مقصود خود حتی ملاحظات اجتماعی را کنار می‌گذارد و همچون اسیری که زنجیر به گردن او افکنده باشند به این سو و آن سو کشیده می‌شود. ۷- حرص، انسان را آلوده به انواع گناهان: دروغ، خیانت، ظلم و غضب حقوق دیگران می‌کند، چرا که اگر بخواهد حلال و حرام خدا را رعایت کند به مقصودش نمی‌رسد. ۸- حرص، انسان را از خدا دور می‌سازد، در نظر بندگان خدا کوچک می‌کند، آرامش را از او سلب می‌نماید و زندگی توأم با ناراحتی و شکنجه برای او به بار می‌آورد. ۹- حریص اموالی را می‌اندوزد که زحمت و مسؤولیتش از آن اوست و سود و استفاده اش از آن دیگران. ۱۰- حرص نتیجه سوء ظن به خداست و محصولش تشدید این سوء ظن می‌باشد. صفحه ۹۹

۳- غنا درون!

این نکته قابل توجه است که حریص غنا و بی‌نیازی را در برون می‌جوید در حالی که ریشه غنا را باید در درون جان پیدا کرد، از یکی از دانشمندان سؤال شد حقیقت غنا و بی‌نیازی چیست؟ در پاسخ گفت: این است که آرزوهای کوتاه باشد و به آنچه خدا به تو داده است راضی شوی. در حدیث بسیار پر معنایی که هم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده و هم از امیرمؤمنان

علی (علیه السلام) می خوانیم: «خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ بِبِهْتَرِينَ بِي نِيَاذِي، بِي نِيَاذِي رُوحِ اِنْسَانِ اَسْت.» (۱) در تعبیر دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «الْغِنَى فِي الْقَلْبِ، وَالْفَقْرُ فِي الْقَلْبِ بِغِنَا وَبِي نِيَاذِي دَرِ دَرُونِ جَانِ اِنْسَانِ اَسْت، فَقْرٌ وَنِيَاذٌ نِيَاذٌ دَرِ دَرُونِ جَانِ اَوَسْت.» (۲) آری اگر روح به خاطر حرص گرسنه باشد، تمام دنیا را به انسان بدهند باز فقیر است و اگر روح بی نیاز و سیراب گردد، تمام جهان را از او بگیرند بی نیاز است.

۴- حرص مذموم و ممدوح

واژه «حرص» معمولاً بار منفی دارد و هرگاه اطلاق می شود از آن حرص بر مال، ثروت، مقام و سایر شهوات مادی به ذهن می رسد، این به خاطر آن است که غالباً این واژه در این گونه موارد به کار می رود که عموماً مذموم و نکوهیده است. ولی گاه این واژه در مواردی به کار می رود که شایسته ستایش است، نه تنها جزء اخلاق رذیله نیست بلکه فضیلتی محسوب می شود و آن در جایی است که این صفت در مورد علاقه شدید به کارهای خیر به کار رود. قرآن مجید یکی از فضایل پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را «حرص بر هدایت مردم و نجات آنها از گمراهی» می شمرد، می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ» به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.» (۱) پاورقی ۱- امالی صدوق، صفحه ۳۹۴، غررالحکم، حدیث ۴۹۴۹. ۲- بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۶۸. صفحه ۱۰۰ در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ تَحَرُّصَ عَلَيَّ هِدَايَتُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد چرا که) خداوند کسی را (که به خاطر اعمال و صفات زشتش) گمراه ساخته، هدایت نمی کند و آنها یاورانی نخواهند داشت.» (۲) شبیه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. (۳) البتّه در قرآن مجید این واژه در مصادیق منفی آن نیز به کار رفته است. در روایات اسلامی نیز واژه «حرص» در موارد زیادی در جایی به کار رفته است که بار مثبت دارد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه معروف همّام ضمن بیان صفات پرهیزکاران می فرماید: «فَمِنْ عَلَامَاتِهِ أَحَدِهِمْ أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ» از نشانه های آنان (پرهیزکاران) قدرت در دین... و حرص در کسب دانش است.» (۴) در روایات متعددی از نشانه های انسان با ایمان، حرص در فقه یا حرص در جهاد، یا حرص در تقوا ذکر شده است. (۵) این سخن را با حدیثی از امام باقر (علیه السلام) پایان می دهیم: «لَا حِرْصَ كَالْمُنَافِسِيَّةِ فِي الدَّرَجَاتِ» حرصی برتر از رقابت با یکدیگر در وصول به درجات (بالا در نزد خدا) نیست! (۶) بنابراین حرص مفهوم گسترده ای دارد که به معنی شدت علاقه به چیزی و تلاش فوق العاده برای وصول به آن است که اگر در طریق خیر و سعادت باشد ممدوح و هرگاه در طریق دنیاپرستی باشد مذموم است، ولی غالباً این واژه بار منفی دارد. پاورقی ۱- توبه، ۱۲۸. ۲- نحل، ۳۷. ۳- یوسف، ۱۰۳؛ نساء، ۱۲۹. ۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۵- بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۲۷۱، حدیث ۳ و صفحه ۲۹۴، حدیث ۱۸. ۶- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۹، حدیث ۳۶۴۶. صفحه ۱۰۱

۵- طرق درمان «حرص»

می دانیم همیشه برای درمان اساسی یک بیماری جسمانی، باید به سراغ عوامل و ریشه های آن برویم، چرا که بدون ریشه کن شدن آن عوامل، نتایج همچنان باقی و برقرار است و اگر به طور موقت با داروهای مسکن آثار آن را پوشانیم باز بعد از مدتی خود را نشان می دهد. بیماریهای اخلاقی نیز به یقین همین گونه است حتماً باید ریشه یابی شود، سپس ریشه ها را بخشکانیم. همان گونه

که قبلاً اشاره شد (و در احادیث اسلامی نیز آمده بود) یکی از ریشه های حرص، سوء ظنّ به خدا و عدم توکل بر اوست که بازگشت به تزلزل پایه های توحید افعالی می کند. کسی که خدا را قادر و رازق می داند و کلید همه نیکی ها را به مضمون (بِیْدَکَ الْخَیْرِ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ) (۱)) در دست او می بیند، حرص در جمع مال و مواهب دیگر مادی نخواهد داشت. کسی که ایمان کامل به وعده های الهی دارد و پیام «مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٌ» (۲...) آنچه نزد شماست فانی می شود اما آنچه نزد خداست باقی می ماند» را به گوش جان شنیده و پذیرفته است، به جای حرص در جمع آوری مال، حرص در انفاق فی سبیل الله دارد. هنگامی که پایه های ایمان، به ویژه توحید افعالی در وجود انسان متزلزل گردد صفات رذیله بی شماری به سراغ انسان می آید که یکی از خطرناک ترین آنها حرص است، پس با تقویت پایه های ایمان باید به مقابله با آن برخاست. یکی دیگر از ریشه های حرص، جهل و بی خبری نسبت به پی آمدهای آن می باشد. اگر انسان بداند حرص، آرامش او را در تمام زندگی بر هم می زند، حرص مایه رنج و تعب دائمی اوست، حرص شخصیت او را در هم می کوبد و در انظار خوار و خفیف می سازد، حرص سبب می شود که در عین غنا همچون فقیران زندگی می کند، او زحمت بکشد و اموالش را برای دیگران ذخیره کند، در قیامت حساب آنها را باید پس دهد، ولی در دنیا دیگران لذت آن را ببرند. پاورقی ۱- آل عمران، ۲۶-۲- نحل، ۹۶. صفحه ۱۰۲ آری اگر حریص در این پیامدها بیندیشد قطعاً در روح او اثر می گذارد. مرحوم فیض کاشانی در «المحجّه البیضاء» می گوید: داروی بیماری حرص سه رکن دارد «صبر» و «علم» و «عمل» که مجموع آن پنج چیز می شود. نخست اقتصاد و میانه روی در هزینه های زندگی، زیرا کسی که هزینه هایش افزون گردد، زندگی آمیخته با قناعت او را سیر نمی کند، بنابراین رعایت اعتدال و میانه روی در صرف اموال دشمن حرص است. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ اَقْتَصَدَ اَعْنَاهُ اللّٰهُ، وَ مَنْ بَدَّرَ اَفْقَرَهُ اللّٰهُ؛ کسی که اعتدال در هزینه های زندگی را رعایت کند خدا او را بی نیاز می کند و کسی که اسراف و تبذیر کند فقیرش می سازد». (۱) دوم هنگامی که مال به اندازه کافی برای زیستن دارد، نگران آینده نباشد چرا که بسیاری از حریص ها به خاطر تأمین آینده حرص می زنند، آینده ای که با تدبیر در موقع خود قابل تأمین است، این همان است که قرآن می گوید: «الشَّیْطَانُ یَعِدُّکُمْ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَآءِ؛... شیطان شما را (به هنگام انفاق) وعده فقر و تهیدستی می دهد و به فحشاء (و زشتی ها) امر می کند!» (۲) سوم در فواید قناعت و عزت حاصل از آن و زیانهای حرص و طمع و ذلت ناشی از آنها بیندیشد تا انگیزه ای برای قناعت و فاصله گرفتن از حرص او گردد، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «عِزُّ الْمُؤْمِنِ اِسْتِغْنَاهُ عَنِ النَّاسِ؛ عزت مؤمن از بی نیازی او از مردم است». (۳) چهارم در تاریخ گذشتگان مخصوصاً گروهی از یهود حریص و دنیاپرستان از اقوام دیگر بیندیشد و حال آنها را با حال انبیا و اولیاء الله مقایسه کند و عقل خود را در این میان به داوری طلبد که آیا به آن گروه بپیوندد یا به این گروه؟ آنهايي که با افتخار زیستند و با افتخار از جهان چشم پوشیدند و به جوار رحمت حق با روحی پاک و اعمالی صالح شتافتند، یا کسانی که بدنام زیستند و بدنام از دنیا رفتند و با کوهی از گناه به سوی سرنوشت شومشان در قیامت شتافتند؟! پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۵۵۷-۲- بقره، ۲۶۸-۳- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸. صفحه ۱۰۳ پنجم در خطرات مال و ثروت بی حساب بیندیشد و آفات دنیا و آخرت این کار را در نظر بگیرد و نیز در آرامش و امتیت حاصل از قناعت و عاقبت محمود آن فکر کند، همیشه در امر دنیا به زیردستان خود نگاه کند، نه به آنها که بالادست او هستند، چرا که شیطان دائماً او را تحریک می کند که به افراد بالاتر نگاه کند و به او می گوید تو چه چیز از آنها کم داری؟ چرا تلاش نمی کنی؟ بین آنها چگونه غرق ناز و نعمتند و از لذایذ دنیا بهره می گیرند؟! تو از خوف خدا بر خود تنگ گرفته ای و دائماً حلال و حرام می کنی، مگر آنها خوف از خدا ندارند یا تو از آنها دیندارتری؟! ابوذر می گوید: «اَوْصِيَانِي خَلِيلِي (صلی الله علیه و آله) اَنْ اَنْظُرَ اِلَى مَنْ هُوَ دُونِي، لَا اِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي؛ بار با وفای من (رسول خدا) (صلی الله علیه و آله)) به من سفارش کرد (در امر دنیا) همیشه به زیردستان بنگرم نه به بالادستان!» (۱)

۶- رفع یک اشتباه

در اینجا ممکن است بعضی تصور کنند اسلام با توجه به روایات و آیات بالا چندان تمایلی به پیشرفت زندگی مادی مردم ندارد و از اصول تمدن مادی و ترقی صنایع ناخشنود است زیرا پیروان خود را دعوت به بیگانگی از دنیا می‌کند! در حالی که این یک اشتباه بزرگ است، اسلام با حرص و دنیاپرستی و فدا کردن همه ارزشها در برابر مال و ثروت و مقام و شهوت مبارزه می‌کند، نه از به کارگیری مواهب دنیا در مسیر عزت و آزادگی و ارزشهای معنوی. پاورقی ۱- اقتباس از المحیة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۵۸ تا ۵۴ (با تلخیص). صفحه ۱۰۴ توضیح اینکه: مواهب مادی در حد ذات خود ابزاری هستند برای وصول به مقاصد دیگر، هرگاه از آنها برای فراهم آوردن زمینه های رشد معنوی و تعالی انسانی استفاده شود مطلوبند و اگر از آنها در راه خودکامگی و هوسرانی استفاده شود و یا این مواهب به صورت هدف نهایی در آید و انسان را از اهداف اصلی آفرینشش بیگانه سازد قطعاً نامطلوب است. این درست به ابزار و وسایل صنعتی جدید می‌ماند که قابل بهره گیری دوگانه است، هواپیماها می‌توانند وسیله ای برای نقل و انتقال سریع و آسان انسانها در طریق کسب دانش و تأمین روزی حلال و گسترش عدالت و کمک به نیازمندان و عمران و آبادی باشند، همان گونه که می‌توانند وسیله ای برای فروریختن بمب های ویرانگر، یا به صورت ابزار کشتار جمعی در آیند که نه بر انسان رحم کند نه بر حیوان و گیاه! بنابراین نباید نگوئیم از حرص و دنیاپرستی، بهانه ای برای رها کردن فعالیت های مثبت اقتصادی و رشد و شکوفایی صنعت و مانند آن شود و افراد تنبل و بیکاره خود را زیر پوشش کناره گیری از حرص و دنیاپرستی قرار دهند و آن را توجیهی برای کاستی های خود بدانند. صفحه ۱۰۵

۵. حب دنیا

اشاره

یکی از ریشه های «حرص» که به عواقب دردناک آن در بحث گذشته اشاره شد، دلباختگی و دلدادگی در برابر زرق و برق دنیا است. هنگامی که آتش سوزان این عشق در درون جان انسان زبانه می‌کشد او را به سوی حرص و ولع نسبت به مواهب دنیای مادی می‌کشاند، مانند: سایر عشاق بی قرار که فارغ از هرگونه فکر منطقی پیوسته دست و پا می‌زنند و روز به روز خود را در این لجنزار آلوده تر می‌سازند. به همین دلیل قرآن مجید برای خشکانیدن ریشه حرص و ولع به سراغ حب دنیای افراطی و یا به تعبیر دیگر «دنیاپرستی» می‌رود و با تعبیرات گوناگون قدر و قیمت مواهب دنیا را در نظرها می‌شکند تا عاشقان بی قرار دنیا به خود آیند و حریصانه به دنبال آن نشتابند و همه ارزشها را به خاطر وصول به آن زیر پا نگذارند. با این اشاره به قرآن مجید بازمی‌گردیم و تعبیرات دقیق و حساب شده قرآن را در این زمینه بررسی می‌کنیم. صفحه ۱۰۶-۱- قرآن در موارد متعددی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکان و لهو و سرگرمی می‌شمرد، می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ... زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.» (۱) در جای دیگر می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.» (۲) در حقیقت دنیاپرستان را به کودکان تشبیه می‌کند که از همه چیز غافل و بی‌خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی‌بینند! بعضی از مفسران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده اند و برای هر دورانی مدت هشت سال قائلند و می‌گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی ها، هشت سال در بجهوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می‌رود، هشت سال به تفاخر و فخرفروشی می‌پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به دنبال تکاثر و افزون طلبی در اموال و نیروها می‌رود و در اینجا شخصیت انسان تثبیت می‌شود و این

حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند. ۲- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می فرماید: «...وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست! (۳) در جای دیگر می فرماید: «...فَلَا تَعْرَنُكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» پس مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد! (۱) پاورقی ۱- انعام، ۳۲. ۲- حدید، ۲۰. ۳- آل عمران، ۱۸۵. صفحه ۱۰۷ این تعبیرات نشان می دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر نهد راه به جایی نمی برد. زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه کامان را در بیابان سوزان تعلقات مادی به سوی خود فرامی خواند، اما هنگامی که نزد آن می آیند چیزی که عطش را فرونشاند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه تر می کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می بینند و به گمان اینکه آنجا آب است به سوی آن می شتابند و باز هم تشنه تر و تشنه تر می شوند تا هلاک گردند. بسیاری کسان که سالها به سوی دنیا دویده اند، هنگامی که به آن رسیده اند صریحاً اعلام می کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده اند، بلکه «شهاد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار» همراه دیده اند، غالباً به جای آرامش، نگرانی ها و اضطراب های آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است! ۳- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می کند؛ یعنی شغل شاغل و هم واحد آنها می شود و تمام توجه آنان را به سوی خود جلب می کند. می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافلند! (۲) آنها حتی زندگی دنیا را نشناخته اند و به جای اینکه آن را مزرعه آخرت و قطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می شوند. پاورقی ۱- لقمان، ۳۳. ۲- روم، ۷. صفحه ۱۰۸ در جای دیگر می فرماید: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ» آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟! سپس می افزاید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست. (۱) آری افراد کم ظرفیت و هوسباز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملو از مواهب الهی است به فراموشی می سپارند. ۴- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عَرَضٌ» (بر وزن عَرَضٌ) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می فرماید: «...تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمٌ كَثِيرَةٌ...» شما سرمایه زوال پذیر دنیا را طلب می کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت های فراوانی برای شما (در سرای آخرت) است. (۲) در جای دیگر خطاب به اصحاب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می خواهد»، (...يُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...) (۳) در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیده می شود که نشان می دهد گروهی از مسلمانان یا غیر مسلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال پذیر و ناپایدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سرای دیگر و ارزشهای والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می مانند. آری نعمت حقیقی زوال ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال پذیر است. این تعبیر هشدار است به همه دنیاپرستان که مراقب باشند سرمایه های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال پذیر نکنند. پاورقی ۱- توبه، ۳۸. ۲- نساء، ۹۴. ۳- انفال، ۶۷. صفحه ۱۰۹. ۵- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادی دنیا تعبیر به زینتِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا شده است (۱). تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمده است، مانند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می دهیم و چیزی از آنها کم و کاست نخواهد شد (ولی در آخرت بهره ای نخواهند داشت). (۲) در جای دیگر خطاب به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِرُؤُوسِكُمْ أَنْ كُنْتُمْ تُرَدُّنَ الْحَيَاةَ

الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعَكُنَّ وَ أَسِرِّحْكُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! (تا بتوانید به مقصد خود برسید)». (۳) این تعبیّرات به خوبی نشان می دهد که این زرق و برق ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت ساز تعبیر به زینت نمی شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است. شایان توجه اینک: حتی زینت بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زین» شده که نشان می دهد یک زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه یک زینت واقعی و حقیقی. مثلاً- در سوره بقره آیه ۲۱۲ می خوانیم: «زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است!» و در سوره آل عمران آیه ۱۴ می فرماید: «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ؛... محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و... در نظر مردم زینت داده شده است!» این تعبیّرات و تعبیرات مشابه آن نشان می دهد که حتی زینت بودن این امور جنبه پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند. پاورقی ۱- کهف، ۴۶ و ۲۸-۲- هود، ۱۵-۳- احزاب، ۲۸. صفحه ۱۱۰ در اینجا سؤال مهمی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده؟! به یقین برای آزمایش انسانها و تربیت و پرورش آنهاست زیرا هنگامی که این اشیای زینتی جالب و دلربا که غالباً با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می کند، نهال ایمان و تقوا در وجود آنها بارور می شود و گرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی شود. به تعبیر دقیق تر تمایلات افسار گسیخته درونی و هوا و هوس های سرکش، امور مادی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می دهد، بنابراین زینت بودنش از درون انسان می جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس های سرکش آفریده و اگر در بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند «... وَ زَيْنٌ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ؛... شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد» (۱) نیز به خاطر همین است که این تزئین از یک نظر کار خداست چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس های درونی است و از دیدگاه سوم کار شیطان است (دقت کنید). به هر حال از مجموعه آیات بالا به دست می آید که حب دنیا هرگاه به صورت افراطی در آید انسان را به بیگانگی از خدا می کشاند.

دنیابردی در احادیث اسلامی

نکوهش از دنیابردی در روایات اسلامی مخصوصاً در سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خطبه های نهج البلاغه به صورت بسیار وسیعی دیده می شود، از جمله: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ این سؤال که چرا «دنیا»، «دنیا» نامیده شده؟ (توجه داشته باشید که دنیا از ماده دنی به معنی پایین و پست است) فرمود: لِأَنَّ پاورقی ۱- نمل، ۲۴. صفحه ۱۱۱ الدُّنْيَا دَنِيَّةٌ خُلِقَتْ مِنْ دُونِ الْأَخِرَةِ؛... به خاطر این است که دنیا پست است و پیش از آخرت آفریده شده». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ بزرگترین گناهان، دنیابردی است!» (۲) ۳- همین معنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز آمده است که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ أَصْلُ الْمَحَنِ؛ دنیابردی سرآغاز فتنه ها و ریشه همه محنتها و رنج هاست!» (۳) ۴- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ لِلدِّينِ وَ مُسْلِبَةٌ لِالْيَقِينِ؛ دنیابردی دین انسان را بر باد می دهد و ایمان و یقین او را می گیرد». (۴) ۵- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللهُ بِهِ سِتُّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النَّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرِّاحَةِ؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیابردی، حب ریاست، علاقه به غذا (شکم پرستی)، محبت (افراطی) زنان، پرخواهی و علاقه به راحتی و تن پروری». (۵) غالب این امور ششگانه یا تمام آنها در داستان عصیان و سرکشی شیطان و ترک اولای آدم و گناه قابیل دیده می شود لذا به عنوان اولین ها ذکر شده است. ۶- در حدیث دیگری می خوانیم که از امام علی بن الحسین (علیه السلام)

پرسیدند: «أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَلَّ كَدَامَ عَمَلٍ فِي نَزْدِ خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ أَفْضَلُ اسْت» فرمود: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضِ الدُّنْيَا وَإِنَّ لِدَلِّكَ لَشُعْبًا كَثِيرَةً وَ لِلْمَعَاصِي شُعْبًا هَيْجَ عَمَلِي بَعْدَ از شناخت پروردگار متعال و شناخت پیامبر او (صلی الله علیه و آله) برتر از دشمنی با دنیا (و ترک دنیا پرستی) نیست و این شاخه های فراوانی دارد و همان گونه که گناهان دیگر شاخه های بسیار دارد». سپس امام (علیه السلام) به سرکشی و عصیان شیطان که از «تکبر» سرچشمه گرفت و «حرص» که سبب گناه و ترک اولای آدم و حوا شد، و «حسد» که سرچشمه عصیان قاییل گشت تا آنجا که دست خود را به خون برادرش آلوده ساخت اشاره فرموده، می افزاید: «فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النَّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرِّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ التَّرْوَةِ، فَصَرَفَ سَبْعَ خِصَالٍ، فَمَا جَمَعْنَ كُلَّهُنَّ فِي «حُبِّ الدُّنْيَا»! فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعِيدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ، حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» از اینجا شاخه های علاقه به زن، و محبت دنیا و محبت به ریاست و علاقه به راحتی و تن پروری و محبت سخن گفتن (پرگویی) و محبت برتری جویی و مال و ثروت پیدا شد، و این هفت صفت همه در «حُبِّ دنیا» خلاصه می شود و اینجاست که پیامبران و علما بعد از آگاهی بر این موضوع گفتند: محبت دنیا سرچشمه همه گناهان است! پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۵۴، صفحه ۳۵۶. ۲- کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۸۴، حدیث ۶۰۷۴. ۳- غررالحکم، حدیث ۴۸۷۰. ۴- غررالحکم، حدیث ۳۵۱۸. ۵- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۰. صفحه ۱۱۲ سپس برای اینکه تفاوت میان دنیای ممدوح و مذموم را روشن سازد امام در پایان می فرماید: «وَالدُّنْيَا دُنْيَانَانِ: دُنْيَا بَلَاحٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ» و دنیا دو گونه است: دنیایی که به حد کفاف است (و انسان را به آخرت و معنویت) می رساند و دنیای نفرین شده (که انسان را از خدا دور می کند)!! (۱) ۷- در حدیث دیگری از امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) می خوانیم، فرمود: «ارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يَزِيلُ الرِّقَابَ» دنیا پرستی را ترک کن چرا که حب دنیا چشم را کور و گوش را کر و زبان را لال می کند و گردنهای را به ذلت می کشاند!! (۲) طبیعی است که وقتی عشق به چیزی در وجود انسان چیره می شود، او را از روشن ترین واقعیت ها غافل می کند، چشم دارد اما گویی نابیناست، گوش دارد اما گویی ناشنواست، زبان دارد ولی جز به آنچه به آن دل بسته است گردش نمی کند و برای رسیدن به این محبوب خود یعنی دنیا تن به هر ذلتی می دهد. ۸- باز در حدیثی که در مورد آثار منفی دنیا پرستی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده و در واقع فلسفه این حکم الهی در آن تبیین گردیده، می خوانیم: «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ، وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سِمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ» دنیا پرستی خرد را فاسد می کند و گوش قلب را از شنیدن سخنان حکمت آمیز ناشنوا می سازد و سبب عذاب دردناک (در دنیا و آخرت) می شود!! (۱) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۰، باب «حُبِّ الدُّنْيَا»، حدیث ۱۱. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۳۶. صفحه ۱۱۳. ۹- در حدیث دیگری در بیان آثار زیانبار دنیا پرستی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: «إِنَّ الدُّنْيَا مُشْغَلَةٌ لِلْقُلُوبِ وَ الْأَبْدَانِ» دنیا پرستی هم فکر انسان را به خود مشغول می دارد و هم بدنهای را (نه آرامش فکر می گذارد و نه آسودگی جسم)!! (۲) ۱۰- این سخن را با حدیث پرمعنی دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم، فرمود: «إِنَّهُ مَا سَكَنَ حُبُّ الدُّنْيَا قَلْبَ عَبْدٍ إِلَّا التَّاطَبَ بَثَلَاتٍ: شُغْلٌ لَا يَنْفَعُ عَنَّاوَهُ، وَ فَقْرٌ لَا يَدْرِكُ غِنَاهُ، وَ أَمَلٌ لَا يَنْتَالُ مُنْتَهَاهُ» دنیا پرستی در هیچ دلی ساکن نمی شود مگر اینکه او را به سه چیز آلوده می کند، گرفتاری مستمری را که هرگز خستگی آن پایان نمی گیرد و احساس فقر و بینوایی که هرگز به غنا نمی رسد و آرزوی درازی که هیچگاه پایان نمی گیرد!! (۳)

دنیای مطلوب و دنیای مذموم

بارها گفته ایم حب دنیا در این بحث ها چیزی مساوی دنیا پرستی است نه بهره گیری معقول از مواهب مادی در طریق وصول به معنویت که اگر چنین باشد حب دنیا نیست، بلکه حب آخرت است و به تعبیر دیگر بسیاری از برنامه های معنوی بدون امکانات مادی میسر نیست و در واقع امکانات مادی از قبیل مقدمه واجب است که انسان اگر آن را به نیت مقدمه واجب بجا آورد نه تنها

عیبی ندارد بلکه مشمول ثواب الهی نیز می شود. به همین دلیل در آیات فراوانی از قرآن مجید تعبیرات مثبتی درباره مواهب دنیا دیده می شود: ۱- از جمله در آیه وصیت، از مال دنیا تعبیر به «خیر» (خیر مطلق) شده است، می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ...» بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما مرگش فرارسد، اگر «خیری» (مالی و ثروتی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکانش به طور شایسته وصیت کند! (۱) پاورقی ۱- غررالحکم شرح فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۷، شماره ۴۸۷۸. ۲- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۱. ۳- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۸. صفحه ۱۱۴ ۲- در جای دیگر از آن تعبیر به «برکات آسمان و زمین» نموده که درهای آن به روی پرهیزکاران گشوده می شود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» اگر اهل شهر و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم». (۲) ۳- در جای دیگر از مال و ثروت تعبیر به «فَضْلِ اللَّهِ» شده است، در سوره جمعه می خوانیم: «فَبِأَذَا قَضَيْتِ الصَّلَاةَ فَانْتَبِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ...» هنگامی که نماز (جمعه) پایان گرفت (ممنوع بودن معامله پایان می یابد و شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی بهره بگیرید». (۳) ۴- در جای دیگر افزایش منابع مالی را به عنوان «پاداشی در برابر توبه از گناه و روی آوردن به سوی خدا» می شمرد، چنانکه در داستان نوح (علیه السلام) می خوانیم: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيُنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا...» من به آنها (مشرکان) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است - تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد - و شما را با اموال و فرزندان فراوان (نیروی مالی و انسانی) امداد و یاری کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیار شما قرار دهد». (۴) در جای دیگر منابع مالی را وسیله قوام زندگی شمرده و تأکید می کند آن را به دست افراد بی کفایت و نادان قرار ندهید و از آن به خوبی نگهداری کنید: «وَلَا تَوُثُّوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...» اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپارید! (۵) ۵- در جای دیگر به مجاهدان راه خدا وعده غنایم جنگی می دهد و آن را پاداش الهی می شمرد، می فرماید: «وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ...» خداوند به شما غنایم فراوانی وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، این (موهبت) را در اختیار شما قرار داد». (۱) پاورقی ۱- بقره، ۱۸۰. ۲- اعراف، ۹۶. ۳- جمعه، ۱۰. ۴- نوح، ۱۲ تا ۱۱. ۵- نساء، ۵. صفحه ۱۱۵ ۶- در بخش دیگر از آیات از نعمت های مادی دنیا تعبیر به «طبیات» شده است، در سوره اعراف آیه ۳۲ می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...» بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟! در جای دیگر می فرماید: «وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَصِيرَةٍ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ...» به خاطر بیاورید هنگامی را که شما گروهی اندک و ضعیف در روی زمین بودید، آنچنان که می ترسیدید مردم شما را برابند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه (طبیات) بهره مند ساخت شاید شکر نعمتش را بجا آورید». (۲) از این تعبیرات پرمعنی و مانند آن که در قرآن وارد شده به خوبی استفاده می شود که مواهب مادی دنیا در شرایط معقول، نه تنها نامطلوب و آلوده نیست بلکه پاک و پاکیزه و مایه پاکی و پاکیزگی انسانهاست! ۷- در بعضی دیگر از آیات، تعبیراتی دیده می شود که نشان می دهد امکانات مادی علاوه بر اینکه فضل الهی است می تواند سبب قرار گرفتن انسان در زمره صالحان شود، همان گونه که در آیه ۷۵ توبه می خوانیم: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لِنِ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ...» گروهی از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود! این آیه مخصوصاً با توجه به شأن نزولش که درباره یکی از انصار به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درخواست کرد دعا کند خدا مال فراوانی به او دهد تا از آن در راه کمک به نیازمندان و رسیدن به مقام صالحان و شاکران بهره گیرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) با روحیه ای که در او سراغ داشت برای او دعا نکرد و پس از اصرار دعا فرمود، به خوبی نشان

می دهد که امکانات مادی می تواند وسیله ای برای سعادت و خوشبختی انسانها و وصول آنان به درجه صالحان و مقربان گردد. پاورقی ۱- فتح، ۲۰. ۲- انفال، ۲۶. صفحه ۱۱۶ از مجموع عناوین هفتگانه ای که در آیات بالا آمد به خوبی می توان نتیجه گرفت که نعمت های مادی دنیا ذاتاً مذموم و منفور و زشت و پلید نیستند، بلکه تابع چگونگی بهره گیری از آنهاست که به آنها این شکل را می دهد، اگر از آنها به طور صحیح بهره گیری شود، چهره ای محبوب و مطلوب و زیبا و جالب و پاک و پاکیزه دارد، در غیر این صورت منفورند. شاهد این سخن روایات متعددی است که در کتاب وسائل در باب «اِسْتِحْبَابُ الْاِسْتِعَانَةِ بِالْاَدْنِیَا عَلَی الْاٰخِرَةِ» (۱) آمده است. مرحوم شیخ حرّ عاملی در این باب یازده روایت نقل می کند که همه آنها شاهد بر این است که می توان از مواهب مادی برای سعادت جاویدان بهره گرفت، از جمله در حدیثی از رسول خدا نقل شده که فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَی تَقْوَى اللّٰهِ الْعِنَی» بهترین کمک برای به دست آوردن تقوای الهی، غنا و بی نیازی است...» (۲). در حدیث دیگری در همان باب از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «غِنًا یَحْجُزُكَ عَنِ الظُّلْمِ خَیْرٌ مِنْ فَقْرٍ یَحْمِلُكَ عَلَی الْاِثْمِ»؛ آن غنا و بی نیازی که تو را از ستم در باره دیگران بازدارد، بهتر از فقری است که تو را وادار به گناه کند! و در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که در حضور آن حضرت بودم که مردی (از روی تأسّف و تأثر) عرض کرد: «به خدا سوگند ما طالب دنیا هستیم و دوست داریم دنیا عاید ما شود!» امام فرمود: «تُحِبُّ اَنْ تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟! تو این دنیا را برای چه می خواهی؟» عرض کرد: «اَعُوذُ بِهَا عَلَی نَفْسِی وَ عِیَالِی، وَ اَصِلُّ بِهَا، وَ اَتَصَدَّقُ بِهَا، وَ اَحُجُّ وَ اَعْتَمِرُ» می خواهم به وسیله آن زندگی خود و خانواده ام (آبرومندان) تأمین کنم و با آن صله رحم بجا آورم و برای خدا صدقه بدهم و حج و عمره بجا آورم. امام فرمود: «لَیْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْیَا هَذَا طَلَبُ الْاٰخِرَةِ» این طلب دنیا نیست، این طلب آخرت است! (۱) پاورقی ۱- جلد ۱۲، صفحه ۱۸ تا ۱۶. ۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۶. صفحه ۱۱۷ این سخن را با کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه پایان می بریم: هنگامی که امام با جمعی از یارانش برای عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از شخصیت های معروف بصره و از یاران علی (علیه السلام) بود، وارد خانه او شد و خانه وسیع و گسترده او را دید، به او فرمود: «مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْیَا وَ اَنْتَ اِلَيْهَا فِي الْاٰخِرَةِ كُنْتَ اَخْوَجُ»؛ این خانه چنین وسیعی در دنیا چه می کنی؟ (و برای چه می خواهی؟) در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری! سپس امام (علیه السلام) سخن انتقاد آمیزش را با این جمله تکمیل فرمود: «وَ بَلَى اِنْ شِئْتُمْ بَلَّغْتُمْ بِهَا الْاٰخِرَةَ تُقْرَى فِيهَا الضَّیْفَ، وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَ تُطْلَعُ مِنْهَا الْحُقُوقُ مَطَالِعَهَا، فَاِذَا اَنْتَ قَدْ بَلَّغْتَ بِهَا الْاٰخِرَةَ»؛ آری اگر بخواهی با همین خانه وسیع می توانی به آخرت برسی (و سرای دیگر را آباد کنی) از میهمانان در آن پذیرایی کنی و در آن صله رحم بجای آوری و حقوق واجب آن را ادا کنی، با این حال به وسیله این خانه به آخرت رسیده ای!» (۲) نتیجه اینکه: هرگاه مواهب مادی دنیا ابزاری برای وصول به آخرت و کمک به نیازمندان و حمایت از ضعفا و ترویج و تحکیم پایه های حق و عدالت باشد، چیزی بهتر از آن نیست و اگر در مسیر گناه و حرص و جمع مال بدون ملاحظه حلال و حرام مصرف گردد چیزی بدتر از آن نیست، آری این گونه دنیاپرستان مجموعه ای از صفات زشت و رذیله را در درون خود گردآوری می کنند. یکی از یاران معروف امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به نام محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: «لَا یَجْتَمِعُ الْمَالُ اِلَّا بِخِصَالِ خَمْسٍ یُبْخَلُ شَدِیدٌ وَ اَمَلٌ طَوِیلٌ وَ حِرْصٌ غَالِبٌ وَ قَطِیْعَةُ الرَّحِمِ وَ اِیْتَارُ الدُّنْیَا عَلَی الْاٰخِرَةِ»؛ اموال دنیا در یک جا جمع نمی شود، مگر (به کمک) پنج چیز: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدم داشتن دنیا بر آخرت! (۱) پاورقی ۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، باب استحباب جمع المال من حلال...، حدیث ۳. ۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹. صفحه ۱۱۸ پاورقی ۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، حدیث ۴. صفحه ۱۱۹

اشاره

یکی دیگر از رذایل اخلاقی که در طول تاریخ بشر آثار بسیار منفی فردی و اجتماعی داشته است مسئله حسد است، حسد به معنی «ناراحت شدن از نعمتهایی که خداوند نصیب دیگران کرده و آرزوی زوال آنها و حتی تلاش و کوشش در این راه!» حسد فضای روح آدمی را تیره و تار و فضای زندگی او را ظلمانی و محیط جامعه را مملو از ناامنی می‌کند! حسودان نه آرامشی در دنیا دارند، نه آسایشی در آخرت و چون تمام تلاششان این است که نعمت را از محسود بگیرند، آلوده انواع جنایت‌ها می‌شوند: دروغ می‌گویند، غیبت می‌کنند، دست به انواع ظلم و ستم می‌زنند و حتی در حالات شدید و بحرانی از قتل و خونریزی نیز ابا ندارند! در واقع می‌توان گفت: حسد یکی از ریشه‌های اصلی تمام بدی‌هاست و از دامهای بسیار خطرناک شیطان است، همان دامی که در نخستین روزهای آفرینش بشر کار خود را کرد و فرزند آدم (علیه السلام) «قایل» را به کام خود فرو کشید و دستش را به خون برادرش «هابیل» آلوده کرد و به همین دلیل در روایات اسلامی، حسد یکی از اصول سه‌گانه کفر شمرده شده است (تکبر، حرص و حسد). صفحه ۱۲۰ «حسود» در واقع معترض به حکمت الهی است و به همین دلیل نوعی کفر و شرک خفی محسوب می‌شود. نقطه مقابل حسد، «خیرخواهی» است و آن این است که انسان از نعمت‌هایی که نصیب دیگری می‌شود لذت ببرد و در راه حفظ آن بکوشد و سعادت خود را در سعادت دیگران بداند و منافع دیگران را با منافع خود به یک چشم بنگرد. با این اشاره به آیات قرآن بازمی‌گردیم و بازتاب این مسئله را در آیات قرآنی مشاهده می‌کنیم. ۱- وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (سوره مائده، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۳۰) ۲- إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَآتَقْبُصُ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (سوره يوسف، آیه ۴ و ۵) ۳- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (سوره نساء، آیه ۵۴) ۴- وَذَكَرْنَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره بقره، آیه ۱۰۹) ۵- وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (سوره فلق، آیه ۵) ۶- وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (سوره حشر، آیه ۱۰) ۷- وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (سوره حجر، آیه ۴۷) صفحه ۱۲۱

ترجمه

۱- داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت» (برادر دیگر) گفت: «من چه گناهی دارم (زیرا) خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد». اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. نفس سرکش کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد. ۲- (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند». گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه (خطرناکی) می‌کشند، چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است. ۳- یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟ ما به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند نیز) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم. ۴- بسیاری از اهل کتاب از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده -

آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را فرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست. ۵- و از شر هر حسودی هنگامی که حسد میورزد. ۶- (همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیمارز و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا تو مهربان و رحیمی! صفحه ۱۲۲ ۷- هر گونه غلّ (حسد و کینه و دشمنی) را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم) در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند.

تفسیر و جمع بندی

آتش سوزان حسد

در نخستین آیات مورد بحث، سخن از داستان فرزندان آدم است که یکی بر دیگری حسد برد و سرانجام دستش به خون برادر آغشته شد و نخستین قتل و جنایت در روی زمین صورت گرفت و سرآغازی برای جنایتهای دیگر شد! می فرماید: «داستان دو فرزند آدم را آن گونه که بوده است بر آنها بخوان آن زمان که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت! (او در پاسخ) گفت: (اگر عمل تو پذیرفته نشده است من گناهی ندارم زیرا) خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد! (و اَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ). (۱) یعنی من مشکلی برای تو ایجاد نکرده ام که قصد جان مرا کرده ای، مشکل تو از درون جان توست، تو عملت ناخالص بوده و با تقوا آمیخته نشده و به همین دلیل مقبول درگاه خداوند نگردیده است، او پاک است و جز پاک نمی پذیرد! سپس افزود: «اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من هرگز این کار نمی کنم و دست به قتل تو نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم». (لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ). (۲) سرانجام آتش کینه و حسد در دل او چنان شعله‌ور شد که پیوندهای برادری و اخوت را نابود کرد، خون چشمان قایبل را گرفت و آن گونه که قرآن می گوید: «نفس سرکش او، وی را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد!» (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (۱) پاورقی ۱- مائده، ۲۷. ۲- مائده، ۲۸. صفحه ۱۲۳ آری او گرفتار زیان و خسران شد، هم برادر خود را از دست داد، هم آرامش دنیا را، چرا که قاتل اگر ذره ای وجدان داشته باشد پیوسته در عذاب وجدان است و آرامشی در دنیا نخواهد داشت و آخرت خود را نیز به تباهی می کشاند. در بعضی از روایات آمده است: او برادرش را در حال خواب کشت (۲) و این جنایتی است مضاعف و نشان می دهد که وقتی آتش حسد در درون انسان زبانه بکشد همه چیز را خاکستر می کند! ولی به زودی از کار خود پشیمان شد، اندوه عمیقی بر سراسر وجود او حاکم گشت، هر زمان چشمش به بدن خونین و بی جان برادر می افتاد وحشت و اضطراب تمام وجودش را فرامی گرفت، جسد برادر را بر دوش گرفت و نمی دانست چه کند و کجا ببرد که هم آثار جنایت خود را بپوشاند و هم این منظره هولناک آزار دهنده را از برابر چشمان خود دور کند، در این هنگام علی رغم جنایت هولناک و گناه بزرگی که او مرتکب شده بود باز گوشه ای از لطف خدا برای او نمایان گشت: «خداوند زاغی را فرستاد که در زمین کند و کاو کند تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر را دفن کند، هنگامی که این درس را از آن پرنده آموخت گفت: ای وای بر من! آیا من نمی توانم (حدّ اقل) مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را در زمین پنهان کنم؟! سرانجام (این کار را انجام داد) و از کرده خود سخت پشیمان شد». (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ

فَأَوْرِي سَوْأَةً أُخَى فَاصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ). (۳) در بعضی از روایات آمده است که قابیل در برابر چشمان خود دو زاغ را دید که با هم می‌جنگند و یکی دیگری را کشت سپس زمین را با چنگال خود حفر کرد و جسد مقتول را در آن دفن نمود. (۴) پاورقی ۱- مائده، ۳۰. ۲- تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۲۱۳۳. ۳- مائده، ۳۱. ۴- نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۶. صفحه ۱۲۴ و بعضی گفته اند آن زاغ جسد مرده زاغی را آورد دفن کرد و گاه گفته شده او ملاحظه کرد که زاغ بعضی از مواد غذایی خود را برای محفوظ ماندن در زیر خاک دفن می‌کند و از آن کار، دفن اموات را یاد گرفت. به هر حال او پشیمان شد اما نه آن پشیمانی پایدار که مقدمه توبه و انابه به درگاه پروردگار باشد و زنگ این گناه بر او ماند! در اینجا دو سؤال مطرح است، نخست اینکه: منظور از «قربان» (وسیله قرب به خدا) در جمله «اذ قربا قرباناً» که فرزندان آدم به پیشگاه خدا تقدیم داشتند چیست؟ و دیگر اینکه از کجا معلوم شد که تقدیمی «هابیل» در پیشگاه خدا پذیرفته شد و تقدیمی «قابیل» مردود گشت. در قرآن مجید در پاسخ این دو سؤال چیزی نیامده و به صورت سربسته ذکر شده است و روایات در این زمینه هم از نظر متن و هم از نظر سند متفاوت است، آنچه با منطق و عقل و قراین موجود سازگارتر است روایتی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «آدم از سوی خدا مأمور شد که هابیل را به عنوان وصی خود برگزیند و اسم اعظم را به او تعلیم دهد، در حالی که قابیل از او بزرگتر بود، هنگامی که قابیل این سخن را شنید خشمناک شد و گفت: من به این امر سزاوارترم. آدم به آنها دستور داد که هر کدام قربانی (وسیله تقرب) به پیشگاه خدا تقدیم دارد (طبق روایت دیگری هابیل که دامداری داشت بهترین دام خود را برای قربانی برگزید و قابیل که کشاورزی داشت از بدترین محصول زراعت خود برای این کار انتخاب کرد، هر دو قربانی خود را بالای کوهی گذاشتند، صاعقه ای آمد و قربانی هابیل را - به علامت قبولی - سوزاند و قربانی قابیل همچنان به جا ماند و این تأییدی بود بر شایستگی هابیل برای امر جانشینی آدم!) این امر آتش حسد را در دل قابیل برافروخت و خون برادر را ریخت!» (۱) در هر حال قابیل برای برطرف کردن وضع ناهنجار خود دو راه در پیش داشت: یکی آنکه توبه به درگاه خدا آورد و سعی کند با عمل های خالص تر و پاک تر عقب ماندگی معنوی خویش را در پیشگاه خدا جبران نماید (این همان کاری است که علمای اخلاق آن را «غبطه» می نامند و امری شایسته و سازنده و مستحسن است)، ولی قابیل راه دیگری را برگزید، یعنی تلاش کرد نعمت را از برادر خود بگیرد و برای این کار نیز بدترین راه را انتخاب کرد، دست خود را به خون او آغشته کرد تا سوز دل خود را که از آتش حسد به وجود آمده بود فرو نشانند! پاورقی ۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۰، حدیث ۱۲۵. صفحه ۱۲۵

«تکبر» ابلیس

اگر «تکبر» ابلیس سبب شد برای همیشه از درگاه خدا رانده شود و «حرص» آدم سبب شد برای همیشه از بهشت محروم گردد، حسد قابیل سبب شد که با ریختن خون برادر، برای همیشه ملعون و مطرود درگاه خدا شود و هر قتلی در دنیا واقع می شود او به عنوان بنیانگذار اصلی! در آن سهم باشد. تاریخ پر است از جنایات فجیعی که انگیزه اصلی آن فقط حسد بوده است. در بخش دوم از آیات به چهره دیگری از صفت زشت حسد و آثار مرگبار آن در زندگی انسانها برخورد می کنیم و آن مربوط به داستان حضرت یوسف (علیه السلام) و برادران اوست. یوسف (علیه السلام) نه تنها چهره بسیار زیبایی داشت بلکه خلق و خوی او نیز در نهایت زیبایی بود و همین امر که از آینده درخشانی خبر می داد نظر تیزبین پدرش یعقوب پیامبر را به خود جلب کرد و نخستین بذر حسد در دل برادرانش که از او بزرگتر بودند پاشیده شد. این موضوع هنگامی به اوج شدت خود رسید که یوسف (علیه السلام) به پدرش گفت: «پدر! من در خواب دیدم یازده ستاره به اضافه خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند!» (اذ قال یوسف لایه یا اَبَتِ اِنِّی رَاِیْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَاِیْتُهُمْ لِی سَاجِدِیْنَ). (۱) یعقوب که می دانست این خواب یک خواب کودکانه نیست بلکه نشانه بارزی از آینده بسیار درخشان یوسف (علیه السلام) است به او گفت: «فرزندم خواب خود را برای برادرانت نقل نکن،

مبادا برای تو نقشه خطرناکی بکشند چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است». پاورقی ۱- یوسف، ۴. صفحه ۱۲۶ (قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ). (۱) آیا برادران یوسف (علیه السلام) از جریان این خواب عجیب که از آینده بسیار درخشان یوسف (علیه السلام) خبر می داد آگاه شدند یا نه؟ دقیقاً روشن نیست، اگر با خبر شده باشند این دو مین پایه حسادت و کینه آنها را تشکیل داد، ولی به هر حال پدر می دانست که اگر برادران از این خواب شگفت انگیز با خبر شوند نقشه خطرناکی بر ضد یوسف (علیه السلام) خواهند کشید و به همین دلیل اصرار بر کتمان آن داشت. در بعضی از روایات آمده است که یعقوب از شدت خوشحالی این خواب را با همسرش در میان گذاشت به گمان اینکه فاش نخواهد شد، ولی از آنجا که هر سزای از دو نفر تجاوز کند، فاش می شود، این داستان فاش شد و برادران یوسف از آن آگاه شدند و در روایت دیگر آمده که یوسف نتوانست خواب را کتمان کند (و نهی پدر را نهی ارشادی می دانست نه تحریمی) هنگامی که برادران آگاه شدند گفتند یوسف سر پادشاهی دارد! (۲) اما اگر برادران از آن آگاه نشده باشند لا اقل رفتار پدر را با یوسف می دیدند که همچون جان گرمی او را دوست می دارد، در آغوش می کشد و نوازش می کند، به خصوص اینکه یادگار مادر از دست رفته اش راحیل بود. قرآن می گوید: «برادران یوسف (علیه السلام) گفتند: یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب ترند، در حالی که ما نیرومندتریم (و پدر را در حل مشکلات یاری می کنیم) به یقین پدر ما در گمراهی آشکار است!» (إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (۳) به این ترتیب حکم «ضلال پدر» را صادر کردند! و به دنبال آن تصمیم نهایی را برای برداشتن این مانع بزرگ - یعنی یوسف - از سر راه خود گرفتند و در یک «مشاوره شیطانی» چنین نظر دادند: «یوسف را بکشید، یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید تا توجه پدر فقط به شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود!» (أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُلَ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِن بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ). (۱) پاورقی ۱- یوسف، ۴. ۲- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۲۴۳۳، تفسیر ابوالفتح رازی، جلد ۶، صفحه ۳۴۱. ۳- یوسف، ۸. صفحه ۱۲۷ همان گونه که می دانیم با وساطت بعضی از برادران قتل یوسف انجام نشد، ولی مقدمات تبعید او به سرزمینهای دور دست فراهم گردید، درست است که این تبعید، یعقوب را چنان اندوهگین کرد که چشمانش از کثرت گریه و اندوه نابینا شد اما برخلاف آنچه برادران می خواستند این تبعید مقدمه عظمت یوسف و فرمانروایی او بر کشور مصر را که از مهمترین کشورهای بزرگ آن زمان بود فراهم ساخت و پدر هم توجهی به آنها نمود. آری امواج خروشان و خطرناک حسد آن قدر قوی و هولناک است که برادران را دعوت به کشتن برادر می کند و سبب گناهان زیاد دیگری از جمله گفتن دروغهای مختلف برای کتمان جنایت خود و نسبت دادن پدر به ضلالت و گمراهی و اهانت آشکار به مقام والای این پیامبر بزرگ. در سومین آیه اشاره به داستان یهود شده است. می دانیم گروه عظیمی از آنان که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را در کتابهای خود خوانده بودند از «شامات» به سرزمین «مدینه» کوچ کردند تا به افتخار دیدار آن حضرت برسند و پیوسته ظهورش را انتظار می کشیدند و به خود نوید می دادند. اما پس از ظهور آن حضرت بسیاری از آنان نه تنها بر تعهدات باطنی خود نسبت به حمایت از آن حضرت باقی نماندند، بلکه در صف مخالفین سرسخت در آمدند و دلیل عمده آن یکی «حسد» بود و دیگری «به خطر افتادن منافع مادی آنان!» قرآن مجید در این زمینه می گوید: «آیا آنها نسبت به مردم (پیامبر و خاندان او) به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنها داده حسد میورزند؟ با اینکه به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و حکومتی عظیم در اختیار آنان قرار دادیم». (أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا). (۱) پاورقی ۱- یوسف، ۹. صفحه ۱۲۸ آری یک روز به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند نبوت و دانش و حاکمیت بخشیدیم، روز دیگر اراده ما بر این قرار گرفت که به محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان او این نعمتها را ببخشیم و همه اینها بر طبق مصالحی بود، آیا یهود در آن زمان خوش داشتند که دیگران نسبت به آنان حسد ورزند؟ پس چرا اکنون که نوبت دیگران شده است آتش حسد در درون آنان شعله ور گردیده و از هیچ جنایتی فروگذار نیستند؟! چهارمین آیه باز

اشاره به گروهی از اهل کتاب دارد و ظاهراً بیشتر ناظر به یهود می باشد، می فرماید: «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را بعد از اسلام و ایمان آوردن، به حال کفر برگردانند و این به خاطر حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده، بعد از آنکه حق برای آنها روشن شده است (ولی) شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خود را (در مورد جهاد) بفرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست»، (وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَاصْبِرُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (۲) کار حسد در وجود انسان به جایی می رسد که نه تنها در امور مادی که مورد تراحم و کشمکش بین انسانهاست اثر می گذارد، بلکه در امور معنوی که هیچ مزاحمتی در آن نیست و هر کس می تواند به آن دست یابد نیز اثر می گذارد، گاه می شود که انسان به خاطر لجاجت آگاهانه پا بر سر حق می گذارد و راه سعادت را به روی خود می بندد و در همین حال حسد سبب می شود که دیگران را نیز از راه سعادت باز دارد و این راستی عجیب است. بسیاری از مفسران گفته اند جمله حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ اشاره به این است که عامل این کار حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده و مربوط به جهل و نادانی و بی خبری نیست، بلکه همان گونه که در جمله بعد آمده (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ) بعد از آگاهی از حق، راه غلط می پیمایند! پاورقی ۱- نساء، ۵۴. ۲- بقره، ۱۰۹. صفحه ۱۲۹ ولی قرآن به مسلمانان دستور می دهد که این حسودان را به حال خود واگذارند (چرا که آتشی که از حسد به جان آنها افتاده، بهترین مجازاتشان است) ولی تصور نکنند این عفو و گذشت همیشه به همین صورت خواهد بود تا آزاد باشند هر بلایی را بر سر بندگان خدا خواستند بیاورند، نه، هرگز! زمانی فرامی رسد که یا از دنیا می روند و به مجازات الهی گرفتار می شوند، یا در همین دنیا، سپاه نیرومند حق، توطئه های آنها را در هم می کوبد. به هر حال آیه اشاره به این است که مسلمانانی که تازه در آغوش اسلام قرار گرفته اند، تسلیم و سوسه های یهود و سایر بداندیشان نشوند، چرا که آنچه آنها می گویند از سر حسد است، آنها از خوشبختی مسلمانان در سایه ایمان و تقوا رنج می برند. پنجمین آیه که آیه پنجم سوره فلق است اشاره به شَرِّ حاسدان می کند و به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که از شَرِّ آنها به خدا پناه برد و بگوید: «به خدا پناه می برم از شَرِّ حسود هنگامی که حسد بورزد». (وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ) در آغاز این سوره به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح از شَرِّ تمام مخلوقات (شورور)». سپس به سه گروه از مخلوقات شورور اشاره می کند که اساس شَرِّ و عامل اصلی شرارت در جهانند: نخست مهاجمان شوروری که از تاریکی شب استفاده می کنند و به انسانها در حال خواب و بیداری حمله ور می شوند، تعبیر به «عَاسِقٌ» (موجود شوروری که شب حمله ور می شود) به خاطر آن است که نه فقط حیوانات درنده و گزنده، شب هنگام از لانه های خود بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شورور و ناپاک و پلید نیز غالباً از تاریکی شب برای وصول به مقاصد خود استفاده می کنند.

تاریکی و ظلمت

صفحه ۱۳۰ ولی تاریکی و ظلمت در اینجا می تواند معنی گسترده تری داشته باشد و شامل هر گونه ناآگاهی و جهل و پنهان کاری شود، چرا که راهزنان طریق حق همیشه از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می کنند و با نقشه های شوم و پنهانی خود به مؤمنان پاکدل حمله ور می شوند. سپس به شورورانی اشاره می کند که در گره ها می دمند و این تعبیر اشاره به زنان و سوسه گر یا مطلق و سوسه گران است که همچون ساحران به هنگام سحر «اورادی» را می خوانند و در گره ها می دمند، پی در پی مطالب بی اساس خود را در گوش مردم می خوانند تا با این و سوسه ها اراده آنان را سست کنند و به حالت تردید بکشانند و هنگامی که اراده ها سست شد راه برای حمله لشکر شیطان هموار می شود. سپس به سؤمین و آخرین گروه از شوروران اشاره کرده، می فرماید: «بگو به خدا پناه می برم از شَرِّ حاسدان، هنگامی که حسد می ورزند». از اینجا روشن می شود که یکی از عمده ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فساد است که از حسودان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب منابع سه گانه مهم شَرِّ و فساد (مهاجمان تاریک

دلی که از تاریکی‌ها استفاده می‌کنند و بر مردم هجوم می‌آورند و وسوسه‌گرانی که با تبلیغات سوء خود ایمان و عقیده و پیوندهای مردمی را سست می‌کنند و حسودانی که کارشان همواره تخریب است) در عبارات کوتاهی بیان شده و شاهد گویایی بر مقصود یعنی آثار زیانبار حسد است. توصیفی که در آغاز آیه برای خداوند ذکر شده (بِرَبِّ الْفَلَقِ) می‌تواند اشاره به این نکته باشد که طوایف سه‌گانه شرور بالا همیشه از تاریکی جهل و اختلاف و کفر استفاده می‌کنند که اگر این تاریکی مبدل به روشنایی علم و اتحاد و ایمان شود، حربه‌های آنان به‌کندی می‌گراید. در ششمین آیه مورد بحث بعد از مدح و ستایش بلیغی که از انصار شده است (همانها که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و یارانش را به شهر خود (یثرب) دعوت کردند و با آغوش باز از آنان استقبال نمودند، با جان و دل از آنها پذیرایی کردند و امکانات خود را به پای آنها ریختند) سخن از «تابعین» به میان آورده (همانها که بعد از مهاجران و انصار روی کار آمدند و خطایمان و انقلاب اسلامی را تداوم بخشیدند) می‌فرماید: «و کسانی که بعد از آنها آمدند و می‌گویند ما و برادرانمان را که در ایمان به ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌هایمان کینه و حسدی نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی»، (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ). (۱) صفحه ۱۳۱ به این ترتیب آنها بعد از طلب آموزش برای خود و پیشگامان در اسلام و ایمان (مهاجران و انصار) تنها چیزی را که از خدا می‌طلبند، از بین رفتن هرگونه «غِلّ و کینه و حسد» نسبت به مؤمنان است، چرا که می‌دانند تا این امور از دل ریشه کن نشود، رشته‌های محبت و برادری و اتحاد هرگز محکم نخواهد شد و بدون آن به هیچ موفقیتی نایل نمی‌شوند. واژه «غِلّ» که از «غَلَل» گرفته شده و به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» در اصل به معنی چیزی است که مخفیانه و تدریجاً نفوذ می‌کند و به همین جهت به آب جاری «غَلَل» می‌گویند، چرا که تدریجاً در میان درختان نفوذ پیدا می‌کند. سپس به «خیانت»، «غُلُول» گفته شده، به خاطر اینکه نفوذی مخفیانه و تدریجی دارد و نیز به «کینه» و «حسد» که نفوذ تدریجی مخفیانه در دل دارد، «غِلّ» گفته می‌شود. در «لسان العرب»، حسد را نوعی «غِلّ» می‌شمرد، همان گونه که کینه و عداوت را نیز از مصادیق آن می‌دانند. بسیاری از مفسران نیز در تفسیر غِلّ، حسد را ذکر کرده‌اند، مانند فخر رازی در «التفسیر الکبیر» و «مراغی» در تفسیر خود و «قرطبی» در «الجامع لاحکام القرآن» در ذیل آیه مورد بحث. پاورقی ۱- حشر، ۱۰. صفحه ۱۳۲ در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از صفات بهشتیان است، می‌فرماید: بعد از آنکه فرشتگان الهی به استقبال آنان می‌آیند و از آنان دعوت می‌کنند که در نهایت سلامت و امتیّت وارد بهشت شود: «ما هرگونه غِلّ (حسد و کینه و عداوت) را از سینه آنها برمی‌کنیم، در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند». (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ). (۱) آری بهشتیان از هرگونه حسد و کینه و عداوت که از صفات دوزخیان است پاکند و اگر اخوت و برادری در میان آنهاست و در سلامت و امتیّت به سر می‌برند به خاطر ریشه کن شدن همین امور از وجود آنها (به لطف پروردگار و در سایه اعمال پاکشان) است. بی‌شک در دنیا نیز اگر خواهی زشت، کینه و عداوت و حسد از میان انسانها برچیده شود، زندگی مردم همچون زندگی بهشتیان خواهد شد و در امن و امان و اخوت و برادری خواهند زیست. نتیجه از مجموع آنچه در آیات بالا آمد آثار فوق العاده زیانبار حسد در زندگی فردی و اجتماعی و نکوهش شدید قرآن از آن روشن می‌شود، حسد دست برادر را به خون برادر آغشته می‌کند و انسان را از مشاهده حق بازمی‌دارد، فضای جامعه را تیره و تار می‌کند، رشته‌های محبت را پاره می‌نماید و جهنم سوزانی در دنیا برای کسانی که به آن آلوده هستند، به وجود می‌آورد. پاورقی ۱- حجر، ۴۷. صفحه ۱۳۳

حسد در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نکوهش شدیدی از حسد شده به گونه‌ای که در باره کمتر صفتی از صفات رذیله چنین نکوهش دیده می‌شود، به عنوان نمونه کافی است که به چند حدیث زیر که گوشه کوچکی از آن احادیث است نظر بیافکنیم: ۱- در حدیثی از رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْحَسِيدُ يَأْكُلُ الْحَسِيَّاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» حسد حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». (۱) تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که آتش حسد می تواند تمام خرمن سعادت انسان و حسنات او را بسوزاند و زحمات یک عمر او را بر باد دهد به گونه ای که دست خالی از دنیا برود. ۲- همین معنی به صورت شدیدتری از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده است، می فرمایند: «إِنَّ الْحَسِيدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». (۲) آری صفت رذیله حسد نه تنها خرمن حسنات را می سوزاند که خرمن ایمان را نیز خاکستر می کند. شرح این سخن در تحلیل های آینده خواهد آمد. ۳- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ» حسد بدترین بیماری اخلاقی است». (۳) طبق این حدیث هیچ بیماری اخلاقی بدتر از حسد نیست. ۴- از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَدُ» سرچشمه صفات رذیله حسد است». (۴) ۵- و نیز از همان حضرت در یک تعبیر کنایی آمده است که فرمود: «لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ مَا أَعْدَلَهُ بَدَاءَ بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ» آفرین بر حسد! چقدر عدالت پیشه است، نخست به سراغ صاحبش می رود و او را می کشد!» (۱) پاورقی ۱- المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۱ و ۲. ۳- غررالحکم، شرح فارسی، جلد ۱، صفحه ۹۱. ۴- همان مدرک. صفحه ۱۳۴. ۵- باز از همان حضرت نقل شده که فرمود: «ثَمَرَةُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» میوه درخت حسد شقاوت دنیا و آخرت است!» (۲) ۷- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ» آفت دین و ایمان (سه چیز است) حسد و خود بزرگ بینی و فخر فروشی». (۳) ۸- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که موسی بن عمران (علیه السلام) با خدا مناجات می کرد چشمش به مردی افتاد که در سایه عرش الهی قرار داشت، عرض کرد: «يَا رَبِّ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ أَظَلَّهُ عَرْشُكَ» خداوند! این کیست که عرش تو بر سر او سایه افکنده است؟! فرمود: «يَا مُوسَى هَذَا مِمَّنْ لَمْ يَحْسُدْ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» ای موسی! این از کسانی است که نسبت به مردم در برابر آنچه خداوند از فضلش به آنها ارزانی داشته، حسد نورزیده». (۴) ۹- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «سَيِّئَةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ بِسِتَّةِ شُشُورٍ» شش گروهند که قبل از حساب الهی وارد آتش دوزخ می شوند به خاطر شش چیز!» «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟» عرض کردند ای رسول خدا! آنها کیانند؟ «قَالَ الْأَمْرَاءُ بِالْجُورِ، وَالْعَرَبُ بِالْعَصْبِيَّةِ، وَالذَّهَاقِينُ بِالْتَكْبِيرِ، وَالتَّجَارُ بِالْخِيَانَةِ، وَأَهْلُ الرُّشَيْتَاقِ بِالْجَهَالَةِ، وَالْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ» زمامداران به خاطر ظلم و بیدادگری، عرب به خاطر تعصب، کدخدایان و خان ها به خاطر تکبر، تجار به خاطر خیانت به مردم، روستاییان به خاطر جهل و دانشمندان به خاطر حسد!» (۵) به این ترتیب حسد در درجه اول بلای بزرگ برای دانشمندان است! ۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به پایان می بریم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار است) فرمود: «إِنَّهُ سَيِّئَةٌ أُمَّتِي دَاءُ الْأُمَّةِ! قَالُوا: وَمَاذَا دَاءُ الْأُمَّةِ؟ قَالَ: الْأَشْرُ وَالْبَطْرُ وَالتَّكَاثُرُ وَالتَّنَافُسُ فِي الدُّنْيَا، وَالتَّبَاعُدُ وَالتَّحَاسُدُ حَتَّى يَكُونَ الْبَغْيُ، ثُمَّ يَكُونُ الْهَوَجُ» به زودی بیماری (بزرگ) امّت، امّت مرا فرامی گیرد! عرض کردند: بیماری (بزرگ) امّت چیست؟ فرمود: هوسرانی و عیاشی و فزون طلبی، مسابقه در دنیاپرستی، اختلاف و نفاق و حسد نسبت به یکدیگر و سرانجام به ظلم و ستم و سپس به هرج و مرج مبتلا می شوند!» (۱) پاورقی ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۱۶؛ بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۴۱. ۲- غررالحکم، حدیث ۶۸۵۷. ۳- المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۷. ۴- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۵. ۵- المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۷. صفحه ۱۳۵

با روشن شدن دیدگاه قرآن مجید و روایات اسلامی در مورد این رذیله اخلاقی (حسد) و عمق فاجعه‌ای که از آن حاصل می‌شود، به سراغ چند نکته مهم که در این بحث باقی مانده است می‌رویم تا موضوع حسد از جوانب مختلف روشن گردد و آنها عبارتند از: ۱- معنی و مفهوم حسد. ۲- انگیزه‌های حسد. ۳- نشانه‌ها و آثار حسد. ۴- پیامدهای فردی و اجتماعی حسد. ۵- طرق درمان و پیشگیری حسد.

۱- مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته‌اند: «حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می‌شود به معنی «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد» بنابراین کار حسود یا ویرانگری است، یا آرزوی ویران شدن بنیان نعمتهایی است که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه پاورقی ۱- غررالحکم شرح فارسی، جلد ۱، صفحه ۳۲۶. صفحه ۱۳۶ بنابراین بدترین نوع حسد آن است که انسان نه فقط آرزوی زوال نعمت دیگران داشته باشد بلکه در مسیر آن گام بردارد، خواه از طریق ایجاد سوء ظن و بدبینی نسبت به محسود» یعنی کسی که مورد حسد واقع شده است باشد یا از طریق ایجاد مانع در کار او و این نوع حسد حاکی از خباثت شدید درونی حسودان است. مرحله ساده تر آن است که هدفش به چنگ آوردن آن نعمت است از طریق سلب کردن آن از دیگران گرچه این هم از رذایل و صفات زشت است، ولی به شدت نوع قبل نیست. باز مرحله پایین تر آن است که تنها آرزوی سلب نعمت از دیگری کند بی آنکه کمترین سخنی بگوید و کوچکترین گامی در این راه بردارد. این حالت هرگاه بی اختیار برای انسان پیدا شود - که گفته‌اند برای بسیاری پیدا می‌شود - گناهی بر او نیست، ولی اگر در اختیار انسان باشد به طوری که از طریق مقدماتی حاصل شود و با مقدماتی از میان برود، بی شک آن هم جزء رذایل اخلاقی است، ولی اینکه گناه دارد یا نه قابل تأمل است و این تأمل از آنجا ناشی می‌شود که آیا صفات زشت درونی هر چند اختیاری باشد مادام که در عمل انسان ظاهر نشود حرام است یا تنها یک انحطاط اخلاقی محسوب می‌شود؟ به هر حال نقطه مقابل حسد «غبطه» است و آن این است که انسان آرزو کند که نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آنها داشته باشد، بی آنکه آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد. ولی بعضی معتقدند که «غبطه» نیز نوعی حسد است و حتی حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عنوان شاهد نقل کرده‌اند. (۱) اما روشن است که این سخن در صورتی است که حسد را به معنی وسیعی تفسیر کنیم که مقایسه نعمت‌های خویش با دیگران را شامل شود که در واقع یک نزاع لفظی است و معروف همان است که در بالا گفته شد. پاورقی ۱- به لسان العرب و التحقيق فی کلمات القرآن الحکیم مراجعه شود. صفحه ۱۳۷ به هر حال حسد صفتی است مذموم و نکوهیده در حالی که «غبطه» نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده و مایه ترقی و پیشرفت است همان گونه که «طریحی» در «مجمع البحرین» ماده حسد آورده است. در حدیثی از امام صادق (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغْبُطُ وَلَا يَحْسُدُ، وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغْبُطُ» مؤمن غبطه می‌خورد، ولی حسد نمی‌ورزد، اما منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد». (۱)

۲- انگیزه‌های حسد

می‌دانیم بسیاری از صفات رذیله از یکدیگر سرچشمه می‌گیرند، یا به تعبیر دیگر تأثیر متقابل دارند. حسد نیز از صفاتی است که از صفات زشت دیگری ناشی می‌شود و خود نیز سرچشمه رذایل فراوانی است! علمای اخلاق برای حسد سرچشمه‌های زیادی ذکر کرده‌اند: از جمله عداوت و کینه است که موجب می‌شود انسان آرزوی زوال نعمت از کسی که مورد عداوت اوست کند. دیگر

کبر و خودپرترینی است، به همین جهت اگر ببیند دیگران مشمول نعمت های بیشتری شده اند آرزو دارد بلکه تلاش می کند که نعمت آنان زایل گردد تا برتری او را نسبت به دیگران به خطر نیفکند! سوّم حَبّ ریاست است که سبب می شود آرزوی زوال نعمت دیگران کند، تا بتواند بر آنها حکومت نماید؛ زیرا اگر امکانات او از نظر مال و ثروت و قدرت او بیش از دیگران نباشد پایه های ریاست او سست می شود. پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷، حدیث ۷. صفحه ۱۳۸ چهارم از اسباب حسد ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر است، چرا که گاه انسان تصوّر می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن دست یابند امکان رسیدن او را به آن نعمت ها کم می کنند. پنجمین سبب احساس حقارت و خود کم بینی است، افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات والایی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند! ششمین اسباب حسد بخل و خباثت نفس است؛ زیرا بخیل نه تنها حاضر نیست از نعمت های خود در اختیار دیگران بگذارد بلکه از رسیدن دیگران به نعمت های الهی نیز بخل می ورزد و ناراحت می شود، آری تنگ نظری، کوتاه بینی و رذالت طبع آدمی را به حسد می کشاند و گاه می شود که همه این امور ششگانه دست به دست هم می دهند و گاه دو یا سه منشأ به هم ضمیمه می شوند و به همان نسبت، خطر حسد فزونی می یابد. ولی فراتر از اینها حسد ریشه هایی در عقاید انسان نیز دارد، کسی که ایمان به قدرت خدا و لطف و عنایت او و حکمت و تدبیر و عدالتش دارد چگونه می تواند حسد بورزد؟ شخص حسود با زبان حال دارد به خداوند اعتراض می کند که چرا فلان نعمت را به فلان کس دادی؟! این چه حکمتی است و چه عدالتی؟! چرا به من نمی دهی؟! و نیز به زبان حال می گوید: هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ عاجز باشد پس چه بهتر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد! بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند، چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن باشد می داند تقسیم نعمت ها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگاه آنها را شایسته نعمت بدانند، پس باید کسب شایستگی کند. به همین دلیل در حدیثی از زکریّا (پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند می فرماید: «الْحَاسِدُ عِدُوٌّ لِنِعْمَتِي، مُتَسَخِّطٌ لِقَضَائِي، غَيْرُ رَاضٍ لِقِسْمَتِي الَّتِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي حَسُودٌ دَشْمَنُ نِعْمَتٍ مِنْ اَسْتِ، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام!» (۱) صفحه ۱۳۹ شیهه همین معنی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که می فرماید: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ ذَلِكُمْ، وَلَا تَتَّبِعْهُ نَفْسُكَ، فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنِعْمِي، ضَاذٌ لِقِسْمَتِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَا يَسْ مَنِي»! ای موسی! هرگز در مورد آنچه به مردم از فضلم عطا کرده ام حسد موز و چشم به آنها ندوز و آنها را در دل پیگیری نکن (و بر این امور خرده مگیر)؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمگین و مخالف تقسیم می است که در میان بندگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است!» (۲) کوتاه سخن اینکه حسود در واقع پایه های اعتقادی محکمی ندارد و گرنه می دانست حسدورزی نوعی انحراف از توحید است. شاعر عرب در همین زمینه می گوید: اَلَا قُلْ لِمَنْ كَانَ لِي حَاسِدًا اَتَدْرِي عَلَيَّ مِنْ اَسَاتِ الْاَدَبِ؟! اَسَاتُ عَلَيَّ اللهُ فِي فَعْلِهِ اِذَا اَنْتَ لَمْ تَرْضَ لِي مَا وَهَبَ! «به حسود من بگو آیا می دانی نسبت به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ تو بی ادبی در برابر خداوند نسبت به کارش داری، هرگاه راضی به بخشش خدا در باره من نشوی!» (۳)

۳- نشانه های حسد

این صفت رذیله مانند بسیاری از صفات دیگر گاه آشکار و صریح است و گاه مخفی و در حال کمون، به همین دلیل باید از آثاری

که بزرگان علم اخلاق و روانکاوان برای آن ذکر کرده اند یا به تجربه دریافته ایم، آن را در مراحل اولیه باید شناخت و پیش از آنکه در وجود انسان ریشه بدواند و مستحکم گردد به درمان آن پرداخت. پاورقی ۱- المَحْجَرَةُ الْبِيضَاءُ، جلد ۵، صفحه ۳۲۶. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. ۳- سفینه البحار، ماده حسد. صفحه ۱۴۰ از جمله نشانه هایی که برای آن ذکر شده امور زیر است:

۱- هنگامی که می شنود نعمتی به دیگری رسیده است، غمگین و ناراحت می شود، هر چند آثاری از خود بروز ندهد. ۲- گاه از این مرحله فراتر می رود و زبان به غیبت و عیبجویی می گشاید. ۳- گاه از این هم فراتر می رود و به دشمنی و عداوت و کارشکنی برمی خیزد! ۴- گاه تنها به بی اعتنائی و بی مهری و یا قطع رابطه از شخصی که مورد حسد او قرار گرفته قناعت می کند، سعی دارد او را نبیند و سخنی از او نشنود و اگر سخنی درباره او بگویند سعی می کند با ورود در مطالب دیگر گوینده را از ادامه سخن بازدارد، یا اگر مجبور به بیان مطلبی در باره او شود سعی می کند صفات برجسته او را پنهان سازد و یا نسبت به آن سکوت کند. هر یک از این امور می تواند نشانه ای از بروز رذیله حسد باشد. در احادیثی که در منابع اهل عصمت (علیهم السلام) برای ما نقل شده است اشارات روشنی به این معنی دیده می شود، از جمله در کلامی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «يَكْفِيكَ مِنَ الْخَاسِدِ أَنَّهُ يَعْتَمُّ فِي وَقْتِ سُرُورِكَ» برای شناخت حسود همین بس که او غمگین شود در حالی که تو شادمان هستی! (۱) به عکس هنگامی که زبانی به انسان برسد، شخص حسود خوشحال می شود، همان گونه که در آیه ۵۰ سوره توبه می خوانیم: «إِنْ تَصَبَّحَكَ حَسَنَةً تَسُوهُمُ وَإِنْ تَصَبَّحَكَ مُصِيبَةً يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ» هرگاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند و اگر مصیبتی به تو رسد می گویند: ما قبلاً پیش بینی چنین مطلبی را می کردیم و تصمیم لازم را گرفتیم و باز می گردند در حالی که خوشحالند! پاورقی ۱- سفینه البحار، ماده حسد (این احتمال در تفسیر روایت نیز داده شده که این مجازات برای حسود بس که او غمگین می شود در حالی که تو شادمان هستی). صفحه ۱۴۱ آیات متعدد دیگری نیز اشاره به همین گونه عکس العمل ها از سوی کافران حسود دارد از جمله آیه ای است که در آغاز بحث گذشت که کافران به مواهبی که از سوی خداوند به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسیده بود حسد میورزیدند. در روایات اسلامی نیز اشارات مکرری به همین مسئله دیده می شود که حسودان همیشه از زوال نعمت محسود خوشحال می شوند و از موفقیت او ناراحت، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْخَاسِدُ يُفْرَحُ بِالشُّرُورِ وَيَعْتَمُّ بِالشُّرُورِ» حسود از شرور و بدی ها خوشحال می شود و از سرور و خوشحالی دیگران غمگین می گردد! (۱)

۴- پیامدها و آثار سوء حسد

حسد آثار بسیار زیانباری از نظر فردی و اجتماعی و مادی و معنوی به بار می آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که این همه پیامدهای سوء داشته باشد، مهمترین آنها آثار زیر است: نخست اینکه حسود دائماً ناراحت است و همین امر سبب بیماری جسمی و روانی او می شود، هر اندازه دیگران صاحب موفقیت بیشتر و نعمت های فزون تر گردند او به همان اندازه ناراحت می شود تا آنجا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلی از دست می دهد و بیمار و رنجور و نحیف و ضعیف می شود، در حالی که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله را از خود دور می ساخت برای خودش زندگی آبرومند و مرفهی داشت. در احادیث فراوانی به این نکته اشاره شده و معصومین (علیهم السلام) نسبت به آن هشدار داده اند، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «أَسْوَأُ النَّاسِ عَيْشًا الْحَسُودُ»! بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است! (۲) همین معنی در حدیث دیگری از آن حضرت (علیه السلام) به صورت فشرده تری نقل شده که فرمود: «لَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ» حسود راحتی ندارد! (۱) پاورقی ۱- غرر الحکم، ۱۴۷۴. ۲- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰ و ۳۰۱، شرح غرر الحکم، ۲۹۳۱. صفحه ۱۴۲ در تعبیر دیگری از همان

حضرت می خوانیم: «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ حَسَدٌ بَدْتَرِينَ بِمَارِيهَاست»! (۲) و در تعبیر دیگری آمده است: «الْعَجْبُ لِعَفْلَةِ الْحَسَادِ عَنْ سَلَامِيَةِ الْأَجْسَادِ تَعْجَبٌ مِي كَنَمُ چگونه حسودان برای سلامتی جسم خود ارزش قائل نیستند و از آن غافلند»! (۳) این سخن را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می بریم، هر چند احادیث در این زمینه بسیار است، فرمود: «الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَةً وَ عَيْظًا، يُوهِنُ قَلْبَكَ، وَ يَمْزُضُ جِسْمَكَ حَسَدٌ جَزْزِيَانٌ وَ خَشْمٌ چیزی در وجود انسان ایجاد نمی کند، حسد سبب می شود که قلب انسان ناتوان و جسم او بیمار گردد»! (۴) دیگر اینکه زیانهای معنوی حسد از زیانهای مادی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است، زیرا حسد ریشه های ایمان را می خورد و نابود می کند و انسان را نسبت به عدل و حکمت الهی بدبین می سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشنده نعمت ها یعنی خداوند بزرگ معترض است! در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «لَا تَحْسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ» نسبت به یکدیگر حسد نوزید، چرا که حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد»! (۵) همین معنی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و از فرزند گرامیش امام باقر (علیه السلام) نیز نقل شده است. در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ آفت دین و ایمان، حسد و خودبرتربینی و فخرفروشی است»! (۶) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶. ۲- شرح غررالحکم، ۳۳۱. ۳- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶. ۴- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶. ۵- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۰۰، شرح غررالحکم، ۱۰۳۷۶. ۶- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. صفحه ۱۴۳ از همان امام بزرگوار (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْجَبُ وَ لَا يَحْسَدُ، وَ الْمُتَّقِي يَحْسَدُ وَ لَا يَعْجَبُ» مؤمن غبطه می خورد (و تمنای نعمت هایی شبیه دیگران می کند ولی) حسد نمیورزد، در حالی که متقین حسد میورزد و غبطه نمی خورد»! (۱) از این حدیث به خوبی استفاده می شود که حسد با روح ایمان سازگار نیست و هماهنگ با نفاق است. در بحث های گذشته نیز در حدیث قدسی خواندیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود: «از حسد پرهیز که حسود نسبت به نعمت های من خشمگین است و با قسمت من در میان بندگانم مخالف می باشد»! سؤمین اثر زیانبار دیگر حسد این است که حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق می افکند، چرا که حسود نمی تواند نقطه های قوت محسود را ببیند هر چند استاد و مربی و بزرگ او باشد، بلکه دائماً چشم او در پی جستجو برای نقاط ضعف است و ای بسا به خاطر حسد، خوبی را بدی و نقاط قوت را ضعف بیندارد و از آنها دوری کند. به همین دلیل از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ» حسد روح انسان را زندانی می کند و از درک حقایق باز می دارد». (۲) چهارمین اثر زیانبار حسد این است که انسان دوستان خود را از دست می دهد، زیرا هر کس دارای نعمتی است که احیاناً دیگری ندارد و اگر انسان دارای صفت رذیله حسد باشد طبعاً نسبت به همه مردم حسد میورزد و همین امر سبب می شود که افراد از او دوری کنند و پیوندهای محبت میان او و دیگران گسسته شود. شاهد این سخن کلام پرباری است که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «الْحَسُودُ لَا خَلَةَ لَهُ» حسود، دوستی ندارد». (۳) پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا بازمی دارد به گونه ای که شخص حسود هرگز نمی تواند از مدیریت بالایی در جامعه برخوردار شود چرا که حسد، دیگران را از گرد او پراکنده می کند و کسی که دارای قوه دافعه است هرگز به بزرگی نمی رسد. پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. ۲- شرح غررالحکم، حدیث ۳۷۱. ۳- شرح غررالحکم، ۸۸۵. صفحه ۱۴۴ شاهد این سخن گفتار دیگری از علی (علیه السلام) است که فرمود: «الْحَسُودُ لَا يَسُودُ» حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی رسد». (۱) ششمین اثر بسیار منفی حسد آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران، به انواع گناهان مانند ظلم و غیبت و تهمت و دروغ و سعایت و غیر آن متوسل می شود و تمام نیروی خود را به کار می گیرد تا محسود را به زمین زند لذا از هر وسیله نامشروعی برای وصول به این مقصد نامشروع کمک می گیرد. باز شاهد این سخن، کلام نورانی دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است که فرمود: «الْحَسُودُ كَثِيرُ الْحَسِرَاتِ، وَ مُتَضَاعَفُ السَّيِّئَاتِ» حسود بسیار

حسرت و اندوه دارد و گناهانش پیوسته افزوده می‌شود! (۲) هفتمین بدبختی حسود این است که پیش از آنکه به «محسود» زیان برساند به خودش ضرر می‌زند، چرا که قبل از هر چیز خودش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و عذاب دنیا و عقبی می‌سازد. در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده، امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید: «الْحَاسِدُ مُضَرٌّ بِنَفْسِهِ قَبِيلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ، كَأَيْلِسِ أَوْرَثَ بَحْسِدِهِ بِنَفْسِهِ اللَّغْنَةُ، وَلَا دَمَ (علیه السلام) الْأَجْتَبَاءُ وَالْهُدَى ... حسود پیش از آنچه می‌تواند به «محسود» ضرر برساند به خویشتن زیان می‌رساند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت برای خود آفرید و برای آدم برگزیدگی و هدایت». (۳) پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۱۰۱۷. ۲- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۰۱، شرح غررالحکم، ۱۵۲۰. ۳- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۵. صفحه ۱۴۵

۵- مراتب حسد

بزرگان علم اخلاق برای «حسد» مراحل مختلفی ذکر کرده اند از جمله دو مرحله کاملاً متمایز زیر: ۱- وجود حسد در درون دل و در اعماق روح، به گونه ای که انسان آن را کنترل کند و اثرش در گفتار و رفتار او ظاهر نگردد. ۲- وجود حسد در درون به گونه ای که از کنترل او خارج شود و با سخنان و اعمال شیطانی بروز کند و برای انتقام گیری از محسود و زوال نعمت او تلاش کند. از بعضی روایات استفاده می‌شود که همه (یا غالب) مردم رگه های حسد در درون جانشان وجود دارد، ولی تا آن را در گفتار و رفتار خود ظاهر نکنند، گناهی بر آنان نوشته نمی‌شود! از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَنْجُو مِنْهُنَّ أَحَدٌ: الظَّنُّ، وَالطَّيْرَةُ، وَالْحَسَدُ، وَ سَأَحَدُكُمْ بِالْمُخْرَجِ مِنْ ذَلِكَ، إِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ، وَإِذَا تَطَيَّرْتَ فَأَمْضِ، وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَبْغِ» سه چیز است که هیچ کس از آن رهایی نمی‌یابد: گمان بد، فال بد و حسد و من راه نجات از آنها را برای شما بازگو می‌کنم، هنگامی که گمان بد در باره کسی بردی، ترتیب اثر به آن نده و هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و به کار خود ادامه بده و هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی ستم مکن (و در گفتار و اعمال با حسد هماهنگ مشو)!! (۱) در حدیث دیگری آمده است: «قَلَّ مَنْ يَنْجُو مِنْهُنَّ» کمتر کسی از این سه صفت نجات می‌یابد!! (۲) از این تعبیر استفاده می‌شود که این حکم عمومی نیست و انبیا و اولیا را شامل نمی‌شود، چرا که اگر آنها در ظاهر و باطن از حسد پاک نشوند هرگز به آن مقامات والای روحانی و معنوی نمی‌رسند، به همین دلیل حدیثی را که می‌گوید: «هیچ کس از حسد خالی نیست حتی انبیا» به عنوان محسود واقع شدن تفسیر کرده اند، یعنی حسودان در برابر همه کس حتی پیامبران الهی ظاهر می‌شوند که نسبت به مقامات آنها حسد می‌ورزند. پاورقی ۱- محبّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵. ۲- همان مدرک. صفحه ۱۴۶ به هر حال، در اینکه صفت حسد از رذایل اخلاقی است خواه به مرحله ظهور و بروز برسد یا نه شکی نیست، سخن در این است که آیا اگر به مرحله ظهور و بروز نرسد گناه و عقوبتی بر آن نوشته می‌شود یا نه؟ ظاهراً دلیلی بر گناه بودن آن در مرحله عدم ظهور و بروز نداریم، هر چند صفت نکوهیده ای است. ولی مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» در این زمینه می‌گوید: «هر گاه حسد آدمی را به افعال و گفتار ناپسند وادار کند تا زبان به غیبت و بدگویی بگشاید و... گناه کرده، همچنین اگر از اظهار و ابراز آن خویشتن داری نماید و از رفتار و گفتاری که دلالت بر حسد نماید پرهیز کند، ولی در باطن زوال نعمت محسود را طالب و به درد و رنج او راغب باشد و از این نظر احساس ناراحتی نکند و بر خود خشمگین نباشد باز گناه کرده است». (۱) ولی ظاهراً دلیلی بر حرام بودن قسم دوم وجود ندارد. به این ترتیب مرحله عدم ظهور و بروز باز دو حالت دارد: حالتی که صاحبش از وجود آن ناراحت نباشد و در رفع آن نکوشد بلکه در درون با آن هماهنگ گردد و حالتی که چنین نباشد، گناه بودن حالت اول بعید به نظر نمی‌رسد هر چند دلیل قاطعی بر آن نداریم.

۶- درمان حسد

همان گونه که از بحث های پیشین استفاده شد «حسد» از بیماری های خطرناک اخلاقی است که اگر انسان به درمان آن نپردازد دین و دنیای او را تباه می کند. درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان صفات رذیله دیگر است که بر دو اساس استوار می باشد. پاورقی ۱- معراج السعاده، صفحه ۴۲۹. صفحه ۱۴۷ ۱- طرق علمی. ۲- طرق عملی. در قسمت «علمی» شخص حسود باید روی دو چیز مطالعه و دقت کند یکی پیامدها و آثار ویرانگر حسد از نظر روح و جسم و دیگر ریشه ها و انگیزه های پیدایش حسد. همان گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید سرانجام کار معتادان را بررسی کند و ببیند آنها چگونه سلامت و تندرستی خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیت اجتماعی آنها بر باد می رود و با دردناک ترین وضعی در جوانی جان می سپارند و نه تنها کسی از مرگ آنها ناراحت نمی شود بلکه مرگ او را سعادتی برای خانواده و فامیل و دوستانش می شمردند! همین طور «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می کند، مانند خوره روح او را می پوساند و می خورد و از بین می برد، خواب و آرامش را از او سلب می کند و هاله ای از غم و اندوه همیشه اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر اینکه مطرود در گاه خدا می شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قابیل گرفتار می آید و تازه با همه اینها نیز نمی تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد! بی شک مرور بر این آثار و پیامدها و بررسی مکرر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخشهای گذشته به آن اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد. «حسود» باید بیندیشد، اگر مواد مخدر سلامت روح و جسم را بر هم می زند و مرگ زودرس و رقت بار را به استقبال او می فرستد، او نیز علاوه بر بیماری های جسمی و روانی، آخرت خود را هم از دست می دهد، چرا که عملاً به حکمت خدا اعتراض می کند و در پرتگاه شرک و کفر سقوط می نماید، اینها از یک سو. از سوی دیگر در باره انگیزه های حسد باید بیندیشد و ریشه های آن را یکی پس از دیگری قطع نماید، اگر دوستان ناباب و وسوسه های آنها او را به این وادی کشانده است با آنها قطع رابطه کند و هرگاه تنگ نظری و بخل سرچشمه این رذیله اخلاقی شده، به مداوای آنها برخیزد، اگر ضعف ایمان و عدم آشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده است به تقویت مبانی ایمان و توحید پردازد و هرگاه ناآگاهی از استعدادهای خویش و ظرفیت هایی که برای ترقی و پیشرفت در وجود اوست، او را گرفتار عقده حقارت و به دنبال آن حسد نموده است به درمان آن رو آورد و در سایه توکل به خدا و اعتماد به نفس، عقده حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد. صفحه ۱۴۸ چه بهتر اینکه «حسود» عصاره و خلاصه ای از این امور را در صفحه یا صفحاتی بنویسد و هر چند روز یک بار بر آن مرور کند و حتی با صدای بلند آن را برای خودش در تنهایی جمله جمله بخواند و پیرامون آن بیندیشد و مخصوصاً روی روایاتی که در این زمینه از معصومین (علیهم السلام) رسیده و در بحث های گذشته به آن اشاره شد تکیه کند، بی شک هر حسودی این برنامه را به طور جدی دنبال کند در مدت کوتاهی نتیجه خواهد گرفت، روح و جسم خود را تدریجاً از شر حسد رهایی می بخشد و افق های روشنی از سلامت و سعادت در برابر او نمایان می گردد. مخصوصاً «حسود» باید روی این نکته کاملاً فکر کند که اگر وقت و نیرویی را که او برای زوال نعمت از محسود به کار می گیرد صرف پیشرفت خودش کند چه بسا از او جلو بیفتد. به تعبیر دیگر باید انگیزه های حسد را به انگیزه های غبطه تبدیل کند و نیروهای ویرانگر را به نیروهای سازنده مبدل سازد. این معنی در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «اخْتَرْتُ مِنْ سُورَةِ الْجُمَدِ وَالْحِقْدِ وَالْغَضَبِ وَالْحَسَدِ وَأَعَدُّوا لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عِدَّةً تُجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفِكْرِ فِي الْعَاقِبَةِ وَمَنْعِ الرِّذِيلَةِ وَطَلَبِ الْفَضِيلَةِ» خود را از شدت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله ای آماده سازید، از جمله تفکر در عواقب سوء این صفات رذیله و راه درمان و طلب فضیلت از این طریق! (۱) پاورقی ۱- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۶. صفحه ۱۴۹ امّا از نظر «عملی»، می دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به یک

عادت می شود و ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی می گردد، اگر حسود به جای اینکه برای در هم شکستن اعتبار و شخصیت فردی که مورد حسدش قرار گرفته به تقویت موقعیت خود پردازد، به جای غیبت و مذمتش او را به خاطر صفات خویش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادی او خود را آماده اعانت و همکاری با او نماید، تا می تواند از او سخن بگوید، تا ممکن است نسبت به او محبت کند و تا آنجا که در اختیار اوست خیر و سعادت او را بطلبد و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می شوید و نقطه مقابل آن که «نصح» و «خیرخواهی» است با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن می گردد. علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می کنند که در میدان هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می خواهد گام بگذارند و این کار را بر خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آنها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت در آید و سپس ملکه گردد. همین گونه حسود باید با استفاده از ضد آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضد آن تشکیل یافته است! در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِذَا حَسَدْتُمْ فَلَا تَبْغِ هُنْكَامِي» که نسبت به کسی حسد پیدا کردی بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روا مدار. (۱) و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است که فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمَلُ حَسَدَهُ مُؤْمِنٌ خَوْفُ رَأْيِهِ بِكَارِئِهِ» (۲) از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثر است راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش گشتن است، در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «مَنْ رَضِيَ بِحَالِهِ لَمْ يَغْتَوِرْهُ الْحَسَدُ» کسی که به آنچه دارد راضی باشد حسد دامان او را نمی گیرد. (۳) پاورقی ۱- تحف العقول، صفحه ۵۰. ۲- بحارالانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۳، حدیث ۱۲؛ کافی، جلد ۸، صفحه ۱۰۸. ۳- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۸. صفحه ۱۵۰

۷- نصح و خیرخواهی

نقطه مقابل حسد، «نصح» و خیرخواهی است، به این معنی که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همه نیکان و پاکان گردد، یا به تعبیری دیگر آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادی برای خویش می خواهد برای دیگران نیز بطلبد و این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسلامی به آن اشاره شده است. پیامبران الهی خیرخواهان امت ها بودند و یکی از صفات بارز آنها همین موضوع بود. قرآن مجید از زبان «نوح» شیخ الانبیا چنین نقل می کند که به قوم خود فرمود: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصِيحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی (از لطف و مرحمت و عنایت) می دانم که شما نمی دانید. (۱) در اینجا بعد از مسئله ابلاغ رسالت سخن از نصح و خیرخواهی امت به میان آمده که نقطه مقابل حسد و بخل و خیانت است. همین معنی با تفاوت مختصری در مورد پیامبر بزرگ خدا هود (علیه السلام) آمده است آنجا که می گوید: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِيحٌ أَمِينٌ» رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم. (۲) همین معنی درباره حضرت صالح (اعراف، ۷۹) و حضرت شعیب (اعراف، ۹۳) وارد شده است. بدیهی است خیرخواهی منحصر به این چهار بزرگوار نبوده بلکه همه انبیای الهی و اولیا معصومین این ویژگی را داشتند و پیروان راستین آنان نیز باید خیرخواه دیگران باشند، نه حسود باشند و نه بخیل. در حدیث پر معنایی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که درباره مردی از طایفه انصار شهادت داد که او از اهل بهشت است، هنگامی که درباره زندگی این مرد بهشتی پاورقی ۱- اعراف، ۶۲. ۲- همان، ۶۸. صفحه ۱۵۱ تحقیق کردند عبادت زیادی در او مشاهده نکردند، بلکه دیدند شب هنگام که به بستر استراحت می رود یاد خدا می کند و سپس به خواب می رود تا موقع نماز صبح، مشاهده این وضع موجب سؤال از خودش شد، او در جواب گفت: «مَا هُوَ إِلَّا مَا تَرَوْنَ غَيْرَ إِنِّي

لَا جِدُّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي نَفْسِي غِشًّا وَلَا حَسَدًا عَلَىٰ خَيْرِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ رُوضِع من همان است که دیدید، ولی من نسبت به هیچ کس از مسلمانان که خدا نعمتی به او بخشیده در دل خود نه خیانتی می بینم و نه حسدی (بلکه من خیرخواه همه هستم و از نعمت های آنها خوشحالم)!! (۱) در حدیث دیگری آمده است که پیامبر اکرم فرمود: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ مَنَزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْشَاهُمْ فِي أَرْضِهِ بِالنَّصِيحَةِ لِحَلْفَتِهِ رُبَلْنَد مقام ترین مردم در پیشگاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیشتر تلاش در خیرخواهی مردم کرده است». (۲) در روایت دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) میزان و معیاری برای خیرخواهی بیان شده و آن این است که از منافع دیگران به اندازه منافع خویش دفاع کند فرمود: «لَيَنْصَحُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ كَنَصِيحَةِ يَخْتَهُ لِنَفْسِهِ رُبَايِد هر کدام از شما نسبت به برادر مؤمن خود خیرخواه باشد به همان اندازه که نسبت به خویش خیرخواه است»! (۳) واژه «نصح» و «نصیحت» گر چه در زبان روزمره فارسی ما معمولاً به معنی اندرز به کار می رود ولی در لغت عرب چنین نیست، بلکه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد. «راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «نصح و نصیحت» هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصل به معنی خلوص و اخلاص است. به همین دلیل عسل خالص را «ناصح» می گویند، کار خیاط را هم نصح می نامند به خاطر اصلاح کردن پارچه ای که به او داده شده است و از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصلاح کار دیگران می کوشد، واژه نصح و نصیحت در باره او به کار می رود و اصولاً هر چیزی که خالص و صاف باشد خواه در سخن یا عمل و در امور مادی یا معنوی، واژه «نصح» بر آن اطلاق می شود. پاورقی ۱- محبّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵. ۲- اصول کافی، صفحه ۲۸، حدیث ۵ و ۴. ۳- همان مدرک. صفحه ۱۵۲ بنابراین هنگامی که در بحث های اخلاقی سخن از نصیحت به میان می آید مقصود ترک هر گونه حسد، کینه، بخل و خیانت است. صفحه ۱۵۳

۷. غرور و خودبینی

اشاره

یکی از رذایل اخلاقی که نه تنها در میان علمای اخلاق معروف و مشهور است بلکه در میان توده های مردم نیز از جمله صفات زشت شناخته شده می باشد «غرور» است. این صفت رذیله موجب از خود بیگانگی و جهل نسبت به خویشتن و دیگران و فراموش کردن موقعیت فردی و اجتماعی خود و غوطهور شدن در جهل و بی خبری است. غرور انسان را از خدا دور می کند و به شیطان نزدیک می سازد، واقعیت ها را در نظر او دگرگون می کند و همین امر سبب خسارت های شدید مادی و معنوی می گردد. افراد مغرور همیشه در جامعه منفورند و به خاطر توقع نامحدودشان گرفتار انزوای اجتماعی می شوند. غرور سرچشمه صفات رذیله دیگری مانند خودبرتربینی و تکبر و عجب و خودپسندی و ترک تواضع و کینه و حسد نسبت به دیگران و تحقیر آنها می شود. می دانیم یکی از عوامل اصلی رانده شدن شیطان از درگاه خدا «غرور» او بود و یکی از علل عدم تسلیم بسیاری از اقوام پیشین در برابر دعوت انبیا وجود همین صفت نکوهیده در وجود آنان بود. صفحه ۱۵۴ فرعونها و نمرودها به خاطر غرورشان از خدا دور شدند و به سرنوشت شومی که عبرت برای همگان شد گرفتار گشتند. «غرور» گاه در یک فرد پیدا می شود و گاه قوم و ملت یا نژادی در چنگال این رذیله اخلاقی گرفتار می شوند و بی شک قسم دوم خطرناک تر است زیرا گاه کشور یا دنیایی را به آتش می کشد و نمونه آن جنگ جهانی اول و دوم بود که حد اقل یکی از علل عمده آن غرور و نژادپرستی آلمانی ها بود. با این اشاره، نخست به سراغ تفسیر واژه «غرور» در منابع لغت و کتب علمای اخلاق و سپس به سراغ آیات و روایات و تفسیر و تحلیل آنها می رویم و به دنبال آن از اسباب غرور، آثار و پیامدها و راه درمان آن سخن می گوئیم

توضیح

این واژه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصاً در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته و در گفتگوهای روزمره فارسی زبانان نیز کم و بیش در همان معانی اصلی یا لوازم آن به کار می رود. «راغب» در کتاب «مفردات» واژه «غرور» (به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می فریبد و در غفلت فرومی برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر می کند. در «صحاح اللغه» «غرور» به معنی اموری که انسان را غافل می سازد و می فریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است. بعضی از ارباب لغت - به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته اند: «غرور چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است». در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده است: «ریشه اصلی این واژه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و... می باشد». صفحه ۱۵۵ در «المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می شود و تکمیل و تهذیبی است برای «احیاء العلوم» «غزالی» چنین می خوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم شروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی می دانند در حالی که در اشتباهند بنابراین اکثر مردم شرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است». (۱) در تفسیر نمونه در معنی این واژه چنین آمده است: «غرور» بر وزن (جسور) صیغه مبالغه به معنی موجود فوق العاده فریبنده است و شیطان را از این رو «غرور» می گویند که انسان را با وسوسه های خود فریب می دهد و غافل می سازد و در حقیقت بیان مصداق واضح آن است و گرنه هر انسان یا کتاب فریبنده، هر مقام و وسوسه گر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع «غرور» داخل است.

غرور در قرآن مجید

این واژه در قرآن مجید کراراً به کار رفته و در آیات دیگری گرچه این واژه دیده نمی شود ولی مفهوم و محتوای آن را در بر دارد، در آیات زیر دقت کنید: ۱-... قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (سوره اعراف، آیه ۱۲) ۲- فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَى الرَّأْيِ وَ مَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ... قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَآكْثَرْتَ جِدَالْنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (سوره هود، آیات ۳۲ و ۲۷) پاورقی ۱- جلد ۶، صفحه ۲۹۳. صفحه ۱۵۶ ۳- قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (سوره هود، آیه ۹۱) ۴- وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَآيِكَ أَدْبِيبُنِ (سوره زخرف، آیات ۵۲ - ۵۱) ۵- ذَلِكِ بَانَ لَهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَ عَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْسِرُونَ (سوره آل عمران، آیه ۲۴) ۶- فَعَقَرُوا النَّاقَةَ فَعَنَّا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ إِنِّبِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (سوره اعراف، آیه ۷۷) ۷- يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّا كُنَّا نَمُوتُ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ عَرَّيْتُمْ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَرَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورَ (سوره حدید، آیه ۱۴) ۸- هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُسُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ * يَقُولُونَ لِنُنَاجِيَ رَبَّنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا مِنَ الْأَعْرُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (سوره منافقون، آیات ۷ و ۸) ۹- فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (سوره فجر، آیه ۱۵) ۱۰- أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ * سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤْلَوْنَ الذُّبُرُ (سوره قمر، آیات ۴۴ و ۴۵) ۱۱- وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ عَزَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (سوره انعام، آیه ۷۰) ۱۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ... إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (سوره لقمان، آیه ۳۳) صفحه ۱۵۷

ترجمه

۱- (خداوند به شیطان) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟!» گفت: «من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل!» ۲- اشراف کافر قومش (قوم نوح) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح مشاهده نمی کنیم و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم! بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم! گفتند: ای نوح! تو با ما جرّ و بحث کردی و زیاد هم جرّ و بحث کردی! (بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!» ۳- گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی فهمیم! و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم و اگر (به خاطر) قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری!» ۴- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟! - مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید بهترم؟!». ۵- این عمل آنها (یهود) به خاطر آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نمی رسد (و کیفر ما به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم بسیار محدود است) این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)». ۶- سپس (قوم صالح) «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: «ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را به آن تهدید می کنی بیاور!» ۷- آنها (دوزخیان) را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: آری! ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان حق فرارسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خدا فریب داد!» ۸- آنها (منافقان) کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند! (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند - آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند! در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند!» ۹- اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود) و می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است!» ۱۰- یا می گویند: «ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم»؟! - (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند. ۱۱- کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته، رها کن! ۱۲- ای مردم!... به یقین وعده الهی حق است، پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

نخستین جرّقه های غرور همان طوری که اشاره شد در آغاز آفرینش انسان و در چهره شیطان دیده شد و همان گونه که در اولین آیه مورد بحث آمده هنگامی که خداوند به او خطاب کرد «چه چیز تو را مانع شد از اینکه بر آدم سجده کنی هنگامی که به تو

فرمان دادم»، (قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ...). (۱) «شیطان (با لحنی غرور آمیز) گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای او را از گل»، (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ). (۲) آری حجاب غرور و خودبینی چنان بر چشم بصیرت او افتاد که به او اجازه نداد راه سعادت خود را که فرمان صریح خداست ببیند و در پرتگاه عصیان سقوط کرد و برای همیشه مطرود و ملعون شد، بنابراین می توان گفت: همان گونه که پیشوای مستکبران جهان ابلیس است پیشوای مغروران عالم نیز اوست و این دو، یعنی «غرور» و «استکبار»، لازم و ملزوم یکدیگرند! پاورقی ۱- اعراف، ۱۲. ۲- همان، ۱۲. صفحه ۱۵۹ ابلیس بر اثر غرور و استکبار نتوانست برتری خاک را بر آتش و برتری توبه را بر لجاجت و اصرار بر گناه دریابد، گام در بیراهه گذارد و همچنان در بیراهه سرگردان است. در آیه بعد به داستان نوح یعنی نخستین پیامبر اولوالعزم می رسیم که به خوبی نشان می دهد یکی از عوامل مهم سرپیچی قوم او در برابر ارشادهای دلسوزانه اش همان صفت رذیله «غرور» بود، می فرماید: «اشراف کافر قومش (در برابر دعوت او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی فرومایه و اراذلی ساده لوح نمی یابیم! و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را جمعی دروغگو گمان می کنیم»، (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا- بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرِيكَ إِلَّا- الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِإِيْدِي الرَّأْيِ وَمَا تَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ يَلِ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ). (۱) و در چند آیه بعد نخوت و غرور خود را بیشتر ظاهر می کنند با صراحت می گویند: «ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و زیاد سخن گفتی (بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!» (قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُنتَ جِدَالِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ). (۲) معمولاً انسانها از ضررهای احتمالی به حکم عقل پرهیز دارند، ولی این قوم مغرور با اینکه آثار حقیقت را در معجزات نوح می دیدند و احتمال مجازات الهی بسیار قوی بود، نه تنها اعتنایی نداشتند بلکه نوح را تشویق به درخواست عذاب الهی می کردند! آری همان غروری که حجاب شیطان شد حجاب قوم نوح گردید و سرانجام در چنبر عذاب الهی گرفتار شدند و ریشه آنها قطع شد. این است سرنوشت مغروران در تمام طول تاریخ. در سومین آیه سخن از قوم شعیب است که به دنبال قوم نوح گرفتار غرور و خودبینی شدند و سرنوشتی همانند آنها پیدا کردند، می فرماید: «آنها به شعیب گفتند: «بسیاری را از آنچه می گویی ما اصلاً نمی فهمیم! ما تو را در میان خود ضعیف می بینیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچک نبود سنگسارت می کردیم! و تو در برابر ما قدرتی نداری!» (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ). (۱) پاورقی ۱- هود، ۲۷. ۲- همان، ۳۲. صفحه ۱۶۰ آنها در واقع در برابر دلایل منطقی و سخنان سنجیده و معجزات الهی حضرت شعیب پاسخی نداشتند، ولی غرور و نخوتشان اجازه نمی داد تسلیم حق شوند و سرانجام صیحه و صاعقه آسمانی در یک چشم بر هم زدن خانه و کاشانه و خود آنها را به آتش کشید و در هم کوبید و چیزی جز پیکرهای نیم سوخته آنها باقی نماند! در چهارمین آیه که ناظر به داستان فرعون است چهره زشت دیگری از این صفت رذیله نیز دیده می شود و نشان می دهد که غرور و نخوت چنان مغز او را پر کرده بود که نه تنها اعتنایی به دلایل روشن موسی نکرد بلکه با سخنانی کودکانه سرپیچی خود را توجیه نمود، می فرماید: «فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید - من از این مردی که از خانواده حقیری است و هرگز نمی تواند فصیح صحبت کند برترم!» (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ). (۲) سپس به سخنان واهی و بی اساسی توّسل جست که اگر موسی راست می گوید چرا موسی دستبند طلا ندارد؟ چرا فرشتگان با او نیامدند؟! افراد مغرور همچون فرعونها و نمرودها به خاطر بی اعتنایی و غرورشان اهمّیتی به چگونگی سخنان خود نمی دادند و بسیار دیده شده که حرفهای ابلهانه ای می زنند که حتی نزدیکانشان در دل به آنها می خندیدند و به یقین چنین حالتی سدّ راه همه معارف الهیه و شناخت واقعیات زندگی است. جالب اینکه موسی (علیه السلام) اگر گری در زبانش بود مربوط به کودکی بود امّا هنگامی که به نبوّت رسید و از خدا درخواست گشوده شدن عقده زبانش کرد

خداوند به تقاضای او جامه تحقّق پوشید ولی فرعون بی اعتنا به وضع جدید همچنان به وضع سابق اشاره می کند و لکنّت زبانش را یادآور می شود. پاورقی ۱- هود، ۹۱. ۲- زخرف، ۵۲- ۵۱. صفحه ۱۶۱ در پنجمین آیه اشاره ای به قوم یهود دارد که آنها نیز بر اثر غرور و خودبینی امتیازات نامعقولی برای خود قائل بودند و همین تفکر غلط سبب گمراهی و طغیان آنها شد، می فرماید: «این (اعراض و روی گردانی آنها از آیات الهی) به خاطر آن است که می گفتند: جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمی رسد (و مجازات ما به خاطر گناهان سنگینمان بسیار کم است چون قوم برتری هستیم!) این افترا و دروغی که (به خدا) بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود»، (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ). (۱) تاریخ بنی اسرائیل نشان می دهد که از گناهکارترین و سرکش ترین اقوام بوده اند و یکی از دلایل عمده آن همان غرور و نخوت آنها بوده است. متأسفانه هنوز گروهی از آنها به نام صهیونیستها از باده غرور سرمستند و هر روز مرتکب جنایات تازه ای می شوند که چهره تاریخشان را سیاه تر از سابق می کند. آنها همه چیز را برای خودشان می خواهند و برای دیگران حقی قائل نیستند خود را قوم برتر می شمردند و دیگران را با دیده حقارت می نگرند. ششمین آیه ناظر به قوم «صالح» است که آنها نیز چنان مست باده غرور بودند که با صراحت از پیامبرشان تقاضای مجازات الهی کردند، با اینکه معجزه آشکار او را با چشم خود می دیدند، می فرماید: «آنها ناقه را (همان شتری که به اعجاز الهی از کوه بیرون آمده بود) پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: ای صالح اگر از فرستادگان خدا هستی عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور!» (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (۱)

قسمت دوم

پاورقی ۱- آل عمران، ۲۴. صفحه ۱۶۲ قرآن به دنبال آن می گوید: «زمین لرزه وحشتناکی آنها را فراگرفت و صبحگاهان بدنهای بی جانشان در خانه هاشان باقی ماند!» (و این است سرانجام یک قوم مغرور و از خدا بی خبر)؛ در هفتمین آیه سخن از دوزخیان است که در قیامت در ظلمت و تاریکی به سر می برند در حالی که مؤمنان با نور ایمان در عرصه محشر شتابان می گذرند: «منافقان دوزخی آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟ می گویند: آری! ولکن شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید (و در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز، شما را مغرور ساخت تا فرمان خدا فرارسید و شیطان شما را در برابر خداوند به غرور و فریب واداشت!» (يُيَادُوهُمْ أَلْمَ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا كُنْمُ فَتَنَّمْ أَنْفُسِكُمْ وَ تَرَبَّصُوا وَ ارْتَبُوا وَ غَرَّتْكُمْ الْإِيمَانِي حَيْثِي حِيَاءُ أَمْرُ اللَّهِ وَ عَزَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ). (۲) سپس در آیه بعد از آن با صراحت به آنها گفته می شود که «امروز هیچ راه فراری ندارید و جایگاه شما آتش دوزخ است». در اینجا به خوبی می بینیم که یکی از صفات بارز منافقان دوزخی غرور و گرفتاری در چنگال آرزوهای دور و دراز شمرده شده است. همان گونه که در آغاز بحث گفتیم در عنوان «غرور» معنی فریب نهفته شده است، ولی گاه انسان خودش را فریب می دهد و مغرور می شود و گاه شیطان و یا انسانهای شیطان صفت. در هشتمین آیه سخن از منافقان مغرور در این دنیا است که چگونه در برابر مؤمنان راستین و فقیر نمایش ثروت می دادند و آنها را تحقیر می کردند، می فرماید: «آنها کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی دانند!» (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفُضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ). (۱) پاورقی ۱- اعراف، ۷۷. ۲- حدید، ۱۴. صفحه ۱۶۳ سپس غرور و نخوت را به اوج رسانده می گویند: «اگر ما (از میدان جنگ) به مدینه بازگردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند»، (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ

مِنْهَا الْأَذَلُّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ. (۲) اگر منافقان، «مغرور» نبودند این گونه ثروت و قدرت خود را به رخ مؤمنان نمی کشیدند و به آنها با دیده حقارت نمی نگریستند و در وادی خطرناک کفر و نفاق سرگردان نمی شدند. در نهمین آیه سخن از طبیعت انسان - یا به تعبیر دیگر طبیعت انسانهای تربیت نیافته و کم ظرفیت است - که به هنگام نعمت و قدرت مغرور می شوند و سرکش، می فرماید: «امّا انسان هنگامی که خداوند او را به عنوان امتحان اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است!» (فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ). (۳) اگر این سخن از سر شکرگزاری و سپاس پروردگار بود به یقین مایه تواضع و کمک به یتیمان و مسکینان می شد، ولی همان گونه که لحن آیات بعد از آن نشان می دهد این سخن از روی غرور و نخوت است و به همین دلیل نه تنها اثر مطلوب و سازنده ای بر آن مترتب نمی شود بلکه سرچشمه سرکشی و طغیان می گردد. در دهمین آیه سخن از مشرکان خودخواه و خودپرست مکه است، می فرماید: «آنها می گویند ما جماعتی متحد و نیرومندیم (و به همین دلیل پیروزی با ماست)»، (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ). (۱) پاورقی ۱ - منافقون، ۲. ۷ - همان، ۳. ۸ - فجر، ۱۵. صفحه ۱۶۴ خداوند به این مغروران سبک مغز هشدار می دهد که: «به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند!» (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ). (۲) در تمام این موارد به خوبی می بینیم که غرور و خودبینی عامل مهم گناه و شکست و بدبختی است و قرآن مجید در یک پیشگویی اعجاز آمیز خبر از شکست و ناکامی این گروه مغرور می دهد، شکستی که به زودی دامانشان را گرفت و عبرت مردم شدند. در یازدهمین آیه سخن از مشرکانی است که دین و آیین حق را به بازی گرفته اند و مال و ثروت دنیا آنها را مغرور ساخته است و همین امر سبب کفر و عنادشان با حق شد، می فرماید: «کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است رها کن»، (وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...). (۳) این تعبیر شاید گواه این باشد که آنها قابل هدایت نیستند، چرا که باده غرور چنان آنها را سرمست کرده و زرق و برق دنیای مادی چنان آنها را فریب داده که به هیچ وجه حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند و جز سخریه و استهزاء در برابر حق کاری ندارند و این معنی از عمق فاجعه ای که به خاطر غرورشان در آن گرفتارند خبر می دهد. تعبیر به «دینهم» اشاره به فطری بودن دین الهی است که در سرشت همه انسانها حتی مشرکان وجود داشته و دارد، یا اینکه اشاره به کسانی است که حتی آیین بت پرستی خودشان را به بازی و مسخره می گرفتند و به خاطر غرور حتی به آن هم پایبند نبودند و یا اشاره به آیین اسلام است که خداوند به نفع آنان و برای آنها فرستاده است. پاورقی ۱ - قمر، ۲. ۴۴ - همان، ۳. ۴۵ - انعام، ۷۰. صفحه ۱۶۵ در دوازدهمین آیه به همه انسانها هشدار می دهد و از اینکه فریب زرق و برق دنیا را بخورند و به آن مغرور شوند و در دام شیطان بیفتند بر حذر می دارد، می فرماید: «ای مردم!... وعده الهی حق است مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مغرور سازد و مبادا شیطان شما را فریب دهد!» (يَا أَيُّهَا النَّاسُ... إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ). (۱) جالب اینکه اسباب غرور در این آیه دو چیز شمرده شده: «زرق و برق دنیا» و «شیطان» و این تعبیر نشان می دهد که گاه انسان بی آنکه از زندگی مادی مرفه‌ی برخوردار باشد تنها با مشتی خیالات بی اساس مغرور می شود و برای خود مقام و شخصیتی می پندارد، در برابر حق سرکشی می کند و در دام شیطان گرفتار می شود. درست است که دنیای پر زرق و برق یکی از دامهای شیطان است ولی گاه خیال و پندار هم سرچشمه نفوذ شیطان می گردد و انسان با آن دلخوش می شود.

نتیجه نهایی

از مجموع آنچه در تفسیر و شرح آیات بالا گفته شد این واقعیت به دست می آید که مسئله غرور و نخوت از آن روزی که آدم پا به این کره خاکی نهاد، در تمام دورانهای تاریخ و عصر انبیای پیشین تا امروز، یکی از سرچشمه های اصلی و خطرناک فساد و انحراف و کفر و نفاق بوده است، مطالعه در این آیات نشان می دهد که تا چه حد این صفت رذیله مایه بدبختی گروه عظیمی از

انسانها و جوامع بشری می شود و اگر هیچ دلیلی بر زشتی این رذیله اخلاقی جز همین آیات نباشد کافی است. ۱- نکوهش غرور در روایات اسلامی مذمت از این خوی زشت در احادیث اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد: ۱- در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «سَيُكْرُ الْعُقْلَةُ وَالْعُرُورُ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سَيُكْرِ الْحُمُورِ؛ مستی غفلت و غرور از مستی شراب طولانی تر است». (۱) پاورقی ۱- لقمان، ۳۳. صفحه ۱۶۶ ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جَمَاعُ الشَّرِّ فِي الْأَغْرَارِ بِالْمَهْلِ وَالْإِتِّكَالِ عَلَى الْعَمَلِ؛ کانون بدی ها در مغرور شدن به مهلت الهی و اعتماد بر اعمال (ناچیز) است». (۲) انسان عمل خیر ناچیزی انجام می دهد و به وسیله آن خود را اهل نجات می داند و آزادی بی قید و شرطی برای خود قائل است یا اینکه گناهمانی از او سر زده و مهلت پروردگار سبب غرورش می شود. ۳- در حدیث دیگری از آن حضرت می بینیم غرور ضد عقل شمرده شده است، می فرماید: «لَا يَلْقَى الْعَاقِلُ مَغْرُورًا؛ آدم عاقل هرگز مغرور دیده نمی شود». (۳) ۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که غرور، انسان را در انبوهی از خیالات گرفتار می سازد و اسباب نجات را از او قطع می کند: «مَنْ عَزَّهُ الشَّرَابُ تَقَطَّعَتْ بِهِ الْأَسْبَابُ؛ کسی که سراب ها او را فریب دهد و مغرور سازد اسباب (نجات) از او قطع می شود». (۴) ۵- همان امام بزرگوار در تعبیر زیبایی دیگری در باره گروهی از منحرفان می فرماید: «زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْعُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ؛ آنها بذر فجور و گناه را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که بدبختی و هلاکت بود درو کردند». (۵) ۶- در سخن دیگری آن حضرت غرور و خودبینی را یکی از موانع پندپذیری انسان می شمرد، می فرماید: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حَبَابٌ مِنَ الْعِزَّةِ؛ در میان شما و موعظه حجابی از غرور است». (۶) ۷- و نیز از همان حضرت در جمله کوتاه و پرمعنی دیگری آمده است: «طُوبَى لِمَنْ لَمْ تَقْتُلْ قَاتِلَاتِ الْعُرُورِ؛ خوشا به حال کسی که عوامل کشنده غرور او را از پای در نیورد». (۷) پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۵۷۵۰. ۲- غررالحکم، حدیث ۳۰۰۲. ۳- غررالحکم، حدیث ۷۱۸۳. ۴- غررالحکم، حدیث ۲۳۷۶. ۵- نهج البلاغه، خطبه ۲. ۶- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۸۲. ۷- غررالحکم، حدیث ۵۹۷۳. صفحه ۱۶۷ آنچه در بالا گفته شد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در باره خطرات غرور و خودبینی سخن می گوید و گرنه روایات در این زمینه فراوان است و مطالعه همین بخش برای پی بردن به آثار زیانبار غرور و خطرات آن کافی است.

۲- اسباب غرور

بعضی از بزرگان علم اخلاق گفته اند غرور از صفات زشتی است که هر گروهی به نوعی به آن گرفتارند هر چند اسباب و درجات غرور آنها مختلف است. اسباب غرور و خودبینی بسیار زیاد است و مغروران گروه های مختلفی هستند: مغروران به علم و دانش و آنها کسانی هستند که وقتی به مقامی از علم می رسند غرور و خودبینی بر آنها عارض می شود، جز افکار خویشتر را نمی بینند و برای افکار دیگران ارزشی قائل نیستند، گاه خود را از مقربان الهی می پندارند و قطعاً اهل نجات! اگر کسی کمترین انتقادی از آنها کند ناراحت می شوند و از همه انتظار احترام و پذیرش و قبول را دارند! گاه می شود که افراد کم ظرفیت با فراگرفتن علم ناچیزی و خواندن کتاب و یا کتابهایی بر مرکب غرور سوار می شوند و خود را شکننده صد قفل و صد زنجیر می دانند چرا که تنها صرف میر میر را خوانده اند! و این بدترین نوع غرور است که عالم و دانشمند را هم از نظر ارزش علمی ساقط می کند و هم از جهت ارزش اجتماعی! در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که به ابن مسعود فرمود: «يَا بْنَ مَسْعُودٍ! لَا تَعْتَرَنَّ بِاللَّهِ وَ لَا تَعْتَرَنَّ بِصِيَةِ الْأَحْكَ وَ عَمَلِكَ وَ بَرِّكَ وَ عِبَادَتِكَ؛ ای ابن مسعود! به (کرم) خدا مغرور نشو و همچنین به صالح بودن و علم و عمل و نیکوکاری و عبادت هایت!». (۱) در این حدیث به عوامل دیگر غرور از جمله اعمال صالح، انفاق در راه خدا و عبادات اشاره شده که هر کدام از آنها می تواند عاملی برای مستی غرور گردد. پاورقی ۱- مکارم الاخلاق، جلد ۲، صفحه ۳۵۰. صفحه ۱۶۸ افراد صالح کم ظرفیتی را می بینیم که هر گاه توفیق انجام عبادات یا اعمال نیکی پیدا می کنند ناگهان بر مرکب غرور سوار شده و

خود را اهل نجات و سعادت می‌شمردند و همه مردم در نظرشان کوچک می‌شوند و همین امر باعث هلاکتشان می‌گردد. یکی دیگر از عوامل غرور، مغرور شدن به لطف و کرم و مغفرت خداست، افرادی هستند که بی‌محابا و جسورانه گناه می‌کنند، هنگامی که از آنها سؤال شود این چه کار زشتی است که شما انجام می‌دهید؟ می‌گویند: خداوند کریم و غفور و رحیم است، خدایی را که ما می‌شناسیم از آن بالاتر است که گناهان این بنده ناچیز را به رخ او بکشد و به خاطر آن ما را مجازات کند، اصولاً اگر ما گناه نکنیم عفو و کرم خدا چه می‌شود؟ این گونه افکار انحرافی و سخنان غیر منطقی جرأت آنها را در گناه بیشتر می‌کند و باعث سقوط و هلاکتشان می‌شود! به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی از این نوع غرور شدیداً نهی شده است در آیه ۶ سوره انفطار می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَزَأَكَ عَلَىٰ ذَنْبِكَ؟ وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ؟ وَمَا أَنْسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟!» ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویشتن علاقه مند کرده است. (۱) فرق است بین کسی که گناه می‌کند و جسور است و گویی خود را طلبکار می‌داند و بین کسی که گناهی از او سرزده و شرمنده است و امید به رحمت حق دارد، اولی بر مرکب غرور سوار است و دومی دست به دامن لطف پروردگار زده است. جهل و نادانی یکی دیگر از اسباب غرور است، همان گونه که علم و دانش گاه سبب غرور می‌شود جهل و نادانی نیز در بسیاری از جاهلان سبب غرور است. در حدیثی از امیرمؤمنان می‌خوانیم: «مَنْ جَهَلَ أَعْرَبَ نَفْسِهِ وَكَانَ يَوْمَهُ شَرًّا مِنْ أُمَّسِهِ» کسی که جاهل است مغرور به خویشتن می‌شود و امروزش بدتر از دیروز اوست! (۱) پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳. صفحه ۱۶۹ دیگر از اسباب غرور که گروه زیادی را در کام خود فرو برده است دنیا و زرق و برق دنیا، مال، مقام، جوانی، زیبایی و قدرت است. افراد کم ظرفیت همین که به یکی از این امور نایل شوند فراموش می‌کنند که اینها عاریتی است و همیشه در معرض زوال و نابودی قرار دارد. این فراموشی سبب خودبینی و غرور آنها می‌شود و این غرور آنها را از خدا دور و به شیطان نزدیک و آلوده به انواع گناهان می‌سازد. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْذُّنُوبُ حُلْمٌ وَالْإِغْتِرَارُ بِهَا نَدَمٌ» دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن سبب پشیمانی است! (۲) در حدیثی از همان بزرگوار می‌خوانیم: «لَا تَغْرُنَّكَ الْعَاجِلَةُ بِزُورِ الْمَلَاحِي، فَإِنَّ اللَّهَ يُنْقِطِعُ، وَيُلْزِمُكَ مَا اكْتَسَبْتَ مِنَ الْمَأْتَمِ» دنیا تو را با سرگرمی های باطل نفریبد و مغرور نسازد چرا که سرگرمی ها پایان می‌یابد و گناهِش بر تو باقی می‌ماند! (۳) از شگفتیها این است که همه مردم با چشم خود زوال سریع نعمت ها و از میان رفتن اموال و ثروت ها و سقوط حکومت ها و قدرت های دنیوی را همه روز با چشم خود می‌بینند، امّا هنگامی که خودشان به آن می‌رسند چنان مغرور می‌شوند که فکر می‌کنند آنچه مربوط به آنهاست جاودانی است و هرگز از آنها گرفته نمی‌شود! آری اسباب غرور بسیار متنوع است و رهایی از چنگال آن مشکل و جز در سایه بیداری و تقوا و سپردن خویش به خداوند و توجه به زوال سریع نعمت ها امکان پذیر نیست. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۸۷۴۴. ۲- همان مدرک، حدیث ۱۳۸۴. ۳- همان مدرک، حدیث ۱۰۳۶۳. صفحه ۱۷۰

۳- علایم و نشانه های غرور

نشانه های غرور گاهی بسیار آشکار است به گونه ای که انسان در نخستین برخورد به آن پی می‌برد و می‌فهمد که فلان شخص گرفتار غرور و خودبینی است. بی‌اعتنایی به مردم، بی‌توجهی به حلال و حرام الهی، رعایت نکردن ادب با بزرگان و ترک محبت با دوستان و بستگان، بی‌رحمی نسبت به زیردستان، ذکر سخنان ناموزون و دور از ادب، سر دادن خنده و قهقهه بلند، دویدن در حرف دیگران، نگاه های تحقیرآمیز به صالحان و پاکان و عالمان و همچنین راه رفتن به صورت غیر متعارف، پا را به زمین کوبیدن، شانه ها را تکان دادن، نگاه های غیر متعارف به زمین و آسمان نمودن و حتی گاهی کارهای دیوانگان را انجام دادن اینها همه از

نشانه های غرور است. ولی گاه حالت غرور مخفی است و به این سادگی خود را نشان نمی دهد بلکه با دقت می توان به وجود چنین صفتی در خویشتن و یا دیگران پی برد. مانند اینکه بعضی افراد پس از مدت کوتاهی درس استاد را رها می کنند و خود را مستغنی و بی نیاز می دانند، یا مانند کسی که علاقه شدیدی در خود به انزوا و گوشه گیری از مردم احساس می کند و ممکن است بهانه آن را آلوده نشدن به مجالس غیبت و گناه و مانند آن ذکر کند در حالی که با دقت می یابیم که عامل اصلی، غرور و خود بزرگ بینی است. خود را پاک، آگاه و مؤمن می پندارد و دیگران را ناقص و آلوده. آری نه تنها غرور، بلکه بسیاری از صفات رذیله گاهی در زوایای روح انسان پنهان می شوند و خود را به صورت فضایل نشان می دهند، به گونه ای که تشخیص آن جز برای اساتید هوشیار اخلاق میسر نیست.

۴- آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی غرور

در میان صفات رذیله شاید کمتر صفتی به اندازه غرور زیان آور و مرگبار باشد. پیامدهای غرور تمام زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار می دهد و دنیا و آخرت را تباہ می کند. از میان آثار زیانبار غرور به امور زیر می توان اشاره کرد: صفحه ۱۷۱-۱- غرور، حجاب ضخیمی بر عقل و فهم انسان می فکند و او را از درک حقایق بازمی دارد و به او اجازه نمی دهد خود و دیگران را آنچنان که هست و هستند بشناسد و حوادث اجتماعی را درست ارزیابی کرده در برابر آنها موضع صحیح بگیرد. در بحث های سابق در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خواندیم: «مستی غرور از مستی شراب هم سخت تر است!» این مستی همان حجاب غرور است. ۲- غرور مایه شکست در زندگی و سبب عقب افتادگی است، یک لشکر مغرور به سادگی جنگ را می بازد، یک سیاستمدار مغرور به آسانی زمین می خورد، یک محصل مغرور در امتحانات رفوزه می شود، یک ورزشکار مغرور بازی را به حریف می بازد و بالاخره یک مسلمان مغرور خود را گرفتار قهر و غضب الهی می سازد. تعبیر به «قاتلات الغرور» در روایات اسلامی ممکن است اشاره به همین معنی باشد. ۳- غرور تکامل انسان را متوقف می سازد، بلکه مایه انحطاط و عقب گرد او می شود زیرا هنگامی که انسان مغرور می شود نقایص خود را نمی بیند و کسی که احساس نقصان نکند به دنبال کمال نمی رود. آنچه در حدیث امیرمؤمنان در گذشته خواندیم که می فرمود: «کسی که جاهل باشد مغرور می شود و امروز او از دیروزش بدتر است» اشاره به همین نکته مهم است. ۴- غرور سبب فساد و تباهی عمل می شود، زیرا در انجام آن دقتی به خرج نمی دهد و همین امر کار او را خراب می کند، یک جراح مغرور ممکن است بیمار خود را در کام مرگ فروبرد و یا حداقل ناقص سازد، یک راننده مغرور گرفتار تصادف های زیانبار می شود، همچنین یک مؤمن مغرور گرفتار ریا و عجب و سایر اموری که عمل را فاسد می کند می شود؛ در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «غُرُورُ الْأَمَلِ يُفْسِدُ الْعَمَلَ» غرور ناشی از آرزوها، سبب فساد عمل می شود. (۱) ۵- غرور مانع از عاقبت اندیشی است، چنانکه در حدیثی از امیرمؤمنان آمده است: پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۶۳۹۰. صفحه ۱۷۲ «لَمْ يُفَكِّرْ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ مَنْ وَثِقَ بِزُورِ الْغُرُورِ» کسی که اعتماد بر غرور و باطل کند از تفکر در عاقبت کارها باز می ماند. (۱) ۶- غرور غالباً سبب ندامت و پشیمانی می شود، چرا که انسان نمی تواند ارزیابی صحیحی از خود و دیگران را داشته باشد و در محاسبات خود در حرکت فردی و اجتماعی گرفتار اشتباه می شود و همین امر او را به ندامت و پشیمانی می کشاند، در همین زمینه در حدیث امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن موجب پشیمانی است». (۲) ۷- در یک جمله می توان گفت: افراد مغرور در دنیا و آخرت تهیدست و بیچاره اند، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيَا مِسْكِينٌ وَ فِي الْآخِرَةِ، مَغْبُونٌ لِأَنَّهُ يَبَاغِ الْأَفْضَلَ بِالْأَدْنَى» انسان مغرور در دنیا مسکین و بیچاره است و در آخرت مغبون؛ چرا که متاع برتر را به متاع پست تر فروخته است. (۳)

از آنجا که غرور غالباً ناشی از جهل و عدم شناخت خویشتن و قدر و منزلت انسان در پیشگاه خداست نخستین گام درمان این بیماری اخلاقی شناخت خویشتن و معرفت پروردگار و نیز شناخت لیاقت‌ها و شایستگی‌ها در انسانهای دیگر است. اگر انسان به گذشته خویش برگردد که طفلی بود از هر نظر عاجز و ناتوان و به آینده خویش بنگرد که پیر و ناتوان و از کار افتاده می‌شود و اگر چند روزی قدرت، مال، ثروت، جوانی و زیبایی دارد، همه آنها در معرض انواع آفات است و طبق ضرب المثل معروف «به مالت نواز که به شبی از بین می‌رود و به جمالت نواز که به تبی از بین می‌رود!» همه اینها آسیب پذیر است. پاورقی ۱- همان مدرک، ۷۵۶۶. ۲- غررالحکم، حدیث ۱۳۸۴. ۳- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۳۷ (ماده غرور). صفحه ۱۷۳ و نیز اگر به تاریخ پیشینیان بنگرد و سرعت زوال قدرت‌ها و از میان رفتن اموال و نابودی امکانات با خبر شود هرگز مست غرور نخواهد شد. چگونه انسان به علمش مغرور شود و حال آنکه ممکن است با ضربه‌ای که به مغز او تصادفاً وارد شود نه تنها همه علومش را فراموش کند حتی نام خود را نیز فراموش کند؟! چگونه به اموالش مغرور گردد در حالی که با یک نوسان بازار و پیش آمدن یک حادثه مهم اجتماعی، سیاسی و یا نظامی نه تنها همه ثروت خود را از دست دهد بلکه بدهی زیادی به بار آورد؟! چگونه به قدرتش بنازد در حالی که ممکن است فردا آن را از دست دهد و پشت میله‌های زندان باشد! به هر حال آنچه انسان را از مرکب غرور پایین می‌کشد و به مستی غرور پایان می‌دهد شناخت خویشتن و اوضاع جهان و بی‌اعتباری و شدت دگرگونی احوال آن است. قرآن مجید به مغروران خطاب می‌کند و با این سخن بیدارگر به آنها هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ» آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و عمران نمودند و پیامبران با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می‌کردند. (۱) شبیه همین معنی در سوره غافر آیه ۲۱ و ۸۲ نیز آمده است. اگر انسان درست به جسم و روح و امکانات خود توجه کند که چقدر آسیب پذیرند و چگونه حوادث کوچک می‌توانند زندگی او را برهم زنند، هرگز مست و مغرور نمی‌شود، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَسِيكِينَ بِنِ اَدَمَ مَكْتُوْمِ الْاَجَلِ، مَكْتُوْنِ الْعِلَلِ، مَحْفُوْطُ الْعَمَلِ، تُوْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ» بیچاره آدمیزاد! سرآمد زندگی نامعلوم، علل بیماریش ناپیدا و اعمالش ثبت و ضبط می‌شود، پشه‌ای او را می‌آزارد و گلوگیر شدن آب یا غذایی او را می‌کشد و عرق مختصری او را متعفن و بدبو می‌سازد! (۱) پاورقی ۱- روم، ۹. صفحه ۱۷۴ در حالات «ایاز» وزیر معروف و مقتدر سلطان محمود غزنوی نقل کرده اند که همه روز در اطاق مخصوصی می‌رفت و در را می‌بست و بعد از لحظاتی بیرون می‌آمد، بینندگان تعجب کردند که در این اطاق چه سزی نهفته است که همه روز «ایاز» به آن سرکشی می‌کند، بعد از تحقیق معلوم شد لباس دوران چوپانیش را در آنجا گذارده و همه روز به آنجا می‌رود و به آن نگاه می‌کند و می‌گوید: «ایاز تو چوپان بودی! اکنون که خداوند تو را به مقام وزارت رسانده مغرور مباش، از این بت‌رس که فردا مقامت را از دست بدهی و از گذشته نیز ناتوان تر شوی!» اگر همه قدرتمندان چنین اسباب عبرتی در اختیار داشته باشند هرگز مغرور نخواهند شد، ولی متأسفانه هر کس «ایاز» نمی‌شود. پاورقی ۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۴۱۹. صفحه ۱۷۵

۸. آرزوهای دراز! (طول امل)

اشاره

«طول امل» و به تعبیر دیگر «آرزوهای دور و دراز» از مهمترین رذایل اخلاقی است که انسان را به انواع گناهان آلوده می‌کند، از

خدا دور می‌سازد، به شیطان نزدیک می‌کند و گرفتار عواقب خطرناکی می‌سازد. البتّه اصل «آرزو» و «امید» نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه نقش بسیار مهمی در حرکت چرخهای زندگی و پیشرفت در جنبه‌های مادی و معنوی بشر دارد. اگر امید و آرزو در دل «مادر» نباشد هرگز فرزندش را شیر نمی‌دهد و انواع زحمت‌ها و ناراحتی‌ها را برای پرورش او تحمّل نمی‌نماید، همان گونه که در حدیث معروف نبوی (صلی الله علیه و آله) آمده است: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضِعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرَهَا! امید و آرزو، رحمت برای امت من است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی نمی‌کاشت». (۱) کسی که یقین کند مثلاً امروز روز آخر زندگی اوست یا در آینده بسیار نزدیکی از دنیا می‌رود، دست از همه کار می‌شویید و در واقع موتور زندگی او خاموش می‌شود و چرخهای آن از کار می‌افتد و شاید یکی از دلایل مخفی بودن پایان عمر هر کس همین باشد که چراغ پر فروغ امید و آرزو در دلش خاموش نشود و به تلاشهای زندگی ادامه دهد. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۳. صفحه ۱۷۶ همان گونه که در حدیثی از حضرت مسیح (علیه السلام) می‌خوانیم: «در جایی نشسته بود و پیرمردی را مشاهده کرد که با کمک بیل به شکافتن زمین مشغول است (و تلاش گرم و مستمری برای کار کشاورزی دارد) حضرت مسیح (علیه السلام) به پیشگاه خدا عرضه داشت: «خداوندا امید و آرزو را از او بگیر!» ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انداخت و روی زمین دراز کشید و خوابید، کمی بعد حضرت مسیح (علیه السلام) عرضه داشت: «بارالها! امید و آرزو را به او بازگردان!» ناگهان مشاهده کرد که پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعالیت و کار شد! حضرت مسیح (علیه السلام) از او سؤال کرد که من دو حال مختلف از تو دیدم، یک بار بیل را به کنار افکندی و روی زمین خوابیدی، اما در مرحله دوم ناگهان برخاستی و مشغول کار شدی؟! پیرمرد در جواب گفت: «در مرتبه اول فکر کردم من پیر و ناتوانم و آفتاب لب بامم، امروز بمیرم یا فردا خدا می‌داند، چرا این همه به خود زحمت دهم و این همه تلاش کنم؟ بیل را به کنار انداختم و بر زمین خوابیدم! ولی چیزی نگذشت که این فکر به خاطرم خطور کرد از کجا معلوم که من سالهای زیادی زنده نمانم؟ افرادی مثل من بودند و سالها عمر کردند، انسان تا زنده است زندگی آبرومند می‌خواهد و باید برای خود و خانواده اش تلاش کند، برخاستم و بیل را گرفتم و مشغول کار شدم». (۱) به همین دلیل برای ایجاد تحرّک بیشتر در گروه‌های مختلف اجتماعی باید امید به آینده را در دل آنها زنده نگه داشت. ولی همین امید و آرزو که رمز حرکت و تلاش انسانهاست و مانند قطرات حیاتبخش باران، که سرزمین‌های مرده را زنده می‌کند، سرزمین دل انسان را زنده نگه می‌دارد، اگر از حدّ بگذرد به صورت سیلابی ویرانگر در می‌آید و همه چیز را با خود می‌برد و سرانجام انسان را غرق دنیاپرستی و ظلم و جنایت و گناه می‌کند. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۹ (با کمی توضیح). صفحه ۱۷۷ به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) «طول امل» را یکی از دو دشمن بسیار خطرناک برای انسانها شمرده و فرموده است: «خَصِيْمَتَانِ اِتْبَاعُ الْهَوَى وَ طَوْلُ الْاَمَلِ، فَاَمَّا اِتْبَاعُ الْهَوَى فَاِنَّهُ يَغْدِلُ عَنِ الْحَقِّ، اَمَّا طَوْلُ الْاَمَلِ فَاِنَّهُ يُحِبُّ الدُّنْيَا شَدِيدَتَرِيْنَ چیزی که از آن بر شما می‌ترسم دو خصلت است: پیروی از هوا و آرزوی طول و دراز زیرا هواپرستی شما را از حق بازمی‌دارد و اما آرزوی دور و دراز شما را حریص بر دنیا می‌کند». (۱) شبیه همین معنی با کمی تفاوت در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است. (۲) با این اشاره به آیات قرآن بازمی‌گردیم و نتیجه طول امل را در سرنوشت اقوام پیشین و انسانها به طور کلی مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَِادٍ وَ بَوَّأْنَاكُمْ فِي الْاَرْضِ فَتَّخِذُوْنَ مِنْ سِهْوِلِهَا قُصُوْرًا وَ تَنْحِتُوْنَ الْجِبَالَ بُيُوْتًا فَاذْكُرُوا اِلٰهَ اللّٰهِ وَ لَا تَعْبُوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ (سوره اعراف، آیه ۷۴) ۲- اَتَّبِعُوْنَ بِكُلِّ رِيْعٍ آيَةً تَعْبُوْنَ * وَ تَتَّخِذُوْنَ مَصٰنِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُوْنَ (سوره شعراء، آیات ۱۲۹ و ۱۲۸) ۳- يٰۤاُدُوْهُمْ اَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوْا بَلٰى وَ لَكِنَّكُمْ فتنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصُوْا وَ اَرْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْاَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُوْرُ (سوره حدید، آیه ۱۴) ۴- اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ لِذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَا يَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْاَمِيْدُ فَفَسَتْ قُلُوْبُهُمْ وَ كَثِيْرٌ مِنْهُمْ فَاَسٰى قَوْمًا (سوره حدید، آیه ۱۶) ۵- ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوْا وَ يَنْمَتُّوْا وَ يَلْهِيْهِمُ الْاَمِيْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ (سوره حجر، آیه ۳) پاورقی ۱- المحجّٰة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۵. ۲- نهج

البلاغه، خطبه ۴۲. صفحه ۱۷۸ ۶- أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى * فَلِلَّهِ الْأَجْرُ وَالْأُولَى (سوره نجم، آیات ۲۴ و ۲۵) ۷- وَيُلِّ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لُزْمَةٌ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (سوره همزه، آیات ۳ تا ۸) ۸- إِنَّ الَّذِينَ آذَبُوا عَلَىٰ آذِبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (سوره محمد، آیه ۲۵)

ترجمه

۱- و به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش، قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها برای خود خانه ها می تراشید! بنابراین نعمت های خدا را متذکر شوید و در زمین به فساد نکوشید. ۲- آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوا و هوس می سازید؟! - و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید، شاید در دنیا جاودانه بمانید؟! ۳- (منافقان) آنها را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند «آری ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید و شیطان فریبکار (نیز) شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد!». ۴- آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهکارند! ۵- بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوهای آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید! ۶- آیا آنچه انسان تمنا دارد به آن می رسد؟! - در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست! ۷- وای بر هر عیججوی مسخره کننده ای! - همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه مشروع و نامشروع آن را حساب کند)! - او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد! صفحه ۱۷۹ ۸- کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!

تفسیر و جمع بندی

سرچشمه طول امل

آیات اول و دوم ناظر به قوم «عاد» و «ثمود» است که پیامبرانی به نام «هود» و «صالح» داشتند این جمعیت با پیشرفتی که در کشاورزی و صنعت پیدا کرده بودند سخت سرگرم به دنیا شده و به آن دل بسته بودند و آرزوهای دور و دراز آنها را در خود غرق ساخته بود و چنان گرفتار غرور و کبر و نخوت شده بودند که نه تنها کمترین اعتنایی به دعوت خیرخواهانه پیامبرشان هود و صالح (علیهما السلام) نکردند، بلکه به مبارزه با آنها برخاستند. قرآن مجید در نخستین آیه از آیات بالا، از زبان حضرت صالح (علیه السلام) خطاب به آن قوم سرکش چنین نقل می کند: «به خاطر بیاورید که قوم عاد به خاطر طغیان از میان رفتند و خداوند شما را جانشینان آنان قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها (در دل سنگها) برای خود خانه هایی می تراشید، به یاد نعمت های خدا باشید و در زمین فساد نکنید!» (وَأَذْكُرُوا أَن جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ). (۱) در دومین آیه وضع قوم «عاد» را شرح می دهد که توضیحی است برای آیه قبل که درباره قوم «ثمود» بود. از زبان پیامبرشان (حضرت هود (علیه السلام)) چنین نقل می کند: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از سر هوا و هوس می سازید؟! - و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند!» (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةٍ تَعْبُوثُونَ * وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ). (۱) پاورقی ۱- اعراف، ۷۴. صفحه ۱۸۰ هود (علیه السلام) با این سخن به آنها می فهماند که یکی از علل مهم انحراف شما هوسرانی و تکیه بر

آرزوهای دراز است که شما را از خدا غافل کرده و در زرق و برق دنیا غرق ساخته است. «مصانع» جمع «مصنع» به معنی ساختمان و قصر مجلل و محکم است، این واژه از ماده «صنع» گرفته شده که به معنی کار نیکو انجام دادن است، بنابراین صنع به هر کاری گفته نمی شود، بلکه به کارهایی اطلاق می گردد که دارای امتیاز خاصی است. قوم عاد و ثمود تصور می کردند که با این بناهای محکم و زیبا و خانه های مجللی که در درون دل کوهها ایجاد کرده بودند، می توانند خود را از آفات و گزند حوادث مصون دارند و سالیان دراز زنده بمانند و به عیش و نوش پردازند. همین معنی در باره قوم ثمود در آیات دیگری مطرح شده است و باز از زبان صالح (علیه السلام) این چنین می خوانیم: «أَتُرَكُونَ فِي مَا ههْنَا آمِنِينَ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ * وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلَعَهَا ههْزَيْمٌ * وَ تَنْجُتُونَ مِنَ الْجِبَالِ الَّتِي أُوتِيَ بِهَا فَارِهِينَ * آیا چنین می پندارید که همیشه در نهایت امتیت در نعمت هایی که اینجاست، می مانید - در این باغها و چشمه ها - در این زراعت ها و نخلهایی که میوه هایش شیرین و رسیده است و شما از کوهها خانه هایی (بسیار محکم) می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید (و همه چیز را به دست فراموشی می سپارید؟!». (۲) بی شک غرور و غفلت حاصل از طول امل منحصر به قوم عاد و ثمود نبود، ولی در قرآن مجید در مورد این دو گروه سرکش، این رذیله اخلاقی برجستگی خاصی دارد. در سومین آیه سخن از گفتگوی مؤمنان و منافقان در روز قیامت است که منافقان خود را در ظلمت و تاریکی در صحنه محشر می بینند، در حالی که مؤمنان در پرتو نور و ایمان به سوی بهشت در حرکتند، منافقان از مؤمنان تقاضا می کنند اجازه بدهید ما هم از نور شما بهره ای بگیریم، ولی دیوار بلندی در میان این دو فاصله می شود. پاورقی ۱- شعرا، ۱۲۹- ۱۲۸. ۲- شعرا، ۱۴۹ تا ۱۴۶. صفحه ۱۸۱ در اینجا منافقان فریاد می زنند «...الْم نَكُنْ مَعَكُمْ * آیا ما در دنیا با شما نبودیم (پس چرا از ما جدا شدید؟)» (۱) مؤمنان در پاسخ می گویند: «آری ما با هم بودیم، ولی شما خود را فریب دادید و در انتظار حوادث ناگوار برای مسلمانان بودید و پیوسته در امر معاد و دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ابراز تردید می کردید و آرزوهای دراز، پیوسته شما را مغرور ساخت تا فرمان مرگ شما از سوی خدا فرارسید»، (...قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّا لَمَنَعْنَاكَ أَنْفُسِيْكُمْ وَ تَرَبَّصِيْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْاِمَانِيْ حَتَّىٰ جَاءَ اَمْرُ اللّٰهِ... (۲) به این ترتیب آیه فوق عامل بدبختی منافقان را در چهار چیز خلاصه می کند که چهارمین آنها آرزوهای طول و دراز است. «امانی» جمع «أُمِّيَّة» از ماده «مَنَى» (بر وزن مَغَز) در اصل به معنی اندازه گیری کردن است، و «تمنی» به معنی آرزوست، چرا که انسان در درون دل در عالم خیال اموری را برای خود اندازه گیری می کند و به همین جهت به خیالات باطل و سخنان دروغ و آرزوهای دور و دراز «أُمِّيَّة» و جمع آن «امانی» اطلاق شده است. در تفسیر منهج الصادقین و تفسیر قرطبی در ذیل این آیه حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که مضمونش این است: «آن حضرت در حالی که یارانش را موعظه می فرمود خط هایی (موازی هم) بر زمین کشید، بعد یک خط عمودی بر همه آنان رسم فرمود، سپس گفت: می دانید این خطوط چه معنی دارد؟ عرض کردند: نه یا رسول الله! فرمود: این خطوط مانند آرزوهای دور و دراز انسانهاست (که حد و مرزی ندارند) و آن یک خط (عمودی) همان مرگ و پایان زندگی است که بر همه آنها کشیده می شود و همه آمل و آرزوها را باطل می کند». پاورقی ۱- حدید، ۱۴. ۲- همان، ۱۴. صفحه ۱۸۲ همین معنی با تفاوت مختصری از «ابن مسعود» نقل شده است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطی به شکل مربع کشید و خطی در وسط آن رسم فرمود و آن را به خارج مربع ادامه داد و خطوط کوچکی از طرف راست و چپ آن کشید، سپس فرمود: «این (خطی که در وسط مربع است) انسان است و این (مربع) اجل اوست که به او احاطه کرده و این (ادامه خطی که به خارج از مربع پیش رفته) آرزوهای دراز اوست که از اجل و مرگ او هم فراتر می رود و این خطوط کوچک عوارض و حوادثی است که او را احاطه کرده، اگر (فرضاً) اجل خطا کند، این حوادث و عوارض او را از بین می برند و اگر این حوادث و عوارض خطا کنند اجل او را از میان برمی دارد». (۱) در چهارمین آیه مؤمنان را به طور غیر مستقیم مخاطب قرار داده و هشدار می دهد که مراقب وضع خویش باشند، مبادا بر اثر آرزوهای دور و دراز به سرنوشت مرگبار و اسفناک اقوام پیشین گرفتار شوند، می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد، و

مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی بر آنها داده شد، سپس زمان طولانی به آنها گذشت (و بر اثر غفلت و آرزوهای دراز) قلب‌های آنها قساوت پیدا کرد. و بسیاری از آنان گناهکارند. اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَلُ فَنَسُوا قُلُوبَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. (۲) مطابق این آیه آنچه باعث نرمش قلب آدمی و انعطاف آن به سوی حق و خشوع و خضوع در پیشگاه خدا می‌شود، همان ذکر الله و یاد خدا و توجه به حق است، آری یاد خدا است که آرزوهای دور و دراز را بر می‌چیند، و انسان را متوجه مسؤولیت‌هایش می‌کند، و دل را نورانی، و فکر انسان را واقع بین و ماهیت زندگی ناپایدار دنیا را در برابر او مشخص می‌سازد. پاورقی ۱- تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۴۱۷.

۲- حدید، ۱۶. صفحه ۱۸۳ دلی کز نور معنی نیست روشن خوانش دل که آن سنگ است و آهن دلی کز گرد غفلت زنگ دارد از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد در پنجمین آیه خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، اشاره به کفار و مشرکان کرده، می‌فرماید: «بگذار آنها بخورند و از دنیای مادی بهره گیرند و آرزوهای (دراز) آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید (که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند)»، (ذُرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ). آری آنان همچون چهارپایانند که جز آب و علف چیزی نمی‌فهمند، تنها تفاوتی که با چهارپایان دارند و آنها را از چهارپایان پست تر کرده این است که یک مشت آرزوی طول و دراز اطراف فکرشان را احاطه کرده و به آنها اجازه نمی‌دهد که در سرنوشت خود بیندیشند و پیش از آنکه دست اجل گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند و از بیراهه بازگردند. در اینجا تأثیر منفی آرزوهای دراز در وجود انسان به خوبی تبیین شده و نشان می‌دهد که تا چه حد آرزوها انسان را به خود مشغول می‌سازد و از خدا غافل می‌کند. تعبیر به «ذُرَّهُمْ» (آنها را رها کن) به وضوح نشان می‌دهد که امیدی به هدایت این گروه نیست و گرنه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هرگز مأمور نمی‌شد آنها را رها سازد. چگونه می‌توان امید به هدایت گروهی داشت که هدف نهایی آنها خور و خواب همچون حیوانات است و آرزوهای دراز به آنها اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای به پایان زندگی و به آفریدگاری که این مواهب حیات را به آنها بخشیده بیندیشند و درباره هدفی که برای آن آفریده شده اند لحظه‌ای فکر کنند. در ششمین آیه مورد بحث، اشاره به این حقیقت می‌کند که غالباً آرزوهای دراز که هرگز انسان به آنها نمی‌رسد، او را احاطه می‌کنند و امکانات او را که باید در مسیر سعادت به کار گرفته شود به خود جذب می‌کند و او را از راه بازمی‌دارد، می‌فرماید: «آیا انسان به آنچه آرزو می‌کند می‌رسد؟! (نه هرگز نخواهد رسید)» (أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى). (۱) صفحه ۱۸۴ این استفهام در واقع یک نوع استفهام انکاری است، چگونه ممکن است انسان به همه آرزوهایش برسد در حالی که طول آرزوها گاه دهها یا صدها برابر عمر اوست! و گاه اصلاً نقطه پایانی ندارد! و هر جا برسد آرزوهای دیگری در برابر او خودنمایی کرده و وی را به سوی خود جلب می‌نماید. باید توجه داشت که این آیه به دنبال آیاتی است که اشاره به بت‌های مشرکان می‌کند که آرزو داشتند شفیع آنها در درگاه خداوند شوند و قرآن می‌گوید این آرزو هرگز برآورده نخواهد شد، ولی با این حال مفهوم آیه عام است و به اصطلاح مورد، مخصیص نیست. در هفتمین آیه سخن از دنیاپرستان خودخواه با آرزوهای دور و دراز است، می‌فرماید: «وای بر هر عیبجوی مسخره کننده‌ای - همان کس که مال و ثروت (عظیمی) را جمع آوری و شماره کرده است (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع را بکند) و گمان می‌کند اموالش سبب جاودانگی اوست!»، (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِينَ جَمَعُوا مَالًا وَعَيْدَدُوهُ (۲) * يَحْسَبُونَ أَنَّ مَالَهُمْ أَخْلَدَهُ). (۳) در واقع این سه آیه علت و معلول یکدیگرند، چرا که این انسان بی‌خبر و خودبین و خودپسند دیگران را استهزاء می‌کند، به خاطر آنکه ثروت عظیمی برای خود از طرق نامشروع فراهم ساخته، چرا دست به جمع چنین ثروتی زده؟ به خاطر اینکه می‌پندارند داشتن چنین ثروتی به او جاودانگی می‌دهد، این پندار که با «طول امل» و آرزوهای دراز همراه است سبب غرور و خودبرتربینی می‌شود و آن هم به نوبه خود سبب استهزاء و عیبجویی نسبت به دیگران است. (۴) پاورقی ۱- نجم، ۲۴. ۲- این احتمال نیز در تفسیر «عَدَدَهُ» داده شده است که منظور شمارش کردن نیست، بلکه مال را وسیله و «عَدَهُ» خود قرار دهد و در همه حال بر آن تکیه نماید. ۳- همزه، ۱ تا ۳. ۴- «هُمَزَةٌ» و «لُّمَزَةٌ» هر دو صیغه مبالغه است، اولی

از ماده «هَمْز» به معنی شکستن گرفته شده و دومی از ماده «لَمْز» به معنی غیبت و عیبجویی کردن است، بعضی معتقدند «هَمْزَه» به کسی می گویند که با اشارات عیبجویی می کند و «لَمْزَه» به کسی که با زبان این کار را انجام می دهد. صفحه ۱۸۵ از این آیه به خوبی می توان استفاده کرد که آرزوهای دراز گاهی به حدی می رسد که انسان مرگ را به کلی فراموش کرده، خود را جاودانه می پندارد و همین امر سبب طغیان و سرکشی او می شود و آن طغیان سرچشمه گناهان دیگری می گردد. در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروهی است که حق را شناختند و سپس به آن پشت کردند و از آن اعراض نمودند، می فرماید: «کسانی که بعد از روشن شدن حق به آن پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»، (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ). (۱) «أَمَلَىٰ لَهُمْ» از ماده «إملاء» به معنی پدید آوردن آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول می دارد. در واقع آیه ناظر به این حقیقت است که چگونه ممکن است یک انسان حق را بشناسد و باور کند سپس آن را نادیده بگیرد و به آن پشت کند و راه نجات خود را ببیند با این حال از بیراهه برود! آیا می توان باور کرد انسان عاقلی چنین کند؟! آری! هنگامی که تسویلات شیطان انسان را احاطه کند و زشتی ها را در نظرش به صورت زیبایی ها نشان دهد و او را گرفتار آرزوهای دور و دراز سازد، بعید نیست حق را به دست فراموشی بسپارد و به آن پشت کند. از اینجا می توان دریافت که آرزوهای طولانی چه بلایی بر سر انسان می آورد و چگونه انسان عاقل را به کلی از عقل و خرد بیگانه می کند؟! از مجموع آیات فوق که قسمتی درباره اقوام پیشین بود و بخشی در باره معاصران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قسمتی نیز به صورت یک قانون کلی مطرح شده بود می توان چنین نتیجه گرفت که طول امل و آرزوهای دراز از خطرناک ترین دشمنان سعادت بشر است که نه تنها افراد، بلکه اقوام و ملت ها را در کام مرگ و بدبختی فرومی برد. پاورقی ۱- محمد، ۲۵. صفحه ۱۸۶

طول امل در روایات اسلامی

از آنجا که آرزوهای دراز تأثیر بسیار مخربی بر زندگی معنوی و اخلاقی و حتی مادی انسانها دارد، در روایات اسلامی با تعبیرات گوناگون از آن نکوهش شده و با عبارات پرمعنایی به علل منطقی آن نیز اشاره شده است، به عنوان نمونه به روایات زیر می توان اشاره کرد: ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «أَرْبَعَةٌ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَطُولُ الْأَمَلِ وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا؛ چهار چیز است که نشانه شقاوت و بدبختی انسان است: خشک بودن چشمها (به گونه ای که هرگز از خوف خدا اشکی نریزد) و سنگدلی و آرزوهای دراز و حرص بر دنیا». (۱) ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ أَطَالَ أَمَلَهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزوی طولانی داشته باشد، عملش بد خواهد شد». (۲) همین معنی به صورت گویاتری در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «أَطْوَلُ النَّاسِ أَمَلًا أَسْوَأُهُمْ عَمَلًا؛ آن کسی که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد، عملش از همه زشت تر و بدتر است!» (۳) ۳- در نهج البلاغه خطبه ۱۴۷ نیز تعبیر گویایی در این زمینه دیده می شود، فرمود: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَتَغَيَّبِ آجَالِهِمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْدِرَةُ وَتَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ؛ اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند، فقط به خاطر آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگیشان بود تا آنکه عذاب موعود فرارسید، همان عذابی که با فرارسیدنش معذرت خواهی رد می شود و درهای توبه بسته خواهد شد!» پاورقی ۱- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۶۱۸؛ شبیه به همین معنی با کمی تفاوت در بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۴ نیز آمده است. ۲- بحارالانوار، جلد ۷۰ صفحه ۱۶۳، حدیث ۱۹. ۳- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۱۲. صفحه ۱۸۷ ۴- در حدیث دیگری از فاطمه بنت الحسین از پدرش امام حسین (علیه السلام) از جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: «إِنَّ صِيَاحَ أَوَّلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالزُّهْدِ وَالْيَقِينِ وَهَلَاكَ آخِرِهَا بِالشُّحِّ (بِالشُّكِّ) وَالْأَمَلِ؛ دو عامل سبب اصلاح (و پیروزی) آغاز این امت شد که یکی زهد (و

ترک و ابستگی به دنیا) بود و دیگری ایمان و یقین محکم و آنچه باعث هلاکت (و شکست) آخر این امت می شود بخل (شک) و آرزوهای دراز است». (۱) بدیهی است ایمان و یقین محکم، به اضافه بی اعتنایی به زرق و برق دنیا، سبب شد که مسلمانان نخستین به هنگام ورود در میدان جهاد از هیچ چیز پروا نکنند، جز خدا را در نظر نگیرند و جز برای خدا شمشیر نزنند و هرگز پشت به دشمن نمایند و این عامل مهم پیروزی آنان بود. ولی هنگامی که آرزوهای دراز و دل بستگی ها و دلدادگی ها نسبت به ظواهر دنیا جای «زهد» را گرفت و شک و تردید به جای یقین نشست، عقب گردها و شک ها شروع شد و امروز هم برای تجدید عظمت نخستین، راهی جز احیای دو اصل نخست نیست. ۵- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان می خوانیم: «الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَي قُلُوبِ الْغَافِلِينَ؛ آرزوی دراز سبب سلطه شیطانها بر قلوب غافلان می شود!» (۲) ۶- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) چنین افرادی به عنوان بدترین مردم معرفی شده اند، می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ الطَّوِيلُ الْأَمَلِ، السَّيِّئُ الْعَمَلِ؛ بدترین مردم کسی است که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد و عملش از همه بدتر!» (۳) و نیز از آن حضرت در حدیث دیگری می خوانیم: «إِنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْطَعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ، فَسُبْحَانَ اللَّهِ لَا أَمَلَ يُدْرِكُ وَلَا مَوْلًى يُتْرَكُ؛ انسان پیوسته دنبال آرزوهای خویش است (و از مبدأ و معاد غافل است) ناگهان حضور اجل، آرزوهایش را قطع می کند، سبحان الله! نه به آرزو رسیده و نه صاحب آرزو رها شده است!» (۱) پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۴. ۲- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۱۲. ۳- همان مدرک. صفحه ۱۸۸. ۷- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «أَشْرَفُ الْغِنَى تَرَكَ الْمُنَى؛ برترین بی نیازی ترک آرزوهاست!» (۲) چرا که آرزوهای دور و دراز سبب می شود که انسان دائماً خود را نیازمند ببیند و دست حاجت به سوی هر کس و هر جا دراز کند و شخصیت انسانی خود را به خاطر اموری که هرگز به آن نمی رسد بشکند! ۸- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «كَذَبَ مَنْ ادَّعَى الْإِيمَانَ وَهُوَ مَشْغُوفٌ مِنَ الدُّنْيَا بِخَدَعِ الْأَمَانِيِّ وَزُورِ الْمَلَاهِيِّ؛ دروغ می گوید کسی که ادعای ایمان می کند در حالی که به خاطر خدعه های آرزوها و سرگرمی های باطل، دلباخته دنیا شده است!» (۳) روشن است که دلباختگان آرزوها ناگیرند برای وصول به آنها همه چیز را به دست فراموشی سپارند و از همین جا رخنه در ایمان آنها پیدا می شود. ۹- و نیز از همان بزرگوار در سخن کوتاه و پر معنای دیگری می خوانیم: «الْأَمَانِيُّ تُغْمَى عُيُونُ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز چشم بصیرت انسان را کور می کند!» (۴) ۱۰- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که روزی به اصحاب فرمود: «أَكُلُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟ آیا همه شما دوست دارید وارد بهشت شوید؟! «قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ همگی عرض کردند آری ای رسول خدا!» فرمود: «فَصَرُّوا مِنَ الْأَمَلِ وَاجْعَلُوا آجَالَكُمْ بَيْنَ أَبْصَارِكُمْ وَاسْتَيْخِيُوا مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؛ دامنه آرزوها را کوتاه کنید و مرگ را در مقابل چشم خود قرار دهید و از خداوند (و مخالفت فرمان او) آن گونه که شایسته است شرم کنید.» (۵) ۱۱- باز در حدیث پرمحتوای دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ الْأَمَلَ يُذْهِبُ الْعَقْلَ، وَيُكَذِّبُ الْوَعْدَ، وَيَحْتُلُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَيُورِثُ الْحَسِرَةَ؛ آرزوهای دراز عقل انسان را می برد و وعده آخرت را دروغ می شمرد و انسان را به غفلت وامی دارد و سرانجام آن، حسرت و ندامت است!» (۱) پاورقی ۱- همان مدرک، صفحه ۳۱۳. ۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۱۱ و ۳۴. ۳- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۱۲، حدیث ۷۲۲۳. ۴- غررالحکم، حدیث ۱۳۷۵. ۵- المحجَّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۶. صفحه ۱۸۹. ۱۲- این بحث را با روایت دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) - به عنوان «حِثَامُهُ مِسْكٌ» پایان می دهیم، در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سه عدد چوب را گرفت، یکی را پیش روی خود در زمین فرو کرد، دیگری را در کنار آن و سومی را در فاصله دورتر، سپس فرمود: آیا می دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود: «هَذَا الْإِنْسَانُ! وَ هَذَا الْأَجَلُ! وَ هَذَا الْأَمَلُ يَنْعَاطَاهُ ابْنُ آدَمَ وَ يَخْتَلِجُهُ الْأَجَلُ دُونَ الْأَمَلِ؛ این (چوب اول) انسان است و این (چوب دوم) سرآمد عمر است و این (چوب سوم) سوم که در نقطه دوری در زمین فرو شده بود) آرزوهای دراز انسان است، (آری) پیش از آنکه انسان به آرزوهایش برسد دست اجل گریبان او را خواهد گرفت!» (۲) در احادیث بالا که گلچینی بود از احادیث فراوانی که در منابع معروف اسلامی درباره طول

امل آمده است به خوبی گستردگی خطرات و عواقب شوم این رذیله اخلاقی را نشان می دهد و ثابت می کند که آرزوهای دراز از بزرگترین دشمنان سعادت انسان و مانع قرب او در پیشگاه خداست.

آثار و پیامدهای طول امل

آرزوهای دراز و گاه بی پایان، آثار مخرب فراوانی در زندگی معنوی و مادی انسان دارد که گوشه هایی از آن در احادیث بالا و همچنین در آیاتی که در قرآن مجید در آغاز این بحث ذکر شد آمده است و به طور کلی می توان گفت: طول امل پیامدهای خطرناک و مخرب و سوء زیر را دارد. پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (ماده امل). ۲- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴؛ المحجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۵. صفحه ۱۹۰ ۱- طول امل سرچشمه بسیاری از گناهان یکی از بدترین آثار منفی طول امل و آرزوهای دراز این است که انسان را به انواع گناهان دعوت می کند، زیرا رسیدن به این آرزوها معمولاً از طریق مشروع غیر ممکن است، بنابراین گرفتاران این رذیله اخلاقی خود را ناگزیر می بینند که در کسب درآمدها چشم بر هم نهند و حلال و حرام را شناسایی نکنند و از غضب حقوق دیگران، خوردن اموال یتیمان، کم فروشی، رباخواری، رشوه و مانند این امور، ابا نداشته باشند. به همین دلیل در حدیث معروف غرالحکم آمده است: «مِنْ طَالَ أَمَلُهُ سَيَأْخُذُ عَمَلُهُ بِكُلِّ شَيْءٍ يَسُوغُهُ» که آرزویش دراز باشد عملش بد می شود! (۱) و نیز آمده: «أَطْوَلُ النَّاسِ أَمَلًا - أَسْوَأُهُمْ عَمَلًا» آن کس که آرزوهایش طولانی تر است عملش زشت تر خواهد بود. (۲) و در نقطه مقابل آن آمده است: «مَنْ قَصَرَ أَمَلُهُ حَسَنَ عَمَلُهُ» کسی که آرزویش کوتاه باشد عملش نیک خواهد بود! (۳) هر سه حدیث بالا- از مولا- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) است که جان به فدای سخنان نورانی و انسان سازش باد. ۲- طول امل یکی از اسباب مهم قساوت قلب همان گونه که در آیات آغاز این بحث خواندیم قرآن مجید درباره یکی از اقوام پیشین می گوید: آنها کسانی بودند که می پنداشتند عمر طولانی دارند (و گرفتار آرزوهای دراز شده اند) و از این رو قلب های آنها قساوت یافت. دلیل این مسئله روشن است زیرا طول امل انسان را از خدا غافل می کند و به دنیا حریص می سازد و آخرت او را به دست فراموشی می سپارد و اینها همه اسباب سنگدلی و قساوت است. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۶. ۲- غرالحکم، حدیث ۳۰۵۴. ۳- همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۲۹۵ (چاپ دانشگاه تهران). صفحه ۱۹۱ به همین دلیل در حدیثی آمده است که خداوند به موسی (علیه السلام) فرمود: «يَا مُوسَى لَا تَطْوُلْ فِي الدُّنْيَا أَمَلَكَ فَيَقْسُوا قَلْبَكَ، وَالْقَاسِي الْقَلْبُ مَنِّي بَعِيدٌ» ای موسی! آرزوی خود را در دنیا طولانی نکن که قسّی القلب خواهی شد و قسّی القلب از من دور است. (۱) همین معنی در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است که فرمود: «مَنْ يَأْمُلُ أَنْ يَعِيشَ آيِدًا يَقْسُوا قَلْبُهُ وَيَرْغَبُ فِي الدُّنْيَا» کسی که آرزو دارد جاودانه در این دنیا بماند قسّی القلب می شود و راغب در دنیا می گردد. (۲) ۳- طول امل سبب نسیان اجل این اثر نیاز به شرح و بسط ندارد و به خوبی در زندگی آنها که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند نمایان است که هرگز نه سخنی از مرگ بر زبان می رانند و نه در فکر آخرتند، بلکه دائماً در گرداب غفلت غوطه ورنند. حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و هم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: «طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَةَ» درازی آرزوها سبب فراموشی آخرت است» گواه صدق این مدعاست. (۳) در حدیث دیگری از مولا علی (علیه السلام) می خوانیم: «أَكْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا» کسی که آرزویش از همه طولانی تر است از همه کمتر به یاد مرگ است. (۴) ۴- زندگی پررنج محصول دیگری از طول امل بدیهی است هر قدر آرزوها طولانی تر باشد تهیه مقدمات بیشتری را می طلبد، همچنین صرفه جویی بیشتری برای حفظ اموال و ثروت ها جهت رسیدن به آن آرزوهای دور و دراز لازم است و نتیجه این دو، یک زندگی توأم با درد و رنج و سخت گیری بر خود و خانواده خود توأم با تلاش شبانه روزی بی رویه خواهد بود. پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴ (ماده امل). ۲- همان مدرک. ۳- قبلا- در بخش احادیث گذشت. ۴- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۲، حدیث ۷۲۱۵. صفحه ۱۹۲ به همین جهت در احادیثی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است

می خوانیم: «مَنْ كَثُرَ مَنَاهُ كَثُرَ عَنَائُهُ؛ کسی که آرزوهایش زیاد باشد، تعب و رنج او فزونی خواهد یافت». و نیز می فرماید: «مَنْ اشْتَعَانَ بِالْأَمَانِيِّ أَفْلَسَ؛ کسی که از آرزوهای دراز کمک بگیرد فقیر و مفلس می شود (و زندگی فقیرانه ای خواهد داشت هر چند ثروتمند باشد)». و نیز می فرماید: «الرَّغْبَةُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ؛ تمایل به دنیا (و آرزوهای دراز) کلید درد و رنج است!» (۱) ۵- طول امل و زندگی ذلت بار صاحبان آرزوهای دراز نه تنها در رنج و تعب دائم به سر می برند، بلکه ناچارند شخصیت انسانی خود را نیز در هم بشکنند و برای رسیدن به مقصود خیالی در برابر هر کس و ناکس خضوع کنند و دست التماس به سوی این و آن دراز نمایند و به زندگی ذلت بار تن در دهند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «ذُلُّ الرَّجَالِ فِي خَيْبَةِ الْأَمَالِ؛ خواری مردان در ناکامی آرزوهاست». (۲) ۶- محرومیت از نعمتها همان گونه که در بالا اشاره شد، کسانی که گرفتار آرزوهای دور و درازند و در دریای امانی غوطهورند، غالباً به سراغ صرفه جویی و سخت گیری هر چه بیشتر در استفاده از مواهب حیات و زندگی می روند تا به آرزوهای دور و دراز خود برسند. به همین دلیل نسبت به همه کس حتی خویشتن و زن و فرزند بخیل خواهند بود، همان بخلی که آنها را از بهره گیری از نعمت های الهی محروم می سازد و در عین برخورداری از امکانات فراوان، زندگی فقیرانه ای دارند. در زمان خود افرادی را می بینیم که تحت عنوان «تأمین آینده!» برای خود و فرزندان، گرفتار طول امل هستند و همین امر آنان را از مواهبی که در اختیار دارند محروم می سازد. پاورقی ۱- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۴. ۲- غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۴۰۵. صفحه ۱۹۳ ۷- طول امل و محروم بودن از درک حقایق آرزوهای دراز همچون سرابی است که تشنگان را در بیابان زندگی به دنبال خود می کشاند و تشنه تر می سازد، بی آنکه به جایی برسند، این آرزوها چهره واقعیت ها را به گونه ای دروغین نشان می دهد و انسان به خاطر آنها درک نمی کند کجاست و به کجا می رود؟ و وظیفه اش در برابر این سرنوشت چیست؟ از همین رو در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که سابقاً به آن اشاره کردیم آمده است: «الْأَمَانِيُّ تُعْمِي عُيُونَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز دیدگان بصیرت را نابینا می کند!» (۱) کوتاه سخن اینکه: کسی می تواند چهره زیبای حقیقت را آن گونه که هست ببیند و به سرچشمه زلال معرفت برسد که دیده عقل خود را با حجاب آرزوها نپوشاند و در میان ابرهای تیره و تار طول امل قرار نگیرد. ۸- طول امل سبب کفران نعمت است بدیهی است آرزوهای دراز، انسان را به آن چه ندارد و شاید هرگز به آن نمی رسد دلبنده می سازد، به همین دلیل آنچه را از نعمت های الهی در دست دارد کوچک می شمرد و نسبت به آن بی اعتناست و این کفران نعمت، پیامدهای شومی در دنیا و آخرت برای او دارد. در حدیثی از مولای متقیان امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «تَجَسَّبُوا الْمَنَى فَإِنَّهَا تُدَهَّبُ بِبَهْجَةٍ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ، وَ تُلْزِمُ اسْتِصْغَارَهَا لَدَيْكُمْ، وَ عَلَى قَلَّةِ الشُّكْرِ مِنْكُمْ؛ از آرزوهای دراز پرهیزید که زیبایی نعمت های الهی را از نظر شما می برد و آنها را نزد شما کوچک می کند و به کمی شکر (و کفران نعمت) از سوی شما منتهی می شود!» (۲) پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۱۳۷۵. ۲- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۴. صفحه ۱۹۴

اسباب و انگیزه های طول امل

عمده ترین چیزی که سبب آرزوهای دراز می شود جهل و بی خبری است، جهل نسبت به خویشتن و نسبت به دنیا و جهل نسبت به قدرت و لطف خدا و ثواب آخرت و عقبی، مجموعه این جهل ها انسان را به وادی آرزوهای دراز می کشاند. توضیح اینکه: انسان به سبب بی خبری از وضع خویش و عدم توجه به این حقیقت که هر لحظه ممکن است پایان عمر او فرارسد، یک لخته خون کوچک می تواند مجرای رگهای قلب یا مغز او را بگیرد و در یک لحظه، سکنه قلبی یا مغزی بر او عارض شود یا حادثه ای همچون زلزله و آتش سوزی، تصادف در رانندگی، لغزیدن و بر زمین خوردن و ضربه مغزی شدن یا مانند اینها به زندگی او پایان دهد. آری بر اثر جهل به این امور گرفتار این پندار می شود که عمری طولانی دارد و سپس یک مشت آرزوهای دراز اطراف فکر او را احاطه می کند و به او اجازه نمی دهد به غیر آن بیندیشد. همچنین جهل نسبت به ناپایداری و بی وفایی دنیا، دنیایی که نه بر

صغیر رحم می‌کند و نه بر کبیر، نه بر جوان رحم می‌کند نه بر پیر، گاه پیش از آنکه پیری بمیرد صدها کودک و جوان از دنیا می‌روند و گاه پیش از آنکه مریض سخت جان دهد ده‌ها سالم در آغوش مرگ قرار می‌گیرند. گاه سلاطین مقتدر در یک روز به ضعیف‌ترین افراد مبدل می‌شوند و در زندان انفرادی جای می‌گیرند و گاه ثروتمندان غرق ناز و نعمت در یک شب فقیر و تهیدست می‌شوند و بر خاک سیاه می‌نشینند، آری جهل به این امور است که انسان را در گرداب طول امل می‌اندازد. اینجاست که سلمان فارسی، شاگرد بزرگ مکتب وحی، می‌گوید: «ثَلَاثٌ أَعْجَبْنِي حَتَّى أَضْحَكْتَنِي: مُؤَمِّلُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ، وَغَافِلٌ لَيْسَ بِمَعْفُوفٍ عَنْهُ، وَضَاحِكٌ مُلِيَ فِيهِ لَا يَدْرِي أَسَاخِطُ رَبَّ الْعَالَمِينَ عَلَيْهِ أَمْ رَاضٍ عَنْهُ» سه کس مرا در شگفتی فرو برده تا آنجا که به خنده واداشته است: کسی که دنیا را آرزو می‌کند در حالی که مرگ در پی اوست و کسی که از اجل خویش غافل است در حالی که اجل از او غافل نیست و کسی که با تمام وجودش می‌خندد در حالی که نمی‌داند پروردگار جهانیان از او راضی است یا نه؟! (۱) صفحه ۱۹۵ در روایات اسلامی نیز اشاره‌های روشنی به این معنی شده است، مولای متقیان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَيْقَنَ أَنَّهُ يُفَارِقُ الْأَحْيَاءَ وَيَسْكُنُ التُّرَابَ وَيُوجِهُهُ الْحَسَابَ وَيَسْتَعْنِي عَمَّا خَلْفَ، وَيَقْتَرِ إِلَى مَا قَدَّمَ كَانَ حَرِيًّا بِقَصِيرِ الْأَمَلِ وَطُولِ الْعَمَلِ» کسی که یقین دارد (به زودی) از دوستان جدا می‌شود و در زیر خاک مسکن می‌گزیند و با حساب الهی روبه روست و از آنچه بر جای گذاشته بی‌نیاز می‌گردد و به آنچه از پیش فرستاده محتاج می‌شود، سزاوار است که آرزو را کوتاه و اعمال صالح را طولانی کند! (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «اتَّقُوا خِدَاعَ الْأَمَالِ، فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ يَوْمَ لَمْ يَدْرِكْهُ، وَبَانِي بِنَاءٍ لَمْ يَسْكُنْهُ، وَجَمَاعٍ مَيَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ» از فریب آرزوها بپرهیزید، چه بسیار کسانی که آرزو داشتند روزی را (در آغوش ناز و نعمت) بگذرانند و هرگز به آن نرسیدند، چه بسیار کسانی که خانه و قصری ساختند ولی هرگز در آن ساکن نشدند و چه بسیار کسانی که اموال زیادی اندوختند ولی هرگز از آن نخوردند! (۳) گاه جهل به آخرت و نعمت‌های بی‌پایان آن سرای جاویدان که یک لحظه نگاه کردن به آنها به تمام دنیا می‌ارزد، سبب می‌شود که انسان به آرزوهای دراز در این جهان کشیده شود، حتی گاه می‌شود بی‌خبری از لذت زهد در دنیا و آزادگی از چنگال اسارت زرق و برق آن، انسان را به وادی طول امل می‌کشاند! در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْمَسْكِينُ حَلَاوَةُ الزَّهَادَةِ بِقَصِيرِ الْأَمَلِ» شیرینی زهد را با کوتاهی آرزوها به دست آر! (۴) و گاه می‌شود انسان قدرت خدا را فراموش می‌کند و یا نسبت به آن جاهل و بی‌خبر است و نمی‌داند خدایی که از لحظه انعقاد نطفه در رحم مادر پیوسته به او روزی داده است، در حالی که هیچ کس دسترسی به او نداشته می‌تواند تا پایان عمر زندگی او را اداره کند و فرزندان او اگر دوست خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی‌گذارد و اگر دشمن خدا باشند خدمت به آنها بی‌دلیل است. پاورقی ۱- المحجّة البيضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۶. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۷. ۳- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۱۳. ۴- تحف العقول، صفحه ۲۰۷. صفحه ۱۹۶ آری جهل به این امور سبب می‌شود که زیر پوشش (تأمین آینده خود و فرزندان)، گرفتار آرزوهای دراز و طول امل گردد. مجموعه این جهل‌ها و بی‌خبری‌ها (جهل به خویشتن، جهل به دنیا، جهل نسبت به خدا و قدرت بی‌مانند او و جهل نسبت به آخرت و مواهب بی‌پایانش) آدمی را در بیابان بیکران و برهوت خشک و سوزان آرزوها سرگردان می‌سازد.

درمان طول امل

همیشه برای علاج قطعی بیماریها به ریشه کن کردن اسباب آن باید پرداخت و تا اسباب بیماری ریشه کن نشود درمان‌ها سطحی و ناپایدار است و به تعبیر دیگر جنبه مسکن را دارد. با توجه به این اصل اساسی و با توجه به ریشه‌های درازی آرزوها به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که برای زدودن آثار طول امل و از میان بردن آن باید به تفکر و اندیشه پرداخت. از یک سو باید انسان خود را به خوبی بشناسد و بداند موجودی است آسیب‌پذیر که فاصله میان مرگ و زندگی او بسیار کم است، امروز سالم است و پر نشاط، فردا ممکن است گرفتار سخت‌ترین بیماریها یا اندوه‌بارترین مصایب گردد، امروز قوی و غنی و قدرتمند است، فردا ممکن است

از ضعیف ترین و فقیرترین افراد باشد و نمونه های آن صفحات تاریخ بشریت را پر کرده است. از سوی دیگر باید درباره بی اعتباری دنیا بیندیشید که «از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد» و فراموش نکند نادر شاه قدرتمند «شبانگه به دل قصد تاراج داشت» «سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت»! آری با «یک گردش چرخ نیلوفری، نه نادرها به جا می مانند و نه نادری»! صفحه ۱۹۷ از سوی سوّم به این حقیقت بیندیشد که ما اعتقاد به معاد و سرای آخرت و حساب و کتاب الهی و پاداش کیفر اعمال داریم و این جهان را منزلگاهی در مسیر یک سفر طولانی می دانیم و برنامه ما در این جهان آماده شدن و اندوختن زاد و توشه است نه اقامتگاهی برای همیشه ماندن! و نیز اندیشه کند که حرص در اندوختن و ذخیره کردن اموال و برنامه ریزی برای رسیدن به آرزوها و آمال، هرگز مایه سعادت انسان نمی شود، بلکه دائماً او را به درد و رنج گرفتار می سازد. و اندیشه کند که مهمترین آرامش روح و وجدان است که آن از طریق تقوا و توکل بر پروردگار فراهم می شود نه از طریق حرص و ولع و دنیاپرستی! بهترین راه برای وصول به این هدف همان است که در حدیث نبوی معروف آمده است فرمود: «خُذْ مِنْ دُنْيَاكَ لِآخِرَتِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ، وَ مِنْ صَبْحَتِكَ لِمَسْئَمَتِكَ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا» از دنیایت برای آخرت بهره گیر و از زندگانت برای مرگ (و زندگی بعد از آن) و از تندرستیت برای زمان بیماری استفاده کن، چرا که نمی دانی فردا نام تو چیست (آیا تو را زنده می نامند یا جزء مردگان، سالم می گویند یا بیمار؟)». (۱) عامل دیگر برای آرزوهای دراز هواپرستی و عشق به دنیاست، هر قدر از این علاقه کاسته شود دامنه آرزوها کوتاه تر می گردد و به عکس هر اندازه انسان دلبستگی بیشتر به دنیا پیدا کند، دامنه آرزوها گسترده تر می شود. برای رسیدن به این هدف، یعنی کوتاه کردن دامنه آرزوها یکی از مؤثرترین راهها یاد مرگ است که پرده ها را از جلو چشم بصیرت انسان برمی گیرد و واقعیت های زندگی را برای او آشکار می سازد. به همین دلیل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در پایان خطبه ۹۹ از نهج البلاغه می فرماید: «الْأَفْذُكْرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ، وَ مُنْغَصَّ الشَّهَوَاتِ، وَ قَاطِعَ الْأُمِّيَّاتِ» به هوش باشید و به یاد چیزی بیفتید که لذات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند و آرزوها را قطع می کند. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۲. صفحه ۱۹۸ و در حدیث دیگری از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که در ضمن سخنانش فرمود: «عُدَّ نَفْسَكَ فِي أَصْحَابِ الْقُبُورِ» خود را جزء مردگان حساب کن (تا گرفتار طول امل نشوی)». (۱) و نیز در نقطه مقابل این معنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «أَكْثَرُ النَّاسِ أَمَلًا أَقْلُهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا» آنها که آرزوهایشان بیشتر است کمتر به یاد مرگ می افتند». (۲) راه دیگر برای مبارزه با طول امل مطالعه پیرامون پیامدهای بسیار شوم آن است. آری توجه به این نکته که آرزوهای دراز سرچشمه بسیاری از گناهان و رذایل اخلاقی دیگر است و از علل مهم قساوت قلب و فراموشی آخرت و سبب زندگی پررنج و ذلت بار و محرومیت از مواهب و نعم الهی و از حجاب های ضخیم معرفت و آگاهی محسوب می شود، سبب می گردد که انسان به فکر علاج و درمان بیفتد و پیش از آنکه سیلاب طول امل کاخ سعادت او را ویران سازد به فکر چاره بیفتد، از دامنه آرزوهایش بکاهد و به صف خردمندان و سعادت‌مندان بازگردد و آرزوها را در حد معقول و شایسته مهار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «حَاصِلُ الْمَنَى الْأَسْفُ وَ ثَمَرَتُهُ التَّلَفُ» حاصل آرزوهای دراز تأسّف است و ثمره آن تلف شدن (عمر و امکانات و سعادت انسان) می باشد! (۳) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِحْذَرُوا الْأَمَانِي فَإِنَّهَا مَنَائِمًا مُحَقَّقَةً» از آرزوهای دراز پرهیزید که مرگ های مسلم در آن نهفته است». (۴) در اینجا دو نکته قابل توجه است: نخست اینکه در طبّ مادی برای درمان بسیاری از بیماریهای جسمی و روانی به فکر جانشین می روند، یعنی خواسته هایی که انسان را به بیماری می کشاند به خواسته های برتری تبدیل می کنند که منتهی به سلامت او گردد، مثلاً- کسی که علاقه زیادی به موادّ چربی و نشاسته ای دارد و سبب بیماری های گوناگون در او شده به استفاده از کمیت قابل ملاحظه از میوه و سبزی سالم هدایت می کنند و یا افرادی که معتاد به موادّ مخدّرند، اعتیادهای سالمی برای آنها پیش بینی می کنند. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۲. ۲- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۱۲. ۳- تصنیف غررالحکم، صفحه ۳۱۴. ۴- همان مدرک. صفحه ۱۹۹ این نکته در بیماریهای اخلاقی نیز صادق است، به این ترتیب که

معلم اخلاق آرزوهای دراز مادّی را به آرزوهای معنوی نسبت به پاداش الهی در سرای آخرت تبدیل می‌کند و عشق به علم و دانش و معرفه الله را جایگزین عشق به مال و جاه و مقام می‌سازد. نکته دیگر اینکه آرزوها مراتبی دارد، گاه انسان آرزو می‌کند عمر بسیار طولانی یا جاویدان! داشته باشد، همان گونه که قرآن درباره گروهی از قوم یهود می‌فرماید: «...يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ...» آنها چنان علاقه به دنیا دارند که) هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر کند! (۱) اگر هزار سال به معنی تعداد باشد دلیل بر تقاضای عمر بسیار طولانی است و اگر عدد تکثیر باشد دلیل بر تقاضای عمر نامحدود است. گروهی آرزوهایی در مراحل پایین تر دارند، آرزوی صد سال زیستن، پنجاه سال، ده سال یا کمتر، از روایات استفاده می‌شود که همه اینها جزء آرزوهای دراز محسوب می‌شود (البته در صورتی که هدف جنبه های مادّی و زرق و برق دنیا باشد، نه جنبه های معنوی و الهی و کمک به پیشرفت جامعه انسانی). از سوی دیگر امانی و آرزوها انواع مختلفی پیدا می‌کند، گاه آرزوها به سوی مسائل مادّی هدف گیری می‌کند و گاه مقام و گاه شهوات و گاه همه اینها. تمام اقسام آرزوهای دور و دراز، زشت و نکوهیده است هر چند بعضی زشت تر از بعضی دیگر محسوب می‌شود.

آرزوهای مثبت و سازنده

آخرین سخن در بحث طول امل پیرامون این مطلب است که همیشه آرزوها جنبه منفی ندارد و نشانه انحطاط شخصیت و سقوط اخلاقی نیست. پاورقی ۱- بقره، ۹۶. صفحه ۲۰۰ زیرا اگر آرزوها متوجه ارزشهای والای انسانی باشد و یا جنبه مردمی و اجتماعی پیدا کند و در مسیر تکامل و پیشرفت واقعی انسانها و درجات کمال قرار گیرد و انسان را به تلاش و کوشش بیشتر در این راهها وادارد، بدون شک چنین آرزویی هر قدر طولانی بوده باشد، نه تنها نشانه پستی نیست که نشانه کمال انسان است. اساساً همان گونه که در آغاز این بحث نیز اشاره شد امید و آرزو نسبت به آینده نیروی محرک انسان برای تلاشها و کوششهاست و اگر چراغ پرفروغ امید و آرزو در دل انسان خاموش گردد، در واقع روح او می‌میرد، نشاط زندگی از او رخت برمی‌بندد و انسان را به موجودی سست و بی‌هدف و بی‌تلاش مبدل می‌کند. در واقع آرزو بر دو قسم است «آرزوهای کاذب» که همچون سراب در بیابان زندگی ظاهر می‌شوند و تشنه کامان را به دنبال خود می‌کشاند و هر لحظه تشنه تر می‌سازند تا از شدت تشنگی هلاک شوند. و «آرزوهای صادق» و مثبت و سازنده که همچون آب حیات، گلستان وجود آدمی را سیراب و پرثمر می‌سازد و هر چه زحمت می‌کشد نشاط و معنویت بیشتری می‌یابد. این همان چیزی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «الْمَالُ وَالْأَنْبُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا» مال و فرزندان، زیور حیات دنیا هست و باقیات الصالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امید بخش تر است. (۱) در این آیه به هر دو بخش از آرزوها اشاره شده است (دقت کنید). در روایات اسلامی نیز اشارات پرمعنایی به آرزوهای مثبت و سازنده دیده می‌شود از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوَجْهَ الْخَيْرِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بَصَدَقَ نَبِيِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ» گاهی بنده مؤمن تهی دست می‌گوید: خداوند! به من روزی عطا کن تا فلان کار خیر و نیک را بجا آورم، هرگاه خداوند در او صدق نیت بداند (نه اینکه این آرزو پوششی برای رسیدن به هوا و هوسها باشد) تمام اجر و پاداشی را که در صورت رسیدن به این آرزو و انجام آن کارهای خیر استحقاق پیدا می‌کند برای او نوشته می‌شود (هر چند هیچ یک را انجام نداده باشد) رحمت خداوند گسترده و کرمش بی‌پایان است. (۱) پاورقی ۱- کهف، ۴۶. صفحه ۲۰۱ اصولاً همّت انسان به اندازه آرزوهای مثبت اوست، هر قدر دامنه آنها گسترده تر باشد همّت او والا تر است و جالب اینکه از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می‌شود که خداوند به مقدار این آرزوها به افراد با ایمان، اجر و پاداش می‌دهد، چرا که نشانه آمادگی روح و جسم آنها برای انجام هر چه بیشتر اعمال صالح است و حتی از روایات

استفاده می شود که اگر انسان آرزوی خوبی برای رضای خدا داشته باشد از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه خداوند او را به آرزویش می رساند، در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ تَمَنَّى شَيْئًا وَ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًا، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُعْطَاهُ؛ کسی که آرزوی چیزی کند در حالی که رضای خداوند متعال در آن باشد از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه به خواسته خود می رسد». (۲) البته ممکن است در مواردی مصالحی ایجاب کند که انسان به آرزویش نرسد، چرا که اگر برسد آثار بدی مانند غرور و غفلت و عشق به دنیا و مانند آن در او ایجاد می شود. خداوند با الطاف خفیه اش او را از وصول به آرزویش باز می دارد. این بحث را با اشاره به نکته دیگری پایان می دهیم و آن اینکه: آرزوهای سازنده و بلند انسان را به سازندگی خویش دعوت می کند و سبب تکامل و ترقی روحی او می شود، زیرا می داند تکیه بر جای بزرگان زدن بدون آماده ساختن اسباب بزرگی میسر نیست و به گفته شاعر عرب: *أَعْلَلُ النَّفْسَ بِالْأَمَالِ أَدْرُكُهَا مَا أَصْبَقَ الْعَيْشُ لَوْلَا فَسِحَةُ الْأَمَلِ!* «خویشتن را به وسیله آرزوهای سازنده پرورش می دهیم تا به آن برسیم. چقدر میدان زندگی تنگ است اگر گستردگی آرزوها نباشد!» پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۲۶۱. ۲- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۶۱. صفحه ۲۰۲. صفحه ۲۰۳

۹. تعصب و لجاجت

اشاره

بی تردید اساسی ترین پایه عبودیت و بندگی خدا، تسلیم و تواضع در برابر حق است و به عکس هرگونه تعصب و لجاجت مایه دوری از حق و محروم شدن از سعادت است. تعصب به معنی «وابستگی غیر منطقی به چیزی» تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند و لجاجت به معنی اصرار بر چیزی است به گونه ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد، ثمره این دو شجره خبیثه نیز «تقلید کورکورانه» است که سد راه پیشرفت و تکامل انسانهاست. هنگامی که به تاریخ انبیای بزرگ بازمی گردیم و علل انحراف و گمراهی اقوام پیشین را مورد بررسی قرار می دهیم به خوبی می توان دریافت که این سه امر (تعصب و لجاجت و تقلید کورکورانه) نقش اصلی را در انحراف آنها داشته است و قرآن مجید پر است از اشارات روشن به این مسئله که در یک بررسی فشرده در اینجا به سراغ آن می رویم: از قوم نوح (علیه السلام) آغاز می کنیم، قرآن مجید می گوید: ۱- *وَإِنِّي كَلِمًا دَعَوْتُهُمْ لِنُفْسِهِمْ لِيَتَّخِذُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشُوا نِيَابَهُمْ وَأَصْرُرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا* (سوره نوح، آیه ۷) صفحه ۲۰۴. ۲- *وَقَالُوا لَا تَنْدَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَنْدَرُنَّ وِدًّا وَلَا أَسْوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا* (سوره نوح، آیه ۲۳) سپس به داستان هود نگاه می کنیم، قرآن درباره آنها می گوید: ۳- *قَالُوا اجْتَنِبْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحِدَهُ وَنَذَرُ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَائُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ* (سوره اعراف، آیه ۷۰) سپس نوبت به داستان ابراهیم (علیه السلام) می رسد، قرآن در این زمینه می گوید: ۴- *إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَحَدِّثْنَا آلِهَاتِنَا لَهَا غَابِدِينَ* (سوره انبیاء، آیات ۵۲ و ۵۳) ۵- *قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ * قَالُوا بَلْ وَحَدِّثْنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ* (سوره شعراء، آیات ۷۲ تا ۷۴) سپس نوبت به قوم موسی و فرعون می رسد، می فرماید: ۶- *قَالُوا اجْتَنِبْنَا لِنُفْسِنَا وَحَدِّثْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا وَتَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ* (سوره یونس، آیه ۷۸) سپس به عصر پیامبر گرامی اسلام بازمی گردیم و همین معنی را در سخنان و اعمال دشمنان آن حضرت نمایان می بینیم: ۷- *وَإِذَا قِيلَ لَهُمِ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائُنَا أَوْلَوْكَانَ آبَائُهُمْ لَآيَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ* (سوره بقره، آیه ۱۷۰) ۸- *إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا* (سوره فتح، آیه ۲۶) ۹- و نیز می فرماید: *وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ* (سوره شعراء، آیات ۱۹۸ و ۱۹۹) گاه تعصب اقوام را بر ضد یکدیگر بیان می کند و می فرماید: ۱۰- *وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ*

وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ صَفْحَةٍ ۲۰۵ شَيْءٌ وَهُمْ يَثْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (سوره بقره، آیه ۱۱۳) در جای دیگر مسئله تقلید کورکورانه و تعصب و لجاجت را به عنوان یک برنامه عمومی همه اقوام گمراه شمرده، می فرماید: ۱۱- وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَوْمٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (سوره زخرف، آیه ۲۳) ۱۲- وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (سوره صافات، آیه ۳۶)

ترجمه

۱- و من (نوح) هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تو آنها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. ۲- و (قوم نوح) گفتند: دست از خدایان و بت‌های خود بردارید (به خصوص) بت‌های «ود»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید! ۳- گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را پرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گویی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور (ما آماده ایم)! ۴- (به یاد بیاور ابراهیم را) آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟! گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند!» ۵- گفت: «آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زبانی به شما می رسانند؟! گفتند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند». ۶- (فرعونیان به موسی) گفتند: «آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن (موسی و هارون) باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم!» ۷- و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید!» می گویند: «نه) ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نمایم» آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟! ۸- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست. ۹- هرگاه ما قرآن را بر بعضی از عجم‌ها (غیر عرب) نازل می کردیم - و او آن را بر ایشان می خواند (به خاطر تعصب و لجاجت) به آن ایمان نمی آوردند! ۱۰- یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند» و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)» در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصب‌ها بر کنار باشند) افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آنها داشتند خداوند، روز قیامت در باره آنچه در آن اختلاف داشتند داوری می کند. ۱۱- و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغروران گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم!» ۱۲- و پیوسته می گفتند: «آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم»!

تفسیر و جمع بندی

برنامه عمومی اقوام منحرف!

همان گونه که در بالا- اشاره شد این رذایل سه گانه اخلاقی یعنی «تعصب» و «لجاجت» و «تقلید کورکورانه» یک برنامه عام برای همه اقوام زشتکار پیشین بوده است، آنها به خاطر وابستگی شدید به افکار و برنامه های خرافی، و لجاجت و اصرار بر آنها، چشم و گوش بسته به پیروی نیاکانشان ادامه می دادند و به این طریق، خرافات بی اساس از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد، و صدای

دلنشین مردان الهی که برای هدایت آنها آمده بودند، در میان نعره های جاهلانه آنان گم می شد. صفحه ۲۰۷ نخست از داستان نوح (علیه السلام) شروع می کنیم می بینیم که بت پرستان عصر آن پیامبر اولوالعزم به قدری لجوج و متعصب بودند که حتی از شنیدن صدای این منادی توحید وحشت داشتند، همان گونه که در نخستین آیه مورد بحث از زبان نوح (علیه السلام) می خوانیم: «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند، و تو (ای خدا) آنها را بیمارزی انگشتان خود را در گوشها قرار داده و لباسهایشان را بر سر و صورت می پیچیدند و در مخالفت با حق اصرار ورزیدند و شدیداً تکبر کردند!» (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا). (۱) آری تعصب و لجاجت آنها به قدری شدید بود که اجازه نمی دادند ذره ای از امواج صوتی نوح (علیه السلام) که حامل پیام حقیقت بود به گوش آنها برسد، و یا چهره او را ببینند و این گونه گریز از حقیقت به راستی عجیب و خطرناک است. در آیه بعد چهره دیگری از همین رذایل اخلاقی در قوم نوح (علیه السلام) به چشم می خورد، قرآن درباره آنها می گوید: «آنها گفتند: دست از خدایان و بتهای خود بردارید مخصوصاً بتهای (بزرگ) (وَدَّ، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید»، (وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسِيرًا). (۲) اما چرا و به چه دلیل دست از این بت های رنگارنگ که ساخته و پرداخته دست خودشان بود بردارند و آنها را بر مقدرات جهان هستی، و هم بر مقدرات سازندگان حاکم بدانند؟! هیچ دلیلی بر آن جز تعصب و تقلید کورکورانه نداشتند. پاورقی ۱- نوح، ۷.

۲- همان، ۲۳. صفحه ۲۰۸ در سومین آیه که از قوم عاد و گفتگوی پیامبرشان هود (علیه السلام) با آنها سخن می گوید، می فرماید: «قوم عاد به قدری لجوج و متعصب و جاهل بودند که در برابر دعوت آن حضرت به توحید خالص و ناب گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یکتا را پرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم؟ (ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، هر کاری از دست تو ساخته است انجام بده و) آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور اگر راست می گویی!» (قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ آبَائُنَا يَفْعَلُونَ فَمَا تَعْبُدُونَ أَنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ). (۱) به این ترتیب بر اثر تعصب و لجاجت و تقلید کورکورانه، توحید خالص که روح جهان هستی است در نظر آنها امری وحشتناک، و پرستش بت های بی عقل و شعور امری شایسته و با ارزش جلوه می کرد، و حتی برخلاف قانون دفع ضرر محتمل که عقل حاکم به آن است کمترین اعتنایی به احتمال عذاب الهی نمی کردند و مصرّاً از او می خواستند که به تهدیدهای خود جامه عمل بپوشاند، این خیره سری چیزی جز محصول تعصب و لجاجت نبود. آری آنها برای فرار از حق و ادامه تقلید کورکورانه به سوی عذاب الهی شتافتند و سرانجام خود را در آتش عذاب سوزاندند، و این است نتیجه لجاجت و تعصب خشک و تقلید غلط! در چهارمین آیه، سخن از پیامدهای شوم این رذایل اخلاقی درباره «نمرود» و نمرودیان است، می فرماید: «هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قوم او گفت این مجسمه های بی روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست؟» (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ). (۲) ولی آنها جوابی نداشتند جز اینکه «گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند»، (قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ). (۱) پاورقی ۱- اعراف، ۷۰. ۲- انبیاء، ۵۲. صفحه ۲۰۹ و هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) با صراحت به آنها گفت که هم خودتان و هم نیاکانتان در گمراهی آشکاری بوده اید بیدار نشدند، ابراهیم (علیه السلام) بی اعتبار بودن این خدایان ساختگی و بی ارزش را از طریق بت شکنی به آنها نشان داد، باز هم بر سر عقل نیامدند، بلکه ابراهیم بیدارگر و پاره کننده پرده های جهل و تعصب و لجاجت را به سوزاندن در آتش تهدید کردند، و به تهدید خود جامه عمل پوشاندند و او را در میان دریایی از آتش پرتاب کردند، و هنگامی که آتش بر ابراهیم (علیه السلام) سرد و خاموش و گلستان شد، و بزرگترین معجزه الهی در برابر چشمانشان به وقوع پیوست باز هم این اسیران زنجیرهای جهل و تعصب و لجاجت به بهانه های دیگری همچون سحر به راه خود ادامه دادند. اینها همه نشان می دهد که تا چه حد این رذایل اخلاقی خطرناک و مانع از آزاد اندیشی و رسیدن به حق است، و آنها که در چنگال آن گرفتار می شوند تن به هر ذلت و حقارتی می دهند و عظمت مقام انسان و روح بلند او را در هم می شکنند ولی تسلیم حق نمی شوند. در پنجمین آیه نیز

اشاره به بت پرستی لجوجانه قوم «نمرو» می کند، هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) با دلیل بسیار روشن و قاطع، بت پرستی را ابطال می نماید و به آنها می گوید: «آیا آنها را که می خوانید صدای شما را می شنوند؟ یا سود و زیانی به شما می رسانند؟» (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اِذْ تَدْعُونَ * اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ). (۲) آنها هیچ پاسخ منطقی در برابر این گفتار روشن نداشتند، جز اینکه پناه به تقلید کورکورانه ببرند و بگویند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کردند»، (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). (۳) در حالی که اگر انسان می خواهد تقلید کند حداقل باید از عالم و دانشمندی تبعیت کند که او را به واقعیت ها رهنمون گردد نه از جاهل و گمراهی بدتر از خود! ولی این حجاب تعصب و لجاجت به قدری ضخیم است که اجازه نمی دهد کمترین نور آفتاب هدایت و منطق و دلیل عقل در آن نفوذ کند، و ماورای آن را روشن سازد. پاورقی ۱- انبیاء، ۵۳. ۲- شعراء، ۷۳، ۷۲. ۳- شعراء، ۷۴.

صفحه ۲۱۰ در ششمین آیه سخن از لجاجت فرعونیان در برابر معجزات روشن حضرت موسی (علیه السلام) است، آنها بر آیین بت پرستی نیاکانشان لجاجت و اصرار ورزیدند و گفتند: «ای موسی) آیا آمدی که ما را از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم منصرف سازی؟ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین فقط از آن تو و برادرت باشد، ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم!» (قَالُوا اَجْتَنَّا لِنُلْفِتَنَّا (۱) عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائِنَا وَ تَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْاَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ). (۲) آنها هرگز از خود سؤال نمی کردند که آیین موسی (علیه السلام) حق است یا باطل و در برابر آیین نیاکانشان چه امتیازی دارد؟ سخن آنها فقط این بود که ما باید آیین نیاکان خود را حفظ کنیم، خواه حق باشد یا باطل! ارزش واقعی برای ما همین است و بس، سپس آن را با سوء ظن نیز آمیختند و گفتند آنچه را موسی (علیه السلام) به عنوان آیین الهی ارائه می دهد در واقع مقدمه ای است برای رسیدن به مقاصد سیاسی و حکومت بر مردم، نه خدایی در کار است و نه وحی آسمانی! این بدبینی نیز از آثار همان تعصب و لجاجت بود که جهت فرار از حق، عذر و بهانه های واهی برای خود می تراشیدند. و شاید آنها از این بیم داشتند که اگر نور هدایت از طریق آیین موسی (علیه السلام) بر افکار مصریان بیفتد، هم آیین خرافی نیاکانشان را از دست می دهند، و هم حکومتی را که بر اساس آن بنیان نهاده بودند. به همین دلیل با تمام قدرت در برابر آن به پا خاستند و مردم را به تعصب و لجاجت تشویق کردند و از آنجا که درباریان فرعون همه چیز را برای ادامه حکومت خود می خواستند، تصوّرشان این بود که موسی و هارون نیز همه چیز را ابزار وصول به حکومت کرده اند. پاورقی ۱- (لِنُلْفِتَنَّا) از ماده «لفت» (بروزن نفت) به معنی منصرف ساختن است، و التفات نیز از همین ماده گرفته شده و به معنی توجه به چیزی بعد از انصراف از چیز دیگر است. ۲- یونس، ۷۸. صفحه ۲۱۱ این رشته در طول تاریخ همچنان ادامه می یابد تا عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رسد. در هفتمین آیه نیز می بینیم که عامل اصلی انحراف مشرکان عرب تقلید کورکورانه و تعصب است که درهای معرفت و شناخت را از هر سو به روی صاحبان این صفات رذیله می بندد، می فرماید: «هنگامی که به آنها (مشرکان عرب) گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نمایم»، (وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا اَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا...). (۱) و قرآن بلافاصله در پایان این آیه جواب دندان شکنی به آنها می دهد و می گوید: «مگر نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟ (... اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ). (۲) تعبیرات آیه نشان می دهد که آنها انکار نمی کردند که آنچه را پیغمبر آورده «مَا اَنْزَلَ اللهُ» و فرمان الهی است، بلکه به قدری گرفتار جهل و تعصب بودند که آیین نیاکانشان را بر آن مقدم می شمردند، نیاکانی که واقف به جهل و گمراهیشان بودند. به این ترتیب جهل و تعصب سبب می شود که انسان به راحتی «مَا اَنْزَلَ اللهُ» را رها سازد و پشت به حق کند و رو به باطل نماید، هر چند حق را از باطل بشناسد! در هشتمین آیه خداوند مسلمانان را به یاد ماجرای حدیبیه می اندازد که کفار با دیدن آن همه آیات و نشانه های حقیقت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به خاطر تعصب های جاهلی ایمان نیاوردند و این رذیله اخلاقی آنها را از سعادت بزرگ بازداشت، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نفرت جاهلیت داشتند (به همین دلیل نه تنها ایمان نیاوردند بلکه در مقام مبارزه با حق برآمدند) و در مقابل خداوند آرامش و سکینه را بر

رسول خود و مؤمنان نازل فرمود (تا با رعایت اصول حق و عدالت در برابر آن دشمنان متعصب بایستد، و آنها را به کلمه تقوا ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند بر هر چیز غالب است)، (اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا). (۱) پاورقی ۱- بقره، ۱۷۰. ۲- همان مدرک. صفحه ۲۱۲ حمیت از ماده حمی (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که بر اثر عوامل خارجی در بدن انسان یا اشیای دیگر به وجود می آید، به همین دلیل به حالت تب، حمی (بر وزن کبری) گفته می شود. سپس به حالات روحی همچون خشم و تکبر و تعصب، حمیت اطلاق شده است، چرا که همه اینها حالتی آتشین در انسان ایجاد می کند. جالب اینکه در این آیه حمیت به جاهلیت اضافه شده که اشاره ای به تعصب های برخاسته از جهل و نادانی، و سکنه که نقطه مقابل آن است به خدا نسبت داده شده است که آرامشی است آگاهانه و برخاسته از ایمان. در بحث های آینده پیرامون تعصب منفی و مثبت نکته اضافه شدن حمیت به جاهلیت روشن تر خواهد شد. در نهمین آیه اشاره به نکته دیگری شده است که پرده از روی تعصب شدید مشرکان عرب در عصر جاهلیت برمی دارد، می فرماید: «هرگاه قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عربها) نازل می کردیم و او آن را به ایشان می خوانده، به آن ایمان نمی آوردند»، (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ). (۲) یعنی نژادپرستی و تعصب قومی آنها به قدری شدید بود که اگر قرآن با تمام معارف عالی و فصاحت و بلاغت فوق العاده و محتوای بی نظیر بر فردی غیر عرب نازل می شد، تعصب و لجاجت هرگز به آنها اجازه نمی داد که آن را بپذیرا شوند! این تعبیر قاطع به خوبی نشان می دهد که رذیله اخلاقی «تعصب و لجاجت» تا چه حد می تواند انسان را از درک حقیقت و رسیدن به مقصود بازدارد. گرچه بعضی از مفسران برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند ولی روشن ترین و مناسب ترین تفسیر همان است که در بالا ذکر شد. پاورقی ۱- فتح، ۲۶. ۲- شعراء، ۱۹۹ - ۱۹۸. صفحه ۲۱۳ روی همین اصل در بعضی از روایات اسلامی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) افراد متعصب و لجوج را در سرنوشت شوم اعراب جاهلی شریک می شمرد و می فرماید: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خُرْدٍ مِنْ عَصِيْبَةِ بَعْتُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ» هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصیبت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند، (دانه خردل دانه بسیار ریزی است که همواره به عنوان ضرب المثل برای خردی ذکر می شود). (۱) در دهمین آیه، چهره دیگری از این رذیله اخلاقی در اقوام مختلف دیده می شود و آن اینکه هر گروهی به خاطر تعصب و لجاجت، خود را بهترین می داند، و دیگران را نفی می کند گویی تنها بندگان برگزیده خدا آنها هستند و دیگران هیچ، و همین امر سبب درگیری مستمر در میان اقوام می شود، می فرماید: «یهود گفتند مسیحیان (نزد خدا) هیچ ارزشی ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان ارزشی ندارند، در حالی که هر دو گروه، کتاب آسمانی را می خواندند (که به آنها دستور می داد باید از این گونه تعصب ها به کنار باشند) آری افراد نادان (از مشرکان عرب) نیز سخنی همانند آنها داشتند، خداوند روز قیامت درباره اختلاف آنها داوری خواهد کرد»، (وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ). (۲) از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که این گونه تعصب ها و خودبینی ها از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، و هر قوم جاهل و بی خبر گرفتار این رذیله اخلاقی خواهد شد. تعبیر به «الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (کسانی که نمی دانند) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸، باب العصبیة، حدیث ۳. ۲- بقره، ۱۱۳. صفحه ۲۱۴ مشرکان عرب یکی از آن بودند و لذا بعضی از مفسران آن را به قوم نوح، یا همه امت های پیشین که بر اثر جهل و نادانی گرفتار تعصب و لجاجت بودند، تفسیر کرده اند. در یازدهمین آیه سخن از یک حکم کلی و عمومی است و نشان می دهد که در تمام طول تاریخ تعصب و لجاجت نقش اصلی را در ادامه کفر و توحیدستیزی ایفا می کرده است، می فرماید: «این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری بیم دهنده نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و به آثار و روش آنها اقتدا می کنیم!»

(وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). (۱) این تعبیر نشان می‌دهد که همیشه مهمترین مانع در برابر ایمان به آیین پیامبران الهی همان تعصب و تقلید کورکورانه ناشی از جهل بوده است. و از اینجا خطر این رذیله اخلاقی آشکارتر می‌شود در دوازدهمین و آخرین آیه می‌خوانیم که اقوام جاهلی به خاطر تعصب و لجاجت بزرگ‌ترین انبیای الهی و عقل کل را متهم به جنون می‌کردند و آن را بهانه مخالفت خود با آیین آنها قرار می‌دادند، می‌فرماید: «آنها پیوسته می‌گفتند: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟» (وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ لَشَاعِرًا مَجْنُونًا). (۲) عجب اینکه آنها به قدری در حجاب تاریک جهل و تعصب گرفتار بودند که نمی‌فهمیدند این سخن یک گفتار ضد و نقیض است، «شاعر بودن» احتیاج به تفکر و ذوق سلیم و آگاهی کافی از دقائق سخن دارد (توجه داشته باشید که شاعر از ماده شعور گرفته شده است) و این با مجنون بودن هرگز سازگار نیست. همچنین گاه آنها را متهم به «سحر» و «جنون» می‌کردند در حالی که سحر نیز احتیاج به آگاهی قابل ملاحظه‌ای نسبت به بخشی از علوم و دانشها دارد، و هوشیاری خاصی را می‌طلبد، و این با جنون سازگار نیست، این سخنان ضد و نقیض ناشی از جهل و تعصب بود. پاورقی ۱- زخرف، ۲۳-۲- صافات، ۳۶. صفحه ۲۱۵

نتیجه نهایی

یک نگاه اجمالی به آیات گذشته که اشباه و نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد این حقیقت را اثبات می‌کند که از مهمترین موانع معرفت و شناخت، تقلیدهای کورکورانه‌ای است که از تعصب و لجاجت و وابستگی بی‌قید و شرط نسبت به اموری که با تمایلات نفسانی و هوا و هوسهای انسان می‌سازد ناشی می‌شود. ضایعات و آثار زیانبار این رذیله اخلاقی صفحات تاریخ بشریت را سیاه کرده و پیامبران الهی را با مشکل‌ترین موانع رو به رو ساخته، و خونهای زیادی را بر خاک ریخته است و همین معنی برای پی بردن به آثار زیانبار آن کافی است. اگر این رذیله اخلاقی در درون جان انسانها نبود، تاریخ بشریت چهره دیگری داشت و پیشرفت تکامل تمدنها شتاب دیگری پیدا می‌کرد، و نیروهای خلاق در مسیر سعادت انسانها به کار می‌افتاد، و به جای اینکه به صورت سیل ویرانگری در آید، نهرهای منظمی از معارف الهیه را تشکیل می‌داد که همه جا مایه عمران و آبادی قلوب بود.

تعصب و لجاجت در احادیث اسلامی

اشاره

پیش از آنکه به تحلیل معنی تعصب و سرچشمه و انگیزه‌ها و آثار زیانبار آن بپردازیم لازم است نگاهی به احادیث اسلامی که در این زمینه وارد شده است بیفکنیم، چرا که بسیاری از مسایل مورد نظر در لابه لای این احادیث به صورت اجمالی مطرح شده است. احادیث در این زمینه فراوان است که در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيْبَةِ بَيْتِهِ بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ، هُرَّ كَسَىٰ فِي دَلْسِهِ بِأَنْدَاةٍ دَانَةٍ خَرْدَلِيٍّ عَصِيْبَةٍ بِأَنْدَاةٍ خَرْدَلِيٍّ» (۱) صفحه ۲۱۶ این تعبیر نشان می‌دهد که این رذیله اخلاقی به قدری خطرناک است که پایین‌ترین درجات آن نیز با ایمان خالص سازگار نیست. ۲- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ السُّنَّةَ بِالسُّنَّةِ، الْعَرَبَ بِالْعَصِيْبَةِ، وَالِدَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ، وَالْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسِيْدِ، وَالتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ، وَاهْلَ الرِّسَالَةِ بِالْجَهْلِ، خَدَّوْنَ شَشَّ كَرُوهُ رَا بِه خَاطِر شَشَّ عَذَاب مِي كُنْد: عَرَب رَا بِه خَاطِر تَعْصَب، وَ اربابان رَا بِه خَاطِر تَكْبَر، وَ حَاكِمَان رَا بِه خَاطِر سَتَم، وَ فُقِهَان رَا بِه خَاطِر حَسَد، وَ تَجَّار رَا بِه خَاطِر خِيَانَت، وَ اهل روستاها رَا بِه خَاطِر جهل

و نادانی»! (۲) جالب اینکه تعصب را نخستین امر از امور ششگانه ذکر فرموده، در حالی که همه آنها از گناهان بزرگ است. ۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى عَصِييَةٍ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَى عَصِييَةٍ، وَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصِييَةٍ؛ کسی که مردم را دعوت به تعصب کند از ما نیست، و کسی که به خاطر تعصب بجنگد از ما نیست، و کسی که با تعصب بمیرد از ما نیست»! (۳) ۴- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه معروف «قاصعه» که اساس آن بر نفی تکبر و تعصب است عامل اصلی انحراف و بدبختی ابلیس را تعصب و تکبر می شمرد، و می فرماید: «هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد برای آدم (علیه السلام) سجده کنند، همگی اطاعت کردند جز ابلیس» سپس می افزاید: «اِعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ آسَاسَ الْعَصِيَّةِ؛ تکبر و تعصب به او دست داد، و بر آدم (علیه السلام) به خاطر خلقت خویش افتخار کرد، و از جهت اصل و ریشه خود نسبت به او تعصب ورزید، به همین دلیل این دشمن خدا پیشوای متعصبان، و سر سلسله مستکبران است، و کسی است که بنای تعصب را پی ریزی کرد»! (۱) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸ (باب العصبیة). ۲- کافی، جلد ۸، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۷. ۳- سنن ابی داوود، حدیث ۵۱۲۱، طبق نقل میزان الحکمه. صفحه ۲۱۷ ۵- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبِيقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ؛ هر کس تعصب بورزد، یا دیگران به خاطر او تعصب بورزند، رشته های ایمان را از گردن خود بازگردانده است». (۲) می دانیم «تعصب» و «لجاجت» لازم و ملزوم یکدیگرند، و به همین دلیل ما هر دو را تحت یک عنوان آوردیم، در رابطه با نکوهش رذیله لجاجت نیز روایات زیادی داریم از جمله: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِيَّاكَ وَ اللَّجَاجَةَ، فَإِنَّ أَوْلَاهَا جَهْلٌ وَ آخِرُهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت بپرهیزید که آغازش جهل و پایانش پشیمانی است»! (۳) ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «اللِّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضْرُوعَةً فِي الْأَجَلِ وَ الْأَجَلِ لِلِجَاجِ فِي دُنْيَا وَ آخِرَتِهَا مِنْهُ خَيْرٌ زَيْنَبَارَتِرِ اسْت.» (۴) ۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اللِّجَاجُ بُذْرُ الشَّرِّ؛ لِّجَاجِ بذر شرّ و بدی است»! (۵) ۴- در نهج البلاغه آمده است که فرمود: «اللِّجَاجَةُ تُسَلِّ الرُّأْيِ؛ لِّجَاجِ آراء انسان را سست، و او را به خطا می افکند». (۶) ۵- و نیز از همان حضرت آمده است: «لَيْسَ لِلْجُوجِ تَدْبِيرٌ؛ لِجُوجِ مدیریت و تدبیر ندارد». (۷) با توجه به روایاتی که در بالا آمد تأثیر تخریبی این دو رذیله اخلاقی (تعصب و لجاجت) در زندگی فردی و اجتماعی انسانها روشن می شود تا آنجا که انسان را از ایمان و اسلام بیگانه ساخته، و به سوی کفر و شرک و اقتدای به شیطان و رها کردن رشته محکم ایمان سوق می دهد که دلایل آن را در بحث بعد خواهید خواند. پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه قاصعه، خطبه ۱۹۲. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸، حدیث ۲. ۳- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۲۷۷۰ (ماده لجاجه). ۴- همان مدرک. ۵- همان مدرک. ۶- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۷۹. ۷- غررالحکم، حدیث ۱۰۶۶۲. صفحه ۲۱۸

۱- مفهوم تعصب و انگیزه های آن

«تعصب» از ماده «عصب» در اصل به معنی رشته هایی است که مفاصل استخوانها و عضلات را به هم پیوند می دهد، سپس این ماده به معنی هر نوع وابستگی شدید فکری و عملی آمده است که غالباً بار منفی دارد هر چند وابستگی های مثبت نیز در مفهوم آن افتاده است که شرح آن در بحث های آینده به خواست خدا خواهد آمد. بدیهی است وابستگی های غیر منطقی نسبت به شخص یا عقیده و یا چیزی انسان را به لجاجت و تقلید کورکورانه نسبت به آن وادار می کند، و سرچشمه بسیاری از کشمکشها و جنگ ها و خونریزیها و اختلافات مستمر است. هرگاه این گونه تعصب ها از میان جامعه انسانی برود و مردم تسلیم منطق و حرف حساب باشند بسیاری از اختلافات برچیده می شود و آرامش بر جوامع بشری حاکم می شود. چنین تعصبی که نتیجه مستقیم آن لجاجت و تقلید

کورکورانه است از امور زیر سرچشمه می‌گیرد: ۱- حبّ ذات و علاقه شدید به نیاکان - حبّ ذات افراطی سبب می‌شود که انسان نسبت به هر چیزی که به او ارتباط و پیوند دارد دل‌باختگی و دلدادگی نشان دهد از جمله نسبت به پدر و نیاکان و آیین و رسوم آنها. این وابستگی شدید عامل انتقال بسیاری از خرافات و زشتی‌ها به بهانه حفظ آداب و سنن، از نسلی به نسل دیگر می‌باشد، و حجابی در برابر معرفت و شناخت حق است. دفاع و طرفداری شدید از قوم و قبیله گاه به جایی می‌رسد که بدترین افراد قبیله و زشت‌ترین آداب و سنن آنها در نظر افراد متعصب بسیار زیبا جلوه می‌کند در حالی که بهترین افراد قبایل دیگر و عالی‌ترین آداب و سنن آنها در نظر آنها زشت و بی‌معنی است! ۲- پایین بودن سطح فکر و فرهنگ - هر قدر سطح فکر مردم کوتاه‌تر و فرهنگ آنها ضعیف‌تر باشد، تعصب‌های جاهلانه و لجوجانه و تقلیدهای کورکورانه در میان آنها بیشتر است، به عکس هر قدر سطح فکر بالا‌تر رود و فرهنگ کامل‌تر شود توجه او به منطقی و استدلال و نفی تعصب و لجاجت و جانشین ساختن تحقیق به جای تقلید کورکورانه بیشتر می‌شود. صفحه ۲۱۹-۳- شخصیت زدگی عامل دیگری برای تعصب و تقلید کورکورانه است - گاه شخصی در نظر انسان چنان قداست پیدا می‌کند که گفتار و رفتار او از دایره نقد خارج می‌شود هر چند از نظر علمی و اخلاقی در سطح پایینی قرار داشته باشد و همین امر سبب می‌شود که عده‌ای چشم و گوش بسته به دنبال او بیفتند و به خاطر او جان و مال خود را از دست بدهند، بی‌آنکه در محتوای سخنان و رفتار او کمترین اندیشه کنند! ۴- انزوای اجتماعی و فکری یکی دیگر از اسباب تعصب است - وقتی انسان در خودش و محیط فکری و اجتماعی فرو برود و از جوامع و افراد دیگر و افکار آنها بی‌خبر بماند نسبت به آنچه در اختیار اوست سخت وابسته می‌شود، در برابر آن تعصب می‌ورزد، در حالی که اگر با دیگران بنشیند و فکر خود را با افکار دیگران مقایسه کند نقطه‌های قوت و ضعف و مثبت و منفی به زودی آشکار می‌گردد، و به او اجازه می‌دهد بهترین انتخاب را داشته باشد.

۲- آثار و پیامدهای منفی تعصب و لجاجت

تعصیب و لجاجت، آثار منفی شدیدی دارد که در زندگی انسانهای متعصب و لجوج به زودی ظاهر می‌شود. ۱- تعصب یعنی وابستگی غیر منطقی به شخص یا عقیده یا عادت و رسم خاصی، همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، حجاب ضخیمی بر دیده عقل انسان می‌افکند، و او را از درک حقایق و خیر و شرّ و مصلحت و مفسده و عاقبت امور و پیدا کردن راه چاره محروم می‌سازد. به همین دلیل در احادیث سابق خواندیم که لجوج مدیریت و تدبیر ندارد، و در حالات شیطان دیدیم که به خاطر تعصب از درک بدیهیات و اماند، و رشته عبودیت و بندگی را از گردن خویش برداشت و برای همیشه رانده در گاه الهی شد. صفحه ۲۲۰-۲- تعصب و لجاجت آتش سوزانی است که پیوندهای وحدت و اتحاد را در جامعه بشری می‌سوزاند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان افراد می‌پاشد و نیروهایی را که باید صرف پیشرفت جوامع انسانی شود، به جنگ و ستیز با یکدیگر وامی‌دارد، به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «اللِّجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ يُوَعِّزُ الْقُلُوبَ لِجَاجَتِ آتَشِ جَنَگَهَا رَا رُوشَنَ مِی سَازَد وَ دَلَهَا رَا پَر از کینه و دشمنی می‌کند». (۱) ۳- تعصب و لجاجت سبب می‌شود که دوستان از هم دور شوند و محبت‌ها به عداوت‌ها مبدل گردد. ۴- تعصب و لجاجت یکی از عوامل مهم کفر است، و بسیاری از امت‌های پیشین تنها به این دلیل راه کفر را پیش گرفتند که تعصب و لجاجت نسبت به آیین نیاکانشان مانع پذیرش حقّ شد (شرح این معنی را در تفسیر آیات گذشته خواندیم). ۵- تعصب و لجاجت مایه درد و رنج و زحمت و ناراحتی است، چرا که سبب می‌شود انسان مدّتها، و گاه سالیان دراز، در بیراهه سرگردان شود و چون به بن بست می‌رسد سرانجام خسته و وامانده از راهی که رفته است باز می‌گردد. روی همین معنی در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «تَمَرَةُ اللَّيْجِاجِ الْعُطْبُ ثَمَرَةُ لَجَاجَتِ شَكْسَتِ خُورْدَنِ وَ هَلَاکَتِ اسْت.» (۲) و به همین دلیل غالباً مایه

ندامت و پشیمانی است همان گونه که در احادیث گذشته به آن اشاره شده بود که «آغاز لجاجت، جهل است و پایان آن ندامت»!^۶ - تعصّب و لجاجت در بسیاری از مواقع، کنترل امور را از اختیار انسان خارج می‌سازد و او را به جاهایی می‌کشاند که هرگز مایل به آن نبوده است، روی این جهت در بعضی از احادیث اسلامی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که می‌فرماید: «الْمَرْكَبُ أَجْمَعُ مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از مرکب لجاجت نیست»!^(۱) پاورقی ۱- غررالحکم (طبق نقل میزان الحکمه، باب اللجاجة). ۲- همان مدرک. صفحه ۲۲۱ ۷- و بالاخره تعصّب و لجاجت هم دنیای انسان را بر باد می‌دهد و هم آخرت او را، چرا که در دنیا سرچشمه عداوت‌ها و جدایی‌ها و اشتباهات فراوان و از دست دادن آرامش می‌شود و در آخرت سبب دوری از رحمت خدا، و این همان است که در روایت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خواندیم: «اللَّجَاجُ أَكْثَرُ الْأَشْيَاءِ مَضْرَّةً فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ؛ لجاجت از همه چیز زیانبارتر است در دنیا و آخرت»! بار دیگر لازم است این نکته را یادآور شویم که این سه رذیله اخلاقی (تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه) گرچه از نظر مفهوم و محتوا از هم جدا هستند ولی چون رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند، و به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند هر سه را با هم عنوان کردیم. انگیزه‌های تعصّب و لجاجت نیز روشن است، زیرا: تعصّب‌های کور و مخرب قبل از هر چیز برخاسته از جهل و نادانی است، به همین دلیل هر قومی جاهل تر باشند، تعصّب و وابستگی به آنچه دارد بیشتر است، تا آنجا که حاضر نیستند از طریق ایجاد تحوّل در وضع خود، گامهایی به سوی تکامل بردارند، و همین تعصّب و لجاجت عامل عقب ماندگی آنها می‌شود. در اخبار گذشته نیز خواندیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: «از لجاجت پرهیزید که آغاز آن جهل و پایان آن پشیمانی است»! عامل دیگر تعصّب و لجاجت، خودخواهی است، چه اینکه افراد خودخواه به آنچه دارند سخت علاقه مند و وابسته اند، هر چند آیین غلط و رسوم و آداب نادرستی باشد، همین که احساس می‌کنند مربوط به قوم و قبیله و نیاکانشان است، آن را پذیرا می‌شوند و چشم و گوش خود را بر همه چیز می‌بندند. گاه راحت طلبی و تنبلی نیز انگیزه تعصّب و لجاجت می‌شود، زیرا انتقال از وضع موجود به وضعی دیگر در بسیاری از اوقات نیاز به تلاش و کوشش و پیکار با موانع دارد و افراد عافیت طلب حاضر به استقبال این امور نیستند، به همین دلیل آنچه را دارند سخت می‌چسبند، و از آن جدا نمی‌شوند. پاورقی ۱- همان مدرک (ماده لجاجت). صفحه ۲۲۲

۳- تعصّب مذموم و ممدوح

«تعصّب» و «حمیت» و «تقلید» سه مفهوم نزدیک به هم هستند که شاخه مذموم و شاخه ممدوح دارند هرچند غالباً واژه تعصّب در بخش مذموم به کار می‌رود. به طور کلی اگر وابستگی انسان به امور نادرست و غیر منطقی باشد تعصّب مذموم است، و این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن به عنوان «تعصّب جاهلیت» یاد شده است، و اگر وابستگی به امور مثبت و مفید و سازنده و از روی علم و آگاهی باشد تعصّب مثبت و ممدوح است. امام امیرمؤمنان به هر دو قسمت در خطبه قاصعه از نهج البلاغه اشاره می‌فرماید: در یک جا می‌گوید: «فَاطْفُئُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ، وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَحْوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفَّاتِهِ؛ شراره‌های تعصّب و کینه‌های جاهلیت را که در قلب شما پنهان شده است، خاموش سازید که این نخوت و تعصّب ناروا در مسلمان از القانات و خودخواهی‌ها و فساد و وسوسه‌های شیطان است».^(۱) و در همین خطبه که اساس آن بر کوبیدن کبر و غرور و تعصّب و لجاجت است در جای دیگری می‌فرماید: «فَإِنْ كَانَ لِأَيِّدٍ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيُكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخَصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُحْسِنُونَ وَ النَّحِيذَاءُ مِنَ بِيَوَاتِ الْعَرَبِ... فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمِيدِ، مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، وَ الطَّاعِيَةِ لِلْبَرِّ، وَ الْمَعَصِيَةِ لِلْكَبِيرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبُغْيِ...» اگر قرار است تعصّبی در کار باشد، تعصّب خود را در اخلاق پسندیده، افعال نیکو، کارهای خوب، و اعمال و اموری که افراد با

شخصیت و شجاع از خاندان‌های (برجسته) عرب داشتند قرار دهید... تعصّب شما در راه حفظ صفات با ارزش همچون حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد، اطاعت از نیکبها، سرپیچی از تکبر، جود و بخشش و خودداری از ستم باشد!» (۱) پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ از بند ۲۲ تا ۲۳. صفحه ۲۲۳ به این ترتیب امام (علیه السلام) به هر دو شاخه «تعصّب» در این خطبه اشاره فرموده، و فرزندش امام سجّاد (علیه السلام) در برابر این سؤال که عصیّت چگونه است، هر دو شاخه را در برابر یکدیگر قرار داده چنین می فرماید: «الْعَصِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلُ شَرَّارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخِرِينَ! وَ لَيْسَ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَكِنْ مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ؛ تعصّبی که دارنده آن مرتکب گناه می شود این است که انسان بدان طایفه خود را از نیکان طوایف دیگر بهتر بداند (و به خاطر تعصّب بدان را بر نیکان مقدّم بشمرد) ولی تعصّب این نیست که انسان به طایفه خود علاقه و محبت داشته باشد تعصّب آن است که آنها را در ظلمشان یاری دهد». (۲) مطابق این حدیث وابستگی به قوم و طایفه تا آن حدّ که به آنها علاقه داشته باشد و در کارهای خیر آنان را یاری دهد نکوهیده نیست، چرا که این وابستگی نه تنها او را به انجام کار خلافی دعوت نکرده، بلکه تشویق به پیوندهای محبت آمیز و سازنده نموده است، تعصّب نکوهیده آن است که انسان به خاطر وابستگی های قومی و مانند آن حق و عدالت را زیر پا بگذارد و حتّی بدان وابسته را بر نیکان غیر وابسته مقدّم بشمرد. در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرَ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ ذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ فِي حَدِيثِ السَّلَا (۳) الَّذِي أُلْقِيَ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)؛ هیچ تعصّبی وارد بهشت نمی شود جز تعصّب حمزه بن عبدالمطلب (۴) و این زمانی بود که اسلام آورد و به خاطر (بی احترامی به پیامبر (صلى الله عليه وآله) از جهت) بچه دان حیوانی که بر آن حضرت فکنده شده بود خشمگین گشت (و به یاری آن حضرت شتافت و اسلام را پذیرا شد)». (۱) پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، بند ۷۶ تا ۷۹. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸ (باب العصیّة، حدیث ۷). ۳- بچه دان حیوان. ۴- منظور از وارد شدن تعصّب در بهشت، وارد شدن صاحب آن است. صفحه ۲۲۴ بدیهی است تعصّب حمزه در دفاع از پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) در مقابل مشرکان کثیف و ننگین و بی منطق چیزی جز دفاع از حق و عدالت نبود، و این تعصّب ممدوح است، اگر حمزه (علیه السلام) به خاطر تعصّب چیزی بر خلاف حق و عدالت انجام می داد مذموم بود.

۴- تقلید سازنده و کورکورانه

«تقلید» نیز همانند «تعصّب» دارای دو شاخه است: شاخه مثبت، و شاخه منفی، و به تعبیر دقیق تر برای تقلید چهار قسم تصوّر می شود که سه قسم آن منفی است و یک قسم آن مثبت. نخست «تقلید جاهل از جاهل» است که گروهی نادان چشم و گوش بسته از گروه نادان دیگری تبعیت کنند و اعتقادات و رسوم و سنّت های غلط آنان را پذیرا گردند، این گونه تقلید است که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمت شده و از اسباب لجاجت و تعصّب و گناه از آثار آن محسوب می شود و سبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر، و ایستادن در برابر انبیای الهی و داعیان به سوی حق است. دوّم «تقلید عالم از جاهل» است که بدترین نوع تقلید می باشد و آن اینکه انسان آگاهی به خاطر گرفتار شدن در چنگال تعصّب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان بیفتد. مسئله عوام زدگی و تسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام نوعی تقلید عالم از جاهل است. سوّم «تقلید عالم از عالم دیگر» است به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق در باره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال عالمی بیفتد، روشن است که این تقلید نیز نکوهیده است، هر چند مانند قسم اوّل و دوّم نیست، زیرا بر علما و دانشمندان هر امت لازم است به تحقیق و بررسی مسائل بپردازند و با داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند، به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است، و یکی از تعبیرهای معروفی که در اجازه های اجتهاد نوشته

می شود «یحرم علیه التقلید» می باشد، مگر اینکه رشته تخصصی آن دو عالم از هم جدا باشد (مانند طبیب متخصص قلب که مثلا در بیماری چشم خود به متخصص صان چشم پزشکی مراجعه می کنند) و یا متخصصی که به استاد خود رجوع می کند که در واقع هر دو از قبیل قسم چهارم است که به آن اشاره خواهد شد. پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸. صفحه ۲۲۵ نوع چهارم «تقلید جاهل از عالم» در آنچه مربوط به علم اوست، و به تعبیر دیگر مراجعه غیر متخصصین به متخصصین هر فن، و باز به تعبیر دیگر آنچه را انسان نمی داند از کسانی که آگاه و اهل خبره آنند فراگیرد و به آن عمل کند (درست مانند مراجعه بیماران به اطباء در بیماری های مختلف) این مسئله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد. توضیح اینکه: علوم و فنون و دانشها به حدی وسیع و گسترده است که یک انسان هرگز نمی تواند در همه آنها صاحب نظر و اهل اطلاع باشد، از قدیم الایام چنین بوده و در عصر ما که علوم به شاخه های بسیار متعدّد و پیشرفته ای تقسیم شده این مسئله ظاهرتر و آشکارتر است تا آنجا که حتی یک انسان نمی تواند مثلا در تمام رشته های پزشکی یا راه و ساختمان صاحب نظر باشد، تا چه رسد به رشته های دیگر. با این حال چاره ای جز این نیست که افراد ناآگاه به آگاهان هر رشته مراجعه کنند، این یک اصل مسلم است که از سوی تمام عقلای جهان به رسمیت شناخته شده است و رها کردن آن سبب از هم پاشیدگی تمام پیوندهای اجتماعی می شود. در مسائل معنوی و اخلاقی و علوم دینی نیز همین گونه است، هرگز نمی توان انتظار داشت که همه مردم در همه رشته های علوم اسلامی صاحب نظر باشند، بعضی از این رشته ها به اندازه ای وسیع و گسترده است که بعد از پنجاه سال نیز احتیاج به بحث و بررسی بیشتر دارد (مانند علم فقه). صفحه ۲۲۶ طبیعی است که در این گونه علوم نیز افراد غیر وارد به آگاهان این علوم مراجعه کنند. ولی البتّه در مورد اصول دین که پایه های اصلی دین را تشکیل می دهد و هر کس به فراخور حالش می تواند در باره آن تحقیق کند باید دلیلی متناسب با فکر و فهم خود به دست آورد، و تقلید در آن جایز نیست، باید تحقیق کرد و آن را از روی دلیل شناخت. به هر حال این قسم تقلید مذموم و نکوهیده حساب نمی شود، این مصداق... اَنَا وَجِدْنَا اَبَانًا عَلٰی اُمَّةٍ وَاَنَا عَلٰی اَثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۱) نیست بلکه مصداق... فَاسْتَلُوا اَهْلَ الدُّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲) است. تعصّب مذموم که سبب لجاجت و تقلید کورکورانه است، ارتباطی با این مسئله ندارد.

۵- طرق درمان

راه علاج این رذیله اخلاقی مانند سایر رذایل اخلاقی در درجه اول توجه به انگیزه ها و ریشه ها و از بین بردن آن است، و با توجه به اینکه ریشه تعصّب، حبّ ذات افراطی، پایین بودن سطح فرهنگ، شخصیت زدگی، و انزوای اجتماعی و فکری است، برای از میان بردن این صفت رذیله باید سطح آگاهی افراد بالا رود، با اقوام و ملل دیگر و گروه های مختلف اجتماعی بیامیزند، حبّ ذات در آنها تعدیل گردد، و گرایشهای زیانبار قومی و قبیله‌ای از میان آنها برچیده شود تا پایه های تعصّب و لجاجت و تقلیدهای کورکورانه برچیده شود. همچنین باید به آثار و پیامدهای زیانبار آن توجه شود، که این خود عامل دیگری برای از میان بردن این رذیله اخلاقی است. هنگامی که انسان توجه داشته باشد که تعصّب و لجاجت، پرده ای بر فکر و عقل او می اندازد و او را از درک صحیح بازمی دارد، و نیز پیوندهای وحدت و اتحاد را در جامعه بشری پاره می کند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان آنها می پاشد، و مایه درد و رنج انسانها می گردد، و حتی گاه او را به پرتگاه هایی که هرگز انتظار آن را نداشته است می کشاند، به یقین توجه به این امور، او را از مرکب سرکش تعصّب و لجاجت پایین می آورد، و از بیراهه های خطرناک به شاهراه سعادت و خوشبختی رهنمون می گردد. پاورقی ۱- زخرف، ۲۳. ۲- نحل، ۴۳. صفحه ۲۲۷ یکی دیگر از طرق درمان رذایل اخلاقی تغییر شکل و تعویض محتوای آن است به این معنی که انگیزه ها را از بخشهای منفی به بخشهای مثبت هدایت کنیم: مثلا کسی که دارای تعصّب شدید نسبت به مسائل نادرستی است، به جای اینکه انگیزه تعصّب را در او بمیرانیم، تعصّب او را به امور مثبت متوجه سازیم.

این همان چیزی است که در سخنان نورانی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه خواندیم که می فرماید: «اگر بنا هست تعصب داشته باشید سعی کنید تعصب شما به خاطر مکارم اخلاق و محامد افعال و محاسن امور باشد». (۱) یعنی اگر بناست وابستگی توأم با اصرار نسبت به چیزی داشته باشید این وابستگی را نسبت به فضایل اخلاقی قرار دهید.

۶- تسلیم در برابر حق

نقطه مقابل «تعصب» و «لجاج» و «تقلید کورکورانه» تسلیم در برابر حق است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود، یعنی انسان حق را نزد هر کس، حتی دورترین و کوچکترین افراد ببیند، در برابر آن تسلیم شود و آن را با آغوش باز پذیرا گردد. این فضیلت اخلاقی سبب پیشرفت علم و دانش انسان و پرهیز از گمراهی ها و گام نهادن در صراط مستقیم است. این فضیلت اخلاقی جز برای مؤمنان و صالحان و کسانی که از حب ذات افراطی دورند و از وابستگی های تعصب آلود قومی و گرایشهای گروهی برکنارند حاصل نمی شود. پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. صفحه ۲۲۸ تسلیم در برابر حق نشانه ایمان، سلامت فکر و روح، و بالا بودن سطح فرهنگ و تهذیب نفس است. قرآن مجید خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چنین می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافاتشان، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند! (۱) و در جای دیگر می فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...» هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند... (۲) البته تسلیم - به عنوان یک فضیلت اخلاقی - به دو معنی استعمال می شود، یکی تسلیم در برابر حق که نقطه مقابل تعصب و لجاجت و تقلید کورکورانه است و دیگر تسلیم در برابر قضا و قدر الهی و خواسته های او، در برابر اعتراض و نارضایی و ناشکری. موضوع بحث ما در اینجا معنی اول است و معنی دوم به خواست خدا در بحث «رضا و تسلیم» خواهد آمد. پاورقی ۱- نساء، ۶۵. ۲- احزاب، ۳۶.

۱۰۱. جبن و شجاعت

اشاره

دیگر از رذایل اخلاقی ترس بیجاست که مایه ذلت و زبونی و عقب افتادگی انسانها می باشد، نیروهای بالفعل و بالقوه او را بر باد می دهد، و دشمن را بر انسان مسلط می سازد. نقطه مقابل آن شجاعت و شهامت است که مهمترین کلید پیروزی و اساسی ترین پایه سربلندی و عظمت انسانهاست، نه تنها در میدان جنگ که در میدان های سیاست و اجتماع و حتی مباحث علمی، شجاعت نقش کلیدی را دارد، و به همین دلیل علمای اخلاق به طور گسترده از «جبن» و «شجاعت» سخن گفته اند و عوامل و نتایج و آثار و پیامدهای هر یک را مورد تحلیل و بررسی قرار داده اند. در کتب پیشینیان علم اخلاق، شجاعت یکی از ارکان چهارگانه فضایل، و ترس یکی از رذایل چهارگانه شمرده شده است. در تاریخ انبیای بزرگ، و پیروان راستین آنها مظاهر شجاعت به خوبی نمایان است، آری آنها اسطوره های مقاومت و شجاعت بودند و سرمشق خوبی برای همه انسانها. صفحه ۲۳۰ با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و جلوه های این فضیلت اخلاقی و مظاهر شوم خصلت ترس، آن رذیله اخلاقی را در لابه لای آیات، و در جای جای قرآن مجید مورد بررسی قرار می دهیم: ۱- در داستان ابراهیم (علیه السلام) چنین می خوانیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا

بِهِ عَالَمِينَ اذْ قَالَ لَآئِبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ قَالُوا وَجَدْنَا اَبَانَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَ اَبَائِكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قَالُوا اَحْبَبْنَا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللّٰعِبِينَ قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ اَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ مِنَ الشّٰهِدِينَ وَ تَاللّٰهِ لَآ كَيْدَنَّ اَضْمَانَكُمْ بَعْدَ اَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُدَاذًا اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُوْنَ (سوره انبياء، آيات ۵۱ تا ۵۸) ۲- در مورد موسى بن عمران (عليه السلام) چنين مى خوانيم: ... يَا مُوسَى لَا تَخَفْ اِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (سوره نمل، آيه ۱۰) ۳- درباره قوم طالوت و سربازان شجاع قومش چنين مى خوانيم: ... فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ قَالُوْا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوْتٍ وَ جُوْدِهٖ قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ اَنْهُمْ مَّلَاقُوْا اللّٰهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيْرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ وَ لَمَّا بَرَزُوْا لِجَالُوْتٍ وَ جُوْدِهٖ قَالُوْا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصِرْنَا عَلٰى الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ (سوره بقره، آيات ۲۴۹ و ۲۵۰) ۴- در مورد ياران پيامبر اسلام (صلى الله عليه وآله) و شجاعان با ايمان و مددعيان دروغين ترسو نيز چنين مى خوانيم: وَ اذْ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوْا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُوْلُوْنَ اِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يَّرِيْدُوْنَ اِلَّا- فَرَارًا * وَ لَمَّا رَاى الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ قَالُوْا هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ صٰدَقَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ مَا زَادَهُمْ اِلَّا- اِيْمَانًا وَ تَسْلِيْمًا (سوره احزاب، آيات ۱۳ و ۲۲) صفحه ۲۳۱ ۵- و در جاي ديگر در همين زمينه آمده است: قُلْ هَلْ تَرَبُّصُوْنَ بِنَا اِلَّا اِحْدٰى الْحُسَيْنِيْنَ وَ نَحْنُ نَتَرَبُّصُ بِكُمْ اَنْ يَّصِيْبَكُمْ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖ اَوْ يَأْتِيَنَا فَتَرَبُّصُوْا اِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُوْنَ (سوره توبه، آيه ۵۲) ۶- درباره گروهى از ياران پيامبر (صلى الله عليه وآله) مى فرمايد: الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَ قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰنُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآئِهٖ فَلَا تَخَافُوْهُمْ وَ خَافُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (سوره آل عمران، آيات ۱۷۳ و ۱۷۵) ۷- الَّذِيْنَ يُبَلِّغُوْنَ رِسَالَاتِ اللّٰهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ وَ كَفٰى بِاللّٰهِ حَسِيْبًا (سوره احزاب، آيه ۳۹)

ترجمه

۱- ما وسيله رشد ابراهيم (عليه السلام) را از قبل به او داديم، و از (شايستگى) او آگاه بوديم - آن هنگام كه به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «اين مجسمه هاى بى روح چيست كه شما همواره آنها را پرستش مى كنيد؟!» - گفتند: «ما پدران خود راديديم كه آنها را عبادت مى كنند» - گفت: «مسلماً هم شما و هم پدرانتان در گمراهى آشكارى بوده ايد!» - گفتند: «آيا مطلب حقى براى ما آورده اى يا شوخى مى كنى؟!» - گفت: «(كاملاً- حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمين است كه آنها را ايجاد کرده و من بر اين امر از گواهانم! - و به خدا سوگند در غياب شما نقشه اى براى نابودى بتهايتان مى كشم! - سرانجام (با استفاده از يك فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان - را قطعه قطعه كرد تا شايد سراغ او بيابند (و او حقايق را باز گو كند)!» ۲- ... اى موسى! نترس كه رسولان در نزد من نمى ترسند! ۳- ... سپس هنگامى كه او (طالوت) و افرادى كه با او ايمان آورده بودند (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند) از آن نهر گذشتند (از كمى نفرات خود ناراحت شدند و عده اى) گفتند: «امروز ما توانايى مقابله با «جالوت» و سپاهيان او را نداريم» اما آنها كه مى دانستند خدا را ملاقات خواهند كرد (و به روز رستاخيز ايمان داشتند) گفتند: «چه بسيار گروههاى كوچكى كه به فرمان خدا، بر گروههاى عظيمى پيروز شدند! و خداوند با صابران (و استقامت كنندگان) است» - و هنگامى كه در برابر «جالوت» و سپاهيان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگار! پيمانه شكيبايى و استقامت را بر ما بریز! و قدمهاى ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعيت كافران پيروز بگردان!» صفحه ۲۳۲ ۴- (نيز) به خاطر آوريد زمانى را كه گروهى از آنها (منافقان) گفتند: «اى اهل يثرب) اى مردم مدينه! اينجا جاي توقف شما نيست، به خانه هاى خود باز گرديد!» و گروهى از آنان از پيامبر اجازه بازگشت مى خواستند و مى گفتند: «خانه هاى ما بى حفاظ است!» در حالى كه بى حفاظ نبود، آنها فقط مى خواستند (از جنگ) فرار كنند - (اما) مؤمنان وقتى لشكر احزاب راديدند گفتند: «اين همان است كه خدا و رسولش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته اند!» و اين موضوع جز بر ايمان و تسليم آنان نيفرود. ۵- بگو آيا درباره ما جز يكي از دو نيكي را انتظار

دارید(یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عده ای از سوی خودش(در آن جهان) به شما برساند یا(در این جهان) به دست ما(مجازات شوید) اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم! ۶- اینها کسانی بودند که(بعضی از) مردم به آنها گفتند: (لشکر دشمن) برای(حمله به) شما اجتماع کرده اند، از آنها بترسید، اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست - این فقط شیطان است که پیروان خود را(با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید! ۷- (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی می کردند و(تنها) از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر(و پاداش دهنده اعمال آنها) است. صفحه ۲۳۳

تفسیر و جمع بندی

پیامبران خدا ترسو نیستند

قسمت اول

در نخستین آیات مورد بحث شجاعت بی نظیر قهرمان توحید ابراهیم(علیه السلام) در برابر بت پرستان لجوج و متعصب و خشن به خوبی منعکس شده است و نشان می دهد که این پیغمبر بزرگ الهی، چگونه در مبارزه با بت پرستی در عین تنهایی و نداشتن یار و یاور، و در برابر انبوه دشمنان خشمگین و خطرناک که حکومت وقت آنها را پشتیبانی می کرد کمترین سستی به خود راه نداد. آیات فوق می گوید: «ما وسیله رشد ابراهیم(علیه السلام) را از قبل به او دادیم و از(شایستگی) او آگاه بودیم»، (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ). (۱) در واقع خداوند استعدادهای شایان توجهی را به ابراهیم(علیه السلام) داده بود، ولی بی شک ابراهیم(علیه السلام) که در بهره گیری از این استعدادها آزاد بود از آن بهترین بهره گیری را کرد، و به مبارزه با عامل اصلی بدبختی انسانها یعنی بت پرستی برخاست و چنانکه در ادامه این آیات آمده است با قوت و قدرت و صراحت، نخست از عمومیش آزر شروع کرد، و گفت: «این مجسمه های بی روحی را که پرستش می کنید چیست؟!» و هنگامی که «آزر» به او جواب داد: «این رسم و سنت نیاکان ماست گفت: به یقین هم شما و هم پدران و نیاکانتان در گمراهی آشکاری بودید!» «آزر» هنوز باور نمی کرد که ابراهیم با این صراحت به طور جدی به مبارزه با بتها که آن همه خواهان داشت برخیزد، پرسید: آیا شوخی می کنی؟! و ابراهیم(علیه السلام) در جواب گفت: این یک مطلب کاملاً جدی است، پروردگار شما همان آفریننده زمین و آسمان است... سپس افزود: «به خدا سوگند من نقشه ای برای نابودی این بتها در غیاب شما می کشم!»، (وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ). (۲) و سرانجام به گفته خود عمل کرد و با استفاده از یک فرصت مناسب همه آنها را جز بت بزرگ آنها قطعه قطعه کرد شاید به هنگامی که به سوی آن باز می گردند از آن عبرت گیرند، (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ). (۱) پاورقی ۱- انبیاء، ۵۱. ۲- انبیاء، ۵۷. صفحه ۲۳۴ در اینکه مرجع ضمیر «الیه» در بخش اخیر آیه چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند: بعضی گفته اند ضمیر به «کبیرهم» برمی گردد، یعنی به سوی بت بزرگ برگردند و از او سؤال کنند چه حادثه ای سبب شسکستن سایر بتها شده و چه عاملی سبب نجات او گردیده است و طبیعی است بت از پاسخ به آن عاجز است و از اینجا بی اعتباری بتها را دریابند. احتمال دیگر اینکه ضمیر به «ابراهیم» باز می گردد، یعنی بت پرستان به سراغ ابراهیم(علیه السلام) آیند، و از او در باره انگیزه بت شکنش سؤال کنند و او حقایق را برای آنان باز گو کند(البته در این صورت جمله إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ تأثیری در مفهوم آیه ندارد به خلاف تفسیر قبل). احتمال سوم اینکه ضمیر به «خداوند متعال» برمی گردد، یعنی مشاهده ضعف و زبونی بتها در مقابل

یک انسان سبب شود که آیین بت پرستی را رها کنند و به سوی خدا بازگردند (این تفسیر نیز اشکال سابق را دارد). و از همه مناسب تر همان تفسیر اول است. به هر حال آیه نشان می دهد که یکی از فضایل بزرگ پیامبران اولوالعزم شجاعت بی نظیر آنها بوده است، آنها از غیر خدا نمی ترسیدند، و در راه خدا کمترین سستی به خود راه نمی دادند و از جبن و ترس که یک رذیله بزرگ اخلاقی است پاک و مبرا بودند و به همین دلیل یک تنه در برابر انبوه دشمنان می ایستادند و پیروز می شدند. بی شک اگر رذیله اخلاقی ترس و جبن بر آنها مسلط می شد هرگز نه قادر به انجام رسالت خویش بودند، و نه بر دشمنان پیروز می شدند. در دومین آیه مخاطب موسی بن عمران (علیه السلام) است، آنجا که برای نخستین بار مخاطب به خطاب وحی شد و به او دستود داده شد عصایش را بیفکند، و عصا به اعجاز الهی به مار عظیمی تبدیل شد، موسی وحشت کرد و فرار نمود. در اینجا نخستین درس اخلاقی به موسی (علیه السلام) داده شد که: «ای موسی! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند!» (... يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ). (۱) پاورقی ۱- انبیاء، ۵۸. صفحه ۲۳۵ و با توجه به اینکه تمام عالم محضر خداست و همه جا ذات پاکش حاضر و ناظر است مؤمنان در هیچ حال و در هیچ جا نباید بترسند، بلکه بر ذات پاک او توکل کنند و با شجاعت و شهامت به سوی اهداف مقدسی که دارند پیش بروند. مطابق آنچه در سوره قصص آیه ۳۱ آمده است، به موسی (علیه السلام) گفته شد: «ای موسی! نترس و پیش بیا که تو در امن و امانی!» (... يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ). موسی با این خطاب الهی آرامش خود را بازیافت و در اینجا دستور مهمتری به او داده شد و آن اینکه نه تنها از آن مار عظیم نباید بترسد بلکه باید به سوی آن پیش برود، و آن را با دست خود بگیرد! تا عصا به حالت اول بازگردد! (قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَيَرَّتْهَا الْأُولَى). (۲) به یقین این کار برای موسی (علیه السلام) بسیار شاق و سنگین بود ولی آن را انجام داد و بر آن پیروز شد. آری موسی (علیه السلام) باید این تجربه بزرگ را در محضر الهی فراگیرد تا بتواند در برابر ازدهای دیگری همچون فرعون و فرعونیان بایستد، و حکومت و ملک آنها را در واقع عصای دست خود کند! بسیاری از مفسران «جان» را که در آیه بالا آمده به معنی مار کوچک و باریک که با سرعت حمله می کند تفسیر کرده اند، در حالی که در جای دیگر که موسی عصا را در برابر فرعون انداخت تعبیر به «ثعبان» شده که به معنی ازدهای عظیم است، به همین دلیل بعضی احتمال داده اند عصا در آغاز کار مبدل به مار کوچکی شد و تدریجاً به صورت ازدهای عظیمی در آمد! بعضی نیز گفته اند «عصا» مبدل به مار عظیمی شد، ولی از نظر سرعت همچون مارهای کوچک حرکت می کرد! پاورقی ۱- نمل، ۱۰. ۲- طه، ۲۱. صفحه ۲۳۶ جالب اینکه در قرآن مجید نه بار جمله «لَا تَخَفْ» (نترس) آمده است که در پنج مورد، مخاطب موسی بن عمران است، شاید به این جهت که موسی (علیه السلام) دشمن بسیار بزرگ و خطرناکی همچون فرعون داشت، و باید با این خطاب های الهی برای مبارزه با او آماده می شد. سومین بخش از این آیات در باره قوم «طالوت» است همان مردی که از سوی پیامبر زمان (اشموئیل) به عنوان زمامدار و فرمانده لشکر بنی اسرائیل برای مبارزه با «جالوت» بیدارگر انتخاب شده بود. او هنگامی که می خواست برای مبارزه با جالوت قیام کند، آزمونی برای لشکر خود ترتیب داد، تا سیره از ناسره جدا شود، و سست عنصران ترسو که وجود آنها در یک لشکر سستی دیگران می شود، بازشناخته شوند. آری آنها را در حالی که شدیداً تشنه بودند به وسیله نهر آبی آزمود، و گفت هر کس از آن بنوشد از ما نیست، و آنان که مقاومت کردند و نوشند فقط گلوبی تر کنند از ما هستند. اکثریت لشکر که افرادی سست و کم مقاومت بودند از عهده این امتحان برنیامدند، تنها گروه اندکی باقی ماندند، ولی شجاع و نیرومند که قرآن درباره آنان می گوید: «هنگامی که لشکر طالوت در برابر جالوت قرار گرفت، شجاعان نخبه با این سخن که چه بسیار گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز شده اند به دیگران دلداری داده و سپس افزودند: «... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أقدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فروریز و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان!» (۱) خداوند به برکت شجاعت و پایداری همین گروه اندک آنان را بر آن لشکر عظیم و سر تا پا مسلح طالوت پیروز کرد. پاورقی ۱- بقره، ۲۵۰. صفحه ۲۳۷ در آیات بعد سخن از ترس و جبن گروهی از منافقان و افراد ضعیف الایمان

عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ احزاب، و نیز سخن از شجاعت و پایداری و ثبات قدم مؤمنان راستین است. نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: ای مردم مدینه! اینجا (میدان جنگ احزاب) جای توقف نیست، به خانه های خود بازگردید، و گروهی از آنان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند: خانه های ما بدون حفاظ است، در حالی که بدون حفاظ نبود بلکه (اینها بهانه بود، به خاطر ترس و وحشت) می خواستند فرار کنند!» (وَ اِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ اِنَّ بَيوتَنَا عَوْرَةٌ وَا مَا هِيَ بِعَوْرَةٍ اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَارًا). (۱) البته میدان جنگ احزاب آنچنان به خاطر فزونی لشکر دشمن و تجهیزات زیاد آنها وحشتناک بود که افراد سست و ترسو هرگز تاب مقاومت نداشتند. ولی چنانکه در آیه ۲۲ همین سوره آمده «مؤمنان راستین نه تنها از مشاهده لشکر احزاب هراسی به دل راه ندادند، بلکه آن را دلیل بر صدق وعده های الهی و پیامبر دانستند، و بر ایمان و تسلیم و پایداریشان افزوده شد!» (وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ اِلَّا اِيْمَانًا وَتَسْلِيْمًا). (۲) جالب اینکه از بعضی روایات استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو اجازه بازگشت به مدینه را داد، چرا که اگر می ماندند نه تنها کاری از آنها ساخته نبود، بلکه بذر ضعف و سستی را در دل دیگران می پاشیدند! به همین دلیل در آیه ۴۷ سوره توبه درباره جمعی از این گونه افراد می خوانیم: «لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مِا زَادُوْكُمْ اِلَّا- خَبَالًا-... اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند!» باید توجه داشت که «خَبَل» و «خَبَال» به معنی اضطراب و تردیدی است که از ضعف عقل و عدم قدرت بر تصمیم گیری حاصل می شود که یکی از عوامل آن ترس و وحشت زیاد است که موجب می شود انسان تعادل فکری خود را از دست بدهد. پاورقی ۱- احزاب، ۱۳. ۲- احزاب، ۲۲. صفحه ۲۳۸

قسمت دوم

در پنجمین آیه با چهره دیگری از شجاعت یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) روبه رو می شویم، شجاعتی که از منطق ایمان سرچشمه می گرفت، آنها به خوبی می دیدند که در میدان نبرد بر سر دو راهی قرار دارند که هر دو به سوی بهشت و خشنودی خدا می رود: راهی به سوی «شهادت» پیش می رود که نهایت آن سعادت است و راهی به سوی زنده ماندن و پیروز شدن بر دشمن، که آن هم باعث افتخار در دنیا و آخرت است این در حالی است که دشمن در هر صورت محکوم به شکست است یا مرگ ذلت بار در این دنیا یا عذاب پروردگار در آخرت. بدیهی است کسی که چنین درک و دیدی داشته باشد هرگز ترس و سستی به خود راه نمی دهد، و از این رذیله بزرگ اخلاقی برکنار است (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اِنْ يُصِ بِكُمْ اللهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اَوْ بِاِيْدِنَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ). (۱) و به گفته بعضی از دانشمندان عامل اصلی پیروزی مسلمانان همین شجاعت زاینده از ایمان و منطق «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» بود. در ششمین آیه، با چهره دیگری از شجاعت این دین باوران شجاع در جنگ احد روبه رو می شویم: می دانیم در احد مسلمانان بر اثر غفلت گروهی از افراد دنیاپرست که سنگرهای حساس خود را رها کردند و به جمع غنایم پرداختند گرفتار شکست سختی شدند، و ضایعات فراوانی به بار آمد، و طبق آنچه در تواریخ آمده است دشمن پیروزمند به هنگام بازگشت از میدان جنگ در اثنای راه مکه از بازگشت خود پشیمان شد و با یکدیگر توافق کردند که به مدینه بازگردند و از فرصت به دست آمده استفاده کنند و ضربه نهایی را بر مسلمین وارد کنند. پاورقی ۱- توبه، ۵۲. صفحه ۲۳۹ هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از این مسئله آگاه شد ابتکار مهمی به خرج داد، دستور داد لشکر اسلام حتی کسانی که جراحی در میدان احد بر تن داشتند به استقبال لشکر دشمن بروند. این دستور بسیار مؤثر واقع شد و وحشت و اضطرابی در لشکر دشمن افکند به گونه ای که ترجیح دادند، پیروزی نسبی خود را با حمله مجدد به خطر نیافتند و به مکه

بازگشتند. آیه مورد بحث به این معنی اشاره کرده، و شجاعت مسلمانان و عدم ترس آنها را از دشمن می ستاید، می فرماید: «آنها که دعوت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پس از آنکه جراحاتی به آنها رسیده بود اجابت کردند (و در حالی که هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان حمراء الاسد شتافتند آری) کسانی از آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند پادشاه بزرگی دارند»، (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ). (۱) سپس ایمان و شهامت را چنین می ستاید: «آنها کسانی بودند که مردم به آنان گفتند: مردم (لشکر دشمن) برای حمله به شما اجتماع کرده اند، از آنان بترسید، اما (نه تنها نترسیدند بلکه) بر ایمانشان افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و بهترین حامی ماست!» (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ). (۲) در کجای دنیا دیده شده است که مجروحان جنگی فوراً به میدان بازگردند و در صفوف مقدم جای گیرند، آری این شجاعت و شهامت بی نظیر بود که وسوسه های دشمن را خنثی کرد، و با چنین حضوری در میدان جنگ او را مایوس و ناکام نمود. به هر حال حمراء الاسد صحنه عجیبی بود که طعم پیروزی موقت احد را در کام قریش تلخ کرد، و به آنها نشان داد که مسلمانان اگر چه بر اثر اشتباه گروهی موقتاً عقب نشستند ولی ابتکار عمل را از دست نداده اند، و دشمن باید منتظر ضربات آینده مسلمین باشد. پاورقی ۱- آل عمران، ۱۷۲. ۲- آل عمران، ۱۷۳. صفحه ۲۴۰ به این ترتیب نه تنها از یک شکست خطرناک پیشگیری کردند بلکه پایه پیروزیهای آینده را نهادند و آثار منفی شکست را از دل دوستان خود زدودند و با توکل بر پروردگار چراغ امید را در قلب ها فروزان ساختند. از آیه فوق استفاده می شود که سخنان وحشت انگیز بعضی از شیاطین که مسلمانان را از اجتماع لشکر قریش می ترساندند، نه تنها ترس و وحشتی در آنها ایجاد نکرد، بلکه بر ایمانشان افزود، و میزان توکل آنها را بالا برد، این به خاطر آن بود که متذکر وعده های الهی و صدق گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدند که اگر در میدان احد به دستور حضرتش عمل می کردند، هرگز آن شکست نیز به وجود نمی آمد. از شگفتی های این جنگ آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تنها کسانی که در اُحُد شرکت کردند به میدان حمراء الاسد بیایند، و به دیگران اجازه نداد که در این پیکار شرکت جویند، تا به دشمن بفهماند لشکر اُحد حتی با وجود آن همه مجروحان جنگی باز نیرومند و آماده پیکار است، و به هیچ وجه ضعف و فتوری در آن راه نیافته، و این همان است که دشمن را به شدت مضطرب ساخت». در ادامه این آیات، در آیه ۱۷۵ همین سوره به تفاوت میان افراد جبان و ترسو و شجاعان مؤمن اشاره می کند، و چنین می فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها ترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»، (إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي أَنْ كُنتُمْ مُمِئِنِينَ). (۱) از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که این گونه ترسها جنبه شیطانی دارد و هدفش تضعیف روحیه مؤمنان و کشاندن آنها به موضع انفعالی است تا از زیر بار مسئولیت ها فرار کنند، در حالی که مؤمنان راستین هیچ گونه ترس و وحشتی جز از خدا ندارند! مطابق این تعبیرات، ترس و جبن ریشه شیطانی دارد، در حالی که شجاعت و شهامت دارای ریشه ایمانی است، آری شجاعت از آثار ایمان است، چرا که مؤمن با اتکا به خدا که قدرتش ما فوق همه قدرتهاست خود را در همه صحنه ها پیروز می بیند و افراد ضعیف الایمان با اتکا به قدرت خود که به هر حال شکست پذیر است خویش را ناتوان مشاهده می کنند و به همین دلیل ترس و وحشت در صحنه های مهم زندگی بر آنها چیره می شود. پاورقی ۱- آل عمران، ۱۷۵. صفحه ۲۴۱ در داستان غزوه «حمراء الاسد» شیاطین انس و جن دست به دست هم دادند تا قدرت لشکر قریش را بزرگ نشان دهند، و مؤمنان را از رویارویی با آنها بترسانند، در حالی که به تعبیر قرآن تنها اولیای شیطان و دوستان او از این گونه امور می ترسند، و اولیاء الله وحشتی به خود راه نمی دهند. (۱) در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث یکی از صفات ویژه مبلغان رسالت های الهی پاک بودن از رذیله ترس از غیر خدا ذکر شده، می فرماید: «آنها کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی را می کردند و از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا ترسی به خود راه نمی دادند و همین بس که خداوند حسابگر است!» (الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا) (۲) تبلیغ رسالات الهی مهمترین وظیفه پیامبران

خداست، و شرط اصلی آن خالی بودن از رذیله خوف و ترس است. این آیه که ناظر به پیامبران پیشین است به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در درجه اول و در درجه بعد به همه پیروان راستین او هشدار می دهد که در مقام ابلاغ رسالت های الهی از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا ترس و وا همه ای نداشته باشند و مفهوم این سخن آن است که افراد جهان و ترسو نه شایسته ادای این رسالتند و نه قادر بر این کار! پاورقی ۱- در ترکیب جمله «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» دو عقیده در میان مفسران وجود دارد که در مفهوم آیه بسیار اثر می گذارد، بعضی «اولیاء» را فاعل (یا به منزله فاعل با تقدیر مِنْ أَوْلِيَاءِهِ) دانسته اند، مطابق این تفسیر پیروان شیطان بودند که به تهدید و ارعاب مردم پرداختند، در حالی که بعضی دیگر برای «اولیاء» معنی مفعولی قائلند همان گونه که ظاهر آیه شریفه، طبق قرائت مشهور دلالت دارد، بنابراین مطابق این نظر معنی آیه چنین می شود: «شیطان تنها می تواند در پیروانش مانند منافقین نفوذ کند و آنها را بترساند نه در مؤمنین». ۲- احزاب، ۳۹. صفحه ۲۴۲ بعضی از مفسران معتقدند که این آیه دلیل بر این است که پیامبران الهی در مقام تبلیغ رسالت الهی نباید تقیه کنند، ولی این سخن در صورتی صحیح است که تقیه به معنی ترس و وحشت از مخالفین باشد، در حالی که تقیه همیشه ناشی از ترس نیست، بلکه گاه هدف جلب و جذب مخالفین و رساندن آنها به اهداف الهی به صورت تدریجی است، و شاید گفتار ابراهیم «هذا ربِّي» در برابر ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان از این باب بوده است (دقت کنید).

نتیجه نهایی

از آیات قرآن مجید که نمونه های روشنی از آن در بالا آمد، اهمیّت شجاعت و شهامت و نقش این فضیلت اخلاقی در سرنوشت معنوی و مادی انسانها از یک سو، و آثار سوء رذیله ترس و جبن از سوی دیگر آشکار می شود. درست است که در این آیات، شجاعت و ترس به طور مستقل و مستقیم مورد بحث واقع نشده ولی به طور ضمنی با بیان گویا نقش هر دو در زندگی انسانها تبیین گردیده است.

جبن و ترس در روایات اسلامی

اشاره

در احادیث اسلامی نکوهش از این رذیله اخلاقی بازتاب گسترده ای دارد از جمله: ۱- امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا» انسان با ایمان نه ترسوست و نه حریص و نه بخیل! (۱) از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که «ترس» و «حرص» و «بخل» با روح ایمان سازگار نیست، چرا که مؤمن، متکی به خداست، و آن کس که چنین تکیه گاهی دارد ترسی به خود راه نمی دهد، و نه بخیل و حریص است زیرا او به فضل و کرم الهی امیدوار می باشد، و با این حال حرص و بخلی به او راه نمی یابد. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۰۱. صفحه ۲۴۳ ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْجَبْنُ وَالْحِرْصُ وَالْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ» ترس و حرص و بخل، صفات زشتی است که در سوء ظن به خداوند سبحان خلاصه می شود! (۱) این حدیث توضیح دیگری است بر آنچه در حدیث بالا آمد، و ریشه اصلی این صفات رذیله را تبیین می کند. ۳- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) دوستان خود را از مشورت با افراد ترسو نهی می کند، چرا که ترس آنها از آفات مشورت است می فرماید: «لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ» هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم باز می دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد! (۲) همین معنی

در عهدنامه مالک اشتر به شکل دیگری مطرح شده است، امام (علیه السلام) مالک را از مشورت با بخیلان و ترسوها و حریصان نهی می‌کند. (۳) ۴- این موضوع به قدری مهم است که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم که دستور می‌داد افراد ترسو در جنگهای اسلامی شرکت نکنند (مبادا مایه تضعیف روحیه دیگران بشوند) می‌فرماید: «مَنْ أَحْسَسَ مِنْ نَفْسِهِ جَبْنَاً فَلَا يَغْزُ؛ کسی که در خود ترسی احساس می‌کند در جنگ شرکت نکند!» ۵- در حدیث دیگری امام امیرمؤمنان (علیه السلام) حدیث بالا را شکافته و با صراحت می‌گوید: «لَا يَحِلُّ لِلْجَبَانِ أَنْ يَغْزَوْا، لِأَنَّهُ يَنْهَزِمُ سَرِيعاً وَ لَكِنْ لِيُنْظَرُ مَا كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَغْزَوْا بِهِ فَلْيَجْهَزْ بِهِ غَيْرَهُ؛ جایز نیست افراد ترسو در جنگ شرکت کنند چرا که به سرعت فرار می‌کنند (و مایه تضعیف دیگران می‌شوند) ولی لازم است صلاح و تجهیزات خود را در اختیار دیگران قرار دهند». (۱) پاورقی ۱- غررالحکم. ۲- غررالحکم، حدیث ۱۰۳۴۹. ۳- نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۲۴۴

۱- ترس معقول و نامعقول

بی شک منظور از جبن و ترس در اینجا جبن و ترس معقول نیست بلکه جبن و ترس نامعقول است، توضیح اینکه: ترس از اموری که واقعاً خطرناک است یکی از پدیده‌های روحی و طبیعی و از نعمت‌های بزرگ خداست، چرا که اگر انسان از هیچ چیز خطرناکی نترسد، به زودی زندگی خود را از دست می‌دهد، این همان چیزی است که از آن تعبیر به تهور و بی‌پروایی در مقابل خطر می‌کنند، مانند کسی که بی‌خیال و بدون نگاه کردن به این طرف و آن طرف، از یک خیابان پر رفت و آمد می‌گذرد، چنین کسی به یقین در معرض حوادث خطرناک رانندگی قرار دارد. این گونه ترس‌ها خواه در زندگی عادی روزانه باشد یا در مورد مواد غذایی مشکوک یا مسائل اقتصادی و سیاسی و غیر آن کاملاً منطقی است و سبب نجات از خطراتی است که انسان را تهدید می‌کند. ترس مذموم آن است که انسان از عواملی بترسد که در خور ترسیدن نیست، هر خطر موهومی را جدی بگیرد، و هر دشمن خیالی را مایه وحشت قرار دهد، از همه چیز و به اصطلاح از سایه خودش نیز بترسد، و از ورود در هر کاری به احتمال عدم موفقیت واهمه داشته باشد، چنین ترسی مایه عقب ماندگی و بدبختی و ناکامی است، مایه شکست و ذلت و زبونی است. این جهان در همه ابعادش همچون یک میدان نبرد است، موانع، مشکلات و خطرهای همیشه وجود داشته و دارد، و تا انسان با آنها دست و پنجه نرم نکند و خود را به طور جدی آماده مقابله با آنها نسازد موفق نخواهد شد. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۹. صفحه ۲۴۵ غالباً ممکن نیست ما دست به کاری بزنیم که پیروزی در آن صد در صد تضمین شده باشد، یا هیچ گونه خطری در آن وجود نداشته باشد، این یک خیال محال و یک پندار باطل است. اینجاست که نقش شجاعت و شهامت روشن می‌شود و آثار منفی صفت رذیله ترس و جبن خود را نشان می‌دهد. هر کشاورزی احتمال خشکسالی و آفت را می‌دهد، هر تاجری احتمال نوسان قیمت‌ها و دگرگونی وضع بازار را می‌دهد، هر مسافری احتمال تصادف و خطرات دیگر را می‌دهد، و در هر عمل جزّاحی احتمال خطر وجود دارد، اگر به این احتمالات ترتیب اثر داده شود باید دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم و فقط در انتظار مرگ باشیم. به یقین در این گونه موارد باید خطرات جدی را پیش بینی کرد و راه مقابله با آن را شناخت، و از بی‌پروایی و تهور پرهیز نمود، در عین حال احتمالات نسنجیده و نامعقول و یا احتمالاتی که همیشه و در هر حال وجود دارد نباید سدّ راه انسان شود. این روشن‌ترین تعریفی است که برای مسئله شجاعت به عنوان یکی از صفات فضیله و ترس به عنوان یکی از صفات رذیله می‌توان کرد. در حدیثی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) در تعریف جبن چنین می‌خوانیم: «الْجَبْرُأَةُ عَلَى الصَّدِيقِ وَالنُّكُولُ عَنِ الْعَدُوِّ؛ جبن آن است که در برابر دوستان جسور و در برابر دشمنان ناتوان باشی!» (۱) و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم که در پاسخ از سؤال درباره معنی شجاعت فرمود: «مُؤَافِقَةُ الْأَقْرَانِ وَالصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ؛ همهانگی با اقران و ایستادگی در برابر ضربات

دشمن». (۲) قرآن مجید در یک جا می‌فرماید: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ رَبَّهَا دَسْتِ خُودِ خُوشْتَن رَا بَه هَلَاكْت نِيَا فِكْنِيد!» (۱) پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۷۰؛ تحف العقول، کلمات امام مجتبی (علیه السلام) حدیث ۱. ۲- همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۱۴۱۲. صفحه ۲۴۶ و در جای دیگر در وصف مؤمنان راستین می‌گوید: «...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ...» آنها در برابر کافران سخت و شدیدند (و ترس و واهمه ای به خود راه نمی‌دهند). (۲) از آنچه در بالا گفته شد به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که شجاعت به عنوان یک فضیلت حدّ وسطی است در میان «تهوّر» و «جبن».

۲- آثار منفی جبن و ترس در زندگی فردی و اجتماعی

این صفت رذیله آثار نامطلوب بسیار زیادی در سراسر زندگی انسانها دارد و به یقین یکی از عوامل قطعی شکست و زبونی و ذلت است. ملت‌های بسیاری را در طول تاریخ می‌شناسیم که با داشتن عده و عده فراوان سالها گرفتار زبونی و اسارت بودند، ولی به محض اینکه رهبری شجاع و فرماندهی با شهامت پیدا کردند تمام توان آنها بسیج شد و به سرعت عقب ماندگی خود را جبران کردند و به اوج عزّت و عظمت رسیدند. شجاعت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به هنگام هجرت و در میدان بدر و احد، و در میدان احزاب و در سایر غزوات یکی از مهمترین عوامل پیروزی و پیشرفت سریع اسلام بود. به همین دلیل در احادیث اسلامی از امام علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «الشُّجَاعَةُ عِزٌّ حَاضِرٌ وَالْجُبْنُ ذُلٌّ ظَاهِرٌ» شجاعت عزّت حاضر است و جبن ذلت آشکار! و در جای دیگر فرمود: «الشُّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَفَضِيلَةٌ ظَاهِرَةٌ» شجاعت یاری حاضر و فضیلت آشکار است. (۳) یکی دیگر از آثار منفی این رذیله اخلاقی این است که انسان را از کارهای بزرگ باز می‌دارد، زیرا کارهای بزرگ همیشه با مشکلات بزرگ رو به روست، و انسانهایی را می‌طلبد که بتوانند از سدّ مشکلات عبور کنند، و این کار از افراد ترسو ساخته نیست. پاورقی ۱- بقره، ۱۹۵. ۲- فتح، ۲۹. ۳- هر دو حدیث در شرح فارسی غرر و درر آمدی جلد ۷ صفحه ۱۷۱ آمده است. صفحه ۲۴۷ بنابراین چنین افرادی به فرض که در زندگی توفیقی نصیبشان شود ناچیز و محدود خواهد بود، و هرگز نمی‌توانند دست به کارهای مهم اجتماعی خواه جنبه انقلابی داشته باشد یا اصلاحی بزنند! این مسئله تا آنجا پیش می‌رود که در اسلام از مشورت مدیران موفق جامعه در کارهای مهم با افراد جبان و ترسو نهی شده است، چرا که آنها همیشه آیه می‌خوانند و مدیران را از انجام کارهای مهم باز می‌دارند! امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به مالک اشتر دستور داد که افراد ترسو را در شورای خود نپذیرد، چرا که آنها سبب تضعیف او می‌شوند، لَا تَدْخُلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ... جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأُمُورِ (۱) و در جای دیگر آمده است: «وَيُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ وَوَضَعَاتِ كُوجُك رَا در نظر تو بزرگ نشان می‌دهند».

۳- ریشه های جبن

۱- ضعف ایمان و سوء ظنّ به خدا، زیرا افراد با ایمان دارای توکل و امید به لطف خداوند و اعتقاد به وعده های او هستند، و چنین کسانی هرگز سست و زبون نخواهند شد، و از حوادث هر قدر بزرگ باشد نمی‌ترسند، این همان است که در فرمان معروف مالک اشتر آمده است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ بَخْلٌ وَتَرَسٌ وَحِرْصٌ، غَرَائِزُ وَتَمَايَلَاتُ مُتَعَدِّدِي هَسْتَنَدِ كَه جَامِعِ أَنَّهُا سُوءُ ظَنِّ بَه خُدَايِ بَزْرُكِ اسْت!» ۲- احساس کمبود شخصیت و عقده حقارت یکی دیگر از دلایل جبن و ترس است، به همین دلیل هر اندازه به افراد شخصیت داده شود بر شجاعت آنها افزوده می‌شود و از همین رو در حدیث امام امیرمؤمنان آمده است که: «شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَضَعْفِ الْيَقِينِ» شدت ترس از ناتوانی روحی و

ضعف یقین سرچشمه می‌گیرد! (۱) پاورقی ۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۲۴۸-۳. «عدم آگاهی و جهل» در بسیاری از اوقات سبب ترس می‌شود، انسان از اشخاص و جانداران و موجوداتی که درست آنها را نمی‌شناسد می‌ترسد، ولی هنگامی که به قدر کافی آگاهی می‌یابد ضعف او زایل می‌شود. ۴- «عافیت طلبی» یکی دیگر از اسباب ترس است، چرا که همیشه شجاعت در عین اینکه پیروزی می‌آفریند مشکلات و ناراحتی‌هایی را نیز ممکن است به همراه داشته باشد که باب طبع عافیت طلبان ترسو نیست. ۵- بروز حوادث تلخ و ناگوار غالباً سبب می‌شود که انسانها به نوعی ترس گرفتار شوند، زیرا این حوادث تلخ ذهبت‌های ترس آلودی در انسان به وجود می‌آورد که گاه تا آخر عمر با اوست و جز با روانکاو صحیح برطرف نمی‌گردد. ۶- افراط در احتیاط می‌تواند ناشی از ترس باشد و یا عاملی برای ایجاد ترس، چرا که به انسان می‌گوید از هر احتمال خطری باید پرهیز کرد، و این یکی از ریشه‌های اصلی ترس است. ۷- انکار نمی‌توان کرد که ساختمان روحی و جسمی افراد نیز در بروز این پدیده شوم مؤثر است، گروهی از افراد را می‌بینیم که به خاطر ضعف قلب یا ناتوانی اعصاب، یا ضعفهای دیگر جسمانی، از همه چیز می‌ترسند، در حالی که از این حالت متفرند ولی نمی‌توانند آن را از خود دور سازند. آنها می‌گویند: چه کنیم این ترس دست خودمان نیست، و بی‌اختیار بر ما تحمیل می‌شود، ولی چنان نیست که این حالت از طریق روان‌درمانی قابل تغییر نباشد. پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۸۵. صفحه ۲۴۹

۴- طرق درمان و پیشگیری

یکی از طرق اصلی درمان این رذیله اخلاقی - همانند درمان سایر رذایل - از یکسو اندیشیدن در ثمرات شوم و آثار زیانبار آن است. هنگامی که افراد جان و ترسو آثار نکبت بار و ذلت و زبونی ناشی از ترس بی‌جا و عقب ماندگی و محرومیت حاصل از آن را در زندگی خود یا دیگران مشاهده کنند غالباً به فکر تجدید نظر در برنامه اخلاقی خود و دور ساختن این رذیله می‌افتند. پرداختن به قطع ریشه‌ها راه مهم دیگر درمان آن است، هنگامی که ابرهای تیره و تار سوء ظن بالله از آسمان قلب انسان کنار رود، و خورشید توکل بر جان او نور افشان شود ظلمات خیالات واهی که انسان را به ترس بی‌جا می‌کشاند برچیده خواهد شد، ولی این کار احتیاج به مطالعه و دقت فراوان دارد. یکی دیگر از طرق درمان این رذیله اخلاقی ورود در صحنه‌های رعب آور و تکرار آن است، فی‌المثل بعضی هستند که از خوردن دارو یا تزریقات مختلف وحشت دارند ولی هنگامی که چند بار تکرار شود وحشت آنها فرومی‌ریزد. بعضی دیگر از سفرهای دریایی یا هوایی سخت متوحش می‌شوند ولی با تمرین و تکرار این وحشت از بین می‌رود، بعضی از سخن گفتن یا سخنرانی در حضور جمع می‌ترسند ولی غالباً این ترس با تمرین و تکرار از میان خواهد رفت. یکی از فلسفه‌های تمرینها و مانورهای نظامی زدودن آثار ترس از جنگ از دل‌های سربازان و افسران و فرماندهان است. در کلمات قصار امیرمؤمنان (علیه السلام) این معنی به صورت زیبایی بیان شده می‌فرماید: «إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَفَعَّ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَغْظَمَ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ» هنگامی که از چیزی می‌ترسی خود را در آن بیفکن که آن ترس از خود آن سخت تر و وحشتناک تر است! (۱) مرحوم علامه خوبی (رحمه الله) در شرح نهج البلاغه خود در شرح این جمله می‌گوید: «بسیار می‌شود که برای انسان کاری پیش می‌آید که به خاطر جبن و جهل از آن وحشت می‌کند... و این وحشت ناشی از جبن، مانع پیشرفت کارها می‌شود. در اینجا امام (علیه السلام) تشویق به دور ساختن ترس از خود می‌کند چرا که در بسیاری از اوقات تحمل ترس ناشی از تردید و دو دلی، سخت تر از افتادن در آن امر خوفناک است». پاورقی ۱- کلمات قصار، جمله ۱۷۵. صفحه ۲۵۰ سپس می‌افزاید: «مکتشفان و محققان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نایل شدند، آنها درون جنگلها و صحراهای آفریقا و بیابانهای پراکنده وارد شدند و به سیر دریاها پرداختند، و به درون جزایر دور دست نفوذ کردند، و از این طریق هم ثروت فراوانی به دست آوردند و هم شهرت جهانی به علاوه

به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه ای کردند». و به گفته شاعر: چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و بپیرای تشویش خویش دو دل بودن و خود نگهداشتن بسی سخت تر می کند قلب ریش (۱) آری این یک واقعیت است که تردیدها و دو دلی ها و ترس از عواقب خطرناک یک کار غالباً بیش از خود آن انسان را رنج می دهد. در زبان عرب ضرب المثلهای جالبی در این زمینه دیده می شود از جمله: «أُمُّ الْمَقْتُولِ تَنَامُ وَ أُمُّ الْمُهَدَّدِ لَا تَنَامُ» مادر مقتول به خواب می رود، ولی مادر کسی که تهدید به مرگ شده به خواب نمی رود! و نیز گفته اند: «كُلُّ أَمْرٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَبِمَا عَظُمَ مِنْ عَيَانِهِ زَهَرَ كَارِ خَيْرٍ وَ شَرٍّ شَنِيدَنْشِ مِنْ دِيدَنْشِ بَزْرَكْتَرِ اسْت.» (۲) یکی دیگر از طرق درمان جبن و ترس، پاک بودن و پاک زیستن است زیرا افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمال خود بیمناکند و از آنجا که اعمال آنها روزی آفتابی و برملا می شود در هراسند، به همین دلیل در حدیث معروف علوی آمده است: «مَا أَشْجَعَ الْبُرِّ وَ أَجْبَنَ الْمُرِيبِ» چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسو است انسان مسئله دار! (۳) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصُّدُقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَ كَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكُذْبِ» اگر اشیا از هم جدا شوند (و گروه بندی کردند) صدق و راستی همراه شجاعت خواهد بود و ترس همراه دروغ! (۱) پاورقی ۱- منهاج البراعه، جلد ۲۱، صفحه ۲۵۲-۲- شرح نهج البلاغه، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۷-۳- غررالحکم، حدیث ۹۶۲۶. صفحه ۲۵۱

۵- آثار شجاعت در زندگی انسانها

نقطه مقابل صفت رذیله جبن و ترس همان شجاعت و دلیری است که بحث های مربوط به آن در لابه لای مباحث جبن و ترس آمد و هر یک از این دو به قرینه مقابله در غالب بحث ها روشن می شود، شناخت مفهوم جبن و ترس بدون شناخت مفهوم شجاعت مشکل است، همان گونه که شناخت مفهوم شجاعت بدون شناخت جبن و ترس دشوار می باشد. با این حال برای تکمیل بحث های گذشته لازم به نظر می رسد که توضیحات بیشتری درباره شجاعت و آثار و پیامدهای آن به ویژه از دیدگاه اخبار و احادیث اسلامی داشته باشیم. ۱- در فرمان مالک اشتر که «جامع ترین فرمان الهی سیاسی» برای کشورداری است در موارد متعددی به این مسئله اشاره فرموده است. در یک جا به مالک هشدار می دهد که افراد ترسو و حریص را جزء مشاوران خود قرار ندهد. در جای دیگر در مورد فرماندهان بزرگ لشکر (یا همه معاونان و کارگزاران) می فرماید: «تَمَّ الْأَصْقُ بِبَدْوَى الْمُرُوَاتِ وَالْأَخْسَابِ وَأَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسِينَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ وَالسَّخَاءِ وَالسِّمَاحَةِ، فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شُعْبٌ مِنَ الْعُرْفِ» رابطه خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندان های صالح و خوش سابقه برقرار ساز، سپس با افراد شجاع و با شهامت و سخاوتمند و بزرگوار همکاری داشته باش، چرا که آنها کانون بزرگواری و مرکز نیکی هستند! (۲) در اینجا امام (علیه السلام) مسئله شجاعت و شهامت را از اصول اساسی صفات برجسته انسانی و فرماندهان لشکر یا کارگزاران به طور عام شمرده است. پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۷، صفحه ۱۷۲-۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۲۵۲-۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الشَّجَاعَةُ زَيْنٌ، الْجُبْنُ شَيْنٌ» شجاعت زینت است و ترس عیب است. (۱) ۳- و نیز همان حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ عَزَائِرٌ شَرِيفَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَمْتَحَنَهُ» سخاوت و شجاعت صفات شریفی است که خداوند سبحان آن را در وجود کسانی که دوستشان دارد و آزموده است قرار می دهد. (۲) ۴- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مقام ذکر افتخارات اهل بیتش هفت صفت را ذکر می کند که یکی از آنها شجاعت است. (۳) و در جای دیگر افتخارات خود و خاندانش را در دو چیز خلاصه می کند که باز یکی از آنها شجاعت است. (۴) ۵- در حدیث لیلۃ المیت (شبی که علی (علیه السلام) به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بسترش خوابید تا آن حضرت هجرت به مدینه را آغاز کند) می خوانیم: صبحگاهان هنگامی که محاصره کنندگان خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، علی (علیه السلام) را به جای پیامبر (صلی الله علیه

وآله) در بستر دیدند و با سخنان زشتی نسبت به مقام والای علی (علیه السلام) اهانت کردند، امام (علیه السلام) فرمود: این سخنان را درباره من می گویند در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده - و از جمله آنها - این افتخار را ذکر فرمود: «وَمِنَ الشَّجَاعَةِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَى جَمِيعِ جَبَنَاءِ الدُّنْيَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَانًا» خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرموده که اگر بر تمام افراد ترسو و جبان دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد! (۵) ۶- در خطبه معروف امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) در شام نیز می خوانیم که امام در آغاز خطبه تکان دهنده و تاریخیش فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ: أُعْطِينَا سِتًّا وَفَضْلَنَا بِسَبْعِ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخَةَ وَالْفَصَاخَةَ وَالشَّجَاعِيَّةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَي مَرْدَم! خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چیز ما را برتری داده است. آن شش موهبت عبارت است از علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبیت در دل‌های مؤمنان!» (۱) پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۷، صفحه ۱۷۱. ۲- غررالحکم، حدیث ۱۸۲۰. ۳- بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۶۵. ۴- همان مدرک، صفحه ۲۴۴. ۵- بحارالانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸۳. صفحه ۲۵۳. ۷- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم - هر چند سخن در این زمینه بسیار است - فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آوردند پیامبر (صلی الله علیه وآله) (به خاطر جنایاتی که آنها انجام داده بودند) دستور قتل آنها را صادر کرد به استثنای یک نفر، آن فرد تعجب نمود و عرض کرد چگونه مرا از میان همه آنها آزاد کردی؟! فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و پیامبرش (صلی الله علیه وآله) آن را دوست دارند «الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ، وَالسَّخَاءُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَصِدْقُ اللَّسَانِ وَالشَّجَاعِيَّةُ» غیرت شدید نسبت به ناموست، و سخاوت، و حسن خلق، و راستگویی و شجاعت! هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد و در زمره مسلمانان شایسته قرار گرفت. (۲) از احادیث بالا و روایات متعدد و آیاتی که در بحث بالا داشتیم ارزش والای این فضیلت اخلاقی کاملاً روشن می شود، و اهمیتی را که اسلام برای آن قائل است در لابه لای این روایات و احادیث نمایان است. ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که «شجاعت» معنی وسیع و گسترده ای دارد که دلیری در میدان نبرد یکی از شاخه های آن است. شجاعت در میدان سیاست، در مسائل علمی، و ابراز و اظهار نظرات جدید منطقی و نوآوریها، و شجاعت در مقام قضاوت و داوری و مانند آن هر کدام یکی از شاخه های مهم شجاعت محسوب می شود، لذا در بعضی از روایات می خوانیم: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ» صبر نوعی شجاعت است. (۳) در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) آمده است: «أَشَجَعَ النَّاسُ أَشِيخَاهُمْ» شجاع ترین مردم کسی است که از همه با سخاوت تر باشد! (۴) پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۸. ۲- بحارالانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۰۸. ۳- نهج البلاغه، حکمت ۴. ۴- غررالحکم، حدیث ۲۸۹۹. صفحه ۲۵۴ و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكُذْبِ» هرگاه اشیاء از هم جدا شوند، صدق و راستی در کنار شجاعت و ترس در کنار دروغگویی قرار خواهد گرفت. (۱) این احادیث هر کدام به یکی از شاخه های شجاعت اشاره می کند که در مفهوم جامع این واژه درج شده است (دقت کنید). پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۱۱۸، حدیث ۷۵۹۷. صفحه ۲۵۵

۱۲. خودباختگی و توکل بر خدا

اشاره

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سرگذشت انبیا و اولیا و صالحان و در کتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسئله توکل به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی که بدون آن نمی توان به مقام قرب الهی رسید، یاد شده است. منظور از توکل سپردن کارها به خدا، و اعتماد بر لطف اوست، زیرا «توکل» از ماده «وکالت» به معنی انتخاب وکیل نمودن و اعتماد بر

دیگری کردن است، بدیهی است هر قدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشته باشد شخص موکل احساس آرامش بیشتری می‌کند، و از آنجا که علم خدا بی پایان و توانایش نامحدود است هنگامی که انسان توکل بر او می‌کند آرامش فوق العاده احساس می‌کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می‌شود، و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی‌هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی‌بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می‌دهد. انسانی که بر خدا توکل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی‌کند بلکه به اتکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می‌بیند و حتی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی‌سازد. صفحه ۲۵۶ هرگاه توکل به مفهوم صحیح کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امید آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایداری است. مسئله توکل در زندگی انبیای بزرگ الهی درخشش فوق العاده ای دارد، بررسی آیات قرآنی در این زمینه نشان می‌دهد که آنها همیشه در برابر مشکلات طاقت فرسا خود را زیر سپر توکل قرار می‌دادند، و یکی از دلایل مهم پیروزی آنها داشتن همین فضیلت اخلاقی بوده است. با این اشاره به آیات قرآن بازمی‌گردیم و با توجه به ترتیب تاریخی سرگذشت انبیا مسئله توکل را در زندگی آنان مورد بررسی قرار می‌دهیم (از نوح (علیه السلام) شروع کرده به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم): ۱- وَ اٰتٰلَ عَلَیْهِمْ نَبِیًّا نُوحًا اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اِنْ كَانَ کَبْرَ عَلَیْکُمْ مَقَامِی وَا تَدْکِیْرِی بِآیَاتِ اللّٰهِ فَعَلٰی اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَاَجْمَعُوْا اَمْرَکُمْ وَاَسْرَکَاتِکُمْ ثُمَّ لَا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اَقْضُوا الَیَّ وَلَا تَنْظُرُوْا (سوره یونس، آیه ۷۱) ۲- اِنِّیْ تَوَكَّلْتُ عَلٰی اللّٰهِ رَبِّیْ وَرَبِّکُمْ (سوره هود، آیه ۵۶) ۳- رَبَّنَا اِنِّیْ اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بَوَادِیَ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لَیْقِیْمُوْا الصَّلٰوةَ فَاَجْعَلْ اَفْجِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی اِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُوْنَ (سوره ابراهیم، آیه ۳۷) ۴- اِنْ اُرِیْدُ اِلَّا الْاِضْلَاحَ مَا اَسْیَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِیْقِیْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ (سوره هود، آیه ۸۸) ۵- وَ قَالَ یَا بَنِیَّ لَا تَدْخُلُوْا مِنْ بَابٍ وَّاحِدٍ وَاَدْخُلُوْا مِنْ اَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَا اُغْنِیْ عَنْکُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ اِنْ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلِیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ (سوره یوسف، آیه ۶۷) ۶- وَ قَالَ مُوسٰی یَا قَوْمِ اِنْ کُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلِیْهِ تَوَكَّلُوْا اِنْ کُنْتُمْ مُسْلِْمِیْنَ * فَصَالُوْا عَلٰی اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ (سوره یونس، آیات ۸۴ و ۸۵) ۷- وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجِبَالُوْتٍ وَ جُنُوْدِهِ قَالُوْا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَیْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ (سوره بقره، آیه ۲۵۰) صفحه ۲۵۷ ۸- فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ (سوره توبه، آیه ۱۲۹) ۹- وَ مَا لَنَا اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلٰی اللّٰهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلٰی مَا اَدَّیْتُمُوْنَا وَ عَلٰی اللّٰهِ فَلِیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ (سوره ابراهیم، آیه ۱۲) ۱۰-... وَ مَنْ یَتَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ... (سوره طلاق، آیه ۳)

ترجمه

۱- سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکل کرده ام! فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید، سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس به حیات من خاتمه دهید و (لحظه ای) مهلت ندهید! ۲- من، بر «الله» که پروردگار من و شماست توکل کرده ام! ۳- پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، و در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، تو دلهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز، و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید آنان شکر تو را بجای آورند! ۴- من جز اصلاح - تا آنجا که در توانایی دارم - نمی‌خواهم! و توفیق من جز به (کمک) خداوند نیست. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم! ۵- (و هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید (تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود)! (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! (برای پیروزی شما) بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!» ۶- موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان

آورده اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید!» - گفتند: «تنها بر خدا توکل داریم، پروردگارا! ما را مورد شکنجه گروه ستمگر قرار مده!» صفحه ۲۵۸ ۷- و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانہ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران، پیروز بگردان!» ۸- اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، و او صاحب عرش عظیم است!» ۹- و چرا بر خدا توکل نکنیم، با اینکه ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده است، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش بر نمی داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!» ۱۰- و هر کس بر خدا توکل کند کفایت امرش را می کند... .

تفسیر و جمع بندی

بازتاب توکل در زندگی پیامبران

قسمت اول

در آیات قرآن مجید، به ویژه در تاریخ انبیا، صفت «توکل» به عنوان یکی از بارزترین صفات آنها در طول تاریخ مشاهده می شود که همواره در برابر حوادث سخت، مشکلات طاقت فرسا و دشمنان بی رحم اعتمادشان بر خدا و تکیه گاهشان ذات پاک او بوده است، و از وابستگی و اعتماد بر ما سوی الله مبری بوده اند. نخست از نوح (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا شروع می کنیم: در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم: هنگامی که نوح (علیه السلام) در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصب قرار گرفت، با اعتماد به خداوند و توکل بر ذات پاکش در برابر همه آنان مقاومت کرد، قرآن در این زمینه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می گوید: «سرگذشت نوح (علیه السلام) را برای آنها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیت من و یادآوری هایم نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توکل کرده ام، نیروی خود و نیروی معبودهایتان را جمع کنید، سپس چیزی بر شما مخفی نماند و بعد به حیات من پایان دهید و لحظه ای مهلتم ندهید (اما بدانید در برابر قدرت خداوند کاری از شما ساخته نیست!)»، (وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ نَبِيًّا نُوحًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أِنَّ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَائِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ). (۱) صفحه ۲۵۹ راستی این چه عاملی بود که نوح (علیه السلام) را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می بخشید که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان دادند، و به این وسیله ضربه ای محکم روانی بر آنان وارد ساختند. آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توکل بر ذات پاک او نبود، و عجب اینکه نه تنها اظهار بی اعتنایی نسبت به آنها و معبودهایشان کردند بلکه آنان را بر مخالفت تشجیع نموده و به مبارزه طلبیدند، آری این قدرت نمایی تنها زیننده متوکلان است! با توجه به اینکه سوره یونس که این آیه در آن است مکی است، خداوند می خواهد به گروه اندک مسلمانان که در مکه همچون پروانه ها گرد شمع وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) جمع شده بودند و در چنگال دشمنان نیرومند سرسختی قرار داشتند، قوت و قدرت روحی ببخشد و به آنها نشان دهد که از این قدرت های پوشالی در برابر اراده خدا کاری ساخته نیست. تعبیر به «شُرَكَائِكُمْ» ممکن است اشاره به بتهای باشد که شریکهای ساختگی بت پرستان برای خدا بودند، و در موارد دیگر قرآن نیز کراراً این تعبیر برای بتهای آمده است. یا اینکه منظور دوستان و بستگان آنها باشد، یعنی تمامی

نیروهایتان را بر ضد من بسیج کنید! پاورقی ۱- یونس، ۷۱. صفحه ۲۶۰ دومین آیه از زبان هود پیامبر(علیه السلام) است که بعد از دوران نوح(علیه السلام) می زیسته است که از سوی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت به آنها می گوید: «من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که از همتایانی که برای خدا قرار داده اید بیزارم - همه شما برای من نقشه بکشید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید(امّا بدانید کاری از شما ساخته نیست چرا که) - من توکل بر خداوندی کرده ام که پروردگار من و شماست!» (...قَالَ اِنِّي اَشْهَدُ اللّٰهَ وَ اَشْهَدُوْا اَنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ * مِنْ دُوْنِهِ فِكَيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تُنظَرُوْنَ * اِنِّيْ تَوَكَّلْتُ عَلٰى اللّٰهِ رَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ). (۱) جالب اینکه نه تنها به قدرت عظیم مخالفان بت پرست و توطئه ها و شرارتهای آنها اعتنا نمی کند، بلکه آنها را تحریک به قیام بر ضد خود می نماید، تا به آنان ثابت کند قلب و روح او به جای دیگری وابسته است که با توکل بر ذات پاک او کمترین واهمه ای از توطئه های دشمنان ندارد، هر چند قوی و نیرومند و سرسخت و لجوج باشند، و این خود نشان می دهد که توکل بر خدا تا چه اندازه به انسان شجاعت و شهامت و پایداری و استقامت می بخشد! راستی شگفت آور است که انسانی تک و تنها یا با یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدیدهای آنها را به باد سخریه بگیرد، آری این از آثار ایمان و توکل بر خداست! یکی از مفسران پیشین به نام «زجاج» می گوید: این آیه از مهمترین آیات مربوط به پیامبران است که پیامبری تنها در برابر امتی عظیم از مخالفان بایستد و این چنین با آنها سخن بگوید، شبیه همین تعبیر را در داستان نوح(علیه السلام) و جریان پیامبر اسلام(علیه السلام) نیز خواندیم. شایان توجه اینکه در ادامه این آیه، هود(علیه السلام) در مقام استدلال برای کار خود می گوید: «نه تنها شما، هیچ جنبنده ای در جهان نیست مگر اینکه در قبضه قدرت و فرمان خداست!» (مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا). (۲) پاورقی ۱- هود، ۵۴ تا ۵۶. ۲- هود، ۵۶. صفحه ۲۶۱ سپس می افزاید: او قدرتمندی نیست که قدرتش موجب خودکامگی باشد بلکه «پروردگار من همواره بر صراط مستقیم است!» (اِنَّ رَبِّيْ عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ). بنابراین من بر کسی تکیه کرده ام که قدرتش بی پایان و کارهایش عین صواب و عدالت است. در سومین آیه اشاره به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم(علیه السلام) و توکل او بر خدا در یکی از مشکل ترین ساعات زندگانش می کند، و می فرماید: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که حرم توست(به فرمان تو و با توکل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، اکنون تو دلهای مردم را متوجه آنها کن و از ثمرات به آنها روزی ده، تا شکر تو را بجا آورند»، (رَبَّنَا اِنِّيْ اَسْـَٔلُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْتِدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوِيْ اِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ). (۱) آیا اگر ایمانی همچون کوه، و دلی همچون دریا، و توکلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دلبند شیرخواره اش را در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف - تنها برای امتثال فرمان خدا - رها کند، و از آنجا به وطن خویش بازگردد؟! این جریان یادآور جریان دیگری در زندگی ابراهیم(علیه السلام) است در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصب و خشمگین او را به خاطر در هم شکستن بتهایشان به محاکمه کشیده بودند و ابراهیم در یک قدمی مرگ قرار داشت، با این حال معبودهایشان را به سخریه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آنها را در زمینه بت پرستی در هم می کوید. (۲) چهارمین آیه اشاره به ماجرای شعیب(علیه السلام) می کند که مدتی بعد از هود، و کمی قبل از موسی می زیسته است که او هم در مقابل سرسختی قوم مشرک و بت پرست و تهدیدات آنها می گوید: «من(با این برنامه های الهی) چیزی جز اصلاح تا آنجا که در قدرت دارم، نمی خواهم، و توفیق من تنها از خداست، فقط بر او توکل کرده ام و به سوی او باز می گردم»، (...اِنْ اُرِيْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اَسِيْطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيْقِيْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ). (۱) پاورقی ۱- ابراهیم، ۳۷. ۲- به سوره انبیاء، آیات ۵۸ تا ۶۷ مراجعه شود. صفحه ۲۶۲ آری من با داشتن ایمان به خدا و توکل بر ذات پاک او از چیزی نمی ترسم و با قدرت راه خود را ادامه می دهم. قابل توجه اینکه: شعیب(علیه السلام) برای دست زدن به اصلاحات همه جانبه در اجتماع فاسد آن زمان بر سه اصل تکیه می کند: نخست فراهم شدن مقدمات از سوی پروردگار که با کلمه «توفیق» به آن اشاره شده، سپس داشتن اراده نیرومند برای شروع به کار

که با «توکل» به پروردگار حاصل می‌شود، و سپس دارا بودن انگیزه‌ای صحیح و سازنده که با «الیه انیب» (به سوی او بازمی‌گردم و همه کارهایم برای خداست) به آن اشاره می‌کند.

قسمت دوم

در پنجمین آیه سخن از یعقوب که جدّ والای بنی اسرائیل است به میان آمده، آن زمان که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود از یک سو فرزند عزیزش یوسف (علیه السلام) را از دست داده، و از سوی دیگر قحطی شدید در کنعان همه مردم، و از جمله خاندان او را تحت فشار قرار داده است، و به حکم اجبار، فرزند دلبنده دیگرش بنیامین را به دست برادران بد سابقه و نامهربان! سپرده، تا برای به دست آوردن آذوقه بار دیگر به سرزمین «مصر» بروند و از «عزیز مصر» کمک بطلبند، در اینجا بود که یعقوب سفارشی به این مضمون به فرزندان خود کرد: «فرزندان من! (به مصر که می‌روید) همه شما از یک دروازه وارد نشوید، بلکه از درهای متفرّق وارد شوید (مبادا ورود یک جمعیت غیر بومی در مصر حساسیت مردم را برانگیزد و به آنها آسیبی برساند)!» (وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ... (۲) سپس افزود: «من با این دستور نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا مقرر شده است از شما برطرف سازم، حکم و فرمان مخصوص به خداست، بر او توکل کردم، و همه توکل کنندگان باید بر او توکل کنند (و از او استمداد نمایند)»، (...وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَمْتُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ). (۱) پاورقی ۱- هود، ۸۸. ۲- یوسف، ۶۷. صفحه ۲۶۳ به این ترتیب یعقوب دستورهای لازم را برای پیشگیری از حوادث قابل اجتناب به فرزندان خود داد، ولی تأکید کرد که من با این دستورها نمی‌توانم جلو هر حادثه‌ای را بگیرم و در برابر همه مشکلات تدبیری بیندیشم، بلکه ما باید آنچه در توان داریم انجام دهیم و در بقیه بر خدا توکل کنیم و همه باید بر او توکل کنند. در واقع یعقوب با این سخن هم توصیه به توکل می‌کند و هم دلیل آن را ذکر می‌نماید، می‌گوید: چون همه چیز به فرمان خداست، پس باید بر او توکل کرد، چرا که در برابر اراده خدا از دیگری کاری ساخته نیست. روشن است که منظور از «حکم» در اینجا «حکم تکوینی» پروردگار در عالم آفرینش است که بازگشت به عالم اسباب می‌کند و ناظر به حکم تشریحی نیست (دقت کنید). در ششمین آیه نوبت به ماجرای موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل می‌رسد در آن هنگام که موسی (علیه السلام) دعوت خویش را آشکار کرد، و معجزات بزرگ خود را نشان داد، ولی با این همه تنها گروهی از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، در حالی که آنها نیز از فرعون و اطرافیانش بیمناک بودند، مبادا آسیبی به آنها برسانند و مورد شکنجه واقع شوند، زیرا هنگامی که فرعون همسر خود را به خاطر اظهار ایمان به موسی (علیه السلام) تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهد، پیداست با دیگران چه خواهد کرد، به همین دلیل موسی بن عمران برای اینکه آرامشی به آنها ببخشد و از وحشت‌هایی یابند، دستور توکل را به آنها داد و فرمود: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید و تسلیم فرمان او هستید بر او توکل کنید»، (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ). (۲) یعنی تنها در سایه توکل بر خداست که می‌توانید با چنین حاکم نیرومند بی‌رحم خطرناکی مبارزه کنید، و از شر او در امان بمانید. پاورقی ۱- یوسف، ۶۷. ۲- یوسف، ۸۴. صفحه ۲۶۴ بدیهی است موسی (علیه السلام) خود در این امر پیشگام بود، و اگر مقام توکل را نداشت چگونه ممکن بود یک مرد چوپان با نداشتن هیچ‌گونه قدرت ظاهری به جنگ یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی و سیاسی زمان خود برود؟! آن گروه از مؤمنان دعوت موسی (علیه السلام) را لبیک گفتند و در پاسخ او چنین بیان داشتند: «ما تنها بر خدا توکل داریم!» (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا... (۱) سپس رو به درگاه خدا آوردند و عرض کردند: «پروردگارا! ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده!» (...رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (۲) «و ما را به رحمت از چنگال گروه کافران رهایی بخش»، (و نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). (۳) منظور از «فتنه» در آیه اخیر، شکنجه است که در بعضی از آیات قرآن به خصوص در سوره

«بروج» در مورد اصحاب «اخذود» آمده است، و در آیه ۸۳ که قبل از آیه مورد بحث آمده است، نیز به آن اشاره شده. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه در هر دو مورد، منحرف شدن یا منحرف ساختن از دین و ایمان باشد، چرا که اگر فرعونیان بر مؤمنان سلطه پیدا می کردند آن را دلیل بر حقیقت خود پنداشته و در طریق انحراف ثابت قدم تر می شدند. پاورقی در هفتمین آیه نوبت به زمانهای بعد از موسی (علیه السلام) می رسد، در آن زمان که بنی اسرائیل زیر سیطره سلطان جباری به نام «جالوت» قرار گرفته بودند، و ناچار نزد پیامبر زمان خود «اشموئیل» آمده، از او تقاضا کردند که فرمانده ای لایق برای آنها تعیین کند، تا برای به دست آوردن سرزمین خود با جالوت بجنگند، اشموئیل، طالوت را که جوان نیرومند و آگاه و از هر نظر لایقی بود برای این امر برگزید، بنی اسرائیل نخست زیر بار نمی رفتند، سپس با تمهیداتی از ناحیه آن پیامبر، فرماندهی او را پذیرفتند. پاورقی ۱- یوسف، ۸۵. ۲- یوسف، ۵۸. ۳- همان. صفحه ۲۶۵ طالوت پس از آزمایشهای متعددی افرادی را که آمادگی بیشتری برای جهاد داشتند گزینش کرد و به میدان نبرد آورد. آیه مورد بحث از لحظاتی سخن می گوید که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند لشکر نیرومند جالوت و لشکر ظاهراً ضعیف طالوت، می فرماید: «هنگامی که در برابر جالوت (ستمگر و سپاهیان قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا پیمانہ شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر قوم کافر پیروز گردان»، (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُوْدِهِ قَالُوا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصِرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ). (۱) درست است که نفرات طالوت در برابر لشکر جالوت اندک بودند و ساز و برگ جنگی قابل ملاحظه ای نیز در اختیار نداشتند، ولی چیزی که این عدم توازن را به نفع مظلومان بنی اسرائیل بر هم زد و سرانجام در برابر دشمن پیروز شدند، همان ایمان و توکل آنها بر خدا و تکیه بر صبر و استقامت و تقاضای نصرت از پیشگاه حق بود. به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: «فَهَزَمُوْهُمْ بِاِذْنِ اللّٰهِ»؛ آنها به فرمان خدا سپاه جالوت را در هم شکستند و به هزیمت واداشتند! بدیهی است صبر و استقامت سبب ثبات قدم، و ثبات قدم سبب پیروزی است و به همین دلیل آنها این امور سه گانه را به ترتیب در دعای خود ذکر کردند و روح همه اینها ایمان و توکل بر خداست. در هشتمین آیه سخن از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مقام توکل اوست، در آن هنگام که در برابر مشکلات سخت قرار داشت و خداوند به او تعلیم داد چگونه بر مشکلات پیروز گردد، می فرماید: «اگر آنها (کافران) از حق روی بگردانند (نگران مباش) بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، او پروردگار عرش عظیم است»، (فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ). (۲) پاورقی ۱- بقره، ۲۵۰. ۲- توبه، ۱۲۹. صفحه ۲۶۶ این آیه به خوبی نشان می دهد که انسان هر قدر تنها باشد اگر توکل بر خدا داشته باشد، مشکلی ندارد، چرا که خدا ربّ عرش عظیم و دارای قدرت بی نظیر است، قدرتی که قدرت های ناچیز بندگان در مقابل آن اثری ندارد، جایی که عرش و عالم بالا با آن همه عظمتی که دارد در قبضه قدرت اوست چگونه ممکن است بندگان متوکل را در برابر مشکلات و دشمنان تنها بگذارد؟! شایان توجه اینکه بعضی معتقدند این آیه که آخرین آیه سوره توبه است و آیه قبل از آن آخرین آیاتی است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است، و جالب اینکه آیاتی که در آغاز بعثت نازل شد نیز همین حال و هوا را دارد و نشان می دهد که سرمایه اصلی آن حضرت در آن زمان نیز توکل بر خدا بود، در آیه ۳۸ سوره زمر که مربوط به آن زمانهاست می خوانیم: «...قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُوْنَ»؛ بگو: خداوند مرا کافی است و متوکلان باید بر او توکل کنند! به این ترتیب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در آغاز و پایان کار و در همه حال، در زیر چتر توکل قرار داشت، و همین امر عامل استقامت و پایمردی و پیروزی او بود. در نهمین آیه سخن از تمام پیامبران پیشین به میان آمده است، از زمان نوح (علیه السلام) تا پیامبرانی که بعد از او بودند، می گوید: «هنگامی که پیامبران با مخالفت قوم خود روبه رو شدند (و خود را تنها دیدند گفتند): چرا ما بر خدا توکل نکنیم، با اینکه ما را به راههای سعادت رهبری کرده و ما به یقین در برابر آزارهای شما شکیبایی خواهیم کرد (و با این تهدیدها و آزارها دست از رسالت خویش بر نمی داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر او توکل کنند!» (وَمَا لَنَا اَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُوْنَا وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ). (۱)

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که توسل به ابزار توکل بر خدا در برابر انبوه مشکلات طاقت فرسا کار همه انبیا در طول تاریخ بوده است و در واقع آنها با نیروی توکل بر انبوه دشمنان سرسخت پیروز می‌شدند، و از اینجا نقش توکل در زندگی انسانها به خصوص رهبران و پیشوایان آشکار می‌شود. پاورقی ۱- ابراهیم، ۱۲. صفحه ۲۶۷ در واقع آنچه به پیامبران قدرت می‌بخشید که با نداشتن «عِدّه» و «عِدّه» در برابر قدرتمندترین حکومت‌های بیدادگر عصر خود بایستند، و مرعوب تهدیدهای آنها نشوند همین توکل بر خدا بود که «ماسوی الله» را در نظر آنها کوچک و بی ارزش می‌ساخت. شایان توجه است که در آیه قبل (آیه ۱۱ سوره ابراهیم) می‌خوانیم: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» و در آیه مورد بحث می‌خوانیم: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ». از انضمام این دو آیه به یکدیگر استفاده می‌شود که مؤمنان واقعی همان متوکلانند ضمناً از این آیه استفاده می‌شود که توکل زائیده معرفت و هدایت الهی است همان گونه که صبر و شکیبایی در برابر آزارهای دشمنان زائیده توکل است (دقت کنید). در دهمین آیه با ذکر نتیجه روشنی برای توکل بر خدا همگان را تشویق به این امر می‌کند، و وعده نجات و پیروزی به آنها می‌دهد، می‌فرماید: «هر کس بر خدا توکل کند خدا کار او را به سامان می‌برد، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند، و برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است»، (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا). (۱) در واقع خداوند وعده قطعی به همه متوکلان داده که مشکلات آنها را حل کند. سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می‌فرماید: «زیرا خداوند بر هر چیز تواناست» بدیهی است چنین کسی می‌تواند به تمام وعده‌های خود جامه عمل بپوشاند و مشکلات را هر قدر سنگین و سخت باشد با اراده و فرمان خود بگشاید. جمله قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ممکن است پاسخ به این سؤال باشد که چرا گاهی نهایت توکل را بر ذات پاک او داریم ولی پیروزیها به تأخیر می‌افتد؟ پاورقی ۱- طلاق، ۳. صفحه ۲۶۸ قرآن به این سؤال چنین پاسخ می‌گوید: «شما از مصالح امور آگاه نیستید هر چیز حسابی دارد، و هر کار زمانی را می‌طلبد، و هر پدیده‌ای در ظرف ویژه خود مطلوب است به همین دلیل به مقتضای «الْأُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا» گاه مصلحت در این است که نتیجه به تأخیر افتد، بنابراین شتابزدگی و عجله در این گونه امور روا نیست. شبیه همین معنی در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران آمده است که پیروزی و شکست را از سوی خدا می‌شمرد و می‌گوید توکل بر خدا راه وصول مؤمنان به پیروزی است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَأَنْ يَخْذَلْكُمْ اللَّهُ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند!»

نتیجه نهایی

آیات بالا که در آن از قدیمترین انبیای الهی شروع می‌شود و به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ختم می‌گردد بازتاب مسئله توکل را در زندگی انسانها و جهاد پیامبران و پیروزی بر مشکلات از جهات مختلف روشن می‌سازد و نشان می‌دهد تا چه حد این فضیلت اخلاقی کارساز و نقطه مقابل آن یعنی عدم اعتماد بر پروردگار تا چه حد مایه سقوط فرد و جامعه است!

«توکل» در احادیث اسلامی

اشاره

در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده‌ای به این ارزش اخلاقی داده شده تا آنجا که آثار و برکاتی برای آن بیان گردیده که برای کمتر صفتی می‌توان یافت، روایات زیر را که از میان آنها گلچین کرده ایم و دقایق لطیفی که در آن است نمونه خوبی برای این

مقصود محسوب می شود: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مَنْ سَرَّهٗ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ» صفحه ۲۶۹ علی الله؛ کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکل کند! (۱) ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «فِي التَّوَكُّلِ حَقِيقَةُ الْإِيْقَانِ؛ حَقِيقَتِ يَقِينِ فِي تَوَكُّلِ اسْتِ»! (۲) ۳- در حدیث پرمعنای دیگری در داستان ابراهیم (علیه السلام) در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) را در منجنیق گذاشتند عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدیت باز گرد! (ابراهیم اعتنایی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم (علیه السلام) را کردند، از جمله زمین گفت: «پروردگارا! بر پشت من بنده موخدی جز او نیست و هم اکنون در کام آتش فرومی رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلتش را حل می کنم، جبرئیل در منجنیق به سراغ او آمد و گفت: ای ابراهیم! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم گفت: «به تو نه! امّا به پروردگار عالم آری!» در اینجا بود که جبرئیل انگشتی به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَلْبَجْتُ ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، أَسَيِّدْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ! (این جمله ها که مفهوم واقعی همان توکل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد، و هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) به میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى النَّارِ كُونِي بَرْدًا، فَاضْطَرَبَتْ أَسْنَانُ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْبُرْدِ حَتَّى قَالَ: وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ» در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندانهای ابراهیم به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاماً علی ابراهیم سرد و سالم باش برای ابراهیم (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم قرار گرفت و با او به گفتگو نشست». نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: «مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ؛ اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم (علیه السلام) را انتخاب کند!» (۳) پاورقی ۱- کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۰۱، حدیث ۵۶۸۶. ۲- غررالحکم. ۳- تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۷۳ و ۷۲ (با تلخیص). صفحه ۲۷۰ آری توکل بر خداست که آتش ها را به گلستان مبدل می کند، توکلی همچون توکل ابراهیم که حتی از دست زدن به دامن جبرئیل احساس دوری از خدا می کند و معتقد است باید آب را از سرچشمه گرفت تا صاف تر و زلال تر باشد! ۴- امام صادق (علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يُجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَاهُ؛ توانگری و عزت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محلّ توکل برسند آنجا را وطن خود انتخاب می کنند». (۱) یعنی قلبی که کانون توکل بر خداست هم احساس بی نیازی از ماسوی الله می کند و هم احساس عزت و قدرت، چرا که تکیه بر قدرتی کرده که بالاتر از همه چیز است، تکیه گاهی بی نیاز از همه کس و همه چیز و قدرتی شکست ناپذیر. ۵- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیر لطیف دیگر از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ؛ هر کسی که توکل بر خدا کند مغلوب نمی شود و کسی که به دامن لطف خداوند چنگ بزند شکست نمی خورد». (۲) ۶- در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است که فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ؛ کسی که بر خدا توکل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد». (۳) چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مسبب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر بر فرمان او دارد. ۷- در حدیث دیگری از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکل نه تنها در عوامل برونی اثر می گذارد که در درون انسان نیز مؤثر است و او را از چنگال وسوسه ها و شبهات نجات می دهد، فرمود: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ؛ کسی که توکل بر خدا کند شبهات برای او روشن می شود». (۴) ۸- باز از همان بزرگوار خطاب به همه مردم چنین نقل شده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ اتَّقُوا بِهِ فَإِنَّهُ يَكْفِي مِمَّنْ سِوَاهُ؛ ای مردم توکل بر خدا کنید و به او اعتماد داشته باشید چرا که انسان را از غیر خود بی نیاز می کند». (۱) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۵. ۲- میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۲۵۴۷. ۳- غررالحکم، حدیث ۹۰۲۸. ۴- همان مدرک، حدیث ۸۹۸۵. صفحه ۲۷۱. ۹- جابر بن یزید جعفی

می گوید هیجده سال در خدمت امام باقر (علیه السلام) بودم هنگامی که می خواستم از محضرش خارج شوم با او وداع کردم و گفتم سخن سودمندی به من بفرمایید، فرمود: ای جابر! بعد از هیجده سال باز هم تقاضای اندرزی می کنی؟ عرض کردم: «نَعَمْ إِنَّكُمْ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَلَا يُبَلِّغُ قَعْرَهُ»؛ آری شما اقیانوس بی پایانی هستید که هیچ کس به قعر آن نمی رسد. امام (علیه السلام) فرمود: به شیعیانم سلام برسان و بگو میان ما و خداوند متعال خویشاوندی نیست و تنها وسیله تقرب به او اطاعت است... «يَا جَابِرُ مَنْ هَذَا الَّذِي سَأَلَ اللَّهَ فَلَمْ يُعْطِهِ؟ أَوْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْفِهِ؟ أَوْ وَتَقَّ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهْ؟»؛ چه کسی از خدا (از روی ایمان و اخلاص) چیزی خواسته است که به او نداده؟ یا توکل بر او کرده و کفایت امر او ننموده؟ یا به او اعتماد کرده، و او را رهایی نبخشیده است؟» (۲) در این حدیث توکل بر خدا، اعتماد بر ذات پاک او، و دعا، به عنوان سه وسیله نجات و پیروزی ذکر شده است. آری چنین کسی آب را از سرچشمه گرفته و نیازی به این و آن ندارد. ۱۰- این بحث را با حدیثی از لقمان حکیم پایان می دهیم هر چند سخن درباره اهمیت توکل و اثرات آن در زندگی مادی و معنوی انسانها بسیار فراتر از اینهاست، او به هنگام پند دادن به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ! تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ سَلْ فِي النَّاسِ، مَنْ ذَا الَّذِي تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فَلَمْ يَكْفِهِ؟»؛ فرزندانم! بر خدا توکل کن سپس از مردم پرس آیا کسی هست که توکل به خدا کرده باشد و خداوند او را بی نیاز نکند و مشکل او را حل نکرده باشد؟! (۳) شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکل بر خدا در احادیث بالا به قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری بی نیاز می سازد، و به عکس از دست دادن توکل بر خدا و دل بستگی و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله ای است که انسان را از اوج عزت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می کشد، و از او فرد ضعیف و ناتوانی می سازد که قادر بر هیچ کار مهمی نیست. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۲۶۵. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۸۳. ۳- میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۲۶۶۱. صفحه ۲۷۲ بعد از بیان اهمیت توکل در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی در اینجا به سراغ تحلیل هایی می رویم که ابعاد مختلف این بحث را روشن می سازد:

۱- حقیقت توکل

همان گونه که در آغاز بحث گفته شد توکل از ماده و کالت به معنی سپردن کارها به خدا و اعتماد بر لطف اوست، نه به این معنی که دست از تلاش و کوشش بردارد بلکه تا آنجا در توان دارد تلاش کند و منزلگاهها را یکی بعد از دیگری با تمام توان بپیماید، امّا آنچه از توان او بیرون است به خدا واگذارد و از الطاف جلیه و خفیه او مدد بطلبد! یکی از علمای معروف اخلاق در تفسیر توکل می گوید: «توکل منزلی از منزلگاههای دین و مقامی از مقامات اهل یقین است، بلکه آن از مفاهیم درجات مقربین است، از نظر مفهوم پیچیده و از نظر عمل سنگین است!» دلیل بر پیچیدگی مفهوم آن این است که توجه به عالم اسباب و اعتماد بر آنها نوعی شرک است، و از سوی دیگر بی اعتنایی به اسباب و جدایی کامل از آنها نیز نفی سنت و ایراد به شریعت است که مردم را به آنها ترغیب نموده. سپس می افزاید: «حقیقت توکلی که در شرع اسلامی آمده همان اعتماد قلبی در تمام کارها بر خدا، و صرف نظر کردن از ماسوی الله است و این منافات با تحصیل اسباب ندارد مشروط بر اینکه اسباب را در سرنوشت خود اصل اساسی نشمرد». و در ادامه این سخن می افزاید: «مفهوم توکل آن گونه که افراد نادان و احمق تصور کرده اند ترک فعالیت های جسمانی و تدبیر عقلانی نیست که این جهل محض است، و در شریعت مقدس اسلامی حرام، چرا که انسان مکلف به تحصیل معاش است از راههایی که خدا به انسان نشان داده، از زراعت، تجارت و صنعت و غیر اینها از طرق حلال... ولی با این حال خداوند دستور داده که به عالم اسباب دل نبندند و در آن غرق نشوند». (۱) صفحه ۲۷۳ در «المحییة البیضاء» در بحث حقیقت توکل چنین می خوانیم: «توکل از درهای ایمان است، و تمام ابواب ایمان دارای سه رکن است، علم، حالت، و عمل. علم ریشه آن است، و اعمال متوکلانه میوه آن، و حالت و اخلاق درونی مصداق توکل است»، سپس به شرح علمی که ریشه توکل را تشکیل می دهد پرداخته و نوع و

مرتّباً از بیراهه می رفت، شبها حرکت می نمود و روزها مخفی بود تا به دروازه مدینه رسید. بنابراین روح توکل که تمام وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) را پر کرده بود مانع از این نشد که از اسباب ظاهری لحظه ای غفلت کند. اصولاً مشیت خداوند بر این قرار گرفته که در این جهان مردم برای رسیدن به مقصود از اسباب و وسایل موجود کمک بگیرند، همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» اراده خداوند بر این قرار گرفته که همه چیز مطابق اسباب جریان یابد، به همین جهت برای هر چیزی سببی قرار داده است». (۲) بنابراین بی اعتنایی به عالم اسباب نه تنها توکل نیست بلکه به معنی بی اعتنایی به سنت های الهی است، و این با روح توکل سازگار نیست. پاورقی ۱- نساء، ۱۰۲. ۲- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳، حدیث ۷. صفحه ۲۷۶ این سخن را با حدیثی مربوط به عصر حضرت موسی (علیه السلام) پایان می دهیم، در حدیث آمده است که حضرت موسی (علیه السلام) بیمار شده بود، بنی اسرائیل به عیادت او رفتند و بیماری او را تشخیص دادند، و به او گفتند اگر از فلان دارو استفاده کنی بهبودی خواهی یافت، موسی (علیه السلام) گفت: من از هیچ دارویی بهره نمی گیرم تا خداوند بدون دارو مرا شفا دهد! ولی بیماریش طولانی شد. باز به او گفتند: داروی این بیماری، معروف و مجرب است و ما با آن مداوا می کنیم و بهبودی می یابیم، باز موسی (علیه السلام) گفت: من از دارو استفاده نمی کنم! ولی بیماریش ادامه یافت، سرانجام خداوند به او وحی فرستاد: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَبْرَأُكَ حَتَّى تَتَدَاوَى بِمَا ذَكَرُوهُ لَكَ رَبِّهِ عِزَّتِي وَجَلَالِي سَوْغَدُكَ بِمُحْتَمَلٍ بِهَذَا دَارُوهُ» دستور داد آن دارو را برای او بیاورند و از آن استفاده کرد و بهبودی یافت، در این هنگام در دل موسی (علیه السلام) وسوسه ای پیدا شد (شاید وسوسه اش این بود که چرا خداوند تنها با توکل مرا رهایی بخشید) در این هنگام خداوند به او وحی فرستاد: «أَرَدْتَ أَنْ تَبْطُلَ حِكْمَتِي بِتَوَكُّلِكَ عَلَيَّ، فَمَنْ أَوْدَعَ الْعُقَايِرَ مَنَافِعَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِي تَوَكُّلِي خَوَاهِي بِتَوَكُّلِ خُودِ حَكْمَتِي وَسُنَّتِي مَرَا بَاطِلَ كُنِي؟! مَگر منافع داروها را کسی جز من در آنها قرار داده است؟!» (۱) این حدیث به روشنی حقیقت توکل را بازگو می کند. و اگر می بینیم ابراهیم خلیل (علیه السلام) در برابر فرشتگان آسمان در آن لحظات سخت آتش نمرودی اظهار بی نیازی می کند و دست به دامن آنها نمی شود با مسئله بهره گیری از عالم اسباب که در داستان حضرت موسی (علیه السلام) آمده است منافات ندارد، زیرا در داستان ابراهیم (علیه السلام) مسئله توسل به اسباب عادی مطرح نبود بلکه نوعی استمداد از اسباب ماورای طبیعی بود و ابراهیم (علیه السلام) راضی نشد که در این مرحله از غیر خدا چیزی بخواهد (دقت کنید). پاورقی ۱- المحجّۃ البيضاء، جلد ۷، صفحه ۴۳۲. صفحه ۲۷۷

۲- آثار و پیامدهای توکل

از آنجا که متوکلان کار خود را به خدا واگذار می کنند، همان خداوندی که قادر بر همه چیز و آگاه از همه چیز است، خداوندی که همه مشکلات برای او سهل و آسان است، نخستین اثر مثبتی که در آنها به وجود می آید مسئله اعتماد به نفس و ایستادگی و مقاومت در برابر مشکلات است. اگر کسی خود را در میدانی در برابر دشمن تنها ببیند هر قدر نیرومند و قوی باشد به زودی روحیه خود و اعتماد به نفس را از دست می دهد، ولی اگر احساس کند لشکر نیرومندی پشت سر اوست احساس توانایی و قدرت می کند، هر چند خودش ضعیف باشد. در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، در حدیث حرز ماندی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «كَيْفَ أَخَافُ وَأَنْتَ أَمَلِي وَكَيْفَ أُوَدِّعُ وَأَنْتَ مُتَكَلِّبِي» چگونه بترسم در حالی که تو امید منی، و چگونه مقهور شوم در حالی که تو تکیه گاه من می باشی؟! (۱) در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يَغْلِبْ، وَمَنْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يَهْزَمُ» کسی که بر خدا توکل کند مغلوب نمی شود، و کسی که به دامن لطفش چنگ زند شکست نمی خورد! (۲) آری کسی که بر خدا توکل نماید احساس غنا و بی نیازی و عزت می کند همان گونه که در احادیث

گذشته از امام صادق (علیه السلام) خواندیم: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يُجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا رُغْنَا وَعَزَّتْ پيوسته در حرکتند، هنگامی که به محلّ توکل برسند آنجا را وطن خویش قرار می دهند!» (۳) افزون بر اینها توکل، بسیاری از صفات زشت و رذیله را مانند حرص، حسد، دنیاپرستی، بخل و تنگ نظری را از انسان دور می سازد، چرا که وقتی تکیه گاه انسان خداوند قادر علی الاطلاق باشد جایی برای این اوصاف رذیله وجود ندارد. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۹۱، صفحه ۲۲۹. ۲- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۶۵۹، حدیث ۲۲۵۴۷. ۳- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۲۶. صفحه ۲۷۸ هنگامی که انسان آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (۱) را زمزمه می کند، خود را سرشار از موقفیت و بی نیازی و امکانات می بیند، و همان گونه که در بعضی از ادعیه آمده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْيَقِينِ وَ اكْفِنِي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ؛ خداوندا! مرا با یقین (به ذات پاکت) بی نیاز کن، و با توکل بر خودت همه چیز مرا کفایت فرما!» (۲) از سوی چهارم توکل بر خداوند نور امید بر دل می پاشد و به خاطر آن توان و استعداد انسان شکوفا می گردد، خستگی راه بر او چیره نمی شود، و در همه حال احساس آرامش می کند، لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخن کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «لَيْسَ لِمَتَوَكَّلٍ عَنَاءٌ؛ کسی که توکل بر خدا دارد رنج و خستگی ندارد!» (۳) از سوی پنجم توکل بر خدا، هوش و قدرت تفکر را می افزاید و روشن بینی خاصی به انسان می دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت اخلاقی، توکل، سبب می شود که انسان در برابر مشکلات دستپاچه و وحشت زده نشود و قدرت بر تصمیم گیری را حفظ کند و نزدیک ترین راه درمان و حلّ مشکل را بیابد. از این رو در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ أَصَابَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ وَ كَفَى الْمُؤْمِنَاتِ وَ أَمِنَ التَّبَعَاتِ؛ کسی که بر خدا توکل کند تاریکی شبهات برای او روشن می شود، و اسباب پیروزی او فراهم می گردد و از مشکلات رهایی می یابد!» (۴)

۳- اسباب توکل

توکل مانند سایر فضایل اخلاقی، اسباب و سرچشمه های متعددی دارد ولی می توان گفت: عمده ترین اسباب توکل ایمان و یقین به ذات پاک خدا و صفات جمال و جلال اوست. پاورقی ۱- طلاق، ۳. ۲- بحارالانوار، جلد ۸۷، صفحه ۱۴. ۳- شرح غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۷۲، حدیث ۷۴۵۱. ۴- شرح غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۴۱۴، حدیث ۸۹۸۵. صفحه ۲۷۹ هنگامی که انسان به علم یقین از قدرت و علم خدا با خبر باشد، و در پهنه هستی همه چیز و همه کس را ریزه خوار خوان نعمت او بداند و به مفهوم «لَا مُؤْتَرٌّ فِي الوجودِ إِلَّا- الله» آشنا باشد، روح و جان و دل خویش را در گرو این امر بداند، و جهان را صحنه الطاف بیکران الهی ببیند، به یقین به او توکل می کند، خویش را به او می سپارد، در کاستی ها و مشکلات به دامن لطف او چنگ می زند، و پیروزی نهایی را (پس از به کارگیری تلاشهای خود) از خدا می خواهد. و به تعبیر دیگر توکل میوه شجره «توحید افعالی» است، همان شجره مبارکه ای که ریشه آن ثابت و شاخه هایش بر فراز آسمانهاست و هر زمان میوه های تازه ای بر شاخسار آن ظاهر می شود که از مهمترین آنها میوه توکل است! در آیات قرآن و احادیث اسلامی نیز مکرر به این جمله اشاره شده از جمله: در هفت آیه از قرآن مجید، جمله «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» آمده است یعنی افراد با ایمان تنها بر خدا باید تکیه کنند، این تعبیر مکرر به خوبی رابطه میان ایمان و توکل را آشکار می سازد. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز می فرماید: «التَّوَكُّلُ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ؛ توکل زاینده قوت و یقین است!» (۱) و در تعبیر دیگری می فرماید: «أَقْوَى النَّاسِ إِيمَانًا أَكْثَرُهُمْ تَوَكُّلًا- عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ آن کس که ایمانش قوی تر است توکلش بر خداوند سبحان بیشتر خواهد بود!» (۲) و در حدیثی از «أَصْبَغُ بْنُ نَابَتَه» از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که در سجده چنین می فرمود: «وَ اتَّوَكَّلُ عَلَيْكَ تَوَكُّلًا مَنْ يَعْلَمُ أَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ بر تو توکل می کنم توکل کسی که می داند تو بر هر چیز توانا هستی.» (۳) این نکته قابل توجه است که معمولاً افراد ترسو و جبان اهل توکل نیستند چرا که توکل، ظلمت ترس

و جبن را از روح و جان انسان برطرف می‌سازد. پاورقی ۱- غرالحکم، حدیث ۶۹۹. ۲- همان مدرک، حدیث ۳۱۵۰. ۳- بحارالانوار، جلد ۸۳، صفحه ۲۲۷. صفحه ۲۸۰ اگر این مسئله را هم بشکافیم باز به همان مسئله یقین و ایمان قوی می‌رسیم، زیرا هر قدر ایمان قوی تر شود، ترس و جبن از انسان دورتر می‌گردد. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که مطالعه پیامدهای توکل و آثار مثبت آن و بررسی حالات متوکلان علی‌الله و تاریخچه زندگی آنان، روح توکل را در انسان قوی تر و این شجره طیبه را در وجود او بارورتر می‌سازد.

۴- درجات توکل

از آنچه در بحث قبل آمد به خوبی روشن می‌شود که چرا بعضی توکل قوی تر دارند و چرا بعضی مرتبه ضعیف تری از توکل را دارا هستند، هنگامی که پذیرفتیم توکل زاییده ایمان است، هر قدر ایمان به خدا و صفات پروردگار قوی تر گردد، به همان نسبت توکل او بیشتر می‌شود، توکل فوق العاده ابراهیم زاییده ایمان فوق العاده او بود و توکل عجیب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در «لیله المبيت» (شبى که به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید تا حضرتش مخفیانه از مکه به مدینه مهاجرت کند) نیز زاییده ایمان آن حضرت بود، مؤمنانی را نیز می‌بینیم که در مراحل متوسط یا پایین ایمانند و به همان نسبت بر خدا تکیه دارند. کسی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پرسید: آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» مفهومش چیست؟ امام فرمود: «لِلتَّوَكُّلِ دَرَجَاتٌ؛ تَوَكُّلٌ دَرَجَاتِي دَارِدٌ» سپس افزود: «مِنْهَا أَنْ تَتَّقَى بِهِ فِي أَمْرِكَ كُلِّهِ فِي مَا فَعَلَ بِكَ فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ رَاضِيًا وَ تَعَلَّمَ أَنَّهُ لَمْ يَأْلِكَ خَيْرًا وَ نَظْرًا، وَ تَعَلَّمَ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ بِتَفْوِيضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ؛ یکی از آنها این است که در تمام امور، آنچه را در مورد تو انجام می‌دهد به او اعتماد کنی و راضی باشی، و بدانی خداوند در خیر و نظارت بر امور تو فروگذار نمی‌کند، و نیز بدانی که حاکمیت در همه اینها از آن اوست، و کار خود را به او واگذاری و بر او توکل کنی» (۱) (البته آنچه در این روایت آمده بالاترین درجه توکل بر خداست و درجات دیگر با مقایسه با آن روشن می‌شود). پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۳۶. صفحه ۲۸۱ بعضی از بزرگان علم اخلاق برای توکل سه درجه بیان کرده‌اند: نخست اینکه اعتماد و اطمینان انسان نسبت به خداوند مانند کسی باشد که وکیل لایق و دلسوزی دارد کار خود را به او وامی‌گذارد (بی‌آنکه اصالت و استقلال خود را فراموش کرده باشد) و این ضعیف‌ترین درجات توکل است! دوم اینکه حال او در وابستگی به لطف پروردگار مانند حال کودک نسبت به مادر باشد، او در ابتدای طفولیت کسی جز مادر را نمی‌شناسد، و به غیر او اعتماد ندارد، و چون او را ببیند، به دامن وی می‌آویزد، و اگر مادر حضور نداشته باشد هر حادثه‌ای برای او پیش آید فوراً مادر را صدا می‌کند، و به هنگام گریه او را می‌طلبد. بی‌شک این درجه‌ای بالاتر از توکل است، زیرا در این حالت انسان غرق عنایات حق است و جز او کسی را نمی‌بیند و در مشکلات غیر او را صدا نمی‌زند. مرحله سوم که از این هم بالاتر است این است که در برابر خدا هیچ گونه اراده‌ای از خود نداشته باشد هر چه او بخواهد همان مطلوب اوست، و هر چه او نخواهد مورد بی‌اعتنایی اوست. بعضی از دانشمندان توکل ابراهیم (علیه السلام) را در این مرحله دانسته‌اند که وقتی برفراز منجیق، آماده برای پرتاب در آتش می‌شد، از فرشتگان چیزی نخواست و هنگامی که از او پرسیدند آیا حاجتی داری، گفت: دارم ولی نه به شما، و هنگامی که به او گفته شد حاجت را از خدا بخواه و نجات خود را از وی طلب کن گفت: «حَسْبِي مِنْ سُوَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي؛ علم خداوند به حال من، مرا از سؤال کردن بی‌نیاز می‌کند...» و این درجه از توکل در میان مردم بسیار کم است و از مقام صدیقین می‌باشد و این مخصوص کسانی است که در برابر ذات پاک خدا و «اله» مبهوتند و غرق صفات جمال و جلال او هستند. (۱)

۵- راه های رسیدن به توکل

علمای علم اخلاق برای رسیدن به توکل، راه هایی ارائه کرده اند که هر کدام عامل مؤثری برای کسب این فضیلت بزرگ اخلاقی است، از جمله: توجه به «توحید افعالی» و اعتقاد به این که همه چیز در این عالم مستند به ذات پاک خداست، سرچشمه هستی اوست و کائنات از وجود «ذی جود» او می باشند، مسبب الاسباب اوست و تأثیر هر عاملی به فرمان او می باشد، همه موجودات ریزه خوار خوان نعمت او هستند و از فضل و کرم او بهره می گیرند. پاورقی ۱- اقتباس از معراج السعاده، صفحه ۷۸۶. صفحه ۲۸۲ پس از تأمل در این امور، به حالات گذشته خویش بنگرد و ببیند که چگونه خداوند عالم، او را به وسیله نور هستی از ظلمت نیستی خارج ساخته و لباس زیبای وجود که ریشه همه موهبتهاست بر قامت او پوشانیده است. هنگامی که در رحم مادر، در «ظلمات ثلاث»، دست او از همه جا کوتاه بود، از لطف خداوند بی بهره نبود بلکه هر چه نیاز داشت در اختیارش بود. پس از گام نهادن در فضای این جهان نیز آنچه مایه حیات و بقای او بود، از شیر مادر گرفته تا نوازش ها و محبت های او را برایش فراهم ساخت. به او آموخت که چگونه پستان مادر را بمکد و چگونه عواطف او را به نفع خود برانگیزد و او را شبانه روز به خدمت خود وادار کند. در حالی که مادر، از این خدمت خسته کننده لذت ببرد و احساس رضایت کند! هنگامی که این کودک رشد کرده، بزرگ می شود، نعمت های گوناگون الهی نیز از آسمان و زمین بر او فرو می ریزد و او را غرق الطاف و عنایات می سازد. آری! هرگاه در این امور بیندیشد، در می یابد که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکل کرد و به مضمون آیه شریفه «وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱) هرگاه خداوند (برای آزمایش یا کیفر گناه)، زبانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند، هر خیری را) می رساند و او آمرزنده مهربان است». ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد. پاورقی ۱- یونس، ۱۰۷. صفحه ۲۸۳

۱۴۱۳. شهوت پرستی و عفاف

اشاره

«شهوت» در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند. مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی» نیز به کار رفته است. واژه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام کلمه آمده است و هم به معنی خاص آن. در این بحث، نظر ما بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است. «شهوت» نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است. مفهوم عام آن، خویشتن داری در برابر هر گونه تمایل افراطی نفسانی است و مفهوم خاص آن، خویشتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است. «عفت» یکی از فضایل مهم اخلاقی در رشد و پیشرفت و تکامل جوامع انسانی است؛ اما شهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط فرد و جامعه می شود. مطالعات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفت داشته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسته اند، اما افراد یا جوامعی که در «شهوت پرستی» غرق شده اند، نیروهای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند. صفحه ۲۸۴ طبق نظر کارشناسان حقوقی، «شهوت جنسی» در ایجاد جرم و جنایت نقش عمده را دارد تا جایی که گفته شده است: «در هر جنایتی، شهوت جنسی نیز دخیل بوده است». شاید این تعبیر، مبالغه

آمیز باشد، ولی به یقین منشأ بسیاری از جنایات و انحرافات، طغیان «غریزه جنسی» و شهوت پرستی است. خون‌های بسیاری در این راه ریخته شده و اموال فراوانی برباد رفته، اسرار مهم کشورها به وسیله زنان جاسوسی که سرمایه و ترند کارشان استفاده از زیبایی و آلودگی یشان بوده، افشا شده و آبروی بسیاری از آبرومندان در این راه ریخته شده است. طبق بیان آیات و روایات در می‌یابیم که یکی از ابزارهای مهم شیطان همین «شهوت جنسی» است. در قرآن کریم در موارد مختلف به «عفت» و «شهوت پرستی» اشاره شده است که ما در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم: ۱- فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفًا أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَاً * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (سوره مریم، آیه ۵۹ و ۶۰) ۲- وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (سوره نساء، آیه ۲۷) ۳- وَ لَوْ طَآ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ * أَتَيْنَكُم لَأْتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (سوره عنكبوت، آیه ۲۸ و ۲۹) ۴- وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَ ضَآقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالَ هَذَا يَوْمُ عَصِيبٍ وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهَرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَعِيفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنْ الْبَيْلِ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَآتِكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنْ مَوْعَدَهُمْ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (سوره هود، آیات ۷۷ تا ۸۳) صفحه ۲۸۵ ۵- كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي إنا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا عَالَ لُوطٌ نَجَّيْنَا هُم بِسَحْرِ (سوره قمر، آیه ۳۳ و ۳۴) ۶- وَ لَوْ طَآ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النَّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِفُونَ وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا- أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْتَهَرُونَ فَانْجِنَا وَ أَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَاتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ - وَ آمَطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (سوره اعراف، آیات ۸۰ تا ۸۴)

ترجمه

۱- اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید! مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد. ۲- خدا می‌خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می‌خواهند شما به کلی منحرف شوید. ۳- و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می‌دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است». آیا شما به سراغ مردان می‌روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می‌کنید و در مجلس‌تان اعمال ناپسند انجام می‌دهید؟! اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می‌گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!» صفحه ۲۸۶ ۴- و هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت: «امروز روز سختی است!» (زیرا آنها را نشناخت و ترسید، قوم تبه‌کار مزاحم آنها شوند). قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت سراغ او آمدند - و قبلاً کارهای بد انجام می‌دادند - گفت: «ای قوم من! این‌ها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از زشتکاری چشم‌پوشید!)، از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟! گفتند: «تو می‌دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم!» گفت: «(افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه‌گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آن‌گاه می‌دانستم با شما زشت‌سیرتان ددمنش چه کنم!)» (فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار تویم، آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده‌ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند،

مگر همسرت که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟! و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ (گل‌های متحجر) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم. (سنگ‌هایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از (سایر) ستمگران دور نیست! ۵- قوم لوط اندازها (و هشدارهای پی در پی پیامبران) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ‌ها را به حرکت در می آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم! ۶- (و به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!» آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید. صفحه ۲۸۷ ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «این‌ها را از شهرتان بیرون کنید که این‌ها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم صدا نیستند!)». (چون کار به این جا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم، جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود. و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که آنها را در هم کوید و نابود ساخت). پس بنگر که سرانجام کار مجرمان چه شد!

تفسیر و جمع بندی

بلای شهوت پرستی در طول تاریخ

در نخستین آیه، بعد از ذکر نام گروهی از پیامبران الهی و صفات برجسته و والای آن بزرگواران، می فرماید: «ولی بعد از آنها، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا. (۱) و بلافاصله بعد از آن - به عنوان یک استثنا - می فرماید: «مگر آنها که توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا. (۲) شایان توجه این که بعد از مسئله ضایع کردن نماز، سخن از پیروی «شهوات» و به دنبال آن، گمراهی به میان آمده است. این تعبیر حساب شده از یک سو اشاره به آن است که نماز، عامل مهمی برای شکستن «شهوات» و خود کامگی‌ها و هواپرستی‌هاست همان‌طور که در آیه ۴۵ سوره عنکبوت آمده: «...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و از سوی دیگر نشان می دهد که سرانجام «شهوت پرستی»، گمراهی و ضلالت است، همان‌گونه که در آیه ۱۰ سوره روم آمده است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا الشُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» سپس سرانجام کار کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به این جا رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! پاورقی ۱- مریم، ۵۹. ۲- مریم، ۶۰. صفحه ۲۸۸ آری! آنها گمراه می شوند و به کیفر گمراهی خود یعنی، آتش قهر و غضب الهی گرفتار خواهند شد. روشن است که «شهوات» در این جا مفهوم وسیعی دارد و منحصر به «شهوت جنسی» نیست، بلکه هر گونه تمایل افراطی نفسانی و هواپرستی را شامل می شود. البته کسانی که توبه کنند و ایمان خود را که به خاطر گناه ضربه دیده است تجدید نموده و به سراغ اعمال صالح بروند، اهل بهشت خواهند بود و آثار تضییع نماز و پیروی شهوات از وجودشان برچیده خواهد شد. در دومین آیه، ضمن بیان مقابله آشکار میان «بازگشت به سوی خدا» و «پیروی از شهوات»، و اشاره به این که این دو موضوع در دو جهت مخالف، حرکت می کنند، می فرماید: «خدا می خواهد توبه شما را بپذیرد و شما را ببخشد و از آلودگی پاک سازد اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی (از راه حق) منحرف شوید وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا. (۱) آری! آنها که غرق گناه و شهوتند، می خواهند دیگران را نیز هم رنگ خود سازند و از سر تا پا آلوده گناه کنند در حالی که خداوند می خواهد مردم با ترک شهوات به سوی او بازگردند و

غرق معرفت و نور و صفای تقوا و قرین سعادت و خوشبختی شوند. به گفته مفسران بزرگ، منظور از «میل عظیم»، هتک حدود الهی و آلوده شدن به انواع گناهان است. بعضی نیز آن را به معنی ازدواج با محارم و مانند آن - که در آیات قبل، از آن نهی شده است - تفسیر کرده اند که در واقع یکی از مصادیق مفهوم بالاست. لازم به یادآوری است که پیروی از شهوات در این آیه، ممکن است دارای همان مفهوم عام باشد و نیز ممکن است اشاره به «شهوت جنسی» باشد زیرا این آیه بعد از آیاتی قرار گرفته که حرمت ازدواج با محارم و زنان شوهردار و کنیزان (آلوده به اعمال منافی عفت) را بیان کرده است. به هر حال این آیه، گواه روشنی است به این که راه «شهوت پرستی» از راه «خداپرستی» جدا بوده و این دو در مقابل هم قرار دارند. پاورقی ۱- نساء، ۲۷. صفحه ۲۸۹ آیات سوم، چهارم، پنجم و ششم، از آیات مورد بحث، ناظر به داستان قوم لوط و «شهوت پرستی» آنهاست. شهوتی آمیخته با انحرافات جنسی که در تمام تاریخ آمده است. هر بخش از این آیات، نکته خاصی را تعقیب می کند که ما به طور اجمال به آنها اشاره می کنیم: سومین آیه، گفتار حضرت لوط (علیه السلام) را بیان می کند که قوم خود را مورد سرزنش شدید قرار داد: «لوط را فرستادیم، در آن هنگام که به قوم خود گفت: شما کار بسیار شنیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان، قبل از شما آن را انجام نداده است. و لوطاً اذ قال لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ». (۱) «فاحشه» واژه ای است که به هر کار بسیار زشت اطلاق می شود، هر چند در تعبيرات متعارف بیشتر به «فحشاء جنسی» اطلاق می گردد. تعبیر آیه فوق، نشان می دهد که در جامعه بشری «هم جنس گرایی» از قوم لوط (علیه السلام) شروع شد و تا آن زمان سابقه نداشت. در ادامه آمده است: «آیا شما به سراغ مردان می روید و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید و در مجلس خود، اعمال زشت (دیگر نیز) انجام می دهید؟! اِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقَاطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ...». (۲) در این تعبیر یکی از علت های مهم تحریم «هم جنس گرایی» را قطع نسل بشر می داند زیرا هنگامی که این عمل زشت اخلاقی به شکل فراگیر در آید، خطر انقطاع نسل بشر، جامعه بشری را تهدید می کند. بعضی از مفسران، جمله «وَ تَقَاطَعُونَ السَّبِيلَ» آیه فوق را، اشاره به راهزنی و دزدی قوم لوط دانسته اند و بعضی اشاره به مزاحمت های جنسی می دانند که به عمد برای راهگذران به وجود می آوردند! پاورقی ۱- عنکبوت، ۲۸. ۲- عنکبوت، ۲۹. صفحه ۲۹۰ «نادی» از ماده «ندا» به معنی مجلس عمومی یا مجلس تفریح است زیرا در آن جا افراد یکدیگر را «ندا» می کنند. گرچه قرآن کریم، در این جا شرح نداده که آنها در جلسات تفریحی خود، چه منکرات دیگری را انجام می دادند، ولی پیداست که اعمالی متناسب با همان عمل شنیعشان بوده است. در روایات آمده است، آنها در حضور جمع بدن های خود را برهنه می کردند، فحش های رکیک می دادند و کلمات زشت و بسیار زننده رد و بدل می نمودند و حرکات ناشایست دیگری داشتند که قلم از ذکر آنها شرم دارد. آنها چنان، غرق در شهوت بودند که خدا و همه ارزش های اخلاقی و انسانی را به باد مسخره می گرفتند. به همین دلیل، هنگامی که پیامبرشان حضرت لوط (علیه السلام) از روی تعجب و انکار سؤالی از عمل شنیعشان نمود، «پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور...! فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ». (۱) و به این ترتیب عذاب الهی را نیز به سخریه گرفتند. در چهارمین بخش از این آیات به گوشه دیگری از داستان قوم لوط اشاره می کند: «و آن زمانی است که فرشتگان الهی (که مأمور عذاب قوم لوط بودند در چهره جوانان زیبایی) به سراغ حضرت لوط (علیه السلام) آمدند و او (که آنها را نمی شناخت) از مشاهده آنان سخت ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و (پیش خود گفت): امروز روز سختی است زیرا ممکن است، این قوم زشت سیرت، حرمت میهمان های مرا نشناسند و قصد تجاوز به آنان را داشته باشند! و لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ». (۲) (و در این هنگام، اشرار قوم باخبر شدند «و به سرعت به سراغ او آمدند (و قصد سویی نسبت به میهمان او داشتند) و پیش از آن نیز اعمال بدی انجام می دادند) و این کار یعنی، تجاوز به میهمانان از آنها بعید نبود! و اَوَّحَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ...». (۱) پاورقی ۱- عنکبوت، ۲۹. ۲- هود، ۷۷. صفحه ۲۹۱ «حضرت لوط (علیه السلام) (بسیار ناراحت شد و با ایثار و

فداکاری عجیب و یا به خاطر اتمام حجت) به آنها گفت: این دختران منند که برای شما پاکیزه ترند (بیایید با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع خود دست بردارید. از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم رسوا نسازید، آیا یک انسان رشید (و عاقل و با غیرت) در میان شما نیست؟ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَعْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ». (۲) ولی آن قوم کثیف و زشت سیرت، نه تنها در برابر این همه بزرگواری حضرت لوط (علیه السلام) حیا نکردند، بلکه بی شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود می دانی، ما را به دختران تو حقی نیست (و به جنس زن علاقه ای نداریم!) تو به خوبی می دانی که ما چه چیز می خواهیم! قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَانْكَ لَتَعْلَمُنَّ مَا نُرِيدُ». (۳) هنگامی که قوم لوط، وقاحت را به آخرین درجه رساندند؛ حضرت لوط (علیه السلام) فریاد زد و گفت: «ای کاش! قوت و قدرتی داشتم (تا شما خیره سران را مجازات می کردم) و ای کاش! تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان نیرومندی در اختیار من بود (تا به کمک آنها) شما منحرفان را سخت کیفر می دادم! قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ» (۴) همان گونه که در ادامه این آیات آمده است حضرت لوط (علیه السلام) متوجه شد که آنها فرستادگان پروردگارانند، هیچ کس نمی تواند کمترین آسیبی به آنها برساند. فرشتگان به حضرت لوط (علیه السلام) خبر دادند که فردا صبح عذاب هولناکی به سراغ این قوم می آید و شهرهای آنها به کلی زیر و رو می شود و بارانی از سنگ های آسمانی بر آنها فرو می ریزد؛ حضرت لوط (علیه السلام) دستور دادند که شبانه به اتفاق خانواده اش - به استثنای همسرش که از تقوا بی بهره بود - آن شهرها را ترک کنند که صبحگاهان عذاب الهی فرا می رسد. پاورقی ۱- هود، ۲- ۷۸. هود، ۳- ۷۸. هود، ۴- هود، ۸۰. صفحه ۲۹۲ در پنجمین بخش از آیات، ضمن اشاره به مجازات شدید این قوم ننگین زشت سیرت می فرماید: «قوم لوط، انذارها و هشدارهای مکرر (پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد، فرستادیم (و همه را زیر آن مدفون ساختیم)، جز خاندان لوط که آنها را سحر گاهان نجات دادیم، (به استثنای همسرش که مشمول مجازات قوم گنهکار شد) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَبْحٍ (۱). البته این بخشی از مجازات دردناک آنها بود، زیرا در قرآن آمده است که: «نخست زلزله ای - به امر ما - آمد و سرزمین آنها را زیر و رو کرد، آن چنان که قسمت های بالا- در پایین و قسمت های پایین در بالا قرار گرفت؛ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا...» (۲). «و بارانی از سنگ بر آنها فرو فرستادیم... وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّن سَجِّيلٍ مَّنصُودٍ» (۳) این باران سنگ، ممکن است بخشی از سنگ های سرگردان آسمانی بوده که به فرمان پروردگار الهی بر فراز آسمان شهر آنها ظاهر گشته و بر ویرانه ها و اجساد بی جان آنان باریده است. احتمال دیگر این است که «حاصب» به معنای «طوفان شن» باشد. این طوفان گاهی تپه هایی را از یک گوشه بیابان برداشته و به آسمان می برد، سپس در نقطه ای دیگر، مانند بارانی فرو می ریزاند، به طوری که گاهی قافله ها، زیر انبوهی از شن و ماسه مدفون می گشت! حال این نکته قابل تأمل است که هر چند، گاهی طوفان های شن یا باران های سنگ در جهان طبیعت روی می دهد؛ ولی خداوند متعال فرمان داده بود که این حوادث در آن ساعت مخصوص و معین - که فرشتگان حضرت لوط (علیه السلام) را خبر داده بودند - واقع گردد. احتمال دیگری نیز وجود دارد که ممکن است، نخست زلزله ای سهمگین، شهرهای آنها را زیر و رو کرده و سپس بارانی از سنگ های آسمانی بر سرشان فرو ریخته و آنگاه طوفانی از شن، آثار آنها را محو و نابود کرده باشد که این عذاب های سه گانه، بیانگر شدت خشم الهی، نسبت به این قوم روسیاه است. پاورقی ۱- قمر، ۳۴ و ۳۵. ۲- هود، ۸۲. ۳- همان. صفحه ۲۹۳ در ششمین و آخرین بخش از آیات، ضمن اشاره فشرده و مختصر به تمام ماجرای قوم لوط - از آغاز تا پایان - می فرماید: «به خاطر آورید (لوط) را؛ هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل شنیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آن را انجام نداده بود؟! وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ». (۱) آری! شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؛ شما جمعیت تجاوزکاری هستید، زیرا قوانین و سنت های الهی را رها کرده و راه انحراف را پیش گرفته اید، راهی که سبب نابودی نسل و شیوع انواع بیماری ها و مفساد دیگر اجتماعی می شود. گر چه بیماری وحشتناک «ایدز»

یکی از هولناکترین بیماری‌های عصر ما شناخته شده، ولی بعید نیست که این بیماری در آن زمان نیز وجود داشته و گروهی از قوم لوط به آن گرفتار شده بودند. به همین علت خداوند حکیم و رحیم، اجساد آنها را زیر خروارها سنگ و شن دفن کرد تا این امر، هم درس عبرتی برای دیگران بوده و هم مایه نعمتی که همان جلوگیری از انتشار و سرایت این بیماری به دیگران بوده است. به هر حال، آن قوم آلوده، به قدری بی شرم بودند که نه تنها به سخن حضرت لوط (علیه السلام) گوش ندادند، بلکه خواستار اخراج او و خاندانش - به جرم پاکی از آلودگی‌های شایع در میانشان - از آبادی‌ها شدند. قرآن کریم در ادامه این آیات به آن اشاره دارد: «وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنْهُمْ أَنْتَ يَتَطَهَّرُونَ» (۲) خداوند در ادامه این آیات می‌فرماید: «ما لوط و خاندانش را - به جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود، نجات بخشیدیم، سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم (و همه را نابود کردیم و مدفون ساختیم). اکنون بنگر، سرانجام کار مجرمان چگونه بود؟ فَانجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ - وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (۱) پاورقی ۱ - اعراف، ۸۰، ۲ - اعراف، ۸۲، صفحه ۲۹۴ آری! آنها چنان آلوده بودند که بی گناهی و پاکدامنی را گناه می‌دانستند! و پاکان را به جرم پاکی محکوم به تبعید و راندن از خانه و زندگیشان می‌کردند. هر چند قبل از انجام این کار، به غضب الهی گرفتار و نابود شدند. بخش مهمی از این آیات، ضمن بیان عواقب هوسبازی و هواپرستی و شهوترانی - به مفهوم عام و خاصش - این عمل ناشایسته و پست اخلاقی را که سرچشمه گناهان و اثرات مخرب اجتماعی بی شماری است، سخت نکوهش می‌نماید.

شہوت پرستی در روایات اسلامی

این مسئله در منابع روایی اسلام، مورد توجه فراوان قرار گرفته است که بیشتر آنها بیانگر هشدار، درباره پیامدهای خطرناک آن است. این احادیث تکان دهنده، هر خواننده‌ای را تحت تأثیر عمیق قرار داده و روشن می‌سازد که آلودگی به «شہوت» - خواه به مفهوم عام و خواه به مفهوم خاص آن - از موانع اصلی سعادت و کمال انسان‌ها و از اسباب مهم گسترش گناه و جنایت در جامعه بشری است که در ذیل، به بعضی از آن احادیث اشاره می‌شود: ۱ - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ إِلَهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوَى مُتَّبِعٍ» (۲) در زیر آسمان معبودی جز خدا پرستیده نشده است که در پیشگاه خدا، بدتر از هوا و هوس باشد که انسان را به دنبال خود می‌کشاند». (۲) به این ترتیب، روشن می‌شود که «شہوت» و هوای نفس از خطرناکترین عوامل انحراف انسان به سوی زشتی‌هاست. پاورقی ۱ - اعراف، ۸۳ و ۸۴، ۲ - الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۱ به نقل از میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۴۷۸، شماره ۲۱۴۰۰، صفحه ۲۹۵، ۲ - امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرمایند: «الشَّهَوَاتُ سِيمُومٌ قَاتِلَاتٌ شَهَوَاتُهَا، زَهْرَاهُ كِشْنَةٌ» (۱) (که شخصیت و ایمان و مروّت و اعتبار انسان را نابود می‌سازد). ۳ - در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار (علیه السلام) آمده است: «الشَّهَوَاتُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ شَهَوَاتُ دَامِ هَيْبَةِ الشَّيْطَانِ» (۲) (که انسان‌ها را به وسیله آن در هر سن و سال و در هر زمان و مکان صید می‌کند). ۴ - همان حضرت (علیه السلام) در جای دیگر می‌فرمایند: «إِئْتَمَعَ نَفْسُكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ تَسَلَّمَ مِنَ الْآفَاتِ» اگر می‌خواهید از آفات در امان باشید، خوشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدارید». (۳) ۵ - در حدیث دیگری نیز از همان پیشوای پرهیزکاران جهان آمده است: «تَرَكُ الشَّهَوَاتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ وَأَجْمَلُ عَادَةٍ» ترک شهوت‌ها، برترین عبادت و زیباترین عادت است». (۴) ۶ - امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا اشْتَهَى، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ» کسی که به هنگام غضب و تمایل و ترس و شهوت، مالک نفس خویش باشد، خداوند جسد او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند». (۵) ۷ - امام مؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث دیگری می‌فرماید: «ضَادُّوا الشَّهْوَةَ مُضَادَّةَ الضِّدِّ ضِدَّهُ وَ حَارِبُوهَا مُحَارِبَةَ الْعِدُوِّ الْعِدُوُّ» با خواهش‌های نفسانی در تضاد باشید، همچون تضاد دو ضد با یکدیگر و با آن به پیکار برخیزید (مانند) پیکار دشمن با دشمن». (۶) این سخن با صراحت، این حقیقت را

- بازگو می کند که «شهوة پرستی» درست مقابل «سعادت» و خوشبختی انسان قرار گرفته است. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۸۷۶
- ۲- غررالحکم، حدیث ۲۱۲۱. ۳- غررالحکم، حدیث ۴۲۴۴۰- همان مدرک، حدیث ۴۵۲۷-۵ بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۴۳.
- ۶- شرح غررالحکم، حدیث ۵۹۳۴. صفحه ۲۹۶

پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

درباره پیامدهای شهوت پرستی و پیروی از هوای نفس، تعبیرات دقیق، حساب شده و تکان دهنده ای در احادیث اسلامی دیده می شود که در این بحث تنها به کلام پیشوای متقیان حضرت علی (علیه السلام) اشاره می شود: ۱- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهَا تَقُودُكُمْ إِلَى رُكُوبِ الذُّنُوبِ وَالتَّهْجُمِ عَلَى السَّيِّئَاتِ رَازِ شَهَوَاتِ سِرْكَشِ بِيْرَهِيْزِيْدِ كِهْ شَمَا رَا بَهْ اِرْتِكَابِ اَنْوَاعِ گَنَاهَانِ وَ هِجُومِ بَرِ مَعَاصِي مِي كِشَانْد.» (۱) ۲- این مسئله گاهی به قدری شدید می شود که به کلی دین انسان را برباد می دهد؛ چنان که در حدیث دیگری می فرماید: «طَاعَةُ الشَّهْوَةِ تُفْسِدُ الدِّينَ رُفْرْمَانِبِرْدَارِي اَز شَهَوَاتِ نَفْسَانِي، دِيْنِ اِنْسَانِ رَا فَاَسِد مِي كَنْد.» (۲) ۳- آن حضرت (علیه السلام) در تعبیر دیگری می فرماید: «طَاعَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الْعَقْلَ رُهَوَاپَرَسْتِي عَقْلِ اِنْسَانِ رَا فَاَسِد مِي كَنْد.» (۳) ۴- در جای دیگر می فرماید: «الْجَاهِلُ عَيْدُ شَهْوَتِهِ رَانْسَانِ نَادَانِ بِنْدَه شَهْوَتِ خُوِيْشِ اِسْت.» (۴) یعنی، انسان جاهل مثل برده خوار و ذلیلی است که در برابر شهوت خویش، هیچ اختیاری از خود ندارد. ۵- در تعبیر دیگر می فرماید: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ اَسِيْرٌ لَا يَنْفَكُ اَسْرُهُ رُبْرْدَه شَهْوَتِ چِنَانِ اَسِيْرِ اِسْت كِهْ هَرْگَزِ رُوِي اَزَادِي رَا نَخَوَاهِدِ دِيْد.» (۵) ۶- آن حضرت (علیه السلام) در این که سرانجام «شهوت پرستی»، رسوایی است، می فرماید: «حِلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يُنْغَضِيْهَا عَارُ الْفَضِيْحَةِ رُشِيْرِيْنِي شَهْوَتِ رَا نَنْگِ رَسُوَايِي اَز مِيَانِ مِي بَرْد.» (۶) ۷- در تعبیر دیگری، شهوت پرستی را کلید انواع شرها می دانند: «سَيِّبُ الشَّرِّ غَلْبَةُ الشَّهْوَةِ (۱) سَبَبُ شَرِّ، غَلْبَه شَهْوَتِ اِسْت.» پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۲۵۰۵. ۲- شرح غررالحکم، حدیث ۵۹۸۵. ۳- همان مدرک، حدیث ۵۹۸۳. ۴- غررالحکم، حدیث ۴۴۹. ۵- غررالحکم، حدیث ۶۳۰۰. ۶- غررالحکم، حدیث ۴۸۸۵. صفحه ۲۹۷ با توجه به این که «الشَّرُّ» با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده است، معنای عموم را می رساند که این امر بیانگر آن است که «شهوت پرستی»، سرچشمه تمام شرها و بدبختی هاست. ۸- در جای دیگر ضمن اشاره به این نکته که غلبه هوا و هوس، سبب بسته شدن راه های سعادت بشری شده و او را در گمراهی نگاه می دارد، می فرماید: «كَيْفَ يَسْتَطِيعُ الْهُدَى مَنْ يَغْلِبُهَا الْهَوَى رُچِگُوْنَه مِي تُوَانْدِ اِنْسَانِ بَه هِدَايَتِ بَرَسِد، دَر حَالِي كِهْ هَوَايِ نَفْسِ بَرِ اَوْ غَالِبِ گَرْدِيْدَه اِسْت.» (۲) ۹- آن حضرت در سخن دیگری، غلبه شهوات را باعث تضعیف شخصیت انسان می دانند: «مَنْ زَادَتْ شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرُوْتُهُ رُكَسِي كِهْ شَهْوَاتِ اَوْ فَرْوَنِي يَابِد، شَخْصِيْتِ اِنْسَانِي اَوْ كَم مِي شُوْد.» (۳) ۱۰- در بیان دیگری به این حقیقت اشاره می کند که راه بهشت، راه «شهوت پرستان» نیست: «مَنْ اِسْتَأْتَقَ اِلَى الْجَنَّةِ سِوَا عَنِ الشَّهَوَاتِ رُكَسِي كِهْ مَشْتَاقِ بَهْشْتِ بَاشِد بَايِد شَهْوَتِ پَرَسْتِي رَا فَرَاْمُوشِ كَنْد.» (۴) ۱۱- در جای دیگر این نکته را گوشزد می کند که حکمت و آگاهی با شهوت پرستی سازگار نیست: «لَا تَسْتَكُنُ الْحِكْمَةَ قَلْبًا مَعَ شَهْوَةٍ رُحَكْمَتِ وَ دَانِشِ دَر قَلْبِي كِهْ جَايِ شَهْوَتِ پَرَسْتِي اِسْت، سَاكِنِ نَمِي شُوْد.» (۵)

آثار زیانبار شهوت پرستی

از بحث های قبل روشن شد که «شهوت» دارای مفهوم عام و وسیعی بوده و شامل هرگونه دوست داشتن، تمایل و رغبت به درک لذت و خواهش نفس می شود. بدون این که اختصاص به شهوت جنسی داشته باشد، گرچه گاهی در خصوص شهوت جنسی نیز به کار رفته است. پاورقی ۱- شرح غررالحکم، حدیث ۵۵۳۳. ۲- همان مدرک، حدیث ۷۰۰۱، صفحه ۵۶۶ غررالحکم. ۳- همان

مدرک، حدیث ۸۰۲۲. ۴- همان مدرک، حدیث ۸۵۹۱. ۵- همان مدرک، حدیث ۱۰۹۱۵. صفحه ۲۹۸ در قرآن مجید نیز این مفهوم در یازده مورد به صورت عام استفاده شده است و تنها در دو مورد در معنی خاص آن به کار رفته است. در روایات اسلامی و کلمات علمای اخلاق نیز اغلب در مفهوم عام به کار رفته که در مقابل آن واژه «عفت» به معنی خویشتن داری و چشم پوشی از لذایذ گناه آلوده مادی به کار می رود. این مفهوم بیشتر در موارد منفی به کار می رود، اما گاهی در موارد مثبت نیز به کار رفته است؛ مانند، آن جایی که خداوند خطاب به بهشتیان می فرماید: «...وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُي أَنْفُسُكُمْ...» هر چه را دوست بدارید و به آن تمایل داشته باشید، در بهشت برای شما فراهم است» (۱) یا آن جایی که می فرمایند: «...فِيهَا مَا تَشْتَهُي الْأَنْفُسُ وَتَلذُّ الْأَعْيُنُ...» در بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم از آن لذت می برد، موجود است» (۲). به هر حال این واژه، بیشتر دارای بار منفی بوده و در مواردی که هوا و هوس افراطی بر انسان چیره گشته و تمایلات ویرانگر و گناه آلود بر تمام وجودش مستولی گردد به کار می رود. این واژه و مشتقات آن، در قرآن مجید، سیزده مورد به کار رفته که شش مورد آن دارای مفهوم مثبت و هفت مورد آن دارای مفهوم منفی است. به هر حال «شهوت» به هر معنی که باشد، هرگاه مفهوم خاص آن که همان خواست های افراطی و شهوانی است مورد نظر باشد؛ آثار زیانباری به دنبال خواهد داشت که به وضوح قابل مشاهده است که ضمن توجه به روایاتی که در فصل قبل آوردیم؛ باید اذعان داشت که سرتاسر تاریخ نیز مملو از پیامدهای نامطلوب شهوت پرستی هاست که به طور خلاصه می توان به عناوین زیر، اشاره کرد: ۱- آلودگی به گناه شهوت پرستی انسان را به سوی انواع گناهان می کشاند و در واقع یکی از سرچشمه های اصلی گناه و معصیت و نافرمانی خدامحسوب می گردد؛ زیرا چشم و گوش انسان را بسته و به مصداق حدیث نبوی «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ» (۱)، آدمی را کور و کر کرده و قدرت درک واقعیت ها را از او می گیرد و در چنین حال، زشتی ها در نظر او زیبا و زیبایی ها در نظر او زشت و بی رنگ می شود. پاورقی ۱- فصلت، ۳۱. ۲- زخرف، ۷۱. صفحه ۲۹۹ به همین دلیل، در روایات سابق (روایت هشتم) خواندیم که امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره پیروی از شهوات هشدار داده و می فرماید: «از شهوات سرکش پرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان می کشاند». در حدیث دهم، از همان حضرت نیز به این نکته اشاره شد که: «هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند» و در حدیث نهم نیز فرمودند (اگر شهوت پرستی تشدید شود): «دین انسان را برباد می دهد و حتی انسان را به بت پرستی می کشاند». در این رابطه مفسران و ارباب حدیث، در ذیل آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حشر، داستانی درباره عابدی از قوم بنی اسرائیل به نام «برصیصا» آورده اند که شاهد زنده ای برای این مدعاست، داستان گرچه معروف است، اما تکرارش خالی از صواب نیست: ...مرد عابد بنی اسرائیلی به خاطر سال ها عبادتش، به آن حد از مقام قرب الهی رسیده بود که بیماران با دعای او سلامت خود را باز می یافتند و به اصطلاح مستجاب الدعوه شده بود. روزی، زن جوان زیبایی را که بیمار بود، نزد او آوردند و به امید شفا در عبادتگاه او گذاردند و رفتند. شیطان به وسوسه آن عابد مشغول شد و آن قدر صحنه گناه را در نظرش زینت داد که عنان اختیار را از کف او ربود؛ آن چنان که گویا عابد کر و کور گشته و همه چیز را به دست فراموشی سپرده است. دیری نپایید که آن عابد دامان «عفت» خویش را به گناه بیآلود. پس از ارتکاب گناه به خاطر این که احتمال داشت آن زن باردار شود و موجب رسوایی او گردد؛ باز شیطان و هوای نفس به او پیشنهاد کرد که زن را به قتل رسانده و در گوشه ای از آن بیابان وسیع دفن کند. پاورقی ۱- بحار الانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۶۵. صفحه ۳۰۰ هنگامی که برادران دختر، به سراغ خواهر بیمار خویش آمدند و عابد اظهار بی اطلاعی کرد؛ آنان نسبت به عابد مشکوک گشته و به جستجو برخاستند و پس از مدتی، سرانجام جسد خونین خواهر خویش را در گوشه بیابان از زیر خاک بیرون کشیدند. این خبر در شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروه زیادی از مردم به سوی عبادتگاه آن عابد حرکت کرد تا علت این قتل را بیابد. هنگامی که جنایات آن عابد روشن شد؛ او را از عبادتگاهش فرو کشیدند تا بر دار بیاویزند. در ادامه این حکایت آمده است: هنگامی که عابد در کنار چوبه دار قرار گرفت؛ شیطان در نظرش مجسم شد و گفت: من بودم که با وسوسه های خویش تو را به این روز انداختم؛ حال اگر آنچه را که من می گویم، اطاعت کنی،

تو را نجات خواهم داد. عابد گفت: چه کنم؟ شیطان گفت: تنها یک سجده برای من کافی است. عابد گفت: می بینی که طناب دار را بر گردن من افکنده اند و من در این حال توانایی سجده بر تو را ندارم. شیطان گفت: اشاره ای هم کفایت می کند. عابد بیچاره نادان، پس از این که با اشاره، سجده ای بر شیطان کرد، طناب دار گلویش را فشرده و او در دم جان سپرد. آری! شهوت پرستی باعث شد تا آن عابد، ابتدا به زنا آلوده شود و سپس قتل نفس انجام دهد و بعد دروغ بگوید و سرانجام مشرک گردد و بدین ترتیب محصول سال ها عبادت او برباد رفته و نزد خاص و عام رسوا شود. همه رنج جهان از شهوت آید که آدم زان برون از جنت آید (۱) پاورقی ۱- ناصر خسرو. صفحه ۲۳۰۱- فساد عقل شهوت پرستی، پرده های ضخیمی بر عقل و فکر انسان می اندازد؛ حق را در نظر او باطل و باطل را در نظر او، حق جلوه می دهد. در روایات گذشته نیز بیان داشتیم که: «طَاعِيَةُ الْهَوَى تُفْسِدُ الْعَقْلَ» هواپرستی عقل را فاسد می کند. (۱) به همین دلیل بسیاری از شهوت پرستان به هنگام غلبه شهوت، کارهایی انجام می دهند که بعد از فرونشستن آتش شهوت، از آن عمل خویش سخت پشیمان شده و گاه تعجب می کنند که چگونه دست به انجام آن کار احمقانه و غلط زده اند. در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «إِذَا أَبْصَرْتَ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ» هنگامی که چشم، مظاهر شهوت را ببیند، عقل از مشاهده عاقبت کار باز می ماند. (۲) ۳- تضعیف شخصیت اجتماعی انسان شهوت پرستی، شخصیت و احترام اجتماعی انسان را در هم می شکند و او را به ذلت می کشاند؛ زیرا برای کامیابی های شهوانی باید تمام قید و بندهای اجتماعی را شکست و تن به هر پستی داد. بدیهی است که انسان با شخصیت، در کشاکش شهوات، بر سر دوراهی قرار می گیرد که یا باید به خواست های شهوانی دل خویش برسد، یا شخصیت و احترام اجتماعی خود را حفظ نماید که اغلب جمع میان این دو غیر ممکن است! در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «زِيَادَةُ الشَّهْوَةِ تُزْرِي بِالْمُرُوَّةِ» افزون شدن شهوت، شخصیت انسان را لکه دار می کند. (۳) پاورقی ۱- شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۸۳. ۲- همان مدرک، حدیث ۴۰۶۳. ۳- همان مدرک، حدیث ۵۵۰۷. صفحه ۴۳۰۲- اسارت نفس اسارت و بندگی در برابر خواست های نفسانی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است؛ زیرا انسان شهوت پرست چنان اسیر شهوات خود می شود که بازگشت و دوری جستن از آنها، برایش مشکل و گاهی نیز غیر ممکن می گردد. نمونه بارز آن، زندگی خفت بار معتادان به مواد مخدر است که در ظاهر آزادند؛ ولی از هر اسیری، اسیرترند. زنجیر اعتیاد ناشی از شهوت پرستی نیز آن چنان دست و پای انسان را می بندد که گویا هر گونه حرکت و تلاش برای دوری جستن از خواست های رذیله، بسیار مشکل می گردد؛ مخصوصاً اگر هواپرستی، به سرحد عشق های جنون آمیز جنسی برسد که در این حال اسارت انسان به اوج خود می رسد. حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرمایند: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفِكُ أَسِيرُهُ» بنده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید. (۱) آن حضرت در تعبیر دیگری نیز می فرمایند: «وَكَمْ مَنَ عَقِلَ أَسِيرٌ تَحْتَ هَيْوَى أَمِيرٍ» چه بسیار عقلها و خردها که شهوات بر آن حکومت می کند. (۲) باز در حدیث دیگری می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ تَسْتَرْقُ الْجَهْلُولُ» شهوت ها، افراد نادان را برده خود می سازند. (۳) ۵- رسوایی و بی آبرویی رسوایی، یکی دیگر از پیامدهای شهوت پرستی است. تاریخ بشر مملو از شرح زندگی کسانی است که در جامعه دارای مقام و موقعیت ممتاز بودند؛ ولی هنگامی که اسیر «شهوت» و هوای نفس شدند، کارشان به رسوایی کشید. پاورقی ۱- غرر الحکم، حدیث ۶۳۰۰. ۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۲۱۱. ۳- غرر الحکم، حدیث ۹۲۲. صفحه ۳۰۳ در اشعار شعرا نیز رابطه «عشق» و «رسوایی» یک رابطه معروف و مشهور است. (۱) (رسوای عالمی شدم از فرط عاشقی) در داستان یوسف و همسر عزیز مصر نشان می دهد که چگونه همسر عزیز مصر با وجود احترام فراوان - به علت هواپرستی - رسوای خاص و عام شد یوسف به صبر خویش پیمبر شد رسوا شتاب کرد زلیخا را (۲) و به گفته شاعر عرب: انَّ الْهَوَى هُوَ الْهَوَانِ قَلْبُ إِسْمِهِ فَاِذَا هَوَيْتَ فَقَدْ لَقَيْتَ هَوَانًا (۳) هواپرستی همان پستی است که نام آن تغییر یافته، به همین دلیل هر هواپرستی پست می شود.

عوامل و اسباب شهوت پرستی

بارها در مباحث مشابه گفته ایم که برای درمان مفسد اخلاقی، باید نخست علل و ریشه‌ها و اسباب آن را بیابیم. بزرگان علم اخلاق نیز، در مباحث این علم، به بحث از انگیزه‌ها، اهمّیت فوق العاده‌ای داده‌اند. به همین دلیل لازم است بحث دقیقی در مورد عوامل شهوت پرستی داشته باشیم. امیال و خواسته‌های درونی که از آن به شهوات تعبیر می‌شود، - مخصوصاً شهوت جنسی - یک امر طبیعی و خدادادی بوده و از عوامل حرکت انسان، برای پیشرفت زندگی بشمار می‌آید. به همین دلیل، گرچه نمی‌توان آنها را از میان برد، اما هرگز نباید برای سرکوبی آنها نیز تلاش کرد. زیرا اگر این شهوات در حدّ اعتدال باشند، تنها مشکلی ایجاد نمی‌کنند، بلکه یکی از اسرار تکامل و تقدّم انسان نیز محسوب می‌گردند. آنچه که به صورت مفسده اخلاقی ظاهر می‌شود، همان طغیان شهوات و خارج شدن آنها از کنترل نیروی عقل و خرد است. پاورقی ۱- بر سر میدان رسوایی عشق عالمی را همچو شیدایی بین (عطّار) عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را (سعدی) ۲- ناصر خسرو. ۳- ادب الدنيا و الدین. صفحه ۳۰۴ حال باید ملاحظه کرد که چه عواملی سبب خارج شدن امیال و خواسته‌های درونی از تحت کنترل عقل گشته و به صورت نیرویی ویرانگر درمی‌آید. به یقین، امور زیر تأثیر زیادی در این مسئله دارد: ۱- ضعف ایمان ضعف ایمان، علت اصلی نادیده گرفتن فرمان‌های الهی است. اگر انسان، خدا را حاضر و ناظر بداند و دادگاه بزرگ الهی را در قیامت با چشمان قلب خویش مجسم نماید، هرگز حدود الهی را نمی‌شکند و از مرزها تجاوز نکرده و آلوده شهوات و مفسد اخلاقی نمی‌گردد. این همان برهان الهی است که در بدترین شرایط زندگی حضرت یوسف (علیه السلام) به سراغش آمد و او را از آلودگی به فحشا - که تمام زمینه‌های ارتکاب، موجود و موانعش مفقود بود - حفظ کرد. اگر ایمان ضعیف گشته و توجه به مبدأ و معاد کم گردد، زمینه طغیان شهوات کاملاً فراهم می‌شود که انسان در چنین شرایطی مثل حیوان درنده‌ای که از قفس خارج شده باشد و هیچ گونه مانعی در برابر خود نبیند، به همه جا حمله می‌کند و اگر کسی در برابرش ظاهر شود، می‌درد. در این رابطه در حدیث علوی آمده است: «مَنْ إِشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَبَإً عَنِ الشَّهَوَاتِ، كَسَى كَسَى فِي بَرَابَرِشِ ظَاهِرٍ شَوْد، مِی دَرِد. دَر اِیْن رَابَطَه دَر حَدِیْثِ عَلَوِیْ اَمَدَه سِپَارِد». (۱) گاهی نیز انسان برای بهره‌گیری از شهوات بدون قید و شرط، سدّ ایمان را درهم می‌شکند تا در شهوت پرستی آزاد باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲...۲)» بلکه انسان می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر، گناه کند (ز از این رو) می‌پرسد: قیامت کی خواهد بود؟! (سؤالی که نشانه انکار یا تردید است).» پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم حدیث ۸۵۹۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱. ۲- قیامت، ۵ و ۶. صفحه ۳۰۵ - ۲۰۵ بی‌اعتنایی به حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی بی‌اعتنایی به آبرو و حیثیت اجتماعی و ضعف شخصیت انسانی، اغلب سبب آلودگی به انواع شهوات می‌شود، در حالی که آبرو و شخصیت انسانی و توجه به حیثیت اجتماعی، انسان را - هر چند که ایمان به خدا نیز نداشته باشد - در برابر طغیان شهوات، کنترل می‌کند. به همین دلیل، در جوامع غیر دینی، افراد آبرومند و با شخصیت، کمتر تسلیم طغیان شهوات گشته و به «شکم پرستی» و شهوات بی‌قید و شرط جنسی روی می‌آورند. زیرا آبرو و حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی آنها، سدی است در برابر طغیان شهوات. بنابر این همیشه تنها افراد رذل و بی‌شخصیت، در چنگال این امور گرفتار می‌گردند. ۳- غفلت و بی‌خبری غفلت و بی‌خبری از پیامدهای شهوت پرستی، عامل دیگر آلودگی به این رذیله اخلاقی است؛ زیرا بیشتر رذایل اخلاقی، آثار سوء جسمانی و بهداشتی دارد. مثلاً، شکم پرستی، انسان را به انواع بیماری‌ها مبتلا می‌سازد و یا افراط در شهوت جنسی، نیرو و توان انسان را کاهش داده، اعصاب را درهم می‌کوبد و عمر را کوتاه نموده و در نهایت سلامت جسمی و روحی انسان را مختل می‌سازد. به همین دلیل، در جوامع غیر مذهبی، افراد زیادی مقید به رعایت اعتدال در خوردن و مسایل جنسی هستند. زیرا توصیه پزشکان رادر این زمینه پذیرفته و نتایج آن را درک کرده‌اند. مشکلات اجتماعی ناشی از شهوت

پرستی نیز قابل انکار نیست. به یقین «شکم پرستی» گروهی از مردم سبب گرسنگی گروه‌های دیگری خواهد شد. بی بند و باری در مسائل جنسی نیز سبب ناامنی زن و فرزند این افراد می‌شود و چه بسا که آلودگی به عمق خانه آنها نیز نفوذ کند. بنابر این هر کس که به این امور توجه کند، به یقین در کنترل شهوات خویش می‌کوشد. صفحه ۴۳۰۶ - معاشرت‌های نامناسب و محیط‌های آلوده معاشرت‌های نامناسب، دوستان ناباب، محیط‌های آلوده و فساد و وسائل ارتباط جمعی یکی از عوامل دیگر آلودگی به شهوت پرستی است. اغلب انسان‌های ناباب، دوستان خود را به گناه سوق داده و آنها را غرق گناه می‌سازند و راه‌های مختلف ارتکاب گناه را به آنها می‌آموزند، به گونه‌ای که می‌توان گفت: رایج‌ترین اسباب آلودگی به شهوت پرستی، معاشرت با انسان‌های گناهکار و آلوده است. بدآموزی ناشی از وسائل ارتباط جمعی و محیط‌های آلوده نیز از عوامل مهم این آلودگی است. در این زمینه در بحث‌های مربوط به امور «زمینه‌ساز مفسد اخلاقی» در جلد اول به قدر کافی صحبت کردیم و به طور مشروح بیان داشتیم که معاشرت‌های آلوده، نه تنها انسان را آلوده گناه و مفسد اخلاقی می‌کند، بلکه تا سر حد کفر نیز پیش می‌برد. قرآن مجید نیز درباره بعضی از دوزخیان می‌گوید: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا - يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمَّ أَتَّخَذْتُ فَلَانًا خَلِيلًا - لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا (۱)» و به خاطر بیاور روزی که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گردد و می‌گوید: ای کاش! با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) راهی برگزیده بودم. ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از ذکر خدا گمراه ساخت، بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان است. (او را گمراه می‌سازد، سپس در بیراهه ره‌ایش می‌کند.) محیط‌های آلوده، پدران و مادران فاسد و منحرف، از دیگر عوامل مؤثر آلودگی به شهوت پرستی است که تأثیر مخرب آنها قابل انکار نیست. به همین دلیل، هنگامی که بیشتر افراد پاک وارد چنین محیط‌هایی شوند، دین و ایمان خود را از دست داده و آلوده شهوات و مفسد اخلاقی می‌شوند. چون در جلد اول، در بحث «کلیات مسایل اخلاقی» این امور را به عنوان زمینه‌سازهای اخلاقی، به طور مشروح مورد بحث قرار داده ایم؛ در این جا به همین مقدار بسنده می‌کنیم. پاورقی ۱- فرقان، ۲۷ تا ۲۹. صفحه ۳۰۷

راه‌های درمان شهوت پرستی

راه‌های درمان مفسد اخلاقی به صورت اصولی تقریباً همه جا یکی است که به طور کلی در دو راه علمی و عملی خلاصه می‌شود. الف - راه علمی منظور از راه علمی، این است که انسان در آثار و پیامدهای شهوت پرستی بیندیشد و ببیند که چگونه تسلیم شدن در برابر شهوات، انسان را به ذلت، بدبختی، اسارت، تضعیف شخصیت اجتماعی و دوری از خدا می‌کشاند که زندگی خفت بار افرادی که آلوده شهوت شده‌اند، بیانگر این واقعیت است. بنابراین تأمل در امور مذکور و اندیشه پیرامون شرح حال «اولیاء الله» و پیروان راستین آنها که بر اثر مبارزه با شهوات به مقامات بالا در دنیا و نزد خدا رسیده‌اند، انسان را از شهوت پرستی باز خواهد داشت. علاوه بر این که تحکیم پایه‌های عقل و ایمان، انسان را قادر به کنترل شهوات می‌کند؛ در این رابطه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مِنْ كَمَلِ عَقْلِهِ اسْتِهَانٌ بِالشَّهَوَاتِ؛ کسی که عقلش کامل شود، شهوت‌ها را کوچک و بی‌ارزش می‌شمرد». (۱) در جای دیگر نیز می‌فرماید: «مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ؛ کسی که بر شهوات خود غالب شود، عقل و خرد او ظاهر می‌گردد». (۲) همچنین فرموده‌اند: «كَلَّمَا قَوَّيْتَ الْحِكْمَةَ ضَعَفْتَ الشَّهْوَةَ؛ هر قدر حکمت و دانش انسان تقویت شود، شهوات و تمایلات سرکش او ضعیف می‌گردد». (۳) آن حضرت در پیام پرمعنای دیگری نیز می‌فرماید: «أَذْكُرُ مَعَ كُلِّ لَهْدَةٍ زَوَالِهَا وَمَعَ كُلِّ نِعْمَةٍ إِنْتِقَالَهَا وَمَعَ كُلِّ بَلِيَّةٍ كَشْفِهَا، فَإِنَّ ذَلِكَ أَبْقَى لِلنِّعْمَةِ، وَأَنْفَى لِلشَّهْوَةِ، وَأَذْهَبَ لِلْبَطْرِ، وَأَقْرَبَ إِلَى الْفَرْجِ وَأَجْدَرُ بِكَشْفِ النِّعْمَةِ وَدَرْكِ الْمِأْمُولِ؛ هرگاه در لذت (حرامی) باشی، به یاد بیاور که روزی زایل می‌شود، و اگر در هر نعمتی هستی، به خاطر داشته باش که روزی سلب خواهد شد. در بلاها نیز انتظار برطرف شدن آن را داشته باش؛ زیرا این یادآوریه‌ها، نعمت را پایدارتر می‌کند و شهوات

را دور می‌سازد و مستی و غرور نعمت را به این ترتیب، اندیشه در پیامدها، اثر عمیقی در بازدارندگی از آلودگی به شهوت‌ها دارد. تمام تلاش رهبران الهی نیز این بوده است تا عواقب شوم گرفتاری در چنگال شهوات را به انسان‌ها گوشزد نموده و آنها را از کام شهوات نجات دهند. پاورقی ۱- شرح فارسی غررالاحکم، حدیث ۸۲۲۶. ۲- همان مدرک، حدیث ۷۹۵۳. ۳- همان مدرک، حدیث ۷۲۰۵. صفحه ۳۰۸ زایل می‌کند و به فرج و گشایش امور نزدیکتر و دراز میان رفتن اندوه و رسیدن به مقصود، نزدیکتر و شایسته است». (۱) این حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، بیانگر این معنی است: «خَمْسٌ اِنْ اَذْرَكَتُمْوهُنَّ فَتَعُوذُوا بِاللّٰهِ مِنْهِنَّ: لَمْ تَظْهَرِ الْفَاحِشَةَ فِي قَوْمٍ قَطُّ حَتَّى يُغْلِبُوْهَا، اِلَّا- ظَهَرَ فِيْهِمُ الطَّاعِيُوْنَ وَالْاَوْجَاعُ الَّتِي لَمْ تَكُنْ فِيْ اَسْيَافِهِمُ الَّذِيْنَ مَضَوْا وَ لَمْ يَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ اِلَّا- اَخَذُوا بِالسِّنِّينَ وَ شِدَّةَ الْمُؤْنَةِ وَ جَوْرَ السُّلْطَانِ، وَ لَمْ يَمْنَعُوا الزَّكَاةَ اِلَّا مُنِعُوا الْمَطَرَ مِنَ السَّمَاءِ، وَ لَوْلَا الْبَهَائِمُ لَمْ يُمَطَّرُوا وَ لَمْ يَنْقُصُوا عَهْدَ اللّٰهِ وَ عَهْدَ رَسُوْلِهِ اِلَّا سَلَطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ عَدُوْهُمْ وَ اَخَذُوا بِعَضِّ مَا فِيْ اَيْدِيهِمْ، وَ لَمْ يَحْكُمُوْا بِغَيْرِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَّا جَعَلَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ بِاَسِيْهِمْ بَيْنَهُمْ» پنج چیز است که اگر با آنها روبرو شدید، از آنها به خدا پناه ببرید. اعمال زشت و آشکار در هیچ قومی ظاهر نمی‌شود، مگر این که گرفتار طاعون و بیماری‌هایی می‌شوند که در میان پیشینیان آنها نبوده است و هیچ قومی کم‌فروشی نمی‌کنند مگر این که گرفتار قحطی و سختی زندگی و ظلم حاکمان می‌شوند و هیچ قومی منع زکات نکردند مگر این که، از باران رحمت الهی محروم شدند و اگر به خاطر حیوانات نبود، بارانی به آنها نازل نمی‌شد و هیچ جمعیتی، پیمان خدا و رسولش را نمی‌شکستند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط کرد و قسمتی از آنچه را که آنها داشتند، از آنان گرفتند و هیچ گروهی به غیر احکام الهی حکم نکردند، مگر این که خداوند اختلاف در میان آنها افکند و باهم درگیر شدند». (۲) بی‌شک، تأمل و تدبّر در این پیامدها، تأثیر مستمر و یا موقت در بازداشتن اعمال غیر اخلاقی دارد. پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۴۸۴، حدیث ۲۱۵۰۷. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۳. صفحه ۳۰۹ ب- راه عملی از نظر عملی راه‌های مختلفی برای درمان «شهوت پرستی» وجود دارد از جمله: ۱- یکی از بهترین راه‌های عملی برای نجات از گرداب شهوت، اشباع صحیح امیال و خواست‌های جنسی است زیرا اگر خواست‌ها و امیالی که در درون انسان وجود دارند از راه‌های صحیح، اشباع گردند، دیگر زیانبار و مخرب نخواهند بود. به تعبیر دیگر، این خواست‌ها را نمی‌توان و نباید سرکوب کرد، بلکه باید از آنها در کانال‌های صحیح و سازنده استفاده کرد. در غیر این صورت ممکن است تبدیل به سیلاب ویرانگری شود که حرث و نسل انسان را با خود خواهد برد. به همین دلیل، اسلام نه تنها تفریحات سالم و بهره‌گیری معتدل از خواست‌های درونی را مجاز شمرده، بلکه نسبت به آن تشویق نیز نموده است. خطبه معروفی که از امام جواد (علیه السلام) در مورد عقد همسرش نقل شده است، شاهد گویای این مدعاست. آن حضرت در این خطبه می‌فرماید: «اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَيَّ الْاَنَامِ اَنْ اَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ» یکی از نعمت‌های الهی بر بندگان این است که آنها را به وسیله حلال از حرام بی‌نیاز ساخته است». (۱) این حدیث معروف نیز بر همین نکته اشاره دارد: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ، فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيْهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يُرَمِّمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَمَدَّتْهَا فَيَمَّا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ» انسان با ایمان ساعات زندگیش را به سه بخش تقسیم می‌کند. قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگر را در راه اصلاح معاش و به‌زندگی‌اش به کار می‌گیرد و قسمت سوم را به بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دلپسند اختصاص می‌دهد». (۲) ۲- یکی دیگر از راه‌های نجات از شهوت پرستی، برنامه‌ریزی دقیق برای برنامه‌های زندگی است زیرا، هرگاه انسان، برای تمام اوقات خود برنامه داشته باشد (هر چند برنامه او در پاره‌ای از موارد جنبه تفریحی و ورزشی داشته باشد)، دیگر مجالی برای کشیده شدن به آلودگی‌های شهوانی باقی نمی‌ماند. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ۷۶. ۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۳۹۰. صفحه ۳۱۰. ۳- برچیدن عوامل آلودگی نیز یکی از راه‌های درمان و یا پیشگیری است زیرا امکان آلودگی به شهوات در محیط‌های آلوده فراوان است. یعنی، اگر محیط، آلوده شهوت شود و اسباب آن در دسترس همه قرار گیرد و آزادی نسبی نیز وجود داشته باشد، نجات از آلودگی، مخصوصاً برای قشر جوان یا کسانی که در سطح پایینی از «معرفت»

دینی قرار دارند، بسیار دشوار خواهد شد. ۴- احیای شخصیت معنوی و انسانی افراد جامعه نیز، از راه های مهم درمان یا پیشگیری از آلودگی های شهوانی است زیرا انسان، هنگامی که از ارزش وجود و شخصیت خود، آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسبد جهان خلقت و خلیفه خدا در روی زمین است؛ به این سادگی خود را به شهوات نمی فروشد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: «مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَيَأْتُ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ؛ کسی که به ارزش وجود خویش پی برد، شهوات در برابر او بی ارزش می شوند» (۱) و در حدیث دیگری از آن حضرت (علیه السلام) آمده است: «مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَنِ ذَنَائِهِ شَهْوَتِهِ؛ ... کسی که شرافت ذاتی خود را بشناسد، او را از پستی شهوت مصون می دارد!...» (۲) آخرین نکته ای که ذکر آن لازم به نظر می رسد، این است که نه تنها در مسئله مبارزه با شهوات، بلکه در تمام موارد مبارزه با مفاسد اخلاقی، باید به مسئله مبارزه عملی اهمیت داد؛ به این معنی که هر قدر انسان با خلق و خوی بد به مبارزه برخیزد و در جهت مخالف آن حرکت کند، آن خلق و خواها کم رنگ و ضعیف می شود و این مبارزه از صورت فعلی به صورت حالت و از صورت حالت به صورت عادت و از صورت عادت به صورت ملکه در می آید و خلق و خوی ثانوی در جهت مقابل شکل می گیرد؛ مثلاً، اگر انسان بخیل بدل و بخشش را تکرار کند، آتش بخل به تدریج در درون او فروکش کرده و خاموش می شود. اگر شهوت پرستان نیز در برابر طغیان شهوات، مقاومت و ایستادگی نمایند، طغیان شهوت فرو نشسته و روح عفت جایگزین آن می شود. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۷۱. ۲- غررالحکم، حدیث ۹۰۶۹. صفحه ۳۱۱ این نکته در سخن پرمعنائی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است: «قَومِ الشَّهْوَةِ بِالْقَمْعِ لَهَا تَطْفُرُ؛ در برابر شهوت و امیال نفسانی، به قصد قلع و قمع مقاومت کن تا پیروز شوی» (۱).

شکم پرستی و شهوت جنسی

بزرگان علم اخلاق همچون فیض کاشانی در «المحجۀ البیضاء» و محقق نراقی در «معراج السیاده» و مرحوم شبر در کتاب «الاخلاق» شکم پرستی و شهوت جنسی را به صورت مستقل، مورد بحث قرار داده اند. در واقع از روایات اسلامی و اشاراتی که در آیات قرآن مجید است، پیروی نموده و برای این دو بخش اهمیت ویژه ای قائل شده اند. مرحوم فیض کاشانی در کتاب «المحجۀ البیضاء» می گوید: «بزرگترین عوامل هلاکت انسان، شهوت شکم است، همان بود که آدم و حوا را از بهشتی که دارالقرار بود به دنیا که دار نیاز و افتقار است فرستاد...» در حقیقت شکم سرچشمه شهوات و منشأ دردها و آفات است؛ زیرا حتی شهوت جنسی نیز پیرو آن است و به دنبال این دو، شهوت در جمع آوری مال و مقام است که وسیله ای برای سفره های رنگین تر و زنان بیشتر محسوب می شود و به دنبال آنها، تنازع در دسترسی به مال و مقام و کشمکش ها به وجود می آید و آفت ریا و خودنمایی و تفاخر و تکاثر و خود برترینی از آن متولد می گردد؛ سپس این امور عاملی برای حسد، کینه، عداوت و دشمنی می شود و دارنده آن را به ارتکاب انواع ظلم ها و منکرات و فحشا می کشاند... حال که چنین است، لازم است به شرح آفات آن پرداخته شود و طرق مبارزه با آن روشن گردد» (۲) از این خطرناکتر آن است که انسان های شکم پرست و شهوت پرست، دین و ایمان خود را در راه آن از دست داده اند. در ذیل آیه: «وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِنِّي فَاتَّقُونَ (۱)» که خداوند در آن یهود را به خاطر فروختن آیات الهی به بهای ناچیز، مذمت می کند؛ آمده است: جمعی از علمای بزرگ یهود، به خاطر تشکیل مجالس میهمانی پر زرق و برقی از سوی یهودیان برای آنها، آیات الهی را تحریف کردند و عملاً آنها را به بهای ناچیزی فروختند (و پیامبری را که تورات وعده ظهورش را داده بود و آنها سالها در انتظارش بودند، انکار کردند). پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۵۱۴، حدیث ۶۸۰۳. ۲- المحجۀ البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۴۵. صفحه ۳۱۲ در روایات اسلامی نیز بحث گسترده ای درباره خطرهای این دو نوع از شهوت دیده می شود که در ادامه به برخی موارد اشاره می شود: ۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ثَلَاثٌ أَخَافُهُنَّ بَعْدِي عَلَى أُمَّتِي الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ مُضِيَّةُ اللَّاتِ الْفِتْنِ وَ شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفُرْجِ؛ سه

چیز است که از آنها بر اتم بعد از خودم می ترسم، گمراهی بعد از آگاهی و آزمایشهای گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی» (۲). منظور از گمراهی بعد از آگاهی، این است که انسان بر اثر وسوسه های منحرفان و ایجاد شبهات گوناگون، راه راستی را که شناخته، رها کند و در راه انحراف در آید که این موضوع در هر زمان - مخصوصاً در زمان ما - وجود داشته و دارد. منظور از «مضلات فتن» امتحاناتی است که خداوند برای بندگانش پیش می آورد که گاهی انسان ها به خاطر پیروی هوای نفس از عهده آن بر نمی آیند و منظور از «شهوت بطن و فرج» شکم پرستی و افراط در شهوت جنسی است. مفهوم حدیث نشان می دهد، خطری که از ناحیه این سه امر، مردم را تهدید می کند، بسیار جدی است. ۲ - پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جای دیگر می فرمایند: «أَكْثَرُ مَا تَلِيحُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ الْبَطْنَ وَالْفَرْجَ» بیشترین چیزی که سبب دوزخی شدن امت من می شود، دو چیز میان تهی است، شکم و فرج» (۳). پاورقی ۱ - بقره، ۴۱. ۲ - اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹. ۳ - همان مدرک. صفحه ۳۱۳ - امام باقر (علیه السلام) نیز در این رابطه می فرمایند: «إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَغَى» هنگامی که شکم سیر شود، طغیان می کند» (۱) ۴ - آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ» هیچ چیزی نزد خداوند، منفورتر از شکم پر (و بیش از اندازه خوردن) نیست» (۲) ۵ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «لَا يُفْسِدُ التَّقْوَى إِلَّا - بَعْلِيَّةُ الشَّهْوَةِ» تقوا و پرهیزکاری را چیزی جز غلبه شهوت از بین نمی برد» (۳) ۶ - حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) نقل شده است: «لَا تَجْمَعُ الْحِكْمَةَ وَالشَّهْوَةَ» دانش و حکمت با شهوت پرستی جمع نمی شود» (۴) ۷ - همان حضرت (علیه السلام) در جای دیگر فرموده اند: «مَا رَفَعَ إِمْرَأً كَهَمَّتِيهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِي» هیچ چیز مانند همت، انسان را بالا نمی برد و هیچ چیز مانند شهوت، انسان را بر زمین نمی زند» (۵). پاورقی ۱ - اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۰۱ - سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۲۵، واژه اکل. ۳ - شرح غررالحکم، حدیث ۱۰۶۰۶. ۴ - غرر الحکم، حدیث ۱۰۵۷۳. ۵ - همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۱۱۴، حدیث ۹۷۰۷. صفحه ۳۱۴ صفحه ۳۱۵

۱۵. عفت؛ فضیلت بزرگ اخلاقی

اشاره

«عفت» نقطه مقابل «شکم پرستی و شهوت پرستی» است که از مهمترین فضایل انسانی محسوب می شود. «عفت» به گفته راغب اصفهانی در کتاب «المفردات»، به معنی پدید آمدن حالتی در نفس است که آدمی را از غلبه شهوت باز می دارد و «عقیف» به کسی گفته می شود که دارای این وصف و حالت باشد. صاحب «مقاییس اللغه» می نویسد: «عفت در اصل به دو معنی آمده است: نخست، خودداری از انجام کارهای زشت و دیگر، کم بودن چیزی. لذا عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عَفَه» (بر وزن مدّت) می گوید.» ولی از کلام راغب اصفهانی در مفردات، استفاده می شود که هر دو معنی به یک چیز باز می گردد. (زیرا افراد عقیف به چیز کم قانع هستند). مؤلف التحقیق می نویسد: «این ماده در اصل، به معنی حفظ نفس از تمایلات و شهوات نفسانی است» همان گونه که تقوا به معنی حفظ نفس از انجام گناهان می باشد، بنابراین عفت یک صفت درونی است در حالی که تقوا ناظر به اعمال خارجی است». صفحه ۳۱۶ علمای اخلاق نیز در تعریف «عفت»، آن را صفتی حدّ وسط در میان شهوت پرستی و خمودی دانسته اند. آنچه بیان شد، تفسیر «عفت» به مفهوم عام کلمه بود زیرا بعضی برای معرفی «عفت» از نقطه مقابل آن یعنی، پرده دری نیز استفاده کرده اند. به همین علت در بسیاری از موارد، واژه «عفت» را در مورد پرهیزکاری در خصوص مسایل جنسی استعمال کرده اند. به هر حال از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود که «عفت» - به هر دو معنی - از بزرگترین فضایل انسانی است و هیچ کس در سیر الی الله، بدون داشتن «عفت» به جایی نمی رسد. در زندگی دنیا نیز آبرو و حیثیت و شخصیت انسان در گرو عفت است. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات ذیل را بررسی می کنیم: ۱ - لَلْفَقْرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِتْ رُؤَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

لَا يَسْتَبِيحُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (سوره بقره، آیه ۲۷۳) ۲- وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (سوره يوسف، آیه ۲۳) ۳- وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا- أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (سوره يوسف، آیه ۲۴) ۴- قَالَتْ فَمَا لَكِنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ - قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ - فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (سوره يوسف، آیات ۳۲ تا ۳۴) ۵- وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزُوجِهِمْ حَرَافِظُونَ * إِلَّا- عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ - فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (سوره مؤمنون، آیات ۷ تا ۹) ۶-.. وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ... (سوره احزاب، آیه ۳۵) صفحه ۳۱۷

ترجمه

۱- (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطن های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارت بزنند) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند) و از شدت خویشتن داری، افراد نا آگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است. ۲- و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا (به سوی آنچه برای تو مهیاست)». (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او = عزیز مصر صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!)) مسلماً ظالمان رستگار نمی شوند!» ۳- آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، زیرا او از بندگان مخلص ما بود. ۴- (همسر عزیز مصر) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید! (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آنچه را دستور می دهم؛ انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و مسلماً خوار و ذلیل خواهد شد!» (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان، نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی؛ به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!» پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنان را از او گردانید؛ زیرا او شنوا و داناست. صفحه ۳۱۸ ۵- و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راه را طلب کنند، تجاوز گرند! ۶- ... مردان پاکدامن و زنان پاکدامن ...

تفسیر نیازمندان آبرومند

در آیه نخست، درباره بهترین مورد انفاق، می فرماید: انفاق شما (مخصوصاً) باید برای نیازمندیانی باشد که در راه خدا محصور شده (و از خانه و کاشانه خود آواره گشته اند و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد برای تأمین زندگی خود تلاش کنند) و نمی توانند سفری کنند (و سرمایه ای به دست آورند) «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ...» (۱) سپس به ویژگی مهم دیگری از آنها اشاره می کند: «از شدت خویشتن داری و عفاف، افراد بی اطلاع، آنها را غنی می پندارند؛ در حالی که آنها را از چهره هایشان می شناسی...» یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ...» (۲) آری! آنها رنجهای درونی خود را کاملاً حفظ می کنند و زبان به شکوه نمی گشایند و در عین نیازمندی شدید، همچون بی نیازان گام برمی دارند،

ولی برای آگاهان رنگ رخساره آنها از سر درونشان خبر می دهد. باز به بیان ویژگی دیگری پرداخته، می افزاید: «هرگز با اصرار چیزی را از مردم نمی خواهند... لَا يَشْتَرُونَ النَّاسَ بِالْحَافَاءِ...» (۳) تا حد امکان، از کسی تقاضا نمی کنند و اگر کارد به استخوانشان رسد و ناچار شوند و امی از کسی بگیرند یا کمکی بخواهند، هیچ گونه اصرار به فرد مقابل نمی کنند. پاورقی ۱- بقره، ۲۷۳-۲- همان. ۳- همان. صفحه ۳۱۹ در پایان آیه می فرماید: «او هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است... وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». (۱) آری! انفاق بسیار خوب است، خصوصاً برای کسانی که عزت نفس و طبع بلند دارند و خویشان دار و عقیقت بدیهی است که «عفت» در این آیه به معنی خویشان داری در مسایل مالی است، نه امور جنسی. جمعی از مفسران، شأن نزول آن را «اصحاب صفه» دانسته اند. آنها یک گروه چهارصد نفری از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند و نه کسب و کار زولی در عین حال، در نهایت تعفف در محلی که به صورت سکوی بزرگ (۲) در کنار مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، زندگی می کردند. آنها مجاهدانی بودند که به فرمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) به میدان های جنگ حرکت می کردند و در عین گرسنگی و نیازمندی شدید، عزت نفس و خویشان داری و عفت خویش را حفظ می کردند. به هر حال، قرآن مجید این گروه از عقیقت را در آیه فوق با تعبیرات مختلف ستوده است و آنها را به عنوان الگو برای سایر مسلمانان معرفی نموده است. در آیه دوم و سوم، سخن از «عفت» و پاکدامنی یوسف (علیه السلام) است که در سخت ترین شرایطی که تمام اسباب گناه در آن آماده بود، خود را حفظ کرد. به خداوند خویش پناهنده شد و از کوره یک امتحان بزرگ الهی، آبرومندانه بیرون آمد. طبق بیان قرآن کریم: «آن زن که یوسف (علیه السلام) در خانه او بود زوی تمنیای کامجویی کرد و تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهتر است. یوسف (علیه السلام) گفت: به خدا پناه می برم، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) به یقین ظالمان (و خائنان) رستگار نمی شوند زو را و ذنبتی هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ، قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (۱) چهره زیبا و ملکوتی حضرت یوسف (علیه السلام)، نه تنها عزیز مصر را مجذوب کرده بود، بلکه همسر عزیز مصر نیز به او علاقه مند شده بود. این عشق و علاقه همسر عزیز مصر، پنجه در اعماق جاننش داشت که با گذشت زمان داغتر و سوزانتر می شد زو اما حضرت یوسف (علیه السلام) عقیف و پاکدامن و پرهیزکار، قلبش تنها در گرو عشق به خدا بود. پاورقی ۱- بقره، ۲۷۳-۲- عرب به سکوی بزرگ کنار مسجد «صفه» می گوید که علت نام گذاری این عده به اصحاب صفه نیز همین است. صفحه ۳۲۰ همسر فریبای جوان و زیبای عزیز مصر، از تمام وسایل و روشها، برای رسیدن به مقصد خود استفاده کرد زو وسایلی که تنها بخشی از آنها برای تحریک یک جوان مجرد هم سن و سال حضرت یوسف (علیه السلام) کافی بود زولی حضرت یوسف (علیه السلام) در برابر امواج شدید شهوت ایستادگی نمود و خود را به کشتی لطف پروردگار سپرد که اگر نمی سپرد، غرق شده بود، همان گونه که آیه بعد می فرماید: «آن زن قصد کامجویی را از او (حضرت یوسف (علیه السلام)) کرد و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود، این چنین کردیم. (و یوسف را در برابر این طوفان شدید تنها نگذاشتیم) تا بدی و فحشا را از او دور سازیم زو زیرا او از بندگان مخلص ما بود زو لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ». (۲) «من عبادنا» (از بندگان ما) و «مخلصین» (خالص شدگان)، تعبیرات بسیار پر معنایی است که در این آیه به عنوان نشان افتخار بر سینه حضرت یوسف (علیه السلام) نصب شده است. گرچه حضرت یوسف (علیه السلام) با وجود عفت و پاکدامنی از سوی همسر عزیز مصر متهم به خیانتی شد که ممکن بود به قیمت جان او تمام شود زولی خداوندی که وعده حمایت از مؤمنان پاکدامن را داده است توسط گواهی کودک شیرخواری که در گهواره بود، به صورت معجزه آسایی، او را نجات داد. آنچه بعضی از افراد نادان و بی خبر، در شرح این آیات نوشته اند که منظور از «هم» بها» این است که حضرت یوسف (علیه السلام) نیز آماده کامجویی از زلیخا شد، نه با مقام عصمت انبیا سازگار است و نه با لحن

آیات فوق بلکه قرآن می گوید: «برهان پروردگار به یاری حضرت یوسف (علیه السلام) آمد که اگر نیامده بود، آماده می شد؛ ولی چون به سراغش آمد، قصد گناه نکرد». پاورقی ۱- یوسف، ۲۳. ۲- یوسف، ۲۴. صفحه ۳۲۱ فخر رازی در تفسیر این آیه، تعبیر جالبی دارد. او می نویسد: «همه، حتی شیطان شهادت به پاکی حضرت یوسف (علیه السلام) دادند زیرا شیطان در همان زمانی که رانده در گاه خدا شد، گفت: من برای گمراه ساختن همه فرزندان آدم تلاش می کنم جز بندگان مخلص تو. قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُوبَتَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۱) سپس فخر رازی می افزاید: «اگر گویندگان این سخنان بی اساس و خرافی، تابع خداوند هستند، خداوند شهادت به پاکی حضرت یوسف (علیه السلام) داد و اگر پیرو شیطانند، شیطان نیز شهادت به پاکی او داده است». (۲) در چهارمین آیه که ادامه شرح زندگی پرماجرایی حضرت یوسف (علیه السلام) و بیان مقام والای عفت و پارسایی اوست، ضمن اشاره به آزمون دیگری که مانند طوفانی سخت در برابر او پدیدار شده بود، می فرماید: «هنگامی که آوازه عشق سوزان عزیز مصر به غلام کنعانش حضرت یوسف (علیه السلام)، در شهر پیچید و زنان مصر، زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و او برای اثبات بی گناهی خود، مجلس میهمانی عظیمی ترتیب داد و از زنان سرشناس مصر دعوت کرد و در یک لحظه حساس، حضرت یوسف (علیه السلام) را وادار کرد که وارد آن مجلس شود. هنگامی که آنها چشمشان به جمال دل آرای حضرت یوسف (علیه السلام) افتاد و زمام اختیار را از دست دادند و با کاردهایی که برای خوردن میوه در دست داشتند، بی اختیار دستهایشان را بردند و همگی گفتند: این جوان، یک انسان نیست که یک فرشته زیبا و عجیب است!» در آن هنگام که همسر عزیز مصر خودش را پیروز می دید، رو به آنها کرد و گفت: «این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) به او سرزنش کردید. (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد. اگر آنچه را که من دستور می دهم، انجام ندهد و به زندان خواهد افتاد و به یقین خوار و ذلیل خواهد شد. قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَأَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (۱) پاورقی ۱- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۸، صفحه ۸۳ و ۸۲. ۲- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۷. صفحه ۳۲۲ این دومین امتحان سخت و سنگین حضرت یوسف (علیه السلام) بود. او بر سر دو راهی قرار داشت؛ یکی، تسلیم شدن در برابر درخواست همسر عزیز مصر و به کام دل رسیدن و از هرگونه ناز و نعمت و محبت برخوردار شدن و دیگری مقاومت کردن و به زندان افتادن و اعمال سخت آن را تحمل نمودن. او بدون لحظه ای تردید، راه خود را انتخاب کرد و به درگاه خداوند متعال رو آورد و گفت: «پروردگارا! زندان (با آن همه مشکلات و رنجهایش) نزد من، محبوبتر است از آنچه اینها مرا به آن می خوانند. اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، قلب من متمایل به آنها خواهد شد و از جاهلان خواهم بود. قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ». (۲) از تعبیرات آیه روشن می شود که زنان آن مجلس نیز با همسر عزیز مصر هم صدا شدند و حضرت یوسف (علیه السلام) را به تسلیم در برابر آن زن دعوت می کردند و هر کدام به نوعی او را به اجابت دعوت همسر عزیز مصر فرا می خواندند. یکی می گفت: ای جوان! مگر جمال دل آرا و خیره کننده همسر عزیز مصر را نمی بینی؟ مگر از عشق و زیبایی او لذت نمی ببری؟! دیگری می گفت: اگر زیبایی خیره کننده او در قلب تو اثر نمی گذارد و ولی فراموش مکن که او همسر عزیز مصر است، اگر قلب او را به دست آوری، هر چه از مال و مقام بخواهی، در اختیار تو قرار خواهد داد. سوّمی به او هشدار می داد که اگر جمال و زیبایی و یا مال و مقام او برای تو اهمّیت و ارزش ندارد و ولی بدان که اگر آن زن، خشمگین شود و به یک موجود خطرناک انتقام جو تبدیل خواهد شد، آنگاه تو را در قعر زندان خواهد انداخت و تو در آنجا برای همیشه فراموش خواهی شد. پاورقی ۱- یوسف، ۳۲. ۲- یوسف، ۳۳. صفحه ۳۲۳ چون آخرین راه، همان زندان وحشتناک بود حضرت یوسف (علیه السلام) به درگاه خداوند عرضه داشت: «من برای اطاعت فرمان تو و حفظ پاکی و تقوا و پارسایی و عفت خویش، حاضرم روانه زندان وحشتناک گردم؛ اما آلوده خواست شوم آنها نشوم». این تهدید جدی بود و عملی هم شد. حضرت یوسف (علیه السلام) به زندان افتاد و ولی روح بلندش از محیط ننگین و آلوده کاخ عزیز مصر رهایی یافت. در ادامه

همین آیات آمده است که خداوند، این زندان وحشتناک را نردبان ترقی حضرت یوسف (علیه السلام) قرار داد. سرانجام به خواست خداوند، او بر تخت قدرت عزیز مصر تکیه زد و با حفظ آبرو و تقوا، به همه چیز رسید. در حالی که همه آلودگان رسوا شده و کنار رفتند. این پاداشی بود که خداوند در دنیا به این سلاله نیکان و پاکان عنایت کرد. قرآن کریم در ادامه می فرماید: «پروردگار او، دعای خالصانه اش را اجابت کرد و مکر و نقشه های شوم آنها را از او برگردانید زیرا او شنوا و داناست فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». (۱)

عفت، صفت بارز یک مؤمن

اشاره

در پنجمین آیه مورد بحث، سخن از صفات برجسته مؤمنان است. قرآن در عبارات های کوتاه و بسیار پرمعنی، ضمن بیان بخش مهمی از صفات مؤمنان، پاکدامنی و عفت را یکی از خصلت های برجسته آنها دانسته و می گوید: «آنها کسانی هستند که دامان خود را (از آلودگی به بی عفتی) حفظ می کنند و تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان، ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راهی را طلب کنند، تجاوزگرند وَالَّذِينَ هُمْ لِأُوجُهِهِمْ حَافِظُونَ - إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ - فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ». (۲) جالب این که، قرآن در بیان صفات برجسته مؤمنان، عفت را بعد از نماز و زکات و پرهیز از لغو مطرح کرده و حتی آن را بر مسئله امانت و پایبندی به عهد و پیمان نیز مقدم داشته است. پاورقی ۱- یوسف، ۳۴. ۲- مؤمنون، ۷ تا ۵. صفحه ۳۲۴

عفت: کلید نجات

در آخرین آیه مورد بحث، قرآن بیان می کند که خداوند، ده گروه از مردان و زنان برجسته را مورد مغفرت و اجر عظیم قرار می دهد که نهمین آنها مردان و زنانی است که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی، نگه داشته و پاکدامن و عفیفتند. در بیان اوصاف دهمین گروه، اشاره می کند که آنها بسیار یاد خدا می کنند و بعید نیست که بیان این مطلب، دلیل رابطه نزدیکی میان عفت و یاد خدا بودن، باشد که نتیجه همه اینها، آمرزش الهی و اجر عظیمی است که عظمتش را تنها خودش می داند. در جای دیگر اشاره شده است که روزه نیز یکی از راه های مهار طغیان «شهوة جنسی» است بنابراین میان عفت و روزه، رابطه مستقیم وجود دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «يَا مَعْشَرَ الشَّابِّبِ اِنْ اسْتِطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَةُ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَعْصَىٰ لِلْبَصْرِ وَ أَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ (۱)» ای گروه جوانان! کسی که از شما توانایی بر ازدواج داشته باشد، ازدواج کند زیرا ازدواج سبب می شود که از نوامیس مردم چشم فروبندد و دامان خویش را از آلودگی به بی عفتی حفظ کند و کسی که توانایی بر ازدواج ندارد روزه بگیرد».

عفت در روایات اسلامی

در منابع حدیثی، اهمیّت فوق العاده ای به «عفت» داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم: ۱- امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، عفت را برترین عبادت شمرده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعِفَافُ (۲)» تعبیر به عفت در این جا، ممکن است به معنی وسیع آن استعمال شده و یا ممکن است در مقابل شکم پرستی و شهوت جنسی به کار رفته باشد. پاورقی ۱- تفسیر مراغی، جلد ۲۲، صفحه

۱۰. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹. صفحه ۳۲۵ ۲- امام باقر (علیه السلام) می فرمایند: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَوْجٍ هَيْجِ عِبَادَتِي فِي بَيْتِ اللَّهِ خَدَاوَنَد، بَرْتَرِزْ عِفَّتَ فِي بَرَابَرِ شَكْمٍ وَ مَسَائِلِ جَنَسِي نَيْسْت» (۱) ۳- در روایت دیگری از آن حضرت - که تفسیری بر روایت سابق است - آمده است که مردی خدمت امام (علیه السلام) عرض کرد: اعمال و طاعات من ضعیف و روزه ام کم است زولی امیدوارم که هرگز مال حرامی نخورده ام. امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «أَيُّ الْإِجْتِهَادِ أَفْضَلُ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَوْجٍ؟ كِدَامَ تَلَاشٍ فِي رَاهِ اطَاعَتِ خَدَا، بَرْتَرِزْ عِفَّتَ فِي مَقَابِلِ شَكْمٍ وَ مَسَائِلِ جَنَسِي نَيْسْت» (۲) ۴- امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در این رابطه می فرمایند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعْيَفَ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ هَنْكَامِي كِهْ خَدَاوَنَد خَيْرٍ وَ خُوبِي بَرَايِ بِنْدَه اش بخواهد ربه او توفیق می دهد که در برابر شکم و شهوت پرستی عفت پیدا کند» (۳) ۵- در حدیث دیگری که مفضل از امام صادق (علیه السلام)، در توصیف شیعیان واقعی نقل شده، آن حضرت چنین می فرمایند: «إِنَّمَا شَيْعَةُ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ وَ اشْتَدَّ جَهَادُهُ وَ عَمَلُهُ لِخَالِقِهِ وَ رَجَاءُ ثَوَابِهِ وَ خَافَ عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلَكَ فَأَوْلِكَ شَيْعَةُ جَعْفَرٍ بَرَابَرِ حَقِيقِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، كَسَانِي هَسْتَنَد كِهْ دَر بَرَابَرِ شَكْمِ پَرَسْتِي وَ بِي بِنْد وَ بَارِي جَنَسِي، عَفْت وَ (در راه بندگی خدا) تلاش و کوشش فراوان دارند ربه ثواب او امیدوارند و از عقاب او بیمناک. (به همین دلیل، پیوسته، در راه حق حرکت می کنند. هر گاه کسی را با این صفات بینی) آنها پیروان و شیعیان جعفر بن محمد (علیه السلام) می باشند» (۴) ۶- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدَرِ مُرْوَتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدَرِ أَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدَرِ غَيْرَتِهِ» ارزش هر کس به اندازه همت او و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی اعتنائی او به ارزشهای مادی و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست» (۵) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹. همان مدرک. ۳- غررالحکم، حدیث ۴۱۱۴. ۴- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۹۹. ۵- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۷. صفحه ۳۲۶ بدیهی است، افراد غیرتمند راضی نمی شوند که کسی نگاه آلوده به نوامیس آنها کند ربه همین دلیل، نسبت به نوامیس دیگران نیز حساسند و متعرض آنها نمی شوند. ۷- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم: آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در این روایت ضمن بیان این که: «سه چیز است که بر اتم از آن سه بیمناکم» سؤمین آنها را «شَهْوَةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ شَكْمِ پَرَسْتِي وَ شهوت پرستی جنسی» (۱) می دانند.

نتیجه

آنچه از آیات و روایات فوق حاصل می شود، این است که: اسلام اهتمام فوق العاده به مسئله پرهیزکاری در برابر شهوت شکم و بی بند و باری جنسی دارد تا جایی که آن را نشانه شخصیت، غیرت، ایمان و پیروی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کند. تاریخ نیز سرچشمه بسیاری از گرفتاری های انسان را از همین دو امر (شهوت شکم و شهوت جنسی) می داند زیرا شهوت شکم، به انسان اجازه تفکر مشروع را نمی دهد تا به وسیله آن، حقوق انسان ها را رعایت کند و در مسیر عدالت گام بردارد. به همین علت، انسان را به ارتکاب انواع گناهان وامی دارد. علاوه بر اینها، شهوت شکم، سرچشمه بسیاری از بیماری های جسمانی و اخلاقی است تا آنجا که گاهی، شکم به بت خطرناکی مبدل شده و انسان را به پرستش و اطاعت خویش در همه زمینه ها وادار می سازد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز، در این رابطه، درباره مردم آخر الزمان فرموده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُبْطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَائُهُمْ قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَائِيْرُهُمْ دِيْنُهُمْ، وَ سَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ، لَا يَبْغِي مِنَ الْإِيْمَانِ إِلَّا إِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ، مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَلَى الْهُدَى زَمَانِي بَر مَرْدَمِ فَرَا مِي رَسَد كِهْ شَكْمِ هَايِ اَنَهَا بَت هَايِ اَنَهَا سَت وَ زَن هَايِ اَنَهَا قَبْلَه اَنَهَا سَت وَ دِنَارَهَايِشَان دِيْنِشَان وَ شَرَفِشَان مَتَاعِشَان اسْت، دَر اَن زَمَانِ اَز اِيْمَانِ جَز نَامِي وَ اَز اِسْلَامِ جَز رَسْمِي وَ اَز قُرْآنِ، جَز دَرَسِي بَاقِي نَمِي مَانَد، مَسَاجِدِشَان اَز نَظَرِ سَاخْتَمَانِ اَبَاد وَ دَل هَايِشَان اَز نَظَرِ هِدَايَتِ خَرَابِ اسْت» (۱) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹. صفحه ۳۲۷ در ذیل این حدیث آمده است: «خداوند در چنان شرایطی، آنان را به چهار بلا مبتلا می کند،

جور سلطان و قحطی زمان و ظلم والیان و حاکمان». (۱) فرق میان ظلم و جور (که در بسیاری از روایات در برابر هم قرار گرفته اند) ممکن است از این جهت باشد که واژه جور، در اصل به معنی انحراف از مسیر حق است؛ بنابراین این جور سلطان به انحرافات صاحبان سلطه و فرمانروایان اطلاق می شود، در حالی که ظلم به معنی بی عدالتی است. در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «إِيَّاكَ وَادِمَانَ الشَّبَعِ فَإِنَّهُ يَهَيِّجُ الْأَسِقَامَ وَيُثِيرُ الْعِلَلَ» از پرخوری پرهیز که انواع بیماری ها را تحریک کرده، و سرچشمه مرض هاست». (۲) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز فرموده است: «هرکس از شرّ شکم و زبان و آلت جنسی خود در امان بماند، از همه بدی ها محفوظ مانده است». (۳)

راه های پیشگیری از بی عفتی

برای کنترل شهوات - مخصوصاً شهوت جنسی و شهوت شکم - راه های بسیاری وجود دارد که بخشی جنبه کلی و عمومی دارد؛ یعنی، در تمام مفاسد اخلاقی ساری و جاری است، مانند: پاک بودن محیط، نقش معاشران و دوستان، تربیت خانوادگی، علم و آگاهی به پیامدهای رذایل اخلاقی، مسایل فرهنگی و مانند آن. این بحث را به صورت گسترده و کامل در جلد اول تحت عنوان آمادگی های لازم برای پرورش فضایل اخلاقی مطرح کردیم. بخش دیگر، جنبه خصوصی دارد؛ یعنی، مربوط به «عفت» در مسایل جنسی و سایر پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۵۳. ۲- شرح غررالحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۲۶۸۱، جمله ۱. ۳- معراج السعاده، صفحه ۳۱۰. صفحه ۳۲۸ خواست های نفسانی است که امور زیر را می توان به عنوان عمده ترین راه کنترل در این خصوص ذکر کرد: ۱- حجاب و ترک خودآرایی در انظار عموم بی شک، یکی از اموری که به شهوت جنسی دامن می زند، «برهنگی و خودآرایی زنان و مردان» برای یکدیگر است که تأثیر آن، به خصوص در میان جوانان مجرّد، قابل انکار نیست، به گونه ای که می توان گفت: آلودگی به بی عفتی رابطه مستقیمی با بی حجابی، برهنگی و خودآرایی در انظار عموم دارد؛ حتی طبق بعضی از آمارهای مستند، هر قدر این مسئله تشدید شود، به همان نسبت آلودگی به بی عفتی بیشتر می شود؛ مثلاً، در تابستان که به خاطر گرمی هوا، برهنگی زنان بیشتر می شود، به همان نسبت مزاحمت های جنسی افزایش می یابد و به عکس، در زمستان که زنان پوشش بیشتر دارند؛ این گونه مزاحمت ها کمتر می شود. به همین دلیل، دستور حجاب یکی از مؤکدترین دستورهای اسلام است. قرآن مجید در آیات متعددی از جمله: آیات ۳۱ و ۶۰ سوره نور و آیات ۳۳ و ۵۳ و ۵۹ احزاب، بر مسئله حجاب تأکید کرده است که گاهی زنان با ایمان را مخاطب قرار می دهد و گاهی همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را و گاهی نیز با استننا کردن زنان پیر و از کارافتاده، تکلیف بقیه را روشن می سازد؛ به این ترتیب با عبارات مختلف، اهمیت این وظیفه اسلامی را بازگو می کند. بدیهی است که برداشتن حجاب، مقدمه برهنگی، آزادی جنسی و بی بند و باری است که مشکلات و مفاسد ناشی از آن، در عصر و زمان ما بر کسی پوشیده نیست. بی حجابی سبب می شود که گروهی از زنان، در یک مسابقه بی پایان، در نشان دادن اندام خود و تحریک مردان هوسباز شرکت کنند. این امر در عصر و زمان ما که به خاطر گرفتاری های تحصیلی و اقتصادی سن ازدواج بالا رفته و قشر عظیمی از جامعه را جوانان مجرّد تشکیل می دهد، آثار بسیار زیانباری دارد. صفحه ۳۲۹ بی حجابی، علاوه بر این که از نظر اخلاقی سبب ناامنی خانواده ها و بروز جنایات می شود، ضمناً سبب ایجاد هیجان های مستمر عصبی و حتی بیماری های روانی نیز می گردد که ثمره آن سستی پیوند خانواده ها و کاهش ارزش شخصیت زن در جامعه است. ۲- عدم اختلاط زن و مرد بی شک در جامعه مخصوصاً در جامعه فعلی نمی توان زندگی زن و مرد نامحرم را به طور کامل از هم جدا کرد، ولی در مواردی که ضرورتی نداشته باشد، چنان که از اختلاط پرهیز شود، به یقین، اصول عفت و پارسایی، بهتر حفظ خواهد شد؛ دلیل آن هم مفاسد بسیار وحشتناک و شرم آوری است که از اختلاط پسران و دختران در کشورهای غربی دیده می شود. ۳- دیدن مطبوعات و رسانه های تصویری مطبوعات و رسانه های تصویری نقش بسیار مؤثری در تحریک مسایل جنسی، مخصوصاً در میان قشر جوان دارد. افراد

سودجو و گروه‌هایی که از این راه به درآمدهای هنگفت نامشروعی می‌رسند، دست به انتشار مفتضح‌ترین فیلم‌ها، عکس‌ها، رمان‌ها و داستان‌های عشقی کثیف می‌زنند و در شرایطی که امواج رسانه‌ها به آسانی از یک گوشه جهان به گوشه دیگر منتقل می‌شود، کنترل آنها کار آسانی نیست؛ ولی به هر حال اگر این امر به طور کامل، امکان پذیر نباشد، به طور ناقص امکان پذیر است که غفلت از آن، موجب گرفتاری‌های فراوان اخلاقی و اجتماعی است. با نهایت تأسف، گروهی از نویسندگان و ارباب علم و دانش نیز در این مسئله به موضع انفعالی روی آورده‌اند و به خاطر این که شرایط زمان، اجازه مخالفت با این امور را نمی‌دهد و یا مخالفت با آنها، ما را از نسل جوان جدا می‌سازد، یا در اذهان مردم متمدن، به عقب افتادگی متهم می‌شویم؛ به همین دلیل، دست روی دست گذاشته و مایوسانه به امواج خطرناکی که جوامع اسلامی را در بر گرفته، نگاه می‌کنند. صفحه ۳۳۰ صفحه ۳۳۱

۱۶. غفلت و بی‌خبری

اشاره

«غفلت» دارای مفهوم وسیع و گسترده‌ای است که هرگونه بی‌خبری از شرایط زمان و مکانی (که انسان در آن زندگی می‌کند) و از واقعیت‌های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان‌ها می‌دهد را شامل می‌شود. بی‌خبری از این واقعیت‌ها و نداشتن موضع‌گیری صحیح در برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان‌ها است؛ خطری که هر لحظه ممکن است، دامن انسان را بگیرد و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می‌تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه برباد دهد. شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت بسیار، اموال و سرمایه‌های عظیمی به دست آورده بود؛ اما بر اثر یک لحظه «غفلت» آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد؛ انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام «غفلت» در یک لحظه کوتاه، سرمایه‌های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند. صفحه ۳۳۲ به همین دلیل علمای اخلاق، بحث‌های وسیعی درباره «غفلت» و ذکر و بیداری (که نقطه مقابل آن است) در کتاب‌های خود آورده‌اند و از عواملی که می‌تواند پرده‌های «غفلت» را کنار زند و انسان را از خواب «غفلت» بیدار کند، بحث نموده‌اند. با این مقدمه، به قرآن مجید مراجعه می‌کنیم و اهمیتی را که این کتاب بزرگ آسمانی بر این امر قائل شده، در آیات زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹) ۲- وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (سوره انبیاء، آیه ۹۷) ۳- وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (سوره كهف، آیه ۲۸) ۴- إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (سوره یونس، آیه ۷ و ۸) ۵- يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (سوره روم، آیه ۷) ۶- سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعُغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۶) ۷- فَاتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي النَّيْمِ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶) ۸- فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (سوره عنكبوت، آیه ۶۵) ۹- وَمِمَّنْ يَعِشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (سوره زخرف، آیه ۳۶) صفحه ۳۳۳ ۱۰- إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۰۱) ۱۱- لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَصَيَّرْنَا بِكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدًا (سوره هق، آیه ۲۲)

۱۲ - وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (سوره مریم، آیه ۳۹)

ترجمه

۱ - به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها (عقل‌ها)یی دارند که که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشه‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند. (زیرا با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!) ۲ - و وعده حق (قیامت) نزدیک می‌شود، در آن هنگام چشم‌های کافران از وحشت، از حرکت باز می‌ماند، (می‌گویند) ای وای! بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم! ۳ - با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن! همان‌ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است. ۴ - آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند - (همه) آنها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می‌دادند! ۵ - آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند! ۶ - به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود منصرف می‌سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند. اگر راه هدایت را ببینند آن را، راه خود انتخاب نمی‌کنند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را، راه خود انتخاب می‌کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند! صفحه ۳۳۴ ۷ - سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم، زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند. ۸ - هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند! ۹ - و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم؛ سپس همواره قرین اوست! ۱۰ - هنگامی که پرهیزگاران، گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند! ۱۱ - (به او خطاب می‌شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است! ۱۲ - آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد و آنها در غفلتند و ایمان نمی‌آورند!

تفسیر و جمع بندی

«غفلت» سرچشمه اصلی بدبختی‌ها

قسمت اول

در نخستین آیه، به معرفی گروهی از بدترین افراد انسان پرداخته شده؛ گروهی که شاید بدتر از آنان در میان انسان‌ها یافت نشود که درباره اوصاف آنها می‌فرماید: «ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها (و عقل‌هایی) دارند که با آن چیزی درک نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه بدترند. آنها همان غافلانند؛ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱) صفحه ۳۳۵ در این آیه عامل نهایی بدبختی این گروه

دوزخی را «غفلت» شمرده است. غفلتی که از ترک اندیشه و نداشتن چشم باز و گوش شنوا حاصل شده و انسان را به مرحله ای حتی فروتر از چهارپایان سقوط می دهد. زیرا اگر چهارپایان غافلند، استعداد غفلت زدایی را ندارند؛ ولی اگر انسان با داشتن منبع آگاهی در غفلت غوطه ور شود، به طور قطع از چهارپایان هم کم‌ترند. مفهوم آیه بالا- این نیست که خدا گروهی را به اجبار به دوزخ می فرستد؛ بلکه همان گونه که در آیه با صراحت آمده، دوزخی شدن آنان از ناحیه خودشان است، چون به آنها عقل داده شده ولی به کار نمی بندند، چشم و گوش دارند، اما با آن حقایق را نمی بینند و نمی شنوند. پس هر چه هست از ناحیه خود آنها است، منتهی خداوند حکم مشروطی دارد و آن این که: کسانی که استعدادهای خدادادی را به کار نگیرند، سرنوشتشان آتش دوزخ است! و حصول این شرط بستگی به اراده خود انسان دارد. در دومین آیه سخن از کافران در آستانه رستاخیز است. در آن هنگام که وعده خدا نزدیک می شود، چنان وحشتی سراسر وجودشان را فرا می گیرد که چشمانشان از حرکت باز می ایستد و در این جاست که فریاد آنها بلند می شود که: «ای وای! بر ما، ما از این صحنه در غفلت بودیم، بلکه ظالم و ستمگر بودیم وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ». (۲) به این ترتیب، این گروه از کافران، عامل اصلی انحراف خویش را «غفلت» معرفی می کنند؛ غفلتی که آنها را به ظلم کردن به خویشان و دیگران دعوت نموده و حتی به انبیا الهی و کتب آسمانی ظلم و ستم روا داشتند. پاورقی ۱- اعراف، ۱۷۹. ۲- انبیاء، ۹۷. صفحه ۳۳۶ آنان این سخن را زمانی می گویند که لرزشی، سراسر جهان را فرا می گیرد و نشانه های رستاخیز ظاهر می شود و پرده های «غفلت» در آن شرایط هولناک کنار می رود، در حالی که تمام درهای توبه و بازگشت بسته شده است. (۱) «شاخصه» از ماده «شخص» بر وزن «خلوص» در اصل به معنی خروج از منزل یا از شهری به شهر دیگر است و از آن جا که انسان به هنگام وحشت شدید، چشم او از حرکت باز می ایستد و به جایی خیره می شود، به گونه ای که گویی از حدقه بیرون می آید؛ به این حالت «شخص» گفته شده است. در سومین آیه، خطاب به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که با چه کسانی معاشر و همراه باشد و چه افرادی را از اطراف خویش براند: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشم های خود را به خاطر زینت های دنیا از آنها برمگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن؛ همانها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعُسَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا». (۲) در این آیه، اوصاف کسانی که شایسته همنشینی پیامبر را در ایمان و عبادت و ذکر پروردگار در هر صبح و شام دارند، برشمرده و از اطاعت (و همنشینی با) کسانی که دل هایشان از ذکر خدا غافل بوده و از هوای نفس پیروی نموده و کارشان به افراط گراییده است، نهی می نماید. از تعبیرات این آیه، رابطه هواپرستی و افراط در آن، با «غفلت» استفاده می شود. آری! غافلان از یاد خدا، هواپرستند و در راه افراط گام برمی دارند و اگر در مذمت «غفلت» چیزی جز این نباشد، کافی است. پاورقی ۱- در این که مرجع ضمیر «هی» چیست؟ در میان مفسران نظرهای زیادی است؛ ولی بهتر است که آن را به ابصار بازگردانیم، گویی که در عبارت تقدیم و تأخیری رخ داده است. ۲- کهف، ۲۸. صفحه ۳۳۷ طبق بیان آیه فوق که: «خداوند دل های آنها را غافل کرده»، به یقین به خاطر اعمالشان است که نتیجه آن مجازات الهی؛ یعنی «غفلت» از یاد خداست. معروف است که آیه فوق درباره جمعی از ثروتمندان متکبر و خودخواه عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده که به حضور حضرت رسیدند و گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشین و این گونه افرادی را که بوی بدشان مشام ما را آزار می دهد و لباس های خشن و پشمینه بر تن دارند (۱) از خود دور سازی، مجلس تو، مجلسی در خور اشراف و شخصیت هایی همچون ما بشود، آن گاه ما نزد تو خواهیم آمد و از سخنان بهره خواهیم گرفت، ولی با وجود این دو گروه، دیگر جای ما نیست! (۲) ولی خداوند از درون این گروه غافل و بی خبر آگاه بود و می دانست که این گونه افراد پر ادعا و بی محتوا، نه یار روز صلح اند و نه سرباز روز جنگ. بر آنها نمی توان اعتماد کرد و از فکر آنها نیز نمی توان

استفاده کرد، به همین دلیل خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشدار داد که مراقب و سوسه های آنها باشد. در چهارمین آیه، دوزخیان را با ذکر چند ویژگی، معرفی می کند: «کسانی که امید لقای ما را ندارند (به معاد و رستخیز معتقد نیستند) و تنها به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان دارند و نیز کسانی که از آیات ما غافلند، جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می دادند». در این آیات، آخرین چیزی که روی آن تکیه شده «غفلت» از آیات الهی است که در واقع، ریشه اصلی انکار معاد و اعتماد بر دنیا و فراموشی آخرت است. خلاصه این که «غفلت» ریشه اصلی همه بدبختی های انسان است زدر حالی که ریشه خوشبختی بهشتیان، آگاهی و بیداری و ذکر خدا است که در آیات بعد همین سوره، به آن اشاره شده است. پاورقی ۱- اشاره به افراد با ایمانی همچون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، صهیب و خباب بوده است. ۲- این شأن نزول را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» و برسویی در «روح البیان» و جمعی دیگر با تفاوت هایی نقل کرده اند (توجه داشته باشید، گرچه سوره کهف مکی است ولی مفسران تصریح کرده اند که آیه مورد بحث یعنی آیه ۲۸ این سوره، در مدینه نازل شده است). صفحه ۳۳۸ در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه، در یک حدیث قدسی، چنین می خوانیم که خداوند می فرماید: «از سه گروه در شکفتم: از کسانی که ایمان به آتش دوزخ دارند و می دانند در پیش روی آنهاست، چگونه می خندند و از کسانی که به دنیا دل بسته اند، در حالی که می دانند به زودی از آن جدا می شوند و از کسانی که غافلند و می دانند (فرشتگان پروردگار) از آنها غافل نیستند، چگونه مشغول لهو و لعب هستند». تفسیر مذکور در ذیل همین حدیث، داستانی از «نعمان بن منذر» - یکی از پادشاهان حیره در عصر جاهلیت - نقل می کند: روزی (پادشاه) در زیر درختی برای گستردن بساط لهو و لعب فرود آمد. عُمیدی، - یکی از نزدیکان او - گفت: ای پادشاه! این درخت آوازی دارد، آیا می دانی چه می گوید؟ این درخت می گوید: رَبِّ رَكْبٍ قَدِ انْأَخُوا حَوْلَنَا يَمْرُجُونَ الْخَمْرَ بِالْمَاءِ الزَّلَالِ ثُمَّ أَصْحُوا أَسْفَ الدَّهْرِ بِهِمْ وَ كَذَاكَ الدَّهْرُ حَالًا بَعْدَ حَالٍ چهل و پنج سوارانی که در اطراف ما از مرکب فرود آمدند و بساط عیش و نوش گسترده و شراب را با آب زلال آمیختند و ولی چیزی نگذشت که طوفان های روزگار، آنها را از میان برداشت و این گونه است دنیا، هر زمانی بعد از زمانی دیگر. (۱) در پنجمین آیه، سخن از افراد ظاهربینی است که بر اثر «غفلت» و بی خبری نه تنها اسرار جهان هستی را که ما را با سرایی دیگر پیوند می دهد، نمی بینند بلکه از زندگی دنیا نیز تنها به ظاهر آن قناعت کردند، قرآن در این رابطه بیان می دارد: «این گروه (از کافران)، تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافلند يُعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ». (۲) اگر غفلت و بی خبری، سایه شوم و سنگین خود را بر قلوب آنها نیفکنده بود، در جای جای زندگی دنیا، هم خدا را و هم معاد را می دیدند. در قرآن مجید، اسرار آفرینش موجودات و گوشه هایی از نظام جهان ماده به عنوان نشانه ها و آیات خدا مطرح شده و زندگی انسان در رستخیز نیز در لابه لای همین زندگی دنیا و حوادثی که در اطراف ما می گذرد، نشان داده شده است و منتها، فقط افراد بصیر و بینا و آنها که نغمه توحید و معاد را از درون این حوادث می شنوند، به آن واقف می گردند، نه غافلان کوردل و بی خبر. پاورقی ۱- روح البیان، جلد ۴، صفحه ۱۸. ۲- روم، ۷. صفحه ۳۳۹ ضمناً تکرار ضمیر «هم» در آیه، تأکیدی بر این مطلب است که این «غفلت» سبب ظاهربینی و عدم وصول به عمق مسایل است. این نکته قابل توجه است که واژه «غفلت» در جایی به کار می رود که اسباب و مقدمات آگاهی فراهم باشد و ولی انسان بر اثر هوای نفس یا ضعف ایمان یا علل دیگر آنها را نادیده بگیرد. شاهد این سخن آیاتی است که بعد از این آیه در سوره روم آمده است و خداوند به نمونه هایی از آثار توحید و معاد که در جهان هستی و در گرداگرد وجود ما قرار دارد، اشاره می کند و غافلان را هشدار می دهد. در ششمین آیه از خطرناکترین گروه کافران سخن به میان آمده، کسانی که علاوه بر کفر، آلوده به تکبر و لجاجت شدید نیز شده اند. در پایان آیه، دلیل بدبختی آنها را غفلت از آیات الهی دانسته و می فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف سازیم (زبه طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند، راه خود را انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند راه

خود را انتخاب می کنند (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند، سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا آيَةً لَا يُؤْمِنُوهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (۱) درباره جمله «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي» (به زودی آنها را از آیات خود منصرف می سازیم)، بحث های زیادی در میان مفسران دیده می شود، شاید به این دلیل که کار خداوند، هدایت به سوی آیات و نشانه های اوست، و اساساً تمام انبیا و اوصیا برای همین آمده اند زیرا این حال، چگونه ممکن است خداوند گروهی را از آیات خودش ممنوع و محروم سازد؟ بر همین اساس دست به توجیحات زیادی زده اند که بسیاری از آنها مشتمل بر تکلف است. پاورقی ۱- اعراف، ۱۴۶. صفحه ۳۴۰ پاسخ این سؤال با بررسی آیات دیگر قرآن روشن می شود زیرا، پاره ای از اعمال انسان ها مانند تکبر در برابر حق و لجاجت و تعصب شدید، به صورت حجاب و پرده تاریکی بر قلب انسان می افتد و او را از مشاهده جمال زیبای حق باز می دارد. در واقع اعمال و صفات زشت خود آنهاست که «حجاب» آنها می شود و اگر «حجاب افکنی» به خداوند نسبت داده شده، به خاطر این است که خداوند، این اثر را در این گونه اعمال و صفات آفریده است و یا به تعبیر دیگر، یکی از مجازات طبیعی کسانی که دارای این صفات و اعمالند، انصراف از آیات الهی است.

قسمت دوم

قابل توجه این که: در پایان آیه، باز تأکید می کند که علت منصرف ساختن آنها از آیات الهی، همان اصرارشان بر تکذیب و غفلت و بی خبریشان از نشانه های خداست. در هفتمین آیه، به دنبال آیات قبل از آن که سخن از لجاجت فرعونیان در برابر آیات الهی و بلاهای مختلفی است که به عنوان بیدار باش بر آن قوم نازل شد و به دعای «موسی بن عمران» برطرف گردید، می فرماید: «(هنگامی که نه معجزات الهی در آنها اثر گذاشت و نه بلاهای هشدار دهنده) سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق نمودیم زیرا، آنها آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند فَاتْتَمَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (۱) همان گونه که از آیه استفاده می شود، سرچشمه بدبختی و هلاکت قوم فرعون، تکذیب آیات الهی و «غفلت» بود. ممکن است «غفلت» سرچشمه تکذیب باشد زیرا بر این ریشه اصلی، همان «غفلت و بی خبری» بوده است و یا این که بعضی از آیات را تکذیب کردند و بعضی را به فراموشی و «غفلت» سپردند که در این صورت هر کدام، عامل مستقلاً محسوب می شوند. بعضی از مفسران ضمیر «عنها» را به نعمت و عذاب الهی باز گردانده اند که در این صورت تنها تکذیب آیات الهی موجب بدبختی آنها محسوب می شود ولی این احتمال بسیار ضعیف است زیرا، این ضمیر در کنار آیات قرار گرفته و ظاهراً به آن بازگشت می کند. پاورقی ۱- اعراف، ۱۳۶. صفحه ۳۴۱ بعضی از مفسران در این جا، سؤالی مطرح کرده اند که شاید همین سؤال سرچشمه احتمال بازگشت ضمیر «عنها» به نعمت و عذاب باشد و آن این که «غفلت» از اختیار انسان بیرون است و چیزی نیست که موجب عذاب الهی شود. ولی پاسخ این سؤال روشن است زیرا، در بسیاری از موارد، سرچشمه «غفلت» اختیاری است. هنگامی که انسان به سراغ آیات الهی نرود و در آنها تدبیر نکند و گوش به سخنان معلمان الهی ندهد، طبیعی است که حالت «غفلت» بر او چیره می شود و از همین رو، بسیار دیده ایم که افراد خطاکار را به خاطر غفلتشان مذمت کرده اند. در هشتمین آیه گرچه از واژه «غفلت» سخن به میان نیامده ولی محتوای آن مفهوم «غفلت» را می رساند. این آیه، درباره مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که گرفتار غفلت شدیدی بودند و گاه از خواب غفلت بیدار می شدند و به توحید روی می آوردند و گاه به کلی در منجلا ب شرک غرق می گشتند، می فرماید: «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند (و با طوفان های شدید و گرداب های وحشتناک و امواج کوه پیکر دریا روبرو می گردند) خدا را با اخلاص می خوانند (و بتها را به فراموشی می سپارند) اما هنگامی که خدا آنها را نجات می دهد و به

خشکی می رساند، باز مشرک می شوند: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ». (۱) آری! طوفان حوادث خطرناک، پرده های «غفلت» و بی خبری را کنار می زند و چشم عقل را بینا و روشن می سازد. گروهی این بیداری را مغتم شمرده و به اصلاح خطاهای خویش می پردازند و ولی گروه بیشتری، تنها در همان لحظات بیدارند، اما بعد از پایان حادثه، دوباره پرده های «غفلت» بر عقل و قلب آنها کشیده شده و به همان راه سابق باز می گردند. پاورقی ۱- عنكبوت، ۶۵. صفحه ۳۴۲ بعضی از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده اند: «مشرکان عرب به هنگام سفر دریا، بعضی از بتها را با خود می بردند تا حافظ و نجات دهنده آنها باشد؛ اما هنگامی که با خطر روبرو می شدند و امواج کوه پیکر دریا را می دیدند که کشتی آنها را همچون پر کاهی، جابه جا می کند، بتها را به دریا می ریختند و صدای آنها به «یا الله یا الله» بلند می شد». (۱) در نهمین آیه، به صورت یک حکم کلی و عمومی - که درباره همه اقوام و افراد صادق است - می فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود (و غافل گردد)، شیطان را به سراغ او می فرستیم تا همواره با او قرین باشد وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». (۲) آری! توجه به خدا به مقتضای «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...» سبب همنشینی با فرشتگان می گردد؛ حال آن که «غفلت» و بی خبری از یاد او، شیاطین را قرین انسان می سازد. شیاطینی که برگرده او سوار می شوند و به هر راهی که خواستند، می برند. این که می فرماید: «ما شیطانی را به سراغ او می فرستیم تا قرین او باشد»، در واقع به این معنی است که عمل او یعنی، «غفلت» و بی خبری در روی گردانی از خداوند رحمان، چنین اثری را به دنبال دارد و به تعبیر دیگر، این مجازاتی است که در دنیا دامنگیر این افراد می شود. با توجه به این که «یعش» از ماده «عشو» (بروزن نشر) به معنی ضعیف و کم نور شدن چشم است؛ آن چنان که گویی پرده ای بر آن افتاده که مفهوم آن، چیزی جز «غفلت» و بی توجهی و اعراض نیست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرموده اند: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَرًّا قَيَّضَ لَهُ شَيْطَانًا قَبْلَ مَوْتِهِ بَسِيئَةً، فَلَا يَرَى حَسِينًا إِلَّا قَبَّحَهُ عِنْدَهُ حَتَّى لَا يَعْمَلَ بِهِ، وَلَا يَرَى قَبِيحًا إِلَّا حَسَّنَهُ حَتَّى يَعْمَلَ بِهِ» هنگامی که خداوند شر بنده ای را (به خاطر «غفلت» و بی خبری از خدا) بخواهد، شیطانی را یک سال قبل از مرگ او سراغ او می فرستد (که همه چیز را در نظر او دگرگون می سازد) آن گاه هیچ کار خوبی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زشت جلوه می کند و آن را رها می سازد و هیچ کار بدی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زیبا جلوه می کند و آن را انجام می دهد». (۱) پاورقی ۱- روح البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۳. ۲- زخرف، ۳۶. صفحه ۳۴۳ بحث درباره این آیه را با شعر مناسبی از تفسیر روح البیان که ذیل همین آیه نقل شده است، پایان می دهیم: دروغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و از این معامله با دیو هم نشین شده ایم به بارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم در دهمین آیه، سخن از پرهیزگاران است که هر گاه به خاطر غفلتی مختصر، امواج وسوسه های شیطان، آنها را احاطه کند، پرده های «غفلت» را با یاد خدا، می درند. آن گاه طوفان فرو می نشیند و پرده ها کنار می رود و چشمشان بینا می شود؛ خداوند در این رابطه می فرماید: «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا) می افتند و بینا می گردند إِنْ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَدَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». (۲) این تعبیر نشان می دهد که یاد خدا، چشم قلب انسان را بینا می کند؛ در حالی که «غفلت» از یاد او، راه را برای نفوذ شیاطین در دل انسان هموار می سازد. «طائف» به معنی طواف کننده است و منظور از آن - همان گونه که جمعی از مفسران بزرگ گفته اند - همان وسوسه هایی است که از ناحیه شیطان صادر می شود و گویی اطراف قلب طواف می کند تا راهی برای نفوذ در کعبه دل پیدا کند و آن را به بتخانه ای مبدل سازد که این نفوذ تنها در حال «غفلت» انسان از یاد خداست؛ زیرا، به محض این که انسان به یاد خدا بیفتد، آن وسوسه ها و خطورات از قلب دور می شود و نور رحمت حق بر آن متجلی می گردد. پاورقی ۱- روح البیان، جلد ۸، صفحه ۳۶۹. ۲- اعراف، ۲۰۱. صفحه ۳۴۴ یازدهمین آیه، از غافلانی سخن به میان آمده است که تا پایان عمر در عالم بی خبری و «غفلت» به سر می برند؛ اما هنگامی که سیلی «اجل» به صورت آنها نواخته شود و در سكرات موت قرار گیرند و آثار اعمال خود را به چشم بنگرند (در وحشت و اضطراب

شدیدی فرو می روند) آن گاه به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که از آن فرار می کردید». سپس اشاره به وضع آنها در قیامت می کند که هر انسان، در حالی که کسی وی را به پیش می راند، وارد محشر می شود و گواه (یا گواهانی) نیز هستند (که آماده اند تا در دادگاه عدل الهی، اعمال او را بازگو کنند) در این حالت اضطراب شدیدی سرتاپای او را فرا می گیرد. آن چنان که گویی قالب تهی می کند). در این حال به او خطاب می شود: «گفته می شود تو از این موضوع غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً بینا شده است». (در واقع حادثه تازه ای رخ نداده، فقط چشم تو بینا شده است و پرده های «غفلت» کنار رفته و حقایق را، آن چنان که هست، می بینی) لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمْ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. (۱) دو مأموری که در قیامت با انسان همراهند، یکی او را به دادگاه عدل الهی می راند و دیگری به عنوان گواه اعمالش در دادگاه الهی با او همراه می شود. احتمالاً این دو همان فرشته هایی هستند که در دنیا دائماً همراه او بودند و تمام اعمال کوچک و بزرگ او را می نوشتند، در قیامت نیز دست مجرمان را گرفته و با پرونده ای که همراه دارند، به دادگاه عدل الهی می برند، آنها هرگز در دنیا این دو فرشته الهی را نمی دیدند و اصلاً به آنها ایمان نداشتند) در حالی که پیوسته همراهش بودند) ولی در قیامت که پرده های غفلت کنار می رود و چشم آنها بینا می شود، آنان را می بینند. پاورقی ۱- ق، ۲۲. صفحه ۳۴۵ در دوازدهمین و آخرین آیه، پیرامون روز قیامت و شرح حال غافلان، در آن روز پر حسرت و اندوه می فرماید: «آنها را از روز حسرت بترسان، روزی که همه چیز پایان یافته، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند) وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». (۱) یکی از نامهای روز قیامت یوم الحسرة است) زیرا، غافلان و بی خبران از خواب غفلت بیدار شده و همه اعمال خود را می بینند. نامه اعمال و پرونده جنایات آنها از یک سو، فرشتگان گواه بر اعمال، از سوی دیگر و از همه دردناکتر، گواهی تک تک اعضای بدن، حتی پوست تنشان نسبت به اعمالشان، آتش ندامت و پشیمانی را بر سر تا پای وجودشان مستولی می گرداند) اما آنان راهی جز سوختن و ساختن در پیش ندارند، چون پرونده ها بسته شده و بازگشت به دنیا برای جبران غیر ممکن است. از این جهت، حسرت و اندوه، تمام وجود آنها را فرا می گیرد مخصوصاً هنگامی که فرشتگان الهی آنها را ملامت و سرزنش کرده و به آنها می گویند: «اینها همه نتیجه غفلت شماست». روشن است که این غفلت ها مربوط به قیامت و حتی عالم برزخ نیست) زیرا، به محض قرار گرفتن در آستانه مرگ و انتقال از دنیا، پرده ها کنار رفته و انسان با چشم برزخی، حقایق جهان را می بیند که در آن هنگام دیگر چیزی از «غفلت» باقی نمی ماند، همان طور که در آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده است: «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید تا شاید آنچه را ترک کرده ام (و کوتاهی نموده ام، عمل صالحی انجام دهم. به او می گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید، (و اگر باز گردد اعمالش مانند سابق است) و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند». پاورقی ۱- مریم، ۳۹. صفحه ۳۴۶ نتیجه از آیات بالا چنین می توان نتیجه گرفت: خطری که به وسیله «غفلت» و بی خبری از «یاد خدا» و مسایل سرنوشت ساز زندگی، متوجه سعادت انسان می شود، بیش از آن است که غالباً تصور می کنیم. «غفلت» همه ارکان سعادت ما را ویران می سازد و مانند آتش سوزان، خرمن زندگی را می سوزاند و تمام امکانات و استعدادهای خداداد را برباد می دهد.

«غفلت» در اخبار اسلامی

از خواب غفلت بیدار شو! در منابع روایی اسلام، روایات تکان دهنده ای پیرامون عواقب سوء «غفلت» و آثار زیانبار و مرگبار آن وارد شده است که به خاطر کثرت، گلچینی از آنها را در ذیل آورده ایم: ۱- هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به معراج رفت، خطاب هایی از سوی خداوند به او شد، از جمله این که: «يَا أَحْمَدُ أَنْتَ لَا تَغْفُلُ أَبَدًا مَنْ غَفَلَ عَنِّي لَا أَبَالِي بِأَيِّ وَاَدِ هَلَكَ رَأَى

احمد! هرگز غافل مشو، هرکس از من غافل شود، من نسبت به این که او در کدام راه هلاک و نابود می شود، اعتنا نمی کنم.» (۱) این بیان به خوبی نشان می دهد که عاقبت «غفلت» از خداوند، هلاکت و نابودی است. ۲- امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرماید: «الْعَفْلَةُ أَضْرُّ الْأَعْيَادِ؛ غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است» (۲)؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی است. ۳- آن حضرت در حدیث دیگری فرموده اند: «الْعَفْلَةُ تَكْسِبُ الْإِعْتِرَارَ وَ تُدْنِي مِنَ الْبُؤَارِ؛ غفلت سبب غرور انسان می شود، و مقدمات هلاکت او را فراهم می سازد.» (۱) پاورقی ۱- ارشاد القلوب، چاپ دارالفکر بیروت، جلد ۱، صفحه ۲۱۴. ۲- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۱، صفحه ۱۲۸. صفحه ۳۴۷. ۴- باز از همان حضرت نقل شده است: «الْعَفْلَةُ ضَالٌّ النَّفْسِ وَ عَنَوَانُ النَّحُوسِ؛ غفلت مایه گمراهی افکار و سرلوحه نحوست هاست» (۲)؛ زیرا تنها راه نجات از گمراهی، تفکر و اندیشه است؛ ولی «غفلت» دشمن سرسخت آن می باشد. ۵- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «وَيُؤَلِّمُ لِمَنْ عَلَبَتْ عَلَيْهِ الْعَفْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَ لَمْ يَشْعَدْ؛ وای! بر کسی که «غفلت» بر او غلبه کند و نتیجه سفر آخرت را به فراموشی بسپارد و آماده آن نشود.» (۳) ۶- امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ كَانَ الشَّيْطَانُ عَيْدُوًّا فَالْعَفْلَةُ لِمَاذَا؛ اگر شیطان، دشمن اسلام است (که هست)، پس غفلت برای چیست؟» (۴) در احادیث گذشته، گاه «غفلت» از خدا و گاه «غفلت» از روز قیامت و گاه «غفلت» از وسوسه های شیطان، مطرح شده است. ۷- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «فَيَا لَهَا حَسِرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ؛ وای وای! بر غافلی که عمرش، حجتی علیه اوست و روزگارش او را به بدبختی کشاند» (۵) منظور از «غفلت» در این حدیث، «غفلت» از ترک انجام وظایف، در طول عمر است. ۸- این مسئله به قدری دارای اهمیت است که حتی یکی از هدف های بعثت انبیا، درمان دردهای «غفلت» شمرده شده است؛ همان گونه که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه در بیان اوصاف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ او طیبی است که داروهای خود را برای درمان موارد «غفلت» آماده ساخته و به دنبال بیمارانش می گردد.» (۶) ۹- در حدیث دیگری از همان بزرگوار در مورد آثار زیانبار غفلت چنین نقل شده است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْعَفْلَةِ وَ الْعَزَّةِ؛ حجاب غفلت و غرور، مانع از آن می شود که مواعظ و اندرزها در شما اثر کند.» (۱) پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۵. ۲- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۳۶۹. ۳- همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۲۲۷. ۴- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰. ۵- نهج البلاغه، خطبه ۶۴ و ۷. ۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ و ۵. صفحه ۳۴۸. ۱۰- در روایات اسلامی در حالات «عیسی بن مریم» (علیه السلام) آمده است: «از کنار قریه ای عبور کرد که همگی به غضب الهی نابود شده بودند. یکی از آنها را زنده کرد و از او سؤال نمود: اعمال شما چگونه بود که چنین بلایی دامتتان را گرفت. در پاسخ گفت: پرستش بت، محبت دنیا، ترس کم، آرزوی دراز و غفلت آمیخته با لهو و لعب.» (۲) ۱۱- امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره جنبه اجتماعی غفلت فرموده اند: «مِنْ دَلَائِلِ الدُّوَلَةِ قَلَّةُ الْعَفْلَةِ؛ از دلایل پیشرفت دولتها (یا پیشرفت در امور زندگی مادی و معنوی) کمی غفلت است.» (۳) آری! «غفلت» و بی توجهی در امور اجتماعی، ضایعه عظیمی به دنبال دارد. ۱۲- این بحث را با حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) پایان می دهیم که مردم را با بیان رسای خویش مخاطب ساخته و می فرماید: «اتَّقِ أَيُّهَا السَّمَاعُ مِنْ سَيِّئَاتِكَ وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ؛ ای شنونده! از مستی (مال و قدرت و مقام و نعمت) بپرهیز و از خواب غفلت بیدار شو و از شتابزدگی بکاه.» (۴) طبق بیان مولای متقیان علی (علیه السلام) عامل بدبختی انسان، سه چیز است: مستی شهوت، غفلت از واقعیت ها و شتابزدگی در کارها و امام نیز در این بیان کوتاه، هشدار می دهد تا شنندگان (از هر گروه و هر جمعیت) از این سه امر بپرهیزند تا خوشبخت شوند و اهل نجات گردند. نتیجه گرچه بیشتر مردم از آثار زیانبار «غفلت» غافلند؛ اما پیشوایان بزرگ ما که فاجعه حاصل از آن را می دیدند، با عبارتهای مختلف و تعبیرهای گوناگون هشدار دادند و همان گونه که در عبارت های گذشته بیان شد، اهمیت موضوع را گوشزد کردند. پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶. ۲- سفینه البحار، ماده غفل. ۳- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶. ۴- همان مدرک، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

صفحه ۳۴۹ یادآوری این موضوع نیز لازم است که «غفلت» مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد؛ یعنی، شامل «غفلت» از خدا و «غفلت» از یوم‌المعاد و ناپایداری دنیا و «غفلت» از شیطان و وسوسه‌های او می‌شود و در یک بیان کلی، «غفلت» از تمام اموری که به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد.

نکات مهمی درباره غفلت

اشاره

گرچه این صفت در سرنوشت انسان تأثیر فوق‌العاده دارد و جزء صفات رذیله محسوب می‌شود؛ ولی چرا علمای اخلاق به سراغ آن نرفته و سخن درباره آن نگفته‌اند و یا اگر گفته‌اند، بسیار مختصر و کوتاه بوده است. به هر حال در این بحث، مسایلی وجود دارد که باید هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

۱ - عوامل غفلت

الف - جهل و نادانی «غفلت» و بی‌خبری سرچشمه‌های زیادی دارد که نخستین عامل آن، جهل و ناآگاهی است. عدم شناخت مقام پروردگار، بی‌توجهی به مسئله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی‌اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی‌خبری از وسوسه‌های شیطان و شیطان‌صفتان، از مهمترین عوامل غفلت است. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْآيَامَ لَمْ يَغْفَلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ؛ کسی که وضع روزگار (و بی‌اعتباری دنیا) را بداند از آمادگی برای سفر آخرت غافل نمی‌شود» (۱). آری! جهل به هریک از این امور، سبب افتادن در گرداب «غفلت» و گرفتار شدن در عواقب شوم آن است. پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۵۱۸۹، (باب الغفلة). صفحه ۳۵۰ ب - غرور و خودبینی غرور یکی دیگر از عوامل «غفلت» و گناه ناشی از «غفلت» است؛ زیرا، انسان مغرور تنها پیروزی‌های خود را می‌بیند و به امتیازهای خود می‌بالد و گاه همه اینها را جاودان می‌پندارد و همین امر، سبب «غفلت» او از واقعیت‌ها می‌گردد. این «غفلت» عامل مؤثری برای شکست او خواهد شد. در طول تاریخ افراد زیادی دیده شده‌اند که بر اثر غرور، در دام «غفلت» گرفتار شده و نتوانستند در برابر دشمنان مقاومت کنند، از این رو ضربات دشمن، آنها را از پای درآورد. ج - مستی نعمت مستی نعمت (که با غرور شباهت زیادی دارد، اما در واقع چیزی جدای از آن است) نیز انسان را در گرداب غفلت می‌افکند. هنگامی که افراد کم‌ظرفیت خود را در ناز و نعمت دیدند، گویی مست می‌شوند و مستی آنها را در «غفلت» از واقعیت‌هایی که اطراف او را گرفته است، فرو می‌برد و این بی‌خبری و غفلت همچنان ادامه می‌یابد تا سرانجام سیلی اجل در صورت او نواخته شود و بیدارش کند، همان‌گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده‌اند: «مَنْ غَفَلَ عَنِ حَيَاثِ الْآيَامِ آيَقَضَهُ الْحَيَاةُ؛ کسی که از حوادث روزگار غافل شود، مرگ او را بیدار خواهد کرد». (۱) امام سجاد، علی بن الحسین (علیه السلام) نیز فرموده‌اند: «إِنَّ قَسْوَةَ الْبُطْنَةِ وَفَتْرَ الْمَيْلَةِ وَ سَيِّئَ الشَّبَعِ، وَ عِزَّةَ الْمُلْكِ مِمَّا يُبْطِطُ وَ يُبْطِطُ عَنِ الْعَمَلِ وَ يَنْسِي الدُّكْرَ وَ يُلْهِى عَنِ إِفْتِرَابِ الْأَجْلِ حَتَّى كَأَنَّ الْمُتَبَلَّى بِحُبِّ الدُّنْيَا بِهِ حَبْلٌ مِنْ سُكْرِ الشَّرَابِ؛ سنگدلی حاصل از شکم پرستی و پرخوری، سستی میل (به دنیا) و مستی سیری و غرور حاکمیت، از اموری است که انسان را از عمل باز می‌دارد و یاد خدا را به فراموشی می‌سپرد و او را از فکر نزدیک شدن اجل، غافل می‌کند تا آنجا که گویی گرفتار حب دنیا، مست شراب است». (۱) پاورقی ۱- شرح فارسی غرورالحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶. صفحه ۳۵۱ د - عافیت و سلامت جسمانی عافیت و سلامت گرچه از نعمت‌های بزرگ

خداست زولی به خصوص یکی از عوامل غفلت است، به همین دلیل یکی از الطاف خفیه الهی آن است که گاه عافیت و سلامت را از انسان می‌گیرد و او را به درد و رنج مبتلا می‌سازد تا پرده‌های «غفلت» از برابر چشم‌های او کنار رود و واقعیت‌ها را با چشم دل ببیند و آمادگی برای عکس‌العمل مناسب در برابر آنها پیدا کند. به همین جهت در یکی از بیانات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی در فواید و برکات بیماری آمده است که خطاب به سلمان فارسی به هنگام عیادتش فرمودند: «در موقع بیماری نعمتهایی نصیبت می‌شود، از جمله: أَنْتَ مِنَ اللَّهِ بِذِكْرٍ وَ دَعَاؤِكَ فِيهِ مُسْتَجَابٌ تُو به یاد خدا می‌افتی و (پرده‌های غفلت کنار می‌رود و به همین جهت) دعای تو به اجابت می‌رسد». (۲) هـ- آرزوهای دراز یکی دیگر از عوامل «غفلت» آرزوهای دراز و دست‌نیافتنی است زیرا تمام فکر انسان را مشغول ساخته و از سایر امور غافل می‌سازد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه معروف به دیباج می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الْأَمَلَ يَذْهَبُ الْعَقْلَ وَيَكْذِبُ الْوَعْدَ وَيَحُثُّ عَلَى الْغَفْلَةِ وَيُورِثُ الْحَسِرَةَ بُدَانِيدِ ای بندگان خدا! آرزوهای دراز، عقل انسان را می‌برد و وعده قیامت را دروغ می‌شمارد و انسان را بر غفلت ترغیب می‌کند و سرانجام، حسرت به بار می‌آورد». (۳) پاورقی ۱- تحف العقول، کلمات امام سجاد (علیه السلام) «ومن کلامه (علیه السلام) فی الزهد»، صفحه ۳۱۱، طبع انتشارات علمیه اسلامیة با ترجمه ۲- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۶۰. ۳- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۹۳. صفحه ۳۵۲

۲- عواقب شوم غفلت

«غفلت» و بی‌خبری از خدا و روز جزا و سرنوشت انسان و بی‌مهری زمانه و آثار سوء گناه، همه چیز انسان را به سیلاب فنا و نیستی سپرده و باعث خسارت‌های جبران‌ناپذیری می‌گردد که در بیانات معصومین (علیهم السلام) اشارات پرمعنایی به آن شده است از جمله: الف: غفلت مایه قساوت قلب سنگدلی و قساوت قلب نتیجه غفلت و دوری از معارف الهی است زیرا، عامل مهم لطافت روح و انعطاف قلب در برابر حق، یاد خداست. هنگامی که ریزش باران رحمت ذکر الهی از سرزمین دل قطع شود، قلب او به صورت بیابان خشک و سوزانی در می‌آید که پر از سنگلاخ و حشتناک است. همان‌گونه که امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: «إِيَّاكَ وَ الْعَفْلَةَ فَبَيْهَا تَكُونُ قَسَاوَةً الْقَلْبِ» از غفلت بپرهیز که مایه سنگدلی است». (۱) ب- غفلت و مرگ قلب غفلت قلب انسان را می‌میراند؛ یعنی، پس از قساوت و سنگدلی، مرگ قلب فرا می‌رسد، به گونه‌ای که دیگر مواعظ و اندرزها تأثیری در آن نمی‌کند. در چنین حالتی، راه بازگشت به روی او بسته می‌شود و امیدی برای سعادت او باقی نمی‌ماند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ» کسی که غفلت بر او چیره شود، قلبش می‌میرد». (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ الْغِرَّةِ» میان شما و موعظه و اندرز، حجابی از غفلت و غرور است». (۳) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴. ۲- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۹۳. ۳- همان مدرک، جلد ۳، صفحه ۲۶۸. صفحه ۳۵۳ ج- غفلت و فساد اعمال «غفلت» موجب فساد اعمال انسان می‌شود. افراد غافل و بی‌خبر به سراغ اعمال صالح کمتر می‌روند و اگر بروند دیگر «غفلت» اجازه نمی‌دهد که اعمال خالص با حضور قلب و جامع تمام شرایط و اجزا، برای خدا انجام دهند. از این رو، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده اند: «إِيَّاكَ وَ الْعَفْلَةَ وَ الْإِغْتِرَارَ بِالْمُهْلَةِ فَإِنَّ الْعَفْلَةَ تُفْسِدُ الْأَعْمَالَ» از غفلت و غرور ناشی از مهلت الهی بپرهیز زیرا، غفلت اعمال آدمی را فاسد می‌کند». (۱) این احتمال نیز در تفسیر این حدیث وجود دارد که منظور، فساد اعمال گذشته انسان به خاطر غفلت‌های آینده است زیرا، غفلت موجب گناه است و گناه موجب حبط اعمال. د- غفلت و قرب الهی غفلت، آمادگی لقای پروردگار و گام نهادن در بساط قرب او را از انسان می‌گیرد زیرا وصول به این مقام والا جز در سایه معرفت و آگاهی امکان‌پذیر نیست. در یکی از مناجات‌های امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که مرحوم علامه

مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است به این موضوع اشاره نموده است: «إِلَهِي أَنْ أُنَامَتْنِي الْغَفْلَةُ عَنِ الْإِسْتِغْدَادِ لِلْقَائِكَ فَقَدْ تَبَهَّتْنِي الْمَعْرِفَةُ بِكَرَمِ آلَيْكَ؛ پروردگار من! اگر غفلت مرا به خواب فرو برده و استعداد لقای تو را از من گرفته؛ شناخت کرم نعمتهایت مرا از این خواب غفلت بیدار ساخته است». این جمله، بخشی از مناجات معروف «شعبانیه» است که طبق گفته مرحوم علامه مجلسی (قدس سره) مناجاتی است که علی (علیه السلام) و امامان معصوم (علیهم السلام) در ماه شعبان با آن، با خدا راز و نیاز می کردند. (۲) پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۳۱۲. ۲- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۹۶ - ۹۹. صفحه ۳۵۴ هـ - غفلت و هلاکت انسان غفلت سبب هلاکت در دنیا و آخرت است؛ زیرا، انسان را از مصالح او (اعم از مادی و معنوی) بی خبر می سازد و با این بی خبری، فرصتها را از دست می دهد، امکانات را ضایع کرده و استعدادهای خویش را برباد خواهد داد. به همین جهت، در حدیثی از امام علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ طَلَّتْ غَفْلَتُهُ تَعَجَّلَتْ هَلَكِيَّتُهُ؛ کسی که غفلتش طولانی شود، هلاکت او به سرعت فرا می رسد». (۱)

۳ - نشانه های غفلت

ممکن است این مسئله برای بسیاری از مردم، مورد شک و تردید واقع شود که آیا واقعاً در صف غافلانند یا نه؟ پس لازم است تا پویندگان راه خدا و سالکان سبیل الی الله، در هر مرحله خود را بیازمایند تا مبدا در صف «غافلان» باشند؛ لذا باید به علائم و نشانه های «غفلت» توجه کنیم تا ناخواسته در دام آن گرفتار نشویم. خوشبختانه در روایات اسلامی، علائم و نشانه های فراوانی برای غافلان ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم: ۱- در حدیث مشروحی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، در پاسخ «شمعون بن لاوی» - یکی از مسیحیان معروف زمان خود - آمده است، هنگامی که شمعون از علائم غافلان از حضرتش سؤال کرد، ایشان در جواب فرمودند: «أَمَّا عَلَامَةُ الْغَافِلِ فَارْبَعَةٌ الْعَمَى وَالسَّهْوُ وَاللَّهُوُ وَالنَّسْيَانُ؛ نشانه های غافل چهار چیز است: نابینایی (و بستن چشم بر روی حقایق) و سهو و لهو و نسیان (به گونه ای که گرفتار فراموشکاری و سردرگمی به شهوات و عدم توجه به سرنوشت آینده خویش می شود)». (۲) همین مضمون در اندرزهای لقمان حکیم به فرزندش دیده می شود آنجا که می گوید: فرزندم هر چیزی نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود... و غافل سه نشانه دارد: سهو و لهو و نسیان». (۱) پاورقی ۱- شرح فاسی غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۲۷۲ - بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۲۲. صفحه ۳۵۵ «تفاوت سهو و نسیان در این است که نسیان به معنی فراموش کردن چیزی است که قبلاً می دانست، ولی سهو به معنی عدم توجه به اموری است که باید به آن توجه کند. ۲- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» همنشینی با فاسدان و مفسدان و دوری از مجالس عبادت است. امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: «الْغَفْلَةُ تَرُكُّكَ الْمَسِيءَ جِدْوً طَاعَتِكَ الْمُفْسِدَ؛ غفلت آن است که مسجد را ترک کنی و از مفسد اطاعت نمایی». (۲) ۳- از دیگر نشانه های مهم «غفلت» بی اعتنایی به عوامل هشدار دهنده و بیدار کننده است؛ مثلاً، هنگام عبور از قبرستان فکر نمی کنند که ممکن است فردا، جایگاهشان همین جا باشد؛ یا اگر در تشییع جنازه یکی از دوستان و آشنایان شرکت کنند، فراموش می کنند که او را هم روزی دیگران تشییع کرده و در مراسم یادبود او شرکت می کنند. در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی (علیه السلام) در تشییع جنازه مؤمنی شرکت نموده بودند، ناگهان صدای بلند خنده کسی را شنیدند، حضرت (علیه السلام) ناراحت شدند و این گفتار حکیمانه را بیان فرمودند: «كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا كُتِبَ وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَيَّ غَيْرِنَا وَجَبَ وَكَأَنَّ الَّذِي نَزَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا زَاجِعُونَ؛ گویی مرگ برای غیر ما مقرر شده و حق (تنها) بر دیگران واجب شده است، و گویی (این) مردگانی را که می بینیم (مثل) مسافران هستند، به زودی به سوی ما باز می گردند». سپس افزودند: «نُبُوَّتُهُمْ أَحْيَادُهُمْ وَنَاكُلُ تَرَاتُهُمْ كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ؛ ما آنها را در قبرشان می گذاریم و میراثشان را می خوریم، گویی بعد از آنها، عمر جاودان داریم». (۳) ۴- یکی

دیگر از نشانه های «غفلت» آن است که انسان عمر خود را در اموری صرف کند که برای آخرت او هیچ سودی ندارد زیرا در اموری صرف کند که نه سودی در دنیا دارد و نه در آخرت. پاورقی ۱- خصال صدوق، صفحه ۱۳۸. طبع انتشارات علمیه اسلامیة با ترجمه سید احمد فهری. ۲- بحار الانوار. جلد ۷۵، صفحه ۱۱۵. ۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۲۲ صفحه ۳۵۶ امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «كَفَى بِالرُّجُلِ غَفْلَةً أَنْ يُضَيِّعَ عُمْرَهُ فِي مَا لَا يُنْجِيهِ، لِإِبْرَائِيلَ غَفْلَتُ الْإِنْسَانِ، هَمِينَ بَسَ كَمَا عَمَرَ خُودَ رَا فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا» (۱) و در تعبیر دیگری از همان حضرت (علیه السلام) آمده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أَنْ يَصْرِفَ هِمَّتَهُ فِي مَا لَا يَغْنِيهِ لِإِبْرَائِيلَ غَفْلَتُ الْإِنْسَانِ، هَمِينَ بَسَ كَمَا عَمَرَ خُودَ رَا فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا» (۲).

۴- راه های زدودن غفلت

«غفلت» از بیماریهای خطرناک اخلاقی است و برای درمان آن باید از اصول کلی حاکم بر این مباحث استفاده کرد. نخست این که: به عواقب و پیامدهای «غفلت» بیندیشیم و آنچه را که در بحث های گذشته، مخصوصاً روایاتی که در این باب ذکر شد، مورد توجه قرار دهیم، که تأثیر به سزایی در زدودن آثار «غفلت» و بازگشت به «یقظه» و بیداری دارد. مثلاً، برای ترک اعتیاد به مواد مخدر یا جلوگیری از ابتلا به آن، به اشخاصی اشاره می کنیم که به خاطر آن، به روز سیاه افتاده و آثار مرگبار آن، روح و جسم و پیوندهای خانوادگی و اجتماعیشان را نابود ساخته است تا از این طریق سایر مبتلایان، بیدار شوند و راه بازگشت را پیش گیرند و غیر مبتلایان نیز به هوش باشند و در دام آن گرفتار نشوند. همچنین باید به سراغ ریشه ها رفت زیرا تا ریشه های یک بیماری قطع نشود، درمان آن امکان ندارد. در بحث های گذشته ریشه های «غفلت» را مشروحاً ذکر کردیم که نیاز به تکرار نیست. علاوه بر مطالب گذشته، امور ذیل نیز برای زدودن اثرات زیانبار «غفلت» از وجود انسان بسیار مفید و اثربخش است: پاورقی ۱- شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۵۸۵. ۲- همان مدرک. صفحه ۳۵۷. ۱- عبرت از تاریخ باید تاریخ را با دقت بررسی کرد. ایوان مدائن ها که آینه عبرتند، کاخ کسراها که ویرانه هایش با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند و اهرام مصر که از فراغنه و سرنوشت آنها خبر می دهد و خلاصه این که باید در جای جای این جهان، از آثار باقی مانده پیشینیان دیدن کنیم و درس عبرت بگیریم. قبور درهم شکسته نیرومندان دیروز و اسیران خاک امروز و یا پیرمردان و پیرزنانی را در نظر بگیریم که نه قدرت راه رفتن دارند و نه توان نشستن و نه حوصله سخن گفتن و به یاد آوریم که همه اینها روزی جوان و نیرومند و با نشاط بودند اما گذشت روزگار آنان را به چنین سرنوشتی گرفتار ساخته است و بدانیم که ما هم، همین راه را در پیش داریم به یقین هر چه درباره این موضوعات و تحوّل روزگار و جابجا شدن حکومتها و قدرتها و ثروتها و عزتها بیشتر بیندیشیم، کمتر گرفتار «غفلت» خواهیم شد. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ الْآيَامَ لَمْ يَغْفَلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ، وَأَنْ كَسَّ كَمَا وَضَعَ رُؤُوسَ الْبَشَرِ، فَانْشَأَ مِنْهَا رُؤُوسَ الْبُخْتِ» (۱) در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) چنین فرموده اند: «أَغْفَلَ النَّاسُ مَنْ لَمْ يَنْعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالِهَا إِلَى حَالِهَا، وَغَافِلَتَرِينَ مَرْدَمَ كَسَى اسْتِمْتَرَ وَتَحَوَّلَ رُؤُوسَ الْبَشَرِ مِنْ حَالِهَا إِلَى حَالِهَا» (۲) - استمرار و دوام ذکر عامل مؤثر دیگر برای زدودن آثار «غفلت» استمرار و دوام ذکر است زیرا، یاد خدا دل را بیدار می کند، روح را صفا می بخشد و چشم بصیرت را بینا می سازد و در پرتوی آن، انسان، حق را حق می بیند و باطل را باطل و قادر به تشخیص دوست و دشمن سعادت خود می شود. پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۸۵، حدیث ۱۵۱۸۹. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۱۲. صفحه ۳۵۸ لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «بِإِدْوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ تَنْجَابُ الْغَفْلَةِ، بِإِسْتِمْرَارِ يَادِ خُودَ، آثَارُ غَفْلَتِ زِدْوَدَهُ مِی شُود.» (۱) ۳- نماز با حضور قلب ادای نماز در وقت مقرر و با حضور قلب و توجه به محتوای راز و نیاز و مناجات با خدا، قلب را صیقل داده و زنگار «غفلت» را از آینه روح می زداید. طبیعت زندگی دنیا، غفلت زا است که گاهی انسان را چنان به خود مشغول

می سازد که همه چیز را فراموش می کند، حتی، خویشتن خویش را. نماز فرصت بسیار خوبی برای بازنگری در اعمال و بازیافتن خویشتن خویش و نجات از چنگال اهریمن «غفلت» است. امام باقر (علیه السلام) در این رابطه می فرماید: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَافِظَ عَلَيَّ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةَ فَصَيَّرَ لَهَا لَوْ قَتَلَهَا فَلَيْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِينَ (اگر) هر فرد با ایمانی، نمازهای واجب را به موقع و به طور صحیح انجام دهد، از غافلان نخواهد بود». (۲) ۴ - تفکر و اندیشه راه دیگر پیشگیری و درمان «غفلت» تفکر و اندیشه است. هر گاه انسان به کارهای خوب و آثار مثبت آن و همچنین به کارهای بد و نتایج سوء آن بیندیشد، امواج ظلمانی «غفلت» از روح و جانش دور می شود. روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ! هَمٌّ بِالْحَسَنَةِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَيْ لَا تُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ (ای ابوذر تصمیم به کارهای نیک بگیر، هر چند توفیق عمل به آن برای تو حاصل نشود تا در زمره غافلان نوشته نشوی)». (۳) پاورقی ۱ - غررالحکم، حدیث ۴۲۶۹ - ۲ - فروع کافی، جلد ۳، صفحه ۲۷۰ - ۳ - میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۵۱۸۸. صفحه ۳۵۹ فکر مرگ و پایان زندگی از جمله افکاری است که در زدودن زنگار «غفلت» از آینه روح آدمی بسیار مؤثر است؛ مخصوصاً اگر هنگام عبور از آرامگاه مردگان، این شعر یا مانند آن را با خود زمزمه کند: هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است این فکر و اندیشه به یقین جلوی سرچشمه های اصلی «غفلت» را که هواپرستی و خودخواهی و فزون طلبی است، می گیرد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از وصایای خویش به فرزندش امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «أَيُّ بَنِي الْفِكْرَةِ تَوَرَّثُ نُورًا وَالْغَفْلَةُ ظُلْمَةٌ أَيْ فَرَزَنْدَم! تفکر، نورانیت می بخشد و «غفلت» ظلمت و تاریکی». (۱) ۵ - تغییر محیط بسیاری از محیط ها به طور طبیعی غفلت زاست. مجالس غافلین و بطالین (بیهوده کاران)، جلسات لهو و لعب، خانه های پر زرق و برق و اشرفی، انسان را به سوی «غفلت» می کشاند؛ حتی بسیاری از شهرها در دنیای امروز، مبدل به کانون «غفلت» و فساد شده است. یکی از راه های رهایی از چنگال «غفلت» ترک شرکت در این گونه جلسات و اماکن و هجرت از شهرهای آلوده به فساد است؛ در غیر این صورت، رهایی از دیو «غفلت» بسیار مشکل است. امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابوحمزه، به هنگام مناجات با خدا در بیان یکی از عوامل سلب توفیق، عرض می کنند: «أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلِفُ مَجَالِسِ الْبَطَالِينَ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي؛ شاید مرا علاقه مند به مجالس غافلین دیدی و مرا در میان آنها رها ساختی». این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِخْدَرُ مَنَازِلِ الْغَفْلَةِ وَالْجُفَاءِ وَقَلَّةِ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعِيَةِ اللَّهِ؛ از منزلگاههای «غفلت» و خشونت و جایی که یار و مددکاری بر اطاعت خدا ندارید، بپرهیز». (۲) پاورقی ۱ - بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۷ - ۲ - غررالحکم حدیث ۲۶۰۰ - میزان الحکمه حدیث ۱۵۱۴۷. صفحه ۳۶۰ ۵ - یقظه و بیداری «یقظه» نقطه مقابل غفلت، به معنای خودآگاهی است. بعضی از عارفان آن را یکی از منازل آغازین سیر و سلوک ذکر کرده اند. «یقظه» در اصطلاح عارفان اسلامی، بیداری از خواب «غفلت» و توجه به اعمال و کردارهای گذشته، برای جبران خطاها و جهت گیریهای صحیح در آینده است. امام خمینی (قدس سره) در کتاب «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» ضمن این که «یقظه» را گام اول در تهذیب نفس می داند؛ ذیل این عنوان چنین نوشته اند: «تا کی می خواهید در خواب «غفلت» به سر برید و در فساد و تباهی غوطهور باشید، از خدا بترسید و از عواقب امور بپرهیزید، از خواب «غفلت» بیدار شوید. شما هنوز بیدار نشدید، هنوز قدم اول را برنداشتید، قدم اول در سلوک «یقظه» است، ولی شما در خواب به سر می برید، چشم ها باز و دل ها در خواب فرو رفته است، اگر دل ها خواب آلود و قلبها بر اثر گناه سیاه و زنگ زده نمی شد، این طور آسوده خاطر و بی تفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمی دادید، اگر قدری در امور اخروی و عقبات هولناک آن فکر می کردید، به تکالیف و مسئولیتهای سنگینی که بر دوش شماست، بیشتر اهمّیت می دادید». (۱) یقظه آمدن نوم حیوانی نماند انعکاس حس خود از لوح خواند همچو حس آن که خواب او را ربود چون شد او بیدار عکس او نمود آیات و روایات فراوانی به همین منظور، از منبع وحی یا از سرچشمه قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صادر شده است. اساساً تمام آیات انذار و بشارت، برای رسیدن به همین هدف است؛ یعنی، هدفش زدودن آثار «غفلت» و بیدار ساختن افراد و اقوامی است که در خواب بی خبری فرو رفته اند. پاورقی ۱ - امام خمینی (ره).

کتاب جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، صفحه ۱۵۱. صفحه ۳۶۱ هشدارهای قرآن مجید با جمله‌هایی مانند «أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱)؛ آیا اندیشه نمی‌کنید و عقل خود را به کار نمی‌اندازید» و «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲)؛ آیا متذکر نمی‌شوید» و «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؛ آیا اندیشه نمی‌کنید» و «أَوَلَمْ يَتَذَكَّرُوا الْقُرْآنَ» و مانند اینها، همه به منزله بانگ‌هایی است که رهبر بیدار دل، به پیروانی که در خواب سنگین فرو رفته‌اند، می‌زند تا بیدار شوند و آماده حرکت به سوی مقصد گردند. همچنین آیاتی که تأکید بر ذکر خدا دارد و اعراض از ذکر حق را منشأ تباهی انسان و «معیشت ضنک» در این جهان و نابینا محسور شدن در آن جهان می‌شمرد، مسلمانان را از اسباب لهو ^۲ یعنی، آنچه که انسان را از یاد خدا غافل سازد، برحذر می‌دارد، همه برای رسیدن به این مقصود ^۲ یعنی، حالت «یقظه» و بیداری است. در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به مسئله «یقظه» اشاره شده است، از جمله: ۱- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه‌ای که اشاره به هدف بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دارد، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا لِيُزِيحَ بِهِ عَنَّا وَ يُوَقِّطَ بِهَا عَفَلَتُكُمْ؛ خداوند پیامبری به سوی شما فرستاد تا بیماریهای (روحی و اخلاقی و اجتماعی) شما را برطرف سازد و شما را از خواب غفلت بیدار کند». (۳) نه تنها پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بلکه تمام انبیا، برای همین منظور مبعوث شده‌اند ^۲ یا حداقل یکی از اهداف اصلی آنها، ایجاد حالت «یقظه» می‌باشد. ۲- امام حسن مجتبی (علیه السلام) در خطبه‌ای که برای مردم کوفه خواند، چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ تَيَقُّظُوا مِنْ رَقْدَةِ الْعَفَلَةِ وَمِنْ تَكَاشِفِ الظُّلْمَةِ، فَوَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ وَ تَرَدَّى بِالْعِظْمَةِ، لَئِنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عَصِيْبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَ نِيَّاتٍ مُخْلِصَةٍ، لَا يَكُونُ فِيهَا شَوْبٌ نِفَاقٍ وَ لَا نِيَّةٌ إِفْتِرَاقٍ لِأَجَاهِدَنَّ السَّيْفَ قَدَمًا قَدَمًا وَ لَا ضَعْفَيْنَ مِنَ السُّيُوفِ جَوَائِبَهَا وَ مِنَ الرَّمَاكِ اطْرَافَهَا وَ مِنَ الْخَيْلِ سِنَابِكِهَا فَتَكَلَّمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ ای مردم! از خواب «غفلت» بیدار شوید و از تراکم ظلمت بی‌خبری بپرهیزید. سوگند! به کسی که دانه را در زیر خاک شکافته و بندگان را آفریده، و ردای عظمت پوشیده، هرگاه گروهی از شما با دل‌های پاک و نیت‌های خالص که در آن آلودگی به نفاق نباشد و قصد افتراق در آن راه نیابد، بپاخیزند (و مرا یاری کنند)، من با شمشیر، گام به گام جهاد می‌کنم و با ضربات شمشیرهای خود، عرصه را بر آنها تنگ می‌سازم و نوک سر نیزه‌ها را بر پیکرشان کُند می‌کنم و سم اسبها را در این راه، فرسوده می‌سازم ^۲ پس سخن بگوئید، خدا رحمتتان کند (و از دشمنان ترسید)». (۱) پاورقی ۱- این عبارت ۱۳ بار در قرآن کریم ذکر شده است. ۲- این عبارت نیز در ۷ مورد ذکر شده است. ۳- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۹۶. صفحه ۳۶۲ امام مجتبی (علیه السلام) این سخن را در حالی بیان داشتند که خواب «غفلت» بر کوفیان غلبه کرده بود و آن حضرت هر چه آنان را دعوت به جهاد با غارتگران شام و لشکر معاویه می‌فرمودند، آنها اجابت نمی‌کردند. ۳- در کتاب «فلاح السائل» دعایی که مورد تأیید امام صادق (علیه السلام) نیز قرار گرفته، پیرامون جبران خطاها و غفلتهای نماز، چنین بیان می‌دارد: «فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ مَكَانَ نُقْصَانِهَا تَمَامًا وَ عَجِّلْنِي تَثْبُتًا وَ تَمَكُّنًا وَ سَهْوِي تَيَقُّظًا وَ غَفْلَتِي تَذَكُّرًا وَ كَسَلِي نَشَاطًا؛ پس درود بر محمد و آلش بفرست و هر نقصانی در نماز من رخ داده، کاملش فرما و به زودی به من ثبات قدم و توانایی عنایت کن (تا کاستی‌ها را جبران کنم) و سهو مرا به بیداری و «غفلتم» را به یادآوری و کسالتم را به نشاط مبدل فرما». (۲) ۴- امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در نهج البلاغه خطاب به انسان‌های بی‌درد می‌فرماید: «أَمَّا مِنْ دَائِكَ بُلُوغٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمِكَ يَقْظَةٌ؛ آیا درد تو را درمان و خواب تو را بیداری نیست». (۳) ۵- در حدیث دیگری، همان بزرگوار می‌فرماید: «أَلَا مُشْتَقِظٌ مِنْ عَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفَادِ مُدَّتِهِ؛ آیا کسی نیست که از خواب غفلتش بیدار شود، قبل از مدت پایان عمرش؟». (۴) در تمام این روایات «غفلت» به نوعی خواب و گاهی به مستی و «تذکر» به نوعی بیداری و هشیاری تشبیه شده است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «سُكْرُ الْعَفْلَةِ وَ الْغُرُورُ أَبْعَدُ إِفَاقَةً مِنْ سُكْرِ الْخُمُورِ؛ مستی «غفلت» و غرور، هشیاریش از مستی شراب دورتر است». (۱) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۶۷. ۲- بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۱۴. ۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳. ۴- غررالحکم، حدیث ۲۷۵۲. صفحه ۳۶۳ ۶- این بحث را با حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) که «یقظه» را به چراغ نورانی تشبیه فرموده، پایان می‌دهیم: «فَأَسْتَضِيحُوا بِنُورِ يَقْظَةِ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ؛ با نور یقظه و بیداری، چشم و گوش و قلب را روشن سازید». (۲)

تغافل مثبت

همان گونه که «غفلت» در امور زندگی، مایه بدبختی است، «تغافل» نسبت به این امور نیز همین گونه است یعنی، انسان، واقعیت‌ها را بداند و باور داشته باشد که زندگی دنیا ناپایدار است و این جهان گذرگاهی است که باید از آن بگذرند، و به سرایی دیگر بشتابند و مرگ قانون تخلف ناپذیری است، و هیچ اعتباری به قدرتها و ثروتهای مادی نیست زولی با این حال، چنان از کنار این مسایل می‌گذرد که گویی هیچ چیزی نمی‌داند و نمی‌بیند. این تغافل منفی است که آثار زیانبارش از «غفلت» هم بیشتر است زیرا، غافلان، ناآگاهانه به دام حوادث گرفتار می‌شوند اما «تغافل کنندگان» با آگاهی در این دام قدم می‌گذارند که مسؤلیت الهی اش بیشتر و نکوهش مردم درباره آن شدیدتر است. تغافل مثبت نیز داریم و آن این است که انسان، چیزهایی را بداند که پنهان کردن آن لازم یا پسندیده است یعنی، فردی خود را نسبت به مسئله‌ای که اظهارش عواقب نامطلوب دارد، به ناآگاهی و بی‌اطلاعی بزند و با بزرگواری از کنار آن بگذرد تا باعث حفظ آبروی دیگران شود. از جمله مواردی که «تغافل» در آن پسندیده است، پنهان ساختن عیوب دیگران است. هر کس عیب یا لغزشی دارد، لذا سعی دارد تا مردم آن را ندانند زولی گاهی افراد هوشمند از آن آگاه می‌شوند. «تغافل» در این گونه موارد، در حقیقت یک نوع عیب پوشی است که جز در موارد امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به صورت محرمانه و لطیف، بسیار پسندیده است. پاورقی ۱- غر الحکم، حدیث ۵۶۵۱. ۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲. صفحه ۳۶۴ اگر در مواردی پرده دری شود و آبرو و حیثیت اشخاص بر باد رود، افراد تشویق به گناه می‌شوند و طبق منطق «من که رسوای جهانم، غم دنیا سهل است» رسوایی را مجوزی برای گناه می‌شمرد و به بیان دیگر، اگر پرده حیای گنهکاران دریده شود، دست به هر کاری می‌زنند زپس در این جا جز با «تغافل» نمی‌توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت. در یک بیان کلی می‌توان گفت: یکی از اصول مهم زندگی آرام و خالی از دغدغه، همین مسئله «تغافل» است، به ویژه مدیران باید از این مسئله در حل بسیاری از مشکلاتشان بهره بگیرند یعنی، هر جا که احتیاج به اخطار و هشدار است باید اخطار و هشدار دهند و هر جا که با «تغافل» مشکلات حل می‌شود، از این طریق وارد شوند. به یقین اگر مدیران اصل «تغافل» را از زندگی خود حذف کنند، گرفتار در دسرهای بی‌دلیل خواهند شد. به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این مسئله تأکید کرده‌اند. «تغافل» پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در بعضی از موارد باعث خرده‌گیری بعضی از افراد ناآگاه می‌شد مثلاً، اعتراض می‌کردند به این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیلی سریع تحت تأثیر سخنان این و آن قرار می‌گیرند و اگر گفته شود که فلان کس پشت سر شما چنین و چنان می‌گوید، می‌پذیرد و به سراغ آن شخص می‌فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می‌کند که چنین چیزی را نگفته‌ام، سخن او را نیز می‌پذیرد. قرآن مجید نیز در آیه ۶۱ سوره توبه به این مطلب اشاره می‌کند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قَبْلُ أَذُنٍ خَيْرٌ لَكُمْ بِإِلَهِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ...» از آنها کسانی هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش‌باوری است، بگو: خوش‌باوری او به نفع شماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و رحمت است برای کسانی که ایمان آورده‌اند. صفحه ۳۶۵ مسلم است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با آن هوش و کیاست و درایت که دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده‌اندیش و خوش‌باور نبوده است، بلکه در بسیاری از موارد وظیفه خود را «تغافل» می‌دید. این «تغافل» مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می‌شد.

تغافل در بیان معصومین (علیه السلام)

۱- در حدیث معروفی که هم از امام سجّاد (علیه السلام) و هم از امام باقر (علیه السلام) و هم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، پیامبر «تغافل» چنین می‌فرماید: «صَلِّحْ حَالِ التَّعَائِشِ وَ التَّعَاشِرِ مِلاً مِکْيَالاً ثَلَاثَةً فِطْنَةً وَ ثَلَاثَةً تَغَافُلٌ مَصْلَحَةٌ هَمْزِيستى سالم و

معاشرت با مردم در پیمان‌ها ای است که دوسوم آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد». (۱) این روایت، در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می‌دارد. ابتدا تأکید به هوشیاری و بیداری و ترک «غفلت» می‌کند و سهم آن را دوسوم می‌داند و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی‌خبر بماند؛ بلکه باید با کمال دقت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی‌اعتنایی و بی‌توجهی قرار گیرد، دستور به «تغافل» می‌دهد؛ مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمیتی چندانی ندارند، انسان را از تفکر در امور مهم باز می‌دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می‌کند، کار پسندیده‌ای است. ۲- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: «مَنْ أَشْرَفِ أَعْمَالِ الْكَرِيمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا يَعْلَمُ؛ یکی از بارزترین کارهای کریمان، «تغافل» از چیزهایی است که از آن آگاهند» (۲) (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است). ۳- در حدیث دیگری آن امام بزرگوار (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَتَغَافَلْ وَلَا يَغُضَّ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَعَّصَتْ عَيْشَتُهُ؛ کسی که «تغافل» و چشم‌پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد». (۱) پاورقی ۱- تحف العقول، صفحه ۲۶۴. (آنچه در بالا- آمد، متن حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است و از دو امام دیگر نیز شبیه آن نقل شده است). ۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۲۲. صفحه ۳۶۶ بدیهی است، زندگی انسان‌ها خالی از اموری که بر خلاف توقع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می‌شوند. این بحث را با حدیثی از همان بزرگوار (علیه السلام) پایان می‌دهیم: «وَعَظَّمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُمُورِ... وَلَا تَكُونُوا بَحَائِنَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرَ عَائِبَتِكُمْ... وَ تَكْرَمُوا بِالتَّعَامِي عَنِ الْإِسْتِفْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» نسبت به امور پست و کوچک بالا برید... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جوین شما زیاد می‌شوند... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید». (۲) از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می‌شود و نشان می‌دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت‌ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم‌اهمیت است که در زندگی وجود دارد. بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد سازنده ندارد؛ زیرا، «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است که از محدوده «تغافل» بیرون است و انتقاد سازنده مربوط به اموری است که در سرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه‌ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم‌ارزش و یا عیوبی است که مصلحت در آن است که در پرده بماند. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۹۱۴۹. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۶۴. صفحه ۳۶۷

۱۷. بخل و امساک

اشاره

نعمتها و مواهبی که پروردگار در اختیار انسان‌ها گذاشته، در بسیاری از موارد، بیش از نیاز آنهاست، به گونه‌ای که می‌توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند، بدون آن که زبانی به زندگی خودشان برسد؛ ولی گروهی به خاطر صفت رذیله «بخل» از این کار امتناع ورزیده و هیچ کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی‌کنند. گاه نیز با نمایش ثروت و قدرت به محرومان، نمک بر جراحات قلبشان پاشیده و گویی از این کار زشت و غیر انسانی خویش لذت هم می‌برند. گاه این صفت با «انحصارطلبی» و «خود برتر بینی» و «حرص و آز» نیز آمیخته شده و زشتی آن را چند برابر می‌کند. اگر نگاهی به جهان آفرینش بیندازیم، همه جا سخاوت و انفاق و بذل و بخشش را مشاهده می‌کنیم. خورشید دائم می‌سوزد و بخشی از وجودش را تبدیل به نور و حرارت می‌کند و آن را به تمام منظومه شمسی می‌رساند و با نور و گرمای خود به همه مخلوقات، زندگی می‌بخشد. زمین با انواع مواهبی که در دل

دارد، از مواد غذایی گرفته تا معادن گران بها و آب های زیرزمینی، همه را رایگان در اختیار بشر نهاده و سخاوتمندانه انسان را یاری می دهد. سایر موجودات جهان نیز هر کدام دست های سخاوتمند خود را سوی انسان ها گشوده اند تا سخاوت خویش را نشان دهند. صفحه ۳۶۸ علاوه بر عالم کبیر در عالم صغیر یعنی، وجود یک انسان نیز همین مسئله حکم فرماست. قلب، دستگاه تنفس، معده، چشم، گوش، دست و پا هیچ کدام تنها برای خودشان کار نمی کنند و هرگز در خدمت به سایر اجزاء بدن، «بخل» نمیورزند، بلکه آنچه را که دارند سخاوتمندانه در میان خود و تمام سلولهای بدن تقسیم می کنند. در جهانی که همه جا «سخاوت» حکم فرماست، آیا جایی برای انسان بخیل وجود دارد؟ آیا ناهماهنگی با عالم هستی او را به فساد و مرگ نمی کشاند؟ روی این اصل، نکوهش «بخل» و مدح و ستایش «سخاوت» به طور گسترده در آیات و روایات اسلامی به چشم می خورد که در آنها «جود و سخا» به عنوان یکی از بارزترین صفات فعلی الهی و یکی از ویژگی های پیشوایان معصوم (علیه السلام) معرفی شده است. با این اشاره، به آیات قرآنی باز می گردیم و بازتاب گسترده «بخل» و «سخاوت» را در بخشی از آیات قرآن مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا اِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ اُولَى الْقُوَّةِ اِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِيمَا اَتَاكَ اللّٰهُ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَاَحْسِنْ كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ وَلا تَبْغِ الْفَسَادَ فِى الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. (سوره قصص، آیات ۷۶ تا ۷۷) ۲- اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اِذْ اَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلا يَصِيْرُنَّ اِلَيْهِمْ * فَطَافَ عَلَيْهِمَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرْنَا لَكَ الصَّبْرَ (سوره قلم، آیات ۱۷ تا ۲۰) ۳- وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ اٰتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ - فَلَمَّا اٰتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوْا بِهٖ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ * فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِى قُلُوْبِهِمْ اِلٰى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اٰخَلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَ بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ (سوره توبه، آیات ۷۵ تا ۷۷) ۴- وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ يَبْخُلُوْنَ بِمَا اٰتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لّٰهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لّٰهُمْ سَيُطَوَّقُوْنَ مَا بَخِلُوْا بِهٖ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلّٰهِ مِثْرَاتُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ (سوره آل عمران، آیه ۱۸۰) صفحه ۳۶۹ ۵- الَّذِيْنَ يَبْخُلُوْنَ وَ يَأْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ وَ يَكْتُمُوْنَ مَا اٰتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِينًا (سوره نساء، آیه ۳۷) ۶- وَ اَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَيْغَنٰى * وَ كَذَّبَ بِالْحَسَنٰى * فَسَيَمْسُرُهُ لِّلْعُسْرٰى (سوره الليل، آیات ۸ تا ۱۰) ۷- هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَدْعُوْنَ لِتُنْفِقُوْا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَاِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَّفْسِهٖ وَ اللّٰهُ الْغَنِيُّ وَ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ اِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُوْنُوْا اَمْثَالَكُمْ (سوره محمد، آیه ۳۸) ۸-... وَ مَنْ يُوقْ شَحْحَ نَفْسِهٖ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ (سوره تغابن، آیه ۱۶) و سوره حشر، آیه ۹) ۹- وَ الَّذِيْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا لَمْ يُشْرِفُوْا وَ لَمْ يَقْتُرُوْا وَ كَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوْمًا (سوره فرقان، آیه ۶۷) ۱۰- قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُوْنَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّيْ اِذَا لَمْ تَسْأَلُوْهُ لَمْ تَمْلِكُوْا (سوره اسراء، آیه ۱۰۰)

ترجمه

۱- قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد، ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد! و در آنچه خداوند به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین به دنبال فساد مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد. ۲- ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند - و هیچ از آن استثنا نکنند - اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، در حالی که همه در خواب بودند و آن باغ سرسبز مانند شب سیاه ظلمانی شد! صفحه ۳۷۰ ۳- بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود، روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود!» - اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند - این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات

کنند، در دل هایشان برقرار ساخت، این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

۴- کسانی که بخل میورزند و آنچه را که خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه برای آنها شر است، به زودی در روز قیامت آنچه را نسبت به آن «بخل» ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می افکنند و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست و خداوند، از آنچه انجام می دهید آگاه است. ۵- آنها کسانی هستند که «بخل» میورزند و مردم را به «بخل» دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نمایند (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم. ۶- اما کسی که «بخل» ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد - و پاداش نیک الهی را انکار کند - به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم. ۷- آری! شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می شوید، بعضی از شما (بخل) میورزید و هر کس «بخل» ورزد، نسبت به خود «بخل» کرده است و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندان در راه خدا انفاق می کنند). ۸- و کسانی که از «بخل» و حرص خویشتن مصون بمانند، رستگاراند! ۹- و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حد اعتدال دارند. ۱۰- بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت (به خاطر تنگ نظری) امساک می کردید؛ مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است! صفحه ۳۷۱

تفسیر و جمع بندی

سرنوشت بخیلان

قسمت اول

آیات نخست این بحث به ماجرای عبرت انگیز یکی از ثروتمندان بزرگ بنی اسرائیل اشاره می کند که بر اثر «بخل» و تکبر و خودبزرگی بینی به سرنوشت بسیار دردناکی مبتلا شد. «قارون» از خویشاوندان نزدیک حضرت موسی (علیه السلام) و از چهره های سرشناس و ثروتمند بنی اسرائیل و به ظاهر از نخستین مؤمنان به آن حضرت نیز بود که آگاهی فراوانی از تورات داشت؛ اما او مثل بسیاری از ثروتمندان خودخواه و از خدا بی خبر، علاقه فراوانی به نمایش دادن ثروت خویش در برابر دیدگان فقرا بنی اسرائیل داشت که هر گاه اموال و دارایی عظیم و عجیب خویش را به نمایش می گذاشت، دل های دنیاپرستان را به تپش درمی آورد تا جایی که تنها آرزوی مهم آنها این بود که روزی مثل قارون، صاحب چنین ثروتی شوند! قرآن مجید در این آیات می گوید: «قارون از قوم موسی (علیه السلام) بود، ولی بر آنها ستم کرد؛ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ...» (۱) ستم او بر قومش هم به خاطر «بخل» شدیدش بود که راضی نبود کسی از ثروت او بهره ای ببرد و هم به خاطر نمایش ثروت و به رخ کشیدن آن و هم به خاطر مخالفت شدید با حضرت موسی (علیه السلام) و همکاری با فرعونیان، هنگامی که حضرت موسی (علیه السلام) از او طلب زکات کرده بود. اصولاً ثروتمندان دنیاپرست، علاقه دارند که قدرتهای اجتماعی بیشتری در اختیار بگیرند که این علاقه گاهی به خاطر فزون طلبی است و گاهی به دلیل ترسی است که از قدرتهای سیاسی و اجتماعی دیگر دارند که مبادا ثروت آنها توسط آن قدرتها آسیب بیند؛ به همین دلیل همیشه با پیامبران که مردم را زیر چتر حکومت الهی قرار می دادند، به مخالفت برمی خاستند. پاورقی ۱- قصص، ۷۶. صفحه ۳۷۲ قرآن در ادامه آیه در مورد ثروت «قارون» می فرماید: «آن قدر گنج به او دادیم که حمل کلیدهای صندوق های (جواهرات و درهم و دینار و اشیا قیمتی) او برای یک گروه زورمند، مشکل بود؛ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ

مَفَاتِحُهُ لَتُنَوَّءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ...» (۱) «قارون» از وضع خود بسیار اظهار شادمانی می کرد و همواره به عیش و نوش مشغول بود و غم بینوایان و رنج محرومان را هرگز احساس نمی کرد؛ حتی هنگامی که (عاقلان مؤمن) قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند، شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما (که این امانت، بیش از چند روزی دست تو نخواهد بود) و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، تو نیز به بندگان او نیکی کن و ثروت عظیم خود را وسیله فساد در زمین قرار مده که خدا مفسدان را دوست ندارد... رَأَذَقَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ * وَابْتَغِ فِي مِمَّا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْتَغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ» (۲) این دستورات پنجگانه و اندرزهای ناصحانه و مشفقانه، نه تنها در دل سیاه «قارون» اثر نکرد، بلکه بر طغیان او افزود تا آنجا که به صراحت، توحید افعالی خداوند را انکار کرد و گفت: «این ثروتهای عظیم، نتیجه لیاقت و آگاهی و کاردانی خودم می باشد». قرآن مجید در آیات دیگر همین سوره، به یکی دیگر از رذایل اخلاقی «قارون» که تقریباً به صورت یک جنون عمومی در همه ثروتمندان مغرور و از خدا بی خبر درآمده است، می پردازد و می گوید: «او در مقابل چشم قوم خود (در برابر دیدگان محرومان و بینوایان) به نمایش ثروت پرداخت و تمام توان خود را در این نمایش جنون آمیز غیر انسانی به کار گرفت. اسبهای گران قیمت، با زین های طلایی و کنیزان زیبا و غرق در انواع زینت آلات و جواهرات و سایر اموال و دارایی اش را که بسیار فریبنده بود به نمایش گذاشت و به جای این که به اندرز ناصحانه آگاهان قومش گوش دهد و مرهمی بر جراحتهای قلب بینوایان بگذارد؛ بلکه با عناد و مخالفت با آگاهان قومش نمک بر زخم قلب فقرا می پاشید و با نمایش ثروتش همه را در حیرت فرو می برد. پاورقی ۱- قصص، ۲- قصص، ۷۶ تا ۷۷. صفحه ۳۷۳ هنگامی که طغیان او فزونی گرفت، خداوند بیش از آن، به او مهلت نداد و با ایجاد زلزله ای - تنها در محل کاخ قارون - او را به همراه تمام ثروتش در کام زمین فرو برد و با حرکت دیگر شکاف را بست و بدین سان سرنوشت او درس عبرتی برای همه انسان ها در طول تاریخ گشت. ریشه اصلی بدبختی «قارون» همان «بخل» او بود. بخلی که سرچشمه انکار عملی او نسبت به نبوت حضرت موسی (علیه السلام) و توحید پروردگار شد و به دنبال آن به فکر متهم ساختن پیامبر بزرگ خدا حضرت موسی (علیه السلام)، به عمل منافی عفت با یک زن بدکار افتاد که خداوند به زودی او را رسوا کرد. او می پنداشت که با داشتن این مال و ثروت عظیم، هیچ کس را قدرت رساندن آسیب به او نیست؛ به همین دلیل از هیچ گونه ظلم و ستمی بر قوم بنی اسرائیل دریغ نداشت تا این که سرانجام به کیفر زشت کاریهای خود رسید. در بخش دوم از آیات، به داستان عبرت انگیز دیگری از گروه بخیلان و سرنوشت سیاه آنها اشاره می کند. گروهی که قرآن مجید از آنها، به اصحاب الجنة (صاحبان باغ) یاد کرده، به نظر بعضی از مفسران، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در «یمن» در نزدیکی «صنعا» زندگی می کردند. بعضی از محققان، وجود کلمه «حرد» را در ادامه این آیات که به معنی «منع» می باشد و از واژه های متداول «یمن» است، اشاره به این معنی می دانند که آنها اهل یمن بودند. آنها ده نفر بودند که باغ بزرگی را از پدر به ارث برده بودند، پدرشان مرد نیکوکار و سخاوتمندی بود و هنگامی که میوه ها و ثمره های باغ نمایان می گشت، در باغ را بر روی مستمندان می گشود تا آنها بهره کافی ببرند که این امر مایه برکت و وسعت اموال پدر گشته بود. ولی فرزندان بخیل و ناخلف، به گمان این که بخش زیادی از این درآمد به جیب فقرا و نیازمندان می ریزد و دلیلی هم ندارد که اموال خودشان را این گونه ببخشند؛ تصمیم گرفتند اجازه ندهند حتی یک فقیر هم وارد باغ آنها شود. به همین خاطر تصمیم گرفتند که یک روز صبح، بی سر و صدا با جمعی کارگر زبده به باغ بروند و پیش از آن که فقرا بیدار شده و با خیر گردند، تمام محصول را چیده و منتقل نمایند. صفحه ۳۷۴ «برسوئی» در «روح البیان» می گوید: «این ماجرا مربوط به زمان کمی بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) است. آنها پدری داشتند بسیار سخاوتمند که از آن باغ به اندازه نیاز سال خود بر می داشت و بقیه را به نیازمندان می داد و به این ترتیب، مقدار قابل ملاحظه ای نصیب فقرا می شد که روزهای زیادی از آن برای معیشت خود بهره می گرفتند؛ ولی هنگامی که پدر از

دنیا رفت، فرزندان گفتند: اگر ما کار پدرمان را ادامه دهیم، زندگی بر ما مشکل می شود. در حالی که ما عیالمندیم و در میان خود سوگند یاد کردند که در آغاز صبح، هنگامی که هنوز تاریکی به طور کامل از بین نرفته، میوه ها را بچینند. حتی برای این سخن خود، ان شاء الله هم نگفتند» (۱). خداوند نیز مجازات سخت و دردناکی برای آنها قرار داد «هنگام شب، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند، عذابی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ﴾» (۲). آری! آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار، چنان بر آن باغ فرود آمد که «آن باغ خرم و سرسبز به صورت خاکستر سیاه درآمد ﴿فَاصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾» (۳). احتمال دیگر نیز وجود دارد که «صریم» به معنی درخت بدون میوه باشد. یعنی، «صاعقه» فقط تمام میوه ها را از بین برد و تنها چوبی از درختان باقی ماند. و صبح روز بعد، هنگامی که خوشحال و راضی از نقشه خودشان به باغ آمدند. به محض ورود به باغ و دیدن آن منظره وحشتناک، فریاد کشیدند و گفتند: «ما راه را گم کرده ایم، ما همه چیز را از دست دادیم، بلکه ما محرومیم ﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾» (۴). پاورقی ۱- «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴. (نگفتن ان شاء الله را از جمله «ولایشنون» استفاده کردند که منظور استثنای به مشیة الله است ولی مناسبتر با مفهوم آیه این است که بدون این که چیزی از میوه درختان را برای نیازمندان استثناء کنند). ۲- قلم، ۱۹. ۳- قلم، ۲۰. ۴- قلم، ۲۶ و ۲۷. صفحه ۳۷۵ ممکن است تعبیر «انما لضالون» اشاره به این داشته باشد که آنها در آغاز باور نداشتند که این باغ سوخته، همان باغ سرسبز و پر میوه آنهاست، ولی هنگامی که دقت نمودند از قرائن فهمیدند که این باغ، همان باغ خودشان است که چنین نابود شده است. لذا گفتند: «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ». احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گم کردن راه خداست زیرا آنها سعادت و خوشبختی خود را در «بخل» می پنداشتند، در حالی که راه صحیح همان راه پدر سخاوتمندشان بود. در ادامه این آیات آمده است: این گروه بخیلان به زودی از خواب «غفلت» بیدار شدند و به ملامت یکدیگر پرداختند و اعتراف به گناه کردند و تصمیم گرفتند در آینده این کار را تکرار نکنند و از خداوند، باغی بهتر از آن را خواستند. در بعضی از روایات آمده است که خداوند، توبه آنها را قبول کرد و باغی بهتر و پر بارتر به آنها عنایت فرمود. به هر حال آیه فوق، بیانگر عواقب دردناک «بخل» و انحصارطلبی است که حتی در دنیای مادی نیز «بخل» کارساز نیست. قابل توجه است که قرآن در آغاز این آیات، می گوید: «ما مردم مکه را نیز با چنین امتحانی آزمودیم. همان گونه که «اصحاب الجنة» را آزمایش کردیم» و گویا این تعبیر، اشاره به قحطی و خشکسالی شدیدی است که در مکه بر اثر «بخل» و ترک انفاق روی داد و ثروتمندان بخیل را به روز سیاه نشانند. در سومین آیه سخن از سرنوشت فرد بخیلی در عصر رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. مطابق بسیاری از تفاسیر، مردی از انصار به نام «ثعلبه بن حاطب» که در آغاز مرد بسیار تهی دستی بوده و همیشه آرزو داشت که روزی ثروتمند شود. به همین خاطر با اصرار فراوان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تقاضا کرد که برای او دعا کند تا مال فراوانی به دست آورد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: «داشتن مقدار کم که بتوانی حقش را ادا کنی بهتر از مقدار زیاد است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» یعنی، به زندگی ساده ات بساز و شاکر باش. ولی او گفت: با خدا عهد می کنم، اگر ما را از فضل خود بهره مند سازد، به طور قطع صدقه خواهیم داد و از صالحان (شاکران) خواهیم بود ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ لِلَّهِ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾» (۱). صفحه ۳۷۶ سرانجام پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای این مرد پر ادعای کم ظرفیت، بنا به اصرار خودش دعا کرد تا صحنه آزمونی برای او و سایرین باشد. چیزی نگذشت که به برکت دعای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ثروت زیادی که انتظار آن را نداشت، به او رسید و روز به روز فزونی یافت. صاحب دامهای زیادی شد و کارش بسیار رونق گرفت. اما هنگامی که آیه زکات نازل شد. به او ابلاغ کردند که باید مقدار کمی از این اموال را به عنوان زکات، در اختیار نیازمندان بگذاری، آن مرد «بخیل» کم ظرفیت، پیمان خود را با خدا و پیامبرش به دست فراموشی سپرده و از پرداخت مقدار ناچیز زکات خودداری ورزید. قرآن در یک جمله کوتاه چنین می فرماید: «هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش به آنان داد ﴿بخل﴾ ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند ﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ

مُعْرُضُونَ» (۲) گرچه «ثعلبه» یک نفر بیش نبود، ولی هنگامی که کار و ثروتش رونق گرفت، از گروه بسیاری برای حفظ اموالش کمک می گرفت، لذا ممکن است صیغه های جمع در آیه، اشاره به همین مطلب داشته باشد. احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گونه درخواست ها را تنها «ثعلبه» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نکرد و این آزمایش نیز تنها برای او رخ نداد بلکه افراد زیادی چنین تقاضایی را داشتند که نتوانستند از امتحان الهی، سرافراز بیرون آیند. به هر حال نتیجه پیمان شکنی و بخلشان، آن شد که روح نفاق به طور پایدار در دل آنان ریشه کند و تا قیامت ادامه یابد زیرا، عهدهی را که با خدا بسته بودند، شکستند و دروغ گفتند: «فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِم إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوا وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۱). پاورقی ۱- توبه، ۷۵. ۲- توبه، ۷۶. صفحه ۳۷۷ آری! مردی که یک روز جزء عبّاد بود و او را حمامه مسجد (۲) می نامیدند و پیشانی او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، بر اثر «بخل» و انحصارطلبی، رویاروی پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت و حتی به طور کنایه بر آیین اسلام و قانون زکات خرده گرفت و آن را شبیه جزیه اهل کتاب شمرد و به این ترتیب در صف منافقان قرار گرفت و همه مسلمین نیز او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

قسمت دوم

در چهارمین آیه، خداوند مجازات سنگین «بخیلان» را بیان می نماید، مجازاتی که در قرآن مجید، تنها در این مورد به کار رفته و درباره هیچ گناه دیگری دیده نمی شود، می فرماید: «آنها که «بخل» میورزند، آنچه را خداوند از فضل خویش به آنها داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند به نفع آنهاست، بلکه برای آنها شر است وَوَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ...» (۳) سپس می افزاید: «به زودی آنچه را که آنها درباره آن «بخل» ورزیدند، در روز قیامت همانند طوقی به گردن آنان می افکنند (به صورت بار بسیار سنگینی که قدرت حرکت را از آنان می گیرد و آنها را در عرصه محشر رسوا می سازد...» (۴). در انتهای آیه می فرماید: «میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است... وَوَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (۵). این آیه اشاره به این دارد که نگهداری اموال و «بخل» کردن چه سودی دارد؛ در حالی که باید همه آنها را بگذارید و بروید. گرچه بعضی از روایات، آیه فوق را به مسئله منع «زکات» تفسیر کرده اند، ولی در ظاهر مفهوم آیه، عام است و انواع «بخل» را شامل می شود؛ حتی به گفته بعضی از مفسران علاوه بر «بخل» در اموال، «بخل» در علم و دانش و مانند آن را نیز شامل می شود. پاورقی ۱- توبه، ۷۷. ۲- این تعبیر کنایه ای که به معنی کبوتر مسجد است، به خاطر کثرت حضور او در مراسم عبادی مسجد بکار رفته است. ۳- آل عمران، ۱۸۰. ۴- آل عمران، ۱۸۰. ۵- آل عمران، ۱۸۰. صفحه ۳۷۸ در این که به چه صورت طوقی به گردن آنها می افتد، باید گفت: مطابق بعضی از روایات، آن اموال به صورت طوق آتشین در می آید. چنان که تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند: «هر کس زکات مال خود را نپردازد، خدا آن را به صورت اژدهایی از آتش مبدل می کند و به گردن او می افکند و پیوسته او را می گرد (و به او گفته می شود، همان گونه که در دنیا این اموال را هرگز از خود دور نمی کردی، اکنون آنها را بردار و به گردن بیفکن)» (۱). از تعبیر بالا- به خوبی روشن می شود که تعبیر به «طوق» در واقع تجسّس می از اعمال آنها در دنیاست زیرا «طوق» چیزی است که از انسان دور نمی شود. به هر حال، تعبیرات مختلف آیه، همه حکایت از زشتی «بخل» و خوبی «انفاق» در راه خدا و «سخاوت» در اموال و مواهب خداداد می کند. قابل توجه این که، اموال «بخیلان» نه تنها در قیامت، طوقی بر گردن آنها می شود، بلکه در دنیا نیز همیشه باید بار سنگین حفظ و نگهداری و محاسبه آن را بر گردن نهند و سپس آن را رها ساخته و به سرای دیگر برای پاسخ گویی بشتابند. در پنجمین آیه، خداوند بخیلانی را که نه تنها خود بخیلند، بلکه دیگران را نیز به «بخل» دعوت می کنند، مورد نکوهش

قرار داده است زیرا آنها به عنوان مصداق روشنی از «مختال فخور» (۲) معرفی گردیده اند و در چندین آیه از قرآن مجید تصریح شده است که خداوند «مختال فخور» را دوست ندارد. خداوند در مورد این گروه می فرماید: «مختال فخور، همان کسانی هستند که «بخل» میورزند و مردم را نیز دعوت به «بخل» می نمایند و هر کس از این فرمان روی گردان شود (به خدا زبانی نمی رساند) زیرا خداوند غنی و حمید است: *الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا* (۱). پاورقی ۱- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۳۲۷. تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۰۷. ۲- مختال فخور: متکبر فخر فروش. صفحه ۳۷۹ بدیهی است که خداوند، هرگز انسانی را که همیشه در تضاد مطلق با صفات «جلال» و «جمال» خداست، دوست نخواهد داشت و او را مشمول عنایات خاص خود نخواهد نمود. جالب توجه این که، در آیات قبل از آن، اشاره به مصائب مختلف زندگی انسان ها کرده و می فرماید: فلسفه این مصائب آن است که به زندگی مادی خود دلبسته نباشید یعنی، از امکانات مادی مغرور نشوید و بدانید «بخل» شما را ثروتمند نمی کند، بلکه با وزش نسیمی، دفتر ایام بر هم می خورد و ثروتمندترین مردم ممکن است در یک شب به فقیرین مردم تبدیل شود پس فخر و مباهات به ثروت چه معنی دارد و «بخل» چه مشکلی را حل می کند؟ نکته مهم دیگر این که دعوت بخیلان از سایر مردم به «بخل» به خاطر آن است که می خواهند همه، هم رنگ آنها باشند تا در میان جمعیت رسوا نشوند، به علاوه چون این گونه افراد، عواطف انسانی را زیر پا گذارده اند، افرادی بی رحم و سنگ دلد حتی از «سخاوت» و ترحم دیگران به فقرا و نیازمندان، احساس رنج و ناراحتی می کنند. در این رابطه امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «امیرمؤمنان (علیه السلام) دستور داد که پنج «وسق» (۲) خرما برای شخصی بفرستند و این شخص مرد سخی و بخشنده ای بود که نیازمندان از او بهره می بردند و هرگز نه از علی (علیه السلام) و نه از دیگران، چیزی طلب می کرد. شخص (بخیلی که در آنجا بود) عرض کرد: ای امیرمؤمنان! این شخص تقاضایی از شما نکرده بوده، به علاوه یک وسق کافی است. امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند: *لَا كَثْرَ اللَّهُ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرْبِكَ، أُعْطِيَ أَنَا وَتَبَخَّلُ أَنْتَ*... خداوند در میان مؤمنان مانند تو را زیاد نکند. من دارم می بخشم، تو داری بخل میورزی، خدا خیرت دهد، اگر من به کسی که امید بخشش را دارد، تنها بعد از درخواست کمک کنم، در حقیقت بهای چیزی را که از او گرفته ام، داده ام زیرا، آبروی خود را نزد من ریخته است». (۱) پاورقی ۱- نساء، ۳۷. ۲- هر وسق برابر با شصت من می باشد. صفحه ۳۸۰ در ششمین آیه، ضمن اشاره به مجازات شدید بخیلان، می فرماید: «اما کسی که «بخل» ورزیده و از این راه، بی نیازی طلبد و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند، ما او را در مسیر دشواری قرار می دهیم و آن هنگام که (در جهنم) سقوط می کند، دیگر اموال او به حالش سودی نخواهد داشت *رُوَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَتَعَنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْعُسْرَى - وَ مَا يُعْنَى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى*». (۲) از این تعبیر به خوبی روشن می شود: اولاً «بخل» سبب بی نیازی و ثروت نمی شود بلکه پیمودن این راه، کار را در دنیا و آخرت بر انسان مشکل می کند (توجه داشته باشید که واژه «العسری» در آیه مطلق است و هرگونه مشکلی را در دنیا و آخرت شامل می شود). ثانیاً، به فرض که از این راه ثروت عظیمی بیاندوزد و آن را در آخرت با خود ببرد، در آن هنگام که در جهنم سقوط می کند، چه سودی به حال او خواهد داشت. در تفسیر «یُسیر» که نقطه مقابل «عُسْر» است، مفسران بزرگ، احتمالات زیادی داده اند که نقطه مقابل این احتمالات، در مورد «عُسیر» نیز صادق است. نخست این که منظور از آن زمینه های توفیق و آسان شدن راه اطاعت خداست - در برابر واژه «عُسیر» که درباره سلب توفیق و پیچیدگی راه طاعت است - بعضی آن را به معنی راه آسان زندگی و بعضی، راه بهشت و پادشاهی بزرگ الهی و بعضی دیگر به معنی امدادهای غیبی و مانند آن شمرده اند ولی همان گونه که در بالا اشاره شد، «عسر» - و همچنین یسر- مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام اموری را که مربوط به دنیا و آخرت است، شامل می شود. پاورقی ۱- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۸. ۲- اللیل، ۸ تا ۱۱. صفحه ۳۸۱ در هفتمین آیه، خداوند یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مخاطب ساخته و بخیلان را مورد نکوهش شدید قرار داده و می فرماید: «آری! شما همان جمعیتی هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می شوید، بعضی از شما «بخل» میورزند و هر کس بخل کند، نسبت به خودش بخل کرده

است ﴿هِيَ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ﴾ (۱) و برای این که ناآگاهان تصور نکنند، خداوند نیازی به این انفاقها دارد، در ادامه این آیه می فرماید: «خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمند و فقیر هستید... ﴿وَاللَّهُ الْعَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ...﴾» (۲). بنابر این آنچه را انفاق می کنید، در واقع امانتهای الهی است که چند روزی نزد شما برای آزمون و امتحان و تعلیم و تربیت قرار داده شده و خدا دستور داده، بخشی از این امانت را به بندگان فقیرش بسپارید یا در راه جهاد مصرف کنید. در انتهایی آیه، افراد «بخیل» را تهدید می کند که: «هر گاه از دستوره‌های خداوند (درباره انفاق فی سبیل الله) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نباشند... ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾» (۳) به این ترتیب «بخیلان» تهدید به نابودی گردیده اند و این شدیدترین تهدیدی است که درباره «بخیلان» شده است. گرچه مصداق انفاق در راه خدا، به تناسب قرائنی که در آیات وجود دارد، انفاق در راه «جهاد» است ﴿ولی مفهوم گسترده آن، هر کار خیری را شامل می شود. بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت، در ذیل آیه مورد بحث چنین نقل کرده اند که بعد از نزول آیه فوق، جمعی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: منظور از گروهی که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده که در صورت «بخل» ورزیدن و سرپیچی از دستورات الهی جایگزین شما می کند، کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست خود را بر شانه سلمان - یا به روایت دیگر بر پای سلمان - که نزدیک او نشسته بود زد و فرمودند: «هَذَا وَ قَوْمُهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مُنْوَطًا بِالتُّرْبِ لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارَسٍ (۱) منظور خداوند، این مرد و قوم اوست ﴿به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! اگر ایمان به تریا (در دورترین نقطه آسمان) بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند﴾. پاورقی ۱- محمد، ۲۳۸- همان. ۳- همان. صفحه ۳۸۲ در هشتمین آیه، بعد از دستور به «انفاق» و تأکید بر این که «انفاق» خیر و خوبی برای شما به ارمان می آورد، می فرماید: «آنها که از «بخل» و حرص خویش مصون بمانند، رستگارند... ﴿وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾» (۲). به گفته راغب اصفهانی در کتاب «مفردات»، «شح» - بر وزن مخ - به معنی بخلی است که با حرص آمیخته باشد و به صورت عادت در آید. «فلاح» نیز به معنی شکافتن و بریدن است که در هر نوع خوشبختی، رستگاری، پیروزی و رسیدن به مقصد به کار رفته است که آن را به فلاح مادی و فلاح معنوی تقسیم کرده اند. قبل از آیه فوق، قرآن کریم هشدار می دهد که اولاد می دهد که گویا با این بیان، موانع انفاق را معرفی می کند ﴿زیرا، گاهی وسوسه های فرزندان که مبادا بخششهای پدر و مادرشان خللی در ارث آنها وارد کند و گاهی نیز وسوسه های درونی خود انسان نسبت به آینده فرزندانش که مبادا بعد از او، گرفتار فقر شوند، مانع انفاقشان می شود که به یقین تمام این وسوسه ها از موانع «فلاح» و رستگاری است و سبب حرص و «بخل» می شود.

قسمت سوم

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که ایشان از سر شب تا به صبح، طواف خانه خدا می کرد و پیوسته می فرمودند: «اللَّهُمَّ قِنِي شُحَّ نَفْسِي ﴿خداوند! مرا از «بخل» و حرص نفسم نگاه دار﴾. راوی می گوید، عرض کردم: فدایت شوم! امشب دعایی غیر از این نفرمودی؟ فرمود: «وَ أَيْ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شُحِّ النَّفْسِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿چه چیزی بدتر از حرص و «بخل» نفسانی است ﴿خداوند می فرماید: کسانی که از حرص و «بخل» نفس خویش در امان باشند، رستگارند﴾» (۱) پاورقی ۱- این حدیث را «قرطبی» در تفسیر «جامع الاحکام» و «برسویی» در «روح البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «مراغی» در تفسیر خود، و «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابوالفتوح رازی» در تفسیرش و «سیوطی» در «در المنثور» و گروه دیگری در تفاسیر خود در ذیل همین آیه آورده اند. ۲- تباغبان، ۱۶، حشر، ۹. صفحه ۳۸۳ بنابر این «بخل» از موانع مهم رستگاری است و اهمیّت این امر تا جایی است که امام صادق (علیه السلام) از سر شب تا صبح، در خانه خدا و در ضمن طواف خود پیوسته

این دعا را می خوانند و به عنوان مهمترین حاجت خویش آن را از خدا می طلبند. تعبیر «خَيْرَ الْأَنْفُسِ كُمْ» بعد از امر به انفاق، اشاره به این نکته لطیف دارد که سخاوت و انفاق در راه خدا، آثار مفیدش عاید خود انسان می شود، روح را پرورش می دهد و دل را از تیرگی های حرص و «بخل» پاک ساخته و برکات مادی و معنوی را به خانه انسان سرازیر می کند. این بحث را با ذکر حدیثی در تفسیر معنی «شح» به پایان می بریم. امام صادق (علیه السلام) از «فضیل بن عیاض» سؤال فرمود: آیا می دانی «شحیح» چه کسی است؟ او در جواب عرض می کند: همان بخیل است. امام (علیه السلام) فرمود: «الشُّحُّ أَشَدُّ مِنَ الْبُخْلِ إِنَّ الْبُخْلَ يَبْخُلُ بِمَا فِي يَدِهِ وَالشُّحُّ يَشْحُ عَلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَعَلَى مَا فِي يَدِهِ حَتَّى لَا يَرَى فِي أَيْدِي النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا تَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَالْحَرَامِ، لَا يَشْبَعُ وَلَا يَفْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» شرح از «بخل» شدیدتر است. «بخیل» کسی است که در آنچه دارد «بخل» می ورزد، ولی «شحیح» هم نسبت به آنچه در دست مردم است «بخل» میورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند، آرزو می کند که آن را به چنگ آورد، خواه از راه حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده، نیست». (۲) در نهمین آیه، ضمن طرح مسئله «بخل» تحت عنوان تقصیر، می فرماید: «یکی از ویژگیهای «عباد الرحمن» - بندگان خاص خداوند بخشنده - این است که هنگامی که انفاق می کنند، نه اسراف دارند و نه سختگیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند؛ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا». (۱) پاورقی ۱- نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۴۶. ۲- نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۹۱. صفحه ۳۸۴ «یقتروا» از ماده «قتر» (بر وزن صبر) به معنی (تنگ گرفتن) است که نقطه مقابل اسراف می باشد و گاه «اسراف» و «اقتار» را در مقابل یکدیگر قرار می دهند. یکی آن است که بیش از حد لازم و دیگری آن است که کمتر از مقدار لازم انفاق کنند در واقع «قتر» و «اقتار» مراحل ضعیف «بخل» است؛ زیرا حداقل چیزی انفاق می شود، هر چند کمتر از مقدار شایسته باشد؛ در حالی که در مراحل شدیدتر «بخل» هیچ گونه انفاقی در کار نیست. با این حال، خداوند بندگان ویژه خود را از این صفت نیز پاک و مبرا می داند. بسیاری از مفسرین «اقتار» را به معنی «بخل» یا «شح» و مانند آن تفسیر کرده اند و در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق (علیه السلام) نقل شده «لم یقتروا» به معنی «لم یبخلوا فی حقِّ الله عزَّ وَّجَلَّ» تفسیر شده است (۲). در بعضی از تفاسیر آمده است که یکی از خلفا می خواست دخترش را به یکی از امرای دولتش بدهد. هنگامی که از داماد سؤال کرد: مقدار هزینه عروسی را چه اندازه در نظر گرفته ای؟ در پاسخ در تعبیر جالبی گفت: «الْحَسْبُ بَيْنَ السَّيِّئِينَ (۳)» سپس آیه گذشته را تلاوت کرد. (۴) در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، خداوند خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «به آنها (مشرکان) بگو، اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، به یقین (به خاطر بخل و تنگ نظری) امساک می کردید. مبادا انفاق کردن مایه فقر و تنگدستی شما شود؛ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ». (۵) در پایان آیه می فرماید: «انسان، موجود بخیلی است؛ كَذَّبَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا». در این جا واژه «انسان» اشاره به انسان های تربیت نیافته ای است که در مسیر «بخل» و امساک و «تقصیر» قرار می گیرند و الا انسانی که تحت تعلیم و تربیت «اولیاء الله» قرار گرفته و یا حتی انسانی که فطرت خداداد خود را حفظ نموده است، بخیل و ممسک و قنور نخواهد بود. پاورقی ۱- فرقان، ۶۷. ۲- تفسیر علی بن ابراهیم. جلد ۲، صفحه ۱۱۷. ۳- کار خوبی که در میان دو کار بد قرار دارد. ۴- تفسیر الجامع الاحکام القرآن، قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۷۸۹. ۵- اسراء، ۱۰۰. صفحه ۳۸۵ از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که «بخل» همیشه به خاطر نیازهای شخصی یا گروهی نیست؛ بلکه این رذیله اخلاقی، گاهی به صورتی در می آید که اگر انسان تمام خزاین خداوندی را در اختیار داشته باشد، باز هم «بخل» میورزد، هر چند نیازش با مقدار کمی از آن بر طرف می شود. تعبیر به «كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا» انسان موجود بخیلی است» در آیه فوق به صورت مطلق، نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد؛ مانند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ... (۱)» (۲) «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ (۳)» (۲) «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطَلُومٌ كَفَّارٌ» (۴) و امثال این تعبیرات، همه اشاره به انسان هایی دارد که فطرت پاک اولیه خویش را از دست داده و از تربیت انبیا و اولیا و مربیان اخلاقی دور مانده اند و گرنه هیچ انسانی در ذات خود، ناپاک، آلوده، بخیل، ظالم و کفران

کننده آفریده نشده است. نظام آفرینش بر پاکی و سعادت انسان‌ها بنا نهاده شده است، نه بر زشتی و آلودگی آنها. (۵)

نتیجه

آیات فوق به خوبی دیدگاه و بینش اسلام را نسبت به چهره «بخل» نشان می‌دهد. نمونه‌هایی از کارهای بخیلان و سرنوشت شوم آنها و آثار و پیامدهای «بخل» را در زندگی مادی و معنوی مشخص می‌کند و از «بخل» به عنوان یک رذیله مهم اخلاقی نام می‌برد. رذیله‌ای که با «فلاح» و رستگاری و سعادت انسان‌ها هرگز سازگار نیست. پاورقی ۱- عادیات، ۲. ۶- حج، ۳. ۶۶- زخرف، ۴. ۱۵- ابراهیم، ۳۴. ۵- در تفسیر نمونه ذیل آیات شرح بیشتری داده شده است. صفحه ۳۸۶

بخل در آیات اسلامی

در احادیث اسلامی، روایات تکان دهنده‌ای درباره «بخل» دیده می‌شود، از جمله: ۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می‌فرماید: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ (۱)» (بخیل از خدا دور است، از مردم نیز دور است و به آتش دوزخ نزدیک است). همین مضمون (با مختصر تفاوتی) از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است. ۲- در حدیث دیگری، امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «النَّظَرُ إِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ (۲)» (نگاه کردن به بخیل، انسان را سنگدل می‌کند). این تعبیر نشان می‌دهد که باطن بخیلان آن قدر تاریک و آلوده است که بازتاب آن در چهره آنان، سبب سنگدلی نگاه کننده می‌شود. ۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که «آن حضرت در حال طواف خانه خدا بود، مردی را مشاهده کرد که در پرده خانه کعبه در آویخته و می‌گوید: خداوند! به حرمت این خانه سوگندت می‌دهم که گناهان مرا ببخش». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به آن مرد فرمودند: مگر گناه تو چیست؟ آن را توصیف کن. عرض کرد: بزرگتر از آن است که بتوانم توصیف کنم. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: وای بر تو! گناه تو بزرگتر است یا خشکی‌ها؟! عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا! حضرت فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا دریاها؟! عرض کرد: گناه من ای رسول خدا! حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا آسمانها؟! عرض کرد: گناه من. باز حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا عرش خدا؟! عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا! حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: (بگو بینم) گناه تو بزرگتر است یا خداوند؟! عرض کرد: خدا بزرگتر و بالاتر و گرمی‌تر است. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۸. ۲- تحف العقول، صفحه ۲۱۴. صفحه ۳۸۷ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: وای بر تو! بگو بینم چه گناهی کرده‌ای (که از آن به این بزرگی یاد می‌کنی)؟ عرض کرد: ای رسول خدا! من آدم ثروتمندی هستم؛ ولی هنگامی که نیازمندی به سراغم می‌آید، گویی شعله آتشی را در برابر من قرار داده‌اند. (آری! من از دیدن نیازمندان وحشت دارم و متنفرم). پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: از من دور شو و مرا به آتش خود نسوزان. سوگند! به خدایی که مرا به هدایت و کرامت مبعوث کرده، اگر در میان رکن و مقام (گرامیترین نقاط روی زمین در کنار خانه خدا) بایستی و دوهزار سال عبادت کنی و گریه کنی، به حدی که از چشم نهر آب جاری شود و درختان را سیراب کند، سپس بمیری، در حالی که لثیم و بخیل هستی، خداوند تو را به صورت در آتش خواهد افکند، آیا نمی‌دانی که خداوند می‌گوید: هر کس «بخل» کند، درباره خود «بخل» کرده و هر کس از «بخل» خویش در امان باشد، رستگار است. (۱) این حدیث نشان می‌دهد که «بخل» سرچشمه انواع گناهان و مفاسد می‌شود که انسان را تا این حد از خدا دور می‌سازد. ۴- در حدیث دیگری، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «يَقُولُ قَائِلُكُمْ الشَّحِيحُ أَعْيَدُ مِنَ الظَّالِمِ وَ أَيْ ظَلَمَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الشُّحِّ حَلَفَ اللَّهُ بِعَزَّتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ شَحِيحٌ وَ لَا بَخِيلٌ، بَعْضِي أَسْمَا

می‌گویند: بخیل از ظالم معذورتر است، ولی چه ظلمی نزد خدا از بخل برتر می‌باشد، خداوند به عزت و عظمت و جلال خود سوگند یاد کرده است که هرگز حریص و بخیل وارد بهشت نشود». (۲) ۵- در حدیث دیگری، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ» بخل و حرص با ایمان در یک قلب جمع نمی‌شود (آنجا که پای حرص و «بخل» در میان آید، ایمان از آنجا رخت بر می‌بندد». (۳) پاورقی ۱- جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۱۱۱. ۲- همان مدرک. ۳- همان مدرک. صفحه ۳۸۸ ۶- در جای دیگر نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي النَّارِ فَلَا يُلْجُ النَّارُ إِلَّا بِخَيْلٍ» بخل درختی است که در آتش دوزخ می‌روید و به همین جهت، تنها بخیلان وارد دوزخ می‌شوند». (۱) ۷- نقل شده است که یکی از یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جهاد شهید شد، زنی از آشنایانش برای او می‌گریست و می‌گفت: «وا شهید!»، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «از کجا می‌دانی او شهید از دنیا رفته، فَلَعَلَّهُ كَمَا أَنْ يَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَعْنِيهِ أَوْ يَبْخُلُ بِمَا لَا يَنْفَعُهُ» شاید او درباره مسایلی که به وی مربوط نبوده، سخن می‌گفته است یا نسبت به چیزی که کمبودی برای او ایجاد نمی‌کرده «بخل» می‌ورزیده است». (۲) این حدیث نشان می‌دهد که سخنان بیهوده و «بخل» مخصوصاً در جایی که لطمه‌ای به انسان نمی‌زند، سبب می‌شود که بزرگترین افتخار یک انسان، یعنی، «شهادت» را کمرنگ یا بی‌رنگ کند. ۸- از آن حضرت نقل شده که فرمود: «جَاهِلٌ سَيِّئٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عَابِدٍ بَخِيلٍ وَأَدْوَى الدَّاءِ الْبُخْلُ» جاهل با سخاوت نزد خدا، از عابد بخیل محبوبتر است و بدترین دردها درد «بخل» است». (۳) این حدیث بیانگر آن است که «بخل» آثار عبادت عتیاد را نیز از میان می‌برد. ۹- باز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: «الْمُؤَبَّقَاتُ ثَلَاثُ شُحِّ مُطَاعٌ وَ هَوَى مُتَّبَعٌ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ» سه چیز باعث هلاکت است، «بخل» و «حرصی» که انسان از آن اطاعت کند و «هوای نفسی» که از آن تبعیت نماید و «خودپسندی» انسان نسبت به خویش». (۴) ۱۰- هر چند پیرامون این موضوع، روایات زیادی وجود دارد، اما، این بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم. در این حدیث چنین آمده است: «گروهی از اسیران (خطرناک) را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آوردند، حضرت (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) دستور داد، همه آنها را گردن بزنند، ولی یکی از آنها را استثنا کردند. پاورقی ۱- جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۱۱۰. ۲- همان مدرک، صفحه ۱۱۱. ۳- همان مدرک، صفحه ۱۱۰. ۴- همان مدرک. صفحه ۳۸۹ آن مرد پرسید: چرا مرا از یارانم جدا کردی، در حالی که گناه ما یکسان بوده است؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: به این علت که خداوند متعال به من وحی فرستاده است که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من تو را (به این جهت) نمی‌کشم. آن مرد مسلمان شد و شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) داد». (۱)

ریشه و نشانه های بخل

ریشه اصلی این رذیله اخلاقی، مانند بسیاری از رذایل دیگر، ضعف مبانی ایمان و «معرفة الله» است. کسی که خداوند را بر همه چیز قادر می‌داند و معتقد است که ریشه تمام خیرات و برکات، ذات پاک حق تعالی است، باید به طور قطع به وعده های الهی در مورد آثار مادی و معنوی «انفاق» در راه خدا اعتقاد داشته باشد که با این اعتقاد، امکان ندارد گرفتار این خوی زشت گردد. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ» بخل ورزیدن نسبت به آنچه انسان دارد، به خاطر سوء ظن به خداست (سوء ظن به وعده های او و قدرتش بر همه چیز). (۲) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است «ان كَانَ الْخَلِيفَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَاذَا؟ إِنْ كَانَ جَانِسِيْنِي مِنْ سَوِيِّ خَدَاوْنِدِ مَتَعَالٍ، حَقٌّ اسْتِ زُپْسِ بَخْلٍ بَرَايَ چيست؟» (۳) در کتاب «فقه الرضا» آمده است: «إِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ فَانْهَاهَا عَاهِيَةٌ لَا تَكُونُ فِي حُرٍّ وَلَا مُؤْمِنٍ إِنَّهَا خِلَافُ الْإِيمَانِ» از بخل بپرهیزید زیرا «بخل» آفتی است که در انسان آزاده و با ایمان هرگز نخواهد بود، «بخل» خلاف ایمان است». (۴) در حدیث قدسی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که خداوند می‌فرماید: «يَا عَبْدِي أَتَبْخُلُنِي أَمْ تَتَّهِنُنِي أَمْ تَتَّظُنُّنِي أَنِّي عَاجِزٌ غَيْرُ قَادِرٍ عَلَيَّ

إِثَابِيكَ (۵) بنده من! آیا نسبت به من «بخل» می‌ورزی یا مرا متهم می‌سازی یا گمان می‌کنی که من عاجز و توانایی ندارم به تو پاداش دهم». پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۲۷۷، حدیث ۸۳۸۰. ۲- غررالحکم، حدیث ۱۲۵۸. ۳- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۰. ۴- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۴۶. ۵- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۰، صفحه ۳۹۰ آری! آزادگان و مؤمنان و آنهایی که به وعده‌های الهی، دلگرم و مطمئن هستند و آنهایی که قدرت خدا را بر هرگونه پاداش، باور کرده‌اند، هرگز هنگام انفاق در راه خدا، دستشان نمی‌لرزد و «بخل» را راه وصول به بی‌نیازی نمی‌دانند؛ بلکه تا آنجا که در توان دارند، به بندگان خدا، جود و بخشش می‌کنند و عوض را از کسی می‌طلبند که هم سخاوتمند است و هم از همه چیز آگاه و هم بر همه چیز قادر. از نشانه‌های دیگر «بخل» آوردن عذرهای گوناگون، برای خودداری از کمک به دیگران است. بخیلان برای پوشاندن رذیله اخلاقی خود در برابر مردم، به عذرهای واهی متوسل می‌شوند و حتی گاهی با همین عذرها، خود را فریب می‌دهند؛ مثلاً با این که پول فراوانی دارد، اما حاضر نیست مقدار کمی از آن را ببخشد یا این که وام دهد؛ بلکه به عذرهایی مانند این که شاید برایم مشکلی پیش آید یا احتمال دارد فرزندم بیمار شود و یا احتمال دارد میهمانهایی برایم بیایند یا در آینده وضع بازار از نظر اقتصادی به کساد می‌گراید، متوسل می‌گردد. امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: «الْبَخِيلُ مُتَحَجِّجٌ بِالْمَعَاذِيرِ وَ التَّعَالِيلِ؛ شخص بخیل متوسل به عذرهای واهی می‌شود». (۱) در جای دیگر نیز می‌فرماید: «كَثْرَةُ الْعَلَلِ آيَةُ الْبُخْلِ؛ كَثْرَتُ تَعَلُّلِ عِذْرَاهِ وَاهِي، نشانه «بخل» است». (۲) از نشانه‌های دیگر افراد بخیل، پوشاندن نعمتهاست. آنها به بهانه‌های مختلف سعی دارند، نعمتهای خدادادشان را از دید مردم دور نگه دارند، مبادا کسی از آنها تقاضایی کند. البته در بسیاری از اوقات پوششهای کاذبی از قبیل چشم زخم مردم و تنگ نظریها به احتمال بروز خطر برای آن درست می‌کنند. نشانه دیگر «بخل» آن است که هرگاه در راه خدا چیزی را انفاق کند، سخت ناراحت می‌شود؛ گویی بار سنگینی بر دوش او نهاده و یا عزیزی از عزیزانش از دست رفته است. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۱۲۷۵. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۹. صفحه ۳۹۱

آثار و پیامدهای بخل

در میان صفات نکوهیده و رذایل اخلاقی کمتر صفتی به اندازه «بخل» مشکل آفرین بوده و هست و پیامدهای سوء داشته و دارد، از جمله این که: گرچه بخیل در حفظ اموال خود می‌کوشد ولی بیش از آن، آبروی خود را از دست می‌دهد. در این رابطه نیز در روایات اسلامی اشاره‌هایی شده است که اجمالاً در ذیل مطرح می‌نماییم: ۱- حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْبَخِيلُ يَسِيحُ مِنْ عَرَضِهِ بِأَكْثَرِ مِمَّا أَمْسَكَ مِنْ عَرَضِهِ؛ بخیل زود دوستانش را از دست می‌دهد و در زندگی در برابر انبوه مشکلات غریب و تنها می‌ماند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در این رابطه می‌فرماید: «لَيْسَ لِبَخِيلٍ حَبِيبٌ؛ بخیل یار و دوست ندارد!» (۲) اگر بخیل زمان کوتاهی دوستانی داشته باشد، «بخل» او سبب ذلت دوستان و عزت دشمنانش می‌شود. همان گونه که از امام علی (علیه السلام) نقل شده است: «الْبَخِيلُ (الْبَخِيلُ) يُذِلُّ مُصَاحِبَهُ وَ يُعِزُّ مُجَانِبَهُ». (۳) - ۳- «بخیل»، همیشه زحمت می‌کشد و ثمره کارش را وارثانش می‌برند؛ در دنیا بر خود سخت می‌گیرد و در آخرت نیز گرفتاریش به خاطر اندوختن اموال فراوان، زیاد است. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْبَخِيلُ حَازِنٌ لِقُورَتِهِ؛ بخیل خزانه دار ورثه خویش است (وارثانی که گاه یک درهم از اموال او را برایش انفاق نمی‌کنند). (۴) - ۴- «بخیل» زندگی فقیرانه‌ای دارد؛ زیرا، هنگامی که «بخل» انسان شدت می‌یابد، نسبت به خویشتن هم بخیل می‌شود و آسایش زندگی اش از بین می‌رود؛ زیرا، همیشه در فکر حفظ اموال خویش و افزودن آن است. گاهی نیز گرفتار حالات روانی زشت و سوء ظن‌های شدید نسبت به اطرافیان خود می‌شود؛ مثلاً- می‌پندارد که مردم چشم طمع در اموال او دوخته‌اند و با حسادت و عداوت به او می‌نگرند. پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۱۳۰، حدیث ۲۰۸۴. ۲- همان مدرک، جلد

۵، صفحه ۷۸-۳- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۳۷۰، حدیث ۱۴۰۹-۴- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۱۲۷، حدیث ۴۶۴. صفحه ۳۹۲ احادیث اسلامی اشارات زیبایی به این مسئله دارد، از جمله در حدیثی، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «عَجِبْتُ لِشَقِيِّ الْبَخِيلِ يَتَعَجَّلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبٌ وَيَقْوَتُهُ الْعَيْ الْاَلْدَى اِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حِسَابَ الْاَغْنِيَاءِ اَز بَخِيلِ بَدْبَخْتِ دَر شَكْفَتَم! بَه سَرَعَت، سَوِي فَقْر پيش مِي رُود كِه اَز اَن مِي گَرِيَزِد وَ غَنَا وَ بِي نِيَازِي رَا كِه مِي طَلَبِد، اَز دَسْت مِي دِهَد اَز دَر دُنْيَا فَقِيرَانِه زَنْدَگِي مِي كَنْد وَ دَر اَخْرَت بَايِد حَسَابِ اَغْنِيَا رَا بِيْر دَازِد». (۱) دَر حَدِيثِ دِيگَرِي اَز رَسُولِ خُدَا (صَلِيَ اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَقْلِ شُدِه اَسْت: «اَقْلُ النَّيَّاسِ رَا حِيَةَ الْبَخِيلِ اَرَامَشِ وَ اَسَايشِ بَخِيلِ اَز تَمَامِ مَرْدَمِ كَمْتَرِ اَسْت». (۲) ۵ - «بَخْل» مَوْجِبِ بَدْنَامِي وَ سَوِّ شَهْرَتِ وَ لَعْنِ وَ نَفْرِينِ مَرْدَمِ مِي شُود اَهْمَانِ كَوْنِه كِه اَمِيرْمُؤْمِنَانِ عَلِي (عَلَيْهِ السَّلَام) فَرْمُودَنْد: «بِالْبَخِيلِ تَكْتُرُ الْمَسْبِيَّةُ اَبِه خَاطِرِ بَخْل، بَدگُوبِي وَ دَشْنَامِ مَرْدَمِ زِيَادِ مِي شُود». (۳) ۶ - «بَخْل» جَامِعِ بَسِيَارِي اَز اِخْلَاقِ رَذِيْلِه وَ صِفَاتِ نَكُوْهِيْدِه اَسْت وَ بَسِيَارِي اَز رَذَايِلِ اِخْلَاقِي اَز اَن نَشَأْتِ مِي گِيْرِد اَمَانْدِ سَوِّ ظَنِّ، حَسَدِ، تَرَسِ، جَبْنِ، اَز دَسْتِ دَاْدِنِ اِخْلَاصِ نِيْتِ وَ صِفَايِ بَاظِنِ وَ كَرْفَتَارِي دَر چَنگَالِ قَسَاوَتِ قَلْبِ اَحْضَرْتِ عَلِي (عَلَيْهِ السَّلَام) دَر اِيْنِ زَمِيْنِه مِي فَرْمَايَنْد: «الْبَخْلُ اِلَى الْبَخِيلِ يُقْسِي الْقَلْبَ». (۴) حَدِيثِ پَر مَعْنَايِ دِيگَرِي اَز اَهْمَانِ بَزُرگُوَارِ نَقْلِ شُدِه اَسْت: «الْبَخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِه اِلَى كُلِّ سُوءٍ اَبِه بَخْلِ جَامِعِ تَمَامِ عِيْبَاهَا وَ زَمَامِي اَسْت كِه اِنْسَانِ رَا بَه هَر بَدِي مِي كَشْد». (۵)

درجات بخل

«بخل» مانند تمام صفات رذیله، دارای درجاتی است. بعضی از مراحل آن به قدری ضعیف است که ممکن است از دید بسیاری از افراد، مخفی بماند و بعضی از مراحل آن به قدری آشکار است که هر کس، حتی کودکان نیز آن را درک می کنند. پاورقی ۱- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۳۴۶، حدیث ۶۲۸۰-۲- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۰-۳- شرح فارسی غررالحکم، جلد ۳، صفحه ۲۰۰، حدیث ۴۱۹۵-۴- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳-۵- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۷-۳۰۹- صفحه ۳۹۳ نسبت به اموال خود بخیلند یعنی حاضر نیستند کمترین بهره ای به دیگران برسانند. بعضی از آن هم فراتر رفته، نسبت به اموال مردم بخیلند یعنی اگر ببینند کسی به دیگری احسان قابل ملاحظه ای می کند، ناراحت می شوند. بعضی از آن نیز فراتر رفته، هرگاه ببینند افراد اموالشان را برای خودشان به طور گسترده مصرف می کنند، ناراحت می شوند و این بدترین و عجیبترین نوع بخل است. از سوی دیگر، بعضی در امور مادی بخیلند و بعضی در امور معنوی مانند کسی که نسبت به علم و دانش دیگران «بخل» میورزد. بعضی در موضوعات مهم بخیلند مانند بخشیدن اموال زیاد، در حالی که بعضی در کوچکترین مسائل «بخل» میورزند، مانند سلام کردن! بعضی در انجام انفاقهای مستحب «بخل» نشان می دهند در حالی که بعضی در واجبات، مانند ادای خمس و زکات «بخل» میورزند. گروهی بخل خود را بدون پوشش و توجیه نشان می دهند در حالی که گروه دیگر، پوششهای ظاهری برای آن درست می کنند مانند جلوگیری از اسراف، تأمین مخارج فرزندان، دوری از ریا و تظاهر و شک و تردید در استحقاق مستحقین و مانند اینها. بنابر این «بخل» شاخه های متعدد و اشکال گوناگون دارد که مؤمنان متقی باید مراقب همه آنها باشند و با آن در تمام اشکال مبارزه کنند تا به حریم قرب پروردگار راه یابند. در روایات اسلامی اشاره های لطیفی به اشکال و شاخه های «بخل» شده است از جمله: ۱- امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «الْبَخْلُ بِاِخْرَاجِ مَا افْتَرَضَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ أَقْبَحُ الْبَخْلِ اَبِه بَخْلِ دَر مَوْرِدِ پَر دَاخْتِنِ اَنْچِه رَا كِه خُدَا بَر اِنْسَانِ اَز اَمْوَالِ وَاجِبِ كَرْدِه اَسْت، زَشْتَرِيْنِ نَوْعِ اَن اَسْت». (۱) ۲- دَر حَدِيثِ دِيگَرِي نَقْلِ شُدِه اَسْت: (رُوزِي) حَضْرَتِ عَلِي (عَلَيْهِ السَّلَام) مَقْدَارِ قَابِلِ مَلَاخِظِه اِي خَرْمَا بَرَايِ كَسِي فَرَسْتَاْد. يَكِي اَز حَاضِرَانِ عَرْضِ كَرْد: بَه خُدَاوَنْدِ سُوگَنْد! اَن شَخْصِ چِيْزِي اَز شَمَا مَطَالِبِه نَكْرَدِه وَ كَافِي بُوْد كِه يَكِ پَنْجَمِ اَن رَا بَرَايشِ اَرْسَالِ مِي كَرْدِيْد. اِمَامِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَرْمُودَنْد: «خُدَاوَنْدِ اَفْرَادِي مَانْدِ تُو رَا دَر مِيَاْنِ مُؤْمِنَانِ زِيَادِ نَكَنْد! مَن بَخْشَشِ مِي كَنْم، تُو بَخْلِ مِي وَرْزِي». (۱) پاورقی ۱- غررالحکم،

حدیث ۲۰۳۸. صفحه ۳۹۴-۳. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: «إِنَّ أَبْخَلَ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ بِبَخِيلٍ تَرِينِ مَرْدَمٍ كَسَىٰ اسْتِ كَه حَتَّىٰ دَر سَلَامِ كَرْدَنِ بَخْلٍ مِیورزدا!». (۲) ۴- حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «الْبَخِيلُ حَقًّا مَنِ ذُكِرَتْ عِنْدَهُ فَلَمْ يَصِلْ عَلَيَّ بِبَخِيلٍ تَرِينِ اشخاص کسی است که نزد او اسم من برده شود و او صلوات نفرستد». (۳) ۵- از برخی روایات استفاده می شود که بعضی از مراحل «بخل» را تحت عنوان «لثیم» بودن، ذکر کرده اند که درجه شدید «بخل» است. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می فرمایند: «الرَّجُلُ أَرْبَعَةٌ سَخِيٌّ وَكَرِيمٌ وَبَخِيلٌ وَكَرِيمٌ، فَالسَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَالْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّثِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي» افراد چهار دسته هستند: بعضی سخی هستند و بعضی کریم و بعضی بخیل و بعضی لثیم سخی کسی است که از اموالش هم خود استفاده می کند و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد و به دیگران می بخشد و بخیل کسی است که (فقط) خودش مصرف می کند و به دیگران نمی بخشد و لثیم کسی است که نه خودش می خورد و نه به دیگران می بخشد». (۴)

پیشگیری و درمان بخل

برای درمان بیماریهای اخلاقی همانند بیماریهای جسمانی باید به سراغ ریشه ها رفت زیرا تا ریشه ها نخشکنند، بیماری همچنان وجود دارد، هرچند به صورت موقت آثار آن زایل شود. پاورقی ۱- وسایل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۸ (با کمی تلخیص). ۲- بحارالانوار، جلد ۷۳، صفحه ۴. ۳- بحار جلد ۷۰، صفحه ۳۰۶. ۴- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۶. صفحه ۳۹۵ از آنجا که انگیزه های «بخل» متعدد است، باید ریشه یابی نمود زیرا بعضی به خاطر علاقه زیاد به شهوات دنیا، به اموال خود که وسیله ای برای وصول به شهوات است، عشق می ورزند به طوری که حاضر نیستند کمترین چیزی در اختیار کسی بگذارند. این افراد باید به سراغ اموری روند که این عشق و علاقه را از میان می برد. به عواقب دردناک شهوترانی و سرانجام دنیاپرستان شهوتران بیندیشند تا از آن باز ایستند و بدانند چه عواقبی دارند. انگیزه دیگر «بخل» آرزوهای بلند است که انسان را به جمع مال و بخل در مصرف دعوت می کند. اگر آنها به ناپایداری دنیا و قطع آمال و آرزوها توجه داشته باشند و به کسانی بنگرند که جان خود را به وسیله حوادث گوناگون و بیماریهای مرموز و بی مقدمه از دست داده اند داشتن آرزوهای بلند را اشتباه دانسته و از «بخل» خویش می کاهند. انگیزه دیگر، عشق و علاقه به فرزندان و ثروت اندوزی برای آینده آنهاست در حالی که خداوند روزی آنها را نیز تضمین کرده است. اگر آنها از دوستان خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا باشند، جمع مال برای کسانی که آن را ابزار گناه قرار می دهند کار نیکو و عاقلانه نیست البته گاهی نیز افرادی بدون این که میراثی از پدر دریافت کنند، فقط بر اثر لیاقت ذاتی خود، زندگی بسیار بهتری نسبت به کسانی که ثروت سرشاری از پدر به آنها رسیده، پیدا کرده اند. عامل دیگری که به گفته بعضی از بزرگان «علم اخلاق» شبیه درد بی درمان است، این است که بعضی مال را به خاطر خودش دوست داشته و به آن عشق میورزند و همیشه در جمع آوری آن می کوشند و از خرج کردن آن وحشت دارند. آنها فراموش کرده اند که مال وسیله ای است برای رسیدن به اهداف مادی و یا معنوی اگر از آن استفاده صحیح نشود، با سنگ و چوب و آجر تفاوتی نمی کند. راه دیگر مبارزه با «بخل» این است که شخص «بخیل» دندان روی جگر بگذارد و از اموال خود ببخشد. هرگاه این کار تکرار شود عشق به مال در وجودش شکسته خواهد شد همانند افراد ترسو که اگر در میدانهای مختلف زندگی گام نهند، به تدریج ترس و وحشت آنها می ریزد. افراد کم رو نیز اگر چندین بار در مجالسی که بزرگان نشسته اند، سخن بگویند، حالت کمرویی آنها از بین می رود. صفحه ۳۹۶ اندیشیدن درباره تنفر و انزجاری که مردم از بخیلان دارند و آنها را موجوداتی پست و کثیف می دانند و احترامی که برای سخاوتمندان قائلند و آنها را انسان هایی برتر می شمارند یکی از راه های درمان «بخل» و دوری از این رذیله زشت اخلاقی است. همچنین اندیشیدن در پیامدهای سوء و آثار مرگبار «بخل» نیز تأثیر فراوانی در درمان این صفت زشت دارد. در این رابطه

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «الْبَخِيلُ يَبْخُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَ يَسْمَحُ لُوْرَاثِهِ بِكُلِّهَا»؛ بخیل نسبت به خودش در مورد کمترین چیزی بخل می کند، ولی همه آن را به آسانی در اختیار وارثانش می گذارد». (۱) حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «مَنْ بَرَّ مِنْ الْبَخْلِ نَالَ الشَّرْفَ»؛ کسی که از بخل پاک شود، به شرف و افتخار نائل می شود». (۲) اندیشه در این امور، انسان را از بخل بیزار می کند؛ مخصوصاً با توجه به این که روایات «بخل» را با ایمان سازگار نمی داند. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۱۸۸۴. ۲- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۲۹. صفحه ۳۹۷

۱۸. جود و سخاوت

اشاره

این دو واژه که در مقابل «بخل» است، غالباً در یک معنی استعمال می شود؛ ولی گاه از بعضی کلمات استفاده می شود که «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است؛ زیرا در تعریف «جود» گفته اند: «بخشش بدون درخواست است که در عین حال، بخشش خود را کوچک بشمارد». گاه گفته اند: «جود، خوشحال شدن از درخواست مردم و شادگشتن به هنگام بخشش است». بعضی نیز گفته اند: «جود بخششی است که مال را، مال خدا بشمرد و سائل را بنده خدا بداند و خودش را در این میان واسطه بیند؛ در حالی که «سخاوت» معنی وسیع تری دارد و هرگونه بذل و بخشش را شامل می شود. بعضی نیز گفته اند: «کسی که بخشی از اموال خود را ببخشد و بخش دیگر را برای خود بگذارد، صاحب سخاوت است و کسی که اکثر آن را ببخشد و مقدار کمی را برای خود بگذارد، دارای جود است». مطابق تمام این تعریفها «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است. به هر حال «جود» و «سخاوت» از فضایل مهم اخلاقی است، هر اندازه «بخل» نشانه پستی و حقارت و ضعف ایمان و فقدان شخصیت است «جود» و «سخاوت» نشانه ایمان و شخصیت والای انسان است. صفحه ۳۹۸ در آیات قرآن مجید گرچه واژه «جود» و «سخاوت» به کار نرفته است، اما تعبیرات دیگری دیده می شود که منطبق بر این دو مفهوم است و قرآن نیز برای آن ارج فراوانی بیان کرده است؛ به عنوان نمونه به آیات زیر توجه فرمایید: ۱-... يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ... (سوره حشر، آیه ۹) ۲- وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا - إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتْرِيدُ مِنْكُمْ جِزَاءً وَلَا - شُكُورًا (سوره دهر، آیه ۹) ۳- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (سوره بقره، آیه ۲۶۱) ۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (سوره بقره، آیه ۲۷۴) ۵- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمِمَّا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (سوره آل عمران، آیه ۹۲) ۶- الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (سوره بقره، آیه ۳) ۷- وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (سوره اسراء، آیه ۲۹)

ترجمه

۱-... و کسانی را که به سویشان هجرت کنند، دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند... ۲- و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می دهند - (و می گویند): ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. صفحه ۳۹۹-۳ کسانی که اموال خود را در راه خدا «انفاق» می کنند؛ همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر

قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست. ۴- آنها که اموال خود را شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند. ۵- هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسد! مگر این که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است. ۶- (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. ۷- هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

تفسیر و جمع بندی

چهره سخاوتمندان در قرآن

در نخستین آیه مورد بحث، سخن از گروهی از سخاوتمندان انصار مدینه است که با آغوش باز از مهاجرانی که خانه و کسب و کاری نداشتند، استقبال کردند و آنها را بر خودشان مقدم داشتند و حتی گفتند: «ما اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم و چشم داشتی به غنائم جنگی نیز نداریم». قرآن درباره آنها در آیه فوق می گوید: «آنها کسانی را که به سویشان هجرت می کنند، دوست دارند و در درون دل نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً فقیر باشند... يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» (۱) صفحه ۴۰۰ به گفته بعضی از مفسران معروف: «در تاریخ بشریت، چنین استقبالی سابقه نداشته است که گروهی غریب در شهری وارد شوند و مؤمنان آن شهر چنان استقبالی از آنان کنند که حتی آنها را بر خویش مقدم شمرند و حاضر باشند تمام زندگی خود را با آنان تقسیم نمایند حتی در بعضی از روایات وارد شده است که عدد مهاجران نسبت به داوطلبان پذیرایی از آنها کم بود به همین دلیل، گاه در میان دو و یا چند نفر، بر سر افتخار میزبانی مهاجران، اختلاف پیدا می شد که برای حل آن به قرعه متوسل شدند». (۲) به هر حال، خداوند این محبت و بلند نظری و ایثار و سخاوت را که از ویژگیهای انصار بود، می ستاید. در دومین آیه مورد بحث، سخن از بزرگوارانی است که غذای خود را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون این که هیچ انتظار پاداش و تشکری داشته باشند «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِاتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا» (۳) روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی، حکایت از این دارد که آیات ۸ و ۹ سوره «دهر» در فضیلت اهلبیت (علیهم السلام) نازل شده است. «مرحوم علامه امینی» در «الغدیر» ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). (۴) بنابر این حدیث مزبور در میان اهل سنت مشهور، بلکه متواتر است و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که همه سوره «دهر» یا بخش قابل ملاحظه ای از آیات آن، درباره اهلبیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) (علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین (علیهم السلام)) نازل شده است. پاورقی ۱- حشر، ۹. ۲- فی ظلال، جلد ۷ (ذیل آیه). ۳- دهر، ۹۸. ۴- الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ به بعد. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۱ (در این کتاب حدیث مزبور از ۳۶ نفر از دانشمندان اهل سنت با بیان مأخذ حدیث ذکر شده است). صفحه ۴۰۱ دقت در آیات سوره «دهر» نشان می دهد که خداوند چگونه از این سخاوتمندان ایثارگر مدح و ستایش کرده و عمل آنها را ستوده و بالاترین پاداش را برای آنها قرار داده است. در یک جا از آنها به عنوان «ابرار» و در جای دیگر از آنها به عنوان «عبادالله» (بندگان خاص خدا) یاد کرده است. در سومین آیه، تشویق بی نظیری نسبت به انفاق کنندگان سخاوتمند دیده می شود. با تعبیری که در آیات انفاق بی نظیر است، می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه نیز یکصد

دانه باشد و خداوند آن را برای هر کسی بخواهد (و شایسته بداند) دو یا چند برابر می کند و خداوند توانا و داناست مُثَلِّ الدِّينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا مَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (۱) اگر آیه را بر خلاف ظاهر آن تفسیر نکنیم و حذف و تقدیر نیز قایل نشویم؛ آیه دلالت بر این دارد که رشد و نمو بی نظیر در روح و جان انفاق کنندگان نیکوکار صورت می گیرد. اموال آنها بر اثر انفاق چندین برابر شده و خودشان نیز در پرتو سخاوت، مدارج کمال را به سرعت می پیمایند و حتی گام های کوچک در این راه آثار عظیم دارد. به این ترتیب انفاق علاوه بر اینکه مایه رشد بشری است، مایه رشد و تکامل اخلاقی و معنوی خود انسان نیز هست. در روایت آمده است که امام سجّاد (علیه السلام)، هر گاه که چیزی به سائلی می بخشید، دست سائل را نیز می بوسید؛ عده ای علت این کار را از حضرت جویا شدند. حضرت (علیه السلام) در جواب فرمودند: «لِأَنَّهَا تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ يَدِ الْعَبْدِ؛ این به خاطر آن است که (این بخشش) پیش از آن که به دست بنده قرار گیرد، به دست خدا می رسد». (۲) پاورقی ۱- بقره، ۲۶۱-۲- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۲۹. صفحه ۴۰۲ در چهارمین آیه، ضمن اشاره به نکته مهمی درباره انفاق، آمده است: «کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند؛ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». (۱) بنابر این «سخاوت» و «انفاق» در راه خدا به هر شکل و صورتی که باشد، محبوب و پسندیده است، از سوی دیگر «انفاق» ترس از عذاب الهی را برطرف ساخته و حزن و اندوه را می زداید. افراد انفاق گر و بخشنده خوف و وحشتی از آینده ندارند؛ زیرا، خداوند زندگی آنها را تضمین کرده است و به خاطر از دست دادن بخشی از اموالشان اندوهگین نمی شوند؛ زیرا می دانند، آنچه از فضل پروردگار به آنها داده می شود، بیشتر از آن است که از دست داده اند. در پنجمین آیه باز با تعبیر تازه ای در زمینه انفاق می فرماید «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید، مگر آن که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن باخبر است؛ لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». (۲) در ادبیات عرب «بِرّ» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه شخصیت و روحانیت انسان می باشد. جالب این که «بِرّ» در آیه به طور مطلق ذکر شده و نشان می دهد تا سخاوت و انفاق نباشد، انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسد. گرچه بعضی از مفسران واژه «بِرّ» را به معنی «بهشت» و بعضی به معنی «تقوا» و بعضی به معنی «پاداش نیک» گرفته اند؛ ولی ظاهر این است که مفهوم «بِرّ» وسیع بوده و شامل همه اینها نیز می شود. در ششمین آیه، انفاق را ضمن این که یکی از ارکان مهم تقوا ذکر کرده - تقوایی که سرچشمه هدایت الهی و محتوای قرآنی است - می فرماید: «پرهیزکاران کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (ایمان به خدا و جهان ماوراء طبیعت) و نماز را برپا می دارند و از نعمتهایی که بر آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». (۱) پاورقی ۱- بقره، ۲۷۴-۲- آل عمران، ۹۲. صفحه ۴۰۳ با توجه به اینکه «ینفقون» به صورت فعل مضارع ذکر شده، مفهومش این است که آنها انفاق مواهب الهی را به طور مستمر انجام می دهند و این نشانه سخاوت مندی آنهاست که در نهادشان ریشه دوانده و به صورت یک صفت برجسته درآمده است. تعبیر به «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» (از آنچه به آنان روزی داده ایم) اشاره به نکته لطیفی می کند و آن این که آنها می دانند که همه اموال، مواهب الهی است؛ بنابراین این، دلیلی ندارد که از انفاق بخشی از آن در راه بندگان نیازمند خدا، «بخل» بورزند. در ضمن روشن است که «انفاق» منحصر به زکات نیست، بلکه معنی گسترده ای دارد که هم صدقات واجب و هم مستحب را شامل می شود. در هفتمین و آخرین آیه، ضمن دادن دستور به رعایت اعتدال در بذل و بخشش و دوری از افراط و تفریط و نشان دادن تصویری از صفت سخاوت که حد وسط در میان «بخل» و «اسراف» است، می فرماید: «دست را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز آن را مگشا (و آلوده اسراف و تبذیر مشو) مبدا مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی؛ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا». (۲). این آیه، تعریف روشنی برای سخاوت

است. امام صادق (علیه السلام) در حدیث معروفی این مطلب را ضمن مثال روشنی بیان داشته اند: «مشتی خاک را از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، فرمودند: این بخل است، سپس مشت دیگری برداشت و دست را چنان گشود که تمام خاکها، روی زمین ریخت، سپس فرمودند: این اسراف است. مرتبه سوم، مشتی خاک برداشت و کف دست را رو به آسمان کرد و دست را گشود، مقداری از خاکها از لابه لای انگشتان و اطراف دستشان فرو ریخت و مقداری باقی ماند، حضرت (علیه السلام) فرمودند: این حد اعتدلال است (و حقیقت سخاوت همین است)». (۱) پاورقی ۱- بقره، ۳- ۲- اسراء، ۲۹. صفحه ۴۰۴ در آیه مورد بحث از «بخل» تعبیر به «زنجیر شدن بر گردن» شده است و از اسراف به گشودن دست، آن چنان که کاری از آن ساخته نباشد و هر دو را مورد سرزنش قرار گرفتن و از کار باز ماندن (ملوماً محسوراً) ذکر می کند. از مجموع آیات مختلفی که به نحوی به مسئله سخاوت و انفاق و بذل و بخشش ارتباط دارد - که بخشی از آن را در بالا- تفسیر کردیم - به خوبی عظمت و اهمیت و ارزش والای این صفت برجسته انسانی ظاهر می شود. نه تنها باعث نظم و سعادت جوامع انسانی و مبارزه با فقر و محرومیتی که سرچشمه انواع نابسامانی ها و گناهان است، می شود بلکه در تکامل معنوی و روحی انسان نیز نقش بسیار مهمی دارد.

سخاوت در منابع حدیث

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار والایی درباره «جود» و «سخا» دیده می شود که در نوع خود کم نظیر است. روایات زیر نمونه هایی است که از میان احادیث فراوانی گلچین شده است: ۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ» (۲) سخاوت، اخلاق بزرگ الهی است». در واقع تمام سخاوتهای در وجود ذی جود پروردگار متجلی است، زیرا هر چه داریم از اوست. نعمتهای گوناگون، زمین و آسمان، حیات و وجود ما، همه از اوست و هر جا سخاوتی است از سخاوت او سرچشمه گرفته است. زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید، ما توان بخشش را نداشتیم. حتی صفت جود و بخشش نیز از مواهب اوست. پاورقی ۱- تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۵۸. ۲- کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۳۳۷، حدیث ۱۵۹۲۶. صفحه ۴۰۵ - ۲ - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «السَّخَاءُ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَ لَا تَكُونُ الْمُؤْمِنُ إِلَّا سَخِيًّا وَ لَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَ هُمُ الْعَالِيَةُ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ، وَ مَنْ عَرَفَ مَا قَصِدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَلَ سَخَاوَتِ الْأَخْلَاقِ أَنْبِيَاءِ وَ سَتُونَ إِيْمَانِ وَ هِيَ فَرْدٌ بِإِيْمَانِي وَ جُودٌ نَادِرٌ، مَكْرَ إِيْمَانِ كَمَا دَارَى يَقِينٍ وَ هَمَّتْ عَالِيَةً وَ زِيْرَا سَخَاوَتِ، شُعَاعُ نُورِ يَقِينِ وَ أَنْ كَسَّ كَمَا بَدَانَ وَ هِيَ قِيْرَا قَصِدَ كَرْدَةً، أَنْجَه رَا كَمَا بَدَلَ نَمُودَةً دَرِ نَظَرِ أَوْ كَمَا أَهْمِيَّتِ وَ هِيَ» (۱) از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا- بعد از ذات پاک الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیا، نشانه ایمان و یقین آنهاست. ۳- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «تَحُلُّ بِالسَّخَاءِ وَ الْوَرَعِ فَهُمَا حُلِيَّةُ الْإِيْمَانِ وَ أَشْرَفُ خَلَائِكِكَ وَ هِيَ سَخَاوَتُ وَ وَرَعٌ، خُود رَا بِيْرَا إِيْمَانِ كَمَا إِيْمَانِ وَ بَرْتَرِيْنِ صِفَاتِ تُوْسْتِ» (۲) این تعبیر نشان می دهد که این صفت را از برترین صفات مؤمن به حساب آورده است. ۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «السَّخَاءُ ثَمَرَةُ الْعَقْلِ وَ الْقَنَاعَةِ وَ بُرْهَانُ التَّوْبَةِ وَ سَخَاوَتُ مِيْوَهُ دَرِخْتِ عَقْلِ وَ خَرْدِ وَ قَنَاعَتِ دَلِيْلُ بَرِ نَجَابَتِ وَ هِيَ» (۳) آنها که در بخشش به دیگران «بخل» میورزند، اموال زیادی را فراهم کرده و می گذارند و می روند، در حقیقت این گونه افراد عاقل نیستند زیرا، زحمت بر دوش آنها بوده، بدون آن که از اموالشان بهره مادی یا معنوی ببرند. کدام عاقلی چنین کاری می کند! ۵- در تعبیر دیگری از آن حضرت (علیه السلام) در مورد اهمیت «سخاوت» به نکته لطیف دیگری اشاره می فرماید: «عَطُّوا مَعَايِبِكُمْ بِالسَّخَاءِ فَإِنَّهُ سَتَرُ الْعُيُوبِ» عیوب خویش را با سخاوت بپوشانید زیرا سخاوت پوشاننده عیبهاست». (۱) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۵، حدیث ۱۷. ۲- غررالحکم، حدیث ۴۵۱۱. ۳- غررالحکم، حدیث ۲۱۴۵. صفحه ۴۰۶ صدق این کلام مولی با تجربه به خوبی ثابت می شود، اشخاصی را می بینیم که عیوب گوناگونی دارند، ولی چون سخاوتمندند همه مردم به دیده احترام به آنها می نگرند. ۶- باز در

تعبیری دیگر از همان امام همام (علیه السلام) آمده است: «السَّخَاءُ يَمْحُصُ الذُّنُوبَ وَيَجْلِبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ سُخَاوَتًا، كُنَاهَانَ رَا پَاك مِي كُند و دل ها را به سوي سخاوت كنده فرا مِي خواند». (۲) اين تعبير نشان مِي دهد كه «سخاوت» كفاًره بسياري از كناهان است!

۷- مولي الموحدين علي (عليه السلام) درباره تأثير عميق محبت در جلب قلبها مِي فرمايند: «مَا اشْتَجَلَبَتِ الْمَحَبَّةُ بِمِثْلِ السَّخَاءِ وَالرَّفْقِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ هَيْچ چيزي مانند سخاوت و مدارا كردن و حسن خلق، جلب محبت نمي كند». (۳) ۸- رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در اين باره مِي فرمايند: «السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ سُخَاوَتَمُنْد نَزْدِيك به خدا، نَزْدِيك به مردم و نَزْدِيك به بهشت است». (۴) ۹- در حديث ديگري از امام صادق (عليه السلام) آمده است: «شَابُّ سَخِيٍّ مَرْهَقٌ فِي الذُّنُوبِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ شَيْخِ عَابِدٍ بِخَيْلٍ جَوَان سُخَاوَتَمُنْد آلوده به گناه، نَزْد خدا محبوبتر از پيرمرد عابد بخيل است». (۵) به يقين اين «سخاوت» سبب امدادهاي الهی مِي شود و سرانجام آن جوان آلوده را نجات مِي دهد، ولي آن پير عابد بخيل به خاطر بخلش در گناه فرو خواهد رفت. ۱۰- اين بحث را با حديثي از پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) به عنوان حسن ختام پايان مِي دهيم: «تَجَافُوا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللَّهَ آخِذٌ بِئَدِهِ كَلَّمَا عَتَرَ رَاز گناه و لغزش سخاوتمند صرف نظر كنيد زيرا هر زمان بلغزد، خداوند دست او را مِي گيرد (و نجاتش مِي دهد)». (۶) پاورقي ۱- غررالاحكم، حديث ۶۴۴۰. ۲- غررالاحكم، حديث ۱۷۳۸. ۳- غررالاحكم، حديث ۹۵۶۱. ۴- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۸. ۵- بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۷. ۶- كنز العمال، جلد ۶، صفحه ۳۹۲، حديث ۱۶۲۱۲. صفحه ۴۰۷ از مجموع احاديث بالا، ارزش و اهميت فوق العاده «سخاوت» در كلام پيشوايان اسلام مشخص مِي شود و نشان مِي دهد كه كمتر فضيلتي با آن برابري مِي كند.

آثار و پيامدهای سخاوت

۱- آثار مثبت «سخاوت» در زندگي فردي و اجتماعي انسان كه با تجربه ثابت شده و يا در احاديث اسلامي به آن اشاره گرديده است، بسيار زياد است، به عنوان نمونه: از روايات متعددي استفاده مِي شود و تجربيات روزانه نيز آن را تأييد مِي كند كه «سخاوت» محبت دوست و دشمن را جلب مِي كند، بر عدد دوستان مِي افزايد و از دشمنان مِي كاهد. ۲- «سخاوت» پوششي براي عيوب انسان هاست و به اين ترتيب، آبروي انسان را حفظ مِي كند. ۳- «سخاوت» در عين اين كه ثمره درخت عقل است، بر عقل و خرد انسان مِي افزايد. عقل مِي گويد: دليلي ندارد كه انسان با زحمت زياد اموال فراواني تهيه كند و آن را براي بازماندگان بگذارد و خودش به وسيله آن، جلب ثواب و كسب آبرو نكند. از سوي ديگر «سخاوت»، گروهی از انديشمندان را گرد انسان جمع مِي كند و آنها مِي توانند بر فكر و عقل و دانش او بيفزايند. ۴- «سخاوت» فاصله طبقاتي جامعه را كم مِي كند و از اين طريق ناهنجاريهاي ناشي از فاصله طبقاتي را از بين مِي برد و يا كاهش مِي دهد. آتش كينه هاي محرومان را خاموش مِي كند و حس انتقام جويي را در آنان تضعيف مِي نمايد و از اين طريق پيوندهاي اجتماعي را محكم مِي سازد. ۵- «سخاوت» مدافعان انسان را زياد مِي كند و آبروي او را محفوظ مِي دارد و دشمنان و بدخواهان را عقب مِي راند زامير مؤمنان (عليه السلام) در اين باره مِي فرمايند: «الْجُودُ حَارِسُ الْأَعْرَاضِ جُود و بخشش آبروي انسان را حفظ مِي كند». (۱) صفحه ۴۰۸. ۶- جود و «سخاوت»، آثار معنوي فوق العاده اي نيز دارد زبه همين دليل از صفات انبيا شمرده شده و همان گونه كه در روايات گذشته خوانديم، شعاع نور «يقين» است زحتي اگر اين فضيلت در افراد بي ايمان باشد، به حال آنها مفيد و سودمند است. در حديثي آمده است كه خداوند متعال به حضرت موسي (عليه السلام) وحی نمود: «لَا تَقْتُلُ السَّامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِيٌّ سامري را به قتل مرسان، زيرا او مرد سخاوتمندي است». (۲) درست است كه سامري، منشأ فساد عظيمي در بني اسراييل شد و آيين بت پرستي را در ميان آنها پايه نهاد و در انتها نيز زندگي را با خفت و ذلت و حقارت گذراند كه شايد مرگ بر آن زندگي، ترجيح داشت زولي با اين همه به حضرت موسي (عليه السلام) وحی رسيد كه خون او را به خاطر سخاوتش نريزد. از رسول خدا (عليه السلام) نقل شده است كه به فرزند حاتم طائي به نام «عُدي» فرمود: «دُفِعَ عَنْ أَبِيكَ الْعِيَابُ

الشَّدِيدُ لِيَسِيخًا نَفْسِهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِنْ خِطَاؤِكَ بِرَأْسِهِ يَخْلُكُهَا اللَّهُ كَمَا يَمَسُّ الشَّجَرُ يَوْمَ يَسْتَسْفِرُ بَرْدًا وَعِشْوَةً أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳) در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند، ولی یکی از آنها را استثنا کرد. آن مرد تعجب کرد و گفت: «با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟» حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم». آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد: «آری! سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید. از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل زمین هم دوست دارند... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند». (۴) پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۳۳۳. ۲- اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۴۱. ۳- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۴. ۴- وسائل الشیعه، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۲. صفحه ۴۰۹

محدوده سخاوت

«سخاوت» مانند تمام صفات و کارهای نیک، مقدار و اندازه ای دارد که اگر در مسیر افراط قرار گیرد، نتیجه منفی خواهد داشت. همچنین «سخاوت» نباید لطمه به آبرو و حیثیت و زندگی کسانی که به انسان وابسته اند، زند. «سخاوت» باید در اموال حلال باشد، نه اموالی که از راه های حرام و یا ظلم و ستم به دست آمده است، مانند «سخاوت» بسیاری از سلاطین ظالم و ستمگر. هم چنین «سخاوت» نباید در اموال مربوط به بیت المال باشد زیرا اموال بیت المال، حساب و کتاب مخصوص به خود دارد که باید به دقت رعایت گردد.

راه های کسب سخاوت

این فضیلت اخلاقی مانند سایر فضایل، با تعلیم و تربیت و اندیشه و تفکر و تمرین و ممارست حاصل می شود. توجه به این حقیقت که این اموال و ثروتها، امانتهای الهی در دست ماست و هیچ کدام دوام و بقایی ندارد، انسان را وادار می دارد با بذل و بخشش، آن را در صندوق امانت الهی، برای روزی که دستها خالی است، ذخیره کند. همچنین دقت در آثار و برکات و پیامدهای مهمی که برای «سخاوت» در مطالب قبل ذکر شد، مشوق مؤثری در امر «سخاوت» است. مطالعه تاریخ زندگی سخاوتمندان و بخیلان و مقایسه آن دو با یکدیگر و احترام و آبرو و شخصیتی که گروه اول داشتند و ذلت و بدنامی که دامن گیر گروه دوم بوده است نیز در ایجاد این «سخاوت اخلاقی» بسیار مؤثر است. اینها جنبه های تعلیماتی این مسئله است، اما از نظر عملی، هر قدر تمرین و ممارست بیشتری در این زمینه شود، توفیق زیادتری در به دست آوردن این فضیلت اخلاقی حاصل می گردد زیرا تکرار اعمال سخاوتمندانه و بذل و بخشش، هر چند از راه تحمیل بر نفس خویش باشد، به تدریج به صورت عادت و سپس مبدل به حالت، و سرانجام به یک ملکه اخلاقی مبدل خواهد گردید. صفحه ۴۱۰ در ضمن، تربیت پدر و مادر و معلم و استاد در این زمینه، بسیار مؤثر است. اگر آنها کودکان را از آغاز عمر به «جود» و «سخاوت» عادت دهند، این ملکه، به آسانی در وجود آنها ریشه می دواند و در بزرگی جزء زندگی آنان می شود. در حالات «صاحب بن عباد» آمده است که در کودکی هنگامی که می خواست برای فراگرفتن درس دینی به مسجد برود، همیشه مادرش یک دینار و یک درهم به او می داد و می گفت: «این را به اولین فقیری بده که در مسیر راه خود می بینی». کم کم این خصلت در وجودش ریشه دار شد تا این که در بزرگی چنان بذل و بخششی می کرد که همه به او آفرین می گفتند. اگر کسی بعد از ظهر ماه مبارک رمضان به خانه اش می آمد، سخاوتش مانع از آن می شد که کسی بدون خوردن افطار از خانه او بیرون رود. هر روز حداقل هزار نفر بر سر سفره او افطار می کردند و بذل و بخشش او در ماه رمضان به اندازه تمام ماههای

سال بود. (۱) از شگفتیهای دیگر زندگی او چنین نقل می کنند: «روزی نوشابه برای او آوردند، یکی از نزدیکانش نسبت به آن نوشابه سوء ظن پیدا کرد و گفت: از این نوشابه نوش زیرا مسموم است، خدمتکاری که آن قدح را آورده بود، همچنان ایستاده بود. «صاحب بن عباد» به شخصی که ادعای مسموم بودن آن را می کرد، گفت: به چه دلیل می گویی که این مسموم است؟ گفت: بهترین راه این است که کسی که این قدح را آورده و به دست تو داده، مورد آزمایش قرار گیرد و از آن بنوشد، «صاحب» گفت: من به این کار راضی نیستم، آن شخص گفت: به وسیله یک مرغ خانگی آزمایش کن. «صاحب» گفت: کشتن حیوان به این صورت نیز جایز نیست، سپس دستور داد: قدح آب را واژگون کردند و آب را ریختند و به خدمتکار گفت: برو و دیگر در خانه من قدم مگذار زولی با این حال دستور داد: حقوق او را به طور کامل بپردازند. سپس گفت: هرگز نباید یقین را با شک از بین برد و مجازات به وسیله قطع حقوق، این بحث را با چند حدیث و سخنانی از بعضی از بزرگان پایان می دهیم: دلیل بر پستی است». (۱) پاورقی ۱- سفینه البحار، ماده صحب. صفحه ۴۱۱ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرمایند: «الْجَنَّةُ دَارُ الْأَسْبِيَاءِ رَبَّهَتْتْ خَانَهُ سَخَاوَتَمَنْدَانِ اسْت.» (۲) امام صادق (علیه السلام) می فرمایند که خداوند فرمود: «إِنِّي جَوَادٌ كَرِيمٌ لَا يَجْرَأُ رُؤْيِي لَيْتِمُ مَنْ بَخَشَنده بَا سَخَاوَتَم، اَفْرَادِ پَسْتِ وَ بَخِيلِ نَمِي تَوَانْدِ دَرِ جَوَارِ مَنْ (دَرِ بَهْتِ) جَايِ بَغِيْرِنْد.» (۳) دَرِ حَدِيْثِ دِيْگَرِي اَزِ پِيَامِبِرِ اسْلَامِ (صَلِي اَللّٰهُ عَلِيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ) آمَدَه اسْت: «طَعَامُ الْجَوَادِ دَوَاءٌ وَ طَعَامُ الْبَخِيلِ دَاءٌ طَعَامُ سَخَاوَتَمَنْدِ، دَوَاسْتِ وَ طَعَامُ بَخِيلِ، دَرْدِ وَ بِيْمَارِي اسْت.» (۴) يَكِي اَزِ عَارِفَانِ بَه نَامِ «ابْنِ سَمَاكِ (۵)» مِي كُوِيْد: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَشْتَرِي الْمَمَالِيكَ بِمَالِهِ وَ لَا يَشْتَرِي الْأَحْرَارَ بِمَعْرُوفِهِ دَرِ شَكْفَتِم! اَزِ كَسَانِي كِه بَرْدِگَانِ رَا بَا مَالِ خُودِ خَرِيْدَارِي مِي كَنْدِ زُولِي اَزَادَه هَا رَا بَا اِحْسَانِ وَ نِيكِي، دَرِبَنْدِ مَحَبَّتِ خُودِ دَرِ نَمِي آوَرْنْد.» (۶) بَه عَرَبِي كَفْتَنْد: آقَا وَ بَزْرِكِ شَمَا كِيَسْت؟ كَفْت: «مَنْ اِحْتَمَلَ شَتْمَنَا وَ اَعْطَى سَائِلَنَا وَ اَعْضَى جَاهِلَنَا كَسِي كِه بَدِگُوِي هَايِ مَا رَا تَحْمَلِ كَنْدِ وَ بَه نِيَازْمَنْدَانِ بِيخَشْدِ وَ اَزِ اَعْمَالِ جَاهِلَانِ چَشْمِ پُوشِي كَنْد.» (۷) پَاوَرُقِي ۱- سَفِيْنَةُ الْبَحَارِ، مَادَه صَحْب. ۲- الْمَحْجَةُ الْبِيضَاءِ، جَلْد ۶، صَفْحَه ۶۲. ۳- هَمَانِ مَدْرَكِ، ص ۶۴. ۴- هَمَانِ مَدْرَكِ، صَفْحَه ۶۱. ۵- «ابْنِ سَمَاكِ» دَرِ قَرْنِ دُومِ هِجْرِي دَرِ دُورَانِ حُكُومَتِ هَارُونِ الرَّشِيْدِ زَنْدِگِي مِي كَرْدِ وَ دَرِ سَالِ ۱۸۳ هـ.ق. دَرِ كُوفَه دَرِ گِذْشْتِ (سَفِيْنَةُ الْبَحَارِ، مَادَه سَمَكِ). مَرْحُومِ مَحْدَثِ قَمِي دَرِ سَفِيْنَةُ الْبَحَارِ دَرِ شَرْحِ حَالِ «ابْنِ سَمَاكِ»، اَوْ رَا مَرْدِي خُوشِ بِيَانِ وَ صَاحِبِ مَوَاعِظِ وَ اَنْدَرِزْهَا مِي شَمْرْدِ وَ اَزِ «ابْنِ اَبِي الْحَدِيْدِ» نَقْلِ مِي كَنْدِ كِه اَوْ رُوزِي وَارْدِ بَرِ هَارُونِ شَدْ زَهَنْگَامِي كِه چَشْمِ هَارُونِ بَه اَوْ اَفْتَادِ، كَفْت: مَرَا مَوْعِظَه كَنْ، (هَارُونِ دَرِ هَمِيْنِ مَوْقِعِ تَقَاضَايِ اَبِ كَرْدِ). اَبْنِ سَمَاكِ اَشَارَه بَه اَبِ كَرْدِ وَ كَفْت: تُو رَا بَه خُدا سُو گَنْدِ مِي دَهْم! اِگَرِ يَكِ بِيْمَارِي دَاشْتَه بَاشِي كِه تَوَانِي اَبِ بَنُوشِي، چَه مِي كَنْي؟ كَفْت: حَاضِرْمِ نِيْمِي اَزِ تَمَامِ مَلِكِ وَ حُكُومَتْمِ رَا بَدَهْمِ تَا اَيْنِ بِيْمَارِي بَرِطَرْفِ شُودِ زَسِپْسِ بَه اَوْ كَفْت: بَنُوش. هَارُونِ اَبِ رَا نُوَشِيْد. «ابْنِ سَمَاكِ» دُوبَارَه كَفْت: تُو رَا بَه خُدا سُو گَنْدِ مِي دَهْم! اِگَرِ اَيْنِ اَبِ رَا كِه نُوَشِيْدِي اَزِ تُو دَفْعِ نَشُودِ، چَه مِي كَنْي؟ كَفْت: حَاضِرْمِ نِيْمِي دِيْگَرِ اَزِ حُكُومَتْمِ رَا بَرَايِ حَلِ اَيْنِ مَشْكَلِ بَدَهْمِ. اَبْنِ سَمَاكِ كَفْت: حُكُومَتِي كِه نِيْمِي اَزِ اَنْ فِدَايِ نُوَشِيْدَنْ اَبِ وَ نِيْمِي فِدَايِ خَارِجِ شَدْ اَنْ شُودِ، چِيْزِي نِيَسْتِ كِه مَرْدَمِ بَرَايِ اَنْ بَجَنْگَنْد. ۶- هَمَانِ مَدْرَكِ، صَفْحَه ۶۵. ۷- هَمَانِ مَدْرَكِ. صَفْحَه ۴۱۲

۱۹. عجله و شتاب صبر و بردباری

اشاره

برای هر کار مقدماتی است که اگر فراهم نگردد، اقدام به آن کار بی نتیجه خواهد ماند و اگر فراهم گردد و اقدام نشود و فرصتها از دست برود باز هم بی نتیجه خواهد ماند. افراد هوشیار و مدیر و مدبر کسانی هستند که با صبر و حوصله در انتظار فراهم شدن مقدمات می باشند که بعد از فراهم شدن، بدون درنگ اقدام به انجام کار می کنند و تا رسیدن به مقصود از پای نمی نشینند. به همین دلیل «عجله و شتاب» به معنی اقدام کردن به کارها، قبل از این که زمینه ها و مقدمات لازم آن کار فراهم شود، از صفات

رذیله شمرده شده و «صبر» و بردباری که نقطه مقابل آن است از فضایل اخلاقی بشمار می آید. (البته «صبر» شاخه های دیگری نیز دارد که به موقع به آن اشاره خواهد شد.) خسارات عظیمی که از ناحیه شتابزدگی بی مورد، دامن افراد یا اجتماع را می گیرد، بیش از آن است که به حساب آید. قرآن مجید به عنوان یک برنامه جامع زندگی، همه انسان ها را به «صبر» و بردباری و پرهیز از «عجله و شتاب» دعوت می کند و با اشاره به داستانهای انبیا و سرگذشت رهبران بزرگ جامعه انسانی، زینهای عجله و ثمرات شیرین صبر و بردباری را آشکار می کند. صفحه ۴۱۴ با این اشاره به سراغ قرآن مجید می رویم و با بیان سرگذشت پیامبران پیشین که این مسئله در زندگی آنها نقش مؤثری داشته است، آغاز می کنیم: ۱- قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (سوره كهف، آیات ۶۶ تا ۶۹) ۲- وَهَلِ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضُمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ *... وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (سوره ص، آیات ۲۱ تا ۲۴) ۳- فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْيُحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَبَدَّ بِالْعِرَاقِ وَهُوَ مَذْمُومٌ * فَأَجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (سوره قلم، آیات ۴۸ تا ۵۰) ۴-... وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (سوره طه، آیه ۱۱۴) ۵- خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ لِنَسَائِرِكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (سوره انبیا، آیه ۳۷) ۶- وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشُّرِّ دَعَاةً بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَاجِلًا (سوره اسراء، آیه ۱۱) ۷- وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (سوره رعد، آیه ۶) ۸- وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ أَشَدَّ عَجَّلَتْهُمْ بِالْخَيْرِ لُقُضَتْ بِإِيهِمْ أَجَلُهُمْ فَذَرُّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَائِنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (سوره يونس، آیه ۱۱) ۹- وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظَرُوا أَنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ (سوره سجده، آیه ۲۸ و ۳۰) ۱۰- فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يَوْمَ عَرَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (سوره احقاف، آیه ۳۵) صفحه ۴۱۵

ترجمه

۱- حضرت موسی (علیه السلام) به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» - گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی!» - و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموز آگاه نیستی، شکیبا باشی؟!» - حضرت موسی (علیه السلام) گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد!». ۲- آیا داستان شاکیان، هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند، به تو رسیده است؟! - در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «ترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!» - این برادر من است، او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم! امیرا او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار کن و در سخن بر من غلبه کرده است!» - (داود) گفت: «مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ اِنَّمَا عَدُوٌّ لَكُمْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمُوهُمُ» (سوره بقره، آیه ۱۷۷) - (داود) گفت: «من ستم نمی کنم، از این رو از پروردگارش طلب آموزش نموده و به سجده افتاده و توبه کرد. ۳- اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند - و اگر رحمت خداوند به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که نکوهیده بود!» - ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد! ۴-... پس نسبت به تلاوت قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!» - ۵- (آری) انسان از عجله آفریده شده ولی

عجله نکنید، به زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد. صفحه ۴۱۶-۶- انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکیهها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است! ۷- آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای شتاب در سینه (و عذاب) می کنند؛ با این که پیش از آنها، بلاهای عبرت انگیز نازل شده است! و پروردگارت نسبت به مردم - با این که ظلم می کنند - دارای مغفرت است (و در عین حال) پروردگارت دارای عذاب شدید است! ۸- اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی»ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می کرد، (به زودی) عمرشان به پایان می رسید (و همگی نابود می شدند) ولی کسانی را که ایمان به لقای ما ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند! ۹- آنان می گویند: «اگر راست می گویند، این پیروزی شما کی خواهد بود؟!... حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها نیز منتظرند (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!). ۱۰- پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده می شود، ببینند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند. این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟!»

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

در نخستین بخش از آیات، سخن از داستان حضرت خضر (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) است، البته قرآن تعبیر به «خضر» نکرده، بلکه تنها به عنوان «عَبِيدًا مِّنْ عَبَادِنَا» بنده برگزیده ای از بندگان ما» از او یاد کرده است. این داستان را همه خوانندگان، کم و بیش شنیده اند. آنچه در این جا برای ما اهمیت دارد، این است که حضرت موسی (علیه السلام) در یک مأموریت ویژه ای، به دنبال فراگیری بخشی از علوم، نزد حضرت خضر (علیه السلام) آمد؛ علمومی که با آنچه تا آن روز از طریق وحی دریافته بود، متفاوت بود. علمومی که مربوط به اسرار و حقایق مخفی جهان و زندگی انسان ها بود که باید پیامبر اولوالعزمی همانند حضرت موسی (علیه السلام) لااقل بخشی از آن را فراگیرد تا دیدگاههایش در مسایل انسانی و اجتماعی کمی شفاف تر گردد. صفحه ۴۱۷ حضرت خضر در برابر درخواست حضرت موسی (علیه السلام) گفت: که تو صبر و تحمل در برابر کارهای من نداری؛ زیرا از عمق قضایا آگاه نیستی؛ ولی حضرت موسی (علیه السلام) قول داد که صبر و تحمل و بردباری را پیشه کند و از عجله و شتاب پرهیزد. حضرت خضر (علیه السلام) با او شرط کرد که اگر به دنبال من می آیی، باید هر چه را می بینی، سکوت کنی، هر چند ظاهراً کار زننده ای باشد و بدان حکمتی دارد که من به موقع، تو را از آن آگاه می کنم. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عَبَادِنَا...» قَالَ فَإِنَّ ابْتِعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا. (۱) به این ترتیب حضرت خضر (علیه السلام) اصرار داشت که روح صبر و بردباری را در برابر مسایل مختلف در حضرت موسی (علیه السلام) پرورش دهد و او را از «عجله و شتاب» (مخصوصاً عجله در قضاوت، آن هم در مورد کارهای مردان بزرگ) باز دارد. با این قول و قرار، آنها به راه افتادند و در مسیر خود ناچار بودند با کشتی از دریا بگذرند. در میان دریا حضرت موسی (علیه السلام) با تعجب دید که حضرت خضر (علیه السلام) مخفیانه کشتی را سوراخ می کند. حضرت موسی (علیه السلام) از این کار بر آشفت و زبان به اعتراض گشود و هنگامی که حضرت خضر (علیه السلام) پیمان خود را با او یاد آورد شد، در مقام عذرخواهی برآمد. باز به راه خود ادامه دادند؛ ناگهان حضرت خضر (علیه السلام) دست به کار عجیب تری زد و نوجوانی را که بر سر راه خود دید، به قتل رسانید؛ در این جا، فریاد حضرت موسی (علیه السلام) بلندتر شد که چرا انسان بی گناهی را کشتی، این چه کار زشتی بود که انجام دادی؟! پاورقی ۱- کهف، ۷۰ تا ۷۵. صفحه ۴۱۸ حضرت خضر (علیه السلام) بار دیگر، پیمان خود را یاد آور شد. حضرت موسی (علیه السلام) دندان بر جگر گذاشت و مجدداً در

مقام عذرخواهی برآمد و گفت: اگر بار سوّم اعتراض کنم، حق داری از من جدا شوی. باز به راه افتادند تا به شهری رسیدند که مردمی بسیار «بخیل» داشت و کمترین پذیرایی را از میهمانان تازه وارد نکردند. زولی با نهایت تعجب حضرت خضر (علیه السلام) شروع به مرمت دیواری نمود که در حال سقوط بود. حضرت موسی (علیه السلام) که در بدو نظر، این کار را ابلهانه می دید، باردیگر در حالی که تمام عهد و پیمان خود را به فراموشی سپرده بود، به خروش آمد و زبان به اعتراض گشود. در این جا حضرت خضر (علیه السلام) در حالی که اسرار هر سه کار خود را برای او شرح می داد، و حقایق جالبی را که از نظر حضرت موسی (علیه السلام) پنهان بود، برایش بیان می کرد و حضرت موسی (علیه السلام) را به جهان تازه ای از اسرار زندگی انسان ها وارد می ساخت، اعلام جدایی کرد و حضرت موسی (علیه السلام) نیز در حالی که کوله باری از معرفت را با خود حمل می کرد با حضرت خضر (علیه السلام) خداحافظی کرد و وداع گفت. حضرت خضر (علیه السلام) به او گفت: «اگر کشتی را سوراخ کردم، به این دلیل بود که می خواستم آن را ظاهراً از کار بیندازم؛ زیرا حاکم ستمکاری وجود داشت که هرگاه کشتی سالمی را می یافت مصادره می کرد. من خواستم صاحبان این کشتی که گروهی بینوا بودند، کشتی خود را از دست ندهند». دیگر این که اگر آن نوجوان را کشتم، به خاطر این بود که او جوانی بی ایمان و خطرناک و سرکش بود که کم کم پدر و مادر خویش را نیز به کفر و بدبختی می کشاند. خدا می خواست، این جوان هرزه بی مصرف ستمگر را از آنها بگیرد و فرزندی با ایمان و مهربان به آنها عطا کند. اما تعمیر آن دیوار در حال سقوط، به خاطر آن بود که در زیر آن، گنجی متعلق به دو کودک یتیم بود که پدر صالح و با ایمانشان برای آنها ذخیره کرده بود، خدا می خواست آنها به حدّ رشد برسند و گنج خود را استخراج کنند. من این کارها را از پیش خود نکردم، بلکه همه به فرمان حق بود. (۱) پاورقی ۱- کهف، ۶۰ تا ۸۲. صفحه ۴۱۹ اگر حضرت موسی (علیه السلام) در قضاوت خویش عجله نمی کرد، به یقین بیشتر از علم و دانش حضرت خضر (علیه السلام) بهره مند می شد. زولی «عجله و شتاب» او سبب شد که بیش از سه خوشه از آن خرمن دانش برنگیرد. در دوّمین بخش از آیات مورد بحث، سخن از آزمون بزرگ دیگری نسبت به یکی از پیامبران بزرگ الهی است که او هم به خاطر شتابزدگی و عجله در قضاوت از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت. داستان این بود که روزی دو نفر نزد حضرت داود (علیه السلام) حضور یافتند که یکی از آنها از دیگری شکایت داشت. شاکمی می گفت: این برادر من نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم. زولی او اصرار دارد که این یکی را هم از من بگیرد و در سخن نیز بر من غلبه کرده است «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِى نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ». (۱) حضرت داود (علیه السلام) پیش از آن که تحقیق بیشتری کند، به داوری مقدماتی نشست و گفت: «به یقین او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش به تو ستم کرده است...» لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ...» (۲) این جا بود که حضرت داود (علیه السلام) به ترک اولی خود پی برد «و دانست که ما او را با این ماجرا امتحان کردیم؛ در مقام استغفار برآمد و به سجده افتاد و توبه کرد... وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ». (۳) این ماجرا با تمام شاخ و برگهایش که این جا جای بحث آن نیست (و در تفسیر نمونه مشروحاً آورده ایم) باز این حقیقت را بیان می کند که «عجله و شتاب» در کارها مخصوصاً «عجله در قضاوت» و داوری مایه سرافکنندگی و ایجاد مشکلات در زندگی فردی و اجتماعی است. پاورقی ۱- ص، ۲۳. ۲- ص ۲۴. ۳- همان. صفحه ۴۲۰ در سوّمین بخش از آیات، سخن از پیامبر بزرگ دیگری است که لحظه ای در مسؤولیت عظیم خود سهل انگاری کرد و گرفتار ترک اولی گردید و خداوند او را به خاطر این کار تحت فشار قرار داد. داستان این است که حضرت یونس (علیه السلام) مدت ها همانند پدری مهربان و دلسوز به تبلیغ و هدایت قوم خویش پرداخت. زولی در برابر منطق حکیمانه اش چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نشنید. تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز نمی کرد (یک عابد و یک عالم) به او ایمان آوردند. سرانجام از آنها تقریباً مأیوس شد و به پیشنهاد مرد عابد، آنها را نفرین کرد. نفرین او مستجاب شد و به او وحی آمد که در فلان روز عذاب الهی فرا می رسد، هنگامی که زمان عذاب نزدیک شد، حضرت یونس (علیه السلام) بدون آن که بار دیگر اتمام حجت کند تا شاید قومش در

این واپسین لحظات به خود آیند و راه توبه را پیش گیرند. همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت، ولی مرد عالم در میان آنها ماند و به ادامه تبلیغ پرداخت. این تبلیغات همراه با احساس نزدیک شدن لحظات عذاب، تحولی بنیادین در روح آن جمعیت ایجاد کرد، همراه آن عالم به درگاه خدا روی آوردند و به توبه نشستند و راه ایمان و توحید پیش گرفتند و خداوند آنها را نیز بخشید. ولی حضرت یونس (علیه السلام) را به خاطر عجله و ترک اولی مورد سرزنش و تحت فشار قرار داد. قرآن در این زمینه خطاب به پیامبر اسلام می گوید: «(در تقاضای عذاب برای امت، عجله مکن) و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و خود گرفتار کیفر ترک اولی شد)، در آن زمان که خدا را خواند، در حالی که مملو از اندوه بود و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که مورد نکوهش قرار داشت فَهَاصِبٌ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ * لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَبَدَّ بِالْعُرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ». (۱) ولی خداوند توبه او را در برابر این ترک اولی پذیرفت و هنگامی که از شکم ماهی بیرون آمد، از هر گناه و ترک اولی پاک بود. به همین دلیل در آیه بعد از آن می خوانیم: «پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ». (۱) پاورقی ۱- قلم، ۴۸ و ۴۹. صفحه ۴۲۱ گرچه حضرت یونس (علیه السلام) به قدر کافی و به اندازه لازم اتمام حجت نمودند (۲) ولی خداوند از پیامبرش، بیش از این صبر و حوصله و بردباری می طلبد. از این رو همین مقدار «عجله و شتاب» را بر او نبخشید.

قسمت دوم

چهارمین آیه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را از «عجله و شتاب» باز می دارد و می فرماید: «بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است و در مورد قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا». (۳) از بعضی آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هنگام نزول وحی، شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند که خداوند او را از این کار بازداشت لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ». (۴) گرچه در تفسیر این آیه، مفسران بزرگ احتمالات متعددی داده اند، ولی همه آنها ناظر به این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نباید در کار خود عجله کند، هر چند کار الهی و مسئله هدایت انسان ها باشد. گرچه عجله پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دریافت وحی یا تلاوت بر اصحاب یا تقاضای نزول وحی، همه به خاطر عشق و شوق او به هدایت انسان ها بود، ولی حتی در این کار نیز باید با صبر و حوصله گام برداشت. پاورقی ۱- یونس، ۴۸ تا ۵۰. ۲- در بعضی از روایات آمده است که حضرت یونس (علیه السلام) سی و سه سال به طور مرتب آنها را به سوی خدا دعوت می کرد ولی آنان ایمان نیاوردند. (به نقل از: نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۸). ۳- طه، ۱۱۴. ۴- قیامت، ۱۶ تا ۱۸. صفحه ۴۲۲ در پنجمین آیه درباره همه انسان ها یا به تعبیر دیگر، طبیعت انسان می فرماید: انسان از عجله آفریده شده است (گویی آن قدر عجول است که ذات او عین عجله شده است)، ولی هرگز در برابر من عجله نکنند. من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم «تَخْلُقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ». (۱) اشاره به این که هر چند از روز نخست در طبیعت انسان «عجله و شتاب» قرار داده شده است ولی آن را در جایی باید به کار برد که مقدمات آن فراهم باشد. نه پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات. تعبیر «بآیاتی» ممکن است اشاره به معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا آیات قرآن و یا نشانه های عذاب الهی یا پیروزی مسلمین بر کفار یا فراسیدن قیامت و یا همه اینها داشته باشد که هر کدام از این چهار تفسیر باشد، در بحث ما تفاوتی نمی کند زیرا هم نزول آیات قرآن و هم ظهور معجزات و هم فرارسیدن قیامت و هم نزول عذاب الهی، هر کدام باید در ظرف خاصی انجام گیرد که موافق حکمت پروردگار باشد و عجله و شتاب قبل از آن کار صحیحی نیست زیرا خداوند حکیم کاری برخلاف حکمت انجام نمی دهد. بنابراین این در برابر آن نباید عجله کرد. این که قرآن مجید در

آیه فوق می گوید: «انسان در عجله و شتاب آفریده شده است». اشاره به انسان هایی است که تحت تربیت های الهی قرار نگرفته اند و به تعبیر دیگر، طبع انسان نخستین است و فلسفه آن حرکت سریع به سوی خواسته ها و نیازهاست، شبیه چیزی که در آیه ۱۹ سوره معارج آمده است «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۚ بِهِ يَقِينُ إِنْسَانٌ حَرِيصٌ وَ كَم طَاقَتِ آفَرِيْدَه شَدَه اَسْت». لذا در بعضی از آیاتی که اشاره به عجز بودن انسان شده، قبل از آن، سخن از هدایت انسان به میان آمده است؛ مانند آیه ۱۱ سوره اسراء که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد. این ویژگی انسان (عجز بودن) مانند هوای نفس و تمایلات درونی، نیروی سازنده ای است که اگر تعدیل شود، در مسیر سعادت انسان قرار خواهد گرفت که در این صورت از حالت ویرانگری خارج می شود؛ درست شبیه سیلابی است که از دامنه کوه سرازیر می شود، گرچه ظاهرش ویرانگر است، اما اگر به وسیله سدها مهار شود، سرچشمه عمران و آبادی و روشنائی می گردد. پاورقی ۱- انبیاء، ۳۷. صفحه ۴۲۳ در ششمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیه قبل دیده می شود، با این تفاوت که در این آیه به یکی از پیامدهای سوء «عجله و شتاب» نیز اشاره می کند: «انسان (بر اثر شتابزدگی) به سراغ بديها می رود، آن گونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همواره «عجول» بوده است وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». (۱) باز در این جا واژه انسان، اشاره به طبیعت نخستین انسان هاست، هم در آغاز آیه و هم در پایان آیه که لفظ انسان در آن تکرار شده است. «دعا» در این آیه به معنی طلب کردن و خواستن است؛ خواه با زبان باشد و یا در عمل و از آن جا که عجز بودن انسان و شتابزدگی او برای کسب منافع بیشتر، گاه سبب می شود که جوانب مسئله را بررسی نکند و خیر و شرّ خود را نشناسد و خود را به پرتگاههای خطرناک بیفکند. این «دعا» گاه به صورت لفظی است؛ یعنی، از خدای خود با اصرار فراوان مسائلی را می خواهد که نه تنها خیر او در او نیست، بلکه مایه بدبختی اوست؛ آن گونه که امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «وَ اَعْرِفْ طَرِيقَ نِجَاتِكَ وَ هَلَاكِكَ كَيْ لَا تَدْعُوا اللَّهَ بِشَيْءٍ عَسَى فِيهِ هَلَاكُكَ وَ اَنْتَ تَظُنُّ اَنَّ فِيهِ نِجَاتُكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». ۱- اسراء، ۱۱. ۲- نورالثقلین، جلد اول، صفحه ۱۴۱. صفحه ۴۲۴ انسان، گاه در عمل اصرار به انجام کارهایی دارد که ریشه آن هواپرستی و نتیجه آن بدبختی است؛ اما بر اثر تسویلات شیطان و تزئین هوای نفس، آن را خیر و موجب سعادت خویش می پندارد و از نرسیدن به آن ناراحت می شود؛ در حالی که گذشت زمان چه بسا روشن می کند که اگر خواسته او انجام می گرفت تا پایان عمر بیچاره بود. در هفتمین آیه مطلب تازه ای در زمینه عجز بودن انسان مطرح شده است و آن این که گاه این انسان عجز به جای این که حداقل در راه نیکیها عجله کند، همیشه در راه شرّ و فساد عجله می کند. همان گونه که گاه کفار لجوج و عنود در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که آنها را تهدید به عذاب الهی می کرد، اصرار داشتند که چرا این عذاب فرا نمی رسد و بی صبرانه در واقع مرگ و نابودی خود را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می طلبیدند؛ چنان که در آیه مورد بحث آمده است: «آنها پیش از حسنه (نیکی و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (بدی و عذاب) می کنند، با این که قبل از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شد(و آنها شنیدند و می دانند که این مسئله شوخی نیست؛ بنابراین تأخیر عذاب و مجازات آنها، تنها به خاطر لطف و رحمت خدا، حتی بر گنه کاران است، شاید بیدار شوند و باز گردند) و پروردگار تو نسبت به مردم، با این که ظلم و ستم می کنند، باز دارای مغفرت است و نیز پروردگارت عذاب شدید دارد (بنابر این نباید به غفران الهی مغرور شوند) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْسَيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمُثَلَاتِ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰى ظُلْمِهِمْ وَ اِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ». (۱) آری! اگر شتابزدگی انسان با لجاجت آمیخته شود، نتیجه اش همان است که در آیه گذشته آمد؛ به جای این که برای نیکی ها عجله کند، برای بدی عجله می کند و خود را گرفتار امواج بدبختی می سازد؛ شبیه آنچه در آیه ۱ سوره معارج آمده است: «سَيَلُّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَ اَقِيعٌ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُمْ دَافِعٌ ۚ تَقَاضَا كُنْنَدَه اِي تَقَاضَايِ عَذَابِي كَرْد كِه وَ اَقِيعُ شَد، اِي عَذَابِ مَخْصُوصِ

کافران است و هیچ کس نمی تواند مانع آن شود». بسیاری از مفسران و ارباب حدیث گفته اند که این آیه درباره «نعمان بن حارث فهری» نازل شده است. نقل شده است که در غدیر خم، جانشینی علی (علیه السلام) را از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمله تاریخی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» شنید زبر آشفته و نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و شدیداً اعتراض کرد و هنگامی که فهمید این امر طبق یک دستور الهی انجام شده است، ناراحتی اش بیشتر شد و گفت: خداوندا! اگر این حق است و از سوی توست، سنگی از آسمان بر ما بباران. چیزی نگذشت که قطعه سنگ آسمانی بر سرش فرود آمد و او را کشت و آیه فوق نازل شد. (۱) پاورقی ۱- رعد، ۶. صفحه ۴۲۵ آیا بهتر نبود که این قبیل اشخاص به جای لجاجت و عناد در برابر حق، از خداوند تقاضای هدایت و برچیدن تعصب و لجاجت درونی خویش می کردند و طبق آیه مورد بحث مغفرت خداوند را بر عذابش مقدم می کردند «رَسَبَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» که خداوند متعال تا امکان هدایت وجود داشت، آنها را عذاب نمی کرد زولی افسوس! که همیشه انسان های خیره سر، عجله بر عذاب الهی دارند، نه مغفرت!

قسمت سوم

هشتمین آیه از آیات مورد بحث، ضمن نگرش از زاویه دیگر به مسئله عجول بودن انسان، می فرماید: «اگر خداوند در مجازات مردم (بدکار) عجله می کرد، آن گونه که آنها در به دست آوردن خیر و نیکی عجله دارند زمرگ همه آنها فرا می رسد (و اثری از آنان باقی نمی ماند) و لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ...» (۲)، ولی از آنجا که خداوند غفور و رحیم و آمرزنده و مهربان است، هرگز در مجازات بدکاران شتاب نمی کند، شاید بیدار شوند و به راه هدایت بازگردند. قرآن در پایان همین آیه می افزاید: «ما آنها را که ایمان به رستاخیز ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان، حیران و سرگردان شوند (آن گاه آنها را مجازات می نمایم...» (فَتَذَرُوا الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ) (۳) بنابراین خدا همانند شما عمل نمی کند، شما در به دست آوردن نیکی ها عجول هستید، ولی خداوند در مجازات شما شتابی ندارد. مقصود خداوند متعال مجازات نیست بلکه مقصود اصلیش هدایت است. پاورقی ۱- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۲ ۲- یونس، ۱۱. ۳- همان. صفحه ۴۲۶ طبق آیات دیگر قرآن، این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده که منظور از آیه، این است که آنها با عجله از خداوند درخواست مجازات و عذاب می کردند، همان گونه که در تقاضای نیکی ها عجول بودند زقرآن می گوید: «اگر خداوند تقاضای شما را به سرعت در مسئله عذاب می پذیرفت، کسی از شما زنده باقی نمی ماند.» (۱) ولی معنی اول یا تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است. در نهمین آیه ضمن اشاره به اضطراب و شتابزدگی کفار و مشرکان در برابر وعده های پیروزی مسلمانان و شکست مجازات دردناک دشمنان آنها، می فرماید: «آنها می گویند: اگر راست می گویند این فتح و پیروزی شما در چه زمانی است؟ (چرا این وعده ها تحقق نمی یابد؟) و این دلیل بر آن است که شما دروغ می گویند و خودتان را فریب می دهید زو يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲) قرآن در پاسخ آنها به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «بگو (عجله نکنید!) این پیروزی فرا می رسد و در آن روز، ایمان کافران سودی به حال آنها نخواهد داشت و مهلتی به آنان داده نمی شود زقُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ...» (۳) خداوند به لطف و کرم و عنایتش، امروز به شما مهلت داد تا به خود آید و راه حق در پیش گیرید زولی آن روز که عذاب الهی نازل شود، درهای توبه بسته خواهد شد و راه بازگشت وجود ندارد. پس به جای این که شتابزده، خواهان نابودی خودتان باشید، از این فرصت و مهلت الهی بهره بگیرید و خود را اصلاح کنید. سپس به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها هم منتظرند (تو منتظر پیروزی و رحمت الهی باش و آنها هم منتظر شکست و عذاب) فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ» (۱) پاورقی ۱- با این تفسیر، آیه تقدیری دارد و آن تقدیر چنین است: «ولو يعجل الله للناس اجابة دعوتهم بالشر استعجالهم بالخير» (۲- سجده، ۲۸. ۳- سجده، ۲۹.

صفحه ۴۲۷ جمعی از مفسران گفته اند که جمله «انهم مُتَّظِرُونَ» اشاره به انتظاری است که کافران درباره مرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) یا شکست او داشتند، زولی تفسیری که در بالا گفتیم، مناسبتر به نظر می رسد. در دهمین آیه مخاطب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و با این که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) به گواه تاریخ، هرگز عجولانه و شتابزده عمل نمی کردند، بلکه همیشه با صبر و حوصله، هر کاری را انجام می دادند، به عنوان تأکید، حضرت (صلی الله علیه و آله) را مخاطب قرار داده که: «صبر و حوصله کن، آن گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها عجله مکن، هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده شده است (در مورد عذاب) می بینند، احساس می کنند که گویی ساعتی از یک روز، در دنیا توقف داشتند فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوْعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ». (۲) با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر آخرت، ساعتی زودگذر بیش نیست، بنابر این عجله مکن تا اتمام حجت کافی بر آنها شود. از این تعبیر استفاده می شود که همه پیامبران الهی در برابر خیره سری امت های لجوج و جاهل و نادان، صبور و بردبار بودند و بیشترین مهلت را برای اصلاح به آنها می دادند. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز چنین بود و آنچه در آیه فوق آمده، در واقع جنبه تأکید یا آموزشی برای دیگران و یا هشدار برای کافران است که از مهلت الهی سوء استفاده نکنند. این آیه گواه روشنی است بر این که صبر و بردباری و ترک عجله، فضیلتی است که در تمام پیامبران بزرگ بوده است، همانهایی که در طول تاریخ بشری، اسوه و الگو برای خلق خدا بوده اند. پاورقی ۱- سجده، ۳۰. ۲- احقاف، ۳۵. صفحه ۴۲۸ نتیجه از مجموع آیات فوق روشن می شود که عجله و شتابزدگی که در اقوام و ملل گوناگون بوده و هست، تا چه اندازه از نظر اسلام، یک ضد ارزش است و صبر و بردباری و حوصله تا فراهم شدن زمینه های هر کار، در ردیف مهمترین فضایل اخلاقی و انسانی است. فضیلتی که تمام انبیای بزرگ الهی و رهبران بشریت به آن آراسته بودند.

عجله و شتاب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره نکوهش «عجله» و ستایش «تأنی» و خویشتن داری دیده می شود که نکات زیادی در آنها نهفته است، به عنوان نمونه: ۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «الْأَنَاءُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ تَأْنِي وَخَوِشْتَن دَارِي از سوی خداست و عجله و شتاب از شیطان است». (۱) ۲- در حدیث دیگری همان حضرت (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَ لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَتَّبَعُوا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ عَجَلَةً وَ شَتَابَ مَرْدَمٍ رَا هَلَاكَ كَرْدَةً وَ اِگر مردم دارای تأنی و خویشتن داری بودند، هیچ کس به هلاکت نمی رسید». (۲) البته منظور، هلاکت هایی است که بر اثر حوادث غیر منتظره و ناپخته پیش می آید که اغلب مولود عجله و دستپاچگی است. ۳- از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ فَإِنَّكَ اِنْ عَجَلْتَ أَخْطَأْتَ حَظَّكَ اَزْ عَجَلَةٍ بِرَهِيْزٍ زِيْرَا هِرْگَاهْ عَجَلَةٌ كُنِيْ نَصِيْبٍ وَ بَهْرَهْ خَوْذِ رَا اَزْ دَسْتِ خَوْاهِيْ دَادِ». (۳) امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «مَعَ الْعَجَلِ يَكْتَبُ الزَّلْمَ لَغَزْشِ هَايِ اِنْسَانٍ بَا عَجَلَةٍ اَزْيَاشِ مِيْ يَابِدُ». (۴) ۵- همان امام بزرگوار در وصیتهی که در آستانه شهادتش برای فرزندش امام حسن (علیه السلام) داشتند، فرمودند: «أَنْهَاكَ عَنِ التَّسْرُعِ بِالْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ تُوْرَا اَزْ شَتَابِزْدِگِيْ دُرْ سَخْنِ كَفْتَنِ وَ عَمَلِ نَهِيْ مِيْ كَنِمِ». (۱) پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰. ۲- همان مدرک. ۳- مجموعه ورام، صفحه ۲۵۵. ۴- غررالحکم، حدیث ۹۷۴۰. صفحه ۴۲۹. ۶- باز همان امام همام می فرمایند: «الْعَجَلُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ يُوجِبُ الْعُصْبَةَ عَجَلَةٌ بِيشِ اَزْ فَرَاهِمِ شَدْنِ اِمْكَانَاتِ وَ مَقْدَمَاتِ كَارِ، مَوْجِبِ اَنْدَوَهْ اِسْتِ». (۲) زیرا زحمات انسان برباد می رود و تلاشهای او بی اثر می ماند. ۷- از همان حضرت (علیه السلام) آمده است: «مَنْ رَكَبَ الْعَجَلَ رَكِبَتْهُ الْمَلَامَةُ كَسِيْ كَهْ بَرِ مَرْكَبِ شَتَابِزْدِگِيْ سَوَارِ شَوْدِ، مَلَامَتِ وَ سِرْزَنْشِ بَرِ دَوْشِ اَوْ سَوَارِ خَوْاهِدِ شَدْ». (۳) ۸- امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «مَعَ التَّكْبِتِ تَكُونُ السَّلَامَةُ وَ مَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ مَرْهَمًا تَأْنِي وَ خَوِشْتَن دَارِي، سَلَامَتِ اِسْتِ وَ هَمْرَاهْ عَجَلَةٌ نَدَامَتِ». (۴) ۹- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند:

«الْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِي مَا يَدْفَعُ الشَّرَّ؛ عَجَلُهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ إِلَّا فِي مَا يَدْفَعُ الشَّرَّ» (۵) ۱۰ - این بحث را با حدیث پرمعنایی از حضرت علی (علیه السلام) به پایان می بریم: «مَنْ إِشْتَطَاعَ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ خَلِيقٌ بِأَنْ لَا يُنَزَلَ بِهِ مَكْرُوهٌ أَبَدًا قِيلَ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: الْعَجَلَةُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْعُجْبُ وَالْتَوَانِي؛ کسی که بتواند خویشتن را از چهار چیز باز دارد، سزاوار است که هرگز امر ناخوشایندی برای او رخ ندهد. سؤال کردند، آن چهار چیز چیست؟ فرمودند: عجله، لجاجت، خودبینی و تنبلی» (۶) در این احادیث «تأنی» یک عطیه الهی و «عجله» یک خوی شیطانی شمرده شده است، همان خویی که انسان را در زندگی ناکام می سازد، فرصت ها را از دست او می گیرد، لغزش او زیاد می گردد، پشیمان می شود و به هلاکت می افتد؛ در صورتی که نقطه مقابل آن تأنی، یعنی، تأنی و خویشتن داری سبب کامیابی و پیروزی و بهره برداری هر چند بیشتر از فرصتهاست. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۳۹. ۲- غررالحکم، حدیث ۱۳۳۳. ۳- غررالحکم، حدیث ۹۰۹۵. ۴- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۳۸. ۵- غررالحکم، حدیث ۱۹۵۰. ۶- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۳. صفحه ۴۳۰

چند نکته مهم

- مفهوم عجله و شتابزدگی عجله و شتابزدگی به عنوان یک خوی زشت و ناپسند که در اعمال انسان به صورتهای گوناگون آشکار می شود، به این معنی است که انسان، پیش از فراهم شدن مقدمات انجام کار، اقدام به انجام آن کند، کاری که نتیجه آن چیزی جز شکست یا انجام ناقص نخواهد بود. این بدان می ماند که انسان میوه را پیش از رسیدن و قابل استفاده شدن از درخت بچیند؛ کاری که نتیجه اش ضایع شدن میوه یا کم شدن فایده آن است. یا این که قبل از آمادگی زمین، بذرافشانی کند که نتیجه اش نابودی بذر یا کاهش محصول خواهد بود. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْرِ وَقْتِ إِبْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ لِعَيْرِ أَرْضِهِ؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همچون کسی است که بذر خود را در زمین نامناسبی (مانند شوره زار) بپاشد. (که نیرو و سرمایه خود را تلف کرده و نتیجه اش عایدش نمی شود)» (۱) «عجول» به افرادی گفته می شود که در گفتار و رفتار و سؤال و درخواست خود، دستپاچه اند و صبر و حوصله لازم را برای رسیدن به مقصد، از راه صحیح آن ندارند؛ به همین دلیل، اغلب گرفتار مشکلات و ناکامی ها می شوند. نقطه مقابل «عجله و شتابزدگی»، تأنی، اناه، خویشتن داری، تحمل، حوصله، طمأنینه و وقار است. «عجله» را نباید با «سرعت» که بار مثبت دارد، اشتباه کرد. سرعت آن است که انسان بعد از فراهم شدن مقدمات، اتلاف وقت نکند و فرصت را از دست ندهد و به سوی مقصد بشتابد؛ کاری که مسلماً سبب پیروزی و نجات و موفقیت است. در موارد بسیاری، میان مصادیق و موارد عجله و سرعت اشتباه شده است و یا گروهی برای توجیه اعمال نادرست خود، تنبلی و بی حالی و از دست دادن فرصت ها را تحت عنوان ترک عجله و شتابزدگی توجیه می کنند؛ در حالی که فرق این دو کاملاً واضح و روشن است و این که می بینیم، بعضی از روایات، عجله را از اسباب پشیمانی و تأنی را سبب سلامت شمرده است، به خاطر همان است که در بالا اشاره شد. پاورقی ۱- نهج البلاغه، خطبه ۵. صفحه ۴۳۱ این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که بیان روشنی بر تفاوت مفهوم عجله و سرعت در کارهاست، پایان می دهیم: «إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، وَالتَّسَاقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا؛ از شتاب کردن در کارها، قبل از رسیدن موعد آنها بپرهیز و نیز از سستی در کارها به هنگام رسیدن زمان آن (و فراهم شدن اسباب) بپرهیز» (۱) ۲- سرعت گرفتن در خیرات قرآن مجید در آیات متعددی، مؤمنان را به مسارعت در خیرات و پیشی گرفتن از یکدیگر دعوت می کند، از جمله در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران در توصیف جمعی از مؤمنان راستین می فرماید: «...وَيَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأَوْلَتْكَ مِنَ الصَّالِحِينَ...» آنها کسانی هستند که در انجام کارهای نیک سرعت کرده و بر یکدیگر پیشی می گیرند و آنها از صالحانند». و در سوره انبیا آیه ۹۰ در توصیف جمعی از پیامبران بزرگ، مانند «زکریا» و «یحیی» می فرماید: «...أَنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ؛ ... آنها در کارهای خیر به سرعت اقدام می کردند و بر دیگران پیشی می گرفتند». و در آیه ۶۱ سوره مؤمنون، در شرح صفات برجسته مؤمنان آمده

است: «أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»؛ آنها در کارهای نیک به سرعت اقدام می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند». در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران، این مسئله به عنوان یک دستور عام خطاب به همه مؤمنان آمده است: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»؛ شتاب کنید و پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، در رسیدن به بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است که برای پرهیزکاران آماده شده است». پاورقی ۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳ (فرمان مالک اشتر). صفحه ۴۳۲ در آیه ۱۴۸ سوره بقره، همین معنی تحت عنوان مسابقه در خیرات مطرح شده است: «...فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»؛ در نیکیها (و اعمال خیر) بر یکدیگر سبقت جوید. بدیهی است «مسارعه» در خیرات با مسابقه در خیرات، هر دو اشاره به یک حقیقت دارد و در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا، سبقت جستن بدون سرعت در عمل، امکان پذیر نیست و هر کسی سریعتر راه را سوی مقصود ببیماید، بی شک زودتر به مقصود می‌رسد. در روایت اسلامی اشارات بسیار پر معنی و جالبی نسبت به این موضوع دیده می‌شود که گلچینی از آنها را در ذیل می‌آوریم: ۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ»؛ خداوند کار نیکی را دوست دارد که با سرعت انجام شود». (۱) ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «يَادِرُوا بِعَمَلِ الْخَيْرِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا عَنْهُ بِغَيْرِهِ»؛ در انجام کارهای نیک سرعت کنید، پیش از آن که چیزی شما را به خود مشغول سازد و از آن باز دارد». (۲) ۳- در احادیث متعددی از امام صادق (علیه السلام) این مضمون دیده می‌شود: «مَنْ هَمَّ بِخَيْرٍ فَلْيُعَجِّلْهُ وَلَا يُؤَخِّرْهُ»؛ کسی که تصمیم به کار نیکی می‌گیرد، باید در آن شتاب کند و تأخیر نیندازد». (۳) ۴- در حدیث دیگری همین معنی به صورت مشروح تری از همان امام بزرگوار نقل شده است: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صِلَةٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيَبَادِرْ لِيَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ»؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر انجام کار خیر یا بخشیدن چیزی به کسی گرفت، باید مواظب باشد که در طرف راست و چپ او دو شیطان هستند؛ بنابراین این باید به سرعت اقدام کند، مبادا آن دو شیطان (با وسوسه های خود) او را از این کار باز دارند». پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲. ۲- میزان الحکمه، جلد ۱، حدیث ۵۳۸۱. ۳- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲. صفحه ۴۳۳. ۵- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «لَيْسَ مِنَ عَادَةِ الْكِرَامِ تَأْخِيرُ الْأَنْعَامِ»؛ تأخیر در بخشش از عادت کریمان نیست». ۶- امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيُعَجِّلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ»؛ کسی که تصمیم بر کار نیکی می‌گیرد، باید شتاب کند؛ زیرا هر چیزی که در آن تأخیر باشد، شیطان در آن نظر دارد (و با وسوسه های خود، تصمیم انسان را تضعیف می‌کند). کوتاه سخن این که در برابر کارهای خیر، همیشه موانع و وسوسه های شیاطین جن و انس وجود دارد؛ به همین دلیل هنگامی که مقدمات آن فراهم گردد، باید شتاب کرد، مبادا افراد تنگ نظر، کوتاه فکر و شیطان صفت، سنگهایی در راه آن بیندازند. ضمناً باید میان سرعت در انجام کار و عجله مذموم که مربوط به قبل از فراهم شدن مقدمات لازم برای انجام کار است، تفاوت گذاشت. این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می‌دهیم: «لَا تُؤَخِّرْ إِنَّمَا الْمُحْتَاجِ إِلَى عَدَدٍ، فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَعْزُضُ لَكَ وَ لَهٗ فِي عَدَدٍ (۲) كَمَكٌ»؛ به نیازمندان را به فردا می‌فکن؛ زیرا نمی‌دانی فردا برای تو و برای او چه پیش می‌آید ای بسا! تو از میان بروی، یا نیاز او».

پیامدهای شوم عجله و شتابزدگی

۱- اتلاف وقت و نیرو این خوی ناپسند، آثار ویرانگری در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها دارد. خسارت‌هایی که از این طریق، دامان انسان را می‌گیرد، فوق العاده زیاد است. از جمله این که نیروها را به هدر می‌دهد و مانع رسیدن به مقصد می‌شود؛ مثلاً، اگر لشکر دشمن قصد بلاد اسلام را کند و سپاه اسلام صبر نکند تا لشکر دشمن در موقعیت ضعیف و آسیب پذیری قرار گیرند، یا قبل از آن که لشکر اسلام خود را بسیج و آماده کند و نقشه های جنگی را ترتیب دهد، به آنها حمله کند، نتیجه ای جز شکست و از بین رفتن قوای اسلام و به هدر دادن نیروها و جسور شدن دشمن نخواهد داشت. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۷۴۸۹. ۲-

غررالْحکْم، حدیث ۱۰۳۶۴. صفحه ۴۳۴ در کارهای شخصی و فردی نیز همین امر صادق است زیرا هر حرکت عجولانه، سبب ناکامی و از بین رفتن نیروهاست. در «مِحْجَةُ الْبِیضاء» حدیث جالبی نقل شده که شاهد گویای گفتار فوق است، در این حدیث آمده است: هنگامی که حضرت مسیح (علیه السلام) متولد شد، شیاطین نزد ابلیس آمدند و گفتند: امروز بتها سرنگون شده اند (مگر خبری واقع شده!) ابلیس گفت: آری! حتماً حادثه مهمی روی داده است، همین جا باشید تا من تحقیق کنم و بازگردم. ابلیس پرواز کرد و تمام اطراف زمین را گردش نمود و چیزی نیافت، جز این که دید حضرت عیسی (علیه السلام) متولد شده و فرشتگان اطراف او حلقه زده اند. ابلیس برگشت و به شیاطین خود گفت: دیشب پیامبری متولد شده است. هیچ زنی باردار نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من حاضر بودم، جز این یکی و شما مأیوس باشید از این که بعد از این بت پرستی رونقی پیدا کند زولی (برای گمراه ساختن فرزندان آدم)، از راه عجله و اعمال سبکسرانه وارد شوید (تا شیرازه زندگی آنها به هم بریزد). (۱) ۲ - یأس و ناامیدی از دیگر پیامدهای شوم «عجله» آن است که هر گاه انسان به خاطر آن ناکام شود، حالت یأس و نومیدی به او دست می دهد و ای بسا نسبت به همه چیز، حتی تقدیر الهی بدبین گردد. لذا در حدیث پرمعنایی امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: «لَا تَعْجَلْ عَلَى ثَمَرَةٍ لَا تَدْرِكُ وَإِنَّمَا تَنَالُهَا فِي أَوَانِهَا وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَدْبُرَ لَكَ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ الَّذِي يُصْلِحُ حَالُكَ فِيهِ، فَتُنْقِ بِخَيْرَتِهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ، يُصْلِحُ حَالُكَ، وَلَا تَعْجَلْ بِحَوَائِجِكَ قَبْلَ وَقْتِهَا پاورقی ۱ - المِحْجَةُ الْبِیضاء، جلد ۵، صفحه ۶۱. صفحه ۴۳۵ فَضِيقُ قَلْبِكَ وَ صِدْرُكَ وَ يَخْشَاكَ (یغشاک) القنوط زیرا چیدن هیچ میوه ای قبل از رسیدن آن، عجله مکن، تنها در موقع (مناسبش) به آن خواهی رسید (و بهره خواهی گرفت) و بدان، کسی که امور تو را تدبیر می کند، نسبت به وقتی که به صلاح حال توست، آگاهتر است، بنابراین به انتخاب او در همه کارهای اعتماد کن، تا حال تو اصلاح شود و هرگز برای نیازهای خود قبل از رسیدن وقتش «عجله» نکن که سبب تنگدلی و چیره شدن نومیدی بر تو می شود». (۱) ۳ - ندامت و پشیمانی سؤمین پیامد شوم «عجله» ندامت و پشیمانی است که در احادیث گذشته به آن اشاره شد. چه بسیارند کسانی که برای انجام کارها، قبل از فراهم شدن زمینه ها عجله کرده اند و نیروهایشان به هدر رفته و هرگز به مقصد و مقصود خود نایل نشده اند ز در حالی که اگر کمی خویشتن داری می کردند، هرگز به چنان سرنوشتی مبتلا نمی شدند و چه بسیار کسانی که به خاطر دستپاچگی به سراغ چیزی رفته اند که دشمن جان آنها بوده و آرزو می کنند که ای کاش! به سراغ آن نمی رفتند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَدَّ أَنْهَ لَمْ يُدْرِكْهُ» چه بسیارند افرادی که برای چیزی عجله می کنند که اگر به آن دست یابند (فوراً پشیمان می شوند و دوست دارند هرگز به آن نرسیده بودند). (۲) ۴ - هجوم اندوه و غصه چهارمین پیامد منفی «عجله» در کارها، هجوم امواج اندوه و غصه، سوی انسان است زیرا ناکامی ها و شکست های حاصل از عجله و دستپاچگی در بسیاری از اوقات، بسیار گران تمام می شود و انسان را با اندوه فراوان روبرو می کند. حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصارش در «غررالْحکْم» می فرماید: «الْعَجْلُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ يُوجِبُ الْغُصْبَةَ» (۱) شتابزدگی پیش از فراهم شدن امکانات، سبب اندوه و غصه است». پاورقی ۱ - بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۹. ۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰. صفحه ۴۳۶ ۵ - فزونی لغزش ها از پیامدهای دیگر سوء آن، لغزش های فراوان است زیرا تصمیم گیری صحیح نیاز به تأمل و تدبیر و دقت فراوان دارد و آن هم به صورت عجولانه و شتابزده امکان پذیر نیست و لذا افراد «عجول» غالباً گرفتار لغزش های مختلفی می شوند، چه در تشخیص هدف و چه در راه وصول به آن. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «مَعَ الْعَجْلِ يَكْثُرُ الزَّلَلُ» عجله و شتابزدگی لغزش های فراوان پیش می آید» (۲). و نیز می فرماید: «مَنْ عَجَلَ كَثُرَ عَثَارُهُ» هر کس شتاب کند، لغزش او بسیار خواهد بود». (۳) ۶ - فزونی خطاها ششمین اثر عجله، «فزونی خطاها» است که می تواند با فزونی لغزش ها یکی باشد و می تواند دو چیز محسوب شود، (خطا در تشخیص هدف است و لغزش در راه وصول به آن). امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَصَابَ مُتَأَنُّنٌ أَوْ كَادًا، أَخْطَأَ مُسْتَعْجِلٌ أَوْ كَادًا» افراد خویشتن دار یا به مقصد می رسند و یا به طور نسبی موفق می شوند و افراد عجول گرفتار خطا می شوند، یا به طور نسبی خطا می کنند». (۴) به هر

حال، زیان های ناشی از عجله و دستپاچگی، بیش از آن است که مردم عادی فکر می کنند، و جریمه ای که انسان های عجول به خاطر عجله می پردازند، قابل شمارش نیست. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۱۳۳۳. ۲- غررالحکم، حدیث ۹۷۴۰. ۳- غررالحکم، حدیث ۷۸۳۸. ۴- غررالحکم، حدیث ۱۲۹۰. صفحه ۴۳۷

ریشه های این خوی ناپسند

۱- هواپرستی این خوی ناپسند، مانند بسیاری از رذایل دیگر، قبل از هر چیز از هواپرستی سرچشمه می گیرد، انسان های هواپرست، معمولاً برای رسیدن به خواست دل، عجول و دستپاچه اند و غالباً هوا و هوس ها به آنها اجازه نمی دهد، در عواقب امور بیندیشند و راه درست را برای رسیدن به مقصد برگزینند. به همین جهت خود را به آب و آتش می زنند و با دستپاچگی به سوی هوس های خویش می روند و خود را گرفتار می سازند. ۲- حبّ و وابستگی به دنیا حبّ دنیا که سرچشمه و رأس خطایا و معاصی است، یکی دیگر از عوامل عجله و شتاب است. بنده دنیا چیزی جز دنیا را نمی بیند، و گویی چشم و گوش او کور و کر می شود. آتش عشق و شوق دنیا در دل او زبانه می کشد و او را با شتاب به دنبال خیالات خام می فرستد و اغلب بر اثر عجله و شتابکاری، مشکلات و موانع راه را نمی بیند و خود را برای مقابله با آن آماده نمی کند و به همین دلیل گرفتار شکست و ناکامی می شود. ۳- کمی ظرفیت و سعه صدر از انگیزه های دیگر «عجله و شتاب»، کمی ظرفیت و سعه صدر است، افراد کم ظرفیت معمولاً-عجولند و صاحبان سعه صدر با تأنی و خویشتن داری و بردباری گام برمی دارند و همه چیز را زیر نظر می گیرند و با قدرت و قوت در عین خون سردی، به سوی مقصد پیش می روند و به همین دلیل، کمتر گرفتار شکست می شوند. تسویلات شیطان و تزئینات او و فریب های دوستان نادان و متملق و دروغگو و حسود و سخن چین، از عوامل مهم شتابزدگی و عجله است. امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعِ فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ رُدَّ تَصْدِيقُ سَخْنِ چنان عجله مکن زیرا آنها خائندند، هر چند در لباس ناصحان خیرخواه ظاهر شوند». (۱) صفحه ۴۳۸-۴ - جهل و نادانی یکی دیگر از عوامل شتابزدگی، جهل و نادانی و سفاهت است زیرا افراد جاهل و نادان اغلب گرفتار اوهام و پندارهای غلط هستند و به گمان این که مقدمات کار فراهم است، خود را در گرداب حوادث می افکنند و با ناکامی و شکست روبرو می شوند، در حالی که هوشیاران آگاه، تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار می دهند و با حزم و دوراندیشی و دور از هر گونه شتابزدگی، برنامه ریزی می کنند و مطمئناً پیروز می شوند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ الْأَحْمَقُ الْعَجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ عَجَلَهُ كَرْدَن قَبْلَ از فراهم شدن امکانات (انجام کار)، از حماقت است». (۲)

راه های درمان

برای مبارزه با این خوی زشت، قبل از هر چیز باید به پیامدهای شوم آن اندیشید و عواقب دردناک عجله و شتابزدگی را مورد توجه قرار داد و حوادث بسیار ناراحت کننده ای را که بر اثر شتابزدگی در کارها دیده شده، به خاطر آورد و نمونه های فراوانی که در تاریخ است نیز مورد توجه قرار داد، به یقین با مطالعه در این امور، هر کس به خوبی درمی یابد که عجله و دستپاچگی، نه تنها او را زودتر به مقصد نمی رساند، بلکه چه بسا به خاطر آن هرگز به مقصد نرسد. جمله هایی مانند: «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ» و «وَالْعَجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ يُوجِبُ الْعُصَّةَ وَمَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ» باید به صورت شعارهایی در زندگی فردی و اجتماعی درآید و همیشه نصب العین افراد عجول گردد تا با مشاهده آن از عجله بازایستد و حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به ذهن خویش بسپارند که فرمود: «شتابزدگی و عجله مردم را به هلاکت می افکند و اگر مردم آرامش و خونسردی خود را حفظ کنند، هیچ کس در خطر نمی افتد». (۱) پاورقی ۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۲- غررالحکم، حدیث ۹۳۹۴. صفحه ۴۳۹ از سوی دیگر، باید به تمرین ها و تلقین های پی

در پی، به این خلقو خو چیره شود زیرا هر کاری با تمرین مبدل به یک عادت و هر عادت با ادامه مبدل به یک خلق و خو می شود. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰. صفحه ۴۴۰ صفحه ۴۴۱

۲۰. صبر و شکیبایی

اشاره

زندگی انسان در دنیا، آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید. منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع»، بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است. علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیا و جاذبه های گناه ایستادگی نکند و در طریق «معرفة الله» و اطاعت فرمان او با مشکلات نجنبند، هرگز به جایی نمی رسد. از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند: ۱- صبر بر اطاعت یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد. ۲- صبر بر معصیت یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه. ۳- صبر بر مصیبت یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع. صفحه ۴۴۲ «صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند در قرآن مجید نیز کمتر موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اختصاص دارد. قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده «وَأَمَّا يُؤْتِي الصَّابِرِينَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱) و کلید ورود به بهشت، را صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می گوید: «فرشتگان بر در بهشت به استقبال می آیند و به آنها می گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه نیکو است سر انجام آن سرای جاویدان». (۲) در حدیث معروف نبوی که در بحث های آینده به آن اشاره خواهد شد صبر نیمی از ایمان شمرده شده است. باین اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و تعبیرها و تأکیدهای قرآن را در مسئله صبر، مورد توجه قرار می دهیم.

آیات صبر

۱-...إِنَّا وَجَدْنَاهُ ضَالًّا غَيْرَ إِتِّبَاعٍ نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (سوره ص، آیه ۴۴) ۲- وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (سوره یوسف، آیه ۱۸) ۳- وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (سوره انبیاء، آیه ۸۵) ۴- قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (سوره کهف، آیه ۶۷) ۵-... قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلِقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً بِأَذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۴۹) ۶- فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعِيَةً مِنْ نَهَارٍ... (سوره احقاف، آیه ۳۵) ۷- فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (سوره معارج، آیه ۵) ۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران، آیه ۲۰) ۹- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۱۵۳) ۱۰- قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُؤْتِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (سوره زمر، آیه ۱۰) پاورقی ۱- زمر، ۱۰. ۲- رعد، ۲۴. صفحه ۴۴۳ ۱۱- سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (سوره رعد، آیه ۲۴) ۱۲- أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا (سوره فرقان، آیه ۷۵) ۱۳- وَ

لَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (سوره بقره، آیه ۱۵۵) ۱۴... وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (سوره عصر، آیه ۳)

ترجمه

۱... ما او (ایوب) را شکبیا یافتیم، چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود. ۲- و پیراهن یوسف را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند. پدر گفت: «هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (شکبیایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت، و در برابر آنچه می گوید از خداوند یاری می طلبم!». ۳- و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند. ۴- (خضر) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکبیایی کنی! (ولی موسی قول داد که شکبیا خواهم بود)». ۵... (گروهی از بنی اسرائیل) گفتند: «امروز ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نداریم!» اما آن ها که به روز رستاخیز ایمان (قوی) داشتند، گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند (همراه) با صابران (و یار استقامت کنندگان) است. صفحه ۴۴۴ ۶- (ای پیامبر!) صبر کن، آن گونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده های (عذاب) را که به آنها داده شده، مشاهده کنند، (احساس می کنند که) گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند! ۷- پس «صبر» کن، صبری جمیل و زیبا (خالی از هر گونه ناسپاسی) ۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و مصائب و هوس های سرکش) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت نمائید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید! ۹- ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید (زیرا) خداوند با صابران است. ۱۰- بگو «ای بندگان من که ایمان آورده اید از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا وسیع است (اگر تحت فشار سران کفر بودید، مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند!». ۱۱- (فرشتگان در قیامت به آنان می گویند): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان، چه نیکوست عاقبت آن سرا (ی جاویدان)! ۱۲- (آری) آنها (عباد الرّحمن) هستند که درجات عالی بهشت، در برابر شکبیایی و صبرشان به آنان پاداش داده می شود و در آن با تحیت و سلام رو به رو می شوند! ۱۳- قطعاً همه شما (امت محمّد) را با چیزی از ترس، گرسنگی، و خسارت اموال و جانها و میوه ها، آزمایش می کنیم، به استقامت کنندگان (در برابر آزمایش ها) بشارت (پیروزی و پاداش بزرگ) ده! ۱۴... آنها که یکدیگر را به حق سفارش کردند، به شکبیایی و استقامت توصیه نمودند! صفحه ۴۴۵

تفسیر و جمع بندی

الگوی صبر و اسطوره مقاومت

قسمت اول

در میان پیامبران الهی که هر یک ویژگی خاصی از فضایل اخلاقی را (به صورت درخشان تر) دارا بودند، حضرت ایوب (علیه السلام) به عنوان پیامبر صبور شناخته می شود. او الگوی «صبر» و مقاومت در برابر مشکلات بود، به همین دلیل حالات او در سوره «ص»، موقعی که مسلمانان در مکه تحت فشار شدید قرار داشتند، به عنوان یک سرمشق بزرگ نازل شد و به مسلمانان درس صبر و استقامت داد. درست است که نام یا سرگذشت حضرت ایوب (علیه السلام) در چندین سوره از قرآن آمده است ولی مشروح تر از

همه، در سوره «ص» دیده می شود که نخستین آیه مورد بحث از آیات همان سوره است. در آیه ۴۴ سوره «ص» آمده است: «ما ایوب را شکیبیا یافتیم، چه بنده خوبی بود که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود...» **وَإِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**. حضرت ایوب (علیه السلام) به عنوان یک آزمون بزرگ، گرفتار مصائب عظیمی شد تا درجه شکرگزاری او آشکار گردد و به مقام قرب پروردگار نزدیکتر شود. او که اموال، زراعت و گوسفندان فراوان و فرزندان برومند و لایق و متعدّد داشت، در یک آزمون بزرگ، همه چیز، حتی فرزندان خویش را از دست داد و خود نیز به بیماری شدیدی مبتلا شد. آن حضرت چنان بیمار گشت که از شدت درد به خود می پیچید و بدین سان اسیر و دربند بستر بیماری و درد گردید **وَلَوْلَىٰ هِجْرٌ يَكُ مِنْ أَيْنِ أُمُورٍ**، از شکر او نسبت به درگاه خداوند نکاست. زخم زبان های زیادی از دوست و دشمن شنید، مصیبتی که شاید بالاترین مصائب بود، گاهی عبّاد و راهبان بنی اسرائیل به دیدنش می آمدند و به صراحت می گفتند: تو چه گناه عظیمی کرده ای که به این عذاب «الیم» گرفتار شده ای؟ ولی آن حضرت باز رشته صبر را از کف نمی داد، و چشمه زلال شکر و سپاس الهی را به کفران و ناشکری آلوده نمی ساخت. تنها کاری که کرد این بود که بعد از مدتی طولانی به پیشگاه خداوند عرض کرد: «بار پروردگارا! شیطان مرا به رنج و عذاب افکند (و انتظار گشایش تنها از تو دارم) **وَإِذْ كُرِّعَيدُنَا أَيُّوبَ إِذِ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ**». صفحه ۴۴۶ هنگامی که این پیامبر عظیم الشان تمام مراحل این آزمایش بزرگ را پشت سر گذاشت و با کوهی از صبر و استقامت در برابر مصائب بزرگ ایستادگی کرد، و شیطان را شرمنده تر و مأیوس تر ساخت، درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد و نه تنها اموال و فرزندانش به لطف الهی به او بازگشت، بلکه افزون تر از آن نصیبش و از همه مهمتر، به مقام پر افتخار «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» رسید. و به گفته «ابن مسعود» مفسّر و قاری معروف: «این افتخار را برای خود در تاریخ بشریت ثبت کرد که سر سلسله صابران تا روز قیامت خواهد بود **رَأْسُ الصَّابِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**» (۱) این مطلب را نباید ساده انگاشت که یک انسانی که دارای امکانات بسیار وسیع و گسترده ای است، یک باره همه چیز خود را از دست بدهد و بر خاک سیاه بنشیند و حتی نیش زبان دوست و دشمن را که اثرش از خنجر و شمشیر بیشتر است، بشنود و آن گاه کلمه ای بر خلاف رضای خدا که حاکی از ناسپاسی اش باشد، بر زبان نراند و همواره زبانش به ذکر و شکر در گردش باشد، و در پایان کار، تنها سخنی که می گوید، همان باشد که در بالا آوردیم **رِيعْنِي عَرْضُ حَالٍ** و حکایت وضع خویشتن در پیشگاه خدا کند و نه غیر آن. عده ای که این جمله را شکایتی پنداشته اند، سخت اشتباه کرده اند **زیرا** که کمترین اثری از شکایت در آن به چشم نمی خورد و به گفته شاعر: چار چیز آورده ام شاهها که در گنج تو نیست! نیستی و حاجت و عجز و نیاز آورده ام! در دوّمین آیه مورد بحث، از صبر «حضرت یعقوب» که اسطوره ای در صبر و شکیبایی است، سخن به میان آمده است. او به فراق فرزند دلبندهش حضرت یوسف (علیه السلام) که سخت مورد علاقه اش بود گرفتار شد. سالیان دراز با چشمانی اشکبار صبر کرد تا سر انجام دیده اش نابینا شد **وَمَا هَرَّكَ سَخْنِي** بر خلاف رضای حق بر زبان نراند و پیوسته شاکر و صابر بود **بِه** تعبیر خودش «صبر جمیل» داشت، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: «(برادران یوسف) پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، (حضرت یعقوب خطاب به فرزندان) گفت: هوس های نفسانی شما، این کار را در نظرتان زینت داده **زمن** صبر جمیل می کنم و از خداوند در برابر آنچه شما می گوید، یاری می طلبم **وَوَجَّأُوا عَلَيَّ قَمِيصِي بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ**». (۱) پاورقی ۱- تفسیر روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۵ ذیل آیه. صفحه ۴۴۷ برادران دروغگو و کم حافظه، از این غافل بودند که اگر پیراهن حضرت یوسف (علیه السلام) را به خون آغشته نموده و به عنوان سند حمله گرگ نزد پدرشان می آورند، لااقل چند جای پیراهن را پاره کنند تا دلیلی بر حمله گرگ باشد **ز** در حالی که آنها پیراهن برادر را خون آلود کرده، نزد پدر آوردند **بِه** همین دلیل پدر از نیرنگ آنها با خبر شد و جمله «**بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا**» را گفت **وَلَوْلَىٰ** چون در آن شرایط، کاری از دستش ساخته نبود، در حالی که بی اختیار اشکش جاری بود، گفت: «**فَصَبْرٌ جَمِيلٌ** **ز** صبر خواهم کرد، صبری زیبا» (که توأم با شکرگزاری و سپاس خدا باشد، آلوده به ناسپاسی و جزع و بی تابی نگردد). درباره «صبر

جمیل»، مفسران تعبیرات مختلفی دارند؛ بعضی گفته اند: صبر جمیل، صبری است که نه بی تابی در آن باشد و نه شکایت نزد مردم. بعضی گفته اند: صبر جمیل آن است که برای خدا باشد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز در برابر این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «هُوَ الَّذِي لَا شَكْوَى مَعَهُ؛ صبری است که شکایتی در آن نباشد». (۲) بعضی نیز گفته اند: صبر جمیل آن است که شکایت نزد خلق در آن نباشد، و از آن جمیل تر این که عرض حال خود به خالق کند و با این عرض حال و پناه آوردن به او، حق عبودیت را انجام دهد. به همین دلیل وقتی که فرزندان حضرت یعقوب (علیه السلام) بر آن حضرت خرده گرفتند، و گفتند: این قدر یاد یوسف مکن، حضرت فرمودند: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم، نه به دیگران و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؛ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». (۳) در سومین آیه، ضمن اشاره به جمع دیگری از پیامبران الهی که همگی در برابر مشکلات صبر و شکیبایی پیشه کردند و به خاطر صبرشان غرق در رحمت الهی گشته و در زمره صالحان قرار گرفتند، می فرماید: «و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند، و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم؛ زیرا آنها از صالحان بودند؛ وَاسْمَاعِيلَ وَاَدْرِيسَ وَذَالِكِفْلٍ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَادْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ». (۱) پاورقی ۱- یوسف، ۱۸. ۲- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۳۸. ۳- یوسف، ۸۶ صفحه ۴۴۸ صبر اسماعیل روشن و آشکار است، زیرا اولاً- آماده شد که پدر او را به قربانگاه برد و کارد بر گلویش بگذارد و قربانی شود؛ هر چند خداوند، بر آنها محبت کرد و گوسفندی به عنوان قربانی به جای اسماعیل برای آنها فرستاد. ثانیاً، در سرزمین خشک و سوزان مکه، کنار خانه خدا ماند تا تدریجاً آنجا رونق گرفت. در مورد صبر ادریس گفته اند: نخستین کسی بود که در میان قوم خویش مبعوث شد تا آنها را به سوی خدا دعوت کند، اما با وجود مرارت زیادی که در این راه کشید، قومش دعوت او را اجابت نکردند. نامیدن «ذوالکفل» به این نام و قرار گرفتن در زمره صابران بزرگی که پیش از او به نبوت رسیده اند، به این علت بوده است که او در میان بنی اسرائیل می زیست، خداوند به یکی از انبیا که حکومت بنی اسرائیل را در دست داشت، وحی فرستاد که می خواهم قبض روحت کنم، باید حکومت خود را به دیگری واگذاری، و او باید کسی باشد که در برابر تو تعهد کند، تا هر شب به عبادت خدا بر خیزد، و همه روز روزه گیرد، و در میان مردم داوری کند، بی آن که خشمگین گردد. جوانی گفت: من متکفل همه اینها می شوم. این سخن را گفت و تا پایان عمرش به هر سه عهدش (باتمام مشکلاتی که داشت) وفا کرد؛ خداوند او را به مقام نبوت مبعوث نموده و او را ذوالکفل نامید. (۲) آری، این سه بزرگوار، همه از اسطوره های صبر و شکیبایی بودند که قرآن کریم به عنوان سرمشقی برای مسلمین جهان، به زندگی آنها اشاره می کند. در چهارمین آیه، سخن از گفتگوی حضرت موسی (علیه السلام) و خضر (علیه السلام) است، در این داستان پر از نکات آموزنده و انسان ساز، آمده است: حضرت موسی (علیه السلام) برای فرا گرفتن علوم تازه ای نزد حضرت خضر (علیه السلام) آمد و از او تقاضا کرد تا از علموی که خدا در اختیارش گذارده، چیزی به ایشان بیاموزد؛ زیرا این علوم، غیر از «علم شریعت» بود که حضرت موسی (علیه السلام) بر آن آگاهی کامل داشت. این علوم مربوط به اسرار تکوینی حوادث مختلف جهان بود، ولی به هر حال حضرت خضر (علیه السلام) که از بی صبری حضرت موسی (علیه السلام) در برابر این آموزش نگران بود، به او چنین گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبایی باشی؟ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا». (۱) پاورقی ۱- انبیاء، ۸۵ و ۸۶. ۲- روح البیان، جلد ۵، صفحه ۵۱۵. صفحه ۴۴۹ حضرت موسی (علیه السلام) به حضرت خضر (علیه السلام) قول داد که صابر و شکیبایی باشد؛ ولی حوادث و پیش آمدها چنان عجیب و تکان دهنده بود که پیمانانه صبر حضرت موسی (علیه السلام) که از اسرار آن آگاه نبود، لبریز شد، و دو بار زبان به اعتراض بر حضرت خضر (علیه السلام) گشود، حضرت خضر (علیه السلام) نیز پیمانش را در مورد صبر و شکیبایی یاد آور گشت و موسی (علیه السلام) عذر خواهی کرد، ولی بار سوم، برای همیشه از او جدا شد. این داستان عجیب، مطالب زیادی را به ما می آموزد، که تنها یک بخش از آن مربوط به بحث ما است و آن این که اگر حضرت موسی (علیه

السلام) صبر و شکیبایی بیشتری داشت، به اسرار تازه ای راه می یافت و این ناشکیبایی او سبب شد که تنها سه نکته مهم را در این زمینه بیاموزد، در حالی که به گفته یکی از مفسران معروف، اگر صبر و حوصله بیشتری داشت، هزاران نکته از اسرار علم برایش فاش می شد. (۲) به این ترتیب صبر و شکیبایی یکی از کلیدهای علم و آگاهی است. ممکن است سؤال شود که آیا پیامبران، آگاهترین افراد زمان خود نیستند؟ پس چگونه حضرت موسی (علیه السلام) به خاطر فراگرفتن علوم بی‌شمار حضرت خضر (علیه السلام) شتافت و قبل از این که بیش از چند نکته بیاموزد، حضرت خضر (علیه السلام) او را از خویش جدا ساخت؟ پاسخ این سؤال روشن است، هر پیامبری باید دانشمندترین و آگاه ترین فرد نسبت به قلمرو مأموریتش، در نظام شریعت باشد و حضرت موسی (علیه السلام) چنین بود؛ ولی قلمرو مأموریت حضرت خضر (علیه السلام) مربوط به عالم تکوین بود و کارهایش همچون ملائکه «مدبران امر» (مأموران تدبیر در جهان آفرینش) بود. به همین دلیل کارهایی که از حضرت خضر (علیه السلام) سر می زد و به ظاهر با موازین شرع هماهنگ نبود، سبب شد، فریاد اعتراض حضرت موسی (علیه السلام) بلند شود و هنگامی که حضرت خضر (علیه السلام) اسرارش را شرح داد، همه را پذیرفت. پاورقی ۱- کهف، ۶۷ و ۶۸-۲ در روح البیان جلد ۵، صفحه ۲۸۷ چنین آمده است: در روایتی آمده است که اگر موسی (علیه السلام) صبر می کرد هزار نکته عجیب، عجیب تر از آن چه آموخت از حضرت خضر (علیه السلام) فرا می گرفت، به همین دلیل هنگامی که موسی (علیه السلام) این سخن را از حضرت خضر (علیه السلام) شنید، گریه کرد. صفحه ۴۵۰ اصولاً قوانین حاکم بر جهان تکوین با آن چه در جهان تشریح است، گرچه سرانجام به یک نتیجه منتهی می شود، ولی در ظاهر، از هم جداست و از همین رو، دوستی و همراهی حضرت خضر (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) مدت کوتاهی طول نکشید. ممکن است بعضی از پیامبران و هم چنین امامان (علیهم السلام) به اسرار تکوین نیز آگاه باشند (همانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) که از روایات استفاده می شود، ولی این امر در نبوت و رسالت پیامبران و امامت ائمه معصومین (علیهم السلام) ضرورتی ندارد؛ زیرا یک فضیلت است، نه شرط رسالت و امامت. در پنجمین آیه سخن از یکی از پیامبران بنی اسرائیل است که در تفاسیر و تاریخ از او به نام «اشموئیل» یاد کرده اند. هنگامی که بنی اسرائیل بر اثر ظلم سلطانی به نام «جالوت» آواره و بیچاره شدند، دست به دامن «اشموئیل» زدند تا رئیس و فرماندهی برای جنگ با «جالوت» برایشان تعیین کند. او طی انتخاب حساب شده ای که شرحش از موضوع این بحث خارج است، جوانی به نام «طالوت» را برای این کار برگزید. هنگامی که طالوت، لشکر عظیمی از بنی اسرائیل را برای جنگ با «جالوت» بسیج کرد، با فراست و هوشیاری که خدا به او داده بود، دریافت که این لشکر انبوه، کارایی چندانی ندارد؛ زیرا افراد سست اراده و کم طاقت بسیاری در میان آنهاست که نه تنها سبب تقویت آنها نخواهند شد، بلکه باعث تضعیف روحیه دیگران نیز می شوند؛ لذا تصمیم گرفت با آزمایش های متعددی آنها را تصفیه کند. پس از انجام این کار، گروه محدودی بیشتر باقی نماند.

قسمت دوم

آن گروه، از کمی نفرت خود نگران و ناراحت بودند و به یکدیگر گفتند: «ما امروز توان مقاومت در برابر لشکر عظیم جالوت را نداریم؛ ولی به گفته قرآن: «کسانی که علم به مأموریت حضرت خضر (علیه السلام) مربوط به عالم تکوین بود و کارهایش همچون ملائکه «مدبران امر» (مأموران تدبیر در جهان آفرینش) بود. به همین دلیل کارهایی که از حضرت خضر (علیه السلام) سر می زد و به ظاهر با موازین شرع هماهنگ نبود، سبب شد، فریاد اعتراض حضرت موسی (علیه السلام) بلند شود و هنگامی که حضرت خضر (علیه السلام) اسرارش را شرح داد، همه را پذیرفت. صفحه ۴۵۱ ملاقات خدا داشتند (و به روز رستاخیز معتقد بودند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران است... قَالَ الَّذِينَ

يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمَا مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (۱) سپس، همین گروه، هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: «پروردگارا! پیمانۀ صبر و شکیبایی و استقامت را بر ما بریز، گام های ما را استوار فرما و ما را بر جمعیت کافران پیروز نما» وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أقدامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (۲) به این ترتیب آنها نشان دادند که با جمعیتی انبوه که فاقد انگیزه و بی بهره از صبر و استقامت اند، در میدان نبرد پیروز نخواهند شد، بلکه گروه اندک، اما مصمم و شکیبا و ثابت قدم، می توانند بر لشکرهای عظیم پیروز گردند و سرانجام نیز چنین شد. این گروه اندک به فرماندهی «طالوت»، توانستند «جالوت» و سپاهیان عظیمش را درهم بشکنند و «جالوت» نیز توسط داود (علیه السلام) - که آن روز جوانی نیرومند در لشکر طالوت بود - کشته شد و بنی اسرائیل توانست زمین ها و مردم دربند خود را از سیطره و اسارت دشمن آزاد سازند و به این ترتیب درس دیگری درباره اهمیت صبر و استقامت در تاریخ از خودشان به یادگار گذاشتند. از این آیات استفاده می شود که انگیزه این صبر و استقامت، توکل بر خدا، ایمان به روز رستاخیز و پاداش های الهی بوده است. بعضی از روایات، تعداد این گروه اندک را ۳۱۳ نفر دانسته اند (همانند اصحاب بدر که ۳۱۳ نفر بودند) و جالب این که حضرت داود (علیه السلام)، جوان کم سن و سال اما نیرومند و با ایمان، با فلاخنی که در دست داشت، پیشانی جالوت را نشانه گرفت و آن چنان ماهرانه، یکی دو سنگ پرتاب کرد که درست بر پیشانی جالوت برخورد کرد. به محض برخورد سنگ، جالوت فریادی کشید و از مرکب فرو افتاد، لشکرش با مشاهده این واقعه، با وحشتی فراوان، به سرعت فرار کرده و از هم فرو پاشید، لشکری که طبق بعضی از روایات عددشان بالغ بر یکصد هزار نفر مرد مسلح به انواع سلاح بود. پاورقی ۱ - بقره، ۲۴۹ - ۲ - بقره، ۲۵۰. صفحه ۴۵۲ در ششمین آیه، خداوند خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کرده و ضمن این که به او درس استقامت می دهد، درسی که برخاسته از زندگی پیامبران «اولوا العزم» است، می فرماید: «صبر و شکیبایی پیشه کن، آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی داشتند و برای عذاب آنها (مخالفان) شتاب مکن، فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...» (۱) گرچه در این آیه شریفه، شکیبایی و صبر در تقاضای عذاب برای مخالفان و دشمنان است تا بر آنها حجت تمام شود و اگر افرادی نیز در میانشان تمایل دارند تا در راه حق گام نهند، به گروه سعادت‌مندان ملحق شوند، ولی این دستور، یک دستور کلی است و دلیل روشنی بر فضیلت صبر به عنوان یک برنامه عمومی، برای همه پیامبران اولوا العزم است. آری همه پیامبران بزرگ و صاحب شریعت، با دشمنان سرسخت، نادان و لجوج روبه رو بودند، ولی در این راه بیشترین استقامت را متحمل شدند تا هدایت امتشان را به بهترین صورت بجا آورند. حضرت نوح (علیه السلام) ۹۵۰ سال دعوت به خدا کرد و شب و روز زحمت کشید و در خلوت و جلوت، آنها را اندرز کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به میان آتش افکندند و حضرت موسی (علیه السلام) و مؤمنان قومش را با شدیدترین شکنجه ها آزرند، حضرت عیسی (علیه السلام) را بعد از آزار زیاد، می خواستند که به دار آویزند، ولی خداوند او را نجات داد. خلاصه این که پیوسته دنیا، محل برخورد حق و باطل بوده است که در این میان فقط با نیروی صبر و استقامت می توان بر مشکلات پیروز شد. در این که مراد از پیامبران «اولوا العزم» چه کسانی هستند، بعضی آنها را به پیامبران صاحب شریعت جدید تفسیر کرده اند که تعداد آنها به همراه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پنج نفر می باشد. انتخاب این عنوان برای آنها نیز به خاطر اراده محکم و عزم استوارشان در راه دعوت حق بوده است. بی شک این گروه از پیامبران نسبت به سایرین، با مشکلات بیشتری روبه رو بودند، زیرا عرضه شریعت جدید و آیین تازه، مشکلات را در برابر متعصبان، بیشتر می کند. پاورقی ۱ - احقاف، ۳۵. صفحه ۴۵۳ بعضی نیز آنها را هیجده نفر - که نام آنها در آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره انعام آمده و بعضی نه نفر و بعضی هفت نفر و بعضی شش نفر و بعضی پنج نفر و بعضی تمام پیامبران الهی را «اولوا العزم» شمرده اند، زیرا معتقدند که همه دارای عزم راسخی بوده اند، ولی با باتوجه به این که «من» در جمله «أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» «من تبعیضیه» است، قول اخیر بعید به نظر می رسد و سایر اقوال نیز دلیل روشنی ندارد، جز همان که در تفسیر آیه به نقل از معصومین (علیهم السلام) آوردیم که تعداد آنها با پیامبر

اسلام (صلی الله علیه و آله) پنج نفر بوده اند. در هفتمین آیه باز خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ضمن دستور به شکیبایی در برابر استهزا و تکذیب و آزار مشرکان عرب و کافران متعصب، می فرماید: «صبر جمیل پیشه کن فَصَابِرًا صَبْرًا جَمِيلًا». (۱) در تفسیر صبر جمیل مفسران تعبیرات گوناگونی دارند که در تفسیر آیه دوّم در همین بحث آورده شد و با حدیث دیگری آن را تکمیل می کنیم. امام باقر (علیه السلام) در پاسخ این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «صَبْرٌ لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى إِلَى النَّاسِ» صبری است که در آن شکایت به مردم وجود نداشته باشد». (۲) در هشتمین آیه، خداوند ضمن این که همه مؤمنان را به صبر و مصابره - که تفسیر آن خواهد آمد - دعوت نموده و آن را کلید رستگاری و نجات می شمرد، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر (و استقامت) پیشه کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت و شکیبایی به خرج دهید، از مرزهای خود مراقبت و تقوای الهی پیشه کنید، شاید رستگار شوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (۳) در این آیه، چهار دستور داده شده که سرچشمه رستگاری و کلید سعادت است. نخست، صبر و استقامت و ایستادگی در برابر حوادث و مشکلات و مصائب و موانع دوّم «مصابره» که از باب «مفاعله» و به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران آمده است. در واقع دستور اوّل ناظر به ایستادگی در برابر انواع مشکلات و حوادث گوناگون زندگی است و دستور دوّم ناظر به ایستادگی در برابر دشمن است، به این ترتیب که هر قدر آنها بیشتر مقاومت کنند، مؤمنان باید بر مقاومت خودشان بیفزایند تا بر دشمن غالب شوند. پاورقی ۱- معارج، ۵، ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۳، ۳- آل عمران، ۲۰۰، صفحه ۴۵۴ «رابطوا» از ماده «مرابطه» در اصل از «رباط» که به معنی بستن چیزی در مکانی است، گرفته شده است. این واژه (مرابطه) معمولاً به معنی مراقبت از مرزها می آید زیرا سربازان اسلام، مرکب ها و وسائل جنگی خود را در آن محل نگهداری می کردند. آخرین دستور، تقوای الهی است که مانند چتری بر همه دستوره‌های سابق سایه می افکند و هنگامی که صبر و مصابره و مربوطه به دور از هر گونه ریاکاری و اغراض شخصی، آمیخته با تقوا گردد، سبب فلاح و رستگاری و نجات در دنیا و آخرت خواهد بود. بعضی دیگر در تفسیر «مصابره» گفته اند: ایستادگی در مقابل عادات و هوای نفس است زیرا آنها در برابر انسان ایستادگی می کنند و انسان نیز باید در مقابل آنها، ایستادگی نماید. در تفسیر «مرابطه» نیز گفته اند که منظور، پیوند نفس به اطاعت الهی و یا پیوند قلب به خداست. نقل شده که عارفی پیاده به خانه خدا می رفت، مرد عرب شتر سواری به او گفت: ای شیخ! به کجا می روی؟ عابد گفت: به بیت الله. گفت: چرا پیاده ای؟ گفت: من مرکب های زیادی دارم (تو نمی بینی). مرد عرب سؤال کرد: آن مرکب ها چیست؟ عارف گفت: هنگامی که بلا و مصیبتی بر من نازل شود، بر مرکب صبر سوار می شوم، و هنگامی که نعمتی نازل شود، بر مرکب شکر و هنگامی که قضا و قدری رخ دهد، بر مرکب رضا و هنگامی که نفس سرکش مرا به چیزی دعوت کند، می دانم که آن چه از عمر باقی مانده، کمتر از آن است که گذشته است. مرد عرب گفت: در واقع تو سواره ای، من پیاده ام زبرو در امان خدا. (۱) پاورقی ۱- روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۵۸، صفحه ۴۵۵ در نهمین آیه خطاب به همه مؤمنان، با تعبیری تازه، ضمن توصیه به این که در مشکلات از نیروی صبر و نماز کمک بگیرند، می فرماید «ای افراد با ایمان! از صبر (و استقامت) و نماز کمک بگیرید (تا بر مشکلات فائق آید) زیرا خداوند با صابران است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». (۱) این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می شود، خواه صبر به اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن زبنابر این، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری جست. درباره تفسیر صبر به «روزه» باید گفت که روزه یکی از مصداق های روشن این صبر است، نه این که تمام مفهوم آن را در بر بگیرد. در این جا این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای میان صبر به معنی وسیع کلمه با صلاة (نماز) وجود دارد؟ بعضی از مفسران گفته اند: رابطه آن دو این است که گاه پیمانان صبر انسان لبریز می شود و طاقت او بر صبر کاهش می یابد. این جاست که نماز به او قوّت قلب و اراده و توکل بر خدا می بخشد و بدین سان، نیروی صبر از طریق

نماز افزایش می‌یابد. به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان از طریق نماز به خدا روی می‌آورد، خود را به قدرت بی‌پایان و لایزال حق مرتبط می‌سازد، این کار، مقاومت انسان را در برابر مشکلات، چنان افزایش می‌دهد که به نیروی شکست‌ناپذیری تبدیل می‌شود. به همین دلیل در حدیثی که گاه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و گاه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده و هر دو نیز صحیح می‌باشد، آمده است: «إِذَا أَهَالَهَ أَمْرٌ فَرَجَّ، قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ هُنَاكَ» که با مشکل مهمی روبه‌رو می‌شد، به نماز بر می‌خاست (و پس از نماز به دنبال حل مشکل می‌رفت) و این آیه را تلاوت می‌فرمود استعینوا بالصبر و الصلوة (۲)». (۳) به هر حال، این آیه از روشن‌ترین آیاتی است که اهمیت صبر را به عنوان یک عامل پیروزی در زندگی مشخص می‌کند. پاورقی ۱- بقره، ۱۵۳. ۲- همان. ۳- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۵۴- روح البیان، جلد ۱، صفحه ۲۵۷. صفحه ۴۵۶ در دهمین آیه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را دستور می‌دهد که (از سوی خداوند متعال) به تمام بندگان با ایمانش چنین بگوید: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید؛ برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند، پاداش نیکی است؛ سرزمین خدا وسیع است (هر گاه تحت فشار شدید کافران جبار قرار گرفتید، تسلیم نشوید، بلکه مهاجرت کنید؛ زیرا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می‌کنند: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَارْضُ اللَّهُ وَاسِعَةً إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». (۱) این آیه از یک سو نشان می‌دهد که انسان باید در برابر مشکلاتی که در راه مقابله با جباران متحمل می‌شود، از نیروی صبر کمک بگیرد؛ زیرا بدون آن چاره‌ای جز تسلیم در برابر ظالمان زورمدار ندارد. از سوی دیگر، پاداش صابران را بی حساب و غیر قابل شمارش بیان می‌دارد. تعبیر «بی حساب» نشان می‌دهد که خداوند، آن قدر به آنها پاداش می‌دهد که جز او، کسی قادر به حسابش نیست. به همین جهت در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «هنگامی که نامه‌های اعمال گشوده می‌شود و ترازوهای اعمال نصب می‌شود، برای کسانی که گرفتار بلاهای سختی شدند و صبر کردند، نه ترازویی نصب می‌شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد (بلکه بی حساب به آنها پاداش می‌دهند) (۲)» سپس پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آیه فوق را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». تعبیر به «غیر حساب» در آیات متعددی آمده است که اغلب مربوط به روزی‌های فراوان دنیوی است که خداوند به بعضی از انسان‌ها می‌دهد؛ تنها در این مورد و در آیه ۴۰ سوره مؤمن، از پاداش‌ها و روزی‌های قیامت سخن به میان آمده. به یقین جایی که پاداش یا روزی بدون حساب داده شود، تناسبی با کمیت و کیفیت اعمال نخواهد داشت، بلکه متناسب با لطف پروردگار است و در نتیجه بسیار مهم و والا خواهد بود. پاورقی ۱- زمر، ۱۰. ۲- این حدیث را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر خود و برسویی در «روح البیان» با تفاوت‌های مختصری در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند. صفحه ۴۵۷

قسمت سوم

در یازدهمین آیه، تعبیر بسیار جالبی درباره اهمیت صبر دارد و آن این که فرشتگان هنگامی که برای دیدار بهشتیان از هر دری وارد می‌گردند، به آنها می‌گویند: «سلام بر شما! به خاطر صبر و استقامتتان، چه پایان خوبی در این سرا نصیبتان شد؛ سلامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنَعَمَ عُقْبَى الدَّارِ». (۱) جالب این که از میان تمام اعمال و طاعات و عبادات و کارهای نیک بهشتیان، انگشت روی صبر و شکیبایی آنها می‌گذارند و آن را سبب ورود به بهشت می‌شمارند و اگر دقت کنیم، تصدیق خواهیم کرد که صبر و استقامت، نقش مهمی در سعادت انسان و بهشتی شدن او دارد؛ زیرا بدون صبر نه پرهیز از گناه ممکن است و نه انجام طاعت‌ها و عبادت‌ها، نه جهاد با نفس و نه جهاد با دشمن. به همین دلیل فرشتگان، در نخستین تبریک به بهشتیان، به مسئله صبر تکیه می‌کنند. شاهد این سخن که همه طاعات در سایه صبر انجام می‌گیرد، در آیه بیست و دوم همین سوره آمده است: «انذیشمندان و اولوالالباب،

کسانی هستند که به خاطر ذات پروردگارشان، صبر و شکیبایی می کنند، نماز را برپا می دارند واز آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند و با حسنات، آثار سیئات را از بین می برند ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا زَكَاةً مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُتُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ...﴾. در تفسیر این آیه، حدیث جالبی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است: «هنگامی که روز قیامت می شود، ندا دهنده ای ندا می دهد که اهل صبر و شکیبایی به پاخیزید، گروهی بر می خیزند، به آنها گفته می شود: سوی بهشت بروید. در این هنگام، فرشتگان به استقبال آنها می آیند و می گویند: کجا می روید؟ می گویند: سوی بهشت. فرشتگان می گویند: قبل از حساب؟! می گویند: آری (قبل از حساب). می گویند: شما کیستید؟ می گویند: ما اهل صبریم، می گویند: صبر شما چه چیز بوده است؟ می گویند: ما در راه طاعت پروردگار و پرهیز از گناهان و در برابر بلا و اندوه و غم، در دنیا صبر و شکیبایی کردیم». امام علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود: «این جاست که فرشتگان می گویند: داخل بهشت شوید، چه عالی است پاداش عاملان». پاورقی ۱- رعد، ۲۴. صفحه ۴۵۸ بعضی از روایان احادیث گفته اند: «در همین جا فرشتگان می گویند: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ». (۱) در دوازدهمین آیه، به صورت زیبایی، همان مطلبی را که در آیه قبل عنوان شد، مطرح می کند. این آیه، در ادامه آیات قبل که در صدد بیان اوصاف دوازده گانه «عباد الرحمن» - که بیانگر شخصیت والای آنها در تمام ابعاد است - می فرماید: «آنها هستند که درجات عالی بهشت، در برابر شکیبایی شان، پاداش داده می شود و با تحیت و سلام (فرشتگان) روبرو می شوند ﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا﴾. (۲) «غرفه» از ماده «غرف» (بر وزن ظرف)، به معنی برداشتن چیزی است؛ لذا به آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن با دست های خود بر می گیرد، غرفه می گویند؛ در ضمن به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل نیز «غرفه» می گویند. در این آیه نیز مراد برترین منزلگاه های بهشت است که در اختیار صابران قرار می گیرد. صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر، آدم ندید! از تعبیر آیه فوق، استفاده می شود که «صبر» وجه مشترک تمام اوصاف دوازده گانه «عباد الرحمن» می باشد. در سیزدهمین آیه که از آیات معروف صبر است، ضمن بشارت به صابران در برابر آزمایش های بزرگ الهی می فرماید: «به یقین همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها، آزمایش می کنیم و صابران را بشارت ده - آنها که هرگاه مصیبتی به آنان رسد، می گویند: ما متعلق به خداییم و سوی او بازگردیم - آنها کسانی هستند که رحمت های الهی شامل حالشان است و آنها هدایت یافتگانند ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾. (۱) پاورقی ۱- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۴۵۳۲. ۲- فرقان، ۷۵. صفحه ۴۵۹ گرچه در این آیات، تنها به یکی از شاخه های صبر یعنی صبر بر مصائب و مشکلات اشاره شده، ولی اهمیّت آن به اندازه ای است که صلوات و درود و رحمت الهی به این دسته از صابران جاری شده، و آنها مسیرهای هدایت را در پرتو همین صبر و شکیبایی می پیمایند. با توجه به این نکته که آزمایش های گوناگون در این جهان از سنت های خلل ناپذیر الهی است، و عبور از گردنه های صعب العبور آن جز با صبر ممکن نیست، به نقش صبر و شکیبایی در زندگی و آثار نهایی آن پی می بریم. چه افتخاری از این بالاتر که انسان در برابر صبرش، مشمول این سه عنایت بزرگ الهی گردد: نخست، صلوات و درودی از نوع آنچه بر پیامبر بزرگش فرستاده می شود و سپس مشمول رحمت واسعه الهی، نسبت به او و از همه مهمتر، هدایت پروردگار که سرچشمه تمام نعمت ها و خوشبختی هاست. در این که چرا صلوات به صورت جمع آمده دو تفسیر ذکر شده که هر دو می تواند صحیح باشد: نخست این که اشاره به انواع اکرام و احترام الهی است، و دیگر این که اشاره به تکرار آن می باشد. تعبیر به رحمت، به صورت نکره نیز اشاره به اهمیّت و عظمت است. در بیان تفاوت میان صلوات و رحمت، بعضی گفته اند: صلوات اشاره به مدح و ثنای الهی و لطف و مغفرت اوست؛ در حالی که رحمت، اشاره به انواع نعمت های مادی و معنوی در دنیا و آخرت دارد. در چهاردهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث که در سوره والعصر آمده، قرآن مجید ضمن بیان این که همه انسان ها در خسران و

زیان قرار دارند، جز کسانی که دارای یک برنامه چهار ماده ای هستند که یکی از مواد آن، صبر و شکیبایی و استقامت است، می فرماید: «به عصر سوگند! که انسان ها همه در زیانند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به حق سفارش کرده، و یکدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نموده اند وَوَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (۱) پاورقی ۱-بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۷. صفحه ۴۶۰ تعبیر تواسوا - از ماده «تواصي» به معنی سفارش کردن به یکدیگر در آیات فوق نشان می دهد که مؤمنان بعد از ایمان و معرفت و عمل صالح، باید به احقاق حقوق روی آورند؛ حق را بشناسند و یکدیگر را به آن توصیه کنند، چون احقاق حق و اجرای حق در جامعه انسانی، جز با استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست، توصیه به صبر رابه عنوان چهارمین اصل که پشتوانه اصول سه گانه دیگر است بیان می کند. بنابراین صبر، یکی از ارکان اصلی سعادت انسان هاست که بدون آن، درخت ایمان به ثمر نمی نشیند و اعمال صالح انجام نمی گیرد، و احقاق حقوق در جامعه انسانی تحقق نمی یابد. بدون شک، احقاق حقوق و ادای آن از مشکل ترین کارهاست؛ زیرا گاهی ممکن است حق، با فرد یا عزیزان و بستگانش مخالف باشد، در این جا ادای حق جز به مدد صبر، صورت نمی پذیرد. از مجموع آنچه در آیات بالا آمد، می توان نتیجه گرفت که اهمّیت صبر و شکیبایی و استقامت، بسیار بیش از آن است که ما فکر می کنیم. به گفته بعضی از مفسران، صبر در قرآن مجید، بیش از هفتاد بار یا نزدیک به یکصد بار تکرار و تأکید شده، در حالی که هیچ یک از فضایل انسانی، به این اندازه مورد تأکید قرار نگرفته است. این نشان می دهد که قرآن، برای این فضیلت اخلاقی و عملی اهمّیت فراوانی قائل است، و آن را عصاره همه فضیلت ها و خمیر مایه همه سعادت ها و ابزار وصول به هر گونه خوشبختی و سعادت می داند. پاورقی ۱- عصر، ۱ تا ۳. صفحه ۴۶۱

صبر در احیای اسلامی

به گفته بعضی از علمای اخلاق، روایاتی که درباره فضیلت صبر و شکیبایی از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده، بیش از آن است که به شمارش در آید. و در برخی از کتب که درباره صبر تألیف یافته، نزدیک به ۹۰۰ حدیث از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) در این باره آمده است که به عنوان نمونه، بخشی از آن ها را گلچین نموده ایم: ۱- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرَكَبٍ مِمَّا رَزَقَ اللَّهُ عَيْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ مَرَكَبٌ سَوَّارِيٌّ اسْتَرْجَاؤُهُمْ هَيْجٌ بِنْدَةِ أَيْ رَا بَهْتَرُ وَ كَسْتَرْدَهُ تَرَا زِ صَبْرٍ رَوْزِي نَدَادَهُ اسْت.» (۱) تعبیر به «بهترین مرکب»، در این حدیث شریف اشاره به این دارد که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی هاست و انسان بدون آن به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد! ۲- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمایند: «عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ تَرَبْر شَمَا بَادُ بَه صَبْرٍ وَ اسْتِقَامَتُ كَرْدَن تَرَبْرَا صَبْرٍ نَسَبْتُ بَه إِيْمَانٍ، هَمَانْدَن سَرُ بَه بَدَن اسْت.» (۲) نشان می دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در ذیل همین حدیث آمده است «لَا إِيْمَانُ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ تَكْسِي كَه صَبْرٍ وَ اسْتِقَامَتُ نَدَارْدُ، إِيْمَانُ أَو پَايْدَار نَخَوَاهْد مَانْد.» ۳- در حدیث دیگر، همان حضرت (علیه السلام) می فرمایند: «لَا يَغْدِمُ الصَّبُّورُ الظَّفَرَ وَ إِنْ طَالَ بِه الزَّمَانُ تَشَخَّصُ صَبُورٍ، پِيروزي رَا از دَسْت نَخَوَاهْد دَاد هَر چَند طُول بَكْشُد.» (۳) با توجه به این که هم صبر مطلق ذکر شده و هم پیروزی، نشان می دهد که این حکم در تمام ابعاد معنوی و مادی زندگی انسان هاست. ۴- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، صبر را به منزله نصف ایمان شمرده اند: «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيْمَانِ تَصَبْرٍ نِصْفُ إِيْمَانٍ اسْت.» (۴) پاورقی ۱- میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۰۲۵. ۲- نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۲. ۳- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۵۳. ۴- محجّة البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۰۶. صفحه ۴۶۲ در بعضی از روایات، نصف ایمان را شکر گزاری و نصف دیگر آن را صبر دانسته اند. صبر و استقامت برای رسیدن به نعمت ها و سپس شکر نعمت؛ یعنی بهره برداری صحیح از مواهب و نعمت های الهی. روشن است که این حدیث، هیچ منافاتی با احادیث گذشته ندارد؛

زیرا همان طور که بیان شد، اگر مؤمن صبر نداشته باشد ایمانش به خاطر موانعی که بر سر راه دارد، از بین می رود. هم چنین اگر شاکر نباشد، طبق این بیان (وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) نعمت ها از کفش می رود. ۵- در حدیث دیگر، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تعبیر زیبایی دیگری فرمودند: «الصَّبْرُ كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ؛ صبر؛ گنجی از گنج های بهشت است». (۱) ۶- دلیل این امر با نقل حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) به وضوح روشن می شود: «الصَّبْرُ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ؛ صبر و شکیبایی به پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند». (۲) زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است. ۷- درباره شکیبایی در برابر گناه این حدیث نقل شده است: «وَمَنْ صَبَرَ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که در مقابل عوامل گناه صبر کند، مقامش همانند مجاهد در راه خداست». (۳) آری هر دو مجاهد «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» اند؛ با این تفاوت که یکی با دشمن بیرونی (جهاد اصغر) و دیگری با دشمن درونی (جهاد اکبر) می جنگد. ۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده است: «إِنْ صَبَرْتَ أَذْرَكَتْ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزَعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعَكَ عَذَابَ النَّارِ؛ اگر صبر کنی، به خاطر صبر خود به مقامات ابرار و نیکوکاران می رسی و اگر بی صبری کنی، این بی صبری تو را در عذاب دوزخ وارد می کند». (۴) پاورقی ۱- محجۀ البيضاء، جلد ۷، صفحه ۱۰۷. ۲- غررالحکم، حدیث ۳۷۶۵-۳-جامع الاحادیث الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۲۵۳. ۴- شرح غررالحکم، حدیث ۳۷۱۳. صفحه ۴۶۳-۹-امام صادق (علیه السلام) درباره صبر در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می فرمایند: «مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ كَمَا أَنْ لَهُ مَثَلُ أُجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ؛ هر کس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود (و) شکیبایی را از دست ندهد، پاداش هزار شهید دارد». (۱) مرحوم «علامه مجلسی» (رحمهم الله)، بعد از ذکر این حدیث در جلد ۶۸ بحار الانوار، این سؤال را مطرح می کند که چگونه این پاداش صحیح است، در حالی که شهید خود از صابران می باشد؛ زیرا در برابر دشمن صبر می کند تا شربت شهادت را می نوشد. در جواب این سؤال می توان گفت: شهید در برابر تهاجمات دشمن صبر می کند و صابران در مقابل حوادث تلخ زندگی؛ مانند بیماری ها، ناکامی ها و از دست دادن عزیزان صبر می کنند. دلیل دیگری بر برتری او نسبت به اجر شهادت، این است که شهادت یک بار است، ولی گرفتاری های تلخ زندگی، هزاران بار تکرار می شود. ۱۰- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره پاداش معنوی صابران می فرمایند: «مَنْ ابْتُلِيَ فَصَبَرَ وَأُعْطِيَ فَشَكَرَ وَظَلِمَ فَعَفَرَ أَوْلَيْكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ کسی که به بلایی مبتلا شود و شکیبایی کند و نعمتی به او برسد و شکر آن را به جا آورد و مورد ستم واقع شود و (ببزرگواری) طرف را ببخشد، چنین کسانی امنیت و آرامش (در قیامت) دارند و آنها هدایت یافتگانند». (۲) ۱۱- امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «الصَّبْرُ يُظَهِّرُ مَا فِي بَوَاطِنِ الْعِبَادِ مِنَ النُّورِ وَالصَّفَاءِ وَالْجَزَعُ يُظَهِّرُ مَا فِي بَوَاطِنِهِمْ مِنَ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ؛ صبر، آنچه را که در درون بندگان خدا از نور و صفا وجود دارد، آشکار می کند و بی صبری و ناشکیبایی، آنچه را که در درون آنها از ظلمت و وحشت است، ظاهر می سازد». (۳) ۱۲- بحث احادیث صبر را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) پایان می دهیم: «الصَّبْرُ مَطِيَّةٌ لَا تَكْتَبُوا وَالْقَنَاعَةُ سَيْفٌ لَا يَنْبُثُوا؛ صبر و شکیبایی مرکبی است که هرگز به زمین نمی خورد و قناعت شمشیری است که هرگز از کار نمی افتد». (۱) پاورقی ۱- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۲. ۲- مجمع الانوار، جلد ۲، صفحه ۵۲۶، حدیث ۸۳۰. ۳- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۰، حدیث ۴۴. صفحه ۴۶۴ این ها بخش مختصری از احادیثی است که درباره اهمیّت صبر انسان ها و پاداش شکیبایان وارد شده است. من از مفصل این قصّه، مجملی گفتم تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل

آثار و پیامدهای صبر

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد. در ضمن، همیشه آفات و مصائبی

در کمین نعمت هاست که باعث از دست دادن آنها می شود، مصایبی در اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر. انسان بدون صبر و استقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و قادر به ایستادگی نیست. به همین دلیل، کلید اصلی پیروزی ها، صبر و شکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایدها و نبایدهاست، اطاعت و ترک معاصی، بدون صبر و استقامت، بقا و دوامی ندارد زیرا طبق بیان گذشته، صبر در برابر ایمان، همانند سر نسبت به بدن است. از این رو، در بعضی از احادیث اسلامی (از جمله حدیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام)) نقل شده: «صبر و ظفر، قرین هم شمرده شده اند که به واسطه صبر، ظفر می آید» (رُ الصَّبْرُ الظَّفَرُ صبر مساوی با پیروزی است!) (۲). در آیات قرآن نیز شرط مهم پیروزی مجاهدان راه خدا را صبر و شکیبایی شمرده است: «... اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَاِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَرَّاهُ بِيَسْتِ نَفَرٍ صَبُورٍ وَاِذَا اسْتَقَامَتْ مِنْكُمْ بَأْسُهُمْ بِيَسْتِ نَفَرٍ صَبُورٍ» (بهار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۶. ۲- غررالحکم، حدیث ۲۱۳. صفحه ۴۶۵ چه نیرویی است که یک نفر را توانایی مقابله با ده نفر و صد نفر را توانایی مقابله با یک هزار نفر را می دهد. این نیرو همان صبر و استقامت است که در آیه به آن تصریح شده است. افراد سست اراده و کم حوصله و کم استقامت، بسیار زود از میدان حوادث می گریزند، یا در برابر حجم مشکلات زانو می زنند. نه دنیا را بدون صبر و استقامت به انسان می دهند و نه آخرت را به همین دلیل، اقوام و ملت هایی در جهان پیشرفت دارند که استقامت بیشتری داشته باشند. در حالات علمای بزرگ - اعم از شخصیت های والای مذهبی که درهای علوم را گشودند یا دانشمندان علوم دیگر که به اختراعات و اکتشافات بزرگی نایل شدند - چیزی که بیش از هر چیز دیگر می درخشد، صبر و استقامت آنها است. گاهی یک دانشمند، برای کشف یک قانون علمی، ناچار است چند سال در انزوا در کتابخانه یا آزمایشگاه خود بماند تا موفق به کشف آن شود. حدیثی از علی (علیه السلام) نقل شده است: «مَنْ رَكِبَ مَرَاكِبَ الصَّبْرِ اهْتَدَى إِلَى مَيْدَانِ النَّصْرِ» کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود، به میدان پیروزی پای می نهد». (۲) باز از همان امام بزرگوار آمده است که «مِفْتَاحُ الظَّفَرِ لُزُومُ الصَّبْرِ» کلید پیروزی، داشتن صبر و شکیبایی است». (۳) از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده انواع گناه می شوند، زیرا گناهان، جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «كَمْ مِنْ صَبْرٍ سَاعَةً قَدْ أَوْزَتْ فَرَحًا طَوِيلًا وَ كَمْ مِنْ لَذَّةٍ سَاعَةً قَدْ أَوْزَتْ حُزْنَ طَوِيلًا» بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی، سبب شادی طولانی شده است، و چه بسیار لذت کوتاهی در یک ساعت، غم و اندوه طولانی به بار آورده است». (۱) پاورقی ۱- انفال، ۶۵. ۲- کنز الفوائد، صفحه ۵۸. ۳- غررالحکم، حدیث ۹۸۰۹. صفحه ۴۶۶ ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی، اجتماعی و یا معنوی شود مثلاً در مورد مرگ نزدیکان باید گفت: چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می پوشند، آنها که زودتر می روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا می سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامتیش را از دست می دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست او از کار می ماند. آری! این صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می دهد. در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق (علیه السلام) ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت ها و گرفتاری ها را برابر با پاداش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همین معنی است. خلاصه این که: درباره اهمیت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره پاداش صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشتو در یک بیان کلی می توان به این روایت از امام باقر (علیه السلام) تمسک بجویم: «أَنَّ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَ دَرَجَةَ الشَّهِيدِ الَّذِي ضَرَبَ بِسَيْفِهِ قُدَّامَ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) هَرَّاهُ كَسْ صَبْرٍ وَ شَكِيْبَائِي كُنْد، بِه خَاطِرِ أَنْ بِه مَقَامِ رَوْزِه دَارَانِ شَبِ زَنْدِه دَارِ مِي رَسْدِ وَ دَرَجِه شَهِيدِي رَا كِه دَرِ پِشَاپِيشِ پِغْمِبَرِ اَكْرَمِ (صلی الله علیه وآله) بِا شَمْشِيرِ بِه دِفَاعِ پَرْدَاخْتِه وَ شَرِبْتِ شَهَادَتِ نَوْشِيدِه

است، را به دست می آورد». (۲) به گفته شاعر: کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید به شام تیره محنت، بساز و صبر نما که عاقبت، سحر از پرده، روی بنماید پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۹، حدیث ۲۰۴۵-۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، کتاب الجهاد، صفحه ۲۰۹، حدیث ۵. صفحه ۴۶۷

شاخه های صبر

در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، «صبر» به سه شاخه تقسیم شده است: ۱- صبر بر اطاعت. ۲- صبر بر معصیت. ۳- صبر بر مصیبت. منظور از «صبر بر اطاعت» ایستادگی در برابر مشکلات اطاعت فرمان خداست. اطاعت فرمان الهی در نماز و روزه و حج و جهاد و ادای واجبات مالی، همانند خمس و زکات و هم چنین صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اطاعت اوامر استجابی که دامنه گسترده ای دارد. منظور از «صبر بر معصیت» ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس است که اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفا و... را از بین می برد. و منظور از «صبر بر مصیبت» آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی بماند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خطر افتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و... صبر و شکیبایی را از دست ندهد. بزرگان اخلاق، این تقسیم سه گانه را از روایات اسلامی گرفته اند همانند روایتی که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «الْصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ، صَبْرٌ عَلَى الْمَصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الْمُعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحَسَنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتَّ مِائَةِ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تَخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ» صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر بر طاعت و صبر بر معصیت کسی که صبر بر مصیبت کند و آن را با شکیبایی و صبر جمیل تحمل نماید، خداوند سیصد درجه برایش می نویسد که فاصله میان هر درجه همانند فاصله آسمان و زمین است و هر کس صبر بر اطاعت کند، خداوند ششصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری همانند فاصله انتهای زمین تا عرش خداست. و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری، همانند فاصله منتهای زمین تا منتهای عرش خداست». (۱) صفحه ۴۶۸ از تعبیرات این حدیث، استفاده می شود که صبر بر معصیت مهمتر از همه است و صبر بر اطاعت در مرحله دوم و صبر بر مصیبت در مرحله سوم قرار دارد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اول آن صبر، رکن دوم آن یقین و رکن سوم آن، عقل و رکن چهارم آن جهاد است، می فرماید: «وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ، عَلَى الشُّوقِ وَالشَّقِّقِ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ» صبر چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار. و سپس در شرح آن می فرمایند: «کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس های سرکش به کنار می رود، و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات دوری می گزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، مصیبت ها را ناچیز می شمرد، و کسی که در انتظار سرانجام نیک باشد، برای انجام نیک سرعت می گیرد». (۲) با اندکی دقت روشن می شود که هدف امام (علیه السلام)، در این بیان، شرح انگیزه های صبر و استقامت است، نه شاخه های آن. نظیر حدیث فوق که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز نقل شده است.

انگیزه های صبر و شکیبایی

اموری که باعث صبر انسان در مشکلات طاعت و ترک معصیت و در برابر مصائب می شود، فراوان است که هر کدام تأثیر خاصی در پدید آوردن این فضیلت بزرگ دارد پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۷۷- در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱ نیز همین معنی نقل شده است. ۲- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱. صفحه ۴۶۹ که مهمترین آنها عبارتند از: ۱- تقویت پایه های ایمان و یقین، مخصوصاً توجه به این نکته که خداوند «ارحم الراحمین» است و نسبت به بندگانش از هر کسی مهربانتر است و او برای رعایت و تأمین مصالح عباد، حوادثی می آفریند که اسرار و منافعش پوشیده است، روح شکیبایی را در انسان پرورش می دهد. توجه به پاداش های عظیم مطیعان و تارکان معاصی و صدق وعده های الهی نیز در این زمینه، عزم انسان را در صبر و شکیبایی، راسخ تر می کند. از همین رو، امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «أَصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الْيَقِينِ بِاللَّهِ رَأْسُ وَرِيشَةُ صَبْرٍ، إِيْمَانٌ وَ يَقِينٌ خَيْرٌ، نِسْبَةٌ بِهٖ خَدَاوَنَدُ اسْت.» (۱) بدیهی است، هر قدر ایمان انسان به حکمت و رحمت پروردگار بیشتر باشد، صبر او نیز بیشتر خواهد شد. به تعبیر دیگر، تحمل صبر و شکیبایی برایش آسان تر می گردد. به همین دلیل، حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که به بعضی از یاران خود فرمود: «إِنَّا صَبْرٌ وَ شَيْعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا مَا صَبْرَانِيْمَ، وَ لِي شَيْعِيَانِ مَا از ما صبورترند.» راوی سؤال می کند، فدایت شوم! چگونه شیعیان شما از شما صبورترند؟ امام در پاسخ فرمودند: «لِإِنَّا نَصْبِرُ عَلٰی مَا نَعْلَمُ وَ شَيْعَتُنَا يَصْبِرُونَ عَلٰی مَا لَا يَعْلَمُونَ» چون ما بر چیزی که می دانیم (و از اسرار آن آگاهیم) صبر می کنیم، ولی شیعیان ما در برابر اموری که از اسرارش آگاه نیستند صبر می کنند.» (۲) ۲- دست یابی به صبر، مانند کسب هر فضیلت اخلاقی دیگر، با ممارست و روبه رو شدن با حوادث گوناگون حاصل می شود، به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ تَوَلَّتْ عَلَيْهِ نَكَبَاتُ الزَّمَانِ إِكْسَبَتْهُ فَضِيلَةَ الصَّبْرِ» کسی که پی در پی حوادث ناخوشایند زمان برایش حادث شود، فضیلت صبر را برایش فراهم می کند.» (۳) به تعبیر دیگر، انسان در ابتدای برخورد با مصیبتی، ناله و فریاد سر می دهد و جزع و فزع را به اوج می رساند، هم چنین هنگامی که در انجام طاعتی از طاعات پروردگار، با مشکلی روبه رو شود، اظهار خستگی می کند، ولی تکرار آن حوادث و این مشکلات به تدریج فضیلت صبر را در او به وجود می آورد. پاورقی ۱- غررالحکم، حدیث ۳۰۸۴. ۲- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۳، حدیث ۲۵. ۳- غررالحکم، حدیث ۹۱۴۴. صفحه ۴۷۰- توجه به این نکته که دنیا، دار حوادث و مشکلات است و رسیدن به هیچ موهبتی از مواهب مادی و معنوی، بدون عبور از موانع گوناگون امکان پذیر نیست و نیز توجه به این حقیقت که افراد کم صبر و بی حوصله و کم طاقت، هرگز به جایی نخواهند رسید، عزم و اراده انسان را بر صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات محکم تر می سازد. همان گونه که در سابق اشاره شد، برای چیدن یک شاخه گل باید رنج خار را کشید و برای نوشیدن یک جرعه عسل، باید در برابر نیش زنبور صبر کرد، گنج ها در ویرانه هاست و بهشت در لایه لای ناملايمات قرار گرفته است. به یقین هر کس در این امور دقت کند، آمادگی بیشتری برای صبر و شکیبایی پیدا می کند. از همین رو در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «لِكُلِّ نَعْمَةٍ مِفْتَاحٌ وَ مِفْتَاحُهَا الصَّبْرُ وَ مِفْتَاحُهَا الْكَسَلُ» برای هر نعمتی کلید و قفل و بندی است؛ کلید آن صبر و قفل و بند آن، تنبلی و کسالت است.» (۱) ۴- یکی دیگر از انگیزه های صبر و عوامل پرورش آن، هم شکل ساختن صابران است، این امر نه تنها در این جا بلکه در تمام فضایل اخلاقی صدق می کند که هر گاه انسان، در ظاهر خود را به صفتی بیاراید، هر چند در باطن چنین نباشد، به تدریج در باطنش نیز نفوذ کرده و به آن متخلّق می گردد. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «مَنْ يَتَصَبَّرْ يُصْبِرْهُ اللهُ وَ مَنْ يَسْتَعْفِفْ يَعْفِفْهُ اللهُ، وَ مَنْ يَسْتَتَعِنِ يُغْنِهِ اللهُ وَ مَا أُعْطِيَ عَبْدٌ عَطَاءً هُوَ خَيْرٌ وَ أَوْسَعُ مِنَ الصَّبْرِ» کسی که خود را به چهره صابران در آورد (و جزع و فزع را ترک گوید)، خداوند روح صبر را به او می بخشد و کسی که به چهره عقیقان در آید، خداوند او را به زینت عفت می آراید و کسی که در چهره بی نیازان در آید، خداوند او را بی نیاز می سازد و به هیچ بنده ای موهبتی بهتر و گسترده تر از صبر عطا نشده است.» (۲) ۵- صبر رابطه نزدیکی با ظرفیت و جودیت انسان دارد. هر اندازه ظرفیت و شخصیت انسان بیشتر شود، صبر و شکیبایی او افزون می گردد، به همین دلیل کودکان و بزرگسالان کودک صفت، در

برابر کمترین حادثه ای، بی تابی می کنند، در حالی که افراد با ظرفیت و با شخصیت، مشکلات را در خود هضم نموده و خم به ابرو نمی آورند. پاورقی ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۳۲۲. ۲- میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۱۲۸. صفحه ۴۷۱ یک استخر کوچک با اندک نسیمی متلاطم می شود، زولی یک اقیانوس عظیم، به آسانی متلاطم نمی شود و اقیانوس کبیر را از این جهت اقیانوس آرام می خوانند که هیجان امواجش به خاطر گسترش آن کمتر است. مطالعه حالات بزرگان، مخصوصاً انبیا و اولیای الهی که بر اثر صبر و شکیبایی به مقامات عالی روحانی نایل گشتند، می تواند از انگیزه های مؤثر باشد، همان گونه که آنها در همه چیز الگو و اسوه اند. مسئله صبر و شکیبایی در برابر حوادث سخت زندگی و مشکلات عظیمی که در راه پیروزی انسان وجود دارد، تنها بعد اخلاقی ندارد، بلکه از نظر بهداشت و سلامت جسم نیز فوق العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با انواع بیماری ها دارند که مهمترین آنها بیماری های قلبی و عصبی است، در حالی که شکیبایان از عمر طولانی و توأم با سلامت نسبی برخوردارند، به همین دلیل، روانشناسان معتقدند داشتن مذهب (که انسان را به شکیبایی در برابر مشکلات ترغیب می کند) یکی از شرایط سلامت جسم و روان انسان است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ أَحَبَّ الْبُقَاءَ فَلْيَعِدَّ لِلْمَصَائِبِ قَلْبًا صَبُورًا، کسی که دوست دارد عمر طولانی داشته باشد، باید قلب صبوری در برابر مصائب آماده کند». (۱)

جزع و بی تابی

«جزع» نقطه مقابل «صبر» است و آن، حالت بی قراری و ناشکیبایی در برابر حوادث و مشکلات است، به گونه ای که انسان در برابر حادثه زانو زند، مأیوس شود، بی تابی کند و یا از تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصد چشم پوشد. جزع یکی از بدترین و نکوهیده ترین صفات است که انسان را در دنیا و آخرت به بدبختی می کشاند و از رسیدن به مقامات والا باز می دارد و ارزش و مقام او را در جامعه کاسته، شربت زندگی را در کامش تلخ، و شهد حیات را شرننگ می سازد. پاورقی ۱- بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۱، حدیث ۷۱. صفحه ۴۷۲ قرآن مجید در سوره «معارج»، انسان را موجودی حریص و کم طاقت معرفی می کند که وقتی بدی به او برسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد، بخل میورزد و مانع دیگران می شود، «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا». (۱) منظور از انسان در این آیه - همانند بعضی از آیات مشابهی که انسان را با صفات ناشایستی توصیف کرده - انسان های تربیت نیافته و به اصطلاح خودرو و فاقد شخصیت است و لذا در ذیل همین آیات با جمله (إِلَّا الْمُصَلِّينَ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۲))، افراد با ایمانی را که به نماز و کمک به محرومان و اصول عفت و امانت و شهادت به حق وفا دارند، استثنا کرده و از تحت عنوان «هلوع» خارج می کند. تعبیر آیات فوق، شاید اشاره به این باشد که معمولاً افراد جزوع و ناشکیبا بخیل هم هستند، همان گونه که بخیلان ناشکیبا می باشند، به تعبیر دیگر این دو صفت با یکدیگر رابطه دارند و از این رو در مفهوم «هلوع» جمع شده اند. در روایات اسلامی نیز بحث های جالب و عمیق و نکته های قابل ملاحظه ای در این زمینه دیده می شود که هر یک از دیگری آموزنده تر است، در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می شود ۱ - امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در مذمت جزع می فرماید: «إِيَّاكَ وَالْجَزَعَ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ الْأَمَلَ وَيُضَعِّفُ الْعَمَلَ وَيُورِثُ الْهَمَّ، از جزع و ناشکیبایی پرهیز، زیرا امید انسان را قطع و کوشش و تلاش را ضعیف ساخته و غم و اندوه به بار می آورد». (۳) ۲ - همان امام بزرگوار در جای دیگر ضمن اشاره به نکته لطیف دیگری می فرماید: «الْجَزَعُ أَعْبَى مِنَ الصَّبْرِ، بی تابی از صبر و شکیبایی ناراحت کننده تر است». (۴) دلیل آن روشن است، زیرا جزع و بی تابی هیچ مشکلی را حل نمی کند، تنها اثرش این است که روح و جسم انسان را در هم می کوبد، به همین دلیل از شکیبایی پر زحمت تر می باشد، مثلاً، هنگامی که انسان، عزیزی را از دست دهد، ممکن است سرش را به دیوار بکوبد، گریبان چاک کند، نعره و فریاد بکشد و یا سرانجام خودکشی کند، اما هیچ یک از این ها عزیز از دست رفته را باز نمی

گرداند، بلکه تنها پایه های ایمان و سلامت جسم و جان او را درهم می کوبد، علاوه بر این، اجر و پاداش انسان را نیز بر باد می دهد که شرح آن در حدیث بعد می آید. پاورقی ۱- معارج، ۱۹ تا ۲۱. ۲- معارج، ۲۲ تا ۳۴. ۳- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۴. ۴- همان مدرک، صفحه ۱۳۱، حدیث ۱۶. صفحه ۴۷۳. ۳- حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «الْجَزَعُ لَا يَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَكِنْ يُحِبُّ الْأَجْرَ جَزَعٌ (در برابر مصائب)، مقدرات را تغییر نمی دهد زولی اجر و پاداش انسان را از بین می برد». (۱) درباره این که چرا پاداش را از بین می برد، باید گفت: جزع و ناشکیبایی دلیل بر عدم رضا و عدم تسلیم در برابر مقدرات الهی است. در واقع، اعتراض به عدل و حکمت پروردگار را در بردارد زهر چند صاحبش از آن غافل باشد. ۴- در حدیث دیگری که از امام هادی (علیه السلام) نقل شده، ضمن اشاره به نکته جالب دیگری، می فرمایند: «الْمُصْتَبِيَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَزَاعِ اثْنَانِ مُصِيبَتٌ بِرَأْسِهَا صَبْرٌ وَ صَبْرٌ بِرَأْسِهَا جَزَعٌ وَ بَرَاءَةٌ بِرَأْسِهَا نَجَاتٌ» (۲) جزع و بی تابی - چنان که در قبل اشاره شد - مشکلات عظیم جسمی و روحی به دنبال دارد، به علاوه اجر و پاداش انسان را بر باد می دهد، بنابر این مصیبت افراد ناشکیبا مضاعف می شود. ۵- امام کاظم (علیه السلام) در بیان یکی از وصایای حضرت مسیح (علیه السلام) می فرمایند: «وَ لَا تَجْعَلُوا قُلُوبَكُمْ مَأْوَى لِلشَّهَوَاتِ إِنَّ أَجْرَكُمْ عِنْدَ الْبَلَاءِ لَا شِدَّةَ لَكُمْ حُبًّا لِلدُّنْيَا وَ إِنَّ أَصْبَرَ كُمْ عَلَى الْبَلَاءِ لَأَزْهِدْكُمْ فِي الدُّنْيَا زِدْلُهَا» (۳) آن کس که در بلا، شکیباتر است، نسبت به دنیا، بی اعتنا تر است. (۳) پاورقی ۱- غرر الحکم، حدیث ۱۸۷۶. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۴. ۳- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۰۶. صفحه ۴۷۴ از این روایت استفاده می شود که یکی از سرچشمه های مهم جزع و بی تابی، حرص و حب دنیا است و برای کاستن از شدت جزع، باید از علاقه به دنیا کاست. ۶- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام عیادت یکی از یارانش که آخرین ساعات عمرش را می گذراند، فرمودند: «ای فرشته مرگ! با او مدارا کن که با ایمان است. ملک الموت عرض کرد: بشارت باد بر تو ای محمد! که من نسبت به همه مؤمنان مدارا می کنم. بدان ای محمد! هنگامی که من روح فرزندان آدم را می گیرم، خانواده آنان بی تاب می کنند. در گوشه ای از خانه می ایستم و می گویم: چرا این گونه بی تاب می کنی؟ من قبل از پایان عمرش روح او را نگرفتم و این یک مأموریت الهی است، گناهی ندارم «إِنَّ تَحْتِ سَبْوَةٍ وَ تَصْبِرُوا تُوجَرُوا، وَ أَنْ تَجَزَعُوا تَأْتَمُّوهُا وَ تُوزَرُّوهُا» اگر راضی به رضای خدا باشید و صبر کنید به شما پاداش داده می شود و اگر جزع و بی تابی کنید گناه می کنید». (۱) ۷- حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ لَمْ يُنْجِهِ الصَّبْرُ أَهْلَكُهُ الْجَزَعُ» کسی که صبر او را نجات ندهد، بی تابی او را هلاک خواهد کرد. (۲) (این هلاکت می تواند اشاره به هلاکت دنیا و آخرت باشد). ۸- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) - به عنوان «خِتَامُهُ مِسْكٌ» - پایان می دهیم. در این حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرزندش را از دست داده بود، حضرت (صلی الله علیه و آله) دستور نوشتن نامه ای به این مضمون را به او دادند: «خداوند متعال، اجر تو را افزون کند و به تو صبر و شکیبایی دهد!... مبادا با جزع و بی تابی، اجر خود را از بین ببری و فردای قیامت به خاطر از دست دادن ثواب صبر بر مصیبت، پشیمان گردی، هنگامی که ثواب و مصیبت را ببینی، می فهمی که مصیبت از آن کوتاه تر بوده است و بدان! جزع و بی تابی، عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، غم و اندوه، قضای الهی را تغییر نمی دهد و آنچه از پاداش، در برابر از دست دادن فرزند بر تو نازل شده، تأسّف را از میان می برد». (۳) مرحوم محدث قمی در «سفینه البحار» داستان جالبی درباره «بوذرجمهر» و مسئله «صبر و جزع» که بسیار مناسب این نوشتار است، نقل می کند: در بعضی از تواریخ آمده است که انوشیروان نسبت به «بوذرجمهر» خشمگین شد. دستور داد او را در اتاق تاریکی زندانی کنند. چندین روز گذشت، انوشیروان کسی را فرستاده تا از وضع حال او جويا شود. فرستاده انوشیروان، در حالی که او خوشحال و مطمئن بود، از او پرسید: چگونه در این حالت که سخت در مضیقه ای، فارغ البال می باشی؟ پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۶۹. ۲- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۶. ۳- میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۵۶۳، حدیث ۱۰۱۱۸. صفحه ۴۷۵ بوذرجمهر

گفت: من (همه روزه) از معجونی که از شش ماده ترکیب شده است، استفاده می‌کنم و این معجون همان گونه که می‌بینید، مرا بر سر حال آورده است. فرستاده پرسید: ممکن است این معجون را به ما معرفی کنی تا در مشکلات به آن پناه ببریم؟ بوذرج مهر در جواب گفت: ماده اول آن «الَّتَمَّةُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْ بِرِخْدَاسْتِ». ماده دوم؛ آنچه مقدر است، خواه و ناخواه رخ می‌دهد و بی‌تابی در برابر آن، مشکلی را حل نخواهد کرد. ماده سوم؛ صبر و شکیبایی بهترین چیزی است که در آزمون‌های الهی به کمک انسان می‌شتابد. ماده چهارم؛ اگر صبر نکنم، چه کنم؟ بنابر این با جزع خود را هلاک ننمایم. ماده پنجم؛ از مشکلی که من دارم، مصائب مشکل تری نیز وجود دارد؛ پس خدا را شکر که در آن‌ها گرفتار نشدم! ماده ششم؛ از ستون به ستون فرج است. این سخن به انوشیروان رسید، او را آزاد و گرامی داشت. (۱)

درمان جزع و ناشکیبایی

این بیماری درونی، مانند بسیاری از بیماری‌های دیگر، راه‌های درمان دارد که ما در ذیل به آنها اشاره می‌کنیم: پاورقی ۱- سفینه البحار، واژه صبر. صفحه ۴۷۶-۱- تشخیص درد و تجویز بهترین راه درمان هنگامی که یک طیب روحانی، این بیماری اخلاقی را از طریق آثار و نشانه‌هایش (مانند بر سر و صورت زدن، انگشت به دندان گزیدن، ناله و فریاد کشیدن، با کج خلقی و خشونت با دیگران صحبت کردن، با زن و فرزند خود بد رفتاری نمودن و حداقل زبان به شکوه گشودن) تشخیص داد، برای درمان دست به کار می‌شود و از راه‌های مختلف اقدام می‌کند! ۲- یادآوری پیامدهای شوم جزع و بی‌تابی یادآوری پیامدهای جزع و بی‌تابی و آثار سوء آن نقش مهمی در درمان این بیماری روحی دارد. شاید کمتر کسی این آثار را بداند و از این حالت، بیزار نشود و در صدد رفعش بر نیاید. آری! هنگامی که انسان بداند، ناشکیبایی‌ها، اجر و پاداش او را در پیشگاه خدا (طبق روایات گذشته)، بر باد می‌دهد؛ بی‌آن که مشکلی را حل کند، روان انسان را درهم می‌کوبد و آرامش او را سلب نموده و سلامت جسم و جان او را به خطر می‌اندازد؛ از همه بدتر این که درهای حل مشکل را بر روی انسان می‌بندد؛ زیرا اگر به هنگام بروز مشکلات و مصائب، انسان خونسردی خویش را حفظ کند و به اعصاب خویش مسلط باشد، اغلب راه حلی برای گشودن مشکل و یا حداقل، کاهش مصائب می‌یابد؛ ولی انسان ناشکیبیا بر اثر اضطراب و بی‌تابی و عدم تسلط بر اعصاب و عدم تمرکز فکر، حتی درهایی را که آشکارا به رویش باز است، نمی‌بیند؛ درست مانند پرنده‌گانی که در اتاق و سالنی گرفتار شوند، مرتب خود را به این در و دیوار می‌کوبند و حتی هنگامی که صاحب‌خانه، پنجره‌ها را می‌گشاید تا آنها آزاد شوند، به خاطر اضطراب و بی‌تابی‌شان، حتی دریچه‌های باز را نیز نمی‌بینند که اگر لحظه‌ای آرام گیرند و شکیبایی پیشه کنند و نگاهی به اطراف خود اندازند، به آسانی راه نجات خود را پیدا خواهند کرد. دقت به این حقایق، تأثیر مهمی در تغییر این حالت دارد و به تدریج انسان را در صف شکیبایان در می‌آورد. صفحه ۴۷۷-۳- مطالعه آیات و روایاتی که پیرامون اجر و پاداش صابران وارد شده است مطالعه آیات و روایاتی که درباره اجر صابران وارد شده است، نقش مهمی در تقویت روحیه صبر در انسان دارد، از جمله این آیه شریفه که بزرگترین بشارت را به صابران می‌دهد: «بشارت ده صابران را همان‌ها که وقتی مصیبتی به آنها برسد، می‌گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، رحمت و درود خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند... وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». (۱) تعبیر «أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» تعبیر پر معنا و دارای تفسیرهای گوناگونی است که ممکن است یکی از تفسیرهای آن همان که در بالا ذکر شد، باشد و آن این که صابران، راه حل مشکلات را زودتر از دیگران پیدا می‌کنند، و درها به روی آنان گشوده می‌شود. چون یکی از عوامل اصلی بی‌تابی «ضعف نفس» است؛ پس هر قدر انسان در تقویت روحیات خود بکوشد، در زدودن آثار ناشکیبایی و بی‌صبری موفق‌تر است. ۴- مطالعه احوال انبیا و اولیا و بزرگان یکی دیگر از راه‌های درمان بی‌تابی، مطالعه حالات انبیا و اولیا و صبر و شکیبایی آنان در مقابل

مصائب و درد و رنج های گوناگون و دشمنان درونی و بیرونی است. یادآوری این مسائل به انسان الهام می دهد که نباید در برابر حجم مشکلات بی تابی نمود. ۵- تلقین و اعتماد به نفس در تحمل سختی ها این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تلقین، چه از سوی خود و چه از طرف دیگران، عامل مؤثری در برطرف ساختن اخلاق سوء و صفات زشت نفسانی است. اگر ناشکیبایان هر روز به خود تلقین شکیبایی کنند و اطرافیان نیز در تلقین کوتاهی نکنند، بی شک آثار شکیبایی در آنان ظاهر می شود. پاورقی ۱-بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۷. صفحه ۴۷۸ این بحث را با دعایی از امام سجاد (علیه السلام) پایان می دهیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ أَوَّلَ يَوْمِي هَيْدًا صَيِّلًا وَأَوَسَّطَهُ فَلَاحًا وَآخِرَهُ نَجَاحًا أَعُوذُ بِكَ مِنْ يَوْمٍ أَوَّلُهُ فَرْعٌ وَأَوَسَّطُهُ جَزَعٌ وَآخِرُهُ وَجَعٌ زُرُورِدْ غَارًا! آغاز روز مرا صالح و سعادت و وسط آن را رستگاری و پایانش را پیروزی قرار ده. پناه به تو می برم از روزی که آغازش بی تابی و وسط آن ناله و فریاد و پایانش درد و رنج باشد». از این تعبیر استفاده می شود که جزع و فرع انسان را به درد و رنج می کشاند و نه تنها از درد انسان نمی کاهد، بلکه دردش را افزایش می دهد.

فرق جزع و احساسات معقول

قلب انسان کانون عواطف و احساسات است. هر گاه عزیزی را از دست دهد، ناراحت گشته و اشکهایش جاری می شود، اما نباید هرگز این گونه اظهار تأثر را با جزع و بی تابی و بی صبری اشتباه کرد زیرا قلب انسان در برابر حوادث ناگوار عکس العمل نشان داده و چشم انسان نیز که دریچه قلب است، ممکن است از تأثیرات قلب متأثر گردد. بنابر این گریه و سوگواری برای از دست دادن عزیزان یک امر طبیعی و انسانی است. مهم آن است که انسان در مصیبت، سخنی که حاکی از ناشکری و شکایت باشد، بر زبان نراند و حرف هایی که دور از شأن یک بنده مطیع پروردگار است، نگوید. خودزنی ننموده و گریبان ندرد. در این رابطه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ» کسی که لطمه به صورت زند و یا گریبان چاک کند، یا (به هنگام مصیبت) سخنانی همانند مردم جاهلیت بر زبان راند، از ما نیست». (۱) در حالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) فرزند حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، بدرود حیات گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گریه کرد، به گونه ای که سیلاب اشک بر سینه اش جاری شد، عرض کردند: ای رسول خدا! تو ما را از گریه نهی کردی، اما خودت گریه می کنی؟ فرمود: «لَيْسَ هَيْدًا بُكَاءٌ وَ أَنْ هَيْدِهِ رَحْمَةٌ وَ مَنْ لَمْ يَرْحَمْ لَا يُرْحَمْ» این گریه نیست، این رحمت و اظهار محبت است و کسی که رحم و عاطفه نداشته باشد، به او رحم نخواهد شد» (و مشمول رحمت حق نمی گردد). (۱) پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۸۵، صفحه ۹۳. صفحه ۴۷۹ همین موضوع به صورت مشروح تری در کتاب «بحار الانوار» چنین نقل شده است: هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را در دامان خود نهاد و گفت: فرزندم! نمی توانم در برابر تقدیرات الهی کاری برای تو انجام دهم، این سخن را گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد، «عبدالرحمن بن عوف» حاضر بود و عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنی، مگر ما را از گریه نهی نکرده اید؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند: من شما را از نوحه گری جاهلانه، از دو صدای احمقانه و فاجرانه نهی کردم، نخست، داد و فریاد آمیخته با لهو و لعب و آهنگ های شیطانی، هنگامی که فرود نعمت هاست و دیگر، فریادهای هنگام مصیبت، خراشیدن صورت، چاک کردن گریبان و نغمه های شیطانی است. ولی آنچه را از من دیدی، عاطفه و رحمت است و هر کسی که عاطفه و رحم نداشته باشد، رحم نخواهد شد... سپس به فرزندش چنین خطاب کردند: «وَأَنَا بِكَ لَمَخْرُوْنُونَ تَبِكِي الْعَيْنُ وَ يَدْمَعُ الْقَلْبُ وَ لَأَنْقُولُ مَا يُسِيخُ الرِّبَّ عَزَّ وَجَلَّ» ما به خاطر تو غمگین هستیم، چشم می گرید و قلب اشک می ریزد ولی چیزی که خداوند متعال را به خشم آورد، نمی گویم». (۲) گاهی ممکن است انسان از خود بی خود شود، فریاد بکشد و گریبان چاک کند یا این که اظهار بی تابی نموده و لطمه بر خویش زند که اگر در حد معقول و معمول آن برای ایجاد

هیجان عمومی و بسیج عواطف در برابر دشمنان باشد، ضروری به نظر می‌رسد پس حساب موارد استثنایی را که در حالات بعضی از بزرگان دیده می‌شود، باید جدا کرد. این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به پایان می‌بریم: «الْبَيَاحَةُ عَيْلُ الْجَاهِلِيَّةِ نَوْحَةٌ مِنْ نَوْحِ الْبَيْتِ» (۱). پاورقی ۱- امالی طوسی، صفحه ۳۸۸. ۲- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۹۰. صفحه ۴۸۰ منظور از نوحه گری در این جا، عزاداری و یا ذکر مصیبت و گریستن و عزاداری فردی یا دسته جمعی نیست، بلکه اشاره به کاری دارد که در زمان جاهلیت، میان عرب رایج بوده که اگر عزیزی از دنیا می‌رفت، زنان نوحه گر حرفه ای را دعوت می‌کردند. آنها نیز با داد و ناله و فریاد مصنوعی، اوصاف دروغ و مبالغه های بی معنی درباره شخص از دست رفته، ذکر می‌کردند و گاه لباس های خود را پاره کرده و بر سر و صورت می‌زدند، و با این اعمال ناهنجار، فضای عزای او را گرم می‌کردند. پایان جلد دوم خداوند! تو خوب می‌دانی، اگر ما توفیق پیمودن راه اولیاءت را در تهذیب نفس و حسن اخلاق و صفای باطن نیافته ایم، خواهان و عاشق آن هستیم، ما را بر این کار موفق دار و در این راه ما را یاری فرما و به گروه «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ملحق نما و همراه و همدم «و حَسُنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا» کن! آمین یا رَبِّ الْعَالَمِينَ. پاورقی ۱- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۰۳.

جلد ۳

۱. جاه طلبی

اشاره

هر کس به چیزی علاقه مند است، بعضی به مال عشق می‌ورزند، بعضی دیگر به جمال، گروهی خواهان کمالند، ولی جمعی طالب مقامند و این گروه اخیر را جاه طلب می‌نامند، دوست دارند مردم همه به آنها احترام بگذارند، و به خانه آنها رفت و آمد داشته باشند، و به اصطلاح از دیگران یک سر و گردن برتر باشند، آخرین سخن، سخن آنها باشد و کسی روی حرف آنها حرف نزند، هر چند عقل و کفایت و درایت لازم برای این امور را نداشته باشند. این گونه افراد را جاه طلب و طالب اسم و آوازه و مقام می‌نامند. این صفت غالباً در افراد بزرگسال پیدا می‌شود، و در جوان و نوجوان کمتر است، و گاه تا آخر عمر از انسان جدا نمی‌شود، تمام نیروهای او تحلیل می‌رود و ولی جاه طلبی همچنان در اعماق قلبش به قوت خود باقی است، بلکه با افزایش سن قوی تر و گسترده تر می‌شود. این صفت رذیله سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است، انسان را از خدا و خلق خدا دور می‌کند و او را برای وصول به مقصدش به دنبال گناهان خطرناکی می‌فرستد، و از همه بدتر این که در بسیاری از اوقات با صفات نیک مانند صفحه ۱۴ احساس مسئولیت و تصمیم بر انجام وظیفه اجتماعی و لزوم مدیریت صالح در جامعه و امثال این ها اشتباه می‌شود. در حدیث آمده است: «آخِرُ مَا يُخْرِجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ» آخرین چیزی که از محبت دنیا از قلب مؤمنان راستین خارج می‌شود، جاه طلبی است». این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد این رذیله اخلاقی خطرناک است. لازم به یادآوری است که این صفت، پیوند نزدیکی با ریاکاری و تکبر و عُجب و خودپسندی دارد که گاه به همین جهت اشتباه می‌شود، با این اشاره به آیات قرآن باز می‌گردیم، و چهره هایی از جاه طلبی و عواقب آن را در قرآن مجید، مورد بررسی قرار می‌دهیم: ۱- در ماجرای سامری که در سوره طه از آیه ۸۵ تا ۹۸ آمده است استفاده می‌شود که مسأله جاه طلبی او سبب گمراهی خودش و گمراهی گروه کثیری از بنی اسرائیل، و بر باد رفتن جمع عظیمی از آنها شد. «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ... فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ... قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ - قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (۱). ۲- و اذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. (بقره - ۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَانَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَاعْتَوْا عَتْوًا كَبِيرًا.

(فرقان - ۲۱) پاورقی ۱. طه، آیات ۸۵ و ۸۸ و ۹۵ و ۹۶. صفحه ۱۵ ۳- و نَادَى فِرْعَوْنَ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ - أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ (زخرف - ۵۱ و ۵۲) ۴- قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي... فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ - قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (قصص - ۷۸ و ۷۹) ۵- قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ الْهَاءُ غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُوتِينَ. (شعرا - ۲۹) ۶- أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفَيْتِكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ. (اسراء - ۹۳) تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. (قصص - ۸۳)

ترجمه

۱- فرمود: (ای موسی!) ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!... و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند (این خدای شما و خدای موسی است!) و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود!)... (موسی رو به سامری کرد و) گفت: تو چرا این کار را کردی ای سامری؟! گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم پس آن را افکندم و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظم جلوه داد! ۲- (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید!... و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشده اند و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟! آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند! ۳- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی بینید؟! - مگر نه این است که من از این مرد (موسی) که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟! صفحه ۱۶ ۴- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!... (و یک روز قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (اما هنگامی که قارون و گنجهایش در زمین فرو رفت از گفته خود پشیمان شدند). ۵- (فرعون) خشمگین شد و (به موسی) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد! ۶- (مشرکان گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا) خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی، یا به آسمان بالا روی حتی به آسمان رفتت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم!... (آری)، این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

تفسیر و جمع بندی

جاه طلبان منفور!

قسمت اول

همان گونه که در بالا اشاره شد جاه طلبی یعنی علاقه افراطی به جاه و مقام و تلاش و کوشش برای رسیدن به آن به هر قیمت و به هر صورت، از رذایل خطرناکی است که نه تنها به پیشرفت انسان در جنبه های معنوی لطمه وارد می کند، از نظر ظاهری و اجتماعی نیز او را منفور و منزوی می سازد. در طول تاریخ انبیاء و اقوام پیشین و دشمنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قسمت‌هایی دیده می

شود که همه حاکی از گستردگی دامنه نکبت بار این رذیله اخلاقی است که بخشی از آن در آیات بالا منعکس شد. در ضمن باید توجه داشت که بسیاری از رذایل اخلاقی، مفاهیمی نزدیک به هم دارد و به اصطلاح دیوار به دیوار همند، و ممکن است یک حرکت زشت فردی و اجتماعی از چندین صفت توأم با یکدیگر ناشی شود، و در آیات قرآن نیز گاه بازتاب های چند صفت همراه با هم منعکس می شود. تکبر، غرور، خودخواهی و خودپسندی، و ریاکاری همچنین جاه طلبی از این قبیل است صفحه ۱۷ به هر حال در نخستین آیات به ماجرای «سامری» برخورد می کنیم که داستانش را همه کم و بیش شنیده اند، او در تاریخ بنی اسرائیل چهره بسیار زشت و منفور و منفی از خود به یادگار گذاشته است. او که مردی بسیار جاه طلب بود از رفتن موسی (علیه السلام) به کوه طور با گروهی از سران بنی اسرائیل برای شنیدن پاسخ به تقاضای مشاهده پروردگار استفاده کرد، و از زینت آلاتی که از فرعونیان به دست بنی اسرائیل افتاده بود، بهره گرفت و گوساله ای طلایی ساخت که وقتی آن را در مسیر باد قرار می داد صدای مخصوصی از آن بر می خاست و یا این که قسمتی از خاک زیر پای جبرئیل یا مرکبش را که در ماجرای غرق فرعونیان ظاهر شده بود بر گرفته بود و درون گوساله طلایی ریخت، و این سر و صدا از برکت آن بود. سپس مردم را به پرستش آن دعوت کرد و چیزی نگذشت که گروه زیادی در برابر آن گوساله به سجده افتادند، و آن را نیایش کردند. قرآن در آیات بالا به این معنی اشاره کرده می گوید: «خدا به موسی (علیه السلام) گفت: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم و سامری آنها را گمراه کرد» (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ). موسی (علیه السلام) سخت عصبانی شد و با شتاب به سوی قوم خود باز گشت و بر آنها فریاد زد و برادرش هارون را مورد بازخواست قرار داد، قوم موسی (علیه السلام) اظهار بی تقصیری کردند، و عامل اصلی این انحراف و بت پرستی را سامری معرفی نمودند که «برای آنها مجسمه ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت تهیه کرده بود و (به یکدیگر) و گفتند: این خدای شما و خدای موسی (علیه السلام) است و (پیمانی را که با خدا بسته بودند) فراموش کردند» (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ). در اینجا موسی (علیه السلام) روی سخن را به سامری به عنوان عامل اصلی این فساد بزرگ نموده و گفت: «چرا این کار را کردی ای سامری! گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، قسمتی از آثار رسول (جبرئیل) را گرفتم سپس آن را (درون گوساله) افکندم و این چنین نفس (جاه طلب) من این کار را در نظرم جلوه داد»: (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ - قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي). صفحه ۱۸ ولی علی رغم این موضوع که سامری می خواست که از این طریق به جاه و مقامی برسد، خداوند چنان مجازاتی در این جهان برای او قرار داد که او را کاملاً منزوی و از جامعه مطرود کرد و آن گونه که قرآن می گوید موسی به او گفت: «برو (و از میان مردم دور شو و با کسی تماس نگیر) و بهره تو در مدت حیات این است که هر کس به تو نزدیک شود، خواهی گفت: با من تماس نگیر»: (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ). آیا این یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) بود که اگر کسی گناه سنگینی مرتکب می شد، به منزله موجودی پلید و نجس و ناپاک بود، که نه کسی با او تماس می گرفت، و نه او حق داشت با کسی تماس بگیرد، و یا این که به کیفر عملش خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که هیچ کس با او تماس نمی گرفت چرا که اگر تماس می گرفت گرفتار بیماری می شد، و یا این که سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از انسانها شد، به طوری که اگر کسی به او نزدیک می شد فریاد می زد لا مِسَاسَ (با من تماس نگیر). آری این است کیفر اعمال جاه طلبانی که حتی دین و آیین حق را ملعبه جاه طلبی خود می کنند. در دومین بخش از آیات قرآن، به چهره دیگری از جاه طلبی بنی اسرائیل برخورد می کنیم، آنها در یک تقاضای عجیب از موسی (علیه السلام) درخواست کردند که: باید خدا را با چشم خود آشکارا ببینند و گرنه ایمان نخواهند آورد، سرانجام گرفتار صاعقه وحشتناکی شدند که اگر لطف خداوند دست آنها را نمی گرفت، برای همیشه نابود شده بودند، در این آیات قرآن مجید چنین می گوید: «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را (با چشم خود) آشکارا ببینیم، سرانجام

صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید (اما توان تماشای برق صاعقه و صدای مهیب آن را نداشتید و مانند برگ خزان به روی زمین افتادید) سپس ما شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم تا شکر نعمت او را بجا آورید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». صفحه ۱۹ صاعقه چیست؟ جرّقه و برقی است که از میان یک قطعه ابر که دارای بار الکتریسیته مثبت است به هنگام نزدیک شدن به زمین که دارای الکتریسیته منفی است جستن می کند حرارت آن در حدود پانزده هزار درجه سانتیگراد، و صدای آن بسیار عظیم، و به هر جا اصابت کند آن را نابود می سازد. در داستان بنی اسرائیل هنگامی که صاعقه به بالای کوه خورد، آن را از هم متلاشی کرد و لرزه عجیبی به کوه افتاد و همه آن گروه هفتاد نفری که با موسی (علیه السلام) برای شنیدن پاسخ دیدار پروردگار به کوه آمده بودند سخت به لرزه درآمدند و جان باختند، تنها موسی (علیه السلام) بود که بیهوش افتاد، و هنگامی که به هوش آمدند، از خدا برای آنها تقاضای عفو و تقاضای حیات کرد و خداوند دعوتش را اجابت نمود و این متعصّبان لجوج و جاه طلبان خودخواه که از دیدن یک جرّقه آسمانی، همه چیز را از دست دادند، خود را در برابر عظمت پروردگار بسیار حقیر و کوچک یافتند و به روشنی فهمیدند که اینجا، جای جاه طلبی نیست و انسان جاه طلب در برابر قدرت خدا، خودش را رسوا می کند. قرآن مجید در جای دیگر به همین داستان اشاره کرده و می گوید: «اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان بر آنها نازل کنی» (يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ). ممکن است انگیزه این تقاضا بهانه جویی یا جاه طلبی و یا هر دو باشد، قرآن مجید می گوید: «اینها از موسی (علیه السلام) چیزهایی بزرگتر و عجیب تر از این، خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده»، سپس صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم، آنها را فرو گرفت». (۱) (فَقَسَدُ سَيْلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ). صفحه ۲۰ این تعبیرات نشان می دهد که روح جاه طلبی و کبر و غرور و تعصّب و لجاجت بر آنها حکم فرما بود، به همین دلیل پیوسته بهانه جویی می کردند، و این صفات رذیله، همان است که اکنون نیز در گروه کثیری از آنان می یابیم، خود را نژادی برتر و انسانهای ویژه می دانند و در فکر این هستند که با نداشتن کفایت و لیاقت، اقتصاد و سیاست جهان را در قبضه خود بگیرند. جاه طلبی، مخصوص بنی اسرائیل و سامری نبود، فرعونها و نمرودها نیز از مصادیق بارز آن بودند همانگونه که در سومین بخش از آیات می خوانیم: «فرعون در میان قوم خود ندا داد: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان دارد؟ آیا نمی بینید؟! - به یقین من از این مرد که از طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم! - اگر او راست می گوید چرا دست بندهای طلا به او داده نشده؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟! (تا سخنش را تأیید کنند)» (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ - أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا أَلْقَى عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ). فرعون در این گفتار خود در واقع میان چند صفت رذیله جمع نمود، غرور، خودبزرگی بینی، جاه طلبی، و عوام فریبی، و عجب اینکه او معجزات عظیم موسی (علیه السلام) را که با چشم خود دیده بود و اطرافیانش نیز شاهد و ناظر آن بودند رها کرد و به مسأله دست بند طلا و طبقه اجتماعی و لکنت زبان چسبید (در حالی که لکنت زبان موسی (علیه السلام) مربوط به گذشته بود و بعد از مبعوث شدن طبق تقاضائی که از خداوند کرد و خداوند خواسته او را اجابت فرمود لکنتش برطرف گردید) (پاورقی ۱. نساء، آیه ۱۵۳. صفحه ۲۱ ولی به هر حال همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است فرعون با این سخنان قوم خود را تحمیق و خام کرد تا از وی اطاعت کنند. در بخش چهارم از این آیات به داستان «قارون» برخورد می کنیم که او هم یکی از نمونه های بارز جاه طلبی بنی اسرائیل بود، همان صفت زشتی که سرانجام او را بدبخت و بیچاره نمود و به قعر زمین فرستاد! عجب اینکه غرور و جاه طلبی چنان حجاب ضخیمی بر دیده و درک انسان می افکند که بدیهی ترین مسائل را به فراموشی می سپارد. هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل او را اندرز دادند که خدا این همه نعمت به تو داده است، چه بهتر که با این نعمتهای خدا داد، سرای آخرت را برای خود آباد سازی و بهره ات را از دنیا فراموش نکنی که عمر انسان

کوتاه است و ثروتها در مسیر زوال، مبدا این ثروت عظیم را دست مایه فساد در زمین قرار دهی و به مبارزه با پیامبر خدا برخیزی! آن مرد مغرور خیره سر، در پاسخ گفت: «این ثروت عظیم را با علم و دانش خودم (و لیاقت و کفایت و تدبیرم) به دست آورده ام (شما حق ندارید در این باره برای من تعیین تکلیف کنید) (قَالَ أُوْتِيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي...). این سخن را گفت و به سرکشی خود افزود و برای اینکه حس جاه طلبی خود را ارضاء کند «با تمام زینت خود (با اسبهای گران قیمت و کنیزان و غلامان بسیار که بر زینهای طلائی سوار، و در انواع زینت آلات طلا غرق بودند) در میان قوم موسی ظاهر شدند» (فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ). صفحه ۲۲ منظره چنان زیبا و فریبنده بود که دل و دین و دنیا را از دل بنی اسرائیل ربود به گونه ای که گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است داشتیم، به راستی که او بهره عظیمی دارد (و زندگی پر از لذت)» (قَالَ الَّذِيْنَ يَرِيْدُوْنَ الْحَيٰةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُوْنَ اِنَّهٗ لَكُوْهُ حِطٌّ عَظِيْمٌ). ولی همانگونه که در ذیل این آیات آمده است خداوند قارون و قصرها و اموالش را در زمین فرو برد، زلزله ای ظاهر شد، زمین شکاف برداشت و همه اینها در کام زمین فرو رفت، آنچنان که گویی نه قارونی بود و نه آن تشکیلات پر زرق و برق خیره کننده! در این هنگام آرزوکنندگان جایگاه قارون، تکان سختی خوردند، از خواب غفلت بیدار شدند و از گفته خود پشیمان گشتند و به خدا پناه بردند، آری جاه طلبی و غرور و غفلت چنان غافل کننده است که انسان را از بدیهی ترین مسائل حیات غافل می کند تا آنجا که انسان ضعیف و ناتوان که دائماً در معرض حوادث گوناگون است و از نسیمی دفتر حیات زندگی بر هم می خورد و همه چیز او دستخوش فنا می گردد، دعوی قدرت و استقلال و حتی دعوی الوهیت می کند. در پنجمین بخش از آیات، سخن از فرعون است که با بلند پروازی جنون آمیز و جاه طلبی، دیوانه وار خطاب به موسی کرده گفت: «اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» (لَيْسَ اِتَّخَذَتْ اِلٰهًا غَيْرِيْ لَآ جَعَلْنٰكَ مِنَ الْمُسِيْحُوْنِيْنَ). بی شک، فرعون که بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد این قدر ساده لوح نبود که خود را خالق آسمان و زمین بپندارد و دعوت موسی را که با معرفی رب العالمین شروع شد و در آیات قبل از این آیه با منطقی بسیار روشن دنبال شده است، درک نکند. به یقین خودخواهی، برتری جویی، جاه طلبی به او اجازه نمی داد که حق را پذیرا شود و در برابر منطق پیامبر خدا موسی (علیه السلام) سر تعظیم فرود آورد. صفحه ۲۳ آری راه و رسم طغیان گران جاه طلب همیشه این بوده که در برابر حق تکیه بر زور کنند و پاسخ برهان را با زندان بدهند! ممکن است تصور شود که مجازات زندان در برابر قیام موسی بن عمران که ارکان حکومت فرعون را به لرزه در آورده بود چیز کمی بود ولی به گفته بعضی از مفسران زندان فرعون زندانی نبود که کسی از آن جان به سلامت بیرون ببرد، تنها در زندان می ماندند تا با رنج و شکنجه جان بدهند.

قسمت دوم

در ششمین بخش از این آیات، سخن از مشرکان عرب است که به جای طلب دلیل و برهان و معجزه زنده از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به انواع بهانه جویها دست می زدند؛ گاه از او چشمه های جاری در سرزمین خشک و سوزان حجاز می خواستند و گاه باغی پر از خرما و انگور که نهرها در میان آن جاری باشد و گاه فرود سنگهای آسمانی بر آنان و گاه حضور خداوند و فرشتگان نزد آنان و گاه خانه ای از طلا و سرانجام گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که به آسمان بالا روی حتی به آن هم ایمان نمی آوریم مگر اینکه نامه ای (از خدا بر ما نازل کنی) (۱) (أَوْ يَكُوْنَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيَّتِكَ حَتّٰى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَءُهٗ). آنها در این تعبيرات، نهایت خود بزرگ بینی و جاه طلبی خود را نشان دادند و ثابت کردند انسان تحت تأثیر این صفات پلید تا چه حد از منطق و عقل دور شده اند. در اینکه مراد از «بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ» چیست؟ مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه: منظور خانه ای است پر از طلا- یا اشیائی که از طلا ساخته شده باشد، یا منظور خانه ای است که پر از نقش و نگار

(نقش و نگارهای طلایی) باشد و تفسیر اول با توجه به تعبیر «مِنْ زُخْرُفٍ» صحیح تر به نظر می رسد. صفحه ۲۴ در هفتمین و آخرین بخش از این آیات که در ذیل آیات مربوط به قارون آمده است، به عنوان یک دستور کلی می فرماید: «آن سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که قصد برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ). آری عاقبت جاه طلبان مستکبر همان عاقبت قارون است که همه چیز خود را بر سر جاه طلبی و استکبار گذاشت و خشم خدا او را گرفت و به زندگی ننگینش پایان داد و برای همیشه مورد لعن و نفرین واقع گشت. ممکن است از عطف کردن فساد به علو فی الارض چنین استفاده شود که افراد برتری جو و جاه طلب سرانجام دست به فساد در ارض می زنند و برای سیراب کردن عطش خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند. جالب اینکه در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم که به هنگام خلافت ظاهری شخصاً در بازارها قدم می زد، افراد گمشده را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها تلاوت می نمود «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» سپس به تفسیر آن می پرداخت به گونه ای که نه تنها شامل زمامداران می شد، بلکه همه صاحبان قدرت را (بهر شکل و هر صورت) شامل می شد. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: هنگامی که این آیه را تلاوت نمود گریه کرد و فرمود: «ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ رَبَّا وَجُودِ آيَةِ هَمَّ آرزوها بر باد رفته است». (۱) شاید منظور امام (علیه السلام) این است: با توجه به اینکه خداوند سرای آخرت را تنها از آن کسانی می داند که حتی اراده برتری جویی در دل ندارند و بذر جاه طلبی در سر نمی پروراند کار بسیار مشکل است. پاورقی ۱. تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۲۵ از مجموع آیاتی که در بالا ذکر شد و بعضی دیگر آیات مشابه به خوبی استفاده می شود که جاه طلبی مخصوصاً اگر با صفات زشت دیگر همچون کبر و غرور و تعصب و لجاجت توأم شود آثار مرگبار در زندگی انسانها دارد و می تواند نه تنها یک فرد بلکه جامعه ای را به سقوط بکشانند.

حُبّ جاه در روایات اسلامی

در روایات اسلامی از این صفت رذیله نکوهش شدید شده گاه تحت عنوان «حُبّ جاه»، گاه تحت عنوان «حُبّ ریاست» و گاه تحت عنوان «شرف» که به عنوان نمونه، روایات ذیل از میان انبوه روایات گلچین شده است: ۱- تأثیر مخرب این رذیله اخلاقی در دین انسان به قدری شدید است که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَا ذُتِّبَانَ ضَارِيَانِ أُرْسِلَا فِي زَرِيئِهِ غَنَمَ أَكْثَرُ فَسَادًا فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالْجَاهِ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ» دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها شوند فساد و خرابی آنها بیشتر از حُبّ مال و مقام در دین انسان مسلمان نیست». (۱) مطابق این بیان، جاه طلبی و مقام پرستی، دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، آنگونه که گرگ گرسنه گوسفندان را. ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُبْتِنَانِ النُّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُبْتِنُ الْمَاءُ الْبُقْلَ» علاقه شدید به مقام و مال، نفاق را در قلب انسان می رویانند همان گونه که آب سبزه را می رویاند». (۲) ۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ» کسی که طالب مقام باشد (و دلباخته آن گردد) هلاک می شود». (۳) ۴- این مسأله به قدری اهمیت دارد که در روایات اسلامی نسبت به ظهور کمترین نشانه های آن هشدار داده شده است از جمله در حدیثی از همان امام بزرگوار می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَهُؤُلَاءِ الرُّؤْسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَّتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ» از این گروه ریاست طلب پرهیزید، به خدا سوگند صدای کفشها پشت سر کسی بلند نمی شود مگر اینکه هم خودش هلاک می شود و هم دیگران را هلاک می کند». (۱) پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۹۲ (حدیث ۳۰۳۴). ۲. المحجّة البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱۲. ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۷، حدیث ۲. صفحه ۲۶ توجه به این نکته لازم است که محرومان در آن زمان غالباً پابرنه ها بودند و کفشهای صدادار مربوط به دنیاپرستان و

ثروتمندان بود، بدیهی است که این گونه افراد برای خدا و معنویت دنبال کسی نمی روند. هدر حدیث دیگری از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره ریشه های اصلی گناهان چنین آمده است: «أَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِسِتِّ خِصَالٍ حُبُّ الدُّنْيَا وَحُبُّ الرِّيَاسِيَّةِ وَحُبُّ الطَّعَامِ وَحُبُّ النِّسَاءِ وَحُبُّ النَّوْمِ وَالرَّاحَةِ؛ نَحْسْتَيْنِ گناهانی که در جهان در برابر فرمان پروردگار انجام گرفت به سبب شش چیز بود: دنیا پرستی، عشق به مقام، علاقه شدید به غذاهای رنگین، علاقه شدید به زنان و علاقه به خواب و راحتی» (۲). ۶- از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَالدُّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ؛ علاقه به مقام و اسم و آوازه در قلب کسی که خوف خدا دارد و از او ترسان است نخواهد بود» (۳). ۷- از همان امام معصوم می خوانیم که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسِيَّةَ بِغَيْرِ حَقِّ حَرَمِ الطَّاعِيَةِ لَهُ بِحَقِّ؛ کسی که ریاست را به ناحق طلب کند از اطاعت خداوند به حق محروم خواهد شد» (۴). این تعبیر به خوبی نشان می دهد که جاه طلبی و حب مقام با حق پرستی در تضاد است. از این حدیث این نکته نیز استفاده می شود که ریاست طلبی بر دو گونه است. پاورقی ۱. همان مدرک، حدیث ۳. ۲. خصال، جلد ۱، صفحه ۳۳۰. ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۹، حدیث ۴. ۷. تحف العقول، صفحه ۲۳۷. صفحه ۲۷

ریاست حق و باطل

در بعضی از آیات قرآن می خوانیم که یکی از خواسته های بندگان خاص خدا (عِبَادُ الرَّحْمَانِ) این است که می گویند: «وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ خداوند! ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» (۱). از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ریاست طلبی همیشه مذموم نیست، بلکه به گفته «علامه مجلسی» (رضوان الله تعالی علیه) در «بحار الانوار»، ریاست بر دو گونه تقسیم می شود، حق و باطل، سپس برای ریاست حق مثال به متصدی شدن مقام فتوا و تدریس و وعظ می زند و می گوید: کسی که اهلیت این کار را دارد و عالم به متون کتاب و سنت است و هدفش هدایت خلق و تعلیم مسائل دین باشد این از نوع ریاست حق است که گاه و جوب عینی یا کفائی دارد، ولی کسی که آگاهی از این امور ندارد یا آگاهی دارد ولی هدفش تنها شهرت طلبی و جلب قلوب و تحصیل مال و مقام است این از نوع ریاست باطل است و این کار کسانی است که به صفت رذیله جاه طلبی گرفتارند. سپس از بعضی از محققان نقل می کند که معنی «جاه» همان تملک دلها و نفوذ در آنهاست. و حکم آن حکم تملک اموال است، اینها همه از اموری است که جزء اهداف زندگی دنیا می باشد و با مرگ پایان می یابد و دنیا مزرعه آخرت است؛ پس کسی که از این امور زاد و توشه ای برای آخرت بگیرد سعادت مند و خوشبخت است و کسی که آن را وسیله هوسرانی قرار دهد بدبخت و بیچاره است (۲). در واقع کسانی که مقام را برای رسیدن به اهداف مقدس اجتماعی و انسانی و به تعبیر دیگر برای اهداف الهی می طلبند نه جاه طلبند و نه مقام پرست؛ آنها در خط امیرمؤمنان علی (علیه السلام) حرکت می کنند که می فرماید: «أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَيْقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا؛ آگاه باشید! به خدا سوگند، خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت، حجت تمام شده است، اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم» (۱). پاورقی ۱. فرقان، آیه ۷۴. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۷ به بعد (با تلخیص). صفحه ۲۸

نشانه های جاه طلبی

افراد جاه طلب را غالباً می‌توان از حرکات و کلمات و رفتارشان شناخت؛ آنها تمایل دارند تمام کارهای نیکی را که انجام می‌دهند تابلو کنند و همه از آن آگاه شوند تا در نزد مردم مقام و منزلتی پیدا کنند. به همین دلیل جاه طلبان غالباً به ریاکاری نیز کشیده می‌شوند چرا که بدون ریاکاری حس جاه طلبی آنها اشباع نمی‌شود لذا بعضی از بزرگان اخلاق جاه طلبی و ریاکاری را همراه یکدیگر در کتابهای خود عنوان کرده‌اند (۲). بسیاری از جاه طلبان حتی علاقه دارند کارهایی را هم که انجام نداده‌اند به حساب آنها بگذارند و به مضموت آیه شریفه: «وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا» دوست دارند نسبت به کار نیکی که انجام نداده‌اند مورد ستایش قرار گیرند! (۳) هدف آنها کسب و جاهت عمومی و اسم و آوازه است از هر طریقی که باشد نه برای اینکه وجاهت عمومی را مقدمه‌ای برای انجام اصلاحات اجتماعی و کارهای خیر قرار دهند، بلکه به این منظور که مردم آنها را بستايند و در برابر آنها خضوع کنند، و به مدح ستایش آنها پردازند. جاه طلبان سعی می‌کنند به سراغ کارهایی بروند که اسم و آوازه و شهرتی در آن است، هر چند بازده ضعیف داشته باشد و هرگز به کارهایی که سروصدا و آوازه‌ای ندارد تمایل نشان نمی‌دهند هر چند فایده آن برای جامعه فوق العاده زیاد باشد. پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.۳. به محجة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۰۶ به بعد مراجعه شود که در حدود صد صفحه درباره این دویخت نموده است. ۳. آل عمران، آیه ۱۸۸. صفحه ۲۹ جاه طلبان توقع و انتظار دارند دائماً مدح آنها شود، کمترین نقد و نکوهش از آنها به عمل نیاید، انتظار دارند در مجالس همه آنها را احترام کنند و کسی بالاتر از آنها ننشیند، در اثناء سخنان آنها سخن نگوید و به اصطلاح سخن آخر، سخن آنها باشد. افرادی که آنها را تکریم و تعظیم می‌کنند در نظر آنها افراد با معرفتی هستند و افرادی که نسبت به آنها اعتنایی ندارند، افرادی بی معرفت و نمک نشناسند؛ به همین دلیل این افراد غالباً مورد تنفرند و اگر نیازمندی به آنها مراجعه کنند از روی اجبار و ناچاری است. این افراد بسیار زود شناخته می‌شوند حتی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ شَرَّ رَأْسِ كُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوَطَّأَ عَقِبَهُ» کسانی که دوست دارند مردم پشت سر آنها بیفتند بدترین شما هستند. (۱) در حدیث دیگر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُمْتَلَّ لَهُ الرَّجَالُ فَلْيَتَّبِعْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ» کسی که دوست دارد مردم دست به سینه در مقابل او بایستند خود را مهیای آتش دوزخ کند! (۲) دیگر از نشانه‌های آنها این است که آنها در دنیائی از وهم و خیال به سر می‌برند و آنچه را در واقعیت عینی از مقام و منزلت به دست نمی‌آورند، در عالم اوهاام و خیالات برای خود فراهم می‌سازند.

اسباب و انگیزه های حبّ جاه

مرحوم «فیض کاشانی» در بحث «حبّ جاه» سخن جالبی دارد، می‌گوید: «تعلّق خاطر مردم به جاه و مقام، و یا به تعبیر دیگر مالکیت قلوب و دلها بیش از تعلّق خاطر آنها به مال و ثروت است زیرا رسیدن به مال از طریق جاه آسان تر است از رسیدن به جاه از طریق مال، چه اینکه بسیاری کسانی که اموال زیادی دارند ولی بر قلوب مردم حاکم نیستند، اما کسانی که بتوانند در دلهای مردم نفوذ کنند به دست آوردن مال و ثروت برای آنان آسان است». پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۹، حدیث ۸. ۲. مکارم اخلاق، جلد ۱، صفحه ۲۶. صفحه ۳۰ ثانیاً- اموال در معرض تلف قرار دارد و نگهداری آن آسان نیست ولی اگر کسی بتواند مالکیت قلوب را برای خود فراهم سازد حفظ آن آسانتر است (هر چند در این راه آسان است). ثالثاً- معمولاً مالکیت دلها روز به روز گسترده تر می‌شود بی آنکه نیاز به زحمت فراوانی داشته باشد و همان ثناخوانی مردم برای گسترش آن کافی است در حالی که برای افزایش مال معمولاً زحمت فراوانی لازم است. (۱) گرچه مرحوم «فیض» مطالب بالا- را برای بیان محبوبیت «جاه و مقام» ذکر کرده ولی از یک نظر می‌توان آنها را انگیزه های «حبّ جاه» شمرد چرا که وقتی جاه و مقام سبب افزایش مال و رسیدن به آرزوها و هوا گردد و اضافه بر آن سبب خضوع و تواضع مردم شود، طبیعی است که نظرها به سوی آن جلب می‌شود به طوری که می‌توان گفت کمتر کسی است که از حبّ جاه هر چند به صورت ضعیف و کم رنگ خالی باشد و در عبارت معروفی در السنه بزرگان آمده است:

«آخِرُ مَا يُخْرَجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ» آخرین چیزی که از دلهای انسانهای راستین خارج می شود، جاه طلبی است. (۲) دیگر از اسباب «جاه طلبی» «حب ذات» افراطی است که انسان برای اشباع آن به هر کاری دست می زند و سعی می کند با دست و پا کردن مقامات بالاتری در اجتماع، خود را راضی کند. عقده حقارت و خودکم بینی نیز، عکس العملهای متفاوتی می تواند داشته باشد از جمله «جاه طلبی» است؛ افرادی که به هر دلیل تحقیر شده اند و حقارت آنها را رنج می دهد سعی می کنند از طریق جاه طلبی و بلند پروازی این شکست درونی خود را جبران نمایند. حسادت نسبت به دیگران و همچنین کینه توزی و انتقام جوئی نیز می تواند از اسباب این صفت رذیله باشد تا از این طریق دیگران را در موضع پست تر قرار دهد و حسادت خود را عملی کند یا از افراد مورد نظر انتقام بگیرد. پاورقی ۱. محجۀ البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱۵-۱۱۶ با تلخیص. ۲. این عبارت را به عنوان روایت در کتب روایی مانند بحار، وسائل و مستدرک الوسائل با بررسی کامل نیافتیم. صفحه ۳۱ کوتاه سخن این که جاه طلبی از صفات رذیله پیچیده ای است که ریشه در بسیاری از رذیله های دیگر دارد.

طرق درمان جاه طلبی

با توجه به بحثهایی که در گذشته برای پیشگیری یا درمان رذائل اخلاقی داشته ایم یک اصل کلی برای ما روشن شده است که اگر گرفتاران در چنگال رذایل اخلاقی به پیامدهای سوء این صفات بیندیشند غالباً به فکر درمان و ترک آن خواهند افتاد. این اصل در مورد جاه طلبی نیز صادق است، اگر جاه طلبان بدانند این صفت رذیله نه تنها آنها را از خدا دور می سازد، بلکه در نظر خلق خدا نیز منفور می شوند، مردم از آنها می گریزند و دوستان خود را به آسانی از دست می دهند، این صفت، آنها را به ریاکاری که از خطرناکترین گناهان است می کشاند، و حتی گاه همچون «سامری و قارون» به کفر و مقابله با پیامبران الهی سوق می دهد، آنها اگر بدانند که جاه طلبی همچون گرگی که در میان گله گوسفندان بی دفاع، وارد شود دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، و نفاق را در دل می رویاند همان گونه که آب، گیاهان را در زمین می رویاند، به یقین در کار خود تجدید نظر خواهند کرد. آنها اگر به ناپایداری دنیا و کوتاه بودن عمر و عاریتی بودن نعمتها بیندیشند، و به گفته بعضی از بزرگان اخلاق، بدانند که اگر تمام کسانی که در شرق و غرب جهان هستند سالها برای انسان سجده کنند چیزی نمی گذرد که نه سجده کننده باقی می ماند و نه مسجود؛ مسلماً بیدار می شوند. صفحه ۳۲ مطالعه حالات فرعونها، نمرودها، قارونها، سامریها، و پایان اسف انگیز زندگی آنها نیز درس دیگری برای بیداری و هوشیاری جاه طلبان است اینها از یکسو، و از سوی دیگر جاه طلبی از ضعف ایمان مخصوصاً اعتقاد به توحید افعالی سرچشمه می گیرد و با تقویت پایه های ایمان برطرف می شود، کسی که آگاه از عظمت خدا باشد می داند که تمام عالم آفرینش در برابر ذات پاک او ذره ناچیزی است، به علاوه می داند عزت و ذلت، عظمت و حقارت در دست او است و از همه مهمتر دلهای بندگان در کف با کفایت او می باشد از همه اینها گذشته اقبال مردم که افراد جاه طلب به آن دل بسته اند و ادبار آنها که از آن بیم و هراس دارند به قدری ناپایدار است که برای آن حسابی نیست و به گفته بعضی، ادبار و اقبال دلها همچون دیگی که در حال جوشیدن است دائماً در حال تغییر است و کسی که بر اساس آن برنامه ریزی کند مانند کسی است که بخواهد روی امواج دریا بنائی بسازد و سرمایه گذاری در این راه قطع نظر از زیانهای آخرت در دنیا نیز عاقلانه نیست. اینها همه طرق درمان از جنبه های علمی بود، اما در جنبه های عملی راه درمان این است که خود را در شرایطی قرار دهد که «حب جاه» را بشکند، مثلاً در مجالس در جایی بنشیند که افراد عادی و نه شخصیت ها می نشینند، لباس خود را لباسی انتخاب کند که افراد متوسط یا نیازمند آن را می پوشند، و همچنین در مرکب و خانه و تغذیه و مانند آن. بعضی از بزرگان علم اخلاق معتقدند بهترین راه برای قطع حب جاه، دوری گزیدن از مردم و روی آوردن به گمنامی است مشروط بر این که انتخاب این روش ها نیز ناخودآگاه وسیله ای برای کسب جاه در نظر مردم نباشد. بسیاری از متصوفه و مدعیان عرفان برای شکستن حب جاه به کارهایی روی آورده و می آورند که هرگز با

موازین شرع سازگار نیست و عجب این که گاه نام این گناهان بین را «گناهان صوری»! می‌گذارند که قابل اغماض و جبران است! مرحوم «فیض کاشانی» نقل می‌کند یکی از شاهان قدیم قصد کرد به حضور یکی از زهّاد زمان برسد، آن زاهد هنگامی که احساس کرد او دارد نزدیک می‌شود سفارش کرد نان و سبزی برای او حاضر کنند و با ولع و حرص به خوردن نان و سبزی پرداخت، در حالی که لقمه‌های بزرگ بر می‌داشت هنگامی که شاه این منظره را دید زاهد از چشم او افتاد و بدون گفتگو بازگشت، زاهد گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَيَّرَ فَكَّ عَنِّي شُكْرَ خَدَائِي رَا كِه تُو رَا اَز مَن مَنصَرَفِ سَاخَت». صفحه ۳۳ از بعضی دیگر نقل می‌کنند که گاه مشروبات غیر الکلی را در ظرفی که رنگ شراب به آن می‌داد می‌نوشید تا مردم گمان کنند شراب خوار است و از چشم آنها بیفتد! و از دیگری نقل می‌کنند که در منطقه‌ای به زهد معروف شده بود و مردم به او اقبال کردند، او وارد حمام شد و عمداً لباس شخص دیگری را مخفیانه پوشید و بیرون آمد و سر راه ایستاد، تا مردم او را شناختند و گرفتند و زدند و لباس را از او باز پس گرفتند، و گفتند: این مردی است کلاه بردار و از او دوری می‌کردند!! بی‌شک این گونه کارها در بعضی از موارد حرام مسلم و مواردی مکروه است و هرگز شرع اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان خود را با ارتکاب این اعمال زشت بد نام کند و از چشم مردم بیندازد، همان گونه که سوء ظن به خلق خدا از نظر اسلام ممنوع است، ایجاد عوامل سوء ظن نیز مجاز نیست. بنابراین برای درهم شکستن حبّ جاه باید راه‌هایی را برگزید که با موازین شرع و معیار عقل سازگار است و با وجود طرق مشروع، معنی ندارد که انسان با این بهانه‌ها به سراغ اموری برود که نامطلوب و یا نامشروع است. و عجب این که مرحوم «فیض کاشانی» بعد از ذکر نمونه‌هایی از آن چه در بالا آمد (خوردن مشروب حلال در ظرفی که آن را به صورت مشروبات الکلی نشان می‌دهد) می‌افزاید از نظر فقهی مجاز بودن ارتکاب چنین عملی محل تأمل است ولی اهل حال گاهی خود را به اموری درمان می‌کردند که فقیه هرگز به آن فتوا نمی‌دهد و این راه برای اصلاح قلب می‌شمرند، و سپس این گونه گناهان صوری را به اعمال نیک جبران می‌نمودند، سپس داستان دزد حمام را ذکر می‌کند. (۱) صفحه ۳۴ اگر این سخن را بعضی از متصوّفه می‌گفتند چندان جای تعجب نبود، اما از فقیه معتبری همچون فیض کاشانی، این سخن بعید است، تصرّف در اموال دیگران و لباس دیگری در حمام، مخصوصاً برای ایجاد سوء ظن و بدبینی، گناه مسلمی است نه گناه صوری و ارتکاب گناه نه مناسب اهل حال است نه مایه اصلاح قلب، اضافه بر این، با وجود طرق مشروع و مباح چه دلیلی دارد که انسان به سوی این کارهای زشت و غیر منطقی کشیده شود. به نظر می‌رسد که این عالم بزرگوار در این بخش از کلمات تحت تأثیر سخنان «غزالی» در «احیاء العلوم» واقع شده و غزالی از این گونه سخنان بسیار دارد، و شاید هم نظر مرحوم «فیض» فقط نقل قول بوده نه تأیید. فرقه «ملامتیه» (۲) که یکی از فرق معروف صوفیه است در انتخاب این روش برای گمنامی و بدنامی، افراط می‌کردند، و به همین دلیل به عنوان «ملامتیه» معروف شدند، ولی اسلام هرگز با این کارهای غیر عاقلانه و دور از منطوق عقل و شرع موافقت نمی‌کند و برای رسیدن به اهداف مطلوب اسباب مشروع را توصیه می‌کند. البته باید توجه داشت که مرحوم فیض در دیگر از سخنانش اعمال و روشهای ملامتیه را که سعی داشتند با ارتکاب گناهان کبیره خود را از چشم مردم بیندازند نفی می‌کند، و آن را مجاز نمی‌شمرد. پاورقی ۱. المحجّة البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۳۰. ۲. ملامتیه طایفه‌ای بودند از صوفیه که در قرن سوم هجری و بعد از آن در خراسان شهرت یافتند، آنها بدگمانی در حق نفس را نخستین قدم حسن ظن به حق که اصل معرفت است می‌دانستند از این رو بر خلاف صوفیان پشیمینه پوش عصر خویش، سعی داشتند از حیث لباس و رفتار و احوال ظاهری با سایر مردم تفاوت نداشته باشند مخصوصاً سعی داشتند که هرگز در اظهار خیر و اخفاء شرّ نکوشند و برای این کار به پندار خود گرفتار ریا و جاه طلبی نشوند، از اظهار قبائح و معایب نفس در نزد توده مردم ابا نداشتند، و خویشان را عمداً در معرض ملامت خلق قرار می‌دادند تا مغرور نشوند (و مرتکب اعمالی می‌شدند که انسان از آن وحشت می‌کند. شرح بیشتر در این زمینه را در کتاب جلوه حق، صفحه ۶۳ و ۶۴ مطالعه فرمائید. صفحه ۳۵

اشاره

بهانه جویی و لجاجت را می‌توان از مهمترین موانع درک حقیقت دانست زیرا این امر سبب می‌شود که انسان به حق نرسد بلکه در باطل راسخ تر گردد! منظور از بهانه جویی و لجاجت این نیست که انسان برای کشف حقیقت پافشاری کند و پی در پی سؤال مطرح نماید، زیرا سؤال کلید اصلی کشف حقایق است، بلکه منظور این است، بعد از آشکار شدن حق باز هم بر سخن باطل یا عمل نادرست خود پای بشارد، و یا تشبث به بهانه‌ها و عذرهای واهی و سخنان دور از منطقی از پذیرش حق سر باز زند. این صفت رذیله ممکن است به صورت خصوصی در فرد یا افرادی ظاهر شود، یا به صورت عام مبدل به خلق و خوی یک ملت گردد. تاریخ نشان می‌دهد که در میان اقوام پیشین، بنی اسرائیل بیش از همه لجوج و بهانه جو بودند، و به همین دلیل آیات بسیاری از قرآن از لجاجت آنها سخن می‌گوید که در تفسیر آیات به خواست خدا به آن خواهیم پرداخت. می‌توان گفت در میان تمام اقوام نادان و خودخواه و خودپرست که حاضر نیستند به آسانی اعمال و رفتار خود را از دست دهند این رذیله اخلاقی وجود دارد. به هر حال این خوی زشت از زیانبارترین خویهای شیطانی است، و شاید نخستین کسی که درس لجاجت را به لجوجان آموخت، شیطان بود. و به قدری آثار مرگبار آن زیاد است که گاه سرچشمه جنگهای خونین می‌گردد و نفوس و اموال را برباد می‌دهد و شهرهای آباد را ویران می‌سازد. صفحه ۳۶ با این اشاره به قرآن مجید و روایات اسلامی باز می‌گردیم و سپس از تحلیل های مختلف در مورد عوامل این خوی زشت و آثار زیانبار آن و طرق درمان آن سخن خواهیم گفت. ۱- وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجَوَابِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. (مؤمنون - ۷۵) ۲- اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَزُوقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ. (ملک - ۲۱) ۳- قَالَ اَنْظِرْنِي اِلَى يَوْمٍ يُعْتَبُونَ - قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَبِمَا اَعْوَيْتَنِي لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ مِنْ رِطَابِكَ الْمُسِيءَةِ تَقِيْمٌ. (اعراف - ۱۴ تا ۱۶) ۴- قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا - فَلَمَّ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فَرَارًا - وَاِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي اِذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَاصَرُّوْا وَاسْتَكْبَرُوْا اسْتِكْبَارًا. (نوح - ۵ تا ۷) ۵- فَارْجِعُوْا اِلَى اَنْفُسِكُمْ فَقَالُوْا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُوْنَ - ثُمَّ نَكَسُوْا عَلٰى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُوْنَ - قَالَ اَفْتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ... قَالُوْا حَرِّقُوْهُ وَانصُرُوْا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِيْنَ. (انبیاء - ۶۴ تا ۶۸) ۶- وَاذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً، قَالَ اتَّخَذْنَا هٰذِهِمْ قَالِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ... فَذَبَحُوْهَا وَ مَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ. (بقره - ۶۷ تا ۷۱) ۷- وَاذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصّٰعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُوْنَ - ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ. (بقره - ۵۵ و ۵۶) ۸- قَالُوْا يَا مُوسٰى اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا اَبَدًا مَا دَامُوْا فِيْهَا فَاذْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا اِنَّا هَهُنَا قَاعِدُوْنَ. (مائدة - ۲۴) صفحه ۳۷ ۹- وَقَالُوا يَا اَيُّهَا السّٰحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عٰهَدْتَ عِنْدَكَ اِنَّا لَمُهْتَدُوْنَ - فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ اِذَا هُمْ يَنْكَبُوْنَ. (زخرف - ۴۹ و ۵۰) ۱۰- اَوْ يَكُوْنَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ اَوْ تَرْقٰى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُجَيْجِكَ حَتّٰى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتٰبًا نَقْرُوْهُ قُلْ سُبْحٰنَ رَبِّيْ هَلْ كُنْتُ اِلَّا بَشَرًا رّسُوْلًا. (اسراء - ۹۳)

ترجمه

۱- و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی‌شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت میورزند و (در این وادی) سرگردان می‌مانند! ۲- آیا آن کسی که شما را روزی می‌دهد اگر روزیش را باز دارد (چه کسی می‌تواند نیاز شما را تأمین کند؟! و لی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت میورزند! ۳- گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می‌شوند مهلت ده» (و زنده بگذار) فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی» - گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می‌کنم!» ۴- (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم، - اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامری،

انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند! ۵- آنها به وجدان خویش باز گشتند، و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمگرید» - سپس بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان رابه کلی فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند! - (ابراهیم) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زبانی به شما می رساند؟» (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان؟).... گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است!». ۶- و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟!» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!»... سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آن را سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند. صفحه ۳۸ ۷- و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه ای شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید - سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم، شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید. ۸- (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته ایم!» ۹- (وقتی گرفتار بلا می شدند) می گفتند: «ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این بلا برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت (و ایمان می آوریم!)». ۱۰- یا برای تو خانه ای پرنقش و نگار از طلا باشد یا به آسمان بالا روی حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!» - بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی!) مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم!».

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

در نخستین آیه سخن از کافران لجوج است که وقتی مشمول نعمتهای خداوند می شوند و امواج بلاها را از آنها برطرف می کند، شاید از طریق محبت و رأفت بیدار شوند بر غرورشان افزوده می شود، و به طغیانشان ادامه می دهند، می فرماید: «اگر به آنها رحم کنیم و ناراحتی آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان اصرار میورزند و سرگردان می شوند (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوفِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ). آری این گروه لجوج به گواهی آیات قبل از این آیه گاه پیغمبر را دیوانه می خواندند، و گاه انتظار داشتند پیامبر (صلی الله علیه وآله) تسلیم سخنان آنها باشد، و هر معجزه روشن و آیه بینه را می دیدند باز بر انکار اصرار می ورزیدند، و خداوند برای بیدار کردن آنها گاه آنها را در فشار بلاها قرار می داد و گاه نعمت فراوان به آنان ارزانی می داشت، نه آن بلا و عذاب، و نه این نعمت و رحمت، هیچ یک در آنها اثر نداشت چون لجوج و متعصب و نادان بودند صفحه ۳۹ به گفته بعضی از مفسران، طغیان اشکال مختلفی دارد، طغیان علم، همان تفاخر، و طغیان مال، بخل و طغیان عبادت، ریا و طغیان نفس، پیروی از شهوات (۱) و انسان بر اثر لجاجت گرفتار همه این طغیانها می شود. در دومین آیه باز سخن از مشرکان لجوج است که به هیچ قیمت حاضر نبودند تسلیم منطق گویا و روشن پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شوند، و خدایان ساختگی خود را رها سازند. قرآن مجید در این آیه می گوید: «آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را قطع کند و از شما باز دارد (آیا بتهای می توانند به شما روزی دهند؟) ولی آنها در سرکشی و فرار از حق لجاجت می ورزیدند» (أَمْ نَهْدَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ). قرآن مجید مکرر این سخن را در برابر بت پرستان تکرار می کند که از بتهای شما هیچ کاری ساخته نیست، نه از شما در برابر دشمن دفاع می کنند و نه به شما روزی می دهند، نه با شما سخن می گویند، نه زبانی دارند و نه

نفعی و نه عقل و نه شعوری، با این حال دلیل پرستش آنها چیست؟ ولی با این که آنها هیچ پاسخی برای این سخن نداشتند باز هم لجوجانه به پرستش بتها ادامه می دادند. در سومین بخش از این آیات به نخستین لجوج و متعصب یعنی شیطان اشاره می کند، هنگامی که بر اثر تکبر، مطرود درگاه خداوند شد و مقام منیعی را که در میان فرشتگان داشت به کلی از دست داد، و بر اثر خودبزرگ بینی، بی نهایت حقیر و ناچیز گشت، قاعدتاً می بایست متوجه اشتباه بزرگ خود شود، و به سوی خدا باز گردد، و این آلودگی را با آب توبه بشوید و آتشی را که بر دامنش نشسته با اشک شرمساری خاموش کند، ولی این کار را نکرد، بلکه تلاش کرد که در لجن زار عصیان باز هم فروتر رود و این دلیلی جز تکبر و حسادت و لجاج نداشت، تصمیم گرفت از آدم و فرزندان او انتقام بگیرد و آنها را با وسوسه های خود گمراه کند، نه تنها یک روز و دو روز، و یک ماه و یک سال، بلکه تا پایان دنیا به این کار زشت و نفرت انگیز ادامه دهد، همه جا بزم گناه را گرم کند و در هر اجتماعی لجن پراکنی نماید و تا آنجا که می تواند زن و مرد و کوچک و بزرگ را به فساد و بدبختی بکشاند پاورقی ۱. روح البیان، جلد ۶، صفحه ۹۸. صفحه ۴۰ اینجا بود که عرض کرد: «خداوند! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده و زنده بگذار - فرمود: درخواست تو را پذیرفتم، تو از مهلت داده شدگان هستی (اکنون با این عمر طولانی عجیب چه کاری می خواهی انجام دهی) عرض کرد: حال که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و برای آنها کمین می کنم (و از هر سو به گمراه ساختن آنها می پردازم) (قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ - قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ - قَالَ فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ). بی شک عمر طولانی سرمایه بزرگی برای هر کس می تواند باشد که در آن بر حسنات خود بیفزاید، اشتباهات خود را اصلاح کند، و اگر گذشته تاریکی داشته است آن را مبدل به آینده ای نورانی کند، ولی این عمر طولانی برای طاغیان و یاغیان و لجوجان نتیجه معکوس داشت. اجابت دعای او در زمینه این عمر طولانی یک رحمت الهی بود و شاید پاداشی بود برای عبادت چندین هزار سال او در دنیا، شاید بیدار شود و باز گردد، ولی این نعمت هنگامی که به دست افراد لجوج، طاغی و یاغی بیفتد تبدیل به نعمت می شود. چهارمین آیه سخن از لجاجت قوم نوح (علیه السلام) است که در برابر پیامبر بسیار مهربان و دلسوز که شب و روز برای هدایت آن ها تلاش و کوشش می کرد و در خلوت و جلوت برای نجات آنها می کوشید و چه سرسختی عجیبی نشان داد. صفحه ۴۱ نوح (علیه السلام) از آنها به درگاه خدا شکایت برد، و گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم اما دعوت من جز فرار از (حق) بر آنها نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامری، آنها انگشتان خویش را در گوشها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار و لجاجت ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند». (قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَ إِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَ أَصَابُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا). این چه تعصب و لجاجتی است که انسان برای آن که حرف حق را نشنود، انگشت در گوش خود بگذارد و برای این که چهره حق طلبان را نبیند لباسش را بر خود پیچد، و همچون کبک سر به زیر برف کند، و از حق بگریزد. حق گریزی و حق ستیزی نیز حساسی دارد و آنها بی حساب در این راه می دویدند و عاملی جز لجاجت و تعصب و استبداد نداشتند. چگونه انسان بیمار ممکن است از طیب خود بگریزد و گرفتار در ظلمات، پشت به چراغ کند، و غریق در گرداب، دست نجات دهنده خود را عقب بزند، این چیزی است که راستی حیرت هر کس را بر می انگیزد ولی لجاج و عناد و استکبار، از این چهره ها بسیار دارد. در میان پیامبران الهی هیچ کس به اندازه نوح (علیه السلام) قوم خود را دعوت نکرد، نهصد و پنجاه سال گفت و گفت و اصرار و تأکید کرد، و لیل و نهار که ممکن است اشاره به حضور در جلسات خصوصی آن ها در شبها و در جلسات عمومی آن ها در روزها باشد، دعوت روشنگرانه خود را ادامه داد، ولی جز گروه اندکی ایمان نیاوردند و به گفته بعضی به طور متوسط هر دوازده سال تنها یک نفر ایمان آورد. تعبیر به «وَجَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ» انگشت هایشان را در گوششان گذاشتند» با این که انسان نوک انگشت را برای نشنیدن در گوش می گذارد شاید اشاره به شدت حق گریزی آنها است، گویی می خواستند تمام انگشت را در گوش کنند تا سخن حق را نشنوند. صفحه ۴۲ تعبیر به

«فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا- فِرَاراً»؛ دعوت من جز فرار بر آنها نیفزود» نشان می‌دهد که دعوت نوح (علیه السلام) در آنها نتیجه معکوس داشت، آری افراد لجوج و عنود و مستکبر هنگامی که صدای حق طلبان را می‌شنوند، بر لجاجت خود می‌افزایند، همچون مزبله ای که آب باران در آن فرو ریزد که عفونت آن گسترده تر می‌شود. در پنجمین آیه اشاره به لجاجت قوم ابراهیم (علیه السلام) و بت پرستان بابل است هنگامی که ابراهیم (علیه السلام) با دلیلی دندان شکن بی اعتباری خدایان ساختگی و موهوم آنها را ثابت کرد و بعد از شکستن همه بتها - بجز بت بزرگ - از آنها - خواست که از بت بزرگ بپرسند چه کسی این بلا را بر سر سایر بتها آورده، آنها یک لحظه بیدار شدند و خود را در درون جان ملامت و سرزنش کردند، همان بیداری که اگر ادامه می‌یافت، آنها را از خط شرک به توحید می‌کشاند ولی ناگهان تعصب و لجاجت آنها گل کرد، و آنگونه که قرآن می‌گوید: «سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (اشاره به این که حکم وجدان را فراموش کردند و گفتند) تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند» (ثُمَّ نَكِسُوا عَلَي رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ). ابراهیم (علیه السلام) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه سودی برای شما دارد و نه زیانی؟ اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می‌کنید، آیا عقل ندارید؟» (قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ). اگر انسان، لجوج و متعصب نباشد هنگامی که با چشم خود می‌بیند آنچه را پناهگاه مشکلات خود می‌شمرد، و در حوادث سخت و روزهای گرفتاری و طوفانی به آن پناه می‌برد، اکنون چنان ذلیل و درمانده شده که حتی شکننده خود را نمی‌تواند معرفی کند تا عابدان به یاری معبود برخیزند، و بندگان به یاری خدایان، نباید برای همیشه از خواب غفلت بیدار شود، و این افکار خرافی و اعتقادات سخیف را از مغز خود بیرون بریزد. صفحه ۴۳ آری لجاجت و تعصب، حجاب سخت و سنگینی است تا آنجا که انسان را از واضح ترین مسایل بی خبر می‌کند. جالب این که در آیه نخست می‌گوید: «فَرَجِعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ»؛ آنها بازگشت به عقل و وجدان خود کردند». تعبیری که حکایت از بیداری و هوشیاری می‌کند، ولی در آیه بعد می‌گوید: «ثُمَّ نَكِسُوا عَلَي رُؤُوسِهِمْ»؛ آنها بر سرهاشان واژگون شدند». تعبیری که حاکی از عقب گردی جاهلانه و غیر منطقی و خالی از فکر و اندیشه است در ششمین آیه سخن از لجاجت بنی اسرائیل است، لجاجتی بی نظیر و کم سابقه یا بی سابقه، در این آیه و آیات قبل از آن، اشاره به داستان قتل مشکوکی که در بنی اسرائیل رخ داد می‌کند، قتلی که نزدیک بود طوایف بنی اسرائیل را به جان هم بیندازد، و سبب جدال و خونریزی عظیمی شود. موسی (علیه السلام) فرمود: من به فرمان خدا قاتل را به شما معرفی می‌کنم، گاوی را ذبح کنید و بخشی از بدن آن را به پیکر مقتول بزنید خودش قاتل را معرفی می‌کند. این پیشنهاد عجیب مایه حیرت همه بنی اسرائیل شد و در عین حال مایه امیدواری، جای این داشت که هر چه زودتر بروند و دستور موسی (علیه السلام) را اجرا کنند و به غائله پایان دهند، ولی با نهایت شگفتی شروع به اشکال تراشی و لجاجت کردند، گاهی گفتند سنّ این گاو چقدر باید باشد؟ و گاهی پرسیدند رنگ آن چه باشد؟ گاه از نوع آن پرسیدند و گاه از کار آن و به خاطر این سؤالات بیجا شانس پیدایش گاو مورد نظر را لحظه به لحظه کمتر ساختند، و سرانجام با زحمت زیاد و جستجوی بسیار گاوی را با آن اوصاف یافتند و به قیمت بسیار گزافی خریدند، در حالی که اگر همان اول هر گاوی به دستشان می‌افتاد ذبح می‌کردند، مشکل حل بود، چرا که اگر «مأمورٌ به» قید و شرطی داشت می‌بایست در مقام حاجت بیان شود، همان گونه که اصولیون گفته اند: «تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است». در واقع این سؤالات و موشکافی های پی در پی، نشان می‌دهد که آنها به حکمت پروردگار ایمان نداشتند، زیرا خداوند حکیم آنچه از شرایط لازم باشد خودش بیان می‌کند، نیاز به سؤال ندارد، شاید بنی اسرائیل می‌خواستند با این بهانه جویی ها و لجاجت ها، موسی (علیه السلام) شرایطی را پیشنهاد کند که اصلاً چنین گاوی پیدا نشود تا به ماجراجویی خود ادامه دهند، قرآن در آیه فوق می‌فرماید: «(به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی (علیه السلام) به قوم خود گفت خداوند به شما دستور می‌دهد، ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود، و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ (موسی گفت) به خدا پناه می‌برم از این که از جاهلان باشم». (وَ اِذْ

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَجِدُنا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ). صفحه ۴۴ با این که آیات این سوره به خوبی نشان می دهد که اختلاف و نزاع در میان بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتل بسیار بالا گرفته بود، و روی این حساب می بایست هر چه زودتر دستور موسی (علیه السلام) که از سوی خداوند به آنها ابلاغ شد برای پیدا کردن قاتل اجرا شود، ولی با این حال لجاجت و خیره سری و بهانه جویی بنی اسرائیل اجازه نمی داد موضوع خاتمه یابد و آنقدر سؤال کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت که عملاً پیدا کردن چنان گاوی به صورت مسأله پیچیده و بغرنجی در آمد، گاوی که ماده باشد، زرد یکدست و کاملاً خوشرنگ، نه پیر از کار افتاده، نه زیاد جوان، گاوی که نه شخم زده باشد و نه برای زراعت با آن آب کشی کرده باشند، و هیچ گونه عیب و نقص و رنگ دیگری نیز نداشته باشد. بدیهی است پیدا کردن چنین گاوی امر ساده ای نبود، ولی یک جمعیت لجوج و بهانه گیر باید کفاره لجاجت و بهانه جویی خود را بدهد، ناچار برای پیدا کردن چنین گاوی به همه جا سر زدند و هنگامی که آن را پیدا کردند مجبور شدند به قیمت بسیار گزافی خریداری کنند، سپس آن را ذبح نموده بخشی از بدن گاو مذبوح را بر بدن مقتول زدند و او به اعجاز الهی زنده شد و قاتل خود را معرفی کرد.

قسمت دوم

صفحه ۴۵ هفتمین بخش از آیات نیز درباره لجاجت عجیب بنی اسرائیل است آنجا که اطراف موسی (علیه السلام) را گرفتند و به اصطلاح معروف دو پای خود را در یک کفش کردند و گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که ترتیبی دهی که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً). ظاهراً آنها می دانستند خدا جسم نیست و مکان و جهت ندارد، ولی این سخن را از سر لجاجت و طغیان و سرکشی و استکبار به موسی (علیه السلام) گفتند، خداوند نیز برای این که عدم امکان رؤیت خدا را آشکارتر و ظاهرتر سازد، و نیز این لجوجان را گوشمالی دهد، به آنها دستور داد هفتاد نفر از بزرگان قوم خود را برگزینند که همراه موسی (علیه السلام) به کوه طور روند و پاسخ این درخواست عجیب خود را در آنجا بشنوند و برای بقیه بازگو کنند. هنگامی که به کوه طور آمدند، موسی (علیه السلام) از طرف آن ها تقاضای مشاهده کرد و عرضه داشت پروردگارا خودت را به من نشان ده تا با چشم تو را ببینم، خطاب آمد که هرگز مرا نخواهی دید ولی نگاهی به کوه کن، ما جلوه ای از جلوات ذات خود را (به صورت صاعقه ای) بر کوه می فرستیم اگر کوه در مقابل این جرعه کوچک تاب مقاومت را نداشت، فکر رؤیت خدا را از مغز خود بیرون کنی. صاعقه عظیمی در گرفت، صدای مهیب آن فضا را پر کرد، زلزله عجیبی در کوه افتاد، صخره های بزرگ متلاشی شدند و بنی اسرائیل از وحشت قالب تهی کردند و جان باختند، تنها موسی (علیه السلام) زنده ماند و او هم بیهوش شد همان گونه که قرآن در ذیل آیه بالا در یک اشاره کوتاه می فرماید: «صاعقه شما را فرا گرفت در حالی که نگاه می کردید» (و به دنبال آن همگی از وحشت جان باختید) (فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ). هنگامی که موسی (علیه السلام) به هوش آمد، برای این که مشکلی پیش نیاید از خداوند تقاضای بازگشت آنها را به دنیا کرد، و عرضه داشت خداوندا ما را به کارهای این سفیهان بنی اسرائیل مجازات مکن. دعای موسی (علیه السلام) اجابت شد و همگی به حیات و زندگی مجدد باز گشتند، همان گونه که قرآن در آیه بعد می فرماید: «شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم شاید شکر نعمت او را بجای آورید» (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). صفحه ۴۶ از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن شد که هرگز حضرت موسی (علیه السلام) این تقاضا را از سر میل و خواسته خود نکرد، بلکه مأمور بود تقاضای بنی اسرائیل را در پیشگاه خدا تکرار کند، تا هم یک درس علمی به آنها داده شود و بفهمند جایی که تاب مشاهده صاعقه یعنی یک جرعه کوچک در معیار آفرینش را ندارند چگونه تقاضای مشاهده پروردگار را دارند؟ و هم مجازات و گوشمالی باشد برای این سرکشان لجوج که بیهوده در برابر یک امر محال اصرار و پافشاری نکنند. در هشتمین بخش از آیات، باز سخن از لجاجت بنی اسرائیل است هنگامی که خداوند آنان

را بر دشمنانشان پیروز کرد، و شرّ فرعون و فرعونیان قطع شد به سوی سرزمین مقدّس یعنی بیت المقدس که آرزوی آنها وصول به آن بود حرکت کردند هنگامی که به نزدیک بیت المقدس رسیدند از سوی خداوند به آنها فرمان داده شد وارد این سرزمین شوید و از مشکلات آن نترسید، ولی آنها به موسی (علیه السلام) گفتند: در این سرزمین جمعیتی زورمند (به نام عمالقه) زندگی می کنند و تا آنها از آنجا خارج نشوند ما وارد آن نخواهیم شد. بعضی از مؤمنان راستین به آنها توصیه کردند شما از عمالقه نترسید، وارد دروازه شهر شوید، همین که وارد شوید، به فرمان و عنایات الهی پیروز خواهید شد. ولی بنی اسرائیل همچنان به لجاجت خود ادامه دادند، و همان گونه که در آیه مورد بحث می خوانیم گفتند: «ای موسی (این فکر را از مغز خود بیرون کن) ما هرگز وارد شهر نخواهیم شد، تو خودت و پروردگارت (که وعده پیروزی داده است) بروید (با عمالقه) بجنگید (هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید) ما در اینجا نشستیم ایم» (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ). صفحه ۴۷ در اینجا نیز بنی اسرائیل ثمره تلخ و شوم لجاجت خود را چشیدند و خداوند پیروزی بر دشمن و ورود در بیت المقدس را چهل سال به تأخیر انداخت و در این چهل سال در بیابان های نزدیک بیت المقدس سرگردان شدند که به خاطر سرگردانی آنها آن سرزمین «تیه» نامیده شد (تیه به معنی سرگردانی است) و این بیابان بخشی از صحرای «سیناء» بود. نکته قابل توجه این که لجاجت و سرسختی آنها سبب شد که حتی به ساحت قدس پروردگار اهانت کنند جمله «فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» در واقع نوعی استهزاء و اهانت آشکار است، ولی افراد نادان و خودخواه و لجوج از این گفته ها بسیار دارند. در واقع سرگردانی چهل ساله در بیابان، یک حکمت و لطف الهی بود که نسل زبون و ذلیلی - که در مصر پرورش یافته بود و کار مستمر فکری و فرهنگی موسی (علیه السلام) نتوانست به کلی آنها را دگرگون سازد - از صحنه اجتماع بیرون روند و نسل دیگری که در دل بیابان و در میان انبوه مشکلات و در فضایی باز متولّد شده بودند پرورش یابند و بدین گونه تصفیه درونی در این قوم صورت گرفت و مردانی که بتوانند سرزمین مقدس را از چنگال دشمنان آزاد و حکومت الهی را در آن برقرار سازند پرورش یابند و در واقع این مجازات نیز نوعی لطف و مرحمت بود و بسیاری از مجازاتهای الهی چنین است. در نهمین بخش از آیات سخن از قوم فرعون است که خداوند آیات و نشانه ها و معجزات بزرگی برای هدایت آنها فرستاد که در قرآن عدد این معجزات بزرگ به عنوان «تسع آیات» (۱) (نه معجزه مهم) آمده است، ولی آنها که در لجاجت دست کمی از بنی اسرائیل نداشتند، مرتب بهانه جویی می کردند، سرانجام چنین گفتند: «ای مرد ساحر! پروردگارت را به خاطر عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج هایی که به آن گرفتار شده ایم برهاند) در این صورت ما هدایت خواهیم شد (و به تو ایمان می آوریم) - اما هنگامی که عذاب را از آنها برطرف ساختیم آنها پیمان شکنی کردند، و هرگز ایمان نیاوردند» (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ - فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعِذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ). پاورقی ۱. اسراء، آیه ۱۰۱. صفحه ۴۸ تعبیرات آیه کاملاً نشان می دهد که همه این سخنان از سر لجاجت بود (از یک سو موسی (علیه السلام) را ساحر می خواندند و در عین حال دست به دامن او برای رهایی از بلا می زدند، تعبیر رَبُّكَ (پروردگار تو و نه پروردگار ما) نشانه دیگری از این لجاجت است. قول مؤکّد در مورد ایمان به موسی (علیه السلام) که در جمله «أَنَّا لَمُهْتَدُونَ» کاملاً آشکار است، و تعبیر «ینکثون» که به صورت فعل مضارع آمده و نشان می دهد بارها پیمان بستند و شکستند همه بیانگر لجاجت قوم فرعون است. و سرانجام آنها نیز به جریمه لجاجت خود گرفتار شدند، و خداوند همه سران و نفرات کارآمد آنها را در میان امواج دریا غرق کرد، و این است نتیجه لجاجت (۱). دهمین و آخرین بخش از این آیات ناظر به لجاجت مشرکان عرب است، آنها اصرار داشتند که با انواع بهانه جویی ها از قبول دعوت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که آمیخته با انواع معجزات بود سرباز زدند، با این که اگر روح حق طلبی بر آنها حاکم بود یکی از این معجزات بزرگ و از جمله خود قرآن مجید که معجزه جاویدان خاتم انبیاء است برای آنها کافی بود ولی آنها پیوسته پیشنهاد تازه ای می کردند و معجزه جدیدی می خواستند ولی باز هم ایمان نمی آوردند. این آیات نشان می دهد که آنها لجاجت را به آخرین حد رسانده بودند. می فرماید: «آنها گفتند ما

هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی - یا باغی از نخل و انگور در اختیار داشته باشی، و نهرها در لابلای آن جاری کنی - یا قطعات سنگهای آسمانی را - آنچه‌ان که می پنداری - بر سر ما فرود آوری یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر سازی یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی حتی به آسمان رفتنت نیز ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم» (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتْبَعًا... أَوْ تَزُقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَهُ...)). پاورقی ۱. نظیر همین تعبیرات بلکه با شرح بیشتر در سوره اعراف، آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵ آمده است. صفحه ۴۹ این سخنان که نشانه های بهانه جویی و لجاجت در آن کاملاً نمایان است حاکی از یک نکته انحرافی دیگری نیز بود، و آن این که نشان می داد آنها چنین تصوّر می کردند که پیامبر (علیه السلام) می گوید: من فعّال ما یشاء هستم و بر تمام جهان هستی حاکمیت دارم، در حالی که معجزات همیشه به فرمان خدا است و آن گونه که خدا بخواهد نازل می شود، و لذا در پایان این آیات چنین می خوانیم: «ای پیغمبر بگو! منزّه است پروردگرم (از این گفتگوهای شما) مگر من جز بشری هستم که فرستاده خدا می باشم» (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا). شأن نزول آیات نشان می دهد که گروهی از مشرکان مکه و در رأس آنها «ولید بن مغیره و ابوجهل» در کنار خانه کعبه اجتماع کردند، و پیرامون کار پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن می گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی به سراغ محمد (صلی الله علیه و آله) برود، و به او پیشنهاد کند که با او در این جنگ بیاید و با ما سخن بگوید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امید آن که شاید آماده پذیرش حق شده اند فوراً به سراغ آنها شتافت ولی با سخنان بالا روبرو شد، به اضافه مطالب بی اساس و اهانت آمیز دیگر. به یقین اگر آنها به دنبال حق و در جستجوی حقیقت بودند پیامبر (صلی الله علیه و آله) موظف بود به خواسته آنها عمل کند و حداقل یکی از این معجزات را به آنها ارائه دهد ولی آنان بارها معجزاتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دیده بودند و نپذیرفته بودند و تازه در همین تقاضا نیز خودشان اعتراف می کنند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان معجزه در پیش چشم آنها به آسمان برود باز ایمان نخواهند آورد مگر این که نامه ای از سوی خدا برای آنها بیاورد، تازه اگر چنین کاری را پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کرد نیز به احتمال قوی ایمان نمی آوردند، چرا که سابقه آنها بهترین گواه لجاجت و بهانه جویی است؛ سوابق آنها نشان می دهد وقتی که در برابر قوی ترین معجزات قرار می گرفتند فوراً می گفتند: این کار سحر است و این مرد ساحر، و با این اتهام واهی به سادگی از کنار معجزات می گذشتند. صفحه ۵۰ از مجموع آیات بالا می توان به خوبی این نکته را دریافت که مسأله لجاجت و بهانه جویی در تمام طول تاریخ بشر از آغاز خلقت تا کنون همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده است و یکی از مشکلات بزرگ انبیاء را وجود این صفت رذیله در عمق جان اقوام پیشین تشکیل می داده است و اگر انسان بخواهد به حق برسد قبل از هر کار باید این خوی زشت و رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازد.

لجاجت و بهانه جویی در روایات اسلامی

در فصل نهم این کتاب به بحث های مربوط به تعصّب و لجاجت پرداختیم و آیات و روایات و بحث های مربوط به لجاجت را که ناشی از تعصّب های جاهلانه و تقلیدهای کورکورانه می شود روشن ساختیم، در بحث کنونی سخن از بهانه جویی و لجاجت است و به تعبیر دیگر پافشاری کردن روی یک مسأله غلط، نه به خاطر تعصّب های قومی و تقلید کورکورانه، بلکه به خاطر خوی بهانه جویی کودکانه ای که در بعضی از افراد دیده می شود که بدون هیچ دلیل منطقی در برابر حق تسلیم نمی شوند و برای فرار از حق دنبال بهانه ای می گردند. همان گونه که در آیات گذشته دیدیم این رذیله اخلاقی در بسیاری از اقوام بوده و به خاطر همان از سعادت محروم گشتند و در گرداب بدبختی افتادند، در احادیث اسلامی نیز بحث گسترده ای در این زمینه دیده می شود. ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْحَيْرِ عَادَةٌ وَالشُّرُّ لَجَاجِيَةٌ»؛ کارهای نیک تدریجاً به صورت عادت در می

آید، ولی کارهای شرّ و بد ناشی از لجاجت است». (۱) صفحه ۵۱-۲. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «إِيَّاكَ وَ مَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَإِنَّهُ يُثِيرُ الْحُرُوبَ» از لجاجت مذموم و نکوهیده پرهیز که مایه بروز جنگها است». (۲) تعبیر به لجاجت مذموم اشاره به این است که گاهی انسان در کارهای خیر اصرار میورزد و به صورت منطقی پافشاری می کند، بی شک این اصرار و پافشاری کار بسیار خوبی است و سرچشمه پیروزی و موفقیت. ولی اصرار و پافشاری لجوجانه و بهانه جویانه که از آن تعبیر به «مذموم اللجاج» در حدیث فوق شده است، سبب تحریک همین حس در دیگران می گردد و ادامه آن به جنگ و خونریزی می کشد. ۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ كَانُونَ شَرًّا وَ فساد همان لجاجت و بحث و جدال تعصّب آمیز است». (۳) در واقع بسیاری از مشکلات و مصائب اجتماعی، سرچشمه ای جز همین امور ندارد، از یک سو گروهی به بحث و جدل و لجاجت بر می خیزند، و از سوی دیگری، گروهی دیگر نیز بر اثر جهل و نادانی و خودخواهی همین راه را ادامه می دهند، ناگهان آتش نزاع شعلهور می شود، و هر دو گروه بی آنکه هدفی را دنبال کنند به جان هم می افتند، در حالی که اگر یک طرف بر سر عقل بیاید و کمی خویشتن داری به خرج دهد جلو مفساد عظیمی گرفته می شود. ۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم که در مذمت این خوی زشت فرمود: «خَيْرُ الْأَخْلَاقِ أَبْعَدُهَا عَنِ اللَّجَاجِ بِهتترین اخلاق، اخلاقی است که از لجاجت دورتر باشد». (۴) از این تعبیر استفاده می شود که روح لجاجت و بهانه جویی با تمام صفات رذیله پیوند دارد، یا در آنها مؤثر است و یا از آنها متأثر می باشد. پاورقی ۱. سنن ابن ماجه، حدیث ۲۲۱، میزان الحکمه، حدیث ۱۸۱۱۴. ۲. شرح فارسی غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۲۹۸. ۳. همان مدرک، جلد ۳، صفحه ۳۷۶. ۴. شرح فارسی غررالحکم، جلد ۳، صفحه ۴۲۵. صفحه ۵۲-۵. و نیز از آن حضرت نقل شده است که در همین رابطه فرمود: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعُ مِنَ اللَّجَاجِ هِیچ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست». (۱) این تعبیر نشان می دهد که لجاجت انسان را به وادیهای می کشاند که صاحب آن نیز در انتظارش نیست، گاه او را به دروغ، گاهی به تکبر، گاهی به خدعه و نیرنگ و گاه به جنگ و جدال، که در روایات سابق به آن اشاره شد. ۶- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که موسی بن عمران (علیه السلام) می خواست از استاد و معلّمش خضر (علیه السلام) جدا شود از او تقاضای پند و اندرز کرد، از جمله توصیه های خضر (علیه السلام) این بود: «إِيَّاكَ وَ اللَّجَاجَةَ أَوْ تَمْشِي فِي غَيْرِ حَاجَةٍ أَوْ أَنْ تَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَ أَذْكَرُ حَطِيئَتِكَ وَ إِيَّاكَ وَ حَطَايَا النَّاسِ» از لجاجت پرهیز و همچنین از گام برداشتن در طریقی که نیاز تو در آن نیست (دخالت در اموری که با تو ارتباط ندارد) و همچنین از خنده های بی معنی، و همواره به یاد گناهان خویش باش و از بررسی گناهان مردم پرهیز». (۲) در این حدیث لجاجت همردیف گام های بی هدف و دخالت در اموری که ارتباطی به انسان ندارد قرار داده شده و این نشان می دهد لجوج هرگز تابع منطوق نیست. ۷- این بحث را با حدیث پر معنای دیگری از علی (علیه السلام) پایان می دهیم آنجا که فرمود: «مَنْ لَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ رَاكِسٌ الدِّي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ كَسِي كِه لَجَاجت کند و این راه را همچنان ادامه دهد، او کسی است که فکرش وارونه می شود و خداوند زنگار بر قلبش می نهد و بدیها و بدبختی ها بر گرد وجود او دور می زند». (۳) به هر حال احادیث در نکوهش این رذیله اخلاقی بسیار است و آنچه در بالا آمد نمونه بارزی از آن احادیث است که نشان می دهد این خوی زشت از آن رذایلی است که صاحبش را بدبخت و بیچاره می کند، از حق دور می سازد، به باطل نزدیک می کند و به سرنوشت دردناکی که در انتظارش نیست گرفتار می سازد. پاورقی ۱. همان، جلد ۶، صفحه ۳۹۵. ۲. سفینه البحار، ماده لَج. ۳. نهج البلاغه، نامه ۵۸. صفحه ۵۳

انگیزه ها و پیامدهای بهانه جویی و لجاجت

از آنجا که این خلق و خو در زمره اخلاق کودکان است سرچشمه آن قبل از هر چیز، جهل و نادانی و کوتاه فکری است، افراد عاقل و فهمیده که دارای فکری عمیق هستند همیشه تابع منطق و استدلالند، هر گاه کسی با برهان منطقی برای آنها ثابت کند، کاری را

که سالیان دراز انجام می دهند اشتباه است همان ساعت از آن باز می گردند، ولی افراد کوتاه فکر و جاهل و نادان به آسانی از راه و روشی که به آن عادت کرده اند باز نمی گردند، و تمام استدلالات منطقی در برابر آنها بی رنگ و بی اثر است. یکی دیگر از علل و انگیزه های آن سرزنش های بی موردی است که از خارج بر کسی تحمیل می شود، هرگاه کسی را نسبت به کار خلافی که انجام داده است ملامت کنند و در راه ملامت، طریق افراط را نپویند و ملامت آمیخته با لطف و محبت باشد، غالباً سبب بیداری و بازگشت به طریق حق می شود، ولی اگر ملامت و سرزنش از حد بگذرد، و توأم با خشونت و یا در انظار عموم باشد غالباً افراد خطاکار را بر سر لیج می آورد، و آنها برای این که اثبات کنند کار خلافی را انجام نداده اند و ملامت ها بی مورد است بر سر حرف خود و ادامه راه خویش پافشاری می کنند و تدریجاً کار به جایی می رسد که باور می کنند کار خوبی انجام می دهند، و باید آن را ادامه داد، از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم «الْأَفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يُشْبِهُ نِيرَانَ اللَّجَاجِ»؛^۱ زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور می کند». (۱) سؤمین عامل پیدایش این صفت، احساس حقارت است، عقده حقارت سبب می شود که افراد زیر بار دیگران نروند و برای اثبات شخصیت خویش گوش به حرف هیچ کس ندهند، سخنان منطقی را نپذیرند و بر پندار و رفتار و گفتار باطل خویش اصرار و پافشاری کنند در حالی که افراد با شخصیت خود را بی نیاز از این کارهای خلاف می بینند به راحتی در برابر منطق و برهان تسلیم می شوند، و هرگز بر خطاهای خود اصرار نمی ورزند. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۱۲. صفحه ۵۴ ضعف اراده و عدم شخصیت در انتخاب و تصمیم گیری را می توان عامل چهارمی برای لجاجت و بهانه جویی دانست، بدیهی است جدا شدن از برنامه های اشتباه آلود که انسان مدتها به آن خو گرفته، و همچنین اعتراف به خطا و اشتباه کار ساده ای نیست، و نیاز به قوت اراده و شجاعت دارد؛ آنها که از این فضیلت انسانی محرومند، رو به لجاجت و بهانه جویی می آورند. راحت طلبی را می توان عامل پنجم شمرد، چرا که ترک مسیری که انسان مدتها داشته است همیشه آسان نیست، غالباً مشکلاتی دارد، که با روحیه افراد راحت طلب و عافیت خواه به یقین سازگار نیست. اینها عواملی بود که می توان برای خوی زشت بهانه جویی و لجاجت ذکر کرد. آثار منفی این خوی زشت نیز بر کسی پوشیده نیست زیرا از یک سو انسان را گرفتار مشکلات ناخواسته ای می کند، همان گونه که در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که آنها با لجاجت و بهانه جویی تکلیف خودشان را ساعت به ساعت سخت تر کردند، تا آنجا که پیدا کردن گاوی به آن صفات که بعد از اصرار و لجاجت تعیین شده بود، هزینه بسیار سنگینی داشت، در حدیثی آمده است که آنها اموال خود را روی یکدیگر گذاردند تا توانایی بر خریدن آن گاو پیدا کردند سپس نزد موسی (علیه السلام) آمدند و ناله و فریاد سردادند و گفتند ای موسی! قبیله ما فقیر شده و به گدایی افتاده است و به خاطر لجاجت، ما دستمان از کم و بیش کوتاه شد و در اینجا موسی (علیه السلام) به آنها محبت کرد و دعایی به آنان آموخت تا در سایه آن مشکلاتشان حل شود (۱). محروم شدن از درک واقعیت ها که زمینه ساز تکامل انسان است یکی دیگر از آثار منفی این خوی زشت است چرا که لجاجت و بهانه جویی به انسان اجازه نمی دهد خطاهای خویش را اصلاح کند و در برابر واقعیت ها و حقایق، سر تعظیم فرود آورد و به همین دلیل از پیشرفت، ترقی و تکامل باز می ایستد. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۲. صفحه ۵۵ انزوای اجتماعی و پراکنندگی مردم از گرد انسان سؤمین پیامد سوء این خوی زشت است، زیرا عموم مردم از افراد لجوج و بهانه جو متنفر و بیزارند و حاضر به همکاری با آنها نیستند، اصولاً همکاری اجتماعی نیاز به انعطاف و تذکر پذیری دارد، کاری که از لجوج ساخته نیست. اضافه بر این، این گونه اشخاص به سبک مغزی و نادانی در جامعه مشهور می شوند، و همین سوء سمعه، آنها را به عقب می راند و منزوی تر می کند، همان گونه که در حدیث معروف دعائم کفر، از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «وَمَنْ نَازَعَ فِي الرَّأْيِ وَخَاصَمَ، شَهَرَ بِالمَثَلِ (بِالفِشْلِ) مِنْ طُولِ اللِّجَاجِ؛ کسی که به دفاع شدید و لجوجانه از اعتقاد خود برخیزد و با مخالفان مخاصمه کند، به خاطر لجاجتش مشهور به نادانی می شود». (۱) کوتاه سخن این که خوی زشت لجاجت و بهانه جویی انسان را از خدا و خلق و حتی از خویشستن دور می سازد، و جز با ترک این خوی

زشت، انسان نمی تواند از موقعیت و مکانت شایسته ای برخوردار شود.

تفاوت استقامت و لجاجت!

هرگاه انسان در طریق خیر و مسیر حق ایستادگی کند، یکی از شایسته ترین کارها را انجام داده است، و این همان فضیلت صبر و استقامت است که پیش از این درباره آن بسیار سخن گفته ایم، ولی اگر در طریق باطل و مسیر نادرست بایستد و هیچ گونه انعطافی از خود نشان ندهد، همه مخالفان را در اشتباه بداند، و خود را حق مطلق بیندارد، و هرگز حاضر به اصطلاح خطاهای خویش نباشد آن را لجاجت می نامند که از زشت ترین خویهای زشت است.

راه درمان لجاجت

چنانکه می دانیم درمان بیماریهای اخلاقی و روانی به طور کلی از دو طریق است، پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹. صفحه ۵۶ نخست از طریق علمی و بررسی پیامدهای سوء آن رذیله اخلاقی، و به این طریق کسی که آثار منفی بهانه جوئی و لجاجت را با تحلیل عمیق دریابد و بداند این صفت رذیله انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و راه تکامل را به روی او می بندد و در اجتماع منزوی می سازد و از درک حقایق محروم می نماید و در واقع حجاب ضخیمی است که به روی عقل انسان می افتد به یقین این آمادگی در او پیدا می شود که از این خوی زشت فاصله بگیرد و ریشه های گندیده آن را از سرزمین روح خود برکند. و نیز بداند که لجاجت و بهانه جوئی با ایمان سازگار نیست همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم «سِنَّةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ قَيْلٌ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ الْعُسْرُ وَ النَّكْذُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْكِذْبُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغْيُ شَيْءٌ لَا يَجُوزُ فِي الْإِيمَانِ وَ جُودٌ لَا يَدْرُدُ بِرِسْوَانِهِ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ» (۱) طریق دیگر مبارزه راهکارهای عملی است، یعنی هنگامی که مقدمات ابراز این صفت در او پیدا می شود سعی کند فوراً از در تسلیم درآید و حق را پذیرا شود و از گوینده تشکر کند و اگر در ابتدا از خود سرسختی نشان داده عذرخواهی نماید، هرگز یک سخن را از سر لجاجت تکرار نکند و اگر یک بار بر زبان او جاری شد بلافاصله سکوت کند و خود را از وسوسه شیطان به خدا بسپارد هنگامی که چند بار این برنامه را عملی کند تدریجاً از شدت لجاجت او کاسته می شود و با ادامه این راه ریشه کن خواهد شد. با افراد لجوج نشست و برخاست نکند و به جدال و مراء نشیند و به بحث و مجادله نپردازد، حالات بزرگان پیشین را مطالعه کند که چگونه حرف حق را حتی از یک کودک یا غلام و برده می پذیرفتند و اگر شاگردان آنها ایرادی می گرفتند و ایراد را درست می دیدند با عنایت و احترام پذیرا می شدند و از آنجا که یکی از آثار یا یکی از انگیزه های آن ریاکاری و جهل و نادانی است هر قدر در اصلاح خویش از این دو صفت رذیله بکاهد از لجاجت او کاسته خواهد شد و نیز حالات اقوام پیشین را که بر اثر لجاجت در برابر انبیا برخاستند و کفر را بر ایمان ترجیح دادند و سرانجام گرفتار عذاب های الهی شدند از نظر بگذرانند و بداند پوئیدن راه لجاجت سرانجامش همان است که دامنگیر آن اقوام کافر لجوج شد و اگر گرفتار عذاب الهی نشود در زندگی دنیا سخت به رنج و تعب می افتد در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که لجاجت در برابر دستور موسی (علیه السلام) سبب شد بنی اسرائیل هر چه داشتند به عنوان بهای آن گاو با ویژگی های خاصش بپردازند تا آنجا که گروهی از آنها به گدائی افتادند و نزد موسی (علیه السلام) رفتند و اعتراف کردند که بخاطر لجاجت هر چه داشتیم از دست دادیم برای ما دعا کن تا خداوند روزی ما را وسیع کند! (۱) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۰۱، حدیث ۲۹. صفحه ۵۷ پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۲. صفحه ۵۸ صفحه ۵۹

اشاره

«شکر نعمت» همان «قدر دانی از نعمت» است خواه به زبان باشد یا در عمل، بنابراین «کفران و ناسپاسی» بی اعتنائی به نعمتها و یا تحقیر و تزییع آنها است، و این یکی از رذائل مهم اخلاقی است خواه در زندگی فردی باشد یا در زندگی اجتماعی و در واقع شکرگزاری سبب پیوند دلها و استحکام رشته های محبت در جامعه انسانی، در حالی که ناسپاسی پیوندها را قطع می کند و جامعه انسانی را به جهنم سوزانی از کینه و عداوت و بدبینی مبدل می کند! در مسیر تکامل روح انسانی و سیر الی الله و تهذیب نفوس نیز کفران و ناسپاسی مانع بزرگی است، روح را آلوده و وجدان را ضعیف و نورانیت باطن را از بین می برد. موضوع «شکر منعم» که در فطرت انسانها به ودیعت نهاده شده، راه گشای راه توحید و خداشناسی است که بسیاری از علمای عقائد در نخستین بحثهای عقیدتی یعنی «ضرورت شناخت بخشنده نعمتها» بر آن تکیه کرده اند که شرح آن در بحثهای آینده به خواست خدا خواهد آمد. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات قرآنی را که از کفران نعمت نکوهش و از شکر نعمت ستایش می کند مورد بررسی قرار می دهیم. ۱- وَاذَاتَاذَنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. (ابراهیم - ۷) صفحه ۶۰ و ۲- وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ. (لقمان - ۱۲) و ۳- وَلَئِن أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكُفُورٌ - وَلَئِن أَدَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرْآءٍ مَّسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ. (هود - ۹ و ۱۰) و ۴- وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا. (اسراء - ۶۷) و ۵- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، جَهَنَّمَ يَصِلُونَهَا وَبَسَّ الْقَارَأُ. (ابراهیم - ۲۸ و ۲۹) و ۶- وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ أُمَّتُهُ مَطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (نحل - ۱۱۲) و ۷- لَقَدْ كَانَ لِسِيَّيَا فِي مَنِّكَاهِمُ آيَةٌ جَنَّانٍ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبِّ غَفُورٌ - فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ - ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ. (سبأ - ۱۵ و ۱۷)

ترجمه

۱- (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است. ۲- ... هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است و هر کس کفران کند پروردگار من غنی و کریم است. ۳- هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده است، و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است. صفحه ۶۱ و ۴- و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و نا سپاس خواهد بود - و اگر نعمتهایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود. ۵- و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است. ۶- آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دارالبوار (نیستی و نابودی) کشاندند - (دارالبوار همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است. ۷- خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسید اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید. ۸- برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان) - اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما

سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! - و این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟!

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

نخستین آیه گفتاری است از حضرت موسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل که یکی از پیامهای مهم الهی را به آنها یادآور می شود و می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما خواهم افزود و صفحه ۶۲ اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید (و دردناک) است» (وَ اِذْ تَاَذَنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) این سخن را موسی (علیه السلام) هنگامی به بنی اسرائیل می گوید که از چنگال فرعون و فرعونیان رهائی یافته و استقلال و عظمت و آزادی و نعمت را دریافته اند و گروه کثیری از آنها بنای ناسپاسی را گزارده اند! جمله «لَا زِيدَنَّكُمْ» که با انواع تاکیدات همراه است یک وعده قطعی الهی در برابر سپاس گزاران است که نعمت آنها را افزون می کند و جالب اینکه درباره کفران کنندگان نمی فرماید شما را عذاب می کنم بلکه می فرماید: «عذاب من شدید است» این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است و در عین حال هشدار شدیدی است به افرادی که در برابر نعمت، ناسپاسی می کنند همانگونه که بنی اسرائیل بر اثر ناسپاسی در برابر نعمت هائی که در بالا- اشاره شد، چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان شدند. در دومین آیه سخن از حضرت سلیمان است که وقتی به یاران و اطرافیان خود پیشنهاد کرد تخت ملکه «سبا» را از شام به یمن بیاورند و یکی از نزدیکان او که از علم کتاب آگاهی داشت گفت: من آن را در یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم و این کار را انجام داد، سلیمان بسیار شادمان شد که در میان یارانش اینگونه شخصیهائی با چنین قدرت روحانی و معنوی که می تواند چنین تصرفات شگرفی را در محیط خود بنماید پیدا می شوند، در مقام شکرگزاری برآمد و سپس گفت: هر کس در برابر نعمتهای الهی شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و هر کس کفران کند (به زیان خود کرده) چرا که پروردگار من بی نیاز و کریم است» (وَ مَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيْمٌ). قابل توجه این که جزای شکر گزاران به روشنی ذکر شده ولی در مورد کیفر ناسپاسها به صورت غیر مستقیم بیان گردیده است می گوید: «کسی که کفران کند پروردگار من بی نیاز و کریم است»، این تعبیر مخصوصاً با تکیه بر کریم بودن خداوند نهایت لطف و کرم او را نشان می دهد. صفحه ۶۳ در ضمن این نکته نیز از جمله بالا استفاده می شود که اگر خداوند، بندگان را از ناسپاسی بر حذر می دارد و به سپاس گذاری دعوت می نماید بخاطر این نیست که برای او تفاوتی می کند، حتی در فرض ناسپاسی نیز در بسیاری از اوقات به لطف و کرم خویش ادامه می دهد شاید بیدار شوند و خود را از نعمت و انعام پروردگار، بر اثر ناسپاسی محروم نکنند. اصولاً تمام تکالیف الهی نتیجه اش به بندگان باز می گردد و کلاسهای تربیت آنها است و گرنه خدائی که غنی بالذات است و کمترین نیاز به ذات پاکش راه ندارد نه از طاعات بندگان سودی می برد و نه از عصیان و ناسپاسی آنها بر دامن کبریایش گردی می نشیند! در سومین آیه نیز مضمون همان آیه قبل در داستان «لقمان حکیم» آمده است می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و آن کس که کفر ورزد (و زبانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است». (وَ لَقَدْ اَتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ اَنْ اَشْكُرْ لِلّٰهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ). حکمتی را که خداوند به لقمان آموخت شامل شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از طرق هدایت و بهترین روش زندگی فردی و اجتماعی بود که گوشه ای از آن در همان سوره لقمان در لابلای اندرزه های لقمان به فرزندش آمده است و این یک موهبت و نعمت معنوی است که خداوند با اهمیت زیاد از

آن یاد فرموده همان گونه که در آیه قبل نیز بر یک نعمت معنوی تکیه شده بود تا مردم در مواهب مادی غرق نشوند و نعمت را منحصر در نعمت مادی ندانند. در اینجا دو نکته شایان توجه است: نخست این که شکرگزاری به صورت فعل مضارع ذکر شده و کفران و ناسپاسی به صورت فعل ماضی اشاره به اینکه در مسیر تکامل و پیشرفت روحانی و قرب الی الله تداوم شکر لازم است در حالی که یک لحظه و یک بار ناسپاسی، عواقب سوء و دردناکی به دنبال دارد. دیگر این که در ذیل این آیه روی دو صفت «غنی و حمید» (بی نیاز و ستوده) تکیه شده در حالی که در آیه مربوط به سلیمان روی دو صفت «غنی و کریم» تکیه شده بود و این تفاوت شاید اشاره به آن است که خداوند در هر حال غنی و بی نیاز از شکر بندگان است و فرشتگانش پیوسته او را حمد و ثنا می گویند هر چند به حمد و ثنای او نیاز ندارد، این بندگانند که از طریق شکرگزاری راهی به کرم فزونتر او پیدا می کنند. صفحه ۶۴ در چهارمین آیه سخن از انسانهای کم ظرفیت و فاقد ایمان و تقوا به میان آمده که ناسپاسی جزء خمیره وجود آنها شده است، می فرماید: «اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار مأیوس و ناسپاس خواهد بود - و اگر نعمتهائی بعد از شدت و ناراحتی به او برسانیم (از روی غرور) می گوید: مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود،» (وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهُ مِنْهُ إِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ - وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرْأٍ مَسْتَهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ). همانگونه که می دانیم اوصاف نکوهیده ای که برای انسان بطور مطلق در قرآن مجید آمده است اشاره به انسانهای تربیت نیافته و بی ایمان و یا ضعیف الایمان است به همین دلیل در آیه ای که بعد از آیات مورد بحث آمده می خوانیم: «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَرِيمٌ» مگر کسانی که (در سایه ایمان قوی) صبر و استقامت به خرج دادند و عمل صالح بجا آوردند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است. این استثناء به خوبی نشان می دهد که انسانهای ناامید و ناسپاس و غافل و مغرور کسانی هستند که به مرحله بالای ایمان و صبر و عمل صالح راه نیافته اند. صفحه ۶۵ و در مجموع از این چند آیه می توان نتیجه گرفت که کفران نعمتها و ناسپاسی در برابر مشکلات انسان را به صفات سوء دیگری می کشاند و از مغفرت و اجر کبیر محروم می سازد. تعبیر به «لئن اذقنا» (اگر بچشانیم) در هر دو مورد تعبیر لطیفی است که می گوید: انسانهای بی ایمان یا ضعیف الایمان چنان هستند که اگر مختصر نعمتی از نعم الهی از آنها سلب شود زبان آنها به ناشکری و اظهار یأس و ناامیدی گشوده می شود و اگر مختصر نعمتی به آنها برسد مغرور می شوند و در غفلت فرو می روند و طغیان می کنند این در حالی است که تمام دنیا چیز کوچکی و آنچه به یک انسان می رسد بخش کوچکتري است و اگر آن بخش فی حد ذاته کوچک و ناچیز باشد بی اندازه کم ارزش خواهد بود ولی با این حال، افراد بی ایمان را تکان می دهد و این به خاطر کمبود ظرفیت آنها است در حالی که ایمان و آشنائی با ذات پاک خدا که بی نهایت قدرت، علم و توانائی دارد چنان ظرفیتی به انسان می بخشد که حوادث بزرگ اعم از نیک و بد او را دگرگون نمی سازد. در پنجمین آیه اشاره به حال کسانی می کند که به هنگام روی آوردن مصیبتها دست به دامن لطف پروردگار می زنند و با تمام وجود خویش خدا را می خوانند اما همین که طوفان بلا فرو نشست همه چیز را فراموش کرده و به ناسپاسی روی می آورند می فرماید: «هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد (و گرفتار طوفان و گرداب و امواج خطرناک شوید) همه کس را جز خدا فراموش می کنید اما هنگامی که شما را به خشکی می رساند و نجات می دهد روی برمی گردانید و انسان (بی ایمان) کفران کننده است.» (وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا-إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا). بارها در زندگی خود نیز شبیه این موضوع را دیده ایم که افراد ضعیف الایمان هنگامی که گرفتار امواج بلا می شوند و طوفان، بیماری، فقر، گرفتاری و مصائب دیگر صفحه ۶۶ به آنها می رسد با نهایت اخلاص رو به درگاه خدا می آورند، اما همین که امواج فرو نشست، اوضاع آرام شد به کلی تغییر چهره داده و راه ناسپاسی را پیش می گیرند در حالی که در چنین شرایطی باید توجه بیشتری به درگاه بخشنده این نعمتها و بر حلال مشکلات داشته باشد. در ادامه این آیه قرآن مجید تعبیر بسیار جالبی دارد می فرماید: «آیا خداوند نمی تواند در خشکی شما را گرفتار مصائب بزرگی سازد (و با یک زلزله شدید) شما را

در زمین فرو برد یا طوفانی از سنگ ریزه بر سر شما فرو ریزد (و در میان آن مدفون کند) بگونه‌ای که هیچ یار و یآوری برای نجات خود نداشته باشید، یا اینکه بار دیگر شما را (به حکم الزامهای زندگی) به دریا باز گرداند و طوفان کوبنده‌ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند بگونه‌ای که کسی پیدا نشود که مطالبه خون شما کند» (أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكَيْلًا... - أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا مِمَّنْ الرِّيحُ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا). اشاره به اینکه چگونه شما ناسپاسی می‌کنید و مغرور می‌شوید با اینکه هر جا باشید در چنگال قدرت پروردگارید، طوفانی که در دریا به فرمان او امواج را می‌انگیزد، در صحرا و خشکی توده‌های ریگ را از جا بلند می‌کند و در نقطه دیگر فرو می‌ریزد و آن کس که می‌تواند شما را در دریا غرق کند، در خشکی نیز می‌تواند در اعماق زمین فرو برد (توجه داشته باشید که «خسف» و «غرق» که در آیات فوق آمده مفهومی شبیه هم دارد؛ یکی فرو رفتن در زمین و دیگری فرو رفتن در امواج آب است). در ششمین بخش از آیات، روی سخن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است و نتیجه کفران نعمتهای الهی را برای آن حضرت شرح می‌دهد می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمتهای خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دارالبوار (سرزمین هلاکت) فرستادند» صفحه ۶۷ (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدَّعُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ). سپس می‌افزاید «دارالبوار همان جهنم است که در شعله‌های سوزانش فرو می‌روند و بدترین قرارگاهها است» (جَهَنَّمَ يَصِفُونَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارِ). تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که کفران نعمت‌های الهی ممکن است قوم و ملتی را به جهنم بفرستد و در بدترین جایگاه، جای دهد و حتی ممکن است دنیا را نیز برای آنها مبدل به جهنم سوزان کند. در اینکه منظور از نعمت خدا در این آیه چیست؟ بعضی آن را به وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تفسیر کرده‌اند که مشرکان عرب آن را کفران کردند و به دارالبوار سقوط کردند، و بعضی به ائمه اهل بیت که گروهی از جمله بنی امیه آن را کفران نمودند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه نعمتهای الهی را شامل می‌شود و آنچه در بالا آمد از مصادیق روشن آن است هر چند آیه‌ای که بعد از این دو آیه آمده نشان می‌دهد که آیه ناظر به کسانی است که در راه اسلام و توحید را رها ساخته و به شرک و بت پرستی روی آوردند ولی آنهم می‌تواند ناظر به یکی از مصادیق بارز آن باشد. بعضی از مفسران مانند فخر رازی و مرحوم طبرسی در مجمع البیان شأن نزولی برای آیات فوق ذکر کرده و آن را ناظر به اهل مکه دانسته‌اند که خداوند انواع نعمتها را به آنها داد که مهم تر از همه بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از میان آنان بود، اما آنها قدر نعمت را ندانسته راه کفران را پیش گرفتند و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند و در واقع کفران آنها نسبت به نعمت بعثت پیامبر همان کفر آنها بود! ولی می‌دانیم شأن نزولها مفهوم آیات را تخصیص به مورد خاص نمی‌زند. در هفتمین آیه باز سخن از گروهی است که مشمول انواع نعمت‌های الهی شده بودند، نعمت امنیت و آرامش و روزی فراوان و نعمت‌های معنوی که بوسیله پیامبرشان به آنها رسیده بود ولی آنها کفران نعمت کردند و همه آن نعمت‌ها از آنها گرفته شد و به مجازات الهی گرفتار گشتند، می‌فرماید: «خداوند (برای آنها که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام بوده و همواره روزیش بطور فراوان از هر مکانی برایش فرا می‌رسیده اما آنها نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به سبب اعمالشان لباس گرسنگی و ترس و ناامنی را بر اندامشان پوشانید - پیامبری از خود آنها برای هدایت آنها آمد اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند». صفحه ۶۸ (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ - وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ).

قسمت دوم

در این که آیا این آیه اشاره به سرزمین خاصی است یا بیان یک مثال کلی می‌باشد در میان مفسران گفتگو است. جمعی معتقدند

که آیه ناظر به سرزمین مکه است و تعبیر «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» روزی آنها بطور فراوان از هر مکان فرا می‌رسید» این احتمال را تقویت می‌کند چرا که کاملاً منطبق بر شرایط مکه است زیرا سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علفی است که به برکت خانه خدا همیشه انواع نعمت‌ها از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است. تعبیر به «كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةً» آن محل امن و امان و مطمئن بود» نیز قرینه دیگری بر این تفسیر است چرا که محیط حجاز غالباً در آتش ناامنی می‌سوخت ولی شهر مکه به برکت خانه خدا امن و امان بود. هنگامی این نعمتهای مادی به اوج خود رسید که نعمت معنوی بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر آن افزوده شد ولی مکیان این نعمتهای مادی و معنوی را کفران کردند و به قحطی و خشک سالی و ناامنی گرفتار شدند و این گونه است سرانجام کسانی که در برابر نعمتهای الهی ناسپاسی کنند! ولی با اینهمه می‌تواند آیه مفهوم جامع و گسترده‌ای داشته باشد که تمام گروههای کفران‌کننده نعمت‌های مادی و معنوی را شامل شود هر چند اهل مکه یکی از مصادیق بارز آن بودند که طبق بعضی از روایات به خشک سالی گرفتار شده تا آنجا که برای سدّ جوع از مردار استفاده کردند و در غزوات اسلامی شدیدترین ضربات بر آنها وارد شد. صفحه ۶۹ در هشتمین بخش از آیات، سخن از یکی از ناسپاس‌ترین اقوام، یعنی «قوم سبا» است که مشمول بزرگترین عنایات الهی و برترین نعمت‌های او شدند ولی بر اثر غرور و غفلت و هوس بازی، راه کفران پیش گرفتند، و خدا آن همه نعمت را از آن ناسپاسان گرفت و آنها را بر خاک سیاه نشانید، می‌فرماید: «برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت و نعمت الهی) بود، دو باغ عظیم گسترده از راست و چپ (با میوه‌ها و محصولات فراوان، به آنها دادیم، و گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید (چرا که) شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری است آمرزنده (و مهربان)» (لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْجِدِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ). مفسران نوشته‌اند با این که خاک یمن گسترده و حاصل خیز بود ولی علی‌رغم این آمادگی چون رودخانه مهمی نداشت از آن خاک بهره‌برداری نمی‌شد مردم این سرزمین به این فکر افتادند که باران‌های سیلابی کوهستان‌ها را مهار کنند، سدهای زیادی در نقاط مختلف ساختند که از همه مهمتر «سد مأرب» (بر وزن مغرب) بود، که سیلهای عظیم دو کوه «بلق» را مهار کرد، و در پشت این سدّ خاکی آب عظیمی ذخیره شد که با استفاده از آن توانستند دو رشته باغ عظیم و طولانی در دو طرف مسیر آب به وجود آورند، تدریجاً قریه‌های آباد در پرتو این کشاورزی عظیم مرکز تجمع مردم شد، قریه‌هایی که به هم متصل بود، و سایه درختان آن به یکدیگر پیوسته، و فور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفّه برای یک زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی که برای اطاعت پروردگار و تکامل در جنبه‌های معنوی بسیار مناسب بود. قرآن در ادامه آیه فوق می‌گوید: آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به فراموشی سپردند و به کفران نعمت پرداختند، به یکدیگر تفاخر می‌کردند و به اختلاف طبقاتی دامن می‌زدند و سرانجام به نتیجه شوم اعمال خود رسیدند، و به تعبیر قرآن «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (بر برکت) آنها را به دو باغ (بی ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم - این را به خاطر کفرانشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران‌کننده را به چنین مجازاتی کیفر می‌دهیم؟» (فَاعْرَضُوا قَارِعًا سَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جُنَيْنٍ ذَوَاتِيْ اُكْلٍ خَمْطٍ وَ اَثَلٍ وَ شِئْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ - ذَلِكُمْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِيْ اِلَّا الْكَافِرِينَ). صفحه ۷۰ از شگفتی‌های این داستان این است که در بعضی از تواریخ آمده: تعدادی از موش‌های صحرايي دور از چشم مردم مغرور و مست که به عیش و نوش و کفران مشغول بودند، به دیواره این سدّ خاکی حمله حمله‌ور شدند و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیوارهای سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد، و تمام آبادی‌ها، باغ‌ها، کشتزارها، چارپایان، قصرها و خانه‌های مجلل را ویران کرد، و آن سرزمین آباد به صحرايي خشک و بی آب و علف با کمی گیاهان بیابانی مبدل شد، مرغان غزل‌خوآن از آنجا کوچ کردند و جای خود را به زاغ‌ها و بوم‌ها سپردند، و جمعیت آن آبادی‌های عظیم در اطراف پراکنده شد. جمعیتی فقیر و دربدر که دائماً بر گذشته خود

تأسف می خوردند، تأسفی بیهوده و بی اثر و به گفته شاعر: ای روزگار عافیت، شکر ت نگفتم لاجرم دستی که در آغوش بود، اکنون به دندان می گرم آری چنین بود نتیجه ناسپاسی این قوم غافل و بی خبر. جالب این که: ثروتمندان قوم سبا از این شکایت داشتند که چرا آبادی های ما این چنین به یکدیگر متصل شده و رفت و آمد در میان آنها برای همه آسان است، در گذشته سفر کردن از آن ما بود که امکانات فراوان داشتیم ولی هم اکنون فقرا نیز با ما همسفر می شوند، چرا که سفر در سایه درختان پرمیوه و در طول آبادی های متصل به یکدیگر برای کسی مشکلی ندارد، به همین دلیل از خدا تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها دوری بیفکند تا بینوایان نتوانند دوش به دوش آنها سفر کنند، آری آنها کفران نعمت خدا را به حدّ اعلی رساندند، و مجازاتشان نیز در حدّ اعلی بود. و چنان سرزمین و جمعیت آنها متلاشی شد که سرگذشت آنها به عنوان یک ضرب المثل در پراکندگی در میان مردم باقی ماند (تَفَرَّقُوا أَيَادِي سَبَا). صفحه ۷۱ از مجموع آیات فوق که هم سخن از کفران نعمت به طور مطلق می گوید، و هم سرگذشت ناسپاسان پیشین را به عالی ترین وجه شرح می دهد، به خوبی استفاده می شود که ناسپاسی و کفران نعمت تا چه اندازه زشت، و آثار آن تا چه حد شوم و خطرناک است.

کفران نعمت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی به طور وسیع و گسترده از کفران نعمت و زشتی و آثار شوم آن و از زیبایی شکر و برکات جالب آن بحث شده است، از جمله: ۱- در حدیثی از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «أَسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ النَّعْمَةِ؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامان انسان را می گیرد کفران نعمت است». (۱) ۲- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «سَبَبُ زَوَالِ النَّعْمِ الْكُفْرَانُ؛ آنچه باعث زوال نعمت ها می شود کفران است». (۲) ۳- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «كُفْرُ النَّعْمَةِ مَزِيلُهَا وَ شُكْرُهَا مُسْتَدِيمُهَا؛ ناسپاسی نعمت آن را از بین می برد، و شکر نعمت سبب دوام آن است». (۳) ۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُفْرَانُ النَّعْمِ يُزِلُّ الْقَدَمَ وَ يَسْلُبُ النَّعْمَ؛ کفران نعمت سبب لغزش قدم ها (و به زمین خوردن در زندگی) و موجب سلب نعمت ها می گردد». (۱) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۶، صفحه ۷۰. ۲. غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۲۱. ۳. همان، صفحه ۶۲۷. صفحه ۷۲ ۵. باز از همان بزرگوار می خوانیم: «أَفْسَهُ النَّعْمِ الْكُفْرَانُ؛ آفت نعمت ها، ناسپاسی است». (۲) ۶- و نیز از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «كَافِرُ النَّعْمَةِ كَافِرٌ فَضَّلَ اللَّهُ؛ کفران کننده نعمت، منکر فضل الهی است». (۳) ۷- یکی از مجازات های الهی مجازات استدرج است، و مفهوم آن این است که خداوند بعضی از افراد طغیانگر و ظالم را که می خواهد مجازات کند مشمول نعمت های خود قرار می دهد هنگامی که نعمت بر او فوق العاده زیاد شد، ناگهان نعمت را سلب می کند تا شدیداً احساس درد و عذاب کند. به همین جهت در حدیثی از امام حسین (علیه السلام) می خوانیم: «الْإِسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسَبِّحَ عَلَيْهِ النَّعْمَ وَ يَسْأَلُ الشُّكْرَ؛ استدرج در نعمت و غافلگیر کردن خداوندی این است که به بنده اش نعمت فراوان می دهد و توفیق شکرگزاری را او سلب می کند (ناگهان به زمین می خورد و همه چیز را از دست می دهد)». (۴) ۸- امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) می فرماید: «الذُّنُوبُ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاصْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ، وَ كُفْرَانُ النَّعْمِ وَ تَرْكُ الشُّكْرِ؛ گناهایی که نعمت های الهی را تغییر می دهد، ظلم بر مردم، و تغییر دادن عادت در امور خیر و کفران نعمت و ترک شکر است». (۵) ۹- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «كُفْرُ النَّعْمَةِ لَوْمٌ وَ صِيحْبَةُ الْأَحْمَقِ شَوْمٌ؛ ناسپاسی نعمت نشانه پستی است، و دوستی با احمق سبب سرفکندگی است». (۶) ۱۰- این بحث را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در بیان جنود عقل و جهل (لشکر ع می دهد، عقل و لشکریانش را بشناسند، و از جهل و لشکریانش نیز باخبر باشند، و هنگامی که بعضی از یاران توضیحات بیشتری می خواهند امام (علیه السلام) می فرماید: «خداوند برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داده که ضد آنها جنود جهل است، و در ضمن این هفتادوپنج لشکر که در صدر

کلام امام (علیه السلام) واقع شده می فرماید: «وَالشُّكْرُ وَ زِيَادَةُ الْكُفْرَانِ» یکی از لشکریان عقل شکر است و ضد آن کفران است. (۱) قل و نادانی) پایان می دهیم، در آنجا می خوانیم که امام (علیه السلام) به یارانش دستور تعبیراتی که در روایات دهگانه بالا آمده به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه این رذیله اخلاقی خطرناک است و تا چه حد آثار سوء آن در زندگی فردی و اجتماعی نمایان است، و چگونه انسان را از اوج نعمت بر خاک مذلت می کشاند، توفیقات را سلب می کند و مایه دوری از خدا و نزدیکی به شیطان است. پاورقی ۱. همان، صفحه ۶۳۰. ۲. همان، جلد ۳، صفحه ۹۸. ۳. همان، جلد ۴، صفحه ۶۳۴. ۴. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۷. ۵. همان، جلد ۷۰، صفحه ۳۷۵. ۶. غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۶۳۰. صفحه ۷۳ در اینجا چند نکته شایان ذکر است: ۱- معنی کفران نعمت کفر در اصل به معنی پوشانیدن چیزی است، و از آنجا که شخص ناسپاس در واقع سعی در پوشانیدن ارزش نعمت می کند به عمل او کفران می گویند. بدیهی است کفران نعمت، گاه در قلب است و گاه با زبان، و گاه در عمل. در قلب خود نعمت را بی مقدار یا کم اهمیت می شمرد، و با زبان نیز سخن می گوید که نشانه بی اعتنائی نسبت به نعمت و بی ارزش بودن آن است، و در عمل به آن اهمیت نمی دهد، و به جای حسن استفاده از آن سوء استفاده می کند، به همین دلیل بزرگان علم اخلاق فرموده اند: «الشُّكْرُ صِرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعٌ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ» شکر نعمت آن است که بندگان خدا، نعمت هایی را که به آنها بخشیده است، در همان راهی مصرف کنند که برای آن آفریده شده» و بنابراین کفران و ناسپاسی آن است که نعمت ها را نابجا مصرف کنند، چشمی را که خدا برای دیدن آثار عظمت او در عالم هستی و تشخیص راه از چاه و مشاهده آیات الهی آفریده در طریق حرام به کار گیرد، و همچنین گوش و زبان و دست و پا یا مال و ثروت را. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد اول، صفحه ۱۱۰ (با تلخیص). صفحه ۷۴ گویی این سخن بر گرفته از حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ» شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود. (۱) و به این ترتیب معنی سپاس و ناسپاسی هر دو روشن می شود. ۲- پیامدهای کفران ناسپاسی نعمت آثار سوء گسترده ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان ها دارد، از یک سو سبب زوال نعمت ها می شود، زیرا می دانیم خداوند حکیم است، نه بی حساب و کتاب چیزی به کسی می بخشد و نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، آنها که ناسپاسی می کنند با زبان حال می گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می آورند در واقع می گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، فی المثل اگر باغبان مشاهده کند که در بخشی از باغ درختان به سرعت رشد و نمو می کنند و برگ و بر می آورند، به یقین از آنها پذیرایی بیشتر می کنند، و اگر ببیند در بخش دیگر هر قدر هم از آنها پذیرایی می کند نه طراوتی دارند و نه برگ، نه میوه ای، نه گلی و نه سایه ای، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، چرا که گفته اند: بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین آمده است: «مَنْ شَكَرَ النِّعْمَ بَجَانِهِ اِسْتَحَقَّ الْمَزِيدَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ عَلَي لِسَانِهِ» کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزون شدن نعمت ثابت کرده است. (۲) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵، حدیث ۱۰، نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۵۲۹. ۲. مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۳۹۹. صفحه ۷۵ حتی از بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده استفاده می شود، به مجرد این که انسان نعمتی را بشناسد و حمد خدا را بگوید بلافاصله فرمان افزایش از سوی خداوند درباره او صادر می شود. می فرماید «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَي عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ حَمَدَ اللَّهَ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ». (۱) به یقین تأثیر ناسپاسی در سلب نعمت ها نیز چنین است. ممکن است لطف خدا ایجاب کند که مجازات سلب نعمت تأخیر بیفتد، ولی به هر حال اگر انسان بیدار نشود و جبران نکند این مجازات حتمی است، چرا که لازمه حکمت خداوندی است. از سوی دیگر ناسپاسی سبب می شود که انسان از معرفه الله دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است، بزرگان علم کلام در نخستین بحث در مورد انگیزه معرفه الله به سراغ این مسأله رفته اند که شکر نعمت نخستین انگیزه شناخت پروردگار است زیرا تشکر و

سپاسگزاری از بخشنده نعمت یک امر وجدانی است، انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می بیند و می داند این همه نعمت در درون و برون وجود او است، از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می شود، و همین امر راه خداشناسی را برای او هموار می سازد، ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت، و لذا از معرفه الله نیز محروم می شوند. از سوی دیگر ناسپاسی در برابر نعمت های خالق سبب می شود که انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس می شود، نه تنها ارزشی برای محبت ها و خدمات بی شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند، و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افراد می شود، و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

اسباب و انگیزه های ناسپاسی و راه درمان آن

تقصیر در شکر گزاری و گرایش به ناسپاسی گاه از اینجا سرچشمه می گیرد که انسان معرفت کامل نسبت به نعمت ها ندارد، و اصولاً به نعمت های الهی نمی اندیشد، اگر ما کمی در آفرینش بدن خویش و دستگاه عجیب و بسیار دقیقی که خداوند در آن آفریده بیندیشیم به اهمیت نعمتهای او در این بخش از وجودمان آگاه می شویم، و حس شکر گزاری که جزء وجود انسان است، تحریک می شود. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵، حدیث ۹. صفحه ۷۶ دستگاه هایی در وجود انسان است (مانند قلب و کبد و کلیه ها و شش ها) که اگر بشر بتواند معادل مصنوعی آنها را بسازد که قطعاً کارایی بسیار پائینی خواهد داشت گاه دهها میلیون یا صدها میلیون هزینه دارد و به این ترتیب اگر بخواهیم قیمتی بر یک یک اعضاء خود بگذاریم خواهیم دید صاحب سرمایه بسیار عظیمی هستیم. در نعمت های بیرونی گاه یک جرعه آب به اندازه یک دنیا ارزش دارد، چنان که از بعضی از علماء نقل کرده اند که روزی بر یکی از شاهان وارد شد در حالی که ظرف آبی در دست او بود و می خواست بنوشد، شاه به آن عالم بزرگ گفت: مرا پندی ده، آن مرد عالم گفت اگر فوق العاده تشنه باشی و این آب را از تو باز گیرند، مگر این که تمام ملک و حکومت خود را بدهی چه خواهی کرد؟ گفت چاره ای ندارم، تمام ملک خود را می دهم، مرد عالم گفت: چگونه دل بستگی به حکومتی داری که بهای آن جرعه آبی بیش نیست. گاه انسان بیمارانی را می بیند که از شدت درد و رنج به خود می پیچند و مرگ را یک عطیه آسمانی برای خود می شمردند، در آن حال انسان فکر می کند اگر تمام عالم را به او بدهند همراه با این بیماری ارزشی ندارد و اگر همه جهان را از او بگیرند و عافیت و تندرستی به او بدهند ارزش دارد. نعمت های به ظاهر کوچک و بسیار کم اهمیت در وجود انسان است که وقتی سلب شود، حیات انسان به خطر می افتد، چشمه های آبی در دهان انسان به طور دائم کار می کند که غده های بزاق نام دارد و دائماً زبان و دهان و لب ها و گلو را نرم نگه می دارد، و به هنگام خوردن غذا جوشش فوق العاده می کند، و غذا را نرم و آماده برای فرو بردن می نماید، و در عین حال به هضم آن نیز کمک می کند. اگر روزی این چشمه ها به کلی بخشکد، لب ها و زبان و گلوی انسان مثل چوب می شود، حالت خفگی به او دست می دهد، و قدرت بر سخن گفتن ندارد، و یک لقمه طعام ممکن است گلوگیر شود و به حیات او خاتمه دهد، به یقین همین چشمه های کوچک ناپیدا و به ظاهر بی اهمیت برای انسان از تمام ثروت های جهان برتر و بالاتر است. صفحه ۷۷ بگذریم از نعمت آفتاب عالمتاب، و هوای روح پرور و انواع مواهب زمین و گیاهان و مرکب ها و مواهب عظیم دیگر که به تعبیر قرآن «وَ اِنْ تَعِدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها؛ اگر نعمت های خدا را شمارش کنید هرگز به شمارش آن قادر نمی یابید». (۱) قابل توجه این که بسیاری از نعمت های الهی است که چون هرگز از آدمی سلب نمی شود، هیچگاه شناخته نخواهد شد، نعمت هایی بود که در گذشته برای انسان دائمی بود، با گذشت زمان انسان سلب شدن آن را در بعضی از موارد دیده و به عظمت آن نعمت پی برده در حالی که ممکن است نعمت های بی شمار دیگری باشد که هنوز مکتوم است. تا مسأله سفرهای فضایی و تأثیر حالت بیوزنی بر محیط زندگی پیش نیامده بود انسان نمی دانست نیروی جاذبه چه نعمت بزرگی است و امروز می فهمیم که اگر جاذبه نبود خانه ها و کاخ ها و زراعت ها و درخت ها همه با اندک چیزی به هوا

پرتاب می شد و انسان با اندک حرکتی به سقف و دیوار می خورد، سفره غذا با مختصر حرکتی به اطراف پراکنده می شد و حتی فرو بردن لقمه غذا و جرعه آب برای انسان مشکل بود، اگر همین یک نعمت را روزی خداوند از انسان بگیرد حرکت دورانی زمین سبب می شود که آب دریاها در فضا پخش شود و زمین به بیابانی خشک و سوزان تبدیل گردد، فکر کنید اگر تمام عمر را به شکر همین نعمت بپردازیم قادر خواهیم بود؟ و اگر نعمت های معنوی یعنی هدایت انبیاء و رهنمودهای معصومین (علیهم السلام) و نزول کتب آسمانی را که از نعمت های مادی بسیار برتر است بر آن بیفزاییم آنگاه خواهیم دانست که تا چه حد مواهب الهی بر ما عظیم است و توان ما بر شکر و سپاس او ناچیز. پاورقی ۱. نحل، آیه ۱۸. صفحه ۷۸ توجه به این امور ریشه های ناسپاسی را می سوزاند، و روح شکرگزاری را در انسان زنده می کند. و از اینجا می توانیم راه درمان ناسپاسی را به خوبی پیدا کنیم. و از این رو گفته اند: نخستین راه تحصیل شکرگزاری معرفت و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمت های ظاهری و باطنی او است. (۱) راه دیگر نگاه کردن به افرادی است که زندگی پست تری از انسان دارند. هر قدر در زندگی آنها دقیق تر شود، روح شکرگزاری در او زنده تر می گردد، در حالی که اگر به بالا- دست خود بنگرد و سوسه های شیطانی ناسپاسی در او آشکار می شود. از سوی سوم به این مسأله بیندیشید که هر مصیبت و بلائی از بلاهای دنیا بر او فرود آید بدتر از آن هم تصور می شود، شکر کند که گرفتار بدتر از آن نشود. نقل شده است کسی به یکی از بزرگان شکایت برد و گفت: دزد به خانه من آمده و همه چیز را با خود برده است، به او گفت: برو شکر خدا کن که اگر به جای آن دزد شیطان به خانه تو می آمد و ایمان تو را می برد چه می کردی؟ (۲) امام صادق (علیه السلام) در کتاب توحید معروف مفضل که از حقایق توحید، عبارات گویا و دلایل روشن و تحلیل های شگفت انگیز، سخنان فراوانی بیان فرموده گاه به ذکر نعمت های بزرگ الهی می پردازد، تا از این طریق انسان ها را به شناخت منعم حقیقی آشنا سازد. از جمله در بخشی از سخنان خود به نعمت سخن گفتن و نوشتن که دو پایه اصلی تمدن انسانی است اشاره می فرماید و بعد از بیان مشروحی می فرماید: اگر خداوند ابزار این دو کار را در اختیار او نگذاشته بود، نه توان بر سخن گفتن داشت نه نوشتن، آری خداوند زبان و ذهنی در اختیار بشر گذارده که به کمک آن دو می تواند سخن بگوید، و دست و انگشتانی به او بخشیده که قلم به دست بگیرد و امور مختلف را بنویسد، اگر این دو نبود انسان همچون چهار پایان بود که نه سخن می گویند و نه چیزی می نویسند (نه علم و دانشی دارند و نه تمدن درخشانی) هر کس شکر این نعمت را بجا آورد، پاداش الهی در انتظار او است، و هر کس کفران کند (به خدا زیان نمی رساند بلکه به خودش زیان می رساند) زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است. (۱) پاورقی ۱. معراج السعاده، صفحه ۷۹. ۸۱۰. ۲. المحجّة البيضاء، جلد ۷، صفحه ۲۲۷. صفحه ۷۹

شکر راه وصول به نعمت های پروردگار

نقطه مقابل کفران و ناسپاسی، شکر پروردگار است، و مفهوم آن قدردانی از نعمت ها با قلب و زبان و عمل است. اما با قلب همان معرفت پروردگار و تسلیم در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است، و با زبان، گفتن جمله هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر خالق نعمت ها است، و امّا با عمل به این طریق است که هر نعمت و موهبتی را در جایی صرف کند که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است. راغب در مفردات می گوید: شکر به معنی تصور نعمت و اظهار و ابراز آن است، بعضی گفته اند در اصل «کشر» (بر وزن کشف) بوده که به معنی ابراز و اظهار است، و «دابه شکور» به حیوانی می گویند که هرگاه مراقبت کافی از آب و علف او کنند، روزبه روز چاق تر می شود، و «عین شکراء» به معنی چشمه پر آب است، بنابراین شکر به معنی پر شدن وجود انسان از یاد بخشنده نعمت ها است. شکر در واقع بر دو گونه است: شکر تکوینی و شکر تشریحی، شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد و برای نمو شکر استفاده کند مانند درخت و گل و میوه ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه های با ارزش به بار آورد، و ناسپاسی آن است که اثری از مراقبت و پذیرایی باغبان در آن ظاهر

نشود. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۸۲ (با تلخیص). صفحه ۸۰ بنابراین، کسی که نعمت های الهی را در طریق عصیان صرف می کند، به طور تکوینی ناسپاسی می کند. شکر تشریحی آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاسگزاری نماید. همان گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به وسیله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می دهد همه از نعمت های خدا است و این توفیق و ابراز هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی تواند بجای آورد. بسیاری از مطالب مربوط به شکر را که نقطه مقابل کفران و ناسپاسی است در بحث های گذشته آوردیم، و برای تکمیل این بحث به ذکر بعضی از آیات قرآنی و روایات معصومین (علیهم السلام) بسنده می کنیم. قرآن مجید صبر و شکرگزاری را قرین هم قرار داده و آن را وسیله شکوفایی علم و ایمان در کانون قلب انسان شمرده است می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَشَاءُ يُسَيِّرُ الْريِّحَ فَيُظِلِّلَنَّ رَوَاكِدَ عَلٰی ظَهْرِهِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَايَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُوْرٍ اَز نَشَانِهٖ هَايِ خُشْتِي هَايِي اَسْتِ كِه هَمچُون كُوِه دَر دَرِيَا هَا (بِه نِيروِي بَاد) حَرَكْت مِي كِنْد اَكْر بَخُوَاهَد بَاد رَا اَرَام مِي سَاَزَد تَا كُشْتِي هَا بَر پِشْتِ دَرِيَا مَتَوَقَّف شُونَد، بِه يَقِيْنِ دَر اِيْن اَمْر نَشَانِهٖ هَايِي (اَز عِظْمَتِ خُذَا اَسْت) بَر اِيْ هَر صَبْر كِنْدِه شُكْر اَز اِيْ (۱). شَبِيْه هَمِيْن تَعْبِيْرِ دَر اِيْآيَاتِ دِيْگَرِيْ اَز قُرْآن نِيْز اَمْدِه اَسْت. گَاه بِه نَعْمَتِ چَشْمِ وَ گُوْشِ وَ عَقْلِ كِه مَهْم تَرِيْن اَبْزَارِ شِنَاخْتِ وَ مَعْرِفَتِ اِنْسَانِيْ اَسْت اَشَارِه كَرْدِه وَ مِي فَرْمَايَد: «وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصَارَ وَ الْاَفْتَادَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ خُذَاوَنَد بَر اِيْ شَمَا گُوْشِ وَ چَشْمِ وَ عَقْلِ قَرَار دَاد شَايِد (اُو رَا بَشْنَاسِيْد وَ) شُكْرِ نَعْمَتِ اُو رَا بَجَا اَوْرِيْد». (۱) پاورقی ۱. شوری، آیه ۳۲ و ۳۳. صفحه ۸۱ قرآن مجید در موارد زیادی اشاره به وجود این فضیلت (شکرگزاری در انبیاء بزرگ) کرده، یا به آنها دستور شکرگزاری داده است (۲). و گاه می فرماید: شکر گزاران واقعی در میان انسان ها کم هستند. خطاب به آل داود می فرماید: «اعْمَلُوْا اَلْ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِي السُّكُوْرُ اِيْ آل دَاوُد! (دَر بَر اَبْر اَن هَمِه نَعْمَتِ هَايِ عَظِيْمِ وَ حُكُوْمَتِ گَسْتَرْدِه وَ عِلْمِ وَ دَانَشِ وَ قَدْرَتِيْ كِه دَر اِخْتِيَارِ شَمَا گِزَارْدِيْم)، شُكْرِ نَعْمَتِ هَايِ خُذَا رَا بِه جَايِ اَوْرِيْد هَر چَنْد كَمِيْ اَز بَنْد گَانِ مَن شُكْرِ گِزَارَنْد». (۳) در جای دیگر می فرماید شرط خشنودی خداوند از شما شکرگزاری است می فرماید: «اِنْ تَكْفُرُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ عَنِّيْ عَنكُمُ وَ لَا يَرْضٰى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ اِنْ تَشْكُرُوْا يَرْضَهُ لَكُمْ اَكْر كُفْرَانِ كِنِيْد خُذَاوَنَد اَز شَمَا بِي نِيْز اَسْت، وَ هَر كُزْ كُفْرَانِ رَا بَر اِيْ بَنْد گَانَشِ نَمِيْ پَسَنْدَد وَ اَكْر شُكْرِ اُو رَا بَجَا اَوْرِيْد، اَن رَا بَر اِيْ شَمَا مِي پَسَنْدَد وَ رَاضِيْ مِي شُوْد». (۴) آیات مربوط به شکر در قرآن مجید بسیار است، و شاید بالغ بر هفتاد آیه شود، و جالب این که صفت شکرگزاری به عنوان یکی از اوصاف پروردگار در این آیات آمده است. در سوره نساء، آیه ۱۴۷ می خوانیم: «مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعِبَادِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ اَمْتُمْ وَ كَانِ اللّٰهُ شَاكِرًا عَلِيْمًا خُذَا چِه نِيْزِيْ بِه مَجَازَاتِ شَمَا دَارَد اَكْر شُكْرِ گِزَارِيْ كِنِيْد (وَ نَعْمَتِ هَايِشِ رَا بِه جَا مَصْرَفِ نَمَايِيْد)، وَ اِيْمَانِ بِيَاوْرِيْد خُذَا شُكْرِ گِزَارِ وَ اَكْگَاه اَسْت (وَ اَز اَعْمَالِ وَ نِيَّاتِ شَمَا بَاخِيْر اَسْت)». قابل توجه این که مفهوم آیه این است: اگر شکرگزاری به معنی واقعی انجام شود سرچشمه مجازات ها و عذاب الهی به کلی برچیده می شود. به علاوه صفت شکرگزاری در اینجا به عنوان یکی از اوصاف الهی مطرح شده است و نشان می دهد شکرگزاری از صفاتی است که خداوند در آن با بندگان مشترک است، منتها شکرگزاری بندگان در برابر خداوند به معنی صرف نعمت های او در موارد رضای او است، و شکرگزاری خداوند به معنی قدردانی از بندگان شکر گزار از طریق پاداش های شایسته است. پاورقی ۱. نحل، آیه ۷۸. ۲. به آیات ۱۲۱ نحل، ۳ اسراء، ۱۲ لقمان و ۱۳ سبأ مراجعه فرمایید. ۳. سبأ، آیه ۱۳. ۴. زمر، آیه ۷. صفحه ۸۲ از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که توجه به نعمت های الهی که سبب می شود که انسان در صدد شکرگزاری برآید عامل بازدارنده ای در برابر گناهان است، در آیه ۷۴ سوره اعراف خطاب به گروهی از اقوام پیشین می فرماید: «فَاذْكُرُوْا اَلَاءَ اللّٰهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ نَعْمَتِ هَايِ خُذَا رَا بِه يَادِ اَوْرِيْد، وَ دَر

زمین فساد نکنید». در آیه ۶۹ همین سوره می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید». این تعبیر به خوبی نشان می دهد که یادآوری نعمت های خداوند و سپاس او سبب رستگاری است. کوتاه سخن این که ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روز به روز انسان را به خدا نزدیکتر و پیوند عشق و محبت بندگان را با خدا محکم تر می سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به سوی رستگاری است.

فلسفه شکرگزاری

ممکن است انسان ها در برابر نعمت هایی که به دیگری می بخشند انتظار شکرگزاری داشته باشند، و یا حتی در بعضی از شرایط به آن نیازمند باشند، خواه نیاز روحی باشد، و یا نیاز به خاطر موقعیت های اجتماعی. ولی بی شک خداوندی که از همگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان کفران کنند، یا کافر شوند گردی بر دامان کبریائیش نمی نشیند، نیازی به شکرگزاری بندگان ندارد، بنابراین این همه تأکید در مسأله شکرگزاری کرده است - همانند سایر عبادات - نتیجه اش به خود انسان ها بازگشت می کند، و اگر کمی دقت کنیم فلسفه آن روشن می شود. صفحه ۸۳ کسی که از نعمت های پروردگار قدردانی می کند، خواه در دل باشد یا با زبان یا عمل، نشان می دهد که لایق نعمت است، خداوند حکیم نیز کارش همه جا از روی حکمت است، نه بدون دلیل نعمتی را از کسی می گیرد نه بی دلیل نعمتی را به کسی می بخشد، بنابراین هنگامی که انسان در برابر نعمت های او شکرگزاری می کند به زبان حال می گوید من لایق شکر بیشترم و حکمت پروردگار ایجاب می کند نه تنها آن نعمت را بر او پایدار کند بلکه افزون نماید. ولی فرد ناسپاس با زبان حال بی لیاقتی خود را عرضه می دارد و حکمت پروردگار ایجاب می کند که نعمت را از او بگیرد و اگر انسان روزی در صف شاگردان بود، و روز دیگر به صف کفران کنندگان پیوست خداوند مطابق این تغییر روش با او رفتار می کند. «ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتَبِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعْذِرُوا مَا بَأْنَسِهِمْ» و أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) و این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و دانا است». و اگر در آیات و روایات اسلامی شکر سبب دوام نعمت یا افزایش آن شمرده شده دلیلش همین است. در حدیثی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «بِالشُّكْرِ تَدْوُمُ النِّعَمِ» شکر سبب دوام نعمت است. (۲) و در حدیث دیگر می فرماید: «تَمَرَةُ الشُّكْرِ زِيَادَةُ النِّعَمِ» ثمره شکر فزونی نعمت است. (۳) اضافه بر این هنگامی که روح شکرگزاری در انسان پرورش یابد، از شکر خالق به شکر مخلوق می رسد، و تشکر و سپاسگزاری در برابر خدمات و زحمات مخلوق انگیزه مؤثری می شود برای حرکت بیشتر در جامعه انسانی و شکوفا شدن استعدادهای خلاق و ظرفیت های وجودی اشخاص، و در نتیجه جامعه به پیش حرکت می کند. پاورقی ۱. انفال، آیه ۵۳. ۲. شرح فارسی غررالحکم، جلد ۳، صفحه ۱۹۸. ۳. همان مدرک، صفحه ۳۲۸. صفحه ۸۴ شکرگزاری از خالق راهی به سوی معرفت او می گشاید و پیوند انسان را با آفریدگار محکم تر می کند، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد در نخستین بحث علم کلام که مسأله وجوب معرفه الله مطرح می شود، مهمترین دلیل همان مسأله شکر منعم است که از مسایل وجدانی است و به اصطلاح «قیاساتها معها» دلیلش با خود آن است. شکرگزاری علاوه بر این که معرفت بخشنده نعمت ها را به دنبال دارد، معرفت نعمت را نیز همراه خواهد داشت، چرا که هر قدر نعمت از نظر کیفیت و کمیت بالاتر و بیشتر باشد، شکرزی افزونتر می طلبد، و برای ادای حق شکر منعم، معرفت نعمت ضروری است، و همین معرفت نعمت روز به روز پیوند بندگان را با خدا محکم تر می سازد و آتش عشقش را در دل ها شعله ورتر می کند، و ای بسا این مواهب مادی آن چنان مواهب معنوی به دنبال داشته باشد که از آن به مراتب برتر و والاتر باشد. جهان در چشم هشیاران عالم بود آینه حسن رخ یار به هشیاری نگر در نرگس مست که گردد مست او هم چشم هشیار به عالم جز رخ زیبای دلبر نمی بینم به چشم دل پدیدار

روایات در این زمینه فوق حد احصاء است که گلچینی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم که همان نمونه خروار است: ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى الشَّاكِرَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُتَبَلِّی الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُحْرَمِ الْقَانِعِ؛ کسی که غذا بخورد و شکر نعمت خدا را بجا آورد، پاداش روزه داری را دارد که برای خدا روزه گرفته است و شخص تندرستی که شکر خدا را بجا می آورد اجر بیماری را دارد که در برابر بیماری صبر و شکیبایی دارد، و دارنده ای که شکر نعمت را بجا می آورد، اجر محروم قناعت پیشه شکیبا را دارد». (۱) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۴، حدیث ۱. صفحه ۸۵-۲. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: «مَكْتُوبٌ فِي التُّورَاتِ، الشُّكْرُ مِنَ النِّعَمِ عَلَيْكَ وَانْعَمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ، وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِّرَتْ؛ در تورات نوشته شده است از کسی که نعمتی به تو می بخشد تشکر کن، و بر کسی که از تو تشکر می کند نعمت ببخش، زیرا اگر در برابر نعمت ها شکرگزاری شود، زوال نخواهد داشت، و اگر کفران شود بقا نخواهد داشت». (۱) این حدیث نشان می دهد که نه تنها خداوند در برابر شکر، نعمت ها را افزایش می دهد، بندگان خدا نیز در برابر تشکرها باید افزایش نعمت دهند. ۳- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَصُغُرُ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ، وَالِاسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت». (۲) با توجه به اهمیت فوق العاده ای که دعا و استغفار در آیات و روایات و فرهنگ اسلامی دارد، قرار گرفتن شکر در ردیف آنها اهمیتش ظاهر می شود. انسان از سه حالت خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می شود، یا نعمتی به او می رسد که از نگهداری آن بیم دارد، و یا لغزش و گناهی از او سر می زند، داری هر یک از آنها در این روایت پر معنی آمده است، مشکلات به وسیله دعا از بین می رود، و آثار گناه به وسیله استغفار، و تثبیت نعمت ها به وسیله شکرگزاری. و در همین زمینه از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمده است: «نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسْبَتَيْهَ لَا تُغْفَرُ؛ نعمتی که در برابر آن شکرگزاری نشود، همانند گناهی است که در برابر آن استغفار نشود». (۳) ۴- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در سفری بر شتر خود سوار بود، ناگهان پیاده شد و پنج سجده شکر بجا آورد، هنگامی که برخاست و سوار بر مرکب شد، عرض کردند ای رسول خدا! کاری از شما دیدیم که تاکنون ندیدیم، فرمود: «نِعْمٌ اسْتَقْبَلَنِي جَبْرَائِيلُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَجَدَةٌ؛ آری جبرئیل به استقبال من آمد و بشارت هایی از سوی خداوند متعال به من داد، من برای هر بشارتی سجده شکر در پیشگاه خدا بجا آوردم». (۱) پاورقی ۱. همان، حدیث ۳. همان، حدیث ۷. ۳. شرح فارسی غررالحکم، جلد ۶، صفحه ۱۷۰. صفحه ۸۶ از این حدیث به خوبی استفاده می شود که پیشوایان بزرگ تا آنجا که در توان داشتند برای هر نعمتی شکری جداگانه بجا می آوردند. ۵- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) دستوری برای شکر جامع و کامل آمده است، (هر چند شکر جامع و کامل به معنی واقعی کلمه از انسان ساخته نیست)، فرمود: «إِذَا أَصِيبَتْ وَأَمْسَيْتَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ اَللَّهُمَّ مَا أَصِيبَتْ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافَيْتَهُ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبَّ حَتَّى تَرْضَى وَبَعْدَ الرِّضَا؛ هنگامی که صبح و شام می کنی، ده بار این دعا را بخوان، خداوند! آنچه از نعمت ها، صبحگاهان بر من ارزانی شده، سلامت دین یا دنیا همه از تو است، یگانه ای، همتایی نداری، پیوسته حمد و شکر مخصوص تو است، به خاطر آنچه به من دادی، تا از من راضی شوی، و حتی بعد از رضا، تو را حمد و سپاس می گویم». بعد امام (علیه السلام) فرمود: «هرگاه این کار را انجام دهی شکر نعمت هایی را که در آن روز و شب به تو می رسد ادا کرده ای». (۲) ۶- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث کوتاه و پرمعنایی چنین می فرماید: «شُكْرُ النِّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ تَحْلِيلِهَا وَكَفِيلٌ بِتَأْيِيدِهَا؛ شکر نعمت مانع زوال نعمت می شود، و سبب تأیید آن می گردد». (۳) ۷- و در حدیث دیگر می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النِّعْمَةَ وَ لَا يَزْعُمُ الْحُرْمَةَ؛ بدترین مردم کسی است

که در برابر نعمت شکرگزاری نمی کند و رعایت احترام نمی کند». (احترام خالق و خلق). (۴) در زمینه اهمیت شکر و تأثیر آن در دوام نعمت ها و فزونی آن، آنقدر احادیث وارد شده است که ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد و آنچه در بالا آمد گوشه ای از آن است. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۸، حدیث ۲۴. ۲. همان، حدیث ۲۸. ۳. شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹. ۴. همان، صفحه ۱۷۰. صفحه ۸۷

شکرگزاری در سیره پیشوایان

می دانیم یکی از اشکال حدیث، فعل و تقریر معصوم است، یعنی همان گونه که قول و گفتار آن ها معارف دینی را برای ما روشن می سازد، عمل و همچنین سکوت آنها در موارد مختلف آموزنده و همچون دریای بی کران از معارف و احکام و اخلاق است. مخصوصاً در زمینه شکرگزاری نمونه های زیادی وجود دارد از جمله: ۱- امام باقر (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شبی نزد عایشه بود (و پیوسته مشغول عبادت بود) عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشوده است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای عایشه! «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟ آیا من بنده شکرگزار خدا نباشم». (۱) از این تعبیر معلوم می شود که انگیزه عبادت اولیاء الله شکر نعمت های او بود. این تعبیر در احادیث اسلامی کراراً از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که در برابر سؤال افراد مختلفی این جمله را تکرار فرمود: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». ۲- در حدیثی از هشام بن احمر که از یاران امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بود می خوانیم که می گوید: من با آن حضرت در بعضی از اطراف مدینه بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدّت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم سجده را طولانی فرمودی؟ فرمود: «إِنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَيَّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي مِنْ بَعْدِهَا» خداوند به من ارزانی فرمود، دوست داشتم شکر پروردگرم را بجا آورم». (۲) از این روایت استفاده می شود که پیشوایان بزرگ، مقتید بودند در برابر هر نعمتی شکری جداگانه بجا آورند. بلکه به یاران خود نیز همین معنی را دستور می دادند، از این رو در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: هرگاه یکی از شما به یاد یکی از نعمت های خدا بیفتد، صورت بر خاک بگذارد و شکر خدا بجا آورد، و اگر سواره است پیاده شود و صورت بر خاک نهد، و اگر از ترس انگشت نما شدن نتواند پیاده شود صورت بر قریوس زین بگذارد. (قریوس قسمت برآمدگی جلو زین است) و اگر آن را هم نتواند انجام دهد صورت بر کف دست بگذارد و شکر خدا را بجا آورد. (۱) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۸، حدیث ۲۶. صفحه ۸۸. ۳- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش به نام ابوبصیر فرمود: گاه می شود که یکی از شما ظرفی از آب می نوشد، و خداوند به خاطر آن او را اهل بهشت می کند، سپس در شرح این کلام فرمود: نخست ظرف آب را می گیرد، و هنگامی که می خواهد بر لب بگذارد بِسْمِ اللَّهِ می گوید کمی می نوشد و هنوز سیراب نشده آن را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید، بار دوم می نوشد، سپس ظرف را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید و برای سومین بار نیز همین کار را تکرار می کند «فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ» خداوند به برکت آن او را اهل بهشت می کند». (۲)

چگونه باید شکر کرد؟

در تعریف شکر گفتیم که شکرگزاری همان قدردانی از نعمت است، خواه در عمل باشد یا به وسیله زبان و یا به قلب، و کفران و ناسپاسی نعمت، بی اعتنائی به نعمت ها، تحقیر و تزییع آنها است و عدم توجه به صاحب نعمت. و مهمترین بخش شکرگزاری همان شکر عملی است، چه بسیارند کسانی که با زبان شکر خدا می گویند، ولی در عمل کفران می کنند. کسانی که اسراف و

تذیر می کنند، و یا بخیل هستند، یا نعمت های الهی را وسیله فخر فروشی بر دیگران قرار می دهند، یا بر اثر نعمت مست می شوند و طغیان می کنند، همه آنها ناسپاسند، و در طریق کفران نعمت گام بر می دارند، به عکس آنها که نعمت های الهی را کتمان نمی کنند، و آشکار و پنهان انفاق می نمایند و با گسترش نعمت، تواضع آنها در مقابل خالق و خلق بیشتر می شود و سعی دارند نعمت ها همه در جای خود مصرف شود، و چیزی از آن ضایع نگردد، آنها بندگان شکرگزاری هستند و شایسته فرونی نعمت. پاورقی ۱.

همان، حدیث ۲۵. ۲. همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۶. صفحه ۸۹ در روایات اسلامی به هر سه مرحله شکر اشارات لطیفی شده است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا؛ کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و آن را در درون دل بشناسد، شکر آن را بجا آورده است.» (۱) بدیهی است شناخت نعمت و ارزش و اهمیت آن، هم سبب شناسایی منعم و هم انگیزه ای برای شکر عملی و زبانی خواهد بود. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که به یکی از یارانش فرمود: «مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ عَبْدِي بِنِعْمَةٍ صَيَّرْتُ أَوْ كَثُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرَهَا؛ هر نعمتی خداوند اعم از کوچک و بزرگ به کسی بدهد و او بگوید الحمد لله، شکر آن نعمت را بجا آورده است.» (۲) به یقین منظور از گفتن الْحَمْدُ لِلَّهِ تنها لَقَلَّه زبان نیست، منظور حمدی است که از عمق جان و درون دل برخیزد. در حدیث سوّمی از همان امام بزرگوار می خوانیم که یکی از دوستانش از او پرسید آیا شکر حدّ معینی دارد که انسان وقتی آن را انجام دهد از شاکران محسوب شود، فرمود: آری، آن مرد سؤال کرد چیست؟ فرمود: «يُحْمَدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي أَهْلِ وَمَالٍ وَإِنْ كَانَ فِي مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقٌّ آدَاهُ؛ خدا را در برابر هر نعمتی که به او در خانواده یا اموالش بخشیده سپاس می گوید و اگر در آنچه خدا به او داده است حقی (برای نیازمندان یا مصارف دیگر) بوده باشد، آن را ادا می کند.» (۳) و نیز در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «شُكْرُ الْعَالَمِ عَلَى عِلْمِهِ، عَمَلُهُ بِهِ وَ يَذَلُّهُ لِمُسْتَحَقِّهِ؛ سپاسگزاری عالم در برابر علمی که دارد این است که به آن عمل کند و به نیازمندان بذل نماید.» (۴) این ها اشاره به شکر عملی است که در برابر هر نعمتی باید انجام داد. به یقین عالمی که به علمش عمل نمی کند، و یا از دیگران دریغ می دارد، بنده ناسپاسی است و با زبان حال می گوید: من لایق این نعمت بزرگ نیستم. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۶، حدیث ۱۵. ۲. همان، حدیث ۱۴. ۳. همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۲. ۴. شرح غررالحکم فارسی، جلد ۴، صفحه ۱۶۰، حدیث ۵۶۶۷. صفحه ۹۰ قابل توجه این که شکر عملی در برابر افراد متفاوت است و در هر جا به شکلی خواهد بود، همان گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث کوتاه و پر معنی به چهار نمونه آن اشاره نموده است، می فرماید: «شُكْرُ الْهَيْكِ بِطَوْلِ الثَّنَاءِ، شُكْرُ مَنْ قَوْصِكَ بِصَدَقِ الْوَلَاءِ، شُكْرُ نَظِيرِكَ بِحُسْنِ الْأَخَاءِ، شُكْرُ مَنْ دُونَكَ بِسَيِّبِ الْعَطَاءِ؛ شکر پروردگارت این است که دائماً ثنائش گویی، شکر کسی که بالای دست تو است به این است که در پیروی از او صادق باشی، شکر همردیفت آن است که مراتب اخوت را به خوبی انجام دهی و شکر کسانی که زیر دست تو هستند به این است که از بخشش به آنها مضایقه نکنی.» (۱) یکی از شاخه های شکر عملی این است که انسان اگر بر دشمنش پیروز شود تا آنجا که ممکن است و مشکلی ایجاد نمی کند، عفو و گذشت را شکرانه پیروزی خود قرار دهد همان گونه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث معروفش می فرماید: «إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ؛ هنگامی که بر دشمنانت پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده.» (۲) این نکته نیز شایان ذکر است که یکی از بهترین طرق شکر در برابر نعمت ها انفاق کردن بخشی از آن در راه خدا است، همان گونه که علی (علیه السلام) می فرماید: «أَحْسِنِ شُكْرَ النُّعْمِ الْأَنْعَامِ بِهَا؛ بهترین شکر نعمت ها بخشیدن از آن است.» (۳) عبادت و نیایش در برابر پروردگار نیز طریقه دیگری برای شکرگزاری عملی است، بلکه مطابق احادیث اسلامی بهترین انگیزه عبادت مسأله شکرگزاری ذکر شده، در حالی که انگیزه نعمت های بهشت برای عبادت به عنوان عبادت تاجران، و انگیزه ترس از دوزخ به عنوان ترس از بندگان ذکر شده، ولی انگیزه شکر به عنوان عبادت آزادگان تعبیر شده است، در کلمات علی (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ قَوْمًا عَبْدُوهُ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ.» (۴) پاورقی ۱. همان، صفحه ۱۵۸، حدیث ۵۶۵۳. ۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۱. ۳.

شرح فارسی غررالحکم، جلد ۲، صفحه ۴۰۷. ۴. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۶۹، حدیث ۱۸. صفحه ۹۱

انگیزه های شکرگزاری

با این که روح شکرگزاری در انسان تقویت شود، از طرق گوناگونی می توان استفاده کرد، نخست معرفت نعمت ها است، می دانیم نعمت های خداوند سر تا پای وجود انسان را در بر می گیرد، نعمت های مادی و معنوی، نعمت های ظاهری و باطنی و نعمت های فردی و اجتماعی. خوشبختانه پیشرفت علوم و دانش های بشری کمک بسیار مؤثری به شناخت نعمت ها کرده است و در پرتو آنها بسیاری از شگفتی های وجود انسان و موجودات جهان کشف شده که هر کدام نعمت بزرگی محسوب می شود، امروز ما به خوبی می دانیم که جسم یک انسان از میلیاردها واحد کوچک زنده به نام یاخته تشکیل شده که هر کدام از آنها ساختمان بسیار پیچیده و حیرت انگیزی دارد، و هر کدام نعمتی از نعمت های خدا است، امروز است که ما می دانیم در درون خون ما میلیون ها موجود زنده به نام گلبول سفید وجود دارد که هر کدام به صورت سرباز مدافعی از سلامت انسان در برابر هجوم انبوه میکرب های بیماری زا که از زمین و هوا و آب و غذا وارد بدن انسان می شوند دفاع می کنند، اگر یک روز گفته می شد در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکر واجب، امروز ما به خوبی می دانیم که در هر نفس هزاران بلکه میلیون ها نعمت وجود دارد و بر هر نعمتی شکر واجب است. اگر پیشینیان با آگاهی از علوم زمان خود می گفتند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری امروز در پرتو پیشرفت علوم ما می دانیم تنها این چهار موجود نیستند که به ما کمک می کنند، بلکه هزاران عامل دست به دست هم می دهد تا گندمی از زمین بروید و خوراک انسانی شود. بنابراین انگیزه شکر که از طریق معرفت نعمت حاصل می شود، در عصر و زمان ما ابعاد گسترده تری پیدا کرده است. بنابراین، دوام سپاسگزاری از دوام مطالعه بررسی نعمت ها حاصل می شود. صفحه ۹۲ انگیزه دیگر برای شکرگزاری این است که انسان همیشه به زیردستان خود نگاه کند و ببیند خداوند چقدر بر او منت نهاده و چه امکاناتی در اختیار او قرار داده که به دلایل مختلفی به دیگران نداده است، در حدیثی می خوانیم که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه ای که به یکی از اصحاب معروفش حارث همیدانی نوشت فرمود: «وَ أَكْثَرُ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ» به افراد پایین تر از خود زیاد نگاه کن، که این خود از ابواب شکر است». (۱) این در حالی است که اگر انسان به افراد بالاتر از خود بنگرد به یقین روح ناسپاسی همراه و سوسه های شیطانی در او زنده می شود. مطالعه برکات و آثار سپاسگزاری که فزونی نعمت و دوام و بقاء آن است، و در بحث های گذشته به طور گسترده ذکر شد نیز از انگیزه های مهم محسوب می شود. برای ایجاد انگیزه های شکر در توده مردم نسبت به یکدیگر نیز بهترین راه آن است که افراد قدردان و شکرگزار و کسانی که از خدمات و عطایا و کمک ها خوب استفاده می کنند مورد تشویق قرار گیرند، تشویق های گفتاری، و تشویق های رفتاری. حضرت علی (علیه السلام) در عهدنامه معروف مالک اشتر خطاب به مالک می فرماید: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سِوَا فَيَأْتِي فِي ذَلِكَ تَزْهِيداً لِلْأَهْلِ بِالْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِيباً لِلْأَهْلِ بِالْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ» هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران در نیکی هایشان بی رغبت شوند، و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند». (۲)

شکر خالق و شکر مخلوق

بی شک شکرگزاری و سپاس، نه تنها در برابر خالق که در برابر مخلوق نیز مطلوب است. کسی که به دیگری خدمت می کند و نعمتی در اختیار او می گذارد و از مواهب خویش به او می بخشد هر چند انتظار قدردانی و تشکر نداشته باشد، وظیفه انسانی که مشمول نعمت او شده است این است که در مقام شکرگزاری و سپاس برآید، و با قلب و زبان و عمل از وی قدردانی کند، در

روایت معروفی از امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگزاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است». (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۶۹. ۲. همان، نامه ۵۳. صفحه ۹۳ جمله «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» هر چند به این عبارت در متون روایات معصومین (علیه السلام) وارد نشده ولی محتوا و مضمون آن در روایت بالا- و دیگر روایات دیده می شود، و تاب دو تفسیر دارد، نخست این که ترک شکرگزاری مخلوق، یا ناسپاسی در برابر بخشنندگان نعمت، دلیل بر روح ناسپاسی در وجود شخص است که به خاطر آن، ارزشی برای نعمت های مردم قایل نیست، بلکه گاه خود را طلبکار هم می داند، چنین کسی به یقین در برابر خالق متعال نیز شکرگزاری نخواهد کرد، به خصوص این که نعمت هایی که مردم به یکدیگر می دهند چون محدود است و گهگاه واقع می شود، به چشم می آید، برخلاف نعمت های الهی که تمام وجود ما را در تمام عمر احاطه کرده و به همین دلیل گاه از شدت ظهور مخفی و پنهان می شود. دیگر این که تشکر از مخلوق در واقع تشکر از خدا است، چرا که مخلوق واسطه ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان بیش نیست، بنابراین کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است. به هر حال در روایات اسلامی بر این معنی تأکید شده که هم در برابر نعمتی که کسی به شما می بخشد سپاس گزار باشید و هم به کسی که سپاس گذاری می کند نعمت بیشتری بدهید. چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: در تورات این جمله نوشته شده: «أَشْكُرُ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَأَنْعِمُ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ» از کسی که به تو نعمتی می بخشد تشکر کن و به کسی که از تو تشکر می کند، نعمت بیشتری ببخش». (۲) خداوند در قرآن مجید نیز صریحاً دستور شکرگزاری نسبت به بندگان را صادر کرده و آن را در کنار شکرگزاری از خودش قرار داده است، می فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ» ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش هر روز با زحمتی روی زحمت حمل کرد (و دوران بارداری را با رنج های فراوان پشت سر گذاشت) و دوران شیر خواری او در دو سال (با زحمت فراوان) صورت می گیرد، به انسان گفتیم که برای من و برای پدر و مادرت شکرگزاری کن که بازگشت همه شما به سوی من است». (۱) پاورقی ۱. عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۲۴. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۴. صفحه ۹۴ به یقین پدر و مادر تنها کسانی نیستند که بر گردن انسان حق دارند (هر چند حق آنها بسیار بزرگ است) هر کس حقی معنوی یا مادی داشته باشد باید در برابر او تشکر کرد. در حالات پیشوایان بزرگ اسلام نیز دیده شده است که گاه کمترین خدمت را با بزرگترین نعمت پاسخ می گفتند، «داستان هدیه کردن یکی از کنیزان امام حسین (علیه السلام) شاخه گلی به آن حضرت و در برابر، آزاد ساختن او به وسیله امام (علیه السلام) معروف است، و هنگامی که از حضرتش توضیح خواستند که این خدمت بزرگ چگونه در مقابل آن کار کوچک قرار می گیرد فرمود: «كَذَا أَدَبْنَا اللَّهَ» این گونه خداوند ما را ادب کرده است». (۲) و نیز در داستان معروف دیگری می خوانیم که در یکی از سفرها امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادر نشینی جلب توجه آنها را نمود، به سراغ آن آمدند، پیر زن تک و تنهایی در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را که داشت برای تغذیه آنها آماده ساخت و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم این همه محبت را تا اندازه ای جبران کنیم، سپس خشکسالی شدیدی در بیابان های اطراف مدینه شد به گونه ای که چادر نشینان به شهرها هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می کردند، روزی چشم امام حسن (علیه السلام) به همان پیرزن افتاد که در کوچه های مدینه تقاضای کمک می کند. حضرت او را صدا زد و از او پرسید به خاطر داری که من و برادر و پسر عموم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن نیکوکار چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول زیاد و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین (علیه السلام) فرستاد، آن حضرت نیز عطایای بیشتری به پیرزن دادند و سپس او را به سراغ عبدالله بن جعفر فرستادند، او نیز نعمت زیادی به آن پیرزن بخشید و در پایان

حدیث آمده است: «صَارَتْ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ / او یکی از ثروتمندترین مردم شد». (۱) پاورقی ۱. لقمان، آیه ۱۴. ۲. بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۵. مانند این جریان در مورد امام حسن (علیه السلام) نیز نقل شده است. بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۳. صفحه ۹۵ داستان «شیماء» دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و محبت و خدمتی که آن حضرت به خاطر خدمات مادرش در دوران شیردادن او به شیماء کرد نیز در بسیاری از تواریخ آمده و خلاصه اش این است که بعد از جنگ «حنین» گروه زیادی از طائفه بنی سعد و قبیله «حلیمه سعدیه» به اسارت درآمدند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) شیماء را در میان اسیران دید به یاد محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد برخاست و عبای خود را بر زمین گستراند و شیماء را روی آن نشانند و با مهربانی از او احوال پرسید و فرمود: تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی (مادرت نیز محبت کرد) این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می گذشت، شیماء از پیامبر (صلی الله علیه وآله) تقاضا کرد اسیران طایفه اش را آزاد سازد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من سهم خودم را می بخشم، هنگامی که مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، آنها نیز به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سهم خود را بخشیدند و در نتیجه همه اسیران آن طایفه آزاد شدند (و به این ترتیب به خاطر خدمت دوران شیرخوارگی، گروه زیادی آزادی خود را باز یافتند). (۲) و نظر این شکرگزاری و قدردانی عملی در حالات پیشوایان معصوم (علیه السلام) فراوان است. پاورقی ۱. نورالابصار محمد شبلیجی مصری (با اقتباس و تلخیص) بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۸. ۲. اعلام الوری، صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷، سفینه البحار، ماده «حلم». صفحه ۹۶ نمونه دیگر از این گونه شکر و سپاسگزاری در برابر خدمات بندگان خدا چیزی است که در تاریخ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است و آن این است که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) زنی بود به نام «ثویبه» که پیش از آن که «حلیمه سعدیه» افتخار دایه بودن نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را پیدا کند چند روزی از شیر فرزندش به نام مسروح، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را شیر داد. هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت، هیچ گاه ثویبه را فراموش نمی کرد، و همواره تا پایان زندگی آن زن، لباس هدایایی برای او می فرستاد. آن زن بعد از جنگ «خیبر» چشم از جهان پوشید. شگفت آور این است که در بعضی از تواریخ آمده است که «ثویبه» کنیز «ابولهب» بود و هنگامی که به ابولهب بشارت تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را داد او را آزاد کرد (پیدا است ابولهب در آن زمان به خاطر خویشاوندی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) از تولد پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوشحال شد که از برادرش عبدالله فرزندش به وجود آمد). هنگامی که ابولهب بعد از آن همه دشمنی با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شبهای دوشنبه مجازات من تخفیف می یابد و از میان انگشتانم آب می نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه کنیز خود شنیدم، و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) را شیر داد او را آزاد کردم. (۱) پاورقی ۱. سفینه البحار، جلد ۱، ص ۵۲۲ (واژه ثویبه). صفحه ۹۷

۴. غیبت، تنازع باللقاب و حفظ الغیب

اشاره

در جلد اول از این کتاب که بحث پیرامون اصول کلی مباحث اخلاقی بود، بحثی پیرامون مبارزه با آفات اللسان (آفت های زبان) به عنوان یکی از نخستین گامهای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله مطرح شد، وعده دادیم جزئیات آن در بحث های آینده عنوان خواهد شد. یکی از آنها مسأله غیبت است که از شایع ترین و زشت ترین و خطرناک ترین مفسد اخلاقی است. و

سبب هتک حیثیت افراد، کشف اسرار، اشاعه فحشاء، و جسور ساختن گنه کاران در گناهانشان و سرانجام موجب تزلزل پایه های اعتماد در زندگی اجتماعی است. بی شک بسیاری از مردم نقطه ضعف هایی دارند که غالباً پرده بر آن افتاده اگر این عیوب و نقطه ضعف ها آشکار گردد، اعتماد عمومی سلب می شود، و مفسد متعددی که در بالا اشاره شد سطح جامعه را فرا خواهد گرفت، به همین دلیل اسلام از آن شدیداً نهی کرده و در کتب علمای اخلاق غیبت به عنوان یکی از بدترین آفات زبان ذکر شده است (هر چند غیبت منحصر به زبان نیست از طریق قلم یا اشارات دست و چشم و ابرو نیز انجام می شود). و از آنجا که بدون پرهیز از این رذیله اخلاقی هرگز انسان در مسیر قرب الی الله به جایی نمی رسد و جامعه انسانی روح صلاح و سعادت را نمی بیند باید، برای آن اهمیت فوق العاده قائل شد. صفحه ۹۸ گذاشتن لقب های زشت بر یکدیگر که غالباً در غیاب اشخاص از آن استفاده می شود نیز شاخه ای از شاخه های غیبت است، هر چند گاهی تحت عنوان مستقلی از آن یاد شده است، از همین رو ما این دو بحث را همراه یکدیگر عنوان کردیم. نقطه مقابل غیبت حفظ الغیب است، که انسان در پشت سر اشخاص از آنها به نیکی یاد کند، و اگر کسی از آنها غیبت کند به دفاع از حیثیت آنها برخیزد و با تعبیرات مختلفی که بعداً به آنها اشاره خواهد شد آبروی او را حفظ کند، و این یکی از فضایل مهم اخلاقی است. که برکات زیادی را برای فرد و جامعه همراه دارد. به هر حال با توجه به اهمیت موضوع، قرآن مجید در آیات متعددی به سراغ این موضوع رفته و دستورهای مؤکدی صادر نموده است: ۱- ... وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. (حجرات - ۱۲) ۲- وَيَلِي لِكُلِّ هَمَزَةٍ لَمَزَةٌ. (همزه - ۱) ۳- إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (نور - ۱۹) ۴- لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا. (نساء - ۱۴۸)

ترجمه

۱- «... و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید». ۲- وای بر هر غیب جوی مسخره کننده. ۳- «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است. صفحه ۹۹ ۴- خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها (ی دیگران) را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، قرآن با صراحت از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند. نخست از گمان بد، و بعد از تجسس، و سرانجام از غیبت. روشن است گمان بد انسان را وادار به تجسس در احوال دیگران، و کشف اسرار آنها می کند و از آنجا که هر انسانی ممکن است عیب و نقصی داشته باشد که با تجسس کشف شود، اطلاع بر آن عیب پنهانی سبب غیبت می گردد. ولی قرآن مجید در این آیه برای غیبت اهمیتی بیش از مسأله گمان بد و تجسس قائل شده چرا که آن را مدلل به دلیلی گویا و رسایی ساخته می فرماید: «کسی از شما دیگری را غیبت نکند آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید» (و لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ). این تشبیه که در واقع یک دلیل منطقی را تشکیل می دهد تمام ابعاد مسأله غیبت را بیان کرده، شخص غائب را به مرده تشبیه می کند، و رابطه دینی او را به عنوان برادری و اخوت و آبروی او را به پاره تن او و غیبت را به منزله خوردن گوشت او، کاری که هر وجدانی، هر قدر ضعیف باشد، از آن ابا و وحشت دارد، و حتی در سخت ترین حالات حاضر نیست چنین کند. این تشبیه می تواند اشاره به نکته های فراوان دیگری نیز باشد: فرد غائب همچون مرده است که قدرت بر دفاع از خویش ندارد، و هجوم بردن بر کسی

که قادر بر دفاع از خویش نیست، بدترین نوع ناجوان مردی است. بی شک خوردن گوشت مرده سبب سلامت جسم و جان نمی شود، بلکه سرچشمه انواع بیماری ها است، بنابراین غیبت کننده اگر آتش کینه و حسد خود را با غیبت موقتاً فرو نشاند به یقین چیزی نمی گذرد که همان بذره‌های نهفته مفسد اخلاقی در درون جان او سر می کشد و همچون خارهای مغیلان او را آزار می دهد. صفحه ۱۰۰ غیبت کننده انسان ضعیف و ناتوانی است که شهادت رویا رویی با مسایل را ندارد و به همین دلیل به مرده برادر خویش هجوم می برد. همان گونه که یک حیوان یا انسان مردار خوار، سبب انتشار انواع میکرب های بیماری می گردد، شخص غیبت کننده نیز با ذکر گناهان و عیوب پنهانی برادران مسلمان عوامل اشاعه فحشاء را فراهم می سازد. قرآن مجید با ذکر این مثال و ریزه کاری هایی که در آن نهفته شده به تحریک وجدان و فطرت انسان ها در برابر این گناه بزرگ می پردازد، و شاید به همین دلیل جمله را با سؤال شروع می کند، تا پاسخ آن از درون انسان ها برخیزد و تأثیر آن قوی تر شود، می فرماید: «آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟» در ضمن آیه می تواند اشاره ای به این نکته نیز باشد، که موارد جواز غیبت (مانند تظلم و رفع ستم و مشورت و اصلاح ذات البین در واقع مانند موارد اضطرار به اکل میته است که انسان باید به حداقل قناعت کند). ولی این سؤال مطرح است که ما در تمام دنیا به ندرت در طول یک سال به موردی برخورد می کنیم که کسی گوشت مرده انسانی را - چه رسد به برادر خویش - خورده باشد، زشتی این امر به اندازه ای است که همه از آن پرهیز می کنند، در حالی که غیبت امر رایجی است که در همه جوامع دیده می شود، بلکه یکی از وسایل تفریح و سرگرمی در جلسات است، راستی این تفاوت از کجا سرچشمه می گیرد؟ این موضوع ظاهراً دلیلی جز این ندارد که رواج غیبت، قبح و زشتی آن را متأسفانه در نظرها کم کرده است. در دومین آیه با تهدید کوبنده ای به سراغ عیب جویان و غیبت کنندگان می رود، می فرماید «وای به هر عیب جوی غیبت کننده ای که مردم با ایمان را به سخریه می گیرند، و با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو، در پشت سر و پیش رو، مؤمنان را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند» (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ). صفحه ۱۰۱ در این که واژه «لُمَزَةٌ» (از ماده لمز (بر وزن رمز) و «هُمَزَةٌ» از ماده همز (بر همین وزن) که هر دو صیغه مبالغه است، به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیب جویان می کند یا در میان آنها تفاوتی است، در میان مفسران گفتگوی بسیار است. بعضی هر دو را به یک معنی می دانند بعضی به دو معنی، آنها که معتقدند دو معنی دارد بعضی هُمَزَه رابه معنی غیبت کننده، و لُمَزَه را به معنی عیبجو تفسیر کرده اند و بعضی عکس آن را گفته اند، و بعضی می گویند هُمَزَه به کسی گفته می شود که با اشارات عیب جویی می کند، و لُمَزَه به معنی کسی است که با زبان، این عمل زشت را انجام می دهد. بعضی اولی را به معنی عیب جویی آشکار، و دومی را به معنی عیب جویی پنهان و یا اشاره دانسته اند، و بعضی عقیده دارند هُمَزَه کسی است که در حضور، عیب جویی می کند، و لُمَزَه کسی است که در پشت سر، این کار را انجام می دهد. بعضی از مفسران گفته اند همز و لمز، دو صفت رذیله است که از جهل و غضب و تکبر ترکیب شده است زیرا هم سبب اذیت و آزار دیگران است و هم نوعی برتری طلبی در آن نهفته است، و از آنجا که در خود فضیلتی نمی بیند سعی می کند به دیگران عیب بگذارد تا خودش را برتر نشان دهد. (۱) در همان تفسیر این دو صفت را از اوصاف منافقان - طبق حدیثی - بیان می کند. (۲) تعبیر به «ویل» که در آغاز این آیه آمده است، در ۲۷ مورد از قرآن مجید دیده می شود، که در مقام نفرین و به معنی هلاکت و یا به معنی انواع عذاب است، و این که گفته اند اشاره به چاه یا وادی پر عذابی در جهنم است در واقع از قبیل تفسیر کلی به مصداق است. این واژه و واژه «وَيْسٌ» و «وَيْحٌ» همه حالت تأسف انسان را بیان می کند منتها ویل در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می شود، و ویس در مقابل تحقیر، و ویح در مقام ترحم. (۳) پاورقی ۱. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۸. ۲. همان مدرک. ۳. تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۹۱. صفحه ۱۰۲ با توجه به موارد استعمال ویل در قرآن، به خوبی روشن می شود که این واژه در مواردی به کار می رود که کارهای بسیار زشتی انجام گرفته است، و از اینجا روشن می شود که غیبت و عیب جویی از دیدگاه قرآن مجید از زشت ترین کارها است. در سومین آیه مستقیماً سخن از نکوهش اشاعه فحشاء و تهدید شدید مرتکب

شوندگان به میان آمد و به طور ضمنی، مذمت از غیبت می کند، زیرا اشاعه فحشاء غالباً از طریق غیبت یا تهمت است. می فرماید: «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند، و خداوند می داند و شما نمی دانید» (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). البته شأن نزول آیه در مورد تهمتی است که از سوی منافقان به یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) زده شده بود، ولی مسأله اشاعه فحشاء (شیوع دادن زشتیها در میان مردم) مفهوم عامی دارد که مخصوصاً غیبت را در بسیاری از موارد شامل می شود. در واقع نخستین آیه از آیات بالا- اشاره به بُعد حَقِّ النَّاسِ فردی غیبت داشت و این آیه اشاره به آثار ویران گر جمعی آن است، زیرا هر گاه کارهای خلافی را که مردم در پنهانی انجام داده اند و کسی از آن آگاه نیست بر ملا شود، بسیاری از افراد ضعیف الایمان تشویق به این گونه کارها می شود. «فاحشه» از ماده فحش در اصل به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج شود و صورت فاحش به خود بگیرد، بنابراین شامل تمام منکرات و کارهای بسیار زشت و قبیح می شود، هر چند در بسیاری از موارد در قرآن مجید یا در کلمات روزمره در خصوص انحرافات جنسی و آلودگی های ناموسی به کار می رود، ولی این مانع از عمومیت فاحشه و فحشاء نیست، و در واقع از قبیل استعمال در یک مصداق بارز است، بنابراین اشاعه فحشاء که در آیه آمده، و در بسیاری از موارد از طریق غیبت انجام می شود، منحصر به آلودگی های جنسی نیست. در آیه ۴۵ عنکبوت درباره نماز می خوانیم: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نماز انسان را از زشتی ها و منکرات باز می دارد» و به یقین مفهوم آن عام است. صفحه ۱۰۳ به همین دلیل در ذیل این آیه حدیثی وارد شده که می فرماید: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَارَأَتَهُ عَيْنَاهُ وَسَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ کسی که درباره مؤمن آنچه را می بیند (از عیوب پنهانی) و آنچه را می شنود (که مردم درباره او می گویند) او از کسانی است که خداوند متعال درباره آنها گفته کسانی که دوست دارند اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود عذاب دردناکی دارند». این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن در آیه بالا مجازات این گونه اشخاص را عذاب دنیا و آخرت ذکر کرده، و این نشان می دهد غیبت و اشاعه فحشاء بی آمدهای سویی در زندگی انسان ها نیز دارد. آخرین سخن درباره تفسیر آیه فوق این که قرآن مجید برای این که تأکید بر این مسأله مهم بگذارد نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء کنند، گرفتار عذاب الیم دنیا و آخرت می شوند، بلکه می گوید کسانی که دوست دارند، اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود چنین سرنوشتی دارند. در چهارمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از جواز غیبت در مورد ظالمان برای مظلومانی که به دادخواهی برمی خیزند آمده است که از آن به خوبی روشن می شود غیبت بدون مجوز جایز نیست، می فرماید: «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شد (و می خواهد از این طریق تظلم کند و رفع ظلم نماید) (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ). منظور از جهل من القول، هر گونه ابراز و اظهار لفظی است خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا غیبت، یا نفرین و مذمت. بنابراین مظلومانی که مورد ستم ظالمان قرار گرفته اند برای دفاع از خویش می توانند کارهای ظالمان را برشمردند. و برای این که افرادی از این استثنا سوء استفاده نکنند، و به بهانه این که مظلوم واقع شده اند، هر جا بنشینند و به غیبت این و آن پردازند، در پایان آیه می فرماید: خداوند سخنان را می شنود و از نیات آگاه است. (وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا). صفحه ۱۰۴ از آنچه در آیات فوق آمد زشتی فوق العاده غیبت و عواقب دردناک آن در دنیا و آخرت به خوبی روشن می شود.

غیبت در روایات اسلامی

اشاره

در منابع حدیث و کتب اخلاق روایات زیادی در نکوهش غیبت وارد شده، مضمون این روایات به قدری شدید و تکان دهنده است که درباره کمتر گناهی می توان اینگونه تعبیرات را یافت که از میان آنها ده روایت زیر برگزیده شده است. در حدیثی می خوانیم که روزی پیغمبر با صدای بسیار بلند خطبه خواند به گونه ای که به گوش زنانی که در خانه هایی که نزدیک بودند رسید فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَعْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَبْغُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَبَعَ عَوْرَتَ أَخِيهِ يَتَّبِعِ اللَّهَ عَوْرَتَهُ حَتَّى يَنْفِضَ حَهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ أَي گروهی که به زبان ایمان آورده اید و در قلبتان ایمان نیست، غیبت مسلمان نکنید، و در صدد کشف عیوب آن ها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند در صدد کشف عیوب او خواهد بود تا آنجا که در درون خانه اش رسوایش می کند». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که روزی خطبه خواند و درباره اهمیت گناه ربا سخنانی فرمود تا آنجا که گناه یک درهم از ربا را بدتر از سیوشش زنا شمرد، سپس فرمود: «إِنَّ أَرْبَا الرِّبَا عَوْضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ بُدْتَرِينَ رِبَا بَرْدِنِ آبْرُوِي مُسْلِمَانِ (از طریق غیبت و مانند آن) است». (۲) این تعبیر (اهمیت گناه غیبت نسبت به زنا) در روایات متعددی آمده و در بعضی از روایات آمده است علت آن این است که زناکار پس از توبه حقیقی بخشوده خواهد شد، ولی غیبت کننده چون حق الناس را ضایع کرده مشمول رحمت الهی نخواهد شد، تا صاحب غیبت را راضی کند. (۱) پاورقی ۱. جامع السادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۳. ۲. جامع السادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۳. ۳. صفحه ۱۰۵. ۴. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَإِنَّهَا لَتَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطَبَ غَيْبَتٌ بِرِهْرِ مُسْلِمَانِي حَرَامٌ اسْتِ وَ حَسَنَاتِ رَا اَز مِيَان مِي بُرْد، همانگونه آتش هیزم را می سوزاند و نابود می کند». (۲) این ویژگی همان گونه که در بحثهای آینده خواهد آمد نیز به خاطر آن است که غیبت جنبه حق الناس دارد، و حسنات غیبت کننده را به نامه اعمال غیبت شونده منتقل می کنند تا جبران تضییع آبروی او شود. ۴- در یک حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی (علیه السلام) خطاب کرد و فرمود «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِّنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ كَسِي كِه بِمِيرْد دَر حَالِي كِه تَوْبِه اَز غَيْبَت كَرْدِه باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و اصرار بر آن ورزد و توبه نکند، اولین کسی است که وارد دوزخ می شود». (۳) ۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم تعبیر تکان دهنده دیگری دیده می شود، فرمود: «مَنْ مَشَى فِي غَيْبَةِ أَخِيهِ وَ كَشَفَ عَوْرَتِهِ كَانَ أَوَّلَ خُطْوَةٍ خَطَاهَا وَصَمَعَهَا فِي جَهَنَّمَ كَسِي كِه دَر طَرِيقِ غَيْبَتِ بُرَادِرِ مُسْلِمَانِش وَ كَشَفَ عِيُوبِ پَنَهَانِي اُو گَام بُر دَارْد، اولین گامی را که برمی دارد در جهنم می گذارد». (۴) ۶- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم «مَا عُمِّرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبَةِ إِلَّا خُرِبَ بِالدِّينِ فَتَرَهُوَ أَسْمَاعُكُمْ مِنْ اسْتِمَاعِ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ الْقَائِلَ وَالْمُسْتَمِعَ لَهَا شَرِيكَانِ فِي الْإِثْمِ هِيِچ مَجْلِسی با غیبت آباد نمی شود مگر اینکه از نظر دین ویران می گردد، حال که چنین است گو خود را از شنیدن غیبت پاک دارید چرا که گوینده و شنونده هر دو در گناه شریکند» (۵) پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۰۱، حدیث ۱۸. ۲. جامع السادات، جلد ۳، صفحه ۳۰۵. ۳. همان، صفحه ۳۰۲. ۴. همان، صفحه ۳۰۳. ۵. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۹. صفحه ۱۰۶. ۷- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مورد زیانهای فوق العاده معنوی غیبت چنین می خوانیم: «مَنْ إِغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَلَا صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يُغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ كَسِي كِه غَيْبَتِ مُرْدِ مُسْلِمَانِي يَا زَنِ مُسْلِمَانِي بِكَنْدِ خَدَاوَنْدِ نَمَازِ وَ رُوزِه اُو رَا چَهْلِ شَبَانِه رُوزِ قَبُولِ نَمِي كَنْدِ مِگَرِ اَيْنِ كِه صَاحِبِ غَيْبَتِ اَز اُو رَاضِي كَرْدَد». (۱) ۸- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئًا وَ هَدَمَ مَرْوَتَهُ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، وَ أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ كَسِي كِه سَخْنِي دَر بَارِه فَرْدِ بَا اِيْمَانِي نَقْلِ كَنْدِ وَ هَدَفْشِ اَيْنِ باشد كِه عِيْبِي بُر اُو نَهْد، وَ شَخْصِيْتِشِ رَا دَر هَمِ بِشَكَنْدِ تَا اَز چَشْمِ مُرْدِ مِي فَيْتَد، خَدَاوَنْدِ اُو رَا اَز تَحْتِ سَر پَرَسْتِي خُودْشِ بِه تَحْتِ سَر پَرَسْتِي شَيْطَانِ مِي فَرَسْتَد، وَ شَيْطَانِ اُو رَا نَمِي پَذِيرْد». (۲) روشن است که مصداق واضح روایت بالا شخص غیبت کننده است که هدفش از غیبت عیب نهادن بر مؤمنین، و در هم شکستن شخصیت اجتماعی آن ها است و چنین افرادی به قدری گناهانشان عظیم است که حتی شیطان از پذیرفتن ولایت آنها

وحشت دارد». ۹- در حدیث مناهی رسول الله (صلی الله علیه وآله) آمده است «نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَقَالَ مَنْ اِغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَ نَقَضَ وَصُوءُهُ، وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفُوهُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ اَنْتُنْ مِنَ الْجَيْفَةِ يَتَأَذَّى بِهٖ اَهْلُ الْمَوْقِفِ بِرِيسَامِ بْنِ اَبِي بَرٍّ (صلی الله علیه وآله) از غیبت نهی کرد و فرمود: کسی که مسلمانی را غیبت کند، روزه اش باطل می شود، و وضویش می شکند، و روز قیامت از دهان او بویی خارج می شود که متعفن تر از بوی مردار است، به گونه ای که اهل محشر از آن ناراحت می شوند». (۳) ۱۰- این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم، هر چند روایاتی که در این زمینه باقی مانده بسیار بیش از آن است که در بالا آوردیم، اما آنچه در بالا آمد برای درک اهمیت گناه غیبت کافی است فرمود: «اِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَاِنَّهَا تُمَقِّتُكَ اِلَى اللّٰهِ وَالنَّاسِ، وَ تَحْبُطُ اَجْرَكَ بِرِيسَامِ بْنِ اَبِي بَرٍّ» که تو را در پیشگاه خدا و مردم مبعوض می کند، و اجر و پاداش تو را (در برابر اعمال صالحه) بر باد می دهد». (۴) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۸، حدیث ۵۳. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۸، حدیث ۱. ۳. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۵۹۹، حدیث ۱۳. ۴. شرح غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۸۷، حدیث ۲۶۳۲. صفحه ۱۰۷ به یقین حتی یکی از این احادیث به تنهایی برای پی بردن به اهمیت گناه غیبت از دیدگاه پیشوایان اسلام کافی است تا چه رسد به این که همه آنها را در کنار هم بچینیم و یکی در نظر بگیریم. شک نیست که علاوه بر شهادت قرآن مجید و روایات متواتره اسلامی و اجماع مسلمین بر حرمت غیبت، عقل نیز آن را زشت و قبیح و در خور سرزنش و مجازات می شمرد، چرا که یکی از مصادیق بارز ظلم و ستم است که قبیح و زشتی آن از مستقلات عقلیه می باشد، بنابراین دلیل حرمت غیبت، تمام ادله اربعه فقهی می باشد. در اینجا مسایل مهمی باقی مانده است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۱- تعریف غیبت

اشاره

در تعریف غیبت، ارباب لغت و فقها و علمای اخلاق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند که در واقع همه آنها به یک معنی باز می گردد، هر چند از نظر تعمیم و تخصیص در میان آنها تفاوت هایی است. صحاح اللغه می گوید: «غیبت آن است که انسان پشت سر کسی که عیب و عملش پوشیده است سخنی بگوید که اگر به گوش او برسد ناراحت شود». مصباح المنیر می گوید: «غیبت آن است که عیوب پنهانی کسی را که از فاش شدن آن ناراحت می شود (پشت سر او) باز گویی کنی». مرحومه شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اجماع و اخبار معصومین (علیهم السلام) دلالت دارد بر این که حقیقت غیبت آن است که از دیگری (در پشت سرش) چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود. (۱) این مضمون در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که غیبت آن است که درباره برادر مسلمانان چیزی بگویی که خداوند آن را بر او مستور داشته است. (۱) پاورقی ۱. مکاسب محرّمه شیخ انصاری، صفحه ۴۱. صفحه ۱۰۸ از آنچه در بالا آمد استفاده می شود که غیبت ارکانی دارد، نخست این که سخنی را پشت سر کسی بگوید، و اگر در حضورش گفته شود، عنوان دیگری به خود می گیرد (عنوان ایذاء، یا هتک و مانند آن) دیگر این که باید از قبیل ذکر عیوب باشد، و آن هم عیب مستور و پنهان که اگر آشکار باشد غیبت نیست، هر چند ممکن است به عناوین دیگری حرام باشد، و دیگر این که هنگامی که غیبت شونده آن را بشنود غمگین و ناراحت شود، ولی به نظر می رسد این یک قید توضیحی است برای این که آشکار کردن عیب پنهانی آن هم پشت سر اشخاص برای هر انسانی غم انگیز است. ممکن است افراد بی بند و باری پیدا شوند که هر چه درباره آن ها گفته شود، پروا نداشته باشند، ولی این گونه افراد بسیار کمند. از آنچه در بالا آمد این نکته نیز روشن می شود این که بعضی از عوام

هنگامی که به آنها گفته می‌شود چرا پشت سر فلان کس غیبت کردی؟ می‌گویند این سخنان را پیش روی آنها هم می‌گوییم، از قبیل عذر بدتر از گناه است چرا که پیش روی آنها گفتن هرگز مجوز غیبت نیست، و آن هم گناه بزرگی است چرا که هم آزار مؤمن است و هم هتک احترام او. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که نام شخصی را نزد پیامبر بردند بعضی از حاضران گفتند او آدم عاجز و بسیار ناتوانی است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: شما غیبتش کردید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، صفتش را گفتیم، فرمود: «أَنْ قُلْتُمْ مَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بُهْتِمُوهُ» هر گاه چیزی را می‌گفتید که در او نبود، به او تهمت زده بودید، نه غیبت». (۲) عذر دیگر عوامانه‌ای که بعضی از افراد نادان به آن متوسل می‌شوند که در برابر نهی از غیبت می‌گویند مگر دروغ می‌گوییم فلان کس این عیب را دارد، این نیز دست کمی از عذر ناموجه بالا ندارد، چرا که اگر عیبی در کسی نباشد و بگویند تهمت است نه غیبت، غیبت آن است که عیب پنهانی‌ای که در او هست پشت سر او بگویند. پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۸، ابواب احکام العشره، صفحه ۶۰۲. ۲. محجۀ البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۶. صفحه ۱۰۹ ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که از بعضی از کلمات بزرگان گاه چنین استفاده می‌شود که غیبت در مورد همه مؤمنان نیست، بلکه تنها در مورد کسانی است که از گناه خود پشیمانند، و یا توبه کرده‌اند و در سر حد عدالتند. و اما افراد فاسق و گنهکار، غیبتشان جایز است، هر چند گناهشان پنهان باشد، و گاه به این روایت از امام صادق (علیه السلام) نیز استناد جسته‌اند که فرمود: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ، وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِمَّنْ حُرِّمَ عَلَيْهِ وَ كَمَلَتْ مُرُوءَتُهُ، وَ ظَهَرَ عِدَالَتُهُ، وَ وَجِبَتْ إِخْوَانُهُ» کسی که در روابطش با مردم ستم نکند، و در سخنانی که می‌گوید به مردم دروغ نگوید و از وعده‌هایش تخلف نجوید، چنین کسی غیبتش حرام و شخصیتش کامل، و عدالت او ظاهر، و اخوتش واجب است». (۱) به این ترتیب غیبت کسی را حرام می‌شمرند که عادل باشد و شخص فاسق را هر چند عملش مستور باشد جائز الغیبه می‌دانند. مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در کتاب العشره نیز در ابتدای سخن تمایلی به این سخن پیدا کرده، هر چند در ذیل کلام، از آن تقریباً عدول می‌کند (۲). ولی مسلم است این عقیده سبب می‌شود که اکثریت مردم جایز الغیبه شوند و این بر خلاف اطلاق آیه قرآن و روایات بی‌شماری است که در زمینه حرمت غیبت آمده است. اضافه بر این روایات متعددی داریم که می‌گوید: چند گروهند که غیبت آنها جایز است، یا غیبتی برای آنها نیست، از جمله فاسقی است که متجاهر به فسقش باشد، و از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «أَرْبَعَةٌ لَيْسَتْ عَلَيْهِمْ غَيْبَةٌ، الْفَاسِقُ الْمُعْتَنِ بِفِسْقِهِ... چهار گروهند که غیبت آنها غیبت نیست، نخست فاسقی است که آشکارا گناه کند». (۳) همین مضمون در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۹، حدیث ۲۸. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۳۵ تا ۲۳۷. ۳. همان، صفحه ۲۶۱. صفحه ۱۱۰ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ عَلَى غَيْبَتِهِ» هنگامی که فاسق تظاهر به فسق کند، نه احترامی دارد و نه غیبتی». (۱) و در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌خوانیم «مَنْ أَلْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ» کسی که چادر حیا را از سر برگیرد غیبت ندارد». (۲) و احادیث متعدد دیگری نیز تصریح به این موضوع کرده است، این احادیث به مقتضای مفهوم وصف، بلکه مفهوم شرط که در مقام احتراز و نفی غیر، بیان شده است، به خوبی نشان می‌دهد که اگر شخصی گناهی کند و مستور باشد، غیبت او جایز نیست. و چنان که در بحث استثنائات غیبت خواهد آمد، غیبت شخص متظاهر به فسق نیز در خصوص آن عملی که تظاهر به آن می‌کند جایز است، نه نسبت به تمام اعمالش. از این گذشته حرمت غیبت با دلیل عقل نیز ثابت است، چرا که نوعی ظلم و ستم و افشاء اسرار و ریختن آبروی مردم محسوب می‌شود، و بی‌شک فرقی میان فاسق و عادل در این زمینه نیست، مگر در مواردی که غیبت سبب نهی از منکر، یا دفع خطر و ضرر از جامعه مسلمین گردد، و در آن هم میان فاسق و عادل تفاوتی نیست. در بحث استثنائات غیبت، شرح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

اقسام غیبت

گاه تصور می‌شود که غیبت تنها با زبان است در حالی که حقیقت غیبت - آن گونه که دانستیم - اظهار عیوب پنهانی که اگر صاحبش بشنود ناراحت می‌شود. این کار ممکن است به وسیله زبان انجام گیرد، یا از طریق قلم، و یا حتی اشارات دست و چشم و ابرو. گاه ممکن است در لباس جدی باشد و گاه در لباس جدی و طنز، وای بسا گناهان و غیبت‌هایی که در لباس شوخی و طنز انجام می‌شود، خطرناک‌تر از گناهانی است که در لباس جدی است. چرا که انسان در شوخی و طنز آزادی بیشتری احساس می‌کند، و مطالبی را که به صورت جدی قادر بر بیان آن نبود، در لباس شوخی و طنز بیان می‌کند. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۳. ۲. همان، صفحه ۲۶۰. صفحه ۱۱۱ اضافه بر این گاه غیبت با تعبيرات صریح (به اصطلاح دلالت مطابقی و تضمینی) انجام می‌گیرد، و گاه به دلالت‌های التزامی و تعبيرات کنایی که ابلغ من التصريح است، مثلاً هنگامی که سخن از مؤمنی به میان می‌آید می‌گوید بگذریم، شرع مقدس دهان ما را در اینجا بسته است، و با این تعبیر نشان می‌دهد که او مرتکب گناهان زشتی شده است و ای بسا اگر صریحاً بیان می‌کرد، چیز کمی به نظر می‌رسید، اما چون با اشاره اجمالی بیان می‌کند ذهن طرف به سراغ هر گناهی می‌رود. یا این که می‌گوید: فلان کس دارای صفات بسیار خوبی است ولی... سپس سکوت می‌کند. و گاه در مقام خیرخواهی و دلسوزی می‌گوید: «خداوند عاقبت فلان کس را به خیر کند». یا می‌گوید: من از عاقبت او سخت بیمناکم و در واقع گناه را در لباس طاعت عرضه می‌کند. و به گفته بعضی از بزرگان مرتکب گناه مضاعفی می‌شود، هم غیبت و هم ریاکاری، غیبت از این نظر که با همین گفتار سر بسته، معایب زیادی را به طرف نسبت داده است، ریاکاری از این نظر که می‌خواهد بگوید من اهل غیبت نیستم و مطیع فرمان پروردگارم.

انگیزه های غیبت

غیبت از گناهانی است که عوامل بی شماری دارد، که هر کدام به تنهایی می‌تواند سرچشمه غیبت شود، از جمله: ۱- حسد ۲- خودخواهی و خود برتر بینی ۳- غرور و نخوت ۴- انحصار طلبی ۵- کینه توزی ۶- جاه طلبی ۷- دنیا پرستی و علاقه به مال و مقام ۸- ریاکاری ۹- تزکیه نفس و اظهار پاکی و تقوا ۱۰- ایجاد سرگرمی ناسالم ۱۱- سوء ظن ۱۲- انتقام جویی ۱۳- تشفی قلب و فرونشاندن غضب ۱۴- سخریه و استهزاء و امور دیگری از این قبیل. صفحه ۱۱۲ قدر مشترک همه اینها این است که انسان سعی می‌کند با غیبت کردن شخصیت طرف و موقعیت اجتماعی او را درهم بشکند و او را در نظرها خوار و بی مقدار کند، و از این طریق انتقام بگیرد یا خشم خود را فرو نشاند، یا او را از مقام و مال محروم سازد و در اختیار خود بگیرد یا اظهار زهد و قدس کند، یا حاضران را بخنداند و یا خود را برتر و بالاتر از دیگران معرفی کند. از اینجا روشن می‌شود که اولاً غیبت تا چه حد گسترده است و چه عوامل زیاد و متنوعی دارد، و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «أَصْلُ الْغِيْبَةِ تَنْوُوعٌ بَعْشَرُهُ أَنْوَاعٌ رُشْدَاءٍ غَيْظٌ وَمُسَاعَدَةٌ قَوْمٍ وَ تَهْمَةٌ، وَ تَصْدِيقٌ خَبْرٍ بِلَا كَشْفِهِ، وَ سُوءُ ظَنٍّ وَ حَسَدٌ وَ سُخْرِيَةٌ وَ تَعَجُّبٌ وَ تَبْرُّمٌ وَ تَرْتِيْنٌ، فَبِأَنَّ أَرْدَتِ السَّلَامِيَّةَ فَادُّكِرِ الْخَالِقَ لَا الْمَخْلُوقَ فَيَصِيْرُ ذَلِكُ مَكَانَ الْغِيْبَةِ عَيْزَةً وَ مَكَانَ الْإِثْمِ ثَوَابًا» سرچشمه غیبت به ده نوع تقسیم می‌شود، تشفی قلب (فرونشاندن آتش غضب) و همگامی با دیگران (تعصب گروهی) و تهمت زدن، و تصدیق عجلولانه خبری که صدق و کذب آن آشکار نشده، و سوء ظن و حسد و استهزاء، و اظهار تعجب و ابراز ناراحتی و خویشتن آرایی. و اگر می‌خواهی سالم بمانی به یاد خالق باش نه به یاد مخلوق، این سبب می‌شود که به جای غیبت (از عیوب دیگران) عبرت‌گیری و به جای گناه پاداش برای تو حاصل شود. (۱) روشن است که امام (علیه السلام) در صدد بیان بخشی از عوامل عمده غیبت بوده است، زیرا همان گونه که گفته شد، عوامل غیبت از اینها

فراوان تر است.

پیامدهای زیانبار غیبت

غیبت آثار مخرب زیادی در جامعه انسانی دارد که اگر دست کم گرفته شود خطر آن بیشتر خواهد بود، اضافه بر این، آثار سوئی از نظر روحانی و معنوی و عقوبت های الهی دارد که در روایات به آن اشاره شده است. در مورد اول امور زیر را می توان بر شمرد: پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۷. صفحه ۱۱۳ ۱- غیبت مهمترین سرمایه جامعه یعنی «سرمایه اعتماد» را از بین می برد، زیرا غالب اشخاص دارای نقاط ضعفی هستند که سعی در کتمان آن دارند اگر آنها پوشیده بمانند، اعتماد مردم نسبت به یکدیگر باقی و برقرار خواهد بود. ولی کشف آنها بی اعتمادی عجیبی ایجاد می کند، و می دانیم اساس تعاون و همکاری اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه نسبت به یکدیگر است، و بدون آن جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که مشکلات زندگی اجتماعی را دارد، ولی منافع آن از بین خواهد رفت. ۲- غیبت سرچشمه سوء ظن نسبت به همگان است، زیرا هنگامی که عیوب مخفی جمعی از افراد از طریق غیبت آشکار گردد، انسان نسبت به همه پاکان و نیکان هم بدبین می شود، و می گوید: لابد آنها نیز در خلوت های خود چنین کارهایی دارند که ما نمی دانیم، و «بر هر که بنگری به همین درد مبتلا است». ۳- غیبت یکی از اسباب اشاعه فحشاء است چرا که هنگامی که گناهان مخفی افراد از طریق غیبت آشکار گردد، دیگران نیز تشویق به گناه می شوند، و اصولاً ابهت گناه از بین می رود، و عذر و بهانه ای برای آلودگان می شود که اگر ما چنین می کنیم فلاں کس که از ما بهتر و آگاهتر است نیز مرتکب این عمل می شود. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَارَأْتَهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» کسی که درباره مؤمنی آنچه را چشمش (از بدی ها) می بیند، و گوشش می شنود و بگوید، او از کسانی است که خداوند متعال در حق آنان فرموده: کسانی که دوست دارند، کارهای زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی دارند». (۱) ۴- غیبت، گنهکاران را در گناهشان جسور می کند، زیرا مادام که پرده از اعمال انسان برداشته نشده است شرم و حیا مانع از گناهان بیشتر و علنی تر است اما هنگامی که کوس رسوایی کسی را بر سر بازار زدند از ارتکاب گناه پروایی نخواهد داشت پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۷. صفحه ۱۱۴ ۵- غیبت سبب ایجاد کینه و عداوت و بغضا است، چرا که مهمترین سرمایه انسان آبرو و شخصیت اجتماعی او است، در حالی که غیبت کننده این سرمایه گران بها را از بین می برد و به همین دلیل کینه و عداوت شدیدی را در دل غیبت شونده (در صورتی که به گوش او برسد) بر می انگیزد. ۶- غیبت، غیبت کننده را از چشم مردم می اندازد، چرا که فکر می کنند، هنگامی که عیوب دیگران را نزد آنها می گوید، لابد عیوب آنها را نزد دیگران خواهد گفت. لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ نَقَلَ إِلَيْكَ نَقَلَ عَنْكَ» هر کس به سوی تو (عیوب مردم را) نقل کند (عیوب تو را) برای دیگران نقل خواهد کرد». (۱) در حدیث دیگری می خوانیم: «لَا مَرْؤَةَ لِمُعْتَابٍ» غیبت کننده شخصیت و احترامی ندارد». (۲) ۷- غیبت عذر و بهانه ای توجیه گناهان غیبت کننده می شود، او برای این که از حملات و اعتراضات مردم در امان بماند، به سراغ غیبت می رود. و اما آثار سوء معنوی آن بیش از آن است که در بیان گنجد و در اینجا به قسمتی از آن که در روایات اسلامی با صراحت آمده اشاره می کنیم: ۱- در روایات گذشته خواندیم که غیبت حسنات را نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را. عالم بزرگوار شیخ بهایی در یکی از کتاب های خود غیبت را به صاعقه تشبیه می کند که حسنات را در یک چشم به هم زدن نابود می کند سپس می گوید: کسی که غیبت مردم می کند، مانند کسی است که منجیقی نصب کرده و با آن حسنات خود را نشانه گیری کرده و شرق و غرب آن را می کوبد (۳). ۲- غیبت دین انسان را از بین می برد همان گونه که بیماری خوره گوشت های تن را می خورد. ۳- غیبت کننده اگر بخشوده شود

آخرین نفری است که وارد بهشت می شود، و اگر بخشوده نشود اولین نفری است که وارد دوزخ می گردد. پاورقی ۱. شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۴۵۱. ۲. همان، جلد ۴، صفحه ۳۴۷. ۳. کشکول شیخ بهایی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵ (مطابق نقل کتاب پرورش روح، صفحه ۴۲۲). صفحه ۱۱۵. ۴. غیبت سبب رسوایی انسان می شود، در حدیثی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَعْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ رَأَى كَرُوهِي كِه با زبان ایمان آورده آید ولی با قلبتان ایمان نیاورده آید، غیبت مسلمانان نکنید، و در صدد کشف عیوب آنها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند عیوب او را کشف می کند، و هر کس خدا عیوبش را کشف کند حتی در درون خانه اش رسوا می شود». (۱) ۵. غیبت سبب می شود که حسنات غیبت کننده به نامه اعمال غیبت شونده، و سیئات غیبت شونده به نامه اعمال غیبت کننده منتقل شود، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «يُؤْتَى بِأَخِيذِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ يُوقَفُ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فَيَقُولُ إِلَهِي لَيْسَ هَذَا كِتَابِي فَإِنِّي لَا أَرَى فِيهَا طَاعَتِي فَقَالَ إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسِي، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِإِعْتِيَابِ النَّاسِ ثُمَّ يُؤْتَى بِأَخْرٍ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَرَى فِيهَا طَاعَاتٍ كَثِيرَةً، فَيَقُولُ إِلَهِي مَا هَذَا كِتَابِي فَإِنِّي مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ، فَيَقُولُ: إِنَّ فُلَانًا إِعْتَابَكَ فَدَفَعْتُ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ رُوزِ قِيَامَتِ كَسِي رَا دَا دَا گَاهِ عَدَلِ إِلَهِي حَاضِرِ مِي كَنْنِد، وَ نَامِه اَعْمَالِش رَا بِه دَسْتِ اَوِ مِي دَهْنِد، نَگَاهِ مِي كَنْد حَسَنَاتِ خُودِ رَا دَرِ اَنِ نَمِي بِيْنِد، عَرْضِه مِي دَا رِدِ خُدَايَا اَيْنِ نَامِه عَمَلِ مَن نِيَسْتِ زِيْرَا طَاعَاتِ خُودِ رَا دَرِ اَنِ نَمِي بِيْنِم، خُدَاوَنْدِ بِه اَوِ مِي گُويِدِ پُرُورِدِ گَارِ تُو نِه گَمْرَاهِ مِي شُودِ وَ نِه چِيْزِي رَا فَرَامُوشِ مِي كَنْد، طَاعَاتِ تُو بِه سَبَبِ غِيْبْتِ مَرْدَمِ اَزِ بِيْنِ رِفْتِ، سَبَسِ دِيْگَرِي رَا مِي آوَرَنْدِ وَ نَامِه عَمَلِشِ رَا بِه دَسْتِشِ مِي سَبَارَنْدِ، دَرِ اَنِ طَاعَاتِ زِيَادِي مِي بِيْنِدِ كِه اَنْجَامِ نَدَا دِه بُوْدِ عَرْضِ مِي كَنْدِ خُدَاوَنْدَا اَيْنِ نَامِه عَمَلِ مَن نِيَسْتِ، چَرَا كِه مَن اَيْنِ طَاعَاتِ رَا اَنْجَامِ نَدَا دِه اَم، خُدَاوَنْدِ مِي فَرْمَايِد: فُلَانِ كَسِ تُو رَا غِيْبْتِ كَرْدِ، بَدِيْنِ سَبَبِ حَسَنَاتِشِ بِه تُو دَا دِه شُد». (۲) از این رو از بعضی از رجال معروف پیشین نقل شده که شنید کسی درباره او غیبت می کند طبقی از رطب به رسم هدیه برای او فرستاد و پیغام داد: «شنیدم تو حسنات را برای من هدیه کرده ای خواستم به این وسیله جبران کنم». پاورقی ۱. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۲. ۲. مستدرک الوسائل، جلد ۹، صفحه ۱۲۱، حدیث ۳۰. صفحه ۱۱۶ و از دیگری نقل شده که می گفت من اگر بخواهم کسی را غیبت کنم مادرم را غیبت می کنم چرا که او از هر کس به حسنات من سزاوارتر است». ۶. غیبت سبب می شود که نماز و روزه انسان تا چهل روز، مقبول درگاه خداوند نشود، چنان که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده فرمود: «مَنْ إِعْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ كَسِي كِه مَرْدِ يَا زَنْ مَسْلَمَانِي رَا غِيْبْتِ كَنْد، خُدَاوَنْدِ نَمَازِ وَ رُوزِه اَوِ رَا چَهْلِ شَبَانِه رُوزِ قَبُولِ نَخَوَاهِدِ كَرْدِ مَگَرِ اَيْنِ كِه غِيْبْتِ شُوندِه اَوِ رَا بِيخُشُد». (۱)

درمان غیبت

درمان این بیماری خطرناک اخلاقی از جهاتی با درمان سایر بیماری های اخلاقی مشابه، و از جهاتی متفاوت است و در مجموع، رعایت امور زیر برای پیشگیری یا درمان غیبت بسیار کارساز است: ۱- درمان اصلی هر بیماری جسمی یا روانی و اخلاقی جز با ریشه یابی عوامل آن و قطع کردن آنها امکان پذیر نیست، و از آنجا که عوامل زیادی در بروز و ظهور این صفت زشت مؤثر بود باید به سراغ آن ها رفت، حسد، کینه توزی، انحصارطلبی، انتقام جویی، کبر و خودبرتر بینی، از عوامل مهمی بود که آدمی را به سراغ غیبت می فرستاد، و تا اینها از وجود انسان ریشه کن نشود، صفت رذیله غیبت ریشه کن نخواهد شد. هنگامی که انسان نسبت به کسی حسد نرزد، کینه توز نباشد، انتقام جویی نکند، خودبرترین نباشد، و همچنین از رذایل دیگری که او را به سوی غیبت می فرستد پاک گردد، دلیلی ندارد که خود را آلوده غیبت کند. ۲- راه مهم دیگر برای درمان این رذیله اخلاقی، توجه به پی آمدهای

سوء معنوی و مادی، فردی و اجتماعی آن است، هر گاه انسان به این نکته توجه کند که غیبت او را از چشم مردم می‌اندازد و به عنوان فردی خائن، حق شناس، ضعیف و ناتوان در جامعه معرفی می‌کند، و پیوند اعتماد و اطمینان را در جامعه متزلزل می‌سازد، حسنات او را از بین می‌برد، سیئات دیگران را بر دوش او می‌گذارد، عبادات او تا چهل روز پذیرفته نمی‌شود، و جزو نخستین کسانی است که قبل از همه وارد دوزخ می‌شوند و اگر توبه کند و توبه او پذیرفته شود، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود. پاورقی ۱. همان، صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۴. صفحه ۱۱۷ و نیز به این حقیقت توجه کند که غیبت، حق الناس است، چرا که آبروی خلق خدا را می‌برد، و ارزش آبروی هر کس همچون ارزش جان و مال او است. و تا صاحب حق راضی نشود، خدا او را نمی‌بخشد و ای بسا غیبت می‌کند و دست رسی برای جلب رضایت طرف پیدا نمی‌کند، و این بار گناه برای همیشه بر دوش او می‌ماند. آری اگر غیبت کننده در این امور دقت کند، به یقین از کار خود پشیمان و منصرف می‌شود، و آنها که غیبت را وسیله تفریح و سرگرمی مجالس خودشان قرار می‌دهند اگر در این عواقب بیندیشند قطعاً تجدید نظر خواهند کرد. ۳- غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که نیروهای انسان محدود است، اگر نیرویی را که صرف تضييع آبروی اشخاص و شکستن موقعیت اجتماعی آنها می‌کند، صرف رقابت های صحیح و سازنده نماید، ای بسا در مدت کوتاهی از رقیبان خود پیشی گیرد، و مقام والایی را که انتظار دارد، در جامعه برای خویش فراهم سازد، بی آنکه ضربه ای بر فرد یا جامعه وارد کند، و عقوبات دنیا و آخرت را متوجه خود سازد. به تعبیر دیگر چه بهتر که انسان به جای تخریب دیگران به آبادانی خانه خویش بپردازد تا در محله ای آباد و در خانه ای آبادتر زندگی کند. ولی کسی که به ویرانی خانه دیگران دل بسته است سرانجام در محله ای ویرانه و خانه ای ویرانه تر زندگی خواهد کرد. صفحه ۱۱۸ غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که غیبت کردن یکی از نشانه های بارز ضعف و ناتوانی و فقدان شخصیت و عقده خود کم بینی است، و او با غیبت کردن این صفات درونی خود را آشکار می‌سازد، و پیش از آن که شخصیت اجتماعی طرف را بشکند شخصیت خود را در هم می‌کوبد. این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ترک غیبت - مخصوصاً در مورد کسانی که این کار زشت به صورت یک عادت برای آن ها در آمده، قبل از هر چیز مراقبت شدید و نظارت اکید بر زبان و سخنان لازم است، و همچنین پرهیز از دوستانی که او را به غیبت تشویق می‌کنند، و مجالسی که مهیا برای غیبت است و کلیه اموری که وسوسه غیبت در او ایجاد می‌کند ضرورت دارد. در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «ما عَمَّرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبِ إِلَّا خَرِبَ مِنَ الدِّينِ» مجلسی به وسیله غیبت آباد نشد مگر این که از نظر دین خراب گشت. (۱) نکته دیگر این که یکی از انگیزه های غیبت، تبرئه خویش است، مثلاً می‌گوید اگر من مرتکب گناه شدم، فلان کس که از من عالم تر و با سابقه تر است چنین عملی را انجام داده یا بدتر از این را انجام داده، در حالی که برای تبرئه خویش راه های زیادی وجود دارد که منتهی به این گناه بزرگ یعنی غیبت نمی‌شود، و اصولاً اعتراف به اشتباه و خطا در این گونه موارد سالم ترین و مؤثرترین عذر است، اضافه بر این یکی از اشتباهات بزرگ این است که انسان خود را با آلودگان مقایسه کند چرا با پاکان و نیکان مقایسه نکند و با آنها رقابت نداشته باشد. گاهی نیز برای تبرئه خویش به این عذر متشبث می‌شوند که از وقتی که فلان گناه و انحراف را از فلان عالم دیدم عقیده من از همه چیز سلب شد و نسبت به همه چیز بی تفاوت شدم و در امر معاد متزلزل گشتم. این گونه عذرها مصداق روشن عذر بدتر از گناه است، و عواقب بسیار خطرناکی دارد، چه بهتر که انسان اعتراف به خطای خویش کند، و تا آنجا که می‌تواند اعمال دیگران را حمل بر صحت کند و به فرض که عالم یا جاهل و رئیس یا بزرگی انحرافی پیدا کرده، او را بهانه انحراف خویش قرار ندهد که این یک بهانه شیطانی است بلکه نظر به خیل عظیم پاکان و نیکان و مقربان در گاه حق بیفکند. پاورقی ۱. روضه الواعظین، صفحه ۵۴۲. صفحه ۱۱۹ در مباحث مربوط به غیبت چند موضوع باقی مانده است که آنها نیز در خور اهمیت است: ۱- استماع غیبت همان گونه که غیبت کردن از گناهان بزرگ است، شرکت در مجلس غیبت و گوش دادن به سخنان غیبت کننده نیز از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، چرا که تمام مفاسد غیبت مربوط به همکاری دو طرف است، غیبت کننده و

مستمع غیبت، اگر کسی حاضر نشود به غیبت گوش کند، علاوه بر این که گامی در طریق نهی از منکر برداشته شده ماهیت غیبت تحقق نمی‌یابد، نه عیوب کسی فاش می‌شود نه آبروی انسانی می‌ریزد، نه هتک حرمت می‌شود، و نه مفاسد دیگر اجتماعی به بار می‌آید. به همین دلیل در روایات اسلامی مستمع غیبت همکار غیبت کننده یا به تعبیر روایت یکی از دو غیبت کننده محسوب شده است. چنان که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الْمُسْتَمِعُ أَحَدُ الْمُعْتَابِينَ» (۱) و از علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «السَّمْعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُعْتَابِينَ» (۲) در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که هنگامی که مشاهده کرد کسی نزد فرزندش امام حسن (علیه السلام) غیبت می‌کند فرمود: «يَا بَنِي نَزَّهَ سَمْعَكَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَإِنَّهُ نَظَرَ إِلَى أَخْبَثِ مَا فِي وَعَائِهِ فَأَفْرَغَهُ فِي وَعَائِكَ فَفَرَزْنَدِم! گوش خود را از این گونه سخنان پاک دار، چرا که او (غیبت کننده) کثیف ترین چیزی را که در ظرف خود داشت انتخاب کرد و در ظرف تو ریخت». (۱) پاورقی ۱. جامع السیّعات، جلد ۲، صفحه ۲۹۷؛ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۲۶. همان مدرک. صفحه ۱۲۰ حتی در روایات آمده است که شنونده غیبت باید به دفاع از برادران مسلمانان برخیزد، و از طریق حمل به صحت مدافع او باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ أَعْتَبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمِ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ کسی که غیبت برادر مسلمانان نزد او شود، و توانایی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت مخدول می‌کند». (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِذَا وَقَعَ فِي رَجُلٍ وَأَنْتَ فِي مَلَأٍ فَكُنْ لِلرَّجُلِ نَاصِرًا وَوَلِلْقَوْمِ زَاجِرًا وَقُمْ عَنْهُمْ؛ هنگامی که عیب جویی و غیبت کسی را در میان جمع می‌کنند و تو در آنجا حضور داری، او را یاری کن و حاضران را نهی از منکر، و از آن مجلس (گناه) برخیز». (۳) و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «السَّكُوتُ شَرِيكُ الْمُعْتَابِ؛ سکوت کننده شریک غیبت کننده است». (۴) این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم فرمود: «أَلَا وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ فِي غَيْبَتِهِ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَرُدَّهَا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى رَدِّهَا كَانَ عَلَيْهِ كَوْرٌ مَنِ اغْتَابَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً؛ کسی که بر برادر مسلمانان منت بگذارد و در برابر غیبتی که از او در مجلسی شنیده دفاع کند، خداوند هزار در از شرّ و بدی را در دنیا و آخرت از او باز می‌گرداند، و اگر دفاع نکند در حالی که قادر بر دفاع است هفتاد برابر گناه غیبت کننده بر او خواهد بود». (۵) ممکن است این روایت ناظر به مواردی باشد که شخص مستمع انسان صاحب نفوذ و با شخصیتی است در حالی که غیبت کننده چنین نیست، روشن است سکوت چنین شخصی آثار زیانبارش در مورد هتک حرمت آن فرد مسلمان بسیار بیشتر از کلام غیبت کننده است. پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۳۳۹. همان، صفحه ۲۳۳۹. ۲. همان، صفحه ۸۰۲۸. ۳. کنز العمال، حدیث ۸۰۲۸. ۴. آثار الصادقین، ج ۱۶، ص ۹۸. ۵. من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۸ و ۹. صفحه ۱۲۱-۲. غیبت حق الناس یا حق الله؟ مطابق آنچه در تعریف غیبت گفته شد کاملاً. روشن است که غیبت جنبه حق الناس دارد زیرا باعث هتک حیثیت و تزییع آبروی مسلمانان می‌شود، و می‌دانیم آبروی مسلمان همچون جان و مال او است. از تشبیهی که در آیه سوره حجرات درباره غیبت آمده و به خوردن گوشت برادر مؤمن بعد از مرگ او تشبیه شده جنبه حق الناس بودن آن روشن تر می‌گردد. از احادیث فراوانی نیز این حقیقت استفاده می‌شود که غیبت نوعی ظلم و ستم است که باید جبران گردد از جمله: ۱- در خطبه حجه الوداع آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَائِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْعَيْبَةَ كَمَا حَرَّمَ الْمَالَ وَالْدَّمَ؛ ای مردم! خون ها و اموال و آبروی شما بر یکدیگر محترم است مانند احترام امروز و این ماه (ذی الحجه) و این شهر (مکه) خداوند حرام کرده است غیبت را همان گونه که حرام کرده است (تعرض به) مال و خون را». (۱) بی شک هر خون بی گناهی ریخته شود باید جبران گردد، و هر مال مشروعی از هر کس تزییع شود، باید عوض آن را پرداخت، غیبت نیز باید به هر نحوی که ممکن است جبران شود. اصولاً قرار گرفتن آبروی مؤمن در کنار مال و خون او دلیل روشنی است بر این که تزییع آبرو جنبه حق الناس دارد. ۲- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعد از آن که غیبت با مقایسه با زنا، شدیدتر از آن

شمرده شده می فرماید: «زانی بعد از توبه (خالصانه) مشمول عفو الهی می شود زَانٌّ صَاحِبُ الْغِيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ زَانًا غِيْبَتِ كُنْدَه بَخْشُوْدَه نَخَوَاهْد شَدْ تَا غِيْبَتِ شُوْنْدَه اَوْ رَا عَفُو كَنْد.» (۱) پاورقی ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، صفحه ۶۲. صفحه ۱۲۲ ۳- در کتاب مجموعه ورام از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عِرْضُهُ، وَ الْغِيْبَةُ تَنَاوُلُ الْعِرْضِ تُعْرَضُ بِه هَمِه چِيْزِ مُسْلِمَانِ بَرِ مُسْلِمَانِ حَرَامِ اسْتِ، خُونِ اَوْ وَ مَالِ اَوْ، اَبْرُوِي اَوْ، وَ غِيْبَتِ تُعْرَضُ نَسْبَتِ بِه اَبْرُو اسْت.» (۲) جمله اخير كه غيبت را مصداق تعرض به آبرو ذكر مي كند خواه از كلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد خواه از كلمات راویان حدیث، در هر حال می تواند شاهد و گواهی برای مقصود ما باشد. روایاتی که می گوید غيبت سبب نقل حسنات از نامه اعمال غيبت کننده به غيبت شونده، و نقل سيئات از نامه اعمال غيبت شونده به غيبت کننده می شود، (و در گذشته به آن اشاره شد) دليل روشن ديگري بر حق الناس بودن غيبت است، چرا كه نقل حسنات و سيئات برای جبران آبروی ضايع شده غيبت شونده است. حال كه روشن شد غيبت حق الناس است، و حق الناس بايد جبران گردد، اين سؤال پيش مي آيد كه غيبت کننده چگونه می تواند خطای خود را جبران کند. از بعضی از روایات استفاده می شود كه اگر غيبت به گوش غيبت شونده رسیده است بايد برود و از او حلیت بطلد و اگر نرسیده بايد برای او در پیشگاه خدا طلب آمرزش كرد (تا حق او جبران شود) اين مضمون در حدیثی از امام صادق (عليه السلام) چنین نقل شده است: «فَإِنْ أُغْتِيبَ فَبَلَغَ الْمُعْتَابَ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ تَسْتَحِلَّ مِنْهُ وَ أَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ وَ لَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمٌ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ.» (۳) اين تفسير و توضيح شايد به خاطر اين است كه اگر غيبت به شخص غيبت شونده نرسیده است نقل آن برای او ای بسا سبب اذیت و آزار بیشتری می شود، و مسئولیت سنگين تری به بار می آورد، به همین دليل تنها دستور استغفار برای او داده شده است. بنابراین اگر موردی باشد كه غيبت شونده ناراحت نمی شود، و جوب حلیت طلبیدن بعيد نیست. و از اینجا تفسير روایات متعددی كه می گوید: «كَفَّارَةُ الْأَغْتِيَابِ أَنْ تَسْتَعْفِرَ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ» كفاره غيبت آن است كه برای کسی كه غيبتش را کرده ای استغفار کنی.» (۱) روشن می شود. پاورقی ۱. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۱. ۲. مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۲۳. ۳. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۴۲. صفحه ۱۲۳ شاهد گویای ديگري بر تحليل فوق حدیثی است كه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است: «مَنْ كَانَتْ لِأَخِيهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ فِي عِرْضِ أَوْ مَالٍ فَلْيَتَحَلَّلْهَا مِنْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَيْسَ هُنَاكَ دِينَارٌ وَ لَا دِرْهَمٌ إِنَّمَا يُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَرِيدَتْ عَلَى سَيِّئَاتِهِ» هر كس نسبت به برادر مسلمان خود ستمی در مورد آبرو یا مال او کرده باشد بايد از او حلیت بطلد پيش از آن كه فرا رسد روزی كه در آن روز درهم و دیناری نیست بلکه از حسنات او بر می دارند (بر حسنات برادری كه مال یا آبروی او تضييع شده است می نهند) و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان رقيقش برمی دارند و بر گناهان او می گذارند.» (۲) در دعاهای معروف ایام هفته كه از امام زين العابدين علی بن الحسين (عليه السلام) در ملحقات صحيفه سجاده نقل شده در دعای روز دوشنبه نیز تعبيرات روشنی در اين باره دیده می شود كه امام از خداوند (به عنوان سرمشق برای ديگران) چنین می خواهد: اگر مظلومی از عباد نزد من است، و من بر کسی از بندگان تو ظلم و ستمی کرده ام در عرض و آبروی، یا در مورد اموال و خانواده و فرزندانش، یا غيبتی از او کرده ام، و یا تحمیلی بر او روا داشته ام، یا تكبر و تعصب یا ریاکاری و خودنمایی در برابر او داشته ام، و اکنون دستم نمی رسد كه حق او را به او باز گردانم یا حلیت بطلبم از درگاه تو می طلبم كه او را به هر گونه مصلحت می دانی از من راضی فرمایی.» (۳) به هر حال احتمال حق الناس بودن غيبت بسیار قوی است لذا اگر جبران كردن یا حلیت طلبیدن مشكلي نداشته باشد، بايد اقدام كرد. اين نکته نیز حائز اهمیت است كه یکی از طرق جبران غيبت آن است كه انسان نزد کسانی كه غيبت در حضور آنها انجام گرفته برود، و عمل برادر مؤمن خود را به گونه ای توجیه و حمل بر صحت كند، كه آثار غيبت از اذهان آنها به کلی برچیده شود، و به اصطلاح آب بسته به جوی خود باز گردد. پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۳۳۹، احادیث ۱۵۵۴۳ تا ۱۵۵۴۸. ۲. جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۶. ۳. ملحقات صحيفه سجاده، دعای روز دوشنبه (با تلخیص). صفحه ۱۲۴

مستثنیات غیبت

علمای اخلاق و همچنین فقها در این نکته اتفاق نظر دارند که مواردی پیش می‌آید که غیبت کردن در آن جایز و حتی گاهی واجب است، و این به خاطر عوارض خاصی است که بر غیبت مترتب می‌شود. به تعبیر دیگر، غیبت به عنوان اولی بی شک حرام و از گناهان کبیره است و همه علمای اسلام در آن متفق القولند ولی عناوین ثانویه و عوارض حاصله ممکن است عنوان ذاتی را تحت الشّاع قرار دهد، و در موارد خاصی غیبت مجاز یا واجب شود. و این موضوع در مواردی است که پای مصلحت مهمتری در میان است، که حفظ آن مصلحت بر مفساد عظیم غیبت غلبه می‌کند. از جمله مواردی که داخل در این استثناء است موارد زیر است: ۱- در مورد دادخواهی و رفع ظلم و گرفتن حق، که اگر شخص مظلوم افشاگری نکند کسی به داد او نمی‌رسد، و حق او پایمال می‌گردد. این همان چیزی است که قرآن مجید می‌فرماید «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِیماً» خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی‌ها را اظهار کند مگر آن کس که مظلوم واقع شده، خداوند شنوا و دانا است. (۱)

۲- در مورد نهی از منکر، یعنی در جایی که اگر انسان افشاگری نکند فرد یا افراد گنهکار دست از کارشان نمی‌کشند، در اینجا مصلحت امر به معروف و نهی از منکر بر مفسده غیبت غلبه می‌کند، و مجاز بلکه واجب می‌شود. ۳- در مورد بدعت گزاران و توطئه‌گران و کسانی که بر ضد مصالح مسلمین نقشه می‌کشند، که اگر کار آنها بر ملا شود، مردم به پا می‌خیزند، و جلوگیری کامل یا نسبی می‌کنند، غیبت این گونه اشخاص نیز جایز، بلکه واجب است. پاورقی ۱. نساء، آیه ۱۴۸. صفحه ۱۲۵ ۴- در مورد مسلمانی که جان یا مال یا ناموسش از سوی دیگری در خطر قرار گرفته و او آگاه نیست، افشا کردن این خطر نیز جایز بلکه گاهی واجب است. ۵- در مورد مشورت یعنی در آنجا که کسی می‌خواهد مثلاً با دیگری وصلت کند یا شرکتی تشکیل دهد یا مسافرت نماید و از انسان درباره شخص مورد نظرش سؤال می‌کند، در اینجا نمی‌توان گفت: افشای عیب طرف، گناه دارد بلکه امانت در مشورت ایجاب می‌کند که آنچه را می‌داند و در مورد آن برنامه تأثیر می‌گذارد، افشا کند، و از این که ممکن است مصداقی از غیبت باشد ترسی به خود راه ندهد، چرا که پرده پوشی در این گونه موارد خیانت است، و خیانت در مشورت جایز نیست. ۶- در مورد شهادت دادن در جایی که از انسان تقاضای شهادت کنند، نیز غیبت کردن جایز است، چرا که مصلحت شهادت قوی‌تر است. همچنین در مورد اجرای حدود الهی که اگر چند نفر ببینند (بی آن که تجسس خاصی کرده باشند) که فلان شخص مشغول شرب خمر یا زنا است، و بیایند و نزد حاکم شرع شهادت دهند، تا در مورد آنها اجرای حد شود. و یا شهودی درباره امری شهادت داده‌اند، ولی شهود در باطن، فاسق و گنهکارند، اما حاکم شرع در ظاهر با خبر نیست در اینجا نیز افشاگری و یا به تعبیر دیگر جرح شهود، جایز است. (البته تمام این‌ها در موردی است که شهود به اندازه کافی برای اثبات مطلب حضور داشته باشند).

حکم متجاهر به فسق

اشاره

معمولاً همه علمای اخلاق و فقهای بزرگوار، غیبت متجاهر به فسق یعنی کسی که آشکارا مرتکب گناه می‌شود را جزء مستثنیات شمرده‌اند، و تصریح می‌کنند غیبت این گونه اشخاص که پرده‌های حیا را دریده و آشکارا در برابر چشم مردم مرتکب معصیت می‌شوند، غیبت ندارند، و به روایاتی نیز در این زمینه تمسک جسته‌اند. صفحه ۱۲۶ در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «اربعه لیست غیبتهم غیبة الفاسق المعلن بفسقه... چهار گروهند که غیبت آنها محسوب نمی‌شود، نخست فاسقی که آشکارا گناه می‌کند. (سپس پیشوای دروغگو و کسانی که بدگویی به مادر یکدیگر می‌کنند، و آنها که از جماعت مسلمین

خارج شده اند را بیان فرمود)». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «ثلاثة ليس لهم حرمة هوى مبتدع و الامام الجائر و الفاسق المعلن الفسق سه کس احترام ندارند، فرد منحرف بدعت گذار است (اشاره به صاحبان مکتب های انحرافی است) و دیگر پیشوای ظالم و فاسق متجاهر به فسق است». (۲) در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: «مَنْ أَلْفَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر بپفکند غیبت ندارد». (۳) در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «أَنْزَعُونَ عَنْ ذِكْرِ الْفَاجِرِ أَنْ تَذُكُرُوهُ، فَادُّكُرُوهُ يَعْرِفُهُ النَّاسُ؛ آیا ملاحظه می کنید از نام بردن افراد فاسق، نام آنها را ببرید تا مردم آنها را بشناسند». (۴) و احادیث در این زمینه فراوان است. ولی چنین به نظر می رسد که این گونه افراد به طور کلی از موضوع غیبت خارجند نه این که از حکم آن استثنا شده باشند چرا که در غیبت دو چیز شرط بود، اول مخفی بودن عیب که این افراد ندارند، و دوم ناراحت شدن از ذکر آن، که آن نیز در آنها نیست، زیرا اگر ناراحت بودند آشکارا مرتکب کار خلاف نمی شدند. و به تعبیر علمای اصول خارج شدن این قبیل اشخاص به صورت تخصص است نه تخصیص. در اینجا سؤالاتی پیش می آید نخست این که آیا جواز غیبت متجاوز به فسق مخصوص گناهای است که آشکارا انجام می دهند یا در همه چیز غیبت آنها جایز است؟ دیگر این که اگر کسی در محلی یا نزد جماعتی متجاهر به فسق باشد اما در محل پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۶۱. ۲. همان، صفحه ۲۵۳. ۳. همان، صفحه ۲۶۰. ۴. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۵۹۵، حدیث ۸۰۶۹. صفحه ۱۲۷ دیگر و نزد جماعت دیگر کار او پوشیده و پنهان باشد، آیا باز هم غیبت او جایز است؟ سوم این که آیا جواز غیبت متجاهر به فسق مشروط به وجود شرایط امر به معروف و نهی از منکر است یعنی غیبت چنین تأثیری را داشته باشد و گرنه جایز نیست. با توجه به شرحی که در بالا در مورد این گونه افراد داده شد، پاسخ همه این سؤالات روشن می شود، و آن این که تنها در موردی غیبت آنها جایز است که حالت تجاهر به فسق دارند، ولی در کارهایی دیگر، و یا در محیط های دیگر جایز نیست، چرا که ادله حرام بودن غیبت شامل غیبت آنها در این گونه موارد نمی شود و معلوم است در جایی که متجاهر هستند جستجوی شرایط امر به معروف و نهی از منکر ضرورتی ندارد چون عناصر تشکیل دهنده غیبت در آنها نیست. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از متجاهر به فسق کسی است که به کلی پرده حیا را دریده و در برابر گناهان جسور و بی باک است؛ چنین افراد نه تنها احترامی ندارند، بلکه باید به مردم معرفی شوند تا مردم از خطرات آنها در امان بمانند، تعبیر به «مَنْ أَلْفَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ؛ کسی که چادر حیا را بپفکند» و تعبیر «فَادُّكُرُوهُ يَعْرِفُهُ النَّاسُ؛ نام او را ببرید تا مردم او را بشناسند» ناظر به همین معنی است. بنابراین می توان گفت: متجاهر به فسق بر دو گونه است: نخست آنها که در یک عمل تجاهر دارند که تنها در همان عمل غیبت آنها جایز است، و دیگر کسانی که پرده حیا را دریده و جسورانه دست به هر گناهی می زنند، این گونه اشخاص در هیچ چیز احترامی ندارند و افشاگری در مورد آنها لازم و ضروری است تا افراد ناآگاه از خطرات آنها آگاه شوند. این سخن را با ذکر دو نکته پایان می دهیم: نخست این که می دانیم یکی از علوم معروف اسلامی علم رجال است که در آن از صدق و کذب و درستی و نادرستی راویان اخبار سخن به میان می آید، بعضی از ناآگاهان از آموختن این علم ابا داشته اند چرا که در آن غیبت افراد می شود، در حالی که پرواضح است که حفظ حریم احکام اسلام از آمیختن به دروغ و مطالب خلاف هدفی است بسیار برتر و بالاتر، و همین هدف والا است که به ما اجازه می دهد درباره سوابق راویان اخبار دقت و جستجو کنیم و نقطه های ضعف آنها را بشمریم و در کتاب های رجال ثبت کنیم تا احکام الهی دست خوش هوا و هوس های این و آن نشود. صفحه ۱۲۸ دیگر این که در مسایل اجتماعی و سیاسی برای گزینش افراد، جهت پست های حساس و یا در ادامه کار اگر نقطه ضعف هایی پنهانی وجود داشته باشد که در سرنوشت جامعه مؤثر است، افشا کردن آنها گرچه در حد ذات مشمول عنوان غیبت است، ولی به خاطر اهمیت حفظ نظام جامعه اسلامی و کشف و خنثی کردن توطئه ها اقدام به آن نه تنها اشکالی ندارد، بلکه گاه واجب می شود و کسانی که بر این گونه عیوب سرپوش می نهند مبادا گرفتار غیبت شوند، در واقع مصالح جامعه اسلامی را فدای اشخاص می کنند. حدیثی که قبلا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

آوردیم که ملامت می‌کرد و می‌فرمود: «از پرده پوشی بر گناه فاجران...» و دستور می‌داد آنها را افشا کنند تا مردم آنان را بشناسند، ناظر به این معنی است. ولی این بدان معنی نیست که بی‌جهت آبروی اشخاص را ببرند و یا از حد لازم تجاوز کنند و در حریم زندگی شخصی و خصوصی آنها وارد شوند. از آنچه در بالا گفته شد تکلیف دستگامهای اطلاعاتی کشور اسلامی نیز روشن می‌شود که اگر فعالیت‌های آنها در جهت کشف و خنثی کردن توطئه‌ها و سلامت‌گزینش‌ها برای پست‌های حساس اجتماعی باشد و از آن فراتر نروند و تجاوز نکنند، کار آنها نه مشمول عنوان تجسس است و نه مشمول عنوان غیبت حرام بلکه ادای وظیفه و انجام واجب است.

۱- مشمول دایره غیبت

بی‌شک غیبت افراد مؤمن و بالغ و عاقل حرام است، و بی‌شک غیبت کفار حربی که برای نابودی یا ضربه زدن به اسلام و مسلمین کمر بسته‌اند هیچ اشکالی ندارد، چون آنها محترم نیستند. صفحه ۱۲۹ ولی آیا غیبت سایر فرق مسلمین و اهل ذمه (غیر مسلمانانی که دارای کتاب آسمانی هستند و به صورت یک اقلیت سالم در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و جان و مالشان محفوظ و محترم است جایز است؟ بعضی از بزرگان فقهاء مانند محقق اردبیلی و علامه سبزواری صاحب کفایه، حرمت غیبت را عام دانسته‌اند، و به روایاتی که عنوان «المسلم» یا «الناس» در آن به کار رفته استدلال کرده‌اند و گفته‌اند حرام بودن غیبت آنها هیچ جای تعجب نیست، چرا که مال و جان آنها محفوظ است، چرا عرض و آبروی آنها محفوظ نباشد. ولی مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه شدیداً به مخالفت برخاسته و می‌گوید ظاهر روایات، بعد از انضمام بعضی به بعض دیگر این است که این مسأله مخصوص مؤمنان و موالیان اهل بیت (علیهم السلام) است. و حتی به سیره مستمره بین علما و عوام نیز استدلال فرموده است. (۱) اگر منظور این فقیه بزرگوار از مخالفان و لاییت (مخالفان اسلام) افراد ناصبی و معاند و دشمن مؤمنان و مسلمانان باشد بی‌شک نه احترامی دارند و نه غیبتی، ولی اگر سخن از فرق اسلامی که جان و مالشان محفوظ و محترم است و همچنین اهل کتاب که در ذمه مسلمین هستند بوده باشد نظرات محقق اردبیلی و سبزواری موجه‌تر به نظر می‌رسد چرا که هر جا مال و جان محفوظ باشد، عرض و آبرو نیز محفوظ است و تعرض به آن جایز نیست، و خطاب به مؤمنان در آیه ۱۲ سوره حجرات (در آیه غیبت) و یا تعبیر به مؤمن در بخشی از روایات هرگز دلیل بر عدم شمول حکم غیبت نسبت به دیگران نمی‌شود، و به تعبیر دیگر اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند. بنابراین باید از غیبت تمام کسانی که جان و مال و عرضشان محترم است پرهیز کرد. و همه آنها مشمول حق الناس است. البته این در صورتی است که آنها متجاهر به فسق نباشند و کارهای آنها شکل توطئه و اضرار به مسلمین به خود نگیرد، بلکه عیوب و گناهانی در پنهان داشته باشند که مخصوص خودشان باشد، افشای آنها و آبروریزی نسبت به آنان به یقین مجوز شرعی ندارد. پاورقی ۱. جواهر الکلام، جلد ۲۲، صفحه ۶۲. صفحه ۱۳۰ اما در مورد کودکان ممیز که از غیبت ناراحت می‌شوند نیز باید قبول کرد که غیبت حرام است همان گونه که مرحوم شیخ انصاری قدس سره در مکاسب محرمة به آن اشاره کرده و می‌گوید: «عنوان برادر مؤمن نیز بر آنها صادق است چرا که قرآن مجید درباره ایتام می‌فرماید: «وَ اِنْ تُخَالَطُوهُمْ فَاحْوَانُكُمْ»؛ اگر با آنان همزیستی دارید آنها برادران شما هستند». (۱) ولی حق این است که نباید آن را مقید به ممیز کرد چرا که اگر کشف عیوب پنهانی کودک غیر ممیز هتک حیثیت او در آینده و یا هتک حیثیت خانواده او می‌شود، آن هم کار خلافی است، به همین دلیل مرحوم شهید ثانی در کتاب «کشف الریبه» فرقی میان صغیر و کبیر نگذاشته است و به تعبیر دیگر اطفال مؤمنین به حکم خود مؤمنان هستند از نظر جان و مال و عرض و آبرو. و از اینجا حکم مجانین و دیوانگان نیز روشن می‌شود.

۲- غیبت عمومی و خصوصی

گاه غیبت درباره شخص خاص یا اشخاص معین است که حکم آن از بحث‌های گذشته در جهات مختلف تبیین شد. ولی گاهی جنبه کلی و عمومی پیدا می‌کند. مثلاً- می‌گویند اهل فلان شهر خسیس یا نادان و ساده لوحند، یا می‌گویند اهالی فلان آبادی دزدند، یا معتادند یا در مسائل ناموسی بی بند و بارند. آیا تمام احکام غیبت بر این غیبت‌های عمومی جاری می‌شود؟ می‌توان گفت غیبت دارای چند صورت است: پاورقی ۱. بقره، آیه ۲۲۰. صفحه ۱۳۱-۱. در آنجایی که غیبت شونده، شخص یا اشخاص محدود و معدودی باشند که مخاطبین، آنها را نمی‌شناسند، مثل این که بگویند در فلان شهر یا فلان آبادی یک یا چند نفر را دیدند که مشغول نوشیدن شراب یا اعمال زشت دیگری بودند، بی شک احکام غیبت در اینجا جاری نیست، چرا که با این سخن مطلب پنهانی آشکار نمی‌شود. ۲- آن که به صورت شبهه محصوره مطلب را بیان کند (به اصطلاح شبهه قلیل فی القلیل یا کثیر فی الکثیر باشد) مثلاً بگویند یکی از آن چهار نفر را دیدم مشغول شرب خمر بود (و نام آن چهار نفر را ببرد یا بگوید یکی از پسران زید را دیدم که فلان کار خلاف را انجام می‌داد، یا این که بگویند گروه کثیری از اهالی فلان آبادی یا فلان شهر مرتکب این عمل می‌شوند به گونه‌ای که انگشت اتهام به سوی همه آنها نشانه رود. ظاهر این است که ادله غیبت چنین موردی را شامل می‌شود، و به فرض که نام آن را غیبت نگذاریم چون کشف سر ناقصی شده، حرام بودن آن از جهت هتک احترام مؤمن و قرار دادن او در معرض اتهام ثابت است. ۳- به تمام اهل یک شهر یا آبادی چیزی را نسبت دهد، بی شک در اینجا نیز احکام غیبت و یا لااقل هتک احترام مؤمنین جاری می‌شود، خواه منظورش تمام اهل شهر بدون استثناء باشد یا اکثریت آنها. بنابراین، آنچه معمول است که اهالی بعضی از بلاد یا آبادی‌ها را با اوصاف زشتی یاد می‌کنند، از نظر اسلام جایز نیست، مگر این که قرینه باشد که منظورش افراد کمی از آنها است، و به اصطلاح شبهه قلیل فی الکثیر یا شبهه غیر محصوره شود. و یا این که وجود آن اوصاف را همه بدانند، و در عین حال قصد هتک و مذمت نیز نداشته باشد.

۳- دفاع در برابر غیبت

آیا در برابر غیبت کننده باید به دفاع از فرد با ایمانی که غیبت او شده است صفحه ۱۳۲ برخاست مثلاً بگویند بشر جایز الخطا است، هر کسی ممکن است در زندگی لغزشی پیدا کند، یا گفته شود ممکن است این کار سهواً یا از روی فراموش کاری انجام شده باشد یا نظر آن شخص فلان موضوع حلال بوده است، باید فعل برادر مسلمان را حمل بر صحت کرد. بنابراین اگر قابل توجیه باشد توجیه کند، و اگر قابل توجیه نباشد می‌گویند چه بهتر که به جای غیبت برای او استغفار کنیم، زیرا همه ما در معرض این گونه لغزش‌ها هستیم. بعضی از بزرگان فقها معتقدند که دفاع واجب است، از جمله شیخنا الاعظم مرحوم علامه شیخ انصاری در بحث غیبت از مکاسب محرمه است. روایات زیادی نیز درباره لزوم ردّ غیبت از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است که مرحوم صاحب کتاب وسائل الشیعه در باب ۱۵۶ از ابواب احکام العشرة حج گردآوری نموده است از جمله: در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا علی من اغتیب عنده أخوه المسلم فاستطاع نصره و لم ينصره خذله الله في الدنيا والآخرة» کسی که نزد او غیبت برادر مسلمانش شود و توانایی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند خداوند او را در دنیا و آخرت مخذول می‌کند. همین تعبیر یا شبیه آن در روایات متعدد دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که در خطبه‌ای برای عموم مردم فرمود: «من ردّ عن أخيه غيبة سمعها في مجلس ردّ الله عنه ألف من الدنيا والآخرة، فإن لم يردّ عنه وأعجبه كان عليه كوزر من اغتاب» کسی که از

برادرش غیبتی را که در مجلسی می شنود رد کند (و در برابر آن دفاع نماید) خداوند هزار در از درهای بدی را در دنیا و آخرت از او رد می کند. و اگر آن غیبت را رد نکند و از آن خوشحال شود همانند گناه غیبت کننده برای او خواهد بود». (۱) و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ كَانَ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ؛ کسی که از آبروی برادرش دفاع کند حجابی از آتش دوزخ برای او خواهد بود». (۱) پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۶. صفحه ۱۳۳ ولی از مجموع این روایات و جوب دفاع استفاده نمی شود، بلکه نهایت امر، استحباب مؤکد می توان استفاده کرد، زیرا تعبیر به مخدول کردن که در چند روایت آمده بیش از این نمی رساند که خدا دست از یاری چنین کسی بر می دارد (چرا که خذلان به معنی ترک نصرت و یاری است) همچنین وعده ثواب بهشت یا نجات از دوزخ که در روایات آمده است آن هم دلیل بر وجوب نخواهد بود، ولی تعبیری که در روایت دوم آمده است که مانند گناه غیبت کننده برای او می نویسند دلیل بر وجوب دفاع است، ولی در آن حدیث این گناه در مورد کسی ذکر شده که نه فقط دفاع نمی کند بلکه از غیبت برادر مسلمانش خوشحال هم می شود. به هر حال خواه دفاع در برابر غیبت برادر مسلمان واجب باشد و خواه مستحب مؤکد، یکی از وظایف حساس اسلامی است. و اگر جنبه نهی از منکر به خود بگیرد به یقین واجب است.

۴- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟

گاه تصوّر می شود که مفهوم غیبت و همچنین روایاتی که درباره غیبت وارد شد ناظر به افراد زنده است و مردگان را شامل نمی شود، بنابراین غیبت کردن پشت سر مرده اشکالی ندارد، ولی این اشتباه بزرگی است زیرا طبق روایات اسلامی: «حُرْمَةُ الْمَيِّتِ كَحُرْمَتِهِ وَ هُوَ حَيٌّ؛ احترام مرده مسلمان همچون احترام زنده او است». (۲) بلکه می توان گفت غیبت مرده از جهاتی زشت تر و ناپسندتر است، زیرا زندگان ممکن است روزی غیبت را بشنوند و به دفاع از خود برخیزند، ولی مرده هرگز قادر به دفاع از خود نیست، به علاوه شخص غیبت کننده ممکن است افراد زنده را ببیند و از آنها حلیت بطلد ولی در مورد مردگان این مطلب هرگز صدق نمی کند. پاورقی ۱. همان، صفحه ۶۰۷. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۹، صفحه ۴۷، باب ۲۴. صفحه ۱۳۴ اضافه بر این، دستوراتی که درباره احترام به جسد مرده مسلمان داده شده از قبیل غسل و کفن و نماز میت و مفاهیمی که در نماز آمده است و دفن و زیارت اهل قبور و حرام بودن بی احترامی به قبر مؤمن همگی دلیل بر این است که آبروی مسلمانان بعد از مردن نیز باید حفظ شود. صفحه ۱۳۵

۵. حسن خلق و کج خلقی

اشاره

حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبرو شود، و در هر جا و با هر کس با خوش روئی برخورد کند، لب هایی پر از تبسم، و کلماتی پر از محبت و لطف داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق العاده مؤثر است. به عکس، کج خلقی و ترش روئی و سخنان خشن و خشک و فاقد لطف و محبت از رذایل اخلاقی که ریشه هایی در درون جان انسان دارد و باعث نفرت عموم و پراکندگی از دور انسان و گسستن پیوندهای اجتماعی خواهد شد. در آیات قرآن و روایات اسلامی و سیره پیشوایان، مطالب فراوانی در زمینه آن فضیلت و این رذیلت دیده می شود که حاکی از اهمیت فوق العاده آن در سرنوشت فرد و جامعه است. قسمت مهمی از موفقیت پیامبر (صلی الله علیه

وآله) در پیش برد اهداف خود، و همچنین سایر معصومین (علیه السلام) و بزرگان علما و پیشوایان، مرهون همین فضیلت بوده است و یکی از عوامل مهم شکست بسیاری از رهبران و مدیران جامعه فاقد بودن این فضیلت است. تاریخ انبیاء و اولیاء و معصومین (علیهم السلام) و به طور کلی تاریخ رهبران جهان پر است از شواهد زنده این موضوع. صفحه ۱۳۶ با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و بعضی از آیات که در این زمینه وارد شده است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم: ۱- فَبِمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران - ۱۵۹) ۲- وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. (قلم - ۴) ۳- وَلَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُفْلًا مُخْتَالًا فَخُورًا - وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ. (لقمان - ۱۸ و ۱۹) ۴- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ. (بقره - ۸۳) ۵- إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَئِنَّا لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى. (طه - ۴۳ و ۴۴) ۶- إِذْ دَفَعْنَا بِنُورٍ هِيَ أَحْسَنُ فَمَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت - ۳۴ و ۳۵)

ترجمه

۱- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب، و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. ۲- و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری! ۳- (پسرم!) با بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد - (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن.، از صدای خود بکاه! (و هرگز فریاد مزن) که زشتترین صداها صدای خران است. صفحه ۱۳۷ ۴- ... و به مردم نیک بگوئید و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید.... ۵- به سوی فرعون بروید! که طغیان کرده - اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد. ۶- بدی را با نیکی دفع کن! ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی‌گردند.

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

در نخستین آیه مسأله «حسن خلق» به عنوان یکی از ویژگی های اخلاقی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یکی از عوامل پیشرفت او در جامعه اسلامی ذکر شده است، می‌فرماید: «به خاطر رحمت الهی در برابر آن‌ها نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند (فَبِمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُمْ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَا نَفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ). (۱) بنابراین خلق و خوی نیکوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک رحمت الهی درباره او و درباره تمام امت بود. و به یقین این نرمش و مهربانی و حسن و خلق در هر کس باشد مایه رحمت و برکت است. در تعبیر فوق به نقطه مقابل آن یعنی خشونت و کج خلقی و نامهربانی نیز اشاره شده که اثر مستقیم آن، پراکندگی مردم از دور انسان است، و به تعبیر دیگر حسن خلق خمیر مایه پیوند جوامع انسانی است، و کج خلقی عامل پراکندگی و نفرت. در این که «فَطَّ» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و به معنی تأکید است یا دو معنی متفاوت را می‌رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می‌گوید: «بعضی گفته‌اند جمع بین این دو وصف با این

که هر دو از نظر معنی قریب الافق هستند به خاطر این است که «فَطَّ» معمولاً در مورد خشونت در سخن به کار می‌رود، و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگدلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در سخن، و دیگری خشونت در برخورد عملی است. پاورقی ۱. در این که «ما» در جمله «فبما رحمة من الله..». مرصوله است یا استفهامیه یا نافییه یا زائده، احتمالات متعددی داده شده، ولی حق آن است که موصوله یا زائده باشد، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌گوید: که «ما» در اینجا به اتفاق مفسرین زائده است. (البته این گونه حروف زائده، تأکید را می‌رساند، نه این که بی معنی است.) صفحه ۱۳۸ در هر حال خداوند به پیامبرش نرمش و انعطاف و خوش رویی و خوش خوئی داده بود به گونه ای که در برابر افراد گنه کار، خشن و سنگدل، نرمش نشان می‌داد و به این وسیله خشن‌ترین افراد را غالباً به سوی اسلام جلب و جذب می‌کرد. و به دنبال آن یک سلسله دستورات عملی می‌دهد که خوش رویی و خوش خوئی از صورت تظاهر بیرون آید و جنبه های عملی به خود بگیرد، می‌فرماید: «آنها را عفو کن و برای آنان از خدا آمرزش بطلب، و در کارها با آنها مشورت کن، و هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش!) و بر خدا توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد». «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ». و به این ترتیب جاذبه فوق العاده ای بر محور وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیدا شد که دورترین افراد را به سوی خود جلب کرد. سیاق آیات نشان می‌دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احد است که دوست و دشمن سخت‌ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بالاترین سطح خوش خوئی و محبت و مهربانی بود، و کمتر انسانی را می‌توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خوئی نکند. صفحه ۱۳۹ دومین آیه نیز اشاره به حسن خلق عجیب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است که از آن به اخلاق عظیم تعبیر شده می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». «خُلُقٌ» (بر وزن افق) مفرد است، و با خلق (بر وزن قفل) یک معنی دارد، و به طوری که از مفردات راغب استفاده می‌شود با خُلُقٌ (بر وزن خَلَقٌ) ریشه مشترک دارد منتها «خُلُقٌ» به صفات ظاهری گفته می‌شود، و «خُلُقٌ» و «خُلُقٌ» به صفات درونی. بعضی از ارباب لغت «خُلُقٌ» و «خُلُقٌ» را به معنی دین و طبیعت و سجدیه تفسیر کرده اند و آن را صورت باطنی انسان می‌دانند. (۱) در هر حال توصیف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به خلق عظیم، نشان می‌دهد که این ویژگی اخلاقی از والاترین صفات انبیاء است. بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به صبر در راه حق، وسعت بذل و بخشش، تدبیر امور، و رفق و مدارا و تحمل سختی‌ها در راه دعوت به سوی خدا و عفو و گذشت و جهاد در راه پروردگار و ترک حرص و حسد تفسیر کرده اند (۲) و این نشان می‌دهد که خلق عظیم را منحصر به خوش خوئی و نرمش و مدارا ندانسته اند بلکه آن را مجموعه ای از صفات والای انسانی شمرده اند، و به تعبیر دیگر تقریباً همه اخلاق حسنه را در خلق عظیم به طور جمعی دیده اند. حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل شده است نیز مؤید این معنی است می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبُهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» خداوند پیامبرش را تربیت اخلاقی کرد، هنگامی که تربیت او کامل شد به او فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». (۳) و اگر در بعضی از روایات خلق عظیم به اسلام یا آداب قرآنی تفسیر شده به خاطر آن است که اسلام و قرآن در بردارنده مجموع فضائل اخلاقی است. این در حالی است که در بعضی از روایات «حسن خلق» به خوش رویی، نرمش و خوبی گفتار تفسیر شده، از جمله در حدیثی که در «نور الثقلین» در ذیل همین آیه نقل شده می‌خوانیم: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: حسن خلق چیست؟ فرمود: «تَلِينُ جَانِبَيْكَ وَتَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ» حسن خلق آن است که رفتار خود را آمیخته با نرمش، و کلام خود را پاکیزه و محبت آمیز کنی، و با چهره گشاده برادر مسلمانان را ملاقات نمایی». (۱) و این دو با هم منافاتی ندارند. پاورقی ۱. لسان العرب، ماده خلق. ۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۱، ذیل آیه فوق. ۳. نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۸۹، اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶، حدیث ۴. صفحه ۱۴۰ آخرین نکته ای را که در زمینه این آیه شایسته دقت می‌دانیم این

است که بعضی از مفسران از تعبیر به «علی» در «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» با توجه به این که «علی» معمولاً مفهوم سلطه را در بردارد، چنین استفاده کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلطه کاملی بر فضائل اخلاقی داشت، آن چنان که این فضائل جزئی از وجود او را تشکیل می داد، و بدون تکلف آنها را ظاهر می ساخت. (۲) در سومین آیه گفتاری از «لقمان حکیم» به فرزندش نقل شده که در آن بر چهار چیز تأکید نموده است: نخست این که می گوید «با بی اعتنایی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَيِّرْ عَرْوَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ). سپس می افزاید: «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد». (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كِبَلًا مُخْتَالًا فَخُورًا). و در سومین و چهارمین جمله می گوید: «در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از اوج صدای خود بکاه و فریاد زن که زشت ترین صداها صدای خران است» (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). این دستور که غالباً در رابطه با برخورد با دیگران است بخش مهمی از حسن خلق را که آمیزه ای از خوش رویی و تواضع و نرمش در سخن و رفتار را منعکس می کند، و خداوند سخن این مرد حکیم را چنان با ارزش دانسته که در لابلای کلمات خود آن را بیان فرموده است. پاورقی ۱. نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۱. ۲. به تفسیر فخر رازی و روح البیان، ذیل آیه شریفه مراجعه شود. صفحه ۱۴۱ «تُصَيِّرْ» از ماده «صَيَّرَ» (بر وزن خطر) در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند، سپس به هر گونه روی گردانی اطلاق شده است، این تعبیر ممکن است بیانگر این معنی باشد که بدخلقی یک نوع بیماری و شبیه کارهای حیوانی است. و جالب این که نهی از این کار تنها در مورد مؤمنان نیست بلکه در مورد همه انسانها است، می فرماید: «وَلَا تُصَيِّرْ عَرْوَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ» و به هر حال قرار گرفتن این صفت رذیله در کنار تکبر و افراط کاری در راه رفتن و صدا نشان می دهد که همه از صفات رذیله ای است که باعث تنفر مردم می شود. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که در تفسیر جمله «وَلَا تُصَيِّرْ عَرْوَ خَدِّكَ لِلنَّاسِ» فرمود: مفهومش آن است که صورتت را از مردم بر مگردان و از کسی که با تو سخن می گوید به عنوان توهین و استحقاف صورت بر متاب. (۱) در چهارمین آیه مورد بحث خداوند بنی اسرائیل را با به عنوان اخذ یک پیمان الهی مخاطب ساخته و بعد از تأکید بر توحید خالص و احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان می فرماید: به مردم نیک بگوئید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) قرار گرفتن جمله «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» در میان پیمان های مربوط به توحید و نیکوکاری و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، بیانگر اهمیت حسن برخورد، نسبت به مردم است، و به این ترتیب خوش خویی و برخورد خوب با توده مردم در ردیف مهمترین و اساسی ترین دستورات اسلام قرار دارد. در واقع چون مال انسان محدود است و نمی تواند همه دوستان و نیازمندان را با آن بی نیاز کند، دستور به بذل حسن خلق داده، همان سرمایه ای که فناپذیر است، همان گونه که در حدیث معروف از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِنَّكُمْ لَا تَسِعُونَ النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَسِعُهُمْ مِنْكُمْ بِسِطِّ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ» شما نمی توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید، ولی خوش رویی و حسن خلق از سوی شما همه را شامل می شود و خشنود می سازد. (۱) پاورقی ۱. نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۲۰۷. صفحه ۱۴۲ در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده است که فرموده: «قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ رَبِّهِمْ» بهترین سخنانی بگوئید که دوست دارید به شما گفته شود. (۲) درست است که مخاطبین این آیه بنی اسرائیل هستند، ولی هدف قرآن از ذکر آن بیان یک اصل کلی برای همه است.

قسمت دوم

پنجمین آیه نشان می دهد که مسأله خوش رویی و برخورد خوب با افراد حتی دشمنان را نیز شامل می شود، مخصوصاً در مقام دعوت آنها به سوی حق، از همین رو هنگامی که موسی (علیه السلام) مأمور شد پیام الهی را به فرعون طغیانگر که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده بود برساند، با این خطاب مخاطب شد: «تو و برادرت هارون به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی

با او سخن بگویید شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد» (اِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا - لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ). این تعبیر نشان می‌دهد که اگر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به سوی حق با نرمش و برخورد محبت آمیز همراه باشد، امید این می‌رود که حتی در سنگدل‌ترین افراد اثر بگذارد. در این که میان «يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» چه تفاوتی است؟ می‌توان گفت منظور این است که اگر شما با سخنان نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب لازم را با صراحت و قاطعیت بیان کنید احتمال این است که دلائل منطقی را پذیرا شود، پاورقی ۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶، حدیث ۵۱۵۸. شبیه این مضمون در منابع شیعی نیز نقل شده است. ۲. تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۱۴۳ و از اعماق جان ایمان بیاورد. و اگر ایمان نیابد ممکن است لااقل از ترس مجازات الهی دست از مخالفت و کارشکنی در طریق ایمان دیگران بردارد. «فخر رازی» می‌گوید: ما نمی‌دانیم چرا خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد با این که می‌دانست او هرگز ایمان نمی‌آورد. سپس می‌گوید: در این گونه موارد جز این که ما تسلیم در مقابل آیات قرآن باشیم و لب به اعتراض نگشاییم راه دیگری در پیش نیست. (۱) ولی پاسخ این سؤال روشن است و نمی‌بایست بر شخصی مثل فخر رازی مخفی بماند، زیرا کار خداوند اتمام حجت است، یعنی حتی نسبت به کسانی که یقیناً ایمان نمی‌آورند اتمام حجت می‌کند، مبدا به هنگام مجازات لب به اعتراض بکشایند که اگر رسولان الهی به سراغ ما می‌آمدند به یقین ایمان می‌آوردیم. همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می‌فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود). و این که می‌فرماید: شاید او متذکر شود، یا از خدا بترسد، به این معنی است که طبیعت تبلیغ آمیخته با نرمش و خوش خویی، رسیدن به چنین نتیجه‌ای است، هر چند ممکن است این طبیعت در پاره‌ای از افراد باموانع سختی برخورد کند، و به تعبیر دیگر، تبلیغ توأم با خوش رویی جنبه مقتضی دارد نه علت تامه. بدیهی است مخاطبان آیه گرچه موسی و برادرش هارون است ولی مفهوم آیه شامل تمام مبلغان دین و آمران به معروف و ناهیان از منکر می‌شود، و آنقدر که انسان، باادب و متانت و نرمی می‌تواند هدایت کند، با خشونت و درشتی نمی‌تواند هادی باشد، و این معنی بارها و بارها تجربه شده است. پاورقی ۱. تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲۲، صفحه ۵۹). صفحه ۱۴۴ در ششمین و آخرین آیه مورد بحث سخن از نرمش و مدارا حتی با دشمنان سرسخت است، و بیان تأثیر شگرفی که این کار دارد می‌فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ). البته دفع سیئات با حسنات، طرق و مصادیق مختلفی دارد که یکی از آنها نرمی و مدارا و خوش رویی و ادب در برابر دشمنان لجوج و سرسخت است که در بسیاری از اوقات آن‌ها را به کلی منقلب می‌کند، و دشمنان سرسخت را به دوستان مهربان تبدیل می‌نماید. جالب این که در آیه بعد از آن می‌فرماید: «این کار از هر کس ساخته نیست، تنها کسانی که دارای صبر و استقامتند توفیق چنین برخوردی را با دشمنان پیدا می‌کنند، و تنها کسانی که بهره‌عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل می‌شوند» (وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا أُولُو حُظٍّ عَظِيمٍ). البته رسیدن به این مرحله از حسن خلق که انسان بدی‌ها را به نیکی پاسخ گوید کار هر کس نیست زیرا احتیاج به سلطه کامل بر نفس دارد و تنها کسانی که خودسازی کرده‌اند و از سعه صدر کافی برخوردارند و انتقام جویی را از وجود خود ریشه‌کن ساخته‌اند توان بر چنین کاری دارند. از مجموع آیات بالا به این نتیجه می‌رسیم که قرآن منادی حسن خلق و نرمش و محبت و ملاطفت است، و پیشوایان اسلام مخصوصاً پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نمونه کاملی از آن بوده است، به گونه‌ای که می‌توان یکی از معجزات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را معجزه اخلاقی او شمرد.

اهمیت حسن خلق در احادیث اسلامی

در زمینه خوش خلقی و برخورد خوب با همه مردم، روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می‌شود که به حدّ تواتر می‌رسد،

تعبیراتی که در این روایات در برابر این فضیلت اخلاقی آمده است در کمتر مورد دیگری دیده می‌شود، این تعبیرات بیانگر نهایت اهتمام اسلام به این مسأله مهم اخلاقی است، از میان این روایات گلچینی کرده ایم که ذیلاً از نظر می‌گذرد: صفحه ۱۴۵-۱. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «الْإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ اسلام همان خوش رویی است». (۱) این تعبیر نشان می‌دهد که عصاره تعلیمات اسلام همان حسن خلق است. ۲- در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) در یک تعبیر جامع و جالب می‌خوانیم: «عنوانُ صحیفَةُ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛ سرلوحه نامه عمل انسان با ایمان حسن خلق او است». (۲) می‌دانیم آنچه در عنوان و سرلوحه نامه اعمال قرار می‌گیرد، بهترین و مهمترین آنها است و به تعبیر دیگر، چیزی است که قدر جامع همه اعمال نیک است و قبل از هر چیز نظرها را به خود متوجه می‌سازد. ۳- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلَجَّ بِهٖ أُمَّتِي الْجَنَّةَ التَّقْوَى وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیش‌ترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت می‌شوند تقوا و حسن خلق است». (۳) در این حدیث حسن خلق همسنگ و هم‌تراز تقوا قرار داده شده و به عنوان یکی از دو عامل اصلی ورود در بهشت معرفی شده است. ۴- در حدیث دیگری امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «أَكْمَلُكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ کسی که ایمانش از همه کاملتر باشد، حسن خلقش از همه بیشتر است». (۴) آنچه در بالا آمد بخشی از روایاتی بود که از اهمیت حسن خلق سخن می‌گوید و اکنون به سراغ بخش دیگری می‌رویم که از آثار و پی آمدهای مادی و معنوی آن بحث می‌کند: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ يُدَيِّبُ السَّيِّئَةَ؛ حسن خلق گناهان را ذوب می‌کند». (و آثار آن را می‌شوید). (۵) پاورقی ۱. کنز العیال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۵. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۲، حدیث ۵۹. ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۶. ۴. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۷، حدیث ۳۴. ۵. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۲۱. صفحه ۱۴۶-۲. در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛ دارنده حسن خلق پاداشی همچون روزه دار شب زنده دار دارد». (۱) ۳- در حدیث سومی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ خداوند متعال به بنده اش در برابر حسن خلق همان پاداشی می‌دهد که به مجاهد در راه خدا می‌دهد». (۲) و به این ترتیب صاحبان حسن خلق به درجات والایی می‌رسند که روزه داران و شب زنده داران به عبادت، و مجاهدان راه خدا می‌رسند و در پرتو حسن خلق گناهان آنها شستشو می‌شود، این در زمینه آثار معنوی آن، و در زمینه آثار دنیوی آن نیز تعبیرات بسیار مهمی دیده می‌شود، از جمله: ۴- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق محبت و دوستی را تثبیت می‌کند». (و دل‌های پراکنده را به هم پیوند می‌دهد). (۳) ۵- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ هیچ زندگی، گواراتر از زندگی آمیخته با حسن خلق نیست». (۴) ۶- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد می‌کند و عمرها را افزایش می‌دهد». (۵) ۷- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِيرُ الْأَزْزَاقَ وَ يُؤْنِسُ الرَّفَاقَ؛ حسن خلق روزی‌ها را فراوان می‌کند و بر محبت دوستان می‌افزاید». (۶) ۸- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي سَبْعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَزْزَاقِ؛ در وسعت خلق، گنج‌های روزی‌ها نهفته است». (۷) از مجموع روایات اسلامی که در بالا گلچینی از آن ارائه شد اهمیت فوق‌العاده حسن خلق در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها، و تأکیدی که اسلام بر این امر دارد، به خوبی نمایان است، و در واقع همه آثار و برکات مادی و معنوی، برای آن ذکر شده است، به گونه‌ای که می‌توان حسن خلق را یکی از اساسی‌ترین تعلیمات اسلام شمرد. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۵. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۱. ۳. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۸، حدیث ۷۱. ۴. غررالحکم، جلد ۶، صفحه ۳۹۹. ۵. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۸. ۶. شرح غرر فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۳. ۷. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳، حدیث ۸۶. صفحه ۱۴۷ در اینجا توجه به نکاتی لازم است: ۱- تعریف حسن خلق حسن

خلق شاید از اموری باشد که بی نیاز از تعریف است و همه مردم با آن آشنا هستند، ولی برای توضیح بیشتر می توان گفت: حسن خلق از مجموعه ای از صفات و برخوردها تشکیل یافته است: «نرمش و مدارا، گشاده رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری در مقابل مزاحمت های این و آن.» هنگامی که این صفات و اعمال به هم آمیخته شد، به آن حسن خلق می گویند. در حدیث جامع و جالبی از امام صادق (علیه السلام) در تعریف حسن خلق چنین آمده است، یکی از یاران امام پرسید: «ما حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟» تعریف حسن خلق چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «تَلِينُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ بِمَا نَرَمُشُ وَ مَدَارَا بِمَا مَرَدَمُ رِفْتَارِ مِی كُنِی، وَ سَخْنُ خَوِیْشُ رَا پَاكِیْزَه مِی گِرْدَانِی، وَ بَرَادِرْتِ رَا بِا خَوْشِ رَوِیِی مِلَاقَاتِ مِی نَمَائِی.» (۱) در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به بخشی از تفسیر حسن خلق اشاره شده می فرماید: «إِنَّمَا تَفْسِيرُ حُسْنِ الْخُلُقِ مَا أَصَابَ الدُّنْيَا يَرْضَى، وَ إِنْ لَمْ يُصِبهْ لَمْ يَسْخَطْ» تفسیر حسن خلق این است که هر مقدار از دنیا به او برسد، خشنود باشد و اگر به دنیا نرسد خشمناک نشود. (۲) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۹، حدیث ۴۲. ۲. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۹. صفحه ۱۴۸ ۲- آثار و پیامدهای حسن خلق در روایاتی که در بالا آمد نکات مهمی درباره پیامدهای مادی و معنوی حسن خلق آمده بود، که نیاز به تحلیل دارد. از آثار اجتماعی و دنیوی آن این که حسن خلق مایه جلب محبت است، این مسأله به تجربه تقریباً برای همه کس ثابت شده است که با حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز و مؤدبانه می توان صید دل ها کرد، نه تنها افراد عادی مجذوب اخلاق حسنه می شوند، بلکه به گفته حافظ: به حسن خلق توان صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را دیگر این که حسن خلق و خوشرویی شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند چرا که ویرانی آبادی ها بر اثر کشمکش ها و پرخاشگری ها است. هرگاه پرخاشگری جای خود را به خوش رویی و حسن خلق دهد، الفت و مودت و اتحاد که سرچشمه هرگونه آبادی و خیر و برکتی است، حاصل می شود. افزون بر این آرامش روح که یکی از آثار مستقیم برخوردهای محبت آمیز است سبب افزایش عمر می شود زیرا امروز ثابت شده عامل بسیاری از مرگ و میرها استرس ها و فشارهایی است که بر انسان وارد می شود که یکی از عوامل اصلی بیماریهای مختلف است و مسلم است که حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز، از فشارهای روحی می کاهد و بدین سبب عامل طول عمر محسوب می شود، دیگر این که حسن خلق سبب فزونی روزی ها و درآمدها است زیرا یک تاجر و کاسب و صنعتگر و طبیب هنگامی می تواند در کار خود موفق باشد که جلب اعتماد مراجعین کند، یکی از عوامل جلب اعتماد حسن خلق است بسیار می شود که افراد ترجیح دهند خرید اجناس متوسطی را از افراد خوش برخورد و خوش اخلاق بر اجناس بهتری از افراد عبوس و ترش رو و بد برخورد ترجیح دهند، به همین دلیل در مؤسسات مهم اقتصادی خصوصی دنیا سعی دارند افرادشان را برای چگونگی برخورد با مراجعین آموزش دهند و از این طریق اعتماد افراد را به آن مؤسسه تجاری یا صنعتی جلب کنند. صفحه ۱۴۹ بسیار دیده ایم که در هواپیماها از سوی مهماندارها بازیچه های رایگان به تک تک کودکانی که در هواپیما سوار می شوند داده می شود، ممکن است در مجموع ارزش چندانی نداشته باشد ولی این برخورد اثر عمیقی در روح افراد می گذارد و این برخورد به طور ناخود آگاه مشتریان را جلب می کند. البته اسلام طرفدار حسن خلق به عنوان ریاکارانه، آن گونه که در دنیای مادی امروز معمول است، نیست، ولی در عین حال حسن خلق را گنج روزی می شمرد و روی تأثیر آن در فزونی نعمت ها انگشت می گذارد. در جنبه های معنوی ثواب حسن خلق همسان ثواب مجاهد فی سبیل الله شمرده شده و دلیل آن روشن است زیرا مجاهدان برای عظمت اسلام می کوشند و صاحبان خلق حسن نیز سبب جلب قلوب به سوی اسلام و مسلمین می شوند. و نیز در روایات اجر صاحبان حسن خلق، اجر صائم و قائم شمرده شده چرا که صائمان و قائمان به عبادت شبانه از این طریق خودسازی می کنند و کسانی که در برابر ناملائمات به خاطر خدا برخورد نیکی دارند نیز روح و جان خود را از این طریق پرورش می دهند. کوتاه سخن این که آنها که دارای حسن خلقند هم در پیشگاه خدا محبوبند و هم نزد خلق خدا، هم در زندگی شخصی موفقند و هم در زندگی اجتماعی. به یقین حسن خلق یکی از ارکان اصلی مدیریت قوی و کارساز است، و اگر دهها شرایط

مدیریت در کسی جمع باشد، اما حسن خلق در او نباشد، شکست خواهد خورد در حالی که حسن خلق او می تواند بسیاری از ضعف های او را پوشاند و یا جبران کند.

سرچشمه های حسن خلق

بعضی از مردم به طور طبیعی خوش اخلاق و خوش برخوردند و این یکی از مواهب الهی است که نصیب هر کس نشده است. باید خدا را با تمام وجودش شکر گوید. صفحه ۱۵۰ ولی گروهی چنین نیستند، اما می توانند با تمرین و ممارست و به کار بستن اصول دقیقی حسن خلق را در وجود خود زنده کنند و چنان در عمق جانشان نفوذ کند که طبیعت ثانویه شود. بهترین راه برای رسیدن به این کمال آن است که در آثار معنوی و مادی آن همه روزه بیندیشند، و روایاتی که در بالا گفته شد و تحلیل هایی که در ذیل آن آمد را به خاطر بسپارند، و به هر مناسبتی آن را تکرار کنند. از سویی دیگر باید از نظر عملی نیز به تمرین حسن خلق مشغول شوند زیرا فضائل اخلاقی مانند نیروهای جسمانی از طریق تمرین تقویت می شود همان گونه که ورزش کاران پس از مدتی تمرین، دارای اندامی نیرومند و زیبا و کارآمد می شوند، ورزش های اخلاقی نیز روح انسان را قوی و زیبا و کارآمد می کند. بزرگان اخلاق گفته اند، اشخاص بخیل باید دندان روی جگر بگذارند و از اموال خود به این و آن ببخشند. در آغاز، این کار برای آنها بسیار مشکل است ولی روزه روز آسان تر می شود و به تدریج به جایی می رسند که اگر روزی چیزی نبخشند ناراحتند! و نیز توصیه کرده اند افراد ترسو باید در میدان های مبارزه حضور یابند تا با گذشت زمان ترس آنها بریزد و روحیه دلیری و شجاعت در آنها زنده شود. صاحبان اخلاق سوء نیز از همین طریق تمرین مستمر و پی گیر می توانند سرمایه عظیم حسن خلق را برای خود فراهم کنند و از برکات آن بهره بگیرند. افزون بر این ها با توجه به این که یکی از عوامل کج خلقی تکبر و خود برتری و نیز عصبانیت و غلبه خشم و ستیزه جویی بر روح انسان و گاه تنگ نظری و بخل و حسادت است اگر کسی بخواهد به تمام معنی خوش خلق باشد باید آن عوامل منفی را از خود دور کند: در قوای غضبیه و شهویه به سرحد اعتدال برسد، دارای سعه نظر باشد، کبر و خودبینی و حسادت و بخل را از خود دور کند تا بتواند به خلق حسن آراسته گردد و از کج خلقی نسبت به مردم در امان بماند. صفحه ۱۵۱ بنابراین برای به دست آوردن این فضیلت بزرگ اخلاقی، مجموعه ای از صفات نیک را باید در وجود خود زنده کرد. چرا که بدون آنها حسن خلق آشکار نخواهد شد. «غزالی» در اینجا تعبیر جالبی دارد و می گوید: همان گونه که صورت زیبا تنها به زیبایی چشم ها بدون زیبایی بینی و دهان و گونه ها حاصل نمی شود بلکه باید تمام اعضای صورت زیبا باشد، تا حسن ظاهر به کمال برسد. در زیبایی باطن و حسن خلق تا قوای چهار گانه آگاهی و غضب و شهوت و عدالت به حد اعتدال و کمال نرسد این زیبایی حاصل نمی شود. بی شک عامل توارث نیز در اینجا مؤثر است، امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ» حسن اخلاق دلیل بزرگواری ریشه های وراثت است. (۱) و در جای دیگر می فرماید: «أَطْهَرُ النَّاسِ أَعْرَاقًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا» آنها که ریشه های پاک تری دارند، اخلاق بهتری دارند. (۲) این نکته نیز در تمام مباحث اخلاقی نیز باید مورد توجه باشد که بدون امدادهای الهی فراهم کردن فضایل اخلاقی ممکن نیست، باید دست به دامن لطف الهی زد و با تمام وجود از پیشگاهش توفیق به دست آوردن این فضائل را نمود. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْأَخْلَاقُ مَنَائِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدٌ سَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدٌ مَنَعَهُ خُلُقًا سَيِّئًا» اخلاق، مواهب الهی است، هنگامی که بنده ای را (به خاطر نیات و اعمالش) دوست دارد، اخلاق نیک به او می بخشد، و هنگامی که بنده ای را (به خاطر نیات و اعمالش) مبعوض دارد اخلاق سوء به او می دهد. (۳)

قسمت اول

یکی از بهترین راه‌ها برای کسب فضیلت حسن خلق، و ملاحظه آثار شگفت‌انگیز آن، بررسی حال پیشوایان بزرگ دین است: پاورقی ۱. غرر الحکم، حدیث شماره ۴۸۵۵. ۲. همان، حدیث ۳۰۳۲. ۳. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۴، حدیث ۶۴. صفحه ۱۵۲

۱- در حدیثی از امام حسین (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: از پدرم علی (علیه السلام)، از روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخورد با مردم سؤال کردم فرمود: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) همیشه چهره‌ای خندان داشت، بر مردم آسان می‌گرفت و با نرمش رفتار می‌کرد، خشن و سنگدل نبود و فریاد نمی‌کشید، هرگز به کسی ناسزا نمی‌گفت، عیبجویی نمی‌کرد، متملق و ستایش‌گر نبود، هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می‌شد، برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می‌زد، امیدواران را ناامید نمی‌کرد، سه چیز را همیشه رها می‌نمود، مذمت، عیبجویی و جستجو در اسرار مردم، سخن نمی‌گفت، مگر در جائی که امید پادشاه الهی داشت و هنگامی که سخن می‌گفت چنان جاذبه داشت که همه اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می‌دوختند گویی پرنده‌ای بالای سر آنها نشست است. و هنگامی که ساکت می‌شد آنها سخن می‌گفتند و ابهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان بود که کسی جرئت نمی‌کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاش‌گری کند». (۱) ۲- در حالات علی (علیه السلام) در حدیث معروفی می‌خوانیم که امام عازم کوفه بود، اتفاقاً یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می‌رفت و راه دیگری به سوی مقصد یهودی) مرد یهودی با کمال تعجب دید علی (علیه السلام) راه کوفه را رها کرد، و از طریقی که او عازم بود آمد. عرض کرد: مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود: می‌دانم. عرض کرد: اگر می‌دانید پس چرا آگاهانه از راه خود صرف نظر کرده‌اید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدائی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است: یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شماست؟ فرمود: آری. یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او است، من هم گواهی می‌دهم که آیین شما حق است (این سخن را گفت و مسلمان شد). (۲) پاورقی ۱. جلاء الافهام ابن قیم جوزی، صفحه ۹۲، مطابق نقل کتاب پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۷۹. ۲. سفینه البحار، چاپ جدید، جلد ۲، ماده خلق، صفحه ۶۹۲. صفحه ۱۵۳. ۳- در حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده است که زنی خدمت فاطمه زهرا (علیها السلام) رسید و گفت: مادر (پیر) و ضعیفی دارم، و در مسایل نمازش مشکلی برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، فاطمه (علیها السلام) پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ گفت، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت هر بار پاسخ او را گفت، سپس او از فزونی سؤال‌ها شرم‌منده شد و عرض کرد: دیگر به شما زحمت نمی‌دهم ای دختر رسول خدا! فاطمه (علیها السلام) فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محل بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می‌کنی و من پاسخ می‌گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملو از لؤلؤ، پادشاه من خواهد بود، به طریق اولی چنین باری بر من سنگین نخواهد بود». (۱) این حوصله عجیب و آن برخورد محبت‌آمیز و آن تشبیه زیبا برای برطرف کردن شرمندگی سؤال‌کننده از کثرت سؤال، هر کدام نمونه جالبی است از خوش خلقی پیشوایان بزرگ که سزاوار است برای همه درس عبرت باشد، و در طریق ارشاد مردم از آن الهام بگیرند. ۴- در حدیث معروفی از برخورد امام حسن مجتبی (علیه السلام) با مردم، می‌خوانیم که روزی یک مرد شامی امام را (در کوچه‌های مدینه) دید که سوار بر مرکب است. شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی‌گفت، هنگامی که از لعن و ناسزاها فراغت حاصل کرد، امام روبه او کرد سلام فرمود و در چهره او خندید فرمود: ای مرد محترم! گمان می‌کنم که تو

در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هر گاه از ما طلب عفو کنی، تو را می بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می دهیم، اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می کنیم، و اگر مرکبی از ما بخواهی در اختیارت می گذاریم، اگر گرسنه ای سیرت می کنیم، و اگر برهنه ای لباس در اندامت می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، و اگر از جایی رانده شده ای پناحت می دهیم (خلاصه) هر حاجتی داشته باشی برآورده می کنیم. و اگر دعوت ما را بپذیری و به خانه ما بیائی و میهمان ما باشی، تا موقع حرکت از تو پذیرائی می کنیم، ما محل وسیعی داریم و امکانات فراوان و مال بسیار (پذیرائی از تو به هر مقدار، برای ما مشکلی ایجاد نمی کند). پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۳. صفحه ۱۵۴ هنگامی که آن مرد این سخن محبت آمیز را (در برابر سخنان رکیکی که گفته بود) شنید گریه کرد (و به کلی منقلب و دگرگون شد) و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه الله در زمین هستی، خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما بینم تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا در نزد ما بودی، و اکنون محبوبترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام حسن (علیه السلام) آمد و تا روزی که می خواست از آنجا برود، میهمان امام بود. و از معتقدان به محبت آنها شد. (۱) در کتاب «تحف العقول» آمده است که پیر مردی از انصار خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از این که بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می دهم». او در نامه اش نوشت: «ای اباعبدالله! فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانائی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین (علیه السلام) نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: «پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانیت را حل کن و هر گاه خواستی تقاضا کنی (از هر بی سروپایی تقاضا نکن بلکه) از یکی از سه کس تقاضا کن زیرا فرد دین دار، یا صاحب شخصیت، یا بزرگ زاده ای، اما دین دار دینش سبب می شود که آبروی تو را حفظ کند، و اما انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می کند که حاجت را انجام ندهد، و اما بزرگ زاده می داند تو بی جهت از او خواهش نکرده ای، لذا آبروی تو را حفظ می کند و تقاضای تو را بی جواب نمی گذارد». (۱) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۴. صفحه ۱۵۵ ۶- در حالات امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) چنین می خوانیم: «مردی از دشمنان کینه توز اهل بیت (علیه السلام) نزد حضرت آمد او را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب او چیزی نفرمود، چون آن مرد از نزد حضرت رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیائید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می دادید، حضرت حرکت فرمود، در حالی که آیه شریفه «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» را می خواند. روایت کننده این حدیث می گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوئید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شر و ناراحتی آماده می کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر! تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هر گاه بدی هائی را که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می خواهم که مرا بیمارزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می خواهم که تو را بیمارزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمند شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی ها سزاوارترم. (۲) ۷- در حالات امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که مردی از اهل شام در مدینه منزل گزیده بود، و غالباً به مجلس آن حضرت می آمد و می گفت اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت نزد من مبعوض تر نیست، و می دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنان خوشم می آید لذا به مجلس تو می آیم. پاورقی ۱. تحف العقول، صفحه ۱۷۸. ۲. منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۴. صفحه ۱۵۶ امام در پاسخ او

می فرمود: «لَنْ تَخْفَى عَلَى اللَّهِ خَافِيَةٌ» چیزی بر خدا پنهان نیست». مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده و بیماریش شدید است، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مردم نزد محمد بن علی الباقر (علیه السلام) بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی را کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است - در حالی که امام (علیه السلام) در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشغول تعقیب نماز صبح بود - امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرم‌زده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را که تصور می کردند مرده است صدا زد. مرد شامی گفت: «لَيْتِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ». حضرت او را نشاند و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید (همان کاری که امروز با گرم‌زدگان می کنند) آنگاه حضرت باز گشت، چیزی نگذشت که مرد شامی سلامتی خود را باز یافت، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می دهم که تو حجت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان کار است. حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مرا قبض کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می گفت روح او را به تنش باز گردانید چون محمد بن علی (علیهما السلام) از ما درخواست کرده است. (۱) ۸ در حدیث معروفی در حالات امام ششم و در مقدمه «توحید مفضل» پاورقی ۱. منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۶۳ (با تلخیص). صفحه ۱۵۷ می خوانیم: «مفضل» می گوید روزی بعد از نماز عصر در روضه پیامبر (صلی الله علیه و آله) (میان مقبره و منبر پیامبر اکرم) نشسته بودم و در عظمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مواهبی که خدا به او داده است اندیشه می کردم، ناگهان چشمم به «ابن ابی العوجاء» (یکی از ملحدان معروف آن زمان) افتاد، که در میان جمعی از یارانش نشسته و برای آنها سخن می گوید به طوری که من سخنانش را می شنیدم، می گفت: صاحب این قبر به کمالات زیادی نائل شد، یکی از یارانش گفت: او مرد فیلسوفی بود که ادعای نبوت عظمی کرد، و معجزاتی برای مردم آورد، عقل ها را متحیر ساخت، هنگامی که مردم گروه گروه در دین او وارد شدند، او نام خود را در کنار نام خدا قرار داد و در شبانه روز پنج بار در اذان و اقامه نام او را همراه نام خدا می برند، «ابن ابی العوجاء» گفت: سخن درباره محمد (صلی الله علیه و آله) را بگذار که عقل من درباره او حیران شده، سخن از اساس آفرینش بگو که تصور من این است، جهان ابدی و ازلی است و خالق و مربی ای ندارد. «مفضل» می گوید: خشم و غضب، تمام وجود مرا فرا گرفت، روبرو او کردم و گفتم: ای دشمن خدا تو راه الحاد و انکار را در پیش گرفتی و خالق متعال را انکار کردی، خدائی که آثار قدرت و عظمتش در تمام وجود تو نمایان است. «ابن ابی العوجاء» گفت: چرا این گونه سخن می گوئی اگر از علمای کلام و عقائدی استدلال کن! اگر دلیل قانع کننده ای داشته ای ما می پذیریم، و اگر از دانشمندان نیستی ما را با تو سخنی نیست، و اگر از یاران جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) هستی او هرگز با ما این چنین سخن نمی گوید، او سخنانی از ما شنیده که بسیار از آنچه تو شنیده ای تندتر و شدیدتر است، ولی هرگز با درستی با ما سخن نگفته او آدم عاقل و فهمیده و خویشتن داری است که هرگز با کسی برخورد تند نمی کند و به درستی سخن نمی گوید، او با حوصله گوش به سخنان ما فرا می دهد، هنگامی که سخن ما به پایان رسید و پنداشتیم او را قانع کرده ایم، او با منطق قوی و دلایل پر قدرتی به ما پاسخ می گوید و راه را بر ما می بندد، اگر تو از یاران او هستی، این گونه با ما سخن بگو. (۱)

قسمت دوم

پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۵۷ و ۵۸ (با تلخیص و نقل به معنی). صفحه ۱۵۸ این حدیث نشان می دهد که امام صادق (علیه السلام) حتی در برابر دشمنان لجوج و نامؤدب، با نرمش سخن می گفت، و آنها را شیفته حسن خلق خود می نمود. ۹-

در حالات موسی بن جعفر (علیهما السلام) می خوانیم، که مردی از دودمان خلیفه دوم، در مدینه بود که امام را بسیار اذیت و آزار می کرد، و به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ناسزا می گفت، بعضی از یاران امام عرض کردند اجازه بده او را به قتل برسانیم (و شرّ او را دفع کنیم). امام (علیه السلام) با شدت از این کار منع کرد و پرسید جایگاه این دشمن ما کجا است؟ عرض کردند در یکی از نواحی اطراف مدینه زراعت می کند، امام سوار بر مرکب شد و به سوی مزرعه او آمد و مشاهده کرد، او در مزرعه است امام با مرکب خود وارد مزرعه شد، آن مرد فریاد کشید چه کار می کنی؟ زراعت ما را پایمال نکن. امام اعتنا نکرد و نزد او آمد و با خوش رویی و خنده فرمود چقدر خرج این مزرعه کرده ای؟ عرض کرد: صد دینار، فرمود: چقدر امید داری از آن بهره برداری کنی؟ عرض کرد: علم غیب ندارم، فرمود: من می گویم چقدر امید داری عائد تو شود، عرض کرد: دویست دینار، امام فرمود: این سیصد دینار را بگیر و زراعت تو مال خودت آن مرد (شدیداً تحت تأثیر این حسن خلق و کرامت نفس و محبت امام واقع شد و) برخاست و سر حضرت را بوسید، امام باز گشت و به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد، ناگهان آن مرد را در مسجد یافت که در گوشه ای نشسته، هنگامی که چشمش به امام افتاد گفت: «اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ خُذَا آگَاه تر است که نبوت (و امامت) را در کجا قرار دهد». یارانش به او گفتند داستان چیست؟ تو قبلاً حرف هایی بر خلاف این می زدی، او با یارانش به تندی سخن گفت و آنها را نهی کرد و پیوسته به امام دعا می کرد، امام به اصحاب خود که قبلاً اراده کشتن او را داشتند فرمود: «کدامیک از این دو بهتر بود، کاری را که شما قصد داشتید، یا کاری که من قصد داشتم». (۱) پاورقی ۱. اعیان الشیعه، جلد ۲، صفحه ۷.

صفحه ۱۵۹ ۱۰- در حالات امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و برخورد محبت آمیز او با مردم چنین آمده است: یکی از یاران او می گوید: من در خدمتش در مجلسی بودم در حالی که گروه زیادی از مردم اجتماع کرده بودند و از مسائل حلال و حرام سؤال می کردند، ناگهان مردی قد بلند و گندمگون بر او وارد شد و سلام کرد و گفت من یکی از دوستان شما، و از دوستان پدران و اجدادتان هستم، من از حج می آیم، زاد و توشه خود را از دست داده ام و چیزی که مرا به مقصدم برساند ندارم اگر صلاح بدانید مبلغی به من بدهید و مرا به شهر خود برسانید، خداوند به من نعمت داده هنگامی که به شهرم رسیدم آنچه را که به من عطا فرمودید آن را از طرف شما انفاق می کنم، چون من نیاز به صدقه ندارم. فرمود بنشین خدا رحمت کند سپس رو به مردم کرد و با آنها سخن می گفت (و سؤالاتشان را جواب می داد) تا پراکنده شدند و من با دو نفر دیگر در خدمتش بودیم، فرمود: اجازه بدهید من به اندرون خانه بروم، برخاست و داخل اتاق خود شد، سپس برگشت و دست خود را از بالای در بیرون آورد و صدا زد این مرد خراسانی کجاست؟ فرمود: این دویست دینار را بگیر و برای هزینه سفر از آن بهره برداری کن و به آن تبرک بجوی و چیزی از طرف من انفاق نکن. و هم اکنون برو که مرا نبینی و من نیز تو را نبینم. هنگامی که مرد خراسانی رفت، امام بیرون آمد، یکی از حاضران عرض کرد، فدایت شوم محبت زیادی درباره این مرد کردید، چرا خود را از آن پنهان نمودید؟ فرمود: می ترسیدم آثار ذلّت سؤال، در صورت او ببینم (می خواستم شرمنده نشود). (۱) ۱۱- در حالات امام جواد محمد بن علی (علیهما السلام) آمده است که یکی از یارانش می گوید: خدمت آن حضرت بودم، گوسفندی از یکی از کنیزان آن حضرت گم شده بود، یکی از همسایه ها را گرفته بودند و کشان کشان خدمتش آوردند و می گفتند تو گوسفند ما را سرقت کرده ای. امام فرمود: دست از همسایگان ما بردارید، آنها گوسفند شما را سرقت نکرده اند، گوسفند شما در خانه فلان کس است بروید و آن را از خانه او بیاورید، آنها رفتند و گوسفند را در خانه او دیدند و صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسش را پاره کردند، در حالی که او سوگند یاد می کرد که گوسفند را سرقت نکرده. سرانجام او را نزد حضرت آوردند. امام فرمود: وای بر شما به این مرد ستم کرده اید، گوسفند بدون اطلاع او وارد خانه اش شده است سپس امام دستور داد در برابر پاره کردن لباس او و کتک زدن چیزی به او بدهند (و او را راضی کنند و با محبت بازگردانند، و آنها چنین کردند). (۱) پاورقی ۱. فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۲۳، حدیث ۳، با کمی تلخیص.

صفحه ۱۶۰ ۱۲- در حالات امام هادی (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یاران آن حضرت به نام «ابوهاشم جعفری» می گوید در

تنگنای شدیدی واقع شدم و به خدمت امام هادی (علیه السلام) رفتم، تا به او شکایت کنم، پیش از آن که من سخن آغاز کنم، امام فرمود: ای «ابوهاشم» کدام یک از نعمت های الهی را می خواهی شکر آن را ادا کنی؟ ابو هاشم می گوید: من از این سخن ناراحت شدم و سکوت کردم و ندانستم چه در پاسخ بگویم. امام خودش ادامه داد و فرمود خداوند ایمان را به تو روزی کرد، و بدن تو را به وسیله آن بر آتش دوزخ حرام نمود، خداوند سلامت و تندرستی به تو داد و تو را بر اطاعتش یاری کرد، خداوند قناعت به تو روزی داد تا در پیش مردم بی ارزش نشوی. ای ابو هاشم! من ابتدا به سخن کردم برای این که گمان کردم می خواهی شکایتی از کسی که این نعمت ها را به تو ارزانی داشته است نزد من مطرح کنی، و من دستور دادم یکصد دینار به تو بدهند، آن را بگیر (و مشکل خود را با آن مرتفع کن). (۲) این بزرگواری و حسن برخورد سبب شد که او راضی و خشنود، بی آنکه طرح شکایتی از زندگی خود کند، از خدمت امام باز گردد. ۱۳- مرحوم «کلینی» در جلد اول «اصول کافی» درباره حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت را در نزد شخصی به نام «علی بن نارمش» که از دشمن ترین مردم نسبت به آل ابی طالب بود (از سوی بنی عباس) حبس کرده بودند و به آن مرد دستور داده شده بود که هر چه می توانی بر آن حضرت سخت بگیر و آزار و شکنجه کن! ولی یک روز بیشتر نگذشته بود که آن مرد (ناصری خشن) چنان در برابر امام نرم شد که صورت بر پای مبارکش می گذارد و به عنوان احترام و بزرگداشت چشم به زیر می انداخت و نگاه به حضرت نمی کرد. هنگامی که از نزد امام بیرون آمد به کلی دگرگون شده بود و سخت به امام اعتقاد پیدا کرده و بهترین سخنان را درباره حضرت می گفت (۱) این نشان می دهد که رفتار امام از نظر عبادت و اطاعت و حسن خلق و حسن رفتار به قدری عالی بوده که در این مدت کوتاه، سرسخت ترین دشمنان را به بهترین دوستان مبدل ساخت. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۴۷. ۲. همان. صفحه ۱۶۱ ۱۴- درباره حضرت مهدی ولی عصر (علیه السلام) ارواح فدا، و حسن خلق و برخورد مملو از لطف و عنایتش به افرادی که به محضرش رسیده اند سخن بسیار است، از جمله مرحوم «محدث نوری» در کتاب «جَنَّةُ الْمَأْوَى» از یکی از علمای معتمد نجف اشرف نقل می کند که در نجف اشرف مرد با ایمان و مخلصی بود به نام «شیخ محمد»، او گرفتار ناراحتی شدید سینه بود به گونه ای که همراه سرفه، اخلاط خون آلود از سینه او خارج می شد، و در نهایت تنگدستی می زیست، و غالباً به اطراف نجف برای تحصیل روزی می رفت، اما به قدر کافی چیزی عاید او نمی شد، در عین حال سخت علاقمند بود که با دختری از اهل نجف ازدواج کند، و هر زمان خواستگاری می رفت با جواب منفی روبرو می شد، زیرا فقیر و فاقد امکانات بود، هنگامی که فقر و بیماری و نومیادی از ازدواج با آن دختر، او را تحت فشار قرار داد، تصمیم گرفت به آنچه در میان اهل نجف معروف بود که برای حل مشکل، چهل شب چهارشنبه به «مسجد کوفه» بروند و به ذیل عنایت ولی عصر (عج) متوسل شوند تا به دیدار آن امام بزرگوار نایل گردند و به مقصود خود برسند، عمل کند. این کار را شروع کرد و پی در پی شب های چهارشنبه به مسجد کوفه می رفت تا شب آخر فرا رسید، شبی بود زمستانی و تاریک و توأم با بادهای سخت و کمی باران. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، حدیث ۸. صفحه ۱۶۲ او می گوید آن شب من بر سکویی که نزدیک در مسجد بود نشسته بودم و نمی توانستم وارد مسجد شوم، زیرا از این می ترسیدم که مسجد به خاطر خون ریزی سینه ام آلوده شود. هوا سرد بود و پوششی در برابر سرما نداشتم، اندوه شدیدی بر من سنگینی می کرد و دنیا در نظرم تیره و تار شده بود، پیش خود فکر می کردم، شبها یکی پس از دیگری گذشت و با این همه رنج و زحمت و مشقت و خوف، در این چهل شب به جایی نرسیدم، در حالی که یأس و نومیادی تمام وجود مرا فرا گرفته بود، احدی در مسجد حضور نداشت، من آتشی برای تهیه قهوه برافروخته بودم که به آن عادت داشتم و نمی توانستم ترک کنم، و قهوه ای که با من بود بسیار کم بود، ناگهان دیدم مردی از طرف در به سوی من آمد، همین که چشمم به او افتاد، پیش خود گفتم: این یکی از عرب های بادیه نشین اطراف مسجد است و آمده است که از قهوه من بنوشد، و در این شب تاریک بی قهوه بمانم. در همین حال که در این اندیشه بودم، آن مرد نزد من آمد، و با نام مرا مخاطب ساخت سلام کرد و در برابر من نشست، تعجب کردم، چگونه نام مرا می

داند گفتم شاید از یکی از قبایل اطراف نجف باشد که من گاهی برای گرفتن کمک به سراغ آنها می روم، سؤال کردم آیا شما از فلان طایفه اید؟ گفت: نه. قبیله دیگری را نام بردم گفت: نه، و هر چه گفتم جواب منفی داد، من عصبانی شدم و به عنوان استهزاء گفتم شما از قبیله طُری طَره هستید (طری طره لفظ بی معنایی بود) آن بزرگوار این سخن را که شنید تبسم کرد، و خشمگین نشد، فرمود: ایرادی ندارد بگو ببینم برای چه به اینجا آمده‌ای؟ گفتم به تو چه مربوط است که در این کارها دخالت می کنی؟ فرمود: ضرری ندارد، اگر برای من بازگو کنی! من از حسن اخلاق و بیان شیرین او سخت در شگفتی فرو رفتم و قلبم به او متمایل شد، هر چه بیشتر سخن می گفتم بر محبتم افزوده می شد. من عادت به کشیدن توتون داشتم و از پیپ استفاده می کردم، آماده کردم و به او تعارف نمودم، فرمود برای تو اشکالی ندارد ولی من از آن استفاده نمی کنم، یک فنجان قهوه برای او ریختم، از من گرفت، مقدار کمی از صفحه ۱۶۳ آن نوشید و بقیه را به من داده گفت: بقیه را بنوش!، لحظه به لحظه علاقه من به او بیشتر می شد به او گفتم: برادر! خداوند در این شب تاریک تو را برای من فرستاده که مونس من باشی! سپس شرح حال خود را برای او با ذکر سه مشکل مهم زندگیم بازگو کردم، و گفتم که برای حل آنها به اینجا آمده و این همه زحمت بر خود هموار کردم، فرمود: اما سینه تو خوب شد، و در آینده نزدیکی نیز آن دختر به ازدواج تو در می آید ولی فقر تو تا پایان عمر بر طرف نخواهد شد. من توجه نداشتم که او چه می گوید و چگونه از آینده خبر می دهد، این مطلب گذشت، و بعد از ماجرای عجیبی از نظرم پنهان شد، هنگام صبح احساس کردم سینه ام کاملاً سالم است و بیش از یک هفته نگذشته بود که وسایل ازدواج با آن دختر از جایی که انتظار نداشتم فراهم شد، ولی فقر من همچنان باقی ماند. (۱) آنچه در بالا آمد گوشه‌هایی از سیره پیشوایان بزرگ اسلام (علیهم السلام) و تجلیاتی از حسن خلق آنها در برخورد با دوست و دشمن بود، این نمونه‌ها نشان می دهد که آن بزرگواران تا چه حد در این زمینه تأکید و اصرار داشتند که همه در برخوردهای خود نهایت حسن خلق را رفتار کنند. و آنچه را قرآن مجید درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده، عملاً نشان دهند. آری دعوت آنها به حسن خلق تنها با زبان روایات نبود، بلکه با عمل عالی ترین پیام را به ما دادند.

سوء خلق و آثار آن

نقطه مقابل حسن خلق، سوء خلق است که می توان آن را به بد زبانی و خشونت تفسیر کرد. افراد بد اخلاق و دارای سوء خلق، بالای عظیمی برای خود و خانواده و جامعه ای که در آن زندگی می کنند محسوب می شوند. سوء خلق از مهمترین عوامل نفرت و انزجار و پراکندگی است و کسانی که به این درد بزرگ مبتلا هستند، غالباً در جامعه منزوی می شوند، و مردم با آنها قطع رابطه می کنند، و اگر به خاطر الزام های اجتماعی یا پست و مقامشان مجبور به مراد به آنها باشند، در دل بر آنها نفرین می فرستند، و تا بتوانند از آن ها می گریزند. پاورقی ۱. جَنَّةُ الْمَأْوَى که به ضمیمه جلد ۵۳، بحار الانوار چاپ شده، صفحه ۲۴۰. صفحه ۱۶۴ هرگاه این بیماری اخلاقی در عالمان دینی و خادمان مذهب پیدا شود، خطر بسیار بزرگتری به دنبال دارد و آن این که سبب بدبینی و سوء ظن مردم به اصل مذهب و فرار آنها از دین خواهد شد. و این گناهی است بسیار بزرگ که چیزی نمی تواند آن را جبران کند. به همین دلیل در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق دیده می شود، تعبیراتی بسیار تکان دهنده و گاه وحشت زا، که گلچینی از آن را در ذیل، از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم: ۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَهَ لَهُ مِنْهُ» از سوء خلق بپرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است» (و صاحب خود را نیز به آتش دوزخ گرفتار می کند). (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که: سوء خلق گناهی است که توبه ندارد. و فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالْتَّوْبَةِ» خداوند از پذیرش توبه افراد بد اخلاق ابا دارد» عرض کردند: یا رسول الله! چرا و چگونه؟ فرمود: «لَإِنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي أَعْظَمِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي تَابَ مِنْهُ» زیرا هنگامی که از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری واقع می شود». (۲) ممکن است منظور از این سخن این باشد که افراد بد اخلاق، هنگامی که در موردی توبه می

کنند، در حالی که بد اخلاقی از وجود آنها ریشه کن نشده، عقده آن را در جای دیگر و به صورت شدیدتر باز می‌کنند، و به همین دلیل هرگز موفق به توبه کامل نمی‌شوند، مگر این که این رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازند. ۳- حضرت علی (علیه السلام) سوء خلق را بدترین مصیبت شمرده و می‌فرماید: «أَشَدُّ الْمَصَائِبِ سُوءَ الْخُلُقِ» شدیدترین مصیبت‌ها سوء خلق است. (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۹۹. صفحه ۱۶۵ چه مصیبتی از آن بالاتر که انسان را در جامعه منزوی می‌کند و تمام پیوندها را میان او و خلق و خالق قطع می‌نماید. ۴- و نیز از همان حضرت می‌خوانیم که فرمود: «لَا وَحْشَةَ أَوْحَشُ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ وَوَحْشَتِي بَدْتَرُ مِنْ سُوءِ خَلْقٍ نَيْسْت». (۲) دلیل آن روشن است، زیرا انسان را در تنهایی عجیبی فرو می‌برد. ۵- به همین دلیل در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَا عَيْشَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ» انسان بد اخلاق زندگی ندارد. (۳) چرا که هم خودش در زحمت است و هم اطرافیان و معاشرین او در عذابند. ۶- شبیه این تعبیر اما با یک تفاوت روشن در یک حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لَا سُودَ دَلِيسِي الْخُلُقِ» انسان بد اخلاق در جامعه، بزرگی و آقایی پیدا نمی‌کند. (۴) دلیل آن هم روشن است زیرا نخستین شرط بزرگی و آقایی جاذبه اخلاقی و مهر و محبت و ادب است، و آن کس که این سرمایه را ندارد، به آن نخواهد رسید. ۷- و نیز از همان حضرت حدیث گویای دیگری در این زمینه آمده است، می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَيْسَ الْأَرِيكَةَ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، الْكَافِرُ شَرُّ الْخَلِيقَةِ سَيِّئُ الطَّرِيقَةِ» مؤمن نرم و انعطاف پذیر و خوش خلق است، و کافر بد اخلاق و بد روش است. (۵) و به این ترتیب حسن خلق، یکی از نشانه‌های ایمان، و سوء خلق یکی از نشانه‌های کفر می‌باشد.

درمان سوء خلق

آنچه که در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که برای پرهیز از طولانی شدن سخن، از ذکر آنها خودداری شد، به روشنی گواهی می‌دهد که سوء خلق یکی از پاورقی ۱. عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۳۷، به نقل از پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۸۳. ۲. شرح غرر، جلد ۶، صفحه ۴۰۰. ۳. همان، صفحه ۳۵۹. ۴. همان. ۵. همان، جلد ۱، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۳۸۱. صفحه ۱۶۶ بدترین و مزاحم ترین صفات است که آثار مرگباری در زندگی انسان و اطرافیان او دارد، و افق زندگانی را تیره و تار و شهد حیات را در کام انسان مبدل به شرنگک می‌کند. بنابراین کسانی که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند باید هر چه زودتر برای درمان خود بکوشند، و از طریقی که علما و بزرگان اخلاق گفته‌اند بهره‌گیرند، از جمله این که: مبتلایان به این صفت رذیله باید همه روزه در عواقب شوم آن بیندیشند و روایات بالا- و سخنان بزرگان را مکرر در مکرر مرور کنند و آثار شوم آن را در زندگی مبتلایان به آن مشاهده نمایند که چگونه مردم از آنها متنفر می‌شوند، و در زندگی در برابر حوادث سخت تنها می‌مانند، و در مجموع رانده در گاه خدا و خلق خواهند شد. این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ریشه کن کردن صفات زشت اخلاقی باید از تمرین و ریاضت استفاده کرد، و در این طریق پافشاری نمود، خوش خلقی را - هر چند تصنعی باشد- پیشه خود ساخت، تا این امر به صورت عادت و ملکه در آید، و همین که عوامل سوء خلق پیش می‌آید، انسان خودش را از آن دور کند و به اموری دیگری مشغول سازد، به نماز و عبادت و زیارت برخیزد، یا خود را سرگرم ورزش و سرگرمی‌های سالم دیگر نماید. و نیز همه روزه به خود تلقین کند که من بد اخلاق نیستم و دارای حسن خلقم، این تلقین تدریجاً اثر می‌گذارد، و جوانه‌های حسن خلق بر شاخسار وجودش نمایان می‌شود، و آثار سوء خلق برچیده خواهد شد. گاه می‌شود که سوء خلق، بر اثر گرسنگی، تشنگی و یا بیماری‌های جسمانی پیدا می‌شود در این گونه موارد باید به درمان ریشه‌های آن پرداخت، و از تماس زیاد با مردم خودداری کرد. و گاه می‌شود که این رذیله اخلاقی از دوستان و رفیقان بد خلق به انسان منتقل می‌شود باید با این گونه افراد قطع رابطه نمود، و با کسانی رابطه برقرار کرد که دارای فضیلت حسن اخلاقند. صفحه ۱۶۷ بد اخلاق ترین مردم اگر به دستورهای بالا- عمل کنند و تصمیم و اراده قوی برای اصلاح خویششان داشته باشند، به یقین نتیجه خواهند گرفت.

مزاح و شوخی

در روایات اسلامی و همچنین کلمات بزرگان اخلاق، بحث‌های گسترده‌ای در زمینه مزاح و شوخی آمده است که جمع بندی همه آنها انسان را به اینجا می‌رساند که «مزاح» اگر در حد اعتدال باشد و آلوده به گناهی نشود، نه تنها چیز بدی نیست بلکه می‌توان آن را بخشی از مسأله حسن خلق و گشاده رویی و اخلاق فاضله محسوب داشت، و بی شک اگر به افراط کشیده شود، یا با گناه آلوده گردد مبدل به یکی از رذایل اخلاقی می‌شود. و گاه ممکن است خطرات آن از خطرات سخنان جدی بیشتر باشد، چرا که در مزاح نوعی آزادی وجود دارد که در سخنان جدی نیست. از سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان (علیهم السلام) و بزرگان دین نیز استفاده می‌شود که آنها عملاً مزاح را به صورت معتدل در زندگی خود داشتند. با این اشاره به سراغ بخشی از روایاتی که مزاح را نیکو شمرده و سپس به سراغ روایاتی که از آن مذمت کرده است می‌رویم تا طریق جمع میان این دو گروه از فحوای روایات روشن شود. ۱- در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) می‌خوانیم که درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین می‌فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَيْسَ الرَّجُلَ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَغْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ رَسُولَ خَدَا هِرْكَاهِ يَكِي اَز يَارَانِ خُودِ رَا اِنْدُوهِگِينِ مِي دِيدِ او رَا بَا شُوخِي وَ مَزَاخِ خُوشْحَالِ مِي كَرْدِ». (۱) آری آن حضرت از مزاح برای یک هدف انسانی مطلوب بهره می‌گرفت، و دل‌های غمگین را پر از سرور می‌کرد. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: پاورقی ۱. مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ۴۰۸. صفحه ۱۶۸ «كَيْفَ مُدَاعَبَةُ بَعْضِ كُمْ بِحُكْمِ شَمَا بَا يَكْدِيگَرِ شُوخِي مِي كَنِيد؟» او پاسخ گفت: بسیار کم. امام فرمود: «فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّكَ لَتَتَدَخَّلُ بِهَا الشُّرُورَ عَلَيَّ أَخِيكَ وَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ إِيْنِ كَارِ رَا نَكْنِيدِ (وَ مَزَاخِ رَا تَرْكِ نَكُوِيدِ) زِيْرَا مَزَاخِ شَاخِهْ اِي اَز حَسَنِ خَلْقِ اسْتِ، وَ بِهْ وَسِيْلِهْ اَن شَادِي دَر دِلِ بَرَادِرِ مَوْمِنِ خُودِ وَارِدِ مِي كَنِي وَ پِيَامْبِرِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَا اِفْرَادِي شُوخِي مِي كَرْدِ، تَا اَنهَا رَا خُوشْحَالِ كَنْدِ». (۱) ۳- در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ مَوْمِنِ اِلَّا وَ فِيْهِ دُعَايَةٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعَايَةُ قَالَ الْمَزَاخُ هِيْجِ مَوْمِنِي نِيْسْتِ مَكْرِ اِيْنِ كِهْ دَرِ او دُعَابِهْ وَجُودِ دَارِدِ، رَاوِي مِي كُوِيدِ: سَوْالِ كَرْدِمِ دُعَابِهْ چِيْسْت؟ فرمود: مزاح است». (۲) از این تعبیر استفاده می‌شود مؤمنان نباید خشک باشند، و یکی از شاخه‌های حسن خلق مزاح‌های حساب شده و توأم با تقوا است. ۴- از روایات استفاده می‌شود که گاه پیشوایان معصوم (علیهم السلام) دیگران را تشویق می‌کردند که در مجلس آنها مزاح کنند و مایه ادخال السرور گردند. مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» در حدیثی نقل می‌کند، که یک نفر اعرابی بود که گاه خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد، سپس عرض می‌کرد: پول هدیه ما را محبت فرمائید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خندید. و لذا گاهی که حضرت اندوهگین می‌شد، می‌فرمود: اعرابی کجا است ای کاش می‌آمد. (۳) ۵- در احادیث، نمونه‌هایی از مزاح‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به افراد دیده می‌شود که در نوع خود جالب و آموزنده است از جمله در حدیثی داریم که: زنی به نام «ام ایمن» خدمت پیامبر (علیه السلام) آمده عرض کرد: همسرم از شما دعوت کرده، فرمود: همسرت کیست، همان کسی که در چشمش سفیدی است. زن عرض کرد به خدا سوگند چشم او سفید نیست، فرمود: من می‌دانم که در چشم او سفیدی است، عرض کرد: «لَا وَاللَّهِ نَهْ بَهْ خَدَا سُوگَنْدِ». فرمود: «هر کسی در چشمانش سفیدی (و سیاهی) است». (۴) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۳، حدیث ۲. ۳. همان، حدیث ۲. ۳. همان، حدیث ۱. ۴. ۱. تنبيه الخواطر، جلد ۱، صفحه ۱۱۲. صفحه ۱۶۹ در برابر این احادیث، احادیث فراوانی وارد شده که از مزاح نهی می‌کند از جمله: ۱- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْمَزَاخَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَةِ الرَّجَالِ» از مزاح پرهیزید که آبرو و ابهت انسان را می‌برد. (۱) ۲- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَ لَا تُمَارِهِ» هنگامی که کسی را دوست داشتی مزاح با او مکن و جزو بحث با او منما. (۲) ۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده

است که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يُجْزِي السَّخِيمَةَ وَيُورِثُ الضَّغِينَةَ وَهُوَ السَّبُّ الْأَضْيَعُ رُزْمَاحِ بِرَهْزِيدٍ» که سبب کینه و عداوت است، و دشنام کوچک محسوب می شود. (۳) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «لَا تُمَازِحْ فَيَجْتَرُّ عَلَيْكَ رُزْمَاحِ مَكْنِ» که افراد بر تو جری و جسور نمی شوند. (۴) بنابر آنچه در این روایات کوتاه و پر معنی آمده است، مزاح می تواند آبرو و شخصیت انسان را بر باد دهد، سبب عداوت و دشمنی گردد، و مانند دشنام تأثیر سوء بگذارد و موجب جرئت و جسارت افراد نادان بر انسان گردد. از مطالعه این تعبيرات به خوبی می توان دریافت که راه جمع میان گروه اول از روایات که تشویق به مزاح می کند و گروه دوم که از آن به شدت نهی می کند چیست؟ توضیح این که: مزاح امری است بسیار پیچیده، و گاه شوخی ها از جدی ها جدی تر است، و به تعبیر دیگر، مزاح بسیار ظریف و شکننده است، و اگر از حساب و کتاب خارج شود، آثار آن بسیار ویران گر و مخرب است. اگر مزاح در حد اعتدال و صرفاً برای ادخال سرور و شادمانی در قلب مؤمن و رفع خستگی ها و اندوه ها باشد، و تمام جهات شرعی در آن رعایت گردد به یقین مطلوب است و مورد رضای خدا. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۶. ۲. همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۹. ۳. همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۱۲. ۴. همان، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۸. صفحه ۱۷۰ ولی اگر مزاح به قصد انتقام جویی و بردن آبروی اشخاص، و اعمال کینه توزی است، مخصوصاً در مواردی که از طریق جدی، این کارها امکان پذیر نیست، و گروهی به شوخی و مزاح برای رسیدن به اهداف شیطانی خود پناه می برند، بدون شک مبعوض و منفور، و گاه از دشنام هم بدتر است. همچنین اگر در مزاح از کلمات رکیک و سخنان سبک و کودکانه استفاده شود بی شک سبب آبروریزی و از بین رفتن شخصیت انسان است. و نیز اگر مزاح در برابر کسانی که ظرفیت آن را ندارند و حریم شخصیت اشخاص را نمی شناسند انجام گیرد، ای بسا راه را برای جرئت و جسارت آنها باز می کند و آنها نیز هر چه بخواهند می گویند. این گونه مزاح ها، نه تنها مطلوب نیست، بلکه گاهی در سلک گناهان کبیره قرار می گیرد. راهیان راه حق و سالکان الی الله و طالبان تهذیب نفس باید در مورد مزاح به هوش باشند، نه آن را از زندگی حذف کنند، و به صورت انسانی عبوس و خشک و فاقد احساس و محبت در آیند، و نه به وسیله آن آلوده گناهان یا اعمال منافی مرآت گردند، و بسیار دیده ایم که افراد ظاهراً متدین گاهی در جلسات خود به عنوان مزاح و شوخی سخنانی می گویند یا حکایاتی نقل می کنند که گاه غیبت یا تهمت و یا اشاعه فحشاء، و یا سبب ریختن آبروی مسلمانان می گردد. از این گذشته مزاح هر چند هیچ مطلب خلافی در آن نباشد اگر زیاد شود غالباً آثار منفی دارد، و به گفته بعضی از بزرگان: «الْمَزَاحُ فِي الْكَلَامِ كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ» مزاح در سخن مانند نمک در غذاست (که اگر از حد بگذرد شور، و اگر کم باشد بی نمک می شود). اضافه بر این کسانی که زیاد شوخی می کنند سخنان جدی آنها از ارزش می افتد، و مردم سخنان آنان را به عنوان جدی قبول نمی کنند، چنانکه در حدیث امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وارد شده است «مَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ» کسی که شوخی اش زیاد شود، جدی اش باطل می شود. (۱) پاورقی ۱. غررالحکم، شماره ۸۳۵۶، جلد ۵، صفحه ۲۷۹. صفحه ۱۷۱ این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه مزاح ها، اهداف جدی را تعقیب می کند، اگر این هدف های جدی، مسایل تربیتی و سازنده باشد بسیار خوب است، مثلاً از طریق شوخی به کسی فهمانده شود که باید در امور دینی و اخلاقی کوشا باشد، این کار بسیار خوبی است، ولی اگر هدف های جدی نهفته در مزاح مسایل تخریبی و مفسده انگیز و انتقام جویی و مانند آن باشد، بسیار زشت و ناجوانمردانه است که انسان در لباس مزاح آبروی افراد را ببرد و بر شخصیت آنها ضربه وارد کند. صفحه ۱۷۲ صفحه ۱۷۳

۶. امانت و خیانت

امانت از مهم ترین فضایل اخلاقی و ارزشهای اسلامی و انسانی است که با تأکید فراوان در قرآن و احادیث از آن یاد شده است و علمای اخلاق و سالکان الی الله اهمیت فوق العاده ای برای آن قائلند، و به عکس خیانت از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین رذایل اخلاقی است. امانت سرمایه اصلی جامعه انسانی و سبب پیوند مردم با یکدیگر و نظم معاش و معاد آنها است، در حالی که خیانت آتش سوزانی است که همه پیوندها را از میان می برد، و سبب هرج و مرج جامعه و فقر و ضعف و بدبختی است. امانت از صفاتی است که هم در رابطه خلق با خالق و هم انسان ها نسبت به یکدیگر و هم انسان نسبت به خودش و هم نسبت به محیط زیست او صادق است. کتاب های آسمانی و آیین های الهی امانت های خدا در نزد مردم است. نعمت های معنوی و مادی که خداوند در جسم و جان انسان آفریده هم امانت های او هستند. اموال و ثروت های مردم و پست ها و مقام های اجتماعی، امانت هایی است که مردم مأمور به حفظ آنها هستند. فرزندان در دست پدر و مادر، و شاگردان در نزد معلمان همه امانت های الهی محسوب می شوند. صفحه ۱۷۴ آب و خاک و هوا و آنچه خداوند برای زندگی و حیات بشر در جهان طبیعت آفریده هر کدام امانتی گرانبها در دست انسان ها است، که خیانت نسبت به آنها گناه بزرگی است. با توجه به وسعت مفهوم «امانت» و «خیانت» و گسترش دامنه آن در ابعاد مختلف اهمیت این فضیلت اخلاقی بیش از پیش آشکار می شود. با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و به کلام الهی در زمینه امانت و خیانت گوش جان فرا می دهیم. در قرآن مجید امانت به صورت مفرد یا جمع بارها تکرار شده. و در مورد شش نفر از پیامبران بزرگ الهی جمله «إِنِّي لَكُم رَسُولٌ أَمِينٌ» من برای شما فرستاده امینی هستم» در آیات قرآن درباره نوح (علیه السلام) (شعراء - ۱۰۷) و هود (شعراء - ۱۲۵) و صالح (شعراء - ۱۴۳) و لوط (شعراء - ۱۶۲) و شعیب (شعراء - ۱۷۸) و موسی (دخان - ۱۸) دیده می شود، که نشانه واضحی از اهمیت این فضیلت اخلاقی است که در کنار امر رسالت قرار گرفته، و بدون آن هرگز اعتماد امت ها به رسولان جلب نمی شود. از این گذشته آیات متعددی در سوره های مختلف پیرامون اهمیت امانت و لزوم رعایت کردن آن دیده می شود که ذیلا به سراغ تفسیر آنها می رویم. ۱- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون - ۸ معارج - ۳۲) ۲- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. (نساء - ۵۸) ۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انفال - ۲۷) ۴- ...فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَليَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ... (بقره - ۲۸۳) صفحه ۱۷۵ ۵- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (احزاب - ۷۲)

ترجمه

۱- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند. ۲- خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد خداوند شنوا و بیناست. ۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که می دانید. ۴- ... و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته) امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدائی که پروردگار او است بپرهیزد... ۵- ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه اوصاف برجسته مؤمنان راستین، ضمن بشارت دادن آنها به فلاح و رستگاری بیان شده است، و بعد از بیان اهمیت

نماز و اعراض از لغو و بیهودگی و پرداختن زکات و پرهیز از هر گونه انحراف جنسی در پنجمین و ششمین توصیف اشاره به مسأله حفظ امانت و پای بندی به عهد و پیمان کرده می فرماید: «مؤمنان کسانی هستند که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند».

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ). همین تعبیر در سوره معارج آیه ۳۲ ضمن اوصاف انسان های شایسته بیان شده است و در آنجا نیز بر اهمیت امانت و وفای به عهد تکیه شده است. صفحه ۱۷۶ قابل توجه این که «امانات» در اینجا به صورت جمع ذکر شده که اشاره به انواع و اقسام امانت است، و بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که امانت در این آیه، تنها شامل امانت های مالی نیست، بلکه شامل امانات معنوی مانند قرآن و آیین خدا و عبادات، وظائف شرعی و همچنین شامل نعمت های مختلفی که خداوند به انسان داده است می شود. و از اینجا روشن می شود که مؤمنان واقعی و انسان های شایسته کسانی هستند که تمام این امانت ها را مراعات کنند، و مراقب حفظ همه آنها باشند. عطف وفای به عهد بر حفظ امانت بیانگر این حقیقت است که هر دو به یک ریشه باز می گردند، چرا که پیمان شکنی نوعی خیانت در عهد و پیمان است و رعایت امانت نوعی وفاداری به عهد و پیمان محسوب می شود. تعبیر به «راعون» که از ماده رعایت است (توجه داشته باشید که این واژه از ماده «رعی» به معنی مراقبت از گوسفندان به هنگام چرا گرفته شده است) نشان می دهد که منظور از آن چیزی بیش از ادای امانت است، بلکه مراقبت همه جانبه از آن را توصیه می کند. بدیهی است امانت گاهی جنبه فردی دارد و به دست یک شخص سپرده می شود (مانند یک امانت مالی که انسانی به انسان دیگر می دهد) و گاه جنبه گروهی دارد مثلاً حفظ قرآن و آیین خدا و حفظ استدلال کشورهای اسلامی، امانت هایی است که به دست جوامع اسلامی سپرده شده و برای حفظ آن حرکت گروهی و دسته جمعی لازم است. در دومین آیه با صراحت دو دستور بیان شده است: دستوری درباره امانت و دستور دیگری درباره عدالت، می فرماید: خداوند به شما دستور می دهد که امانت ها را به صاحبان آنها برسانید، و هنگامی که میان مردم داوری می کنید از روی عدالت داوری کنید. خداوند پند و اندرزهای خوب به شما می دهد. خداوند شنوا و بینا است. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا). صفحه ۱۷۷ با این که مسأله حکومت عادلانه و داوری صحیح در میان مردم جایگاه بسیار والایی دارد، در عین حال پیش از آن دستور به ادای امانات داده شده است که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. و ترتیبی که در آیه اشاره شده شاید به خاطر این است که امانت مفهوم عامی دارد که داوری عادلانه در میان مردم یکی از مصادیق آن است، زیرا امانت به مفهوم عام آن تمام مقامات و پست های اجتماعی را که امانت های خدا و امانت های مردم، در دست صاحبان آن مقام ها است شامل می شود. تأکیدهایی که در ذیل آیه آمده از یک سو توصیه به امانت و عدالت را پند و اندرزهای نیک پروردگار می شمرد، و از سوی دیگر به همگان هشدار می دهد که خدا مراقب اعمال آنها است. اهمیت مضاعفی به این دو موضوع یعنی رعایت امانت و عدالت می دهد. در تفسیر کبیر فخر رازی می خوانیم که برای امانت سه شاخه بیان شده است: امانات پروردگار، و امانت های مردم و امانات خویشان. سپس در شرح هر یک از این ها بحث مشروحی دارد از جمله انجام واجبات و ترک محرمات را جزء امانات الهی می شمرد، و آنها را به شاخه های متعدد، از جمله امانت زبان، امانت چشم و گوش ذکر می کند (زبان باید به گناه گردش نکند، چشم نگاه خیانت آمیز ننماید و گوش، گفتار حرام نشنود). و امانت های مردمی را از قبیل سپرده هایی که نزد یکدیگر دارند و ترک کم فروشی و ترک غیبت و رعایت عدالت از ناحیه حکومت ها، و عدم تحریک عوام در تعصب های باطل و مانند آن را می شمرد. و امانت انسان را نسبت به خویش این می داند که آنچه را خیر دین و دنیای او است برگزیند، و تسلیم شهوت و غضب و گناهان ناشی از آنها نشود. (۱) پاورقی ۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۹. (ذیل آیه مورد بحث).

صفحه ۱۷۸ گسترش مفهوم امانت و شمول آن نسبت به بسیاری از وظایف مهم و نعمت ها در بسیاری از تفاسیر از جمله تفسیر «ابوالفتوح رازی» و قرطبی و «فی ظلال» و «مجمع البیان» و غیر این ها مورد تأکید واقع شده است. در روایات اسلامی چنانکه بعداً اشاره خواهیم کرد نیز تصریح به این معنی شده است. آنچه در شأن نزول این آیه نقل شده نیز به خوبی گسترده گی مفهوم امانت را

نشان می دهد زیرا در شأن نزول می خوانیم هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با پیروزی کامل وارد مکه شد، «عثمان بن طلحه» کلید دار کعبه را احضار فرمود و کلید را از او گرفت تا درون کعبه را از لوٹ بتها پاک سازد. پس از انجام این مقصود عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقاضا کرد منصب کلید داری بیت الله که مقام بسیار برجسته ای بود، به او سپرده شود، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نکرد و کلید را به دست «عثمان بن طلحه» داد در حالی که آیه فوق را تلاوت می فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» این در حالی است که هنوز «عثمان» مسلمان نشده بود. در سومین آیه صریحاً از سه چیز نهی شده: خیانت به خدا و خیانت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خیانت به امانت هایی که در میان مردم است می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) خیانت نکنید و در امانات خود نیز خیانت روا ندارید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ). (۱) معروف در میان مفسران، آن است که منظور از امانت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) که نهی از خیانت در آن شده است همان «اسرار» مسلمانان است، که بعضی از افراد ضعیف الایمان به خاطر حفظ منافع شخصی خود برای مشرکان افشا کردند و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت که یک نمونه از آن در داستان «ابولبابه» دیده می شود. که بعضی از اسرار نظامی مسلمانان را برای دشمنان سرسختی مانند یهود «بنی قریظه» فاش ساخت. و یا داستان حرکت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای «ابوسفیان» فاش کردند. و منظور از خیانت در امانات در جمله دوم همان اماناتی است که در میان مردم معمول است. پاورقی ۱. در مورد محل اعراب جمله «و تخونوا اماناتکم» احتمالات متعددی داده شده، و از همه مناسب تر آن است که تخونوا مجذوم به وسیله لاء محذوفی است و معطوف است بر لا-تخونوا که در جمله اول آمده است، بنابراین واو، واو عاطفه است نه واو حالیه و نه واو به معنی «مَعَ». بعضی دیگر خیانت به خدا را مربوط به فرائض و واجبات، و خیانت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مربوط به سنت ها، و خیانت به مردم را مربوط به اموال آنها دانسته اند. صفحه ۱۷۹ احتمال دیگری نیز داده شده که از احتمالات سابق جامع تر و بهتر است و آن این است که آیه مفهوم گسترده ای دارد که شامل هر گونه امانت معنوی و مادی و مالی و غیر مالی می شود. بنابراین هم خیانت به امانت های الهی ممنوع است هم امانت هایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آیین خود نزد امت گذارده و هم امانت هایی که مردم نسبت به یکدیگر دارند چه در مربوط به امور مالی و چه اسرار زندگی. لذا در حدیث آمده است که پیامبر به ابوذر فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَإِفْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ» ای ابوذر گفتگوهایی که در مجالس خصوصی می شود امانت است و افشاء سِرِّ برادرت خیانت محسوب می شود». (۱) آیه ۲۸ همین سوره انفال که در دنبال آیه سابق آمده است نشان می دهد که حتی اگر اموال و منافع اولاد انسان به خطر بیفتد نباید به خاطر آنها خیانت کرد (همان گونه که در داستان ابولبابه آمده است که وجود اموال و اولاد او در میان یهودیان سبب شد که نسبت به اسرار نظامی مسلمین خیانت کند) می فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمُواكُمُ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم نزد خدا است». بنابراین امانت های الهی و مردمی چیزی نیست که انسان بتواند به بهانه های مختلف در آن خیانت کند. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹، صفحه ۱۸۰ سومین آیه مخصوص به امانت های مالی است و در لابلای آیاتی که سخن از تنظیم اسناد مالی می دهد واقع شده می فرماید: هر گاه بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند یا گرفتن گروگان، امانت خویش را به او بسپارد. و در این صورت کسی که امین شمرده شده باید امانت را (به موقع) بپردازد، و از خداوندی که پروردگار او است بپرهیزد. (و خیانت نکند) (فَبِإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ). تعبیر امانت در آیه بالا- ممکن است اشاره به وام هایی باشد که بدون نوشتن سند و دادن گروگان - تنها به خاطر اعتماد و اطمینان - به افراد می دادند، یا اشاره به اموالی باشد که به عنوان رهن سپرده می شد، و یا هر دو. و در هر صورت دلیل روشنی است بر لزوم احترام امانت در هر شکل و در هر صورت. در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث باز هم سخن از امانت الهی است امانتی بزرگ و گسترده که آسمان ها و زمین و کوه ها از نگهداری آن عاجز بودند و انسان یک تنه آن را بر دوش کشید می فرماید: «ما امانت را

به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان آن را بر دوش کشید و او بسیار ظالم و نادان بود. (چرا که قدر این مقام والا را نشناخت و به خود ستم کرد) (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا). این چه امانتی بود که آسمان با آن عظمت و زمین با این وسعت، و کوه‌ها با آن صلابت از حمل آن ناتوان بودند در حالی که این انسان خاکی با این جثه کوچکش آن را بر دوش کشید. مفسران پیشین و بزرگان معاصر احتمالات زیادی در تفسیر این آیه ذکر کرده اند ولی آنچه صحیح تر به نظر می‌رسد این است که منظور از این امانت بزرگ الهی همان تکلیف و مسئولیت است که بدون عقل و آزادی و اراده میسر نیست. صفحه ۱۸۱ آری تعهد و تکلیف و مسئولیت در برابر خدا و خلق و خویشتن بار بسیار سنگینی است که هیچ موجودی جز انسان استعداد پذیرش آن را نداشت، و به دنبال آن خداوند عقل را که ملاک ثواب و عقاب، و آزادی و وسیله انتخاب است به او داد، و مجموع این سه صفت (تکلیف و عقل و آزادی) عظمت بی نظیری به انسان داد، و او را به مقام خلیفه الهی رسانید. ولی این انسان ظلوم و جهول، قدر این مقام منیع را نشناخت، در گرداب شهوات غوطه‌ور شد، و از سعادت بزرگی که در انتظار او بود دور ماند و به خویشتن ستم کرد. بنابراین ظلوم و جهول بودن انسان به خاطر پذیرش این امانت نبود، چرا که پذیرش آن نشانه عقل و سبب افتخار او است، زیرا بدون آن هرگز به مقام خلیفه الهی نمی‌رسید، بلکه ظلوم و جهول بودنش به خاطر عدم حفظ این امانت، و خیانت در آن بود. آری امانتی که حفظ آن می‌توانست او را به اوج آسمان سعادت برساند خیانت در آن سبب شد که به پست‌ترین ذلت‌ها کشانده شود و حتی به مصداق «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» از چهار پایان هم پست تر شود. به تعبیر دیگر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها با آن همه عظمت و وسعت، استعداد برای پذیرش این امانت نداشتند و در این عرضه الهی که به شکل تکوینی صورت گرفت با زبان حال عدم آمادگی خود را برای پذیرش تکلیف و مسئولیت اعلام داشتند ولی انسان به خاطر استعدادهای بالایی که خدا به او داده بود، در این عرضه تکوینی امانت را پذیرفت، و این بزرگترین افتخار او بود. ولی از آنجا که گروه عظیمی از انسان‌ها حق این امانت الهی را ادا نکردند، و در حفظ آن نکوشیدند و از این رو مستحق عنوان ظلوم و جهول شدند، زیرا بزرگترین ظلم را به خویشتن کردند و از افتخار عظیمی که خدا به آنها داده بود غافل ماندند. ذیل این آیه در واقع اشاره ای است به این نکته مهم که خیانت در امانت، ناشی از ظلم و جهل است و این همان چیزی است که ما در این بحث آن را دنبال می‌کنیم. صفحه ۱۸۲ آری حفظ امانت، دلیل بر عقل و عدالت است، و خیانت در آن دلیل بر ظلم و جهالت. از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن می‌شود که منظور از این انسان ظلوم و جهول، افراد کافر بی ایمان و یا مؤمنان ضعیف و بی تقوا است و گرنه اولیاء الله و نیکان و پاکانی که در مسیر آنها گام برداشتند همواره حق این امانت را ادا کرده و می‌کنند و در واقع همان‌ها هدف آفرینش نوع انسانند. از مجموع آیاتی که در بالا آمد اهمیت حفظ امانت (اعم از امانت‌های الهی و انسانی) به خوبی روشن می‌شود، که اسلام تا چه حد به این امر حیاتی اهمیت داده و آن را نشانه عقل و ایمان و عدالت شمرده است.

امانت و خیانت در روایات اسلامی

در احادیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده است اهمیت فوق العاده ای به این مسأله داده شده گاه از امانت به عنوان یکی از اصول اساسی مشترک در میان همه ادیان آسمانی یاد شده، و گاه به عنوان نشانه اصلی ایمان و گاه به عنوان سبب جلب و جذب رزق و روزی و اعتماد مردم، سلامت دین و دنیا و غنا و بی نیازی یاد شده است که گلچینی از این روایات را در ذیل از نظر می‌گذرانیم: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «يَا أَيُّهَا الْحَسَنِ أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ فِي مَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ رَأَى ابْنِ الْحَسَنِ! امانت را چه مربوط به شخص نیکوکار باشد یا بدکار، چه کم باشد چه زیاد به صاحبش برسان، حتی در نخ و سوزن». (۱) علی (علیه السلام) می‌

گوید این سخن را پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ساعتی پیش از وفاتش به من فرمود و سه بار آن را تکرار کرد. پاورقی ۱.

بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۳. صفحه ۱۸۳ ۲- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ؛ کسی که امانت را رعایت نمی کند ایمان ندارد». (۱) ۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که راست گویی و اداء امانت نسبت به نیکوکار و بدکار جزء تعلیمات او بود». (۲) این تعبیر نشان می دهد که در تمام ادیان آسمانی راستی و امانت جزء مهمترین تعلیمات بوده و از اصول ثابت ادیان الهی شمرده می شود. ۴- از همان امام بزرگوار نقل شده که برای آزمایش ایمان مردم فرمود: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ إِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِتَذَلُّكَ وَلَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ؛ نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید (و تنها آن را نشانه دیانت آنها ندانید) چرا که این چیزی است که ممکن است به آن عادت کرده باشد، و هرگاه آن را ترک کند، نگران می شود ولی نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید». (۳) ۵- شبیه همین معنی با تعبیر تکان دهنده تری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه به فزونی نماز و روزه آنها و کثرت حج و نیکوکاری آنها و سر و صدایشان در شب (هنگام راز و نیاز با خدا) نکنید، بلکه نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید». (۴) هدف از این تعبیر این نیست که نماز و روزه و حج و انفاق، سبک شمرده شود، بلکه هدف آن است که این ها تنها نشانه دین داری افراد معرفی نگردد، بلکه به دو رکن اساسی دین یعنی راستی و امانت بیشتر توجه شود. ۶- امام سجاد (علیه السلام) در این زمینه تعبیر عجیبی دارد؛ به شیعیانش می فرمود: «عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحَسَنِ ابْنَ عَلِيٍّ (علیهما السلام) أَتَمَّنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَيْتُهُ إِلَيْهِ؛ به شما باد به اداء امانت، سوگند به آن کس که محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق پیامبر خویش قرار داد، اگر قاتل پدرم حسین (علیه السلام) شمشیری را که با آن پدرم را شهید کرد نزد من امانت می سپرد (و من امانت او را قبول می کردم) در امانتش خیانت نمی نمودم». (۱) پاورقی ۱. همان. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴. ۳. همان، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۳. ۴. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴، حدیث ۵. صفحه ۱۸۴ ۷- شبیه همین معنی - به تعبیر دیگری - از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ ائْتَمَّنِي وَ اسْتَنْصَحَنِي وَ اسْتَشَارَنِي، ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، لَأَدَيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ آن کس علی (علیه السلام) را با شمشیر زد و شهید کرد، هرگاه امانتی نزد من بگذارد یا نصیحتی بخواهد یا مشورتی کند، و من از او بپذیرم، حق امانت را بجا می آورم». (در نصیحت و مشورت و هم در امانت های عادی). (۲) ۸- از حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده به خوبی استفاده می شود که حتی مقامات عظیم پیشوایان بزرگ همچون علی (علیه السلام) در سایه صدق الحدیث و اداء الامانه بود، امام به یکی از یارانش به نام «عبدالله بن ابی یعفور» فرمود: «أَنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَالزَّمَهُ؛ نگاه کن بین علی (علیه السلام) که در سایه چه چیزی آن همه مقام نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) پیدا کرد، آن را بشناس و رها مکن. سپس افزود: «فَإِنَّ عَلِيًّا (علیه السلام) إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ زیرا علی (علیه السلام) به آن همه مقامات در نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید به خاطر راست گویی و ادای امانت بود». (۳) ۹- در حدیث دیگری در مورد آثار مهم دنیوی امانت و خیانت از علی (علیه السلام) می خوانیم «الْأَمَانَةُ تَجْرُّ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَةُ تَجْرُّ الْفَقْرَ؛ امانت رزق و روزی می آورد، و خیانت مایه فقر است». (۴) ۱۰- در حدیث کوتاه و بسیار پر معنی از همان بزرگوار می خوانیم: «رَأْسُ الْإِسْلَامِ الْأَمَانَةُ؛ رأس (ریشه و اساس و سرچشمه) اسلام امانت است». (۵) ۱۱- شبیه همین معنی با کمی تفاوت از لقمان حکیم نقل شده فرمود: «يَا بُنَيَّ أَدِّ الْأَمَانَةَ تَسْلِمًا لِمَكَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتِكَ وَ كُنْ أَمِينًا تَكُنْ عَظِيمًا؛ پسرم! امانت را ادا کن تا دنیا و آخرت تو سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». (۱) پاورقی ۱. همان مدرک، حدیث ۳. ۲. مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۲۰. ۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۵.

۴. بحار، جلد ۷۸، صفحه ۶۰. ۵. شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۴۷. صفحه ۱۸۵ ۱۲- این بحث را با حدیث ناب دیگری از رسول الله (صلی الله علیه وآله) پایان می دهیم فرمود: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ تَهَادُّوا وَ أَدَّوْا الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ وَ وَقَرُّوا الضَّيْفَ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ إِتْلَوْا بِالْقَحْطِ وَ السِّنِينِ زَمْتٌ مِنْ هَمُورِهِ فِي مَسِيرِ خَيْرٍ وَ سَعَادَتِنِ مَا دَامَ كَمَا بِكَ يَكْدِيكَرٌ مَحَبَّتٍ كُنْتُمْ وَ بِهٖ يَكْدِيكَرٌ اعْتِمَادٍ كُنْتُمْ، وَ أَمَانَتٌ رَا بِهٖ صَاحِبَانِ أَنْ يَبْرَازَنْدَا وَ مِنْ حَرَامٍ يَبْرَازَانِ كُنْتُمْ، مَهْمَانٌ رَا كَرَامِي دَارَنْدَا، نَمَازٌ رَا بَرِّ يَا كُنْتُمْ، وَ زَكَاتٌ رَا يَبْرَازَنْدَا، وَ هَنْكََامِي كَهٗ جَنِينَ نَكْرَدَنْدَا بِهٖ قَحْطِي وَ خَشْكَسَالِي كَرَفْتَارٌ مِي شُونَدَا». (۲) این روایات که تنها گلچینی از روایات مربوط به امانت در منابع اسلامی است، به خوبی نشان می دهد که امانت چه جایگاهی در میان تعلیمات اسلامی دارد، و خیانت تا چه حد زیانبار، ویران گر و مایه بدبختی و دوری از خدا است. هر یک از روایات بالا به یکی از ابعاد آثار سازنده امانت و ابعاد ویران گر خیانت اشاره می کند که تأمل و دقت در آنها چیزهای بسیار به انسان می آموزد.

شاخه های امانت

هنگامی که سخن از امانت به میان می آید غالب مردم به امانت در امور مالی توجه می کنند، ولی همان گونه که در تفسیر آیات با صراحت از پیشوایان اسلام نقل شده بود، امانت معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد که شامل تمام مواهب الهی و نعمت های خداداد می شود. از قرآن مجید و اسلام و ایمان و ولایت گرفته تا کوچک ترین مواهب مادی و معنوی همه در مفهوم وسیع امانت درج است. احادیثی که می گوید امانت موجب غنی و بی نیازی، و خیانت موجب فقر است ناظر به امانت های مالی و مادی است. پاورقی ۱. معانی الاخبار، صفحه ۲۵۳ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۷. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۵. صفحه ۱۸۶ ولی آیه و بعضی از روایاتی که اشاره به عرضه شدن امانت به آسمان ها و زمین می کند به یقین به معنی امانت مادی و مالی نیست، بلکه فراتر از آن است، و ناظر به امانت های معنوی می باشد. در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که وقت نماز فرا می رسد حال او دگرگون می شد، و هنگامی که از آن حضرت سؤال می کردند می فرمود: «وقت نماز رسیده همان وقت امانتی که خداوند آن را در آسمان ها و زمین عرضه داشت، و از حمل آن ابا کردند و ترسان شدند». (۱) در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هنگامی که خداوند ارواح پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) را آفرید، سخنانی فرمود: از جمله این که: «وَلَا يَتُّهُمْ أَمَانَةٌ عِنْدَ خَلْقِي زُولايتِ أَنهٗا أَمَانَتِي اسْتِ فِي نَزْدِ خَلْقٍ مِنْ». (۲) از احادیث دیگری استفاده می شود که خلافت رسول الله (صلی الله علیه وآله) امانت است. (۳) یا این که نماز و زکات و حج امانت است. (۴) و یا همسران نزد شما امانت الهی هستند. (۵) و در نهج البلاغه در نامه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به اشعث بن قیس می خوانیم که فرمود: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطَعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ زُفرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردن تو». (۶) و نیز در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که مجالس (خصوصی که اسرار در آن گفته می شود) امانت است. (۷) حتی در بعضی از روایات دارد که غسل جنابت (به عنوان یک تکلیف الهی) امانتی است که خداوند نزد بندگان گذارده است. (۸) به هر حال امانت و خیانت را نمی توان در عمل خاص و برنامه معینی محدود ساخت چرا که آثار و پی آمدهای آن نیز تنها در بخش امانت و خیانت مالی محدود نمی شود. پاورقی ۱. نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۳۱۳. ۲. بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۲۰. ۳. همان، جلد ۹۹، صفحه ۱۷۵. ۴. همان، صفحه ۲۷۴. ۵. همان، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱. ۶. نهج البلاغه، نامه ۵. ۷. المحجة البيضاء، جلد ۳، صفحه ۳۲۷. ۸. بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۱۸۱. صفحه ۱۸۷

آثار و پیامدهای امانت و خیانت

مهمترین و آشکارترین اثر امانت، مسأله اعتماد است. می دانیم در زندگی اجتماعی که اساس کار تعاون و همکاری برای مبارزه با

مشکلات و بهره‌گیری هر چه بیشتر از مواهب حیات است، مسأله اعتماد نقش اصلی را ایفا می‌کند، چرا که اگر اعتماد متقابل نباشد جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می‌شود که همه از یکدیگر وحشت دارند، و به جای این که نیروها در جهت سازندگی به کار بیفتند در جهت پیشگیری از این وحشت به کار گرفته خواهد شد. به تعبیر دیگر جامعه انسانی بدون اعتماد متقابل، همه چیز خود را از دست می‌دهد، هر چند همه امکانات را در اختیار داشته باشد، و به عکس با داشتن اعتماد متقابل همه چیز دارد، هر چند به ظاهر فاقد امکانات باشد. پایه و اساس این اعتماد دو چیز است: ۱ - امانت ۲ - صداقت. و این که در روایات گذشته خواندیم امانت سبب غنا و بی‌نیازی می‌شود، و خیانت مایه فقر، دلیلش همان است که در بالا آمد. و این که در روایات نیز آمده بود تمام انبیای الهی امانت و صداقت را در متن دستورهای خود داشته نیز به خاطر همین است. مرحوم کلینی در کافی ماجرای جالبی در این زمینه نقل می‌کند می‌گوید: مردی به نام عبدالرحمن فرزند سیّابه (که از علاقه‌مندان خاص امام صادق (علیه السلام) بود نقل می‌کند هنگامی که پدرم از دنیا رفت، یکی از دوستانش، در خانه ما آمد و به من تسلیت گفت سپس افزود آید پدرت چیزی برای شما باقی گذاشته است گفتم نه او کیسه‌ای که هزار درهم در آن بود به من داد گفت از این مال نگهداری کن و از درآمد آن بهره برداری نما، من این خبر را در حالی که بسیار خوشحال بودم به مادرم گفتم، سپس با کمک دوستی به وسیله آن هزار درهم متاع‌هایی خریدم و در مغازه‌ای مشغول کسب شدم و خداوند اموال زیادی به من روزی کرد، زمان حج فرا رسید من به مادرم گفتم به قلب من افتاده است که به زیارت خانه خدا بروم، مادرم گفت: هزار درهم آن مرد را به او برگردان، من نزد او آمدم، امانتش را به او بازگرداندم. او گفت شاید این مقدار کم بوده بیشتر به تو بدهم، گفتم نه (من از آن استفاده فراوان بردم) ولی می‌خواهم حج بروم. دوست داشتم امانت را به تو بازگردانم. صفحه ۱۸۸ هنگامی که مناسک حج را بجا آوردم به مدینه آمدم، خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم جمعیت زیادی نزد حضرت بودند، هنگامی که مجلس خلوت شد امام به من اشاره‌ای فرمود، نزدش رفتم فرمود آیا نیازی داری؟ عرض کردم من عبدالرحمن بن سیّابه هستم. فرمود پدرت چه کرد؟ عرض کردم مرحوم شد، حضرت ناراحت شد و طلب آموزش برای او کرد، سپس فرمود: آیا چیزی برای شما گذاشته است؟ گفتم نه فرمود پس چگونه حج کردی؟ من ماجرای دوست پدرم را بازگو کردم، هنوز سخنانم تمام نشده بود فرمود هزار درهم را چه کردی؟ عرض کردم به صاحبش برگرداندم فرمود: «احسنت» آیا مایل هستی پندی به تو دهم؟ عرض کردم فدایت شوم آری، فرمود: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرُكَ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا - وَجَمَعَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ ۗ - بر تو باد به راست گویی و اداء امانت تا شریک مال مردم شوی این چنین - هنگامی که این سخن را می‌گفت انگشتان خود را به هم جمع کرده بود و به من نشان می‌داد، یعنی مانند این انگشتان -».

عبدالرحمن می‌گوید من این سخن (نورانی) را به خاطر سپردم، و کار من به قدری بالا گرفت که در یک سال زکات اموال من سیصد هزار درهم شد. (۱) ما هم در دوران زندگی خود نظیر این گونه اشخاص را دیده‌ایم، تاجر با فضیلتی در نجف اشرف بود که معاصرین ما همه او می‌شناسند، به خاطر شهرتش به امانت داری، هر کس هر چه داشت به دست او می‌سپرد، و فکرش از هر نظر راحت بود، تا آنجا که چون او تابعیت عراق را داشت و بسیاری از علماء و فضلا و طلاب نداشتند، خانه‌هایی را که می‌خریدند همه به نام او می‌کردند، و شاید هنگام وفاتش بیش از پانصد خانه از افراد مختلف به نام او بود، که هیچ کدام با مشکلی روبرو نشدند (رحمة الله علیه). پاورقی ۱. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۱۳۴. (با کمی تلخیص). صفحه ۱۸۹ از سوی دیگر هنگامی که امانت در یک جامعه یا در یک خانواده حکم فرما شود، مایه آرامش فکر و روح آنها است، زیرا در صورت احتمال خیانت همه از هم وحشت دارند و دائماً از این نگرانند که خیانتی نسبت به آنها صورت نگیرد، و مال یا جان یا ناموس یا مقامشان به خطر نیفتد، و به یقین ادامه چنین زندگی که افراد از یکدیگر بترسند ناگوار و دردناک است وای بسا سبب بیماری‌های جسمی و روحی فراوانی شود. از سوی سوم امانت بسیاری از هزینه‌های زندگی را کم می‌کند، و سبب صرفه‌جویی در وقت و عمر و مال است، زیرا هنگامی که راه خیانت در محیط باز شود مدیران و مسؤولان مختلف ناچارند بازرس‌ها و حساب‌رس‌هایی با هزینه‌های سنگین

برای پیش‌گیری از خیانت‌های احتمالی در بخش‌های مختلف بگمارند، و گاه لازم می‌شود نسبت به بازرس‌ها هم بازرس‌های دیگر که اعمال آنها را کنترل کنند در نظر بگیرند. هر چند این امور نیز به طور کامل نمی‌تواند جلو مشکلات ناشی از خیانت را بگیرد، ولی به هر حال جلو از بین رفتن نیرو و سرمایه زیادی را می‌گیرد، هم اکنون در جامعه خود شاهد و ناظر مسایل دردناکی در زمینه اسناد مالی و از میان رفتن اعتماد و امنیت اقتصادی و به زندان افتادن افراد زیادی در این رابطه هستیم که اگر به جای اینها کمی صداقت و امانت بود، هیچگاه گرفتار این ضایعات عظیم نمی‌شدیم. از سوی چهارم امانت سبب جلب محبت و پیوند دوستی در میان افراد است، در حالی که خیانت عامل بسیاری از جنایات و حوادث ناگوار اجتماعی است اگر پرونده‌های جرائم و جنایات را ورق زنیم می‌بینیم بسیاری از آنها زائیده خیانت‌ها است، اگر درباره طلاق‌ها و جدایی‌ها، بحث و بررسی کنیم، سرچشمه بسیاری از آنها را خیانت یکی از دو همسر نسبت به یکدیگر می‌بینیم. صفحه ۱۹۰ در بعضی از روایات گذشته، اشاره لطیفی به این معنی شده بود آنجا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ تَهَادُّوا وَ أَدَّوْا الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ... فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ أُبْلُوا بِالْقَحِطِ وَ السَّيْنِ رُبُوسَةً أَمْتٌ مِنْ دَرِّ مَسِيرٍ خَيْرٍ (و برکت) هستند مادام که نسبت به یکدیگر محبت دارند و کمک می‌کنند و امانت را رعایت می‌نمایند، و از حرام پرهیز می‌کنند... هنگامی که این کارها را ترک کنند گرفتار قحطی و خشکسالی می‌شوند». (۱) از سوی پنجم امانت به مفهوم گسترده که شامل مسایل علمی نیز می‌شود، سبب پیشرفت علوم و دانش‌ها است، دانشمندان امین و با صداقت سعی می‌کنند در مطالعات و آزمایش‌های خود دقت به خرج دهند و آنچه را باز یافته‌اند بی‌کم و کاست در اختیار دیگران بگذارند، و همین سبب پیشرفت علم و دانش است در حالی که اگر اصل امانت از مطالعات علمی برداشته شود، ممکن است سبب گمراهی افراد ناآگاه گردد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «كُلُّ ذِي صِنَاعَةٍ مُضْطَرٌّ إِلَى ثَلَاثِ خَلَالٍ يَجْتَلِبُ بِهَا الْمَكْتَسِبَ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ حَازِقًا بِعَمَلِهِ، مُؤَدِّيًا لِلْأَمَانَةِ فِيهِ، مُسْتَيْمِلًا لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُ رَهْرٌ صَاحِبِ صِنَاعَتِي لَازِمٌ اسْتِ سَهْ صِفْتِ دَاشْتِ بَاشَدِ كِهْ بِهْ وَسِيلَهْ أَنَهَا كَسْبِ وَ كَارِ خُودِ رَا رُونَقِ دِهْدِ، نَخَسْتِ اَيْنِ كِهْ دَرِ كَارَشِ مَاهِرِ بَاشَدِ، وَ اَمَانَتِ رَا دَرِ اَنِ اَدَا كِنْدِ، وَ نَسَبَتِ بِهْ كَسَانِي كِهْ اَنَهَا رَا بِهْ كَارِ مِي كِيرِنْدِ عَطُوفِ وَ مِهْرَبَانِ بَاشَدِ». (۲) این نکته نیز حائز اهمیت است که امانت انسان را به صداقت و راستی دعوت می‌کند همان‌گونه که صداقت و راستی انسان را به سوی امانت فرا می‌خواند زیرا صداقت نوعی امانت در گفتار است، و امانت نوعی صداقت در عمل، به این ترتیب هر دو به یک ریشه در دو چهره مختلف باز می‌گردند. لذا در احادیث اسلامی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «الْأَمَانَةُ تُؤَدِّي إِلَى الصَّدْقِ، اَمَانَتِ اِنْسَانِ رَا بِهْ صَدَقِ وَ رَاسْتِگُوبِي دَعُوتِ مِي كِنْدِ». (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۵. ۲. همان، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۶. در حدیث دیگری از همان امام همام می‌خوانیم: «إِذَا قَوِيَتِ الْأَمَانَةُ كَثُرَ الصَّدْقُ رَهْرِگَامِي كِهْ اَمَانَتِ تَقْوِيَتِ شُودِ، صَدَاقَتِ فَرْوَنِي مِي يَابَدِ». (۲)

انگیزه‌های امانت و خیانت

کسانی که به سراغ خیانت می‌روند، و آن را بر امانت ترجیح می‌دهند غالباً به منافع زودگذر می‌اندیشند، زیرا خیانت در بسیاری از موارد منفعی کم یا زیاد، به صورت سریع و زودرس در اختیار خیانت‌کننده قرار می‌دهد بی‌آنکه به زیان‌های هنگفت ناشی از آن بیندیشند. این افراد که گرفتار حرص و آز و طمع هستند کمتر به عواقب خیانت می‌اندیشند زیرا منافع زودرس پرده بر چشم و گوش و عقل آنها می‌افکند. آنها بر اثر ضعف ایمان و عدم توجه به قدرت لایزال خداوند قادر منان که روزی را تضمین کرده، و به امانت داران پاداش‌های دنیا و آخرت را وعده داده است، چشم بر هم گذارده، و همه این‌ها را به دست فراموشی سپرده و در دام خیانت گرفتار می‌شوند. بنابراین سرچشمه‌های خیانت را می‌توان امور زیر شمرد: ۱- ضعف ایمان و عقیده و عدم توجه به توحید افعالی خداوند، و حاکمیت او بر همه چیز. ۲- غلبه هوا و هوس و دنیاپرستی. ۳- چیره شدن حرص و آز و طمع بر انسان. ۴-

نیندیشیدن به پیامدهای خیانت در زندگی مادی و معنوی. هدرها کردن تلاش و کوشش‌های مستمر برای رسیدن به مقصود از طریق مشروع به خاطر تنبلی و ضعف اراده. و با توجه به این امور، نقطه مقابل آن که انگیزه‌های امانت است روشن می‌شود. پاورقی ۱. شرح فارسی غرر، جلد ۲، صفحه ۷. همان، جلد ۳، صفحه ۱۳۴. صفحه ۱۹۲ امانت از ایمان و یقین به پروردگار عالم و علم و قدرت او و اعتماد به وعده‌های او سرچشمه می‌گیرد، امانت زائیده عقل و درایت و توجه به عاقبت امور و نتایج کارها است. امانت دلیل بر واقع بینی انسان، و رهایی او از چنگال اوهام و پندارهای هوس آلود است. امانت از شخصیت بالا و والای انسان سرچشمه می‌گیرد، چرا که حاضر نمی‌شود خود را به مال و مقام و مواهب زودگذر مادی که از طریق خیانت حاصل می‌شود بفروشد. و در یک کلمه امانت مولود فهم و شعور و عقل و ایمان و اخلاص و شخصیت است. گاه می‌شود که عامل خیانت فقر و ظلم است، و گروه‌هایی که به حقوق مشروع خود در جامعه نمی‌رسند، و به این جهت تحت فشار فقر قرار می‌گیرند، و دست آنها به خیانت آلوده می‌شود، و به همین دلیل در دستوره‌های اسلامی آمده است که برای حفظ امانت قاضی در قضاوتش باید او را از بیت المال به طور کامل اداره کرد. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در عهدنامه مالک اشتر که عالی‌ترین برنامه مدیریت است می‌فرماید: «وَأَفْسَحْ لَهُ فِي الْبَدَلِ، مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ، حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ، وَاعْطِهِ مِنَ الْمُنْزِلَةِ لَدَيْكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِبَدَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ، فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا، وَ فِي بَدَلِ وَ بَخْشِشِ بِهِ وَ (قاضی) سفره سخاوت را بگستر آن گونه که نیازمندی اش از میان برود، و حاجتی به مردم پیدا نکند، و از نظر مقام و منزلت آن قدر مقامش را نزد خودت بالا ببر که هیچ یک از یاران نزدیکت به نفوذ کردن در او طمع نکنند، و از توطئه این گونه افراد نزد تو در امان باشد، و در این موضوع با دقت بنگر». (۱) این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق (علیه السلام) پایان می‌دهیم، حدیثی که نشان می‌دهد سرچشمه‌های خیانت بسیار متنوع است، و برای حفظ امانت، باید به تمام آن سرچشمه‌ها توجه کرد، می‌فرماید: «مَنْ أُؤْتِمِنَ عَلَى أَمَانَةٍ فَأَذَاهَا فَقَدْ حَلَّ أَلْفَ عُقْدَةٍ مِنْ عُنُقِهِ مِنْ عَقْدِ النَّارِ، فَبَادِرُوا بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، فَإِنَّ مَنْ أُؤْتِمِنَ عَلَى أَمَانَةٍ وَكَلَّ بِهٖ إِبْلِيسَ مَاءَ شَيْطَانٍ مِنْ مَرَدَّةِ أَعْوَانِهِ لِيُضِلُّوهُ وَ يُؤَسِّسُوا إِلَيْهِ حَيْثِي يُهْلِكُوهُ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، زَهْرُ كَسِّ أَمَانَتِي بِهِ وَ سِپَرُهُ شُودُوهُ أَنْ رَا اَدَا كُنْدَ هَزَارِ كِرْهٍ مِنْ كِرْهٍ هَیْ آتَشِ دُوزَخِ مِنْ كِرْدَنِ اوْ كَشُودَهُ اسْتِ، پَسِ دَرِ اَدَايِ اَمَانَتِ تَعَجِيلِ كُنید، چَرَا كِهْ هَرِ اَمَانَتِي بِهِ كَسِي بَسِپَارَنْدِ اِبْلِيسِ يَكِ صَدِّ نَفَرِ از شَيْطَانِ مِنْ دَسْتِيَارَانَشِ رَا مَأْمُورِ اوْ مِي كُنْدِ تَا اوْ رَا كَمْرَاهِ سَازَنْدِ، وَ دَرِ دَلِ اوْ وَسُوسَهْ خِيَانَتِ كُنْدِ تَا هَلَاكَشِ كُنْدِ مَكْرِ كَسِي كِهْ خُداوند متعال او را حفظ کند». (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۱۹۳

راه پیش‌گیری و درمان

پرورش روح امانت در افراد و پیش‌گیری از خیانت جز در سایه تقویت مبانی ایمان امکان‌پذیر نیست، زیرا همان‌گونه که در بحث گذشته آمد، یکی از ریشه‌های عمده خیانت شرک و عدم اعتقاد کامل به قدرت پروردگار و رازقیّت او است. افراد ضعیف‌الایمان به گمان این که اگر دست به خیانت نیالیند در زندگی عقب می‌مانند، و منافع آنها تأمین نمی‌شود، تن به ذلت خیانت می‌دهند اما هنگامی که پایه‌های ایمان تقویت شد، توکل و اعتماد بر خدا، و اطمینان به وعده‌های تخلف‌ناپذیر او سبب می‌شود که راه انحراف شرک را برای وصول به مواهب زندگی نیمایند. از سویی دیگر چون یکی از عوامل مهم خیانت، نیاز است باید تا آنجا که می‌شود نیازهای معقول و مشروع کسانی را که تحت مدیریت انسان قرار دارند برآورده کنند مبادا نیازشان سبب شود که زنجیر طلائی امانت را پاره کنند و به خیانت روی آورند. از سوی سوم توجه به عواقب شوم خیانت در دنیا و آخرت، و رسوایی‌ها و محرومیت‌های ناشی از آن، و سرافکنندگی در برابر خلق و خالق و گرفتار شدن در چنگال فقری که انسان از آن می‌گریزد، به یقین از عوامل بازدارنده و از اسباب پیشگیری و درمان خیانت است. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴. صفحه ۱۹۴ انسان هنگامی که به یاد این نصیحت لقمان به فرزند دلبندهش می‌افتد که می‌گفت «يَا بُنَيَّ إِذْ الْأَمَانَةَ تَسَلَّمْ لَكَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ وَ كُنْ

أَمِينًا تَكُنْ غَيِّبًا؛ فرزندم امانت را ادا کن تا دنیا و آخرت سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». (۱) با تمام وجودش تشویق می شود که به سوی این فضیلت اخلاقی یعنی امانت حرکت کند، و از خیانت بگریزد. اگر به این نکته توجه کنیم که به گفته امیرمؤمنان علی (علیه السلام): «رَأْسُ الْكُفْرِ الْخِيَانَةُ؛ سر رشته کفر خیانت است». (۲) و در جای دیگر فرمود: «رَأْسُ النِّفَاقِ الْخِيَانَةُ؛ سر رشته نفاق خیانت است». (۳) و در جای دیگر فرمود: «جَانِبِ الْخِيَانَةِ فَإِنَّهَا مُجَانِبَةُ الْأِسْلَامِ؛ از خیانت کناره گیری کنید که سبب کناره گیری از اسلام است». (۴) از خیانت وحشت خواهیم کرد، و به عظمت این گناه که با کفر و نفاق و دوری از اسلام برابری می کند آشنا می شویم، و این عامل بازدارنده مهمی است. هنگامی که به این حدیث تکان دهنده گوش فرا دهیم که بنیان گذار اسلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَرْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَ لَمْ يَعْزَمْ بِالْبِرِّ كَيْهَ الْخِيَانَةِ وَالسَّرِقَةِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ الزُّنَا؛ چهار چیز است که اگر یکی از آنها در خانه ای وارد شود، ویران می گردد، و هرگز برکات الهی آن را آباد نخواهد کرد، خیانت، سرقت، شرب خمر، و زنا» (۵) به خطر خیانت به امانت، بیشتر پی می بریم. بدیهی است جامعه ای نیز که یکی از این چهار چیز یا همه آن ها در آن وارد شود، مشمول همین حکم است، ویران می گردد و از برکت خالی می شود. این نکته نیز قابل دقت است همان گونه که امانت داران باید در امانت خیانت نکنند، امانت گذاران نیز باید به هوش باشند که امانت خویش را به دست چه کسی می سپرند، اگر کسی امانتش را به دست انسان بد سابقه ای بسپارد، و او در امانت خیانت کند، باید خویشتن را ملامت کند. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ أْتَمَنَ غَيْرَ آمِينَ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللَّهِ ضِمَانٌ لَأَنَّهُ قَدْ نَهَاهُ أَنْ يَأْتِمَنَهُ؛ کسی که امانت خویش را به غیر امین بسپارد، خدا ضامن حفظ آن نیست، زیرا خدا او را از سپردن امانت به چنین کسی نهی کرده است». (۱) پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۲۱۵. ۲. همان. ۳. غرر الحکم. ۴. همان. ۵. بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۱۲۵. صفحه ۱۹۵ امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «مَنْ أَيْتَمَنَ غَيْرَ مُؤْتَمَنٍ فَلَا حُجَّةَ لَهُ عَلَى اللَّهِ؛ کسی که فرد غیر امین را امین بشمرد (و امانتش را به او بسپارد، مال خود را ضایع کرده) و حجتی در برابر پروردگار ندارد». (۲) بنابراین بر تمام مدیران جامعه اسلامی لازم است که به هوش باشند، مبدا پست ها و مقامات مختلف حکومت را که مهم ترین امانت های الهی هستند، به دست افراد خائن بسپارند، که هم دنیای خویش را تباہ می کنند و هم دین خود را، و در پیشگاه خدا مسؤولیت سنگینی دارند.

امانت و خیانت در بیت المال

امانت همه جا مطلوب است ولی از دیدگاه اسلام در اموال عمومی و سرمایه های معنوی و مادی که تعلق به جامعه دارد، نه به شخص خاصی، دارای تأکید بیشتری است فلسفه آن نیز روشن است، زیرا اولاً گروهی چنین می پندارند، چون این سرمایه ها تعلق به عموم دارند، آنها آزادند هرگونه می خواهند در آن عمل کنند، و ثانیاً اگر خیانت در اموال عمومی و بیت المال رایج شود نظام جامعه از هم گسیخته خواهد شد، و چنین جامعه ای هرگز روی سعادت نمی بیند. برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است که داستان «حدیده مُمَحَّمَا» را بار دیگر به خاطر بیاوریم آنجا که عقیل برادر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تقاضا کرده بود کمی بر سهمیه او از گندم بیت المال بیفزایند، و ضابطه عدالت بین مسلمین را به خاطر رابطه برادری کمی تغییر دهد، علی (علیه السلام) آهنی را در آتش گذارد، و نزدیک دست او برد، فریاد عقیل بلند شد، و امام با عصبانیت فرمود: «يَا عَقِيلُ أَتَيْتُنْ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَّرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضِّهِ؛ ای عقیل از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به بازی سرخ کرده (و نزدیک دست تو آورده) ناله می کنی، اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته؟». «أَتَيْتُنْ مِنْ الْأَذَى وَ لَا أَيْتُنْ مِنْ لَطْفِي؛ آیا تو از این ناراحتی مختصر می نالی و من از آن آتش سوزان ننالم؟». (۱) پاورقی ۱. همان، جلد ۱۰۶، ص ۱۷۹. ۲. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۹۹. صفحه ۱۹۶ و در جای دیگر در یک سخن تکان دهنده هنگامی که عطایایی را که عثمان بی حساب و کتاب از بیت المال به اقوام و بستگانش داده بود، به بیت المال باز گردانید فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجِدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ

النِّسَاءِ وَ مِلْكٍ بِهٖ الْاِمَاءُ لَرَدَّدْتُهُ، فَاِنَّ فِي الْعِدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعِدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ اَضْيَقُ؛ به خدا سوگند اگر آنها را (آنچه از عطایای عثمان) بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده شده بیابم، به بیت المال باز می گردانم، هر چند مهر و کابین زنان شده باشد، و یا کنیزانی را با آن در اختیار گرفته باشند، چرا که عدالت سبب گشایش و پیشرفت جامعه است، و آن کس که عدالت بر او گران آید تحمل جور، بر او گران تر است». (۲) و هنگامی که به آن حضرت پیشنهاد کردند برای پیشرفت کار حکومت (حداقل در آغاز کار) برای افراد صاحب نفوذ امتیازی در عطایای بیت المال قایل باشد، امام از این پیشنهاد خشمگین شد و فرمود: «اتَا مُرُوْنِي اَنْ اَطْلُبَ النَّصِيْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمْنُ وُلِيَّتْ عَلَيْهِمْ وَاللّٰهِ لَا اَطُوْرُ بِهٖ مَا سَيَرَ سَيْمِيْرٌ وَ مَا اَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاِءِ نَجْمًا، لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ اِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللّٰهِ؛ آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا زنده ام و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی زنم، اگر این اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم (و عدالت را رعایت می نمودم) تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است (و متعلق به بیت المال است)». (۳) پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵. ۳. همان، خطبه ۱۲۶. صفحه ۱۹۷ حتی گاه نزدیک ترین دوستان خود را در مورد خیانت در بیت المال تهدید می کرد تا دیگران به حساب خود برسند، و بدانند این مسأله بسیار جدی است. در همین رابطه در نامه ای که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به بعضی از فرمانداران کشور اسلامی که از آشفته بودن جامعه اسلامی به خاطر بروز پاره ای از جنگ ها سوء استفاده کرده و اموال بیت المال را به غارت برده بود می نویسد: «فَاتَّقِ اللّٰهَ وَارْذُوْا اِلٰی هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ اَمْوَالَهُمْ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ تُمَّ اَمْكِنِي اللّٰهُ مِنْكَ لِاعْدِرَنَّ اِلٰی اللّٰهِ فِيْكَ وَ لَاصْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا صُرْتُ بِهٖ اَحَدًا اِلَّا دَخَلَ النَّارَ، وَ وَاللّٰهِ لَوْ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَ لَا ظَفِرًا مِّنِّيْ بِاِرَادَةٍ حَتّٰى اُحْذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا؛ از خدا بترس و اموال مردم (اموال بیت المال) را به آنها بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط سازد وظیفه ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ کس را با آن نزد مگر این که داخل دوزخ شد به تو خواهم زد، به خدا سوگند اگر حسن و حسین کاری همانند تو انجام دهند، هیچ پشتیبانی و هواخواهی از سوی من نخواهند داشت، و در اراده من تأثیر نمی کند، تا آن زمان که حق را از آنها بستانم». (۱) می دانیم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به هنگام فتح مکه به تمام مجرمان و جنایت کاران قریش و غیر قریش که قریب بیست سال بر ضد آن حضرت و یارانش توطئه کردند و خون های زیادی از مسلمانان را ریختند، فرمان عفو عمومی داد، فرمانی که اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب مردم مکه به اسلام داشت، و آن روز را روز مرحمت و عفو و بخشش نام گذاشت، با این حال چند نفر را از این عفو عمومی استثنا فرمود و دستور داد هر کجا آنها را بیابند به قتل برسانند، یکی از آنها ابن خطل بود، و گنااهش این بود که هنگامی که اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را مأمور جمع آوری زکات کرد، و کسی از طایفه خزاعه را همراه او فرستاد، او مقدار قابل ملاحظه ای زکات جمع آوری کرد، ولی رفیقش را کشت، و اموال را با خود برداشت و به مکه برگشت هنگامی که قریش سؤال کردند چرا برگشتی؟ گفت: آیینی بهتر از آیین شما نیافتم و کنیزان خواننده ای داشت، و اشعاری در هجو پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گفت و به آنها می داد تا به آواز بخوانند و جلساتی تشکیل می داد و بت پرستان در آن شرکت می کردند و در آن مجلس آواز می خواندند و شراب می نوشیدند، و از آنجا که این مرد وقاحت و بی شرمی را به حد نهایت رسانده بود، و خیانت در بیت المال سبب ارتداد او و بازگشت به بت پرستی و هتک و توهین نسبت به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله) شده بود چنین دستوری را درباره او صادر کرد، او به پرده های کعبه پناه برد (از آنجا که کعبه پناهگاه این گونه جنایتکاران نیست) او را بیرون کشیدند و کشتند. (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۴۱. صفحه ۱۹۸ این تعبیرات شدید و سخنان تکان دهنده نشان می دهد علی رغم این که گروهی از مردم خیانت به بیت المال مسلمین را سهل و ساده می شمردند، از بزرگترین خیانت ها و کیفر آن از شدیدترین کیفرها است. این سخن را با اشاره به ماجرای از زمان

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که اهمیت فوق العاده بیت المال را نشان می دهد پایان می دهیم، جریان از این قرار است که هنگام بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خیبر به سرزمین وادی القری رسیدند، و با آن حضرت غلامی بود که رفاعه بن زید او را به حضرت هدیه داده بود، مسلمانان در آنجا توقف کردند، و آن غلام (که طبق بعضی از روایات مدعم نام داشت) مشغول پیاده کردن وسایل سفر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از شتر بود که ناگهان تیری از ناحیه دشمن به سوی او پرتاب شد، و او را شهید کرد، اصحاب (ضمن تأسف بر این حادثه) گفتند «بهشت بر او گوارا باد» پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: نه، سوگند به کسی که جان محمد (صلی الله علیه وآله) در دست او است اکنون آن لباس در تنش در آتش دوزخ می سوزد، همان لباسی که روز خیبر از غنایم مسلمین به خیانت برده بود، اصحاب تعجب کردند، و سخت تحت تأثیر قرار گرفتند، یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن را شنید و خدمتش رسید، عرض کرد ای رسول خدا من هم دو بند کفش را از غنایم بردم، فرمود: همانند آن بند کفش در آتش دوزخ برای تو بریده می شود. (۲) پاورقی ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، صفحه ۱۴ و ۱۵. ۲. سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۵۳. صفحه ۱۹۹

۷. صدق و راستی

اشاره

این صفت یکی از بارزترین نشانه های شخصیت هر انسانی است، و هنگامی که با امانت همراه شود و به عنوان راستی و درستی مطرح گردد، مجموعه شخصیت انسان را نشان می دهد به گونه ای که نمی توان نام انسان واقعی را بر کسی که از این دو بی بهره است گذاشت. این دو ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در گفتار، و امانت چیزی جز صداقت در عمل نیست و به همین دلیل در کلمات پیشوایان اسلام، صدق الحدیث و اداء الامانه با هم ذکر شده است، همان گونه که در گفتگوهای عادی نیز راستی و درستی را با هم می آورند. در کنار این صفت ممتاز دیگری است که در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند چه اینکه راستگویان غالباً افرادی شجاع، صریح اللّجه، کم طمع، با اخلاص و دور از حب و بغض های افراطی و تعصبند، در حالی که دروغگویان معمولاً- افرادی ترسو، ریاکار، متعصب و لجوج، طماع و یا گرفتار حب و بغض های غلط می باشند. افراد راستگو در زندگی خود پایبند به اصولی هستند، در حالی که دروغگویان ابن الوقت و منافقند. در یک کلمه می توان گفت: راستی و درستی دو کلید برای کشف باطن اشخاص از جنبه های مختلفند، و لذا همان گونه که در بحث روایات خواهد آمد در کلمات معصومین (علیهم السلام) این دو را وسیله آزمون افراد قرار داده اند که اگر می خواهید خوبی و بدی کسی را بشناسید، او را در مسأله راست گویی و ادای امانت، به آزمایش بگذارید. صفحه ۲۰۰ با این اشاره به سراغ آیات قرآن و روایات اسلامی در زمینه صدق و راستی می رویم. از انگیزه ها و نتیجه های این صفت و سایر امور مربوط به آن سخن می گویم و سپس به بحث درباره دروغ و آثار آن می پردازیم. در قرآن آیات زیادی درباره اهمیت صدق و راستی وارد شده که آیات زیر گلچینی از آنها است. ۱- قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (مائده - ۱۱۹) ۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (توبه - ۱۱۹) ۳-... لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. (احزاب - ۲۴) ۴- إِنْ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ... أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا. (احزاب - ۳۵) ۵- طَاعِمَهُ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأُمُورَ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. (محمد - ۲۱) ۶- وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ الْكَافِرِينَ. (عنكبوت - ۳) صفحه ۲۰۱

ترجمه

۱- خداوند می گوید: «امروز روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد، برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می مانند، هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند این، رستگاری بزرگ است!» ۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید و با صادقان باشید. ۳- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است. ۴- به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو... خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است. ۵- (ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است، و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر می باشد! ۶- ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)، باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!

تفسیر و جمع بندی

تعبیراتی که در قرآن مجید درباره اهمیت راستگویی و صدق آمده تعبیرات کم نظیر یا بی نظیری است، از جمله تعبیری است که در نخستین آیه مورد بحث آمده که بعد از گفتگوی مشروحو درباره انحراف مسیحیان از توحید و سؤال خداوند از حضرت مسیح (علیه السلام) در روز قیامت درباره این انحراف و تبرئه مسیح (علیه السلام) خودش را از این اتهام، خداوند می فرماید: این روزی است ک راستی و صدق راست گویان به آنها سود می بخشد (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ). اشاره به این که راستی و صدق آنها در دنیا، در روز قیامت به یاری آنها می شتابد و سبب نجاتشان می شود (نه این که صدق آنها در قیامت سبب نجات است چرا که قیامت دارای تکلیف نیست). صفحه ۲۰۲ سپس در ادامه این سخن به پاداش آنها اشاره کرده می افزاید برای آنها باغ هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و هم خداوند از آنها راضی و هم آنها از خدا راضی و خشنودند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است (لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ). از یک سو بهشت با آن مواهبش و جاودانه بودنش، و از سوی دیگر رضایت و خشنودی خداوند، و تعبیر به فوز عظیم (رستگاری بزرگ) به خوبی نشان می دهد که مقام صادقان تا چه حد والا است، و شاید این به خاطر آن است، که تمام اعمال نیک را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد، و یا به تعبیر دیگر کلید آنها صداقت و راستگویی است. بدیهی است خدا از هر کس خشنود باشد هر چه از او بخواهد به او می دهد، و طبیعی است هنگامی که انسان به تمام خواسته هایش برسد خشنود خواهد شد بنابراین خشنودی خدا سبب خشنودی او می شود، و این خشنودی متقابل نعمتی است که هیچ نعمتی به پای آن نمی رسد. و موهبتی که نصیب صادقان و راستگویان می شود. این تعبیر (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) در چهار مورد در قرآن مجید آمده که دقت در آنها عظمت مفهوم آن را نشان می دهد، در یک جا سخن از مهاجران و انصار و تابعین است، در جایی دیگر، سخن از حزب الله است، و در مورد سوم سخن از خَيْرِ الْبَرِيَّةِ (بهترین انسان ها) است، و در آیه مورد بحث سخن از صادقان است، و نشان می دهد صادقان جزبُ الله، و خَيْرِ الْبَرِيَّةِ و در زمره مهاجران و انصار و تابعین محسوب می شوند. صفحه ۲۰۳ در دومین آیه جمیع مؤمنان را مخاطب قرار داده و دستور می دهد تقوای الهی را پیشه کنند و همواره با صادقان باشند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ). با توجه به این که این گونه خطاب ها که اصطلاحاً از آنها تعبیر به خطابات مشافهه می شود، تمام مؤمنان را در هر زمانی و در هر مکانی شامل می شود، روشن می گردد که بودن در کنار صادقان وظیفه ای است برای همگان در هر زمان و در هر مکان و دلیل بر این است که برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون انحراف و

اشتباه طی کنند، باید همراه صادقان گام بردارند. در این که منظور از صادقین در آیه چه کسانی هستند، تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر شده است. بعضی آن را به پیامبر اسلام و یارانش تفسیر کرده اند، و بعضی آن را به کسانی که دارای صدق نیت و درستی در عقاید و اعمال بوده اند، و هرگز از او جدا نشدند، و بعضی تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند. ولی مراجعه به سایر آیات قرآن، این آیه را تفسیر می کند. در آیه ۱۵ حجرات می خوانیم «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ مُؤْمِنَانِ كَسَانِي هَسْتَنْدَ كَه بَه خِدا وَ پِامِبْرَش اِيمان آورده سپس شك و تردیدی به خود راه نداده اند، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، این ها صادقانند». در این آیه صادقان با اوصاف والائی مانند ایمان خالی از هرگونه شك و تردید و جهاد با جان و مال در راه خدا، توصیف شده اند. و در آیه ۸ سوره حشر یکی از مصادیق بارز آنها را مهاجرانی ذکر می کند که اموال و خانه های خود را رها کرده و برای جلب رضای خدا هجرت کرده اند، و پیوسته به یاری دین خدا و فرستاده او، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) شتافتند. و در آیه ۱۱۷ سوره بقره آنها را به اوصاف مهم دیگری از قبیل ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق بهترین اموال خود در راه خدا و اقامه نماز و اداء زکات و وفای به عهد و شکیبایی در مشکلات و در هنگام جهاد، توصیف می کند. صفحه ۲۰۴ از مجموع این اوصاف به خوبی می توان نتیجه گرفت که صادقان فقط صادقان در سخن و کلام نیستند، بلکه صدق در ایمان و عمل و در طریق ایثار و جان فشانی و اطاعت پروردگار نیز در برنامه آنها است، گرچه این مفهوم، مفهوم وسیعی است، ولی نمونه کامل و اتم آنها معصومانند. لذا در روایاتی که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده می خوانیم که این آیه تفسیر به علی بن ابی طالب و یارانش، یا تفسیر به علی بن ابی طالب و اهل بیتش شده است. علامه ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل می کند که گفت «مع الصادقین یعنی مع علی بن ابی طالب و اصحابه». (۱) گروه دیگری از علمای اهل سنت مانند علامه گنجی در کفایه الطالب، و سبط بن جوزی در تذکره، نیز همین معنی را نقل کرده اند. با این تفاوت که به جای اصحاب، اهل بیت آمده، و در ذیل آن می خوانیم: «قالَ بَنُ عَبَّاسٍ: عَلِيُّ سَيِّدُ الصَّادِقِينَ» ابن عباس گفت: علی (علیه السلام) سید و سرور صادقان است». (۲) در روایاتی نیز از جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «ای آل محمد! منظور آل محمد (صلی الله علیه وآله) است». (۳) بسیاری از مفسران از مطلق بودن آیه چنین استفاده کرده اند که این دستور شامل همه مسلمانان در هر زمان و مکان می شود، و از آن جا که صادق مطلق امام معصوم (علیه السلام) است، دلالت می کند که در هر زمان باید پیشوای معصوم (علیه السلام) وجود داشته باشد. (و تعبیر به صیغه جمع - صادقین - به خاطر مجموع مخاطبان در تمام زمان ها است). نتیجه این که همه ما موظفیم که همیشه با صادقان باشیم، صادقانی که اوصافشان در آیات بالا- آمد، و نمونه اتم آن پیشوایان معصوم (علیهم السلام) است. پاورقی ۱. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷. ۲. همان مدرک. ۳. تفسیر نورالثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰. صفحه ۲۰۵ در سومین آیه جزا و پاداش قیامت را در ارتباط با مسأله صدق و راستی شمرده و صادقان را در برابر منافقان قرار داده است و بعد از شرح حال مؤمنان راستین به آنهایی که شربت شهادت نوشیدند و گروه دیگری که در انتظار جهاد و شهادت بودند می فرماید: هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر اراده کند، عذاب نماید و یا (هرگاه توبه کنند و باز گردند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد که خداوند غفور و رحیم است (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً). به این ترتیب پاداش های عظیم معنوی و مادی بهشت در انتظار صادقان است؛ صادقان در گفتار و رفتار و عقیده، و آنها که از دایره صدق یا بیرون می نهند در دره نفاق سقوط می کنند. دانی زچه رو سرو روان سرسبز است پیوسته چرا به دوستان سرسبز است چون مذهب او است راستی در همه وقت بر طرف چمن همیشه زان سرسبز است در چهارمین آیه به ده گروه بشارت مغفرت و پاداش عظیم می دهد و چهارمین آنها را صادقین و صادقات (مردان راستگو و زنان راستگو می شمرد) یعنی بعد از اسلام و ایمان و اطاعت فرمان خدا سخن از صدق و راستی به میان می آورد و نشان

می دهد که تا چه حد این فضیلت اخلاقی چه در مردان و چه در زنان واجد اهمیت است. حدیث معروف نبوی (صلی الله علیه وآله) «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ» ایمان هیچ کس درست نمی شود تا قلبش درست شود، و قلب هیچ کس درست نمی شود تا زبانش به درستی گراید» (۱) نیز اشاره به همین معنی می کند. صفحه ۲۰۶ از این حدیث استفاده می شود که حتی ایمان کامل پس از صدق و راستی و اصلاح گفتار حاصل می گردد، و آنها که زبانی آلوده به دروغ دارند، از ایمان کامل بی بهره خواهند بود. در پنجمین آیه بعد از اشاره به وضع نامطلوب منافقان و دوگانگی آنها در سخن و عمل و ترس و وحشت عجیبشان در مسأله جهاد، جهادی که مایه عزت و آبرو است، می فرماید: آنها قبل از آن که فرمان جهاد نازل شود می گفتند ما اطاعت می کنیم و سخن به نیکی می گوئیم، اما هنگامی که کار محکم می شد و فرمان جهاد قطعی می گشت عدم صداقت خود را در این سخن آشکار می ساختند، در حالی که اگر راست می گفتند (و از در صدق و صفا در می آمدند) برای آنها بهتر بود (طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ). این تعبیر نشان می دهد که دروغگویی یکی از نشانه های منافقان است، قبل از آن که میدان عمل فرا رسد، همه گونه وعده می دهند، ولی به هنگام عمل عدم صداقت و دروغشان آشکار می شود، و در واقع این رذیله اخلاقی (دروغ) دریچه ای است به سوی نفاق. (۲) در ششمین آیه مورد بحث بعد از آن که اعلام می کند که آزمایش الهی قطعی است و شامل همگان می شود، می افزاید (این آیه آزمایش مخصوص اصحاب پاورقی ۱. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳. ۲. در تفسیر جمله اول آیه (طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ) مفسران احتمالات زیادی داده اند که برخاسته از ترکیب و اعراب جمله است. آیا خبر در جمله بالا محذوف است یا مبتدا و در هر دو صورت محذوف چیست؟ آنچه ما در بالا آوردیم، یکی از روشنترین احتمالات آیه است. برای اطلاع بیشتر می توانید به تفسیر مجمع البیان و ابوالفتح رازی و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید. صفحه ۲۰۷ پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیست) ما کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمودیم و باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می گویند و آنها که دروغ می گویند، تحقق یابد (و واقعیت عینی به خود بگیرد)، (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ). شک نیست که یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) در برابر آزمون های سختی قرار گرفتند که یکی از مهم ترین آنها آزمون هجرت بود. هجرت یعنی به هم زدن خانه و لانه خود و چشم پوشی از وطن مألوف و تمام تعلقاتی که انسان در وطن دارد، و انتقال یافتن به نقطه ای که باید همه چیز را از صفر شروع کند، و در میان انواع محرومیت ها زندگی نماید، و در صورتی که زن و فرزند او با او هماهنگ در هجرت نباشند مشکل به مراتب بیشتر می شود. قرآن به یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) هشدار می دهد که این یک امتحان بزرگ الهی است (در مکه بمانید تحت شکنجه های دشمنان هستید و به مدینه بروید گرفتار محرومیت هایی می شوید) تصوّر نکنید این آزمون بزرگ و آزمون های دیگری همچون جهاد و شنیدن و دیدن ناملایمات از دشمن منحصر به شما است، ما همه پیشینیان را احترام کردیم، اساساً زندگی دنیا بر پایه آزمون قرار دارد، و این جهان میدان آزمایش بزرگ است خدا می خواهد صادقان و راستگویان در ادعای ایمان از دروغگویان شناخته شوند. در واقع در اینجا صدق و راستی به عنوان نشانه ایمان و دروغ نشانه نفاق و کفر معرفی شده. البته صدق و کذب در اینجا صدق و کذب در عمل است نه در سخن، عملی که هماهنگ با ادعاهای قبلی انسان و خط مشی اجتماعی او باشد صدق است، و عمل ناهماهنگ کذب است. و البته صدق و کذب در عمل با گفتار، ریشه های مشترکی دارند، زیرا صدق بیان حقیقت است و کذب بیان عکس آن است، این تبیین گاه به وسیله سخن و گاه به وسیله عمل ظاهر می شود. از مجموع آیات بالا اهمیت فوق العاده صدق و راستی به عنوان یک فضیلت که زیر بنای فضایل دیگر انسانی است روشن می شود. آری آنجا که صدق و راستی است، صفا و صمیمیت و امانت و اعتماد و شجاعت حاصل است، و آنجا که صدق و راستی نباشد، همه این صفات رخت بر می بندد و انسان را از درون تهی می سازد. و حتی به ایمان و عقیده انسان نیز لطمه وارد می کند. صفحه ۲۰۸ و جالب این که صفت اصلی رهبران و پیشوایان الهی در بعضی از آیات فوق، راست گویی و صدق ذکر شده و همه را دعوت می کند که همیشه و در

همه جا با صادقان باشند، و این نشان می دهد که بقیه فضایل انبیاء و اولیاء بر محور صدق دور می زند، و برای شناخت آنها قبل از هر چیز باید به دنبال این وصف بگردیم.

صدق و راستی در روایات اسلامی

اهمیت این فضیلت اخلاقی در روایات اسلامی بیش از آن است که در سخن بگنجد و روایاتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) و ائمه هدی (علیهم السلام) در این زمینه نقل شده بیش از حد احصا و شمارش است، تنها گلچینی از آن را در ذیل بیان می کنیم که به عنوان مشت نمونه خروار بیانگر موقعیت این صفت در میان تمام صفات انسانی است. و از این روایات به خوبی استفاده می شود که همه فضایل انسانی از صدق و راستی سرچشمه می گیرد. ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده و در گذشته نیز به آن اشاره کرده ایم و به خاطر اهمیت فوق العاده اش تکرار می نمایم، می خوانیم: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الزَّكَاةِ وَ كَثْرَةِ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه نکنید به فزونی نماز و روزه و زیادی حج و زکات و انفاق ها و سر و صدای عبادات شبانه بعضی از مردم (اگر می خواهید آنها را امتحان کنید) آنها را به راستگویی و ادای امانت آزمایش کنید». (۱) ۲- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستی در سخن گفتن و ادای امانت به نیکوکار و بدکار». (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹، حدیث ۱۳. صفحه ۲۰۹ ۳- در حدیث دیگری درباره تأثیری که راستگویی در همه اعمال انسان می گذارد از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ صَدَقَ لِسَانَهُ زَكِيَ عَمَلُهُ؛ کسی که زبانش به راستی گراید اعمالش پاک و پاکیزه می شود». (۲) زیرا راستگویی ریشه اعمال صالح است و شرح این مطلب در آینده خواهد آمد. ۴- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در پیامی به یکی از دوستان بزرگوارش به نام عبدالله بن ابی یعفور فرمود: «أَنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَلْزَمَهُ اللَّهُ فَأَلْزَمَهُ فَإِنَّ عَلِيًّا أَلْمَأُتَمَّا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه کن بین علی (علیه السلام) به چه وسیله آن همه مقام نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیدا کرد آن را رها نکن، زیرا علی (علیه السلام) آن همه مقام را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خاطر راست گویی و ادای امانت پیدا کرد». (۳) این تعبیر نشان می دهد که حتی شخصیت بزرگی مانند علی (علیه السلام) در سایه این دو فضیلت به آن مقام والا نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید. ۵- در سؤالی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره مقام و شخصیت انسان ها شد و کسی پرسید «أَيُّ النَّاسِ أَكْرَمُ؛ چه کسی (نزد خداوند متعال) گرامی تر است؟» فرمود: «مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ؛ کسی که همه جا راست بگوید». (۴) با توجه به این که قرآن می گوید «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است». (حجرات - ۱۳) روشن می شود که روح تقوا همان صدق و راستی است. ۶- در حدیث دیگری امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره تأثیر صدق و راستی در نجات انسان ها از چنگال مشکلات و خطرات می فرماید: «الزُّمُوا الصِّدْقَ فَإِنَّهُ مَنْجَاةٌ؛ هرگز راست گویی را رها نکنید، چرا که سبب نجات انسان است». در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) تشبیه جالبی درباره صدق و راستی می بینیم که می فرماید: «الصِّدْقُ نُورٌ غَيْرٌ مُتَشَعِّعٍ إِلَّا فِي عَالَمِهِ كَالشَّمْسِ يَشْتَضِيءُ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ يَعْشَاهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَفْعَعُ عَلَى مَعْنَاهَا؛ صدق و راست گویی نوری است که جهان اطراف خود را روشن می کند همچون آفتاب که چیزی که در معرض تابش آن قرار بگیرد روشن می شود بی آنکه نقصانی در آن وارد گردد». پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۱. همان مدرک، حدیث ۳. همان مدرک، حدیث ۵. ۴. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۹، حدیث ۱۲. صفحه ۲۱۰ و در ذیل این حدیث از همان بزرگوار می خوانیم: «الصِّدْقُ سَيْفٌ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ أَيْنَمَا هُوَ بِهِ يُقَدُّ؛ صدق شمشیر خدا در زمین و آسمان است، هر کجا آن را فرود آورد، کارگر می شود». (۱) ۷- در اهمیت صدق همین بس که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است:

«الْصَّدُقُ رَأْسُ الدِّينِ صَدَقٌ وَرَاسَتْكَوِيِي اَسَاسُ دِيْنِ اَسْتُ». و در حدیث دیگری می فرماید: «الْصَّدُقُ صَلاَحُ كُلِّ شَیْءٍ رَاسْتِی سَبَبُ اَصْلاَحِ هَرِ چِیزِی اَسْتُ». و در حدیث مشابه دیگری می فرماید: «الْصَّدُقُ اَقْوَى دَعَائِمِ الْاِيْمَانِ صَدَقُ قَوِی تَرِيْنِ سَتُوْنِ هَای اِيْمَانِ اَسْتُ». و در تعبیر دیگری می فرماید: «الْصَّدُقُ جَمَالُ الْاِنْسَانِ وَ دَعَامَةُ الْاِيْمَانِ صَدَقُ جَمَالِ اِنْسَانِ وَ سَتُوْنِ اِيْمَانِ اَسْتُ». و بالأخره در تعبیر مهم دیگری می افزاید: «الْصَّدُقُ اَشْرَفُ خَلَائِقِ الْمُؤْمِنِيْنِ صَدَقُ شَرِيْفِ تَرِيْنِ اِخْلاَقِ اِفْرَادِ صَاحِبِ یَقِيْنِ اَسْتُ». (۲) ۸- این بحث را که بسیار بحث دامنه داری است با حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در آن سخن از کلید بهشت و جهنم می گوید پایان می دهیم: «اِنَّ رَجُلًا- جَاءَ اِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا عَمَلُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ الصَّدُقُ اِذَا صَدَقَ الْعَبْدُ بَرًّا، وَ اِذَا بَرَّ اَمَنًا، وَ اِذَا اَمَنَ دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ مَا عَمَلُ النَّارِ؟ قَالَ الْكِذْبُ، اِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ فَجَرَ وَ اِذَا فَجَرَ كَفَرَ، وَ اِذَا كَفَرَ دَخَلَ النَّارَ كَسَى اِز رَسُوْلِ خِدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: عملی که انسان را بهشتی می کند چیست؟ فرمود: راست گویی، زیرا هنگامی که انسان راست بگوید نیکوکاری می کند و هنگامی که نیکوکاری کند ایمان آورد و هنگامی که ایمان بیاورد داخل بهشت می شود، عرض کرد ای رسول خدا! عملی که انسان را دوزخی کند چیست؟ فرمود: دروغ است، هنگامی که دروغ بگوید کار بد انجام می دهد، و هنگامی که کار بد انجام می دهد کافر می شود، و هنگامی که کافر شود داخل دوزخ می گردد». (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۰، حدیث ۱۸. ۲. شرح غرر، جلد ۷، صفحه ۲۰۰. صفحه ۲۱۱ جالب این که در این حدیث راست گویی سرچشمه نیکوکاری و نیکوکاری سرچشمه ایمان شمرده شده است، این به خاطر آن است که افراد بدکار برای توجیه اعمال خود معمولاً به دروغ پناه می برند، این از یک سو، از سوی دیگر در روح آدمی اثر می گذارد و تدریجاً ایمان را تضعیف می کند، و سرانجام به کفر می کشاند، همان گونه که قرآن مجید می گوید «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ اَسَاؤُوا الشُّؤْءَ اَنْ كَذَّبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَشْتَهِيْنَ تُوْحُنًا سِپِسِ سِرَاجِمِ كَسَانِي كِه اِعْمَالِ بَدِ مَرْتَكِبِ شَدَنَدِ بِه جَايِي رَسِيْدِ كِه آيَاتِ خِدا رَا تَكْذِيْبِ كَرَدَنَدِ وَ اَن رَا بِه سَخْرِيَه كَرَفْتَنَد». (۲) ۹- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا اَلْهَمَّهُ الصَّدُقُ هُنْكَامِي كِه خِدا كَسِي رَا دُوْسْتِ بَدَارَدِ خِدا وَ نَدِ رَاسْتَكُوِيِي رَا بِه قَلْبِ اُو مِي اَفْكَنَد». (۳) ۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم: فرمود: «اَرْبَعٌ مِّنْ اُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ اُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ، صَدُقٌ حَدِيْثٌ وَ اَدَاءٌ اَمَانَةٌ وَ عِفَّةٌ بَطْنٌ وَ حَسَنٌ خُلُقٌ چِهار چِیزِ اَسْتُ كِه بِه هَر كَسِ دَا دِه شُوْد خِيْرِ دُنْیا وَ اٰخِرْتِ بِه اُو دَا دِه شُدِه رَاسْت گُوِيِي دَر سَخْنِ، اَدَاءِ اَمَانَتِ، نَگْهَدَارِي شَكْمِ اِز حَرَامِ وَ حَسَنِ خُلُقِ». (۴) از مجموع این احادیث نکات مهم زیر به خوبی استفاده می شود: یکی از طرق آزمایش مردم. آزمایش افراد صاحب ایمان راست گویی است. دعوت به راست گویی جزء برنامه اصلی تمام پیامبران بوده است. راست گویی سبب پاکی عمل است. مقام والای انسان در پیشگاه خدا در گرو راست گویی است. گرمی ترین مردم راستگویانند. پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۶۷۴. ۲. روم، آیه ۱۰. ۳. شرح غرر آمدی، جلد ۳، صفحه ۱۶۱. ۴. همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۱۵۱. صفحه ۲۱۲ راست گویی سبب نجات در آخرت است. راست گویی قوی ترین ستون دین است. راست گویی کلید بهشت است. راست گویی نشان محبوبیت انسان در پیشگاه خدا است. آن کس که راست گو است خیر دنیا و آخرت را نصیب خود می کند. و با توجه به این آثار دهگانه ای که برای راست گویی ذکر شد به خوبی روشن می شود کمتر صفتی از فضایل اخلاق است که به پای این صفت برسد. در اینجا چند موضوع مهم باقی می ماند که توجه به آنها لازم است (هر چند در لابلای آیات و روایات گذشته اشارات روشنی به آنها شده است). ۱- تأثیر راست گویی در زندگی انسان ها گرچه تأثیر راستی و صدق در زندگی بشر به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، بحث پیرامون آن - از یک نظر - توضیح واضح است، ولی هنگامی که وارد تفصیل آن شویم به آثار معجز آسایی برخورد می کنیم که صدق و راستی در تمام بخش های زندگی بشر دارد، و توجه به آن می تواند انگیزه نیرومندی برای گرایش به این فضیلت بزرگ اخلاقی گردد. نخستین تأثیری که صدق و راستی از خود به یادگار می گذارد مسأله جلب اطمینان و اعتماد در همکاری های دسته جمعی است. می دانیم اساس زندگی انسان را کار گروهی و دسته جمعی تشکیل می دهد و بدون آن هیچ کار

مهمی پیش نمی رود. ولی کار گروهی هنگامی امکان پذیر است که افراد گروه نسبت به یکدیگر اطمینان کامل داشته باشند، و اعتماد و اطمینان در صورتی حاصل می شود که صداقت و امانت در میان آنها حاکم باشد. آری مؤثرترین وسیله جلب اعتماد همان صدق و راستی است، و خطرناک ترین دشمن آن، دروغ است، و تفاوتی در میان فعالیت های علمی، فرهنگی اقتصادی و سیاسی نیست. صفحه ۲۱۳ یک سیاستمدار پر نفوذ اگر یک یا چند بار به مردم دروغ بگوید به سرعت نفوذ خود را از دست می دهد. یک دانشمند اگر تحقیقات خود را به دروغ آلوده کند، اعتماد تمام محافل علمی از ابتکارات و تحقیقات او سلب می شود، و دیگر به گفته های او اعتمادی نیست. یک مؤسسه اقتصادی اگر فقط در معرفی یک نوع از کالاهایش دروغ بگوید مردم نسبت به تمام فرآورده های او بدبین می شوند، و طرفداران و مشتریان خود را به زودی از دست می دهند. در مدیریت ها اگر مدیر در گفتار و رفتار خود صادق نباشد، نظام و انضباط مدیریت او از هم متلاشی می شود. به این ترتیب به اینجا می رسیم که پایه و اساس هر گونه پیشرفت معنوی و مادی در اجتماع اعتماد متقابل برخاسته از صدق و راستی است. لذا در روایتی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْصُّدُقُ صَيِّلٌ كُلُّ شَيْءٍ الْكِذْبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ رَّاسِتٌ» گویی سبب اصلاح هر چیز و دروغ سبب فساد همه چیز می شود. (۱) و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «الْكَذَابُ وَالْمَيْتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ أَثَقُّهُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثِقْ بِكَلَامِهِ فَقَدْ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ» دروغ گو و مرده یکسان است، زیرا برتری انسان زنده بر مرده همان اعتماد به او است، هنگامی که به گفتار او اعتمادی نباشد زنده بودن او بی اثر است. (۲) دیگر این که صداقت و راستی به انسان آبرو و شخصیت می دهد، در حالی که دروغ مایه رسوایی و بی آبرویی است. صادقان همیشه سربلند و آبرومندند، و دروغ گویان سر به زیر و بی آبرو هستند. به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «عَلَيْكَ بِالصُّدُقِ، فَمَنْ صَدَقَ فِي أَقْوَالِهِ جَلَّ قَدْرُهُ» همیشه راست گویی را پیشه کن چرا که آن کس که در سخنان خود راست گو باشد، قدر و مقام او در جامعه بالا می رود. (۳) پاورقی ۱. همان، جلد ۱، صفحه ۲۸۱. ۲. همان، جلد ۲، صفحه ۱۳۹. ۳. شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۲۹۶. صفحه ۲۱۴ از سوی سوم صدق و راستی و امانت به انسان شجاعت و شهامت می بخشد، درحالی که دروغ و خیانت همیشه انسان را در هاله ای از خوف و ترس فرو می برد، مبدا خلاف گویی و خیانت او ظاهر گردد، و تمام نقشه های او نقش بر آب شود. از سوی چهارم راست گوی انسان را از بسیاری از گناهان نجات می دهد، چرا که می داند اگر خلافی کند و از او سؤال کنند، نمی تواند اعتراف به گناه خویش نماید، پس بهتر که گرد گناه نگردد. در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد من گرفتار چهار گناه پنهانی هستم: زنا، شرب خمر، سرقت و دروغ. هر یک از اینها را بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: دروغ را رها کن. آن مرد از خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت. هنگامی که تصمیم به عمل منافی عفت گرفت به خود گفت فردا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از من سؤال می کند اگر دروغ بگویم پیمان خود را شکستم و اگر راست بگویم حد شرعی بر من جاری می شود، و هنگامی که تصمیم به سرقت و نوشیدن شراب گرفت باز همین فکر برای او پیدا شد به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد عرض کرد: «یا رسول الله! تمام راه های گناه را بر من بستی، و من همه آنها را ترک نمودم. (۱) از سوی پنجم صداقت و راستی بسیاری از مشکلات را در جامعه حل می کند، راه وصول به مقصد را آسان می سازد، از هزینه های کمر شکن بازرسی ها می کاهد، حجم پرونده های حقوقی را به حداقل می رساند و آرامش خاطر به مردم می بخشد و نگرانی هایی را که به خاطر احتمال دروغ گویی برای افراد مختلف پیدا می شود از میان بر می دارد، و رشته های محبت و دوستی را در میان افراد محکم می کند و به انسان شخصیت و ابهت می بخشد. و اگر در روایات اسلامی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «أَحْسَنُ مِنَ الصُّدُقِ قَائِلُهُ وَ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ» بهتر از راست گویی گوینده آن است، و بهتر از نیکی ها انجام دهنده آن است. (۱) (اشاره به این که شخصیت ذاتی و والای انسان سبب صدق و راست گویی و انگیزه کارهای خیر است). پاورقی ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷. صفحه ۲۱۵ این سخن را با حدیثی که شاهد صادق این

مطلب است به پایان می بریم، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا، حُسْنَ الثَّقَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُ وَ الْمَهَابَةَ مِنْهُ» شخص را که به خاطر صداقتش سه چیز را به دست می آورد: حسن اعتماد مردم، و جلب محبت و دوستی، و ابهت و شخصیت». (۲)

انگیزه های صدق

این فضیلت اخلاقی مانند همه فضایل اخلاقی دیگر ریشه هایی در اعماق جان انسان دارد، از جمله صفات زیر است: الف: اعتماد به نفس و نداشتن عقده حقارت، انسان را به راست گویی دعوت می کند. ب: شجاعت و شهامت ذاتی و اکتسابی سبب می شود که انسان واقعیت ها را بگوید. ج: پاک بودن حساب و نداشتن نکته ضعف سبب می شود که انسان گرایش به راستی پیدا کند، در حالی که آلودگان برای پوشانیدن عیوب خود به سراغ دروغ می روند. د: از همه مهمتر ایمان به خدا و روز جزا و برخورداری از تقوای الهی عامل اصلی صدق و راستی است. به همین دلیل در حدیث معروفی که در نهج البلاغه آمده است می خوانیم: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصُّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكُذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ» نشانه ایمان آن است که راست گویی را در آنجا که به تو زیان می رساند به دروغ در آنجا که سود دارد مقدم داری». (۳) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹. ۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۸۷۶. ۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۸. صفحه ۲۱۶

مفهوم صدق

با این که این واژه از واژه هایی است که همگی با معنی و مفهوم آن آشنا هستیم در عین حال در میان دانشمندان در تعریف آن گفتگوهای زیادی است، بعضی صدق و راست گویی را به معنی مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می دانند، و از آیه شریفه سوره منافقون برای این سخن استمداد جستند، آنجا که می فرماید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ - وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند». (۱) بدیهی است منافقان که شهادت به رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دادند سخنی مطابق واقع می گفتند، ولی چون مطابق اعتقاد آنها نبود به عنوان دروغگو معرفی شدند ولی در پاسخ این سخن می توان گفت که نسبت دروغ به منافقان از اینجا سرچشمه می گیرد که آنها شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به صورتی ابراز می داشتند که مفهومش این بود که مطابق اعتقاد درونی ما است، و چون این سخن با واقعیت مطابق نبود نسبت دروغ به آنها داده شده است، یعنی آنها در این اظهار که این سخن موافق اعتقاد درونی آنها است دروغگو بودند، بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود ولی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بیند در تعریف صدق و کذب، سخن دیگری دارد می فرماید: «الصُّدْقُ مَطَابِقَةُ الْمُنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ وَ الْكُذْبُ زَوَالُ الْمُنْطِقِ عَنِ الْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ» صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است، و کذب ناهماهنگی سخن با وضع الهی است». (۲) منظور از وضع الهی ظاهراً همان وضع جهان آفرینش است، که به اراده و فرمان خدا به وجود آمده است، بنابراین تعریف امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز همان تعریفی است که در بالا آمد با این اضافه که شکل توحیدی آن محفوظ شده است. پاورقی ۱. سوره منافقون، آیه ۱. ۲. شرح غرر فارسی، حدیث ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳، جلد اول، صفحه ۴۰۰. صفحه ۲۱۷ البته صدق و کذب همان گونه که بر زبان جاری می شود، در عمل انسان نیز خود را نشان می دهد، کسانی که عملی بر خلاف ظاهر حالشان می کنند دروغگو هستند، و آنها که ظاهر و باطن و اعمالشان هماهنگ است صادقند. صفحه ۲۱۸ صفحه ۲۱۹

۸. دروغ و آثار و عواقب آن

اشاره

حق این بود که ما صدق و کذب را همراه با هم در بحث گذشته می آوردیم، چرا که این دو در مقایسه با یکدیگر شناخته می شوند، ولی از آنجا که در آیات و روایات و سخنان علمای بزرگ اخلاق مسأله کذب و دروغ به طور گسترده مورد توجه واقع شده است، بهتر دیدیم که این دو را از هم تفکیک کنیم، تا حق بحث در آنها ادا شود. آری در تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با کذب و دروغ، فوق العاده تأکید شده، تا آنجا که دروغگویان را همدریف کافران و منکران الهی می شمرد، و دروغ را کلید تمام گناهان معرفی می کند. و تصریح می کند که انسان تا دروغ را به هر شکل و به هر صورت ترک نکوید طعم ایمان را نخواهد چشید. همین اندازه برای پی بردن به خطرات دروغ کافی است با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات مربوط به کذب را بررسی می کنیم: ۱- اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ. (نحل - ۱۰۵) ۲- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ. (زمر - ۳) ۳- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ. (غافر - ۲۸) ۴- فَاَعْقَبْتَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلٰى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوْهُ وَبِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ. (توبه - ۷۷) صفحه ۲۲۰ ۵- وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بِمَا كَانُوْا يَكْذِبُوْنَ. (بقره - ۱۰) و در مورد تکذیب الهی که آن نیز نوعی کذب و دروغ است، تعبیرات بسیار تکان دهنده ای در قرآن دیده می شود از جمله: ۶- قُلْ اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكٰذِبُ لَا يُفْلِحُوْنَ. (یونس - ۶۹) ۷- ... ثُمَّ نَبَّهْلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلٰى الْكٰذِبِيْنَ. (آل عمران - ۶۱)

ترجمه

۱- تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری) دروغگویان واقعی آنها هستند! ۲-... خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند. ۳-... خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند. ۴- این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌هایشان برقرار ساخت این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می گفتند. ۵- و به خاطر دروغهایی که می گفتند عذاب دردناکی در انتظار آنهاست. ۶- بگو «آنها که به خدا دروغ می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند». ۷-... آنگاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: دروغ و افترا کار کسانی است که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغ گویان واقعی آنها هستند (اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰذِبُونَ). این سخن هنگامی صادر شد که دشمنان اسلام و مشرکان نادان هنگامی که نسخ در بعضی از آیات قرآن را می دیدند که بر اثر تغییر شرائط گاه بعضی از احکام الهی جای خود را به احکام تازه ای می داد بهانه ای به دست آورده و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را متهم به دروغ می کردند، و یا این که می گفتند پیامبر (صلی الله علیه و آله) معلمی دارد که این آیات را به او می آموزد (منظورشان از معلم دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» و یا مردی به نام بلعام نصرانی رومی بود، در حالی که قرآن به زبان عربی فصیحی نازل شده و آنها همه از عجم بودند. صفحه ۲۲۱ قرآن در پاسخ همه این ها می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) وحی الهی را که روح القدس از سوی خداوند بر او نازل کرده است بیان می کند و آثار ایمان و صدق و راستی از تمام سخنان او هویدا است، کسانی دروغ می گویند که به خدا ایمان ندارند، یعنی ایمان با دروغ جمع نمی شود، و مؤمنان حقیقی زبانشان جز به صدق و راستی گردش نمی کند. جمله «يَفْتَرِي الْكَذِبَ» در واقع

تأکیدی است بر دروغ آنها که هم دروغ می گویند و هم تهمت می زنند، یا به گفته طبرسی، در مجمع البیان به معنی یَخْتَرِعُ الْكُذِبَ است یعنی دروغ هایی از پیش خود می سازند (توجه داشته باشید افترا به معنی فَرَى (بر وزن فرط) در اصل به معنی قطع کردن است، سپس به هر کار خلافی از جمله شرک و دروغ و تهمت اطلاق شده است). در واقع نسبت بین دروغ و افترا نسبت عموم و خصوص مطلق است، دروغ هر سخنی است که بر خلاف واقع باشد، ولی تهمت آن است که این سخن خلاف در بردارنده نسبت ناروایی به کسی باشد. این احتمال نیز وجود دارد که «يَفْتَرِي الْكُذِبَ» اشاره به سردمداران شرک و کفر است که آنها دروغ ساز بودند، دروغ هایی مانند: شاعر و ساحر درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) می ساختند، و دیگران از آنها پیروی می کردند. به هر حال آیه فوق به خوبی دلالت می کند که دروغ با ایمان سازگار نیست و لذا در تفسیر این آیه در روایتی می خوانیم که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: آیا مؤمن ممکن است آلوده بی عفتی شود؟ فرمود: احتمال دارد، عرض کردند آیا ممکن است صفحه ۲۲۲ آلوده سرقت گردد؟ فرمود: ممکن است. عرض کردند «يا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ؟ قَالَ لَا، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ مِمَّنْ مَكَّنَ اللَّهُ دَرُوغَ بَغْوَيْدٍ؟ فرمود: نه، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود». (۱) البته باید توجه داشت که ایمان دارای مراحل است. در دومین آیه مورد بحث با صراحت می فرماید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است (هرگز) هدایت نمی کند». (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ). و در سومین آیه مورد بحث می خوانیم: خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ). می دانیم هدایت و ضلالت به دست خدا است، حتی پیامبر خدا هم اگر بخواهد کسی را هدایت کند، تا خدا اراده نکند نمی تواند هدایت کند «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» تو هر کس را دوست بداری نمی توانی هدایت کنی ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند». (۲) ولی این بدان معنی نیست که خداوند گروهی را به اجبار هدایت و گروهی را به اجبار گمراه کند، بعد گروه اول را در میان نعمت های بهشتی غوطه ور سازد و گروه دوم را در آتش دوزخ فرو برد، که این نه با عقل و منطق سازگار است و نه با عدل الهی. بلکه منظور این است، هنگامی که زمینه های هدایت و ضلالت از طریق اعمال خود مردم فراهم شود، خداوند هر کس را مطابق لیاقت و شایستگی هایش پاداش می دهد. دست گروهی را می گیرد و به سر منزل مقصود می رساند، و لطف و عنایتش را از گروه دوم بر می گیرد، تا سرگردان شوند، و هرگز به سر منزل سعادت نرسند. و از مهمترین اموری که زمینه گمراهی را فراهم می سازد، دروغ و اسراف و کفران نعمت است که در دو آیه فوق به آن اشاره شده و از تعبیرات این آیه به خوبی می توان دریافت آنها که هدایت و ضلالت را امری اجباری می دانند، و آیات مربوط به آن را دلیل بر جبر می شمردند تا چه اندازه در اشتباهند. پاورقی ۱. طبرسی در مجمع البیان، ابوالفتح رازی در تفسیر روح الجنان و برسویی در روح البیان ذیل آیه مورد بحث. ۲. قصص، آیه ۵۶. صفحه ۲۲۳ آری دروغ یکی از مهمترین عوامل گمراهی و بدبختی انسان است. ممکن است مورد این دو آیه دروغ بستن بر خدا، و انحراف از اصل توحید بوده باشد، ولی مورد هرگز مُخَصَّصْ نیست، یعنی خصوصیت مورد مانع از عمومیت حکم کلی که در این دو آیه وارد شده است نمی شود. رابطه ای میان دروغ و کفران نعمت که در آیه اول آمده شاید از این نظر است که آنها نعمت وجود موسی (علیه السلام) را که برای هدایتشان آمده بود کفران کردند و به تکذیبشان پرداختند. و رابطه میان اسراف و دروغ از این نظر است که فرعونیان در مخالفت فرمان خداوند و ظلم بر بنی اسرائیل، و کشتن فرزندان آنها، راه اسراف را پیمودند و نبوت موسی (علیه السلام) را تکذیب کردند. در چهارمین آیه مورد بحث، سخن از منافقان است که تظاهر به ایمان و عمل صالح می کردند و همچون ثعلبه بن حاطب انصاری با خدا عهد و پیمان می بستند که اگر به روزی وسیعی دست یابند، نیازمندان را مورد حمایت و عنایت قرار دهند، ولی زندگی آن ها نشان داد که آنچه می گفتند دروغ بود، خداوند می فرماید: این عمل (پیمان شکنی) نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت (فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ). سپس می افزاید: «این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می گفتند». (بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ). گفتنی

است که تخلف از عهدهایی که با خدا بسته شده نوعی دروغ عملی است. به هر حال آیه فوق با صراحت می گوید شکستن عهد و پیمان الهی و دروغ گفتن روح نفاق را در دل انسان تا پایان عمر زنده نگه می دارد، و چه کیفری از این بدتر. صفحه ۲۲۴ رابطه این دو گناه (پیمان شکنی و دروغ) با نفاق روشن است، زیرا نفاق چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست. پیمان شکنان دروغگو نیز تظاهر به پایبند بودن به تعهدات و صداقت و راستی می کنند، در حالی که چهره باطن آنها چیزی غیر از آن است. آری بسیاری از کسانی که همچون ثعلبه بن حاطب انصاری که وقتی در تنگناهای زندگی قرار می گیرند به درگاه خدا روی می آورند و با تمام وجود حل مشکل خود را از او می خواهند، و عهدها و پیمان ها با خدا می بندند و نذرها می کنند اما هنگامی که گره های مشکلات گشوده شد و به مقصد رسیدند همه آن ها را به فراموشی می سپارند، که این مصداق بارز پیمان شکنی و دروغ و کذب و نفاق و دورویی است (از خدا می خواهیم که همه ما را از این گونه اعمال حفظ کند). در پنجمین آیه سخن از صفات و اعمال زشت منافقان در میان است، و به خصوص روی مسأله دروغ گویی آنها تکیه می کند می فرماید: «در دل های آنها نوعی بیماری است / خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغ هایی که می گفتند دارد» (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ). در این آیه دقیقاً ذکر نشده است که چه نوع دروغ هایی از آنها سر می زد، ممکن است اشاره به دروغ هایی باشد که در آیات قبل به آنها اشاره شد از جمله ادعای ایمان است در حالی که در دل ایمان نداشتند، و دیگر خدعه و نیرنگی است که نسبت به مؤمنان داشتند و با دروغ های خود آنها را فریب می دادند، و از همه مهمتر آن که از هر فرصتی برای تکذیب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) استفاده می کردند. ولی در هر حال این آیه می گوید: عذاب الیم آن ها به خاطر دروغ های آنها است. و این نشان می دهد که بدترین کار منافقان دروغ گویی آنها بوده است که عذاب الیم مستند به آن شده، در حالی که گناهان زیاد دیگری نیز داشتند. صفحه ۲۲۵ روشن است که منظور از بیماری در این جا بیماری نفاق است که یک بیماری اخلاقی محسوب می شود که ناشی از دوگانگی شخصیت منافق است که در ظاهر چیزی است و در باطن چیزی دیگر. ششمین آیه ناظر به شاخه معینی از شاخه های کذب است و آن دروغ بستن بر خدا است، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می فرماید: بگو آنها که دروغ به خدا می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند (قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ). اصولاً دروغ با رستگاری جمع نمی شود به خصوص اگر دروغ بر خدا و پیامبران الهی باشد و منظور از دروغ بر خدا در این آیه - به قرینه آیات پیش از آن - این است که مشرکان فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و گاه گفته شده است ادعای مسیحیان را نسبت به حضرت مسیح (علیه السلام) و یهود را نسبت به حضرت عزیر (علیه السلام) که آنها را فرزند خدا می دانستند نیز شامل می شود، و در هر حال چنین نسبتی به خداوند دروغ ظاهر و آشکاری است، زیرا نه خداوند جسم دارد و نه عوارض جسمانی بر او چیره می شود، و نه همسر و فرزندی. اصولاً فلسفه وجود فرزند در نظام آفرینش نیاز انسان ها، نیاز فطری و طبیعی انسان ها به کمک فرزندان و احتیاج به بقاء نسل از طریق آنها است، و فرزند برای خداوندی که ازلی وابدی و بی نیاز از همه چیز و قادر بر هر کاری است مفهوم ندارد. این نکته نیز قابل دقت است که در آیه فوق عمل مشرکان مصداق دروغ و افترا هر دو شمرده شده است، این به خاطر آن است که دروغ مفهومی گسترده تر از افترا دارد (و به تعبیر معروف، نسبت میان آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است) دروغ آن است که انسان سخنی خلاف واقع بگوید خواه درباره شخص بگوید یا چیزی، ولی تهمت و افترا آن است که نسبتی ناروا و غیر واقعی به کسی بدهد که در این صورت هم دروغ است و هم تهمت. مضمون همین آیه در آیه ۱۱۶ نحل نیز آمده است آنجا که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ». صفحه ۲۲۶ در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که همان آیه معروف مباحله است سخن از شاخه دیگری از دروغ یعنی دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است، که لعنت خدا را نصیب دروغ گویان کرده است، می فرماید: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به مهاججه و ستیز بر می خیزند به آنها بگو بیاید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می

نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله می کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم». (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعِلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). مباحله در اصل از ماده بهل (بر وزن سهل) به معنی رها کردن است و حتی در تعبیرات فارسی خود نیز این جمله را به کار می بریم که فلان کس را بهل کرده اند یعنی به حال خود رها نموده اند. و در تفسیرهای مذهبی مباحله به معنی آن است که دو گروه بر سر یک امر مذهبی در برابر هم قرار گیرند، و هر کدام درباره دیگری نفرین کند، نفرین هر کدام مؤثر واقع شد دلیل حقانیت او است، همان گونه که در صدر اسلام در میان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و مسیحیان نجران واقع شد، و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به همراه اهل بیتش (علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین (علیهم السلام)) به میعادگاه برای مباحله آمد، و آثار اجابت دعا را در چهره آنان دیدند، مسیحیان نجران عقب نشینی کردند و با پیغمبر اکرم از در مصالحه در آمدند که بحث آن را به طور مشروح در تفسیر نمونه ذیل همین آیه آورده ایم و اینجا نیاز به شرح آن نیست. منظور این است که تعبیر «فَنَجْعِلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» تعبیر فوق العاده ای است که عظمت گناه دروغ را بازگو می کند. صفحه ۲۲۷ آیات فوق که بخش مهمی از تأکیدهای قرآن در مورد زشتی دروغ و آثار شوم آن است به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این گناه از نظر اسلام، زشت و منفور و خطرناک است، و افراد با ایمان و جامعه اسلامی باید در برابر آن حساسیت کامل نشان دهند، و صحنه اجتماع را از لوث آن پاک کنند.

دروغ گویی در روایات اسلامی

اشاره

در روایات اسلامی تعبیرهای تکان دهنده ای درباره زشتی دروغ است که گلچینی از آن را ذیلا مطالعه می کنید: ۱- از بعضی از روایات استفاده می شود که دروغ کلید گناهان است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالَ وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَالْكَذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ تُخَادُونَ مَتَعَالَ بِرَأْيِ شَرِّ قَفْلِ هَائِي قَرَار دَادَه اسْت، وَ كَلِيد آن قَفْل ها شَرَاب اسْت (چرا که مانع اصلی زشتی ها عقل است و شراب عقل را از کار می اندازد) و دروغ از شراب هم بدتر است». (۱)

۲- در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) می خوانیم: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذْبُ» تمام پلیدی ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن اتاق، دروغ است». (۲) دلیل آن این است که انسان های گنهکار هنگامی که خود را در معرض رسوایی می بینند با دروغ گناهان خود را می پوشانند، و به تعبیر دیگر دروغ به آنها اجازه می دهد که انواع گناهان را مرتکب شوند، بی آنکه از رسوایی بترسند، در حالی که انسان راستگو ناچار است گناهان دیگر را ترک کند چرا که راست گویی به او اجازه انکار گناه را نمی دهد و ترس از رسوایی ها او را به ترک گناه دعوت می کند. حدیث معروف مردی که نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و آلوده انواع گناهان بود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) فقط از او پیمان گرفت که دروغ نگوید، و همین سبب شد که تمام گناهان را ترک کند شاهد گویای این مدعا است. (۳) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۳۳۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۶۹، صفحه ۲۶۳. ۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷. صفحه ۲۲۸. ۳- از احادیث دیگری استفاده می شود که دروغ با ایمان سازگار نیست، در حدیثی چنین می خوانیم: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ وَيَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ يَكُونُ كَذَابًا؟ قَالَ: لَا، لِأَنَّ بِيَامِرِ الْكَرِيمِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَرْسِدُنْدُ أَيَا انْصَانِ مَوْمِنٍ مُمْكِنٌ اسْت (احياناً) ترسو باشد؟ فرمود: آری. باز پرسیدند آیا ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: آری. پرسیدند آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه». (۱) همین مضمون به صورت دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است آنجا که فرمود: «لا

يَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَثْرَكَ الْكِذْبُ هَزْلَهُ وَجَدَهُ؛ انسان هیچ گاه طعم ایمان را نمی چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی». (۲) چرا دروغ با ایمان سازگار نیست؟ زیرا دروغ یا به خاطر آن است که انسان به منفعتی برسد یا از مشکلی رهایی یابد چنان که ایمان انسان قوی باشد می داند که خیر و شر به دست خدا است او است که می تواند گره کور مشکلات را بگشاید و او است که می تواند در برابر ناملایمات از انسان دفاع کند، و اگر انسان به این امر که شاخه ای از شاخه های توحید افعالی است اعتقاد داشته باشد چنین نیازی دارد که به دروغ متوسل گردد. ۴- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكِذْبُ بُدْتَرِينَ سَخْنٍ، دَرُوغٌ اسْت.» (۳) زیرا آثار مرگبار آن از هر سخن بدی بدتر است. ۵- باز در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) دروغ به عنوان بدترین گناهان معرفی شده می فرماید: «أَعْظَمُ الْخَطَايَا عِنْدَ اللَّهِ أَلْسَانُ الْكَاذِبِ وَشَرُّ النَّدَامَةِ نَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بُدْتَرِينَ گناهان نزد خدا (گناه) زبان دروغ گو است، و بدترین پشیمانی روز قیامت است.» (۴) ۶- در حدیث دیگری، دروغ سرچشمه فجور، سبب ورود در دوزخ شمرده شده است، پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ» از دروغ پرهیز چرا که دروغ به فجور دعوت می کند، و فجور به آتش دوزخ». (۱) پاورقی ۱. جامع السعادات جلد ۲، صفحه ۳۲۲. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، حدیث ۱۱. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۸۴. ۴. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۳، شبیه همین حدیث با کمی تفاوت در کتبات العمال از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است (کتب العمال، جلد ۳، صفحه ۶۱۹، حدیث ۸۲۰۳). صفحه ۲۲۹ ۷- دروغ با عقل سازگار نیست، همان گونه که در حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ؛ انسان عاقل دروغ نمی گوید هر چند به آن تمایل داشته باشد». (۲) ۸- دروغ فرشتگان رحمت را از انسان دور می کند، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذِبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلَكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ تَيْنٍ مَا جَاءَهُ بِهِ؛ هنگامی که یکی از بندگان دروغی بگوید فرشته به خاطر بوی تعفن که از آن دروغ بر می خیزد به اندازه یک میل از او دور می شود» (۳) (میل از یک کیلومتر بیشتر و از دو کیلومتر کمتر است). ۹- دروغ دریچه ای به سوی نفاق است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «إِنَّ الْكِذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است». (۴) زیرا انسان دروغگو خود را در چهره راستگو قرار می دهد در حالی که باطنش غیر از آن است، این دوگانگی ظاهر و باطن نوعی و نفاق، و دروغ یکی از کارهای شایع منافقان است. ۱۰- دروغ گو اعتماد مردم را از دست می دهد، چنان که در یکی از کلمات امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ قَلَبَتِ النَّفَّةُ بِهِ؛ کسی که به دروغ گویی شناخته شود، اعتماد مردم به او کم می شود». (۵) و نقطه مقابل این معنی نیز در کلمات آن بزرگوار آمده که فرمود: «مَنْ تَجَنَّبَ الْكِذْبَ صِدَّقَتْ أَقْوَالُهُ؛ کسی که از دروغ پرهیزد سخنانش پذیرفته می شود». (۶) ۱۱- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری که در کلمات قصار امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است و مردم را از دوستی با دروغگویان بر حذر داشته پایان می دهیم. فرمود: «وَأِيَّاكَ وَمَصَادِقَةَ الْكِذَابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَيُبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ؛ از دوستی با دروغگو پرهیز که مانند سراب است، دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می سازد». (و تو را گمراه می کند). (۱) پاورقی ۱. کتبات العمال، حدیث ۸۲۱۹. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۰۵. ۳. شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷. ۴. کتبات العمال، حدیث ۸۲۱۲. ۵. شرح غرر، جلد ۵، صفحه ۳۹۰. ۶. همان مدرک، صفحه ۴۶۱. صفحه ۲۳۰ از روایات بالا- به خوبی استفاده می شود که دروغ سرچشمه انواع گناهان و متزلزل کننده ارکان ایمان و بدترین سخنان و دعوت کننده به انواع معاصی و شاخه ای از شاخه های نفاق و پاره کننده رشته های اعتماد و اتحاد است، و درباره کمتر گناهی این همه نکوهش و مذمت دیده می شود. در اینجا نکات مهمی باقی مانده است که به طور فشرده به آن می پردازیم:

اشاره

گرچه آیات و روایاتی که در بالا آمد به قدر کافی پرده از روی این مسأله برداشت، ولی اهمیت موضوع تحلیل‌های بیشتری را در اینجا می‌طلبد. نخستین اثر زیان بار دروغ رسوایی و بی‌آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم است. ضرب‌المثل معروفی می‌گوید: دروغ گو حافظه ندارد، و تجربیات نشان می‌دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی‌توان پنهان داشت اگر مسأله بی‌اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مسأله مهمی باشد سرانجام واقعیت‌ها خود را نشان می‌دهد و راز دروغگو فاش می‌شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که واقع می‌شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیر قابل اجتناب، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می‌سازد. کسی که حادثه‌ای را به دروغ می‌سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کند و به خاطر بسپارد در بقیه‌ها می‌ماند. درست مانند داستان یوسف (علیه السلام) که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آنها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و یا مانند همسر عزیز مصر، هنگامی که به دروغ ادعا کرد یوسف (علیه السلام) به دنبال او دویده و قصد تجاوز به او را داشته است، فراموش کرده بود که در این ماجرا، پیراهن یوسف (علیه السلام) از عقب سر پاره شده که دلیل روشنی است بر دروغ زلیخا و اینکه او به دنبال یوسف (علیه السلام) دویده است. پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸. صفحه ۲۳۱ امروز بازپرسان آگاه به راحتی می‌توانند با سؤال‌های پی‌در پی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ‌گویی می‌تواند خود را از چنگال آن‌ها رهایی ببخشد. آری دروغ‌گو نمی‌تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سرانجام کارش رسوایی و بی‌آبرویی است. دیگر از آثار دروغ این است که انسان را به دروغ‌های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می‌کند، چرا که دروغ‌گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می‌شود دروغ‌های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند. سومین اثر زیان بار دروغ این است که به شخص دروغگو امکان می‌دهد که به طور موقت پرده‌ای بر خلافکاری‌های خود بیندازد در حالی که اگر راست می‌گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند. چهارمین اثر زیان بار دروغ این است که انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می‌سازد زیرا دروغ خود شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق است چرا که دروغگو خود را به چهره راست گویان در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می‌کند در حالی که درونش چیز دیگری می‌گوید این دوگانگی ظاهر و باطن به طور تدریج به سایر اعمال و رفتار او سرایت می‌کند و از او منافقی تمام عیار می‌سازد. صفحه ۲۳۲ در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «الْكَذِبُ يُؤَدِّي إِلَى النَّفَاقِ» دروغ انسان را به نفاق می‌کشاند. (۱) پنجمین اثر زیان بار آن این است اگر کسی شایستگی‌ها و لیاقت‌های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیش برد اهداف اجتماعی بهره‌گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی‌تواند از آن شایستگی‌ها بهره‌گیری کند، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با شک و تردید می‌شود. به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ‌گو با مرده یکسان شمرده شده است، می‌فرماید: «الْكَذَّابُ وَالْمَيِّتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الْتَّغَهُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُؤْتَقْ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ» دروغگو با مرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغ‌بودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است. ششمین پیامد زیانبارش این است که انسان با استفاده از ابزار دروغ می‌تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه‌توز و بخیل هر کدام به وسیله دروغ می‌توانند حسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری

از گناهان دیگر، مثلاً هنگامی که کسی از او تقاضای وام می‌کند به دروغ می‌گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می‌کنند به خاطر حسد و کینه توزیش می‌گوید آن شخص آدم بی‌اعتباری است، در حالی که در واقع مرد معتبری است. هفتمین اثر زیانبار آن که در علوم و دانش‌ها ظاهر می‌گردد این است که اگر افراد محقق در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب‌های علمی خود را از اعتبار می‌اندازند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی نخواهد ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می‌شود. پاورقی ۱. شرح غرالحکم، جلد ۱، صفحه ۳۱۰. صفحه ۲۳۳ و آثار زیانبار دیگری که با دقت در زندگی دروغگویان می‌توان به آن پی برد. اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مرتب می‌شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. از جمله این که: فرشتگان از انسان دور می‌شوند همان گونه که قبلاً در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خواندیم: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلَكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَهُ بِهِ» هنگامی که انسان دروغی بگوید فرشته از او دور می‌شود به اندازه یک میل به خاطر بوی بدی که از عمل او برمی‌خیزد». (۱) دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می‌سازد، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكِذْبَ فَيَحْرِمُ بِهَا صَلَاةَ اللَّيْلِ، فَإِذَا حُرِمَ صَلَاةُ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرَّزْقُ» گناه انسان دروغی می‌گوید و از نماز شب محروم می‌شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می‌شود از روزی (وسیع) محروم می‌گردد». (۲) دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می‌شود همان گونه که درباره روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «فَإِذَا صُمْتُمْ فَأَحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِ الْكِذْبِ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ» هنگامی که روزه می‌گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه‌آلود) فرو گیرید». (۳) این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می‌کاهد. دیگر این که دروغ گفتن گناه سبب می‌شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْوَلَاءُ حَبِسَ الْمَطْرُ» هنگامی که زمامداران دروغ بگویند باران قطع می‌شود». (۴) بعضی آثار برای دروغ در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری، از جمله از روایات متعددی استفاده می‌شود که دروغ از روزی انسان می‌کاهد و سبب فقر و تنگدستی می‌شود. پاورقی ۱. نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۰. ۳. وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۱۱۹، حدیث ۱۳. ۴. مسند الامام الرضا (علیه السلام)، جلد ۱، صفحه ۲۸۰. صفحه ۲۳۴ در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «اغْتِيَاذُ الْكُذْبِ يُورِثُ الْفَقْرَ» عادت کردن به دروغ گویی سبب فقر و تنگدستی است». (۱) و در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم: «الْكُذْبُ يُنْقِصُ الرَّزْقَ» دروغ از روزی انسان می‌کاهد». (۲) این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی، چرا که دروغگو اعتماد مردم را از دست می‌دهد و باز دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می‌شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی او می‌شود.

انگیزه های دروغ

دروغ مانند سایر صفات رذیله سرچشمه های مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است: ۱- ضعف ایمان و اعتقاد. چرا که اگر دروغگو به علم و قدرت خداوند و وعده های او اعتماد کافی داشته باشد هرگز برای رسیدن به اموال دنیا یا تحصیل جاه و مقام، دروغ نمی‌گوید و موفقیت خود را در دروغ گویی نمی‌بیند. از فقر نمی‌ترسد، از پراکنده شدن مردم و بر باد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس ندارد و مقام و قدرت را از سوی خدا می‌داند و برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی‌شود. لذا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «جَاءُوا الْكُذْبَ فَإِنَّ الْكُذْبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ» از دروغ کناره گیری کنید، چرا که دروغ از ایمان جدا

است» (۳) ۲- دیگر از سرچشمه های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است، افرادی که گرفتار این ضعف ها هستند، برای پوشاندن ضعف خود متوسل به دروغ می شوند. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ کسی دروغ نمی گوید مگر به خاطر بی ارزش بودن خودش در نظر خویش» (۴) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۱. ۲. میزان الحکمه، حدیث ۱۷۴۶۳. ۳. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۸۶. ۴. کنز العمال، حدیث ۸۲۳۱ (جلد ۳، صفحه ۶۲۵). صفحه ۲۳۵ ۳- بسیار می شود که حسد و بخل و تکبر و خود برتر بینی و عداوت نسبت به افراد سرچشمه دروغ گفتن و تهمت زدن نسبت به آنها می شود، و یا دروغ گفتن درباره خویش به خاطر کبر و غرور، و تا این سرچشمه ها گرفته نشود، دروغ هم ادامه خواهد یافت. منافقان نیز برای پوشاندن چهره واقعی خود به دروغ متوسل می شوند همان گونه که قبلا به آن اشاره شد. ۴- بیماری های اخلاقی جامعه و انحراف از مسیر حق و آلودگی به انواع گناهان سبب تشویق عده ای به دروغ می شود، تا آنجا که می گویند اگر به دروغ متوسل نشویم زندگی کردن در این اجتماع برای ما مشکل است، و یا کسب و تجارت ما می خوابد. ۵- علاقه شدید به دنیا و حفظ مقامات آن نیز یکی دیگر از عوامل مهم شیوع دروغ - حتی دروغ بر خدا و پیامبر - می گردد. در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) فرمود: «وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحْفَىٰ مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكِبْرِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ بعد از من زمانی برای شما فرا می رسد که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش نیست».

طرق درمان دروغ

برای ریشه کن کردن این صفت رذیله (دروغ گویی) از همان طریقی باید وارد شد که در طریق درمان سایر رذایل اخلاقی وارد می شویم؛ یعنی نخست به سراغ ریشه ها برویم، چرا که تا ریشه ها قطع نشود، این نهال شوم همچنان پابرجاست. اگر انگیزه دروغ گویی ضعف ایمان نسبت به توحید افعالی است، باید پایه های ایمان را تقویت کرد، خدا را قادر بر همه چیز دانست، رزق و روزی و موفقیت و عزت و آبرو را به دست او بدانیم، تا ضعف هایی که سبب توسل به دروغ می شود برطرف گردد. و اگر انگیزه آن حسد و بخل و کبر و غرور است باید به درمان آنها پرداخت و به یقین اگر این ریشه ها تدریجاً قطع شود، چیزی جز صداقت و راستی باقی نخواهد ماند. صفحه ۲۳۶ و از سوی دیگر باید روی پیامدهای سوء زیانبار دروغ که سبب تیره روزی و بدبختی و رسوایی در دنیا و آخرت می شود اندیشید، و به یقین هر کس در این ها که به طور مشروح سابقاً بیان کردیم، به ویژه در روایات پر محتوایی که در این زمینه وارد شده درست بیندیشد تأثیر مهم بازدارنده ای دارد. و اگر اشخاصی که مبتلا به این رذیله اخلاقی هستند از دوستان ناباب و دروغگو و محیط هایی که آنها را به دروغ تشویق می کند بپرهیزند سریع تر درمان می شوند، همان گونه که پرهیز از افراد آلوده به بیماری های جسمی و محیط های آلوده به میکرب بیماری ها سبب سرعت بهبود این بیماری خواهد شد. رهبران جامعه و بزرگ خانواده نیز نقش مؤثری می تواند در عادت دادن مردم به راست گویی داشته باشند چرا که وقتی افراد یک جامعه یا اعضاء خانواده چیزی جز صدق و راستی از بزرگترها نینند به سرعت به صدق و راستی روی می آورند و به عکس، یک دروغ که از آنان صادر شود زمینه های آلودگی جامعه یا خانواده را به این صفت رذیله فراهم می سازند. در ضمن نباید طرق دروغگویی را به مردم یاد داد، در حدیثی می خوانیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَا تَلْفَنُوا النَّاسَ فَيَكْذِبُونَ فَإِنَّ بَيْنِي وَعُقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا إِنَّ الدُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ فَلَمَّا لَقْنَهُمْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدُّبُّ. قَالُوا أَكَلَهُ الدُّبُّ؛ هرگز تلقین دروغ به مردم نکنید، چرا که فرزندان یعقوب (تا آن زمان) نمی دانستند که گرگ ممکن است انسان را بخورد، هنگامی که پدرشان یعقوب به آنها (سفارش کرد مراقب یوسف باشند و) گفت من از این بیم دارم که گرگ او را بخورد (آنها یاد گرفتند و) گفتند یوسف را گرگ

خورد (در حالی که دروغ می گفتند و یوسف در چاه کنعان بود)». (۱) آری این ترک اولی بهانه ای به دست پسران یعقوب داد. پاورقی ۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶۲۴، حدیث ۸۲۲۸. صفحه ۲۳۷ ایجاد شخصیت در افراد، یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ است زیرا همان گونه که در گذشته اشاره کردیم یکی از عوامل مهم دروغ گویی احساس حقارت و کمبود شخصیت است، و دروغ گو می خواهد با لاف زدن آن را جبران کند، و اگر احساس کند صاحب استعدادها و نیروهایی است که با پرورش آن می تواند به مقامات عالی در جامعه برسد نیازی به توسل جستن به دروغ برای ایجاد شخصیت کاذب در خود نمی بیند. به ویژه اگر به آنها توجه داده شود که راستگویان و صدیقان در پیشگاه خدا در صف انبیاء و شهیدان هستند و رفیق و همنشین آنان در قیامت خواهند بود به یقین برای ترک دروغ و اقبال به راست گویی تشویق خواهند شد، قرآن کریم می فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ۗ وَكَسَىٰ كَذِبًا أَنْ يَدْعُوا بِهِ قَوْمًا طَاعُوا ۚ لَا يَسْعَىٰ عَلَيْهِمْ حِسَابُ يَوْمَئِذٍ سَاعًا ۗ» (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیق های خوبی هستند». (۱) این نکته نیز قابل توجه است که نفوذ صفت زشت دروغگویی مانند صفات دیگر در وجود انسان از جاهای ساده و کوچک شروع می شود و تدریجاً انسان را به دروغ های خطرناک می کشاند همان گونه که امام سجاد (علیه السلام) فرمود: «اتَّقُوا الْكُذْبَ فِي صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ ۗ» از دروغ بپرهیز خواه کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی، چرا که انسان هنگامی که در موضوعات کوچک دروغ بگوید جرئت می کند که دروغ بزرگ هم بگوید». (۲)

استثنائات دروغ

با این که دروغ از مهمترین گناهان است و خطرات زیادی برای هر انسانی از نظر مادی و معنوی، فردی و اجتماعی دارد، ولی باز هم مواردی دارد که به صورت استثناء در روایات اسلامی و سخنان فقها و علمای اخلاق به پیروی از آن احادیث آمده است. پاورقی ۱. نساء، آیه ۶۹. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۵. این موارد عمدتاً عبارتند از: ۱- دروغ برای اصلاح ذات البین؛ ۲- دروغ برای اغفال دشمن در میدان جنگ؛ ۳- در مقام تقیه؛ ۴- برای دفع شر ظالمان؛ ۵- در تمام مواردی که جان و ناموس انسان به خطر می افتد و برای نجات از خطر راهی جز توسل به دروغ نیست. تمام موارد را می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است فی المثل انسان در چنگال جمعی متعصب و بی منطق و بی رحم گرفتار می شوند و از مذهب او سؤال می کنند اگر حقیقت بگوید فوراً خون او را می ریزند عقل و شرع در اینجا اجازه می دهند که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شر آنها نجات دهد. یا در مواردی که اختلاف شدیدی در میان دو نفر بروز کرده و انسان می تواند با گفتن دروغی (مثلاً فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می گفت) صلح و صفا و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی متوسل به دروغ شود، و این استثنائات ضروری را دستاویزی برای توسل به دروغ سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید. در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میته) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود. دلیل این استثنائات علاوه بر قاعده عقلی بالا (قاعده اهم و مهم) روایات متعددی است که منابع مختلف اسلامی از معصومین (علیهما السلام) نقل شده است. صفحه ۲۳۹ در حدیث معروفی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ ۗ هَيْجَ حَرَامِي الْهَيِّ نَيْسَ مَكْرٍ أَيْنَ كَمَا خَدَّوْنَ أَنْ رَأَىٰ كَسَىٰ كَذِبًا»

مضطر شده است حلال فرموده». (۱) ۲- از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که می گوید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِخْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَنَجِّ أَحَاكَ مِنَ الْقَتْلِ؛ سوگند دروغ به نام خدا یاد کن و برادرت را از کشته شدن (به ناحق) نجات ده». (۲) ۳- در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآله) آمده است که فرمود: «كُلُّ الْكُذْبِ يَكْتُبُ عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا رَجُلٌ كَذَبَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ يُصْلِحُ بَيْنَهُمَا؛ هر دروغی در نامه عمل انسان نوشته می شود، مگر کسی که دروغ در میان دو نفر بگوید تا میان آن دو صلح برقرار گردد». (۳) ۴- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْكَذِبُ مَذْمُومٌ إِلَّا فِي أَمْرَيْنِ دَفَعُ شَرَّ الظَّلَمَةِ وَاصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ؛ دروغ نکوهیده است مگر در دو چیز، دفع شر ظالمان و اصلاح ذات البین». (۴) ۵- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده است: «كُلُّ الْكُذْبِ مَكْتُوبٌ كِذْبًا لَا مَحَالَةَ إِلَّا أَنْ يَكْذِبَ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبِ فَإِنَّ الْحَرْبَ حُدُوعَةٌ أَوْ يَكُونُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ شَحْنَاءَ فَيُصْلِحُ بَيْنَهُمَا أَوْ يُحَدِّثُ امْرَأَتَهُ يُرَضِّيَهَا؛ تمام دروغ ها حتماً دروغ نوشته می شود، مگر این که انسان در جنگ دروغ بگوید، زیرا (یکی از طرق پیروزی در) جنگ فریب (دشمن) است، یا در میان دو نفر کینه و عدواتی باشد و او (به وسیله دروغ) میان آنها صلح و آشتی برقرار سازد، یا با همسرش سخن می گوید (که واقعیت ندارد) به خاطر این که او را راضی کند». (۵) منظور از جمله اخیر این نیست که انسان هر چه بخواهد به همسرش دروغ بگوید بلکه ناظر به مواردی است که همسر انسان توقعات نابجایی دارد، که در پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۸۴. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۴، (حدیث ۴ باب ۱۲ از کتاب الایمان). ۳. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۵. ۴. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳. ۵. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۵. صفحه ۲۴۰ امکانات شوهر نمی گنجد، او با وعده دروغین، سر و صدای او را خاموش می کند، و ای بسا با گذشت زمان فراموش می شود، و درگیری و منازعه ای پیش نخواهد آمد. این معنی در مورد توقعات غیر منطقی شوهر نیز صادق است، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است. (۱)

راه فرار از دروغ (توریه)

توریه (بر وزن توصیه) به سخنی گفته می شود که شنونده از آن چیزی می فهمد و گوینده از آن چیز دیگری را اراده می کند، یا به تعبیر دیگر سخنی است دو پهلو، که عبارت تاب هر دو معنی را دارد، و افرادی که مقید به پرهیز از دروغ هستند گاه به آن متوسل می شوند، تا هم دروغ نگفته باشند و هم شنونده از اسرار آنها آگاه نشود. مثال های زیر می تواند این معنی را کاملاً روشن کند: ۱- کسی از دیگری سؤال می کند آیا این کار خلاف را تو کرده ای؟ او در جواب می گوید استغفرالله پناه به خدا می برم (شنونده از این سخن نفی آن کار را می فهمد در حالی که گوینده منظورش استغفار از عمل خلافی بوده است که انجام داده است). ۲- کسی از دیگری سؤال می کند فلان کس نزد تو از من بدگویی کرد، او می گوید: مگر چنین چیزی ممکن است (شنونده از این جواب نفی آن کلام را می فهمد، در حالی که منظور گوینده از آن کلام تنها یک استفهام بود). ۳- کسی در خانه دیگری می آید و می گوید: فلان کس خانه است؟ او اشاره به پشت در خانه می کند می گوید اینجا نیست (شنونده تصور می کند در خانه نیست، در حالی که گوینده منظورش پشت در خانه بوده است). ۴- از یکی از دانشمندان سؤال کردند، جانشین بلافضل پیامبر (صلی الله علیه وآله) که بود؟ او که در شرائطی بود که نمی بایست عقیده خود را صریحاً بیان کند در جواب گفت: «مَنْ بَنَتْهُ فِي بَيْتِهِ؛ آن کس که دخترش در خانه او بود» (شنونده چنین فکر می کرد که منظورش این است کسی که دخترش در خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود یعنی ابوبکر) ولی منظور گوینده این بود آن کسی که دختر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فاطمه زهرا (علیها السلام) در خانه او بود، یعنی علی (علیه السلام). پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۴۳. ۲. در داستان سعید بن جبیر و حجاج می خوانیم هنگامی که حجاج از او سؤالاتی کرد، می خواست بهانه ای برای قتل او بتراشد، پرسید تو مرا چگونه آدمی می دانی؟ گفت: انت

عادل (عادل در لغت عرب دو معنی دارد یکی به معنی عدالت پیشه و دیگر به معنی شخص کافر است که عدیل و شریک برای خدا قائل است، همان گونه که قرآن می گوید: «تُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می دهند». (۱) از آنچه در بالا آمد روشن شد که توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد. و از اینجا روشن می شود در مواردی که به خاطر ضرورت های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ پرهیزد، بنابراین دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به اصطلاح علمی مندوحه ای در کار نباشد. و از اینجا روشن می شود این که افرادی مانند غزالی توریه را مصداق کذب می دانند، ولی می گویند میزان زشتی و فساد آن از کذب های معمولی کمتر است درست نیست، مگر این که توریه را طور دیگری تفسیر کرده باشد که واقعاً مصداق دروغ باشد. به هر حال زشتی و فساد دروغ به قدری زیاد است که انسان تا ممکن است باید از آن پرهیزد، هر چند از طریق توسل به توریه باشد. مواردی از سخنان انبیاء در قرآن مجید دیده می شود که در روایات اسلامی آنها را به عنوان توریه معرفی کرده اند نه دروغ. مانند گفتگوی ابراهیم (علیه السلام) با بت پرستان بابل که وقتی از او سؤال کردند تو این بلا را بر سر خدایان ما آورده ای، او در پاسخ گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (ابراهیم) گفت بلکه این کار را بزرگشان کرده است از آنها پرسید اگر سخن می گویند». (۱) پاورقی ۱. انعام، آیه ۱. صفحه ۲۴۲ گرچه شنونده از این عبارت ممکن است چنین بفهمد که ابراهیم بت شکنی را به بت بزرگ نسبت داده است، ولی جمله «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (اگر آنها سخن می گویند) به عنوان شرط برای این نسبت قرار داده شده، یعنی اگر آن ها می توانند حرف بزنند کار آن بت بزرگ است. همچنین جمله «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» شما سارق هستید» (۲) که کارگزاران یوسف (علیه السلام) به برادران گفتند با توجه به آیات قبل از آن چنین در ذهن منعکس می کند که آنها پیمانانه شاه را دزدیده بودند، در حالی که منظورشان سرقت یوسف (علیه السلام) از پدر در کنعان بود. کوتاه سخن این که توریه و گفتن سخنان دو پهلو هرگز مصداق کذب نیست هر چند مخاطب به خاطر ذهنیتش چیزی از آن می فهمد که با واقعیت مطابقت ندارد، اما متکلم منظورش مفهوم صحیح و درستی است و آنها که مقیاس صدق و کذب را ظاهر کلام می دانند، نه مراد و مقصود گوینده ممکن است توریه را نوعی دروغ خفیف بدانند در حالی که چنین نیست، معیار صدق و کذب، مراد و مقصود گوینده است که قابل تطبیق بر محتوای عبارت باشد. مثلاً کسی از دیگری می پرسد: این لباس را فلان کس به شما اهدا کرده است؟ مخاطب که مایل نیست این مطلب را صریحاً نفی کند در جواب به صورت توریه می گوید: خدا او را عمر دهد. ای بسا شنونده از این سخن چنین استنباط کند که آری او به من داده است در حالی که گوینده چنین قصدی را نداشته است، تنها دعایی در حق او کرده است. پاورقی ۱. انبیاء، آیه ۶۳. ۲. یوسف، آیه ۷۰. صفحه ۲۴۳

۹. وفای به عهد و پیمان شکنی

اشاره

بارها گفته ایم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتمادی است که افراد به یکدیگر دارند و هر چیزی که این اعتماد و همبستگی را تقویت کند مایه سعادت و پیشرفت جامعه است و هر کار بر آن لطمه وارد کند، عامل شکست و بدبختی است. از مهمترین اموری که اعتماد عمومی و خصوصی را شکوفا می کند وفای به عهد و پیمان است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود و به عکس، پیمان شکنی از بدترین رذایل اخلاقی است. لزوم وفای به عهد جزء سرشت و فطرت انسان ها است، و به تعبیر دیگر از فطریات انکارناپذیر است. فطریات اموری هستند که هر انسانی آن را درک می کند و می پذیرد بی آنکه نیاز به دلیل و برهانی

داشته باشد، خوبی عدالت، زشتی ظلم و همچنین اهمیت وفای به عهد و ناپسند بودن پیمان شکنی، جزء واضح ترین فطریات هر انسان است که هر کس با مراجعه به وجدان خویش آن را درک می کند و بر آن صحه می گذارد. به همین دلیل در میان تمام اقوام و ملل اعم از آنها که صاحب دین و آیینی هستند یا از دین و مذهب بیگانه اند، پایبندی به عهد و پیمانها لازم شمرده می شود، حتی پیمان شکنان سعی می کنند بهانه و دستاویزی برای کار خود پیدا کنند تا به پیمان شکنی متهم نشوند، و اعتبار آنان از بین نرود، زیرا می دانند اگر مردم آنها را به پیمان شکنی بشناسند هیچ کس برای قول ها و وعده ها و تعهدات آنها ارزشی قائل نخواهد شد، و پشتیبانی مردم را در همه چیز از دست می دهد. صفحه ۲۴۴ حتی در میان اقوام جاهلی پایبندی به عهد و پیمان از وظائف حتمی شمرده شده و سعی داشتند تا می توانند عهد و پیمان خود را نشکنند، در آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مسأله به صورت گسترده ای مطرح شده و با قوی ترین تعبیرات و بیان ها بر لزوم وفای به عهد تأکید شده است. و از پیمان شکنان سخت نکوهش به عمل آمده است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و بخشی از آیات قرآن را در این زمینه یاد آور می شویم: ۱- وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا. (بقره - ۱۷۷) ۲- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون - ۸) (معارج - ۳۲) ۳- وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. (اسراء - ۳۴) ۴- بَلَىٰ مَرِنَ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (آل عمران - ۷۶) ۵- إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (توبه - ۴) ۶- وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا. (نحل - ۹۱) ۷- وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ. (اعراف - ۱۰۲) ۸- أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا بَدَّهٖ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. (بقره - ۱۰۰) صفحه ۲۴۵

ترجمه

۱- ... و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند. ۲- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند. ۳- ... و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود! ۴- آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خداوند او را دوست می دارد زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد. ۵- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد! ۶- و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است. ۷- و بیشتر آنها را بر سر پیمان خود نیافتیم (بلکه) اکثر آنها را فاسق و گنهکار یافتیم! ۸- و آیا چنین نیست که هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور افکندند (و مخالفت کردند) آری بیشتر آنان ایمان ندارند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه از آیات فوق که سخن از ریشه و اساس همه نیکیها است به بیان شش عنوان پرداخته نخست از ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و پیامبران و کتاب آسمانی سخن به میان آورده و بعد به مسأله انفاق فی سبیل الله (انفاقهای مستحبی) و بر پاداشتن نماز و ادای زکات اشاره می کند و در پنجمین عنوان سخن از وفای به عهد و در ششمین عنوان به اهمیت صبر و استقامت در برابر مشکلات زندگی و حوادث میدان جنگ می پردازد و در مورد وفای به عهد چنین می گوید: «و کسانی که به عهد خویش هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند» (وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا). صفحه ۲۴۶ این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد از نظر اسلام و قرآن آنقدر اهمیت دارد که همردیف ایمان به خدا و نماز و زکات است. با توجه به اینکه ماده اصلی «وفا» این است که چیزی به حد کمال و تمام برسد، هنگامی که کسی به عهد و پیمان خود عمل کند این واژه درباره او به کار می رود و «وَفَى

بِعَهْدِهِ» یا «أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ» گفته می‌شود (بنابراین ثلاثی مجرد و مزید این واژه هر دو یک معنی می‌دهد). واژه «عهد» در اصل به معنی «سرکشیدن» و «پاسداری» از چیزی است و به همین دلیل به قراردادهائی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود عهد گفته می‌شود. این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن هیچ قید و شرطی برای وجوب وفای به عهد در این آیه قائل نشده است، بنابراین هم عهدهای الهی را شامل می‌شود و هم عهد و پیمانهای مردمی را، خواه در برابر مسلمانان باشد یا غیر مسلمانان یعنی مادام که آنها به عهد و پیمان خود پایبند باشند مسلمین نیز باید عهد و پیمانهای که با آنان دارند رعایت کنند. در دومین آیه که در شرح صفات مؤمنان راستین آمده است و با «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» شروع می‌شود، به هفت وصف از مهمترین و اساسی ترین صفات مؤمنان اشاره شده که در بیان پنجمین و ششمین صفت می‌فرماید: آن‌ها کسانی هستند که نسبت به امانت‌ها و عهد و پیمانشان رعایت می‌کنند (و به آن پایبند هستند) (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ). در این آیه که در دو سوره قرآن بی‌کم و کاست آمده است امانت و عهد در کنار یکدیگر قرار گرفته که شاید به این اشاره باشد که امانت‌ها نوعی عهد و پیمانند، همان گونه که پیمان‌ها نوعی امانت است. تعبیر به «رعایت» که از واژه «راعون» استفاده می‌شود چیزی بیش از مفهوم وفای به عهد را می‌رساند، زیرا رعایت و مراعات به معنی مراقبت کامل از چیزی است تا هیچ گونه آسیبی به آن نرسد، شخصی که امانتی را پذیرفته، یا عهد و پیمانی با کسی بسته باید چنان مراعات کند که هیچ گونه آسیبی به امانت و عهدش نرسد. صفحه ۲۴۷ البته هم امانت مفهوم بسیار وسیعی دارد و هم عهد و پیمان که در پایان این بحث اشاره خواهیم کرد. در سومین آیه درباره مسأله لزوم وفای به عهد به تعبیر تازه‌ای برخورد می‌کنیم می‌فرماید: به عهد خود وفا کنید که از عهد سؤال می‌شود» (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا). مفسران برای جمله «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند، یکی همان است که در ترجمه فارسی آن در بالا اشاره شد که انسان مسئول است و عهد «مسئول عنه» است یعنی درباره وفای به عهد از انسان‌ها سؤال می‌شود. دیگر این که از خود عهد و پیمان سؤال می‌شود، همان گونه که از مؤؤدَّة (نوزادان زنده به گور شده) سؤال می‌شود، گویی این‌ها موجوداتی زنده و عاقلند و از خودشان سؤال می‌شود که آیا حق آنها ادا شده است یا نه؟ و این یک نوع معنی مجازی است که برای تأکید گفته شده است. ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. در ضمن باید توجه داشت که در سوره اسراء از آیه ۲۲ تا ۳۹ بخشی از مهمترین احکام اسلامی بیان شده، از توحید گرفته تا مسأله حق پدر و مادر، و از مسأله قتل نفس گرفته تا زنا و خوردن اموال یتیمان، و از وفای به عهد گرفته تا مسؤولیت‌هایی که چشم و گوش و دل بر عهده دارند، و این امر نشان می‌دهد که مسأله وفای به عهد در چارچوبه اساسی‌ترین احکام اسلام قرار گرفته است. و جالب این که در پایان این احکام می‌فرماید: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبِّكَ مِنَ الْحِكْمِ» (این احکام مهم) از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است». صفحه ۲۴۸ در چهارمین آیه بعد از آنکه از گروهی از اهل کتاب که رعایت امانت نمی‌کنند نكوهش به عمل آورده می‌افزاید: آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد) چرا که خداوند پرهیزکاران را دوست می‌دارد. (بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ). در اینجا وفای به عهد هم‌ردیف تقوا شمرده شده، تقوایی که بهترین زاد و توشه انسان در قیامت و سبب ورود در بهشت و معیار شخصیت و مقام انسان در پیشگاه خدا است. این تعبیر نشان می‌دهد که وفای به عهد یکی از شاخه‌های مهم تقوا است و تعبیر آیه درباره این دو از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است. در پنجمین آیه مورد بحث سخن از احترام گذاردن به پیمان‌هایی است که مسلمین با مشرکین داشتند، و دستور می‌دهد مادام که آنها به پیمانشان وفادار باشند شما نیز پیمان شکنی نکنید (هر چند طرف مقابل شما جماعت مشرک باشد) می‌فرماید: (اعلام برائت از مشرکین برای همه آنها است) مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و در حق شما چیزی از آن نکاستند، و احدی را بر ضد شما تقویت نکردند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد. (إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحِدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ). می‌دانیم در مراسم برائت از مشرکان که در سال نهم

هجرت و بعد از فتح مکه و استقرار اسلام و استقرار مسلمین در سرزمین حجاز ثابت شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور داد که علی (علیه السلام) در مراسم حج آیات نخستین سوره براءت را در برابر همه بخواند، و اعلام کند که همه مشرکان باید تکلیف خود را تا چهار ماه روشن کنند، یا آئین بت پرستی را رها کرده و در سایه توحید اسلامی قرار گیرند، و یا از ورود به مسجد الحرام خودداری کنند، و اگر پس از انقضاء چهار ماه، دست از بت پرستی نکشند، آماده پیکار گردند صفحه ۲۴۹ ولی با این همه عهد و پیمان، گروهی از مشرکان را که نسبت به پیمان خود پایبند و وفادار بودند محترم می شمرد، و به آنان تا پایان مدت پیمانشان مهلت می دهد. هنگامی که استثناء این گروه را در کنار لحن شدید آیات آغاز سوره توبه نگاه می کنیم به اهمیت وفای به عهد در اسلام آشنا می شویم و در ضمن این استثناء نشان می دهد که اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عهد و پیمان گروه های دیگری را الغا فرمود، تنها به این دلیل بوده است که پیمان شکنی را آنان آغاز کرده اند، و گرنه دلیلی نداشت که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) میان آنها و دیگران فرقی بگذارد. در آن روز چهار موضوع به وسیله علی (علیه السلام) به همه مردم در مراسم حج اعلام شد: ۱- الغای پیمان های مشرکان پیمان شکن. ۲- عدم حق شرکت مشرکان در مراسم حج در سال آینده. ۳- ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا. ۴- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه، که در آن زمان در میان عده ای معمول بود. به هر حال با توجه به این که این ماجرا بعد از فتح مکه واقع شد و مسلمانان بر تمام آن منطقه سلطه داشتند، و هیچ قدرتی توان مقابله با آنها را نداشت و در عین حال پیمان گروهی از مشرکان، محترم شمرده شد روشن می شود که مسأله وفای به عهد در هیچ شرایطی قابل اغماض و انکار نیست. (۱) جالب این که مدت پیمان این گروه (که طایفه بنی خزیمه بودند) ده سال از صلح حدیبیه بود، که در آن زمان حداقل هفت سال از آن باقی مانده بود، و مسلمین پیمان آنها را تا پایان آن مدت تحمل کردند، با این که مسأله شرک و موضع شدیدی که اسلام در برابر آن داشت، چیزی بود که می بایست قاعدتاً در آن تحمل نشود. پاورقی ۱. شرح بیشتر پیرامون تفسیر آیات نخستین سوره براءت را در جلد نهم پیام قرآن صفحه ۲۸۸ به بعد مطالعه کنید. صفحه ۲۵۰ در ششمین آیه خطاب به همه مسلمانان کرده و می فرماید به پیمان الهی - هنگامی که پیمان بستید - وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تأکید آن نشکنید (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...). در اینکه مراد از عهد الله (پیمان الهی) در این آیه چیست در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی پیمان هایی که مردم با خدا می بستند یا بیعتی که با پیغمبر او کرده بودند می دانند در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که منظور همه پیمان ها با همه انسان ها یا با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، و بنابراین مفهوم عامی دارد، زیرا خداوند دستور داده است به آن عمل شود، بنابراین یک نوع پیمان الهی محسوب می شود، و یا منظور پیمان هایی است که در سایه نام خدا با افراد بسته می شود، شبیه قسم هایی که انسان به نام خدا نسبت به انجام تعهدی در برابر دیگران یاد می کند. به هر حال مفهوم آیه عام باشد یا خاص دلیلی بر اهمیت وفای به عهد از دیدگاه اسلام و قرآن است. جالب این که بعد از آن که قرآن در این آیه مسأله وفای به عهد و سوگندها را مورد تأکید قرار می دهد، به دنبال آن می فرماید: «همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تابیده خود را پس از محکم شدن، و او می تایید (شما هم نسبت به سوگندهایتان چنین نباشید) و سوگند (و عهد) خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي تَفَضَّتْ عَرْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ). از این تعبیر چنین استفاده می شود که عدم پایبندی به سوگند و عهد و پیمان نوعی سبک مغزی و حماقت است. و همچنین استفاده از پیمان ها و سوگندها برای خیانت و تقلب و فساد. دلیل آن هم روشن است، اگر ارکان وفای به عهد و پیمان در جامعه متزلزل شود، همه در آتش بی اعتمادی خواهند سوخت و پیمان شکنان در واقع تیشه بر ریشه خود می زنند، کاری که هیچ عاقلی نباید مرتکب آن شود. و از آنجا که گاهی افراد و گروه های قوی تر به خود اجازه می دهند که به بهانه های واهی پیمان خود را بشکنند، و خود را از زیر بار تعهدات فردی و اجتماعی برهاند قرآن مجید با جمله «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» در ذیل آیه بالا- اشاره به این حقیقت کرده و می گوید: اگر گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است، مبادا پیمان خود را بشکنند، (چرا که) آنها نیز سرانجام

گرفتار زیان و خسران خواهند شد، و دیگران به هنگام قوت و قدرت با آنها همان معامله خواهند کرد که آنها با افراد ضعیف تر انجام دادند. صفحه ۲۵۱ این آیه نه تنها پیمان های فردی بلکه پیمان های جمعی و جهانی را نیز در بر می گیرد، و تعبیر «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» اشاره به همین است. در هفتمین آیه بعد از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین و بخشی از نقاط ضعف و انحراف آنها اشاره به دو گناه مهم آنها می کند می فرماید: (آنها افراد پیمان شکن بودند) و ما برای اکثر آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم بلکه اکثر آنها را فاسق و خارج از اطاعت فرمان یافتیم (و ما وَجَدْنَا لَكُمْ كَثِيرًا مِنْ عَهْدٍ وَأَنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَ هُمْ لَفَاسِقِينَ). این عهد و پیمان عمومی که خداوند از امت های پیشین گرفته بود و اکثرشان آن را شکستند، و نسبت به آن وفادار نماندند کدام عهد و پیمان بوده است در میان مفسران در این زمینه گفتگو بسیار است، گاه گفته می شود منظور عهد و پیمان فطری است که خداوند به حکم آفرینش فطرت از همه بندگان خود گرفته است که بر مسیر توحید و تقوا ثابت قدم بمانند، به علاوه هنگامی که به آنها عقل و هوش و چشم و گوش داد مفهومی این بود که وظیفه دارند چشم و گوش خود را باز کنند و درهای عقل و هوش را به روی حقایق بگشایند و در برابر آن تسلیم باشند. و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمان هایی باشد که پیامبران در آغاز دعوت خود از مردم می گرفتند، ولی بسیاری آن را در آغاز می پذیرفتند و سپس می شکستند. صفحه ۲۵۲ و ممکن است اشاره به همه پیمان های بالا- اعم از فطری و تشریحی باشد. به هر حال آیه بالا گواه بر این حقیقت است که مسأله پیمان شکنی و عدم پایبندی به عهدها، یکی از عوامل مؤثر بدبختی همه امت ها بوده است، همان گونه که در دنیای امروز نیز چنین است تا ضعیف و ناتوانند طرفدار عهد و پیمانند و همین که قدرتمند شدند عهد و پیمانی را به رسمیت نمی شناسند، و زور و قلدری معیار رابطه آنها با دیگران است. در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث بعد از ذکر بخشی از جنایات یهود و عوامل آن می فرماید: آیا هر بار آنها عهد و پیمانی با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بستند جمعی از آنان، آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند، آری اکثر آنها ایمان نمی آوردند (و این پیمان شکنی نیز بخشی از کفر و بی ایمانی آنها را تشکیل می دهد) (أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبِيًّا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَلُوكَ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). از یک سو از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود که بشارتش در تورات آمده است ایمان بیاورند، نه تنها ایمان نیاوردند بلکه پیمانی را که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هنگام هجرت به مدینه بستند که لا اقل به دشمنان آن حضرت نپیوندند، آن را نیز شکستند، و مخصوصاً در جنگ احزاب آشکارا با مشرکان مکه هم صدا شدند، و برضد اسلام و مسلمین موضع گرفتند. این شیوه دیرینه یهود است که غالباً به عهد و پیمان خود وفادار نیستند، و هر زمان گوشه ای از منافعشان به خطر بیفتد، تمام عهدها را به دست فراموشی می سپرند هم اکنون صدق گفتار قرآن را در عصر و زمان خود در پیمان هایی که صهیونیست ها می بندند مشاهده می کنیم که هر وقت منافعشان به خطر بیفتد، عهدنامه هایی را که چند روز یا چند ماه پیش با مخالفان خود امضا کرده اند رسماً زیر پا می گذارند، و حتی به معاهدات بین المللی در زمینه روابط ملت ها و مصوبات مجامع جهانی که به آن پیوسته اند و آن را جزء آن می دانند توجه نکرده و آن را به کلی فراموش می کنند و همیشه از بهانه های واهی و سست که همه جا می توان به آن دست یافت برای پیمان شکنی خود متشبث می شوند. صفحه ۲۵۳ این مسأله در عصر و زمان ما به قدری روشن است که بعضی از مفسران (۱) آیه فوق را از آیات اعجاز آمیزی می دانند که در آن خبر از آینده ای دور داده شده است و گویی به هنگام نزول آیه پیمان شکنی های یهود عصر ما در برابر چشمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. آنها پیمان های زیادی با پیامبران موسی (علیه السلام) و پیامبران بعد از او داشتند، و پیمان هایی هم با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ولی به هیچ کدام وفادار نماندند. تعبیر به فریق (گروه) در آغاز آیه، و تعبیر به اکثر در پایان آن نشان می دهد که منظور از فریق در اینجا اکثریت جمعیت پیمان شکن بنی اسرائیل است و نیز این تعبیر نشان می دهد که پیمان شکنی و عدم ایمان رابطه نزدیکی با هم دارند تعبیرات آیات بالا به خوبی نشان می دهد که وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام جایگاه رفیعی دارد، یکی از نشانه های ایمان و همطراز تقوا و همسنگ امانت است و به قدری اهمیت دارد مسلمان و غیر مسلمان در آن یکسان است، یعنی هنگامی که انسان با شخص یا

گروهی عهد و پیمان ببندد، باید به آن پایبند باشد خواه طرف او مسلمان مؤمنی باشد یا کافری فاسق، مادام که او به عهدش وفادار است باید ما هم وفادار باشیم. و نیز نشان می دهد که یکی از مهمترین عوامل بدبختی انسان پیمان شکنی و عدم وفای به عهد است. پاورقی ۱. تفسیر مراغی، جلد اول، صفحه ۱۷۷. صفحه ۲۵۴

وفای به عهد در روایات اسلامی

توضیح

در احادیث اسلامی در زمینه وفای به عهد تعبيرات بسیار مهم و جالبی دیده می شود که بسیار پر معنی و آموزنده است. در اینجا گلچینی از آن احادیث را در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم: ۱- پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در یک جمله کوتاه می فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» کسی که پایبند عهد و پیمان خود نیست دین ندارد. (۱) این تعبیر نشان می دهد که اگر تمام دین را در وفاداری نسبت به خالق و خلق خلاصه نکنیم حداقل یکی از ارکان مهم دین، وفای به عهد است. و لذا در تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «أَصْلُ الدِّينِ آدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ». (۲) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا أَتَقَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَرْعَ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ» کسی که رعایت عهد و پیمان خویش را نکند، به خدا یقین و ایمان پیدا نکرده است. (۳) زیرا پیمان شکنان، منافع خویش را در عصیان پروردگار جستجو می کنند، و این دلیل بر آن است که پایه های اعتقادشان نسبت به توحید افعالی سست و متزلزل است. ۳- در فرمان معروف مالک اشتر، از مهمترین مسایلی که علی (علیه السلام) بر آن تأکید می کند مسأله وفای به عهد در برابر هر کس و هر گروه است، می فرماید: «وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَهْدًا، أَوْ الْبَيْتَةَ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَارْتَعِ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ إِجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَانِهِمْ وَتَشَدُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ، وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعُدْرِ» اگر پیمان بین تو و دشمن بسته شد یا تعهد پناه دادن را به او دادی جامه وفا را بر عهد خویش ببوشان، و تعهدات خود را محترم بشمار، و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده، زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت به آن این چنین اتفاق نظر داشته باشند. حتی مشرکان زمان جاهلیت علاوه بر مسلمانان آن را مراعات می کردند چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند. (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۹۸، (حدیث ۲۶) ۲. غرر الحکم، حدیث ۱۷۶۲. ۳. غرر الحکم، حدیث ۹۵۷۷. صفحه ۲۵۵ ۴- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است «أَقْرَبُكُمْ عِدًّا مَنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصِدْقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَآدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَأَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَأَقْرَبُكُمْ مَنَ النَّاسِ» در فردای قیامت در عرصه محشر کسی به من از همه نزدیک تر است (که دارای پنج صفت باشد) از همه راستگوتر، و امین تر، و وفاکننده به عهد، و از همه خوش اخلاق تر و نزدیک تر به مردم باشد. (۲) ۵- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره اهمیت وفای به عهد و عواقب شوم پیمان شکنی و عذر چنین آمده: «إِنَّهَا النَّاسُ إِنْ الْوَفَاءِ تَوَأَّمُ الصُّدُقِ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَ مَا يَعْدِرُ مَنْ عِلْمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ، وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعُدْرِ كَيْسًا، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ، مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدِيرِي الْحَوْلِ الْقَلْبِ وَجَهَ الْحِيلَةِ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ» ای مردم! وفا همزاد راست گویی است، سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم، آن کس که از قیامت آگاه است پیمان شکنی نمی کند (ولی متأسفانه) در زمانی به سر می بریم که اکثر مردم پیمان شکنی و حيله گری را عقل می پندارند و افراد نادان این گونه اشخاص را اهل تدبیر می خوانند، چه می گویند؟ خدا آنها را بکشد، چه بسا انسان روشن بین نسبت به تمام حوادث آینده آگاه است، و طریق مکر و حيله را به خوبی می داند، ولی امر و نهی الهی مانع او است. (منظور امام در اینجا شخص خود او است). (۳) امام در

اینجا از دگرگونی ارزش‌ها در عصر و زمان خویش شکایت می‌کند که چگونه بسیاری از مردم مکر و حيله و پیمان شکنی را تدبیر می‌پندارند، و تقوا و صدق و راستی و وفای به عهد را نوعی ضعف حساب می‌کنند. و به گفته شاعر: غَاضَ الْوَفَاءَ وَ فَاضَ الْعُدْرَةَ وَ اتَّيَمَّتْ مَسَافَهُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ در عصر ما وفا کمیاب شده و بیوفایی و پیمان شکنی فراوان گشته و فاصله میان گفتار و عمل بسیار زیاد شده». پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۰، حدیث ۸۲. تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۹۲. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۴۱. صفحه ۲۵۶. ۴. در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبُرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ لِلْبُرِّ وَالْفَاجِرِ، وَبُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ» سه چیز است که خداوند به احدی اجازه مخالفت با آن را نداده است: ۱. ادای امانت خواه صاحب امانت انسان نیکوکاری باشد یا بدکار، و وفای به عهد، خواه طرف مقابل نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه آن دو نیکوکار باشند یا بدکار. (۱) همین مضمون در جای دیگر از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۲) این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که در قانون وفای به عهد و ادای امانت و نیکی به پدر و مادر هیچ گونه استثنایی وجود ندارد. ۷. در حدیث دیگری امام (علیه السلام) عهد و پیمان را همچون طوقی بر گردن انسان می‌داند می‌فرماید: «إِنَّ الْعُهُودَ قَلَائِدٌ فِي الْأَعْنَاقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ نَقَضَهَا خَذَلَهُ اللَّهُ» عهد و پیمان ها طوقی بر گردن انسان است تا روز قیامت، کسی که آن را پیوند دهد (و به آن وفا کند) خداوند پیوند او را (با پاداشها و نعمتهایش) برقرار می‌سازد، و کسی که آن را بشکند، خداوند او را به حال خود رها می‌سازد (تا در برابر حوادث روزگار درهم بشکند). (۳) ۸. در حدیث دیگری آمده است که شخصی به علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) عرض کرد: «أَخْبَرَنِي بِجَمِيعِ شَرَايِعِ الدِّينِ كُلِّهَا بِأَصُولِهَا (به طور فشرده) برای من بیان فرما». امام در پاسخ کوتاهی فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ» سخن حق گفتن، و داوری به عدالت کردن، و به عهد وفا نمودن است. (۴) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۵. ۲. خصال، صفحه ۱۴۰، حدیث ۱۱۸. ۳. غرر الحکم، حدیث ۳۶۵۰. ۴. سفینه البحار، ماده عهد. صفحه ۲۵۷. ۹. در حدیث کوتاه و پر محتوایی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «أَشْرَفُ الْخَلَائِقِ الْوَفَاءُ» وفای به عهد بهترین خلق و خوی انسان است. (۱) ۱۰. این بحث را با حدیث مهم دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می‌دهیم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار فراوان است) فرمود: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عِدُوهُمْ» هنگامی که مردم پیمان شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط می‌سازد. (۲) در روایات بالا- حقائق مهمی درباره اهمیت وفای به عهد و آثار عمیق آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان آمده به گونه ای که وفای به عهد به عنوان «اساس دین» و «نشانه یقین» و «سبب قرب به پیامبر در روز رستاخیز» و «سپر مهم در برابر حوادث اجتماعی» شمرده، اضافه بر این روایات اسلامی تصریح دارد که وفای به عهد یک قانون جهان شمول است و مسلمان و کافر را در بر می‌گیرد. وفای به عهد سبب «سر بلندی و پیروزی» و پیمان شکنی سبب «محرومیت از الطاف الهی» می‌شود.

۱- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد

پیش از این نیز گفته شد که تمام پیشرفت های علمی و فرهنگی و اقتصادی که نصیب انسان ها شده است مولود زندگی اجتماعی آنها است، تجارب به هم می‌پیوندد، افکار به یکدیگر ضمیمه می‌شود و صنایع و تمدنها دست به دست هم می‌دهند و حرکتی عظیم در جوامع انسانی پدید می‌آید. اگر انسانها جدا از هم می‌زیستند طبعاً هر کسی مختصر تجربه زندگی خویش را با خود به گور می‌برد و همه افراد دائماً در جا می‌زدند نه تحوّل بود و نه پیشرفتی، نه تمدنی و نه فرهنگی و درست به همین دلیل اسلام بیشترین اهمیت را برای استحکام پیوندهای اجتماعی قائل شده است و به یقین هر چیزی که کمک به تقویت این پیوندها کمک کند از نظر اسلام مطلوب و هر چیزی که سبب تضعیف آنها گردد منفور است. پاورقی ۱. غرر الحکم، حدیث ۲۸۵۹. ۲. بحار الانوار،

جلد ۹۷، صفحه ۴۶، حدیث ۳. صفحه ۲۵۸ بدیهی است نخستین چیزی که سبب تقویت این پیوندها و در نتیجه از شرایط عمده تعاون و همکاری اجتماعی است همین مسأله پیمانها و عهدها است، اگر مسأله وفای به عهد و میثاقهای فردی و بین المللی حتی برای یک روز کنار گذاشته شود شیرازه زندگی بشر از هم گسسته می شود و پیشرفت جامعه انسانی عملاً متوقف می گردد. به همین دلیل در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «لَا تَعْتَمِدْ عَلَى مَوَدَّةٍ مَنْ لَا يُوفِي بِعَهْدِهِ رَبَّهُ دُوسْتِي كَسِي كَهَ يَابِنْدٍ بِهَ عَهْدِ خُوَيْشِ نَيْسْتِ اعْتِمَادِ مَكْن.» (۱) اصولاً- می توان میزان موفقیت افراد را در زندگی به میزان پایبندی او به عهدهایش ارزیابی کرد، آن ها که وفادارترند عزیزترند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخن دیگری می فرماید: «الْوَفَاءُ حِصْنُ الشُّوَدِّ وَوَفَايَ بِهَ عَهْدِ قَلْعَه (محکم) بزرگی و شخصیت است.» (۲) در نقطه مقابل آن اگر پیمان شکنی ها در سطح جامعه ای گسترش یابد همه نسبت به یکدیگر بدبین و بی اعتماد می شوند و رشته اتحاد آنها پاره می گردد و به آسانی در برابر دشمن زانو می زنند، از همین رو در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «اِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَهَرَّگَاهُ مُسْلِمَانِهَا عَهْدِ وَپیمان را بشکنند دشمن بر آنها مسلط می گردد.» (۳) وفای به عهد سرمایه های دیگران را به سوی انسان سرازیر می کند، و حتی در جهات مادی زندگی او رونق می گیرد به همین دلیل تمام دولتهای جهان برای اینکه بتوانند از رونق اقتصادی خوبی برخوردار گردند سعی می کنند به عهد و پیمانهای خود پایبند باشند و الا متزوی خواهند شد، حتی در کشورهایی که انقلاب رخ می دهد و نظام جامعه به کلی دگرگون می شود هنگامی که انقلابیون زمام کشوری را به دست می گیرند اعلام می کنند که بر تمام عهد و پیمانهایی که نظام پیشین داشته است وفادارند، هر چند عهد و پیمانها بر خلاف سلیقه و تشخیص آنها باشد چرا که اگر راهی جز این برونند اعتماد بین المللی را از دست خواهند داد، این مسأله درباره افراد و اشخاص نیز صادق است. اضافه بر اینها اصل عدالت که از بدیهی ترین اصول اخلاقی اجتماعی است بدون وفای به عهد و پیمان در جوامع انسانی پیاده نمی شود و پیمان شکنان در صف ظالمان و جبارانند و هر انسانی با فطرت خداداد خویش چنین افرادی را ملامت و سرزنش و تحقیر می کند و این نشان می دهد که لزوم وفای به عهد یک امر فطری است. پاورقی ۱. غررالحکم، حدیث ۱۰۲۹۰. ۲. غررالحکم، حدیث ۱۰۴۴. ۳. بحارالانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۶، حدیث ۳. صفحه ۲۵۹

۲- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی

از آنجا که شناخت انگیزه های صفات برجسته و همچنین رذائل اخلاقی تأثیر مهمی بر تحصیل فضائل و درمان رذائل دارد، سزاوار است در اینجا به سراغ انگیزه های وفاداری و پیمان شکنی برویم. بی شک ایمان راستین و اعتقاد به توحید افعالی خداوند یکی از اسباب وفاداری و پایبند بودن به عهد و پیمانهاست چرا که پیمان شکنان برای منفعت عاجل به سراغ این کار زشت می روند و قدرت و رازقیت خداوند و وعده های او را به فراموشی می سپارند، از همین رو امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در سخنان کوتاه و نورانی می فرماید: «مِنْ دَلَائِلِ الْإِيمَانِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ وَبِیْکِي از نشانه های ایمان وفای به عهد است.» (۱) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا أَبْقَسَنَ بِاللَّهِ مِنْ لَمْ يَرَوْعَ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ كَسِي كَهَ بِهَ عَهْدِ وَپیمانش وفادار نیست ایمان به خدا نیآورده است.» (۲) از این گذشته شخصیت درونی ذاتی انسان انگیزه دیگری بر وفاداری است افراد با شخصیت هرگز به خود اجازه پیمان شکنی نمی دهند و پیمان شکنی را نشانه ضعف و زبونی و فقدان شخصیت می شمرند، به همین دلیل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) وفاداری را یکی از نشانه های نیکان و پاکان می شمرند می فرماید: «بِحُسْنِ الْوَفَاءِ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ وَنِيكَانَ رَا بِهَ وَسِيلَهَ حَسَنِ وَفَادَارِي مِي تَوَانِ شَنَاخْت.» (۱) پاورقی ۱. غررالحکم، حدیث ۹۴۱۴. ۲. غررالحکم، حدیث ۹۵۷۵. صفحه ۲۶۰ جهل و بی خبری و غفلت از آثار شوم پیمان شکنی درباره فرد و جامعه، یکی دیگر از عوامل تن در دادن به این رذيله اخلاقی است درست مانند کسی که غذای به ظاهر شیرین اما در باطن مسموم به زهر کشنده را با میل و اشتها می خورد و از عاقبت کار خبر ندارد. آنها که از عقل و

خرد بیشتری بهره مندند و آثار نیک وفاداری و زیانهای پیمان شکنی را به خوبی درک می کنند هرگز از آن فضیلت اخلاقی دست بر نمی دارند و به این صفت رذیله تن در نمی دهند چنانکه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْوَفَاءُ حِلْيَةُ الْعَقْلِ وَ عَنَوَانُ النَّبْلِ وَ وفاداری زینت خرد و بیانگر نجابت و فضیلت آدمی است.» (۲)

طرق درمان پیمان شکنی

از آنچه در بحث گذشته (بحث انگیزه ها) آمد هم طرق به دست آوردن فضیلت اخلاقی وفاداری را می توان شناخت و هم راههای درمان ناپایبندی به عهد و پیمان را. افراد پیمان شکن اگر واقعاً در صدد اصلاح خویش برآمده باشند باید قبل از هر چیز به تقویت پایه های ایمان خویش بپردازند چرا که دانستیم پیمان شکنی از آثار ضعف ایمان و یا فقدان آن است اگر سطح معرفت آنها درباره خداوند بالا برود و همه چیز را به دست با کفایت او بدانند هرگز برای تحصیل مال و مقام و جاه و جلال دست به دامن این صفت رذیله نمی زنند. همچنین اگر در آثار شوم آن مطالعه کنند که این کار گرچه در کوتاه مدت ممکن است سودی به همراه داشته باشد ولی در دراز مدت سبب سرشکستگی و بی اعتباری و بی آبرویی در میان دوستان و آشنایان و در کل جامعه می شود و بزرگترین سرمایه های خویش یعنی اعتماد مردم را به کلی از دست می دهد، هم در پیشگاه خالق رو سیاه است و هم در برابر خلق خدا، و نمونه های عینی آن در زندگی روزمره و در تمام طول تاریخ در برابر چشمان ما قرار دارد. آری هرگاه انسان در این امور بیندیشد به یقین توان ترک این رذیله را پیدا خواهد کرد. همین مضمون در حدیثی از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «وَالْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ پیمان شکنی موجب خشم خداوند و خشم مردم می شود.» (۱) پاورقی ۱. غررالحکم، جلد ۱، صفحه ۳۳۷، حرف الباء، حدیث ۱۵۳. ۲. غررالحکم. صفحه ۲۶۱ به همین دلیل در بسیاری از جوامع که خبری از دین و ایمان به خدا نیست سازمان ها و شرکتهایی دیده می شوند که می کوشند قراردادهای پیمانهای خود را با دقت اجرا کنند و گاه حتی فراتر از آن می روند چرا که راه بدست آوردن اعتماد مراجعین و در نتیجه جلب توجه و درآمد بیشتر را در این کار دیده اند و به راستی مطلب هم چنین است.

اقسام عهد و پیمان

عهد انواع و اقسامی دارد و از یک نظر می توان آن را به سه قسم تقسیم کرد: ۱- عهد با خدا ۲- عهد با مردم ۳- عهد با خویشتن. در عهد با خداوند بسیاری از فقهاء در کتب فقهی خود در کنار مباحث نذر، بحث عهد را عنوان کرده اند و اگر کسی با خدا عهدی کند و صیغه عهد را بخواند مثلاً بگوید: «عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنَّهُ مَتَى شَفَانِي اللَّهُ أَصَوْمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ اتَّصَدَّقُ بِكَذَا وَ كَذَا بِمَا خَدَا عَهْدِ كَرْدَه كه هر گاه مرا از بیماری شفا دهد سه روز روزه می گیرم یا فلان مقدار صدقه می دهم» (صیغه عربی و یا فارسی تفاوتی ندارد) بر او واجب است که به عهد خود وفا کند و اگر مخالفت کند کفاره دارد و کفاره اش بنا بر مشهور کفاره روزه خوردن ماه مبارک رمضان است پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه معروف مالک اشتر). صفحه ۲۶۲ بنابراین عهد و پیمان با خداوند نه تنها از نظر اخلاقی لازم الوفاء است بلکه از نظر فقهی نیز چنین است و مخالفت با آن کفاره دارد. حتی اگر انسان صیغه عهد را نخواند و تنها در دل نیت کند بهتر است به عهدی که با خدا کرده وفا کند. قرآن مجید در مذمت گروهی از مؤمنان ضعیف الایمان یا منافق در ماجرای جنگ احزاب می فرماید: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا بِمَا خَدَا عَهْدِ وَ پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند (ولی مخالفت کردند) و عهد الهی مورد سوال قرار خواهد گرفت.» (۱) و در جای دیگر می فرماید: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ هُنَّ كَامِي كه با خدا عهد بستید به عهد خود وفا کنید» (بعضی از مفسران این عهد را به معنی بیعت با پیغمبر و بعضی به معنی جهاد و بعضی به معنی سوگند با خدا و بعضی به معنی هر کاری که به حکم عقل

یا نقل بر او واجب است تفسیر کرده اند. (۲) و عهد با مردم هرگونه قرارداد و پیمانی را شامل می شود و چنانچه در قالب شرعی و عقلانی در آید عمل به آن واجب است ولی عهدهای یکطرفه مثل اینکه انسان با دیگری عهد می کند که به او کمک کند این گونه عهدها که عهد ابتدایی نامیده می شود و همچنین وعده هایی که یک جانبه صورت می گیرد وفای به آن از نظر فقهی واجب نیست بلکه مستحب مؤکد است ولی از دیدگاه اخلاق همه آنها محترم و لازم الوفا است و گرنه انسان از نیل به فضائل اخلاقی و مقامات عالیه انسانی باز می ماند. در بعضی از روایات وعده هایی که انسان مؤمن به دیگری می دهد به منزله نذر شمرده شده هر چند کفارند. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فِخْلَفِ اللَّهِ يَدَّءُ وَ لِمَقْتِهِ تَعْرَضُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» وعده ای که مؤمن به برادر مؤمنش می دهد نذر است هر چند کفارند، پس کسی که با آن مخالفت کند با من مخالفت کرده و خشم خدا را سبب شده است و این همان است که در قرآن می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که عمل نمی کنید این کار موجب خشم عظیم خدا است که سخن بگوئید و عمل نمی کنید». (۱) پاورقی ۱. احزاب، آیه ۱۵. ۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۰، صفحه ۱۰۶. صفحه ۲۶۳ در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ» کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به وعده خودش وفا کند». (۲) اما عهدهایی که انسان با خودش کند عهدهایی است که به هنگام خودسازی و در طریق تکامل صفات نیک و اعمال صالحه واقع می شود و بسیار مؤثر و سازنده است. یک نمونه آن همان است که عرفای اسلامی آن را از گام های نخستین سیر و سلوک می شمارند و از آن بعنوان مشارطه که به دنبال آن مراقبه و محاسبه قرار دارد ذکر می کنند، و منظور از مشارطه این است که انسان در هر روز صبحگاهان با خودش عهد کند که جز در مسیر طاعت حق گام برندارد و از گناهان پرهیزد و سپس در روز مراقب اعمال خویش باشد که به این شرط و عهد عمل کند و شامگاهان به محاسبه پردازد که آیا به این شرط و عهدی که با خود کرده عمل نمود یا نه! افراد با شخصیت و صاحبان وجدان بیدار بی شک نسبت به این گونه شرط و عهدها که با خویشان دارند حساسیت نشان می دهند و به آسانی حاضر به شکستن آن نیستند. بنابراین می توان گفت که پایبند بودن به عهدهایی که انسان با خویشان می کند یکی از طرق تهذیب نفس و نیل به فضائل اخلاقی می باشد. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۶، حدیث ۱. ۲. همان مدرک، صفحه ۳۶۴، حدیث صفحه ۲۶۴

پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها

پیشرفت سریع اسلام در قرنهای نخستین برای همه مورخان شرق و غرب مایه شگفتی است ولی اگر به علل و عوامل آن درست بیندیشیم به آسانی می توان به رموز راز آن پیشرفت سریع و برق آسای پی برد. به یقین یکی از علل آن، پایبندی لشکر اسلام به پیمانهایشان بود، چیزی که قرآن مجید و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بارها بر آن تکیه داشتند، این مسأله به قدری برای آنها اهمیت داشت که حاضر بودند بسیاری از پیروزی های زودگذر را فدای آن کنند. قانون مهم «امان» که در دستورات اسلامی آمده است بر این معنا تأکید دارد که هر کدام از سربازان اسلام در هر رتبه ای که باشند می توانند به بعضی از افراد دشمن موقتاً امان دهند و تمام سربازان اسلام موظفند که نسبت به آن همچون یک عهدنامه قطعی وفادار باشند. نمونه های زیادی از آن را می توان در تاریخ اسلام مشاهده کرد از جمله: ۱- یاقوت حموی در معجم البلدان درباره فتح شهر سُهْرِيَاچ (۱) داستان عجیبی نقل می کند که در زمان یکی از خلفا لشکری به آنجا اعزام شد یکی از بزرگان لشکر می گوید ما تصمیم گرفته بودیم یک روز شهر را فتح کنیم (چون عِدَّة و عُيَّة به اندازه کافی داشتیم) در ابتدا جنگی در میان اهل شهر و لشکریان اسلام در گرفت سپس لشکر برای تجدید قوا به پایگاه خود برگشتند تنها یکی از افراد جنگجو که از بردگان بود در اطراف شهر باقی مانده بود آنها از او امان خواستند او امان نامه ای نوشت و به تیری بست و به سوی آنها پرتاب کرد هنگامی که لشکر اسلام برای ادامه نبرد به اطراف شهر

بازگشت صحنه عجیبی را دیدند، و آن این که مشاهده کردند آنها در شهر را باز کرده اند و از در قلعه خارج شده و کاغذی به دست دارند که نشان می دهد امان نامه ای است از سوی یکی از لشکریان اسلام و از آنها خواستند که امان نامه را معتبر بشمارند، لشکریان اسلام در کار خود حیران ماندند. به خلیفه وقت نامه نوشتند و کسب تکلیف کردند، او در جواب نوشت یک فرد مسلمان پیمانش همچون پیمان کل مسلمانان است باید آن را محترم بشمارید و به اهل شهر امان دهید! آنها چنین کردند (و اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب ساکنان شهر به سوی اسلام داشت) (۱). پاورقی ۱. در مرکز بخش بوانات فارس قصبه ای وجود دارد بنام سوریان که ظاهراً همان سُهریاج باشد زیرا در معجم البلدان در ذیل همین داستان نام فارسی آن را سوریانج ذکر کرده است (که مخفف آن سوریان می باشد). صفحه ۲۶۵ این داستان نشأت گرفته از حدیث معروف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حَجَّة الوداع است که آن حضرت در سرزمین مینی در برابر جمعیت فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَشْرَعِي بِدِمَائِهِمْ أَذْنَاهُمْ» افراد با ایمان با هم برادرند، خونهای آنها یکسان است و آنها در برابر دشمن متحدند و کمترین آن ها می تواند تعهدی از سوی جمعیت بر عهده بگیرد». (۲) ۲- در تواریخ اسلام می خوانیم هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم، ساسانیان را شکست دادند و هرمزان بزرگ به وسیله لشکر ایران دستگیر شد، او را نزد عمر آوردند، خلیفه به او گفت شما بارها با ما پیمان بستید و پیمان شکنی کردید دلیلش چیست؟ هرمزان گفت: می ترسم قبل از آنکه دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی! خلیفه گفت: نترس! در این هنگام هرمزان تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بی ارزشی پر از آب کرده برای او آوردند. هرمزان گفت: اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد! خلیفه گفت: ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را بدست او دادند و او به اطراف نگاه می کرد و آب نمی نوشید و می گفت می ترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم کشته شوم. خلیفه گفت: نترس من به تو اطمینان می دهم تا نوشی با تو کاری نداریم. پاورقی ۱. معجم البلدان، جلد ۳، ماده سُهریاج. ۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۴، حدیث ۲. صفحه ۲۶۶ هرمزان ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت خلیفه که فکر می کرد آب بدون اختیار او ریخته شده است گفت آب دیگری برای او بیاورید و او را تشنه نکشید. هرمزان گفت: من آب نمی خواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم. خلیفه گفت: من تو را به هر صورت خواهم کشت. ولی هرمزان جواب داد تو به من امان و اطمینان دادی. خلیفه گفت: دروغ می گویی من به تو امان ندادم. «انس» حاضر بود و گفت هرمزان راست می گوید تو به او امان داده ای مگر به او نگفتی من با تو کار ندارم تا آب را بنوشی؟! خلیفه در کار خود فرو ماند و به هرمزان گفت تو مرا فریب دادی ولی من به خاطر این فریب خوردم که تو قبول اسلام کنی. هرمزان از مشاهده این صحنه (و پایبند بودن مسلمانان به عهد و پیمانشان نور ایمان در دلش درخشیدن گرفت و) مسلمان شد. (۱) جالب اینکه از روایات اسلامی استفاده می شود که حتی شبهه عهد و امان نیز لازم الوفاء است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَوْ أَنَّ قَوْمًا حَاصِرُوا مَدِينَةً فَسَأَلُوهُمْ الْأَمَانَ فَقَالُوا: لَا، فَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَالُوا: نَعَمْ فَنَزَلُوا إِلَيْهِمْ كَانُوا آمِنِينَ» هرگاه گروهی در محاصره سپاهیان اسلام باشند و تقاضای امان کنند ولی مسلمانان پاسخ منفی دهند اما بگمان اینکه پاسخ مثبت بوده به سوی مسلمانان بیایند اینها در امانند». (۲) به این ترتیب نه تنها عهد و امان لازم الوفاء است احتمال آن نیز در بعضی موارد لازم الوفاء می باشد. پاورقی ۱. تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۳۸۳. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۵۰، حدیث ۴. صفحه ۲۶۷

۱۰. بحث منطقی و جدال و مراء

اشاره

بهترین راه برای تبیین حقایق و رسیدن به نظرات صحیح و سالم، بحث منطقی و خالی از هر گونه تعصب و لجاجت است زیرا

هنگامی که افکار به یکدیگر ضمیمه شوند و جرقه های استعداد و نبوغ به هم پیوند نوروی ساطع می شود که همه چیز را روشن می سازد. ولی اگر فضای بحث را تعصبا و لجاجتها و خودخواهی ها و خشونتها و در یک کلمه جدال و مرء فرا گیرد، چنان ظلمانی و تیره و تاریک می شود که گاه بدیهی ترین حقایق، پنهان و مکتوم می ماند و هر قدر بحثها ادامه یابد پرده های بیشتری بر چهره واقعیتها می افتد. به همین دلیل در اسلام جدال و مرء یا به تعبیر دیگر بحثهای تعصب آلودی که برای برتری جویی بر طرف مقابل و نه برای تبیین حق صورت می گیرد شدیداً نکوهش شده و از آن بعنوان یکی از گناهان کبیره یاد شده چرا که بزرگترین سد راه حق و رسیدن به واقعیتها است. البته در جای خود تفسیر دقیق جدال و مرء و تفاوت میان این دو را به خواست خدا بیان خواهیم کرد، هدف در اینجا اشاره سربسته ای به ابعاد نفرت اسلام از این خلق و خوی نکوهیده و مدح و ستایش از کسانی است که راه انصاف را در بحث می پیمایند و از مسیر منطق و حق و عدالت منحرف نمی شوند. صفحه ۲۶۸ با این اشاره به قرآن بر می گردیم. ۱- يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَانَمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. (انفال - ۶) ۲- وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا. (كهف - ۵۴) ۳- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. (حج - ۳) ۴- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا يَهْدِي وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ. (حج - ۸) ۵- إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كَيْثٌ مَّا هُمْ بِبَالِيغِهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (غافر - ۵۶) ۶- وَقَالُوا آءِآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. (زخرف - ۵۸) ۷- وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ. (انعام - ۱۲۱) ۸- الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ. (بقره - ۱۹۷) ۹- أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ. (شوری - ۱۸) ۱۰- وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالَّذِينَ يَنْذَرُونَ. (قمر - ۳۶)

ترجمه

۱- آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را با چشم خود می نگرند. صفحه ۲۶۹ ۲- و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد. ۳- گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند. ۴- و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی درباره خدا مجادله می کنند. ۵- کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آن ها آمده باشد ستیزه جویی می کنند در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست! ۶- و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او (مسیح)؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند! ۷- ... و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر از آن ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود! ۸- حج، در ماههای معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج) حج را بر خود فرض کرده اند (باید بدانند که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست. ۹- ... آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند، در گمراهی عمیقی هستند. ۱۰- او آنها را از مجازات ما بیم داد ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه خداوند گروهی از مؤمنان ضعیف الایمان و کم حوصله را که در مسیر راه به سوی میدان جنگ بدر مرتباً با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مجادله داشتند نکوهش می کند. می فرماید: «آنها با این که واقعیت را دریافته بودند (که این مسیر مطابق

فرمان خدا است) ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی داشتند و آنچنان ترس و وحشت وجود آنها را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می شوند و با چشم خود آن را می بینند» (يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ). صفحه ۲۷۰ قرائن نشان می دهد گروهی از تازه مسلمانان که تجربه جنگ نداشتند سخت از حرکت به سوی میدان وحشت داشتند و با این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با صراحت به آنها گفته بود: من این راه را به فرمان خدا می روم باز با پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوسته مجادله می کردند که از این راه برگردد، گویی مرگ را در چند قدمی خود می دیدند و در واقع ضعف ایمان و ترس از مرگ و شهادت آنها را وادار کرده بود که با دلایل واهی و بهانه های گوناگون به تضعیف اراده پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخیزند. قرآن آنها را نکوهش می کند و در آیات بعد تصریح می کند که اراده خدا بر این قرار گرفته بود حق را تقویت کند و ریشه کافران را قطع نماید (هر چند افراد ضعیف الایمان گرفتار تخیلات و اوهای شده بودند). از این آیه به خوبی استفاده می شود یکی از سرچشمه های جدال و بحثهای غیرمنطقی ضعف نفس و ترس از مقابله با حوادث مهم است. در تواریخ معروف اسلامی آمده است: هنگامی که خبر حرکت لشکر قریش از مکه برای نجات کاروان تجارتی شان که در راه بود و شنیده بودند مسلمانان قصد حمله به آن کاروان را دارند، در همه جا منتشر شد، گروهی از مسلمانان ضعیف موکداً از پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواستند که به مدینه باز گردد، چرا که توان مقابله را با لشکر قریش ندارند و اصولاً برای جنگ نیامده اند. از جمله ابوبکر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! سردمداران قریش هرگز به کسی ایمان نیاوردند، و هیچگاه شکست نخوردند، و ما آماده جنگ نیستیم (یعنی بهتر است به مدینه باز گردیم و با آنها روبرو نشویم). رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بنشین. (۱) سپس عمر برخاست و همان سخن ابوبکر را تکرار کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او نیز فرمود بنشین. پاورقی ۱. مغازی و اقلدی، جلد ۱، صفحه ۴۸. صفحه ۲۷۱ سپس مقداد برخاست و عرض کرد ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همان راهی که خدا دستور داده است برو ما با توایم... قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده اگر تو به «برک العماد» (منطقه دور دستی در ناحیه یمن) بروی ما با تو خواهیم بود، و اگر به ما دستور دهی در میان شعله های آتش و نوک خارهای تیز فرو برویم، چنان خواهیم کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) (از گفتار او شاد شد و) برای او دعا کرد. (۱) و عجب این که ابن هشام در کتاب سیره خود، و طبری داستان شورای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را با اصحابش درباره جنگ بدر نقل کرده اند ولی به کلام خلیفه اول و دوم که رسیده اند با جمله سر بسته «قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ أَحْسَنَ، ثُمَّ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَقَالَ وَ أَحْسَنَ» قناعت کرده اند (۲) بی آنکه سخن آنها را نقل کنند، در حالی که اگر سخن جالبی گفته بودند لابد مانند سخن مقداد مشروحاً ذکر می شد. و از این معلوم می شود که سخن آنها سخنی بوده که با تعصبات نویسندگان این دو کتاب سازگار نبوده است. در دومین آیه سخن از همه انسان های لجوج و متعصب و تربیت نیافته است، می فرماید: ما در این قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کردیم (و برای هدایت آن ها نمونه هایی از تواریخ تکان دهنده پیشینیان از حوادث دردناک زندگی افراد بی ایمان از شاهان ستمگر و سرکش و از اقوام لجوج و متعصب آوردیم) ولی انسان بیش از هر چیز (در برابر حق) به مجادله می پردازد (و راه وصول حق را به خاطر آن به روی خود می بندد). (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا). از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که انسان های تربیت نیافته بیش از هر موجودی اهل جدل هستند. و در هر حال این تعبیر نشان می دهد که انسان اگر از فطرت پاک نخستین منحرف شود، به جدل روی می آورد، و با سخنان باطل و تعصب آلودش در برابر حق می ایستد و راه هدایت را به روی خود می بندد و این بزرگترین بلای جان او در طول تاریخ است. پاورقی ۱. قاموس الرجال، جلد ۹، صفحه ۱۵. ۲. سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۶۶ و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۴۰. صفحه ۲۷۲ در سومین آیه ضمن تعریف روشنی از مجادله باطل، سرنوشت مجادله کنندگان را بیان می کند و می فرماید: بعضی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان متمردی پیروی می کنند (وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ). گرچه برای این آیه شأن نزولی نقل کرده اند و جمعی از

مفسران گفته اند درباره نضرین حارث که از مشرکان لجوج و متعصب بود، نازل شده که درباره قرآن سخنان واهی می گفت، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشت، ولی پیدا است که مفهوم آیه عمومیت دارد، و تمام کسانی را که بدون علم و آگاهی و تنها از روی تعصب و لجاجت بحث و جدل می کنند شامل می شود. جالب این که در آخرین آیه مجادله کنندگان را پیرو هر شیطان متمرّدی شمرد و این تعبیر نشان می دهد جدال به باطل، راه شیطان است، بلکه هر شیطانی در مجادله کنندگان نفوذ می کند، و آنها را به راه خود می کشاند. توصیف شیطان به «مَرید» (یعنی متمرّد) بیانگر این حقیقت است که مجادله کنندگان در صف متمرّدان و سرکشان در مقابل حق قرار دارند. (۱) و منظور از جمله یجادل فی الله، این است که درباره صفتی از صفات خدا یا اصل وجود خداوند، یا قدرت و علمش، یا کارهای او به مجادله بر می خیزد و به هر حال مذمت شدید جدال به باطل از این آیه به خوبی روشن می شود. پاورقی ۱. مرید از ماده مرد (بر وزن مرد) به معنی طغیان و بیگانگی کامل از حق است و در اصل به معنی برهنگی و تجرد آمده، به همین جهت به پسرانی که هنوز موی صورتشان نرویده آمد گفته می شود، و شجرهٔ مَرْداء به معنی درختی است که هیچ برگ ندارد و متمرّد و مارد به معنی شخص سرکش است که به طور کامل از اطاعت فرمان خارج شده است. صفحه ۲۷۳ همین معنی با اضافاتی در آیه هشتم همین سوره (سوره حج) آمده است. می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانشی و هدایت و کتاب روشنی به مجادله بر می خیزند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ). اشاره به این که بحث و گفتگو اگر آمیخته با علم و آگاهی شخصی یا هدایت و راهنمایی پیشوایی آگاه، یا کتاب روشنی از کتب آسمانی بوده باشد نه تنها ضرری ندارد، بلکه می تواند کلید حل مشکلات باشد. ولی هنگامی که امور سه گانه بالا (علم و آگاهی شخصی، راهنمایی پیشوایان آگاه، کتاب های روشنی بخش آسمانی) وجود نداشته باشد، مجادله از طریق هوا و هوس و تعصب ها و لجاجت ها صورت می گیرد که نتیجه اش گمراهی و بدبختی است. از آیه نهم این سوره که به دنبال آیه فوق آمده نیز به خوبی استفاده می شود که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، کبر و خود برتر بینی است که سبب گمراهی دیگران نیز می شود، و این گونه افراد در دنیا رسوا، و در آخرت گرفتار عذاب سوزان می شوند (ثَانِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْجَحِيمِ). (۱) در پنجمین آیه ضمن توصیف دیگری در بیان مفهوم مجادله به باطل به یکی از سرچشمه ها و انگیزه های اصلی این رذیله اخلاقی اشاره کرده می فرماید: کسانی که در آیات خدا بدون هیچ گونه دلیل و مدرکی که برای آنها آمده باشد، جدل و ستیزه جویی می کنند در دل هایشان فقط کبر و غرور است و هرگز به منظور خود نخواهند رسید (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ). پاورقی ۱. حج، آیه ۹. صفحه ۲۷۴ واژه «سُلْطَان» در این گونه موارد به معنی دلیل و حجت و برهان است که شامل امور سه گانه ای که در آیه قبل آمده بود می شود، هم علم و آگاهی شخصی را می گیرد و هم هدایت پیشوایان آگاه، و هم راهنمایی کتب آسمانی. جالب این که می گوید: ریشه اصلی مجادله و ستیزه جویی آنها تکبری است که در درون جان آنها، جایگزین شده، و از طریق جدال به باطل می خواهند به بزرگی برسند، ولی هرگز به آن نخواهند رسید، بلکه ذلیل و خوار می شوند. و از آنجا که این رذیله اخلاقی یکی از دامهای خطرناک شیطان است در ذیل آیه می فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه بر که او شنوا و دانا است». (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ). در ششمین آیه سخن از مشرکانی است که بر کفر و شرک خود اصرار داشتند و برای توجیه کارهایشان در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مجادله بر می خاستند، هنگامی که قرآن می گوید شما و معبودهایتان آتشگیره جهنم هستید، آنها در مقام مجادله می گفتند: «آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح؟ او هم معبود واقع شد و باید وارد دوزخ شود». (وَقَالُوا آءِ آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ). سپس قرآن می افزاید: آنها حقیقت را می دانند «و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزدند، بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند». (مَا ضَرَبُوهُ إِلَّا يَدًا لَّا يَدُلُّا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ). سپس قرآن به تفاوت میان حضرت مسیح (علیه السلام) و بت ها پرداخته و می گوید «مسیح (علیه السلام) بنده ای بود که نعمت خود را بر او تمام کرده بودیم» (إِنَّ هُوَ إِلَّا-عَبْدٌ أَعْمَنَّا عَلَيْهِ). (۱) پاورقی ۱. زخرف، آیه ۵۹. صفحه ۲۷۵ اشاره به این که او خود را بنده خدا می دانست، و هرگز

راضی نبود کسی او را پرستش کند، و اگر دیگران راه انحراف پویدند و او را یکی از خدایان سه گانه پنداشتند گناهی متوجه او نیست، و نباید از دوزخیان باشد، بنابراین قابل مقایسه با بت ها یا افرادی مثل فرعون نیست. جمله «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصَصَ مَوْنًا» نشان می دهد که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، خصومت ها و عداوت ها است که انسان را به ستیزه جویی غیر منطقی وامی دارد. و غالباً خودش می داند باطل می گوید، ولی کینه توزی و عداوت، به او اجازه تسلیم در برابر حق نمی دهد. در هفتمین آیه پس از اشاره به حرام بودن مردار و حیواناتی که برای بت ها قربانی می کردند، یا گوشت هایی که به هنگام ذبح حیوان، نام خدا بر آن برده نمی شد می فرماید: «این کار گناه است» (وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ). سپس به توجیهاات غلطی که برای کار خود داشتند اشاره کرده می افزاید: «شیاطین به دوستان خود سخنانی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید، مشرک خواهید بود». (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ). مجادله باطل آنها - به گفته جمعی از مفسران بزرگ مانند مرحوم طبرسی و ابوالفتوح رازی و فی ظلال - این بود که آنها می گفتند که اگر ما گوشت حیوانات مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته، و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است، در حقیقت تحریم مردار یک نوع بی اعتنایی به کار خدا است. این توجیه سخیف و باطل برای مردار خواری همان چیزی است که شیاطین انس و جن به دوستان خود القا می کردند، تا به کمک آن به مجادله با کلام حق برخیزند، و گوشت های آلوده مردار را با گوشت پاکیزه حیوانی که به نام خدا ذبح شده است مقایسه کنند، بلکه آن را برتر بدانند. از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که این گونه مجادله ها انگیزه شیاطانی دارد. صفحه ۲۷۶ از بعضی روایات استفاده می شود که این توجیه باطل را گروهی از مجوس در نامه ای به مشرکان قریش آموخته بودند. (۱) در هشتمین آیه سخن از جدال در هنگام احرام و حج است. می فرماید: «حج در ماه های معینی است، و کسانی که (با انجام احرام) حج را بر خود فرض کرده اند (باید بدانند) در حج آمیزش جنسی با همسران و گناه و جدال نیست (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ). می دانیم حالت احرام، یک حالت فوق العاده معنوی و روحانی است که انسان را به سوی قرب خدا می برد، به همین دلیل بسیاری از کارهای مباح در احرام ممنوع است و بعضی از کارهای حرام، که به هنگام احرام حرمت مضاعفی دارد. معروف است که ۲۵ کار است که به هنگام احرام ممنوع است که یکی از آنها جدال است، گرچه معروف در میان فقها این است که منظور از جدال گفتن بلی وَاللَّهِ یا گفتن لا- وَاللَّهِ است. (اولی را برای اثبات مطلبی و دومی را برای نفی مطلبی می گویند) و منظور از فسوق دروغ گفتن و دشنام دادن و اظهار برتری بر دیگران و بیان نقص آنها در حال احرام است، ولی بعید نیست که واژه جدال هر نوع مجادله و ستیزه جویی را در بر گیرد. و به هر حال منع از جدال در حال احرام نشان می دهد که این کار با این عبادت بسیار مهم روحانی سازگار نیست، و انسان را شدیداً از خدا دور می کند. به کار بردن جمله خبریه در آیه بالا که می گوید: جدال در حج وجود ندارد، بیانگر تأکید بیشتری در این موضوع است، گویی می فرماید: «این عمل با روح حج ابداً سازگار نیست». پاورقی ۱. مجمع البیان و همچنین تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۲۷۷ در نهمین آیه سخن از عنوان مرء که چیزی شبیه به جدال است در میان آمده می فرماید «آگاه باشید کسانی که درباره قیامت به ستیزه جویی (و تردید و انکار) برمی خیزند، در گمراهی (عمیق و) دوری قرار دارند». (إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعِيَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ). روشن است که هدایت فرع بر آن است که انسان حق جو و حق طلب باشد و حق را نزد هر کس و هر جا ببیند با آغوش باز پذیرا شود، و هرگاه تعصب ها و لجاجت ها و کبر و غرور مانع از تسلیم حق در برابر ناحق گردد انسان به گمراهی کشیده می شود آن هم گمراهی عمیق و خطرناکی. فرق میان جدال و مرء و جهات مشترک این دو را بعداً خواهیم گفت. در دهمین و آخرین آیه، سخن از قوم لجوج لوط است، که هر قدر این پیامبر بزرگ به آنها هشدار داد و آنها را از عذاب الهی بیم داد، و جدی و قطعی بودن مجازات را به آنها گوشزد کرد، آنها نپذیرفتند، و به مجادله و ستیزه جویی در برابر او برخاستند، می فرماید «لوط آنها را از مجازات (عظیم ما) آگاه ساخته بود، ولی آنها اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند».

(وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتْنَا فَتَمَارَوْا بِالْأَنْذَرِ). و همین امر سبب شد که قوم لوط در حجایی از غفلت و بی خبری فرو روند تا زمانی که فرمان الهی صادر شد، و شهرهای آنها بر اثر زلزله های شدید زیر و رو گشت و بارانی از سنگ های آسمانی بر ویرانه ها و جسد های بی جان آنها بارید. آری این است نتیجه جدال و مرء در برابر حق. این آیات به خوبی خطرات این دو رذیله اخلاقی را نشان می دهد و باز گو می کند که چگونه انسان بر اثر جدال از هدایت باز می ماند و به ولایت شیطان تن در می دهد، و در ضلال بعید و انواع عذاب های الهی غوطه ور می شود. صفحه ۲۷۸

تعریف جدال و مرء

فرق میان جدال و مرء و مخاصمه

واژه جدل و جدال به طوری که راغب در مفردات می گوید از «جَدَلْتُ الْخَيْلَ» (طنا ب را محکم تاییدم) گرفته شده، گویی کسی که سخنان ستیزه جویانه می گوید می خواهد طرف مقابل را با زور از افکار و عقائدش دور سازد. بعضی نیز گفته اند جدال در اصل به معنی کشتی گرفتن و تلاش بر زمین زدن دیگری است، و از آنجا که مشاجرات لفظی شباهت به آن دارد، این واژه در آن مورد نیز به کار رفته است. البته جدال بر دو گونه است، جدال به حق و جدال به باطل که اولی ممدوح و دومی مذموم است، از این رو در قرآن مجید در یکجا می فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ زَبه آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». (۱) در اینجا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مأمور به جدال به حق شده، و آن را در کنار حکمت و موعظه حسنه قرار داده است. اما جدال به باطل همان است که در آیات بالا آمد که افراد لجوج و متعصب گرفتار آن می شوند، و روشن ترین دلایل حق را با ستیزه جویی انکار می کنند و اما «مرء» (بروزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک و تردید) وجود دارد. راغب در کتاب مفردات می گوید: در اصل از «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» یعنی پستان شتر را برای دوشیدن به دست گرفتم، گرفته شده است، سپس به گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق شده (شاید به تناسب که انسان تردید دارد آیا در پستان شتر چیزی برای دوشیدن وجود دارد یا نه) بعضی تعبیر دقیق تری درباره ریشه اصلی این لغت دارند، می گویند: «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» در جایی گفته می شود که شیر موجود در پستان شتر دوشیده شده سپس به امید این که بقایایی که در پستان باقی مانده است خارج شود، آن را بدوشند، که این عمل با شک و تردید انجام می شود، همان گونه که بحث های توأم با مرء چنین است. پاورقی ۱. نحل، آیه ۱۲۵. صفحه ۲۷۹ ولی این واژه بعداً به هر نوع بحث و گفتگو درباره هر مطلبی که محل تردید است، خواه بحث و گفتگوی مثبت و حق جویانه، و خواه لجاجت آمیز و پرخاشگرانه باشد اطلاق گردیده است. از مواردی که «مرء» در معنی مثبت به کار رفته آیه شریفه ۲۲ سوره کهف است که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد اگر می خواهد درباره اصحاب کهف با مخالفان صحبت کند، آشکارا به گفتگو بنشیند (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا). (۱) و موارد منفی آن فراوان است از جمله دو مورد که در آیات بالا آمده بود. این نکته نیز لازم به یادآوری است که واژه مَرِيه (بر وزن جزیه و قریه) به معنی تردید در تصمیم گیری است، و بعضی به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند. (همانند ریه).

جدال و مرء در روایات اسلامی

از آنجا که مجادله به باطل سبب مخفی شدن حق و افزایش تعصب و خشونت و مفسد بی شمار دیگری می شود، در روایات اسلامی به شدت از آن نهی شده مخصوصاً اگر مجادله در مصالح دینی باشد. از جمله: ۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «مَاضِلٌ قَوْمٌ بَعِيدٌ أَنْ هَدَاهُمُ اللَّهُ إِلَّا أَوْتُوا الْجِدَالَ هِيَج گروهی را بعد از آن که خدا هدایتشان کرد گمراه نشدند مگر آن

که گرفتار جدال شدند». (۲) ۲- همین مضمون در حدیث دیگری با تفاوت مختصری از آن حضرت نقل شده است فرمود: «ما ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا وَ أَوْثَقَ الْجِدَلَ هَيْجَ قَوْمِي كَمَا نَشَدْنَا مَكَرَ أَيْنَ كَمَا اعْتَمَدَ بِرِجَالِ الْجِدَالِ كَرَدْنَا» (۳) ۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي دِينِهِ أَوْلِيَّكَ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ خَدَاوَنَد لَعْنَتُ كَسَانِي كَمَا فِي دِينِ أَوْ مَجَادِلَهُ وَ سَتِيْزَهُ جَوِيِي مِي كَنَنْد، أَنَهَا بِرِزَانِ بِيَامْبِر (صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مُورِد لَعْنِ قَرَارِ كَرَفْتَه أَنْد». (۱) پاورقی ۱. كهف، آیه ۲۲. ۲- احیاء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۵۵۳. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۲. صفحه ۲۸۰ ۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است که: «الْجِدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ الْجِدَالُ فِي الدِّينِ، سَبَبُ فِسَادِ إِيْمَانٍ وَ يَقِيْنٍ مِي شُوْد». (۲) ۵- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومِيَّةَ فِي الدِّينِ فَإِنَّهَا تُشْغِلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ، وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ، وَ تَشْجِيْرُ الْكُذْبِ وَازِ خُصُومَتِ فِي دِينِ (وَ جِدَالِ وَ پَرخاشگري) بِپَرهِيْزِيْد، چَرَا كَمَا فِكْرِ اِنْسَانِ رَا اَزْ ذِكْرِ خُدَا بَهْ خُودِ مَشْغُولِ مِي دَارِد وَ سَبَبِ اِخْتِلَافِ وَ نِفَاقِ وَ كِيْنَه وَ عِدَاوَتِ مِي كَرْدِد وَ سَبَبِ پَنَاهِ بَرْدِنِ بَهْ دَرُوعِ مِي شُوْد». (۳) ۳- تعبير به خصومت در دين هر چند غير از عنوان جدال است، ولي در اين گونه موارد به همان معنی می باشد. ۶- شبیه همین معنی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومِيَّةَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشُّكَّ وَ تَحْبِطُ الْعَمَلَ وَ تُزِدِي بِصَاحِبِهَا، وَ عَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ فَلَا يُعْفَرُ لَهُ وَازِ خُصُومَتِ وَ جِدَالِ كَمَا سَبَبِ شُكِّ وَ تَرِيْدِ مِي شُوْد، اَعْمَالِ اِنْسَانِ رَا حَبِطُ وَ نَابُودِ مِي كَنْد وَ صَاحِبِشِ رَا بَهْ هَلَاكَتِ مِي كَشَانْدِ وَ اِي بَسَا سَخْنِي بَكُوِيْدِ كَمَا هَرِ كَزِ بَخْشُوْدَه نَشُوْد». (۴) ۷- از نصایحی که لقمان حکیم به فرزندش کرد نیز توصیه به تركِ جدال بود گفت: يَا بَنِيَّ لَا تُجَادِلِ الْعُلَمَاءَ فَيَمُتُّوكَ فِرْزَنْدَم! بَا دَانْشْمَنْدَانِ سَتِيْزَه جَوِيِي مَكْنِ كَمَا تُو رَا دَشْمَنْ مِي دَارَنْد» (و از علومشان محروم می مانی). (۵) ۸- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْجِدَالِ تَرَدَّدَقَ هَرِ كَسِ دِيْنِ رَا بَا جِدَالِ وَ سَتِيْزَه جَوِيِي طَلَبِ كَنْدِ كَارِ اَوْ بَهْ كَفْرِ مِي كَشْد». (۶) ۹- امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به یکی از یاران خود فرمود: «أَبْلُغْ عَنِّي أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ أَنْ لَا تَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيْلًا وَ مَرْهُمُ بِالْصِّدْقِ فِي الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مَرْهُمُ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَغْنِيهِمْ سَلَامُ مَرَا بَهْ دُوسْتَانِمِ بَرَسَانِ وَ بَهْ أَنَهَا بَكُو رَاهِ شَيْطَانِ رَا بَهْ سُوِي خُوِيْشِ نَكْشَايَنْد، وَ أَنَهَا رَا اَمْرِ بَهْ صَدَقِ وَ رَاسْتِي دَرِ سَخْنِ وَ اِدَايِ اَمَانَتِ كَنْ، وَ أَنَهَا رَا بَهْ سَكُوْتِ وَ تَرْكِ جِدَالِ دَرِ اَمُورِي كَمَا بَهْ أَنَهَا مَرْبُوطِ نِيْسْتِ دَسْتُورِ دَه». (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۳. ۲. غرر الحکم، حدیث ۱۱۷۷. ۳. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، حدیث ۴. ۶. همان، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۰. ۵. مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۱۷، (باب ماجاء فی المراء و المزاح). ۶. المحجّة البيضاء، جلد ۱، صفحه ۱۰۷. صفحه ۲۸۱ ۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به پایان می بریم، آنجا که فرمود: «لَا يَسِيْرُ تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيْقَتَهُ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ الْجِدَالَ وَ اِنْ كَانَ مُحِقًّا اِنْسَانِ حَقِيْقَتِ اِيْمَانِ رَا بَهْ كَمَالِ نَمِي رَسَانْدِ مَكْرِ زَمَانِي كَمَا مَرَا وَ جِدَالِ رَا تَرْكِ كُوِيْدِ هَرِ چَنْدِ حَقِّ بَا اَوْ بَاشْد». (۲) اما مراء که در بحثهای سابق تفاوت آن با جدال گفته شد و حاصل کلام این بود که جدال به معنی هر گونه مشاجره لفظی و ستیزه جویی در کلام است در حالی که مراء به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن شک و تردید وجود دارد. گاه این گفتگو برای طلب حق جویی و گاه به خاطر تعصب و لجاجت و اظهار فضل و برتری جویی است که بسیار نکوهیده است و در روایات اسلامی روی این عنوان، نکوهش بیشتری دیده می شود! (هر چند تفاوت زیادی با جدال ندارد). ۱- در حدیثی نظیر حدیث فوق از پیغمبر اکرم می خوانیم: «لَا يَسِيْرُ تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيْقَتَهُ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ اِنْ كَانَ مُحِقًّا هَيْجَ بَنْدِه اِي اَزْ بَنْدِگانِ خُدَا حَقِيْقَتِ اِيْمَانِ رَا بَهْ كَمَالِ نَمِي رَسَانْدِ مَكْرِ اِيْنَكِه مَرَا رَا تَرْكِ كُوِيْدِ هَرِ چَنْدِ حَقِّ بَا اَوْ بَاشْد». (۳) اشاره به اینکه جر و بحثهای لجوجانه که برای اظهار فضل و برتری جویی انجام می شود حتی در مسائلی که حق است سبب سقوط انسان در مبانی عقیدتی و اخلاقی می شود. ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت از زبان چند نفر از صحابه می خوانیم که پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۷۲. ۲. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۰۸. ۳. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۳. صفحه ۲۸۲ گفتند: روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بر ما وارد شد در حالی که مشغول مراء در یک مسئله

دینی بودیم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به شدت غضبناک شد که او را تا آن زمان آن گونه ندیده بودیم سپس فرمود: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذُرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي، ذُرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِيَ قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ، ذُرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُمَارِيَ لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي رِيَاضِهَا وَأَوْسَطِهَا وَأَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ صَادِقٌ، ذُرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ الْمِرَاءَ» اقوام قبل از شما به خاطر همین جر و بحثهای هوس آلود هلاک شدند. مراء را رها کنید که مؤمن مراء نمی کند، مراء را رها کنید زیرا مراء کننده گرفتار خسارت کامل می شود، مراء را رها کنید که من روز قیامت برای مراء کننده شفاعت نمی کنم، مراء را رها کنید که هر کس آن را رها کند هر چند حق بگوید ضامن سه خانه بهشتی برای او هستم؛ خانه ای در ریاض بهشت (قسمت پائین) و خانه ای در وسط و خانه ای در بالای بهشت (اشاره به اینکه تمام بهشت در زیر پای او است) مراء را رها کنید که اولین چیزی که خداوند بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد مراء بوده است». (۱) ۳- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «ذُرُّوا الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَا تَفْهَمُ حِكْمَتَهُ وَلَا تُؤْمِنُ فِتْنَتَهُ» مراء را ترک کنید چرا که حکمتی از آن فهمیده نمی شود و از فتنه آن در امان نخواهید بود». (۲) ۴- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده: «الْمِرَاءُ دَاءٌ رَدِيٌّ وَ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ خَصِيْلَةٌ شَرٌّ مِنْهُ وَ هُوَ خُلِقَ لِإِبْلِيسَ وَ نَسَبَتَهُ فَلَا يُمَارِي فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَ بَعِيْرِهِ مَحْرُومًا مِنْ حَقَائِقِ الدِّينِ» مراء (و جر و بحثهای غیر منطقی) درد بدی است و هیچ صفتی برای انسان بدتر از آن نیست و آن، اخلاق ابلیس و منسویین به او است و هیچکس در هیچ حالی مراء نمی کند مگر کسی که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است، و از حقایق دین محروم می باشد». (۳) اشاره به اینکه شخص مراء کننده خود را خالی از خطا و دیگران را دائماً خطاکار می داند و این دلیل است که نه خود را شناخته و نه دیگران را و چنین کسی به یقین از درک حقایق دین محروم می ماند. پاورقی ۱. همان، حدیث ۵۰. ۲. ، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱. ۳. همان، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲. صفحه ۲۸۳ ۵- در حدیثی آمده است که مردی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد بنشین تا در مسائل دینی با یکدیگر مناظره (و جر و بحث) کنیم. امام در پاسخ او فرمود: «یا هذا انا بصیرٌ بدینی مکشوفٌ علیّ هدیای فبان کنت جاهلاً بدینک فاذهب و اطلبه مالی و للممارات و ان الشیطان لیوسوس للرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین کئی لا یظنونوا بک العجز و الجهل...» ای مرد! من نسبت به دینم آگاهم و هدایتیم برای من روشن است تو اگر نسبت به دینت جاهل هستی برو و تحقیق کن مرا با مراء چکار و (بدان) شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می گوید با مردم مناظره و جر و بحث در دین کن تا گمان نکنند تو جاهل و ناتوان هستی». (۱) ۶- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «أَرَبِعٌ يُمِئْنَ الْقُلُوبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرَةُ مُنَاقَشَةِ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَهُنَّ وَ مُمَارَاتُ الْأَحْمَقِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا يَزُجُّعُ إِلَى خَيْرٍ وَ مُجَالَسَةُ الْمَوْتَى فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ بِچهار چیز است که قلب را می میراند: گناهان پی در پی و گفتگوی زیاد با زنان (ناآگاه) و جر و بحث با احمق. تو چیزی می گوئی و او چیز دیگر و به نتیجه خوبی نمی رسید و همنشینی با مردگان. بعضی (تعجب کردند و) عرض کردند منظور شما از مردگان چیست ای رسول خدا؟ فرمود: هر ثروتمند غافل و مغرور و مست ثروت». (۲) ۷- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَيُّكُمْ وَ الْمِرَاءُ وَ الْخُصُومِيَّةُ فَإِنَّهُمَا يَمْرُضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ» از مراء و جر و بحثهای کینه توزانه بهره‌یز که دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می سازد و سبب تفرقه آنان می شود». (۳) ۸- به همین دلیل در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در یکی از سخنان جامع آن حضرت آمده است: «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ انْ كَانَ مُحِقًّا بِرَهِيْزِ كَارْتَرِيْنِ مَرْدَمِ كَسِيْ اسْتِ كِه مَرَاءِ رَا تَرَكَ گویید هر چند حق با او باشد». (۴) ۹- در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است: «جِمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ» کانون شر لجاجت و کثرت جر و بحثهای بی منطقی است». (۱) پاورقی ۱. همان، حدیث ۳۲. ۲. همان، صفحه ۱۲۸، حدیث ۱۰. ۳. همان، صفحه ۱۳۹، حدیث ۵۶. ۴. همان، صفحه ۱۲۷، حدیث ۳. صفحه ۲۸۴ ۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از سلمان فارسی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم که فرمود: «لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ حَتَّى يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ حَتَّى يَرِدَعَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ

الْخَطَابِ مَا عَلَمَهُ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: هَذَا، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام)؛ هیچ کس ایمان (به من) نمی آورد مگر این که اهل بیت مرا دوست دارد و مرا را هر چند حق با او باشد ترک کند. عمر (در آنجا حاضر بود) و گفت علامت محبت اهل بیت تو چیست؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: این (را دوست بدارد) و با دستش بر (شانه) علی (علیه السلام) زد. (۲) بی شک این دو موضوع را که پیغمبر اکرم در کلام خود به عنوان نشانه ذکر کرده است با هم رابطه دارد، ممکن است رابطه اش این باشد که دلایل فضیلت علی (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) به قدری روشن است که اگر کسی اهل جدال و مرا و پرخاشگری نباشد به حقیقت آن پی می برد. روایات در زمینه نکوهش مرا بسیار فراوان است. ده حدیثی که در بالا ذکر کردیم گلچینی از میان آنها بود و دقت در همین احادیث برای پی بردن به خطرات این خلق و خوی نکوهیده و آثار اسف انگیز و مخرب آن در فرد و جامعه روشن است.

آثار و پیامدهای جدال و مرا

تاکیدهای فراوان که در آیات قرآن و روایات متواتر اسلامی در مذمت جدال و مرا و جر و بحثهای پرخاشگرانه و بی منطق وارد شده به خاطر آن است که اولاً نخستین اثر منفی این کار و اخلاق سوء پرده افکندن بر چهره حقایق است و بدترین حجاب را میان انسان و درک حقایق ایجاد می کند به گونه ای که گاه حتی واضح ترین بدیهیات را درک نمی کند و به انکار اموری می پردازد یا از مطالبی دفاع می کند که راستی مضحک است و این نیست مگر به خاطر اینکه انسان وقتی گرم مرا و جدال می شود همه چیز را غیر از آنچه خودش می گوید انکار می کند. پاورقی ۱. غرر، جلد ۳، صفحه ۳۷۶، حدیث ۴۷۹۵. ۲. سفینه البحار، ماده «مَرءٌ» بحارالانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۷، حدیث ۷۹. صفحه ۲۸۵ و اینکه در بعضی از روایات گذشته خواندیم خصومت و جدال و مرا و قلب را بیمار می کند ممکن است اشاره به همین معنی باشد زیرا قلب به معنی عقل است و بیماری آن به معنی عدم درک حقایق. و نیز اگر در حدیث امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده که کسانی که به جدال روی آورند کارشان به کفر می کشد و یا اینکه جدال موجب شک در دین خدا و فساد یقین می گردد، همه اینها اشاره لطیفی است به آنچه در بالا گفته شد. دیگر از آثار منفی این اخلاق رذیله ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و فراموشی یاد خدا و کشیده شدن به انواع دروغها است که در احادیث گذشته به آنها اشاره شده بود دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می خواهد با جدال و مرا بر دوستان خود غلبه کند و برتری بجوید آنها را بر ضد خود تحریک می کند و غالباً گفتار آنها به تحقیر و دشنام یکدیگر می کشد و اینها بدترین اسباب نفاق و جدائی است حتی گاهی برای توجیه سخنان خود به انواع دروغها متوسل می شوند که این خود بلای بزرگ دیگری است و مجموع اینها سبب می شود که انسان از خدا دور گردد و در دام شیطان گرفتار شود و انسان را به هلاکت معنوی بيفکنند. به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که انسان به حقیقت ایمان دست نمی یابد تا زمانی که مرا و جدال را ترک گوید هر چند خود را بر حق بداند زیرا سخنان ستیزه جویانه در مسائل حق نیز سبب انواع خصومتها و عداوتها است و گاه انسان را به انواع گناهان دیگر مانند تحقیر مؤمن و اهانت از طریق سخن یا اشارات دست و چشم و ابرو و دروغ و کذب و تکبر و برتری جوئی آلوده می کند. اضافه بر همه اینها جدال و مرا اُبْهت و شخصیت انسان را در هم می شکند و زبان جاهلان را به روی انسان باز می کند اگر با افرادی نادان مجادله کند سبب هتک و توهین او می شوند و اگر با دانشمندان ستیزه جوئی کند او را مغلوب و حقیر می سازند. صفحه ۲۸۶ در مجموع همانطور که در روایات سابق خواندیم جدال و مرا یکی از چهار چیزی است که قلب را می میراند و روح انسان را بیمار می سازد. چه بهتر که انسان بحثهای خود را با دیگران با محبت و دوستی و تواضع و مهربانی و به صورت جستجوی حق برگزار کند که هم از علم و دانش آنها بهره گیرد و هم آنها از علم و دانش او بهره مند شوند و با کمک یکدیگر بتوانند مطالب پیچیده را بشکافند و به واقعیتها برسند و این همان جدال بر حق است.

انگیزه های جدال و مرء

با توجه به رابطه نزدیکی که در میان صفات رذیله وجود دارد و غالب آنها با یکدیگر مرتبطند و علت و معلول یکدیگر محسوب می شوند این خلق و خوی نکوهیده یعنی جدال و مرء و پرخاشگری بی منطق نیز از صفات زشت دیگر سرچشمه می گیرد. ۱- از عوامل مهم جدال و مرء کبر و غرور است که به انسان اجازه نمی دهد به آسانی در برابر حق تسلیم شود و او را وادار می کند که برای حفظ برتری جویی خود حق را از طریق جدال و مرء انکار نماید لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پدران بزرگوارش (علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ يُوَضِيَ الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَأَنْ يُسَلِّمَ عَلَى مَنْ يَلْقَى وَأَنْ يَتَرَكَ الْمِرَاءَ وَأَنْ كَانَ مُحِقًّا وَلَا يُحِبُّ أَنْ يُحَمِّدَ عَلَى التَّقْوَى» در این حدیث امام چهار چیز را نشانه تواضع دانسته: نشستن در هر جای مجلس که میسر باشد و سلام کردن بر هر کسی که ملاقات می کند و ترک مرء هر چند حق با او باشد و عدم خشنودی از ستایش ستایشگران در برابر تقوا. (۱) ۲- خودنمایی و اظهار فضل و ریاکاری یکی دیگر از انگیزه های جدال و مرء و جزو بحثهای پرخاشگرانه است که بسیار متداول و معمول است به ویژه در مجلسی که گروهی از عوام حضور داشته باشند و بخواهد فضیلت خویش را به آنان نشان دهد یا بخواهد در برابر ارباب فضل جایی برای خود بگشاید. در حدیثی که قبلاً از امام حسین (علیه السلام) نقل کردیم این جمله دیده می شد که فرمود: «وَأَنَّ الشَّيْطَانَ لَيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَيُنَاجِيهِ وَيَقُولُ نَظِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْ لَا يَطْنُوا بِكَ الْعَجْزَ وَالْجَهْلَ» شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید با مردم در امر دین مناظره کن تا گمان نکنند تو عاجز و نادانی. (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، حدیث ۲۰. صفحه ۲۸۷ در حدیث دیگری نیز امام صادق (علیه السلام) هنگامی که طالبان علم را به سه گروه تقسیم می کند گروهی که برای جدال و مرء طالب علمند و گروهی برای فخرفروشی بر مردم و گروه دیگری برای فهمیدن و اندیشیدن (و عمل کردن) سپس در توصیف گروه اول می فرماید: «فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُؤَمَّرٌ مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرِّجَالِ» آن کس که علم را برای جدال و مرء می طلبد سخنانش آزاردهنده و پرخاشگرانه است، در مجالسی که شخصیتها حضور دارند سخن می گوید. (و خودنمایی و اظهار فضل می کند) و در پایان حدیث امام (علیه السلام) به او نفرین می کند و می گوید: «فَدَقَ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ» خداوند بینی او را بر خاک بمالد. (۲)

۳- دیگر از انگیزه های جدال و گفتگوهای پرخاشگرانه جهل و نادانی نسبت به مقام خویشتن و دیگران است چرا که خود را، بزرگترین و عالمترین می پندارد و دیگران را جاهل و نادان لذا در حدیثی که قبلاً از امام صادق (علیه السلام) نقل کردیم بعد از آنکه امام (علیه السلام) مرء را یک بیماری دردناک می شمرد و آن را از خوهای شیطانی معرفی می کند می فرماید: «فَلَا يُمَارَى فِي أَىِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَبِغَيْرِهِ» هیچکس در هیچ حالی مرء نمی کند مگر آنکه نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است. (۳) ۴ و ۵- انتقام جوئی و حسد دو انگیزه دیگر از انگیزه های جدال و مرء است؛ برای اینکه آبروی طرف مقابل را ببرد و از او انتقام بگیرد و حسادت خود را اعمال نماید و از قدر و مقام او در نظرها بکاهد متوسل به جر و بحثهای توأم باتوهین و تحقیر می شود تا از این طریق آبی بر آتش کینه و حسد که در دل او نهفته است پاشد. پاورقی ۱. همان، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲.

۲. مقدمه کتاب معالم الاصول، صفحه ۱۱. ۳. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱. صفحه ۲۸۸ ۶- تعصب و لجاجت نیز از عوامل مهم جدال و مرء است چرا که اشخاص متعصب و لجوج حاضر نیستند به آسانی دست از عقائد فاسد خود بردارند لذا روی آن می ایستند و پیوسته جر و بحث می کنند، آسمان و ریسمان را به هم می بافند و به هر حشیشی متشبث می شوند تا اعتقاد فاسد خود را بر کرسی بنشانند همان کاری که بسیاری از کافران و مشرکان در برابر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و سایر پیامبران داشتند که نمونه روشن آن گفتگوی بت پرستان بابل در برابر ابراهیم بت شکن (علیه السلام) در آن هنگام که منطق گویای ابراهیم آنها را در بن بست شدید قرار داد و موقتاً از خواب غفلت بیدار شدند، ولی تعصب و لجاجت همانند یک ابر ظلمانی پرده های

تاریک بر فکر و عقل آنها انداخت و باز هم به مقاومت احمقانه خود ادامه دادند! ۷- دنیا پرستی که عامل اصلی همه گناهان یا اکثر گناهان است نیز یکی از عوامل مهم جدال و مرء محسوب می شود کسانی که دارای این صفت رذیله اند می خواهند از این طریق مقامی در جامعه برای خود کسب کنند و به وسیله آن به نوائی برسند و دنیای آنها آباد گردد. کوتاه سخن اینکه عوامل منفی فراوانی دست به دست هم می دهد و انسان را به جز و بحثهای دور از ادب و انسانیت و انصاف می کشاند و او را وادار می کند که با لجاجت و سرسختی در برابر حق بایستد و در برابر باطل دفاع کند.

اقسام مرء و جدال

جدال و مرء را عمدتاً می توان به دو بخش تقسیم کرد، جدال و مرء مثبت یعنی بحث های منطقی و گفتگو برای تبیین مسایل و توضیح حقایق و آگاهی از نقطه نظرهای یکدیگر و رسیدن به واقعیات از این طریق. و مرء و جدال منفی یعنی بحث های پرخاشگرانه و ستیزه جویانه ای که هدف صحیحی را دنبال نمی کند، و در مسیر روشن شدن حقایق نیست بلکه هدف از آن اعمال خصومت یا تعصب و لجاج و برتری جویی و خودنمایی و اظهار فضل در برابر دیگران است. صفحه ۲۸۹ این تقسیم بندی در آیات قرآن نیز منعکس است آنجا که می فرماید: «و لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بِمَا أَهْلَ كِتَابٍ (يهود و انصاری) جز به طریقی که نیکوتر است مجادله نکنید». (عنکبوت - ۴۸). و در جای دیگر می فرماید: «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بِمَا رُوِيَ نِيكُوتَرِ بِمَا أَنَّهُمْ جَادِلُوا فِي الْمَنَظَرِ كُنْ». (نحل - ۱۲۵). و در جای دیگر در نکوهش جمعی از کافران می فرماید: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعِيدًا تَبَيَّنَ بِمَا إِنَّ هِيَ حَقٌّ لَهَا رُشْنٌ شَدِيدٌ بَارِئٌ بِمَا تُوَجَّاهِلُهَا مِي كُنْتُمْ». (انفال - ۶). و در مورد مرء مثبت در داستان «اصحاب كهف» و تعداد آنها می فرماید: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا رُپَسِ دَرَبَارَه تَعْدَادِهَا جَزِ مَبَارَزَه مَنطِقِي تُوَامٌ بِمَا اسْتِدْلَالِ نَدَاشْتَه بِأَشْ». (كهف - ۲۲). و در مورد مرء منفی می فرماید: «أَلَا إِنَّ الدِّينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ رُأْكَاهُ بِأَشِيدِهَا أَنَّهُمْ كَهْ دَرِ قِيَامَتِ تَرَدِيدِ مِي كُنْتُمْ وَ بِالْجَاجِ وَ عَنَادِ بِمَا مَحَاجَه مِي پَرْدَا زَنَدِ دَرِ كَمْرَاهِي عَمِيقِي هَسْتَنْدُ». (شوری - ۱۸). و تقسیمات دیگری نیز بر حسب افرادی که در طرف مقابل قرار دارند و مسایلی که در آن جدال و مرء می شود دارند. از جمله طرف مناظره انسان باید انسان فهمیده و عاقلی باشد که بتوان از طریق مناظره منطقی بر علوم او دست یافت، همان گونه که در وصیت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «دَعِ الْمُمَارَاتِ وَ مُجَارَاتِ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا عِلْمَ رُكُفْتُكَ وَ مَنَظَرَه رَا بِمَا كَسِي كَهْ نَهْ عَقْلُ دَارِدِ وَ نَهْ عِلْمُ رَهَا كُنْ». (۱) و شخص مناظره کننده باید انسان آگاهی باشد، چرا که اگر افراد ناآگاه به عنوان دفاع از حق به میدان بیایند و بر اثر ضعف معلومات شکست بخورند، آیین حق ضایع می شود، لذا در حدیثی می خوانیم که محمد بن عبدالله معروف به طیار به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مَنَظَرَةَ النَّاسِ رُبَهْ مَن كُفْتَهُ اَنْدَ كَهْ شَمَا از مَنَظَرَه (شیعیان) بِمَا مَخَالَفَانِ كَرَاهَتِ دَارِيدُ؟ اِمَامُ فَرَمُودُ: اَمَّا كَلَامُ مِثْلِكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنْ اَذَا طَارَ يَحْسُنُ اَنْ يَقَعَ وَ اَنْ وَقَعَ يَحْسُنُ اَنْ يَطِيرَ فَمَنْ كَانَ هَكَذَا لَا نَكْرَهُهُ رُازِ كُفْتُكَ هَايِ شَخْصِي مَانَنْدِ تُو كَرَاهَتِ نَدَارِيمُ كَسِي كَهْ هَنْكَامِي كَهْ بِمَا پَرُوَازِ دَرِ مِي آيِدِ مِي تُوَانْدِ دَرِ جَايِ خُودِ بِمَا خُوبِي بَنْشِينْدِ، وَ هَنْكَامِي كَهْ مِي نَشِينْدِ مِي تُوَانْدِ بِمَا پَرُوَازِ دَرِ آيِدِ (با مهارت وارد بحث می شود و با مهارت از آن خارج می گردد) مَا از كُفْتُكَ وَ مَنَظَرَه چنين كَسِي نَارَا حَتِ نَيْسْتِيمُ». (۱) انتخاب لقب طیار برای این صحابی معروف امام صادق (علیه السلام) نیز اشاره به همین معنی است زیرا که در مباحثه و جدل، بسیار قوی و نیرومند بود و با قدرت و مهارت می توانست از حق دفاع کند. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۴. صفحه ۲۹۰ اینجاست که به تمام کسانی که اطلاع کافی از مسائل دین ندارند، و نمی توانند با قدرت از او دفاع کنند. هشدار می دهیم که وارد بحث و مناظره با مخالفان نشوند، چرا که شکست می خورند و شکست آنان موجب سرافکنندگی و ضعف مبانی مذهب در نظر دیگران است. از آنجا که افراط و تفریط غالباً در امور مختلف در میان افراد نادان وجود دارد کسانی هستند که ناآگاهانه راه افراط را می پویند و می گویند چون جدال و مرء در اسلام شدیداً تحریم شده اصلاً با کسی نباید بحث

کرد، هر چند بحثی مستدل و روشنگر و در مسیر حق باشد، سکوت را باید بر هر گونه بحث و استدلال یا به گفته بعضی قیل و قال ترجیح داد. این هم به یقین یک انحراف بزرگ است چرا که تبیین حقایق جز در سایه منطق و استدلال میسر نیست، و بستن این راه به روی مردم به معنی محروم ساختن گروه عظیمی از وصول به حقایق و واقعیت‌ها است. این سخن را با حدیث جالبی پایان می‌دهیم. امام حسن عسکری از جدش امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که در محضر مبارک آن پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، حدیث ۳۹. صفحه ۲۹۱ امام سخن از جدال در دین شد و این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) از آن نهی کردند، امام صادق (علیه السلام) فرمودند این مسأله به طور کامل نهی نشده است، بلکه نهی از جدال به غیر طریقه صحیح شده است سپس فرمود: آیا نمی‌شنوید که خداوند می‌گوید: «وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) و نیز می‌فرماید: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲). در این دو آیه خداوند دستور داده که جدال به احسن کنند (بحث و گفتگوی منطقی و مستدل با بهترین روشها، آنچه حرام است جدال غیر احسن است، چگونه ممکن است خداوند جدال احسن را تحریم کند در حالی که به پیامبرش دستور می‌دهد در برابر یهود و نصاری که می‌گفتند بهشت تنها از آن ما است بگوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید» (۳) به این ترتیب صدق و ایمان را با برهان قرین ساخته، و برهان و دلیل همان چیزی است که در جدال به احسن آورده می‌شود. و هنگامی که بعضی از آن حضرت پرسیدند جدال به غیر احسن چیست؟ حضرت فرمود: آن است که با کسی که اهل باطل است مجادله کنی، او دلیل نادرستی اقامه کند ولی تو قادر نباشی با منطق صحیح به او پاسخ بگویی و تنها به این قناعت کنی که من گفته تو را قبول ندارم (بدون اقامه دلیل) یا این که آن شخص که اهل باطل است سخن حقی را بگوید که بخواهد از آن برای مقصد نادرست خود کمک بگیرد و تو از ترس نداشتن جواب صحیح سخن حق را انکار کنی. این کار بر شیعیان من حرام است که سبب فتنه و انحراف برادران ضعیف‌الایمان شوند و اهل باطل از ناتوانی این گونه اشخاص در استدلال گواه و شاهدی بر حقانیت خود دست و پا نمایند. سپس امام صادق (علیه السلام) نمونه‌های متعددی از استدلالاتی که قرآن در امر معاد در برابر مشرکان داشته، ذکر می‌فرماید و آنها را به عنوان مصادیق جدال احسن می‌شمرد که باعث اتمام حجت بر کفار و ازاله شبهات آنها می‌شده است. (۴) پاورقی ۱. عنکبوت، آیه ۴۶. ۲. نحل، آیه ۱۲۵. ۳. بقره، آیه ۱۱۱. ۴. بحارالانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۲ (با تلخیص). صفحه ۲۹۲

طرق درمان این رذیله اخلاقی

هرگاه حالت پرخاشگری و جزّ و بحث بی حاصل، و به تعبیر روایات جدال غیر احسن در درون وجود انسان ریشه بدواند، و به صورت خلق و خوی او در آید، دین و ایمان و تقوای چنین انسانی در مخاطره قرار می‌گیرد، و لازم است برای نجات از خطرات ناشی از این صفت رذیله دست به کار شود و آن را درمان کند، و خود را از شرّ آن رهایی بخشد. نخستین راه درمان که شاید جزء مقدمات یا یک عامل تسکین‌دهنده محسوب شود تا به درمان عمقی بپردازد، اختیار سکوت است در هر جا که احتمال می‌دهد جدال به باطل باشد. و هرگاه این سکوت را مدتی ادامه داد، و به اصطلاح دندان بر جگر بگذارد و مشکلاتش را تحمل کند، زمینه بسیار مساعدی برای درمان نهایی فراهم می‌شود. البته سکوت درمان بسیاری از رذایل اخلاقی است (حسد، کینه توزی، سخن چینی، ریاکاری، ناشکری، تهمت، دروغ، برتری جویی، و بسیاری دیگر از رذایل اخلاقی است که از طریق سخن اعمال می‌شود و سکوت می‌تواند به عنوان یک راه پیشگیری در تمام این موارد به کار گرفته شود، به همین دلیل در روایات اسلامی مدح و ستایش زیادی نسبت به سکوت شده است که ما شرح آن را در جلد اول این کتاب به طور مبسوط آورده ایم. راه دیگر برای ریشه کن کردن این رذیله اخلاقی دقت و بررسی آثار مرگبار و عواقب شوم این صفت است مانند محبوب ماندن از درک حقایق و گرفتاری

در چنگال اوهام و تعصبا و ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و دور ماندن از حقیقت ایمان و گرفتاری در چنگال خشم و غضب الهی شکسته شدن ابهت انسانی در نزد خاص و عام و مانند آن. به یقین اندیشیدن در پیامدهای سوء، تأثیر عمیقی در باز داشتن انسان دارد. چگونه ممکن است کسی بداند فلان غذا سمی و کشنده است و در عین حال از آن بخورد؛ کسی غذای سمی تناول می کند که از آثار و پیامدهای آن بی خبر است صفحه ۲۹۳ اصلاح ریشه ها و برطرف ساختن انگیزه ها یکی از طرق درمان است، هنگامی که می گوئیم انگیزه جدال و مراء و تکبر، برتری جویی، خودنمایی، حسد، انتقام جوئی، دنیاپرستی، تعصب و لجاجت است به یقین اگر بتوانیم این صفات رذیله را از خود درو سازیم صفت جدال و مراء از ما ریشه کن می شود ولی با وجود آن صفات در درون جان از بین بردن این صفت رذیله بسیار مشکل است. دوری از افراد لجوج و متعصب و پرهیز از گفتگو با این گونه افراد که خواه ناخواه انسان را به مراء و جدال می کشاند یکی دیگر از راههای درمان است. در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلَيْسَ تَعَدَّ لِقِيلَ وَ قَالَ؛ کسی که با آدم جاهل (و متعصب) همنشین شود باید آماده قیل و قال و جدال و مراء باشد». (۱) به یقین قبل از همه این امور، اراده و تصمیم قاطع بر ترک مراء و جدال داشتن و پرهیز از این رذیله اخلاقی لازم است و آن کس که واقعاً مصمم بر ترک باشد سرانجام پیروز می شود.

انصاف در سخن

نقطه مقابل مراء و جدال انصاف در بحث است، یعنی انسان به سخنان دیگران آن گونه بنگرد که به سخنان خویش می نگرند و از آن همان گونه دفاع کند که از سخن خویش دفاع می کند و به تعبیر دیگر طالب حق باشد و آن را در نزد هر کس و هر جا بیابد پذیرا شود هر چند گوینده حق یک فرد عادی و او عالمی بزرگ و پرآوازه باشد حتی اگر کودکی یا کافر و ظالمی سخن حقی بگوید آن را بپذیرد. البته انصاف که در روایات اسلامی از آن ستایش فراوان شده به معنی یکسان نگرستن به منافع خویش و دیگران است ولی یکی از شاخه های آن انصاف در سخن می باشد. در حدیث معروفی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: أَنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِثْلَهُ وَ مَوَاسَاتُكَ الْأَخَّ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلِيٌّ كُلِّ حَالٍ بُرْتَرِينَ أَعْمَالٍ سَهْ حَيْزٍ اسْت: رعایت انصاف در حق مردم نسبت به خویشان تا آنجا که چیزی را برای خود نخواهی مگر اینکه همانندش را برای آنها بخواهی و مواسات با برادر دینی در مال و ذکر خدا در هر حال». (۱) پاورقی ۱. سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۳۲، چاپ قدیم (ماده مراء). صفحه ۲۹۴ جالب اینکه در بعضی از روایات می بینیم که امام صادق (علیه السلام) هنگامی که چهارخانه بهشتی را در برابر چهار عمل تضمین می کند ترک مراء را سومین عمل و انصاف دادن در برابر مردم را چهارمین عمل می شمرد که ممکن است اشاره ای به انصاف در سخن بوده باشد. پاورقی ۱. کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۴. صفحه ۲۹۵

۱۱. سخن چینی و اصلاح ذات البین

اشاره

زندگی اجتماعی همیشه توأم با نزاعها و نزاعهاست و یکی از شاخه های نزاعها مگو و مگوهای است که در میان افراد صورت می گیرد و گاه دامنه پیدا می کند و به مشاجرات شدید و حتی در بعضی اوقات ممکن است به خون ریزی منتهی شود! وظیفه دیگران این است که در اصلاح ذات البین و رفع سوء تفاهم و فراهم آوردن جو خوش بینی و حسن ظن در میان افرادی که درگیر مناقشات هستند بکوشند و به اصطلاح آب به روی آتش بپاشند. ولی متأسفانه گروهی هستند که بر اثر انگیزه های مختلف درست در جهت خلاف این مطلب گام برمی دارند گوئی بنزین بر آتش می پاشند و دامنه این حریق را وسیعتر می کنند و به یقین در تمام

مفاسدی که از آن به بار می‌آید شریک و سهیم اند؛ سخن این را برای آن می‌برند و سخن آن را برای این و حتی گاهی از خودشان چیزی نیز بر آن می‌افزایند این گروه را سخن چینی می‌نامند و از بدترین خلق خدا هستند در حالی که گروه اول صالحان و مصلحانند و کار آنها در حد جهاد فی سبیل الله است. صفحه ۲۹۶ همانگونه که در روایات وارد شده است: «أَجْرُ الْمُضِلِّ مِخِ بَيْنَ النَّاسِ كَأَجْرِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ أَهْلِ الْحَرْبِ». (۱) سخن چینی هر گاه تکرار شود به صورت یک خلق و خوی در می‌آید و از رذائل بسیار زشت اخلاقی است در آیات و روایات اسلامی اشارات زیادی در نکوهش این رذیله اخلاقی و ستایش فراوان درباره اصلاح ذات البین آمده است. با این اشاره به آیات قرآن باز می‌گردیم و آیات مربوط به این دو صفت را بررسی می‌کنیم سپس به تحلیل ریشه‌ها، پیامدها و آثار نامطلوب سخن چینی و برکات اصلاح ذات البین و طرق درمان آن رذیله اخلاقی و تقویت این فضیلت می‌پردازیم. ۱- وَيُلِّ لِكُلِّ هَمَزَةً لَمَزَةً. (همزه - ۱) ۲- وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ - هَمَّازٌ مَشَاءَ بَنِمِيمٍ - مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ - عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ. (قلم - ۱۱ تا ۱۳) ۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا انْجَاءَكُمْ بِبَاءِ فَاسِقٍ بِنَاءِ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. (حجرات - ۶) ۴- مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتِنًا. (نساء - ۸۵) ۵- يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (انفال - ۱) ۶- وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره - ۲۲۴) ۷- لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا- مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا. (نساء - ۱۱۴) پاورقی ۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، صفحه ۴۱۷. صفحه ۲۹۷ ۸-... إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. (هود - ۸۸)

ترجمه

۱- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای! ۲- و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می‌کند - و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است - علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است پیروی مکن. ۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید! ۴- کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود، و کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حسابرس و نگهدار هر چیز است. ۵- از تو درباره انفال (غنائم و هر گونه مالی بدون مالک مشخص) سؤال می‌کنند، بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و خصوصتهایی را که در میان شماست آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید! ۶- خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمائید) و خداوند شنوا و داناست. ۷- در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست، مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند و هر کس برای خوشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد. ۸-... من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم نمی‌خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم! صفحه ۲۹۸

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می‌فرماید: وای بر هر عیب کننده مسخره جوئی (ویل لکل همزه لمزه). در تفسیر «همزه» و «لمزه» و فرق میان این دو سخن بسیار است که در تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه آورده ایم مهم آن است که یکی از تفسیرهایی که برای آیه فوق شده است این

است که آیه اشاره به افراد سخن چین می‌کند. از ابن عباس پرسیدند منظور از این آیه چیست؟ و آنها چه کسانی هستند که خداوند ایشان را مذمت به ویل کرده است؟ ابن عباس در پاسخ گفت: «هُمُ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ الْأَنْعُوتُونَ لِلنَّاسِ بِالْعَيْبِ؛ آنها کسانی هستند که اقدام به سخن چینی می‌کنند و میان دوستان تفرقه، ایجاد می‌نمایند و عیب بر مردم می‌گذارند».

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این معنی را بعنوان اولین تفسیر برای آیه ذکر کرده و «فخر رازی» آن را هفتمین و آخرین تفسیر برای آیه ذکر می‌کند و با توجه به مفهوم وسیعی که همزه و لمزه دارد و هر گونه غیبت و عیب جوئی را شامل می‌شود سخن چینی نیز در مفهوم آیه درج است؛ خداوند به اینگونه اشخاص وعده مجازات «حُطْمَه» را داده است؛ همان آتش برافروخته الهی که از دلها سر می‌زند و تمام وجود آدمی را فرا می‌گیرد. از این آیه استفاده می‌شود که آتش قیامت - بر عکس - آتش دنیا نخست به درون می‌زند و اعماق قلب را می‌سوزاند سپس به برون و شاید بخاطر این باشد که رذائل اخلاقی و اعمال زشت ناشی از آن از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و بازتابش در اعمال بیرون است. در دومین آیه روی سخن را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) کرده می‌فرماید: از آنها که بسیار سوگند یاد می‌کنند و افراد پستی هستند و بسیار عیب جو و سخن چین می‌باشند اطاعت مکن. (وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٌ مَّشَاءٌ بَنِمِيمٍ). و به دنبال این صفات زشت صفات دیگری را در آیات بعد برای آنها می‌شمرد مانند ممانعت از کار خیر، تجاوزگری، کینه توزی، خشونت، و کفر به آیات الهی و به دنبال آن می‌فرماید: ما بر بینی او داغ ننگ می‌نهم (نَسِئْتُهُ) (و او را در دنیا و آخرت رسوا می‌سازیم). صفحه ۲۹۹ ذکر سخن چینی و نمایی در ردیف رذائل مهم دیگر و همچنین کفر بر آیات الهی دلیل بر زشتی فوق العاده این عمل است! تعبیر به «مَشَاءٌ بَنِمِيمٍ» به صورت صیغه مبالغه، اشاره به کسانی است که پیوسته در مبان مردم سعایت و سخن چینی می‌کنند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین می‌کنند و تخم عدوات و دشمنی در دلها می‌کارند و این یکی از مهمترین گناهان کبیره است. «حَلَّافٍ» به کسی گفته می‌شود که بسیار سوگند یاد می‌کند و معمولاً - کسانی هستند که نه مردم به آنها اعتماد دارند و نه خودشان نسبت به خودشان و توصیف آنها به مهین (پَسْتٌ) نیز گواه دیگری بر این معنی است و به خاطر همین فرومایگی و پستی است که بر دیگران عیب می‌گذارند و پیوسته سخن چینی و افساد می‌کنند گوئی از محبت و الفت مردم نسبت به یکدیگر رنج می‌برند و می‌خواهند همانگونه که خودشان از چشم مردم افتاده اند مردم نیز نسبت به یکدیگر چنین شوند. در سومین آیه مطابق شأن نزول معروفی که دارد «ولید بن عقبه» با گروهی برای جمع آوری زکات از طایفه «بنی مصطلق» از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعزام شدند. هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول خدا به سوی آنها می‌آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند ولی از آنجا که میان آنها و «ولید» خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها قصد کشتن او را دارند (یا اینکه به عمد آنها را متهم به چنین قصدی کرد) خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بازگشت و عرض کرد آنها از پرداخت زکات خودداری کردند، پیامبر سخت بر آشفت و آماده، مقابله با آن گروه شد و مطابق روایتی مردم فشار برای جنگ با آنان آوردند (۱) آیه نازل شد و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید (مبادا دروغ یا تهمت و سخن چینی باشد) پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور تحقیق به «خالد بن ولید» داد که با گروهی به سراغ آنها برود. او با شتاب زدگی هیچ کاری انجام نداد، پس از تحقیق معلوم شد طایفه بنی المصطلق کاملاً به اسلام وفادارند. خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و پیامبر فرمود: النَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ درنگ کردن و تحقیق نمودن از سوی خدا و عجله از شیطان است. (۱) پاورقی ۱. سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۰۸. صفحه ۳۰۰ طبق حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آیه فوق اشاره به تمام و سخن چین دارد. (۲) از این تعبیر روشن می‌شود که نَمِیْمِی و سخن چینی، سخنان دروغ را نیز شامل می‌شود. در چهارمین آیه که بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی آن را در بحث نیمه آورده اند می‌فرماید: کسی که شفاعت برای کار بدی کند سهمی از آن را خواهد داشت. (وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا) این آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که سخن چینی را نیز شامل می‌شود چه شفاعت سوئی از این بدتر که در میان دو مسلمان آتش عداوت و دشمنی را شعله ور سازد

آنها را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و به جان هم بیندازد و لذا در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: «مَنْ أَمَرَ بِشَوْءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ فَهُوَ شَرِيكٌ» کسی که دعوت به کار بدی کند یا راهنمایی به آن نماید و یا حتی اشاره کند شریک در آن کار است». در پنجمین آیه سخن از اصلاح ذات البین است که در نقطه مقابل سخن چینی و افساد ذات البین قرار دارد می فرماید: تقوای الهی پیشه کنید و برادرانی را که با هم اختلاف دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیغمبر او را کنید اگر ایمان دارید. پاورقی ۱. تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۱۳۱. ۲. مستدرک سفینه البحار، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۲. صفحه ۳۰۱ (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا ذات بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). در شأن نزول این آیه آمده است که بعد از پایان جنگ بدر میان دو نفر از انصار بر سر غنائم جنگی مشاجره لفظی در گرفت آیه فوق نازل شد و تصریح کرد که اختیار غنائم جنگی با پیامبر است و باید در میان افرادی که اختلاف دارند اصلاح کنید. در ششمین آیه می فرماید: خداوند را معرض سوگندهای خود قرار ندهید، برای نیکی کردن و تقوا پیشه نمودن، و اصلاح در میان مردم کردن، و خداوند شنوا و دانا است (وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد نخست این که ناظر به کسانی است که گاهی نسبت به کسی عصبانی می شدند و می گفتند ما درباره او کار خیر نخواهیم کرد، و برای اصلاحشان، هیچ اقدامی نمی کنیم، آیه شریفه نازل شد و گفت: این سوگندها باطل و بیهوده است، هیچ چیزی نمی تواند مانع کار خیر و اصلاح مردم شود. (شأن نزولی که برای آیه ذکر شده نیز این نظر را تأیید می کند چرا که نقل شده است میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام «عبدالله بن رواحه» اختلافی روی داد و او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کارشان اقدامی نکند، آیه نازل شد و این گونه سوگندها را بی اساس معرفی کرد). (۱) تفسیر دیگر این است که برای انجام کار خیر و تقوا و اصلاح در میان مردم سوگند یاد نکنید، چرا که رجحان انجام این کارها به قدری روشن است که نیاز به سوگند ندارد. در هر صورت اهمیت اصلاح در میان مردم از آیه به خوبی روشن می شود به خصوص این که آن را در کنار کارهای خیر و تقوا و پرهیزکاری قرار داده است. پاورقی ۱. مطابق این تفسیر در جمله أَنْ تَبَرُّوا کلمه «لا» در تقدیر است و در اصل الْأَبَرُّوا... بوده است، و واژه «عُرْضَةً» در اینجا به معنی مانع است، ولی در تفسیر بعد به معنی معرضیت است. صفحه ۳۰۲ در هفتمین آیه سخن از گفتگوهای در گوشی است که در بسیاری از مواقع سبب آزار دیگران و بدبینی و سوء ظن می شود، و گاه راه را برای نقشه های شیطانی و مخفیانه فراهم می سازد، لذا می فرماید: در بسیاری از سخنان در گوشی و محرمانه (آنها خیر و فایده ای نیست) (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ). اما بلافاصله می افزاید: مگر کسی که بخواهد توصیه به کمک کردن به دیگران یا انجام کار نیک یا اصلاح در میان مردم دهد (که در صورت فایده این گونه «نجواها» بر ضررهایش برتری دارد) (إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ). و در پایان آیه در یک تعبیر بسیار تشویق آمیز نسبت به این امور می افزاید و هر کس برای خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ إِيْتِغَاءَ مَرْضَاءِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا). استثناء مسأله اصلاح ذات البین از نکوهش و نجوا از یک سو و قرار گرفتن اصلاح در کنار صدقه و معروف از سوی دیگر، و وعده پاداش عظیم برای آن از سوی سوم، همگی گواه بر اهمیت این کار است. در این که فرق میان صدقه و معروف چیست؟ بعضی گفتند صدقه به معنی کمک های مستحبی بلا عوض است، و معروف به معنی قرض الحسنه می باشد، و بعضی برای معروف مفهوم عامی قائل شده اند که شامل تمام کارهای نیک می شود (بنابراین نسبت آن با صدقه، نسبت عموم و خصوص مطلق است). در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز آمده است که یکی از بهترین «صدقات» که خدا و پیامبرش آن را دوست دارد «اصلاح» در میان مردم است هنگامی که نسبت به یکدیگر بدبین شوند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است، هنگامی که دور شوند «إِلَّا- أَدُلُّكَ عَلَى صَدَقَةٍ يُحِبُّهَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ تُصَلِّحُ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتُقَرَّبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا». (۱) بنابراین اصلاح در میان مردم هم به طور مستقل ذکر شده، و هم به عنوان یکی از مصادیق عمده صدقه و معروف. و به تعبیر دیگر چون اصلاح در میان مردم فرد کامل معروف و صدقه است جداگانه ذکر شده است. پاورقی ۱. تفسیر قرطبی، جلد ۳،

صفحه ۱۹۵۵. صفحه ۳۰۳ در هشتمین و آخرین آیه سخن از برنامه یکی از پیامبران بزرگ الهی به نام «شعیب» است، او هدف از قیام خود را چنین بیان می‌کند: من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی‌خواهم (انْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ). این همان هدفی است که تمام پیامبران الهی آن را تعقیب می‌کردند، اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط اجتماعی مردم. بعضی در تفسیر اصلاح گفته‌اند، مفهوم آن این است که می‌خواهم دنیای شما را با عدالت و آخرت شما را با عبادت اصلاح کنم، ولی روشن است که اصلاح مفهوم وسیع‌تری دارد که فراتر از عدالت را نیز شامل می‌شود. سپس برای توفیق در این امر بسیار مهم یعنی اصلاح دین و دنیای انسان‌ها در تمام زمینه‌ها از خداوند بزرگ توفیق می‌طلبد و می‌گوید: توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می‌گردم. (وَمَا تُوفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ). جالب این که شعیب هنگامی این سخن را به قوم گمراه گفت که آنها غرق فساد مالی و اخلاقی بودند، و نهی شعیب را از عبادت بت‌ها و کم‌فروشی و فساد مالی، مخالف آزادی خود قلمداد می‌کردند و می‌گفتند از تو که آدم عاقل و فهمیده‌ای هستی بعید است بخواهی جلو آزادی فکری و عملی ما را بگیری گویا آنها نیز مانند گروهی از مردم عصر ما که از مفهوم صحیح آزادی بی‌خبرند و نمی‌دانند یا نمی‌خواهند بدانند که آزادی افتخارآمیز بشر، تنها در چهار چوب ارزش‌ها است، در بیراهه‌ها سرگردان بودند، که شعیب به آنها پاسخ گفت هدف من اصلاح به معنی واقعی کلمه است، نه تسلیم هوا و هوس‌های شما شدن. قابل توجه این که قوم شعیب (علیه السلام) او را به عنوان انسانی عاقل و فرزانه می‌شناختند، و عنوان «حلیم» و «رشید» را برای او معترف بودند، اما همین که برای اصلاح فساد عقیدتی و فساد مالی آنها قیام کرد، به مخالفت با او برخاستند. صفحه ۳۰۴ از مجموع آیات فوق دو نکته کاملاً روشن می‌شود، نخست این که نَمِی‌امی و سعایت و سخن‌چینی و ایجاد اختلاف در میان انسان‌ها، یکی از بزرگترین گناهان و نکوهیده‌ترین صفات است. و دیگر این که اصلاح در میان مردم یکی از وظایف مهم الهی و انسانی است که با هیچ عذری نمی‌توان آن را ترک گفت.

سخن چینی (نیمه) در روایات اسلامی

با توجه به این که سخن چینی از بدترین پدیده‌های شوم اجتماعی است که جامعه را به هم می‌ریزد، و سرچشمه مفساد بی‌شمار و حتی خون‌ریزی می‌شود، در احادیث اسلامی مؤکداً از آن نهی شده و روایات تکان‌دهنده‌ای پیرامون آن وارد شده است از جمله: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که از یاران خود پرسید: «أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ آیا شما را از بدترین افراد آگاه سازم؟ عرض کردند آری ای رسول خدا!» فرمود: «الْمَسْأَلُونَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ الْبَاغُونَ لِلْجُرَاءِ الْمَعَابِيبِ؛ آنها کسانی هستند که برای سخن چینی تلاش می‌کنند، و بین دوستان جدایی می‌افکنند و بر افراد پاک عیبجویی می‌کنند.» (۱) نیمه در اصل به معنی صدای کوتاه و آهسته‌ای است که از حرکت چیزی یا از برخورد پای انسان به زمین هنگام راه رفتن بر می‌خیزد و از آنجا که افراد سخن‌چین، معمولاً سخنان خود را آهسته و در گوشی به این و آن می‌رسانند، تا به عنوان خبر مهمی مورد استقبال قرار گیرد، این واژه بر سخن چینی اطلاق شده است. (۱) پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۶. صفحه ۳۰۵ و بعضی گفته‌اند نیمه در اصل به معنی تزیین کلام دروغین است، (چرا که افراد سخن‌چین سعی می‌کنند، حتی سخنان دروغ خود را به لباس زیبا در آورند). (۲) شبیه همین معنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۳) ۲- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْقَتَاتِينَ الْمَسَائِينَ بِالنَّمِيمَةِ؛ بهشت به افراد قَتَات که تلاش در سخن چینی دارند حرام است.» (۴) قَتَات از ماده «قَت» (بر وزن شط) در اصل به معنی دروغ گفتن و استراق سمع نمودن است، خواه سخن چینی در آن باشد یا نباشد بنابراین قَتَات کسی است که می‌خواهد مخفیانه از اسرار مردم باخبر شود و در میان آنها افساد کند که گاه توأم با سخن چینی نیز می‌شود. در بعضی از روایات و کتب لغت قَتَات و نَمَام به یک معنی تفسیر شده است. ۳- در حدیث

دیگری از «ابوذر» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «یا أَبَاذَرٍّ صَاحِبُ النَّمِيمَةِ لَا يَسْتَرِيحُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِي الْأَخِرَةِ؛ شخص سخن چین در آخرت از عذاب الهی آسوده نخواهد شد». (۵) ۴- در حدیث دیگری تعبیر شدیدتری درباره افراد سخن چین از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، در یکی از خطبه هایش فرمود: «وَمَنْ مَشَى فِي نَمِيمَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تُحْرِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کسی که در میان دو نفر سخن چینی کند خداوند در قبرش آتشی مسلط می کند که تا روز قیامت او را می سوزاند». (۶) ۵- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که: در یکی از سال ها بنی اسرائیل گرفتار خشکسالی شدید و قحطی شدند، موسی (علیه السلام) چند مرتبه به نماز استسقاء پرداخت و دعای او مستجاب نشد (از این نظر در تعجب فرو رفت) خداوند به او وحی فرستاد که من دعای تو و همراهانت را مستجاب نمی کنم، چرا که در میان آنها فرد سخن چینی است که اصرار بر کار خود دارد، موسی (علیه السلام) عرض کرد پروردگارا آن مرد کیست؟ که ما او را از میان خود بیرون کنیم؟ خداوند فرمود: ای موسی من شما را از سخن چینی نهی می کنم آیا ممکن است خودم نامی کنم (سر آن گنهکار را فاش نمایم، در این هنگام موسی دستور داد) همگی توبه کردند و باران نازل شد. (۱) پاورقی ۱. اقتباس از مفردات راغب (واژه نیمه). ۲. اقتباس از لسان العرب (واژه نیمه). ۳. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۷. ۴. همان مدرک. ۵. همان مدرک، (حدیث ۴). ۶. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۸، حدیث ۶. صفحه ۳۰۶-۶ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «أَرْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ الْكَاهِنُ وَالْمُنَافِقُ وَمَيْدَمِنَ الْخَمْرِ وَالْقَتَاةُ وَهُوَ النَّمَامُ؛ چهار گروهند که وارد بهشت نمی شوند: کاهن (آنها که به دروغ از امور پنهانی و آینده خبر می دهند و ادعای آگاهی بر اسرار غیب دارند) و منافق و معتاد به مشروبات الکلی و قتات یعنی نمام». (۲) ۷- از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «النَّمَامُ جِسْرُ الشَّرِّ؛ سخن چین پل شر و فساد است». (۳) ۸- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا تَجْتَمِعُ أَمَانَةٌ وَنَمِيمَةٌ؛ امانت و درستکاری با سخن چینی هرگز جمع نمی شود». (شخص سخن چین خائن است). (۴) ۹- این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم پایان می دهیم هر چند احادیث در این زمینه بسیار است فرمود: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ الَّذِينَ يُؤْلَفُونَ وَيَأْلَفُونَ وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ؛ محبوب ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که در میان مردم الفت و دوستی ایجاد می کنند و خودشان نیز محبت و دوستی را پذیرا می شوند و مبعوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که سعی در سخن چینی دارند، و در میان دوستان جدایی می افکنند». (۵) پاورقی ۱. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۶. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۹، حدیث ۱۱ (باب تحریم النمیمه). ۳. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۹. ۴. غررالحکم، حدیث ۱۰۵۸۱. ۵. آثار الصادقین، جلد ۲۴، صفحه ۴۱۶. صفحه ۳۰۷ از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می شود که تمامی و سخن چینی از گناهان کبیره و بسیار خطرناک و سبب خسران و زیان دنیا و آخرت است کسانی که مرتکب این کار شوند و در میان دوستان و خانواده ها جدایی افکنند هرگز روی بهشت را نخواهند دید، مگر این که توبه کنند و به جبران اعمال خویش بپردازند. در خلال این روایات اشارات پرمعنایی به فلسفه حرام بودن این عمل و پیامدهای آن شده بود که در بحث های آینده مشروح تر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

پیامدها و آثار سوء سخن چینی

بارها گفته ایم سرمایه اصلی یک جامعه اعتماد و اطمینانی است که افراد با یکدیگر دارند، این اعتماد متقابل سبب اتحاد صفوف و همکاری و تعاون در حد اعلا- و پیشرفت جامعه در تمام زمینه ها است. اسلام که اهمیت فوق العاده ای به حفظ اعتماد عمومی و وحدت صفوف می دهد هر چیزی را که لطمه ای بر آن وارد سازد حرام شمرده و هر چه سبب تقویت آن گردد لازم می داند (گاه به طریق وجوب و گاه به طریق استحباب دعوت به آن کرده است). بی شک نَمِیَمی و سخن چینی از عوامل مهم تفرقه و ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه و سبب عداوت و دشمنی، و گاه موجب متلاشی شدن خانواده ها است. به همین دلیل در روایات بالا

شخص نَمَام و سخن چین، شروترین افراد جامعه شمرده شده است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالنَّمَائِمَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الضَّعَائِنَ» از سخن چینی بر حذر باشید که سبب کینه و دشمنی است». (۱) و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتَعْبُدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ» از سخن چینی بپرهیز که تخم عداوت و دشمنی می باشد و انسان را از خدا و مردم دور می سازد». (۲) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۹۳، حدیث ۶۳. ۲. غررالحکم، حدیث ۲۶۶۳. صفحه ۳۰۸ در بعضی دیگر از احادیث تعبیر به «شحناء» شده است که همان معنی عداوت و دشمنی را می رساند. در احادیث گذشته نیز خواندیم: که سخن چین بدترین خلق خدا شمرده شده به خاطر این که در میان دوستان جدایی می افکند، و افراد پاک را متهم می سازد. از این گذشته شخص نَمَام و سخن چین در جامعه، منفور و مطرود می گردد، زیرا طرفین نزاع که به سخنان او گوش فرا دادند، غالباً پشیمان می شوند و سیل لعن و نفرین را به کسی که سبب جدایی ها گشته سرازیر می کنند و مردم را از تماس گرفتن با چنین شخصی بر حذر می دارند، در یکی از احادیث بالا نیز خواندیم که سخن چین هم از خدا دور می شود و هم از خلق خدا. امام صادق (علیه السلام) سخن چین را به ساحر تشبیه کرده که با سحرش در میان دوستان، جدایی می افکند. در یک حدیث گویا و با عباراتی کوبنده چنین می فرماید: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ السِّحْرِ النَّمِيمَةَ يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ وَيَجْلِبُ الْعِدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَادِفِينَ وَيَسْفِكُ بِهَا الدِّمَاءَ وَيَهْدِمُ بِهَا الدُّوْرَ وَيَكْشِفُ بِهَا السُّتُورَ، وَالنَّمَامُ أَشْرُّ مَنْ وَطَأَ عَلَى الْأَرْضِ بِقَدَمٍ زِيكِيٍّ» بزرگترین سحرها سخن چینی است که در میان دو دوست جدایی می افکند، و تخم عداوت را میان علاقه مندان می باشد و سبب ریختن خون ها، و ویران شدن خانه ها و دریدن پرده ها می گردد، و سخن چین بدترین کسی است که بر زمین قدم نهاده است». (۱) البته سخن چینی سحر نیست ولی آثار سحر را دارد، لذا امام فرموده است یکی از بزرگترین انواع سحر است. توجه به این نکته لازم است که سخن چینی اثر تخریبی دارد و معمولاً اموری که جنبه تخریب دارد زودتر از اموری که جنبه اصلاح دارد اثر می کند چون زمینه های بدبینی معمولاً در دل ها وجود دارد، هنگامی که سخن چین به آن دامن می زند به سرعت تأثیر می کند و ممکن است با چند جمله دو نفر دوست چهل ساله را از هم جدا سازد. همان گونه که ساختن یک سد مفید برای ذخیره آب ممکن است دهها سال طول بکشد اما ویران کردن آن با مواد منفجره در چند ساعت امکان پذیر است. این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم فرمود: «السَّاعِي قَاتِلٌ ثَلَاثَةَ قَاتِلٍ نَفْسِهِ وَقَاتِلٌ مَنْ يُسْعَى بِهِ وَقَاتِلٌ مَنْ يُسْعَى إِلَيْهِ» سعایت کننده هم قاتل خویشتن است، و هم قاتل کسی است که بر ضد او سعایت می کند و هم قاتل کسی است که در نزد وی از دیگری سعایت کرده است». (۱) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۰، صفحه ۲۱، حدیث ۱۴. صفحه ۳۰۹ بسیار می شود که سعایت نسبت به کسی در نزد شاهان و امراء واقعاً سبب قتل او می گردد، و در چنین صورتی سعایت کننده نیز قاتل خویشتن در پیشگاه خدا محسوب می شود و کسی که نزد او سعایت شده است به خاطر عدم تحقیق کافی، گویی به دست سعایت کننده به قتل رسیده است چون بی گناهی را کشته است. توجه به این نکته لازم است که جمعی از بزرگان سعایت و نامی را به یک معنی دانسته اند، در حالی که ممکن است فرقی در میان آن دو باشد (هر چند بسیار قریب الافق هستند) نامی و سخن چینی آن است که میان دو دوست یا دو خویشاوند یا دو همکار را جدایی بیندازد ولی سعایت این است که نزد شخص بزرگی بدگویی از کسی کند و کار او یا جان او را به خطر بیندازد. لذا سعایت در بسیاری از روایات به عنوان سعایت نزد سلطان و مانند آن به کار رفته است. اما نزدیک بودن افق هر دو معنی، سبب شده که تحت یک عنوان ذکر شود.

انگیزه های سخن چینی

این صفت رذیله مانند صفات دیگر پیوند ناگسستنی با بسیاری از رذائل اخلاقی دارد، از جمله آن ها حسد است، زیرا شخص حسود که نمی تواند آرامش زندگی دیگران را تحمل کند و از این که دوستان دست به دست هم دادند و کارهای خود را به سرعت پیش

می برند، یا خانواده ها و همسران که پیوند محبت قوی با هم دارند رنج می برد، و سعی می کند از طریق سخن چینی آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و یا به جان هم بیندازد. پاورقی ۱. خصال (مترجم) شیخ صدوق، صفحه ۱۲۲ (باب الثلاثه). صفحه ۳۱۰ دنیاپرستی انگیزه دیگری برای سخن چینی است، چرا که شخص دنیاپرست می خواهد در میان دیگران اختلاف بیفکند، و کسب و کار آنها را به رکود و ورشکستگی بکشاند تا خودش بهره گیری کند. نفاق عامل مهم دیگری برای سخن چینی است. قرآن مجید درباره منافقان می گوید: «الَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» آنها (منافقان) فسادکنندگان واقعی هستند، ولكن نمی فهمند». (۱) آری کار آنها ایجاد فساد است به هر طریقی که ممکن شود، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «عَلَامَةُ النِّفَاقِ الْحَثُّ عَلَى النَّمِيَةِ» یکی از نشانه های نفاق اصرار بر سخن چینی است». (۲) آری نزد این طرف می آید و به عنوان خیرخواهی بدگویی از طرف مقابل می کند، و سخنان زهرآلودی از وی نقل می نماید، و نزد طرف مقابل نیز همین عمل را تکرار می کند. این شخص دو چهره و منافق، هدفش ایجاد اختلاف، و کشمکش های اجتماعی است تا در آن میان نفس آهسته بکشد عامل دیگر برای سخن چینی همان چیزی است که امروز به عنوان بیماری اخلاقی آزاردهی یا سادیسم معروف است، بعضی هستند که بر اثر عقده حقارت یا انتقام جویی یا انحرافات دیگر روانی از اذیت و آزار دیگران لذت می برند، و از خوشی آنها ناراحتند این گونه افراد به سخن چینی و سعایت کشیده می شوند تا مردم را به هم بریزند و در گوشه ای بنشینند و در جنگ و دعوای آنها لذت ببرند. از بعضی از روایات استفاده می شود ناپاکی نطفه نیز از عوامل گرایش به سعایت و سخن چینی است (البته زمینه ساز است نه این که افراد را مجبور به این کار کند) چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «السَّاعِي بِالنَّاسِ إِلَى النَّاسِ لِيُغَيِّرَ رُشْدَهُ» کسی که نزد مردم بر ضد دیگری سعایت می کند در مسیر صحیح نیست» (بعضی در تفسیر جمله «لغیر رُشده» گفته اند یعنی «لَيْسَ بِوَالِدٍ حَلَالٍ» چنین کسی حلال زاده نیست». (۱) پاورقی ۱. بقره، آیه ۱۲. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۰۷، حدیث ۸. صفحه ۳۱۱ عادت به دروغ گویی یکی دیگر از عوامل سخن چینی است. شخص دروغگو اصرار دارد که سخنی از این شخص به آن شخص برساند و میان آنها افساد کند هر چند سخنانی به دروغ باشد. در حدیث مفصّلی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره نشانه های صفات خوب و بد آمده است، می خوانیم: «أَمَّا عَلَامَةُ الْكُذَّابِ فَارْبَعَةٌ... أَنْ قَالَ لَمْ يُصَدِّقْ وَأَنْ قِيلَ لَهُ لَمْ يُصَدِّقْ وَ النَّمِيمَةُ وَالْبُهْتُ» نشانه دروغگو چهار چیز است: هر گاه سخنی بگوید راست نمی گوید، و اگر سخنی به او بگویند تصدیق نمی کند، و سخن چینی و بهتان». (۲) یعنی هنگامی که صفت رذیله دروغگویی در درون جان انسان متمرکز شود این چهار عمل از او آشکار می شود.

طرق درمان

برای مبارزه با این پدیده شوم اخلاقی و قطع ریشه های آن از درون جان آدمی قبل از هر چیز باید به سراغ انگیزه های آن رفت، به یقین تا عامل حسد و دنیاپرستی و نفاق و حالت آزاردهی و انتقام جویی که عوامل اصلی پدیده شوم نیمه و سخن چینی می باشد از میان نرود، این رذیله اخلاقی از وجود انسان برچیده نمی شود. ممکن است مدتی با اراده و تصمیم های قوی، محدود یا منفی گردد، ولی باز در مواقعی خود را نشان خواهد داد. فراموش نکنیم که بسیاری از فضایل اخلاقی یا رذایل اخلاقی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند هر کدام می تواند سبب دیگری و گاه مسبب از آن گردد، و این در حالات و شرایط مختلف روی می دهد. از سوی دیگر دقت در پیامدها و آثار سوء نیمی و سخن چینی و سعایت و ویرانگری آن در سطح جامعه و درون خانواده ها و عواقب ناگواری که از این رهگذر دامن همه را می گیرد، و در بحث های گذشته به آن اشاره شد، و همچنین عذاب ها و مجازات های الهی که در دنیا و آخرت بر آن مترتب است، قطعاً عامل بازدارنده دیگری است. پاورقی ۱. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۰. ۲. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۲۲. افراد سخن چین به ویژه کسانی که به آن عادت کرده اند، باید آن آثار شوم اجتماعی

و کيفرهای الهی این عمل را همه روز از نظر بگذرانند، و پی در پی به خود تلقین کنند که سرانجام تمامی و سخن چینی این است این!، و گرنه وسوسه های شیطانی و هوا و هوس آنها را آسوده نخواهد گذاشت. برخورد مردم با ایمان با افراد تمام و سخن چین می تواند عامل بازدارنده دیگری باشد. زیرا هنگامی که به گفته های آنها اعتنا نشود، و با بی اعتنائی مواجه گردند، و مردم آنها را طرد کنند، به زودی در می یابند که سخنان آنها خریداری ندارد - و سبب بدبینی و نفرت مردم می گردد. همین امر اراده آنها را در این کار زشت تضعیف می کند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «اَلْكَذِبُ السَّعَايَةُ وَالنَّمِيَّةُ بَاطِلَةٌ كَأَنَّكَ اَوْ صَحِيحَةٌ سَعَايَةٌ وَ سَخْنُ چینی را تکذیب کن، خواه باطل باشد یا صحیح». (۱) اگر دروغ باشد باید تکذیب شود، و اگر راست باشد با بی اعتنائی روبرو گردد. در حدیث دیگری می خوانیم که مردی نامه ای خدمت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) داد که در آن درباره کسی سخن چینی شده بود. امام به او فرمود: «اِنَّ كُنْتَ صَادِقًا مَقْتَنَّاكَ وَاِنْ كُنْتَ كَاذِبًا عَاقَبْنَاكَ وَاِنْ اَحْبَبْتَ الْقَيْلَةَ اَقْلَنَّاكَ بَلْ تُقِيلُنِي يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ»؛ اگر آنچه را نوشته ای راست باشد ما تو را مبعوض می داریم، و اگر دروغ باشد ما تو را مجازات می کنیم، و اگر توبه کنی توبه تو را می پذیریم. آن مرد عرض کرد توبه می کنم ای امیرمؤمنان توبه مرا بپذیر». (۲) این نکته نیز قابل توجه است؛ کسانی که سخن چینی دیگران را نزد تو می کنند درباره تو نزد دیگران نیز سخن چینی خواهند کرد. همان گونه که در حدیثی در روضه بحارالانوار از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: «وَمَنْ نَمَّ اِلَيْكَ سَيُنْمُ عَلَيْكَ»؛ کسی که نزد تو سخن چینی کند، بر ضد تو نیز سخن چینی خواهد کرد». (۱) پاورقی ۱. غررالحکم، حدیث ۲۴۴۲. ۲. میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۰۶۸۵؛ در بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷۰ شیهه آن آمده است. صفحه ۳۱۳ آخرین سخن در این زمینه این است که غالب مفسد اخلاقی در صفات رذیله از ضعف ایمان ناشی می شود هر قدر پایه های ایمان به روز جزا در دل محکم تر گردد، این رذایل کم رنگتر و کم رنگتر خواهد شد.

موارد استثناء

حرام بودن سخن چینی به عنوان یک گناه کبیره و زشتی آن از نظر علم اخلاق یک اصل اساسی است که باید همیشه مورد توجه باشد، ولی به ندرت ممکن است این حکم مانند سایر احکام شرع استثناءهایی داشته باشد که در آن موارد نقل کردن حرف این برای آن یا بالعکس نه تنها جایز باشد، بلکه گاه واجب باشد، از جمله این موارد جایی که احساس کنیم فرد یا گروهی قصد کشتن یا ضربه زدن به فردی را دارد و مسأله جدی است، سخن آنها را برای فرد مورد نظر نقل کنیم تا در محافظت خویشتن بکوشد یا از منطقه خطر دور شود، نظیر آنچه در مورد موسی (علیه السلام) واقع شد که پس از داستان کشتن قبطی متجاوز کسی نزد موسی (علیه السلام) آمد و گفت: «اِنَّ الْمَلَأَ يَا تَمْرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوْكَ فَاُخْرِجْ اِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِيْنَ»؛ این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم». (۲) گاه می شود به وسیله سخن چینی راست یا دروغ میان صفوف دشمن اختلاف افکند، این نیز از موارد جواز یا وجوب آن است نظیر آنچه درباره نعیم بن مسعود و جنگ احزاب نقل شده که در میان دو گروهی از دشمنان اسلام اختلاف افکند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و در امر جنگ سست نمود. (۳) ولی این گونه استثنائات نادر هرگز نباید بهانه ای برای آلوده شدن به این گناه یا استقبال از سخنان سخن چینیان شود. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «لَا تَعْجَلَنَّ اِلَى تَصْدِيْقِ وَاَشْ وَاِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِيْنَ»؛ در تصدیق سخنان افراد سخن چین عجله نکن هر چند خود را در لباس خیرخواهان در آورند». (۱) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۰. ۲. قصص، آیه ۲۰. ۳. شرح این داستان را در تفسیر نمونه جلد ۱۷، صفحه ۲۵۹، ذیل آیه ۲۵ سوره احزاب بخوانید. صفحه ۳۱۴

نقطه مقابل سخن چینی و سعایت، اصلاح ذات البین است که فرد می‌کوشد با سخنان خود میان دو نفر که اختلاف است صلح و صفا برقرار سازد. این صفت یکی از فضایل مهم اخلاقی است که در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اشاره شده است. آیاتی را که به این معنی اشاره می‌کند در ذیل آیات مربوط به نکوهش تمامی و سخن چینی آوردیم و در اینجا به سراغ بخشی از روایات مهمی که در این زمینه رسیده است می‌رویم. ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ مَشَى فِي صَلَاحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ وَأُعْطِيَ ثَوَابَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ كَسَى كَسَى كَسَى» که در طریق اصلاح میان دو نفر گام بردارد، فرشتگان آسمان بر او درود می‌فرستند، تا زمانی که باز گردد، و ثواب شب قدر به او داده می‌شود». (۲) ۲- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که در آخرین وصایایش به فرزندان گرامی اش امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمود: اصلاح ذات البین راترک نکنید، «فَأَنْتِي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ؛ اصلاح در میان مردم از تمام نمازها و روزه‌ها برتر است». (۳) ۳- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: «الْأَخْبَرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَنْ دَرَجَتِهِ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ؛ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فِسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ؛ پاورقی ۱. غررالحکم، شماره ۱۰۳۲۷. ۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۳، حدیث ۳۰۷. ۳. نهج البلاغه، نامه ۴۷. صفحه ۳۱۵ آیا به شما خبر بدهم از چیزی که از روزه و نماز و صدقه برتر است، آن اصلاح میان مردم است، زیرا فساد میان مردم همه چیز را از بین می‌برد». (۱) ۴- امام صادق (علیه السلام) فرمود: «صَدَقَةٌ يُجِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحَ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح در میان مردم است هنگامی که روابط آنها خراب شود، و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است. هنگامی آنها از یکدیگر دور شوند». (۲) ۵- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که به مفضل بن عمر فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً فَأَفْتِدْهَا مِنْ مَالِي؛ هنگامی که میان دو نفر از شیعیان من نزاعی دیدی (بر سر امور مالی و مانند آن) با مال من، در میان آنها صلح و سازش برقرار ساز». (۳) بر همین اساس یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام ابو حنیفه سابق الحج می‌گوید نزاعی در میان من و دامادم درباره میراثی واقع شده بود. مفضل از آن جا که می‌گذشت، کمی ایستاد سپس گفت: هر دو به منزل من بیایید، ما آنجا رفتیم و با چهارصد درهم، اختلاف میان ما را حل کرد، سپس گفت بدانید این از مال من نبود بلکه از مال امام صادق (علیه السلام) بود که دستور فرموده هرگاه اختلافی در میان شیعیان واقع شود از مال آن حضرت برگیرم، و آنها را صلح دهم. (۴) ۶- در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ» آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِذَا دُعِيتَ لِصُلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَلَا تَقُلْ عَلَيَّ يَمِينِي أَنْ لَا أَفْعَلَ؛ هنگامی که تو را دعوت کردند که میان دو نفر صلح برقرار کنی نگو من قسم خوردم که چنین کاری نکنم». (این قسم اعتباری ندارد از آن صرف نظر کن). (۵) این حدیث اشاره به کسانی است که گاهی اقدام به اصلاح ذات البین می‌کنند، سپس گرفتار مشکلاتی می‌شوند و سوگند یاد می‌کنند که دیگر گرد این کار نگردند، امام می‌فرماید: این سوگندها بی اعتبار است، و مشکلات پیشین نمی‌تواند مانع اینکار مهم شود. پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۵۱۷. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۰۹، حدیث ۳۰۱. ۳. همان مدرک، حدیث ۳۰۳. ۴. همان مدرک، حدیث ۳۰۴. ۵. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۱۰، حدیث ۶. صفحه ۳۱۶. ۷- از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که: «مَنْ اسْتَصْلَحَ الْأَضْدَادَ بَلَغَ الْمُرَادَ؛ کسی که افراد متضاد را صلح دهد به هدف خویش نایل می‌شود». (۱) منظور از اضداد در حدیث بالا اضداد فلسفی نیست که قابل جمع نباشد بلکه اضداد عرفی است، البته حدیث تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه اگر انسان بتواند در میان افراد و گروههایی که افکار مختلف دارند هماهنگی ایجاد کند، به اهداف خود در مدیریت جامعه خواهد رسید. ۸. اهمیت اصلاح ذات البین تا آن حد است که گاه دروغ گفتن در این راه نیز مجاز شمرده شده است چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا إِصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ. قَالَ تَشْمَعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتُحِبُّ نَفْسُهُ فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فَيْكَ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا خِلَافُ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ؛ سخن سه گونه

است: گاه راست است و گاه دروغ. و گاه اصلاح در میان مردم. کسی عرض کرد: فدایت شوم منظور از بین مردم چیست؟ امام فرمود: این که از کسی درباره دیگری سخنی می شنوید که اگر به او برسد ناراحت می شود تو او را ملاقات می کنی و می گویی فلان کس درباره تو ذکر خیر فراوانی داشت - برخلاف آنچه از او شنیده بودی -». (و به این وسیله آن دو را نسبت به یکدیگر خوشبین می کنی). (۲) مرحوم علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: چنین سخنی هر چند از نظر عرف و لغت دروغ است، ولی به خاطر قصد اصلاح بین مردم جایز می باشد، و تمام اهل اسلام در این سخن متفقند. سپس می افزاید حتی توریه کردن در این موارد واجب نیست، هر چند بتوان توریه بعیدی نمود. (۳) بی شک کلام دو گونه بیشتر نیست یا مطابق واقع است یا بر خلاف واقع، اولی صدق نامیده می شود و دومی کذب. ولی از آنجا که سخنان خلاف واقع به نوبه خود نیز بر دو قسم است یا موجب فساد است یا موجب صلاح، امام (علیه السلام) آن دو را از هم جدا کرده و آنچه موجب صلاح است قسم سومی شمرده است. پاورقی ۱. غررالحکم، حدیث ۸۰۴۳. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، حدیث ۱۶. ۳. بحار، جلد ۹، صفحه ۲۵۱، حدیث ۱۹. صفحه ۳۱۷ از مجموع احادیث فوق به خوبی روشن می شود که در میان اعمال خیر کمتر عملی به اهمیت اصلاح ذات البین است، تا آنجا که ملائکه بر شخص اصلاح کننده درود می فرستند، و عمل او برتر از نماز و روزه است، و کار او همچون جهاد فی سبیل الله است. بدیهی است اصلاح ذات البین تنها در سطح فرد یا افراد اثر نمی گذارد بلکه سبب انسجام اقشار مختلف جامعه و تحکیم پیوندهای محبت در میان آنها می شود. و این اتحاد و انسجام سبب پیروزی و عزت و اقتدار جامعه اسلامی است.

طرق اصلاح ذات البین

اصلاح در میان مردم یا گروهها و طوایف غالباً کار پیچیده ای است مخصوصاً اگر کینه ها و دشمنی ها ریشه دار و کهنه باشد، به همین دلیل برای رسیدن به آن گاهی باید راه طولانی پیمود و از نکات و دقایقی بهره گرفت، و با روان شناسی و روان کاوی آشنا بود و به یقین رعایت اصول ذیل، برای رسیدن به این مقصود مفید و مؤثر است: ۱- پیدا کردن ریشه های اختلاف و نفاق - چرا که تا انسان ریشه ها را نشناسد درمان نتیجه ها مشکل است، و اگر اختلافات ریشه یابی شود و انسان به سراغ نابود کردن ریشه های اختلاف برود زودتر موفق خواهد شد. ۲- شتابزدگی اصلاح ذات البین در بسیاری از مواقع، نتیجه معکوس دارد به خصوص اگر اختلافات عمیق و ریشه دار باشد، در این گونه موارد باید جهات اختلاف را بررسی کرد و گاه تحت شماره روی کاغذ آورد، سپس به حل یک یک آنها پرداخت، و به هر یک از دو طرف امتیازی داده شود، و تعادلی برقرار گردد، و کار به اصلاح بیانجامد. صفحه ۳۳۱۸- باید از مسائل عاطفی از آیات و روایاتی که عواطف مذهبی طرفین را تحریک و بسیج می کند بهره گرفت و برای هر دو طرف شخصیت والایی قائل شد تا به خاطر احساس شخصیت حاضر به عفو و گذشت نسبت به بعضی از خواسته های خود بشود. ۴- گاه اصلاح کننده باید از خود نوعی فداکاری به خرج دهد و مثلاً مبلغی از ادعای طرفین را بر عهده بگیرد، همان گونه که در حدیث امام صادق (علیه السلام) و مفضل در ضمن احادیث بالا خواندیم، و به یقین مالی که در این راه خرج می شود از بهترین انفاق های در راه خدا محسوب می شود. ۵- شخص مصلح باید به شدت از جانبداری یک طرف پرهیزد، و به تعبیر دیگر خود را بی طرف و نسبت به هر دو علاقه مند و با محبت نشان دهد، زیرا هر گونه جانبداری از یکی از طرف او را از رسیدن به مقصود باز می دارد. البته افراد زورگو و بی منطقی هستند که هرگز سر در برابر حق و عدالت و اصلاح فرود نمی آوردند آنها حکم دیگری دارند که در شرح آیات گذشته بیان شد. ۶- در بسیاری از مواقع پیمودن راه طولانی اصلاح نیاز به صبر و حوصله و خون سردی دارد. شخص مصلح نباید زود مأیوس شود و درهای اصلاح را به روی خود بسته بیند، بلکه باید بداند پیچیده ترین اختلافات را می توان با صبر و شکیبایی و درایت و تدبیر حل کرد. بنابراین اگر در یک مرحله ناکام شود مسأله را نباید پایان یافته اعلام کرد! به تعبیر دیگر افساد جنبه تخریبی دارد و کار آسانی است ولی اصلاح جنبه سازندگی دارد و کار پیچیده ای است. یک بنای عظیم را

می توان با چند بمب منفجر کرد و با خاک یکسان نمود، ولی ساختن آن سال ها وقت لازم دارد. بنای اعتماد و دوستی و محبت و صمیمیت در جوامع انسانی نیز چنین است، تخریب آن آسان و سریع، و ساختن آن پیچیده و دراز مدت. بنابراین در امر اصلاح هرگز شتابزدگی عاقلانه نیست. این سخن را با داستان عبرت آموزی که در بحارالانوار آمده است پایان می دهیم: مرحوم علامه مجلسی از بعضی نقل می کند که در زمان های گذشته مردی غلامی داشت، می خواست آن را بفروشد، به مشتری گفت این غلام عیبی ندارد جز این که سخن چین است!، مشتری این عیب را سبک شمرد و گفت اشکالی ندارد، غلام را خرید (شیطنت غلام شروع شد) روزی به همسر آقای خود گفت: شوهرت تو را دوست ندارد و می خواهد همسر دیگری بگیرد، تیغی به تو می دهم کمی از موی پشت سر او را قطع کن تا من با آن سحری فراهم کنم که او تو را دوست بدارد. سپس نزد شوهرش آمد و به او گفت این زن دوست پنهانی پیدا کرده و قصد کشتن تو را دارد، تو خود را به خواب بزن تا حقیقت را دریابی. مرد شبی خود را به خواب زد، ناگهان احساس کرد که زن با تیغ به سراغ او آمد، باور کرد که می خواهد او را به قتل برساند، برخاست و زن را کشت. قبیله زن باخبر شدند و حرکت کردند و مرد را کشتند، در میان دو قبیله جنگی در گرفت و گروهی از میان رفتند، و کار به درازا کشید (۱) آری به این آسانی می توان دو قبیله را به جان هم انداخت و قربانی گرفت، ولی به یقین اصلاح در میان آنها به این آسانی نیست. صفحه ۳۱۹ پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷۰. صفحه ۳۲۰. صفحه ۳۲۱

۱۲. سوء ظن و حسن ظن

اشاره

بدگمانی هنگامی که به صورت یک حالت درونی درآید از مهمترین رذایل اخلاقی است که موجب از هم پاشیدگی خانواده ها، و گروهها و جوامع انسانی است. نخستین ثمره شوم بدگمانی عدم اعتماد است و هنگامی که اعتماد از میان برود، همکاری غیر ممکن می شود، و با از میان رفتن همکاری جوامع انسانی به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر می ترسند و در فکر خنثی کردن فعالیت های یکدیگرند. به همین دلیل اسلام که برای اعتماد متقابل افراد و امت ها اهمیت فوق العاده ای قائل است از مسأله بدگمانی به شدت نهی کرده است و آنچه را اسباب بدگمانی می شود ممنوع شمرده و به عکس از آنجا که حسن ظن سبب جوشش محبت و اعتماد و همکاری و پیشرفت و تعالی است آن را از صفات و اعمال برجسته شمرده و با تعبیرات بسیار محکم به سوی آن دعوت نموده است. بی شک حسن ظن ممکن است در بعضی از موارد ضایعاتی داشته باشد ولی هرگز ضایعات آن با آثار و پیامدهای شوم سوء ظن قابل مقایسه نیست. البته سوء ظن شاخه هایی دارد که یکی از بدترین شاخه های آن سوء ظن بالله است که در بحث های آینده خواهد آمد. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که در زمینه سوء ظن و حسن ظن رسیده است مورد توجه قرار می دهیم: صفحه ۳۲۲ ۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ. (حجرات - ۱۲) ۲- بَلْ ظَنَنْتُمْ أَن لَّنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سُوًّا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا. (فتح - ۱۲) ۳- وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنُّ السُّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. (فتح - ۶) ۴- اذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَ اذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا. (احزاب - ۱۰) ۵-... وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ... (آل عمران - ۱۵۴) ۶- لَوْلَا اذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ. (نور - ۱۲)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید. چرا که بعضی از گمانها گناه است... ۲- ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این (پندار غلط) در دل‌های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید! ۳- و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده، و چه بد سرانجامی است. صفحه ۳۲۳ ۴- (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید! آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند! ۵- سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد این آرامش بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه اُحد) گروهی از شما را فرا گرفت، اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند، (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی همچون گمانهای دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند، و می‌گفتند «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟ بگو همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند، می‌گویند «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی‌شدیم!» بگو اگر هم در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود قطعاً به سوی آرامگاههای خود بیرون می‌آمدند (و آنها را به قتل می‌رساندند)... ۶- چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدند، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه با صراحت از سوء ظن نهی شده و تلویحاً مقدمه ای برای تجسس و غیبت شمرده شده است می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها پرهیزید که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار (خصوصی دیگران) تجسس نکنید و هیچ کس از شما دیگری را غیبت نکند» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا). چرا تعبیر به کثیراً من الظن (بسیاری از گمانها) شده است به خاطر این است که بیشترین گمان های مردم در حق یکدیگر گمان های بد است لذا تعبیر کثیراً اشاره به آن می‌باشد. صفحه ۳۲۴ این احتمال نیز داده شده که منظور از کثیر این نیست که غالب گمان ها کمان بد است، بلکه گمان های بد نسبت به خودش زیاد است هر چند در مقایسه با گمان های خوب زیاد نباشد. ولی ظاهر آیه همان معنی اول است. قابل توجه این که بعد از آن که نهی از بسیاری از گمان ها می‌کند، در بیان علت آن می‌فرماید چون بعضی از گمان ها گناه است، اشاره به این که گمان های بد بر دو گونه است: بخشی مطابق واقع است و بعضی بر خلاف واقع. آنچه بر خلاف واقع است گناه است، و چون معلوم نیست کدام مطابق واقع و کدام مخالف واقع، انسان باید از گمان های بد پرهیزد تا گرفتار سوء ظن خلاف واقع نشود و به گناه نیفتد. و از آنجا که سوء ظن درباره اعمال خصوصی مردم یکی از اسباب تجسس، و تجسس گناه سبب آگاهی بر عیوب پنهانی و به دنبال آن سرچشمه غیبت می‌شود، در آیه شریفه نخست از گمان بد، و در مرحله بعد از تجسس و در مرحله سوم از غیبت نهی شده است. در این که سوء ظن امر اختیاری است یا غیر اختیاری، و اگر غیر اختیاری است چگونه می‌توان از آن نهی کرد، و اگر اختیاری است آیا بدون این که انسان گامی مطابق آن در عمل بردارد، حرام است و یا در صورت ترتیب اثر دادن به سوء ظن حرام می‌شود بحثی است که در پایان آیات و روایات به خواست خدا بیان خواهیم کرد. در دومین آیه در مقام نکوهش گروهی از منافقان که از ملازمت رکاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جریان حدیبیه سر باز زدند و گمان می‌کردند آن گونه از مؤمنان که در خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به مکه می‌روند هرگز باز

نخواهند گشت، و به وسیله مشرکان مکه تار و مار می شوند، در حالی که قضیه کاملاً بر عکس شد و مسلمانان با پیروزی تازه ای که از صلح حدیبیه سرچشمه گرفت سالم به سوی مدینه باز گشتند می فرماید: بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانه خود باز نخواهند گشت، و این پندار غلط در دل های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید، و از سعادت بزرگی محروم گشتید. (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا). صفحه ۳۲۵ واژه «بور» در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است، و چون شدت کسادی باعث فساد می شود، چنانکه در ضرب المثل معروف عرب آمده: «کسد حتی فسَد»، این کلمه به معنی فساد سپس به معنی هلاکت اطلاق شده است، و به زمین های خالی از درخت و گل و گیاه بائر می گویند چون در حقیقت فاسد و مرده است. گروه منافقان که گرفتار این گمان باطل در ماجرای صلح حدیبیه شدند عده کمی نبودند و به یقین هلاکت به معنی مرگ دامان آنها را نگرفت، بنابراین بور در اینجا به معنی هلاکت معنوی، محرومیت از ثواب، و خالی بودن سرزمین دل های آنها از گل های فضائل اخلاقی و شجره طیبه ایمان است، و یا منظور هلاکت در آخرت به سبب عذاب الهی، و در دنیا به سبب رسوایی است، و به هر حال آیه دلیل روشنی است بر نهی از سوء ظن مخصوصاً درباره پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله). در سومین آیه مورد بحث سخن از سوء ظن نسبت به ساحت قدس پروردگار عالم است در حالی که در آیات گذشته سخن از سوء ظن به انسان ها بود می فرماید: هدف (دیگر از فتح مبین - فتح حدیبیه) این بود که مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد بردند مجازات کند، حوادث بدی را که آنها برای مؤمنان انتظار داشتند، تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند به آنها غضب کرده و از رحمتش دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده است و چه بد سرانجامی است. (وَيَعِدُ الْمُنافِقِينَ وَالْمُنافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ (۱) عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا). پاورقی ۱. سوء (به فتح سین) به گفته صحاح اللغه معنی مصدری دارد و سوء به ضم سین معنی اسم مصدری، ولی به گفته زمخشری در کشاف هر دو به یک معنی است. صفحه ۳۲۶ گمان بدی که آنها به خدا بردند این بود که گمان می کردند که وعده های الهی به پیامبرش هرگز تحقق نخواهد یافت و مسلمانان نه تنها بر دشمنان پیروز نمی شوند، بلکه هرگز به مدینه باز نخواهند گشت همان گونه که مشرکان نیز گمان داشتند محمد (صلی الله علیه و آله) و یارانش با آن جمع کم و نداشتن اسلحه کافی در هم کوبیده می شوند و ستاره اسلام به زودی افول می کند، در حالی که خداوند وعده پیروزی به مسلمانان داده بود و سرانجام چنین شد. مشرکان نه تنها جرئت حمله به مسلمین را پیدا نکردند (با این که مسلمین در حدیبیه نزدیک مکه در چنگال آنها بودند، و چون به قصد زیارت خانه خدا آمده بودند نه به قصد جنگ، سلاحی جز شمشیر که سلاح مسافر است با خود نداشتند) خداوند آن چنان رعب و وحشتی در دل مشرکان انداخت که حاضر به تنظیم صلحنامه معروف حدیبیه شدند، همان صلحنامه ای که راه پیروزی های آینده را به روی مسلمانان گشود. به هر حال قرآن مجید این سوء ظن را شدیداً نکوهش می کند، و وعده عذاب های دردناک را به صاحبان آن می دهد. جالب این که در این آیه مسأله سوء ظن به خدا را قدر مشترکی میان منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات شمرده، و نشان می دهد همه آنها اعم از زن و مرد در این امر شریکند. به عکس مؤمنان که همیشه نسبت به خدا و وعده های او و پیامبرش حسن ظن دارد، می دانند این وعده ها قطعاً تحقق می یابد، ممکن است بر طبق مصالحی دیر و زود شود اما سوخت و سوز در آن نیست، چرا که خداوند بزرگ هم به همه چیز عالم و آگاه است، و هم بر هر چیز قادر و توانا، با این علم و قدرت مطلقه تخلف در وعده هایش امکان پذیر نیست. به همین دلیل در آیه ای به دنبال این آیه در سوره فتح آمده می گوید: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَزِيْرًا حَكِيْمًا» لشگرهای آسمان و زمین از آن خداست، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است». این که منافقان و مشرکان گرفتار سوء ظن به خدا هستند در حالی که قلب مؤمنان از حسن ظن لبریز می باشد، به این دلیل است که مشرکان و منافقان ظواهر امور را می بینند، در حالی که مؤمنان راستین به باطن امور توجه دارند. صفحه ۳۲۷ چهارمین آیه نیز در مورد سوء ظن نسبت به وعده های الهی است

و مربوط به داستان جنگ احزاب است، جنگی که در تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به عنوان خطرناک ترین جنگ محسوب می شود، زیرا مشرکان با جمیع مخالفان اسلام بر ضد اسلام متحد شده بودند، و عظیم ترین نیروی آن زمان را به میدان آوردند به گونه ای که لرزه بر اندام افراد ضعیف الایمان افتاد، و در دل نسبت به وعده های الهی در جهت پیروزی مسلمین متزلزل شدند، می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی که آنها (دشمنان اسلام) از طرف بالا و پائین (شهر) شما (یعنی مدینه) وارد شدند (و همه جا را به محاصره خود در آوردند) و به خاطر بیاورید زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده، و جان ها به لب رسیده بود) و بغض گلو را گرفته بود) و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید، آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند. (اِذَا جَاءتُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا هُنَا لَكَ أُبْتُلَى الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا). بی شک سوء ظن به خدا و سوء ظن به مردم تفاوت بسیار دارد، زیرا سوء ظن به مردم غالباً به احتمال انجام یک عمل گناه و ناصواب منتهی می شود، در حالی که سوء ظن به خدا سبب تزلزل پایه های ایمان است، و یا از آن سرچشمه می گیرد زیرا اعتقاد به این که خداوند در وعده هایش خلاف وجود دارد کفر است، چرا که خلف وعده یا ناشی از جهل است یا عجز و یا دروغ. به یقین هیچ یک از این ها در ذات پاک او راه ندارد. به همین دلیل در آیات مربوط به سوء ظن به خدا، نکوهش های شدیدی دیده می شود. در پنجمین آیه باز سخن از سوء ظن بالله است، این آیه که ناظر به جنگ احد می باشد که گروهی از افراد تازه مسلمان بعد از شکستی که در این میدان دامنگیر مسلمانان شد گرفتار سوء ظن نسبت به وعده های الهی شدند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نکوهش کرد، در حالی که در آیات قبل از آن، به این حقیقت اشاره شده که وعده الهی درباره پیروزی دشمن در احد در آغاز جنگ تحقق یافت، ولی دنیا پرستی گروهی از شما و پرداختن به جمع آوری غنائم سبب هجوم غافلگیرانه دشمن و آن شکست دردناک شد، خدا به وعده خود عمل کرد، شما عمل نکردید. سپس در آیه مورد بحث می فرماید: «خداوند به دنبال این غم و اندوه (ناشی از شکست احد) آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود که (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرا گرفت اما گروه دیگری که در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمانشان را فرا نگرفت) گمان های نادرستی درباره خدا داشتند، همانند گمان های دوران جاهلیت و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو همه کارها به دست خدا است، آنها در دل اموری را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی کنند، می گویند اگر نصیبی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه هایتان هم بودید، آنهایی که کشته شدند در سرنوشتشان بود افرادی به بسترشان می ریختند (و آنها را به قتل می رساندند)» (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نُعَاسًا يَغُشِّي طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هِيَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ) (آل عمران - ۱۵۴). صفحه ۳۲۸ و در ذیل همین آیه اشاره می کند که این یک امتحان الهی برای شماها است تا میزان ایمان و پایداری وفاداریتان به اسلام روشن شود. از تعبیرات این آیه و آیات قبل این نکته روشن می شود که مسأله سوء ظن به خداوند غالباً در مواقع بحرانی و در دل های افراد ضعیف الایمان پیدا می شده، گاه در جنگ احزاب، گاه در احد، گاه در حدیبیه. و در واقع در این گونه مواقع است که گوهر ایمان و اخلاص آزموده می شود! در ششمین و آخرین آیه نیز مذمت از سوء ظن به طور عام و دعوت به حسن ظن است، این آیه ناظر به داستان افک (دروغ و تهمت) است زمی دانیم گروهی از منافقان یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را متهم به خارج شدن از جاده عفاف کردند و شایعه ای برای آن درست کرده و در یک زمان آن شایعه را در تمام مدینه پخش کردند. گرچه هدف گیری ظاهراً به سوی یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، ولی در واقع هدف اصلی خود پیامبر و اسلام و قرآن بود، در این هنگام آیات کوبنده ای نازل شد که پرده های نفاق منافقان را کنار زد و نقشه های آنها را نقش بر آب نمود، و این توطئه را در نطفه خفه کرد. تعبیرات این آیات بقدری حساب شده و آمیخته با نکات روانی دقیق است که

اعجاب هر انسانی را بر می انگیزد. آیه مورد بحث که یکی از آیات پانزده گانه ای است که در داستان اِفْک نازل شد چنین می فرماید: «چرا هنگامی که این (تهمت بزرگ) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان، نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند، چرا نگفتید این دروغ بزرگ و آشکار است» (لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا اِفْكٌ مُّبِينٌ). صفحه ۳۲۹ تعبیر به مؤمنون و مؤمنات نشان می دهد که یکی از نشانه های ایمان حسن ظن نسبت به مسلمانان است. و سوء ظن و بدگمانی با جوهره ایمان سازگار نیست. در واقع در اینجا مردم به سه گروه تقسیم شدند، گروهی منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن، و گروهی سردمداران آنها که در قرآن مجید از آنها به عنوان «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» یاد شده، و گروهی مؤمنان پاکدل بودند که به خاطر ساده دلی در دام شایعه گرفتار شدند. روی سخن قرآن مجید در آیه فوق به گروه سوم است و آنها را سخت نکوهش می کند که چرا آلت دست منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن شده اند در این آیات شش گانه که بعضی درباره سوء ظن نسبت به مردم و بعضی در مورد سوء ظن نسبت به پروردگار عالم است این رذیله اخلاقی شدیداً محکوم شده و به بعضی از پیامدهای سوء آن نیز اشاره گردیده است، و اگر در مذمت این صفت نکوهیده جز بعضی از این آیات نبود کفایت می کرد تا چه رسد به این آیات متعدد و روایات بیشتری که در بحث آینده خواهد آمد. صفحه ۳۳۰

سوء ظن در روایات اسلامی

نکوهش از سوء ظن به عنوان یکی از بدترین و زشت ترین رذائل اخلاقی در روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد. به عنوان نمونه به روایات زیر توجه فرمایید: ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «اِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْكُذِبِ» از گمان بد پرهیزید که گمان بد، بدترین نوع دروغ است». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعِزُّهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ السُّوءَ» خداوند خون و مال و آبروی مسلمانان را بر یکدیگر حرام کرده و همچنین گمان بد درباره آنها». (۲) ۳- در حدیث تکان دهنده ای از علی (علیه السلام) می خوانیم: «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ» کسی که سوء ظن دارد ایمان ندارد». (۳) این تعبیر ممکن است اشاره به سوء الظن نسبت به مردم یا نسبت به خدا و یا هر دو بوده باشد. ۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِيَّاكَ أَنْ تُسِيءَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَيُعْظِمُ الْوِزْرَ» از سوء ظن پرهیز چرا که سوء ظن عبادت را فاسد، و پشت انسان را از بار گناه سنگین می کند». (۴) ۵- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْأَثِمِ وَأَفْبَحُ الظُّلْمِ» بدگمانی نسبت به افراد نیکوکار بدترین گناه و زشت ترین ستمگری است». (۵) پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۸ (حدیث ۴۲)، بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۵. ۲. المحجزة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶۸. ۳. غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۳۶۲. ۴. همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۳۰۸. ۵. همان، جلد ۴، صفحه ۱۳۲. صفحه ۳۳۱-۶ و نیز از همان حضرت روایت شده است که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَنْبَغْتُ عَلَى الشُّرُورِ» سوء ظن کارها را به فساد می کشد و سبب انواع شر می شود». (۱) ۷- و از همان امام بزرگوار نقل شده است که فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَثِقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ فِعْلِهِ» بدترین مردم کسی است که به خاطر سوء ظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به او اعتماد نمی کند». (۲) ۸- در نهج البلاغه نیز می خوانیم: «لَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا» (مَحْمِلًا) هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود، گمان بد نسبت به آن مبر، در حالی که می توانی آن را حمل بر صحیح کنی». (۳) ۹- در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «وَاللَّهِ مَا يُعَذِّبُ اللَّهُ سَبِيحَانَهُ مُؤْمِنًا بَعِيدَ الْإِيمَانِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ» به خدا سوگند خداوند سبحان مؤمنی را بعد از ایمان عذاب نمی کند، مگر به خاطر سوء ظن و بداخلاقی او». (۴) و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَثْرُكْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلِيلِ صُلِحًا» کسی که سوء ظن بر او غالب شود هرگز میان او و دوستانش صلح و صفا برقرار نخواهد شد». (۵) در مورد نکوهش از سوء ظن به خدا و عدم ایمان به

وعده های پروردگار نیز روایات زیادی وارد شده که حکایت از اثرات مرگبار آن در زندگی معنوی و مادی انسان دارد، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی چنین نقل می کند که فرمود: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعِيدَ التَّوْبَةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرِ مَنْ رَجَائِهِ بِاللَّهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِوَ إغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ رَبِّهِ خَدَائِي كَمَا مَعْبُودِي جَزَاؤُهَا نِيْسْتُ سُوْغَنْدُ كَمَا خَدَاوَنْدُ هِيْجُ مُؤْمِنِي رَا بَعْدُ اَزْ تَوْبَةٍ وَ اسْتِغْفَارِ عَذَابِ نَمِي كَنْدُ مَگْرُ بَهْ خَاطِرِ سُوْءِ ظَنْ بَهْ خَدَاوَنْدُ وَ كَوْتَاهِي دَرِ اَمِيْدُوَارِي بَهْ ذَاتِ پَاكِ اَوْ وَ بَدَاخَلَاقِي وَ غِيْبَتِ مُؤْمِنِي». (۱) پاورقی ۱. همان مدرک، صفحه ۱۳۲، حدیث ۵۵۷۵. ۲. همان مدرک، صفحه ۱۷۸. ۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۶۰، بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۷. ۴. غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۲۴۴، حدیث ۱۰۱۴۰. ۵. همان، جلد ۵، صفحه ۴۰۶. صفحه ۳۳۲. ۲- در حدیث دیگری از حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم که از داود پیامبر (علیه السلام) چنین نقل می کند: «يَا رَبِّ مَا آمَنَ بِكَ مَنْ عَرَفَكَ فَلَمْ يُحْسِنِ الظَّنَّ بِكَ زُپْرُوْرْدُ گَارَا! كَسِي كَهْ تُو رَا بَشْنَاَسْدُ وَ حَسَنُ ظَنْ بَهْ تُو نَدَاَسْتَهْ بَاشْدُ بَهْ تُو اِيْمَانِ نِيَاوْرْدَهْ اسْت». (۲) ۳- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «الْجُبْنُ وَالْحِرْصُ وَالْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ تَرَسُ وَ حَرَصُ وَ بَخْلُ غَرِيْزَهْ هَايِ مَخْتَلَفِي هَسْتَنْدُ كَهْ تَمَامِ اَنَهَا دَرِ سُوْءِ ظَنْ بَهْ خَدَاوَنْدُ جَمْعَنْدُ». (۳) به یقین کسی که به امدادها و نصرت الهی ایمان داشته باشد ترسی از دشمنان خدا به خود راه نمی دهد، و کسی که به وعده های پروردگار در زمینه روزی مطمئن باشد حرص نمی زند و از بخل بیزار است بنابراین صفات سه گانه مزبور در واقع از سوء ظن به خداوند سرچشمه می گیرد. آنچه در روایات بالا آمد که آمیخته با نکته های لطیفی درباره علل و انگیزه ها و پی آمدهای سوء ظن به مردم و به خدا بود بخشی از روایات فراوانی است که درباره سوء ظن در منابع معتبر آمده است و ما از میان آنها ده روایت درباره سوء ظن نسبت به مردم و سه روایت در مورد سوء ظن به خداوند را گلچین کردیم و در بخش تحلیل ها به نکات مختلفی که در این روایات آمده است می پردازیم.

حسن ظن در روایات اسلامی

به همان نسبت که سوء ظن مایه ویرانی جامعه و بدبختی انسان ها و تشّت کارها و ناراحتی روح و جسم است، حسن ظن مایه آرامش و وحدت است به همین دلیل در احادیث زیادی هم حسن ظن نسبت به مردم و هم حسن ظن نسبت به خداوند مورد تأکید فراوان قرار گرفته است، در مورد حسن ظن نسبت به مردم، احادیث زیر بسیار جالب است: پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۹۴. ۲. همان مدرک، صفحه ۳۹۴. ۳. شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۶۰. صفحه ۳۳۳. ۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَأَجْزَلِ الْعَطَايَا حُسْنُ ظَنْ اَزْ بَهْتَرِيْنِ صَفَاتِ اِنْسَانِي وَ پَرَبَارْتَرِيْنِ مَوَاهِبِ اِلَهِي اسْت». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشِّيمِ وَأَفْضَلِ الْقِسْمِ حُسْنُ ظَنْ اَزْ بَهْتَرِيْنِ خُوِي هَا وَ بَرْتَرِيْنِ بَهْرَهْ هَا اسْت». (۲) ۳- و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ يُخَفِّفُ الْهَمَّ وَ يَنْجِي مَنْ تَقَلَّدَ الْإِثْمَ حُسْنُ ظَنْ اَنْدُوْهْ رَا سَبَكِ مِي كَنْدُ، وَ اَزْ اَلُوْدَهْ شَدْ اِنْ بَهْ گَنَاهِ رَهَايِي مِي بَخْشَدْ». (۳) ۴- در حدیث دیگری باز از همان امام همام چنین نقل شده: «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحِيَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ حُسْنُ ظَنْ مَايَهْ اَرَامْشِ قَلْبِ وَ سَلَامَتِ دِيْنِ اسْت». (۴) ۵- باز در حدیث دیگری از همان امام معصوم (علیه السلام) چنین می خوانیم: «مَنْ حَسَّنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ كَسِي كَهْ نَسْبَتِ بَهْ مَرْدَمِ خُوْشِ گَمَانِ بَاشْدُ مَحَبَّتِ اَنَهَا رَا بَهْ سُوِي خُوْدِ جَلْبِ خَوَاهْدُ كَرْدُ». (۵) و در مورد حسن ظن نسبت به پروردگار عالم نیز احادیث نابی در منابع معتبر اسلامی دیده می شود از جمله: ۱- در حدیثی از بعض معصومین (علیهم السلام) نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اِغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ زُ سُوْغَنْدُ بَهْ خَدَائِي كَهْ هِيْجُ مَعْبُودِي جَزَاؤُهَا نِيْسْتُ هِيْجُ فَرْدِ بَا اِيْمَانِي هَرْ كَزْ بَهْ خَيْرِ دُنْيَا وَ اَخْرَتِ نَمِي رَسْدُ مَگْرُ بَهْ خَاطِرِ (چند چیز) حَسَنُ ظَنْ بَهْ خَدَاوَنْدُ مَتَعَالِ، وَ اَمِيْدُ اَزْ دَرْ گَاهِ اَوْ، وَ حَسَنُ خَلْقِ وَ خُوْدُوْدَارِي اَزْ غِيْبَتِ مُؤْمِنَانِ». (۶) پاورقی ۱. غرر الحکم، حدیث ۴۸۳۴.

۲. همان، حدیث ۴۸۲۴. ۳. همان، حدیث ۴۸۲۳. ۴. همان، حدیث ۴۸۱۶. ۵. غررالحکم، حدیث ۸۸۴۲. ۶. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۱، حدیث ۲. صفحه ۳۳۴. ۲. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «وَ أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا» نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، چرا که خداوند متعال می فرماید: من در نزد گمان بنده مؤمن خویشم (و با آن همراهم) اگر گمان خیر داشته باشد به نیکی با او عمل می کنم و اگر گمان بدی داشته باشد به بدی. (۱) ۳. شبیه همین معنی به صورت جامع تری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنًّا عَبْدٌ مِّنْ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ لِلَّهِ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ يُخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجَائَهُ فَاحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ» قسم به خدایی که معبودی جز او نیست هر گاه بنده مؤمنی حسن ظن به خدا داشته باشد خدا نزد گمان بنده مؤمن خویش است زیرا خداوند کریم است و تمام نیکی ها به دست او است، حیا می کند از این که بنده مؤمنش حسن ظن به او داشته باشد، سپس او گمان و امید او را ناکام کند، بنابراین حسن ظن به خدا داشته باشید و به سوی او رغبت کنید. (۲) ۴. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است که فرمود: «رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى الصَّرَاطِ يَزْتَعِدُ كَمَا تَزْتَعِدُ السَّعْفَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ عَاصِفٍ وَ جَاءَهُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِاللَّهِ فَسَكَنَ رَعْدَتَهُ» (زدر عالم مکاشفه، یا به هنگام معراج) مردی از ائمتم را به صراط دیدم که شدیداً می لرزد، آن گونه که شاخه درخت نخل در روز طوفانی می لرزد، در این هنگام حسن ظنش به خدا به سراغ او آمد و به او آرامش بخشید. (۳) ۵. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر حسن ظن بالله می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَزْجُوا إِلَّا اللَّهَ وَ لَا تَخَافَ إِلَّا ذَنْبَهُ» حسن ظن به خداوند این است که تنها به خدا امید داشته باشی و جز از گناهت نترسی. (۴) پاورقی ۱. همان، صفحه ۷۲، حدیث ۳. ۲. بحارالانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۶۵، حدیث ۱۴. ۳. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۵۰. ۴. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۲، حدیث ۴. صفحه ۳۳۵

تعریف سوءظن و حسن ظن

هنگامی که این دو واژه در مورد مردم به کار می رود مفهوم روشنی دارد مفهوم سوءظن آن است که هرگاه کاری از کسی سر زند که قابل تفسیر صحیح و نادرست باشد آن را به صورت نادرستی تفسیر کنیم، مثلاً هنگامی که مردی را با زن ناشناسی ببیند فکر کند آن زن نامحرم است و نیت آنها ارتکاب اعمال خلاف می باشد، در حالی که حسن ظن می گوید بگو حتماً محرم یا همسر او است. یا هنگامی که شخصی اقدام به ساختن مسجد یا بنای خیر دیگری می کند مقتضای سوءظن آن است هدفش ریاکاری یا اغفال مردم است، در حالی که حسن ظن می گوید این عمل را با انگیزه الهی و نیت خیر خواهانه انجام داده است. از اینجا روشن می شود که دایره حسن ظن و سوءظن بسیار وسیع و گسترده است و نه تنها در عبادات بلکه در مسائل اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی نیز جاری می شود. و هنگامی که این دو واژه درباره خداوند به کار رود، منظور از حسن ظن آن است که به وعده های الهی امیدوار باشد، وعده رزق و روزی، وعده یاری کردن یارانش، وعده پیروزی مجاهدان، وعده آمرزش گناهان و مانند اینها. و معنی سوء ظن آن است که به هنگام بروز مشکلات نسبت به وعده های الهی متزلزل شود، و هنگام پیش آمدن امتحانات دشوار در مسائل مالی و غیر آن، وعده های خداوند را فراموش کرده رو به گناه آورد. در روایات گذشته نیز تعبیرات زنده و روشنی دیده می شود که آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند. صفحه ۳۳۶

در اینجا نکات مهمی است که باید به تحلیل آنها پرداخت

اشاره

گسترش دامنه سوء ظن در جوامع بشری، آثار بسیار زیانبار و نامطلوبی دارد که به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، ولی در توضیح آن، جهات ذیل قابل توجه است: الف) از میان رفتن «اعتماد» که مهمترین سرمایه جامعه است، به خاطر گسترش سوء ظن از مهمترین آثار سوء این رذیله اخلاقی می باشد که در اخبار گذشته نیز به آن اشاره شده بود، از جمله این که می فرمود: «بدترین مردم کسی است که به خاطر سوء ظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به او اعتماد نمی کند». در جامعه ای که بی اعتمادی حکمفرما است، همدلی، همکاری و تعاون وجود ندارد و آثار و برکات زندگی دسته جمعی از میان می رود. در حدیثی از امام علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ سَأَتْ ظُنُونَهُ إِعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ» کسی که بدگمان باشد نسبت به کسی که به او خیانتی نکرده بدبین می شود و او را خائن می پندارد». (۱) ب) سوء ظن آرامش جامعه را بر هم می زند، همان گونه که آرامش روح صاحبان این رذیله اخلاقی را بر هم می زند، کسی که سوء ظن دارد، از همه وحشت دارد و گاه تصور می کند که همه بر ضد او گام بر می دارند و دائماً باید حالت دفاعی به خود بگیرد. ج) اضافه بر این در بسیاری از موارد به دنبال سوء ظن خود حرکت می کند و حادثه می آفریند، و گاه حتی به خون ریزی منتهی می شود. مخصوصاً در مواردی که افراد، سوء ظنی به نوامیس خود پیدا کنند، یا گمان کنند که دیگران در پی اموال یا نوامیس آنها هستند، به گونه ای که می توان گفت عامل اصلی بسیاری از پرونده های جنایی سوء ظن های بیجا است که بی گناهان را هدف گیری کرده است. پاورقی ۱. غررالحکم، حدیث ۸۸۳۷. صفحه ۳۳۷ به همین دلیل در روایات گذشته از علی (علیه السلام) خواندیم که می فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَيَّ الشُّرُورَ» سوء ظن کارها را به فساد می کشد و مردم را به انواع بدی ها وادار می کند». و از این مهمتر این است که در بسیاری از موارد بر اثر سوء ظن مرتکب جنایات می شوند، زمانی از اشتباه خود با خبر می گردند که کار از کار گذشته، به همین دلیل احساس گناهکاری شدیدی به آنها دست می دهد که گاه آنها را تا سر حد جنون می کشاند. به عنوان نمونه به ماجرای می توان اشاره کرد که برای یکی از پزشکان روانی واقع شده بود که به هنگام بازدید از تیمارستانی به فرد مجنونی برخورد کرد که مرتب کلمه دستمال را تکرار می کرد، هنگامی که پیگیری نمود به اینجا رسید که عامل جنون او این بوده است که روزی در کیف همسرش دستمالی را می بیند که محتوی ادکلن و بعضی از هدایای مناسب مردان است، بلافاصله نسبت به همسرش بدبین می شود که با مرد بیگانه ای ارتباط دارد، و بدون تحقیق بیشتر همسر خود را بر اثر خشم زیاد به قتل می رساند، بعد که دستمال را باز می کند کاغذی در آن می بیند که روی آن نوشته است این هدیه را برای سال روز تولد شوهرم گرفته ام، ناگهان شوک شدیدی به او دست می دهد و دیوانه می شود و مرتب به یاد آن دستمال می افتد. د) سوء ظن در واقع یک ظلم آشکار است، چرا که افراد بی گناه را در منطقه فکر خود هدف انواع تیرهای تهمت قرار می دهد، و اگر آثار عملی بر آن بار کند، مرتکب ظلم های بیشتر می شود، روی این جهت در احادیث گذشته از علی (علیه السلام) خواندیم که می فرمود: «بدگمانی بدترین ظلم ها است». (ه) سوء ظن سبب می شود که انسان به سرعت دوستان خود را از دست بدهد، حتی نزدیکانش او را تنها بگذارند، و این وحشتناک ترین غربت است چرا که هیچ انسان با شخصیتی حاضر نمی شود با کسی معاشرت کند که اعمال نیک او را با بدگمانی تفسیر کند و او را به هر کار خلافی متهم سازد. در احادیث گذشته نیز از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) خواندیم که می فرمود: «کسی که سوء ظن بر او غالب شود، راه صلح و صفا میان او و دوستانش را می بندد». (صفحه ۳۳۸ و) در پاره ای از روایات گذشته خواندیم که سوء ظن، عبادت انسان را فاسد می کند و پشت او را از بار گناه سنگین می نماید. اگر منظور از سوء ظن در این روایت، سوء ظن به پروردگار باشد علت فساد عبادت روشن است. و اگر نسبت به مردم باشد (همان گونه که ذیل روایت گواهی می دهد) به خاطر آن است که در

بسیاری از موارد به دنبال سوءظن انسان مرتکب تجسس، و به دنبال تجسس مرتکب غیبت و گاه تهمت می شود، و می دانیم غیبت و تهمت یکی از اسباب عدم قبولی عبادت است. ز) سوءظن چون یک تفکر انحرافی است تدریجاً در سایر افکار انسانی نیز اثر می گذارد، و تحلیل های او نیز از حوادث نادرست می شود، و از رسیدن به واقعیت ها که زمینه پیشرفت و موفقیت است باز می ماند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَ وَهْمُهُ» کسی که سوء ظن داشته باشد تفکر او خراب می شود».

پیامدهای سوءظن به خدا

سوءظن به پروردگار و بدبینی نسبت به وعده های الهی و آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبر وارد شده، آثار مخربی در بنیان ایمان و عقائد انسان دارد، و انسان را از خدا دور می سازد، همان گونه که در روایات گذشته خواندیم که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «داود (علیه السلام) در مناجاتش می گفت: پروردگارا کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد ایمان نیاورده است». اضافه بر این سوءظن به وعده های الهی سبب فساد عبادت می گردد، چرا که روح اخلاص را در انسان می میراند، و این که در احادیث گذشته خواندیم: «سوءظن عبادت را فاسد می کند» ممکن است اشاره به همین باشد. صفحه ۳۳۹ نکته دیگر این که سوءظن به وعده های الهی انسان را در برابر حوادث سخت و پیچیده، سست و ناتوان می کند، همان گونه که در تفسیر آیات مربوط به سوءظن خواندیم که: در بعضی از میدان های جنگ، چگونه گروهی از تازه مسلمانان گرفتار سوءظن به وعده های الهی شدند (و در مبارزه با دشمن سست گشتند در حالی که مؤمنان راستین و با معرفت که حسن ظن به خدا داشتند، با کمال قدرت و امیدواری در برابر دشمنان ایستادند و پیروز شدند). به علاوه سوءظن بالله، انسان را از عنایات الهی محروم می کند، زیرا خداوند با هر کس مطابق حسن ظن و سوءظن او عمل می نماید، همان گونه که در روایات گذشته اشاره شده بود که «لقمان حکیم» به فرزندش می گفت: «فرزندم نسبت به خدا حسن ظن داشته باش، سپس از مردم سؤال کن کیست که نسبت به خدا گمان نیک داشته باشد و خداوند مطابق آن با او رفتار نکند؟». (۱) کوتاه سخن این که اگر انسان، طالب آرامش و استقامت و ایستادگی و جلب عنایات پروردگار و ایمان خالص است، باید نسبت به خداوند و وعده های او حسن ظن داشته باشد.

عوامل و انگیزه های سوءظن

این رذیله اخلاقی، همانند رذائل دیگر از سرچشمه های متعددی نشأت می گیرد: ۱- آلودگی درون و برون: افرادی که خود آلوده اند، دیگران را همچون خود آلوده می پندارند. و از طریق «مقایسه به نفس»، که یکی از صفات غالب انسان ها است مردم را به کیش خود و به روش خود می پندارند، و تا از آلودگی پاک نشوند، حسن ظن به دیگران نخواهند داشت. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: پاورقی ۱. آثار الصادقین، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۰. صفحه ۳۴۰ «لَا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيْرًا لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بِطَبَعِ نَفْسِهِ» آدم بد به هیچ کس گمان خوب نمی برد، زیرا دیگران را همچون خود می پندارد». (۱) ۲- همنشینی با بدان: کسی که معاشرانش را از افراد فاسد و مفسد انتخاب کرده است، طبیعی است که نسبت به همه مردم سوء ظن پیدا کند، چرا که تصور می کند معاشران او نمونه هایی از سایر مردمنند، همانگونه که در حدیث معروف امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ» همنشینی با بدان سبب بدگمانی نسبت به نیکان می شود». (۲) ۳- زندگی در محیط های فاسد: هنگامی که انسان در خانواده یا در شهر و کشوری که فساد بر آن حاکم شده است زندگی کند، نظر او نسبت به همه افراد حتی به نیکان بد

می شود. هر چند معاشران او افراد خوبی باشند ولی غلبه فساد بر محیط کار، خود ایجاد سوءظن می کند. ۴- حسد و کینه توزی و تکبر و غرور: بخشی دیگر از عوامل سوءظن است چرا که شخص حسود و کینه توز می خواهد از این طریق از مقام شخص محسود بکاهد و کینه خود را از این طریق اعمال کند، افراد متکبر برای تحقیر دیگران متوسل به سوءظن می شوند تا آنها را در فکر خود و جامعه، افرادی پست و حقیر جلوه دهد. ۵- عقده حقارت: یکی دیگر از عوامل سوءظن است. کسی که گرفتار خود کم بینی شده، و یا از سوی دیگران مورد تحقیر واقع گشته است سعی می کند دیگران را هم در محیط فکر خود حقیر و پست و آلوده و گنهکار حساب کند، تا از عقده خود بکاهد، و آرامش کاذبی برای خویش فراهم سازد. اما سوءظن نسبت به خداوند، عمدتاً از ضعف ایمان ناشی می شود، عدم ایمان به صفات ذات و صفات افعال، و ضعف باورها نسبت به علم و قدرت و رحمانیت و رازقیت و سایر صفات پروردگار او را به سوءظن در وعده هایش می کشاند، و راههای سعادت و نجات را به روی انسان می بندد. پاورقی ۱. غررالاحکم، حدیث ۱۹۰۳. ۲. بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۷. صفحه ۳۴۱

مراتب سوءظن

یکی از سؤالات مهمی که در اینجا مطرح است این است که اصولاً- آیا سوءظن یک امر اختیاری است یا غیر اختیاری؟ اگر انسان صحنه ای را می بیند و بی اختیار گمان بدی درباره شخص یا اشخاص می برد، آیا این قابل نکوهش است؟ و ممکن است در دائره تکلیف قرار گیرد، با این که همه مقدمات آن غیر اختیاری بوده؟ و چگونه ممکن است آن همه مذمت و کیفر به یک امر غیر اختیاری تعلق گیرد؟ برای پاسخ این سؤال دو راه را می توان پیمود: ۱- نخست این که: این بدگمانی که در فکر انسان پیدا شده به تنهایی مشمول مجازاتها و نکوهش ها نیست، بلکه اگر در مرحله عمل ظاهر نشود، و انسان ترتیب اثری بر آن ندهد، سخنی نگوید، و کاری که دلالت بر بدگمانی می کند انجام ندهد، نه جای نکوهش دارد و نه کیفر. به همین دلیل بعضی از بزرگان علم اخلاق، چنین گفته اند: «وَأَمَّا الْخَوَاطِرُ وَ حَدِيثُ النَّفْسِ فَهُوَ مَغْفُورٌ عَنْهُ... وَلَكِنَّ الْمَنْهِيَّ عَنْهُ أَنْ تَظُنَّ، وَالظَّنُّ عِبَارَةٌ عَمَّا تَزْكُنُ إِلَيْهِ النَّفْسُ، وَ تَمِيلُ إِلَيْهِ الْقَلْبُ؛ آنچه به خاطر، خطور می کند و انسان با خودش می گوید، مورد عفو واقع شده... آنچه از آن نهی شده این است که: گمان (بد) ببری، و گمان آن است که فکر تو به آن اعتماد کند، و قلب به آن مایل شود (و طبعاً در عمل ظاهر گردد)». (۱) کوتاه سخن این که سوءظن دارای سه مرحله است: «سوءظن قلبی»، «سوءظن زبانی»، «سوءظن عملی». آنچه در قلب است مشمول تکلیف نیست چون از اختیار بیرون است، ولی آنچه در زبان و در عمل است، حرام و ممنوع می باشد. به همین دلیل، در بعضی از روایات می خوانیم: «سه چیز است که هیچکس از آن برکنار نمی ماند، یکی از آنها گمان بد است» سپس فرمود: «وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقَّقْ؛ هنگامی که گمان بدی بردی ترتیب اثر به آن مده». (۲) ۲- دیگر اینکه: بسیاری از سوءظن های غیر اختیاری یا در ابتدا مقدمات اختیاری دارد یا در ادامه راه، افرادی که با افراد بد همنشینی می کنند سوءظن به نیکان پیدا خواهند کرد، بنابراین بر آنها لازم است از همنشینی با بدان پرهیزند تا حالت سوءظن آنان بر طرف گردد، و این یک امر اختیاری است. و اگر بدون مقدمات اختیاری چنین گمانی برای انسان پیدا شد انسان درباره آن باید بیندیشد، و احتمالات صحیح را مد نظر قرار دهد. مثلاً بگوید: این زن ناشناس که با فلان کس است شاید خواهر او یا فرزند خواهر، یا فرزند برادر، یا همسر او است، و ممکن است من آنها را نشناسم، بی شک اندیشه در این احتمالات صحیح، سبب می شود که سوءظن سست گردد یا به کلی برطرف شود. به همین دلیل حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «أُطْلِبُ لِإِخِيكَ عُذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْرًا فَالْتِمِسْ لَهُ عُذْرًا؛ برای برادر مسلمان (جهت توجیه اعمالش) عذری جستجو کن و اگر عذری نیافتی باز هم کوشش کن عذری بیابی». (۱) پاورقی ۱. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶۸. ۲. فرائد الاصول شیخ انصاری، در بحث حدیث رفع. بحارالانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۰، ذیل حدیث ۹. صفحه ۳۴۲ و

در حدیثی که قبلاً از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) روایت کردیم، خواندیم که می فرمود: «کار برادرت را به بهترین صورت حمل کن... و گمان بدی به سخنی که از برادرت شنیده می شود، مبر، در حالی که می توانی محمل صحیحی برای آن پیدا کنی». به این ترتیب ما می توانیم از یک نظر سوءظن را به سه گونه تقسیم کنیم: ۱- سوءظنی که آثارش در سخن و رفتار پیدا می شود. این سوءظن حرام است. ۲- سوءظنی که اثر ظاهری ندارد، ولی با تفکر و اندیشه و از بین بردن مقدمات خارجی، زوال می پذیرد، این گونه سوءظن احتمال دارد مشمول ادله حرمت باشد. ۳- سوءظنی که هیچ اثر خارجی بر آن مترتب نمی شود و به کلی از اختیار انسان بیرون است، و با هیچ کاری از میان نمی رود چنین سوءظنی مشمول تکالیف شرع نیست، مادام که انسان ترتیب اثری بر آن نداده باشد. و این که در قرآن مجید در آیه ۳۶ سوره اسراء می خوانیم: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» از آنچه علم به آن نداری پیروی نکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.» نیز ناظر به همین معنی است پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶، حدیث ۱۵. صفحه ۳۴۳

طرق درمان بدگمانی

در اینجا نخست باید به سراغ اصول حاکم بر درمان بیماری های اخلاقی و رذائل برویم که همان اندیشیدن در آثار نکبت بار آن است، زیرا هنگامی که انسان به پیامدهای سوءظن بیندیشد، که چگونه سرمایه اعتماد اجتماعی را از بین می برد و آرامش جامعه را بر هم می زند، و سبب می شود که انسان دوستان خود را از دست دهد و او را از واقعیت های اجتماع غافل می سازد و انسان را به ظلم و ستم در حق دیگران وادار می کند - آنگونه که شرح آنها گذشت - خواه ناخواه از این خوی زشت و رذیله اخلاقی فاصله می گیرد، همان گونه که آگاهی انسان بر مسموم بودن یک غذا، سبب فاصله گرفتن از آن می شود، این از یک سوء، از سوی دیگر هرگاه انسان ریشه های این گناه را قطع کند یعنی از همنشینی با بدان که سبب سوءظن به نیکان است پرهیزد و تا می تواند از زندگی در محیط های فاسد دور شود، حسد و کینه توزی و تکبر و غرور را که از عوامل اصلی سوءظن هستند از خود دور سازد همچنین سایر انگیزه ها و ریشه ها را قطع کند به یقین این رذیله اخلاقی از وجود او برچیده خواهد شد. اضافه بر این ها امور زیر می تواند به نجات از شرّ این خوی زشت کمک کند: الف) جستجوی توجیه صحیح برای اعمال مبهمی که ممکن است سبب سوءظن گردد. همان گونه که در روایات سابق خواندیم که امام علی (علیه السلام) می فرماید: «لَا تَطُنَّنْ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمِلًا» هرگز به سخنی که از کسی صادر می شود گمان بد مبر در حالی که می توانی توجیه صحیحی برای آن بیابی. (۱) روشن است بسیاری از کسانی که در زندگی شخصی مورد سوءظن و بدگمانی واقع می شوند اعمالشان قابل توجیه و حمل بر صحت است. ب) همیشه تجسس در کار دیگران در عین آن که از سوءظن سرچشمه می گیرد سبب تشدید سوءظن می شود، اگر انسان از تجسس در زندگی خصوصی افراد پرهیزد، یکی از مهمترین عوامل سوءظن را از خود دور ساخته است. پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۶۰. صفحه ۳۴۴ ج) ترتیب اثر ندادن به بدگمانی نیز یکی دیگر از طرق درمان آن است، زیرا اگر انسان نسبت به کسی بدگمان شد، و به دنبال آن از او فاصله گرفت و اظهار بی اعتمادی نمود، و خلاصه در لابلای اعمالش آثار بدگمانی ظاهر شد، سبب تشدید این صفت می شود، ولی با بی اعتنایی و ترتیب اثر ندادن تدریجاً ضعیف و محو می گردد. به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم: «إِذَا ظَنَنْتُمْ فَلَا تَحَقَّقُوا» هنگامی که گمان بد بردید، به آن ترتیب اثر ندهید. (۱) بی شک توجه به مجازات های الهی و آثار سوء معنوی این رذیله اخلاقی که نمونه ای از آن در روایات آغاز بحث گذشت، نیز اثر قوی و بازدارنده در این زمینه دارد، و انسان را به ترک آن دعوت می کند.

بی تردید زشتی سوءظن، هر چند به عنوان یک قاعده کلی مورد قبول است استثنائاتی نیز دارد که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است (از جمله: الف) هرگاه فساد در محیطی به صورت یک خوی غالب در آید، و آلودگان غلبه پیدا کنند، حسن ظن در چنین شرایطی نه تنها از فضایل اخلاقی نیست، بلکه ممکن است انسان را گرفتار عواقب ناگواری کند. لذا در روایات اسلامی نسبت به این موضوع هشدار داده شده است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ، وَإِذَا اسْتَوَلَى الفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ عَزَّرَ هُنْكَامِي» که صلاح و دوستی بر زمان و اهلیش غالب شود، سپس کسی نسبت به دیگری که گناهی از او آشکار نشده است سوءظن پیدا کند، ظلم و ستم کرده است، و هرگاه فساد بر زمان و اهلیش چیره گردد، و در این حال کسی به دیگری حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده است». (۲) پاورقی ۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۴۹۷، حدیث ۷۵۸۵. ۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱۴. صفحه ۳۴۵ همین مضمون از امام صادق و امام کاظم و امام علی الهادی (علیهم السلام) با تعبیرات مختلف نقل شده است. (۱) حدیثی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده می فرماید: «إِخْتَرِشُوا مِنَ النَّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ بِمَا سُوءَ ظَنُّوا فِيهِ» در برابر مردم از خود پاسداری کنید» (۲) نیز ممکن است اشاره به چنین زمان و چنین حال و احوالی باشد. و گرنه سوءظن به عنوان یک اصل هرگز مورد ستایش نیست. از این روایات در مجموع چنین استفاده می شود که در محیط های نسبتاً سالم، اصل را باید بر حسن ظن گذارد، و به عکس در محیط های فاسد، اصل را باید بر سوءظن گذاشت. البته نه به معنی این که انسان چیزی را ندانسته به کسی نسبت دهد بلکه در چنین زمانی باید احتیاط را از دست ندهد، مبادا گرفتار زیان های جبران ناپذیر شود. البته نباید این استثناء و این گونه احادیث بهانه گردد که هر کس به هر کس سوءظن پیدا کند و بگوید زمانه فاسد شده و حسن ظن غلط است. حتی در زمان های فاسد هم باید افراد را گروه بندی کرد، افراد ظاهر الصیلاح که در صف خوبان قرار دارند و خلاف روشنی از آنها دیده نشده نباید مورد سوءظن واقع شوند. ولی گروه هایی که در صف مفسده انگیزان قرار گرفته اند، و کارهای خلاف از آنها مکرر دیده شده هرگز نسبت به حرکات آنها نباید خوشبین بود. (ب) در مسایل امنیتی و اطلاعاتی که به سرنوشت جامعه مربوط است، نمی توان با خوشبینی به هر حرکتی در جامعه نگاه کرد، بلکه باید در آنجا حسن ظن را کنار گذاشت. یا به تعبیر دیگر باید با احتیاط لازم با این گونه حرکات برخورد کرد. مفهوم این سخن آن نیست که با سوءظن کسی مورد مجازات یا هتک و اهانت و یا بی مهری قرار گیرد، بلکه منظور این است که تمام حرکات مشکوک باید زیر نظر باشد، و پیرامون آن تحقیق شود، اگر بعد از تحقیق دلائل روشنی بر انجام کار خلاف توأم با نیت سوء به دست آمد تعقیب گردد. پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۷۸۷، حدیث ۱۱۵۷۵ تا ۱۱۵۷۷. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۸، حدیث ۱۴۲. صفحه ۳۴۶ ج) از موارد دیگری که سوءظن نه تنها جایز است بلکه ممکن است واجب باشد در برابر دشمنان است، ممکن است دشمن دم از صلح و دوستی و محبت و تغییر رویه بزند و دست دوستی به سوی ما دراز کند. در این گونه موارد هرگز نباید گرفتار حسن ظن شد، و بلافاصله دست دشمن را فشرده و به او اعتماد کرد، بلکه باید احتمال داد ممکن است تمام اینها مکر و فریب و خدعه و نیرنگ باشد، و توطئه ای برای غافلگیر ساختن. روی همین اصل در فرمان معروف «مالک اشتر» آمده است: «الْحَذَرُ كُلُّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ أَتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ هُنْكَامِي» که با دشمنت پیمان صلح بستی، کاملاً از او بر حذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود تا طرف را غافلگیر کند، بنابراین در چنین شرایطی احتیاط را از دست نده، و دوراندیش باش، و حسن ظن خویش را متهم ساز». (۱) پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. صفحه ۳۴۷

اشاره

تجسس به معنی جستجوگری در اعمال و امور مربوط به دیگران است، و غالباً در مورد امور نامطلوب و خلاف اخلاق به کار می رود، ولی تجسس در لغت عرب به معنی جستجوگری در امور مثبت است. در حقیقت سوءظن و گمان بد سبب می شود که انسان برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم به جستجو پردازد، و گاه عوامل دیگری مانند: بخل و حسد و تنگ نظری ممکن است انگیزه این کار زشت باشد. تجسس به صورتی که در بالا گفته شد در اسلام شدیداً ممنوع است و سبب ناامنی اجتماع و سرچشمه انواع خصومت ها می شود، اگر اجازه داده شود هر کسی به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران پردازد، ممکن است آبروی بسیاری از افراد بر باد برود، و آتش کینه توزی و دشمنی در جامعه روشن شود، و جهنمی به وجود آید که تمام افراد اجتماع در آن در عذاب باشند. البته این حکم اخلاقی و اسلامی هیچگاه تضادی با ضرورت وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی ندارد، چرا که آن مربوط به زندگی خصوصی افراد است و این مربوط به سرنوشت جامعه، و پیش گیری از نفوذ عوامل بیگانه و توطئه و تخریب آنان است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم. صفحه ۳۴۸ تنها آیه ای که در قرآن مجید با صراحت نهی از تجسس می کند آیه ۱۲ سوره حجرات است می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا ۗ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آتُوا بِلِسَانِكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ اسْمُهُمْ فَارَدِّدْهُ لَكُم بِسْمِ اللَّهِ الْكَرِيمِ ۚ وَلَا تَجَسَّسُوا ۚ وَكَيْدُكُمْ رَءِيسٌ لَّكُم بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ يَكْتُمُ السَّيِّئَاتِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۚ» همانگونه که در بحث غیبت و سوءظن نیز اشاره شده، آیه شریفه فوق از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند، نخست از گمان بد که سرچشمه تجسس می شود، سپس از تجسس که سبب آگاهی بر عیوب پنهانی مردم و غیبت آنان می گردد. همان گونه که در بالا اشاره شد «تجسس» بار منفی دارد و معمولاً در مواردی گفته می شود که یک کار غیر اخلاقی صورت می گیرد. ولی «تجسس» در جایی به کار می رود که انسان در جستجوی شیء مطلوبی باشد. چنانکه در داستان «یوسف» (علیه السلام) می خوانیم که «یعقوب» به فرزندانش دستور داد: «يَا بُنَيَّ إِذْهَبْ وَ فَتَحَّسَّسْ مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَسَّسْ مِنْ رُوحِ اللَّهِ ۗ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ بَرُويدَ وَ از (گم شده های من) یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت الهی مأیوس نشوید». (۱) بعضی نیز گفته اند: تجسس به معنی گوش دادن مخفیانه یا استراق سمع نسبت به سخنان دیگران است در حالی که تجسس، جستجوی عملی از اسرار و عیوب دیگران می باشد. این نکته قابل توجه است که نهی از تجسس در آیه سوره حجرات، هیچ قید و شرطی ندارد، و این نشان می دهد اصل بر حرمت تجسس به عنوان یک قاعده کلی است، و اگر در شرایط خاصی به خاطر اهداف مهمتری مجاز شمرده شود، عنوان استثناء خواهد داشت. پاورقی ۱. یوسف، آیه ۸۷. صفحه ۳۴۹ توجه به آیه فوق و حرمت تجسس در میان مسلمین به قدری روشن بوده است که توده مردم نیز در مسائل مورد ابتلاء خود به آن استدلال می کردند. حدیثی که در بعضی از منابع اهل سنت (کنز العمال) از (ثورکندی) نقل شده شاهد این مدعا است، می گوید «عمر بن خطاب» گاهی در شبها برای مسایل امنیتی در «مدینه» گشت می زد از درون خانه ای صدای مردی را شنید که مشغول آواز خوانی بود، «عمر» از دیوار بالا رفت و گفت: ای دشمن خدا آیا گمان کردی تو مشغول گناهی و خداوند تو را مستور داشته است؟ آن مرد به «عمر» گفت ای خلیفه عجله مکن! اگر من یک گناه کرده ام تو سه گناه کرده ای، خداوند می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا»، تو تجسس کردی، و نیز می فرماید: «وَأْتُوا النِّبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ۗ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ اسْمُهُمْ فَارَدِّدْهُ لَكُم بِسْمِ اللَّهِ الْكَرِيمِ ۚ وَلَا تَجَسَّسُوا ۚ وَكَيْدُكُمْ رَءِيسٌ لَّكُم بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ يَكْتُمُ السَّيِّئَاتِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۚ» (۲) تو بدون اجازه وارد شدی. عمر (در برابر این استدلال) وا ماند (و به او) گفت: اگر تو را مورد عفو قرار دهم به راه راست خواهی آمد؟ گفت: آری، عمر از او صرف نظر کرد و بیرون آمد. (۳)

مسأله تجسس در روایات اسلامی مورد نکوهش شدید واقع شده است به گونه ای که هر خواننده ای به اهمیت آن کاملاً واقف می شود از جمله: ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ وَلَا تَحَسَّسُوا وَلَا تَجَسَّسُوا رَأْسُ گمان (بد) پرهیزید زیرا گمان (بد) دروغ ترین سخن است، و تجسس و تجسس نکنید». (۴) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت چنین می خوانیم: «لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید و بغض و کینه نداشته باشید، و در کار دیگران تجسس و تجسس نکنید، و مردم را (با کارهای مختلف خود) از خود نرانید، و بندگان خدا و برادران دینی باشید». پاورقی ۱. بقره، آیه ۱۸۹. ۲. نور، آیه ۲۷. ۳. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۸۰۸، حدیث ۸۸۲۷. ۴. صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۹۸۵، حدیث ۲۵۶۳. صفحه ۳۵۰ از این حدیث به خوبی به دست می آید که تجسس همانند حسد و کینه و نفرت، سبب دوری مردم از یکدیگر و از هم پاشیدن شیرازه اجتماع است. (۱) مرحوم کلینی در کتاب کافی در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل می کند که فرمودند: «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُشْرِكِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَاتِ الْمُشْرِكِينَ تَتَّبِعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبِعَ عَثْرَتَهُ يُفْضِضْهُ رَأْسُ گروهی که با زبان مسلمان شده اید اما دل شما اسلام را نپذیرفته است، از لغزش های مسلمانان جستجو مکنید، چرا که هر کس تجسس درباره لغزش های مسلمین کند، خداوند از لغزش او جستجو خواهد کرد، و هر کس که خداوند از لغزش او جستجو کند، رسوایش خواهد نمود». (۲) ۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «تَتَّبِعِ الْعُيُوبِ مِنْ أَقْبَحِ الْعُيُوبِ وَشَرِّ السَّيِّئَاتِ؛ جستجو کردن از عیب دیگران از زشتترین عیوب و بدترین گناهان است». (۳) ۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «مَنْ بَحَثَ عَنْ أَشْرَارٍ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَشْرَارَهُ؛ کسی که از اسرار دیگران تفتیش کند، خداوند اسرار او را بر ملا می سازد». (۴) ۵- در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) آمده است: «مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَمَهُ اللَّهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ؛ کسی که در جستجوی عیوب پنهانی دیگران باشد خداوند او را از دوستی دل های مردم محروم می سازد». (۵) ۶- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: که به یکی از یارانش فرمود: «لَا تَفْتَشِ النَّاسَ عَنْ أَدْيَانِهِمْ فَتَبْقَى بِلا صِدِّيقٍ؛ درباره عقائد مردم تفتیش نکن که بی دوست خواهی ماند». (۶) پاورقی ۱. همان مدرک. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۴، حدیث ۳۰۴. ۳. شرح غرر، جلد ۳، صفحه ۱۳۸۶، حدیث ۴۵۸۱. ۴. همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۷۹۹. ۵. همان مدرک، حدیث ۸۸۰۰. ۶. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۳، حدیث ۱۰۹. صفحه ۳۵۱ چرا که غالب مردم عیوب و اشکالاتی در عقیده (یا در عمل) دارند که هرگاه پنهان بماند و عمل به ظاهر حال بشود دوستی مردم با یکدیگر میسر است، در غیر این صورت انسان بدون دوست و تنها می ماند.

پیامدهای سوء تجسس

جستجوگری در کار دیگران آثار بسیار منفی در زندگی فردی و اجتماعی دارد زیرا از یک سو سبب نفرت مردم از جستجوگر که به حریم زندگی شخصی و اسرار آنها هجوم می برد می شود، هیچ کس تحمل نمی کند که دیگری در زندگی خصوصی او دخالت کند و یا در پی کشف اسرار او باشد، چنین کسی را متجاوز، بی شرم و بی شخصیت می دانند، و مردم از او سخت متنفرند. حدیثی که در بالا خواندیم و می فرمود: افراد جستجوگر بر اسرار عیوب مردم بدون دوست می مانند ممکن است اشاره به این مطلب باشد. از سویی دیگر غالب مردم دارای نقاط ضعف و عیوبی هستند چنانچه مستور بماند می توانند با هم زندگی کنند، ولی بر ملا شدن عیوب پنهانی سبب بدبینی و بی اعتمادی نسبت به هر کس خواهد شد، و همین امر شیرازه امور اجتماعی را از هم می پاشد. حدیث بالا به این نکته نیز می تواند اشاره داشته باشد که تفتیش در حال دیگران سبب بدبینی به همه و از دست دادن تمام دوست ها می شود. از سوی سوم جستجو و تفتیش درباره عقائد و اسرار و عیوب دیگران سبب کینه توزی و عداوت در صحنه اجتماع و گاه منجر به درگیری های شدید می شود. اگر سلامت جامعه و امنیت و آرامش را طالب باشیم، باید از این امر به شدت

بپرهیزیم. از سوی چهارم بسیاری از مردم در این گونه موارد مقابله به مثل می کنند، یعنی سعی می کنند به اسرار زندگی و عیوب پنهانی تفتیش کنندگان پی ببرند و بر ملا سازند و شاید حدیثی که می گوید: «مَنْ بَحَثَ عَنْ أَسْرَارِ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ أَسْرَارَهُ» کسی که از اسرار دیگران جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می کند» (۱) صفحه ۳۵۲ و حدیث دیگری که می گوید: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ انْكَشَفَ عَوْرَاتِ بَيْتِهِ» کسی که پرده از اسرار دیگران بردارد، اسرار خانه او فاش خواهد شد» (۲) ممکن است اشاره به همین معنی، یا اشاره به اثر وضعی و مجازات الهی این عمل در دنیا باشد. در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «مَنْ تَطَّلَعَ عَلَى أَسْرَارِ جَارِهِ انْتَهَكَتْ أَسْرَارُهُ» کسی که تفتیش از اسرار همسایه خود کند، پرده اسرار او پاره می شود» (۳) سرچشمه های این رذیله اخلاقی یعنی تفتیش در احوال و اسرار دیگران نیز بسیار است، از جمله: ۱- سوء ظن و بدبینی غالباً انسان را به سوی تجسس درباره دیگران می راند و هرگاه جای خود را به حسن ظن بدهد، به فکر تفتیش پیرامون عیوب دیگران نخواهد افتاد. به همین دلیل همان گونه که در سابق نیز اشاره شد - در آیه ۱۲ سوره حجرات، نهی از تجسس به دنبال نهی از سوء ظن قرار گرفته است. ۲- آلودگی به گناهان و عیوب مختلف یکی دیگر از عوامل جستجوگری در حال دیگران است، چرا که افراد آلوده و پر عیب می خواهند همتیانی پیدا کنند و از این طریق به خود آرامش کاذب دهند که اگر ما آلوده ایم کیست که آلوده نباشد. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «شَرُّ النَّاسِ الظَّالِمُونَ وَ شَرُّ الظَّالِمِينَ الْمُتَجَسِّسُونَ»... بدترین مردم سوء ظن برندگانند و بدترین سوء ظن برندگان، تفتیش کنندگانند» (۴) (۳- حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر و خود برتر بینی هر کدام می تواند عاملی برای جستجوگری باشد تا مقصود را از درجه اعتبار بیندازد، و زهر عداوت خود را بریزد، و خود برتر بینی را اشباع کند. پاورقی ۱. شرح غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۷۹۹. ۲. همان مدرک، حدیث ۸۸۰۲. ۳. همان مدرک، حدیث ۸۷۹۸. ۴. مستدرک الوسائل، چاپ جدید، جلد ۹، صفحه ۱۴۷، حدیث ۱۵ (باب ۱۴۱). صفحه ۳۵۳-۴. ضعف ایمان نیز یکی از عوامل بسیاری از صفات رذیله و از جمله تفتیش در حال دیگران است، زیرا انسان ضعیف الایمان احترامی برای ایمان و حیثیت دیگران قائل نیست، و به آسانی به حریم زندگی خصوصی آنها تجاوز می کند و از بین بردن آبروی مسلمانان آبرومند برای او مسأله مهمی محسوب نمی شود، همان گونه که در احادیث گذشته در کلام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خواندیم که این گونه افراد را به عنوان «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ» ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید، ولی ایمان در دل شما وارد نشده» خطاب می فرماید.

استثنائات

اشاره

به دنبال بحث های گذشته این سوال مطرح می شود که آیا تجسس در تمام موارد به عنوان یک عمل ضد اخلاقی ممنوع و حرام شمرده می شود و یا موارد و استثنائاتی هم دارد، همه کشورهای دنیا اعم از اسلامی و غیر اسلامی دارای سازمان های وسیع اطلاعاتی هستند که گاه تمام زندگی افراد را مورد تجسس قرار می دهند، و سعی در کشف اسرار آنها دارند، موارد دیگری که تجسس و تفتیش از نظر عقلای جهان نه تنها ممنوع نیست بلکه لازم شمرده می شود نیز وجود دارد. در پاسخ این سوال باید گفت که این اصل کلی نیز مانند بسیاری از اصول دیگر استثنائات غیر قابل انکاری دارد از جمله:

۱- سازمان های اطلاعاتی

هر حکومتی وظیفه دارد کشورش را از شر توطئه های دشمنان بیرونی و درونی و جاسوسان دشمن حفظ کند. بی شک اگر مدیران

جامعه بخواهند در برابر هر پیش آمدی با حسن ظن برخورد کنند به زودی گرفتار عواقب دردناک توطئه های منافقان داخلی و دشمنان خارجی خواهند شد، زیرا نقشه های آنان بسیار مرموز، و افراد آنها کاملاً ظواهر را حفظ می کنند، و جز با تفتیش و تجسس دقیق امکان آگاهی بر آن توطئه ها و خنثی کردن آنها وجود ندارد. صفحه ۳۵۴ در چنین مواردی باید حسن ظن را کنار گذاشت، و با سوء ظن به هر پدیده ای نگرست و برای حفظ اهداف بزرگتر و والاتر یعنی مصالح امت اسلامی به تجسس پرداخت و در واقع فلسفه تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی دشمن (ضد جاسوسان بیگانه) همین است. و به تعبیر دیگر این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد، و ای بسا افرادی که مورد سوء ظن واقع می شوند و در اسرار زندگی آنها تفتیش به عمل می آید، افراد سالم و بی گناهی باشند ولی بدیهی است برای پیدا کردن گنهکاران واقعی و مزدوران دشمن چاره ای جز جستجوی وسیع در تمام مواردی که احتمال آن وجود دارد نمی باشد. حتی گاه لازم می شود، جاسوسانی در لباس مختلف به میان دشمنان بفرستند یا در مؤسسات مهم داخلی افرادی در قالب کارمند و کارگر و نظافتچی و مانند آن مبعوث کنند تا اگر بذر فتنه ای پاشیده شده و توطئه ای در حال شکل گرفتن است، پیش از آن که آتش آن زبانه کشد و مصالح امت را در کام خود فرو برد، در نطفه خفه و خاموش کنند. البته مفهوم این سخن این نیست که این امر بهانه ای شود برای دخالت در زندگی خصوصی همه افراد و افشای اسراری که هیچ گونه ارتباطی با مصالح امت ندارد، هر چند متأسفانه از این اصل عقلایی همیشه سوء استفاده هایی شده است، با توجه به این که این یک حکم استثنایی است باید دقیقاً در مواردی که فلسفه آن وجود دارد دنبال شود و حتی یک قدم فراتر از آن رفتن جایز نیست. در آیات قرآن و تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و روایات اسلامی اشارات روشنی به این مسأله دیده می شود. در آیه ۴۷ توبه قرآن تصریح می کند که در میان شما جاسوسان دشمن وجود دارند (وَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ)، یعنی باید مراقب آنها باشید. داستان تفتیش زنی که اخبار مدینه را در آستانه جریان فتح مکه برای ابوسفیان می برد، به وسیله علی (علیه السلام) از طریق تهدید او با شمشیر تا آنجا که مجبور شد نامه منافقان را که در لابلای کیسوی خود پنهان کرده بود بیرون بیاورد و تحویل دهد (۱) و ماجرای استخبار حدیفه در جنگ احزاب از وضع دشمن و نفوذ در قلب لشکر آنها و آوردن اخبار آنها برای رسول الله در تاریخ اسلام معروف است. (۲) صفحه ۳۵۵ از آیات قرآن مجید استفاده می شود که این مسأله در عصر انبیای گذشته نیز وجود داشته است و گاه به صورت اعجاز آمیز حتی از پرندگان برای آگاهی از اوضاع مناطق دور دست مانند آنچه در داستان سلیمان و هدهد آمده استفاده می کردند. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَاتَّهَمَ أَمِيرًا - يَأْتَتْهُمْ أَمِيرًا - بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ بِرِيسَالِهِمْ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هُنَاكَ مِمَّنْ يَتَجَسَّسُونَ بِأَمْرِهِمْ» (که ممکن بود گاهی مورد اتهام واقع شود) همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می فرستاد تا اخبار او را جستجو کرده و به رسول الله گزارش دهد. (۳) در نهج البلاغه در نامه ۳۳ نهج البلاغه می خوانیم که امام امیر مؤمنان (علیه السلام) به قُشَمِ بْنِ عَبَّاسِ فرماندار مکه چنین می نویسد: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمَيُوسِمِ أَنْاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، الْعَمِي الْقُلُوبِ ... الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ يَهُ الْخَالِقِ... فَأَقِمَّ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ» اما بعد مأمور اطلاعات من در مغرب (شام) برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم شام به سوی حج گسیل داده شده اند، گروهی کوردل... که حق را با باطل می آمیزند، و از مخلوق در طریق نافرمانی خالق اطاعت می کنند... بنابراین مراقب منطقه خویش باش مراقبت شخصی دورانندیش و نیرومند. در حدیث دیگری از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دیده شود بَشْبِيسَةَ (۴) (شخصی از یاراننش) را به عنوان مأمور اطلاعاتی فرستاد تا خبرهایی از قافله ابوسفیان برای او بیاورد. (۵) پاورقی ۱. برای توضیح بیشتر به جلد ۱۰ پیام قرآن، صفحه ۴۰۳ به بعد مراجعه فرمائید. ۲. برای توضیح بیشتر به جلد ۱۰ پیام قرآن، صفحه ۴۰۳ به بعد مراجعه فرمائید. ۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۴، حدیث ۴۰۴. در بعضی از کتب بَشْبِيسَةَ نقل شده، او بسبس بن عمرو است. (سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۶۵). ۵.

سنن ابی داود، حدیث ۲۶۱۸. صفحه ۳۵۶ در نامه مالک اشتر نیز اشاره روشنی به این مطلب دیده می شود که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به او دستور می دهد که مأموران اطلاعاتی خود را برای بررسی حال کارمندان و کارکنان مخفیانه بفرستد به گونه ای که آنان احساس کنند که دائماً چشم هایی از نقطه نامعلوم مراقب کار آنها است می فرماید: «ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْمَالَهُمْ وَابْعَثَ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصُّدُقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى إِسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ»^۱ با فرستادن مأموران مخفی از افراد راستگو و باوفا، اعمال کارمندان و کارکنان را زیر نظر بگیر، زیرا جستجوی مداوم پنهانی نسبت به کارهای آنها سبب می شود که به امانت داری و مدارا کردن نسبت به زیردستان تعقیب شود.^۱ در حدیث معروف امام حسین (علیه السلام) در مورد ماندن محمد حنفیه برادر آن حضرت چنین می خوانیم: هنگامی که حضرت آماده حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به سوی کربلا شد، برادرش محمد (علیه السلام) از آن حضرت خواست تا همراه وی باشد، امام (علیه السلام) فرمود: «أَمَا أَنْتَ فَلَا، عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ وَتَكُونَ لِي عَيْنًا لَا تَخْفَ عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ» اما تو همراه من نیا، در مدینه بمان و چشم من در آنجا باش تا چیزی از اخبار آنها (دشمنان) بر من مخفی نماند.^۲

۲- سازمان های بازرسی

اشاره

امروز در تمام ادارات و مؤسسات مهم، سازمان هایی به نام سازمان های بازرسی وجود دارد که کار آنها نظارت بر اعمال کارمندان و کارکنان و جلوگیری از حیف و میل ها و کنترل حسن انجام وظیفه از سوی آنان می باشد. بدیهی است کار آنها تجسس در زندگی شخصی کارمندان و کارکنان نیست بلکه نظارت آنان بر امور مربوط به انجام وظایف اجتماعی و رعایت مصالح امت است و اگر چنین سازمان هایی به کلی برچیده شود یا افراد ناصالح در آن قرار گیرند، ممکن است فساد، سراسر اجتماع را بگیرد. پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳. ۲. حیاة الحسین، جلد ۲، صفحه ۲۶۳. صفحه ۳۵۷ روشن است این مسأله مخصوص به زمان و مکان خاصی نیست، بلکه در گذشته در مناطق مختلف جهان وجود داشته است. تفاوت سازمان های اطلاعاتی با سازمان های بازرسی در این است که سازمان های اطلاعاتی مخفیانه کار می کنند، ولی سازمانهای بازرسی آشکارا و شناخته شده درباره مسائلی که مشکوک به نظر می رسد تجسس می نمایند تا اگر خلافی واقع شده کشف شود و خلافکار به دست عدالت سپرده شود. ۳- تجسس در مسائل شخصی سرنوشت ساز - کسی که می خواهد همسری برای خود انتخاب کند یا شریکی برای معامله برگزیند یا کارمندی برای یک مؤسسه حساس بگمارد به یقین بدون تفحص و تجسس و تحقیق چنین کاری را نمی کند، و عقل و شرع به او اجازه می دهد که حال آنها را از دوستان و همسایگان و معاشرانش جستجو کند، یا شخصاً از دور و نزدیک مراقب او باشد تا اطمینان حاصل کند که او شخص صالحی است و برای هدفی که دارد مناسب است. به یقین این جستجوگری از موضوع تجسس حرام خارج است، ولی هرگز نباید این گونه مسائل بهانه ای برای ورود در زندگی خصوصی افراد گردد، و در حالی که فعلاً تصمیم چندان بر ازدواج یا انتخاب شریک یا استخدام کارمند ندارد به بهانه این که ممکن است روزی چنین حاجتی حاصل شود پس هم امروز تجسس و تفحص را شروع کند، این بهانه های شیطانی هرگز نمی تواند مجوز برای تعدی از حدود شرع گردد. کوتاه سخن این که هرگونه افراط و تفریط در این مسأله سبب انحراف از تعلیمات اصیل اسلام می شود، و به تعبیر دیگر نه می توان به بهانه حرمت تجسس از تحقیق و تفحص در مسایل سرنوشت ساز جامعه اسلامی دور ماند، و مصالح امت را در برابر توطئه های دشمن، بی دفاع ساخت، و نه می توان به بهانه مصالح امت هجوم به زندگی خصوصی مردم که هیچ ارتباطی با آن امور ندارد برد، هر دو اشتباه است و موارد

خارج از اسلام. صفحه ۳۵۸

طرق درمان

تا ریشه های این خوی زشت و عادت به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران از وجود انسان برچیده نشود، ترک کردن آن غیر ممکن است، بنابراین آنها که می خواهند خودسازی کنند، و این خوی زشت را از خود دور سازند در درجه اول باید سوءظن را در خود - طبق برنامه ای که در بحث گذشته داشتیم - دور نمایند، چرا که همیشه سوءظن انسان را به جستجوگری وا می دارد. حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر، هر یک می تواند عاملی برای تجسس در زندگی خصوصی دیگران باشد، که اگر از وجود انسان برچیده شوند نتیجه آن نیز از بین خواهد رفت. عقده حقارت و آلودگی به گناه که انسان را دعوت می کند افرادی مانند خود پیدا کند تا به مصداق *اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ اَرَامِشْ* کاذبی پیدا کنند، اگر از وجود انسان برچیده نشود، تفتیش در حالات دیگران ادامه خواهد یافت. از این ها گذشته هر کس باید در این موضوع بیندیشد که آیا راضی هست دیگران در زندگی خصوصی او تفتیش کنند و به اسرار او دست یابند، اگر راضی نیست چرا خودش تمایل دارد در زندگی دیگران تفتیش کند، و به اسرار خصوصی آنها دست یابد، این مقایسه در بسیاری از خویهای زشت می تواند جنبه بازدارنده قوی و نیرومندی داشته باشد. توجه به پیامدهای سوء تجسس برای فرد و جامعه و کیفرهای شدید الهی آن در دنیا و آخرت، و اینکه هر کس برای فاش کردن اسرار دیگران تلاش کند خدا اسرار و عیوب پنهانی او را بر ملا خواهد نمود، و پرده های او را در دنیا و آخرت می درد، نیز می تواند اثر مهمی در بازدارندگی از این خوی زشت داشته باشد. ولی مهم این است که نه تنها در درمان این خوی زشت بلکه در تمام ردائل اخلاقی باید عوامل بازدارنده تکرار شوند، و مکرر در مکرر آنچه را در بالا اشاره کردیم بازنگری شوند، تا به خواست خدا، ریشه های گندیده ردائل از سرزمین قلب انسان کنده شود، و روح در پرتو انوار فضائل، نورانیت و آرامش یابد. صفحه ۳۵۹

رازداری و افشاء سرّ

این مسأله در حقیقت بحث های گذشته را تکمیل می کند، یا به تعبیر دیگر می توان رازداری و افشاء سرّ را به عنوان یک فضیلت و ردیله اخلاقی به طور مستقل مورد توجه قرار داد و می توان آن را از شاخه های مسأله تجسس درباره اسرار دیگران به حساب آورد. به هر حال در تعریف رازداری چنین می توان گفت، بسیاری از مردم رازهایی اعم از خوب و بد دارند که اگر افشا شود زیان می بینند. مثلاً شخص آبرومندی بر اثر وسوسه های شیطان مرتکب گناه بزرگ مخفیانه ای شده، و فرد یا افراد خاصی به عللی از آن آگاه شده اند اگر این راز بر ملا شود شخصیت اجتماعی او سقوط می کند، لذا از آن چند نفر خواهش می کند راز او را مستور دارند. با این که کار خیری از او سرزده که اگر فاش شود و مردم به مقامات عالی او پی برند ممکن است بر سر زبان ها بیفتد و از او تعریف و تمجید کنند و قصد خالص او مشوب شود، و یا گرفتار عجب و غرور گردد، لذا از فرد یا افرادی که از آن باخبر شده اند، تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند. با این که اقدام به یک کار مهم اقتصادی کرده که اگر رقیبان باخبر شوند منافع مادی او به خطر می افتد، از کسانی که آگاه شده اند تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند. بنابراین مسأله رازداری تنها مربوط به گناهان و ردائل اخلاقی نیست بلکه گاهی مربوط به فضائل معنوی یا منافع مهم و مثبت مادی است، و در یک کلمه رازداری مربوط به اسراری است که فاش شدن آن سبب ضرر و زیان صاحب آن می شود. خواه مربوط به شخص خاصی باشد و یا مربوط به جامعه اسلامی باشد و صاحبان راز در واقع مردمند. در آیات قرآن مجید، چیزی که صریحاً دلالت بر لزوم رازداری و زشتی افشاء سرّ باشد

نیافتیم، البته تعبیر به سرّ در قرآن مجید فراوان است ولی هیچ کدام مربوط به بحث ما نیست بلکه غالباً از آگاهی خداوند به همه اسرار و رازها خبر می دهد. و به تعبیر دیگر گویای گسترش علم الله است، و متأسفانه بعضی از نویسندگان بدون توجه به محتوای این آیات آن را در مسأله رازداری آورده اند. صفحه ۳۶۰ اما در آیات قرآن تعبیّرات دیگری دیده می شود که (نه به دلالت صریح مطابقی و تضمینی بلکه به دلالت التزامی) از فضیلت رازداری و زشتی افشاء سرّ خبر می دهد، از جمله: ۱- در آیه ۱۶ سوره توبه می خوانیم: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید، در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است». این آیه می گوید مسلمانان اسرار خود را به کسانی بگویند که مطمئن به حفظ آن باشند نه به افراد نامطمئنی که افشاء سرّ می کنند. مفهوم این سخن آن است که رازداری فضیلت است، و افشاء سرّ از رذائل محسوب می شود. ۲- در آیه ۱۱۸ آل عمران نیز می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خودتان انتخاب نکنید، آنها از هرگونه سرّ و فسادى درباره شما کوتاهی نمی کنند». بطانه تقریباً مفهومی همانند ولیجه دارد، و هر دو به معنی محرم اسرار است. و این که خداوند همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید غیر مسلمانان (مخلص و مؤمن) را محرم سرّ خود ندانید، در واقع اشاره ای به لزوم حفظ اسرار و نکوهش از افشاء سرّ دارد، منتها این آیه و آیه قبل ناظر به اسرار شخصی نیست بلکه نظر به اسرار جامعه اسلامی دارد که افشای آن ضربه ای به مسلمین وارد می کند. گاه تصور می شود که آیه ۸۳ سوره نساء (وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ إِذَا عَوَّاهِ) در این آیه خداوند از منافقان، یا بعضی از افراد ضعیف الایمان نکوهش می کند که آنها هنگامی که سخنی درباره پیروزی یا شکست گروهی از مسلمین به آنها می رسد زود آن را پخش می کنند. صفحه ۳۶۱ ولی ذیل آیه نشان می دهد که این آیه ناظر به پخش شایعات بی اساس یا مشکوک است نه پخش اسرار، چون می فرماید: اگر آنها به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر (بزرگانی که قدرت تشخیص کافی دارند) مراجعه کنند از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد (و بیهوده دست به پخش شایعات نمی زنند). تعبیر به امن و خوف که در آیه آمده اشاره به این است گاهی به دشمن شایعاتی مربوط به پیروزی مسلمین منتشر می کرد تا آنها را در امر جهاد سست کند، و گاه شایعاتی درباره شکست آنها، تا آنان را مأیوس سازد، قرآن مسلمانان را از پخش این گونه شایعات برحذر می دارد که مبادا نقشه دشمن اثر کند و آنها به مقصود خود که تضعیف مسلمین است نائل شوند. البته در قرآن مجید در مورد خصوص رازداری همسران در سوره تحریم بحث مشروحی آمده است و خداوند سرزنش شدیدی نسبت به بعضی از همسران پیامبر که در رازداری کوتاهی کرده و اسرار بیت رسالت را افشا کردند نموده است می فرماید: «وَإِذَا سَأَرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ - ان تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد، و از قسمت دیگر خودداری نمود، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت - اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دلهايتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آن ها پشتیبان او هستند». (۱) پاورقی ۱.

تحریم، آیه ۴۰۳. صفحه ۳۶۲ در این که این رازی که بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) افشا کردند چه بود، بحث های مفصلی در میان مسلمانان است، و چون شرح آن به درازا می کشد می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۰۳ سوره تحریم مراجعه

فرمایید. مورد دیگری که در قرآن مجید به صورت خاص درباره رازداری (البته با اشاره نه با تصریح) آمده است، در داستان ابو لبابه است که بنی قریظه (گروهی از یهود که از هیچ گونه کارشکنی و خیانت درباره مسلمین فرو گذار نمی کردند) با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر (صلی الله علیه وآله) شوند، او با اشاره گفت، اگر تسلیم شوید همه شما را اعدام خواهد کرد، سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و روزهای متوالی خود را به ستون مسجد بست و مشغول توبه و گریه زاری بود سرانجام خداوند توبه او را پذیرفت و آیه ۱۰۲ سوره توبه در پذیرش توبه او نازل گردید. «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، خدا غفور رحیم است». تعبیر به «گروهی» اشاره به این است که محتوای آیه مخصوص به فرد خاصی نیست بلکه تمام کسانی که گناهی می کنند و در صدد جبران بر می آیند و در توبه خود خالص و صادقند را شامل می شود. این تقریباً مجموعه اشاراتی بود که در آیات قرآن نسبت به رازداری و افشای سر آمده است.

رازداری در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی درباره رازداری و ترک افشای سر تعبیرات گوناگونی دیده می شود که نشان دهنده اهتمام اسلام به این موضوع است تا آنجا که اسرار دیگران به منزله امانتهای آنها شمرده شده و افشای سر به عنوان خیانت در امانت است. ۱- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ الْأَجْدِيثَ ثُمَّ انْتَفَتَ فَهِيَ أَمَانَةٌ؛ هنگامی که شخصی سخنی با دیگری می گوید سپس به اطراف خود نگاه می کند صفحه ۳۶۳ (که دیگری آن را نشنود) آن بمنزله امانت است (و افشاء این سر همچون خیانت در امانت است). (۱) ۲- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ أَفْشَى سِرًّا اسْتَوْدَعَهُ فَقَدْ خَانَ؛ هر کس سری را که به او سپرده شده فاش کند خیانت کرده است. (۲) ۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ انْكَشَفَ حِجَابَ بَيْتِهِ؛ کسی که پرده از روی اسرار برادر مسلمانش بردارد خداوند عیوب اسرار او را بر ملا می کند». (۳) ۴- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «جَمَعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جَمِيعِ الشَّرِّ فِي الْأَذَاعِيهِ وَ مُوَاخَاةِ الْأَشْرَارِ؛ تمام خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده؛ در رازداری و دوستی با نیکان و تمام بدی ها در دو چیز جمع است افشای سر و دوستی با بدان». (۴) البته کتمان سر ممکن است اشاره به کتمان سر خویشان باشد ولی اطلاق حدیث شامل کتمان اسرار خویش و دیگران هر دو می شود. ۵- در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در مواعظ خویش به ابودر چنین فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ، وَ إِفْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ، فَاجْتَنِبْ ذَلِكَ؛ جلسات خصوصی امانت است، و افشاء سر برادر مؤمن خیانت می باشد، از آن بپرهیز». (۵) رازداری شاخه های متعددی دارد: ۱- حفظ اسرار دیگران؛ ۲- حفظ اسرار خویشان؛ ۳- حفظ اسرار اولیاء دین؛ ۴- پاورقی ۱. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۳۷. ۲. شرح غرر، جلد ۵، صفحه ۲۶۸، حدیث ۸۲۹۵. ۳. همان مدرک، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۸۰۲. ۴. بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۷۸، حدیث ۱۷. ۵. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹. صفحه ۳۶۴ ۴- اسرار نظام و حکومت اسلامی. آنچه در بالا- از روایات آمد مربوط به حفظ اسرار دیگران بود، و اما در مورد حفظ اسرار خویشان نیز روایات فراوانی داریم که به مسلمانان توصیه می کند اسرار زندگی خصوصی خود را حفظ کنند، چرا که افشای آن گاهی منشأ حسد، کینه توزی، رقابت های ناسالم می گردد، و انسان مورد تهاجم افراد تنگ نظر و کینه توز واقع می شود و مصالح او به خطر می افتد، که نمونه ای از آن ذیلا- از نظر می گذرد: ۱- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «سِرُّكَ سُرُورُكَ إِنْ كَتَمْتَهُ وَ إِنْ أَدَعَيْتَهُ كَانَ تُبُورَكَ؛ سر تو مایه سرور و خوشحالی تو است به شرط آن که آن را کتمان کنی، و اگر آن را افشا کنی (ای بسا) مایه هلاک تو می شود». (۱) ۲- در تعبیر دیگر می فرماید: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ سِرَّتَ أَسِيرَهُ؛ سر تو اسیر تو

است اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می شوی». (۲) ۳- باز در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صِدْقٌ سِرٌّ سِرَّهُ سِینَةٌ عَاقِلٌ صِنْدُوقٌ سِرٌّ أَوْ دَاجِجٌ سِرٌّ تُوْهُ بِمَنْزِلَةِ خُونٍ تُوْهُ اسْتِیْءٌ فَفَقَطُ یَبْدُؤُا فِی رِجْلِی وَ یُجْرِبُ فِی رِجْلِی» (۴) ۴- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «سِرُّكَ مِنْ دَمِکَ فَلَآ یَجْرِبُ مِنْ غَیْرِ اَوْ دَاجِجٌ سِرٌّ تُوْهُ بِمَنْزِلَةِ خُونٍ تُوْهُ اسْتِیْءٌ فَفَقَطُ یَبْدُؤُا فِی رِجْلِی وَ یُجْرِبُ فِی رِجْلِی» (۴) ۵- در حدیثی پرمعنایی دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است که مؤمن نمی تواند مؤمن باشد مگر این که سه خصلت در او وجود داشته باشد: سنتی از پروردگار، و سنتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و سنتی از ولی او، سپس می فرماید: «فَسِنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ کِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَیْهِ غَیْبَهُ اِلَّا مَنْ اِزْتَضَى مِنْ رَسُوْلٍ خَدَاوَنَدٍ عَالِمُ الْغَیْبِ اسْتِیْءٌ وَ اسْرَارُ غَیْبٍ اسْتِیْءٌ فَاسْوَءٌ لِمَنْ کَانَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ» (۵) ۶- پاورقی ۱. غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۵۶۱۶. ۲. همان، صفحه ۳۶۵. ۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۶. ۴. میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۷. ۵. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۶۸. ۶. همان، صفحه ۳۶۵. حتی در بعضی از روایات توصیه شده است که همه اسرار زندگی خصوصی خود را حتی به نزدیکترین دوستان نگویید، چرا که ممکن است روزی ورق برگردد و آن دوست، دشمن شود، و به افشای اسرار و ریختن آبرو پردازد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لَا تَطْلُعْ صَدِیقُکَ مِنْ سِرِّکَ اِلَّا عَلَیْ مَالٍ اَطْلَعْتَ عَلَیْهِ عَدُوْکَ لَمْ یُضِرْکَ، فَاِنَّ الصَّدِیْقَ قَدْ یَكُوْنُ عَدُوًّا یَوْمًا مَا تُوْهُ اسْتِیْءٌ فَاسْوَءٌ لِمَنْ کَانَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ» (۱) در مورد افشای اسرار اولیاء الله و ائمه معصومین (علیهم السلام) روایات بسیار مهمی وارد شده و تأکید شدید بر کتمان این اسرار گردیده است. این اسرار ممکن است اشاره به مقامات مهم معصومین (علیهم السلام) باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل به غلو می کنند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و تضعیف یا از میان بردن آنها می کنند در حالی که مطالبی وجود دارد که حساب شده و هماهنگ با قرآن مجید و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشد. یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت (علیهم السلام) در مناطق مختلف که برای دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بسیار حساسیت برانگیز بود. یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) از اهل بیت (علیهم السلام) است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمه معصومین (علیهم السلام) تصمیم بر قیام در برابر حکومت های سالم زمان داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد. و در ذیل به بخشی از روایاتی که در زمینه کتمان اسرار معصومین (علیهم السلام) وارد شده اشاره می کنیم: ۱- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «اِذَا تَقَارَبَ هَذَا الْاَمْرُ کَانَ اَشَدُّ لِلتَّقِیَّةِ» پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۷، حدیث ۸۴۱۹. صفحه ۳۶۶ هنگامی که امر قیام ما نزدیک می شود تقیه و کتمان را بیشتر کنید». (و در حفظ اسرار بکشید). (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان امام هم می خوانیم: «مَنْ اَفْشَى سِرَّنَا اَهْلَ الْبَیْتِ اَذَاقَهُ اللهُ حَرَّ الْحَدِیْدِ» کسی که اسرار ما اهل بیت (علیهم السلام) را افشا کند، خداوند گرمی آهن را به او می چشانند» (این تعبیر ممکن است اشاره به گرمی سلاح دشمنان بر پیکر او باشد). (۲) ۳- در حدیث دیگری از امام حسن عسکری می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «اَمْرُکَ اَنْ تَصُوْنَ دِیْنَکَ وَ عَلِمْنَا الَّذِیْ اَوْدَعْنَاکَ، وَ اسْرَارَنَا الَّذِیْ حَمَلْنَاکَ فَلَا تُبْدِ عَلُوْمَنَا لِمَنْ یُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ... وَ لَا تُفْشِ سِرَّنَا اِلَیْ مَنْ یَشْتَعُ عَلَیْنَا عِنْدَ الْجَاهِلِیْنَ بِاَحْوَالِنَا» به تو دستور می دهم که دین خود را مصوم داری، و دانشی را که نزد تو به ودیعت گذاردیم حفظ کنی، و همچنین اسرار خود را که به تو سپردیم، بنابراین علوم ما را نزد افراد لجوج که با آن به دشمنی بر می خیزند آشکار مکن، و اسرار ما را نزد بی خبران نسبت به احوال ما که آن را عیب بر ما می گیرند افشا ننما». (۳) از این حدیث شریف در ضمن معلوم می شود که بیان کردن اسرار ائمه (علیهم السلام) نزد آگاهان و افراد حق جو و حق طلب، هیچ مشکلی ندارد، این افراد عنود و لجوج هستند که اگر مقامات اهل بیت (علیهم السلام) و فضایل آنان و علومشان را در معارف اسلامی و احکام بشنوند بر آن خرده می گیرند و بد و بیراه می گویند و ایجاد مزاحمت برای پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) می نمایند. ۴- در حدیثی از امام صادق (علیهم

السلام) می خوانیم که فرمود: «إِمْحَنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتِهِمْ عَلَيْهَا، وَعِنْدَ أَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظِهِمْ لَهَا عَنْ عِدْوَانَا وَآلِي أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَسَّاتِهِمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا» شیعیان ما را با سه چیز امتحان کنید، یکی با وقت نماز که چگونه آن را حفظ می کنند (آیا نمازها را اول وقت می خوانند) و دیگر با اسراری که نزد آنهاست چگونه آن را از دشمنان محافظت می نمایند، و سوم نسبت به اموالشان، آیا مواسات با برادران دینی خود در آن دارند؟» (۱) پاورقی ۱. بحار، جلد ۷۲، صفحه ۴۱۲.

۲. همان مدرک. ۳. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۱۸. صفحه ۳۶۷. ۵. در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «ما قَتَلْنَا مَنْ أَدَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاءٍ وَلَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ؛ کسی که اسرار ما را فاش کند ما را به صورت قتل خطا نکشته، بلکه به صورت قتل عمد کشته است.» (۲) ۶. در واقع بسیاری از مشکلات ائمه (علیهم السلام) و گرفتاری آنها در چنگال ظالمان بی رحم و دشمنان سرسخت و حسود اهل بیت (علیهم السلام) به خاطر این بود که بعضی از شیعیان که زبان آنها چاک و بند درستی نداشت مطالبی درباره فضائل آن بزرگواران یا ضعف ها و رذائل دشمنان آنها می شنیدند و آن را فاش می کردند، و به گوش حکام ظالم وقت می رسید، و مایه دردسر می شد و گاه به قتل آن بزرگواران می انجامید، همچنین اخباری که درباره قائم اهل بیت (علیهم السلام) و انتقام او از دشمنان بوده که سخت مایه وحشت دشمنان می شد، هنگامی که افشا می گشت، مشکلات عظیمی برای آن بزرگواران به دست می آمد. ۷. در حدیث دیگری که همان مضمون حدیث سابق را به شکل تازه ای دنبال می کند از همان بزرگوار می خوانیم که در تفسی آیه شریفه «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ» آنها - یعنی یهود - پیامبران خدا را به ناحق می کشند» (۳) می فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَشْيَائِهِمْ وَلَكِنْ أَدَاعُوا سِرَّهُمْ وَأَفْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقَتَلُوا؛ به خدا سوگند آنها پیامبران را با شمشیرشان نکشتند، بلکه اسرار آنها را فاش کردند (و دشمنان حق ترسیدند مزاحمی برای تخت و تاج حکومتشان پیدا شود) در نتیجه پیامبران الهی کشته شدند.» (۴) ۸. در حدیث دیگری از مفضل بن عمر نقل شده که می گوید: آن روز که معلی بن خنیس (یکی از یاران امام صادق) را کشتند من خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم یابن رسول الله! آیا این حادثه مهمی که امروز برای شیعه اتفاق افتاده است نمی بینی؟ فرمود: چه شده است؟ عرض کردم معلی بن خنیس را کشتند فرمود: پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه ۲۲. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۰، حدیث ۴. ۳. آل عمران، آیه ۱۱۲. ۴. مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۴. (حدیث شماره ۷). صفحه ۳۶۸ «رَحِمَ اللَّهُ الْمُعَلَّى قَدْ كُنْتُ أَتَوَقَّعُ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ أَدَاعَ سِرَّنَا، وَ لَيْسَ النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَعْظَمِ مَوْنَةً عَلَيْنَا مِنَ الْمُرِيحِ عَلَيْنَا سِرَّنَا؛ خدا معلی را رحمت کند، من هم چنین انتظاری درباره او داشتم، او اسرار ما را فاش کرد، و کسی که در برابر ما به جنگ برخیزد مشقت او بر ما بیش از کسی نیست که اسرار ما را فاش کند.» (۱) به هر حال حفظ اسرار ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و به طور کلی حفظ اسرار مذهب از مسائل مسلمی است که نمی توان در آن تردید کرد، چرا که اگر این اسرار فاش شود و دشمنان بر آن دست یابند، در مورد فضایل آنها حسادت میورزند، و در مورد برنامه های اجتماعی و تربیتی آنان سعی می کنند، تمام آنها را خنثی نمایند، به همین دلیل دستور اکید به حفظ اسرار داده شده است. شاخه دیگر از رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور اسلامی است، که لزوم آن از بدیهیات است، به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم خودش نسبت به این مسأله فوق العاده اهمیت می داد، و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می کرد، و بسیاری از پیروزی های مسلمین به خاطر حفظ همین اسرار بود. مثلاً- در داستان فتح مکه اگر آن زن (ساره) که از سوی دشمنان مأمور بود آمادگی مسلمانان را برای فتح مکه به مشرکان قریش برساند، در کار خود موفق می شد مکه به این آسانی فتح نمی شد، و ای بسا خون های زیادی از طرفین بر زمین می ریخت. ولی تأکید پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر کنترل راه ها و توقیف کردن آن زن مرموز و خبرچین سبب شد که لشکر عظیم اسلام ناگهان در کنار مکه پیاده شد، و مشرکان که خود در برابر عمل انجام شده یافتند، تسلیم شدند. در روایات اسلامی به این مسأله نیز اشاره شده و تعبیرهای پرمعنایی در این روایات دیده می شود از جمله: پاورقی ۱. مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۲. صفحه ۳۶۹ ۱- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيُ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَشْرَارِ؛ پیروزی در پرتو

عمداً به قتل رسانده نه به عنوان قتل خطا». در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌خوانیم که خلاصه اش چنین است: دو نفر نزد علی (علیه السلام) آمدند، یکی از آنها را ماری گزیده بود و دیگری عقربی به او نیش زده بود، آنها سخت گریه می‌کردند. علی (علیه السلام) فرمود: اینها کیفر کاری را تحمل می‌کنند که انجام داده‌اند، آنها را به منزلشان بردند و دو ماه در ناراحت‌ترین حالات به سر می‌بردند، سپس امیرمؤمنان علی (علیه السلام) دستور داد آنها را نزد او حاضر کردند، فرمود: حالتان چگونه است؟ عرض کردند در سخت‌ترین درد و رنجها به سر می‌بریم فرمود: از گناهی که شما را به اینجا کشیده است توبه کنید؟ و به او پناه برید. عرض کردند ای امیرمؤمنان چه گناهی از ما سر زده است؟ امام رو به یکی از آنها کرد و فرمود: «اما تو آیا به خاطر داری روزی فلان کس نسبت به سلمان فارسی به خاطر علاقه اش به ما بدگویی می‌کرد ولی تو دفاع از او نکردی بی آنکه ترسی به جان و مال و فرزندان خویش داشته باشی، تنها نوعی شرمساری مانع تو شد (که نمی‌باید بشود) اگر می‌خواهی خداوند درد تو را درمان کند تصمیم بگیر که بعد از این هر کسی از دوستان ما بدگویی کرد و تو می‌توانی یاریش کنی کوتاهی نکن مگر این که بر جان و مال و خانواده ات بترسی». و به دومی فرمود: «آیا می‌دانی چرا به این وضع گرفتار شدی؟ آیا به خاطر داری روزی قنبر من وارد مجلس یکی از حکام جور شد و تو در آنجا بودی و به احترام او برخاستی، حاکم جور به تو اعتراض کرد که چرا در حضور من به قنبر احترام کردی؟ تو در پاسخ گفتی من چگونه به احترام او برنخیزم در حالی که فرشتگان خدا بالهای خود را در راه او می‌گسترانند، و روی بال‌های فرشتگان راه می‌رود. هنگامی که این سخن را گفتی او عصبانی شد و برخاست و به ظرب و شتم و آزار قنبر پرداخت، اگر می‌خواهی خداوند عافیت به تو دهد، هرگز در برابر دشمنان ما کاری نکن که به زیان دوستان ما تمام شود». (۱) صفحه ۳۷۲ همچنین اگر در تواریخ می‌خواندیم که بعضی از پیشوایان اسلام جاسوس‌هایی را اعدام کردند به خاطر این است که کار آنها خون‌های پاکی را بر زمین می‌ریزد، از این رو باید خون ناپاک آنها بر زمین ریخته شود.

ضرورت‌ها

گاه نیاز یا ضرورتی ایجاب می‌کند که انسان سرّ خود را به دیگری بگوید، در این گونه موارد نیز به ما دستور داده شده است که افراد عاقل و امینی را برای این کار پیدا کنیم. علی (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَسَرَّ إِلَى غَيْرِ ثِقَّةٍ فَقَدْ ضَيَّعَ أَمْرَهُ؛ کسی که سرّ خویش را نزد افراد غیر مطمئن بازگو کند سرّ خود را ضایع کرده است». (۲) حتی دستور داده‌اند که در صورت ضرورت سرّ خود را به کسی بسپارید که او هم سری در نزد شما داشته باشد، تا به خاطر حفظ سرّ خویش، سرّ شما را افشا نکند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید: «لَا تَضَعْ سِرَّكَ عِنْدَ مَنْ لَا سِرَّ لَهُ عِنْدَكَ؛ سرّ خود را نزد کسی که سری ندارد نگذار». (۳) مخصوصاً باید توجه داشت کسانی که اسرار خویش را فاش می‌کنند، افراد قابل اعتمادی برای حفظ اسرار دیگران نیستند باید از آنها پرهیز کرد. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: مَنْ ضَمِعَ عَنْ حِفْظِ سِرِّهِ، لَمْ يُطِقْ سِرَّ غَيْرِهِ؛ کسی که از حفظ سرّ خود ناتوان است، توانایی بر حفظ اسرار دیگران ندارد». (۴) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۳۷. (با تلخیص). ۲. شرح غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵۷. ۳. شرح غررالحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵۵. ۴. همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۴۰۳. صفحه ۳۷۳

انگیزه‌های افشای سرّ و راه درمان آن

این صفت رذیله از ضعف‌های مختلفی است که در بعضی انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد از جمله: ۱- افراد حسود برای ضربه زدن به

کسی که مورد حسدشان است سعی در افشای اسرار آنها دارند تا از این طریق در افکار عمومی بی اعتبار شوند یا منافعشان به خطر بیفتد. ۲- افراد کینه توز برای اعمال کینه های خود از افشای اسرار دیگران خودداری نمی کنند تا از آنها انتقام بگیرند. ۳- دیگر از انگیزه های کمی ظرفیت و جهل و نادانی و بی خبری است. کسانی که گرفتار این حالاتند هرگز راز نگهدار نخواهند بود. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که اسرار خود را نزد سه کس نگذارید، و یکی از سه کس را شخص احمق شمرد. (۱) در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا تُسَرِّ إِلَى الْجَاهِلِ شَيْئًا لَا يُطِيقُ كِتْمَانَهُ سَرَّ خُودَ رَا نَزْدَ جَاهِلٍ نَكْدَارُ كِه تَوَان كِتْمَانِ آن رَا نَدَارِد.» (۲) ۴- اصولاً- افشاء سَرّ و به طور کلی نشر خبرهای پنهانی و تازه و احیاناً شگفت انگیز برای گروهی از مردم جاذبه دارد، و آمادگی زیادی برای شنیدن آن دارند، همین معنی بعضی از مردم را وسوسه می کند که به افشاء سَرّ دیگران پردازند و نظر شنوندگان منحرف را به خود جلب کنند. ۵- لغزش ها و اشتباهات و عدم توجه به سَرّی بودن بعضی از مسائل نیز عامل مهم دیگری در افشای اسرار است، و به همین دلیل هر چه افراد رازدار بیشتر باشد، احتمال افشای سَرّ فزونی می یابد، تا آنجا که گفته اند: «كُلُّ سَرِّ جَاوَزَ الْاِثْنَانِ شَاعَ زَهْرَ رَاذِي از دو نفر بگذرد فاش می شود». در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) از یکی از یارانش به نام عمار پرسید آیا آن سَرّی را که به تو گفتم به کسی گفتم؟ عرض کرد نه به هیچکس نگفتم جز به سلیمان بن خالد. فرمود: آفرین (و به همین دلیل فاش شده است) آیا قول شاعر را شنیده ای که می گوید: پاورقی ۱. غررالاحکم، حدیث ۴۶۶۲. ۲. غررالاحکم، حدیث ۱۰۲۶۵. صفحه ۳۷۴ فَلَا يَغْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّكَ ثَالِثًا اَلَا كُلُّ سِرِّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَايِعٌ سَرِّي كِه مِيَان مَن وَ تَوَا سْت نَبَايِد بَه شَخْصِ سُوْمِي بَرَسِد، چَرَا كِه هَر سَرِّي از دو نفر تجاوز کند، پخش می شود. (۱) دلیل آن هم روشن است چرا که اگر بنا شود هر کسی سَرّ دیگری را به یکی از محرم اسرارش بگوید نفر دوم نیز همین کار را انجام می دهد، سومی و چهارمی نیز به محرم اسرار بگویند در مدت کوتاهی در سراسر جامعه پخش می شود.

و اما راه درمان

از بحث های پیشین دانستیم که اگر موضوع افشاء اسرار در مورد اشخاص انجام شود، آبرو، و حیثیت آنها می رود، و اعتماد عمومی را که سرمایه اصلی است از دست می دهد تا آنجا که گاهی به کلی سقوط می کند، و آثار وجودی آنان از جامعه محو می شود. و اگر افشای اسرار مربوط به جامعه و مکتب و مذهب باشد گاه کشوری را به خطر می اندازد و پیروان مذهبی را گرفتار می سازد، خون های بی گناهان ریخته می شود، و اموال آنها به دست متعصبان غارتگر بر باد می رود. توجه به عواقب دردناک افشای اسرار، یکی از عوامل بازدارنده درباره این رذیله اخلاقی است، همان گونه که دقت در پیامدهای هر یک از صفات رذیله، عامل بازدارنده ای در برابر آن است. خشکانیدن ریشه های این رذیله اخلاقی یعنی جهل و حسد و کینه توزی و مانند آن راه مهم دیگری برای درمان است. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۲۴، حدیث ۹. صفحه ۳۷۵ افزایش ظرفیت انسان و گنجایش روح او می تواند کمک به رازداری و حفظ اسرار دیگران کند. اندیشه در کیفرهای سنگین الهی که افشای اسرار فرد و جامعه دارد که در گذشته به گوشه ای از آن اشاره شد عامل بازدارنده امور دیگری است. توجه به این نکته که اگر افشای اسرار دیگران سبب ضرر و زیان هایی به آنها بشود، فاش کننده سَرّ به عنوان تسبیب، در بسیاری از موارد ضامن آن ضرر و زیان ها است، نیز عامل بازدارنده دیگری است. صفحه ۳۷۶ صفحه ۳۷۷

۱۴. حلم و غضب

خشم و غضب از خطرناک‌ترین حالات انسان است که اگر جلو آن رها شود، گاه به شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل بر اعصاب خودنمایی می‌کند و بسیاری از تصمیم‌های خطرناک و جنایاتی که انسان یک عمر باید کفاره و جرمه آن را پردازد، در چنین حالتی انجام می‌شود و اگر می‌بینیم قرآن مجید آن را دومین صفت پرهیزکاران بعد از صفت انفاق (در آیه ۱۳۴ آل عمران) شمرده به خاطر همین است. خشم و غضب همچون آتشی سوزان است که گاه یک جرعه آن تدریجاً مبدل به دریایی از آتش می‌شود، و خانه‌ها و شهرهایی را در کام خود فرو می‌برد. اگر تاریخ را ورق بزنیم مشکلات عظیمی را که در جوامع انسانی بر اثر شعله سوزان غضب و خشم به وجود آمده بررسی کنیم خواهیم دید که سرچشمه بسیاری از ضایعات و ناملات‌ها و حوادث دردناک همین خشم و غضب بوده است و خساراتی که دامن افراد و خانواده‌ها و اجتماعات را گرفته از بیشترین خسارات است. با این اشاره به آیات قرآن باز می‌گردیم و خطرات این رذیله و برکات حلم و بردباری که نقطه مقابل آن است را مورد بررسی قرار می‌دهیم. صفحه ۳۷۸-۱. وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ. (شوری - ۳۷)

۲- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (آل عمران - ۱۳۴) ۳- وَذَٰلِئِنَّ الَّذِينَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. (انبیاء - ۸۷) ۴- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. (توبه - ۱۱۴) ۵- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ. (هود - ۷۵) ۶- فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ. (صافات - ۱۰۱) ۷- وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. (فرقان - ۶۳) ۸- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹)

ترجمه

۱- همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند عفو می‌کنند. ۲- همانها که در توانگری و تنگ دستی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. ۳- ذالنون (یونس) را (به یادآور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت‌ها (ی متراکم) صدا زد (خداوندا) جز تو معبودی نیست منزهی تو، من از ستمکاران بودم. ۴- به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود. ۵- چرا که ابراهیم بردبار و دلسوز و بازگشت‌کننده (به سوی خدا) بود. صفحه ۳۷۹-۶- ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم. ۷- و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنائی و بزرگواری می‌گذرند). ۸- (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث که درباره اوصاف گروهی از مؤمنان پاکدل و مشمول عنایات حق سخن می‌گوید، بعد از ذکر ایمان و توکل بر خدا می‌فرماید: «آنها کسانی هستند که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می‌ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند (خشم خود را فرو می‌برند و) عفو می‌کنند (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ). به تعبیر دیگر آنها هنگامی که آتش غضب در درونشان شعله ور می‌شود خود را کنترل می‌کنند و دست به انواع گناهان و جنایات آلوده نمی‌سازند. ذکر این صفت بعد از مسأله اجتناب از گناهان بزرگ و اعمال زشت شاید به این جهت است که سرچشمه بسیاری از گناهان، حالت غضب است که زمام نفس را از دست عقل بیرون می‌برد و آزادانه به هر سو می‌تازد. جالب اینکه نمی‌فرماید: آنها غضب نمی‌کنند، چرا که خشم و غضب به هنگام بروز ناملایمات سخت، طبیعی هر انسانی است، مهم آن است که آنها بر غضب خویش مسلطند و هرگز زیر سلطه غضب قرار نمی‌گیرند، به خصوص اینکه وجود غضب در انسان همیشه جنبه منفی و ویرانگری

ندارد، گاه می شود که بسیار سازنده است که بعداً به طور مشروح به خواست خدا به آن می پردازیم. در دومین آیه بعد از آن که به پرهیزکاران، وعده بهشت جاویدان می دهد که صفحه ۳۸۰ وسعت آن به وسعت آسمانها و زمین است در بیان اوصاف آنها نخست مسأله انفاق را مطرح می کند و می گوید: «این پرهیزکاران کسانی هستند که در وسعت و پریشانی انفاق می کنند» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) سپس می افزاید: «و خشم خود را فرو می برند» (وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ) و در نتیجه از «خطاهای مردم می گذرند» (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) و در مجموع آنها افرادی نیکوکارند، «چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» (وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ). جالب این که در آیه بعد از آن وعده آمرزش و مغفرت به آنها داده شده که اگر لغزشی برای آنها پیدا شود، و گناهی از آن ها سرزند به یاد خدا بیفتند و استغفار کنند، خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می دهد. اشاره به این که همان گونه که آنها دیگران را عفو می کنند و از خطاهایشان می گذرند، خداوند هم آنها را عفو می کند و از خطاهایشان می گذرد. به هر حال «كظم غيظٍ فرفرو بردن خشم» در این آیه به عنوان یکی از صفات برجسته پرهیزکاران، و در رده های اول بیان شده است. (۱) در سومین آیه سخن از خشم و غضب یکی از پیامبران الهی یعنی «یونس» (علیه السلام) نسبت به امت خویش است. خشمی که در ظاهر مقدس بود ولی در واقع از عجله و دستپاچگی نشأت می گرفت و به همین دلیل خداوند به خاطر این «ترک اولی» او را در تنگنای شدیدی قرار داد و سرانجام از این «ترک اولی» توبه کرد، می فرماید: «وَذَالْتُنَّ» (یونس) را (به یاد آور) در آن هنگام خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما هنگامی که در کام نهنگ فرو پورقی ۱. «كظیم» صیغه مبالغه از ماده كظم (بر وزن نظم) در اصل به معنی بستن گلوی مشک بعد از پر شدن است، به همین دلیل كظیم به کسی گفته می شود که مملو از غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می گذارد و صرف نظر می کند، و غیظ به معنی شدت خشم است که بر اثر بروز ناملايمات به انسان دست می دهد و به نظر می رسد که غیظ مرحله شدید و بالای خشم می باشد بنابراین كظم غیظ به معنی خویشتن داری و سلطه بر نفس به هنگام بروز شدت غضب است و این صفت بسیار بالایی است. صفحه ۳۸۱ رفت) در آن ظلمت های متراکم صدا زد خداوند! جز تو معبودی نیست، مژگی تو، من از ستمکاران بودم (وَذَالْتُنَّ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اَنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ). سرانجام و بعد از تحمل سختی های فراوان خداوند توبه او را پذیرفت و بی آنکه در شکم نهنگ هضم شود، او را بیرون فرستاد، با تنی بسیار رنجور و ضعیف و ناتوان. در این که مدت توقف یونس (علیه السلام) در شکم ماهی چقدر بوده چهل روز یا یک هفته یا سه روز، یا طبق روایتی که از علی (علیه السلام) نقل شده نه ساعت، اختلاف است، هر چه بود بسیار جانکاه و ناراحت کننده بود حتی یک لحظه آن. راستی «یونس» چه «ترک اولی» کرده بود که مستحق چنین کیفری شد؟ با این که می دانیم از انبیاء گناه و معصیتی سر نمی زند، تصور ابتدایی بر این است که خشم و غضب در برابر قوم گمراهی که دعوت خیرخواهانه پیامبر دلسوزی مانند یونس (علیه السلام) را نمی پذیرند، کاملاً طبیعی است، ولی برای پیامبر بزرگی مانند او، اولی این بود که پس از آگاهی از این که به زودی عذاب الهی برای آن قوم فرا خواهد رسید، باز هم تا آخرین لحظه آنها را ترک نگوید، و از تأثیر سخن مأیوس نشود، و اگر یونس (علیه السلام) خشمگین نمی شد، شاید در کار خود تجدید نظر می کرد، تجربه نیز نشان داد که آن قوم در آخرین لحظات بیدار شدند و دست توبه و انابه به درگاه حق برداشتند و خداوند عذاب را از آنان برگرفت. جایی که چنین خشمی را - که زیاد هم بی دلیل نبود - خداوند بر پیامبرانش نمی بخشد چگونه شعله های خشمی را که از کینه توزی و انتقام و حسد و خوی های رذیله دیگر زبانه می کشد خواهد بخشید؟ بدیهی است منظور از خشم در اینجا خشم بر قوم گنهکار است، و منظور از جمله (فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) این است که او گمان می کرد، هجرتش از میان آن قوم گنهکار کار بدی نیست که در خور سرزنش و کیفر باشد، و منظور از اعتراف یونس (علیه السلام) به ظلم و ستم همان ظلم و ستم بر خویشتن است که گرفتار مجازات «ترک اولی» شد. صفحه ۳۸۲ و اما آیاتی که از حلم و بردباری و ترک غضب ستایش می کند به شرح زیر است: در اولین و دومین آیه از آیات مورد

بحث خداوند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان «اَوَاهِ حَلِيمٍ» یا «حَلِيمٍ اَوَاهٍ» معرفی می کند، اولی به دنبال داستان سریچی آزر (عموی ابراهیم) از دعوت او به سوی توحید و بت شکنی و استغفار ابراهیم (علیه السلام) برای او، و دومی به دنبال خبر دادن فرشتگان از مجازات «قوم لوط» و تقاضای ابراهیم (علیه السلام) از خداوند در مورد تخفیف مجازات آنان آمده است. «اَوَاهٍ» به معنی کسی است که مهربان و رحیم است، و برای هدایت افراد دل سوزی فراوان می کند. (۱) به هر حال توصیف حضرت ابراهیم (علیه السلام) به «اَوَاهِ حَلِيمٍ» یا «حَلِيمٍ اَوَاهٍ» که بیانگر رابطه و نزدیکی این دو وصف با یکدیگر است. نشان می دهد که فرو بردن غضب و حلم و بردباری و دلسوزی حتی درباره مجرمان و تلاش برای نجات آنها از چنگال جرم و گناه و کيفر از صفات برجسته ای است که انبیاء بزرگ به آن متصف بودند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) نه تنها در برابر عمویش «آزر» که مردی متعصب و لجوج بود حلم و بردباری نشان می داد بلکه حتی در برابر «قوم لوط» با آن آلودگی های عجیب، دلسوزی داشت که اگر ممکن باشد آنها را از این آلودگی ها و گناهان بزرگ رهایی بخشد تا گرفتار عذاب الهی نشوند. ولی فرمان الهی فرا رسید که همین اندازه حلم و بردباری در برابر عمو و قوم لوط کافی است، آنها قابل هدایت نیستند. و مخصوصاً قوم لوط گرفتار آن عذاب شدید و کوبنده شدند. در ششمین آیه خداوند، یکی از مواهب بزرگ خویش را بر ابراهیم می شمرد، پاورقی ۱. البته برای «اَوَاهٍ» معنای دیگری ذکر شده، ولی مناسب همان معنی است که در بالا گفته شده و در اصل «اَوَاهٍ» به معنی کسی است که فراوان آه می کشد خواه به خاطر توبه باشد یا مسؤولیت، یا دلسوزی نسبت به مردم. صفحه ۳۸۳ می فرماید: (دعای او را درباره فرزند اجابت کردیم و) او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم (فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ). جالب این که از میان تمام صفات برجسته انسان، در این آیه تنها روی صفت حلم و بردباری تکیه شده است. راغب در کتاب مفردات می گوید: حلم به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا این حالت از عقل و خرد ناشی می شود که گاه حلم به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته است. این پیشگویی درباره «اسماعیل» تحقق یافت، هنگامی که به صورت جوان نوری در آمد هوشیاری و عقل و حلم و بردباری خود را به هنگام فرمان الهی درباره ذبح او نشان داد و همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است، «به پدرش عرض کرد: «يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ۚ پِدر جان آنچه را دستور داری انجام ده» و در برابر مسأله ذبح تا آخرین مرحله که فرمان خودداری به ابراهیم (علیه السلام) داده شد خونسرد و تسلیم بود. در هفتمین آیه که بیان صفات «عبدالرحمن» (بندگان خاص خدا) می کند در ضمن صفات برجسته دوازده گانه آن ها این صفت را بر می شمرد، «هنگامی که جاهلان آن ها را خطاب می کنند (و سخنان ناموزون به آنها نثار می کنند) آنها در پاسخ سلام می گویند (و از کنار آنها با حلم و بزرگواری می گذرند) «وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا». گرچه در این آیه واژه حلم به کار نرفته، ولی مفهوم مجموع آیه آن است که بندگان خاص خدا در برابر ناملايمات مخصوصاً سخنان زشت جاهلان خشمگین نمی شوند و بردباری نشان می دهند، و خود را از شر درگیری با این گونه افراد به وسیله حلم و بردباری رهایی می بخشند. در حدیثی که در تفسیر آیه آمده است چنین می خوانیم که: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزی فرمود: جمعی از امت من باشند که من آنها را دوست دارم و آنها نیز مرا دوست دارند، و آنها هنوز به وجود نیامده اند، گویا ایشان را می بینم (سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخشی از اوصاف برجسته آنها را شمرد تا به اینجا رسید) و به صفت صبر و حلم آراسته باشند... و در طریق رفق و مدارا سلوک کنند، کسی عرض کرد یا رسول الله با غلامان خود رفق و مدارا کنند، فرمود: نه، آنها غلام ندارند و خودشان خدمت خویش را انجام می دهند، بلکه با جاهلان و سفیهان مدارا نمایند سپس این آیه را تلاوت فرمود: (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). (۱) صفحه ۳۸۴ منظور از سلام در اینجا این است با آنها با مسالمت رفتار می کنند و پاسخی که توأم با مقابله به مثل و لغو و دشنام باشد نمی گویند و به سخنان زشت آنها بی اعتنا هستند گویی اصلاً نشنیده اند. در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث که در سوره اعراف آمده است سه دستور مهم در عبارت کوتاهی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) - به عنوان نماینده همه مؤمنان - داده شده است می فرماید: عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت

نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن) (خُذِ الْعُقُوفَ وَأْمُرْ بِالْعُرُوفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ). طبیعی است روی گردانی از جاهلان به معنی حلم و بردباری و ترک هر گونه پرخاشگری در برابر آنان است. بلکه می توان گفت: دو جمله قبل هم که دستور به مدارا و پذیرش عذر به دعوت نیکی ها می دهد به نوعی دلالت بر همین معنی دارد. راه و رسم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز همیشه همین بود که در برابر جاهلان و نابخردان نهایت صبر و حوصله و تحمل و بردباری را نشان می داد و هرگز به خاطر سخنان ناموزون و کارهای بی ادبانه آنها خشم و غضب بر او چیره نمی شد. آیه بعد از این آیه که می گوید: اگر وسوسه های شیطان به تو برسد، به خدا پناه بر که او شنونده و دانا است (وَإِنَّمَا يَنْزِعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) می تواند اشاره دیگری به این معنی باشد که آتش خشم و غضب یک انگیزه شیطانی است که هر کس در برابر آن باید به خدا پناه برد. پاورقی ۱. تفسیر منهج الصادقین، جلد ۶، صفحه ۴۱۷، (مطابق نقل تفسیر اثنی عشری ذیل آیه مورد بحث) و تفسیر روح البیان، جلد ۶، صفحه ۲۴۱ (ذیل آیه مورد بحث). صفحه ۳۸۵ شاهد این سخن روایتی است که در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه آمده است هنگامی که آیه اول نازل شد و دستور بردباری در برابر جاهلان داد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت «كَيْفَ يَا رَبِّ وَالْغَضَبُ چگونگی می توانم تحمل کنم» در حالی که خشم و غضب حاصل می شود؟» آیه بعد نازل شد و حضرت دستور داد که در برابر تحریکات شیطانی به خدا پناه ببر. (۱) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که جامع ترین آیات قرآن درباره مکارم اخلاق، همین آیه است. (۲) راستی هم چنین است زیرا در برابر خطاها، عفو و پذیرش عذر را در پیش گرفتن، و همه مردم را دعوت به نیکی نمودن، و با جاهلان و نابخردان درگیر نشدن، سه برنامه مهم در رابطه با زندگی اجتماعی و فعالیت های جمعی است که اگر هر سه با شرایط خاصش پیاده شود، اکثر مشکلات اجتماعی حل خواهد شد از مجموع آیات فوق اهمیت فضیلت اخلاقی حلم و بردباری و خطرات رذیله خشم و غضب به خوبی آشکار می شود

خشم و غضب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی تعبیرات عجیب و تکانه دهنده ای درباره خشم و غضب وارد شده است، که از خطرات این رذیله اخلاقی به خوبی پرده بر می دارد، دوازده حدیث که ذیلا- از نظر شما عزیزان می گذرد، گلچینی از آنها است. پاورقی ۱. تفسیر روح البیان، جلد ۳، صفحه ۲۹۸، ذیل آیه. ۲. مجمع البیان، ذیل آیه. صفحه ۳۸۶-۱. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «الْغَضَبُ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ غَضِبَ، آتش پاره سوزان و برافروخته ای است از سوی شیطان». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْعَسَلَ غَضِبَ إيمان را فاسد می کند همان گونه که صبر (داروی بسیار تلخی است که در تلخی ضرب المثل است) عسل را خراب می کند». (۲) ۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «أَعْدَى عَدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَشَهْوَتُهُ، فَمَنْ مَلَكَهُمَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَبَلَغَ غَايَتَهُ سُخْتٌ تَرْتِيبًا دُشْمَنٌ انسان غضب و هوای نفس او است، هر کس بتواند این دو را مهار کند، درجه او بلند می شود، و به آخرین مرحله کمال می رسد». (۳) ۴- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ، مَنْ كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا، وَمَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُخْتَرِقٍ بِهَا غَضِبَ آتش برافروخته ای است که هر کس آن را فرو برد، آن آتش را خاموش کرده، و هر کس جلو آن را رها کند، نخستین کسی است که به آن آتش می سوزد». (۴) ۵- در عبارت گویای دیگری از آن بزرگوار آمده است: «لَيْسَ لِابْلِيسَ جُنْدٌ أَشَدُّ مِنَ النِّسَاءِ الْغَضَبِ لِغَضَبِ شَيْطَانِ سِپَاهِي قَوِي تَر از زنان (فاسد) و غضب نیست». (۵) ۶- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی می خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ خَشَمٌ وَغَضَبٌ كَلِيدٌ تَمَامٌ بَدِي هَا اسْت». (۶) ۷- خطرات غضب به قدری است که امام سجاد (علیه السلام) در یکی از دعاها معروف صحیفه سجاده ای از آن به خدا پناه می برد و عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَمْعِ الصَّبْرِ وَ قَلَّةِ الْقَنَاعَةِ خداوندا من به تو پناه می برم از

هیجان حرص و شدت غضب و چیره شدن حسد و ضعف شکیبائی و کمی قناعت». (۷) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۶۵.

۲. همان مدرک. ۳. شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۴۵۴، حدیث ۳۲۶۹. ۴. همان، صفحه ۴۷، حدیث ۱۷۸۷. ۵. آثار الصادقین، جلد ۱۵، صفحه ۴۵۴. ۶. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۳. ۷. صحیفه سجادیه، دعای ۸. صفحه ۳۸۷. ۸. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوْلُهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ زَاغُ غَضَبٍ يَرْهِيهِ كَمَا أَغَاظُ دِيوَانِكِي وَ آخِرُشْ بِشِيمَانِي است». (۱) ۹- از همان بزرگوار در تعبیر گویای دیگری در رابطه منفی غضب و عقل می خوانیم: «عِنْدَ غَلِيَةِ الْعَيْظِ وَالْغَضَبِ يُخْتَبِرُ حِلْمُ الْعُلَمَاءِ زَبَهُ هَنَكَامٍ غَلْبَةُ خَشْمٍ وَ غَضَبُ عَقْلٍ عَاقِلَانٍ بِهَ آزْمُونِ گِذَارْدَه مِي شُود». (۲) ۱۰- و نیز در گفتار پر معنای دیگر درباره عواقب دردناک غضب می فرماید: «عُقُوبَةُ الْغَضُوبِ وَالْحَقُودِ وَالْحَسُودِ تَبْدَأُ بِأَنْفُسِهِمْ؛ كَيْفَرُ أَفْرَادِ خَشْمَكِينِ وَ كَيْنَه تُوْز وَ حَسُود، قَبْلَ از هَر كَس دَامَن خُود أَنَهَا رَا مِي گِيرِد». (۳) ۱۱- از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ كَسِي كِه خَشْم خُود رَا بَاز دَارِد، خُداوَنَد عِيُوب او رَا مُسْتُور مِي دَارِد». (۴) ۱۲- این بحث را با حدیث ناب دیگری پایان می دهیم - هر چند احادیث معصومین (علیهم السلام) در این زمینه بسیار فراوان و پر بار است - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ الْغَضَبِ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَضِبَ يَقْتُلُ النَّفْسَ وَ يَقْدِفُ الْمُحْصَنَ؛ چِه چيز بَدْتَر از غَضَب است، هَنگَامِي كِه اَنَسَان خَشْمَكِين مِي شُود، آدَم مِي كَشْد وَ اَفْرَاد پَاك رَا دَشْنَام مِي دَهْد وَ مَتَهْم مِي سَازِد». (۵) از روایات بالا - که گلچینی از روایات زیادی بود که در نكوهش غضب وارد شده است - ابعاد فاجعه ای که غضب و خشم در زندگی انسان می آفریند به خوبی روشن شد، در حقیقت همان گونه که در روایات بالا آمد خشم بدترین دشمن انسان، آتش سوزان، خطرناکترین لشکر شیطان، کلید تمام بدی ها، آغازش جنون و پایانش پشیمانی است. پاورقی ۱. شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۲۸۶، حدیث ۲۶۳۵. ۲. همان، جلد ۴، صفحه ۳۲۶، حدیث ۶۲۲۵. ۳. همان، صفحه ۳۶۱، حدیث ۶۳۲۵. ۴. المحجّة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۹۳. ۵. سفینه البحار، ماده غضب. صفحه ۳۸۸

اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن

کمتر صفتی از صفات رذیله است که به اندازه غضب ویرانی به بار می آورد و اگر فهرستی از آثار سوء غضب نوشته شود، معلوم می گردد که اثرات سوء آن از بسیاری از اخلاق رذیله بیشتر است، و از جمله می توان امور زیر را برشمرد: ۱- قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که خشم و غضب دشمن آدمی است و به هنگام هیجان غضب، عقل به کلی از کار می افتد، و انسان دیوانهوار حرکاتی را انجام می دهد که نه تنها مایه تعجب همه اطرافیانش می گردد، بلکه خود او نیز بعد از فرو نشستن آتش غضب، از کارهایی که در آن حال انجام داده است در تعجب و وحشت فرو می رود، در آن حال گاهی دیوانهوار به هر کس حتی نزدیکترین دوستان خود حمله می کند، دست او تا مرفق در خون بی گناهان فرو می رود، می زند، درهم می شکنند، می کوبد و ویران می کند، درست همانند یک دیوانه خطرناک. لذا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْأَلْبَابَ وَ يُبْعِدُ مِنَ الصَّوَابِ؛ غَضَبُ عَقْلِ آدَمِي رَا فَاسِد مِي كِنْد، وَ اَنَسَان رَا از كَار صَحِيح دُور مِي سَازِد». (۱) و نیز به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که اگر بخواهید میزان عقل انسان ها را به دست آورید، به مقدار مالکیت آنها بر نفس و اعصابشان به هنگام غضب نگاه کنید، در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «لَا يَعْرِفُ الرَّأْيُ عِنْدَ الْغَضَبِ؛ فقط در موقع غضب می توان عقل و رأی افراد را سنجید». (۲) ۲- غضب موجب تباهی ایمان است، زیرا افراد عصبانی نه تنها مرتکب گناهان کبیره می شوند که با ایمان صحیح سازگار نیست، بلکه گاهی به ساحت مقدس پروردگار نیز - نعوذ بالله - جسارت می کنند، و یا بر حکمت و قسمت و تدبیر او خرده می گیرند که این مرحله ای است بسیار خطرناک. در احادیث گذشته خواندیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: غضب ایمان را فاسد می کند، همان گونه که صبر (دارویی است بسیار تلخ) عسل را فاسد می کند. پاورقی ۱. غررالحکم، حدیث ۱۳۵۶. ۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۳. ۳. غضب منطق انسان را خراب می کند، و به گزافه گویی و باطل

گویی وامی دارد، و اگر شخص غضبناک در مقام قضاوت باشد به یقین داوری صحیح نخواهد کرد. به همین دلیل در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «شِدَّةُ الْغَضَبِ تُغَيِّرُ الْمُنْطِقَ وَ تَقَطِّعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ، وَ تَفَرِّقُ الْفَهْمَ؛ شدت غضب منطق انسان را دگرگون می‌سازد، و ریشه دلیل را قطع می‌کند، و فهم و شعور را پراکنده می‌سازد». (۱) در آداب القضاء در کتاب قضاوت از کتب فقهیه نیز تصریح شده است که قاضی به هنگام غضب بر کرسی قضاوت ننشیند. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ ابْتَلَى بِالْقَضَاءِ فَلَا يَقْضِي وَ هُوَ غَضْبَانٌ؛ کسی که گرفتار امر قضاوت می‌شود، در حال غضب قضاوت نکند». ۴- دیگر از پیامدهای سوء خشم و غضب، آشکار شدن عیوب پنهانی انسان است زیرا در حال عادی، هر کس خود را کنترل می‌کند، تا عیوب و نقطه ضعف‌های خویش را پنهان دارد، و آبرویش را در برابر این عیوب که تقریباً همه کم و بیش دارند حفظ نمایند، اما هنگامی که آتش خشم و غضب شعلهور می‌شود، پرده‌ها کنار می‌رود، و کنترل عقل برداشته می‌شود، و عیوب مخفی انسان آشکار می‌گردد، و آبروها بر باد می‌رود. در غررالحکم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده است: «بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضْبُ يُبْدِي الْمَعَابِبَ، وَ يُدْنِي الشَّرَّ وَ يُبَاعِدُ الْخَيْرَ؛ غضب همنشین بدی است، عیوب نهانی را آشکار می‌سازد، شر و بدی را نزدیک و خیر و نیکی را دور می‌سازد». (۲) ۵- خشم و غضب راه شیطان را به سوی انسان باز، و به او نزدیک می‌سازد، زیرا ایمان و عقل که دو مانع قوی در برابر هجمات شیطانند به هنگام غضب، ضعیف و ناتوان می‌شوند، و موانع از سر راه شیطان برداشته می‌شود به همین دلیل به آسانی در انسان نفوذ می‌کند. در حدیث معروفی می‌خوانیم: هنگامی که نوح (علیه السلام) امت خود را (که بعد از ارشاد و تبلیغ طولانی و مستمر پذیرش هدایت نشده بودند) نفرین کرد (و نابود شدند) شیطان نزد نوح (علیه السلام) آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری می‌خواهم آن را تلافی کنم. پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۸. ۲. جامع احادیث الشیعه، کتاب الجهاد، جلد ۱۳، صفحه ۴۶۸. صفحه ۳۹۰ نوح (علیه السلام) در تعجب فرو رفت، گفت بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، و من تا مدتی راحتم، تا زمانی که نسل دیگری بپاخیزد و من به گمراه کردن آنها مشغول شوم. نوح (علیه السلام) (با این که می‌دانست نهایت کوشش را برای قوم خود کرده بود در عین حال ناراحت شد و) به شیطان گفت: حالا چه جبرانی می‌خواهی کنی؟ (نوح می‌خواست سخنان او را نپذیرد، ولی خطاب از طرف پروردگار آمد که گفتارش را بپذیر در اینجا راست می‌گوید). شیطان گفت: در سه زمان به یاد من باش، که من نزدیکترین فاصله را به مردم در این سه موقع دارم: ۱- هنگامی که خشم تو را فرا می‌گیرد به یاد من باش. ۲- هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می‌کنی مراقب من باش. ۳- و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی، و هیچ کس در آنجا نیست باز به یاد من باش. (۱) در روایت دیگری می‌خوانیم که «ذوالقرنین یکی از فرشتگان را ملاقات کرد و به او گفت: دانشی به من بیاموز که بر ایمان و یقینم بیفزاید. او گفت: خشم و غضب را ترک کن زیرا هنگامی که انسان غضب می‌کند، شیطان بیش از هر زمان بر او مسلط است، بنابراین غضب را با وقار خویشتن داری بازگردان، و آتش آن را با آرامش خاموش کن و از عجله پرهیز که هنگامی که در کارها عجله کنی از نصیب خود محروم خواهی شد و در برابر اشخاص دور و نزدیک مهربان باش و سخت گیر و عنود نباش». (۱) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸. صفحه ۳۹۱ بی شک غضب علاوه بر این آثار شوم مادی و اجتماعی و اخلاقی آثار سوء معنوی فراوانی نیز دارد به طوری که از روایات مختلف استفاده می‌شود کسی که خشم خود را فرو برد، ثواب شهدا را (۲) دارد و در قیامت همنشین انبیاء (۳) و قلب او از نور ایمان پر می‌شود (۴)

اسباب و انگیزه های غضب

غضب و خشم پدیده روحی پیچیده‌ای است که از عوامل و انگیزه‌های مختلف سرچشمه می‌گیرد و شناخت این عوامل یکی از مهمترین اسباب تند خوئی و غضب است، از جمله عوامل و اسباب زیر را می‌توان نام برد که هر یک سهم مهمی در بروز این

پدیده خطرناک روحی دارد از جمله: ۱- قضاوت های عجولانه: در زندگی فردی و اجتماعی همه روز اخبار ناراحت کننده ای به انسان می رسد، اگر فوراً به قضاوت بنشیند، آتش خشم در دل او شعله‌ور می شود، و گاه دست به کارهای زشت و خطرناکی می زند، و چه بسا بعد از تحقیق و تحمل می بیند اصل خبر نادرست یا حداقل ناقص بوده که اگر تحقیق می کرد، هرگز خشمگین نمی شد. آری این قضاوت های عجولانه است که در طول تاریخ عامل عصبانیت ها و عواقب تلخ و دردناک شده است. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که می فرماید: «مَنْ طَبَّاعِ الْجَهَالِ التَّسْرِعُ إِلَى الْعُضْبِ فِي كُلِّ حَالٍ رَأَى طَبِيعَتِ جَاهِلَانِ أَيْنَ اسْتَكْبَرَ فِي حَالِ بَسَا بَعْدَ تَحْقِيقٍ وَ تَحْمَلٍ مِی بِنْدَ اَصْلِ خَبْرٍ نَادِرٍ سَوَّیَ یَا حُدَاقِلْ نَاقِصٌ بَوْدَه کِه اِکْر تَحْقِیقِ مِی کَرْد، هِر کَز خَشْمِگِینِ نَمِی شَد. اَرِی اَیْنِ قِضَاوَتِ هَایِ عِجْوَلَانَه اسْت کِه دَر طَوَلِ تَارِیخِ عَامِلِ عِصْبَانِیْتِ هَا وَ عَوَاقِبِ تَلِخِ وَ دَرْدِنَاکِ شَدَه اسْت. دَر حَدِیْثِی اَز اَمِیرْمُؤْمِنَانِ عَلِی (عَلِیْهِ السَّلَام) مِی خَوَانِیم کِه مِی فَرْمَايَد: «مَنْ طَبَّاعِ الْجَهَالِ التَّسْرِعُ إِلَى الْعُضْبِ فِي كُلِّ حَالٍ رَأَى طَبِيعَتِ جَاهِلَانِ أَيْنَ اسْت کِه دَر هِر حَالِ بَه سَوِیِ خَشْمِ وَ غَضَبِ سَرَعْتِ مِی کَنْد (چرا که گرفتار قضاوت های عجولانه می شوند). (۱) پاورقی ۱. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۹۳. ۲. جامع احادیث الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۹. ۳. همان مدرک. ۴. همان، صفحه ۴۷۸. صفحه ۳۹۲. ۲- کمی ظرفیت: افرادی که دارای روح بزرگ، و فکر گسترده هستند، حوادث تلخ را در درون جان خود، تحمل می کنند و نگه می دارند، ولی افراد کم ظرفیت با کمترین ناملائمی از ناملائمات بر می آشوبند، و گاه به زمین و زمان بد می گویند. حدیث بالا که سرعت غضب را از خوی جهال شمرده بود اشاره ای به این حقیقت نیز می تواند داشته باشد. ۳- تکبر و خودبرتر بینی: افراد متکبر افرادی پر توقع اند و همیشه مایل هستند که دیگران حریم آنها را حفظ کنند، مقدم آنها را خیر مقدم بدانند و گرمی دارند و امتیازات خاصی برای آنها قائل شوند، اما هنگامی که این عکس العمل ها را از مردم نمی بینند به سرعت عصبانی و خشمگین می شوند، در حالی که ریشه اصلی بدبختی در وجود خود آنها است و دوستان و اطرافیان مردم گناهی ندارند. در حدیثی از حضرت مسیح (علیه السلام) نقل شده که ضمن شرح اسباب غضب یکی از عوامل آن را تکبر و عجب و خودبینی برشمرد. (۲) در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که حواریون به او گفتند ای آموزنده نیکی ها به ما بگو از همه خطرناک تر چیست؟ فرمود: غضب خداوند است، عرض کردند: با چه وسیله ای از غضب خداوند در امان باشیم، فرمود: غضب نکنید. عرض کردند سرچشمه غضب چیست؟ فرمود: «الْكِبْرُ وَ التَّجَبُّرُ وَ مَحَقَرَةُ النَّاسِ وَ التَّكْبَرُ وَ خُودِ بَزْرَگِ بَیْنِی وَ مَرْدَمِ رَا کُوجِکِ شَمْرْدَن». (۳) ۴- حسد و کینه توزی: افراد حسود و کینه توز، مواد اصلی کینه توزی را در درون دل نهفته اند، و دقیقاً همچون مخزن باروتی است که با نزدیک شدن به جرقه کوچکی شعله‌ور می گردد، و آتش خشم از تمام وجودشان ظاهر می شود. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الْحِقْدُ مَثَارُ الْعُضْبِ وَ کِیْنَه تَوِزِی سَبَبِ خَشْمِ اسْت». (۴) پاورقی ۱. شرح غررالحکم، جلد ۶، صفحه ۲۸، حدیث ۹۳۵۱. ۲. محجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۴. ۳. سفینه البحار، ماده غضب. ۴. شرح غرر، جلد ۱، صفحه ۱۴۲، حدیث ۵۳۰. صفحه ۳۹۳. ۵- حرص و دنیاپرستی: افرادی که عشق و دلباختگی به دنیا وجودشان را پر کرده و حرص و آز در درون جانشان لانه گزیده، کمترین مزاحمت به منافع خویش را تحمل نمی کنند، و به سرعت بر می آشوبند. و از آنجا که زندگی اجتماعی خالی از مزاحمت های پی در پی نیست، بلکه می توان گفت مزاحمت های جزئی همه روز وجود این گونه افراد غالباً خشمگین و عصبانی هستند و اگر نتوانند، خشم خود را بر سر این و آن بریزند، درون جانشان را همچون خوره می خورد. در ادامه حدیثی که از حضرت مسیح (علیه السلام) در بالا اشاره کردیم نیز اشاره به این عامل شده و می فرماید: «وَشِدَّةُ الْحِرْصِ عَلَی فُضُولِ الْمَالِ وَ الْجَاهِ شِدَّتْ حِرْصِ بَرِ فِرْوَئِی مَالِ وَ مَقَامِ».

درمان غضب

با توجه به این که غضب، آثار شوم و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد، و گاه شیرازه زندگی انسان را از هم می پاشد، کوشش و تلاش برای درمان آن بسیار لازم است و افراد عصبانی اگر در اصلاح حال خویش نکوشند پشیمان خواهند شد. بزرگان علم اخلاق در این زمینه بحث های فراوانی دارند و از آن بالاتر در روایات اسلامی دستوره های مهم و مؤثری برای خاموش کردن آتش غضب داده شده است که گلچینی از آن را ذیلاً از نظر می گذرانیم: ۱- افراد خشمگین و عصبانی همیشه حتی قبل از آن که شعله های

آتش غضب قلب آنها را احاطه کند، باید در آثار شوم آن بیندیشند، و مرتب به خود تلقین کنند که غضب آتشی است که ممکن است خرمن ایمان و سعادت و هستی آنها را بسوزاند، غضب آتش خشم خدا را در دنیا و آخرت می افروزد. غضب دوستان را از انسان دور می کند و حربه به دست دشمنان می دهد، غضب آثار ویرانگری روی اعصاب انسان می گذارد، عمر او را کم می کند و سلامتی او را به خطر می اندازد. غضب انسان را از رسیدن به مقامات معنوی و مادی باز می دارد. به عکس، حلم و بردباری رمز موفقیت و پیشرفت و سلامت روح و جسم و سبب محبوبیت در جامعه و موجب رضای خدا و دوری شیطان است. همچنین درباره ثواب های الهی که برای بردباران ذخیره شده و کیفرهایی که در انتظار صاحبان غضب است نیز بیندیشید. صفحه ۳۹۴ نه تنها در حال غضب، بلکه قبل از آن نیز باید در این مسائل بیندیشد و به خود تلقین کند تا گرفتار آن نشود. ۲- فکر در عواقب خشم و غضب بارها این نکته را تجربه کرده ایم و اگر ما تجربه نکرده ایم دیگران تجربه کرده اند، که هر تصمیمی که انسان به هنگام غضب می گیرد نسنجیده و نادرست است و غالباً موجب پشیمانی می گردد، چه بهتر که این جمله معروف را که از بعضی از دانشمندان به یادگار مانده، همواره با خود زمزمه کند، به هنگام غضب نه تصمیم و نه تنبیه و نه مجازات. ۳- از طرق مهم درمان که در روایات بر آن تأکید شده است ذکر خدا است، در بعضی از روایات آمده هنگامی که عصبانی می شوید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بگوئید. (۱) در بعضی دیگر آمده است به هنگام غضب «لا- حَوْلَ وَلَا- قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بگوئید تا غضب از شما برود. (۲) در بعضی دیگر از روایات آمده است: «به هنگام غضب صورت بر زمین بگذارید و برای خدا سجده کنید». ابو سعید خدری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: غضب جرقه ای است که در قلب انسان قرار می گیرد (و آثار آن در وجود او نمایان می شود) آیا نمی بینید که چشمان او سرخ، و رگ های او متورم می شود. کسی که این حالات را در خود مشاهده کند، صورتش را به زمین بگذارد. (۳) به یقین هر کس چنین کند و به درگاه خدا پناه ببرد و از او رفع شر شیطان و غضب را بخواهد آرامش می یابد. پاورقی ۱. سفینه البحار، ماده غضب، المحجۀ البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۷. ۲. جامع الاحادیث، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۲. ۳. المحجۀ البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۸. صفحه ۳۹۵ به یقین هر گونه ذکر خدا در این حال مناسب و مؤثر است، ولی آنچه در بالا آمد، مؤثرتر می باشد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل، بابی تحت عنوان باب وجوب ذکر الله عند الغضب در ابواب جهاد النفس آورده است که دلیل بر اهمیت این موضوع است. (۱) ۴- تغییر دادن حالت یکی دیگر از طرق درمان غضب است همان گونه که در روایات اسلامی آمده است: اگر شخص در حال نشستن عصبانی شده برخیزد و اگر ایستاده است بنشیند، و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و اگر بتواند از آن محل دور شود، و خود را به کار دیگری مشغول سازد. این تغییر حالت برای فرو نشستن آتش خشم و غضب بسیار مؤثر و مفید است. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «كَانَ النَّبِيُّ إِذَا غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَإِذَا غَضِبَ وَهُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ، فَيَذْهَبُ غَيْضُهُ هُنْكَامِي» که پیامبر (صلی الله علیه و آله) (بر اثر کارهای بسیار زشت جاهلان) عصبانی می شد، در حالی که ایستاده بود می نشست و اگر نشسته بود، به پهلو می خوابید و خشم او برطرف می شد. (۲) در بحار الانوار از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «وَإِيْمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ وَإِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ» هر کس که خشمگین شود در حالی که ایستاده باشد بنشیند، چرا که پلیدی شیطان از او دور می شود، و اگر نشسته است برخیزد. در ذیل این حدیث آمده است که اگر انسان نسبت به یکی از بستگانش خشمگین شود و بدن او را با دست خود لمس کند و این تماس بدنی خشم او را فرو می نشاند. (۳) ۵- وضو گرفتن: نوشیدن آب خنک و شستن سر و صورت با آن به یقین در خاموش کردن آتش غضب مؤثر است. بلکه در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است پاورقی ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۱، (باب ۵۴ از ابواب جهاد النفس) ۲. المحجۀ البيضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۸، بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲. ۳. بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲. ۴. صفحه ۳۹۶ «إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ هُنْكَامِي» که کسی از شما خشمگین شود وضو بگیرد. (۱) از این تعبیر استفاده می شود که وضو گرفتن به هنگام خشم و غضب مستحب است و در فرو

نشان دادن آتش غضب تأثیر دارد. مرحوم علامه مجلسی در تفسیر کوتاهی که بر این حدیث نوشته است می‌فرماید: «بعید نیست که منظور از وضو گرفتن در اینجا شستن دست باشد». ولی با توجه به این که وضو در لسان روایات به معنی همین وضوی نماز است و به اصطلاح حقیقت شرعیه در معنی جدید شده است، ظاهر حدیث مزبور همان وضوی نماز است. در بعضی از روایات از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علاوه بر وضو، غسل هم وارد شده است می‌فرماید: «وَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لْيَغْتَسِلْ فَإِنَّ الْغَضَبَ مِنَ النَّارِ هَنَگَامِي كِه كَسِي اَز شَمَا خَشْمَكِين مِي شُود وَضُو بَكِيرِد وَ غَسَل كَنْد، زِيْرَا غَضَب اَز آتَش اَسْت» (و آتش را آب خاموش می‌کند). (۲) و در تعبیر دیگری آمده است که غضب از شیطان است، و شیطان از آتش آفریده شده و آتش را آب خاموش می‌کند، بنابراین هنگامی که کسی از شما خشمگین شد وضو بگیرد». (۳) هرگاه امور بالا به یکدیگر ضمیمه شود، و اضافه بر آنها انسان در پیامدهای خطرناک غضب در دنیا و آخرت، و کیفر و مجازات الهی آن بیندیشد به یقین آتش غضب او هر چند شدید و سوزان باشد خاموش خواهد شد. مشکل آنجا پیدا می‌شود که انسان در همان حال و در همان صحنه بماند و هیچ تغییر و دگرگونی در وضع خود ندهد که نجات از پیامدهای آن، مشکل و گاه غیر ممکن می‌شود.

اقسام غضب

خشم و غضب همیشه جنبه منفی ندارد، گاه جنبه مثبت دارد و برای زندگی مادی و معنوی انسان ضروری و لازم است. بنابراین می‌توان غضب را به مثبت و منفی، یا «ستوده» و «نکوهیده» تقسیم کرد، و هرگاه خشم الهی را نیز بر آن بیفزاییم غضب بر سه گونه تقسیم خواهد شد: پاورقی ۱. همان، جلد ۷۷، صفحه ۳۱۲. ۲. همان، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲. ۳. همان مدرک. صفحه ۳۹۷. ۱- غضب خداوند: در بسیاری از آیات قرآن سخن از غضب و سخط الهی به میان آمده است، مخصوصاً درباره بنی اسرائیل که در آیات زیادی اشاره به غضب الهی نسبت به آنها، بلکه غضب بعد از غضب آمده است تا آنجا که مغضوب علیهم از سوی جمعی از مفسران، در سوره حمد، به گنهکاران بنی اسرائیل که نه تنها در گذشته، بلکه در عصر و زمان ما نیز چهره تاریخ بشریت را سیاه کرده اند، تفسیر شده است. بی شک غضب به معنی هیجان درونی توأم با انتقام جویی که آثار آن برافروخته شدن صورت و پر شدن رگ های گردن از خون است در مورد خداوند که بالا-تر از جسم و جسمانیت و تغییر و دگرگونی است مفهومی ندارد، همان گونه که انتقام جویی به معنی فرو نشانیدن سوز دل و به اصطلاح تشفی قلب با اذیت و آزار دشمن درباره ذات پاک الهی نیز نامفهوم است. لذا مفسران غضب الهی را به معنی کیفر عادلانه او در مورد گنه کاران در دنیا و آخرت تفسیر کرده اند. راغب در کتاب مفردات با صراحت می‌گوید: هنگامی که غضب به عنوان یکی از اوصاف الهی ذکر شود مراد از آن فقط انتقام (و مجازات) است. در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، چنانکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که در برابر این سؤال که غضب خداوند چیست؟ فرمود: «غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عِقَابُهُ. يَا عَمْرُو! (۱) مَنْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ يُعَيِّرُهُ شَيْءٌ فَقَدْ كَفَرَ» منظور از غضب خداوند متعال، عقاب و کیفر او است. ای عمرو! کسی که گمان کند چیزی خداوند را دگرگون می‌سازد (و تغییر حالت می‌دهد) کافر شده است». (۲) در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که خشم خدا کیفر او است همان گونه که رضای او ثواب او است. (نه این که در ذات خداوند به هنگام خشم و رضا تغییر و دگرگونی حاصل شود که این از صفات ممکنات است). پاورقی ۱. اشاره به عمرو بن عبید معتزلی است که با جماعتی خدمت امام باقر (علیه السلام) آمده بودند، به گمان این که آن حضرت را بیازمایند و سرانجام شرمنده باز گشتند. ۲. بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۶۸. صفحه ۳۹۸ کوتاه سخن اینکه آیات و روایاتی که سخن از غضب و سخط خدا می‌گویند، ارتباطی با خشم و غضب مخلوقین ندارد، بلکه کیفرهایی است عادلانه که برای تربیت انسان ها مقرر شده است. ۲- خشم های منفی و غضب های ویرانگر که در مباحث گذشته به طور کامل پیرامون آن بحث شد، و خطرات و پیامدهای سوء آن را دانستیم، و انگیزه ها و طرق درمان آن را نیز بررسی کردیم، و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر نمی‌بینیم. ۳-

غضب های مثبت انسانی: اگر کسی گمان کند خداوند نیرویی در انسان بی حکمت آفریده است، یا بعضی از نیروهای خدا داد صرفاً جنبه ویرانگری دارد چنین کسی حکمت خدا را نشناخته، و در واقع توحید افعالی او ناقص است. محال است عضوی در پیکر و نیروئی در درون و جان آدمی باشد، و اثر مثبتی نداشته باشد. از جمله نیروی غضب است. هنگامی که انسان خشمگین می شود، تمام توان او بسیج می گردد، و گاه قدرت او چندین برابر زمان عادی و معمولی می شود. فلسفه وجودی این حالت در واقع آن است که اگر جان یا مال یا منافع دیگر انسان به خطر بیفتد بتواند حداکثر دفاع را در برابر مهاجم داشته باشد، و این نعمت بسیار بزرگی است. پرنده‌گان یا حیوانات دیگری را دیده ایم که در هنگام عادی با یک اشاره فرار می کنند، اما زمانی که جان خود یا فرزندان خود را در خطر ببینند، گاه چنان می ایستند و دفاع می کنند که انسان را در شگفتی فرو می برند. گاه یک پرنده ترسو هنگامی که نوزاد خود را در خطر ببیند، مانند یک عقاب حمله می کند، و با قوت و قدرت مهاجم یا مهاجمین را عقب می راند، حتی حیوانی مانند گربه اگر در اتاق در بسته ای گرفتار شود و به او حمله کنند، به مقابله بر می خیزد و مبدل به حیوان بسیار خطرناک می شود که به روی هر انسان مهاجم پنجه می اندازد و مانند یک حیوان درنده طرف مقابل را مجروح می کند. صفحه ۳۹۹ بنابراین نیروی غضب یک نیروی مفید و مهم دفاعی است که برای بقای حیات انسان ضرورت دارد، مشروط بر این که در جای خود به کار گرفته شود. در آیات و روایات اسلامی سخن از خشم مقدس و غضب الهی بسیار است، از جمله: ۱- در داستان موسی (علیه السلام) می خوانیم: هنگامی که برای گرفتن پیام الهی به کوه طور آمده بود، و در غیاب او سامری گمراه از فرصت استفاده کرد و گوساله معروف خود را ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن وادار نمود، و خداوند این خبر را در همان کوه طور به اطلاع موسی (علیه السلام) رسانید، موسی (علیه السلام) خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش باز گشت و الواحی که در آن احکام بنی اسرائیل بود. به کناری افکند، و موهای سر یا ریش برادر و جانشین خود را گرفت و کشید و بر او فریاد زد: که چرا در مقابل این انحراف بزرگ خاموش نشست؟ چرا از من پیروی نکردی؟ و فرمان مرا به بوته فراموشی افکندی و در اینجا هارون به دفاع از خود پرداخت و ترس از تفرقه را به عنوان عذر خود ذکر نمود: (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبًا أَسْتَفْأَ قَالَ بَنِي مَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ). (۱) این خشم و عصبانیت شدیدی تکانی به بنی اسرائیل داد، و بسیار زود متوجه اشتباه بزرگ خود، یعنی انحراف از توحید به شرک شدند. به یقین این گونه عصبانیت ها و غضب ها که در برابر انحراف و گمراهی مردم ظهور و بروز پیدا می کنند، مثبت و سازنده است و جنبه الهی دارد. همچنین تمام خشم و غضب های انبیای الهی در برابر اقوام گمراه. به یقین اگر موسی (علیه السلام) با خونسردی با این مسأله برخورد می کرد، ای بسا خون سردی او را دلیل بر امضای گوساله پرستی می گرفتند و مبارزه با آن بعداً مشکل می شد ولی این خشم و غضب کار خود را کرد، و تکان سختی به آنان داد. پاورقی ۱. به سوره طه، آیات ۹۲ تا ۹۴ و سوره اعراف آیات ۱۵۰ تا ۱۵۱ مراجعه شود. صفحه ۴۰۰

۲- در حالات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز می خوانیم که گاه در برابر بعضی از حوادث به گونه ای عصبانی می شد که آثار خشم و غضب در چهره مبارکش نمایان می گشت. مثلاً در داستان حدیبیه می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در برابر پیشنهاد سهیل بن عمرو (نماینده قریش جهت عقد پیمان صلح) درباره بعضی از موارد نادرست صلحنامه سخت عصبانی شد به گونه ای که آثار خشم و غضب در چهره او نمایان گشت (و همین امر سبب پس گرفتن آن پیشنهاد شد). (۱) ۳- در حالات امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که در برابر ظلم یکی از مسلمانان نسبت به همسرش، و تهدید کردن او را به سوزاندن با آتش، علی (علیه السلام) سخت عصبانی شد، و به روی آن جوان شمشیر کشید و فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم (و سفارش نیک رفتاری به همسرت را به تو می نمایم) تو داری این چنین پرخاشگرانه به حق و عدالت پشت می کنی، توبه کن و گرنه جانت در خطر است. جوان متجاوز که وضع را چنین دید به سرعت عقب نشینی کرد و از در عذرخواهی درآمد و تقاضای بخشش نمود. (۲) به یقین این خشم مقدس الهی بود که در مقام دعوت افراد گنهکار به سوی حق و عدالت بسیار کارساز و مؤثر است. ۴-

درباره ابوذر می خوانیم هنگامی که عثمان امر به معروف و نهی از منکر او را تحمل نکرد دستور تبعید او را به سرزمین بد آب و هوای ریزه صادر کرد. علی (علیه السلام) به بدرقه او آمد و هنگام وداع با او فرمود: «یا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَخَفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي آيَدِهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَاهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ رَأَى أَبُو ذَرٍّ! تُوْبَهُ خَاطِرُ خِذَا خَشِمَ كَرَفْتِي وَغَضِبَ كَرَدِي، پَسْ بِه هَمَان كَسْ كِه بَرَايشْ غَضَبَ نَمُودِي اَمِيدُوار باش این مردم (عثمان و دار و دسته او) از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت، پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند به خودشان واگذار. و به خاطر آنچه بر آن می ترسی از آنها فرار کن.» (۳) پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۰. ۲. همان، جلد ۴۰، صفحه ۱۱۳. ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰. صفحه ۴۰۱ بدیهی است خشم ابوذر نسبت به کسانی که اموال بیت المال را به ناحق در میان خود تقسیم می کردند و به مردم ظلم و ستم روا می داشتند یک خشم مقدس الهی بود. در سخن دیگری از خود ابوذر به هنگامی که معاویه از انتقادات او به وحشت افتاد، و می خواست او را از شام که تبعید کند، نقل شده است چنین می خوانیم که او خطاب به گروهی از مؤمنان شام به بدرقه او آمده بودند چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ اجْمَعُوا مَعَّ صِيْلَاتِكُمْ وَصَوْمِكُمْ غَضَبًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عُصِيَ فِي الْأَرْضِ مِنْكُمْ أَيُّ مَرَدَمٍ! هَمْرَاهُ نَمَاز وَ رُوزَه خُود خُشَم بَرَاي خُداوَنَد مَتَعَال دَر بَرَابَر كَنَاهَانِي دَر زَمِين اَنجَام مِي شُود دَاشْتَه باشيد.» (۱) هـ در حدیثی در حالات سید الشهداء امام حسین (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که ولید بن عتبه والی و فرماندار مدینه بود (و می خواست با استفاده از موقعیت خود اموالی از حضرت را غضب کند) امام عمامه او را از سرش برداشت و بر گردنش پیچید (و فشار داد ولید هنگامی که این شجاعت و غضب را ملاحظه کرد عقب نشینی نمود) مروان (معاون ولید) به او گفت من تا امروز چنین جرأت و جسارت کسی را بر امیرش ندیده بودم. (اشاره به ضعف ولید کرد) ولید گفت: به خدا قسم تو به من عصبانی نشده ای بلکه از حلم و بردباری من حسد بردی، این مال تعلق به حسین داشت ولی امام حسین فرمود: «این مال را به تو واگذار کردم ای ولید» این سخن را فرمود و از جای برخاست (اشاره به این که خشم و غضب من به خاطر مال دنیا نبود بلکه به خاطر این بود که به تو ثابت کنم با زورگویی در برابر من کاری پیش نمی رود). (۲) ۶- در حدیث دیگری می خوانیم که امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) هنگامی که می خواست مالک اشتر را به عنوان استاندار مصر بفرستد نامه ای برای مردم مصر فرستاد که آغازش چنین بود: «مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَيَّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) اِلَى الْقَوْمِ الَّذِيْنَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِيْنَ عُصِيَ فِي اَرْضِهِ وَ دُهِبَ بِحَقِّهِ؛ این نامه ای از بنده خدا علی امیر مؤمنان به جمعیتی که به خاطر خدا غضب کردند، در آن هنگام که در زمین او عصیان شد و حق او را بردند.» (اشاره به قیام مردم در برابر غارت غارتگری اطرافیان عثمان نسبت به بیت المال است). (۱) پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۷۰. ۲. بحارالانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۱. صفحه ۷۴۰۲- در بعضی از احادیث آمده است: خداوند متعال به شیء وحی فرستاد که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد، چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از خوبان، شیء عرض کرد: گنهکاران و بدان مستحق عذابند، نیکان چرا؟ خطاب آمد: «دَاهِنُوا اَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ يَغْضَبُوا لِعُصْبِي؛ آنها با معصیت کاران تساهل و تسامح کردند، و به خاطر غضب من خشم نگرفتند.» (۲) اینها و مانند اینها که در روایات اسلامی کم نیست همگی اشاره به خشم های مقدسی دارد که برای خدا و دفاع از حق در برابر ظالمان و گنهکاران انجام می گیرد. تفاوت خشم های مقدس و مزوم در این است که اولاً خشم مقدس تحت کنترل عقل و شرع قرار دارد و به منظور بسیج تمام نیروها در برابر کار خلافی است که در حال انجام است تا جلو آن گرفته شود. ولی خشم های شیطانی نه تنها تحت کنترل عقل نیست بلکه هوا و هوس های لجام گسیخته بر آن حاکم است. ثانیاً خشم مقدس هدف مقدسی را دنبال می کند و همواره توأم با برنامه ریزی است در حالی که خشم های شیطانی نه هدف مقدسی دارد و نه برنامه ای. ثالثاً خشم های مقدس همیشه حدود معینی دارد، و از حد تجاوز نمی کند در حالی که خشم شیطانی هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد، و با یک مثال ساده می توان تمام تفاوت هایی را که در بالا آمد مشخص کرد، خشم های مقدس مانند سیلاب هایی است که از کوه ها به راه می افتد و پشت سد قرار می گیرد و به صورت حساب شده در کانال ها به جریان می افتد و

سبب انواع آبادی ها و برکت ها است. در حالی که خشم شیطانی همانند سیلاب هایی است که از کوه سرازیر می شود و هیچ مانعی بر سر راه آن نیست و هر چیزی را بر سر راه خود بیابد درهم می کوبد و ویران می سازد. پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۳۸. ۲. بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱. صفحه ۴۰۳ این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي إِذَا غَضِبَ لَمْ يَخْرُجْهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقِّ، وَ إِذَا رَضِيَ لَمْ يَدْخُلْهُ رِضَاهُ فِي بَاطِلٍ مُؤْمِنٌ كَسَى اسْتِ كِه هِر گَاه خَشْمِگِن شُود، خَشْم او رَا از دَائِرِه حَق خَارِج نَمِي كِنْد، وَ هِر گَاه (از كَسِي) خَشْنُود گِرْدَد، خَشْنُودِيَش او رَا دَر بَاطِل وَارِد نَمِي سَازَد». (۱)

حلم و بردباری

نقطه مقابل غضب و خشم لجام گیسخته، حلم و بردباری و خویشتن داری است، و همان گونه که از امام حسن (علیه السلام) نقل شده که وقتی از حضرتش درباره تفسیر حلم سؤال کردند فرمود: «كَظْمُ الْغَيْظِ وَ مَلِكُ النَّفْسِ حِلْمٌ فَرُو بَرْدَن غَضَبٍ وَ تَسَلُّطٌ بَر نَفْسِ اسْتِ». (۲) و نشانه آن حسن برخورد با افراد و معاشرت بالمعروف است، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «لَيْسَ بِحَلِيمٍ مَنْ لَمْ يُعَاشِرْ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يُدُّ لَهُ مِنْ مُعَاشِرَتِهِ كَسِي كِه نَسَبَت بَه اَفْرَادِي كِه نَآچَار اسْت بَا أَنْهَآ مِعَاشِرَت كِنْد خُوش رِفْتَارِي نِدَاشْتَه بَاشَد، حَكِيم وَ بَرْدْبَار نِيسْت». (۳) افرادی هستند که بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه می کنند، و در واقع دارای فضیلت حلم نیستند چرا که هر وقت قدرت پیدا کردند، دست به انتقام دراز می کنند، همان گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَ إِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفِيَ كَسِي كِه بَه خَاطِر عِجْز وَ نَاتُوانِي سَاكْت شُود وَ اَقْدَام بَه كَارِي نَكِنْد وَ بَه هِنْگَام تَوانايِي انْتِقام بَگيرِد حَلِيم وَ بَرْدْبَار نِيسْت. حَلِيم كَسِي اسْت كِه بَه هِنْگَام تَوانايِي بِيخُشَد». (۴) به هر حال حلم و بردباری همه کس مخصوصاً برای رؤساء و مدیران و سرپرست های خانواده ها، یکی از بارزترین فضائل اخلاقی است که سبب پیشرفت و تعالی و حسن مدیریت و جذب دل ها و حل مشکلات عظیم است. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۵۴. ۲. همان، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۲. ۳. کنز العمال، حدیث ۵۸۱۵، جلد ۳، صفحه ۱۳۰. ۴. غرر الحکم، حدیث ۷۵۲۹. صفحه ۴۰۴ در اهمیت این فضیلت اخلاقی چند روایت زیر را که به عنوان گلچینی از روایات این باب برگزیده ایم کافی به نظر میرسد. ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که: «الْأَخْبَرُكُمْ بِأَسْبَهْكُمْ بِي أَخْلَاقاً؟ قَالُوا بَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقاً وَ أَعْظَمَكُمْ حِلْماً وَ أَبْرَكَكُمْ بِقَرَابَتِهِ وَ أَشَدَّكُمْ انْصَافاً مِنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَ الرَّضَا بِآيَا بَه شَمَا خَبِر بَدَهْم كِدَامِيَك از شَمَا از جَهْت اخْلَاق بَه مَن شَبِيه تَرِيد؟ عَرَض كَرْدَنْد آری ای رَسول خِدا. فرمود: آن كَس كِه از هَمِه خُوش خُوتَر، وَ بَرْدْبَار تَر وَ نِيكُوكَار تَر نَسَبَت بَه خُوشِاوَ نَدَانِش وَ بَا انْصَاف تَر دَر حَال خَشْم وَ خَشْنُودِي بُودَه بَاشَد». (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار چنین نقل شده است: «ما جُمِعَ شَيْءٌ إِلَى شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ حِلْمٍ إِلَى عِلْمٍ كِه چِيزِي بَا چِيزِي هَمْرَاه نَشْدَه كِه بَر تَر از هَمْرَاهِي حِلْم بَا عِلْم بَاشَد». (۲) ۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «أَشَجَّ النَّاسُ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلُ بِالْحِلْمِ كِه شَجَاع تَرِين مَرْدَم كَسِي اسْت كِه بَا نِيروِي عِلْم بَر جَهْل غَالِب آيِد». (۳) شَبِيه هَمِين مَعْنِي از آن حَضْرَت نَقْل شُود كِه فرمود: «أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ قَوِي تَرِين مَرْدَم كَسِي اسْت كِه بَا نِيروِي حِلْمَش بَر غَضَبِش چِيرَه شُود». (۴) ۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ أَخْلَاقِ الرِّجَالِ الْحِلْمُ كِه بَر تَرِين اخْلَاق مَرْدَان حِلْم اسْت». (۵) ۵- در حدیث جالب دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین می خوانیم: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيُذْرِكَ بِالْحِلْمِ وَاللَّيْنِ دَرَجَةً الْعَابِدِ الْمُتَهَجِّدِ كِه شَخْص مَؤْمِن بَا حِلْم وَ نَرْمَش بَه مِقَام عِبَادَت كِنْدَه شَب زِنْدَه دَار مِي رَسَد». (۶) این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حلم و بردباری از عبادات مهم در پیشگاه پروردگار است. پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۲، شبیه همین معنی با کمی تفاوت در وسائل الشیعه جلد ۱۱، صفحه ۲۱۱ آمده است. ۲. همان، صفحه ۲۱۲. ۳. شرح فارسی غرر، جلد ۲، صفحه ۴۵۰. ۴. همان، صفحه ۴۳۵. ۵. همان، صفحه ۴۸۸. ۶. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۸۸ (کتاب الجهاد). صفحه ۴۰۵-۶ در حدیث پرمعنای دیگری از رسول خدا (صلی الله

علیه وآله) می خوانیم که فرمود: «مَنْ أَحَبَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ جُرْعَةٌ غَيْظٌ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةٌ مُصِيبَةٌ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ» از محبوبترین راه ها به سوی خدا نوشیدن دو جرعه است، جرعه خشم را به وسیله حلم فرو بردن و جرعه مصیبت را با صبر تحمل کردن». (۱) ۷- روزی علی (علیه السلام) شنید که مرد (نابخردی) قبر را دشنام می دهد و گویی قبر می خواست به او پاسخ دهد، امام فرمود: قبر! او را رها کن تا خدا را راضی و شیطان را خشمگین و دشمنت را (با شرمندگی) کیفر داده باشی. سپس فرمود: «فَوَالَّذِي خَلَقَ الْجَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ، وَ لَا أَسِيخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ بِمِثْلِ السَّكُوتِ عَنْهُ» قسم به خدایی که دانه را در زیر خاک شکافته، و انسان را آفریده هیچ شخص مؤمنی پروردگارش را به چیزی مانند حلم خشنود نساخته و شیطان را به چیزی مانند خاموشی به هنگام غضب خشمگین نکرده، و احمق را به چیزی همانند سکوت، مجازات نموده است». (۲) ۸- از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین نقل شده: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى انْفَاذِهِ وَ حَلَمَ عَنْهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ» کسی که خشم خود را فرو برد، در حالی که قدرت بر انجام کاری مطابق آن دارد و حلم و بردباری پیشه کند، خداوند اجر شهیدی به او می دهد». (۳) ۹- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که امام علی بن الحسین (علیه السلام) چنین فرمود: «إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يُدْرِكُهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ» من لذت می برم که انسان که حلم و بردباریش به هنگام خشم به سراغ او آید». (و او را از چنگال خطر رهایی بخشد). ۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم - هر چند روایات در این زمینه فراوان است - در این حدیث آمده است که امام (علیه السلام) خدمتکاری داشت و او را به دنبال کاری فرستاده بود، ولی تأخیر کرد، امام شخصاً به دنبال او رفت، دید در گوشه ای خوابیده است (و گرما بر او غلبه کرده بود) امام بالای سر او نشست و مدتی او را باد زد تا آسوده بخوابد، هنگامی که بیدار شد امام (با محبت و بردباری مخصوصی) به او فرمود: این کار درست نیست که هم شب بخوابی و هم روز، شب را بخواب و روز را برای ما بگذار. (۱) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۰، حدیث ۹. ۲. سفینه البحار، ماده حلم. ۳. جامع الاحادیث، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۹، حدیث ۱۲. صفحه ۴۰۶ این رفتار که نهایت محبت و تواضع و بردباری امام را می رساند می تواند سرمشقی برای افراد عصبانی باشد که در این گونه موارد از هر گونه خشونت چشم پپوشند و راه حلم را در پیش گیرند. در اینجا چند نکته قابل توجه است: ۱- حلم و بردباری آثار بسیاری در زندگی انسان ها دارد، از جمله این که: انسان را از خطرات غضب که گاهی تا آخر عمر دامن انسان را رها نمی کند نجات و رهایی می بخشد. دیگر این که مایه عزت و آبرو است، چرا که همه مردم حلم و بردباری را در مقابل افراد نادان و لجوج دلیل بر شخصیت و ظرفیت و عقل می شمرند، لذا در بعضی از اخبار از علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ حَلَمَ سَادَ» آن کس که حلم پیشه کند، بزرگ و سرور می شود». (۲) اضافه بر این حلم در برابر نادان سبب می شود که مردم به یاری حلیم و بر ضد نادان قیام می کند به همین دلیل در حدیثی می خوانیم که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ عَوَظِ الْحَلِيمِ مِنْ خِصْمَتِهِ أَنْ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَعْوَانُهُ عَلَى خِصْمِهِ» (۳) نخستین نتیجه ای که شخص بردبار و حلیم از حلم خود می گیرد این است که مردم به یاری او در مقابل دشمن جاهلش بر می خیزند». (۴) به علاوه حلم سبب عزت و آبرو است در حالی که خشم آمیخته به جهل سبب آبروریزی است. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمده است: «مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَ لَا أَدَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ» خداوند هیچ کس را به خاطر جهلش عزیز نمی کند، همان گونه که هیچ کس را به خاطر حلمش ذلیل نخواهد کرد». (۵) پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۲، حدیث ۷۳ و ۷۴. بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸، حدیث ۱. ۳. غرر الحکم، جلد ۲، ص ۴۰۶. شرح غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۶. ۵. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۲. صفحه ۴۰۷ کوتاه سخن این که حلم و بردباری در زندگی برای انسان برکات زیادی دارد، و بهترین سخن در این زمینه سخنی است که از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است می فرماید: «فَأَمَّا الْحِلْمُ فَمِنْهُ رُكُوبُ الْجَمِيلِ، وَ صُحْبَةُ الْأَبْرَارِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الضُّعْفِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الْحَسَاسَةِ، وَ تَشَهُّي الْحَيْرِ، وَ يَقْرُبُ صَاحِبَهُ مِنْ مَعَالَى الدَّرَجَاتِ، وَ الْعَفْوِ وَ الْمَهْلِ وَ الْمَعْرُوفِ وَ الصَّمْتِ، فَهَذَا مَا يَتَشَعَّبُ لِلْعَاقِلِ بِحِلْمِهِ» آن حضرت در این حدیث شریف و پر معنی ده نتیجه مثبت برای حلم بیان کرده و می

فرماید: «از آثار حلم، انجام کارهای خوب، همنشینی با نیکان، بالا رفتن شخصیت انسان، برطرف شدن خست و پستی، طالب خیر بودن، به مقامات عالی رسیدن، از عفو بهره گرفتن و به مردم فرصت دادن، کار نیک بجا آوردن و سکوت (در برابر نادان) پیشه کردن، این ها اموری هستند که عاقل به خاطر علمش از آن بهره می گیرد.» (۱) ۲- حلم و بردباری مانند سایر صفات انسان دارای سرچشمه ها و انگیزه های متعددی است، سرچشمه حلم را می توان امور زیر شمرد: الف) سلطه بر نفس و مالکیت خویشتن، سبب می شود که انسان در برابر ناملائمات از کوره در نرود، و گرفتار خشم و آشفتگی ها نشود، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در تعریف حلم اشاره ای به این سرچشمه فرموده است آنجا که می گوید: «إِنَّمَا الْحِلْمُ كَطَمِّ الْغَيْظِ وَمَلِكِ النَّفْسِ حِلْمٌ، فَرُو بَرْدَنَ خَشْمٍ وَ مَالِكِيَتِ نَفْسٍ اسْت.» (۲) همین معنی از امام مجتبی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۳) ب) علو طبع و بلندی همت و شخصیت بالا از اموری است که به انسان اجازه نمی دهد خشم خویش را آشکار کند، و دست به کارهای غیر منطقی افراد خشمگین کم ظرفیت بزند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تَوْأَمَانِ يُتَجَهَّمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ بُرْدَبَارِي وَ خُونَسَرْدِي (در برابر حوادث) فرزندان دوقلوبی هستند که از همت بلند متولد شده اند.» (۴) ج) ایمان به خدا و توجه به ذات پاک و صفات او و از جمله حلم خداوند در برابر عاصیان و طاغیان نیز می تواند سرچشمه دیگری برای این فضیلت اخلاقی باشد. پاورقی ۱. تحف العقول، صفحه ۱۹. ۲. شرح غررالحکم، جلد ۳، صفحه ۷۴۱، حدیث ۳۸۵۹. ۳. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۲. ۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۶۰. صفحه ۴۰۸ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «الْحِلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ يَسْتَضِيئُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جَوَارِهِ وَ لَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُوَيْدُ بِأَنْوَارِ اللَّهِ وَ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ حِلْمٌ چَرَاغِ پَر فِرْوَعِ الْهِي اسْتِ كِه دَارِنْدِه آن از آن بهره می گیرد، و به سوی جوار قرب خدا پیش می رود، و انسان نمی تواند حلیم باشد، مگر اینکه با انوار الهی و انوار معرفت و توحید تأیید گردد.» (۱) د) علم و عقل و آگاهی بر نتایج مثبت حلم و پیامدهای منفی خشم و غضب نیز عامل دیگری برای پیدایش این فضیلت اخلاقی در وجود انسان ها است، امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْحِلْمُ نَوْزٌ جَوْهَرُهُ الْعَقْلُ حِلْمٌ وَ بُرْدَبَارِي نُورِي اسْتِ كِه جَوْهَرِه آن عقل اسْت.» (۲) و در تعبیر دیگری می فرماید: «بُؤْفُورِ الْعَقْلِ يَتَوَفَّرُ الْحِلْمُ رَبًّا أَفْزَائِشِ عَقْلٌ بَر مِزَانِ حِلْمٍ وَ بُرْدَبَارِي نِيز أَفْزُودِه مِي شُود.» (۳) و نیز در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ رَبُّر تُو بَادِ بِه حِلْمٍ وَ بُرْدَبَارِي كِه مِیوه دَرخْتِ عِلْمِ اسْت.» (۴) ۳- موارد استثناء: با این که حلم از فضائل بسیار برجسته و از خواهی شایسته انسانی است، ولی مواردی پیش می آید که حلم در آنجا پسندیده نیست و این گونه استثنائات در سایر فضائل اخلاقی نیز ممکن است پیدا شود مثلا در مواردی که حلم و بردباری سبب جرأت و جسارت جاهلان متعصب می شود و بر فشار و فساد و عصیان خود می افزایند در اینجا حلم پسندیده نیست باید عکس العمل مناسبی نشان داده شود تا او سکوت کند. در مواردی که حلم و بردباری به زیان جامعه و یا مکتب و عقیده انسان تمام می شود در آنجا نیز حلم و سکوت غلط است. و نیز در مواردی که حلم نشانه ضعف و ذلت محسوب می شود حلم کار خوبی نیست و به گفته شاعر: اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است اشک کباب باعث طغیان آتش است پاورقی ۱. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۲، حدیث ۶۱. ۲. شرح غررالحکم، جلد ۱، صفحه ۳۱۱، حدیث ۱۱۸۵. ۳. همان، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، حدیث ۴۲۷۴. ۴. همان، جلد ۴، صفحه ۲۸۵، حدیث ۶۰۸۴. صفحه ۴۰۹

۱۵. عفو و انتقام

اشاره

یکی از بزرگترین فضائل اخلاقی که رسیدن به آن کار آسانی نیست، عفو و گذشت به هنگام قدرت و ترک انتقام جویی است. بسیاری از مردم کینه ها را در سینه های خود پنهان می کنند، و به طور دائم در انتظار روزی هستند که بر دشمن پیروز شوند، و

چندین برابر از او انتقام بگیرند، نه فقط بدی را به بدی پاسخ گویند، بلکه یک بدی را به چندین بدی پاسخ دهند، و از همه بدتر این که گاه به این صفت رذیله و بسیار زشت افتخار هم می کنند، و می گویند ما کسی هستیم که پس از پیروزی بر دشمن با او چنین و چنان کردیم. تاریخ جهان پر است از انتقام جویی های بی رحمانه سلاطین و امرا و قبائل و اقوام و ملت ها. عجب این که انتقام جویی ها به صورت زنجیره ای پیش می رود، فرضاً قبیله ای از قبیله ای دیگر یک نفر را به قتل می رساند، قبیله مقتول به هنگام قدرت ده نفر را می کشد، باز قبیله اول به هنگام قدرت پنجاه نفر را به قتل می رساند و حمام خون به راه می افتد. غارتها، هتک ناموس ها، قتل عام ها معمولاً زاییده همین خوی زشت حیوانی است. صفحه ۴۱۰ اما به عکس سیره انبیاء و اولیاء این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته ها را با آب عفو بشویند، و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند. آنها هرگز علاقه نداشتند خون را با خون بشویند (جز در موارد استثناء) و بدی را با بدی پاسخ گویند، بلکه سعی داشتند تا آنجا که مقدور است بدی ها را به خوبی پاسخ دهند، چرا که هدف آنها تربیت بوده نه انتقام، خاموش کردن آتش بوده نه برافروختن آتش های جدید. ولی به یقین این کار، کار همه کس نیست، کار افرادی است که در پرتو ایمان و تقوا تربیت شده اند و تسلط بر نفس داشتند، کار افراد با فضیلت و پر افتخار و انسان های شایسته است، و گرنه درنده خویان چیزی را جز انتقام به رسمیت نمی شناسند و به آن افتخار می کنند. آیات قرآن مجید و روایات اسلامی مملو است از بیان فضیلت عفو و نکوهش از روح انتقام جویی و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) گواه بسیار زنده و خوبی برای این معنی است که یک نمونه آن داستان فتح مکه و عفو عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دشمنان خونخوار و بسیار سرسخت است. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات عفو و انتقام را مورد بررسی قرار می دهیم (توجه داشته باشید که واژه انتقام در قرآن مجید به معنی بالا به کار نرفته و تنها به معنی مجازات الهی است و لذا در همه جا به خداوند نسبت داده شده است، و هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد. ۱- وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. (شوری - ۴۰) ۲- وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَيُعْطُوا وَيُضْفَوْا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (نور - ۲۲) صفحه ۴۱۱ ۳- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹) ۴- وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعِاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. (نحل - ۱۲۶) ۵- إِذْ دَفَعَ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ. (مؤمنون - ۹۶) ۶- وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ إِذْ دَفَعَ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حُظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت - ۳۴ و ۳۵) ۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبُ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (بقره - ۱۷۸) ۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدْوًا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ وَأَنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (تغابن - ۱۴) ۹- إِنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تَخَفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا. (نساء - ۱۴۹) ۱۰- وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. (مزمل - ۱۰)

ترجمه

۱- کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن، و هر کس عفو و اصلاح کند پاداش او با خدا است، خداوند ظالمان را دوست ندارد. ۲- آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است. صفحه ۴۱۲ ۳- و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید این کار برای شکیبایان بهتر است. ۴- با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت کن و از جاهلان روی

بگردان (و با آنان ستیزه مکن). هـ بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه توصیف می کنند آگاه‌تریم. عـ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند. ۷- ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است / آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت. ۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند از آنها بر حذر باشید و اگر عفو کنید و چشم پوشید و ببخشید (خدا شما را می بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است. ۹- اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی کنید و از بدیها گذشت نمائید خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است عفو و گذشت می کند). ۱۰- و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکبیا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری کن صفحه ۴۱۳

تفسیر و جمع بندی

قسمت اول

در نخستین آیه مورد بحث خداوند نخست اشاره به مسأله مقابله به مثل و مجازات در حق عقوبت می فرماید و آن را حق مؤمنین می شمرد (تا دشمن و افراد خطاکار خود را در امنیت نبینند) سپس اشاره به مسأله عفو و گذشت و ترک انتقام جویی می کند و می گوید کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است و خداوند ظالمان را دوست ندارد (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ). با توجه به این که سوره شوری از سوره هایی است که تمام آن در مکه نازل شده و می دانیم در آن زمان مؤمنان مورد تعرض وسیع و گسترده مخالفان قرار می گرفتند، قرآن در آیه ۳۹ این سوره به آنها دستور می دهد که در برابر ظلم تسلیم نشوند، و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند از دیگران یاری بطلبند و به کمک یکدیگر بشتابند، سپس در آیه ۴۰ به این حقیقت اشاره می کند که مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم قرار گرفتند در مقام انتقام جویی برآیید و از حد بگذرانید و خود نیز در صف ظالمان قرار گیرید، حتی اگر در آنجا که عفو آثار سویی ندارد عفو و اصلاح کنید بهتر است. در این که منظور از اصلاح که در این آیه به دنبال عفو آمده چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، بعضی اصلاح میان خود و خدا را ذکر کرده اند، و بعضی اصلاح میان مظلوم و ظالم تا این مسأله بار دیگر تکرار نگردد، و بعضی اصلاح خویشتن را از انتقام جویی و خشم و غضب و بعضی ترک قصاص را ذکر کرده اند. (۱) جمع میان این معانی در تفسیر کلی این آیه نیز بعید به نظر نمی رسد. و به هر حال آیه به روشنی این حقیقت را ثابت می کند که عفو و اصلاحی که به دنبال آن صورت می گیرد تا ریشه کینه ها برای همیشه کنده شود، و تعبیر «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (پاداش او بر خدا است) بدون این که اجر معینی حتی بهشت را تعیین کرده باشد نشان می دهد اجر و پاداش چنین کسی به قدری عظیم است که جز خدا نمی داند. پاورقی ۱. تفسیر المیزان و قرطبی و اثنی عشری و روح البیان و فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۴۱۴ در دومین آیه که ناظر به جریان افک یعنی تهمت می باشد که بعضی از منافقان به یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) زده بودند و از این طریق می خواستند حیثیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اسلام را زیر سؤال ببرند نازل شده نشان می دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب

است حتی گناهکاران و آلودگان، زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از صحابه بعد از داستان افک سوگند یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد، و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد، می فرماید: آنها که برتری (مالی) و وسعت زندگی دارند نباید سوگند یاد کنند که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع نمایند (وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعْيَةُ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ). سپس می افزاید باید عفو و گذشت نمایند آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد، (حال که چشم امید به رحمت خدا دارید شما هم به دیگران رحمت کنید) (وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ). و خداوند غفور و رحیم است (شما هم غفور و رحیم باشید) (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). نکته قابل توجه اینجا است که داستان افک جریان خطرناکی بود که اسلام و شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نشانه می گرفت، گروهی از منافقان بنیان گذار آن بودند، ولی جمعی از مؤمنان غافل نیز فریب خوردند و درگیر آن شدند، با این حال قرآن نسبت به این گروه فریب خورده غافل، توصیه به عفو و گذشت می کند، بنابراین در مسائل شخصی به طریق اولی باید عفو و گذشت کرد. در این که در میان «عفو» و «صفح» چه تفاوتی است، راغب در مفردات می گوید عفو گذشت است و صفح ترک ملامت است که مرحله ای بالاتر از گذشت می باشد. چرا که ممکن است انسان عفو کند ولی از ملامت خودداری ننماید. ولی با توجه به اینکه صفح به معنی روی برگرداندن است می تواند اشاره به این باشد که اصلاً خطای خطاکار را به کلی به دست فراموشی بسپارد، نه تنها ملامت نکند، بلکه هیچ تأثیری در ارتباط شما با او نداشته باشد. صفحه ۴۱۵ این نکته نیز شایان دقت است که این گروه قسم یاد کرده بودند که کمک های خود را از کسانی که درگیر ماجرای افک شدند قطع کنند، در عین حال قرآن می گوید قسم یاد نکنید یعنی قسم های شما نسبت به چنین اموری بی اثر و بیهوده است. زیرا هیچ قسمی نسبت به کار خیر پذیرفته نیست! سوّمین آیه خطاب به پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) است، خطابی که تکلیف دیگران را نیز روشن می سازد، می فرماید: «عفو را بگیر (با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر) و مردم را به کارهای نیک دستور ده، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه جویی مکن) (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ). این سه دستور که از سوی خداوند به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان یک رهبر بزرگ جامعه داده شده است همه بیانگر اهمیت عفو و گذشت است، در دستور اول توصیه به عفو می کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد، و در دستور سوم بی اعتنائی نسبت به مزاحمت های جاهلان را توصیه می کند که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت است. رهبران راستین و پویندگان راه حق همواره در مسیر خود به سوی خدا و اصلاح جامعه با افراد متعصب و جاهل و لجوج روبرو می شوند که انواع مزاحمت ها و هتک و توهین را نسبت به آنها روا می دارند، آیه فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن می گوید با آنها گلاویز نشوید و بهترین راه نادیده و نشنیده گرفتن کارهای آنها است، و تجربه نشان می دهد که این کار بهترین راه برای بیدار ساختن و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب آنها است. در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد: نمی دانم باید از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تُعْطَى مِنْ حَرَمِكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ» خداوند به تو دستور می دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی، و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی، و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت داشته باشی». (۱) صفحه ۴۱۶ در چهارمین آیه روی سخن را به همه مسلمانان کرده و به آنها چنین دستور می دهد اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که به شما تعدی شده بسنده کنید (نه بیشتر از آن) ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت نمایید) این کار برای شکیبایان بهتر است (وَ أَنْ عَاقِبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَا أَنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ). در روایات آمده است که این آیه در جنگ احد نازل شد، در آن هنگام که چشم پیامبر (صلی الله علیه و آله) به بدن رشید حمزه افتاد که در خاک و خون غلتیده بود و دشمن سنگدل سینه و پهلو او را شکافته و کبد (یا قلب) او را

بیرون کشیده بود و گوش و بینی او را نیز قطع کرده بود. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بسیار منقلب و ناراحت شد و بعد از حمد و سپاس الهی و شکایت به درگاه او فرمود: اگر من بر آنها غلبه یابم آنها را مُثله خواهم کرد» (و طبق روایت دیگری فرمود: با هفتاد نفر از آنها همین معامله می‌کنم). آیه فوق نازل شده، و دستور به عدم تعدی در مجازات داد و مسلمانان را دعوت به صبر (و عفو) نمود، بلافاصله پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: «أَصْبِرْ أَصْبِرْ خُذَا صَبْرَ مِی کُنْم، صَبْرَ مِی کُنْم». (۲) جالب این که در آیه بعد از این می‌فرماید: «وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ شُكِّيَابِي بِبِشَّةِ كُنْ وَشُكِّيَابِي تَوْجِرُ لِرَبِّكَ خُذَا وَتَوْفِيقُ بِرُورْدِ كَارِ نِيسْت». اشاره به این که در این لحظات دردناک که تمام وجود انسان به خاطر جنایات دشمن سنگدل نادان می‌سوزد، صبر و گذشت کار بسیار مشکلی است که جز به امدادهای الهی میسر نیست. البته اجازه ای که از ابتدای آیه در مورد مقابله به مثل استفاده می‌شود راجع به اصل کشتن قتل عمد است، ولی نسبت به مُثله که یک عمل غیر انسانی حتی مقابله به مثل نیز جایز نیست، و این مطلب صریحاً در روایات اسلامی آمده است که حتی سگ درنده را هم نمی‌توان مُثله کرد (۱) و اگر از روایت فوق جواز مُثله استفاده شد به وسیله روایات صریح تفسیر خواهد شد، که منظور، اصل قتل است نه مُثله کردن. جمعی نیز گفته‌اند که مسأله انتقام نابرابر و مُثله کردن آنها از سوی مسلمانان مطرح شده نه از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عمومیت خطاب آیه نیز مؤید همین معنی است که این تصمیم از سوی مسلمانان بود. پاورقی ۱. مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۵۱۲. ۲. تفسیر عیاشی و الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث. صفحه ۴۱۷ در پنجمین آیه باز روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده دستوری فراتر از عفو و گذشت می‌دهد و می‌فرماید: بدی را از راهی که بهتر است دفع کن، و پاسخ بدی را به نیکی ده، ما به آنچه آنها می‌گویند و توصیف می‌کنند آگاه تریم (ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السِّيئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ). در ششمین آیه نیز همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، می‌فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعْ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ). و در آیه ۲۲ سوره رعد نیز می‌خوانیم: هنگامی که اوصاف اولی‌الالباب و صاحبان اندیشه و فکر را شرح می‌دهد، می‌فرماید: یکی از اوصاف آنها این است که با حسنات، سیئات را از میان می‌برند (وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ). این تعبیر می‌تواند اشاره به این باشد که آنها خطاها و گناهان خویش را با حسنات و اعمال نیک جبران می‌کنند، و نیز می‌تواند اشاره به این باشد که آنها بدی دیگران را به بدی پاسخ نمی‌گویند، بلکه بدی را با نیکی تلافی می‌کنند، تا افراد خطاکار و گناه کار پیش وجدان خود شرم‌منده شوند و در کار خویش تجدیدنظر نمایند. پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷. صفحه ۴۱۸ این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که هر دو معنی در تفسیر آیه جمع باشد. (۱) از این سه آیه به خوبی استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) (و کسانی که پیرو راستین او بوده و هستند) مأموریت دارند از مرحله عفو و گذشت نیز فراتر بروند و بدی را با نیکی پاسخ دهند، کاری که تحمل آن برای هر کس میسر نیست، به همین دلیل در آیه بعد می‌فرماید: به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند و کسانی که بهره‌عظیمی از ایمان و تقوا دارند نمی‌رسند (وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقَاهَا إِلَّا ذُو حُظٍّ عَظِيمٍ). و راستی مقابله به ضد در برابر بدی‌ها کار سنگینی است که جز نیکان و پاکان توان آن را ندارند، آنها که بهره‌عظیمی از ایمان و تقوا و سهم‌وافری از فضایل اخلاقی دارند جالب این که در تاریخ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان بزرگ دین کراراً این موضوع به ثبوت رسیده است که گاهی سخت‌ترین دشمنان کینه‌توز بر اثر مقابله به ضد (نیکی در برابر بدی) به کلی منقلب شده و مبدل به دوستان صمیمی گشته‌اند، و این تجربه‌های فراوان نشان می‌دهد که تأثیر این عمل، ملموس و چشمگیر است.

قسمت دوم

در هفتمین آیه سخن از مسأله قصاص است که یکی از احکام مهم اجتماعی اسلام و ضامن حفظ خون‌ها می‌باشد و قرآن آن را مایه حیات جامعه می‌شمرد، در عین حال عفو و گذشت را برتر از آن می‌داند. می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید حکم

قصاص در مورد مقتولین بر شما نوشته شده» (یا ایها الذین آمنوا کتبت علیکم القصاص فی القتل). پاورقی ۱. به تفسیر المیزان، جلد ۱۶، ذیل آیه مورد بحث رجوع شود. صفحه ۴۱۹ تا آنجا که می فرماید: اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد، (و قصاص تبدیل به خونبها گردد) باید از طریق پسندیده ای (برای ادای بدهی خود) پیروی کند، و قاتل نیز به نیکی دیه را به او (ولی مقتول) پردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما (فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ آخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ). و در پایان آیه با آنهایی که بعد از عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه پشیمان می شوند و به خشونت باز می گردند و به هنگام قدرت قاتل را می کشند، اخطار شدید داده است و می فرماید: «هر کس بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت» (فَمَنْ اغْتَدَى بِغَيْدِ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ). زیرا بعد از عفو یا تبدیل قصاص به دیه، راه بازگشت به کلی مسدود می شود، و قصاص برای همیشه ساقط می گردد، و انتقام جویی از قاتل، قتل مجددی محسوب می شود که از هر نظر قابل تعقیب است. این آیه قاتلان را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، از یک طرف راه قصاص را گشوده تا کسی جرئت نکند دست به خون دیگری بیالاید، و از طرفی راه عفو را بسته تا جلو انتقام جوئی های خشن و خطرناک را بگیرد، و این نهایت حکمت و تدبیر در این مسأله مهم اجتماعی است. تعبیر به برادر در آیه فوق، نشان می دهد که حتی اگر در میان مسلمین قتلی صورت گیرد، باز رابطه برادری قطع نمی شود، و تا ضرورتی ایجاب نکند نباید به سراغ قصاص رفت، و این تعبیر دلیل بر این است که اسلام عفو و گذشت را بر قصاص ترجیح می دهد و با این تعبیر می خواهد حس محبت و دوستی را در اولیاء دم برانگیزد. (این مضمون از ابن عباس در روایتی نقل شده است). (۱) پاورقی ۱. تفسیر روح البیان، جلد اول، صفحه ۲۸۵. صفحه ۴۲۰ همچنین تعبیر به «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْكُمْ وَرَحْمَةٌ» نیز دلیل دیگری بر ترجیح عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه است. در هشتمین آیه خطاب به همه مؤمنان کرده و در مورد اختلافات و کشمکش های خانوادگی چنین می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند از آنها بر حذر باشید (یا ایها الذین آمنوا إن من أرواحکم و اولادکم عدواً لکم فاحذروهم). این عدوات ممکن است از طرق مختلفی اعمال گردد، در جنبه های معنوی مانند جلوگیری کردن از هجرت به مدینه در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا وصیت کردن به بعضی از اموال برای کارهای خیر یا در مسائل معنوی یا در مسائل مادی مانند مزاحمت های مختلفی که فرزندان ناهل و همسران پر توقع نسبت به پدر و شوهر انجام می دهند. ولی در ذیل آیه می افزاید: اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و گنهکار را ببخشید «خدا شما را می بخشد» زیرا خداوند بخشنده و مهربان است (وَإِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَعْفُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). بی شک اگر عفو و گذشت از محیط خانواده برچیده شود، و هر کس بخواهد در مزاحمت هایی که به حق او می شود، در مقام انتقام جویی برآید، محیط خانواده مبدل به جهنم سوزانی می شود که هیچ کس در آن امنیت ندارد، و به زودی خانواده ها از هم متلاشی می شوند. جالب توجه این که در این آیه خداوند نخست با صراحت دستور به عفو، و سپس صفا می دهد و در ذیل آیه به طور ضمنی دستور به غفران می دهد، زیرا می فرماید: آیا دوست ندارید که خداوند شما را ببخشد؟ یعنی شما هم غفران کنید تا مشمول غفران خدا قرار گیرید. صفحه ۴۲۱ حال باید دید فرق میان عفو و صفا و غفران چیست؟ (۱) به نظر می رسد که عفو مرحله نخستین است و به معنی گذشت و ترک انتقام و هر گونه عکس العمل می باشد، و صفا به معنی روی برگرداندن و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن است که این مرحله دوم می باشد، و غفران به معنی پوشانیدن آثار خطا و گناه است، که مردم هم آن را به فراموشی بسپارند، و این آخرین مرحله است و برترین مقامات انسان های با ایمان در برابر خطاهای دیگران است. در نهمین آیه، عفو و گذشت در کنار انجام اعمال خیر قرار گرفته و وعده عفو الهی در برابر آن داده شده است، می فرماید: «اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی سازید، و از بدی ها گذشت نمایید (مشمول عفو خدا خواهید شد) خداوند بخشنده و توانا است (و با این که قادر بر انتقام است - جز در موارد معینی - عفو و گذشت می کند. (إِنْ تَبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوا أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا)). بنابراین انسان نباید تصور کند انتقام گرفتن به هنگام قدرت و پیروزی افتخاری است، افتخار آن

است که انسان در این گونه موارد مالک اعصاب خویش باشد و تا آنجا که از عفو و گذشت سوء استفاده نمی شود، عفو و گذشت نماید. در دهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث باز روی سخن به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است (ولی منظور همه مسلمان ها می باشد) می فرماید: در برابر آنچه آنها (دشمنان) می گویند شکبیا باش، و به طرز شایسته ای از آنها کناره گیری کن (وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا). پاورقی ۱. توجه داشته باشید که ماده «غفران» همان گونه که در مورد خداوند گفته می شود در آیات متعددی درباره انسان نیز به کار رفته است مانند: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ (جائیه، آیه ۱۴) و مانند وَ إِذَا مَا غَضَبُواهُمْ يَغْفِرُونَ (شوری، آیه ۳۷). صفحه ۴۲۲ می دانیم که یکی از حربه های ناجوانمردانه مشرکان و دشمنان لجوج پیامبر (صلی الله علیه و آله) انواع هتک و توهین ها و دشنام ها و نسبت های ناروایی بود که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می دادند که قلب مبارک آن حضرت را سخت آزار می داد، ولی با این همه، خداوند به او دستور می دهد که در برابر آن شکیبایی کند و همه را نادیده بگیرد، و هجر جمیل نماید. منظور از «هجر جمیل» (دوری شایسته) به معنی هجران آمیخته با محبت و حسن خلق و دلسوزی و دعوت به سوی حق است، و این یکی از روش های تربیتی در برابر افراد لجوج و نادان می باشد، که اگر در برابر آنها بایستند بر لجاجت آنها افزوده می شود، لذا دستور داده شده است که در برابر هتاک و بدگویی آنها بی اعتنا بگذرد. بعضی تصور کرده اند که این دستور، قبل از نزول دستور جهاد است و آن را با نزول دستور جهاد منسوخ دانسته اند، در حالی که چنین نیست زیرا جهاد جایی دارد، و هجر جمیل جای دیگر. به هر حال این آیه، عفو و گذشت را مخصوصاً در برابر گروه خاصی که زبان آنها قید و بندی ندارد و بر اثر جهل و نادانی از گفتن هر کلام ناپسند و زشتی ابا ندارند توصیه می کند چرا که هجر جمیل بدون عفو حاصل نمی شود. به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه پیامی است به تمام منادیان راه حق و مبلغان اسلام (در هر زمان و مکان) که در برابر خشونت های جاهلان و بدگویی های متعصبان نادان، بر آشفته نشوند، و خونسردی را از دست ندهند و حسن اخلاق و مدارا را پیشه خود سازند. (۱) آیات فوق که مخاطبش گاه همه مسلمانان هستند، و گاه شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به عنوان رهبر مسلمین است به خوبی مقام والای عفو و گذشت را در برابر حوادث تلخ و ناملائمات روشن می سازد، و اساس و پایه کار مسلمین را در میان خود بر پایه عفو و گذشت می نهد، و حتی در مقابل دشمنان در آنجا که از عفو و گذشت سوء استفاده نشود به آن توصیه می کند. پاورقی ۱. مجمع البیان جلد ۱۰، صفحه ۳۷۹. صفحه ۴۲۳

عفو و انتقام در روایات اسلامی

مسأله فضیلت عفو و نکوهش انتقام در روایات اسلامی بازتاب وسیعی دارد، و تعبیرات بسیار تکان دهنده ای درباره آن دیده می شود از جمله: ۱- در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٌ مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَقَالَ مَنْ ذَا الَّذِي أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فَيَقَالُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَّ كَمَا مِثْلُهَا» (۱) در حدیث دیگری از همان بزرگوار می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند. (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در یکی از خطبه ها فرمود: «الْأَجْرُ كُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ، وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ هَذَا بِأَيِّ شَيْءٍ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حَرْمِكَ» (۲) در این حدیث شریف عالی ترین مراتب عفو که همان پاسخ دادن بدی با خوبی است در شاخه های مختلف بیان شده است و این مقام انبیاء و اولیاء و صلحای راستین است. ۳- امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «الْعَفْوُ تَأْجِجُ الْمَكَارِمِ عَفْوٌ وَ كَذِبٌ تَأْجِجُ الْمَكَارِمِ عَفْوٌ» (۳) می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است، و هم زینت، و بر بالاترین عضو بدن یعنی سر

گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه فضایل اخلاقی موقعیت خاصی را دارد. پاورقی ۱. همان، ذیل آیه ۴۰ سوره شوری. ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۷. ۳. شرح غررالحکم، جلد ۱، صفحه ۱۴۰ (حدیث ۵۲۰). صفحه ۴۲۴. ۴. در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «شَیْئَانِ لَا يُوزَنُ تَوَابُهُمَا الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ» دو چیز است به قدری ثواب آن زیاد است که به وزن نمی آید، عفو و عدالت. (۱) قرار گرفتن عفو در کنار عدالت علاوه بر این که اهمیت عفو را روشن می سازد، تعدیل این دو را با یکدیگر نشان می دهد، چرا که عدالت حق است و باعث نظم جامعه، ولی عفو یک فضیلت است که سبب برطرف شدن کینه ها و جوشش محبت ها می گردد. وانضمام این دو به یکدیگر هرگونه سوء استفاده را از بین می برد. ۵. در حدیث دیگری از همان بزرگوار بدترین مردم را چنین معرفی می کند می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُ عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ» بدترین مردم کسی است که از لغزش ها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند. (۲) ۶. در حدیثی می خوانیم که مرد (خطاکاری) را نزد مأمون حاضر کردند، او تصمیم داشت گردنش را بزنند، و امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) حاضر بود، مأمون عرض کرد: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ» شما در این باره چه می فرمایید: «فَقَالَ أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَزِيدُكَ بِحُسْنِ الْعَفْوِ إِلَّا عِزًّا فَعَفَى عَنْهُ» حضرت فرمود: من می گویم خداوند با حسن عفو جز عزت تو را نمی افزاید. مأمون این سخن را شنید و آن مرد را (که به احتمال قوی یک جرم سیاسی بر ضد مأمون داشت) بخشید (۳) ۷. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «قَلَّةٌ الْعَفْوِ أَقْبَحُ الْعُيُوبِ، وَالتَّسْرِعُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ أَكْثَمُ الذُّنُوبِ» کمی عفو و گذشت زشت ترین عیب ها است، و شتاب کردن به سوی انتقام بزرگترین گناهان است. (۴) ۸. همان حضرت در کلمات قصارش در نهج البلاغه فرموده است: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ» هنگامی که بر دشمن خود پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده. (۱) پاورقی ۱. همان مدرک، جلد ۴، صفحه ۱۸۴ (حدیث ۵۷۶۹). ۲. شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۵ (حدیث ۵۷۳۵). ۳. بحارالانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۰. ۴. شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۵۰۵، حدیث ۶۷۶۶. صفحه ۴۲۵ همین معنی به صورت های دیگری وارد شده از جمله می فرماید: «الْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ» عفو زکات پیروزی است. (۲) ۹. در حدیثی از امام ابوالحسن (حضرت رضا یا حضرت هادی علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: «مَا التَّقَتَ فِتَانٍ قَطُّ إِلَّا نَصَرَ اللَّهُ أَعْظَمَهُمَا عَفْوًا» دو گروه در میدان نبرد در برابر هم قرار نگرفتند مگر این که خداوند گروهی را که عفو بیشتری دارند پیروز کرد. (۳) ۱۰. این بحث را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می دهیم فرمود: «دَعِ الْإِنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَعْمَالِ الْمُفْتَدِرِ» انتقام جویی را رها کن که از بدترین کارهای افراد قدرتمند است. (۴) از مجموع این احادیث اهمیت فوق العاده عفو و گذشت و زشتی کینه توزی و انتقام روشن می شود و باید توجه داشت که احادیث بسیار فزونتر است از آنچه در اینجا نوشتیم.

اقسام عفو

فضیلت عفو و گذشت و ترک انتقام جوئی به عنوان یک اصل از نظر شرع و عقل و کتاب و سنت جای تردید نیست اما این بدان معنا نیست که استثنائی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش می آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می شود به یقین هیچکس عفو و گذشت را در این گونه موارد عفو و گذشت نمی شمرد بلکه برای حفظ نظم جامعه و نهی از منکر و پیش گیری از تکرار جرم باید از عفو صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت. دستور قرآن مجید در مورد مقابله به مثل در آیه ۱۹۴ سوره بقره ممکن است اشاره به همین معنی باشد آنجا که می فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» کسی که بر شما تعدی کند همانند آن بر او تعدی کنید» (در واقع مقابله به مثل، تعدی نیست، بلکه مجازات عادلانه است) پاورقی ۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱. ۲. همان مدرک، حدیث ۲۱۱. ۳. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۴، حدیث ۶۵. ۴. شرح غررالحکم، جلد ۴، صفحه ۲۰، (حدیث ۵۱۳۹) صفحه ۴۲۶ البته این احتمال نیز وجود دارد که آیه در مقام بیان جواز قصاص و

مجازات عادلانه بوده باشد (و به اصطلاح، امر در مقام توهم حذر است و دلیل بر وجوب یا استحباب نیست). به هر حال عفو و مجازات هر کدام جای ویژه‌ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام و مقابله به مثل دارد، و اگر راه عفو را پیش می‌گیرد، از موضع ضعف نیست، این گونه عفو مفید و سازنده است، هم برای مظلومی که پیروز شده زیرا سبب صفای دل و تسلط او بر هوای نفس می‌شود، و هم برای ظالمی که مغلوب گشته زیرا او را به اصلاح خویشان و می‌دارد. در احادیث اسلامی نیز به این استثناء اشاره شده، اشاراتی بر معنی و لطیف از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ إِصْلَاحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ عَفْوٌ وَ گزشت افراد لیم و پست را فاسد می‌کند، به همان اندازه که افراد با شخصیت را اصلاح می‌نماید». (۱) در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم: «الْعَفْوُ عَنِ الْمُقْرِ لَاعَنِ الْمُصْرَّ عَفْوٌ» دربارہ کسی است که اعتراف و اقرار به گناه خود داشته باشد نه در مورد کسی که بر گناه اصرار دارد». (۲) و نیز در حدیث دیگری از همان امام همام آمده است که فرمود: «جَازٍ بِالْحَسَنَةِ وَ تَجَاوُزُ عَنِ السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ تَلَمَّأَ فِي الدِّينِ أَوْ وَهَنًا فِي سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ نِيكِي هَا رَا بَه نِيكِي پاداش بده، و از بدی‌ها صرف نظر کن مادام که لطمه‌ای بر دین یا سستی بر حکومت اسلامی وارد نمی‌کند». (۳) (در این گونه موارد باید به سراغ مجازات عادلانه رفت). پاورقی ۱. کنزالفوائد، جلد ۲، صفحه ۱۸۲، - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۲۴. ۲. همان، حدیث ۷۸۳، و همان، صفحه ۳۳۰، حدیث ۷۸۳. ۳. غررالحکم، حدیث ۴۷۸۸. صفحه ۴۲۷ در حدیثی نیز از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) در تأیید همین سخن آمده است که فرمود: «حَقُّ مَنْ أَسَأَكَ أَنْ تَعْفُو عَنْهُ، وَ أَنْ عَلِمْتَ أَنَّ الْعَفْوَ عَنْهُ يُضَرُّ إِنْ تَصَرَّفْتَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَمَنْ ائْتَصَرَ بِغَدِّ ظُلْمٍ فَأَوْلِيكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ حَقُّ كَسِي كَه بَه تَو بَدِي كَرَدَه این است که او را عفو کنی ولی اگر می‌دانی عفو او سبب زیان می‌شود می‌توانی انتقام‌گیری خداوند متعال می‌فرماید کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد (و به مجازات ظالم پردازد) ایرادی بر او نیست». (۱) ولی نباید وجود این گونه استثنائها سبب سوء استفاده گردد و هر کس به بهانه اینکه عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت بدکاران و خاطیان است به انتقام جویی پردازد، بلکه باید از روی خلوص و عدم تعصب موارد استثنای از اصل عفو و گذشت را با دقت شناخت و طبق آن عمل کرد. این نکته نیز شایان توجه است که عفو و گذشت از اجرای حدود و تعزیرات شرعیه جز در مواردی که در روایات منصوص است جایز نیست، چرا که اجرای حد و تعزیر در جای خود از واجبات است. ۳- آثار عفو و ثمرات و انگیزه‌های آن عفو و گذشت با توجه به اشاراتی که در آیات و روایات گذشته بود، آثار بسیار مطلوب و جالب و شگفت‌انگیزی دارد که به طور خلاصه می‌توان چنین گفت: ۱- عفو و گذشت گاه دشمنان سرسخت را به دوستان صمیمی مبدل می‌سازد به خصوص زمانی که توام با نیکی و مقابله به ضد (یعنی خوبی در مقابل بدی بوده باشد) که در آیه ۳۴ سوره فصلت به آن اشاره شده است. ۲- عفو و گذشت سبب بقاء حکومتها و دوام قدرت است چرا که از دشمنیها و مخالفتها می‌کاهد و بر دوستان و طرفداران می‌افزاید. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «عَفْوُ الْمُلُوكِ بَقَاءُ الْمُلْكِ عَفْوُ پادشاهان سبب بقاء حکومت است». (۲) پاورقی ۱. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۰۱۵، حدیث ۱۳۲۲۵. ۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۸. صفحه ۴۲۸ ۳- عفو و گذشت سبب عزت و آبرو می‌گردد، چرا که در نظر مردم نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقامجویی نشانه کوتاه فکری و عدم تسلط بر نفس می‌باشد، در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ إِلَّا عِزًّا رُبَّ شَمَا بَاد بَه عَفْوٌ وَ گزشت، چرا که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی‌افزاید». (۱) ۴- عفو و گذشت جلو تسلسل ناهنجاری‌ها و کینه‌ورزی‌ها و خشونت و جنایت را می‌گیرد، و در واقع نقطه پایانی بر آنها می‌گذارد، زیرا انتقام جویی از یک طرف سبب برافروخته شدن آتش کینه در دل طرف دیگر می‌شود، و او را به انتقامی خشن تر و او می‌دارد، و آن انتقام خشن تر سبب خشونت بیشتری از طرف دیگر می‌شود، و گاه به جنگی تمام عیار در میان دو طایفه یا دو قبیله بزرگ منجر می‌گردد که خون‌های زیادی در آن ریخته می‌شود، و اموال و ثروت‌ها بر باد می‌رود. در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «تَعَاوَا تَسْقُطُ الصَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ نِيكِي دِي كَر رَا عَفْوٌ كَنِي كَه

دشمنی‌ها و کینه‌ها را از میان می‌برد». (۲) هـ عفو سبب سلامت روح و آرامش جان و در نتیجه سبب طول عمر است، همان گونه که در حدیث دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ كَثُرَ عَفْوُهُ مُدَّ فِي عُمُرِهِ؛ کسی که عفویش افزون گردد، عمرش طولانی می‌شود». (۳) البته آنچه در بالا گفته شد آثار و برکات اجتماعی عفو و گذشت است، و اما نتایج معنوی و پاداش‌های اخروی آن، بیش از این‌ها است، همین اندازه کافی است که بدانیم در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که: «العفو مع القدرة جُئَهُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ عفو و گذشت به هنگام قدرت سپری است، در برابر عذاب الهی». (۴) و اما انگیزه‌های انتقام‌جویی نیز فراوان است از جمله تنگ‌نظری، کوتاه‌بینی، عدم آینده‌نگری، حسد، کینه‌توزی، ضعف نفس، هواپرستی، و بسیاری از خوی‌های زشت دیگر، که هر کدام به تنهایی یا به ضمیمه دیگری، آتش انتقام‌جویی را در دل انسان‌ها بر می‌افروزد، و مردم را به جان هم می‌اندازد، نظام اجتماعی را به هم می‌ریزد، و گاه باعث ضایع شدن اموال و نفوس و از میان رفتن قدرت جامعه‌ها و کشورها می‌گردد. پاورقی ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۸. ۲. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۳۷۳، حدیث ۷۰۰۴. ۳. میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۳۱۸۴. ۴. غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، حدیث ۱۵۴۷. صفحه ۴۲۹ طرق درمان انتقام‌جویی و کسب فضیلت عفو بهترین راه برای درمان صفت رذیله انتقام‌جویی و صعود به اوج فضیلت عفو و گذشت در درجه اول، تفکر درباره پیامدهای هر کدام از این دو صفت است، هنگامی که انسان ببیند عفو و گذشت چه برکاتی در دنیا و آخرت دارد و چگونه سبب قدرت و آبرو و عظمت نزد خلق و خالق می‌شود، و انسان را از بسیاری از مشکلات زندگی و دردسرهای فراوان می‌رهاند و به او محبوبیت در نزد مردم و خدا می‌دهد در حالی که انتقام‌جویی گاه شیرازه زندگی او را به هم می‌ریزد، و جان و مال و آبروی او را با انواع خطرات مواجه می‌کند به یقین عفو و گذشت را بر انتقام‌جویی ترجیح خواهد داد، و کم‌کم این مسأله به صورت خلق و خو و ملکه اخلاقی در می‌آید. از سوی دیگر هنگامی که ریشه‌های انتقام‌جویی را که در بالا اشاره شد بشناسد و به درمان یک‌یک آنها پردازد، با از میان رفتن علت، معلول نیز از میان خواهد رفت، و کینه‌توزی و انتقام‌جویی جای خود را به دوستی و محبت و عفو و گذشت خواهد سپرد. به این ترتیب به پایان بحث درباره فضیلت عفو و گذشت و رذیله انتقام‌جویی می‌رسیم هر چند هنوز مسایل ناگفته در اینجا کم نیست. صفحه ۴۳۰ صفحه ۴۳۱

۱۶. غیرت و بی‌غیرتی

اشاره

از واژه‌هایی که در روایات اسلامی به عنوان بیان یک فضیلت مهم اخلاقی آمده است غیرت است که در اصل به معنی دفاع شدید از عرض و ناموس یا مال و مملکت و دین و آیین است، مخصوصاً این واژه در مواردی به کار می‌رود که چیزی حق اختصاصی شخص یا گروهی است، و دیگران می‌خواهند حریم آن را بشکنند، و صاحب آن به دفاع شدید برمی‌خیزد. به هر حال این وصف اگر به صورت معتدل در انسان باشد، فضیلتی بزرگ است. چه فضیلتی از این بالاتر که انسان را اجازه ندهد بیگانه‌ای به حریم ناموس یا کشور یا دین و آیین او هجوم برد، بلکه در مقابل او بایستد، و تا سر حد جان دفاع کند. متأسفانه در دنیای امروز که ارزش‌های اخلاقی کمرنگ شده و انحرافات اخلاقی خانواده‌هایی را فرا گرفته، مخصوصاً در غرب ارتباط زنان و مردان با افراد بیگانه عیب شمرده نمی‌شود، این واژه تدریجاً به فراموشی سپرده می‌شود و گاه در نظر بعضی، ضد ارزش و ناشی از تعصب کور قلمداد می‌شود، و این یک فاجعه عظیم است در حالی که بدون غیرت، حمایت و دفاع قوی از ارزش‌ها و افتخارات امکان‌پذیر نیست. صفحه ۴۳۲ با این اشاره به قرآن مجید بر می‌گردیم و از آیات قرآن در این مسأله مهم الهام می‌گیریم. ۱- لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَ الْأَمْرُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَ الْمَرْجُوعُونَ فِي الْمَدِينَةِ لِنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَ

قَتَلُوا تَقْتِيلًا - سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا. (احزاب - ۶۰ تا ۶۲) ۲- قَالَ رَبِّ السَّعِيرُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ. (يوسف - ۳۳) ۳- ... وَلَا يَصْرَبُنَّ بَارِئِينَ لِيُغْلِبَنَّ لِلْغَلَمِ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ. (نور - ۳۱)

ترجمه

۱- اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بردارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند! - و از همه جا طرد می شوند و هر جا یافت شوند گرفتار خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید! - این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت! ۲- (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود. ۳- ... و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). صفحه ۴۳۳

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند سه گروه را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد منافقان و بیماردلان (اراذل و اوباش هوسباز) و شایعه پراکنان که اگر دست از کارهای خود یعنی مزاحمت نوامیس مردم و تضعیف روحیه مسلمین و نشر شایعات دروغین درباره زنان پاکدامن بردارند به شدیدترین مجازات گرفتار خواهند شد، می فرماید: «اگر منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری است و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود نکشند تو را بر ضد آنها می شورانیم، سپس نمی توانند جز مدت کوتاهی در این شهر در کنار تو باشند - و از همه جا طرد می شوند - و هر جا یافت شوند دستگیر خواهند شد و به قتل می رسند (لَنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُحْذَرُوا وَقَتِلُوا تَقْتِيلًا). این غیرت الهیه که سبب دفاع شدید از عرض و نوامیس و کیان مسلمین شده است سرمشقی برای همه در مسأله غیرت دینی و ناموسی است و نشان می دهد که در برابر اراذل و اوباش و منافقان کوردل و بیماردلان نباید بی تفاوت یا خونسرد باشند. این تعبیر با آنچه از فعل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در تاریخ نقل شده که در این گونه موارد سخت گیر بود و با متخلفان برخورد شدید می کرد، نشان می دهد که این مسأله به عنوان یک فضیلت اخلاقی و وظیفه اجتماعی پذیرفته شده است. تعبیرات سه گانه در آیه بالا (مُنَافِقُونَ، الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ) ممکن است همه اشاره به گروه معینی باشد که با انواع کارهای خلاف به تضعیف مسلمین می پرداختند، ولی ظاهر آیه، و پاره ای از شأن نزول ها نشان می دهد که اشاره به سه گروه مختلف است: منافقان با پخش شایعاتی درباره غزوات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه سعی داشتند روحیه مسلمانان را تضعیف کنند، و گروهی از اراذل و اوباش با ایجاد مزاحمت در مورد زنان مسلمان اسباب ناراحتی آنها را فراهم می کردند و گروه دیگری با پخش شایعات درباره زنان با ایمان، آنها را سخت آزار می دادند، آیه فوق هر سه گروه را تهدید به مجازات شدید تبعید و قتل می کند. صفحه ۴۳۴ تعبیر به «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در آیات قرآن در معانی مختلف به کار رفته، گاه اشاره به نفاق است، مانند آنچه در آیه ۱۰ سوره بقره آمده است (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا) و گاه در مورد کسانی که هوس های سرکش جنسی دارند به کار رفته، چنان که در آیه ۳۲ همین سوره به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده شده که به هنگام صحبت کردن با نامحرمان، به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیماردلان در آنها طمع کنند (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ). جالب توجه این که قرآن در ادامه همین آیات (آیه ۶۰ و ۶۱) می افزاید: این سنت خداوند در اقوام پیشین است (و منحصر

به امت اسلام نیست) و برای سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت. این تعبیر نشان می‌دهد که حکم بالا یک حکم عام در تمام ادیان الهی بوده، و سنتی است تغییرناپذیر که باید در برابر مزاحمین و منافقین و شایعه پراکنان برخورد قاطعانه کرد (البته با حفظ تمام موازین شرعی و منطقی) و مفهوم غیرت همین است. در دومین آیه به نمونه غیرت دینی یکی از بزرگترین پیامبران الهی یعنی حضرت یوسف (علیه السلام) برخورد می‌کنیم هنگامی که از سوی زنان هوسباز مصر مخصوصاً ذلیخا مورد تهاجم قرار گرفت و از او خواستند تسلیم خواسته‌های نامشروع ذلیخا یا تسلیم خواسته‌های نامشروع خودشان شود یوسف که در سن جوانی و در برابر طوفان شهوات قرار داشت به شدت مقاومت کرد تا آنجا که زندان را با همه رنجهایش بر تسلیم در برابر خواسته‌های آنها ترجیح داد و به درگاه پروردگار چنین عرضه داشت «پروردگار من! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من برنگردانی قلب من به آنها مایل می‌شود و از جاهلان خواهم بود (قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَتْصِيرُفُ عَنِّي كَيْدُهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ)» این تعبیر هم از مقام عفت و عصمت یوسف حکایت می‌کند و هم از غیرت و پارسائی او و هنگامی که این روحیه پاک را مقایسه با عدم غیرت عزیز مصر مقایسه می‌کنیم که وقتی ناپاکی همسرش ذلیخا بر او ثابت شد تنها به این جمله قناعت کرد! «يُوسُفُ أَعْرَضَ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ» یوسف! از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز استغفار کن که از خطاکاران بودی» (یوسف - ۲۹) فرق میان این دو روشن می‌شود واضح است منظور یوسف این نبود که از خداوند طلب زندان کند بلکه هدف این بود که اگر او را در میان زندان و عمل نامشروع مخیر کنند (همان گونه که ساختند) زندان را ترجیح می‌دهد. صفحه ۴۳۵ در سومین آیه مورد بحث خداوند دستوری به زنان مؤمنه می‌دهد که علاوه بر حفظ حجاب «هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانش پیدا شود و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد!» (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ). در این آیه نیز عفت و غیرت به هم آمیخته شده تا آنجا که به زنان اجازه نمی‌دهد پا را بر زمین بکوبند و صدای خلخال را ظاهر کنند (۱) و همان گونه که در بالا- اشاره کردیم اسلام به زنان پیامبر (به عنوان الگو و سرمشق) دستور می‌دهد که هنگام سخن گفتن با بیگانگان سخنان خود را با آهنگی هوس انگیز ادا نکنند که سبب تحریک هوسبازان گردد اینها همه دستوراتی است که هم تأکید در رعایت نهایت عفت را دارد و هم رعایت غیرت. پاورقی ۱. خلخال طوق باریکی از نقره یا طلا بوده که دارای حلقه‌ها یا زنگهای کوچکی بوده که اگر محکم راه می‌رفتند صدای لاده و زندهای عرب بعنوان یک زینت آن را به ساق پا می‌کردند و بعضی می‌گویند فلسفه اصلی آن بوده که زنان بیابان گرد عرب که معمولاً پاهایشان برهنه بوده است آن را به پا می‌کردند تا حشرات موزی صدای آن را بشنوند و دور شوند سپس به صورت یک زینت در آمده است. صفحه ۴۳۶

غیرت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت بسیار زیادی به مسأله غیرت به عنوان یک فضیلت داده شده و حتی از خداوند به عنوان غیور (کسی که بسیار غیرت دارد) یاد شده است از جمله: ۱- امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كَيْدَ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا» خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم فرموده است. (۱) ۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم: «إِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مُنْكَوسُ الْقَلْبِ» اگر انسانی غیرت نداشته باشد قلب و فکرش وارونه است. (۲) به گفته علامه مجلسی منظور از قلب وارونه در اینجا این است که همانند ظرف وارونه است که چیزی در آن جای نمی‌گیرد، قلب افراد فاقد غیرت نیز تهی از صفات و اخلاق برجسته انسانی است. (۳) این تعبیر نشان می‌دهد که صفت غیرت رابطه نزدیکی با سایر اوصاف برجسته انسانی دارد. ۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أَبِي غَيُورًا وَ أَنَا أَعْيُرُ مِنْهُ وَ أَرْعَمُ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ لَا يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» پدرم ابراهیم مرد

غیوری بود و من از او غیورترم. خداوند بینی مؤمنانی را که غیرت ندارند به خاک بمالد». (۱) پاورقی ۱. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۵۳۵، باب الغیره، حدیث ۱. ۲. همان، صفحه ۵۳۶، حدیث ۲. ۳. مرآت العقول، ذیل حدیث مورد بحث. صفحه ۴۳۷-۴. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «إِنِّي لَغَيُورٌ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَعْيُورٌ مِنِّي وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مِنْ عِبَادَةِ الْغَيُورِ مَنْ غَيُورَمُ وَخَدَاوَنَدُ مِنْ غَيُورَتِهِ اسْتِ، وَخَدَاوَنَدُ بَنَدِ كَانِ غَيُورِشَ رَا دُوسْتِ دَارِدُ». (۲) ۵. در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «إِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْإِيمَانِ غَيْرَتِ زِ اِيْمَانِ اسْتِ». (چرا که ایمان انسان را دعوت به حفظ دین و آیین و کشور و ناموس خود می کند، و آن کس که از اینها دفاع نکند و غیرت نداشته باشد با ایمان نیست). (۳) ۶. در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ... وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدَرِ أَنْفَتِهِ وَعَفَّتُهُ عَلَى قَدَرِ غَيْرَتِهِ» ارزش انسان به اندازه همت او است، و شجاعت او به اندازه عزت نفس و بی اعتنائیش (نسبت به ارزشهای مادی) است، و عفت او به اندازه غیرت او است». (۴) ۷. در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند (چون اسیران خطرناکی بودند) حضرت دستور قتل آنها را داد، جز یکی از آنها را که آزاد فرمود، او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد، چرا مرا آزاد فرمودی، فرمود جبرئیل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش تو را دوست دارند «الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ وَالسَّخَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَصِدْقُ اللَّسَانِ وَالشَّجَاعَةُ غَيْرَتِ شَدِيدِ نَسَبِ بَهِ خَانُوَادِهِ، وَسَخَاوَتِ وَحَسَنِ خَلْقِ وَرَاسْتِگُوِيِي وَشَجَاعَتِ، هِنْگَامِي كِه اَن مَرْد اَن سَخَن رَا شَنِيد، اسْلَام اُورْد وَ جَزْءِ مَسْلَمَانَانِ بَر جَسْتِه شُد، وَ دَر يَكِي اَز غَزْوَاتِ كِه بَا پِيَامْبَر (صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بُوْد بَهِ دَر جِه شَهَادَتِ نَائِلِ گَشْت». (۵) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۴۸، حدیث ۳۳۳. ۲. کنز العمال، حدیث ۷۰۷۶، (جلد ۳، صفحه ۳۸۷). ۳. همان، صفحه ۳۸۵، حدیث ۷۰۶۵. ۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۷. ۵. وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۰۹ (باب ۷۷ حدیث ۱۰). ۶. در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که ضمن نکوهش از بعضی مردم عراق که زنانشان در بیرون منزل به صورت زننده ای با مردان اختلاط داشتند فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يُغَارُ خُذَا لَعْنَتِ كَنْد كُوسِي رَا كِه غَيْرَتِ نَادَرْد». (۱)

تعريف اقسام غيرت

همان گونه که در بالا آوردیم غیرت صفتی است که انسان را وادار به دفاع شدید از دین و آیین و ناموس و کشور خود می کند، و اصولاً هرگونه دفاع شدید از ارزش ها نوعی غیرتمندی است. گرچه این واژه غالباً درباره غیرت ناموسی به کار می رود ولی مفهوم آن وسیع و گسترده است. البته این صفت مانند صفات برجسته دیگر اگر به راه افراط کشیده شود مبدل به ضد می شود، و خلق نکوهیده ای است، و آن در صورتی است که به شکل دفاع غیر منطقی و آمیخته با وسواس درآید. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ الْغَيْرَةُ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ مِنْهَا مَا يَكْرَهُ اللَّهُ فَأَمَّا مَا يُحِبُّ فَالْغَيْرَةُ فِي الرَّيِّيَّةِ وَ أَمَّا يَكْرَهُ فَالْغَيْرَةُ فِي غَيْرِ الرَّيِّيَّةِ» نوعی از غیرت است که خداوند آن را دوست دارد، و نوعی خدا آن را دوست ندارد، اما غیرتی که خدا آن را دوست دارد، غیرتی است که در موارد مشکوک (که قرائنی بر آلودگی ها وجود دارد) می باشد، و اما آنچه را خدا نمی پسندد، غیرتی است که در غیر این موارد باشد (یعنی انسان مثلاً همسر خود را با ظن و گمان بی اساس متهم سازد، و نسبت به پاکدامنی او گرفتار وسواس گردد که این صفت بسیار زشت و خطرناک و سبب تشویق افراد پاکدامن به فساد می شود). (۲) در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم در یکی از نامه ها به فرزند گرامیش امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: «وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَجْرِيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ» از غیرت در غیر موردش پرهیز چرا که این گونه غیرت ها (ی افراطی انحرافی و آمیخته با وسواس) سبب می شود که افراد صحیح و درستکار از آنان، گرفتار آلودگی و بیماری شوند و افراد بی گناه در معرض تهمت قرار گیرند». (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه

۱۱۵، حدیث ۲.۷. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۳۸۵، حدیث ۷۰۶۷. صفحه ۴۳۹ حقیقت این است که افراط در همه چیز مذموم است به خصوص در امثال غیرت چرا که افراط در آن، سبب می شود که انسان نسبت به نزدیک ترین محارم خود سوء ظن پیدا کند، و آنها را با کنجکاوای های بی مورد و حرکات مشکوک و سخنان بی اساس مورد اتهام قرار دهد، و ای بسا همین امر سبب شود که آنها را در دامن فساد بیندازد و به هر حال این گونه غیرت ها و سوء ظن ها در شرع اسلام حرام است و باید جداً از آن پرهیز کرد. از اخبار مربوط به جاهلیت چنین بر می آید که یکی از علل کشتن دختران و زنده به گور کردن نوزادان دختر یا عامل اصلی آن نوعی غیرت انحرافی و بی منطق بود که می گفتند ممکن است این ها بزرگ شوند و در جنگ های قبیله‌ای اسیر چنگال دشمنان گردند، و نوامیس ما به دست جوانان دشمن بیفتد، چه بهتر که ما آنها را نابود کنیم، و نوامیس خود را حفظ نماییم.

آثار غیرت در زندگی انسان ها

غیرت به صورت صحیح و معتدل و مثبت یک نیروی دفاعی عظیم است که به کمک آن می توان بر دشمنان و مخالفان پیروز شد، چرا که این نیروی باطنی هنگامی که جان و مال و ناموس و دین و ایمان یا استقلال یک کشور در معرض تهدید قرار می گیرد بسیج می شوند، و تمام نیروهای ذخیره وجود انسان را به حرکت در می آورد، و گاه یک انسان غیور در تحت تأثیر عامل غیرت، نیرویی به اندازه ده انسان پیدا می کند و تا حد ایثار و فداکاری، ایستادگی و پایداری نشان می دهد، به همین دلیل، غیرت یکی از اسباب عزت و سربلندی و اقتدار است. پاورقی ۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱. صفحه ۴۴۰ افراد آلوده و منحرف هنگامی که خود را در برابر یک انسان غیرتمند ببینند به زودی مقاومت خود را از دست می دهند و عقب نشینی می کنند و این یکی دیگر از برکات غیرت است. غیرت سبب می شود که حریم ارزش های والای یک جامعه نشکند و پاک و محفوظ بماند. غیرت سبب امنیت جامعه و از میان رفتن مظاهر فساد و فحشاء است در حالی که بی غیرتی هم امنیت را در هم می شکند، و هم ارزش ها را به باد می دهد و هم صحنه جامعه را به صحنه فساد و آلودگی ها مبدل می سازد. هنگامی که حضرت لوط (علیه السلام) صحنه آلوده شهر آن قوم گنهکار را دید که حتی تصمیم دارند مزاحم میهمانان او شوند (میهمانان حضرت لوط فرشتگان الهی بودند که به صورت جوانانی زیبا بر او وارد شدند، و او که از وضع آنها خیر نداشت و آلودگی محیط را می دانست سخت در وحشت و ناراحتی فرو رفت، و هنگامی که قوم آلوده و منحرف از وجود این مهمانان با خبر شدند به سراغ خانه او آمدند، و لوط (علیه السلام) هر قدر آنها را نصیحت کرد اثر نگذاشت حتی حاضر شدند دختران خود را به عقد آنان (که توبه کنند و ایمان آورند) در آورند، آنها این ایثار بزرگ را نیز نپذیرفتند و در خواسته های انحرافی خود، پافشاری داشتند، لوط (علیه السلام) به آنها گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» از خدا بترسید و آبروی مرا نبرید و با قصد سوء نسبت به میهمانانم مرا رسوا مسازید، آیا یک انسان عاقل و شایسته و با غیرت در میان شما وجود ندارد (که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟). ولی هنگامی که این سخنان در آنها اثر نکرد، فرشتگان الهی خود را به او معرفی کردند، و گفتند نگران نباش، به زودی عذاب الهی آنها را درهم می کوبد، و طومار زندگانشان را در هم می پیچد، و چنین شد. صفحه ۴۴۱ این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم که فرمود: «إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خَلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ أَنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبَعِهِ ذَلِكَ مَعَاشِرَةٌ جَمِيلَةٌ، وَ سَمِعَةٌ بِتَقْدِيرٍ، وَ غَيْرَةٌ بِتَحْصِينِ الْإِنْسَانِ فِي مَنْزِلِهِ وَ فِي بَرَابَرِ خَانُوادِهِ اش نیاز به سه صفت دارد که اگر در طبیعت او وجود نداشته باشد باید آن را به زحمت برای خود فراهم سازد، معاشرت زیبا و توسعه آمیخته با اندازه و حساب، و غیرت آمیخته با حفظ و نگهداری از آلودگی ها.» (۱) پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۶. صفحه ۴۴۲ صفحه ۴۴۳

اشاره

علمای اخلاق بحثی تحت عنوان مخالطه و عزلت در کتاب های اخلاقی آورده اند، و گاه اختلاف کرده اند که آیا مخالطه (اجتماع گرای) افضل است، یا عزلت؟ (انزواطلبی) بعضی تمایل به افضل بودن مخالطه داشته اند، و بعضی به انزواطلبی، و گاهی نیز آن را تابع شرایط مختلف دانسته اند که در پاره ای از شرایط اولی مطلوب است و در پاره ای از شرایط دومی. ولی محققان - مخصوصاً محققان عصر ما - با الهام گرفتن از کتاب و سنت و دلیل عقل اصل زندگی انسان را به اجتماع گرای می دانند، و معتقدند انسان موجودی است اجتماعی، و تنها در سایه اجتماع می تواند به اهداف والای خود دست یابد، مشکلات خود را آسان تر مرتفع کند، و به سعادت مطلوب سریع تر برسد. آنها معتقدند گوشه گیری و انزواطلبی نه با فطرت انسان سازگار است و نه با روح تعلیمات اسلام، بلکه اجتماع گرای، روح تمام تعلیمات اسلام است از عبادات به صورت دسته جمعی انجام می شود گرفته تا مسائل مربوط به حقوق بشر و حکومت اسلامی، و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احقاق حقوق و تعاون در برّ و تقوا و مانند آن. صفحه ۴۴۴ اسلام دست خدا را با جماعت می داند (يُدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ) و جدا شدن از صفوف مسلمین را سبب نفوذ شیطان شمرده و می فرماید: گوسفندان تک رو از گله طعمه گرگند (وَالشَّاذُّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ). (۱) با این اشاره به قرآن باز می گردیم و نمودهایی از آیات را در این زمینه مورد بررسی قرار می دهیم. ۱- وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران - ۱۰۳) ۲- وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَائَتْ مَصِيرًا. (نساء - ۱۱۵) ۳- هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِصِرِّهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ - وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال - ۶۲ و ۶۳) ۴- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانْتَهُم بُنِيَانٌ مَرْصُوصٌ. (صف - ۴) ۵- وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. (حدید - ۲۷)

ترجمه

۱- و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را به یاد آورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید خدا شما را از آن نجات داد این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد شاید پذیرای هدایت شوید. پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷. صفحه ۴۴۵ ۲- کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد. ۳- و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است، او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد - و دل های آنها را با هم اُلفت داد! اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنان اُلفت دهی نمی توانستی! ولی خداوند در میان آنها اُلفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است. ۴- خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند گوئی بنایی آهنین اند! ۵- ... و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند ما بر آنان مقرر نداشته بودیم گر چه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن رعایت نکردند.

در هر یک از آیاتی که در بالا- آمد اشاره خاص و ویژه ای به اهمیت مسأله اجتماع و توجه به وحدت و اتحاد شده است، در نخستین آیه بعد از آنکه دعوت به اعتصام به حبل الله و عدم تفرقه شده است می فرماید: و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ بزنید، و پراکنده نشوید و به یاد بیاورید نعمت (بزرگ) خدا را بر خود که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر هم شدید (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا). در این که منظور از حبل الله در آیه فوق چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، در بعضی از روایات آمده است که منظور از حبل الله قرآن مجید است که همه باید به عنوان نقطه وحدت به آن چنگ زنند، و در بعضی از روایات آمده منظور خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) است، و معلوم است که همه اینها به یک حقیقت باز می گردد، حبل الله همان ارتباط با خدا است که از طریق قرآن و پیغمبر و آتش حاصل می شود. صفحه ۴۴۶ درست است که این آیه سخن از دوستی مسلمین با یکدیگر و ترک دشمنی ها می گوید، ولی مسلم است در صورتی که انسان در انزوا به سر برد، دوستی و اتحاد و اعتصام همه گروه ها به حبل الله مفهومی نخواهد داشت، و جالب اینکه قرآن در آیه فوق، عداوت را یک سنت عصر جاهلی می شمرد، و دوستی و محبت را از ویژگی های اسلام و می فرماید: در گذشته دشمن بودید و امروز برادر یکدیگرید. و در ذیل آیه تأکید بیشتری بر این معنی می فرماید: در گذشته شما بر لب حفره ای از آتش بودید و خداوند شما را از آنجا برگرفت و نجات داد، این گونه خداوند آیات خود را بر شما آشکار می سازد تا هدایت شوید. (وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا). این نکته نیز شایان دقت است که اسلام رابطه مسلمین را با یکدیگر رابطه دوستی نمی شمرد بلکه آن را رابطه برادری که نزدیک ترین رابطه عاطفی دو انسان به یکدیگر بر اساس مساوات و برابری است می داند. بدیهی است برادران پر محبت و پر جوش هرگز نمی توانند دور از یکدیگر و بی خبر از هم زندگی کنند، حتماً با این پیوند عاطفی نزدیک در کنار هم خواهند بود. نکته مهم دیگر این که هرگز مسائل مادی نمی تواند رمز وحدت و سبب ارتباط محکم اجتماعی باشد، چرا که امور مادی همیشه منشأ تنازع و اختلاف است، تقاضاهای مردم نامحدود، و امور مادی محدود است. و همه اختلافات از آن برمی خیزد، ولی حبل الله و رابطه با خدا که یک امر معنوی روحانی است، می تواند بهترین رابطه عاطفی را میان انسان ها از هر قوم و نژاد و زبان و گروه اجتماعی برقرار سازد. در دومین آیه، سخن از سرنوشت دردناک کسانی می گوید که از جامعه مؤمنین و مسلمین جدا می شود و راه مستقل برای خود بر می گزینند، می گوید: کسی که بعد از آشکار شدن حق به مخالفت با پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر خیزد، و از طریقی جز طریقی مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم (و در گمراهیش سرگردان می سازیم) و در دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد (وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُضَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا). صفحه ۴۴۷ این آیه به روشنی به مسلمانان دستور می دهد که از جامعه اسلامی جدا نشوند، و همگی با هم طریق هدایت را در پیش گیرند. البته با توجه به جمله «من يشاقق الرسول...» و تعبیر به «سبیل المؤمنین» روشن می شود که منظور از هماهنگی با جامعه اسلامی هماهنگی با جامعه ای است که در طریق پیروی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گام بر دارد، و ایمان و اطاعت خدا، اساس و پایه آن می باشد، و گرنه همرنگ شدن با هر جامعه ای منظور نیست. بی شک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همواره در جماعت بود، در پنج وقت با مسلمین نماز می گذارد، روز جمعه نماز با شکوهرتری داشت و در حج در اجتماع عظیم تری همه مسلمانان را به اجتماع در گرد این برنامه ها فرا می خواند و به یقین گوشه گیران عزلت طلب، مخالفان این برنامه، و جدای از جماعت مؤمنانند، و مشمول آیه فوق خواهند بود. جمعی از علمای اهل سنت به این آیه برای حجیت اجماع استدلال کرده اند، ما نیز می گوییم مانعی ندارد که این آیه دلیل بر حجیت اجماع مسلمین باشد ولی اجماعی که امام معصوم (علیه السلام) نیز در آن حضور داشته باشد و به تعبیر مصطلح اصولی اجماع دخولی یا اجماع کشفی باشد حجیت است. در سومین آیه، یکی از نعمت های بزرگ خداوند بر پیامبرش را این می شمرد که مؤمنان را گرد او جمع کرد، و در میان دل های

آنها الفت برقرار ساخت، کاری که از طرق عادی در آن شرایط غیر ممکن بود می فرماید «او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد، و میان دل های آنها الفت برقرار ساخت، اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنها الفت دهی، نمی توانستی، ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد، او توانا و حکیم است.» (هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ - وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

صفحه ۴۴۸ اگر اسلام برای انزوا و گوشه گیری و عزلت ارزشی قائل بود، هرگز تألیف بین قلوب مؤمنین و پیوند آنها را به یکدیگر به عنوان معجزه بزرگ برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیان نمی کرد. این تعبیر نشان می دهد که نه تنها زندگی در دل اجتماع مطلوب است، بلکه باید چنان پیوندی در دل ها ایجاد شود که آنها را یک پارچه کند. بدیهی است که هرگز نمی توان گفت این مربوط به زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عصر آن حضرت بوده، چرا که در هر زمان مدافعان حق باید گرد محوری جمع شوند، و با تألیف قلوب، جمعیتی قوی و نیرومند بسازند، و از حق و امام زمان و پیشوای خود دفاع کنند. قابل توجه اینکه خداوند در اینجا تألیف قلوب را به خودش نسبت می دهد و می گوید: خدا در دل های شما الفت ایجاد کرد، همان طور که در آیه ۱۰۳ آل عمران نیز به خود نسبت داده، با این که می دانیم پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دست به چنین کاری زده، این برای آن است که نشان دهد که این یک معجزه الهی بود که خدا در اختیار پیامبرش قرار داد، و گر نه آن قدر کینه ها و عداوتهای نو و کهنه در میان مردم متعصب و لجوج و نادان و بی سواد عصر جاهلی بود، که هیچ قدرتی نمی توانست آنها را بر طرف سازد. حتی اگر تمام ثروت های زمین را در این راه هزینه می کردند، ولی تعلیمات اسلام و اخلاق پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امدادهای الهی کار خود را کرد، و غیرممکن را ممکن ساخت، و معجزه ای عظیم که از مهم ترین معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است به وقوع پیوست، و الفت که در لغت به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است، و صفحه ۴۴۹ در میان آن دل های پراکنده و مملو از بغض و کینه ایجاد شده و کینه های دیرینه را از دل ها شست. در چهارمین آیه، سخن از وحدت صفوف مسلمین است، چیزی که هرگز در انزوا و عزلت یافت نمی شود، می فرماید: «خداوند کسانی را دوست می دارد، که در راه او پیکار می کنند، همچون سدی فولادین و بنایی آهنین» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا). بنیان به معنی هرگونه بنا است، هم سد را شامل می شود، و هم بناهای دیگر، و مرصوص از ماده رصاص به معنی سرب گرفته شده، و از آنجا که در زمان های گذشته، گاهی برای محکم شدن بنا و یک پارچگی دیوارها، سرب را آب می کردند، و در لابلاهی قطعات سنگ و مانند آن می ریختند که تمام فاصله ها را پر کند، و مصالح بنا را به هم پیوند دهد، لذا به هر بنای محکمی مرصوص می گفتند که اشاره به استحکام و یکپارچگی آن بود. درست است که آیه درباره پیکار نظامی و جهاد فی سبیل الله است، ولی روشن است که همین معنی در سایر مجاهدت های اجتماعی در زمینه سیاست و فرهنگ و اقتصاد، جاری است، و در آنجا نیز یکپارچگی و اتحاد و انسجام دل ها لازم است. چیزی که در میان گوشه گیران انزوا طلب اصلاً وجود ندارد، چرا که آنها همانند قطعات سنگ یا آجرهایی هستند که بدون هیچ انسجام و به هم پیوستگی هر کدام در گوشه ای افتاده اند، نه دفاعی در برابر دشمن از آنها سر می زند، و نه پیکاری برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه. در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به مسأله رهبانیت و برنامه ترک دنیا و دیرنشینی گروهی از مسیحیان کرده و از آن به عنوان یک بدعت نکوهش می کند، صفحه ۴۵۰ کاری که هرگز به آنها دستور داده نشده بود، می فرماید: «آنها رهبانیتی را بدعت گذارده بودند که ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا به آنها بی که از این گروه ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنان فاسقند و خارج از اطاعت پروردگار» (وَرُهبَانِيَّةٌ إِشْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ). می دانیم امروز گروهی از مسیحیان تارک دنیا اعم از زن و مرد داریم که به دیرها پناه می برند، و همه به صورت مجرد زندگی می کنند و به اصطلاح به تمام مذاهب دنیا پشت پا می زنند و به اصطلاح

مشغول عبادت می شوند و دیرها مراکزی هستند که برای این گونه افراد بنا شده است. این موضوع مربوط به امروز نیست، بلکه از بدعت‌هایی است که از قرن سوم میلادی هنگام ظهور امپراطوری رومی «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح (علیه السلام) پیدا شد، آنها بر اثر شکست از این امپراطور خونخوار به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه بردند، و بذر رهبانیت در میان آنها پاشیده شد. (۱) بنابراین، این گونه رهبانیت که با روح تعلیمات انبیاء هرگز سازگار نیست در قرون اولیه مسیحیت نیز نبود بلکه بدعتی بود که بعداً به وسیله افراد نادان منحرف گذارده شد و تا به امروز نیز ادامه دارد که گروهی هم زندگی اجتماعی را ترک می کنند و هم ازدواج و هم سایر فعالیت‌ها را، و توسط به اصطلاح بانیان خیر خواه، هزینه آنها پرداخته می شود. حال در این دیرها چه می گذرد، و بر اثر انحراف از اصول فطری انسانی چه مفاسد عجیبی روی می نهد، داستان بسیار مفصل و غم انگیزی دارد تا آنجا که یکی نویسندگان مسیحی به بعضی از دیرها اشاره کرده و آن را کانونی از فحشاء می شمرد. و اصولاً این زندگی غیر طبیعی بر روح و فکر آنها اثرات منفی گذارده و سبب اختلالات روانی گوناگونی می شود. پاورقی ۱. دائرة المعارف قرن بیستم، ماده رهب. صفحه ۴۵۱ اسلام آمد و خط بطلانی بر این گونه کارها کشید، و مردم را دعوت به زندگی اجتماعی توأم با پارسایی نمود. توجه به این نکته لازم است که رهبانیت در اصل از ماده «رَهَبَه» (بر وزن ضربه) به معنی ترس و خوف است و منظور در اینجا خوف از خدا است، و به گفته راغب در کتاب مفردات، ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد، سپس این واژه به کار گروهی از مسیحیان یا غیر آنها که انزواطلبی را پیش گرفته و به گمان خود به عبادت پروردگار می پرداختند اطلاق شده است، از جمله بدعت‌های زشت مسیحیان در مورد رهبانیت، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا بود و پشت پا زدن به همه وظائف اجتماعی و انتخاب صومعه‌ها و دیرهای دور افتاده را برای برنامه‌های عبادی بدعت آمیز. از آیه بالا استفاده می شود رهبانیت به دو گونه است: مطلوب و نامطلوب. به یقین رهبانیت نامطلوب همان چیزی است که در بالا- اشاره شد، و رهبانیت مطلوب همان ساده زیستی و حذف تجملات از زندگی، و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است که توأم با زندگی اجتماعی و جهاد و پیکار در مسیر حرکت جامعه به پیش، در تمام زمینه‌های معنوی و مادی معقول است. به تعبیر دیگر آیه فوق می گوید: نوعی رهبانیت در آیین مسیح (علیه السلام) از سوی خدا نازل شده بود که زهد حضرت مسیح (علیه السلام) نمونه‌ای از آن بود، ولی مسیحیان (در قرون بعد) نوع دیگر از رهبانیت را بدعت گذاری کردند که هرگز در آیین مسیح (علیه السلام) نبود، و آن انزوای اجتماعی و بیگانگی از زندگی دنیا و ترک ازدواج و گوشه گیری بود. ممکن است گفته شود حضرت مسیح (علیه السلام) هم در عمر خود ازدواج نکرد، ولی نباید فراموش نمود که حضرت مسیح (علیه السلام) عمری کوتاه داشت، و حدود سی سال در میان مردم روی زمین زندگی نمود، و در این مدت مشغول به تبلیغ آیین حق، و پیوسته از نقطه‌ای به نقطه دیگری می رفت و مجالی برای ازدواج نیافت. به هر حال اسلام رهبانیت بدعت گذاری شده مسیحیان را به شدت محکوم کرد و حدیث معروف «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْاِسْلَامِ» در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در منابع مختلف آمده است. صفحه ۴۵۲ سخن درباره رهبانیت و تاریخچه و ابعاد و نتایج آن بسیار است، برای آگاهی بیشتر می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید (۱) و در بحث‌های آینده نیز اشارات دیگری به این مطلب خواهیم داشت.

اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی

یک نگاه اجمالی به تعلیمات اسلام در زمینه‌های مختلف به خوبی نشان می دهد که همه جا اسلام طرفدار جماعت و اجتماع است، و حتی عبادات اسلامی که رابطه میان خلق و خالق است و به صورت دسته جمعی انجام می شود. اذان و اقامه دعوت عام به سوی نماز و فلاح و رستگاری است (حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ) ضمیرها در سوره حمد، همه به صورت جمعی است، و در شکل متکلم مع الغیر، و در پایان نماز سلامی است عام بر همه مؤمنان و نمازگزاران. نماز جماعت و از آن فراتر نماز جمعه و از همه فراتر حج، عباداتی می باشند که به طور کامل جنبه اجتماعی دارند. در روایات اسلامی تأکید فراوان بر لزوم جماعت و همراهی و

همگامی با آن شده است از جمله: ۱- در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ أَيُّ مَرْدَمٍ! بِرِشْمَا اسْتِ كِهَ اَزْ جَمَاعَتِ جَدَا نَشْوِيد، وَ اَزْ جَدَائِي وَ پَرَا كَنْدْ كِي بِپَرِهِيْزِيْد» (۲) ۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ، وَالْفُرْقَةُ عَذَابٌ جَمَاعَتِ رَحْمَتِ اسْتِ، وَ پَرَا كَنْدْ كِي عَذَابِ» (۳) ۳- در حدیث دیگری باز از همان حضرت آمده است: «يَدَاللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَإِذَا اشْتَدَّ (شَدَّ) الشَّاذِمُ مِنْهُمْ اِخْتَطَفَهُ الشَّيْطَانُ كَمَا يَخْتَطِفُ الذُّبُّ الشَّاتِ الشَّاذَّةَ مِنَ النَّعْمِ رِدْسْتِ خُدَا بِرِ سِرْ جَمَاعَتِ اسْتِ، هَنْكَا مِي كِهَ يَكِي اَزْ اَنَهَا اَزْ جَمْعِيْتِ جَدَا شُوْد (وَ بَهْ اَنْزَوَا رُوِيْ اَوْرَدْ) شَيْطَانِ اَوْ رَا مِي رِبَايْد، هَمَانْ كُوْنَهْ كِهَ كَرَكْ كُوْسْفَنْدْ جَدَا شُدَهْ اَزْ كَلَهْ رَا مِي رِبَايْد» (۱) ۱- پاورقی ۱. تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۳۸۱ - ۳۹۰. ۲. كنز العمال، جلد ۱، حدیث ۱۰۲۸، صفحه ۲۰۶. ۳. میزان الحکمة، جلد اول، حدیث ۲۴۳۸، صفحه ۴۰۶. صفحه ۴۵۳ ۴- همین مضمون را به تعبیر دیگری از مولای متقیان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می خوانیم فرمود: «وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنْمِ لِلذُّبِّ، أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا لِشَعَارٍ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَا مَتِي هَذِهِ هُمُورَهْ بِسَوَادِ اعْظَمِ (اَكْثَرِيْتِ طَرْفِدَارَانِ حَقِّ) بَاشِيْدْ كِهَ دَسْتِ خُدَا بِاْ جَمَاعَتِ اسْتِ، وَ اَزْ پَرَا كَنْدْ كِي بِپَرِهِيْزِيْد كِهَ اَنْسَانِ تَنَهَا بَهْرَهْ شَيْطَانِ اسْتِ، چنانچه گوسفند تک رو بهره گرگ. آگاه باشید، هر کس به این شعار دعوت کند (اشاره به شعار تفرقه اندازی مملو از فتنه و فساد خوارج است) وی را بکشید، گرچه زیر این عمامه من باشد» (۲) ۵- با توجه به اهمیت تعبیر فوق به روایت دیگری که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در همین زمینه نقل شده توجه کنید، می فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ ذَنْبُ الْإِنْسَانِ كَذَنْبِ الْعَنْمِ يَأْخُذُ الْقَاصِيَةَ وَ النَّاحِيَةَ وَ الشَّارِدَةَ، إِيَّاكُمْ وَ الشُّعَابَ، وَ عَلَيَّكُمْ بِالْعَامَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ وَ الْمَسَاجِدِ شَيْطَانِ كَرَكْ اَنْسَانِ هَا اسْتِ مَانَنْدْ كَرَكْ بَرَايْ كُوْسْفَنْدْ كِهَ كُوْسْفَنْدَانِيْ رَا كِهَ اَزْ كَلَهْ دُورِ مِي شُونْدِ يَا دَرِ كَنْنَارِ قَرَارِ مِي كِيرَنْدِ يَا فَرَارِ مِي كَنْنَنْدِ، مِي كِيرْدِ. اَزْ جَدَائِي وَ فَرْقَهْ فَرْقَهْ شُدْنِ بِپَرِهِيْزِيْدِ وَ بِرِ شَمَا بَادِ كِهَ هَمْرَاهِ مَرْدَمِ وَ جَمَاعَتِ وَ مَسَاجِدِ بَاشِيْدِ» (۳) ۶- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ (أَيَّامٍ)، وَ السَّابِقُ بِالصَّلْحِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِرِ بَرَايْ هِيْجِ مَسْلَمَانِيْ جَايْزِ نِيْسْتِ، بِيْشِ اَزْ سَهْ رُوزِ اَزْ بَرَادَرِ مَسْلَمَانِشِ دُورِيْ (وَ قَهْرِ) كَنْدِ، وَ اَنْ كَسِ كِهَ پِيْشِ قَدَمِ دَرِ صِلْحِ مِي شُودِ، دَاخِلِ دَرِ بَهْسْتِ خَوَاهْدِ شُدِ» (۴) ۷- همین مضمون را با تعبیر دیگری از آن حضرت می خوانیم: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِوَأْتَفَهُ بِرِ بَرَايْ هِيْجِ مَسْلَمَانِيْ سَزَاوَارِ نِيْسْتِ بِيْشِ اَزْ سَهْ رُوزِ اَزْ بَرَادَرِ مَسْلَمَانِشِ دُورِيْ كَنْدِ، مَكْرَ اَيْنِ كِهَ كَسِيْ بُوْدَهْ بَاشْدْ كِهَ اَنْسَانِ اَزْ خَطْرَاتِ اَوْ اِيْمَنْ نَبَاشْدِ» (۱) ۱- پاورقی ۱. كنز العمال، جلد ۱، صفحه ۲۰۶، حدیث ۱۰۳۲. ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷. ۳. المحجّة البيضاء، جلد ۴، صفحه ۸. ۴. همان، صفحه ۷. صفحه ۴۵۴ حتی در بعضی از احادیث آمده است: «اگر دو نفر از یکدیگر قهر کنند و از دنیا بروند مسلمان از دنیا نمی میرند» (۲) درست است که این احادیث درباره جدایی به معنی قهر کردن از یکدیگر است، ولی به هر حال نشان می دهد که اسلام همواره طرفدار اجتماع و پیوستن دل ها است و به یقین عزلت و گوشه گیری با روح این دستورها نمی سازد. ۸- در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که به مردی که می خواست به کوه برود و گوشه گیری کند تا عبادت خدا بجا آورد، فرمود: «لَصَبْرٌ أَحَدِكُمْ سَاعَةً عَلَى مَا يَكْرَهُ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْإِسْلَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَتِهِ خَالِيًا أَرْبَعِينَ سَنَةً بِصَبْرٍ كَرْدَنْ يَكِي اَزْ شَمَا بَهْ اَنْدَازَهْ يَكِ سَاعَتِ دَرِ بَرَابَرِ نَامَلَايْمَاتِ دَرِ مِيَانِ مَسْلَمَانَانِ بَهْتَرِ اَزْ عِبَادَتِ چهل سال در انزوا است» (۳) ۹- روایات متعددی داریم که در اسلام از رهبانیت که نوعی انزوا و گوشه گیری است به شدت نهی شده از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «لَيْسَ فِي أُمَّتِي رَهْبَانِيَّةٌ وَ لَا سِيَّاحَةٌ بِرِ اَمْتِ مَنِ رَهْبَانِيْتِ وَ سِيَّاحْتِ نِيْسْتِ» (منظور از رهبانیت، گوشه گیری و ترک دنیا برای عبادت است. و منظور از سیاحت انزواطلبی سیار است، زیرا در زمان قدیم بعضی به کلی ترک خانه و لاینه می کردند و دائماً به صورت سیاح در گردش بودند، و آن را نوعی عبادت و ترک دنیا می پنداشتند، بنابراین در اسلام نه گوشه گیری ثابت و نه انزواطلبی سیار وجود ندارد). (۴) ۱۰- در حدیث پرمعنایی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین می خوانیم که در عصر آن حضرت، فرزند «عثمان بن مظعون» یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت،

او شدیداً اندوهگین شد، تا آنجا که گوشه‌ای از خانه اش را به عنوان مسجد برگزید و مشغول عبادت شد (و همه کار را ترک کرد و منزوی گردید) این خبر به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) رسید. او را صدا زد و به او فرمود: «یا عُثْمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، إِنَّمَا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَا عُثْمَانُ! خداوند متعال وظیفه ما را رهبانیت قرار نداده، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است» (اشاره به این که اگر می خواهی ترک دنیا کنی، از یک طریق مثبت مانند جهاد در راه خدا و شهادت فی سبیل الله ترک دنیا کن، نه به صورت منفی و منزوی شدن). پاورقی ۱. همان مدرک. ۲. سفینه البحار، ماده هجر. ۳. میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۹۶۶، حدیث ۱۲۹۱۴. ۴. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۵. صفحه ۴۵۵ سپس درباره مرگ فرزندش به او دلداری داد و فرمود: «آیا شادمان نمی شوی که روز قیامت به هر دری از درهای بهشت بررسی فرزندت را در آنجا ببینی که دامان تو را می گیرد و نزد خدا تو را شفاعت می کند» (۱) ۱۱- شبیه این معنی را در نهج البلاغه درباره یکی از یاران علی (علیه السلام) می خوانیم که وقتی وارد «بصره» شد، به دیدن «علاء بن زیاد حارثی» رفت، هنگامی که خانه بسیار وسیع او را دید تعجب کرد و فرمود: «خانه ای به این وسعت در این دنیا برای چه می خواهی؟ نیاز تو در آخرت به آن بیشتر است، سپس افزود، آری می توانی به وسیله این خانه به آخرت بررسی به این صورت که مؤمنان را در آن مهمان کنی، صله رحم نمایی و حقوق لازم آن را پردازی، اگر این کار کنی، به وسیله آن به آخرت می رسی». در اینجا «علاء بن زیاد» از برادرش «عاصم بن زیاد» که در نقطه مقابل او قرار داشت، سخن گفت و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من از کار برادرم به شما شکایت می کنم. امام فرمود: «مگر چه شده؟» عرض کرد: عبایی پوشیده و از دنیا کناره گیری کرده است. امام فرمود: «او را نزد من حاضر کنید.» هنگامی که خدمت حضرت آمد، به او چنین فرمود: «یا عَدِيَّ نَفْسِهِ، لَقَدْ اسْتِهَامَ بِكَ الْخَيْثُ، أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَ لَدَّكَ، أ تَرَى أَنَّ اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟» ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته، و هدف تیرهای او قرار گرفته ای (اگر به خود رحم نمی کنی) آیا به خانواده و فرزندت رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند نعمت های پاکیزه را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که تو را از آنها استفاده کنی؟ (آیا چنین تناقضی امکان پذیر است؟)». پاورقی ۱. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۴. صفحه ۴۵۶ سپس هنگامی که «عاصم» به امیر المؤمنین عرض کرد: «پس شما چرا یک چنین لباس خشن و غذای ناگوار داری؟» (بگذارید من هم به شما اقتدا کنم؟). امام فرمود: «وظیفه من با تو فرق دارد، خداوند به پیشوایان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگیرند و مانند ضعیف ترین مردم زندگی کنند، تا فقر فقیران آنها را در فشار قرار ندهد (تا سر از فرمان خدا برتابند)». (۱) ۱۲- از روایت دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) که به عبدالله بن مسعود فرمود چنین استفاده می شود که مسأله «رهبانیت» و انزوای اجتماعی، در میان بنی اسرائیل (یهودیان) که به حضرت مسیح (علیه السلام) گرایش پیدا کردند) در یک شرایط استثنایی بر آنها تحمیل شد و هرگز جزء آیین آنها نبود. «ابن مسعود» می گوید: «من با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر یک مرکب سوار بودیم فرمود: «می دانی از کجا بنی اسرائیل رهبانیت را به وجود آوردند؟» ابن مسعود می گوید: «من گفتم خدا و پیامبرش آگاه ترند» فرمود: «ظَهَرَتْ عَلَيْهِمُ الْجَبَابِرَةُ بَعْدَ عِيسَى يَعْملُونَ بِمَعْاصِي اللَّهِ فَغَضِبَ اللَّهُ أَهْلَ الْإِيمَانِ فَقَاتَلُوهُمْ فَهَزَمَ أَهْلَ الْإِيمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَالُوا إِنَّ ظَهْرَنَا لَهُمْ لَهَوْلَاءِ أَفْنُونًا وَ لَمْ يَبْقَ لِلدِّينِ أَحَدٌ يَدْعُوا إِلَيْهِ، فَتَعَالَوْا تَنَفَّرُوا فِي الْأَرْضِ إِلَى أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ الَّذِي وَعَدْنَا بِهِ عِيسَى (علیه السلام) يَعْتُونَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآله) فَتَفَرَّقُوا فِي غَيْرِ الْجِبَالِ وَ أَحَدُوا رَهْبَانِيَّةً» گروهی از جباران، بعد از حضرت عیسی (علیه السلام) ظهور کردند که پیوسته مشغول گناه بودند، مؤمنان به مسیح (علیه السلام) به آنها خشم گرفتند، و به جنگ با آنها برخاستند و سه بار گرفتار شکست شدند، و از آن مؤمنان جزء گروه کمی باقی نماند (و بقیه شهید شدند) آنها با خود گفتند اگر ما در مقابل آنها آشکار شویم همه ما را نابود خواهند کرد، و کسی برای دعوت به دین باقی نمی ماند، بیاید پراکنده شویم تا زمانی که پیامبری که عیسی (علیه السلام) به ما وعده داده است ظاهر شود - مقصودشان محمد (صلی الله علیه وآله) بود - آنها به غارهای کوه ها پناه بردند، و آیین رهبانیت را به وجود آوردند» (۱) (بنابراین رهبانیت جزء آیین مسیح (علیه السلام) نبود، روشی بود که در شرایط خاصی،

جمعی از پیروان مسیح (علیه السلام) برای حفظ خود به وجود آوردند. پاورقی ۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹. صفحه ۴۵۷

احادیث مخالف و معارض!

در برابر روایات بالا روایاتی در منابع حدیث آمده است که نشان می دهد انزواطلبی مطلوب و دقیقاً در تضاد با روایات و بحث های سابق است، از جمله: ۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ؛ گوشه گیری عبادت است». (۲) ۲- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است: «مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ کسی که از مردم جدا شود، با خدا انس می گیرد». (۳) ۳- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي اعْتِزَالِ ابْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ؛ در جدایی از مردم دنیا، مجموعه مصلحت ها است». (۴) ۴- و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي الْاِنْفِرَادِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ كُنُوزُ الْأَرْبَاحِ؛ در جدایی از مردم برای عبادت پروردگار، گنج های منفعت ها نهفته است». (۵) ۵- در حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) می خوانیم که به هشام بن حکم فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْوَحِيدَةِ عَلَامَةٌ عَلَى قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ عَنِ الدُّنْيَا وَ الرَّاعِيَيْنِ فِيهَا وَ رَغَبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ؛ صبر بر تنهایی دلیل قوت عقل است، کسی که عقل الهی داشته باشد، از اهل دنیا و دنیاپرستان، دوری می گزیند و به آنچه در نزد خداست رغبت می ورزد». (۶) این احادیث گواهی می دهند که انزوا و دوری از مردم، نشانه عقل و دانش و سبب حضور قلب در عبادت و رسیدن به انواع فوائد است. پاورقی ۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه ۲۷ حدید. ۲. میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۲۸۸۴. ۳. شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸. ۴. همان، جلد ۴، حدیث ۶۵۰۵، صفحه ۴۰۶. ۵. همان، حدیث ۶۵۰۴. ۶. بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۱. صفحه ۴۵۸. ۷- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «ان قَدَرْتَ اَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ، فَاِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ اَلَّا تَغْتَابَ وَلَا تَكْذِبَ وَلَا تَخْسُدَ وَلَا تُرَائِيَ وَلَا تَتَصَيَّبَعَ وَلَا تُدَاهِنَ؛ اگر بتوانی که از خانه ات بیرون نروی چنین کن، زیرا هنگامی که بیرون نروی غیبت نخواهی کرد، و دروغ نخواهی گفت و حسد نمیورزی و ریا نمی کنی و تصنع و مداهنه نخواهی کرد». (۱) ۸- امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود: «سَلَامَةُ الدِّينِ فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ؛ سلامت دین در گوشه گیری از مردم است». (۲) این بحث را با حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) پایان می دهیم هر چند حدیث در این زمینه بسیار است: فرمود: «مَنْ اعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ؛ کسی که از مردم کناره گیری کند، از شر آنها در امان خواهد بود». (۳) گاه طرفداران مسأله عزلت و گوشه گیری که در میان صوفیه و مرتاضان، هواخواهان بسیاری داشتند به بعضی از آیات قرآن نیز توسل می جستند، از جمله آیه ۱۶ سوره کهف که می فرماید: «وَ اِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ اِلَّا اللّٰهُ فَاُوْوَا اِلَى الْكُهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَهَبِيْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مَرْفَقًا؛ هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند، کناره گیری کردید، به غار پناه برید که پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند، و در برابر این امر (وحشتی که از کفار دارید) آرامشی برای شما فراهم می سازد». همچنین به سخن ابراهیم که در سوره مریم آیه ۴۸ و ۴۹ آمده است تمسک می جویند، آنجا که می گوید: «وَ اعْتَزَلْتُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ اَدْعُوا رَبِّيْ عَسَى اَلَّا اَكُوْنَ بِجَدْعَاءِ رَبِّيْ شَقِيًّا - فَلَمَّا اعْتَزَلْتُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛ و از شما و آنچه غیر خدا می خوانید کناره می کنم و پروردگار را می خوانم و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم - هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستید، کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم». (۱) پاورقی ۱. فروع کافی، ج ۸، ص ۱۲۸. ۲. شرح غرر، جلد ۴، حدیث ۵۶۰۹، صفحه ۱۴۰. ۳. همان، جلد ۵، حدیث ۸۱۵۱، صفحه ۲۳۸. صفحه ۴۵۹ در هر دو آیه، عزلت و کناره گیری از جامعه و سیله جلب رحمت پروردگار و مواهب الهی شمرده شده است و این نشان می دهد که عزلت و گوشه گیری امر ناپسند و نکوهیده ای نیست.

ولی با دقت در متون آیات و روایات به خوبی ثابت می‌شود که مسأله عزلت و گوشه‌گیری در یک سلسله شرایط خاص اجتماعی، و به صورت استثنایی توصیه شده است. در مورد اصحاب کهف می‌دانیم که آنها در یک جامعه کافر و بی‌بندوبار گرفتار شده بودند و به جرم ایمانشان به خدا، تحت تعقیب بودند، و چاره‌ای جز فرار از شهر و دیار و پناه بردن به کوه و غار نداشتند. در مورد ابراهیم (علیه السلام) نیز چنین بود، او نهایت تلاش و کوشش خود را در طریق مبارزه با بت پرستی تا پای جان انجام داد، ولی هنگامی که مؤثر واقع نشد و جانش در خطر بود، مأمور به مهاجرت و عزلت شد. بدیهی است این شرایط برای هر کس در هر زمان حاصل شود، چاره‌ای جز هجرت و عزلت نیست، اما این اصل یک اصل اساسی محسوب نمی‌شود بلکه یک استثناء مربوط به شرایط خاص است. در روایات نیز قرائن برای این جمع فراوان است. در آنجا که امام صادق (علیه السلام) گوشه‌گیری را برای خود انتخاب می‌کند، دلیل آن را فساد زمان و تغییر اخوان و عدم امکان همکاری با مردم آن عصر می‌شمرد. پاورقی ۱. مریم، آیه ۴۸ و ۴۹. صفحه ۴۶۰ در حدیثی که از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نقل کردیم سلامت دین را در عزلت می‌داند که مربوط به جایی است که معاشرت با مردم به راستی دین انسان را به خطر بیفکند. گاه بعضی از افراد شرایط خاصی دارند، و بسیار آسیب‌پذیر و ضعیف در برابر مظاهر فسادند، ممکن است به این گونه افراد توصیه شود، کمتر در اجتماعات ظاهر شوند. آنها شبیه افراد بسیار ضعیف المزاجی هستند که اگر در اجتماعات حاضر شوند به زودی مزاج آنها انواع بیماری‌ها را به خود جذب می‌کند، ممکن است طیب به چنین شخصی دستور دهد کمتر در اجتماع ظاهر شود. امروز معمول است هنگامی که هوا بیش از حد آلوده می‌شود، به افراد ضعیف مانند کودکان و پیرمردان و بیماران قلبی و تنفسی توصیه می‌شود در خانه بمانند. بدیهی است هیچ‌یک از اینها یک اصل کلی نیست، بلکه مربوط به شرایط خاص اجتماعی است، یا شرایط خاص فرد است، بنابراین نباید آن را به همگان و در هر زمان و مکان توصیه کرد. اگر می‌بینیم امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش می‌فرماید اگر می‌توانی از خانه ات بیرون نروی چنین کن، چرا که از غیبت و دروغ و حسد و ریا و ظاهرسازی و مدهانه نجات خواهی یافت، حتماً یا شرایط جامعه در آن زمان چنین ایجاب می‌کرده و یا آن فرد، فرد آسیب‌پذیر و ضعیفی بوده است. از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم: این نکته را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که انسان‌های اجتماعی نیز برای انس به پروردگار ساعت یا ساعتی را از روز باید به خویشتن پردازند، مخصوصاً در ساعات آخر شب، تنها باشند و با خدا انس گیرند و راز و نیاز کنند، و از این فراتر این که سالکان راه خدا و عاشقان پروردگار و عارفان پاکبخته در همان ساعتی که در میان جمعد، با خدا هستند، و جز او نمی‌بینند، و به غیر او انس نمی‌گیرند، و همه را برای او می‌خواهند. گاه نیز می‌شود که جدایی و قهر کردن از مردمی که راه فساد را لجاجانه می‌پیمایند، یکی از طرق مبارزه منفی با مفساد است، چرا که این امر سبب می‌شود که آنها تکان بخورند و به خویش آیند. در حالات جمعی از علما دیده می‌شود که وقتی مردم در فساد اصرار می‌ورزیدند آنها را ترک می‌گفتند و به صورت قهر از میان آنها بیرون می‌رفتند، و چیزی نمی‌گذشت که مردم احساس سرشکستگی و کمبود می‌نمودند، و به سراغ آن عالم رفته او را به میان خود باز گردانده و اعمال خویش را اصلاح می‌نمودند. صفحه ۴۶۱ همه اینها استثنائاتی است که در برابر اصل کلی اجتماعی بودن انسان قابل قبول است.

انگیزه‌ها و پیامدهای اجتماعی گرای و انزواطلبی

انگیزه اصلی توجه انسان‌ها به مسائل اجتماعی و جامعه‌گرایی از طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرد، و این جمله که انسان مدنی بالطبع است در میان همه جامعه‌شناسان، یک جمله شناخته شده‌ای است، گوشه‌گیری و انزوا روح انسان را به شدت آزار می‌دهد، و به گفته جامعه‌شناسان مطالعاتی که در مورد افراد تارک دنیا به عمل آمده نشان می‌دهد که انزوا و گوشه‌گیری اثر بدی

در روح آنها گذارده و در آنان افسردگی و یأس و توهم و در غالب اوقات تولید اختلال روانی می‌کند. (۱) و به همین دلیل یکی از بدترین شکنجه‌ها برای انسان زندان‌های انفرادی است که حتی در صورت ضرورت نباید ادامه یابد، زیرا به یقین موجب اختلال روانی می‌شود، مگر در کسانی که روح عرفانی فوق العاده قوی داشته باشند و با خدا انس بگیرند، و راز و نیاز با او را جانشین همه چیز کنند. البته توجه انسان به زندگی اجتماعی و گروهی تنها از طبیعت و فطرت انسان سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه منطبق و عقل نیز، این کار را به او توصیه می‌کند، چرا که بدون زندگی اجتماعی، به هیچ گونه رشد و ترقی نصیب انسان‌ها نمی‌شود، و اگر انسان‌ها از همدیگر جدا زندگی می‌کردند، امروز هم تقریباً به همان حالت انسان‌های نخستین بودند، زیرا با یک مطالعه ساده می‌توان فهمید که تمام علوم و دانش‌ها و معارف و صنایع از ضمیمه شدن افکار و اندیشه‌ها و تجربیات به یکدیگر به وجود آمده است، و همین امر است که قطار جامعه انسانی را به پیش می‌راند و از پیچ و خم‌ها عبور می‌دهد، و به قله‌های ترقی و تکامل می‌رساند.

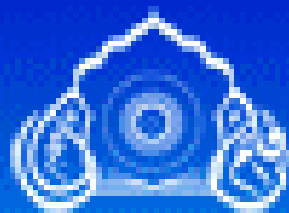
پاورقی ۱. جامعه‌شناسی ساموئیل کینیک، صفحه ۴۲۸. صفحه ۴۶۲ به طور کلی می‌توان گفت که تنهایی و عزلت سرچشمه بسیاری از مفاسد و بدبختی‌ها و ناکامی‌ها است، از جمله: ۱- بسیاری از انحرافات فکری و اعوجاج سلیقه، و کج اندیشی و بدخلقی از انزوا و گوشه‌گیری سرچشمه می‌گیرد، به همین دلیل افراد منزوی غالباً افراد تندخو، سخت‌گیر، لجوج، و خودبزرگ بین هستند (البته این اصل مانند هر اصل دیگری استثنائاتی دارد). ۲- عجب و خود پسندی یکی دیگر از آثار گوشه‌گیری و انزوا است زیرا انسان روی غریزه حب ذات معمولاً به خود و آثارش سخت علاقه مند است، و هرگاه با دیگران معاشرت نداشته باشد، و فضائل و کمالات آنها را نبیند و خویش را با آنها مقایسه نکند، سبب می‌شود که خود را برترین و بالاترین انسان‌ها تصور کند. به همین دلیل بسیار دیده شده که افراد منزوی و گوشه‌گیر ادعای بزرگ و گاهی عجیب دارند که همگی از عجب و خود بینی فوق العاده و حالت توهم و خیال پروری حکایت می‌کند. اما هنگامی که انسان با دیگران معاشرت کند، غالباً می‌بیند که افراد فاضل‌تر و عالم‌تر، پاک‌تر و با تقواتر از او وجود دارد، یا لاقول افراد زیادی همانند او هستند. از همین رو از عالم خیال و وهم و پندار فاصله می‌گیرند، و از ادعای بیهوده پرهیز می‌کند. ۳- سوء ظن به همه افراد حتی نزدیک‌ترین کسان، یکی دیگر از آثار منفی انزواطلبی و گوشه‌گیری است، و عجب اینکه سوء ظن سبب گوشه‌گیری می‌شود، و گوشه‌گیری سبب سوء ظن بیشتر، و این گونه افراد مردم را نادرست، آلوده، حق‌شناس، حسود و کینه‌توز می‌پندارند، ولی هرگاه در اجتماع ظاهر شوند، و دوستان خوبی برای خود برگزینند، به زودی می‌فهمند که همه این توقعات باطل بوده است. صفحه ۴۶۳-۴ غافل ماندن از عیوب خویش. انسان به خاطر حب ذات معمولاً عیوب خود را نمی‌بیند، بلکه گاه عیوب خود را، صفات برجسته و نقطه‌های قوت می‌پندارد، چرا که انسان همیشه باید عیوب خود را در آینه قضاوت دیگران تماشا کند، و ببیند افراد بی طرف و بی نظر درباره او چه می‌گویند و چه انتقاد و ایرادی دارند، حتی گاهی انسان عیوب خود را در آینه فکر بدخواهانش بهتر می‌تواند ببیند، چرا که در صدد عیب جویی هستند، و مو به مو شرح می‌دهند، ولی افراد منزوی و گوشه‌گیر از چنین آئینه‌ای محرومند. ۵- دور ماندن و محروم ماندن از تجربیات دیگران - فکر و نیروی هر انسانی محدود است و تنها بخش‌های کوچکی از زندگی را می‌تواند تجربه کند. ولی اگر با دیگران مخصوصاً افراد صاحب نظر در تماس باشد، دریایی از علم و دانش و تجربه و آزمون در اختیار قرار می‌گیرد، که می‌تواند همه خواسته‌های خود را در آن بیابد، و مشکلات را به کمک این علوم و تجربه‌ها حل نماید. یکی از اسرار پیشرفت سریع علم در زمان ما، تشکیل کنگره‌ها، انجمن‌ها، و به اصطلاح همایش‌ها است که از مناطق مختلف یک کشور یا از نقاط مختلف دنیا در هر سال، و گاه در هر ماه جمع می‌شوند و در این گردهمایی‌ها، فرآورده‌های علمی و تجربیات خود را به یکدیگر منتقل می‌سازند، و گاه رسانه‌های عمومی جانشین این گردهمایی‌ها می‌شود. در یک سخن‌برکات و آثار و نتایج اجتماع‌گرایی بیش از آن است که بتوان در این مختصر بیان کرد، و آنچه گفتیم گوشه‌ای از آن بود، و همچنین زبان‌های انزواطلبی و گوشه‌گیری فراتر از اینها است. صفحه ۴۶۴ خدایا! تو را شکر و سپاس می‌گویم که به ما توفیق دادی اصول مسائل اخلاقی را - برای نخستین بار - در سایه

آیات قرآن مجیدت تفسیر کنیم، و به مقدار توان گفتنی را در این زمینه بگوئیم، عوامل و علل، نتایج و آثار، راه تقویت فضائل و طریق مبارزه با رذائل را تا آنجا که در فهم ما می‌گنجد شرح دهیم. بارالها! می‌دانیم بیان این فضائل و رذایل مسئولیت سنگینی برای ما ایجاد می‌کند که خود عامل به آن باشیم، تو آن توان و قدرت را مرحمت فرما که به این وظیفه خطیر عمل کنیم و ما را در این طریق یار و یاور باش! پروردگارا! تو خود می‌دانی نفس اماره، بسیار سرکش است و تا عنایت و امداد تو نباشد در میدان مبارزه با نفس کاری از ما ساخته نیست، تو را به خاصان در گاهت، به نیکان و پاکان راهت سوگند می‌دهیم ما را تنها مگذار! معبودا! در زمانی زندگی می‌کنیم که فضائل اخلاقی از جهان بشری رخت بریسته، و طوفان رذایل همه ارزشها و سنتهای حسنه، و راه و رسم انبیا و اولیا را درهم می‌کوبد، و زمین مملو از ظلم و جور شده است، وعده ات را محقق فرما و آن مصلح بزرگ (مهدی آل محمد(علیه السلام)) را برسان، و ما را در صفوف مقدم مجاهدان راهش قرار ده (آمین یا رب العالمین). پایان جلد سوم اخلاق در قرآن آخر ذی القعدة ۱۴۲۱ - ۶/۱۲/۱۳۷۹

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمائید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۲۳۵) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی

بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شب: ۵۳-۵۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می زهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

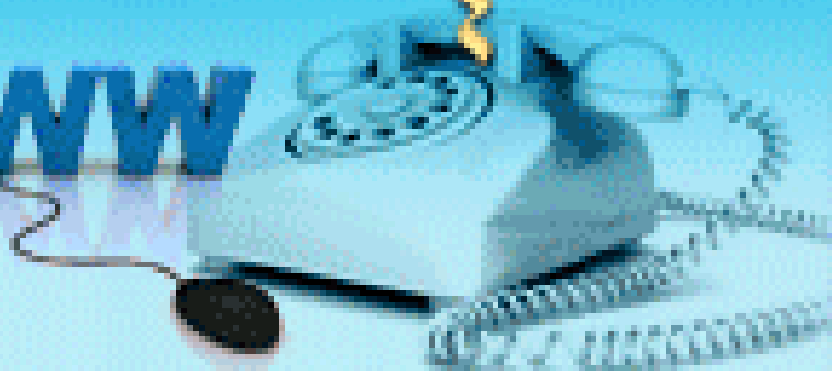


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

